تاریخ حسن

جلد دوم

در بیان تاریخ سیاسی کشمیر

از ازمنۂ قدیمہ تا ۱۸۸۵ء میلادی

مؤلفہ

پیر غلام حسن کھویہامی

منصور حیدر راجہ

فهرست مطالب

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

قُلِ اللّٰھُمَّ مٰلِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَآءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ

"تمہید در بیانِ ابداعِ عمرانِ عالم و اختراعِ دلائلِ اہلِ ملل و نحل"

بدانکہ مذاہبِ مختارہ در امرِ زمان و عالم و حدوث و قدمِ آں سہ مذہب است۔ اوّل حدوثِ مطلق و ایں مذہب اکثر اہلِ ملل و مجوس و غیرہ است۔ دوم قدمِ مطلق یعنی قدمِ اصولِ عالم از افلاک و مواد و عناصر و انواعِ صدور آنہا علی الاتّصال بلا انقطاع دلیل مذہبِ فلاسفہ و آبادین است۔ سوم قدم بالنوع و حدوث بالشخص و ایں مذہبِ یہود است فقط۔ امّا از مبدأ تکوینِ مرکزِ زمین و دائرۂ آسمان و از تدوینِ عمرانِ دنیا و لفیفۂ عمراں ہیچ کسے را از افرادِ نوعِ انسان آگاہی نیست۔ بالجملہ علمائے ملل از جوششِ خیالاتِ طبیعیٔ خود عرصۂ دنیا را بمیزانِ قیاس سنجیدہ بہ نہجی معتقد می سازند۔ امّا اقوالِ مختلفۂ آنہا با ہمدیگر مطابقت و موافقت نیست۔ بنا برآں بعلّتِ کثرتِ اختلافِ اخبارِ آنہا مفیدِ اعتمادِ اخبار نمی شود۔ بیت

پیرۂ زالِ دہر را محرم نگشتہ ہیچکس چوں عروسِ احتلامی ہر کسے دیدش بخواب

حکمائے فارس قائل اند کہ دنیا قدیم است و قدیم را بدایت و نہایت نیست

تیست. و ایشان در اصطلاح خود صد هزار را اسلام و صد سلام را شمار و صد شمار را اسپار نامند. و ایضاً یک دورهٔ زحل را که عبارت از سی سال باشد یک روز تصوّر کنند و همیں سی روز را یک ماه محسوب دارند و همچنیں دوازده ماه را یک سال قیاس کنند. و هزار بار هزار سال چنیں را فرد گویند و هزار فرد را ورد و هزار ورد را مرد و هزار مرد را جاد و هزار جاد را داد و سه هزار داد را ناد خوانند. میگویند از دور اعظم اوّل کسیکه باقی مانده آباد بود که تا مدّت صد ناد سال در خاندان آنها دولت و دولق بخشید. و بعد ازاں یک اسپار سال ریاست الادبان بود. آں گاه سروری شائیان یک شمار سال فرمان دهی کردند. پس پاسانیان نو د سلام سال و در ائی و کل شائیان شش هزار و سی و دو سال طبل حکومت نواختند و بعد ز دو شت همگی با جیائے دین بهی پرداختند. و حکمائے خطا و الیغر عرصهٔ دنیا را سه ون مقرر کرده اند چنانچه شانکون و جانکون و خاون. و عرصهٔ هر یک ون ده هزار سال است. مطابق آں عمر دنیا سه لک و شصت هزار ون مقرر می دارند. از انجمله تا آخر سنه ۱۳۰۰ هشتاد هزار و هشتصد و شصت و چهار ون و دو صد و سیزده سال باختتام رسید. و دو لک و نوزده هزار و یکصد و نود و پنج ون و نه هزار و هفتصد و هشتاد و هفت سال هنوز باقی است.

موبدان هند قایلند که خالق قضا و قدر اوّلاً بقدرت کاملهٔ خود سه کس از کارگذاران عالم خیر و شر یعنی برهما و بشن و مهیشر مخلوق کرده هر سه کس را خاصیتے و طاقت خاص بخشیده مظهر قدرت و ارادت خود

گردانیده است ـ چنانچه برهما را پیدا ساختن و بشن را نگهداشتن و مهیشر را فنا کردن ـ درینصورت تنسیقِ امور قضا و قدر و تنظیم مهام خیر و شر متعلق ایں سه والا گوهرست ـ از انجمله پیدائش نوع انسان منسوب به برهماست که او را آدم حقیقی مبدا انند ـ و از ابتدائے ظهور او پیدائشِ نوع انسان در عالم موجود پندارند ـ گویند ایّام دنیا یکصد سال ست از عمر برهما و یک روز از عمرِ او هزار دوره ست ـ و هر یک دوره بر چهار جوگ قسمت کرده اند ـ اوّل ستا یوگ و تعداد آں هفده لک و بیست و هشت هزار سال ست ـ دوم ترتیا یوگ و عرصهٔ آں دوازده لک و نود و شش هزار سال ست ـ سوم دواپر یوگ و عمرِ آں هشت لک و شصت و چهار هزار سال ست ـ چهارم کل جوگ و شمار آں چهار لک و بیست و دو هزار سال ست ـ مجموع ایں چهار جوگ چهل و سه لک و بیست هزار سال ست که عبارت از یک دوره باشد ـ و در حالتیکه یکهزار دوره که بمنزلهٔ یک روز ست از عمر برهما می گذرد آنرا بزبانِ هندی کلپ گویند ـ و در هر کلپ چهارده منّو یعنی چهارده آدم بوجود می آیند ـ و مدّت بقائے اولادِ هر آدم هفتاد دوره و کسرے باشد ـ مدّعا که تا حال نوبت شش آدم بسر رسید ـ و از آدم هفتم بیست و هفت دوره منقضی شد ـ و از دورهٔ بیست و هشتم سی و هشت لک و هشتاد و هشت هزار سال تا مبدا کلجوگ باختتام رسید ـ اکنوں کلجوگ می گذرد ـ و حکمائے هند قائلند که تا آخر سنه ۱۳۱ھ از عمرِ دنیا یک ارب و نود و پنج کرور و پنجاه و هشت لک و چهار هزار و نهصد و نود و یک سال در گذشت ـ و اصحاب هارزدان از قدمائے هندی گویند

که بعد سپری شدن مدت سه لک و شصت هزار سال شمسی عالم هلاک گردد و بهمان قدر مدت هالک مانده باز همچنان عود می کند. باز عرصهٔ معلوم در گذشته نابود گردد و باز عود می کند بدینسان همیشه تا لا نهایت می بود گویند تا مبدأ سنه هجری از ایام عالم موجوده که می گذرد یک لک و یازده هزار و هفتصد و بیست سال سپری شده تا خاتمهٔ آن هنوز دو لک و چهل و هشت هزار سال باقی ست. و منجمان فارس قایل اند که عمر دنیا یک لک و هشتاد هزار و نهصد و شصت و یک سال تا آخر سنه [illegible] منقضی گشت. و حکمای بابل مثل بوزاسپ وغیره اعتقادی دارند که ایام دنیا همگی سه صد هزار و هشتاد هزار سال ست. و حکمای مصری گویند که ابتدای آفرینش کون منطقة البروج با معدل النهار بر زوایای قایمه متقاطع بود و در عرصهٔ یک صد سال یک دقیقه مایل می شود. چون بر یکدیگر باز منطبق شوند دنیا نابود گردد. موجب آن طوفان نوح چهار لک و پانزده هزار و دو صد و چهل و پنج سال گذشته در عالم واقع شده باشد. و حکمای برهمه قایل اند که قبل از طوفان نوح معدل بر منطقه منطبق شده بود پس بدو آفرینش بزعم ایشان پیشتر باشد از زعم مصریان به چهار کرور و هشتاد و شش لک سال.

ابومعشر گفت منجمان فارس اعتقادی دارند که عمر دنیا دوازده هزار سال ست مطابق دوازده برج که مبدأ الف اول آن به حمل منسوب ست گویند در آخر هر الف از الوف زمانه سخت می آید. و وارد می شوند بلاها بسیار در دنیا چه آخر هر برج در حدود منحوس ست. و جمعی از منجمان برآنند

که عمرِ دنیا نوزده هزار سال است مطابق دوازده بروج و هفت سیّاره - وقومی از منجّمان گفته اند که عمرِ دنیا نُه هزار سال است مطابق نُه کوکب با راس و ذنب چنانچه در تدبیر کواکب ثلثهٔ علویه عمرِ مردم دراز باشد - و در آخر کواکب سفلیه اعمار کوتاه گردد - وقومی از فلاسفه می گویند که عمرِ دنیا هفتاد و هشت هزار سال است ازانجمله دوازده هزار در تدبیر حمل و یازده هزار در تدبیر برج ثور و ده هزار سال در تدبیر برج جوزا - و عمر مردم درین ربع طویل و زمانه جمیل است - و بعد ازان تدبیر ربع دوم در عرصهٔ بیست و چهار سال باشد - و اعمار مردم دران از گروهٔ ربع اوّل قصیر باشند - و تدبیر ربع سوم پانزده هزار سال است و تدبیر ربع چهارم شش هزار سال فقط -

وحکمائے روم و فرنگ و شام و اتراک و عرب اتفاق دارند که از مبدأ عالم و هبوط آدم تا وقوع سنهٔ هجری شش هزار و یکصد و سی و یک سال بانقضا پیوست - علمائے یهود و بعضے مؤرّخان بروایت توراة یونانیه که منظور مؤرخان و محقّقان قدیم است و بطلیموس آنرا در مجسطی توثیق می نماید عمرِ دنیا از هبوط آدم تا مبدأ سنهٔ هجری شش هزار و دوصد و شانزده سال شمسی ثابت می سازند - و فرقهٔ از یهود بتلفیق قول موسیٰ اعتقاد میدارند که عمرِ دنیا هفتاد هزار سال است منحصر در هزار جیل که تعداد هر یک جیل هفتاد سال باشد - و هم مطابق قول موسیٰ علیه السّلام در توریت که عهد کرد حقتعالےٰ با ابراهیم که تا عرصهٔ هزار جیل بقائے نوع بشر در دنیا می باشد - و ازین جا یهود اعتقاد کرده اند که عمر دنیا هفتاد هزار سال است -

وعلمائے اسلامیہ را دریں مسئلہ اختلافست۔ سعید بن جبیر از عبداللہ بن عباس روایت می کند کہ دنیا جمعہ ایست از جمعہ ہائے آخرت کہ تعداد آں ہفت ہزار سال باشد از سالہائے آخرت۔ وسفیان ثوری از کعب احبار روایت کرد کہ عمر دنیا ششہزار سال ست۔ وہب بن منبہ گفت گذشت از دنیا پنجہزار وشش صد سال۔ ما نمیدانیم حقیقت آں زمان وکیفیت پیغمبراں کہ دراں بودہ اند۔ گفتیم ما چہ قدرست عمر ... ؟ فرمود ششہزار سال۔ ابوہریرہؓ گفت حقب ہشتاد سال ست از سالہائے آخرت کہ یک روز آں حصۂ ششم دنیا است۔ وابو محمد بن حسن الہمدانی درکتاب الاکلیل حقب را تشریح می کند۔ می گوید دنیا ہمگی یک جزو است از چہار ہزار وہفتصد وبیست وسہ جزو وثلث جزو از اجزائے حقب چنانچہ سنۂ قمری سہ صد وپنجاہ وچہار روز وخمس وسدس یوم است درحالیکہ دنیا شش ہزار سالست کہ یک روز آں ہزار سال باشد موجب آں سنین قمریہ ششہزار ہزار مقرر می شود۔ دریں صورت ہرگاہ ایں را جزو گردانیم ودر اجزائے حقب کہ چہار ہزار وہفتصد وبیست وسہ ثلث است آنرا ضرب نمائیم آنگاہ ہشت ہزار ہزار وسہ صد ہزار وچہل ہزار ہزار از سنیان بیروں می آیند۔ چوں دنیا جمعہ ایست از جمعہ ہائے آخرت بنابراں عمل مثل سدس براں زیادہ کنیم اینقدر عمر دنیاست۔

وابوالحسن علی بن حسین مسعود درکتاب اخبار الزمان می آرد کہ بروئے زمین مطابق منازل قمر بیست وہشت امت بصورت مختلفہ بودہ اند و منسوب بود ہر منزل را امتی مخصوص کہ دانستہ می شد آں امت بداں

منزل و کواکب ثابتہ را مدبّر امورات جزو و کل دانستہ پرستش می کردند و اخبار آسمانہا می آموختند۔ پس قومی از ایشان تمرّد کردہ خونریزیہا کردند و فساد ہا نمودند۔ و جمعے بر طاعت خدا باقی ماندند، ابلیس ہم از قوم ایشان است۔ گویند آنہا سی و پنج قبیلہ بودہ اند و ہر قبیلہ را پادشاہے می بود۔ بعضے مؤرّخان اسلامیہ می آرند کہ در دنیا قبائل و امتہائے بسیار بودہ اند از انجملہ است الطم و الرم و الجن و البن و الحس و البس۔ حق سبحانہ و تعالیٰ آسمانہا را بملائکہ رونق داد و زمین را بہ جنیّان آباد ساخت تا آنکہ بگناہ خونریزی ایشانرا بر دست ملائکہ مقتول و محبوس نمود و آدم را آفریدہ امتحانِ ملائکہ و ابلیس بسجدۂ وے کرد۔ پس شد آنچہ شد۔ آنگاہ زمین از بنی آدم معمور گشت۔

صاحب حجج الکرامۃ می نگارد کہ جمہور محدّثین و مؤرّخینِ اہل اسلام و محققین ملّت محمدیّہ برآنند کہ امر بدء خلق خارج از علم خلق است۔ جز خالق کل احدے براں مطّلع نیست و نخواہد شد۔ و حدیث صحیح ما المسئول عنہا باعلم من السّائل و آیاتِ قرآنیہ حجّتِ قاطع و برہانِ ساطع در نفی علم وقت و بدء دنیا و فنائے آں ثابت است۔ آیۂ کریمہ۔ اَلَمْ یَاْتِکُمْ نَبَؤُا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ قَبْلِکُمْ قَوْمِ نُوْحٍ وَّ عَادٍ وَّ ثَمُوْدَ وَالَّذِیْنَ مِنْ بَعْدِہِمْ لَا یَعْلَمُہُمْ اِلَّا اللّٰہُ۔ بیت

در بہار آں نازو مرگش در دے است
پشہ کے داند کہ ایں باغ از کے است

خلاصۂ مرام آنکہ در اثبات عمر دنیا علما و حکمائے ملل و نحل را اختلافِ بعید است

موجب آں قول هیچ کسی مطمئن خاطر نمی شود۔ اہل اسلام از علم این مسئله خود را عاجز و قاصر می پندارند چراکه وثوق و اعتبار آنها همگی بر قول قرآن و حدیث است و از متن آں سندے نیافته اند۔ بلکه نفی علم آں بحدیث نبوی ثابت می شود۔ و بر قول مورخان مطلقاً اعتماد نمی کنند۔ اینکه بعضے مورخان تا هجرت سید الکونین شش هزار و دو صد و شانزده سال ثابت می دارند این قول یهود است که اصل آں از توراة یونانیه اخذ کرده اند۔ محققان ملت عیسوی را بر قول یهود اعتبار نیست۔ ازانجا که بعضے اہل خلاف اند و بسبب بے علمی خود درین باب علمائے اسلامیه را تردید می کنند محض فضول و قصور فهم آنها اصل حقیقت این است که احوال زمانه باستان هیچ کس را واضح نشده۔ آنچه که اهل ملل تحریر می سازند فرعی است۔ همگی از عرصه پنج یا شش هزار سال تالیف زمانه کم و بیش بر جاده روزگار یادگار است۔ صاحب ناسخ التواریخ می گوید که پیدایش نوع انسان از آغاز تکوین کون موجب تواریخ قدیم مطلقاً ثابت نمی شود سوائے آں از اختراع و احداث اسباب و اوزار و صنائع حکمائے قرون ماضی درین جزو زمان چیزے بنظر نمی آید۔ چه تمامی حرفت و صنائع همگی از دور کلجوگ در دنیا معمول است چنانچه تا زمان حکومت کیومرث مردمان از پوست درخت و برگ آں پوشش می داشتند۔ اهل یوروپ تا عهد ادوارد اول پوست حیوانات از جمع بلوط منقش ساخته می پوشیدند۔ لامحاله و دیگر آنچه کرشن برهمن نام حکیمے که معاصر طهمورث بود حرفه درودگری و آهنگری و نوشتن و خواندن احداث نمود۔ و از عهد طهمورث و جمشید وغیره تا حال

وقت بوقت ابداع بدائع حرفۂ نساجی و حلاجی و کسوت و قماش و سواری اسپاں و فیلاں و تربیت حیوانات اہلی و تیاری سقاین و اختراع اسباب حرب و ضرب و حکمتہائے عملی بعمل می آید۔ ہرگاہ در قرون ماضی خلقت نوع انسان می بود البتہ از صنائع و حرفت کاری آنہا زمانہ خالی نمی بود۔

شک نیست کہ از ابتدائے پیدائش عالم چندین ہزار آدم بر منصۂ ظہور آمدہ باز پس در پردۂ اختفا خرامیدہ اند لیکن آنہا خاکی نہاد نبودہ اند۔ اصل بعضے از ہوا و اصل بعضے از نار بود۔ و قتیکہ خلقت یک آدم باتمام می رسید خلقت آدم دیگر کہ از عنصر دیگر می بود پیدا می شد۔ ظاہراً مؤرخان ہنود آنہا را آدم خاکی نہاد تصوّر کردہ اند چہ سخنانیکہ درباب عظم جثہ و طول عمر ایشاں می گویند و کارہائے عجیب کہ با آنہا منسوب میدارند موافق حال بشر نیست ہمہ حرف و صوت است۔ بر تقدیر اگر باشند از قوم راجہ ہائے قریب العہد خواہند بود۔ چنانچہ مؤرخان ہنود از عہد راجہ اکچھواک عرصۂ چہل لک سال تا حال می نگارند تحقیق نیست بلکہ مصنوعی است۔ چنانچہ حکمائے فرنگ بکمال تدقیق و تحقیق از عہد اکچھواک تا حال عرصۂ چہار ہزار سال تصدیق نمودہ اند۔ و اقوال مؤرخان ملل دیگر ہم چنداں مطمئن خاطر نیست کہ از عہد ہبوط آدم تا ایندم ہمگی ہفت ہزار و سہ صد سال گذشتہ باشند۔ روزنامچۂ قدرتی در دنیا موجود نیست کہ براں اعتماد کلی کردہ شود۔ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْاُمُوْرِ۔　　بیت

حال ماضی ہیچکس را غیر حق تحقیق نیست　　خواب اگر الہام باشد لائق تصدیق نیست

تمّ کلامہ

اورنگ اوّل

درحالیکه مؤرّخان و محققان قدیم در تشریح و توضیح احوال زمانۂ پاستان قاصر اند بنابراں وقائع نگاران کشمیر ہم بعدم وثوق اخبار از تحریر بر احوال زمانۂ پیشینہ قلم باز داشتہ ہمگی از ابتدائے دور کلجوگ تا حال برخی از احوال راجہ ہا و سلاطین می نگارند۔

صاحب ناسخ التواریخ رقم طراز است کہ در ملک کشمیر پیش از دور کلجوگ راجہ ہائے نامی و گرامی بسیارے می بودہ اند۔ چنانچہ پرسرام نواسۂ راجہ کشمیر است۔ و بعضے مؤرّخان ثابت کردہ اند کہ سری رامچندر[1] ملک کشمیر فتح کردہ بود و در عہد حکومت خود بارہا بسیر کشمیر آمدہ تیرت[2] ہائے اینجا را نیایش می فرمود۔ چنانچہ در پرگنۂ ونتر بالائے کوہ چہار چشمۂ عجیب مسمّی رام کنڈ و سیتا کنڈ و لچمن کنڈ و ہنومان کنڈ بنام آنہا معروف است۔ و در سابقہ زمان بتخانۂ رامچندر در آنجا معمور بود۔ و نیز راجہ للتادت در موضع شیر ورون یک بتخانۂ قدیم کہ زیر زمین مخفی شدہ بود ظاہر کردہ و بر سنگ دروازۂ آں نوشتہ بود کہ ایں بتخانہ را سری رامچندر و لچمن بنا فرمود۔

[1] راجہ رامچندر پسر راجہ جسرتھ در ہندوستان راجۂ عظیم الشان بود امّا در ریعان جوانی باقتضائے مادر خود از ملک خود اخراج شدہ در موضع ڈنڈک ون پرگنہ جمل جنگل نشین گشتہ دوازدہ سال در آنجا کاسہ گدائی می کرد۔ عاقبت در ہندوستان رفتہ ملک پدر را متصرف گشت با راجہ راون شہریار لنکا محاربۂ عظیم ساخت۔ بسیار گرامی و نامی بودہ است۔ قصۂ او در رامائن مذکور۔

[2] تیرت۔ بزبان سنسکرت نام مقامات پرستش اہل ہنود است مثل سرچشمہ ہا و معابد و منادر وغیرہ

صاحب معیار الاخبار ثابت می دارد کہ سلطان سکندر ذوالقرنین از راہِ کشمیر بچین وخطا رفتہ است۔ امّا مؤرّخانِ کشمیر بر زبانِ قلم نمی آرند۔ لیکن صاحب وقائع کشمیری می نگارد کہ سکندر فیلقوس هنگام یورش هندوستان بعضے برشگال در کشمیر گذرانید۔ امّا مؤرّخان هند آنرا تصدیق نمی کنند والله اعلم بحقائق الامور۔ مترجم رتناگر می نگارد کہ در زمانۂ قدیم میانِ گلستانِ کشمیر دیوان و راکهشسان[1] بود و باش می داشتند۔ چنانچہ تطاول وتاراج جلدبو ومحاربۂ او باسہ کارن[2] مشهور است۔ و بعد انعدام جلدبو خلقت نوع انسان در ینجا فراهم شده تا دیر گاه از دستِ دیوان آزار میدیدند ومردمان همگی در موسم تابستان در ینجا آمده زراعت وکشاورزی میکردند۔ و در موقع زمستان بخوف کثرتِ برف و باران و هولِ دیوان و راکهشسان باز بهندوستان میرفتند۔ وتا عرصۂ بعید همچنیں رسم وآئین مقرّر داشتند۔

قفف۔ وقتی از اوقات چندر دیو نام برهمنی فر توت کہ بعلم وعمل ممتاز بود بعلتِ ضعفِ پیری وناتوانی درمیانِ غاری در ینجا پنهان مانده آذوقه[3] و اسباب زمستان بهم رسانیده بیادِ خدا مشغول شد۔ چوں در حالتِ بارش و برف دیوان جوق جوق آمده آں برهمن فرتوت را از کمینگاه برآوردند ودو دیو هولناک بر دو کنارۂ سرچشمۂ نیله ناگ کہ زیر دامنِ کوهستانِ ناگام واقع است استاده مانده آں برهمن را ایں دیو بکنار آں دیو وآں دیو بکنار ایں دیو بلعبه بازی می انداختند ناگاه آں برهمن درمیانِ سرچشمہ غلطیده فرو رفت وعالمی دید فسیح ووسیع کہ بالائی

---

[1] راکهشس یعنی استاد دیوان۔ [2] سہ کارن۔ یعنی برهما وشن ومهیشر۔ [3] خوراک۔

عالیشان بارگاہی بادشاہی برتخت[1] نشستہ حکومت می کرد۔ و برہمن پیش او دست بستہ رفتہ احوالِ خود از تطاولِ دیواں و کثرتِ برف و باراں و از حیرانی و پریشانی نوعِ انسان در پیشِ او بیان ساخت۔ و بادشاہ کہ فی الحقیقت خود نیلہ ناگ بود آں برہمن را بنابر رحم و انصاف در پیشِ خود تقرب دادہ و کتابِ نیلہ مت پوراں از خود تصنیف کردہ باو بخشید و وصیّت نمود کہ دیواں و راکھشساں را مطابق عملِ کتاب بر مکاناتِ متبرکہ کہ مفصّلاً مرقوم است نذر و خیرات دادہ باشند۔ و بر وظائف و رقیہ ہا مداومت و مواظبت نمایند و در پوزش و پرستشِ آفریدگار اوقات بسر رسانند تاکہ از فساد دیواں و راکھشساں و کثرتِ برف و باراں محفوظ خواہند ماند۔

آنگاہ در موسمِ بہار آں برہمنِ خجستہ اطوار برکنار چشمہ سار رسانیدہ و اوّلِ بہار مردماں از ہندوستاں آمدہ بر زندگانی آں برہمن ناتوان حیران ماندند و از زبانِ او حقیقتِ حال شنیدہ و کتابِ نیکفال دیدہ آنرا در پیشِ افسرِ خود دیادیو گذرانیدند و شادمانیہا کردند۔ پس ازاں بفرمانِ دیادیو براں کتاب عمل می نمودند تاکہ از شرورِ دیواں و راکھشساں و از کثرتِ برف باراں در اماں یزداں محفوظ ماندند و در زمستان و تابستاں میانِ ایں بوستاں بود و باشِ خود اختیار نمودند۔

پس بکثرتِ توالد و تناسل دماتِ موفور آباد شدہ اکابرانِ دہ جابجا حکمرانی می کردند تا وقتیکہ مردمانرا استعداد سرکشی و تغلّب بہم رسید و از افسراں

[1] ظلم و تعدی۔

دہات ہر کسے چند چند قریہ در تصرف خود گرفتہ بر سر بلندیہا و تنگناہا سر موقع قلعہ ہا تیار کردہ کوٹ نام نہادند۔ انگاہ در تمامی ملک کوٹھہ راج معمول شد۔ از انجملہ نامہای بعضے کوٹ ہا تاحال مشہور است۔ چنانچہ اندرکوٹ و زینہ کوٹ و شیرہ کوٹ و سودرہ کوٹ و سیالکوٹ و ددر کوٹ و پٹہ کوٹ وغیرہ۔ در آنزمان افسران کوٹ را سنز می گفتند۔ و در ملک کشمیر مدتے مدید کوٹھہ راج معمول بود۔ انگاہ بعضے کوٹھہ راج بر بعضیہا غلبہ کردند و بتطاول و تاراج و جدال و قتال باہمدیگر خونریزی ہا نمودند۔ فرد

گر نباشد بقوم حاکم و دین بکدگر را خورند ہم از کین

چونکہ مردمان از فتنہ و فساد و بغی و عناد عاجز آمدند بعضی کوٹھہ راجہ ہائے مغلوب و منکوب رجوع براجۂ جموں داشتند و برای انتظام مہام سلطنت حصۂ ششم خراج شاہی باو مقرر کردند و پسرش مسمی بہ دیاکرن با فوج گراں ہمراہ آوردند۔ وی قلع و قمع سرکشاں نمودہ درین دیار سلطنت و حکومت قایم کرد۔ گویند تا عرصۂ شش صد و پنجاہ و سہ سال، پنجاہ و پنج کس از اولاد راجۂ جموں بطنًا بعد بطن در خطۂ کشمیر بکمال استقلال حکومت می کردند۔

امّا تشریح حکومت این قوم و توضیح اسامی آنہا از مؤرخان زمانہ ہیچکسے ضبط تحریر ننمود۔ گویند آخرین راجہ ہائے این طبقہ مسمی راجہ سو مدت بود کہ در معرکۂ کوروان و پانڈوان در جنگ مہابارت با شصت ہزار سوار جرار زیر تیغ آمدہ لوای حکومت این دیار بر زمین افتاد۔ انگاہ باتفاق اعیان سلطنت آدگونند بر مسند راجگی جلوس نمود۔ فقط۔

(۱) راجہ آدگونند۔ باستصواب اعیان ملک پیش از کلجوگ بیست سال بر حکومت کشمیر سرفرازی یافت۔ و بقول بعضے مؤرخان از قوم راجہای جموں بود۔ و بعضی او را از احفاد راجہ متھرا میدانند۔ وی چراغ سلطنت را بحسن انتظام فروغ دادہ ایام حکومت بخوشنودی گذرانید۔

درآنزمان میان قلمرو ہندوستان جراسند راجہ متھرا بود وی بمقابلہ سری کرشن جی لوای مخالفت و محاربت افراشتہ خونریزی ہا کردند۔ و آدگونند کہ رشتہ دار جراسند بود با فوج گران برای معاونت او برلب دریای جمنا رفتہ با لشکر سری کشن بجنگ پیوست و بعد محاربہ و مقاتلہ بسیار دلاوران فوج آدگونند بال ہمت فرو گذاشتہ مفرور شدند۔ و آدگونند خود داد شجاعت و مردانگی دادہ عاقبت از دست بلبھدر جی برادر سری کشن کشتہ شد۔ و مدت ہفدہ سال بحکومت گذرانید۔

(۲) راجہ دمودر۔ بعد انتقال پدر باتفاق اعیان کشمیر پیش از کلجوگ سہ سال تاج راجگی بر سر دادہ بعدل و احسان و رعیت پروری عامل شد و از تسلط و تغلب خود اکثر راجہ ہا در چاہ مذلت انداخت۔

دران ایام اشتہار[۱] عروسی دختر راجہ قندہار در بلاد و امصار مشتہر گشتہ راجہای اطراف بخواہش سوئمبر در انجا حاضر شدند۔ سری کشن ہم بدانسو نہضت[۲] فرمودہ

[۱] در زمان سابق راجہای ہندوستان اینچون دختر بحد بلوغ میرسید در ملک ہند اشتہار دادہ تمامی راجہ زادہا درآنجا جمع میشدند و کسے را دختر پسند خاطر میکرد ہمراہ او عقد وصلت او منعقد می ساختند و این فعل را جشن سوئمبر می گفتند۔ [۲] روانگی۔

دامودر کہ ہمیشہ در انتقام قاتلان پدر مترددہی بود باستماع خبر بخواہش قصاص پدر بجانب قندہار رہ سپر شدہ باسری کشن بجاربہ و مقاتلہ پیوست۔ عاقبت از دست سری کشن کشتہ شد رانی او جشومتی کہ حاملہ بود بامر سری کشن بحکومت رسید۔ سلطنت دمودر سیزدہ سال بود۔

(۳) جشومتی رانی۔ درسنہ ۱۰ ک بر سریر کامگاری جلوس کردہ در سرانجام مہام شہریاری کارہای مردانہ نمود۔ چونکہ از راجہ دامودر حاملہ بود بعد انقضای ایام معہود بال گوننداز و متولد شد۔ حکومت او پانزدہ سال بود۔

(۴) بال گونند۔ بمشورۂ اعیان سلطنت درسنہ ۲۵ ک بعد بلوغ بحکومت مسلط گشتہ چندی در رتق وفتق سلطنت بہ نیکنامی گذرانید۔ عاقبت از دست ہرن دیو کشتہ شد۔ حکومت او چہل سال بود۔

اورنگ دوم در ذکر پانڈوال

ملا احمد در دیباچہ وقائع کشمیر رقمطراز است کہ این قلیل البضاعت بعد فراغت ترجمۂ مہابارت از حضور لامع النور ظل آلہ کج کلاہ دارای داد گر رعیت پرور حامی دین متین سلطان زین العابدین انار اللہ برہانہٗ مأمور شد۔ بخصوص ترجمۂ تواریخ راجہ ہای کشمیر حرسہا اللہ تعالیٰ عن الآفات والتدمیر بنفاذ فرمان لازم الاذعان سعی بلیغ کردہ در تفحص و تجسس پورانہا

لہ کشادو لیت۔ ٢ہ پوران نام کتابہای مذہبی وعلمی اہل ہنود است کہ بزبان سنسکرت تصنیف شدہ باشد و کتب تواریخ ہم باین اسم مشہور است۔

٣ہ ترنگینی بمعنی بحر ژرف و رازہ ترنگینی بمعنی دریای حالات راجہا۔

و ترنگینی های مؤرخان عہد دیرین که زیاده از پانزده جلد مسموع بود لامحاله بحادثۂ
استیلای ذوالجو و بباعث تغلب دارای بت شکن کتابهای دیرینۂ اہل ہنود بالکلیہ نابود
و مفقود شده بود و بکمال تفتیش وصول شد ہمگی راج ترنگینی کلہن پنڈت و کھیمہ اندر و چھولاکر
و پدمہ مہر - از انجملہ بعلت اغراق[1] مفید نگشت نسخۂ کھیمہ اندر - امّا ترجمۂ راج ترنگینی وغیرہ
ہمۂ وکرمہ فی الفور باختتام انجامید - انگاه بعد انقضای عرصۂ چند سال دستیاب گشت -
بتوجہ پرجا پنڈت چند اجزای تاریخ دیرینۂ مصنفۂ پنڈت رتناگر که بجاو اوراق توز مرقوم بود
عند المطالعہ یافته شد - از متن آن احوال سی و پنج کس از راجهای اوایل کلجوگ وغیرہ که
پنڈت کلہن بعد وثوق اخبار رتنا بابی این نسخۂ در حجرۂ تعویق و تعطیل انداخته بود - و بعزمان
گیہان زمان افزایش نسخۂ رتناگر در متن ترجمۂ خود ملحق کرده تکمیل و ترتیب آن باعث مسرت
اخبار روزگار گردید فقط - نامہ نگار[2] مطابق ترجمۂ صاحب وقائع کشمیر و رایراد احوال
راجهای متروکه کلہن پنڈت شروع نمود - که تا زمان گونند ثانی وثوق آن همگی تحریر یافت -

(۱) راجہ ہرن دیو - پسر دوم راجہ پریچہت که از نسل پانڈوان بود با برادر خود
جنمہ جی علم مخالفت برداشت - چون در مقابلۂ او تاب مقاومت نیاورد با جمعی از معاونان
خود در کوہستان جمنبہ متواری شد و از مغارۂ کوہی فقیری یافت که از تلذذات فانی
دست باز داشته بیاد خالق جاودانی بی خورد و خواب شاغل ہمی بود - راجۂ مغرور که
از جور زمانه مقہور شده بود بقدمبوسی آن عابد مرتاض ممتاز گشت و در انجا اوقات
منحوس خود در قلق و اضطراب بسر می برد -

روزی فقیر کامل از حسن خدمات او خوشدل شده از مژدۂ کامرانی دل نوید

[1] مبالغہ از حد - [2] مصنف -

جہانبانی کشمیر خاطر او مسرور ساخت و ہرن دیو برگفتار او اعتبار کرده از راه کوہستان شرقی با جمعی از معاونان خود بجانب کشمیر نہضت کرده در عسکر بالگوند رتبۂ ملازمت حاصل نموده بسعادت ازلی و لیاقت جبلی بر عہدۂ وزارت و وکالت راجه مدار الملک شد۔ و امرا و افسران عسکر بداد و دہش مطیع و منقاد خود نمود۔ و بوقت فرصت بالگوند از دست متعلقان خود بقتل آورد۔

آنگاه بیاوری بخت و معاونت ارکان مملکت دارای دولت و مالک سلطنت شد۔ و از جود و سخا و بذل و عطا خاطر ہمگنان بدست آورده در رعیت پروری و مرحمت گستری لوای سروری افراخت۔ و اطراف را ضبط و ربط نموده از آبادی ملک و رعیت جمعیت حاصل کرده و خزائن و عساکر موفور بہم رسانید۔ عرصۂ سی سال حکمرانی کرده جہان فانی را پدرود نمود۔

(۲) راجه رامدیو۔ در ۹۵ لئہ بجای پدر علم حکومت افراخته در رتق و فتق سلطنت و ضبط و ربط مملکت ساعی شد۔ و بوفور احسان با رعایای خود حصۂ دہم خراج شاہی معین کرده و برکریوۂ متن بابل نام شہری در غایت وسعت و فسحت که تعداد عمارات آن یازده لک خانه می نگارند آباد ساخت۔ و بتخانۂ مارتانڈی شود که ہنوز یادگار است از سنگ ہای ثقیل و شفاف و رونمام منقش و منبت کار در غایت متانت و استواری زیاده از پنجاه درعه بلند افراخت که بجای توصل سنگہا درزہای معمولی بنظر تأمل کسی نمیدید گویا از یک قطعۂ سنگ مخلوق بود۔ و بعضی سنگہا زیاده از سه چہار درعه طول و عرض است این وقت اگر ہزار کس جمع شود آن سنگ متحرک نتواند شد۔ و بیرون احاطۂ وسیع

آں دیوار رفیع با چہار گرداں بار ایواں دار کہ در پیش طاق رواق آں قطار
ستونہای احجار از چہار سو یکصد و بیست ہفت پہلو دار بغایت ثقاف و منقش و
ملمع بطلا آراستہ بود بر جادۂ روزگار یادگار گذاشت۔ الحق اینچنیں تعمیر متین و
دلنشین در روی زمین کمتر خواہد بود و از کوہستان دچھن پارہ نہر آب آوردہ
طراوت و نضارت شہر بحدی ساخت کہ نظیر آں در ربع مسکون امکان نبود۔
چوں برای تسخیر ممالک لوای عزیمت افراشت بعد تسخیر پنجاب و کابل و
ملتان بطرف مارواڑ نہضت کرد و آں ولایت از تصرف کچھواہہ برآوردہ دختران
سرداران آں قوم در حرم خویش داخل ساخت۔ بعد ازاں بولایت لکھنو رفتہ
متصرف شد حکومت آنجا بہ برادرزادۂ خود بخشید۔ ازانجا مال غنیمت بسیار
آورد۔ پس از سہ سال بملک قنوج رفت و در آنجا دو سال توقف کردہ بجانب
مالوہ لشکر کشید و بحوزۂ تصرف در آورد و قصبہ جات بسیار آباد ساخت
و قلعۂ نرور را مرمت کرد دختران راجۂ بیجانگر و دختر شیوہ رای بعقد در آورد
دو سال در کوندہ وانہ بسر برد اکثر زمینداران عمدہ نابود ساخت۔
بعد ازاں بکوہستان سوالک برآمدہ جمیع رایان آنجا را باجگذار نمود و با راجۂ
کمایوں جنگ کردہ مغلوب ساخت۔ عاقبت دخترش گرفتہ ملک بوی مسلم
شد۔ ازانجا عنان عزیمت بجانب نگرکوٹ معطوف داشتہ آں ولایت را
غارت کردہ در سنکوٹ رسید۔ ازانجا بطواف بتخانۂ درگا رفت راجۂ
آنجا تحائف گذرانید و دختر راجۂ نگرکوٹ بہ پسر خود نامزد ساخت ازانجا
بجانب قلعۂ جموں رفت راجۂ آنجا فروتنی نکردہ بجنگ پیش آمد عاقبت منہزم

شده قلعه مفتوح گشت و خلق کثیر اسیر آورد و اموال و اسباب وافر دریافت - از انجا بجانب کشمیر رجعت کرده بعد دو سال باز بجانب ہند نہضت ساخت - و از ملتان درمیان سفاین تا حدود بنگاله و کنارہ دریای شور سیر فرموده قریب پانصد راجه باجگذار گردانید - و عالم عالم دُر و جواہر مال و افیال بدست آورد و براہ قنوج رجعت کرده بکشمیر رسید جشنی عظیم ترتیب داد - مردان شجاع را نواخته ثلث غنیمت بخلق قسمت فرمود -

باتفاق اہل ہند مثل رام دیو راجه عظیم الشان کسی نبود مدت العمر خود سه صد ہزار ماده گاو ال خیرات بخشید - و خدمت فقرا و ساد ہوان بسیار میکرد - و در بذل و ایثار آنها داد جوانمردی میداد -

قف - مارو سوامی و مارو سوامی دو فقیر کامل از بلاد سلہٹ[۱] باو ملاقی شده بود که در تسخیر ممالک ہمواره برای معاونت و امداد ہمراه او میرفتند - و بکمالات باطنی درمیان مجلس ناگاه غایب می شدند و باز خود را ظاہر میکردند مدتها بخوردن و خوابیدن و دیدن رغبت نمی کردند - و مردمان ایشانرا دیوتا یعنی ملک سیرت میدانستند -

راجه عرصۂ شصت و نه سال طبل حکومت نواخته فرزند خود جانشین ساخت و خود را پوست آہو پوشیده در مندر پارتی شور که بر چشمۂ بہون آباد کرده بود بامرشدان خود ده سال مصاحبت و موانست نمود - انگاه از مندر ہر سه کس غایب شدند و با کالبد عنصری از دار دنیا درگذشتند -

---

۱ سلہٹ (بنگال)

(۳۳) راجه بیاسدیو - در ۱۶۴۲ لکه تخت و تاج را از شوکت و سطوت رواج داده مثل پدر عادل و باذل و عاقل خبیر بود - و از اطراف ہند بیدخوانان طلبانیده علوم عربیه را رواج داد و جابجا مدرسه ها بنا نمود - و در پرداخت سپاه و رعیت ہمیشه مشغول می بود و از عدل و احسان و بذل و امتنان ملک را خضارت و نضارت بخشید - نهر آبیکه پدرش در میان شهر بابل جاری کرده بود و در موسم زمستان بباعث یخ بندی مسدود میگشت راجه برای رفاه مردم در میان شهر حوضی وسیع و عمیق که از چهار سو نردبان سنگین افراخته بود آباد نمود - که از فیض جاری آن اہل شهر بهره ور میشدند - انگاه برای دیدن معابد ہند تنها بلباس فقیری بر آمده لکها صرف نمود - و دران ایام راجه جیونت شهریار مارواڑ اشتهار سویمبر دختر خود موسوم به کلاپونی داده بود - بیاسدیو تنها بر موقع جشن حاضر شده عروس او را از دور دیده پسند خاطر نمود و عقد مواصلت بسته با ساز و سامان فراوان در کشمیر رسید - و یکهزار پیکر معابد از طلا و نقره و نود و نه هزار عدد سالگرام از ہندوستان همراه آورده در بتخانه مارتانڈی شور وغیره بتخانه ها برای پرستش موجود داشت - و پنجاه و شش سال حکومت کرده درگذشت -

(۳۴) راجه درتا - بعد وفات پدر در ۲۳۰ لکه اورنگ سلطنت را رونق بخشیده رتق و فتق سلطنت بکام دل نمود و بلباس حقیر سر دروازه بتخانه پدر خود می نشسته از صبح تا شام دادرسی مظلومان میساخت - و بر موقع عدالت دو فلوس ملزم را جرمانه میکرد و سر موئی کسی آزار نمیداد - و برای سیاست ظالمان در پیشگاه خود شکنجه استاده کرده بود که در عمر خود ہمگی یک کس را در شکنجه کشید -

و راجه گوشت جانداران گاهی نمی خورد و پرستش اصنام نمیکرد. می گفت که از کردهٔ پرستش دادرسی افضل است. و دوکانداران دوکانات بغیر قفل واگذاشته بخانه میرفتند. و در زمان او مردمان مانند پسر در کنار مادر آسوده ماندند و رانی او مارگی دیوی بتخانهٔ مارگی شوری در موضع کوٹهیر آباد ساخت. پنجاه و هشت سال حکمرانی کرده انتقال نمود.

(۵) راجه سهم دیو. بجای پدر در سنه ۲۷۶ک خلعت حکومت در بر کرده بجود و احسان فراوان عالمیان را دلخوش ساخت. و عمر عزیز خود در ریاضات شاقه و پرستش اصنام بسر برد. و مدت العمر گوشت جانداران بر خود حرام کرد و آبادی دهات و عمارات منادر از حد شد. موضع سهم پوره آباد کردهٔ اوست. و در سطح اندرون کشمیر مردمان را گنجایش آبادی نمانده بر قلال جبال بود و باش اختیار نمودند. و شاگا عموزادهٔ او بر دختر زمینداری گرفتار گشته جبراً دست بدامن او انداخت و راجه دادگران یک پسر را از جهان گذرانید و مادر او ازین غصهٔ جانکاه برشمشان[1] او رفته خود را در آتش بسوزانید. راجه بعد وراین واقعه تا چهار روز بدرد جانسوز مبتلا بوده انتقال نمود. حکومت او پنجاه و چهار سال می نگارند.

(۶) راجه گوپال چند. بر مسند حکومت پدر در سنه ۳۳۲ک جلوس نمود و بصعوبت امراض بدنی و ضعف قوای انتظام مهام مملکت بکام دل نتوانست کرد. و شنو پال که وزیر با تدبیر او بود پرداخت ملک و رعایا می ساخت. در آن زمان راجه ختن بر قلمرو کاشغر لشکر کشیده قبضه نمود و حاکم آنجا خسر پورهٔ گوپال دیو بود

[1] جائیکه در آنجا هنود مردگان خود را می سوزانند.

بقتل رسانید۔ پس شنشو پال با فوج گراں بمقابلۂ او سبقت کردہ بر کوہ ٹونگ محاربہ و مقاتلۂ فریقین روی داد و فوج شنشو پال را درمیانِ حضیض درۂ کوہ معسکر بود و از تیغ کوہ گولہ ہای سنگ بید رنگ می غلطید و لشکر شنشو پال بغیر جنگ در چنگِ نہنگِ اجل افتادہ ضائع شد و بوقوع ایں واقعہ گوپال دیو را دست و پا شکستہ بآزار جگر انتقال نمود۔ حکومتِ او سیزدہ سال و سہ ماہ بود۔

(۷) راجہ وزیا نند۔ برادر گوپال چند در ۳۱۴۵ لک تاج شاہی بر سر نہادہ بعد رتق و فتق سلطنت ہمراہی پنجاہ ہزار سوار جرّار و یک لک پیادہ بجانب کاشغر یلغار نمود۔ و با راجۂ ختن جنگہای عظیم بکار برد و بیاوری بخت کاشغر و ختن را قبضہ کرد۔ و در حالتِ صلح دختر راجۂ ختن سمرن رانی در عقد آورد و حکومت ختن بوی باز داشتہ رجعت نمود۔

و در ضبط و ربط اطراف و عدل و انصاف مثل پدر توفیق یافت۔ و بمقام بیجبارہ بتخانۂ وزیہ ایشری بکمال متانت و سنگینی و رنگینی سہ صد درعہ مرتفع ساخت و درمیانِ آں گاوی بزر و مقناطیس با لطلسم دیگر معلّق استادہ بود کہ کالبد او از فلزات صنعت کردہ بودند و دہ لک اشرفی در تلمیع آں بتخانہ صرف شدہ بود۔ حکومتِ او بیست و پنج سال۔

(۸) راجہ سوکھ دیو۔ فرزند گوپال چند در ۳۱۷۰ لک عروس سلطنت در بر گرفتہ ہموارہ در عیش و عشرت و سیر و شکار مصروف ماند و زمامِ اختیارِ ملک داری در دستِ راماننداپیر دیانند نہادہ در نشیبت انتظامِ ملک سستی پذیرفت چنانچہ حدود پنجاب را راجہ چیترا تھہ والی دہلی متصرف شد۔ و ممالک ترکستان از دست

رفت و ذخایر و عا کر تخفیف یافت۔

پس راماننداز روی بغاوت وخیره سری سوکهه دیو را در کوهستان امرناتهه بر موقع شکار گرفتار نمود و در آب لمبودری غرق کرده از جان گذرانید و خود بکمال استقلال بر مسند شاهی جلوس نمود۔ حکومت سوکهه دیو چهل و چهار سال بود۔

۹ راجه رامانند۔ در ۲۱۴ لکـ بر تخت شوکت نشسته مضافات کشمیر را ضبط و ربط فرمود و راجۂ جموں را تدارک واقعی کرده نگرکوٹ فتح نمود۔ و رعایا را خراج شاهی حصۂ پنجم مقرر ساخت و اکثر خیره سران از تیغ گذرانید۔ و در بسط و کشاد ملک همت گماشته بندگان خدا را دلخوش ساخت۔ حکومتش پنجاه و هفت سال بود۔

۱۰ راجه سندیمان۔ جانشین پدر شده در ۲۷۱ لکـ عروس مملکت بعدل و رافت آراست۔ و زیر دامن کوهستان شمالی سندمت نگر نام شهری وسیع آباد نمود که دریای بهت[1] میان آن جاری بود و برلب دریا عمارات رفیع دکوشکهای منیع معمور ساخت۔ وبست و یک بتخانه سنگین احداث نمود۔ ازانجمله بتخانۂ مهادیو درغایت متانت ورفعت افراشت و در ضمن آن سه صد پیکر مهادیو از طلا و نقره موجود داشت۔ ازانجمله دو پیکر مرصع کار اعجوبۂ روزگار بود۔ و بتخانۂ زیشٹی شور که بر کوه سلیمان واقع است از اعمال حسنه یادگار نهاد۔

پس با فوج گران عزیمت هندوستان کرده تا قنوج فتح نمود۔ بعد دیدن مقامات ومعابد هندوستان بجانب کابل و قندهار یلغار ساخت۔ و راجۂ قندهار در پناه آمده دختر خود پارتی دیوی پیش کش نمود۔ از انجا مراجعت کرده درمیان دریای اتهک[2] کشتی

[1] دریای جهلم۔ [2] اٹک۔

غرق شده پابنی طعمهٔ نهنگ اجل گشت و راجه نهایت منغّص و مغموم ماند. پس راجهٔ فرزندار دختر دوم خود که از اولی اجمیل بود فرستاده خاطر او خورسند نمود. حکومت او شصت و پنج سال بود۔

(۱۱) راجه مرهن دیو و کامن دیو. بعد وفات پدر مرهن دیو در سنه ۵۳۶ ک افسر حکومت بر سر نهاده برادر خورد کامن دیو را رتبهٔ وزارت بخشید. و بعد چندی از روی فساد و عناد هر دو مخالف یکدیگر شده در معرکهٔ جنگ و جدل پیوستند. اعیان ملک درمیان آمده قلمرو کشمیر را دو حصّه کردند. حصّهٔ شرقی را مرهن دیو فایض گشت. و حصّهٔ شمالی را کامن دیو متصرف شد. مرهن موضع مرمامه آباد ساخت و در آنجا بتخانهٔ رفیع ترصیص نمود. و خلق خدا را بعدل و احسان و بذل فروان دلخوش کرد. کامن پای تخت خود در سندمت نگر انداخته در جور و تعدی رعایا مستغرق گشت و بندگان خدا را بسیار رنجانید چنانچه اکثر مردم جلای وطن کرده در حکومت مرهن راجه آسودند۔
همدران زمان ستارهٔ دُم دار طلوع کرده شبانه مانند بدر کامل تابش میداد. همدران سال بارش باران بکثرت بادید، بمقام چکدر باری عظیم الجثه از آسمان غلطید و دو روز متحرک بود و تا یک سال لاشهٔ او ضایع نه گشت. اندران وقت حصّهٔ بالا را مرهن راج و حصّهٔ پائین را کامن راج می گفتند. رفته رفته مراج و کامراج شهرت یافت. مرهن پنجاه و پنج سال حکومت۔

(۱۲) راجه چندر دیو. در سنه ۵۹۱ ک بعد وفات پدر کامن دیو بطلسم گرفتار کرده از تیغ گذرانید و درگهه دیو فرزند او محبوس داشت. پس باستقلال تمام شب و روز مخمور عیش و سرور مانده در غور و پرداخت رعایا قصور نمود. سه صد و شصت

زن در عقد داشت و ایام سال تمام بملاعبت ہر یک بسر می برد۔ حکومتش پنجاہ و دو سال بود۔

(۱۳)، راجہ آننت ۔ برادر چندر دیو در ۱۴۳ ء خلعت راجگی در بر کردہ علم تجبر افراشت۔ نہایت سفاک و بیباک بود و بر خلاف برادر سیاست کردہ ہزاران مردم بدار کشید۔ و بیست و ہشت سال حکمرانی کردہ درگذشت۔

(۱۴)، راجہ درنیاد دیو بعد وفات پدر در ۱۷۱ ء تاج راجگی بر سر نہادہ رعیت پروری و دادگستری شیوۂ خود نمود۔ و در موضع شاد تخانہ جوالا مکھی معمور ساخت۔ گویند راجہ بسیار دلاور و جرار بود۔ روزی بر سر راہ سنگی دید کہ زیادہ از یک صد من ثقیل بود و از دست چپ برداشتہ یکسو گذاشت۔

عاقبت برادرش ہر نام دیو باغی شدہ فریقین در جنگ و جدل خونہا ریختند ناگاہ تیری در چشم درنیاد دیو رسیدہ از جہان درگذشت۔ حکومت او پنجاہ و یک سال بود۔

(۱۵)، راجہ ہر نام دیو در ۲۲۲ ء کوس حکومت نواختہ ہمیشہ در شغل نای و نوش عشرت و عیش مشغول ہمی بود۔ و باغات انگور جابجا غرس کردہ خانہ بخانہ خمخانہا احداث نمود و اعلی و ادنی بنوشیدن خمر مائل ساخت۔ و در صحن دولتخانۂ او از شراب حوضی مملو بود کہ عموماً از آن شراب ہمی نوشیدند و در حالت نشأ شراب سخت سیاست میکرد و زنہای مردمان بزور میگرفت۔

عاقبت درگا نام سپہ سالار را از روی شور بختی خود رایت مخالفت برداشتہ باہمدیگر بحرب و ضرب پیوستند و انہار خون جاری کردند۔ آخر درگا غلبہ کردہ دولتخانہ

شاہی را آتش کشید و شہر بابل را یک حصہ بسوزانید۔ پس از اہل شہر لک نامردم جمع گشتہ بر فوج دُرگا ریختند و کالبد او را بزخم تیر و شمشیر ریزریز کردہ عسکرش تباہ نمودند۔ موجب آں ہر نام نسبت رعایا خراج دو سال معاف ساخت۔ و بعد چند ماہ زنگو بچۂ دُرگا با جمعی از اوباش کنگاش نمودہ راجۂ نامور بقصاص پدر در شکارگاہ جنگل شکار اجل کرد۔ و حکومت راجہ سی و نہ سال بود۔

(۱۶) راجہ سُلکن دیو بخلافت پدر در ۷۶۱ء افسر اپالن بر سر دادہ شب و روز در عیش و طرب و لہو و لعب مصروف ہمی بود لیکن عدل و داد منصفانہ میکرد۔ و درمیان ہفتہ روز شنبہ انتظام امور ملکی و نصفت و سیاست میکرد و شش روز در عیش و کامرانی بسر می برد۔ بیست و ہشت سال حکومت کردہ درگذشت۔

(۱۷) راجہ سیناد ت در ۷۸۹ء افسر پدر بر سر نہادہ در حمق و رعونت نادرۂ روزگار بود۔ روزی آئینہ در دست گرفتہ مشاہدۂ جمال خود میساخت و زنش بالای دوش سر نہادہ عکس او درمیان آئینہ ظاہر گشت۔ بنابراں راجہ بروی عتاب کردہ کہ ترا با شخص آئینہ الفت خواہد بود فی الحال بینی او قطع نمود۔ میگویند کہ وزیر خود را فرمان داد کہ برای من حورِ بہشت باید بود۔ وزیر مجبور شدہ دختری خوب روی و پاکیزہ بر لود و لباس آراستہ حاضر ساخت کہ ایں دختر داروغۂ بہشت است کہ رور دینار کابین میخواہد۔ راجہ فی الحال کرور دینار با و بخشید و انتظام امور مملکت وزیر بکام دل می ساخت و راجہ نقش دیوار بود۔ ہفدہ سال حکومت کردہ انتقال نمود۔

(۱۸) راجہ منگلادت در ۸۰۶ء برادر خود را در شبستان قتل کردہ

باعانت اعیانِ ملک تاج حکومت بر سر داد۔ و در ترقی باغات انگور کوشش بسیار نمود که در ہر خانہ خمخانہ ہا احداث کردہ ترقی شراب بجدی رسانید کہ از آمدنی شراب لکہا جمع خزینہ می شد۔ و شغل ساز و سرود گاہی از دست نمیداد۔ قمار بازی بجدّی رواج یافت کہ اعلیٰ و ادنیٰ بدان اشتغال میداشتند۔ و در زمان حکومتش دودی در ہوا پیدا شدہ از انجرۂ آں بسیار مردم از جہاں در گذشتند و مدّتِ حکومتش سی و نہ سال بود۔

(۱۹) راجہ کہیمہ اندر در ۸۷۵ لکہ بر مسند حکومتِ پدر جلوس کردہ بعد ضبط و ربط اطراف بعیش و عشرت مایل گشت و در سیر و شکار شوق بسیار میداشت۔ قف۔ گویند افسونی آموختہ بود کہ بزور افسون در خانہ ہای مردم در آمدہ کسی او را نمیدید و با زنہای بیگانہ فعلِ فاحشہ را فاعل گشتہ روی خود سیاہ می ساخت۔ روزی در خانۂ دُرنا وزیر در آمدہ با عورت او مباشرت نمود و در انجا انگشترین زرّیں از دستِ او فتادہ نزد وزیر رسید و وزیر انگشترین او بشناختہ آتش کینہ در کانونِ سینۂ او مشتعل گشت و شبانگاہ راجۂ مذکور را از دستِ ملازمانِ خود بقتل رسانید۔ و شصت و شش سال در عدل و داد و نصفت گذرانید۔

(۲۰) راجہ بہیمہ سین در ۹۱۱ لکہ باعانت اعیانِ مملکت بر مسند حکومت پدر جلوس نمود۔ نہایت شجاع و دلاور بود و در سفاکی و بیباکی عدیل نداشت و از فسق و فجور و شراب خوری دقیقۂ نگذاشت۔ و رعایا را در باج و خراج افزایش کردہ بدعاتِ موفور ایجاد نمود۔ و مندر کوٹی شور بر کنارہ بہت آباد ساخت۔

آں در بحث تالاب اولر گفتہ شد۔ حکومت سندرسین چہل و یک سال بود۔

انتباہ۔ مخفی نماند کہ راجہ ہای فرقۂ پانڈواں بیست و دو پشت عرصۂ یکہزار سال دریں ملک حکومت کردند۔ و بشامت کفران نعمت و ارتکاب معصیت کہ چند پشت براں اصرار نمودند بغضب الٰہی یکبار تباہ شدند۔ و بعد انقطاع حکومتِ آنہا در خطۂ کشمیر یکدو ماہ بی استقلالی بود۔ کسانیکہ فراز رفعت و دامنۂ کوہسارہا موجود ماندہ بودند اتفاق کردہ راجۂ لو کہ از قوم راجہ ہای مالوہ در حدود لولاب جاگیردار بود بہ راجگی برداشتہ طوق انقیاد او بگردن انداختند۔

اورنگ سیوم

(۱)، راجہ لو باجتماع اعیان ملک در ۱۰۵۹ لٰہ بر سریر حکمرانی نشستہ در عدل و رفاہ رعایا و خشنودی عموم برایا گوی نیکنامی ربود۔ و اطراف کشمیر را ضبط و ربط ساختہ در ترہیب و تخویف مخالفاں بخوبی پرداخت و سرمایۂ زندگانی خود در کامرانی و شادمانی بسر برد۔

و در میان درۂ لولاب شہر لولو بعمارات کثیر و اسواق و دکاکین دلپذیر معمور ساخت کہ تعداد عمارات آں بقول کلہن پنڈت ہشتاد لک خانہ و بروایت رتناکر ہشتاد ہزار خانہ مشہور است۔ حکومت او شصت سال بود۔

(۲)، راجہ کوشی شی پسر راجہ لو در ۱۱۱۹ لٰہ تاج حکومت بر سر نہادہ موضع کولہ[1] در جاگیر برہمناں بخشید۔ حکومت او ہفدہ سال بود۔

(۳)، راجہ خگندر پسرش در ۱۱۳۶ لٰہ سریر آراشدہ شہر کاکاپور و کہونموہ

[1] واقع در دچھن پارہ۔

که الحال دو موضع هستند برای پای تخت خود آباد ساخت - و عرصۂ سی سال حکومت کرده دنیا را پدرود نمود -

(۴) راجه سورانند در ۱۱۶۶ سنه ق بجای پدر افسر حکومت بر سر نهاده موضع سوند[۱] و شورت[۲] آباد ساخته به برهمنان بخشید -

گویند نرینه فرزندی نداشت الّا یک دختر ماه پیکر کتابون نام که بحسن سیرت صورت آراسته و از جمیع علوم و فنون پیراسته بود - روزی ایرانی سوداگری با جواهرات نفیسه پیش راجه رسید و راجه بعدم وقوف جوهر شناسی با او چندان التفات ننمود - چون سوداگر را محرومی افزود خود را در پیش دختر راجه رسانید - وی تمامی جواهرات از تاجر خرید کرده بقیمت شایان و انعام فراوان او را بدلخوشی رخصت داد -

پس سوداگر توصیف و تعریف آن دختر در پیش بهمن اسفندیار که شهریار ایران دیار بود اظهار نمود - بهمن بر حسن و جمال و اطوار و کردار او شیفته شده حکیم طاماسپ را بخواهش خواستگاری دختر پیش راجه فرستاد - و راجه عهد مواصلت کتابون موجب رضای او با بهمن منعقد کرده با تحایف و نفائس بسیار بهمراهی شیر برادرش که نام او لؤلؤ بود در پیش بهمن روانه ساخت و بهمن بکمال شادمانی یا انیس جانی داد عیش و کامرانی داده زندگانی بسر میبرد - و بعد چند سال از غدّاری لؤلؤ که شیر برادر زنش بود دنیای فانی را پدرود کرده مملکت خود در باخت، عاقبت لؤلؤ هم پاداش کردار خود دریافت - حکومت راجه چهل و هفت سال بود -

(۵) راجه گودر که از خاندان دیگر بود در ۱۲۱۳ سنه ق افسر فرماندهی بر سر داده

---

[۱] در پرگنۂ اسلام آباد - [۲] در پرگنۂ دیوه سر -

موضع هست هیل[1] و قریهٔ گوذ بر[2] آباد کرده نعت برهمنان نمود. حکومت او سی و دو سال بود.

(۶) راجه سورن پسر گودر در سنه ۱۲۴۵ ک بجای پدر نشسته پرگنهٔ آدون آباد ساخت. و برای طراوت و خضارت آن جوی سونه من حفر نمود و آثار نیکنامی در رعیت پروری او تا مدت بسیار یادگار بود. سی و پنج سال حکومت کرده در گذشت.

(۷) راجه جنک در سنه ۱۲۸۰ ک بجای پدر بر حکومت متقرر شده ایام به نیکنامی بسر برد. و در حدود کامراج دو قریه آباد ساخت یکی را نالور. و دوم را باغ نالور نام نهاد. و در بذل و عطا وجود و سخا سی و دو سال حکومت کرده در گذشت.

(۸) راجه سچی نر در سنه ۱۳۱۲ ک خلعت حکومت پدر در بر کرده در رتق و فتق و ضبط و ربط بخوبی پرداخت. و موضع شانگس در کوهار و قریهٔ نسار در پرگنهٔ وهو آباد ساخت. و مدت چهل سال حکومت نمود.

(۹) راجه کلگندر برادرزاده سچی نر در سنه ۱۳۵۲ ک چار بالش حکومت را رونق بخشید و بعدل و احسان فراوان همگنان را آسودگی رسانید و در ضبط و ربط مضافات و آئین معاملات قانون دلخواه العمل آورد. و در حدود کامراج برکریوهٔ بلند لونگر نام شهری آباد ساخت که تعداد عمارات آن مورخان سیزده لک خانه تحریر کرده اند. و از جوی نبی آره سد بندی نموده میان شهر نهری جاری ساخت و در ضمن شهر بتخانه های بسیار یادگار گذاشت چهل و پنج سال حکومت کرده وداع نمود.

(۱۰) راجه بلدیو در سنه ۱۳۹۷ ک جانشین پدر شده در عدل و رافت و سخاوت

---

[1] در سایر المواضع پائین. [2] در پرگنهٔ دلوه سر.

گوی سعادت برد و موضع بلہ پور آباد ساخت۔

گویند راجہ بہکیم شہر بار اجین بودوی برای تسخیر کشمیر فوجی کثیر تعین نمود۔ و بلد یو بمقابلۂ او برآمده غنیم را در محاربت و مبارزت مغلوب ساخت۔ ودختر راجہ موسوم بہ ہیہ مال دیوی بود کہ بر حسن وجمال او یکی از قوم اجنہ موسوم بہ ناگی ارجن عاشق شد عاقبت بصد مشقت باہمدیگر عقد مواصلت لبستہ باز بمفارقت انجامیدند۔ قصہ آں پنڈت رتناکر طویل می نگارد ہر کرا خواہش دیدن باشد از متن آں بجوید پنجاہ وسہ سال حکومت رانده انتقال نمود۔

(۱۱) راجہ نل سین در ۴۵۰ک مملکت پدر را منتظم گشتہ بسیار ظالم وسفاک بود وخلق خدا را بمشقت واذیت رنجانید۔

قف۔ گویند در حکومت خود از نوع انسان یک لک نفر بقتل رسانید۔ نام او برزبان خاص وعام بموجب سفاکی تاحال مشہور است۔ چہ مردم سفیہ را تل سین میگویند۔ عاقبۃ الامر دو لتخانۂ او را آتش واقع شده مع سہ فرزند وعیال خود طعمۂ نہنگ آتش گشت۔ ع

آه مظلوماں کند فرزند ظالم را کباب

در سفاکی و بیباکی بیست و پنجسال بسر رسانیده دنیا فرو گذاشت۔ لعنۃ اللہ علی الظالمین۔

(۱۲) راجہ گوکرن کہ از قوم راجہ ہای جموں بود باتفاق رؤسا در ۴۷۵ک لوای حکومت افراخت وبندگان خدا را بعدل وانصاف وجود و اعطاف نواختہ اقاصی وادانی را دلنوش ساخت۔

چوں بخواہش دیدنِ معابد و منادر در ہند رفت راجۂ قنوج بمقابلۂ او لشکر کشیدہ عاقبت صلح نمود۔ پس راجہ در ہر جا طواف تیرتہا کردہ و لک ہا روپیہ خیرات بخشیدہ بعد سہ سال رجعت فرمود۔ و زیر دامن کوہ پرِدَمن پیٹ بتخانۂ شارکا دیوی بکمال رفعت آباد ساخت۔ و موضع برنڈ برای مصرف آں جاگیر گذاشت حکومت او سی و شش سال بود۔

(۱۳) راجہ پرہلاد فرزند او در ۱۵۱۱ء بر تختِ شوکت جلوس نمود و برکوہ شیرہ کوٹ بتخانۂ پرتی شور معمور ساخت۔ دُرنا نام فقیری یافت کہ بتربیت او از دنیا منسلی شد۔ و مبوُر نام وزیر خود بر حکومت دنیا مقرر گذاشتہ خود را لباس سنیاسی پوشیدہ حکومت او یازدہ سال۔

(۱۴) راجہ مبوُر در ۱۵۲۲ء تاج راجگی بر سر دادہ در رعیّت پروری و دادگستری ممتاز بود و بحُسن انتظام خاص و عام را دلخوش ساخت۔ ناگاہ بر زوجۂ [illegible] خود کہ او را لُولَری نام بود مفتون گشت و چندی بسوز درون دلخوں بود عاقبت بنالہ و آہ و واویلا بر داشت۔

ع

کہ عشق و مشک را نتواں نہفتن

مجنوں وار سر بصحرا دادہ بیخور و خواب در قلق و اضطراب مانند سیماب بیتاب ہمی بود و غزلہای عاشقانہ میخواند و ترانہ ہای دردمندانہ میگفت۔ و شب و روز لُولُو لُولُو ورد زبان او می بود۔ چنانچہ سرود لُولُو و لُولَری و مبنبر و مشہور است۔ آخر الامر

---

[1] کوہ ماران۔ [2] شیرہ کوٹ نام سنگرے بابا شکور الدین ریشی در کوہماراں است۔ در زمان سابق آنرا پوسنگری می گفتند۔ [3] درویش تارک الدنیا۔

لولری ہم آشفتۂ وی گشتہ محبوس داشتند تا کہ ہمبور از جان درگذشت و ہمان لحظہ لولری ہم جان داد و در یک شمشان ہر دو را بسوزانیدند۔

قف۔ از شمشان او ہمان زمان شاخ نی جوشید۔ مدّت حکومتش ہشت سال بود۔

(۱۵) راجہ پرتاب شیل کہ از خیل راجہ گلگندر بود بعد جنون ہمبور باتفاق رای رؤسای شہر در سنہ ۱۵۳۰ک دیہیم جہانبانی برسر نہادہ عروس مملکت را بعدل و احسان زیب و زینت افزود۔ و پرتاب نگر نام شہری زیر دامنۂ کوہ اُلر آباد نمود۔ و بتخانۂ پرتاب شور در چہہ بون معمور ساخت۔

قف۔ گوبند جادوگر زنی بر راجۂ مذکور عاشق شدہ بود او را بمثل سنگ سالگرام[1] متصوّر کردہ در بغلش انداختہ از نظر غایب شد۔ حکومت او سی و شش سال بود۔

(۱۶) راجہ سنگرام چند پسر پرتاب شیل در سنہ ۱۵۶۶ک تاجدار کشمیر شدہ موضع سنگرام پور آباد ساخت خلق خدا را بعدل و احسان بنواخت۔ ہمگی یک سال و چہار ماہ حکومت کردہ انتقال نمود۔

(۱۷) راجہ لارک چند برادر سنگرام در سنہ ۱۵۶۸ک افسر راجگی برسر دادہ در تنسیق و تنظیم امور مملکت بی بدل بود۔ و زیر دامنۂ کوہ ونترگنگ در پرگنۂ لار واقع است شہری وسیع لارک نگر نام آباد نمود۔ و در میان آن از دامنۂ کوہ نہری جاری ساخت

[1] سالگرام سنگی باشد بیضوی شکل صاف و شفاف و مخطط کہ از رود خانہ گنڈکا ندی می آرند و اہل ہنود آنرا پرستش مینمایند و بعضی کارشناس سنگ سالگرام از سنگ کلان شکستہ ہمی کشد مانند لعل بدخشان کہ در میان سنگ متکون باشد

گویند انهدام و تراکم عمارات چنداں بود که از سمت شرقی آں بزغالہ بربام عروج کردہ تا نہایت غربی آں عبور نمود و از ہیچ جا انفصال نبود ہنوز بنیاد خانہ ہا ازانجا بنظر می آید و آبجوی لاری کہ الحال در قصبۂ لار میگذرد از اعمال اوست سی و یک سال بحکومت گذرانید۔

(۱۸) راجہ بیرم چند فرزند او در سنہ ۵۹۹ قبل مسیح بر وسادۂ جہانبانی جلوس نمود شب و روز در عبادات و ریاضات بسر می برد۔

نقل۔ گویند ہر صبح از یک صد تیرت غسل کردہ یکصد بتخانہ را پوزش می ساخت۔ ہرچہ در روز از باج و خراج جمع می شد شام بمساکین و غربا قسمت کردہ میداد و ذخیرۂ شب نمیگذاشت۔ یکروز از نذر و خیرات معمولی خود فارغ شدہ بود برہمنی دست سوال دراز نمود راجہ گفت اینوقت مرا معذور دار فردا نوازش سازم گفت بلکہ ترا تا فردا زندگانی نخواہد بود من از کہ میخواہم راجہ خود را بوی حوالہ کردہ گفت مرا در بازار بفروش برہمن او را در بازار میبرد ناگاہ تاجری او را شناخت و ہزار اشرفی دادہ خرید نمود راجہ شب در خانۂ تاجر ماندہ فردا ہزار اشرفی بوی ارزانی داشت تاجر قبول نکرد و گفت مثل تو راجہ خرید کردہ ام رایگاں از دست نتوانم داد راجہ دہ ہزار اشرفی بوی بخشید تاجر گفت اگر دہ ہزار لک خواہی داد منظور ندارم راجہ مجبور شدہ گفت پس چہ میخواہی تاجر گفت میخواہم کہ مدت العمر خود از خانۂ من نانِ شب تناول خواہی کرد پس حقوق خود بتو خواہم بخشید راجہ ازجان قبول نمود و تا سہ سال از خانۂ او نانِ شب تناول میکرد۔ و در عہد او آبادی ملک بدرجۂ زمانِ اول رسید۔ چہل و پنج سال بحکومت پرداخت۔

انتقال نمود۔

(۱۹) راجہ بھیکھن پسرش در ۶۴۴ ؁ عروس سلطنت را بزیور معدلت و مرحمت رونق بخشید واز عقل و تدبّر بہرۂ وافر نداشت لیکن زوجۂ او چکرہ رانی بغایت دانا بود کہ انتظام مہام سلطنت را بہ رای صایب خود آرائش میداد۔

قف۔ میگویند کہ چکرہ رانی تغیّر لباس کردہ شبانہ درمیان شہر دورہ می ساخت شبی از شبہای دید کہ رکھیشری مرتاض درمیان کرنچی[1] با زوجۂ خود سخناں میکرد زوجہ اش گفت کہ چکرہ رانی بسیار دلاور و دانا ست تعجب کہ شبانہ تغیّر لباس کردہ مانند مرداں شبگردی می سازد۔ ہرگاہ این زن مرد و شوہرش زن بودی چہ خوش بودی۔ رکھیشر گفت ہمچناں خواہد شد۔ ہماں وقت چکرہ رانی درخود آثار رجلیّت یافتہ درحیرت افتاد و رکھیشر را پابوسی کردہ عجز و ابتہال نمود رکھیشر گفت کہ این سخن شدنی بود بر و شوہر ترا علامت نسواں پیدا ست۔ چوں چکرہ رانی بخانہ رسید و شوہر خود بصورت زن دید کیفیت رکھیشر بیاں ساخت راجہ درچاہ غم و اندوہ افتادہ یکماہ مخفی بود عاقبت زہر خوردہ از جاں درگذشت۔ چکرہ رانی لباس سنیاسی پوشیدہ درپیش رکھیشر عمر خود بسر رسانید۔ حکومت راجہ ہفدہ سال بود۔

(۲۰) راجہ بھگونت برادر بھیکھن باعانت چکرہ رانی در ۶۶۱ ؁ لباس فاخرۂ شہریاری پوشیدہ در رتق و فتق سلطنت بخوبی پرداخت۔ سہ بتخانہ آباد ساخت۔ چہاردہ سال بحکومت گذرانید۔

---

[1] کرنچی۔ نے خانہ۔

(۲۱) راجہ اشوک کہ از احفاد راجہ سچی نر پسر شکنی بود در ۱۶۷۵ ؁ سریر آرای سلطنت کشمیر شدہ در پرگنۂ کہاہور پارہ شہر سبز لعمارات بلند و کوشکہای دلپسند کہ تعداد آں مؤرخاں شش لک خانہ می نگارند آباد ساخت۔ و حوالی آں قلعۂ شہر پناہ بکمال متانت و استواری افراخت۔ و موضع پنگلنہ و پنوت آباد کردہ بہ برہمناں بخشید۔ و مذہب جین یعنی بودہ مذہب کہ تذکرۂ آں در حصۂ اول گذشت برای خود پسندید و در ترویج آں بدل و جاں کوشیدہ احکام آں درین ملک شائع کرد۔ و در قصبۂ بیجبارہ مندرہای سابقہ ویراں نمود و بجای آں تبخانہ ہای مذہب خود بکمال رفعت و سنگینی معمور ساخت۔ و متصل آں مندری دیگر اشوکی شور نام بنیاد نہاد۔ و در موضع ہوکہ لتری[1] و ترہ ہیل[2] منادر جین بسیار آباد نمود۔ عاقبت بمخالفت ملیچاں[3] و عدم متابعت آنہا ترک دنیا کردہ زیر دامن کوہ بدشیر بر چشمۂ نراین ناگ تبخانہ لوتی تشری آباد ساخت کہ تا حال موجود است۔ و در انجا عمر عزیز خود بسر رسانید۔ و پنجاہ یک سال حکومت کردہ درگذشت۔

(۲۲) راجہ جلوک پسر دوم راجہ اشوک در ۱۷۲۶ ؁ لوای حکومت افراختہ مخالفانرا قلع و قمع نمودہ و در بذل و عطا و سخاوت و دادگستری نیکنامی حاصل کرد و در بسیاری آبادی ملک ہمیشہ ساعی بود۔ و موضع بارہ ولہ در لار از تعمیرات اوست۔ کلہن پنڈت اورا ملک سیرت پنداشتہ بصفات پسندیدہ موصوف

---

[1] در پرگنۂ دینو ۱۲ [2] در پرگنۂ دینو ۱۲ [3] ملیچ۔ دچو رو چمار و چنڈال ہر چہار طائفہ بتانرا پرستش می سازند۔ و گوشت جانوران خود مردہ میخورند و پس خوردۂ ہر طائفہ حلال میدانند و گوشت سگ و گربہ و شغال وغیرہ می خورند ۱۲

میدارد۔ وپنڈت اَوَده بهٹ که موحّد عصر ویگانۂ دہر بود مُربّی او شد و تعلیم و تلقین او مذہب بہود یکبار ترک داده بر خلاف پدر مذہب شیوه اختیار کرد وپوزش مندر روزبه البشری ونندہ کیشور بر خود الزام نمود۔ وبزور ریاضات شاقه وصفای باطن در خرق عادات مشہور روزگار بود۔

قف۔ گویند ہر روز برای پوزش اصنام لار وبیجبارہ ویارہ مولہ براپیاں سوار شده میرفت۔ گویند ماری مسخّر کرده بود که ہر روز برو سوار شده ہر جا میرسید وحفاظت ماراں بخوبی می ساخت۔ اکثر بتخانه ہای شیوه بکمال زینت وتکلّف بیارا ست موجب آں بہوده مذہب را رونقی نگذاشت۔

قف۔ مشہور است که عورتی ازو سوال نمود که مرا چیزی خیرات بده راجه گفت ہر چه میخواہی میدہم پس عورتِ مذکور بصورتِ دیوی متمثّل گشته از راجه گوشت انسان طلب ساخت وراجه بر قتل کسے راضی نشده خود را باو تسلیم نمود و آں عورت بکمال خشنودی اورا دعای توفیق عبادت فرمود فقط۔

انگاه راجه برای تسخیر ممالک عزم جزم کرده از قلمرو ہندوستاں تا قنوج و بہار دیار بیار در قبضۂ اقتدار در آورد۔ وبقول ترنا شنگ تا قندہار وباختر تسخیر امصار نموده اقتداری واعتباری بہم رسانید۔ وبعد تسخیر بلاد واطراف وضبط و ربط مملکت چوں رجعت کرد جمعی از اہل حرفه وسوداگر ہمراه آورده در کشمیر آباد ساخت۔ وثروت وشوکت وجمعیت ملک بجدّی رسانید که خواطر اقاصی وادانی بسانِ گلدسته شگفته شد۔ وتا زمانِ او در کشمیر انتظام عہده دارانِ ملکی نبود راجه برای انتظام مہام مملکت عہده داراں مقرر کرده ہر کسے بر عہدۂ خود متعہّد ساخت

اوّل عہدۂ دیوانی برای انتظام داد و ستد ملکی۔ دوم عہدۂ خانسامانی محافظ مداخل و مخازن۔ سوم داروغۂ فورخانہ یعنی محافظ اسلحہ و اقمشہ و امتعہ۔ چہارم بخشی برای انتظام افواج۔ پنجم وزارت برای استصواب و طلب مشورت۔ ششم داروغۂ صدر برای تقسیم خیرات و مبرات۔ ہفتم نقیب برای سزاولی و خبرگیری سپاہیان و زمینداراں۔ مدعا کہ در رسوخ انتظام ملک داری و عدل و احسان و درستی و راستی بی مثل بود۔

گویند گوٹی پنڈنام دوائی یافتہ بود کہ ازاں کیمیا میکرد و علم سیمیا بخوبی میدانست۔ عاقبت بمقام کپال موچن بر منبع نہر سوُن گُل در قصبۂ شوپیان جان بحق تسلیم نمود و زوجۂ او ایشان دیوی بیار مرتاض و صاحب ہمّت بود و گیا ماتر چہکر و بہت مال بنا کردہ مجتا جان بخشید و از شاگرد بیاس دیو نندی پوران تعلیم کردہ بالتزام عقیدۂ نندی شور مذہب بہود را انکار نمود۔ حکومت راجہ شصت سال بود۔

(۲۳) راجہ دمودر برادر راجہ جلوک کہ در جمیع صفات پسندیدہ ہمتای او بود در ۲۸۶۷ھ بر تخت شاہی جلوس کردہ خلق خدا را بعدل و احسان آسودگی بخشید و موضع گوڈہ ستہو[1] بنا کردۂ اوست۔ و برکریوۂ دامودر برای پای تخت خود شہری بعمارات کثیرہ آباد ساخت۔

قف۔ روزی بتقریب شراد[2] برلب دریای بہت برای تغسل میرفتہ

---

[1] در پرگنۂ اچھہ ۱۲ [2] شراد۔ باصطلاح اہل ہنود نذری است معیّن کہ بروز وفاتِ مُردگان خود ادا می سازند ۱۲

سرِ راه دو برهمن از و طعام خواستند راجه گفت بعد غسل و شراد شما را سیر خواهم کرد و آن دو برهمن او را دعای بد کرده صورتش بشکل مار متمثل شده در صحرا پریشان گشت۔ کیفیت آن در ذکر کریوهٔ دامودر مشروحاً گفته شد۔ حکومت راجه سی و دو سال بود۔

قدوم میمنت لزوم حضرت سلیمان[ع] در کشمیر

ملا احمد در ترجمهٔ رتناکر رقمطراز است که بعد مسخ شدن دامودر پسرش نرندر در سنه ۱۸۱۸ک بر وسادهٔ حکمرانی جلوس نمود و بعد عرصهٔ چند روز سندیمان نام شخصی که از بزرگ رهبران ملک عرب بود در کشمیر ورود نمود که بزور ریاضات شاقه از جناب کبریا رتبه یافته بود۔ که شیمال یعنی جنیان او بر هوا میرفت۔ و قوم جنیان و پرندگان مطیع فرمانِ او شده بودند و با او همراه میرفتند۔

چون اریکهٔ او مانند شهباز در تمامی حدود کشمیر سیر کرد پس بر قلعهٔ کوه جیٹ لدرک یعنی کوه سلیمان قرار یافت۔ و بمشاهدهٔ این حال عام و خاص در آنجا جمع گشته سطوت و شوکت او دیده متحیّر شدند۔ و راجه نرندر باستماع خبر حاضر آمده از حضور او فوق شفقّت و عنایت مسرور شد و هر کسی باشندهای حاجات و مطالب خود از و بمراد رسید۔

چونکه از هنگامِ غرق شدن شهر سندمت نگر سطح اندرونِ کشمیر تا بیجباره همیشه سیلابی میبشد و مردمان بسبب تنگی غله مدام عاجز می بودند۔ بخدمت او از برای کشیدنِ آب التماس نمودند۔ و از پیشگاه سندیمان حکمی از جنیان برای بر داشتن سنگها که بسبب زلزله میانِ دریا بمقام کهاده‌نبار غلطیده بودند مامور شدند۔ مطابق فرمانِ سندیمان جنود جنیان سنگها از قعر آب ب... داشته

آب راید دو دادند تا کہ زمین سطح اندرون ظاہر گشت۔ و راجہ نرند بمصاحبت و مجالست آنجناب برای خود پسندیدہ از حکومت این دیار دست بردار شد۔ و سندیمان را خواہش او منظور شدہ بمصاحبت و مجالست خاص سرفراز نمود۔

گویند از شاہزادہ ہای ترکستان او را سہ کس برادریکہ عالی ہمراہ بودند۔ ہشک، کنشک، زشک، در ینجا بنا بر رعایت جبلّی ایشان نیز ملک کشمیر جاگیر بخشید۔ و نیز بسیاری از مردمانِ این دیار گرویدۂ خود گردانید و تا یک ہفتہ سیر و سیاحت کشمیر نمودہ رجعت فرمود۔

مترجم یعنی ملّا احمد میگوید کہ از ینجا صاف معلوم می شود کہ سندیمان حضرت سلیمانؑ خواہد بود چہ اہل مشرق او را سندیمان یعنی مردمرتاض میگفتند و در روی زمین ہر کس را معلوم است کہ تختِ حضرت سلیمانؑ بہ ہوا می پرید و طیور و جنّیان او را مسخّر شدہ بودند۔ و نیز بنا بر تجنیس لفظی مردمان کشمیر سلیمان را سندیمان گفتہ اند۔ از ان بعد کوہ جیٹھ لدرک را کوہ سلیمان و کوہ سندیمان می گویند۔ ایضاً خطۂ کشمیر را باغ سلیمان نام نہادہ اند۔

(۲) ہشک، کنشک، زشک در ۱۸۱۸ کلیؔ باعانت حضرت سلیمانؑ بر حکومت کشمیر مستقل شدند۔ و خلق اللہ را بعدل و احسان دلخوش نمودند و ہر سہ کس سہ قریہ آباد کردند۔ چنانچہ ہشک موضع اشکورہ در پرگنۂ کروہن۔ و کنشک کانسپور در دہو و زشک موضع ذکرو در پہاک غیر ازین زشک برای آبادی موضع ذکرو نہر آبی از سندلار جاری ساخت۔ بعد آن ہر سہ کس تا مدّتِ چہل و یک سال باتفاق حکومت میکردند و مردم بسیار را بمذہب خود گرویدند۔

قبل ازین شخصی شاکہ سہم نام از عرصۂ یکصد و پنجاہ سال تا اینوقت در خطۂ کشمیر ترویج بہودہ[1] مذہب می ساخت و لبیاری از مخلوقات داخل این ملّت کردہ بود۔ و از متابعان او ناگ سین نام شخصی در موضع ہاروَن برای اشاعت مذہب بہود بدل و جان میکوشید و دران ایام برہمنان را با مردم جینین[2] برای امورات مذہبی تنازع برخاستہ جانبین در محاربہ و مقاتلہ خونہا ریختند چون ہشک و کنشک را چندان استعداد فوج ہنود در تمشیت این امر عاجز آمدند پس باتفاق برہمنان ابہی منیو کہ از اولاد راجہ بیرم چند در دہین پارہ جاگیردار بود بر سریر سلطنت نشست۔ و ہشک و کنشک از حکومت معزول شدند۔

(۴۳) راجہ ابہی منیو در ۱۸۳۹ گہ باتفاق عوام تاج حکومت بر سر دادہ مردم بہودہ مذہب را قلع و قمع نمود۔ ہمدران زمان چندراچارج نام برہمنی فاضل و کامل بود وی کتاب مہابہاش از ہند آوردہ برہمنان اینجا را تعلیم داد و کتاب چندرہ بیاکرن از خود تصنیف کردہ مروّج ساخت۔ چون بتعلیم و تلقین ناگسین و شاکہ سہم مردمان از مذہب خود منحرف شدہ بودند و بالزام مذہب بہود وِرد و وظایف و عبادات معمولی خود ترک دادہ افعال شنیعہ میکردند و بنحوست آن درین ملک برف بکثرت بارید تا کہ راجہ و باشندگان اینجا در موسم زمستان بجد و دپنجاب و بہمبر وغیرہ ہر سال جلای وطن میکردند۔ و چندراچارج مخلوق را بتہذیب و تالیف قلب بر استقامت ملّت قدیمی خود تحریص و ترغیب می ساخت موجب آن مردمان ایندیار مذہب بہودہ ترک کردہ ملّت قدیمی

---

[1] بدھ ۱۲ [2] جینین۔ فرقہ ایست از مذہب ہنود۔

خود باز پسند نمودند۔ و بر کتاب نیلہ مت پوران عمل کردہ نذر و خیرات بدستور بر خود گرفتند۔ پس ببرکت آں از آفت برف محفوظ ماندند۔ راجہ ابہی مینو موضع ابہہ پور در پرگنہ بانگل آباد ساختہ بہ برہمناں بخشید۔ و چندراچارج را جاگیر دادہ بتعظیم و تکریم پرورش می ساخت و مجلس مباحثۂ مردم بودہ ما ہمیشہ معتقد می بود و اہل مذہب بودرا بسیار خرابی می نمود۔ بیست و سہ سال بحکومت گذرانیدہ دنیا فرو گذاشت۔

صاحب گلزار کشمیر می نگارد کہ ہمیں چندراچارج کتاب نیلہ مت پوران از نیلہ ناگ برآوردہ است یا از خود تصنیف کردہ است فقط۔ واللہ اعلم۔

اورنگ چہارم

(۱) راجہ گونند سوم کہ از قبیلۂ راجہ کو بود در ۱۸۶۲ تاج حکومت برسر نہادہ در عدل و احسان و رفاہ انام بکام دل کوشیدہ خلق خدا را بآسائش و آسانی رسانید۔ و از حسن عقیدہ و نیکی اعمال او غلبۂ مذہب جین و کثرت برف ازینجا دفع شد۔ سی و پنج سال حکمرانی کردہ از جہان فانی درگذشت۔ و بیمن حسن نیت او بسیاری از احفاد و ذریات او دریں ملک حاکم شدند۔ و عرصۂ دو ہزار و ششصد سال لوای حکومت افراشتند۔

(۲) راجہ وبیشن در ۱۸۹۷ بخلافت پدر افسر برسر دادہ در آسودگی رعایا پنجاہ و سہ نیم سال بسر رسانیدہ۔

(۳) راجہ اندر جیت در ۱۹۵۱ بجای پدر نشستہ ولایت کشمیر و اطراف ہند متصرف شد و ملک خود بنصفت و عدالت آباد ساخت۔ سی و پنجسال

وشش ماه نرد حکومت باخته لباطیات درنوشت۔

(۴) راجه راؤن بعد وفات پدر در ۱۹۸۶ک افسر ایالت بر سر داده از قلمرو هندامصائب بسیار تسخیر نمود۔ عرصهٔ سی سال حکمران بود و برای پوشش اصنام وٹی شور نام بتخانه آباد ساخت۔ صاحب گلدستهٔ کشمیر آنرا مندر بدشاه پندارد غلط است۔ مترجم رتنا گرمندر بدشاه را لوکی شری نام کرده است۔

(۵) راجه وبیشن[ا] دوم پسر راؤن در ۲۰۱۶ک بر تخت جلوس نمود۔ چون علم موسیقی خوب ورزیده بود همیشه بسمع ساز و سرود مشغول همی بود طبعی موزون داشت و اورا شاعر بزرگ میدانستند۔ سی وشش سال بحکومت گذرانید۔

(۶) راجه نر در ۲۰۵۲ک بجای پدر تاج وافسر را رواج داد اگرچه عادل و باذل بود اما بارانی خود کمال دلبستگی داشت که شب و روز در مصاحبت و مجالست او صرف اوقات میکرد و در غور و پرداخت رعایا چندان فرصت نمی یافت۔

قف۔ یکی از زهاد مذہب جین در موضع کاتر سکونت میداشت۔ و نیز وجوگ مایا طلسمی می ساخت که وی هر کسی را میدید و هیچکسی اورا نمیدید باین طلسم در خانه های مردم در آمده با زنان بیگانه فساد میکرد تا آنکه با رانی راجه هم مداخلت نمود۔ راجه ازین معنی خبر یافته بآتش قهر و غضب مشتعل گشت۔ و تمامی منادر و معابد و خانه های بوداں را آتش کشید و دهات جاگیر و مال و دولت آنها به برهمنان بخشید و برلب دریای بهت بمقام چکدر متصل بجباره شهری آباد ساخت و در انجا دولتخانهٔ خود بکمال رفعت و آراستگی ترصیص نمود۔

ا رکز هم نام داشت۔

قف۔ مؤرخاں می نگارند کہ در حکومت او لشاگ نام برہمنی بود وے دختر شیشرم ناگ بعقد خویش در آورد و راجہ نر بروی عاشق شدہ برای مواصلت و مباشرت خود او را جبر کرد و شیشرم ناگ بقہر آمدہ بر شہر مذکور باران آتش افشاند و شہر و شہر یان را در یک آن ویراں ساخت۔ پس رمنی خواہر شیشرم ناگ از روی غضبناکی تا بیست میل سنگباراں کردہ شہر مذکور معدوم شد۔ قصّہ آں در ذکر شیشرم ناگ پیشتر مشروح است۔ حکومت راجہ نر سی و نہ سال و نُہ ماہ بود۔

(۷) راجہ سدہ در ۲۰۹۱ ک پسر راجہ نر کہ بوقت حادثۂ پدر از بیچبارہ ہمراہ شیر مادر بیروں رفتہ بود بعد فوت پدر مسند نشین اورنگ حکومت گشتہ در عدل و انصاف و سخاوت و شجاعت بی ہمتا بود و در آسودگی رعایا و بہبودی برایا ہمیشہ کوشش می نمود۔ و مدّت شصت سال حکومت کردہ در شہر عدم آسود۔

(۸) راجہ اُوت پلاک در ۲۱۵۲ ک بجای پدر نشستہ پیوستہ در رفاہ رعایا ساعی بود۔ سی سال در حکومت بسر برد۔

(۹) راجہ ہر بنا کہہ در ۲۱۸۲ ک اورنگ پدر را رونق تازہ بخشیدہ موضع زنل[۱] آباد ساخت۔ سی و ہفت سال و ہفت ماہ بحکومت گذرانید۔

(۱۰) راجہ ہرنیہ کُل فرزند او شصت سال بعدل و داد سلطنت کردہ در ۲۲۷۹ ک در گذشت۔

(۱۱) راجہ وسہ کُل پسر او شصت سال بحکومت گذرانیدہ در ۲۳۳۹ ک از دنیا در گذشت۔

---

[۱] زنل۔ در پرگنۂ پہاک ۱۲

(۱۲) راجہ مہرہ کل پسر وسہ کل در ۲۳۳۹ ک لوای حکومت افراشتہ از سفاکی و بیباکی و خشمناکی یکتای زمانہ بود کہ باندک گناہی مردمانرا قتل میکرد۔ و ہیچ روزی بغیر خونریزی نمی آسود و بر ہیچکسے رحم نمی کرد۔ سباع و طیور بامید خوردن گوشت مقتولاں ہمراہ وی میرفتند۔ و در عہد او یکی از والیانِ ترکستان بر کشمیر حملہ آور شدہ راجہ بکمال جودت و مردانگی بعد محاربہ و مقاتلہ بسیار اورا شکست داد۔ و چندرکُل نام نہری در پرگنۂ کہاہوریارہ حفر نمود۔ و از کمرکوہ آمروآگر[1] سنگی عظیم آنرا سدِّ راہ گشتہ بحیلہ و تدبیر اصلا متحرک نشد راجہ نہایت متفکر شدہ بعد ازاں شخصی را در خواب دید وی گفت ہر زنیکہ از فسق و فجور عفیفہ و پاک دامن میباشد چوں بر سنگِ مذکور دست نہد فی الحال نابود گردد۔ راجہ مطابق الہام غیبی فرقۂ زنانرا از ہر سو فوج فوج جمع آوردہ از دست مالیدن ہیچ زنی آں سنگِ گراں اصلا متحرک نشد تا آنکہ راجہ بقہر آمدہ زنانرا بعلت زناکاری و طفلانرا ببہانۂ حرامزادگی و مردانرا بتہمت دیوثی قتلِ عام نمود۔

قف۔ مؤرّخاں تعداد مقتولاں از عورات و طفلاں و مرداں تا سہ کرور بعضی تا سہ لک روایت میدارند۔ عاقبت چندروتی نام دختر کوزہ گری حاضر کردند وی بکمال عتاب بجانب راجہ خطاب کرد گفت ای راجہ چرا در روزِ اوّل خاتوناں خودرا ایں امر شوا نفرمودی کہ بزورِ عفت سنگ را بیکدم نابود میکردند شاید کہ ایں قدر خونِ بیگناہاں بار گردنت نمیشد و ہر گاہ از دست سودن آنہا سنگ تحرک نمیکرد باز ہم میدیدیم کہ ایں سیاستی کہ بر مردم کردی بر خود ہم

[1] آمروآگر۔ نام قریہ در کہاہوریارہ ۱۲

میتوانستی کرد این بگفت و دست حق پرست بر آں سنگ نہاد جنبش آوردہ یکسو انداخت۔ یکروز در محلسرا در آمدہ رانی خود را با پارچہ زرکار در بر دید کہ بر آں صورت راجہ سنگالدیپ[1] مطبوع بود و بمعاینۂ آں دیگ قہرش بجوش آمدہ سوگند خورد تاکہ راجہ سنگالدیپ را سزا ندہم ہیچ کاری دست نمی کنم وہمان یراق و سامان درست ساختہ با لشکر عظیم سنگالدیپ نہضت کرد و در اثنای راہ راجۂ لات و چول و کرناٹ مطیع ساخت از انجا سفاین و کشتی ہا بہم رسانیدہ در سنگالدیپ عبور نمود و بعد محاربہ و مقاتلۂ بسیار راجۂ انجا با فوج بے شمار بقتل آورد و دیگری بجای او نصب کردہ فرمان داد کہ بعد ازیں بر پارچہ ہا شکل آفتاب تصویر سازند۔

وقت معاودت در ہر جا تطاول و تاراج کردہ اسباب و دولت بسیار بہم رسانید۔ وقتیکہ بکوہ پیر پنچال رسید ناگاہ فیلی از کتل غلطیدہ و ہنگام غلطیدن بسیار فریاد و غوغا نمود راجہ را صیحۂ او خوش آمدہ یکصد فیل در انجا بزیر غلطانیدہ خندہ و خوشحالی نمود از آنبار آں مکان را ہست ونج می گویند۔ و در کشمیر رسیدہ بمقام ہول لاڈ شہر مہر پور آباد ساخت۔ و برہمنان قندہار را جاگیرات عطا نمود۔ بہر حال اقسام ظلم و تعدی آں سفاک نہ بمرتبہ ایست کہ در تحریر آید۔ ہفتاد سال حکمرانی کردہ مرضی صعب و دردناک بروی طاری شد۔ روزی برای ہَوَن[2] آتشی افروختہ بود و خود را بجای اہوت در آتش سوزان

[1] سراندیپ ۔ [2] ہَوَن ۔ نوعی از خیرات است کہ اہل ہنود آتشے افروختہ برہمنان بگرد آں نشستہ ماکولات در آتش میسوزانند باعتقاد ایشاں آتش فرشتہ است و او را خوردنیہا خوراندن میبد ہندو آں خوردنی را اہوت می گویند۔

انداختہ سوختہ شد۔

قف۔ حاضراں از غیب آوازی بشنیدند کہ نھرہ گل سہ کرور خون کردہ نجات یافت۔ والعہدۃ علی الرّاوی۔

(۱۳) راجہ بک بعد انتقال پدر در ۲۴۰۹ ک عروس مملکت را بزیور عدل و احسان آراستہ مندر بک سوامی بمقام بکہ شور معمور ساخت و نہری بک نام باصراف زر کثیر حفر نمود۔ و شہر پنوچہہ درمیان درّۂ کوہ آباد کرد۔ و در عہد او جوگی زنی بتّہا نام در اینجا پیدا شدہ بحسن وجمال او خاطر راجہ شیفتہ گشت۔ روزی آں ساحرہ بتقریب قربانی راجۂ نامدار را مع اعوان و انصار و خویشان خود در مجلس جگ برای خوردن ضیافت بردہ بود و ساحرۂ مذکورہ در انجا بزور جادو ہمہ ہا را بیجاں ساخت ہمگی بک فرزند راجہ کہ کہتی نند نام داشت زندہ ماند۔ وحکومت راجہ شصت و دو سال و نہ ماہ بود۔

(۱۴) راجہ کہتی نند در ۲۴۷۲ ک باتفاق ارکانِ مملکت بر سریر سلطنت نشستہ سی سال بحکومت گذرانید۔

(۱۵) راجہ وسہ نند در ۲۵۰۲ ک بجای پدر رونق افروز مسند حکمرانی شدہ بسیار رشید و دانا بود و دانشمنداں را اعزاز و حرمت افزود و تصنیفات عشقیہ بسیار فرمود۔ مدّت پنجاہ و دو سال کامرانی کردہ عالم فانی را پدرود نمود۔

(۱۶) راجہ نر بعد رحلت پدر در ۲۵۵۴ ک افسر بسر دادہ شصت سال بحکومت بسر بردہ از سر درگذشت۔

۱؎ جوگی۔ فرقۂ الیست از فقرای ہنود۔ ۲؎ جگ۔ باصطلاح اہل ہنود نذری است۔

(۱۷) راجہ اچہہ پسر راجہ تر در ۲۶۱۴ ک عروس مملکت تا شصت سال دربر گرفتہ دنیا را وداع نمود۔ اچہہ بل از تعمیرات اوست۔

(۱۸) راجہ گوپادت بعد وفات پدر در ۲۶۷۴ ک فرمانروای کشور شدہ تمامی سرحدات کشمیر در قبضۂ اقتدار در آورد۔ و در رعیت پروری و دادگستری بی ہمتا بود۔ و موضع کہلی در ناروداو و قریہ کہاگ در بیروہ و ہا بہ گام در کروہن و اسکندر پورہ در بانگل و شانگس از تعمیرات اوست۔ و دہات موفور برہمنان فقیر ال را جاگیر بخشید و مندرہا آباد نمود۔ و نیز بتخانۂ زشتی شور[1] را کہ برکوہ سلیمان واقع است تجدید و ترمیم فرمود۔ و موضع گوپہ کار و بچہوارہ برای لنگر آں بتخانہ وقف نمود۔ و در قلمرو خود جانورکشی ہیچکس را کردن نداد۔ مدت شصت سال و شش ماہ سلطنت کردہ درگذشت۔

(۱۹) راجہ گوکرن پسرش در ۲۷۳۴ ک دیہیم اقبال برسر نہادہ پنجاہ و ہشت سال سلطنت راندہ انتقال نمود۔

(۲۰) راجہ نرندر آدت بعد انتقال پدر در ۲۷۹۲ ک سریر آرای سلطنت شدہ سی و شش سال و سہ ماہ بحکومت گذرانید۔

(۲۱) راجہ اندہ جدشتر در ۲۸۲۸ ک جانشین پدر شدہ از آنکہ چشمان او حقیر بودند یا بینائی کلی نداشت بنابراں او را اندہ یعنی کور لقب کردہ بودند۔ اوایل در عدل و انصاف و رعیت پروری مشغول ہمی بود۔ عاقبت بصحبت مردم اراذل مزاج او منحرف شدہ شیوۂ ظلم و جور و جفا و شراب نوشی و حرام کاری و فسق

[1] زشتی شور۔ از تعمیرات راجہ سندیمان اول بود گوپادت مرمت نمود۔

و فجور و فساد و عناد برای خود اختیار کرده زن های مردمان بزور میبرد - و از هوشمندان
و بزرگان نفرت گرفته با مردم ظالم و فاسق و اهل رذالت الفت نمود و از سفاکی و
بیباکی دقیقهٔ باقی نگذاشت - تا آنکه سپاه و رعیت از حرکات او متنفر گشته حاکمان
اطراف که از قدیم متابعت راجه های اینجا میکردند روگردان شدند - و ارکان
دولت و اعیان رعیت اتفاق کرده در معزولی او کنگاش نمودند - جلدشتر از بیوفائی
ابنای روزگار حذر کرده با دو سه کس بجانب هند مفرور شد و در اینجا یکی از راجها
او را قابو کرده از جان گذرانید - حکومت او پنجاه و هشت سال بود -

مترجم رتناگر قمطراز است که آخر حکومت اندہ جلدشتر سکندر فیلقوس که او را
مردمان مشرق مهایون می گفتند با لشکر انبوه بتسخیر هند یورش آورده چون از آب
نیلاب[۱] عبور نمود راجهای قلمرو هند را تزلزل افتاد - و برادر راجه اندہ جلدشتر
موسوم به ابیس نر که حاکم اطراف کوهستان بیرونی کشمیر بود بعزم پابوس سکندر
با نفایس ارمغان فایز گشت و برای مقهوری برادر خود اندہ جلدشتر استمداد نمود
و سکندر لشکری بمعاونت او مامور ساخت - و اندہ جلدشتر از روی مخالفت
اخوان تاب تقابل در خود ندیده بجانب هند مفرور گشت و ابیس نر ملک کشمیر را متصرف
شد و اندہ جلدشتر از راجه پوران[۲] طلب اعانت نمود و در مقابله سکندر جنگ
میکرد و در اثنای جنگ اندہ جلدشتر در معاونت معاون خود کشته شد مقارن
اشتغال سکندر بسبیل کوهستان چینی در ملک کشمیر سایه نزول انداخت و چندگاه
در سیر و شکار بسر برد -

۱ دریای اٹک - ۲ پورس -

روزی بقضای کردگار بر موقع شکار تیری بر بازوی سکندر رسیده چون تیرانداز را ماخوذ کردند وی از طرف راجه ابیسٹر موکل قتل سکندر بود۔ سکندر بغضب آمده ابیسٹر با متعلقان خود بقتل آورد و حکومت کشمیر به راجه پرتاب که از راجهای مالوه جد بکرماجیت بود ارزانی داشت۔ و خود را بدار الملک خود رجعت فرمود واللہ اعلم

سکندر فیلقوس[1]

مؤرخان هندی نگارند که سکندر فیلقوس پیش از ظهور عیسیٰ سه صد و پنجاه سال از دار الملک روم ظهور یافت و در اندک فرصتی ممالک عراق و روم و عرب و فرنگستان وغیره مفتوح ساخت قبل از عیسیٰ ۳۳۱ سال بر تسخیر فارس یورش آورد۔ و حملهٔ سیوم پادشاه آنجا دارا بن داراب بن بهمن بقتل رسانید و مملکت ایران و خراسان در حوزهٔ تصرف خود در آورد۔

از آنجا که راجگان اقلیم هند در عهد حکومت داراب بطرف ایران باجگذار و فرمان بردار شده بودند بخیال آن سکندر بعد ضبط و ربط مملکت ایران و خراسان عزمیت تسخیر هند بخاطر آورد و قبل از سنهٔ عیسوی ۳۲۷ سال با جمعیت لشکر بیشمار از آب نیلاب[2] عبور ساخت و راجگان هند را از صولت و شجاعت خود متزلزل انداخت۔ چونکه از عرصهٔ سه چهار سال افواج شاهی در میان برفانی کوهستانها شداید و مصایب سفر از حد کشیده بودند و در محاربات و مقاتلات تنگ مایه و افسرده شده بودند و در موسم گرما میان پنجاب رسیده بعارضهٔ بخار اکثرها معلول شدند۔ بنابران بر یورش هندوستان مبادرت ننمودند۔

[1] این سکندر غیر از سکندر ذوالقرنین است که پیش از این بمدت دو هزار سال بوده است۔ [2] دریای سنده

درآنزمان در قلمرو ہندوستان سہ راجہ نامی بودند۔ یکی ابیسٹر فرمانروای کشمیر و اطراف کوہستان آن۔ دوم ٹیکا ئیلز راجہ دوابہ دستدساگر کہ درمیان سندو جہلم واقع است۔ سیوم راجہ پورن شہر یار ہستناپور۔

ابیسٹر با تحایف و نفایس کشیر سکندر را استقبال نمود و ٹیکا ئیلز بخدمت مشرف شدہ سکندر را بخانۂ خود دعوت نمود و بکمال شان شایان لوازم ضیافت بجا آورد۔ سلطان سپاہان پژمردہ را در انجا گذاشتہ خود برلب دریای جہلم قیام ساخت۔ و ازانطرف راجہ پورن با جمعیت افواج پورش آوردہ برکنارہ آن روی دریا صفوف محاربہ آراست۔ و دریای جہلم بسبب برسات طغیانی بود سکندر را عبور دریا نہایت مشکل شد عاقبت دہ میل بالا رفتہ شبانہ از دریا عبور نمود۔ و راجہ پورن بعد محاربہ و مجادلۂ بسیار اسیر کردہ بود مرحمت بر ملک خود باز قایم ساخت۔ ازانجا بروایت وقائع کشمیر[1] سکندر بسیر کشمیر نہضت کرد۔ لیکن مؤرخان ہند رفتن سکندر بہ کشمیر بزبان قلم می آرند۔ اما تحریر صاحب وقائع کشمیر ہم خالی نتوان بود۔

مختصر کہ سکندر ملک دوابہ و پنجاب[2] بہ راجہ پورن عطا کردہ خود از چناب و راوی عبور نمود۔ و در مقام سنگلا شانزدہ ہزار مردم شاید از قوم تاتاری بقتل آورد۔ ازانجا قصد تسخیر ملک بہار مرکوز خاطر سکندر بود لیکن لشکریان یورش ہندوستان اصلا ذمہ نگرفتند لاچار تسخیر ہندوستان بر عزیمت دوم معطل داشتہ عزم معاودت مصمم فرمود۔ دو ہزار کشتی فی الفور درست ساختہ یک

---

[1] ملک الشعرا ملا احمد۔ [2] ٹھٹھہ ہم میگویند۔

لک و بیست ہزار سپاہ و دو صد زنجیر فیل بسواری سفاین بسبیل رودخانہ سند روانہ ساخت۔ و باقی افواج بہر دو لب رودخانہ در خشکی کوچ کردند۔ سکندر باشتیاق آزمونہای دریا خود از راہ تری نہضت کرد۔ و بعد مسافت پانصد کروہ سفاین بدہانہ دریا رسیدند۔ از آنجا سکندر خود براہ خشکی راہی شدہ بنارکس کہ افسر عسکر بحری بود سفر دریا بہفت ماہ باتمام رسانید۔ سکندر قبل از سنہ عیسوی ۳۲۳ سال وفات یافت۔

(۲۳)، راجہ پرتاپ ادت در ۲۸۶ بکرمی بایفرمان سکندر یا باتفاق اعیان کشمیر تاج حکومت کشمیر بسر دادہ در تمشیت امور مملکت و آسودگی سپاہ و رعیت بدل و جان کوشید۔ سی و دو سال بحکومت گذرانید۔

(۲۴)، راجہ جلوک ثانی خلعت حکمرانی در ۲۹۱۸ لک دربر کردہ سی و دو سال در جہانبانی گذرانید۔

(۲۵)، راجہ تونجابن در ۲۹۵۰ لک بر مسند پدر جلوس نمود۔ و رانی او وا کپشپا نام عورتے دانا بود و بر رہنمونی او گلزار خاطر سپاہ و رعیت سرسبز نمود ہمیشہ بعدل و عطا مشغول می بود۔ و مندر تنگی شور و بتخانہ ہرداس متصل بہیار ہ آباد ساخت و شہر کنگ بعمارات قیمہ آباد نمود۔ و در مضافات شہر مندر اکاشری احداث فرمود کہ گنبد آں باسراف یک لک اشرفی زر اندود کردہ بود۔

قف۔ گویند در عہد و مراج درختان بیشمار نہال کہ در حسن نیت او ثمر اشکوفہ آوردہ انا ثمار گراں بار شدند فقط۔ و در ماہ بہادروں آفتاد برف بکثرت بارید کہ مزروعات تلف شدہ قحط عظیم روی داد راجہ خزائن خود

خالی کرده از لعل وجواهر و نقد و جنس هر چه سرمایه داشت بمحتاجان بخشید باوجود
آن قحط رفع نشد ۔

قف ۔ راجه نیکنام از چارهٔ کار لاچار شده بر کشتن خود اقدام نمود و زوجهٔ
او ازین مرام آگاه گشته شوهر خود را از کشتن خود منع ساخت ۔ شبانگاه هردو
بدعا وزاری بدرگاه باری ملتجی شدند پس باجابت دعای آنها هر صبحگاه دو کبوتر
بریان از آسمان هر کس را بکنار میرسیدند تا مدامیکه قحط رفع شد ۔ و داگ پشٹا
موضع راموه وکیموه آباد کرده جاگیر به برهمنان بخشید ۔ و از بطن خودش فرزندی
نداشت بوقت انتقال راجه بر شمشان او ستی شد ۔ حکومت راجه سی و شش سال بود ۔

۲۶، راجه بجی در ۹۸۶ کلی باتفاق اعیان ملک بحکومت رسید وی از اکابر
زادهای شهر بود شهر بجبیاره آباد کرده پای تخت خود نمود ۔ و مندر بجیشور بکمال
رفعت و سنگینی افراخت ۔ و مدّت هشت سال بحکومت گذرانید ۔

۲۷، راجه جی اندر در ۹۹۴ کلی باعانت سنرمت وزیر بر مسند خلافت پدر
نشسته چندی بعدل واحسان گذرانید عاقبت از وزیر خود بیدل شده تا ده سال
محبوس داشت و مال و منال او تمام بغارت برد تا مردم خاص وعام از نیک
نیتی وزیر خشنود بودند و بجای خود می گفتند که وزیر عنقریب راجه اینجا خواهد شد ۔
این سخن بسمع راجه رسیده حکم داد که وزیر را بردار کشند حسب الحکم وزیر بردار رسانیده
از جان گذرانیدند ۔ پس راجه را جمتی ورجعتی مستولی شده بعد چند روز بهمان
آفت دنیا را رخصت نمود ۔ وحکومت او سی و هفت سال بود ۔

چونکه جی اندر را فرزندی نبود تاج سلطنت کشمیر چند روزی سر مانده ایشان دلهو

نام شخصی مرتاض و صاف ضمیر مربّی سندمت وزیر در موضع ایشبراری منزوی شده بود وی باستماع حادثۂ سندمت وزیر برای سوختن لاشۂ او زیر دار آمده کالبد او از دار فرود آورده بر تغسیل او مستعد گشت۔

قف۔ ایشان دیو بر پیشانی او نظر کرده این سه فقره نوشته دید۔ (۱، "تاکه این شخص زنده ماند مفلس باشد۔ (۲، تا ده سال قید مانده بر دار بمیرد۔ (۳، بعد آں راج خواهد کرد۔") ایشان دیو بخاطر خود سنجید که ازیں سه فقره مضمون دو فقره بعمل آمد البته مضمون فقرۂ سوم هم معطّل نخواهد ماند پس لاشۂ او همچناں بر دار نهاده کمینی مهیا ساخت و همواره باو نگاه داشته منتظر قدرت خدای بود۔ یکشب دید که میدان نورانی شد و چند عورت جوگنی آمده لاشۂ او از دار فرود آوردند و او را زنده ساخته با خود مشغول مکالمه و معاشرت کردند ایشان دیو تمام شب در خوف مانده نهایت متعجّب شد و بوقت صبح جوگنیاں خواستند که لاشۂ او بدستور بر دار کشند۔ مقارن آنحال ایشان دیو تیغ بدست گرفته جوگنیاں را ترسانیده غوغا بر داشت موجب آں عورتاں غائب گشتند و یکی از آں میاں آواز داد که ای ایشان دیو این شخص را بباعث ما خدا زنده ساخت تو چرا بر سر ما خنجر کشیدی این راجه سندیمان است راجۂ بزرگ خواهد شد۔

چوں وزیر زنده گشت و مرشد خود را در پای افتاد در آنحال مردم از هر سو جمع آمده بدیدن وزیر متعجّب شدند و کسانیکه او را بیشتر میدانستند بمجرد دیدن بشناختند اعیان شهر بنظر حسن اخلاق و نیک سیرتی او را تکلیف حکومت نمودند وی قبول نکرد۔ آخرالامر بامر مرشد خود به حکومت کشمیر اقدام نمود۔

(۴۸) راجه سندیمان معروف به آری راج در سنه ۳۱۵۳ك باتفاق اعیان شهر تاج حکومت بسر نهاده در تمشیت امور مملکت و پرداخت سپاه و رعیت ساعی گشت و بندگان خدا را راحت و آسودگی بخشید چنانکه بسر دار کشیده بودند مندر سندیشور معمور ساخت - و در موضع الیشه براری برای تعظیم مرشد خود بتخانه بهیما دیوی یادگار نهاد - و اندر دو خانه سندلار برای آبادی پرگنهٔ پهاک نهر آتی گل جاری ساخت - و در پرگنهٔ لار موضع آری احداث کرده برای مصارف جوگی وقف نهاد -

عاقبت الامر دنیای غدار را اعتبار ندید و اکثر اوقات در عبادات و ریاضات و پرستش بتخانه ها اشتغال میداشت - و هر صبح هزار شوالنگ[له] درست کرده برای پرستش میساخت - و مصالح ملکی و امور جهانبانی چندان نمی پرداخت - و مردم از وضع او بتنگ آمده پریشان خاطر شدند او نیز این معنی دانست که مردمان از من دلگیرند و اعیان ملک را در پیش خود طلبیده گفت که تا حال بالتماس شما مهمات حکومت بسر رسانیدم اکنون بصلاح من دیگر کسی را بر حکومت بردارید و تاج تفرد بدهید - آنگاه پوست آهو پوشیده از مسند سلطنت برخاست و در بیابان رفته در چند گاه متروی شده از نظر غایب گشت - بنا بران آن غار را غار آری راج میگویند - چهل و هفت سال بحکومت گذرانید -

و از حکومت او سیزده سال گذشته سنه بکرمی شروع یافت - و از سنهٔ کلجوگ سه هزار و هفتاد و هشت سال گذشته بخوف طوالت اینجا حذف کرده شد

له شولنگ - اهل هنود شکل آلت انسان مدور یا از سنگ یا از گل درست می سازند برای پرستش می کنند

و در آخر حکومت راجه سندیمان از افواه مشهور شد که گوپادت نام شخصی نبیرهٔ راجه
آننده جیدشتر در زیر سایهٔ راجه قندهار اوقات گذاری میکند و او را میگواهن نام فرزند هست
لائق و قابل. چنانچه درین ایّام راجهٔ پراگ جوتش برای دختر خود امرته پربا نام
اشتهار سوئمبر مشتهر کرده بود موجب آن میگواهن بامر پدر خود بر جشن سوئمبر
حاضر جلسه شد و امرته پربا سایبان سحاب را بر سر او دیده بنظر قبول پسندید و طوق
گلها بگردن او انداخت.

پس میگواهن با مال و منال کثیر و عروس دلپذیر باز آمده در قندهار
اوقات بسر مینمود. بسماع این خبر اعیان کشمیر که بسبب ناتوانی سندیمان دلگیر
شده بودند بجانب میگواهن پیغام فرستاده برای حکومت طلبیدند که بوقت
استعفای راجه سندیمان در کشمیر رسید. حکومت این شش راجه یکصد و نود
و دو سال محسوبست.

اورنگ پنجم

(۱) راجه میگواهن در ۳۴ سنه بعد استعفای آریراج بر سریر سلطنت
نشسته گلستان کشمیر را بعدل و انصاف نضارت بخشید و ممالک اطراف را منضبط
و ربط نموده از کشتن طیور و حیوانات و اکل لحم و سفک دماء منع کلّی ساخت و صیّادان و
قصّابان را برای وجه کفاف اقطاع بخشید. و در حکومت او هیچ جاندار را آزار
نرسید بلکه بحسن نیّت او حشرات و درندها آنانکه فرا دفینه‌اند و شیرها
فقیر لباس کرده در شهر سیر میکردند. فقیران و بیوایان را بنهایی مال و نعمت بقدر توانگر
و مکان میگهون و میگهگام و میگهمت معمور ساخت.

دنبال آنها خبر شنید که در قلمرو هندوستان جانداران را آزار میرسانند بخواهش ممانعت آن فوج ظفر موج ویراق وسامان مہیّا کرده بجانب هندوستان رایت جهانگیری افراشت واکثری از راجهای هندوستان مطیع فرمان او شده از آزار جانداران درگذشتند هرکسکه فرمان او منظور نکرد شوکت ومملکت او تباه شد رفته رفته بر کناره دریای شور رسید۔

ققف۔ روزی با اعیان مملکت برای عبور دریای شور مصلحت میکرد ناگاه از دور آوازی شنید که در حکومت راجه میگواهن مرا میکشند راجه باستماع این فریاد در غضب آمده خود برای تفحص این فریاد تا دور دویده رفت شخصی دیدکه پنج شش کس او را بسته کرده میبرند راجه حقیقت حال پرسید یکی از آن میان گفت که ما را فرزند عزیز خود اکنون بعلّت بیماری قریب الموت رسیده است ودر جوار ما بتخانه ایست که مردمان از آن خبر غیب می شنوند از آنجا نسبت بیمار خود آواز شنیدیم که او را انسان قربان باید کرد حالا این اجل رسیده پیش ما رسید بالفعل جان او فدای فرزند خود خواهیم ساخت۔ راجه گفت که در عهد من قتل جانور ممنوع است شما را طاقت نیست که آدمی زادهٔ بیگناه را سر راه گرفته بقتل رسانید آنها در جواب گفتند که از موت آن فرزند بسیار کسان از ما بیجان خواهند شد در حالتیکه کشتن یک کس شما را منظور نیست در فنای این قدر کسان خالق خلق راجه جواب خواهند داد۔ راجه گفت این مسافر بیگناه را بگذارید ودر بدل او جان من فدای فرزند خود نمائید آنها استهزا دانسته خنده کردند وراجه خنجر کشیده برکشتن خود اقدام نمود دران حین گلها از آسمان بر سر راجه افشاندن گرفتند۔ ناگاه از غیب

شخصی روحانی پیداشد و دست راجه بگرفت و از کشتن خودش باز داشت و در آن آن همه کسان از نظر راجه غایب شدند و راجه در ورطهٔ حیرت افتاده آن شخص روحانی گفت جماعه از عالم غیب برای امتحان تو آمده بودند و منم موکل بحار و انهار شفقت و رحمت تو به خلق خدا دیده مطیع و منقاد تو گشتم اکنون مدعای خود از من بخواه۔

راجه گفت برای تسخیر جزیرهٔ سنگلدیپ و جزیرهٔ لنکا[1] از تو اعانت می خواهم آن شخص گفت که من برای معاونت تو از درگاه مامورم۔ انگاه راجه نیک نهاد با جیش پر طیش و خیول و اقبال با عانت موکل غیبی از دریا عبور کرده در جزیرهٔ سنگلدیپ رسید و پیش راجه آنجا طوق انقیاد در گردن انداخته امتناع کشتن حیوانات بر خود منظور ساخت و باتحاف و تحائف و نفائس بی شمار رایت اعتبار افراخت۔ پس راجه بکمال نصرت و شوکت بجانب کشمیر رجعت فرمود۔

قف۔ روزی برهمنی ضعیف که ورکنا ناو پسری نحیف بود در پیش راجه استغاثه نمود که این جگر گوشهٔ من از مدت بیمار است منجمان می گویند که بغیر قربان جیوانی به نشود و اینجا که کشتن حیوانات ممنوعست اکنون در بدل حیوان مطلق این حیوان ناطق ضائع خواهد شد۔ راجه شنیدن این سخن متحیر گشت و آن برهمن را تسلی داده وعدهٔ جواب بر فردا نهاد۔ راجه تمام شب در فکر آن برهمن پریشان بود و بجای خود سنجید که جان من عاقبت فنا شدنی است اگر اینوقت قربان این برهمن زاده میشود بهتر سعادتست۔

---

[1] لنکا۔ جزیره ایست در بحر شرق الحال بجزیرهٔ سیلون مشهور است۔

علی الصباح برهمن را گفت که عوض حیوان جان من فدای فرزند خود کن. برهمن گفت که این امر خطیر خاطر پذیر هیچکسی نتواند شد. پس راجه نیک نفس خنجر بر داشته بر کشتن خود اقدام نمود ناگاه آن شخص روحانی پیدا شده راجه را از قتل خود باز داشت و بر علو همت او آفرین و مرحبا نمود. برهمن زاده را فی الحال شفای کامل حاصل شد.

نقل. شبی راجه نیکنام در حرمسرای خود بخواب آسوده بود آوازی از دزد شنید "دزد دزد". در آن وقت از زبان راجه بر آمد که دزدان را بگیرید. بعد دوسه روز چند عورت پیش راجه آمده التماس نمودند که بی بود شوهران ما که موکلان چشمه ساران بشکل ماران هستند شبانه برای سیر بر آمده بودند مردمان آنها را دزد پنداشته غوغا کردند و از زبان حضور حکم شد که دزدان را ببندند موجب آن موکلان بعضی شوهران ما بسته کرده محبوس داشته اند. راجه تبسم کرده گفت که دزدان خلاص نمایید همان وقت آنها را از بند رهائی دادند. بعد ازان موکلان چشمه سار مطیع او شده باشکال گوناگون پیش راجه حاضر می بودند.

روزی راجه در سیر تالاب اولر بود و باد صرصر هیجان شد نزدیک بود که سفینه غرق می شد دران حالت نگهبانان در آب پیدا شدند و کشتی راجه بر دوش گرفته بساحل نجات رسانیدند. و بعد چندگاه راجه ماروار از اطاعت راجه منحرف شده عاملان او بیدخل ساخت و بر قتل جابقان اقدام نمود. راجه نامدار باستماع اخبار بالشکر بیشمار در ماه مارچ بجانب ماروار نهضت کرد و در اثنای راه لشکریان از بی آبی عاجز شدند. ناگاه موکلان چشمه ساران بشکل ماران در آنجا رسیده بسیار چشمه ها جوشیدن گرفت. و بکثرت آب سیلاب شد و افواج شاهی سیراب گشت.

پس بجدال و قتال پیوستند و راجهٔ ماروار در دست دلاوران جرّار گرفتار شده
میگهاهن او را حبس کرده ملک ماروار در قبضهٔ اقتدار خود در آورد. از انجا بجانب
سورت متوجه شده بلاد سورت و قنوج مفتوح ساخت.

و بعد انتظام آن سواد براه ٹهٹه و بهکر سمت کشمیر معاودت نمود. چون برلب
دریای سندهه جائیکه آبهای پنجاب لاحق به اٹک می شوند رسید. دریا بسبب
بارش برشکال طغیانی شده بود. راجهٔ نامدار از روی عدم امکان رعایت در تصمیم
عبور دریا متردد گشت. ناگاه جمعی از ماران پیدا شده بروی دریا بهیأت
جسری نمودار گشت و بذریعهٔ آن تمامی افواج و افیال و خیول و اسباب از دریا
عبور کرده بجانب کشمیر راجع شد. و تا اینجا تمامی راجگان هندوستان همرکاب
عسکر بودند و درینجا هر کس را بخلاع فاخره نواخته رخصت نمودند. اهل هنود در حق
او بسیار حکایات عجیبه می نگارند بنا بر تطویل ترک شد.

فقط. میگویند که سایهٔ ابر همیشه بر سر او می بود و بوقت بارش کالای او
تر نمی شد. موجب آن او را میگهاهن می گفتند. میگ یعنی ابر و اهن یعنی سواری
والله اعلم. سی و چهار سال حکومت کرده درگذشت.

(۲) راجه سرشٹه سین بعد انتقال پدر در سنه [illegible] افسر حکومت بر سر نهاده
در ضبط و ربط ملک بقیه پدر تا مقدور کوشش بسیار بکار برد و عمر عزیز خود در عدل
و انصاف صرف کرده بتخانهٔ ترچکره و پرویشور وغیره یادگار نهاد. و برای اوقاف
آن محاصلات علاقهٔ [illegible] نگره معمول داشت. سی سال حکومت کرده فرو گذاشت
دو پسر ازو ماند یکی هرن دوم تورمان.

(۳) راجه هرن در ۹۸ سنه وارث ملک پدر شده تورمان رایت وزارت
افراشت۔ عاقبت مزاج تورمان از متابعت برادر منحرف شده سکهٔ خود جاری
ساخت و هرن از حرکت او آشفته شده تورمان را محبوس داشت۔ و زوجهٔ او
انژنا که دختر راجهٔ وزندرا از ثمرة الفواد راجه های سورج بنسی[1] بود بوقت حادثهٔ
شوهر فرار اختیار کرده بمقام اندرکوٹ[2] در خانهٔ کلالی قرار یافت۔ چون از شوهر
خود آبستن بود بوقت وضع پسری از و متولد گشته پرویسین نام نهاد و زوجهٔ
کلال مثل فرزند او را پرورش میکرد تا که بسن بلوغ رسید و مردم او را پسر کلال
میدانستند۔ و در حالت خوردی آثار بزرگی از چهرهٔ او باهر میبود و هنگام ملاعبت
با جماعت طفلان بر سر رفعتی نشسته خود را خطاب راجگی میداد۔ و طفلان دیگر را
بر منصب وزارت و امارت و ملازمت مقرر داشته حکمرانی میکرد و پیوسته
به تیراندازی و نشانه بازی مشغول می بود۔ اتفاقاً برادر انژنا جی اندر نام بجستجوی
خواهر خود در هر جا میگردید۔ عاقبت در اندرکوٹ جائیکه پرویسین با طفلان
ملاعبت میکرد رسید و پسری دید با فروشکوه دارائی که بر سر بر رفعتی نشسته
بر کودکان حکمرانی میکرد جی اندر را شفقت و محبت طبعی در دل هیجان کرده چیزی
نتوانست گفت۔ شبانگاه دنبال او در خانهٔ کلال در آمده خواهر خود شناخت
و از ایام مفارقت و مهجوری خود با او گریه میکرد۔ پرویسین باعث گریه و کیفیت
آمدن او تا اندرون خود پرسید و مادرش گفت که این شخص برادر من است و پدرت

[1] سورج بنسی۔ نام قبیله چنانچه دو فرقهٔ راجهای هندوستان بیشتر عالی تبار و نامدار بوده اند
یکی سورج بنسی دوم چندر بنسی فقط۔ [2] در نسخهٔ دیگر "نگرکوٹ" دیده شد۔

تورمان از ظلم برادر خود محبوس است و از قرابت او که بیوه گردیده بود پسری تولد گشته روز و شب در ورزش کشتی و پهلوانی در خانه کلالی بسر میبرد. و همدران ایام هرن لشجاعت ذاتی ارباب نام تورمان را حکم اطلاق بخشید و وی چند روز در موافقت پسر بسر برده بقضای ناگهانی از جهان فانی درگذشت.

آنگاه پرورسین بمرافقت خالوی خود برای دیدن معابد و تیرتهای[له] هندوستان رفت. بعد آن راجه هرن را ایام کامرانی بسر آمده سی سال و دو ماه حکمرانی کرده درگذشت. چونکه فرزندی نداشت چراغ سلطنت بی نور مانده و اعیان مملکت بجانب راجه بکرماجیت که دران ایام تاجدار هندوستان بود عرضداشت خود برای تسلط کشمیر و فرستادن حاکم فرمانروا فرستادند. پیشتر ازان یکی از برهمنان اینجا ماترگپت نام که عالم و عاقل و هنرمند بود برای تحصیل وجه معاش در پیش راجه بکرماجیت رفته بود و از مدت شش ماه در ملازمت خاص ایام اوقات بسر میبرد. روزی در موسم سرما راجه بکرماجیت از خواب بیدار گشت و شمعها همه بهوا گل شده بودند و شباقان درگاه را آواز داد تا موجب استیلای خواب کسی بیدار نشد ماترگپت بیرون در ایستاده در صحن بارگاه آشفته حال نشسته بود وی آواز راجه شنیده بحضور رفت و شمعها افروخته باز بیرون گشت. راجه از وی پرسید که از شب چه قدر باقی باشد؟ برهمن گفت یک پهر. راجه گفت چگونه دانستی که یک پهر باقیست؟ ماترگپت یک اشلوک بدیهه فی الفور منظوم کرده پیش راجه ادا نمود که مضمون آن این بود.

له تیرته پرستشگاه اهل هنود.

ترجمۂ شلوک۔ "بواسطۂ شدّت سرما بدنِ من آماسیده گشت که مانند دانۂ لوبیا پوست از بدنِ من کفیده گردد۔ و آتش من چناں ضعیف گشت که از بسیاری دم کردن بآں لبهای من ترقیده شد و از شدّت گرسنگی کام و گلوی من خشک گشت۔ و در دریای غم و حسرت مستغرق مانده خواب از دماغ من ہمچناں دور رفته است که کسے زنِ نے رلبے عزّت کرده رانده شده باشد۔ نوعیکه کسی بزرگ شخصی زمینی جاگیر یافته باشد و آں زمین مطلقاً کم نمی شود۔ ہمچناں ایں شب دیجور برمن کم نمی شود۔ فقط"۔

راجه مضمون اشلوک و فصاحت و بلاغت آں فهمیده نہایت محظوظ و ممنون شد۔ و بر پریشان حالی آں برہمن ناتوان حیراں مانده بعوض صله و انعام حکومت کشمیر بوی بخشیدن مصلحت دانست۔ و ہمانوقت بنام اعیان کشمیر جواب خط ترسیل نمود که ماترگپت بر حکومت آں دیار مقرر شده شما متابعت او نمائید۔ فردا ماترگپت را سر دربار حاضر آورده فرمان حکومت کشمیر در لفافه پیچیده بوی تفویض نمود۔ و گفت که ایں فرمان فوراً نزد اعیانِ کشمیر باید رسانید۔ پس ازاں انعام شایاں بتو عطا خواهد شد۔

برہمن بنومیدی تمام فرمانِ راجه در دست گرفته روانۂ کشمیر شد۔ وقتیکه در ہیره پور رسید فرمانِ عالیشان بامیراں تفویض نمود و بمطالعۂ آں اُمرا طبل شادی نواخته ماترگپت را لباس شاہی پیراسته بر مسند حکومت جلوس دادند۔

اِنتباه۔ درینجا برخی از احوالِ راجه بکرماجیت بنا بر تقریب سخن و ربط تاریخ ایراد کرده شود۔

تسلّط یافتن راجہ بکرماجیت بر ممالک ہندوستان وکشمیر

مؤرّخانِ ہند می نگارند کہ راجہ بکرماجیت از قوم پوارہ بود ودر اوصافِ حمیدہ واطوارِ پسندیدۂ او قصص وحکایات بسیار در تواریخ ہنود بطور افسانہ مذکور ومشہور است ودریں مختصر گنجائشِ آں ندارد۔

مختصر آنکہ راجۂ موصوف در عنفوانِ شباب اوقات خود بلباس فقرا در سیاحت اکثر بلاد ہندوستان با سادہواں بسر می برد۔ چنانچہ ریاضاتِ شاقہ در صحبت ایشاں کشیدہ فقیر کامل شدہ بود وچوں بعمر پنجاہ سال رسید بنوید آسمانی قدم در بادیۂ سپاہگری نہادہ بتسخیر ممالک پرداخت۔ وحکمت ازلی ہمچناں بود کہ او بدولتِ عظمیٰ اعلا یافتہ خلق خدا را از پنجۂ جور وجفای راجایانِ ظلم پیشہ نجات بخشید۔ روز بروز کارش ترقّی پذیرفت ودر اندک زمانی ولایت نہروالہ ومالوہ بحیطۂ تصرف در آورد۔ ودر جود وراُفت ولطف ہمچناں سعی بلیغ نمود کہ در اندک فرصتی مشہور آفاق شد۔ واعتقاد اہل ہنود آنست کہ آنچہ در خاطرش میگذشت بی قصور وفتور بظہور می پیوست۔ وہرچہ کہ در شب وروز از خیر وشر ونفع وضرر در ممالک محروسۂ او واقع می شد بی خلل ونقصان چوں روز روشن بر وی واضح میگشت باوجود ادّعای سلطنت با خلق خدا برادرانہ سلوک میکرد۔ ودر منزل خود بغیر کوزۂ گلی وحصیری نداشت۔

وبلدۂ اوجین احداث کردہ در انجا پای تخت خود قرار داد۔ وقلعۂ دہار بنا نہادہ جہت سکونت خود اختیار نمود۔ وبتخانۂ مہاکال در اوجین معمور ساخت۔ وبرای برہمناں وجوگیاں اقطاع ہا مقرر کردہ در انجا ساکن گردانید واکثر اوقات

خود صرف پرستش خدا و خدمت خلق می نمود۔ و از افعال و اقوال او قصہ ہای عجیب و غریب در تواریخ ہند مبسوط است۔ و تاریخ سال و ماہ از عہد تولد او در دفاتر ثبت می نمایند۔ و بکرماجیت معاصر اردشیر بودہ است بعضی او را ہم عہد شالباہن پندارند آخر عمر خود ملک کشمیر را منصرف شدہ بیکی از شاعران بعوض صلہ و انعام بخشید۔

عاقبۃ الامر شالباہن نام زمینداری از دکہن بر وخروج نمود و بر ساحل دریای نربدہ طرفین معسکر ساختہ آتش محاربہ افروختند پیانہ شالباہن غالب آمدہ بکرماجیت را بقتل رسانید۔ و مدت حکومتش بود و سہ سال بود۔

(۱) ماتر گپت بفرمان راجہ بکرماجیت در سنہ ۱۳۰ تاج حکومت کشمیر بر سر نہادہ بکار سلطنت پرداخت و اعیان و ارکان دولت را حسب مدارج زرہای بے شمار و خلعتہای زرکار عطا نمود۔ و خویشان و متعلقان خود را نعمت فراوان و مناصب مناسب و شایان بخشیدہ ارجمند گردانید۔ و از نفائس کشمیر تحائف بسیار و ظرائف بیشمار مہیا کردہ راجہ بکرماجیت را نزل خدمت فرستاد۔ و در عدل و احسان رعایا متوجہ گشتہ قتل جانوران در ملک خود ممنوع ساخت۔ و از آمدنی ملک ہر چہ در روز جمع می شد شب بمساکین و فقرا بخشید خزینہ خالی میداشت۔ و عرصۂ چہار سال و نہ ماہ جام حکومت نوشیدہ از انتقال راجہ بکرماجیت خبر شنید ہمانوقت ترک سلطنت کردہ بنیت قبول ریاضت بملک کاشی رفت۔ فقط۔

پیشتر گفتہ شد کہ پرورسین بمرافقت خالوی خود بخواہش طواف معابد و تیرت ہا در ہند رفتہ بود چون از پرستش اصنام و تقبیل معابد و منادر فارغ شد بہ جستجوی عابدان ارشاد الی بہر جا سر میکرد۔ و عاقبت در حدود کوہستان

دکھن اشوپاد نام فقیری کامل دید و بعد اکتساب فیوض باطنی از زبان او مژدۂ جهانبانی شنید۔ امّا بنظر افلاس و ناتوانی خود اطمینانِ خاطر او نشده تا یکسال باز در انجا العبادتِ معبود خود اشتغال ورزید۔ بار دوم از زبان اشوپاد نوید حکمرانی شنیده عازم مُلک خود گردید۔ در اثنای راه جمعی کثیر از اُمرا و رفقای پدر خود بااو مُلاقی شده چون از وفات راجه هرن و تسلّط ماترگپت خبر شنید برای تسخیر کشمیر منطقۂ همّت بر بسته در حدود نگرکوٹ که الحال آنرا کانگره گویند رسید و در انجا افواج بسیار از دیار پهار و اطراف کشمیر جمع کرده اکثر بلاد پنجاب مفتوح ساخت۔

و برای تسخیر کشمیر با خود تدبیر دلپذیر سنجیده که ماترگپت را بکرماجیت مُلک کشمیر خیرات بخشیده است۔ بهتر آنست که اوّل با معاون او که راجه بکرماجیت است بجنگ و محاربه پردازم انگاه تصرّف بلاد کشمیر چنداں دشوار نیست بنا براں با لشکر و سامانِ فراوان بآهنگ جنگ راجه بکرماجیت عزیمت هندوستان نمود۔ و در اثنای راه خبر شنید که بکرماجیت کسوتِ حیات دریده از دنیا در گذشت باستماع این خبر پرورسین با فرزندانِ او جنگ کردن شرطِ مُروّت ندانسته بازگشت آمد۔ و بعد چند روز خبر شنید که ماترگپت ترک سلطنت کرده بارادۂ رفتن کاشی در لاهور رسید۔ و پرورسین بمرافقت چندکس از اُمرای خود نزد ماترگپت رفته باعث ترک سلطنت ازو پرسید و ماترگپت گفت که بسبب انتقال راجه بکرماجیت مرا چنداں عبرت افزود که از سلطنت مستعاره نفرت کردم و کسوت گدائی خلعت پنداشته رایت مسافرت افراشتم اکنون قبای

سلطنت بر قامتِ زیبای تو راست آمده از من مبارک باد۔ پرورسین بجای خود سنجید کہ بکرماجیت این برہمن را ملک کشمیر خیرات بخشیدہ است ہرگاہ من از وواپس بستانم شرط مروّت نباشد۔

پس بنظرِ والاہمتی ماترگپت را گفت کہ تاحال ملک کشمیر بکرماجیت بتو بخشیدہ بود اکنون من ترا عطا کردم برہمن تبسم کردہ گفت بکرماجیت من حقیر را اینقدر عطیۂ کثیر بخشیدہ بود اکنون حقوق عطیۂ او چگونہ فراموش کنم کہ عطیۂ تو قبول سازم و ہرگاہ انعامِ تو بپذیرم انعامِ او را با انعامِ تو مساوات گردد پس فضیلت او چہ خواہد ماند۔ از انجا برہمن روانہ کاشی شدہ دہ سال عبادت کردہ درگذشت۔ و پرورسین تا حین حیات او ہر سال خراج کشمیر بعد وضع اخراجات بجانب او میفرستاد۔ و ماترگپت بمساکین و غربای بخشید و خود کاسہ گدائی میکرد۔

(۲) راجہ پرورسین در ۱۳۵ سنہ ب لعد ترخیص ماترگپت بکشمیر آمدہ در ضبط و ربط مملکت و آسودگی سپاہ و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف و بذل و الطاف مصروف ماندہ از اقرانِ زمان مافوق شدہ دو سہ سال بکمال استقلال انتظام این محال بدرجۂ کمال رسانیدہ با فوج فراوان عزیمت ہندوستان نمود۔ ممالک بسیار از اطراف ہندوستان تا ساحل دریای شور در قبضۂ خود آورد۔ و شیلادت پسر بکرماجیت کہ از دست مخالفان ہراسان و در دشت پریشانی حیران بود۔ پرورسین تمامی مخالفانِ او از جنگ و محاربہ مغلوب و مہزوم ساختہ شیلادت را بر ممالک محروسۂ پدر خود تسلط بخشید۔ و تخت سنگاسن کہ

از بزرگانِ میگواہن در دست بکرماجیت افتادہ بود از شیلادت گرفتہ بجانب کشمیر رجعت فرمود۔ بعد چندگاہ شیلادت از متابعت راجہ سرکشی کردہ رایت بغاوت افراشت راجہ پرورسین بالشکر خود بر سر او تاختن آوردہ در معرکہ اسیر نمود و بعلو ہمت خود خطای او بعطا بخشیدہ بر ملک موروثی خود بدستور قایم ساخت۔ و بعد چندگاہ وی از دوی تیرہ بختی باز سرکشی نمود راجہ او را باردوم قہر کردہ باز عفو فرمود۔

گویند شیلادت شش مرتبہ بغی ورزیدہ پرورسین ہر دفعہ او را سرکوبی ساختہ باز بوفور عطا خطا بخشید۔ و مرتبۂ ہفتم راجہ بکمال قہر مملکت او ضبط کردہ آں باغی محبوس داشت۔ و بعد چندگاہ باز بکمال ہمت و دریا دلی از تقصیرات او درگذشتہ بدستور بر حکومت ملک خود مختار ساخت۔ گویند بنابر علو ہمت خود ہر بلادی کہ بیورش جدال و قتال مسخر میکرد حکومت انجا وارثانِ ملک را بدستور میداشت۔ و از مملکت موروثی خود ہیچکسی را معزول نمیکرد۔

و بعد ضبط و ربط بلاد و امصار خواست کہ در خطۂ کشمیر شہری دلپذیر آباد کردہ نام خود بر جادۂ روزگار یادگار گذارد بنابراں برہیموتی یکی از روحانیانِ شہر سرینگر کہ فی الحال معمور و مشہور است حوالی کوہ ماران بعمارات فراوان کہ تعداد آں مورخان سی و شش لک خانہ می نگارند آباد ساخت۔ حقیقت آں در حصۂ اوّل گذشت۔ و مدّت شصت سال حکومت کردہ بساط حیات در نوشت۔

(۳) راجہ جدشتر پسر راجہ پرورسین کہ از بطن رتنہ پربا رانی متولّد شدہ بود در سنہ ۱۹۵ ب سریر آرا گشتہ خود را بعدل و احسان و رعیت پروری نیکنام ساخت۔ سی و نہ سال و سہ ماہ حکومت کرد۔

(۴)، راجه نرندر آدت در ۳۴۲ کله ب بجای پدر افسر بسر داده محکمهٔ انساد از خود ایجاد نمود۔ و سیزده سال بحکومت پرداخت۔

(۵)، راجه تونجین پسر دوم جد شتر در ۲۴۸ کله ب تاج راجگی بر سر داده شردول پسر نرندر وزیر ساخت۔ و بعد چندگاه فیما بین آنها آتش نفاق مشتعل گشته شردول کشته شد و پسرش سرب سین هفت ساله بود وی بخوف راجه همراه مادر خود در نگرکوٹ گریخت۔ و راجه نگرکوٹ او را بامدادی پذیرفته نگهداشت۔ چون بسن تمیز رسید لشکری انبوه جمع کرده از راجهٔ جموں امداد گرفته بکشمیر یورش آورد و تونجین بمقابلهٔ او برآمده در کوهستان بانهال آتش جدال و قتال افروختند و تونجین کشته شد۔ حکومت او چهل و سه سال بود۔

(۶)، راجه سرب سین بعد کشتن تونجین در ۲۹۲ سنه ب بر حکومت کشمیر مسلّط گشت و مخالفان را قلع و قمع کرده ابواب نصفت و معدلت مفتوح داشت و ممالک محروسهٔ پرورسین تمام قبضه کرده دو مرتبه بهندوستان رفت و بلاد بسیار مفتوح ساخت و دختر راجهٔ قنوج بعقد آورد و بر چشمهٔ وچارناگ مندر بوٹی شور ترصیص نمود۔ چهل و هشت سال حکومت کرده شنقار شد۔

(۷)، راجه گمندهر بسین در ۳۴۰ کله ب تاج شاهی بر سر داده بحکومت پرداخت بسیار ظالم و سفّاک بود شب و روز در عیش و سرور مسرور می بود و از روی غفلت و غرور ممالک پنجاب و اطراف دُور از تصرّف او بدر رفت۔

گویند قوالی از هند آورده بود که بنوای ساز و سرود و لحن داؤد جانور ان را بیهوش میکرد۔ راجه از مجالست او گاهی فراغت نمیدید تا که انتظام مُلک برهم

نمود۔ وچھمن نبیرۂ تونجین در دہن پارہ جاگیر دار بود وی با جمعیت قلاش و اوباش بشہر آمده دولتخانۂ راجہ در محاصره گرفت و فوج شاہی از معاونت راجہ باز مانده بغنیم پیوست تا ہفت روز جنگ قایم بود۔ عاقبت گندہرب عاجز آمده امان خواست۔ وچھمن مال و مملکت را متصرف گشتہ گندہرب سین را محبوس داشت۔ ایام حکومتش سی و ہفت سال بود۔

(۸) راجہ لچھمن در ۳۷۰ھ بر حکومت کشمیر تسلط یافتہ بداد گری و رعیت پروری پرداخت و اطراف و مضافات کشمیر کہ در عہد گندہرب سین سرکش شده بودند بضرب و حرب مطیع ساخت۔ و راجۂ ملتان سوکرم پال بغی ورزیده راجہ لچھمن با فوج گران عزیمت ملتان کرد چون در حدود پنجاب رسید زیر درختی رومال سرخ بر روی نهاده بخواب رفت و عقاب آسمانی رومال سرخ گوشت پاره پنداشتہ پرواز آورد و بقصد برداشتن رومال بر روی راجہ مخلب زده دیدۂ از حدقہ بدر کشید راجہ بوقوع این حادثہ نہایت متألم گشتہ بعد سہ روز از جہان در گذشت۔ و مدت حکومت او سی و دو سال و شش ماه بود۔

(۹) راجہ شورک برادر راجہ در ۴۰۱ھ جانشین شده با جیش و لشکر بہ ملتان رفت و سوکرم پال در قلعہ متحصن گشتہ شورک تا عرصۂ یکماه بلوازمات قلعہ کشائی پرداخت۔ و سوکرم پال بعذر العجز خراج معمولی بر خود الزام کرده مقدمہ بمصالحہ انجامید۔ پس راجہ مظفر و منصور بجانب کشمیر رجعت نمود و در رتق و فتق سلطنت پرداخت پس راجۂ داردو باغی شده حدود کامراج را غارت نمود۔ راجہ بمقابلۂ او لشکر کشیده بجنگ پیوستند و راجۂ داردو از حربگاه مهزوم

شده بکوهستان گریخت و راجه بتعاقب او ایلغار نمود- مردمان داردو لشکر راجه درمیان درهٔ کوهستان گرفته راه رسد رسانی از هیچ سو نگذاشتند و از بالا سنگها ریخته همه را تلف کردند و راجه اسیر ساخته در قلعهٔ پٹن محبوس داشتند- و بجرادت پسر لهچمن از کشمیر جمعیت بهم رسانیده بر ملک داردو ایلغار نمود و ملک داردو را غارت کرده و قتل عام نموده در پٹن رسید- قلعه گیان سر راجهٔ شورک بریده از قلعه بیرون انداختند و بجرادت قبول کرده قلعه مفتوح ساخت- از انجا مظفر و منصور باز آمده بر سریر سلطنت نشست- مدت حکومت شورک پنجاه و یک سال بود-

(۱۰) راجه بجرادت در سنه ۲۴۶۰ ب بر مسند ایالت کشمیر جلوس نمود و جی اندر فرزند شورک شورش برداشته در حدود مراج تا یکسال جنگهای عظیم کردند و هیچکس غالب و مغلوب نشد- عاقبت مصلحان درمیان آمده صلح کردند و هنگام ملاقات جی اندر را درمیان خیمه بقتل رسانیدند و لشکریان او بجوش آمده بمحاربه آویختند- و از جانبین دو هزار کس کشته شدند- بجرادت ظفریاب گشته بشهر آمد و در عدل و داد و رعیت پروری بے همتا بود و منادر بسیار تعمیر ساخت- و تبخانهٔ وزیه ایشری را مرمت نمود و در عهد او غله ارزان بود- بقیمت چهار تنگه[1] یک خروار شالی میفروختند- مدت ده سال و هشت ماه حکومت کرده شتقار شد-

انتباه- پنڈت کلهن احوال شش راجه از راجهٔ لونجین تا راجهٔ بجرادت در کتاب خود ننوشته است- راقم موجب نقل رتنه پوران درج نمود-

(۱۱) راجهٔ رنادت در سنه ۲۴۷۱ ب بجای پدر جلوس نمود و عموم رعایا و برایا

[1] نام سکه که در زمان سابق شایع داشت- معلوم میشود که لفظ "ٹکه" همین تنگه است-

بعدالت و نصفت دلخوش ساخت - و بر فرق سرش مثل ناقوس علامتی مسعود و مرتفع بود - و در شجاعت و سخاوت و ریاضت و عبادت او ریگانهٔ عصر میدانستند و در ذیل کوه ماران بتخانهٔ رفیع و شفاخانهٔ وسیع معمور ساخت - گویند درین ملک دارالشفای مریضان از مخترعات اوست - و بر همه منڈو یعنی مسافرخانه برای آسایش ابن السّبیل مقرّر نمود -

ورت سین والی دکهن روزی برلب دریا تماشا میکرد و از آب دریا دختری ماه پیکر برداشت و بمهر فرزندی پرورده باسم نارمهه موسوم ساخت چون بسنّ بلوغ رسید بهنگام عروسی او جگ سومبر مشتهر ساخت و راجه رنادت بنظر عروس دلبر جلوه گر شده بایجاب و قبولیّت بر مسند مواصلت او جلوس نمود - و آن عورت نهایت نیک نیّت و خوش خصلت بود - رعایا را بعدل و احسان خوش میداشت - و بنادت از بطن او متولّد گشت -

چون عمر راجه بآخر رسید باتفاق رانی نیک نهاد در غار بومه زوه درآمده از نظر مردم غایب شد - و بعد ازان کسی روی ایشان ندید تمامی افواج و اعیان تا سه روز بر در آن غار منتظر بودند - روز چهارم در ماه ساون بقدر یک نیزه برف حوالی آن غار بارید و لشکریان بسیار ضایع شدند - مدّت حکومت راجه شصت سال و سه ماه بود -

(۴۲) راجه دبنادت پسر رنادت در ۳۱۵۳ق استقلال یافت - مترجم ترنگنی مینگارد که و بنادت بعمر یازده سالگی بمرافقت عموی خود منگلادت بسیر هندوستان رفت و بعد دیدن معابد و منادر هنود در کوهستان سوالک

ورود نمود۔ در انجا گنپت نام عابدی مرتاض دید کہ مدّت یکصد سال در غار منزوی شدہ بود وبنادت بتعلیم وتربیت او ریاضات شاقہ کشیدہ تا عرصۂ دوازدہ سال بغیر یک پیالۂ شیر از نوع غذا ہیچ نمی خورد۔ وبتوفیق ازلی صفای دل حاصل کردہ بذات وحدت واصل شد۔ وبعد انقضای عرصۂ بیست سال باشارۂ مرشد خود بکشمیر آمدہ در تہخانۂ زیشٹی شور فراز کوہ سلیمان یکسال منزوی گشت۔

چوں راجہ بنادت در غار عدم دخول یافت اعیان ملک وبنادت را بابت تخت نشینی ملتجی شدند وبنادت اصلا منظور نکرد۔ عاقبۃ الامر عموم رعایا وبرایا لکہا جمع شدہ با برام والحاح آنہا وبنادت امر سلطنت قبول نمود۔ واز جمیع رعایا وبرایا عہد گرفت کہ در حکومت من اصلا دروغ نگویند وخلاف وعدہ ننمایند وحق النّاس نخورند وبرکشتن جانوراں اقدام ننمایند۔ بعد وثوق میثاق از تہخانہ فرود آمدہ بمقام گگرہ بل برای خود معبدی از نی افراخت۔ ومتّصل آں دو گنجینۂ متباین برای مدخل خراج مراج وکامراج ترصیص نمود۔ واذن عام داد کہ ہر کسی از رعایا منجملۂ فصل پیداوار حصّۂ دہم خراج شاہی بعد اختتام سال بدست خود از راہ روزن در گنجینہ اندازد۔ واہل عملہ کہ برای سرانجام مہام جہانبانی واخذ معاملات ونفاذ احکامات در ملک مقرر بودند سر بسر تخفیف نمود وبرسر رعایا بوجہی مداخلت کسی نگذاشت۔

وبرادر خود بکرمادت افسر عسکر فرمودہ کلید خزینۂ کامراج در قبضۂ او نہاد کہ بعد انقضای یکماہ دروازۂ گنجینہ بر کشادہ تنخواہ سپاہاں وملازماں فہمیدہ میداد۔ ومفتاح خزینۂ مراج در قبضۂ خود گرفتہ آنچہ کہ درمیان روز جمع میشد

بوقت شام مساکین و غربا قسمت میکرد برای فردا چیزی نمیگذاشت - و برای آذوقۂ خود قدری زمین از دست خود آباد میکرد و عشر آن داخل بیت المال نموده بقیۂ آن بمصرف تغذیۂ خود بقناعت میکرد - و تا انقضای ایام حکومت او هرکسی از رعایا منجملۂ فصل پیداوار حصّۂ دهم نقد کرده بدست خود درمیان خزینۂ می انداخت قف - هرگاه کسے در دادن حصّۂ دهم ذرّۂ قصور میکرد فی الحال ببلای سخت مبتلا می شد و هرگاه کسی حق النّاس میخورد در یکساعت از غیب سزا میدید -

قف - و اگر کسی بدزدی اقدام میکرد دستش خشک می شد -

قف - و در عهد او هیچ فردی را آزار و مضرّت نمیرسید و بحسن نیّت او درندگان و حیوان و وحوش و طیور بکسی مزاحمت نمیکردند -

قف - گویند بزور ریاضت بر آب میرفت هرچه که بزبان خود میگفت فی الحال میشد و از دعای نیک و بد هرچه که بر زبان می راند اصلا رد نمی گشت - و هرگاه کسی از رجال بافعال شنیعه ارتکاب میکرد فی الحال بدعای بد او سزا می یافت و مدّت العمر خود یک خرقه پوشید و گوشت و نمک گاهی نخورد - و مدّت چهل و هفت سال بدین منوال گذرانیده از حجره غائب شد -

انتباه - ذکر دیناوت بغیر رتناگر هیچکسی ایراد نکرده است -

(۱۳) راجه بکرماوت - در ۵۷۸ ۵ لوای حکومت افراشت و خلق خدا برأفت و معدلت و احسان دلخوش داشت -

قف - و از درگاه کبریا بدعا درخواست نمود - که در عهد حکومتش هیچکسی نمیرد همچنان بوقوع آمد که در عهد او کسی نمرد روزی سیاحی را در راه مرده دید همانوقت

جاں بحق تسلیم نمود چوں کالبد عنصری او بآتش دادند لسوختن پس جسد او بہر موکٹہ گنگا فرستادند و دریای گنگا لاشۂ او بہوا انداختن۔ گویند در ہوا ناپدید شد والعہدۃ علی الراوی۔ ایام حکومتش چہل و دو سال بود۔

(۱۴) راجہ بالادت پسر بکرمادت در ۶۲۰ئہ بر سریر سلطنت نشستہ خود را جیانند نام نہاد و کشک و شترگن را رتبۂ وزارت بخشید۔ بعد ضبط و ربط اطراف کشمیر بالشکر فراواں بہندوستان رفت و تا کنارۂ بحر محیط بلاد و امصار بسیار فتح نمود و در حدود بنگالہ برای بود و باش مردم کشمیر شہر کالپی آباد ساخت۔ و در شہر مالوہ منادر بسیار ترصیص نمود۔ و اطراف ہند را در جمیع بلاد و بقاع سیاحت کردہ چند سال در شہر قنوج طرح اقامت انداخت و آخر عمر بجانب کشمیر رجعت نمود۔

گویند جیانند را دختری ماہ پیکر بود کہ اننت لیکھا نام داشت روزی منجمی در پیش راجہ رسید وی بموجب کمالات علمی از مقدرات غیبی خبری بیان نمود کہ ایں دختر سلسلۂ حکومت خاندان شمارا خاتمہ خواہد شد و بعد انتقال تو شوہرش تاج حکومت کشمیر بر سر خواہد نہاد۔ جیانند بجای خود سنجید کہ آدمی پس فطرت گاہی صاحب سلطنت نتواند شد و بقصد آں عقد مواصلت آں دختر ہمراہ فرزند داروغۂ اصطبل کہ او را دُرلب درون میگفتند منعقد ساخت و آں شخص نیک محضر بموجب خوشخوئی خود محبوب و مطلوب عام و خاص گردید۔ و راجہ ہم چند قریہ باو جاگیر بخشید۔ و اننت لیکھا را عنفوان جوانی بجوش آمدہ پنہانی بجانب جوانان خوشرو نگاہ میداشت۔ و روزی بر جہنگ کہ بہ نسیم بہار جوانی مثل گلنار شگفتہ شدہ بود با او بساط نشاط و کامرانی گستردہ ہم آغوش عشرت و شادمانی

گردید۔

روزی دُرلب درون درحرم سرا درآمده دید که آن هر دو بلبل جوانی درگلزار کامرانی گلچین گشته واز بادهٔ وصال مخمور ومدہوش مانده بکمال اهتزاز درخواب ناز آسوده بودند۔ دُرلب درون را بدیدن آن چراغ بصارت بی نور گشت ودود غضب از ایوان دماغش درگذشت خواست که آن تیره درون را از صرصر قهر وغضب شمع حیات دریکدم گل کند لیکن بموجب عقل دوراندیش ومنظر پاس ناموس خویشتن بر دامن کھنگ وزیر نوشته گذاشت از روی معاینه فعل شنیع تو خواسته بودم که ترا نابود گردانم امّا از روی نیک بینی وفراخ حوصلگی خود دیده ودانسته ترا بگذاشتم۔

کھنگ وزیر از خواب استراحت بیدار شده مضمون دامن مطالعه نمود وزهره اش آب شده از افعال شنیع تائب گشت۔ و در خیراندیشی دُرلب درون بدل وجان مشغول ماند۔ بالادت سی وپنج سال جام حکومت نوشیده طعمهٔ شاهین اجل گشت۔ تا اینجا ترنگ سیوم ختم شد۔

اورنگ ششم در ذکر راجهای کارکوٹ نبسی

(۱) راجه درلب درون داماد بالادت در ۶۵۵ بیاوری کھنگ وزیر تاج حکومت برسر نهاده خلق الله را بعدل واحسان وبذل وامتنان آباد ساخت۔ واز بطن انغت لیکها ملهن نام پسری داشت که راجه بالادت در حین حیات خود متبنّی کرده بود وی بعمر سی سالگی ارتحال نمود۔ دران زمان بکثرت باران دریای بهت طغیانی شده سدّ ناوه بوده که راجه میگواهن مستحکم کرده دریا

بہت را زیر دامن کوہ ماران عبور دادہ بود از جا بر داشتہ دَل مجرای اصلی خود مفتوح کندہ بسبیل سابقہ جریان یافت ہمانروز میدان و نالن مرگ را طوفان ساختہ تالاب ڈل متموّج گشت و راجہ در انسداد آن خود را استعداد ندیدہ در ترمیم آن کوشش نمود۔ سی و شش سال حکومت کردہ شتقار شد۔ و از حکومت او بیست و چہار سال گذشتہ سنہ ہجری شروع یافت۔

(۲) راجہ پرتاب پیڈ پسر مہن کہ او را نام اوّل درلیک بود بعد وفات پدر کلان خود در ۶۹۱ سنہ ب برتخت جلوس نمود۔ و ہنومان را رتبۂ وزارت بخشید۔ و در حدود کامراج تاپر نام شہری آباد کردہ تختگاہ خود قرار داد۔ و قرین قصر نگارین بتخانۂ سنگین و متین بلند افراشت۔ و از اطراف و اکناف تاجران و حرفتگران طلب داشتہ در حصن حصین حصانت خود نگہداشت۔

و دران زمان نون نام شخصی ملک التجار ملک مالوہ درین بلدہ رسید۔ و از نفائس بدیعہ و لطائف عجیبہ تحائف بینظیر بنظر راجہ گذرانید۔ و متصل دولتخانۂ راجہ برای اقامت خود کاشانۂ رفیع و بتخانۂ منیع معمور ساخت۔

شبی راجۂ کامگار برای نشاط و انبساط تاجر نامدار باجتماع اعاظم روزگار عالیشان محفلی بنمائش شمعہای کافوری و آرائش سامان مسروری بنا زوادای یکہزار و دو صد رقّاصۂ طنّاز و بآہنگ سرود خنیاگران نغمہ ساز بکمال نزہت و امتیاز آراستہ فرمود تاجر مجموزنا طلوع مشعل نور در اقتباس شعاع فرحت و سرور مسرور بود۔ امّا بصعود دود شمعہای کافور دماغ او بصداع رنجور گشتہ مزاج او بنہایت آشفتہ شد۔

روز دوم سوداگر نامور در آرائیش بزم مهمانداری راجۂ دادگر پرداخته طاق و رواق وثاق خود به لوایر لعلهای شب افروز روشن ساخت - راجه ستوده خصال بشنیدن صدای خلخال و نوای ارغنون و نال و بدیدن ضیای لعلهای بیضا مثال و لقای ماهرویان زهره خیال و بنوشیدن ایاغ مالامال سرمست بادۂ عشرت و مسرّت گشت - و تا سه روز علی التوالی عیش و عشرت و خوشحالی بود -

بقضای کردگار راجه کامجوی راز مشکوی سوداگر خوشخوی ماه روئی بنظر آمده بر آهوی خال رخسارش لیان موی گیسوی او آشفته شد - و سوداگر هنگام وداع تمامی سازو سامان بزم عشرت و فراغ و لعلهای شب چراغ نذر خدمت راجه فرمود - و والی دست قبول بران گذاشته همه چیز بوی ارزانی داشت همگی بر روی آن نگار مفتون گشته لیل و نهار مجنون وار در کلبۂ غم و اضطرار محزون و بسیار و خونبار همی بود و از افشای راز احتراز میکرد - ع

عشق دود است کسی دود نساز مسدود

عاقبت خبر مشتهر گشت و سوداگر از دلبر خود دل بر داشته راجه دادگر را برای دفع علالت و اندوه پیشکش ساخت و راجه بخوف بدنامی و لحاظ ناموس خود او را نپسندید - سوداگر برعایت ناموس راجه آن ماه رو به کیشیان دیر مهادیو نذر کرده راجۂ نیک نهاد را بپنهانی پیغام فرستاد که آن پریزاد از عقد من بدر افتاد اکنون بمراد دل از موبدان دیر خریده گشت زار آمال را بوصال او طراوت بخشند -

راجه بشنیدن این خبر دلبر خود را از کیشیان بتخانه خریده در شبستان وصال

رسانید۔ و بمجالست و موانست او عمر عزیز خود در عیش و سرور گذرانید۔ و از بطن او سہ پسر متولد گشت۔ یکے چندراپیڈ۔ دوم تاراپیڈ۔ سوم للتادت پیڈ۔ راجہ پرتاپ بعدل و رأفت و احسان پنجاہ سال بحکومت گذرانید۔ و چندراپیڈ جانشین کردہ از دنیا درگذشت۔

(۳) راجہ چندراپیڈ کہ نام اصلی او بجرادت بود در سنہ ۴۱ک بر مسند پدر جلوس نمود۔ و بعدل و داد و نصفت و سداد خلق خدا را بمراد رسانید۔ روزی برہمنی بر سر راہ مقتول شدہ بود زوجۂ او در پیش راجہ استغاثہ نمود باوجود تفحص تجسس بسیار قاتل او دستیاب نشد۔ راجہ را دگر سہ شبانروز بیخواب و خور بسر برد۔

قف۔ روز چہارم در خواب دید شخصی را از روحانیان وی فرمود کہ بر بقعۂ سنگین بتخانۂ خود آرد طحون بذریعہ پرویزن مانند برف بیفشانند و کافۂ انام از خواص و عوام بر صفۂ سنگین گذرانیدہ ہر کس را نقش پا باید دید بر قدم ہر شخصیکہ دو نقش پا بر بساط آرد ثابت گردد او را قاتل برہمن پندارند۔ وجہ آں این است کہ روح مقتول ہمیشہ دست بدامان قاتل آویختہ دنبال میباشد۔

چوں راجہ مستبشر این بشارت گشتہ فردا بر صفۂ سنگین بتخانہ آرد غربال افشاند و تمامی اہل شہر زن و مرد جمع کردہ فرادا فرادا بر آں معروض گذرانید۔ و چنانکہ آں شخص قاتل گذر کرد دو نقش پا بر سطح آرد ثابت گشت و او را ماخوذ کردہ برای قصاص بدار کشیدند۔ عاقبت از قتل برہمن اقرار نمود۔

و نیز آوردہ اند کہ راجہ مزبور برای تعظیم تربھون سوامی طرح بتخانہ افگندہ در ترتیب اساس آں قوس واقع شد۔ و متصل آں بتخانہ کاشانۂ کناسی بود۔

راجہ نیک نہاداو را برای رفع قوس بنیاد آں بتخانہ بر سطح زمین اشر فیہا گسترده درخواست قطعۂ زمین فرمود پاره دوز بها بر دوں ہمتی خود منظور نکرد ہر چند راجہ بعجز و مدارا مدام ابرام میکرد ہرگز نشنید چوں ابرام از حد گذشت۔ پاره دوز گفت اگر میخواہی ایں قطعۂ زمین از من بزور یا بزر اصلا نتوانم داد وہرگاه می آئی در خانہ من برہنہ پا میخواہی از من قطعۂ زمین بطور خیرات البتہ میتوانم بخشید۔ راجہ فی الفور از تخت فرود آمده در بنگاه کفشگر پا برہنہ تشریف برد و پاره دوز قطعۂ زمین بطور خیرات بلا عوض چیزی بوی بخشید۔ پس راجہ عمارت بتخانہ بسر رسانید۔ وہشت سال وہشت ماه سلطنت گذرانیده بملک جاودانی بگذشت۔

(۴) راجہ تارا پیڈ کہ نام اصلی او ادیادت بود در ۵۰ کلہ ب بعد وفات برادر افسر حکومت بر سر داد۔ و برخلاف برادر داد گر شیوۂ ستمگری وسفاکی وخونریزی شعار خود ساختہ از جور وجفا وظلم و دغا خلق خدا را آسیب و آزار سخت رسانید و لشدائد آزار ومکائد اطوار او مردم ایندیار در جنگلہا وکوہسارہا فرار اختیار کردند وخانہ ہای بسیار خراب شدند۔ راجہ جبار خود در شعاب کوہسارہا رفتہ مفروریاں بزجر و قہر بشہر آورده اکثرہا از تیغ گذرانید۔

موجب آں بعضی اطراف مملکت از قبضۂ او بدر رفت کافۂ انام از خواص و عوام تباہی او از خدا بدعا میخواستند۔ عاقبت بسزای کردار خود گرفتار آمده امراض شدیده برو غالب گشت۔ و عرصۂ چہار سال و بیست و چہار روز در سفاہت گذرانیده درگذشت۔

(۵) راجہ للتادت پیڈ کہ لقب او مکتا پیڈ بود در ۵۴ کلہ ب بعد ارتحال برادر

ستمگر عروس مملکت بزیور عدالت ونصفت آراستہ اطراف ملک کہ در عہد برادرش از دست رفتہ بود در قبضۂ اقتدار خود در آورد ۔ و بعد ضبط و ربط سلطنت و رتق و فتق مملکت لوای عزیمت افراشتہ با فوج گران و سامان فراوان پنجاب و دہلی فتح کرد ۔ پس با راجۂ قنوج بشودام نام محاربہ و مقاتلہ نمودہ مغلوب و منکوب ساخت و وزیر او مینترشرما گرفتار کردہ محبوس داشت ۔

عاقبت الامر راجۂ مغلوب حلقۂ مطاوعت در گردن انداختہ خراج شاہی بر خود الزام نمود و ملک محروسۂ خود را باز قابض شد ۔ للنادت از انجا نہضت کردہ گورہ دیش تا دریای کالکا مفتوح ساخت ۔ و شہر کلنگ را قابض گشتہ جانب بہار ایلغار نمود و راجۂ بہار بعجز و انکسار پیش آمدہ بر حکومت خود باز متنقل شد ۔ از انجا براہ دریای گنگ با فوج ظفر موج بر ملک بنگالہ یورش آورد و بعد جدل و قتال بسیار راجۂ بنگالہ غرق لجۂ ہزیمت ساختہ مال و اسباب و فیل و دواب غنیمت یافتہ تا کنار دریای شور امصار و دیار بسیار فتح نمود ۔ بعد ازاں بطواف جگناتہ جی بہرہ یاب شدہ برہمنان انجا را فراوان نذر و خیرات بخشید ۔ پس بطرف دکہن نہضت کردہ راجہای آں سواد را حلقۂ انقیاد در گوش انداختہ بر ممالک محروسۂ خود باز قائم ساخت ۔ امّا رٹا نام زنی کہ بحکمرانی بعضے ممالک دکہن سرفراز بود با لشکر انبوہ و فیلان کوہ شکوہ بمحاربہ و مجادلہ پیش آمدہ کوششہای مردانہ بکار برد ۔ عاقبت بر آستانۂ اطاعت سر نہادہ بر حکومت خود باز فائز گشت ۔ پس مضافات بنگالہ را تا کنارۂ دریای کاویری قبضہ کرد ۔ و از انجا خمخانۂ شراب نارجیل کہ گاہی بدیدہ ندیدہ بودند دستیاب شد ۔

بنوشیدن آن افواج را ماندگی راه و مضرت سفر دفع گشت۔

و بعد تسخیر جزایر سراندیب و سنگالدیب و گجرات و مالوه در قبضۀ اقتدار خود درآورد۔ و دوارکا و اوجین فتح کرده براه پنجاب عنان عزیمت بسمت کابل و خراسان معطوف داشت۔ و بعد تسخیر ممالک کابل و هرات و خراسان جانب بخارا یورش ساخت۔ مومن خان حاکم بخارا بمقابله و مقاتله پیش آمده چهار بار در جنگ و پیکار داد شجاعت داده عاقبت مهزوم شد۔ بعد تعاقب بعید دست بدامان امان آویخته باج و خراج قبول نمود۔ از آنجا رایات عالیات افراشته ممالک سمرقند و تاشقند و خوقند و کاشغر و تنگان و ختن بمحاربه و مصالحه در قبضۀ اقتدار درآورد و جمیع بلاد و بقاع ترکستان مفتوح ساخت و مال و متاع و دولت بی‌شمار و افراس و افیال بسیار بهم رسانید۔ و از راه تبت رجعت کرده بعد دوازده سال در خطۀ دلپذیر ورود یافت۔ و یازده کرور دینار نذر بتخانۀ بوتیشور بهادو و جالندهر و لاهور در تصرف وثاقان خود گذاشت۔

و هنگام تسخیر هندوستان و ترکستان از هر شهر و هر مکان دانشوران عاقل و عالمان فاضل و استادان کامل که در علوم غریبه و فنون عجیبه ممتاز شده بودند انتخاب کرده همرکاب خود بکشمیر آورد۔ از آنجمله چنکن نام هوشمندی عجیب و ارجمندی نجیب که در فن کیمیا دانا و در علوم غریبه بی‌همتا بود برای وزارت و مصاحبت خود پسندید و انتظام مهام مملکت را برای رزین او ناظم و ناسق گردید۔

قف۔ گویند عسکر شاہی ہنگام تسخیر ملک بہکر بموجب غلبۂ غنیم بسوی برتافتہ مفرور شدند. و در عرض راہ دریای قہار پیش آمدہ کہ عبور آں مشکل بود و وزیر باتدبیر جوہری از بغل کشیدہ در مقعر دریا انداخت و آب را در وسط شقی پیدا شدہ راہ عبور ظاہر گشت و لشکر و اسباب و خیول و دواب بآسانی گذر کردہ ہر کس از مہلکہ نجات یافت۔ و وزیر جوہری دیگر بگوہر اوّل نمودہ بجذبۂ آں جوہر دریا بر دست وزیر رسید و آب دریا بدستور جاری شد۔

قف۔ و برموقع تسخیر ہندوستان شخصی مضروب و مجروح و مقطوع الانف در پیشگاہ راجہ حاضر شد و بطریق دادخواہاں عرض نمود کہ مالوکا سمندر ولایتی است بعید. و در حوالی آں ریگستان مزید و کوہستان شدید واقع است۔ و در عرض راہ آبادی نیست فرمانروای انجا از بادۂ غرور مخمور است کہ بسبب صعوبت و کربت راہ ہیچکس از مخالفاں در ملک او نمیرسد بالفعل از روی خیر اندیشی او را فہمایش کردہ بودم کہ دریں زمان راجہ للتادت بیاوری بخت سرکشانہ زیر و زبر میباید متابعت او بر ما واجب است کہ ملک و مال محفوظ ماند و رعایا از زحمت و زوال نرسد بعد از ایں قصور مرا در شکنجۂ تعذیب در آوردہ بایں حال رسانید۔ للتادت او را معالجہ کنانید تا کہ جراحتہای او بالتیام رسید۔

پس آں پادشاہ ہمیشہ للتادت را برای تنبیہ و تادیب راجۂ ملک خویش ترغیب و تحریص می ساخت۔ و للتادت کوائف راہ و گذرگاہ

آنحدود دانود استفسار نمود و آں شخص بیان کرد کہ تا ملک ما ہمگی دو راہ است۔ ازانجملہ یک راہ آسان است و آب و علف ہرجا امکان۔ امّا تا عرصۂ سہ ماہ برابر رفتن است۔ و راہ دوم تا عرصۂ پانزدہ روز طی کردہ شود لیکن بسیار دشوار و صعب گذار است و آب و علف نایاب۔ راجہ بر طبق اظہار او ضروریات دو ہفتہ را از ہمہ چیز سرانجام دادہ بالشکر جرّار از راہ دشوار ایلغار نمود و تا عرصۂ دو ہفتہ میان ریگستان و کوہستان رفتہ نہایت راہ پدیدار نشد۔

پس قُلاوز[1] بد کردار را بدربار عالی حاضر کردند و حقیقت راہ پرسیدند اظہار ساخت کہ ایں طریق دشوار را پایانی نیست مدعای من ایں بود کہ مثل تو کجکلاہی باشوکت و سطوت شاہی از دست اپشہ ہلاک گردد و راجۂ ملک ما را از دست تو آزاری نرسد۔ راجہ نامور و تمامی عسکر لسنوح ایں خبر در ورطۂ خوف و خطر افتاد۔ و راجہ دادگر لشکر خود را بدلاساتسلّے فرمود و خود در حالت سوگواری بکمال عجز و زاری بدرگاہ باری التجای رستگاری نمود۔

و چنکن وزیر از روی تدبیر عروق زمین را تشخیص کردہ بر موقع مناسب چاہی عمیق حفر نمود تا کہ آب ظاہر شدہ لشکر و دواب سیراب گشت۔ از انجا بقدر امکان ظروف آب ہمراہ برداشتہ بعد قطع مسافت بعید وارد آں ملک شدند۔ و راجۂ انجا را قلع و قمع کردہ براہ دیگر رجعت نمودند۔ ہمچنیں حالات عجیبہ و واقعات غریبہ از کارنامہ ہای وزیر بسیار یادگار است۔

وقتیکہ راجہ للتادت در خطۂ دلپذیر بر قیام ساخت و در آبادی

[1] در نسخۂ دیگر "بدرقہ" یافتہ شد۔ و قلاوز لفظ ترکیست بمعنی راہبر و مقدمۂ لشکر و سوارانیکہ محافظت لشکر کنند

ملک و رعایا و تجدید دہات و قصبہ جات و تعمیر عمارات و تبخانہ ہا و مہمان سرا و شفاخانہ جات
بسیار کوشید۔ از انجملہ للتاپور و نیچت پور و رپت پور و بہلہ پور و قصبۂ پنوچہہ
و پرسپور و لوکہ بہون از عمارات اوست۔ و در موضع للتاپور تبخانۂ سوریج مکھی
آباد کردہ خراج قنوج برای اخراجات آں وقف نمود و در موضع ہا کورہ مندر
مکٹا سوامی و بر کوہ مہا دیو مندر مہا دیو سوامی معمور ساخت۔ و در تلمیع قبۂ ہر یک
تبخانہ یک لک ہزار تولۂ طلا صرف نمود۔ و در موضع پرسپور بر بلندی کریوہ مندر
پری ہاسہ کیشو بکمال رفعت و متانت ترصیص نمود و قبۂ آنرا باسراف سی و دو لک
و شانزدہ ہزار تولۂ نقرہ تلمیع ساخت و در صحن آں یک ستون حجری بطوالت پنجاہ
دستہ و بروایت بعضی پنجاہ درعہ از یک لختۂ سنگ نصب کرد۔ و متصل آں
در موضع دیور مندر مکٹا کیشو در غایت بلندی و سنگینی آباد ساخت کہ ہشتاد و
چہار ہزار تولۂ طلای احمر بر فرق قبۂ آں تلمیع کردہ بود و ہشتاد و چہار ہزار
پیکر بُودہ اوتار از طلا و نقرہ و روی درست نمودہ درمیان تبخانہ ہای پرسپور
نصب کرد۔

و در ترمیم تبخانۂ مارتانڈی شور کہ بر کریوۂ مٹن واقع است مبلغی کثیر
صرف نمود۔ و مندر زشٹی شور کہ بر بلندی کوہ سُلیمان نمایاں است بترمیم و
تجدید درست فرمود۔ و بر بلندی چکدر کہ در بیجبارہ واقع است بذریعۂ دولاب
آب جاری ساخت۔ و بترمیم و تجدید انہار و سد بندی ہا ترقی مزروعات بدرجۂ
اعلیٰ رسانید۔ و در قلمرو ترکستان تبخانۂ نرسنگہ اوتار بنا نمود۔ و در موضع
شیر دوون یک تبخانۂ قدیم کہ زیر زمین مخفی شدہ بود ظاہر کرد و بر سنگ دروازہ

آں نوشتہ بود کہ ایں بتخانہ سری رامچندر و لچھمن بنا فرمود۔

قف۔ و دیگے ساختہ بود کہ برابر ہزار کس طعام دراں پختہ می شد و صد ہزار کس را روزمرہ از مطبخ خود ناں میداد۔ و زوجۂ او چکرہ رانی چکری پور در کوہامہ آبادی ہفت ہزار خانہ معمور ساخت۔

وللتادت راجۂ عادل و باذل و نیک محضر و رعیّت پرور بود امّا دو خصلت مذموم در ذاتِ او مخلوق بود۔ یکی آنکہ در حالت مستی حکم بیجا می کرد۔ دوم آنکہ بر عہد و پیمان و ایمان مستقیم نبود۔ چنانچہ راجۂ گور را از بنگالہ بعہد و سوگند ہمراہ آوردہ در بیجا بقتل رسانید۔ باستماع ایں کلام ناخوش انجام متوسلان و منسوبانِ او با جمعیت انام بعزم انتقام دریں مقام رسیدہ صمصام خون آشام از نیام برکشیدند و بسیاری از امرای عظام بقتل آوردند و مندر پری ہاسہ کیشو و مکتا کیشو را درہم و برہم ساختہ عمارات را آتش کشیدند و غارت کردہ بمردانگی رجعت نمودند۔ للتادت در آخر عمر خود تجدید تنظیم و سیاست ہندوستان کردہ در حدود ترکستان باز نہضت ساخت و از وسط ایشیا امصار و دیار بسیار در قبضۂ اقتدار در آورد۔

عاقبت در اقامت آں سوا استقامت کردہ خیال آمدن کشمیر بخاطر نگذاشت امرا و ارکان و اعیانِ ملک کشمیر عرضداشت نوشتند کہ اوقات عمر عزیز جہانبانی در کشورکشائی و حکمرانی درگذشت اکنوں مہجوران حسرت و حرماں را بدیدار خود مسرور سازند و در بیجا گشتی حیات لب ساحل مقصود برسانند۔ و راجۂ نامدار در جواب نوشت کہ بہ نیروی بازوی اقبال ممالک کثیر کہ در تحت و تصرف بنظر شاہد

و در وسعت آباد شمالی تا حال فتح کردم ہنوز خاطرم از جہانگیری و سیاحت مطمئن نگردد و بجانب کشمیر رحیت کردن و در اینجا آمیدن اقتضای طبیعت نیست۔ و دو فرزند دلبند من کولیا پیڈو و زرادت در اینجاست ازیں دو ہر کرا قابلیت پندارند سلطنت بر دارند۔ و از قانون مجوزۂ اینجانب قدم بیرون نگذارند۔

دفعۂ اوّل:۔ آنکہ ملک کشمیر محصور و مامون است بقلاع جبال رفیعہ اگر دو سا و اراکین شہر منحرف نباشند دشمن دیار دیگر اصلاً قابض و متصرف ایں بلاد نتوانند شد نگذارند کہ در ملک غبار فساد و عناد مرتفع گردد۔

دفعۂ دوم:۔ آنکہ از مردم کوہستان بغیر ثبوت خطا عمداً مصادرہ بگیرند و ہموارہ در شکنجۂ رعب و ہیبت مبتلا دارند چراکہ در حالت فراخی و بیغمی در شعاب جبال بخیال خیرہ سری روادار فتنہ و آزار میتوانند شد۔

دفعۂ سیوم:۔ آنکہ کشاورزاں را قوت لایموت زائد از یک سال نگذارند کہ بسبب فراغت و فراخی معیشت در کار کشاورزی و زراعت کشتی کاہلت نکنند و غلیہ و سامان کشت و کار وافر نگذارند کہ بر زمین دیگراں حریص نشوند۔

دفعۂ چہارم:۔ بذرگران ولایت کشمیر در محنت زراعت کشتی تکلیف بار برداری بر پشت ہمیشہ مشغول دارند تا کہ برای لباس و خوراک ہمیشہ محتاج باشند موجب آں ساکنان شہر را ہیمہ و ذگال و اسباب لابدیہ رسانیدہ دہند و بابت کمتر نفعی باہل شہر محتاج باشند۔ نباید کہ روستائی را مواشی و اسپان و خورش و پوشش و دار و عقار و وضع زناشوئی با اہل شہر متشابہ میباشد کہ از تونگری تن آسانی بجوید و دنج زرع و مؤنت خدمت را کما ینبغی تن ندہد

وا زبی نیازی تاجر شود و اشیای کارآمدنی را گران فروشی کند ہر آینہ سررشتہ ارزانی چیزہا و ضابطۂ خدمت منقطع گردد و انتظام شہر برہم خورد۔

دفعۂ پنجم :۔ آنکہ سلاحداران را پیوستہ در یکجا قرار ندہند ورنہ مرتکب فساد شوند۔

دفعۂ ششم :۔ آنکہ در تمتین قلعہ ہا و محافظت طرق و شوارع کوشش نمایند و بوقت فراغت از معاندان غافل نباشند و اسباب حرب و ضرب و سرمایۂ غلّات در قلعہ ہا موجود دارند۔

دفعۂ ہفتم :۔ آنکہ اہل عملہ و محاسبان دفتر را باہمدیگر رابطۂ خویشاوندی کردن ندہند۔ ع یکے دزد باشد یکے پردہ دار۔

دفعۂ ہشتم :۔ آنکہ شہریار را ممکن نیست کہ بذات خود در امورات جزوی و کلی قبضہ کردن میتواند۔ پس لازم است کہ در حق محاسبان و مستوفیان و اہل کاران و عمّال خوردہ جوئی و کاوش نکند کہ بسبب آن اہل کاران را تنگی معاش عائد گردد۔ پس بکمال بی اعتباری و بی اعتمادی خلل اندر امور مملکت خواہند شد۔ فقط۔

پس راجہ نیکنام بقیۂ عمر عزیز خود در حدود ترکستان بسر بردہ در آنجا انتقال نمود۔ بعضے میگویند کہ در وقت مراجعت از راہ گلگت نہضت کردہ چون بہ آدیاتک کہ فی الحال آنرا دیوہ سوئی میگویند رسید باخیل و حشم و فوج و ... زیر برف غرق شدہ فردی زندہ نماند۔ مدّت جہانداری او سی و شش سال ... ماہ بود۔

(۶) راجہ کولیا پیڈ در ۹۱ء سنہ ب بر مسند خلافت پدر جلوس نمود و برادران دیگر در مطاوعت او موافقت نمودند۔ و امرا و ارکان دولت خزاین و دفاین بخیانت بردند۔ راجہ در انتظام آن بخوبی تفحص و اہتمام نمود۔ و میتر شرما کہ یکی از وزرای نامی بود بعلت نافرمانی ماخوذ کردہ بر قتل او مستعد گشت لیکن بجای خود سنجید کہ بغیر قتل معاونان وزیر انتظام مملکت مستحکم نگردد و بابت گناہ یک شخص ہزاران بیگناہ کشتن در بارگاہ وحدت گناہ کبیرہ است از اینجا حکومت مستعارہ دنیا را ہیچ اعتباری نیست پس برای رضای آفرینندۂ خود بقیۂ ایام را بریاضت پردازم و دنیای جیفہ بسگان بگذارم۔

علی الصباح لباس فقیری پیراستہ بر کوہ استروان منزوی گشت و از ابنای زمانہ وحشت نمود۔ وزیر باستماع اخبار از اطوار خود بیزار گشتہ بمقام بریاگ یعنی شاردا پور خود را بموافقت راجہ غرق دریا کرد۔ حکومت راجہ ہمگی یک سال و پانزدہ روز بود۔

(۷) راجہ وزرادت برادرش در ۹۲ء سنہ ب لوای حکومت افراشتہ نہایت ظالم و شہوت پرست بود و در مشکوی خود سہ صد و شصت زنی برای عشرت داخل نمودہ شب و روز در مصاحبت لعبتان طناز اوقات صرف میکرد۔ و سازو سامان مہنادر پرپور کہ پدرش سرانجام کردہ بود صرف نغمہ و عشرت نمود۔ و برای اندک قصور ملازم را قتل میکرد۔ عرصۂ ہفت سال خونہای بیدریغ ریختہ جرایم کثیر بگردن آورد و بختہ در ملک جہنم بگریخت۔

(۸) راجہ پرتہوا پیڈ پسر وزرادت در ۹۹ء سنہ ب بر تخت جلوس نمود از جور و جفا

وظلم وایذا خلق خدا را بسیار آزار رسانید۔ چہار سال ویکماہ در سفاکی گذرانیدہ
باغوای برادر معزول شد۔
(۹) راجہ سنگراما پیڈ برادرش طبل حکومت نواختہ ہفت روز در فتنہ و
فساد بسر برد۔ عاقبت از دست برادر خود جیاپیڈ کشتہ شد۔
(۱۰) راجہ جیاپیڈ فرزند صغیر وزادت در ۸۰۳ھ برار یکۂ جہانبانی
بحکمرانی نشستہ عدالت ونصفت شعار خود ساخت۔ ودر انتظام مہام مملکت
بخوبی پرداخت۔ بعد ضبط وربط اطراف ومضافات کشمیر بتسخیر ہند وپنجاب
وخراسان بالشکر فراوان کہ شمار آں سہ لک سوار وپنج لک پیادہ بیست و
پنجہزار اسپان کوتل بازین ولجام مرصّع وزرکار ودہ ہزار پالکی با قبہ ہای
زرّیں وآویزہ ہای زمرّدیں وغیرہ اسباب وآلات شاہی بناحیت ہند راہی
شد۔ چوں بمقام پریاگ کہنز رسید نود ہزار ونہ صد ونود ونہ اسپ دریجا
تصدق نمود وبرلوح سیمیں کندہ گذاشت کہ ہرگاہ کسی یک لک اسپ دریجا
صدقہ کند نام من از لوح سیمیں محو سازد۔
از انجا رایت جہانگیری افراشتہ بارادہ تسخیر خطا وختن عزم جزم نمود
عاقبت بنا بر سببی عزیمت مزبور موقوف شدہ بجانب ہندوستان نہضت
کردو تا لب دریای شور تمامی ممالک ہندوستان مفتوح ساخت۔
پس تمامی خیل وخدم در قنوج گذاشتہ بلباس سنیاسی[1] سیر کنان
در شہر پونڈوردن واقع گور دیش رسید ووالی انجا راجہ جَیْ انْت

---

[1] سنیاسی۔ فرقۂ الست از فقرای ہنود۔

بود وی در مندر کومارجی جشن شاہی میکرد وکملا نام رقاصۂ بی نظیر کہ دلپذیر راجہ بود بخوش طرازی رقص و بازی میکرد۔ وجیا پیڈ درحالت سیر و تفرج در انجا رسیدہ بالای سنگی تماشا بنشست وکملا را بر جمال خورشید مثالش نظر افتادہ از خیال نغمہ سازی وطنازی باز ماندہ او را بکمال دلنوازی وعشوہ طرازی بخانۂ خود مہماں ساخت۔ چوں در شبستان عشرت در آورد ہر لحظہ با او دمساز وعشوہ بازی میکرد اما راجہ از کنار او ہر دم کنارہ میساخت۔ وبعد چند روز کملا بگرم جوشی اشتیاق باعث عدم انبساط واختلاط از راجہ پرسید و راجہ بمضمونِ اشلوک او را جواب داد۔ (بہادر شخص تاکہ مقصود خود حاصل نکند با عورت اصلا نہ پیوندد تاکہ آفتاب دورۂ خود ختم نکند در شبستان شام نرود) کملا از وصال او مایوس ماندہ برای توقف کردن چند روز التجا نمود و راجہ بہ پذیرائی التماس او چند روز در انجا توقف فرمود۔

شبی غوغائی شنید کہ شیر مردم در شخصی را دماغ از سر برآوردہ بر آثار مخلوق کینہ ور شدہ بود راجہ از روی ہمت وجلادت خود در کمینگاہ شیر تاخت آوردہ برابر او علم تقابل افراخت وبی تحاشا بازوی چپ در دہان او در آورد واز دست راست خنجر برداشتہ شکمش پارہ پارہ ساخت۔ فردا خبر کشتہ شدن شیر در شہر مشہور شدہ تماشائیاں انگشترین راجہ از دہان شیر کشیدہ پیش راجۂ خود رسانیدند و راجہ از نقش نگین نام جیا پیڈ شناختہ بہ تجسس وتفحص از خانۂ کملا سراغ او دریافت۔ پس بکمال اعزاز واہتزاز او را بلوازم مہمانداری بجا آوردہ دختر خود کلیاں دیوی بعقد مواصلت او نامزد

ساخت وجی اننت را بعضے راجہای اطراف غالب آمدہ متصرف ممالک محروسۂ او شدہ بودند جیاپیڈ آنہا را مغلوب و مہزوم ساختہ ممالک بسیار و مال و منال بے شمار در قبضۂ اقتدار جی اننت در آورد۔ از آنجا بکمال شوکت و عظمت رجعت کردہ در قنوج رسید۔ و بعد تشیید مبانی سلطنت ہند با جاہ و جلال بجانب کشمیر معاودت نمود۔ و خسر بلوہ آس زنٔ کہ بر وقت عزیمت ہندوستان در کشمیر منتظم خلافت شدہ بود بخیال خیرہ سری در ینجا از عرصۂ سہ سال بسر خود حکومت میکرد چوں از مراجعت راجۂ نامدار خبر شنید با جیش و لشکر بجنگ راجۂ نامور جسارت نمود بمقابلہ و محاربہ پیوست عاقبت از دست چنڈالی[1] کشتہ شد۔

جیاپیڈ بر مسند حکومت باستقلال تمام کوس شہامت نواختہ خود را وبنادت ثانی نام نہاد۔ و شہر اندکوٹ احداث کردہ در آنجا پای تخت خود قرار داد۔ و متصل دولتخانۂ خاص دو بتخانۂ متین از احجار تراشیدہ ترصیص نمود۔ و از اندکوٹ سمت مغرب محلات عجیب و منادر غریب تعمیر کردہ بہ دوارکا موسوم ساخت فی الحال آنرا نبرکوٹ میگویند۔ (چنانچہ ڈاکٹر بولر صاحب در ۱۸۷۵ء من مقام دوارکا یکدو درعۂ زمین حفر کردہ علامات چیز آنجا کہ بود دریافت نمود) و جیاپیڈ چندکس از اکھشال بذریعۂ سفیر از وبھیشن راجۂ لنکا طلبانیدہ و از دست آنہا تالابی وسیع و عمیق پر کردہ بر سر آں جیپور نام شہری آباد ساخت۔ و ملہان پور ہم از تعمیرات اوست۔ و کلیان دیوی کلیان پور و کملا دیوی کملا پور بنام خود ہا یادگار گذاشت۔

---

[1] چنڈال۔ فرقۂ ایست ارذل الناس و مردار خوار بمذہب پرستان۔

روزی جیاپیڈ بطرف مشرق رفتہ درخانۂ راجہ بھیم سین برای تحقیق حالات تنہا داخل شد و در انجا سدہ نام شخصی کہ خسرپورۂ زن بود جیاپیڈ را بقیافہ شناختہ محبوس داشت۔ عاقبت جیاپیڈ بہانۂ فرضی از انجا رہائی یافت۔ و بعد چندگاہ باز لبسر بہند برآمدہ بکنار دریای شور رسید وارمڈی راجۂ نیپال باستقبالش آمدہ غاشیۂ مطاوعت بر دوش نہاد لیکن بموجب یا وہ گوئی منافقان درمیانِ ایشاں تاثیر ناموافق افتادہ ارمڈی بجزایر گریختہ رفت و جیاپیڈ بطفیل او تعاقب نمود۔ ناگاہ بباعث ناواقفی راہ تمامی لشکریانش درغرقاب فنا نابود شدہ خود را بر شاخ درختی آویختہ سلامت ماند۔

چوں راجہ ارمڈی از حقیقت تباہی او آگاہی یافت جیاپیڈ گرفتار کردہ درجزیرۂ کال گنڈ محبوس داشت۔ و دیوشرما وزیر جیاپیڈ لشکر خود برلب دریا گذاشتہ درجزیرۂ کال گنڈ بتغیر لباس پیش راجہ ارمڈی رفتہ التماس نمود کہ من ہرگونہ فرماں بردار و خیرخواہ ایشاں ہستم و در محبوسی جیاپیڈ نہایت خرسند شدم اکنوں میخواہم کہ تمامی مال و ملک و دولت جیاپیڈ درقبضۂ بندگان سامی درآید مگر وزرای کشمیر اصلا متابعت حضور منظور نخواہند کرد۔ بنا براں میخواہم کہ نزد جیاپیڈ رفتہ بہانہ و فریب بابت متابعت حضور بنام وزرا از نوشتہ میگیرم تاکہ تمامی ملک و دولت بی مزاحمت و مشقت در تصرف اولیای دولت درآید۔ وارمڈی در دام طمع پابند شدہ وزیر را ملاقات جیاپیڈ رخصت داد و وزیر با تدبیر جیاپیڈ را آموزش کرد کہ لشکر کشمیر برلب دریا موجود است ایشاں از فصیل قلعہ خود را بزیر اندازند و در انجا مشکے پر باد خواہند دید۔

براں سوار شدہ خود را بالشکر برسانند۔

قف۔ پس وزیر بانذبیر پوست از بدن خود بر داشت و ناچۂ بر باد درست کردہ بر سر موقع مہیا داشت و راجہ از انتقال وزیر نہایت افسوس کردہ بر سناچۂ مذکور سوار شدہ از دریا عبور نمود۔ انگاہ با جیش و جنود خود بمقابلۂ راجہ ارمڈی بجنگ پیوست و بعد محاربہ و مقاتلۂ بسیار ارمڈی گرفتار کردہ محبوس داشت و شہر او خراب ساختہ سیاہان او را قتل عام نمود امّا بابت وزیر ہمیشہ مغموم می بود۔ پس انتظام ممالک ہند بحُسن سرانجام منتظم ساختہ با غنیمت بسیار بجانب کشمیر رجعت کرد۔

قف۔ گویند شبی مہا پدم ناگ کہ با عتقاد اہل ہنود بہر صُورت کہ خواہد خود را ظاہر نماید پیش راجہ آمدہ گفت کہ من در مُلک کشمیر آسودہ بودم فی الحال افسونگری آمدہ است میخواہد کہ مرا گرفتار کردہ در مُلک ماروار کہ در انجا آب نیست ببرد اگر مرا نگہداری کان طلا از کشمیر بنوتشان خواہم داد۔ و روز دیگر راجہ تفحّص کردہ آں برہمن افسونگر بدست آورد و مرافقت او در پرگنۂ اولر بر منبع مہا پدم ناگ نہضت کرد و آں برہمن بفرمانِ راجہ افسوں خواندہ فی الحال چشمہ خشک شدہ مارہای مہیب پیدا گشت۔

آخر الامر راجہ مہا پدم ناگ رہا کنانیدہ افسونگر را زرہای بسیار دادہ از شہر بدر کرد و شب دیگر مہا پدم ناگ راجۂ نامدار را در واقعہ گفت اگر سرّ ما فاش نمیکردی کانِ طلا بتو می نمودم اکنوں کان مس کہ در کوہ کامراجست بتو بخشیدم فردا راجہ بر مقام موعود رفتہ کان مس بر آورد و از آمدنی مس یک ارب دینار

مسکوک ساخت۔

صاحب جامع التواریخ می آرد کہ درحالت عزیمت ہندوستان رانی راجہ جیاپیڈ بزیارت بتخانہ می رفت ناگاہ برہمن زادۂ برحسن وجمال او مفتون گشت ومجنون وار درکوہ وصحرا بدرد وسوزشب وروز بسر می برد۔ عاقبت بحالت مرگ رسید ومادرش از سوز دردن واقف شدہ ومکر وحیلہ درخانۂ جانانۂ او درآمدہ بارانی راجہ موالفت ومحرمیّت بہم رسانید۔ روزی بعجز وانکسار درپیش رانی اظہار کرد کہ ایں شکستہ بال راقادر لایزال فرزندی عطا کردہ بود اکنوں برستر مرگ افتادہ است معالجۂ او درقبضۂ اختیار شماست ہرگاہ از جان امال یابم بشرح آں پردازم۔ رانی بعجز وزاری او نظر کردہ بگوش گذاری مقصود او مایل گشت۔ چوں برحقیقت حال واقف شد از برہمن خود تعمیہ پرسید کہ ہرگاہ شخصی بحالت نزع رسیدہ باشد کسی او را معالجہ کند بہ شود وآں علاج فی الحقیقت گناہ کبیرہ باشد کفارت آں از روی حکم مذہب چگونہ ادا تواند شد۔ برہمن گفت کفارت آں نذر دادن وخیرات کردن است۔

رانی بفحوای ایں کلام آں عجوزہ را تجویز داد کہ فرزند خود را مخفی طور بمشکوی عالی برساند وہیچکسی را واقف ایں راز نگرداند آں عجوزہ مجنون خود فی الحال درحرم سرای لیلےٰ رسانید رانی بکمال دلستانی ومہربانی خود را بلباس فاخرہ وزیورہای متکاثرہ آراستہ کردہ وآں دلدادۂ خود بکمال دلبری درکشید شبی درعیش نشاط وکامرانی گذرانید ومفتون خود را بنوشدارو وصال حیات جاودانی بخشید۔ وبعد ترخیص او در رفع عصیان افتادہ درپیش ہماں برہمن خود

حقیقت حال بیان نمود برہمن گفت کہ کفارت این گناہ کبیر بغیر از سوختن وجود خاکی ادا نتواند شد کہ برای ہمچنین افعال شنیعہ نذر وخیرات کافی نیست۔

پس آن زن مردانہ صفت در صحن خانۂ خود از چوب صندل انبار ہیزم اندوختہ بروقت فرصت افروختہ خود را درمیان آتش سوختہ حیات ابدی حاصل نمود واین حرف در شہر شہرہ گشتہ ہرکی برہمت والای او تحسین میکرد۔

وبعد چندگاہ راجہ جمجاہ از تسخیر ممالک فارغ شدہ بوطنگاہ خود رجعت کرد۔ واعیان وارکان دولت بنا بر مصلحت وقت باعث انتقال رانی ہمگی قضای بانی وموت ناگہانی ظاہر کردند تا سخن مشہور اصلاً مستور نتواند شد۔

شبی از شبہای دیجور راجہ مبرور برای شبگردی در شہر برآمدہ بردوکان ندگری رسید وجمعی دید کہ قصۂ عشق برہمن زادہ وحسب حال رانی کہ بزبان کشمیری منظوم شدہ بود بخوش آوازی وطنازی سرود میکردند۔ وراجہ پنہانی حقیقت وفات رانی خود ناگہانی شنیدہ آتش کینہ درکانون سینۂ او مشتعل گشت۔ وفردا بر مسند حکومت نشستہ سرود سرایان شب از دوکان ندگر طلبانیدہ افسانہ کہ شبانہ ترانہ میکردند درمیان جلسۂ عالی سرود کنانیدہ ہمنشینان خود را فہمانید۔

پس برہمن زادۂ عاشق وبرہمن مجتہد در پیشگاہ خود از تیغ گذرانید۔ وامرای دربار واعیان روزگار ومحرمان شبستان خود یکبار بقتل آورد۔ وبسیاری از جوتشیان[1] وپنڈتان وبیدخوان وبرہمنان را نیز داں بیجاں کرد و

[1] جوتشی و پنڈت عالمان علم سنسکرت۔

از جور و جفا و ظلم و بلا خلق خدا را محنت و ایذا رسانید۔ و از کتب شاستر ہای ہنود ابنار ہا جمع ساختہ در سدّ راہ انداختہ بالای آں خاک افراختہ سدی استوار نمود کہ سدّ مذکور فی الحال موسوم بہ ... میگویند کہ در عرض راہ تولہ مولہ واقع است۔ بہر حال تا عرصۂ چہار سال قیل و قال برداشت۔ و برہمنان را جاگیرات ضبط کردہ ہر گونہ تباہی و خرابی افزود۔ بنا براں از فرقۂ برہمناں اکثر ہا فرار اختیار کردہ باطراف دیگر درگذشتند۔ از انجملہ نود و نہ کس درمیان دریای چندرہ باگا غرق آب شدند۔

یک روز جمعی از برہمناں در دیوان او آمدہ گفتند کہ راجہای سابقہ برہمنان را اعزاز میکردند و از جور و جفای تو این فرقۂ برگزیدہ پریشاں گشت البتہ از دلشکنی این طائفہ آفتی بر جان تو خواہد رسید۔ راجہ بتعصب آمدہ فرقۂ برہمناں از پیشگاہ خود بدر کشید و یکی از برہمناں دست برداشتہ بر او نفرین کرد فی الحال ستون خیمہ غلطیدہ پای او مجروح ساخت و قرحۂ مذکور منجر بہ ناسور شدہ کرمان از نیت سر سانیدند عاقبت بہماں آزار از جہاں درگذشت۔ سی و چہار سال بحکومت گذرانید۔

(۱۱) راجہ للتا پیڈ فرزند جیا پیڈ در ۳۸۰۸ افسر حکومت بر سر نہادہ در عیش و عشرت و کامرانی و امور شہوانی مشغول گشت۔ و زیادیوی دختر میبرو شی ہم بستری خود پسندیدہ بر حسن و جمال او شیدا بود۔ و با مردم ارذل و کمینہ موانست و موافقت میداشت۔ موجب آں در انتظام سلطنت اختلال پذیرفت و موضع سونہ پارہ و فہلہ پورہ احداث کردہ جاگیر برہمناں بخشید۔ یازدہ

سال ونه ماه حکومت کرده شتقار شد۔

(۱۲) راجه سنگراما پیڈ برادرش در سنه ۸۵۰ ب تاج راجگی بر سر داده هفت سال عروس مملکت را هر هفت کرده در گذشت۔

(۱۳) راجه چپٹ جیا پیڈ فرزند للتا پیڈ که از بطن جیا دیوی بوجود آمده بود در سنه ۸۵۷ ب بر تخت جلوس نمود۔ وخالوی او پنج تا برادر بودند۔ پدم۔ آودت پل۔ کلیان۔ مم۔ دم۔ وهر پنج برادر در امور مملکت دخیل شده ذخایر ودفاین راجهای پیشین خالی کردند وسپاه ورعیّت را تباهی نمودند۔ ودر انتظام مملکت خلل انداخته فتنه ها افراختند۔ چپٹ جیا پیڈ بعد حکومت دوازده سال معزول کرده برادرش سلطنت بر داشتند۔

(۱۴) راجه اجتّا پیڈ در سنه ۸۶۹ ب باعانت آودت پل بجای برادر خود جلوس نمود ونام اختیار مملکت بدست هماں بدکیشاں بود که مردم رعیّت را از جور وجفا محنتها میرسانیدند وآمدنی ملک را پنج حصّه کرده اجتّا پیڈ را یک حصّه میدادند۔ اینفرقه اگرچه از قوم رذیل بود لیکن از جود وسخا وبذل وعطا برهمگناں گوی سبقت بردند۔ وآودت پل موضع آودت کل آباد ساخت۔ واز دست پدم پدمان پور که فی الحال آنرا پانپور میگویند تعمیر یافت۔ واز تعمیرات دم مندر دم سوامی۔ واز عمارات کلیان مندر کلیان سوامی مشهور بود۔ مم در زندگانی خود پنجاه هزار ماده گاو خیرات بخشید۔ عاقبة الامر مم وآودت پل باهمدیگر مخالفت شده بحرب وضرب پیوستند پسر مم مسمّی نیشودرم در حربگاه برآمده از دلاوران جنگی جمعی مقتول ساخت ومم غالب شده

اجتا پیڈ را بعد حکومت سی وہفت سال معزول کردہ فرزندسنگرام پیڈ برتخت نشانید۔

(۱۵) راجہ اننگا پیڈ بباوری خمم در ۹۰۶؁ برتخت نشستہ سوکھہ ورم پسر آدت پل او را مخالفت میکرد۔ بعد عرصۂ سہ سال از حکومت معزول شد۔

(۱۶) راجہ اُدت پلا پیڈ در ۹۱۰؁ برحکومت ایندیار مسلط گشتہ وزیر او تبخانۂ رتنہ سوامی آباد ساخت۔ دو سال بحکومت گذرانیدہ از دست شش کشتہ شد۔ وسلطنت راجہای کارکوٹ بنسی باختتام رسید سلطنت ہفدہ راجہ دو صد وپنجاہ وچہار سال وشش ماہ بود۔ تمام شد ترنگ چہارم۔

اُورنگ ہفتم در ذکر راجہای خمّار

(۱) راجہ اُونتی ورما کہ از قبیلۂ راجہای خمّار بود باعانت شیر ورم وزیر کہ برادر علاتی او بود راجہای کارکوٹی را بحرب وضرب مغلوب کردہ در ۹۱۲؁ برسریر سلطنت جلوس نمود۔ ودفاین وخزاین ہرچہ ذخیرہ راجہای پیشین بود در یکروز وقف محتاجاں ساخت۔ وبغیر از چتر وتاج از اسباب راج چیزی موجود نگذاشت۔ ودر عدالت وشجاعت ونصفت بے ہمتا بود کافۂ انام را بانعام واکرام دلخوش ساخت۔ واز امصار وبلاد عالمان فاضل وکامل طلبانیدہ علوم غریبہ را رواج داد۔ ودر عہد او مکتا کیڈ وشیوہ سوامی وآنند دوں وپنڈت رتناگر وغیرہ دانای اکمل صاحب تصانیف بودہ اند۔ چنانچہ رتناگر تاریخ کشمیر از عہد کلجوگ تا زمان خود برابر تصنیف کردہ است۔ وپنڈت کلٹ وغیرہ در علم شیوہ پورانہا تصنیف کردہ مذہب شیوہ را رواج دادند۔ وشور درما

دانای بی ہمتا بر منصب وزارت ممتاز بود و شوره پوره از تعمیرات اوست۔ و
در عہد او زلزلۂ شدید واقع شده از کہاده بیار کوه پارۂ غلطید و دریای بہت
راسدِّ آب گشته تا حدود بیجباره سیلاب نمود و بسبب طغیان آب و نقصان
فصل در ملک کشمیر غله نایاب شد و خروار شالی بقیمت یکہزار و پنجاه تنگه ارزش
یافت۔ راجه برای کشیدن آب و تخفیر منفذ آن سُو دانا که از وزرای او بود
فرستاد و بحسن تدبیر او مردمان سنگہا از مخرج آب برداشتند تا که سیلاب
فرو رفته زمین ظاهر شده بهر جا سد بندیها و مرمت آبجوها نمودند و آبادی
مزروعات بحدی رسید که خروار شالی بقیمت سی و شش تنگه ارزش یافت قصۂ
آن مشروحاً در ذکر قضیۂ سوپور در میان حصّۂ اوّل مفصّل گفته شد۔
و راجۂ مذکور در عہد خود شہر اونتی پوره بترتیب اسواق و دکاکین
معمور ساخت و در انجا بتخانۂ سولج مکہی تخصیص نمود۔ و بمقام بیجباره
مندر تر پری شوری و مکناشری یادگار گذاشت۔ و مندر وزیه اشیری را
ترمیم فرمود
گوبند علاقۂ بیجباره در تصرف شوره رنا بود و معتبران او کشیشان
دیره را آسیب ہا میرسانیدند که بعدم امکان غله براکل ساگ قناعت میکردند
روزی راجۂ نامدار بتقریب پوزش در مندر وزیه اشیری در آمده مویدان دیر
را دید که برلنگ جہادیو که در انجا نغیبه شده بود ساگ جنگلی نذر می نہادند راجه
بمعاینۂ این حال از حقیقت مجال آگاه گشته و بموافقت شوره رنا حاضر کرده

۱؎ لنگ جہادیو۔ نام بتے که بصورت آلت میباشد۔

بطور این قصور بے فوراً از تیغ گذرانید۔ در حکومت راجہ قتل جانوران بری و بحری ممنوع بود شخصی را از قوم بگت تجویز داده بود که همیشه مراین پشت ایستاده مانده هر لحظه بآواز خوش این شلوک[1] خوانده باشد که مضمون آں این است۔

"جاه و حشم ناپائیدار است بهتر آنست که مردمان بی دست و پا را دستگیری کرده باشی چه خبر است که سررشتۂ فردا در دست کدام کس می باشد۔ پس آنوقت پشیمان و پریشان چه بیکی خواهی کرد۔"

چنانکه از زبان او این شلوک می شنید و بران عمل میساخت۔ سی و هفت سال و سه ماه طبل حکومت نواخته بمرض شدید مبتلا گشته در مندر تر پری شوری انتقال نمود۔

(۲) راجہ شنکر ورما در ۹۴۹ ب باعانت رتنه درون لیبرشور ورما خلعت راجگی پیراسته سوکهه ورما وزیر و نایب خود فرمود۔ وبعد چندگاه میان راجہ و وزیر نزاع افتاده باهمدیگر بحرب و ضرب پیوستند۔ عاقبت سوکهه ورما مهزوم شد که شنکر ورما اقتدار کلّی یافت۔ انگاه باراده جهانگیری رایت عزیمت افراخته با جمعیت یک لک سوار و نه لک پیاده وسی صد زنجیر فیل بجانب اطراف نهضت ساخت۔ و دمتور و پهکلی و پنجاب مسخر کرده راجہ مبیر محبوس داشت۔ و راجۂ نگرکوٹ پرتهوی چندر را حلقۂ متابعت بگوش انداخت۔ و علیخان والی گجرات بعد جدال و قتال بعجز پیش آمده ملک محروسۂ خود را باز متصرف شد۔ پس از راه سند بجانب خراسان ایلغار نمود و از کابل و غزنین و هرات تا کوه هندوکش

---

[1] شلوک۔ لفظ سنسکرت بمعنی فقرۂ عبارت مقفّا۔

بلاد و امصار بسیار فتح نمود و از راه بدخشان و گلگت بجانب کشمیر رجعت فرمود۔ و بر زمین پنج ستهر شنکر پٹن نام شهری آباد ساخت که الحال آنرا پٹن میگویند۔ و دو بتخانه سنگین و متین که تاحال موجود است در انجا بنا نهاد۔ و اسباب بتخانه های پرسپور برداشته در منادر معمورهٔ خود نصب فرمود۔ و در قمار بازی و شهوت پرستی یکتا بود و مال و دولت و خزینه رایگان تلف نمود۔ و در اندک زمان خزینه ها خالی کرده لوای ظلم و بدعت افراشت۔ و برهمنان مستحقان را وجه معیشت نگذاشت و اسباب و سامان بتخانه های دیرین از میان برداشته و تخم جور و جفا کاشته اعالی و ادانی در چاه مذلت و پریشانی انداخت۔ و کاروبار امور سلطنت از دست رعایا بغیر اجرت سرانجام میداد۔ چنانچه در تعمیرات شهر پٹن مردمان بغیر اجرت کار میکردند۔ و در اوزان و پیمانه و درعه از کردهٔ معمولی نقصان کرده قیمت اجناس خوردنی بیفزود۔ و سر لب دران زمانه پست کرده و قوم رذیل را رتبهٔ اعلی داده هیچکس را حیثیت اصلی نگذاشت۔ و برای امر قصبه منتظمان کثیر مستقل نموده انتفاع خود و مفاد دیگران نصب منتظمان فرمود۔

عاقبت بکمال جاه و حشم بجانب شمال نهضت کرده تا دریای سند رسید و بوقت معاودت میان درهٔ کوه باشارهٔ برادران از دست مخالفان تیری بگلوی او خلیده در انجا از جان درگذشت۔ و اعیان مملکت بخیال فتنه و فساد لاشهٔ او پنهان داشته هیچکس را واقف این امر نکردند۔ و تا شش روز مسافت تمام وارد کشمیر شده لاشهٔ او را آتش دادند۔ حکومت او هژده سال و هشت ماه و چهار روز بود۔

(۳)، راجہ گوپال ورما فرزند او در ۹۶۸ء علم شوکت افراختہ برخلاف پدر
در بذل و عدل و رعیت پروری و دادگستری پرداخت امّا مادر او سوگندارانی جام
عفت و ناموس شکستہ با وزیر و خزانچی پنہانی نرد معاشرت و کامرانی می باخت۔ و
گوپال ورما را باصغای ایں ماجرا آتش غیرت در کانون سینہ افروختہ شدہ رطوبت
اصلیش سوختہ گشت و ہمگی دو سال جام حکومت نوشیدہ قالب عنصری انداخت و
اعیان و ارکان مملکت را باہمدیگر خلاف و نزاع افتادہ ہر کسی از بغض و عناد و فتنہ
و فساد علم بغاوت افراخت۔ مدّت حکومت گوپال ورما ہمگی دو سال و یکماہ بود۔
(۴)، راجہ سنکت ورما برادر گوپال ورما ہمگی دہ روز بر مسند حکومت جلوس
کردہ برخاست نمود۔
(۵)، سوگندارانی در ۹۷۰ء لوای حکمرانی افراختہ گوپال پور و گوپال مٹ
و سوگندا پور آباد ساخت۔ در آنوقت قوم انگی و بنایک و تانتری ارکان دولت
بودند و باہمدیگر فتنہ و فساد ورزیدہ رخنہ انداز سلطنت شدند۔ سوگندارانی از
تمشیت احکام عاجز آمدہ نرزنتہ ورما معروف بہ پنگو کہ از پسران وزیر شور ورما
بود قایمقام خود فرمود۔ و فرقۂ تانتریاں دریں باب مخالفت نمودہ بعد دو سال
سوگندارانی را معزول کردند و پارتہ پسر نرزنتہ ورما کہ ہنوز خورد سال بود بحکومت
برداشتند۔
(۶)، راجہ پارتہ در ۹۷۲ء بر تخت جلوس نمود و بباعث خورد سالی او
زمام اختیار در قبضۂ امرا بود۔ دراں ایّام سوگندارانی در حبس خانہ انتقال نمود۔
و میر درون پسر شنکر درون و سوگند آدت کہ ارکان سلطنت بودند باتفاق

یکدیگر ذخایر و دفاین را خاین شده خزاین بسیار بجیب اندوختند۔ و همدران ایام بکثرت باران رود بارها طغیانی شده بوقوع سیلاب مزروعات خراب و غله نایاب گشت و نایرهٔ قحط افروخته هزاران جان لعدم نان سوخته شد و لاشه های مردگان درمیان آب مثل حباب گم دیده طعمهٔ ماهیان می بودند۔ و لعدم انتظام حکومت و فساد سلطنت تاراج و غارت بعمل آمده در ملک تباهی و خرابی افزود۔

نرزته ورما با پسر خود پارتهه همیشه جنگ و جدل میکرد گاهی پدر غالب گشته تاج حکومت برسر می نهاد و گاهی پسر بنصرت یافته بحکومت می پرداخت بی شرمی و ناکاری بجدّی رسید که رانی نرزته ورما با وزیر سوگند آدت کامرانی می ساخت۔ دران حال پیر درون همشیرهٔ خود بعقد نرزته ورما بخشید و آن دوشیزه هم فی الفور بعشق سوگند وزیر گرفتار گردید۔ مدّعا که پارتهه باعانت فرقهٔ تانتریان پانزده سال و نه ماه حکومت کرده معزول شد۔

(۷) راجه نرزته ورما در سنه ۹۸۸ب برحکومت کشمیر استقلال یافت عرصهٔ یکسال در هرج و مرج گذرانیده شتقاد شد۔

(۸) راجه چکره ورما در زندگانی پدر خود نرزته ورما در سنه ۹۸۹ب قایم مقام سلطنت شده بود اما بموجب سرکشی امرا در انتظام حکومت او استحکام نشده قوم نیایک و انگی فسادها میکردند عاقبت فرقهٔ تانتریان شیر ورما پسر دوم نرزته ورما بحکومت برداشتند۔ و چکره ورما بعد حکومت ده سال و سه ماه معزول کردند۔

(۹) راجه شیر ورما برادر چکره ورما باعانت تانتریان در سنه ۹۹۹ب برتخت

نشسته در امور جهانبانی خوب ماهر بود اما اعیان مملکت را رشوت کمتر داد که بعد یکسال از حکومت معزول کردند۔

(۱۰) راجه پارتهه در سنه ۱۰۰۰ب بر مسند حکمرانی جلوس یافته یکسال در هرج و مرج گذرانید و بغلبهٔ تانتریان معزول شد۔

(۱۱) راجه چکرورما بار دوم در سنه ۱۰۰۱ب بر مسند حکومت استقلال یافت و کارهای ملکی بمردم اوباش و قلاش تفویض نمود و ذخایر و دفاین در صرف اعمال ناستوده بهبا و هدر نمود عاقبت بمخالفت تانتریان در حدود مراج در خانهٔ سنگرام ڈانگر گریخته رفت۔ مدت حکومتش شش ماه بود۔

(۱۲) شنبوردون پسر مبردون بعد مفروری چکرورما بیاری تانتریان سه ماه و بیست روز بحکومت پرداخت۔ و چکری ورما باسنگرام ڈانگر عهد کرده باتفاق اعوان و انصار او بشهر آمد و از جماعت تانتریان پنج شش هزار کس بقتل آورد و شنبوردون را از ملک گریزانیده خود بر تخت جلوس نمود۔

(۱۳) چکرورما مرتبهٔ سیوم در سنه ۱۰۰۲ب بیاوری سنگرام ڈانگر دیهیم راجگی بر سر نهاده بود فور جاه و حشم مغرور گشته خلق خدا را بجور و جفا مقهور و مجبور ساخت۔ و دو دختر قوال که در حسن و جمال بی مثال بودند بر موقع رقص پسند کرده در حرم سرا داخل نمود۔ از انجمله هنسی بر مسند ازدواج ممتاز ساخت و متعلقان او که از قوم ڈوم بودند در امور ملکی و مالی دخیل فرمود و مردم چمار نو ازجیف را مدارج اعلیٰ داده اعیان و ارکان ملک پامال و خسته حال نمود و زنهای برهمنان بزور میبرد۔ و سنگرام ڈانگر را که معاون و مددگار او بود بفریب و دغا

مقتول ساخت۔ پس متعلقان او موقع یافتہ راجہ ورانی در شبستان کامرانی
بقتل آوردند۔ مدّت حکومت او یکسال و یک ماہ بود۔

(۱۴) راجہ اونمتا ورما پسر پارتہہ بمرضی وزیراں در ۹۷۴ء بر مسند حکومت
نشستہ از کردۂ چکرہ ورما در ستمگاری و خونخواری چالاک بود۔ ارزل النّاس را
بر وزارت و امارت اختصاص داد و اہل بلاغت و فصاحت را در چاہ نکبت انداخت
و بیگناہاں را برای امتحان شمشیر ناحق میکشت۔ و زنان حاملہ را برای دیدن قرارگاہ
نطفہ شکم چاک میکرد۔ و برہنموئی پردہ گفت خویشان و برادران خود بقتل
رسانید۔ و پدرش پارتہہ کہ در زیندرہا بفقر و ادبار روزگار میکرد بصد خواری
از تیغ گذرانید۔ و فرقۂ ڈانگراں در ملک تاخت و تاراج کردہ تباہی نمودند
راجہ دو سال و یکماہ حکومت کردہ بعلّت دق گرفتار شد چوں از خویشان
خود نشاں نگذاشتہ بود رانی او طفلکے موسوم بہ شیرو رما در حالت نوزادگی
پنہانی متبنّی آوردہ بود راجہ از روی بیخبری او را زادۂ خود میدانست و سے
در ایّام رنجوری جانشین خود ساختہ از جاں درگذشت۔ حکومت او دو
سال و یکماہ بود۔

(۱۵) راجہ شیرو رما در ۹۷۶ء خلعت شاہی پوشیدہ بعد چندروز
برای درشن مندرجی سوامی عزیمت کرد۔ و کمل درون کہ بکثرت افواج در حدود
مراج رواج یافتہ بود بمقابلۂ او آمدہ بجنگ پیوستند و شیرو رما بسبب قلّت
لشکر بشہر آمدہ در شبستان خود مخفی نشست۔ و کمل درون تعاقب کردہ در قصر
شاہی داخل شد فردا برہمنان و اعیان ملک جمع کردہ برای تخت نشینی خود

التجا نمود۔ و اعیان ملک حکومت او ناپسند کردہ راجہ شیسکر کہ از احفاد پرورسین بود بحکومت بر داشتند حکومت شیرورما یک ماہ بود۔ تا اینجا تعداد حکومت راجہ ہای خمار نود و چہار سال بود۔ ترنگ پنجم ختم شد۔

ا َو ر نگ ہشتم

(۱) راجہ شیسکر باتفاق برہمناں و اعیان ملک در ۳۶۰۱ء بانی مبانی حکمرانی شدہ برہمنا نرا روز اوّل در محفل شاہی بار نداد و بیرون در برآمدہ بجانب برہمناں التماس نمود کہ انتظام سلطنت بغیر از حکم محکم مستحکم نگردد۔ ہر کرا حکم سست باشد حکومت او درست نیست۔ اکنوں بامداد شما رتبۂ حکومت دریافتم و تعظیم و تکریم معاونان خود درہرحال فرض است اما تعظیم غیر سطوت شاہی را فروغ نگذارد ایشاں خیال مصاحبت یکسو گذاشتہ مجالست من کمتر جویند و بغیر مطالبہ گاہی پیش من نیایند بایں اطوار وقار و اعتبار خود حاصل نمودہ در حل و عقد امور جہانبانی فرد لاثانی شد۔

و رہزنانرا از مہابت او زہرہ آب میگشت۔ و اہل حرفہ و سوداگر شبانہ دوکانہا را تختہ بند نمیکردند و اہل شہر درہا مفتوح میداشتند۔ و تاجرانرا در دریا راہ بار دشوار بود۔ و سرکشان و فتنہ گراں بہ کارکشاورزی مشغول داشت۔ و شراب نوشی و قمار بازی مطلقاً ممنوع ساخت و برہمنانرا بغیر آموختن علم شغلی دیگر نگذاشت۔ و حق پرستاں بتعین وجہ کفاف از فکر اہل و عیال مستغنی ساخت۔ و فقیران حیلہ گر از مردم فریبی باز داشت۔ و نسوانرا در متابعت شوہراں مجبور کرد۔ و مصاحب و وزیر و منجم و طبیب و مشرف و عدلتی را

بابت سهو و خطا و اغلاط سخت ترسانید۔ و برهمنان را از جود و عطا فارغبال کرده در تعلیم و تدریس مشغول داشت۔ و مدرسه‌ها و مسافرخانه‌ها و شفاخانه‌ها در هرجا آباد ساخت۔ و در مصارف آن لکها مصروف میداشت۔ و بر عهد و پیمان همیشه استقامت میکرد و گاهی دروغ نمی گفت۔ و در ملک بجدی امن و امان بود که کسی را مداخلت و مزاحمت کسی نمیرسید۔

عاقبت بدرد شکم مبتلا گشته برادر عم خود و نیز ولیعهد نمود آن کینه توز همگی مدت شش روز بحکمرانی گذرانیده از روی غرور جوانی و بطالت و جهوانی در حکومت او پریشانی مردم افزود۔ و راجه از اطوار او بیزار شده از حکومت معزول ساخت و فرزند خود سنگرام که بسیار خوردسال بود ولیعهد خود فرمود۔ و مدت نه سال و نه ماه بحکومت گذرانیده از دست پروه گپت مسموم شد۔

(۲) راجه سنگرام دیو در ۱۰۱۵ ب بحکومت رسید و پروه گپت زمیندار پرگنه آدون خلل انداز حکومت او گشته وزرای او تیاه نمود۔ و سنگرام دیو در خلوت گرفته سنگی بر شکم او بسته غرق دریا ساخت و خود بر مسند ایالت جلوس نمود۔ حکومت سنگرام دیو شش ماه بود۔

(۳) راجه پروه گپت در ۱۰۱۵ ب بعد کشتن سنگرام دیو تاج راجگی بر سر داده جور و جفا بر رعایا و برایا دراز کرده اقاصی و ادانی بسر پنجهٔ بیداد رنجه ساخت۔ و رانی گوری زوجهٔ راجه پشکر که در حسن و جمال بی مثال بود او را برای ازدواج خود پیغام فرستاد رانی در جواب گفت که بتخانه شوهرم در فلان موضع ناتمام است وقتیکه تعمیر آن باتمام رساند در بزم وصال من بلامضایقه کامرانی نماید۔ پروه گپت

دراندک زمانی تعمیر تیجبانہ بانصرام رسانید۔ ورانی زکورہ خود را بلباس فاخرہ آراستہ درانبار ہیزم آتش دادہ خود را بسوزانید۔ پردہ گپت را باصغای این ماجرا زیر وزبر گشتہ از تیمار فراق آن دلدار بیمار افتاد۔ و در تیجبانہ سری شور ردوح راجہ سنگرام معاینہ کردہ فی الفور جان داد۔ حکومت او ہمگی یک سال وسہ ماہ وسہ روز بود۔

(۴) راجہ کھیمہ گپت بعد وفات پدر در سنہ ۱۶ ۱۰ ب برتخت جلوس نمود روز وشب در لہو ولعب وجور وتعب وشرب شراب وچنگ ورباب پرداخت۔ وخزاین ودفاین در قمار بازی ونغمہ سازی درباخت وخود را وہمنشینان خود را کسوت وزیور بآئین نسوان پوشیدہ لبان وخشیان بدستی مستیبا۔ وبگتان ولولیا نرا لکہا روپیہ انعام بخشیدہ قدر ومنزلت آنہا افراخت۔ وخوش آمد گویان اورا نگنن ورشس یعنی ابر زرپاش می گفتند۔ ودختر بہیمہ شاہ والی لہرکوٹ مستی دیدالائی در عقد مواصلت درآوردہ در دام الفت ومحبت او ہمیشہ گرفتار میبود۔ وپہلگن وزیر ہم دختر خود چند لکہا باو پیشکش نمود وخلق خدا از جور وجفا بسیار رنجانید واہل فضل وفطانت را ذلت ومحنت رسانید۔

قف۔ روزی در حدود بارہ مولہ برای شکار بر کوہسار عروج کرد۔ در انجا شغالی دید کہ از دہان او زبانہ ہای آتش شعلہ میداد بدیدن آن ترسیدہ فی الحال بعلت سرخچہ جان داد۔ مدت ہفت سال وشش ماہ ویازدہ روز بحکومت گذرانیدہ۔

(۵) راجہ ابھی مینو در ۲۴ء بجانشین پدر شدہ مادرش دیدا رانی کفالت امور مملکت برخود گرفت۔ و در عہد او میان شہر آتش قہر آلہ افروختہ عمارات شہر اکثر سوختہ شد۔ و امرای سلطنت را باہمدیگر نزاع و فساد افتادہ در انتظام سلطنت رخنۂ کلی رو داد۔ پہلگن وزیر کہ از مخالفان شریر بود بجانب پنوچھہ مفرور گشت۔ و دیدا رانی بالشکر کثیر دنبال او تعاقب کردہ در بارہ مولہ بین الفریقین جنگی عظیم واقع شد۔ و دیدا رانی پہلگن وزیر را گفت کہ اگر شوہرم از سر نمیگذشت ترا طاقت بغاوت و مقاومت نمیبود بشنیدن این سخن پہلگن وزیر سلاح از دست دادہ در کوہستان پنوچھہ انزوا نمود۔ بعدہ مہمن شور و شر بر داشتہ بر کریوہ پانپور لوای بغاوت افراشت۔ و نرواہن وزیر بمقابلۂ او داد شجاعت دادہ زمرۂ باغیان از تیغ گذرانید۔ و مہمن بصدمۂ جادو از جان درگذشت و بعد ازان راجہ تہنگن با فوج کثیر برای تسخیر کشمیر یورش آوردہ بتشو رسپہ لار بمقابلۂ او کارہای رستمانہ کردہ مہزوم گردانید و یراق و سامان فراوان بدست آوردہ در خزینۂ رانی رسانید۔

عاقبت بسبب نفاق تشو رسپہ لار رایت بغاوت افراشت۔ و نرواہن وزیر بعد قتال و جدال کثیر فرقۂ شریر از قلمرو کشمیر اخراج نمود۔ بعد ازان رانی بنسبت ہنگ وزیر سحر منی کردہ آنقدر رنجانید کہ وزیر مذکور برخود کشی اقدام نمود۔ پس دیدا رانی وزیر پہلگن را از پنوچھہ طلبانیدہ لشکریان او ملک راجوری غارت کردہ ہرج و مرج بر داشتند۔ و ابھی مینو سیزدہ سال و دو ماہ حکومت کردہ بمرض دق در گذشت۔ و شصت و چہار تجا نہ آباد

ساخت۔ ابھی مین پور یادگار گذاشت و مکانات سوختہ سرینگر را تہ مبہم ساخت۔

(۶) راجہ نندہ گپت پسرش بر تخت نشستہ بوئی وزیر ناظم ملک شد۔ دیدارانی مصلح اعمال ہر دو میبود بعد چندگاہ دیدارانی از و رنجیدہ خاطر گشتہ مسموم ساخت۔ حکومت او یک سال و یکماہ و نہ روز بود۔

(۷) راجہ تربھون گپت برادر نندی گپت بفرمان مادر خود در ۱۰۳۸ تاج حکومت بر سر نہادہ بعد دو سال از دست مادر نامہربان بیجان شد۔

(۸) راجہ بھیمہ گپت پسر تربھون گپت باہتمام دیدارانی در ۱۰۴۰ بر مسند حکمرانی جلوس نمود۔ رانی باہتمام خود انتظام امور جہانبانی میفرمود۔ بوئی وزیر را خیال مخالفت دیدہ مسموم ساخت و بجای او دیوکلش کہ محرم راز اندرونی بود دلوزات برداشت و ننگ و ناموس شاہی بالای طاق نہادہ ہمراہ تنگ گوجر کہ از پونچھ آمدہ بود عقد مواصلت بستہ بر مسند موافقت او آرام یافت۔ وقتیکہ بھیمہ گپت بسن تمیز رسید از منالبت پدر جدید سر پیچید و رانی از افعال او رنجیدہ از جان گذرانید۔ پنجسال و چہار ماہ حکمران بود۔

(۹) دیدارانی در ۱۰۴۵ بر مسند جہانبانی لوای حکمرانی افراشتہ وزرای جادورانی کہ از اقتدار امرای سرجنبانی میکردند بحبس و قتل رفع و دفع کردہ تنگ گوجر را استقلال وزارت بخشید۔ و دران ایام پرتھی پال راجہ راجور از جیب بغاوت سر کشیدہ برای سرکوبی او بالشکر و سامان کثیر تونگ وزیر مامور شد کہ بعد جدال و قتال بسیار راجہ مغلوب گشت۔ و تونگ وزیر خانمان راجہ ویران کردہ در شہر آتش

کشید و راجه اسیر کرده محبوس داشت. دیدا رانی از جهان فانی دل برداشته برادرزادهٔ خود سنگرام راج ولیعهد ساخت. و بعد حکومت هژده سال و چهار ماه و هشت روز انتقال نمود. تا اینجا ترنگ ششم ختم شد.

اورنگ هفتم

(۱) راجه سنگرام راج پسر اودی راج در سنه ۱۰۶۴ تاج راجگی بر سر نهاده وزیر تونگ را اختیارات ملکی بخشید و از بذل و عدل و انصاف خلق خدا خوشنود ساخت و برهمنان پرسپور شور برداشته رایت بغاوت افراشتند و بعد قتال و جدال کثیر اسیر گشته مال و جان خود برباد دادند.

همدران زمان مطابق سنه ۳۹۸ سلطان محمود غزنوی بقصد تادیب آنند پال که در حین تسخیر ملتان خیره سری کرده بود لشکری جمع کرده بجانب لاهور یورش آورد و آنند پال از راجایان هندوستان و از راجه کشمیر استمداد نمود موجب آن راجه سنگرام افواج جرار با فری وزیر تونگ بمعاونت آنند پال مامور ساخت. چون تمامی راجگان در میدان پشاور جمع آمدند با لشکر سلطان بجدال و قتال آمیخته شور محشر برانگیختند.

عاقبة الامر آنند پال وکیل فرستاده با سلطان مصالحه نمود. و بعد از وفات آنند پال سلطان محمود باز برای تسخیر پنجاب از آب نیلاب عبور کرده قلعهٔ نندونه را محاصره نمود و تره لوچن پال پسر آنند پال طاقت مقاومت در خود ندیده مردان کاری در قلعهٔ نندونه گذاشته خود بجانب کشمیر رفت. و سلطان بعد فتح قلعهٔ نندونه بتعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت اجلال افراشته و

ترلوچن پال از اتفاق قدوم سلطان خبر یافته بجانب کشتوار و جموں مفرور گشت
و سلطان با جیش و جنود فراوان داخل کشمیر شد. ملا احمد نگارد که سنگرام راج
تاب تقابل در خود ندیده با تحائف و نفائس بسیار خود را بملازمت رسانید.
سلطان فرمود چرا تو در ابتدا یلون کردی راجه در جواب گفت که اهل اکرام خدمت و
تواضع مهمان موجب افتخار و ترقی اغنیا را خود پندارند. سلطان محمود از حسن تقریر او
محظوظ شده بخلاع فاخره سرفراز نمود و خراج شاهی مقرر کرده حکومت کشمیر بوی
ارزانی داشت. و سلطان مدت سی و یک روز در سیر و سیاحت اینجا بسر برده
تمامی اسباب زر و طلا که در بتخانهای بجبیاره و بیهپور و غیره موجود بود ضبط نموده
و جمعی کثیر را باسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان بوقت پیشین داخل شده موذن
سر دیوانه اذان گفت سلطان در میان بتخانه نماز پیشین ادا کرد. پس پسر راجه
سنگرام هری راج همراه گرفته از راه راجوری رجعت فرمود و قلعه لهرکوت را یکماه
سنه ۴۰۹ ه محاصره کرده و بسبب کثرت برف و باران ترک محاصره کرده بغزنین رفت و در
سلطان بعزم تسخیر بلاد قنوج اشهب عزیمت را جولان داده چون از آب سند
عبور نموده از آنجا برای سیر و سفر و تفریح خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت. سنگرام
راج تحف و هدایای لایق و شایانه معمول بخدمت گذرانیده مرهون الطاف و اعطاف
جهانبانی گردید. سلطان مدت یکماه و شش روز بسیر و تماشای کشمیر بسر برده براه پهره
رایت معاودت افراشت. و در جنگل بارمول بملاقات راموه ریشی فایز گشته
التماس نمود که برای فتح قنوج مرا مدد دعا فرمایید ریشی گفت بعد فتح قنوج کلید
سومنات هم بتو بخشیدند. و راجه سنگرام حسب الحکم تا قنوج شامل عسکر بود.

اِنتباہ۔ ازانجاکہ گفتگوی آں سلطانِ عالیشان درمیانِ آمد شایان تاریخ نویسی آنست کہ برخی از احوال آنشاہ والاجاہ برای تفریح خاطر بینندگان ایراد کردہ شود۔ واللّٰہ الموفّق والمعین۔

تسلط یافتن سلطان محمود غزنوی بر ممالکِ ہندوستان و آمدنِ او بکشمیر

مؤرّخانِ ہند رقمطرازندکہ سلطان محمود بن امیر ناصر الدین سبکتگین از اولاد نوشیرواں بود کہ صیتِ کشورستانی وجہانبانی او قاف تا قاف مشہور است کہ بمیامن اجتہاد در امرِ غزا اعلام اسلام مرتفع ساخت ہنگام واقعۂ پدر در نیشاپور بود وبرادرش میرزا اسمٰعیل موجبِ وصیت پدر درقبۃ الاسلام بلخ بر تخت نشست بزرگ برادر خود سلطان محمود را از متروکات پدر محروم ساخت وباندرزونصایح اصلا مؤثر نگشت۔

عاقبت سلطان محمود بالشکرِ جرّار بمقابلۂ او تاختہ بعد حرب وضرب شدید برادر خود در بند انداختہ درقبۃ الاسلام بلخ بر تخت سلطنت پدر جلوس نمود ویکتوزن کہ در خراسان امیر الامرا بود از متابعت او سرپیچید وسلطان اورا بحرب وضرب از خراسان بدر کشید وخود بحکومتِ بلخ وخراسان متوجّہ گردید۔ چوں طنطنۂ دولتش باطراف رسید خلیفۂ بغداد القادر باللّٰہ عبّاسی خلعتی گرانمایہ وخطاب یمین الملّۃ ویمین الدولہ مرسول داشت۔ ودر ۳۹۰ھ متوجّہ ہندوستان شدہ چند قلعہ قبضہ کردہ رجعت نمود۔ ودر ۳۹۱ھ سہ صد ونود ویک سلطان بار دوم عزیمت ہندوستان نمودہ باجمعیت دہ ہزار سوار بہ پشاور درآمد۔ و جیپال شہریار لاہور بادوازدہ ہزار سوار وسی ہزار پیادہ وسی صد زنجیر فیل بمقابلۂ

سلطان صفوف محاربہ ترتیب داد و بعد حرب و ضرب شدید جیپال با شانزدہ کس از پسران و خویشانِ خود اسیر گشت و پنجہزار ہندو بقتل آمدند سلطان غنائم بسیار بدست آورد۔ از انجملہ شانزدہ رشتۂ مروارید کہ در گردن اسیران بود بدستِ سلطان افتاد کہ قیمت ہر یک رشتۂ مروارید یکصد و ہشتاد ہزار دینار بود۔ و سلطان محمود از پشاور بقلعۂ کلندہ رفتہ مفتوح ساخت۔ جیپال باج و خراج بر خود گرفتہ با جماعت اسیران از بند نجات یافت۔ و سلطان قلع و قمع افغانان کردہ بغزنین رفت۔

و بار سیوم در ۳۹۵ھ ہوای ہندوستان در سرش افتادہ بجانب بھاطنہ کہ در حد و د ملتان است نہضت فرمود و راجہ بجراو با جمعیت رجال و افیال بمحاربہ پیش آمدہ سہ روز جنگ عظیم بود۔ و سلطان محمود در لشکر خود سستی یافتہ روی نیاز بر زمین نہاد و از معبود لایزال بعجز و ابتہال استمداد نمود۔ روز چہارم خود بجنگ برآمدہ بجراو از جناح مفرور شد چون تعاقب غنیم دید خود را از دستِ خود بکشت سلطان آن ولایت قبضہ کردہ بغزنین رجعت نمود۔

و در ۳۹۶ھ عزیمت تسخیر ملتان نمود ابو الفتح والی ملتان باتفاق آنند پال بچہ جیپال بجنگ سلطان سبقت کرد۔ و آنند پال خود در پشاور آمدہ در جنگ سلطان مغلوب گشتہ در سیالکوٹ رسید سلطان بتعاقب او مسارعت کردہ در موضع سودرہ بکنار آب چناب قیام ساخت۔ و آنند پال بجانب کشمیر گریختہ رفت سلطان تعاقب او نکردہ بجانب ملتان یورش آوردہ ابو الفتح ہفت روز در محاصرہ گرفت بالآخر ابو الفتح ابواب صلح مفتوح داشتہ بیست ہزار دینار طلای احمر خراج

شاہی بر خود الزام نمود۔ پس سلطان بغزنین رفت۔ و در ایام محاصرۂ ملتان ایلک خان والی بخارا کہ پیشتر از دوستان سلطان بود الحال باین مخالفت افراشتہ بتسخیر خراسان متوجہ گشت چوں سلطان محمود بغزنین رسید لشکری با شکوہ و حشری انبوہ بہم رسانیدہ بجانب بلخ متوجہ شد۔ از انطرف ایلک خان از آب جیحون عبور کردہ ہر دو لشکر با ہند و بحر زیغن رو بیکدیگر آوردہ حملہ ہا نمودند۔ سلطان محمود جبین نیاز بر زمین سودہ از خالق کائنات استعانت نمود انگاہ بر فیل سوار شد و فیلبانان شیر غران در لشکر دشمنان در آمدہ بیک حملہ ہمہ را متفرق گردانید بطفیل او غازیان یکبار حملہ آور شدہ دمار از دو نگار ترکان بر آوردند ایلک خان و قدر خان بہزار حیلہ از معرکہ جان بدر بردہ تا ممالک خود ہیچ جا عنان نکشیدند سلطان مظفر و منصور بجانب غزنین رجعت فرمود۔

و در ہمین شب خبر رسید کہ الیا مرتد شدہ بدین خود باز گردید و عاملان سلطان از ملک بدر کشید پس سلطان علی الصباح عنان عزیمت بجانب ہندوستان معطوف داشت و امرائیکہ اقطاع ہندوستان داشتند پیشتر بعجالت تمام رفتہ الیا را گرفتار کردہ بدرگاہ گذرانیدند۔ و سلطان چہار صد ہزار درم از و گرفتہ محبوس داشت۔ پس سلطان عطف عنان کردہ بغزنین آمد۔ و در ۳۹۸ھ بقصد تادیب آنندپال کہ در حین تسخیر ملتان خیرہ سری کردہ بود لشکری جمع کردہ بجانب لاہور ایلغار نمود۔ آنندپال بہ پال گشتہ از راجہ ہای اجین و گوالیار و کالنجر و قنوج و دہلی و اجمیر و کشمیر امداد گرفتہ در صحرای پشاور حشری عظیم بر انگیختہ در حرب سلطان بنوعی ساعی شدند کہ زنان زیورات خود فروختہ بشوہران خود مدد فرستادند

و درحملهٔ اوّل سی هزار کس از قوم گهکراں در لشکر سلطان آمده در یک ساعت چهار هزار غازی از تیغ گذرانیدند نزدیک بود که سلطان مغلوب میشد ناگاه فیل آنندپال بصدای تُرنگ خدنگ و ترنگ جنگ سراسیمه گشته رو بگریز نهاد - و لشکر اطراف این معنی را حمل بر گریز مقدّم ملوک هند نموده همگی راه هزیمت پیش گرفتند - و عبدالله طائی و ارسلان جاذب با فوج هشت هزار سوار دنبال گریختگان تاختند هشت هزار سپاه بقتل آوردند - و سی زنجیر فیل و مال و منال کثیر غنیمت یافتند -

آنندپال عاقبت وکیل فرستاده خراج شاهی قبول کرده با سلطان صلح نمود پس سلطان مظفر و منصور برای فتح قلعهٔ نگرکوٹ که از اعجوبهٔ قلاع هندوستان بود عزیمت فرمود - و قلعهٔ مذکور از عهد راجه بهیم بر قلعهٔ کوهی معمور بود اهل هند آن را مخزن الاصنام میدانستند - و راجهای اطراف نقود و جواهر و انواع نفائس بدانجا میفرستادند - و این معنی سبب تقرّب درگاه باری تصوّر می نمودند از این جهت درمیان آن قلعه از طلا و نقره و جواهر و دُر و مرجان خزائن قارونی جمع شده بودند - چون سلطان بمحاصرهٔ آن پرداخت ساکنان قلعه همگی برهمنان و خادمان بتان بودند طاقت حرب و ضرب در خود ندیده روز سیوم دروازهٔ قلعه کشاده مفتاح خزائن و دفائن زیر پای سلطان انداختند - و سلطان با تنی چند از خاصان بقلعه درآمده هفت لک دینار سرخ و هفت صد من آلات زرّین و سیمین و دو لیست من طلای خالص و دو هزار من نقرهٔ خام و بیست من انواع جواهر که از زمان بهیم تا الیوم اندوخته شده بود بتصرف دیوانیان درآمد - و بعد از آن سلطان بغزنین معاودت

نمود۔

ودر ۴۰۱ھ سلطان لشکر بغور کشید حاکم آنجا محمد بن سوری رایت محاربت افراختہ لشکرش تباہی پذیرفت وخود بدست غازیان اسیر گشت عاقبت نگین زہر آلودہ مکیدہ ازجان درگذشت وآں دیار در تصرف سلطان در آمد۔ ہمدریں سال سلطان از غزنین بملتان آمدہ قلعہ ملتان بجبر وقہر مفتوح ساخت وبسیاری از قرامطہ وملاحدہ بقتل رسانید۔ داؤد بن نصیر زندہ اسیر کردہ در قلعہ غور محبوس داشت۔ ودر ۴۰۲ھ باز ہوس سیر ہندوستان بخاطر آوردہ بالشکر انبوہ بطرف تہانیسر توجہ نمود از آنجا کہ تہانیسر بزرگ پرستشگاہ ہنود بلاتشبیہ ہمچو مکہ معظمہ است ودر آنجا بتخانہ بود کہ اہل ہنود از قدیم بتہای بسیار درمیان آں تعبیہ کردہ بودند اعظم اصنام راجگ سوم می گفتند وبزعم ہنود پیدایش آں از مبدأ پیدایش دنیا بود۔ چوں سلطان محمود از آب نیلاب عبور کرد آنندپال بنابر رعایت عہود کہ درمیان بود خدمات شائستہ بجا آوردہ افواج تباہی از قلمرو خود بتواضع وتکریم گذرانید۔ ورای دہلی از تمامی راجگان ہندوستان استعانت نمود کہ ہمہ ہا بالشکرہای خود بامداد او در دہلی رسیدند۔ وسلطان محمود پیش از اجتماع آنہا بہ تہانیسر رسید شہر خالی دید وبتخانہ ہا را غارت کردہ اصنام ہا بشکست۔ وجگ سوم در غزنین فرستادہ بر سر راہ بدل زینہ نہادند۔ وچنداں خزائن از بتخانہ ہا کشیدند کہ شمار آں از حصر بیروں بود۔ واز یک بتخانہ قطعۂ یاقوت احمر یافتند کہ وزن آں چہار صد وپنجاہ مثقال بود۔ سلطان بعد تاراج بتخانہ ہای تہانیسر بدار الملک غزنین رجعت کرد۔

ودر سال چہار صد وسہ ارسلان حاذب فتح غرجستان کرد شاہ سار ابو نصر

حاکم آن دیار گرفتار کرده بغزنین آورد. و همدران سال بعضی از بلاد خراسان که در تصرف خلیفه بغداد بود انتزاع نمود. و در سنه ۴۰۴ چهار صد و چهار سلطان بجانب پنجاب نهضت ساخت و قلعه نندونه را محاصر نمود. دران وقت تره لوچن پال پسر آنندپال حاکم لاهور بود چون طاقت تقابل نداشت مردان کاری در قلعه نندونه گذاشته خود برای استمداد نزد راجه کشمیر رفت و سلطان قلعه را محاصره کرده به نقب لی و ادوات قلعه کشائی پرداخته اهل قلعه عاجز نمود. عاقبت قلعه مفتوح کرده مال موجوده انجا بر داشته قلعه بیکی از معتمدان تفویض ساخت. و خود بتعاقب تره لوچن پال بولایت کشمیر رایت شوکت افراخت چون موکب منصور از راه راجور سایه انداز خطه کشمیر گشت راجه انجا بر در اقبال استقبال کرده تحائف و هدایای غریب و عجیب نذر خدمت گذرانید سلطان بحال او ابواب احسان مفتوح داشته خراج شاهی معمول کرده بر مملکت خود بدستور قائم ساخت و تره لوچن پال بجانب دیگر مفرور گشت سلطان از دره کشمیر غنیمت بیشمار گرفته جمعی کثیر بدین اسلام آشنا کرده یکماه در سیر کشمیر گذرانیده بغزنین آمد.

و دران ایام آب دریای نیلاب بسبب غلطیدن پاره کوه چندگاه مسدود شده بود روزیکه موکب سلطان برلب دریای سنده رسید دریای نیلاب یکبار طغیانی گشت و شهرها ویران ساخت و در فوج شاهی هم تباهی رسید اما بخیر گذشت. و در سال چهار صد و هفت جمعی از اوباش بر سر خوارزم شاه که بزنه سلطان بود هجوم آورده او را قتل کردند سلطان باصغای این ماجرا بجانب خوارزم رایت افراشته قاتلان خوارزم شاه را از تیغ گذرانید و مملکت خوارزم با میر التونتاش ارزانی

داشت - از انجا بہ بلخ آمدہ زمستان در شہر بست گذرانید - و در ۴۰۹ھ چہار صد و نہ

اوّل بہار با جمعیّت یکصد ہزار سوار خاصہ و بیست ہزار نفر غازیان ترکستان وغیرہ

برای تسخیر دارالملک قنوج متوجہ گشت و از آب نیلاب عبور کردہ بخواہش سیر و سیاحت

جانب کشمیر نہضت ساخت و راجہ انجا تحف و ہدایای گرانمایہ گذرانیدہ بعطوفت جہانبانی

مفتخر گشت و مدّت سی و نہ روز در سیر و تماشای کشمیر گذرانیدہ براہ راجور رایت

نہضت افراخت - و راجہ سنگرام دیو حسب الحکم در مقدمۂ لشکر ظفر اثر روان شد -

چون فوج دریا موج در قنوج رسید و راجہ کورہ بدیدن کثرت سپاہ و تجمّل و جاہ متحیر

گشتہ بال ہمّت فرو ریخت و طوق انقیاد بگردن انداختہ بعنایات سلطانی مرہون

عطوفت و مہربانی شدہ ولایت قنوج بوی تفویض یافت - و بعد سہ روز سلطان

متوجہ میرٹھ شدہ راجہ ہردت والی انجا از قلعہ گریختہ رفت و قلعہ گیان دو لک و

پنجاہ ہزار روپیہ و سی زنجیر فیل پیشکش دادہ امان یافتند -

پس بر قلعۂ مہاون کہ بر لب دریای جون واقع است یورش آورد راجہ گلچند

مرزبان انجا زوجہ و فرزندان خود را قتل کردہ بسینۂ پر کینہ خود خنجر غیرت انداخت و

دیوانیان سلطان را ہشتاد فیل کوہ شکوہ و مال و منال انبوہ در دست افتاد - و از انجا

جانب متہرا ایلغار کردہ بی مزاحمت غیری آن بلدہ را غارت نمود و بتخانہ ہای موفور

شکستہ و سوختہ اموال بی نہایت بدست آورد - از انجملہ پنج پیکر اصنام از طلای

خالص یافتہ اند کہ در حدقۂ آنہا بجای چشم یواقیت نصب کردہ بود مجموع پنجاہ ہزار

دینار می ارزید - و در حدقۂ یکی یاقوت ازرق نصب کردہ بودند کہ چہار صد مثقال

وزن داشت چون آن صنم شکستند سی صد مثقال طلا حاصل شد - و بتان سیمین

از خورد و بزرگ زیاده بر صد عدد بودند چوں آنہا را در ہم شکستند صد شتر بار شد۔ انگاہ عمارات را آتش زدہ بعد بیست روز از انجا کوچ کردند۔ بعد ازاں قلعۂ متین برلب دریا دیدند کہ در تصرف راجہ دہلی بود و راجہ انجا بصولت سلطان گریختہ رفت وسلطان درونِ قلعہ در آمدہ چند بتخانۂ دیرینہ دید کہ عمارت آں از چہار ہزار سال ترصیص یافتہ بود۔ وسلطان اموال از اں بتکدہ ہا کشید بر قلعۂ منج رایت افراشت و پانزدہ روز بلوازمات محاصرہ پرداختہ قلعہ گیاں عاجز شدند و بعضے ہا خود را از قلعہ فرو انداختند۔ وبعضی ہا خود را مع زن و فرزند در آتش سوختند۔ وبعضے ہا دروازۂ قلعہ کشادہ چنداں جنگ کردند کہ ہمہ ہا بقتل آمدند۔ سلطان غنائم قلعہ قبضہ کردہ چند پال رفت وساکنانِ قلعہ مال ومتاع گرفتہ بکوہسارہا مخفی شدند سلطان بقیہ اموال بحوزۂ تصرف در آوردہ غلۂ بسیاری از ذخیرۂ قلعہ بسپاہ ہا خود قسمت کرد از انجا بر سر چندرای کہ راجۂ مغرور وخودرای بود یورش آوردہ نیز بشیوۂ چند پال سلوک داشتہ بکوہستان گریخت۔

گویند چندرای را فیلی عجیب بی ہمتا بود سلطان بارہا قیمت گراں دادہ خواہش آں فیل کردہ بود وہنگام صبح آں فیل کوہ پیکر بغیر فیلبان داخل عسکر شدہ قریب سراپردۂ سلطان آمد او را بدست آوردہ خوشحالیہا کردہ خداداد نام نہادند وسلطان بعد تسخیر بقاع وبلاد بسیار مظفر ومنصور بجانب غزنین رجعت فرمود۔ چوں غنائم ایں عزیمت را شمار کردند بیست ہزار ہزار دینار و ہزار ہزار درم بشمار آمد و پنجاہ ہزار بردہ و سی صد و پنجاہ فیل و دیگر نفائس خارج ایں بود۔ و از جملۂ چیزہای نفیس جانوری بود بشکل قمری کہ ہرگاہ طعام زہر آلودہ در مجلس حاضر میشد

آن مرغ اضطراب میکرد و اشک میریخت. و دیگر سنگی یافته بودند که از دور آن زخم
عظیم فوراً التیام میگرفت.

و همین سال در غزنین مسجد جامع ترصیص یافت. و اصل عمارت مسجد از
سنگ مرمر و رخام مربّع و مسدّس و مثمّن و مدوّر بر آوردند بطرزی که بینندگان متحیّر
میشدند. و در سنه ۴۱۲ھ اثنا عشر و اربعمائة سلطان اصغا کرد که راجه های هندوستان
راجهٔ قنوج را بابت متابعت سلطان ملامتها کردند. چنانچه راجه نندا مرزبان کالنجر
بر سر راجه کور لشکر کشیده از تیغ گذرانید. سلطان را باستماع این خبر آتش قهر بجوش آمده
با جیش و سامان فراوان عزیمت هندوستان نمود. چون بکنارهٔ دریای جون رسید
راجهٔ پنجاب تره لوچن پال که چند کرت از پیش سلطان گریخته رفته بود بالفعل
برای اعانت و امداد راجه نندا با لشکر فراوان برسر راه سلطان آمد چون دریای
قهار مانع بود هیچکسی از دلاوران عسکر عبور دریا نتوانست کرد. سلطان با هشت نفر
غلامان خاصهٔ خود از دریا عبور فرمود و بطفیل او متابعان هفت غلام از آب گذر کرده
لشکر تره لوچن پال را درهم آورده شکستند. تره لوچن با تنی چند مهزوم شد و غلامان میان
شهر که در آن نزدیکی بود در آمده غارت کردند. سلطان از آنجا روی بملک نندا
آورد. و راجه نندا با جمعیت سی و شش هزار سوار و چهل و پنج هزار پیاده و سی صد و چهل
فیل برابر سلطان آمده معسکر ساخت. و سلطان جمعیت او معاینه کرده بعالم پناه
عجز و زاری نمود. و ازین یورش نهایت غمگین گشت چون شب در آمد خوفی عظیم
در خاطر نندا افتاده تمامی اسباب بجای خود گذاشته فرار اختیار نمود. و سلطان
بتعاقب او دویده دست بغارت دراز نمود و کوه در کوه مال غنیمت در دست

غازیاں افتاد۔ از آنجملہ از یک بیشہ پانصد و ہشتاد فیل یافتند چوں از ملک پنجاب دلجمعی نبود بر ہمیں اکتفا کردہ بغزنین رجعت فرمود۔
و در ہمیں سال ولایت قیرات و ناردین کہ از ممالک سرحد ہندوستان است مفتوح ساخت و متوطنان آں دیار باسلام درآورد۔ گویند از ناردین سنگے منقور و منقوش یافتند کہ باعتقاد ہنود از بنای آں چہل ہزار سال رفتہ بود۔
و در ۴۱۳ھ سلطان قصد سیر کشمیر فرمود در اثنای راہ قلعہ لوہر کوٹ را محاصرہ فرمود و در تردّدات محاصرۂ آں مدّت یکماہ اوقات صرف نمود چوں استحکام آں بیش از بیش بود دست تسخیر آں نرسید۔ از انجا رایت معاودت افراشتہ دار السرور لاہور مضرب خیام ساخت۔ ترہ لوچن پال تاب تقابل نیاوردہ براجہ اجمیر پناہ برد سلطان بلدۂ لاہور را تصرّف کردہ بہ معتمدان خود سپرد ممالک اطراف پنجاب را غارت کردہ سکّہ و خطبہ جاری ساخت و اوّل بہار بغزنین رفت۔
و در ۴۱۴ھ از راہ لاہور باز قصد ولایت راجہ نندا کرد چوں بقلعہ گوالیار رسید تا چہار روز در محاصرۂ قلعہ قبل کردند و قلعہ گیان سی و پنج زنجیر فیل پیشکش آوردہ صلح نمودند۔ از انجا سلطان بہ کالنجر رفتہ در میان گرفت و راجہ نندا سی صد فیل ذمہ گرفتہ طالب صلح شد و سلطان منظور فرمود۔ راجہ نندا بقصد امتحان سی صد فیل بغیر فیلبان در صحرا سر داد و ترکاں ہمہ را گرفتار کردہ سوار شدند و اہل قلعہ حیراں ماندند۔ پس راجہ نندا بزبان ہندی در مدح سلطان شعری گفتہ نزد او فرستاد و سلطان نہایت خوشدل شدہ منشور حکومت پانزدہ قلعہ در صلۂ او بخشید۔ و نندا جواہرات و اشیای نفیسہ در بدل آں بخدمت سلطان ارسال

نمود تا دست از دیار او باز داشته بغزنین رفت۔
ودر سنہ خمس عشر واربعمأتہ مردم ماوراء النہر از علی تگین تظلم نمودند سلطان بمدافعت او از آب جیحون عبور کردہ سرفرازان ماوراء النہر پیشکشہا گذرانیدند ویوسف قدرخان بادشاہ ترکستان باتحایف وہدایا پیشوائی کرد و علی تگین خبر شنیدہ بکرہ بخت عاقبت گرفتار گشتہ محبوس شد۔ ودرہمان سال سلطان عزیمت سومنات بخاطر آوردہ دہم ماہ شعبان بالشکر خاصہ پنجاہ و پنجہزار و از پیادگان مطوعہ کہ بغیر مواجب ہمرکاب میرفتند سی ہزار سوار عازم سومنات گردید چون ببلدۂ ملتان رسید بیابان بی آب و علف درپیش بود حکم فرمود کہ ہر کسی برای چندروزہ آب و علف ہمراہ بردارد و بابت مصرف خاصۂ سلطان از آب و علف ہشت ہزار شتر بار ہمراہ بود۔ چون ازان بیابان خونخوار درگذشت قلعۂ اجمیر را غارت کردہ بطی مسافت مشغول گشت۔ ودر اثنای راہ چند قلعہ بغیر جنگ بچنگ آمدہ تسلیم دیوانیان سلطان شد۔ واز شہر پٹن گجرات آب و علف ہمراہ برداشتہ در سومنات رسید وبرساحل دریا قلعۂ دید سر بفلک کشیدہ وآب دریا بفصیل آن رسیدہ و برہمنان بتماشا برسر دیوار برآمدہ افواج را تماشا میکردند ومی گفتند کہ سومنات شمارا دراینجا آوردہ ہمہ ہا را ہلاک گرداند۔ وروز دیگر لشکر جلادت آئین بپای قلعۂ متین آمدہ نردبانہا نہادہ بالای بارۂ قلعہ صعود کردند۔ و ہندوان بمدافعت آنہا کوشیدہ تا ہنگام شام اعلام حرب قایم بود۔ روز سیوم رایان اطراف ہندوستان جمع گشتہ صفہا کشیدند و آتش ہیجا ہیجان ہیجان یافت کہ آسمان را بدیدن احوال مبارزان جگر میسوخت۔ ودر نصف روز بموجب غلبۂ لشکر برہم دیو ودابشلیم و نہی درلشکر

اسلام پدید آمد۔ و سلطان محمود مضطرب گشتہ بگوشۂ فرو رفت۔ و خرقۂ مبارک جناب شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سرہ بدست گرفتہ روی نیاز بدرگاہ داور کارساز برزمین نہادہ گریہ میکرد و فتح قلعہ بوسالت خرقۂ آں بزرگوار از درگاہ میخواست و دراں حالت غازیاں حملہ آوردہ دریکدم پنجہزار کس از ہنود بقتل آوردند ناگاہ رعب و ہراس بر مردم قلعہ غالب گشتہ از جنگ باز ماندند۔ و برہمنان و مجاوران سومنات قریب چہار ہزار کس در کشتیہا سوار شدہ فرار اختیار کردند و فوج سلطان آنہا را سدراہ گشتہ اکثری غریق لجۂ فنا شدند پس سلطان با عماید درگاہ بقلعہ در آمدہ عمارات آنرا تفرج فرمود آنگاہ از درون قلعہ بہ بتخانہ در آمدہ جائی دید طویل و عریض کہ پنجاہ و شش ستون حجری وقایۂ سقف آں شدہ بود۔ و سومنات صنمی دید از سنگ تراشیدہ طول آن پنج ذرعہ و سلطان بضرب گرزہ روی آں بشکست۔ پس کالبد او را چہار قطعہ کردند دو قطعہ در غزنین بردہ در آستانۂ مسجد جامع و دیوانگاہ سلطنت بدل زینہ نہادند و دو قطعۂ دیگر بمکۂ معظمہ و مدینۂ منورہ فرستادند۔

بیت

گہ او دیر بگرفت و شد سجدہ گاہ | گہ او کعبہ پذرفت و شد قبلہ گاہ
گہی مسجد افگند و بتخانہ بست | گہی کعبہ آراست بت برشکست
تماشای او کہ چناں کہ چنیں | نہد تہمت فعل بر آن و ایں

و قتیکہ سلطان محمود قصد شکستن سومنات نمود جمعے از براہمہ بعرض مقربان سلطان رسانیدند کہ اگر سلطان در شکستن سومنات مبادرت نفرماید بعوض آں سلطان را

لہ مروی است کہ جناب مولی الاعالی والادانی شیخ ابوالحسن خرقانی ہمدراں مجلس بطور خرق عادت بر سلطان جلوہ گر شدہ فرمودند ای سلطان مرا پیش خدا مفت فروختی اگر تسخیر و اسلام تمام دنیا یعنی بوسالت این خرقہ ام از حق جل و علا میخواستی میسر بود۔

اینقدر مبلغات خواهیم داد و ارکان دولت این سخن بسمع اعلیٰ رسانیدند سلطان فرمود اگر من این کار بکنم پس مرا محمود بت فروش میگویند بهتر آنست که مرا محمود بت شکن خواهند گفت پس سومنات بشکستند و از بطن او که مجوف بود آنقدر جواهر تا بدار و لآلی شاهوار بر آمدند که از کردهٔ آنچه برهمنان میدادند صد چندان بود۔ و در بتخانهٔ سومنات بوقت خسوف و کسوف مردمان زیاده از سی صد هزار کس جمع میشدند و از اقصی ممالک نذورات بدانجا می آوردند۔ و راجهای هند دو هزار قریه وقف سومنات کرده بودند۔ و علی الدوام دو هزار برهمن سومنات را پوزش میکردند و هر روز بآب گنگ او را غسل میدادند و زنجیر گهریال بوزن دو بست من از طلای احمر بود و پانصد مغنیه و رقاصه و سی صد مرد سازنده ملازم او شب و روز میبودند۔ و همچنین سی صد کس از برای ریش تراشی و سر تراشی زائران در انجا موجود بودند۔ و اکثر راجها دختران خود در انجا نذر میکردند۔ و شبانه روشنائی از لعل شبچراغ میبود۔ و از خزانهٔ سومنات بتهای طلا و نقره چندان بر آوردند که از حساب متجاوز بود و آن قدر جواهر نفیسه و نقود وافره داخل خزانهٔ سلطان شد که عشر عشیر آن در خزانهٔ هیچ بادشاهی نتواند بود۔

القصه سلطان محمود از مهم سومنات پرداخته برای سرکوبی راجه پرم دیو والی نهروالهٔ گجرات رفت و پرم دیو در قلعهٔ کهنده متحصن گشت و حوالی آن آبی عمیق حاوی بود و سلطان از آب عبور کرده پرم دیو از قلعه گریخته رفت۔ سلطان داخل قلعه شده مردم حصار از تیغ کین گذرانید و زنان و اطفال اسیر کرده اموال و جواهر بر آورده بخزانهٔ عامره داخل ساخت۔ از انجا سلطان بنهرواله رفت خیال داشت که

در آنجا پای تخت خود مقرر سازد ارکان دولت پسند یدند پس دابشلیم مرتاض را حکومت نهرواله و سومنات وغیره تفویض نمود۔ وی خراج شاهی برخود گرفته بحکومت نشست۔ سلطان بعد از دو سال و شش ماه رایت مراجعت افراشته در ۴۱۷ھ بغزنین رسید۔ و همدرین سال بر ملک جتان لشکر کشید چون در ملتان رسید یکهزار و چهار صد کشتی درست کرده از راه سنده ساگر بملک جتان ایلغار نمود۔ و بعد جدال و قتال بسیار سلطان فتحیاب شده همه را اسیر کرده بغزنین رسانید۔

و در ۴۱۸ھ برای تدارک ترکمانان سلجوقی توجه فرموده هزارها از تیغ گذرانید۔ و خزائن و دفائن که حکام دیالمیه بسالهای دراز اندوخته بودند بی مشقت بدست آورده و فرقهٔ قرامطه را قتل عام نمود۔ و ولایت ری و اصفهان بامیر مسعود داد چون بغزنین رسید بمرض سوء القنیه مبتلا گشت و بهمان مرض سیوم ربیع الاول ۴۲۱ھ بعمر شصت سالگی درگذشت سلطنت اوسی و پنجسال بود۔ و از عدالت او نقلها می آرند۔

از انجمله روزی شخصی بداد خواهی آمد و گفت خواهرزادهٔ بادشاه هر روز بخانهٔ من می آید و مرا بضرب تازیانه میکشد و بازن من تا صبح می باشد۔ سلطان گفت این سخن باکسی مگوی وقتیکه آن ظالم بخانهٔ تو می آید آنوقت در فلان مکان مرا خبر کن تا که مقصود خود برسی آمرد بخانه رفت و تا سه روز کس نیامد و در شب سیوم خواهرزادهٔ سلطان آمده او را از خانه بدر ساخت و آن شخص بر موقع موعود رفته سلطان را خبر کرد۔ و سلطان محمود بخانهٔ دادخواه آمده خواهرزادهٔ خود را در آغوش آن عورت خوابیده دید فی الحال شمع را گل کرده سرش از تن جدا ساخت پس جرعهٔ آب طلبید و نوشید آمرد دست بدامن

سلطان آمیختہ التماس نمود بآں خدائیکہ ترا ایں شوکت داد بامن بگوی کہ فرونشانیدن شمع وطلبیدن آب چہ بود سلطان فرمود شمع نشانیدن برای آں بود کہ مبادا از دیدنش صاعقہ رحم مانع ایں امر می آید وطلب آب نمودن ایں بود کہ دریں سہ شبا نروز خواب وخور برخود حرام کردہ بودم اکنوں مطلب تو برآوردم تشنگی برمن غالب بود جرعۂ آب طلبیدہ نوشیدم فقط۔

راجہ سنگرام راج بعد فتح ولایت قنوج از سلطان محمود رخصت انصراف گرفتہ بدار الملک خود رجعت نمودہ۔ در رتق وفتق امور مملکت پرداخت۔ وبعد چندگاہ وزیرہ تونگ از دست مخالفان خود بلا اجازت راجہ کشتہ شد۔ وبدریشور بمنصب وزارت مستقل گشت وی اکثر بتخانہ ہا غارت نمود ومردم اراذل را وباش را پیش آورد ہا نظام سلطنت بشکست۔ وراجہ سنگرام سی سال ونہ ماہ حکومت کردہ درگذشت۔

(۲) راجہ ہری راج پسرش بر سریر سلطنت نشستہ بہمگی بیست ودو روز حکومت کردہ انتقال نمود۔

(۳) راجہ اننت راج برادر ہری راج در ۱۰۹۵ بہ بیاوری قوم بنایک وانگی بعمر دہ سالگی برتخت نشست۔ وشری لیکھا مادر راجہ سنگرام برای مسند نشینی خود مستعد شدہ بود اما اعیان ملک حکومت او پسند نکردند ومادر بہوای بہانہ ماں راجہ اننت دیو را بچہانی زہر رسانید اما بار موثر نگشت۔ اگرہ راج برادر سنگرام راج بعزم تسخیر ملک از لوہر کوٹ آمدہ بجنگ پیوست ودلاوران اننت دیو غلبہ نمودہ بدن اورا ریزہ ریزہ کردند۔ ودر لوہر کوٹ رفتہ قلعہ را آتش کشیدند ووقتیکہ راجہ بجد یاورع زنبیل در بان را رتبہ وزارت بخشید دیکبیم اک سکہ درماہ تنخواہ ساخت۔ وبعدہ بال برادر

اورا هشتاد هزار سکه مقرر نمود - پس راجه بهیمو جی رودرپال دست جور و جفا بر خلق خدا
دراز کرده جور پیشه گانرا رواج داد - چنانکه داروغه اصطبل باختیار خود مردمانرا غارت میکرد
و ڈالک نام شخصی مسخره وضع بود که در میان مجلس راجه را خنده می کنانید و بکمال خود سری
تطاول میکرد گویا شریک راجه بود - و وزیر از قبه های بتخانه ها طلا بر داشته برده
راجه هیچ باز پرس آن نکرد - و آدت پل وزیر دوم مدرسه برای تعلیم مردم اتمی قایم
ساخت - و راجه جلندر دو دختر ماه پیکر نذر فرستاد راجه دختر خورد شری لکهمی بخود
منسوب کرده دختر کلان به آدت پل عطا نمود - و شری لکهمی بنهایت عاقل و نیک طینت
سنسکرت خوان بود بر بهست کتها که بزبان بهاشا بود بذریعه سوم بهٹ بزبان آن ترجمه
سنسکرت کنانید -

وزیر ترهبون و فرقه ڈانگران چهره بغاوت افروخته بر قتل راجه مستعد
راجه با قوم نایک و انگی متحد گشته بعد کارزار بسیار وزیر را مغلوب کردند و از باره موله
بدر کشیدند و معاونان خود را انعام وافر بخشیدند - بر همه راج خزانچی با رودرپال
مخالف شده باتفاق راجه های حدود شمالی لوای بغاوت افراشتند - و هنگام تقابل
راجه دارود از دست رودرپال کشته شد و مخالفان هزیمت خورده مفرور شدند
و رودرپال مال غنیمت و سر راجه دارود در پیش راجه گذرانید - و راجه جینه از دایره
اطاعت قدم بیرون نهاده انت راج آن بدمنش را سرزنش آورده محبوس داشت -
و شری متی رانی بتخانه گوری شور و سومه مٹ آباد ساخت - و برهمنان بجبیاره یک
صد و هشت قریه جاگیر بخشید ازبسکه راجه گرویده او بود باستصواب و رهنمونی او ترک
جور و اعتساف نموده بر انصاف و رعیت پروری مستعد شد و خزاین و دفاین و

سامان ولباس پیشان مستحقان زمانه صدقه وخیرات بخشید۔ و پنجاه و سه سال و چهار ماه
راج کرده بالحاح و ابرام شری متی کلش دیو فرزند خود را ولیعهد ساخته ترک سلطنت نمود۔

(۴۲) راجه کلش دیو در ۱۱۴۸ ب یکهزار و یکصد و چهل و هشت باجازت پدر افسر
بر سر نهاد و از روی بدخصلتی با مردم قلاش و اوباش صحبت داشته مرتکب افعال شنیعه و
اطوار قبیحه گشت و به دختر عموی خود چسپیده شد لیل و نهار در کوچه و بازار سگ وار
نیگردید پرده نشینان را پردهٔ عصمت دریده خرابی و تباهی می ساخت۔
شبی در خانهٔ امیری تنها داخل شد و حارسان او را دزد پنداشته گرفتار
کردند چون بشناختند بگذاشتند۔ انت دیو چون این واقعه شنید پسر خود را اندرز
پدرانه و نصیحت مشفقانه فرمود چشمان او سرخ شد و راجه بضرب طپانچه رخسارهٔ او رنجه
کرد و آن بدگهر بهانهٔ درد سر بر بستر علالت غلطید و راجه بنابر شفقت فردا بعیادت
او نهضت نمود و دربانان همراهیان او را از در در آمدن ندادند۔ راجه بعد ورای
حرکت حزین و غمگین گشته از حکومت دنیا بیزار شد و با مال و دولت و عورت در
بیجباره رفته در تیرتهانهٔ بجیشور بعبادت پرداخت۔ و کلش دیو تهیدست مانده با جمعیت
و لشکر خود بر جنگ پدر مستعد شد۔ و مادرش بوساطت برهمنان پند و نصایح
کرده ازین خواهش مذموم باز داشت لیکن بسوزش اندرون خانهای مصاحبان و
متعلقان پدر آتش کشیده خاکستر نمود پس انت دیو را دیگ قهر بجوش آمده
فرزندزاده هرش دیو برای جهانداری در بیجباره طلبید۔ و کلش دیو باستماع این خبر
در پای پدر افتاده و بعجز و نیازمندی او را از قهر باز آورده همراه خود بشهر
رسانید۔ و بعد دو ماه بصلاح اوباشان در قید کردن پدر فلاح و بهبودی خود

دانست - و راجہ اننت از کنکاش پسر ارجمند واقف گشته در بیجباره رجعت نمود و کلشه دیو ملازمان و متعلقان پدر را ماخوذ کرده بعضیها در کاه پیچیده بسوزانید و بعضیها را آب شمشیر سیر گردانید - ازین هرج و مرج مخلوق در زحمت و بلا مبتلا شدند - اننت دیو در دست سری متی مجبور بود وی در گرفتاری کلشه دیو گاهی مصلحت نداد - تا آنکه آن بدگهر زیاده تر خیره سر شده در فکر تخریب پدر افتاد -

شبی در بیجباره رفته دولتخانه راجه و مکانات شهر را آتش کشیده بسوزانید و دولت و سرمایه راجه تمام بباد داد - لیکن راجه و رانی بمشقت تمام از دریا عبور کرده نجات یافتند - و برای وی سری متی یک لعل بدخشی بود بقیمت هفت لک روپیه فروخته ملازمان و متعلقان خود را خوراک و پوشاک بخشیده مکانات سوخته را مرمت نمود - بوقوع اینواقعه راجه از دنیا نهایت دلگیر شده و لباس گیاه بر خود پوشیده در کتیجی[1] تاریک بریاضت پرداخت -

باوجود این حال پسر ناخلف باغوای مفسدان پدر خود را پیغام فرستاد که اگر ایشان را هنوز آرزوی زندگانی باقیست در کوهستان پونچهه رفته بعبادت بپردازند ورنه امید حیات نگذارند - اننت دیو باستماع این خبر غمناک شده با دل صد چاک رانی خود را گفت که بموجب عقل ناقص تو از وقار و اعتبار و نام و آرام و مال و جان دست شستم هر فرزندیکه در قصد پدر باشد در اصل نسل او البته فرق باید بود - رانی در جواب او چند الفاظ سخت بیان نمود و راجه بغضب آمده کارد در سینه خود انداخته سرمایه حیات درباخت و سری متی آه و واویلا پرداخت و اعوان خود را هرشه دیو تفویض کرده تجویز داد که او را بر سر جهانبانی بنشانند و

[1] کنج خانه رشمس اللغات

از آسیب پدر خود یعنی کلشدیو برہانند۔ بعد آں ہرشدیو را مفتاح مخازن تفویض
کردہ کلشدیو را پیغام فرستاد کہ بہ نعش پدر حاضر باشد یکروز در آمدن او انتظار
کشیدہ و کلشدیو بہ نعش پدر حاضر نشد۔ روز دوم شری متی خود را بزیور و حلیہ آراستہ
بہ شمشان شوہر مع سہ خدمتگار و چہار کنیزک ستی[1] شد۔ و ہرشدیو در بذل و عطا
وجود و سخا گنجینہ ہا صرف کردہ رفاہ خلق و نیکنامی خود حاصل نمود۔ و کلشدیو او را
دشمن بغلی پنداشتہ در بیجبارہ آمد و ہرشدیو را دلاسا و مدارا کردہ ہمراہ خود بشہر
برد۔ بعد ازاں کلشدیو از افعال خود منفعل شدہ در پرورش خلق خدا و آبادی
رعایا مائل گشت و خرج موافق دخل خود کردن گرفت۔ و مخبراں جابجا تعیّن کردہ
از احوال ملک و رعایا واقف گشتہ تدارک آں بخوبی میساخت۔ و در پرہیزگاری
و ثابت قدمی دخل دادہ و دبدبۂ شجاعت و دلاوری بہر سو انداخت۔

لیکن تند شہوت رانی قائم ماندہ ہفتاد و دو دختر دوشیزہ و پاکیزہ از اطراف
ولایت طلبیدہ شبستان خود پرستان ساخت۔ و از شرب شراب و رقص و سرود
تال ہمیشہ مخمور میبود۔ متصل بیجبارہ مندر کلشی شور آباد ساخت۔ ترتیب وضع
تربہون شہر کلش احداث نمود۔ دراں حال سہج پال راجۂ راجور انتقال فرمود و
کلشدیو پسر خود سنگرام پال را جانشین پدر نمود امّا مدن پال برادر سہج پال بدعوی
وراثت شور برداشت۔ کلشدیو لشکر جرّار با فکر جیانند تعیّن کردہ مدن پال را
در کشمیر محبوس داشت۔

پیش ازیں دبدبۂ شجاعت راجہای کشمیر چنداں نماندہ بود بافعل کلشدیو

[1] ستی۔ باصطلاح ہنود زنہا را گویند کہ در شمشان شوہر خود را زندہ بسوزانند۔

ولوله شجاعت و سیاست خود مشهور ساخت. یکروز دربار بادشاهی بکمال تجمّل ترتیب داده تمامی راجهای اطراف کشمیر و اعیان و ارکان ملک بر موقع جلسه حاضر کرد. و هشت کس از راجهای ریاست بیرونی برای نذر گذرانی آمده شامل دربار شدند. یکی راجه کرتی والی ابهی پور. دوم راجه استهبه والی چنبه. سوم راجه گلشن والی بلاس پور. چهارم راجه سنگرام والی راجور. پنجم راجه آدت کرشن والی لوهرکوت. ششم راجه پون گج والی عوری. هفتم راجه کاپرسی والی خاندیس. هشتم راجه گوتم والی کشتوار. و بر خدمت و مدارای راجها پرمامن وزیر مقرر شده بود. چون جلسه شاهی بکمال تزئک شان شایان باختتام رسید. از راجها و اعیان ملک هر کس را خلاع فاخره و نفایس عجیبه بخشید. دران ایام دریاها بسبب سرما یخ بست شده بودند بنابران هر کسی مبارزت تمام معاودت نمود. بعد آن مفسدان درمیان راجه و هرشدیو طرح نفاق انداختند. و هرشدیو بفرمان راجه در حبس خانه اسیر شد و مادرش تاب مفارقت نیاورده بر خودکشی ارتکاب نمود پس کلشدیو را مزاج معلول گشت موجب آن اتکرش پسر دوم از لوهرکوت طلبیده ولیعهد گردانید. و بمقام تانکهتر قالب عنصری فرو گذاشت. ایام حکومتش هشت سال بود.

(۵) راجه اتکرش در سنه ۵۶ الهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه و شش تخت و تاج را رواج داد و برادر خود وجی مل را وزیر ساخت. و هرشدیو که بحکم پدر محبوس بود وجی مل در باب خلاصی او التماس نمود راجه استدعای او منظور نکرده ازین رو درمیان آنها خصومت افتاد. وجی مل بطرف لار گریخته سامان حرب و ضرب بهم رسانید و بر برادر خود خروج نموده در محله تاشون محاربهٔ فریقین روی داد. اتکرش بجای خود سنجید که اگر فتح نصیب من گردد هرشدیو را رهائی بخشم و اگر مخالف غلبه کند پس او را مقتول بسازم. بنابران خوکلان

زندانرا دو انگشترین خود نشان داد و گفت ہرگاہ انگشترین سبز نگین در پیش شما خواہد رسید ہرشدیو را خلاصی بخشند و اگر انگشترین سرخ نگین خواہد آمد پس اورا قتل کردہ نابود سازند. فرد را با برادر خود بمحاربہ و مجادلہ پیوستہ دست کرش در جنگ مغلوب گشت واز روی اضطراب و انقلاب بغلط انگشترین سبز نگین بدست فرزند خود در زندان فرستاد وسپاہان انگشترین سبز نگین دیدہ ہرشدیو را از بند خلاص کردند. چوں ہرشدیو در معرکہ در آمد بجی مل را تقویت پیدا شدہ لشکر برادر را قتل عام نمود. و تکرش مغلوب و منکوب گشتہ بسینۂ خود خنجر انداختہ از جان درگذشت. مدت حکومتش بلبیث دو روز بود۔

(۶) راجہ ہرشدیو باتفاق اعیان ملک و اعانت بجی مل در ۱۵۶ ؁ برتخت نشستہ در دوست نوازی و دشمن گدازی ساعی شد۔ و در بذل عدل و رافت و احسان توفیق یافت۔ دروازہای نشیمن شاہی را از چہار سو زنجیرہای عدل آویخت کہ دادخواہاں بی مزاحمت دربانان بحضور میرسیدند۔ و اعیان و ارکان سلطنت را بر مناصب مناسب اختصاص داد۔ و بجی مل وزیر الملک گردانید۔ بعد چندی از روی نفاق بد اندیشاں میان ایشاں فساد و عناد افتاد موجب آں بجی مل رایت تقابل بر داشتہ باہمدیگر بحرب و ضرب پیوستند۔ و بجی مل در خود تاب مقاومت ندیدہ بجانب کشمیر التجا ساخت۔ چوں در میان درۂ کوہسار رسید قضا را لختۂ برفی از فرق کوہ لخشیدہ بجی مل را با معاونان خود در شہرستان عدم رسانید۔ و ہرشدیو را بعد چندگاہ صحبت فلاسفہ و اوباش مؤثر گشتہ از طور و طرز اول برگشت و در ارتکاب افعال ذمیمہ اشتغال داشت۔ و در محفل شاہی ہر روز ہزار شمع می افروخت۔ و سی صد و شصت

لعبت خوشروی ولمناز باندازۂ نازو طراز انتخاب کردہ برای مباشرت ایام سال تمام در حرمخانہ داخل ساخت۔ باوجود آن از حرام کاری ہا اجتناب نمیکرد۔ چنانکہ از ہمشیرہ خود ہم احتراز ننمود۔ و ذخائر راجہای پیشینہ و اسباب و سامان مناذر دیرینہ جمع کردہ نصیب قوالان و لولیان و خوش آمد گویان فرمود۔ چنانچہ روزی یک ڈومبی را صد ہزار دوستی انعام بخشید۔ و وزیران نامدار رابی اعتبار کردہ مردم تلاش واوباش را رتبۂ مصاحبت ومجالست افزود و بصلاح ومشورۂ آنہا انتظام مملکت می ساخت۔ بصدور این فتور اعیان و ارکان سلطنت بیدل گشتہ و جمعیت انتظام خلل افتاد۔

روزی مت و تیرام بر قتل راجہ اقدام نمودند و راجہ بر کنکاش آنہا واقف گشتہ واز قوم و قبیلۂ خود بیزار شدہ ہمہ ہا از تیغ گذرانید و فردی موجود نگذاشت۔ پس بترغیب مشیران خود برای تسخیر دارد و بیوقت ایلغار نمود۔ چون درمیان کوہستان بمقابلۂ دشمنان صفوف محاربہ ترتیب داد شبانہ برف و باران بشدت بارید لشکر شاہی را تباہی گشت۔ راجہ از میدان کارزار فرار اختیار کردہ بطفیل اوبیش موخود در دریای کرشنہ گنگا غرق شد و غنیم تعاقب نمودہ نزدیک بود کہ راجہ را گرفتار میکردند لیکن اچل و سوسل پسران ممّوی راجہ دلیرانہ نبرد مردانہ ساختہ مخالفان پس پا کردند و بزدلی راجہ و شجاعت برادران او در ملک شہرت یافت۔ آنگاہ راجہ بہون پورش آوردہ علاقۂ لوہر کوٹ را غارت نمود۔ ازین سو گندہرپ سپہ سالار بفرمان راجہ بر سر او تاختہ از پا درانداخت پس راجہ سنگرام پال راجۂ راجور باغی گشت وگندہرپ با سہ ہزار سپاہ برای گوشمالی او مامور

شد۔ و سنگرام پال با جمعیت ہشت ہزار سپاہ تقابل کردہ دو صد سپاہ از کشمیر و چہار صد از آنسو بقتل آمد۔ عاقبت سنگرام پال مغلوب گشتہ خط متابعت نوشتہ داد۔ و در سنہ ۱۱۵۶ اول ماہ بہادرون بارش باران شدت کردہ دریا طغیانی گشت۔ و فصلہا خام شد۔ قحط غلہ بحدی رسید کہ قیمت خروار شالی تا پانصد دینار رسید۔ جو ہمو زن مس میفروختند۔ و یک تولہ پشم شش دینار ارزش یافت و نمک و مصالح حکم طلا گرفت خلق خدا بسیار تلف شد فقط

و پنڈت کلہن از بی وقوفی و سادہ لوحی راجہ قصہ ہای بسیار نقل میکند نمونۂ ازاں ایراد کردہ شود۔ یکی از مصاحبان خاص عورتی موقّر بزیورات و ملبوسات آراستہ در پیشگاہ راجہ استادہ کرد و گفت کہ این والدۂ ماجدۂ ایشاں از بہشت آمدہ چیزی میخواہد راجہ بزیر پای او افتادہ مبلغی کثیر دادہ مرخص نمود۔ و دیگری چند عورت حاضر کردہ گفت اینہا دیویاں ہستند و از عالم بالا برای دیدار شما آمدہ اند۔ راجہ نذر خدمت آنہا گذرانیدہ نہایت دلخوش ساخت۔

و شخصی تصویر زوجۂ راجۂ دکہن کہ بحسن و جمال معروف بود بنظرا و گذرانیدہ و راجہ بدیدن آں والہ و شیدا گشتہ روزگار با ضطرار بسر می برد و برای حصول وصال آں بدیع الجمال خیال تسخیر دکہن بخاطر آورد۔ و اعیان دولت اینکار باعث تباہی سلطنت دانستہ نہایت مجبور شدند۔ و مدن نام مسخرۂ بود کہ بہزل و تمسخر در مصاحبت راجہ تقرب داشت او را التجا کردند کہ راجہ را بنوعی ازیں ارادہ باز دارد۔ و مدن ذمہ دار ایں امر شدہ روزی

درخدمت راجہ عرض کرد کہ امشب درواقعہ نامہ بدست من افتاد چوں مطالعہ کردم زن راجۂ دکہن نوشتہ بود کہ من حوری بودم از بہشت بعزم دیدن شما ازانجا بیروں برآمدم و درراہ بدست راجۂ دکہن افتادم لاچار بعقد مواصلت او گرفتار شدم اکنوں میخواہم کہ بنوعی خلاص کردہ خود را بخدمت راجہ رسانم۔ بالفعل ازخواص خود چند کنیزک فرستادم کہ تارسیدن من درخدمت او حاضر باشند البتہ بر فلاں تاریخ درانجا خواہند رسید راجہ بشنیدن آں شادمان گشتہ درانتظار پرستاران حشم درراہ منتظری بود۔ وبروقت موعود مدّن چند کنیزک گلبدن پریرو زینت آراستہ درپیش راجہ حاضر کرد و راجۂ بی شعور بدیدن آنہا مسرور گشتہ بعیش وسرور پرداخت۔

وقتی راجۂ مذکور درعلاقۂ راجور رفتہ بود و با فوج وحشم یکماہ درانجا قیام کردہ قیامت قایم ساخت۔ مردماں عاجز شدند مدّن مسخرہ را مبلغی رشوہ دادہ برای انعطاف عنان عزمیت راجہ التماس نمودند و آں مکار درحضور راجہ عرض کرد کہ درذیل کوہسار لشکر ترکاں وارد شدہ است۔ درینجا توقف کردن خود را بدہان اژدہا دادن است۔ راجہ بشنیدن ایں خبر بغیر تامل وتحقیقات بکمال اضطراب بکشمیر آمد۔ واشجار مثمر وغیر مثمر درصحن خانۂ او مرتفع شدہ بود گفت شاخہای درختاں از دیوار ہا سر برداشتہ درحرمخانہ نگاہ میکنند۔ و بہمیں وسوسہ ہمہ ہا ازبیخ قطع کنانید۔ و پٹہ رانی حرم محترمۂ او بود شبانہ از آغوش راجہ جدا شدہ با فیلبان پیوست راجہ بتعاقب او رفتہ از نعل فیلبان کشید باو بخشید قصۂ او درافواہ عوام مشہور است۔ و از روی بیوقوفی و بی پروا ئی

او در انتظام مملکت خرابی بعمل آمده اعیان ملک و ارکان دولت از روی بزدلی او خیره سر شدند۔ و قوم لون و ڈانگر در مراج و کامراج شورش بر داشتند۔ راجہ برای تدارک آنها افسران لشکر تعین کرده اکثر ها بقتل آوردند۔ و بسیاری از برہمنان بعلت خودسری از تیغ گذرانیدند و سرهای آنها بر شوارع عام آویزان کردند۔ و از روی سفاکی و خونریزی او ڈانگر و لون جمعیت کرده در لولاب شور بر داشتند۔ و راجہ بمدافعت آن ها لشکر کشیده جنگ و فساد تا دیرگاه جانکاه بود۔

دوران اثنا از عمزاده های خود راجہ بیدل شده در قصد تجسس آنها افتاد آن هر دو از خطور خاطر راجہ واقف گشته بطرف راجه درگر بجنة رفتند۔ و از انجا اوچل بکصد سپاه جمعیت کرده بعزم تسخیر کشمیر از راه باره موله در کامراج رسید۔ و قوم ڈانگر و لون با او اتفاق کرده در پرسپور صفوف محاربه آراستند و ہرشد بمقابله آنها بر آمده فریقین بحرب و ضرب پیوستند۔ اوچل تاب مقاومت نیاورده منهزوم شد۔ راجه از بتخانه های پرسپور و پٹن اسباب و آلات و بتهای طلا و نقره بغارت برده بشهر رجعت کرد۔ اوچل در باره موله پای استقامت افشرده برادرش سوسل با فوج بسیار از پنجاب آمده با او پیوست و راجه بمدافعت آنها فوج جرار تعین کرده فریقین بجنگ پیوستند۔ و در میدان رزم سوسل را پای بیکار نشده لاچار در پہار فرار اختیار نمود۔ اوچل بعد دو سه روز از راه کوہپامه در دلار رسید۔ ہرشد بمدافعه او فوج فرستاد و در معرکه کارزار سردار فوج راجه بی سر شده بیص بیص افتاد۔

وخالوی اوچل آنند نام از کامراج باعتضاد قوم ڈانگر واون شورش برداشت وہرشدیو چندر راج را برای سرکوبی او مامور ساخت - وآنند درمعرکہ کشتہ شدہ لشکر او پریشان گشت - وسوسل از راہ شوپیان باز آمدہ درنجیا و شور برداشت - وچندر راج از بارہ مولہ مقابلۂ او ابلغار کردہ از دست سوسل درجنگ کشتہ شد - وسوسل با جیش خود بشہر آمدہ با فوج اوچل لاحق گشت پس ہر دو ولاور درشہر درآمدہ شور محشر برداشتند - ہرشدیو فیلی را بانزا شراب دادہ بمقابلۂ دشمنان انداخت واز دست اوچل تیری بگوش فیل رسیدہ باز گشت برگشت ولشکر ہرشدیو را پامال کردہ درہم وبرہم ساخت پس ہرشدیو مغلوب شدہ رو بہزیمت نہاد - واوچل دولتخانۂ راجہ را آتش کشیدہ خاکستر گردانید وہشتاد کس از خیل خدم وحرمہای راجہ بسوزانید وقوم لون وڈانگر دست تطاول دراز کردہ شہر را غارت نمودہ خزانۂ راجہ بتاراج بردند - ہرشدیو بہمراہی دو کس درخانۂ زمینداری پنہان شدہ سہ شبانروز گرسنہ بود - اوچل سراغ یافتہ درکمینگاہ او درآمدہ از تیغ گذرانید - یازدہ سال وہشت ماہ وبیست ودو روز حکومت کرد -

(۷) راجہ اوچل در ۱۰۶۸ یکہزار ویکصد وشصت وہشت بکرمی برادریکہ کامرانی بجکرانی بنشست وعروس مملکت را بزیور عدل ونصفت آراست وبذات خود ہرکس را دادرسی میکرد - وبرای تحقیق حالات خلق بتغیر لباس شبانہ سیر نمودہ تدارک ہر امر فرامیساخت - ومخبران صادق جابجا تعین کردہ از ہرجا اخبار طلبیدہ درظلم اندازی وچارہ سازی پرداخت - وغلات موفور

در ذخیرہ ہا سرمایہ کردہ بوقت حاجت ارزان فروختہ خلق خدا را از صدمۂ قحط بہرہ مند شدہ نگہداشت۔ و دُزداں را منصب و جاگیر مقرر کردہ از دُزدی و قزاقی باز داشت و بندگان و فاضلان و ہنر پروران را قدر و منزلت افراخت۔ و فرقۂ ظالمان و مرتشیان و غمازاں را در چاہ مذلّت انداخت۔ کلہن پنڈت میگوید کہ اوصاف ہر قدر کہ در دنیا پیداست ہمہ ہا در ذاتِ او مخلوق بود۔ امّا دو خصلت مذموم از وصادر می شد یکی آنکہ نسبت ہر وضیع و شریف بدزبانی و دشنام کاری می ساخت۔ دوم اینکہ خصومت پیشہ گانرا باہمدیگر متنازع کردہ خونہا بر زمین می انداخت۔

و بعد چند سال از اوصاف پسندیدۂ خود یکبار برگشتہ خیال غرور و استکبار بخاطر آوردہ با ہرکس خصومت برخاست۔ چنانچہ فرقۂ ڈانگر ایرا بنظر حقوق معاونت سابقہ چند سال بعہدہ ہای جلیلہ معزّز داشتہ بود عاقبت در میان قبیلۂ آنہا بحکمت عملی نفاق و خصومت انداختہ و باہمدیگر خونریزیہا کنانیدہ از پا در انداخت۔ و سوسل را برعایت اخوّت و استحقاق معاونت ایام فساد قدر و منزلت افزودہ اوّلاً بر حکومت لوہر کوٹ وغیرہ مامور ساخت پسانہ با او نیز مخالفت باختہ رنجیدہ فرمود۔ وی علم بغاوت افراشتہ با فوج بسیار بمقابلۂ برادر خونخوار مبادرت نمود۔ از ینسو او بجلی بالشکر جرّار حملہ آور شدہ فریقین بحرب و ضرب پیوستند و سوسل مغلوب گشتہ مفرور شدہ بار دیگر جمعیتی بہم رسانیدہ بمقابلۂ راجہ باز آمد و گگنہ چند برای مدافعت او در بارہ مولہ معسکر ساخت بعد جدال و قتال سوسل بطرف دارد و گریختہ

رفت از آنجا براہ کرنا و در لوہر کوٹ رسید۔

اِقتباس۔ لوہر کوٹ درمیان راجوری و اکہنور سابقہ شہری معمور بود فی الحال نام و نشان آں معدوم۔ دراں زمان راجہ داسو خروج کردہ در کامراج شور برداشت۔ عاقبت در معرکہ تاب تقابل نیاوردہ بازگشت رفت۔ و از پشت ہرشدیو پسری صغیر موجود بود بکہاجر نام داشت راجہ او را دشمن خود پنداشتہ حوالۂ جلاد نمود و جلاد او را ریسماں در گردن انداختہ بالای پل بدار آویخت ہما نوقت ہوا تیرہ و تار گشتہ باد صرصر طوفاں برانگیخت ناگاہ ریسماں از گردن آں بیگناہ گسیختہ بدریا افتاد و یک عورت او را از دریا برداشتہ نزد راجہ نروم والی مالوہ رسانید۔ و راجہ او را بسان فرزند پرورش کردہ در فن سپاہگری و جوانمردی یگانۂ عصر شد۔

ہمدراں زمان در خانۂ سوسل از بطن دختر راجۂ نگرکوٹ فرزندی بلند پایہ و ارجمند تولد یافتہ نام او جی سنگہ گذاشت۔ ہمدراں ایام سنگرام پال راجۂ راجور از دنیا نقل کردہ راجہ او چپل فرزند او سوم پال بجای پدر نشانیدہ ہمراہ سوسل صلح و صفا نمود۔ و ہمدراں عہد بمقام سومیم جی کہ در حدود کامراج است آتش غیبی جلوہ گر شدہ او چپل برای زیارت آں قصد نمود و در عرض راہ فرقۂ ڈانگراں با جنود او با شاں بسر راجہ شنجوتی دیلہ آوردہ بجنگ پیوستند۔ و راجہ با وجود قلت لشکر غالب آمدہ مخالفاں را مغلوب ساخت۔ امّا خود از معاوناں جدا گشتہ دور افتاد مخالفاں برگشتہ شدن او گماں بردہ خوشحالی کردند۔ چہوڈ و رڈ دو برادر کہ از احفاد راجہ جشکر بودند لسلطنت برداشتند

چونکه فردا راجه برتخت نشسته دیدند در کوہستان کامراج گریخته رفتند و در انجا جمعیتی بهم رسانیده منتظر وقت میبودند۔

روزی راجه اوچل در صحن حرم سرا تنها میرفت شخصی بهانه استغاثه در پیش او آمده موی سرش بگرفته بر زمین انداخت۔ دران حالت دو شمشیر برسرش انداخته یکدم بعدم رسانید۔ پس معاونان و مددگاران راجه تمام از تیغ گذرانیده با جامه های خون آلوده برتخت جلوس نمود۔ و گگنه چندر پسر پرتهوی چندر سپه سالار راجه در لار رفته بود وی با صفای این ماجرا بمسارعت تمام در شهر رسیده و تیغ خون آشام از نیام برکشیده مخالفانرا قتل عام کرده رڈا و برادرش برتخته عدم بنشانید۔ ولاشه اوچل از خاک و خون برداشته بشمشان رسانید بعد ادای مراسم سوگواری سلهن برادر اوچل را تاج راجگی برسر نهاد۔ و مدت جهانداری اوچل ده سال و چهار ماه و یک روز بود۔

(۸) راجه سلهن در ۱۱۷۹ یکهزار و یکصد و هفتاد و نه باعانت گگنه چندر برتخت جلوس نمود۔ سوسل با استماع اخبار با لشکر بسیار از کشتوار ایلغار کرده آیت خصومت افراشت۔ عاقبت در جنگ تنگ آمده مهزوم شد گگنه چندر مشیر مملکت شده فرقه ڈانگر انرا از تیغ و تبر زیر و زبر گردانید و سلهن بنا بر شوربختی خود با گگنه چندر رشته موافقت گسسته بمخالفت برخاست گگنه چندر از وی برگشته سوسل را برای آمدن کشمیر ترغیب داد۔ پیش از ورود او اعیان ملک سلهن را از حکومت عزل کرده گگنه چندر را امور سلطنت تفویض

کردند۔ وسوسل موجب پیغام گگنہ چندر باشکر فراواں دربارہ مولہ رسید۔
فازیں طرف گگنہ چندر با فوج گراں برآمدہ بازار جنگ گرم کردند وسرہای
سروراں وپردلاں برباد دادند۔ عاقبت درشکر سوسل شکست عظیم افتادہ
سوسل وردست گگنہ چندر اسیر گشت وگگنہ چندر اورا مراتب حرمت وعزت
نگہداشتہ بشہر آمدند۔ وسلہن دروازہ ہای قلعہ مسدود کردہ بود چوں
دانست کہ کار از دست رفت درہای مفتوح ساخت وسوسل درقلعہ درآمدہ
بحکومت پرداخت۔ سلہن ولوٹن ہر دو برادر را در قلعۂ لوہر کوٹ محبوس
داشت۔ حکومت سلہن ہمگی سہ ماہ وبیست وہفت روز بود۔

(۹) راجہ سوسل دریماں سنہ رایت ملکداری افراشتہ بخوف
غداراں ہمیشہ مسلح می بود وغیر از مردم معتمد ہیچکسے را بمجلس خود آمدن نمیداد
وباغیان وطاغیان را جلای وطن نمود وگگنہ چندر ہم از ملک اخراج کرد۔ وی
باپیراوچل سازش نمودہ در ہیچیارہ شورش برداشت۔ سوسل بمدافعۂ
آنہا یورش آوردہ از معرکہ ہر دو مہزوم ساخت۔ وگگنہ چندر درقلعۂ
آہنیان پرسپور پناہ گرفت وسوسل بتعاقب او رسیدہ قلعہ را درہم وبرہم
کرد وپیراوچل مفرور گشت۔ گگنہ چندر بخواہش صلح خود بخود درپیش راجہ
حاضر آمدہ باہمدیگر متحد ومتعہد شدند۔ وگگنہ چندر برحکومت تبت اقتدار
یافت وموضع گگنہ گیر چندلارا احداث نمود۔ بعد چندگاہ جماعۂ از قوم ڈانگراں
کسوت مخالفت پوشیدہ سوسل را درتنگنا ناگاہ گرفتہ مجروح ساختند۔ وی
از روی جرأت وجلادت خود از مہلکہ جان بسلامت بردہ فردا با لشکر خود

بر سر مخالفان یورش آورده مقتول و منکوب ساخت۔

همدران ایام راجه دلهوک والی پرباک کهنر بخواهش زیارت تیرتهای
کشمیر عزیمت کرد۔ و بکهاچر پسر هرش بود که در پیش راجهٔ مالوه ایام بسر میبرد
همراه او بکشمیر آمده جماعتی از قوم کهسان و اکثری از کشمیریان که راجه سوسل جلای
وطن کرده بود با او ملحق گشت۔ و از سوم پال راجهٔ راجوری و دیگر پال راجهٔ بهلول
پور مدد گرفته برای تسخیر کشمیر رایت همت افراشت۔ و دران ایام سوسل گگه چندر
را ببهانهٔ ضیافت نزد خود آورده مع سه پسر گلو افشرده و خفه کرده بعدم رسانید
ازین کردار ناهنجار سرداران لشکر و افسران دیگر از و بیدل گشته فتنه ها برپا کردند
پس سوسل لشکر خود آراسته بمدافعهٔ بکهاچر لشکر تعیین ساخت۔ و بکهاچر طبل وغا
نواخته باعتضاد سوم پال بجنگ پرداخت۔ و تا هفت ماه بازار گیر و دار جنگ
و پیکار گرم بود۔ بکهاچر در جمیع محاربه غالب آمد و لشکر راجه مغلوب گشته در شهر
آرمید۔ پس سوسل اهل و عیال در لوهرکوت فرستاده خود بمقابلهٔ بکهاچر
استقامت کرد۔ و هر وقت در معرکه عاجز می‌شد و از عسکر او هزاران سپاه
تلف گشت۔ و قوم ڈانگر دست تطاول دراز کرده در میان شهر غارت
انداختند۔ و محلات راجه سوخته خاکستر گردانیدند۔ تا دو سال در ملک هرج
مرج و هیص بیص بود۔ بکهاچر گاهی غالب و گاهی مغلوب میشد۔ چون راجه
زبونی یافت مردمان از وی کناره گرفتند۔ بهمگی پنجهزار کس همراه گرفته در موضع
تاپر در خانهٔ ملک سهه‌بٹ که یکی از امرای معزولی او بود بسپهدی در تعظیم و
مهمانداری او پرداخته بکهاچر را پیغام فرستاد که سوسل در دست من مغلوب است

کلیان تل سپه سالار بکهاجر بیاری عتت تمام ایلغار کرده شبانه بر سر راجه ریختند فریقین بمحاربه آمیختند خونها ریختند۔ عاقبت سوسل گریخته در میان کوهستان بدست رهزنان افتاد معاونان اوقبل رسیده سوسل تن تنها در لوهرکوت متحصن گشت۔ و جباه و حشم و خیل و خدم تمام بباد داد۔ ایام حکومت او هشت سال و شش ماه و هژده روز بود۔

۱۰۱، راجه بکهاجر در سنه ۱۱۸۷ بعد مدافعهٔ سوسل خلعت راجگی پیراسته در اندک فرصت دشمنان خود مغلوب ساخت که مردمان از هیبت او میلرزیدند و خزینه‌ها که از راجه سوسل باقی مانده بود بر سپاهیان قسمت کرد۔ و گیبا نام شخصی را باستحقاق خدمات سابقه مدار المهام ملک گردانید۔ و چندگاه بعدل و نصفت و احسان گذرانید۔ عاقبت بصحبت منافقان و فلاشان بهرزه کاری شاغل گشت۔ و حرکات خود را افعال و حرکات ناشائسته صرف نمود و اهل فطرت و والا منزلت از صحبت او اجتناب کرده بعزلت نشستند۔ و امرای روزگار از کردار او بیزار گشته بخیال سرکشی مخالفت ورزیدند با نایرهٔ فساد اشتعال یافت۔ دران اثنا مسیٹ نام سرداری بهبانهٔ گرفتار کردن راجه سوسل در لوهرکوت فرستاد پسانه با زوجهٔ او که بسیار دلربا و خوشنما بود آمیخته در حرم خود داخل کرد و در دام محبت و الفت او اسیر گشته بوجهی پرداخت مهمات مملکت ننمود۔ مسیٹ را باستماع خبر زیره و زیر شده با راجه سوسل اتفاق کرده هر دو بر تسخیر کشمیر مستعد شدند۔ و جمعی از امرای نامدار که از کردار راجه بیزار شده بودند سوسل را برای تسخیر کشمیر نامه و پیغام فرستاده تحریص نمودند۔ و سوسل با جنبش نمود خود

از لوہر کوٹ خروج کردہ دوبیبارہ علم محاربہ افراشت۔ وسوم پال راجۂ راجور
کہ طرفدار وسپہدار بکھاچر بود جماعۂ کثیر از فوج ترکان وطوائفِ مختلفۂ ہندوان
ہمراہ گرفتہ بمقابلۂ راجہ سوسل بجدال وقتال پیوست۔ وسوسل باوجود قلّتِ سپاہ
بر قلبِ دشمن تاختہ از ہم متفرق ساخت۔ وخالوی سوم پال کہ سردار بزرگ بود
از دست سوسل کُشتہ شد۔ وترکانیکہ در ترکتازی مشہور بودند در کمندِ بازی
سوسل گرفتار گشتند۔

عاقبت سوسل غلبہ کردہ بجانب سرینگر ایلغار نمود وبکھاچر بمقابلۂ او افسران
نامی فرستادہ ہمہ ہا با راجہ سوسل پیوستند۔ آنگاہ سوسل با اقتدار واعتبار تمام داخل
شہر شد۔ ومردمان شہر کہ از ظلم بکھاچر بتنگ آمدہ بودند بمعاونت وامداد سوسل
قدم افشردند۔ وبکھاچر را از شہر بدر کردہ در قلعۂ راجوری رسانیدند۔ مدت
حکومت بکھاچر ہمگی شش ماہ و دوازدہ روز بود۔

(۱۱) راجہ سوسل مرتبۂ ثانی در ۸۸ب یکہزار ویکصد وہشتاد وہشت تاج
جہانبانی بر سر دادہ بر تخت حکمرانی جلوس نمود۔ وبکھاچر از راجہای کوہستان امداد
حاصل کردہ دوبیبارہ رایت عناد افراشت۔ ازین طرف سوسل لشکر کشیدہ بحرب وضرب
پیوستند وبسیاری از پاہان سوسل بی سر شدند۔ بکھاچر در عمارات چکدر آتش
کشیدہ فراوان مال واسباب وانسان ودواب ضائع کرد۔ سوسل خود در میدان
مبارزت جولان دادہ بجنگ پلنگانہ وحرب مردانہ روز محشر انگیخت۔ وبکھاچر را
چوگانِ جلادت در میدان افتادہ بکوہستان بگریخت۔ وقوم لون وفرزندِ ڈانگرا
گاہی راست وگاہی چپ ہر دو کس را کرشمہ دادہ ملک ومملکت تباہ کردند وسالہای

بسیار میان این دو راجہ منازعت و خصومت بطوالت انجامید و جنگہای عظیم واقع شد۔ گاہی بکہاجر ظفریاب میشد و گاہی سوسل فتحیاب میگردید۔ ازین جہت باشندگان این دیار از زحمت و آسیب بسیار رعایا گشت۔ و قحط شدید برخاست۔ راجہ سوسل متعلقان خود را ناحق و بیجہت رنجانیدہ عمداً بیدل ساخت۔ مردمان حسب ضرورت نزد بکہاجر رفتہ باو سازش میکردند چون از انجا ہم رہی بہی نمی یدند باز نزد راجہ می آمدند کار ایشان از ہرجا لاحاصل بود۔ سوسل از نفاق و دغای اعیان و ارکان دولت دلگیر شدہ در نفاذ امور سلطنت عاجز آمدہ فرزند خود جی سنگہ از لوہر کوٹ براہ بانہولہ طلب داشتہ ولیعہد خود گردانید۔ جی سنگہ در عنفوان جوانی صاحب شجاعت و جلادت بود و در امور حکمرانی و انتظام جہانبانی ثانی نداشت۔ مردمان از حکومت او شادمانیہا کردند۔ حکومت سوسل این مرتبہ ہمگی یک سال و سہ ماہ و بیست و چہار روز بود۔ فقط۔

(۱۲) راجہ جی سنگہ کہ اورا ذیہ بہم دیو نام اصلی بود در ۱۱۸۹ بستصواب پدر خود رایت جہانداری افراشت۔ و پدرش سوسل بطور وکالت و نیابت او مہمات مملکت میراند۔ و ملچندر لوازمات مدار المہامی و سپہ سالاری بجا می آورد۔

انتباہ۔ میگویند کہ ملچندر بن سوسرم چندر از فرقۂ راجہای چندر بنسی بود۔ کہ قوم آنہا را چندران می گفتند ہمیشہ بکمال ابہت و احتشام در علاقۂ نگرکوٹ یعنی کانگرہ حکومت میکردند۔ و ملچندر از روی غلبۂ معاندان

ترک وطن کرده بوساطت محبت و مودت سابقه در نزد راجه جی سنگه پناه یافت - راجه برعایت حقوق مودت سابقه وجه کفاف او از جاگیر پرگنه لار مقرر کرده عهدهٔ وزارت و سپه سالاری بوی ارزانی داشت چنانچه اولاد و ذریت او پشت در پشت تا زمان حکومت شاهان چغت بر مناصب امارت و وزارت شرفیاب گشته کارهای پسندیده کرده اند که تذکرهٔ آن در اوراق آینده کرده شود - جی سنگه در استمالت مردم پرداخته اعالی و ادانی بجود ذیل ساخت - اما بعضی فتنه گرد زیر خاکستر مثل شرر پنهان مانده بکم جوشی عناد اخگر فساد را بهوا میدادند - راجه بشروطی عهد و پیمان در وثوق ایمان در شهر اشتهار داد که سررشتهٔ قضا و قدر در دست کارگذاران کارگاه تقدیر است کام و ناکام هر مطلبیکه از انسان صادر میشود سرنوشت قدرت او ست - بنابران هرکسیکه از افراد عموم رعایا در کجبازی زمانهٔ ماضی بنسبت این خاندان نوعی قصور کرده باشد برای عفو جرائم خود بی تحاشا در درگاه ما حاضر آید تا که بعنایات مربیانه از تقصیرات او درگذشته بعفو و عطا سرفراز شود - و باستماع این مژده جانبخش بعضی متمردان در پیشگاه شهریار بار یافته بعفو جرائم خود مورد الطاف و اعطاف شدند - و عموم رعایا و برایا بوفور مرحمت و لطف و معدلت او در آرام نشستند -

بعد چندگاه کبهاجه بکپال شور و شر مجمعی از مردمان کوهستان با خود موافق ساخته با راجه مسیول جنگهای عظیم و آویزشهای قویم بکار میبرد که گاهی غالب و گاهی مغلوب می شد - این دو راجه معزول همیشه با همدیگر بکارزار مشغول می بودند - و جی سنگه در انتظام مهام سلطنت و استمالت رعایا همت خود می ساخت - چون استعداد او به بهاجه کپال رسید بعضی اهل نفاق در میان ایشان طرح مصالحت انداخته راجهای یکدیگر شدند - و جی سنگه

از پدر خود متوحش شده با راجه راجد سازش کرده بکهاجه را پیغام آشتی فرستاد و مقارن آن حال شخصی که از معتمدان سوسل بود باغوای وزیر بکهاجه راجه سوسل را غافلانه بقتل رسانید و سر او همراه گرفته نزد بکهاجه میرفت و در اثنای راه یکی از امرای جی سنگه او را گرفتار کرده نزد راجه رسانید.

و بعد چندگاه بکهاجه در عرصهٔ پانهال باعانت کهسان شورش برداشت و جی سنگه خود در بیجباره رفته استقامت کرد. و اودی چند سپه سالار خود را با لشکر جرار بسر بکهاجه تعیین ساخت. و در حدود پانهال میان فریقین آتش کارزار و شعلهٔ گیرودار سر بفلک کشید. بکهاجه روز بروز قوت می یافت. عاقبت اودی چند سپه سالار با قوم کهسان که معاون و مددگار بکهاجه بودند سازش کرده بخود مایل ساخت ازین رو بکهاجه را کمر طاقت و همت بشکست و در اثنای جنگ تیری بچشم آن نهنگ رسیده رخت حیات از دنیا بربست. بعد اختتام معرکهٔ بکهاجه لوتهن برادر سلهن که در قلعهٔ لوهرکوت محبوس بود دگر سنجه چند بار شورش نمود. و دلاوران جی سنگه هر دفعه او را سرکوبی کرده در کوشش اخیر بکشتند.

پس از آن جی سنگه باستقلال و اجلال تمام بی منازعت و اختلال اهل ضلال در رتق و فتق سلطنت و عدل و داد و نصفت معروف ماند. صاحبان فطرت و فطنت را عزت و حرمت بخشید و از مصاحبت و مجالست اهل بطالت و رذالت دامن کشید. و در عهد او پندت کلهن عالم بی بدل بود. در پیشگاه راجه به عهدهٔ مصاحبت و ندیمی امارت اعتبار داشت. تاریخ راجه ترنگنی بطلاقت و رنگینی مشتمل بر احوال راجهای کشمیر ابتدای عهد کلجگ تا حکومت جی سنگه بزبان سنسکرت مسلسل و منظوم از طبعزاد

اوست۔

همدران زمان در ۶۲۵ھ چنگیز خان والی ترکستان یورش کرده ملک افغانستان را در قبضۂ اقتدار خود در آورد۔ و یکی از افسران عسکر با لشکر فراوان برای تسخیر پنجاب و کشمیر تعئین ساخت۔ جی سنگه با جنود راجه های پنجاب بر آب نیلاب بمقابلۂ او بحرب و ضرب پیوسته بر سواحل دریا انهار خون جاری کردند۔ بمقارن آن حال جی سنگه وزیر خود ملچند را فرمان داد که کسی از اهل فراست در عسکر ترکان بجاسوسی باید فرستاد تا که تجسس احوال و تفحص طاقت و لشکر آنها بخوبی تحقیق کرده بیاید۔ ملچند بجای خود سنجیده هیچکسی از متابعان خود سزاوار این امر خطیر نیافت۔ لاچار خود را تغیر لباس کرده شبانه در عسکر ترکان تنها شتافت و خطی نوشته در میان پاپوش همراه برد خرامان خرامان در جیش ترکان در آمده از هر سو تجسس و تفحص نمود چون در میان خیمه بر بالش افسر عسکر رسید خط و پاپوش بر سر او گذاشت و خود تفتیش احوال بخوبی کرده رجعت نمود۔

فردا سردار غفلت شعار از خواب استراحت بیدار شده خطی از میان پاپوش برداشته مطالعه نمود نوشته بود منم ملچند افسر لشکر جی سنگه رسیدم اینجا دقتیکه در خواب غفلت سرمست شده بودی خواستم که سرت از تن برداشته خلق خدا را از شداید و مکاید تو برهانم لیکن مخالف را در حالت غفلت کشتن شرط مروت و مردانگی ندیدم۔ بنابران از سر خون تو درگذشتم۔ اینچنین رجال غفلت سگال را لازم نیست که بهرزه درائی و خودرائی با دلاوران شجاعت پیشه رایت منازعت افرازند و خود را بدهان اژدها بسپارند۔ چون افسر

عسکر ترکان بمضمون نامه اطلاع یافت با راجه کشمیر طرح مصالحه انداخته رجعت نمود۔
وجی سنگه مراجعت سعادت بپای تخت کشمیر معاودت فرمود و ملچندر را بهر دو نیابت
جاگیر بخشیده قدر و منزلت افزود۔ بعد آن ملچندر در موضع گگنه گیر قلعه سنگین مستحکم
کرده در انجا بعیش و عشرت پرداخت۔ وجی سنگه بیست و هفت سال حکومت
گذرانیده عاقبت از دست ترکان کشته شد۔

کلهن پنڈت احوال راجه سوسل و جی سنگه و مل چندر بشرح و بسط تمام قریب
دو هزار شلوک در کتاب خود می نگارد بسبب طوالت و فضولی آنرا ترک داده مختصر
نوشته شد۔ و بعد وفات جی سنگه مل چندر را از روی لیاقت و فطانت استحقاق
حکمرانی در خود بود اما بنا بر رعایت جوانمردی و حقوق نمک خوارگی پرمالو پسر جی سنگه
بجای پدر نشانید۔

(۱۳) راجه پرمالو بیاوری مل چندر در سنه ۱۲۱۶ رتبه خلافت یافته در حمق
و رعونت ممتاز بود۔ چنانچه بمقتضای سفاهت و بطالت مل چندر را قدر و منزلت
نگذاشت۔ و دو کس از اشرار قبیح اطوار بر عهده وزارت سرداری نمود۔ و همیشه
کیش ظلم و جفا پیشه خود ساخته روا دار آزار مردم گردید۔ دران اثنا آفتاب
حیات ملچندر بغروب رسید و یک لک و هفتاد هزار اشرفی نقدی و چهار صد من
طلا گذاشته ازین دار ناپایدار درگذشت۔ باستماع اختلال احوال پرمالو
و وفات مل چندر راجهای اطراف پهکلی و راجوری و جموں و کشتوار دست تعنت از مطاوعت
راجه سر باز کشیده خود سری اختیار کردند۔ و پرمالو را دو کس از شعبده بازان
ملحق گشته اشتغال شعبده بازی و نمودند و گفتند که این صورتها از عالم بالا فرشته

یعنی دیوتا برای امداد و اعانت تو می آیند البتہ بیمن و برکت قدوم آنها جهابنانی جاودانی یافتہ ہموارہ حکمرانی و کشورستانی خواہی ساخت ہمچنین از روی مکاری وطراری بہانہ و فریب و عیاری زرهای بیشمار ازو گرفتہ مفلس و بینوا کردند۔ مدت نہ سال و شش ماه و ده روز حکمرانی کرده درگذشت۔

(۱۴) راجہ ورتی دیو پسرش در ۲۲۵ بر تخت ایالت جلوس کرده ہمگی ہفت سال در حکمرانی بسر برده بملک جاودانی بشتافت۔ چونکہ در جہان فانی تو بادۂ زندگانی نداشت از وارثان سلطنت ہیچکس را لیاقت حکومت نبود پس اعیان ملک بنابر معاونت و ترغیب فرقۂ لون راجہ اوپیہ دیو کہ سزاوار حکومت نبود بموجب قحط رجال السلطنت بر داشتند۔

(۱۵) راجہ اوپیہ دیو در ۲۳۲ بر مسند حکومت جلوس نمود و از دست او بغیر تباہی و خرابی چیزی بعمل نیامده از حماقت او قصہ ہا مشہور است۔

آورده اند کہ روزی در تالاب ڈل سیر کشتی میکرد ناگاه بر روی آب نظر افگند چون عکس چہرۂ خود در آب دید خندید از آن و عکس خود نیز ہمچنان خندان دید پس بغضب آمده بر عکس روی خود طپانچہ کشید و انگشترین خودش در آب فرو رفت از انجا بر سطح آب خطی کشیده گذاشت۔ وقتیکہ بدولتخانہ رسید یکی از مصاحبان خود را پرسید کہ انگشترین شما کجا ضایع شد گفت در سیر تالاب میان آب افتاد و در انجا خطی کشیده ام تا کہ علامتی باشد فردا در انجا جستجو باید ساخت گویند سنگہای خود را پسران سنگہای کلان دانستہ تجویز ساخت کہ سنگریزہ ہا را شیر بدہند تا کہ پرورش یافتہ بالیده خواہند شد۔ مدت نہ سال

وچہار ماہ بحکومت گذرانیدہ انتقال نمود۔

(۱۶)، راجہ رسہ دیو برادر اوبپہ دیو در ۱۲۴۱ بر تخت جلوس نمود ہر چند بسلطنت راضی نبود امّا باستصواب فرقۂ لون کہ صاحب قبایل واہل جودت بود ند متحمل این امر گردید۔ دو برہمن طرّار کہ از یک نیاد بودند بملازمت راجہ اعتبار تمام حاصل کردہ داعیۂ سلطنت بخاطر آوردند۔ واعلام فساد وعناد برپا داشتند۔ چون جماعۂ لون از نیکخواہان راجہ بودند بنا بران کار برہمناں رونق پذیر شدہ وراجہ باستقلال تمام ہژدہ سال وسیزدہ روز بحکومت گذرانید۔

(۱۷)، راجہ جگدیو در ۱۲۵۹ بکنگاش امرا بر سریر امارت قدم نہادہ رسوم جفاکہ سابقہ معمول بود برطرف کردہ عموم رعایا از اقاصی وادانی خوشحال ساختہ گروہ مفسدان را تادیب بلیغ نمود۔ بعد از چندگاہ امرا ووزرا بواسطۂ طمع فاسد اورا از سلطنت بر داشتہ بجانب ہند اخراج کردند۔ کہ اہل نام یکی از وزرا کہ صاحب عقل وکیاست بود با راجہ موافقت کردہ ہردو از ملک بدر رفتند۔ چون مسافتی بعید قطع کردند راجہ بتدبیر وزیر روشن ضمیر بجانب کشمیر باز رجعت کردہ و درینجا با جمعیت قلیل مخالفان خودرا مہزوم کردہ دوبارہ بر تخت جلوس نمود۔ و برہنمونی وزیر در رفاہ خلق وآسودگی رعایا پرداختہ گوی نیکنامی ربود۔

گویند در جود وسخا وبذل وعطا از کردۂ حاتم اجود بود۔ اہل کشمیر اورا جگدیو داتا می گفتند۔ عاقبت پدم نام شخصی کہ از خویشان راجہ صاحب اقتدار واعتبار بود بطمع سلطنت راجہ را مسموم کردہ بر تخت عدم بنشانید۔ حکومت او چہاردہ سال وسہ ماہ وسہ یوم بود۔

(۱۸) راجہ رازہ دیو از بنی اعمام جگدیو بود پیشتر بخوف شر ایسمت کشتوار قرار داشت۔ ودر آنجا خبر وفات راجہ شنیدہ رجعت نمود۔ ودر کہاہور پادہ جمعیتی بہم رسانیدہ در قلعہ سیر علم استقامت افراشت۔ ازین سو پدم بعد کشتن جگدیو ہنگامہ آراستہ مستعد سلطنت شدہ بود چون از یورش رازہ دیو خبر یافت با جمعیت خود بمقابلہ او برآمدہ رازہ دیو را در میان قلعہ متحصن ساختہ محاصرہ نمود واز جانبین در جنگ وجدال ورد وبدل داد شجاعت دادہ خونہای بسیار ریختند روزی شخصی کفش پاکیزہ کہ از نقش ونگار آراستہ بود بطور تحفہ نزد پدم آورد۔ وپدم بتماشای آن مشغول شد۔ ناگاہ پیادہ از عقب آمدہ او را مقتول ساخت قلعہ گیان طبل شادی نواختہ از قلعہ بیرون آمدند۔ وباجتماع اعیان ملک وارکان سلطنت راجہ رازہ دیو بر تخت جلوس نمودہ منافق ومخالف او موافق گشت واز اکابران ہر کس را بدلاسا ومدارا استمالت ساختہ بالطاف خسروانہ نوازش کرد۔ طائفہ لون کہ با نواع فساد وعناد خیرہ سر شدہ بودند ہمچنان مطیع ومنقاد خود گردانید کہ بارہای علف بر سر خود برداشتہ در کشمیر میرسانیدند کہکہ چندر پسر ملچندر کہ ہمیشہ بجلایب سپہ سالاری کامگاری یافتہ بود۔ راجہ رازہ دیو او را بعہدہ قدیمی خود نامداری دادہ اقتدار واعتبار کلی بہم رسانید۔ اما بموجب تقدیر قدیر در سنہ ۶۳۴ھ جہان فانی را پدرود نمود پس پسروی بلادچندر بر عہدہ پدر خود ارجمندی یافت۔ وبموجب فتنہ انگیزی مردم اجلاف رازہ دیو بہ نسبت او خلاف ورزید۔ بنابران بلادچندر رایت بغاوت وخیرہ سری افراشتہ نیمہ شہر را متصرف گشت۔ ودر محلہ بلادمر جاگیرگاہ

خود قرار داده و محلهٔ مذکور بنام خود مشهور ساخت.

برهمنان بموجب کم توجهی و بی التفاتی راجه آشار بجرمتی در خود دیده با خود کنگاش کردند که راجه را از مسند حکومت بردارند و بجای او دیگری را نصب گردانند. راجه بر کنگاش آنها نوعی مطلع شده حکم فرمود که طایفهٔ بهت را تاراج نمایند. چون سپاهان بغارت بنگاه‌شان مشغول گشتند در آنوقت اکثر بنگاه‌شان از نسب خود منکر شدند. چنانچه تا حال مشهور است («بٹہ نہ بٹہ») یعنی بهت هستی حاشا من بهت نیستم. دران زمان چهلا چارج نام شخصی فاضل بود کتاب ازناس بچار در حساب کبیسه تصنیف نمود. و راجه موضع جمال نگر از پرگنهٔ آڈون در جاگیر او بخشید. و راجه در حکومت خود دو قریه آباد ساخت. یکی لاجور دوم رزلو حکومت او بیست و سه سال و سه ماه و بیست و هفت روز بود.

(۱۹) راجه سنگرام دیو پسرزاده دیو درسنه ۲۹۶ بجای پدر بر وساده فرمانرهی قدم نهاده در نگهداشت افواج کوشش بلیغ بکار برده بلادچند را رتبهٔ سپه‌سالاری بخشید. وی در محلهٔ بلدیر تعمیرات شاهی افراخت. و در موضع سله پرگنهٔ دچهن پاره قلعهٔ سنگین و متین آباد ساخت. و سنگرام دیو از کردهٔ راجهای سابقه تسلط و استیلای تمام حاصل نمود و خیل و خدم و لشکر و حشم بغایت افزود. و مخالفان و سرکشان به ترهیب او جانب جوانب گریخته رفت. و برادر خود سورج دیو را رتبهٔ مدارالمهامی بخشید. قدر و منزلت او با خود مساوی میداشت وی از روی شوربختی و غدغهٔ همچشمی بخاطر آورده علم بغاوت افرا راجه بر کنگاش او آگاه گشته از حکومت برداشت. سورج بخوف جان در

قلعهٔ گلنه گیر زیر دامن بلادچند رپناه گرفت. و راجه برای تدارک محافظ محفوظ لشکر کشید. چون متمردان در خود تاب مقاومت ندیدند در اسکردو مهزوم شدند و لونگ حاکم اسکردو فوجی کثیر از اطراف کوهستان جمع کرده برای اعانت سولج با راجهٔ کشمیر رایت تقابل افراشت. و راجه بشنیدن اخبار لشکر جرّار بر راجهٔ اسکردو تعین کرده خانمان لونگ را قلع و قمع نمود و ملک او تباه ساخت. سوبج پریشان حال و شکسته بال در تنگنای جبال در آمده و در حالت آواره گردی از معاونان خود مهجور مانده در دست معاندان خود گرفتار گشت. راجه اعضای او از هم پاش پاش کرده مرزبان شهر را عدم ساخت. عاقبت از کشتن برادر بعلت مرض شدید گرفتار شد. و در سنه ۵۶ه بلادچند راز دار فانی بملک جاودانی بشتافت. و پسر او سنگرام چند قائم مقام پدر شده در قصبهٔ بیجباره محلهٔ سنگرام و چندره باد آباد ساخت.

بعد از آن پسران کلهن که عموزادهٔ او بودند شورش برداشته ملک را غارت کردند. راجه در مقابلهٔ آنها عاجز آمده در نزد راجهٔ راجور بامید اعانت نهضت ساخت. متعاقب او طائفهٔ ڈانگران خروج کرده در ملک کشمیر هیص و بیص انداخته ملک را غارت کردند. و بعد چند روز سنگرام دیو با لشکر انبوه از راجور معاودت کرده با پسران کلهن محاربه و مقاتله نموده دستگیر ساخت. با وجود کمال قدرت بقتل ایشان راضی نشده مرهون عنایت و مهربانی فرمود. و شاعران و عالمان را در حکومت خود بپایهٔ قدر و منزلت افزود. همگی شانزده سال و ده یوم حکومت کرده پدرود نمود.

(۲۰) راجه رام دیو پسر سنگرام دیو در سنه ۱۲۱۳ب خلعت حکومت در بر کرده

مخالفان پدر سر بیدار کشید۔ و در پرگنۂ دچھن پارہ برکنارۂ جنوبی دریای لدر قلعۂ متین استوار ساخت۔ و در عہد او پرتھی راج وزیر و مدار المہام شدہ بود کہ بحسن تدبیر او انتظام مملکت میشد۔ گوبند راجہ بی اولاد بود لچھمن نام برہمن پسری متبنیٰ کردہ ولیعہد خود قرار داد۔ بیست و یک سال و دوازدہ روز حکومت کردہ ارتحال نمود۔

(۲۱) راجہ لچھمن دیو در ۱۳۳۴ھ بہ تاج ولیعہدی برسر دادہ بموجب پست فطرتی و دون ہمتی خود بار سلطنت نتوانست برداشت۔ دراں زمان کچل نام ساحری کہ در علم طلسمات و نیرنجات ماہر بود و بزور شعبدہ و افسون مردم را بگریہ می آورد بر سم سیر و سیاحت وارد کشمیر شدہ زیر دامن کوہ سلیمان قیام نمود۔ چونکہ مردمان کشمیر بسیار سست اعتقاد ہستند جوق جوق در پیش او میرفتند و در دام مکر و فریب او ہزاراں مردم گرفتار آمدہ مطیع و منقاد او شدند تا آنکہ ساحر داعیۂ سلطنت بخاطر آوردہ انواع فساد در عرصۂ روزگار بنیاد نہاد و بغیر عسکر و لشکر تسخیر شہر نمودہ ارکان دولت در مدافعۂ او عاجز آمدند۔ عاقبت باتفاق سنگرام چند لشکر فراہم کردہ کچل ساحر را مغلوب کردند۔ راجہ عرصۂ سیزدہ سال و سہ ماہ حکومت گذرانید۔

(۲۲) راجہ سہم دیو پسر لچھمن در ۱۳۴۸ھ برتخت نشست۔ و سنگرام چند در ازل خروج کردہ با راجۂ جدید بجدال و قتال پیش آمد عاقبت در معرکۂ جنگ کشتہ شد۔ پسر او رامچند طوق متابعت بگردن انداختہ بر منصب آبای خود سرفراز گشت۔

ہمدراں ایام شنکر اچارج کہ سر آمد دانایان زمانہ بود در شہر رسیدہ با کچل ساحر در مباحثہ و مناظرہ مبالغہ نمودہ افسون و نیرنگ او را یکبار زوال دادہ بہجوم عوام بروز مندہ دہم از ملک اخراج کنانید۔ انگاہ با علمای بہودہ بحث و مناظرہ

کردہ ہمہ را مغلوب و ملزم ساخت۔ و اکثر ہا از تیغ گذرانیدہ مذہب شیوہ را دریں ملک رونق و رواج داد راجہ بنسبت شنکراچارج آداب و تعظیم و انواع خدمات بجا آوردہ او را مرشد و مربی خود میدانست و فرمان او را اصلاً تخلف نمیکرد۔

شنکراچارج عمر عزیز خود زیر دامن کوہ سلیمان گذرانیدہ انتقال فرمود۔ وزوجۂ او آلاتی بود و اسباب خود فروختہ در موضع مرن حوضی سنگین درست کردہ وقف عام نمود۔ گویند در ملک کشمیر از عہد سابقہ رسمی معمول بود کہ ہرگاہ زنی مرتکب افعال شنیعہ میشد پدر او را محبوس کردہ مصادرہ می گرفتند۔

روزی راجہ سہم دیو از مطربۂ رعنا کہ عطا گلی نام داشت سرودی شنیدہ نہایت محظوظ گشت و مغنیہ را اجازت داد کہ انعام خاطر خواہ از من بخواہد مطربہ التماس نمود کہ دریں دیار بگناہ دختر پدر را تعزیر میسازند معافی آں میخواہم۔ راجہ بموجب التماس او آں بدعت را رفع نمود۔

گویند سہم دیو چندگاہ در استمالت رعایا و افعال خیر و صلاح اشتغال میداشت عاقبت باغوای اہل فساد منحرف بعناد گشتہ مرتکب افعال شنیعہ و اعمال قبیحہ گشت تاکہ امرا و وزرا از کردار او بیزار شدہ درصدد خرابی او افتادند۔ و دو نام شخصے کہ از مقربان راجہ بود وی باغوای بعضے امرا بر قتل راجہ اقدام کردہ بقتل رسانید۔ چہاردہ سال و پنج ماہ بحکومت گذرانید۔

(۲۳) راجہ سہہ دیو در ۳۳۶۲ب بیاوری بخت بر تخت پدر جلوس کردہ زمام چندرا زتبہ سپہ سالاری بخشید و در رتق و فتق سلطنت و انتظام مملکت نوزدہ سال و چہار ماہ گذرانیدہ و بمقتضای اِذَا اَرَادَ اللّٰہُ شَیْئًا ھَیَّأَ اَسْبَابَہٗ در عہد او سہ کس

از اطراف آمده درینجا اقامت کردند۔

یکی شاہ میرزا ولد شاہ طاہر بن قورشاہ کہ از سواد کنز آمده درباره مولہ قیام نمود۔ وجہ آمدنش این بود کہ جد او قورشاہ از اہل مکاشفہ صاحب کرامات وخوارق عادات بود وی شاہ میرزا را در صغر سن بکنار گرفتہ فرمود کہ مرا از عالم غیب الہام کردند کہ این فرزند دلبند پادشاہی کشمیر خواہد ساخت۔ بلکہ فرزندان او تا چند پشت نسلاً بعد نسل درانجا طبل ایالت وسلطنت خواہند نواخت۔

ازانجا کہ مردمان کنز سواد را بر خرق عادات وکشف وکرامات قورشاہ اعتقاد کامل بود۔ وقتیکہ شاہ میرزا بسن بلوغ رسید او را از بشارت جد بزرگوار خود آگاہی داده برای رفتن کشمیر تحریک نمودند۔ موجب آن شاہ میرزا با عیال واطفال خود در ۷۲۰ھ بکشمیر آمد۔ وراجہ سہہ دیو موجب رعایت علو نسب او را موضع داده دیره از پرگنہ کروہن جاگیر بخشید۔ ومصاحبت ومجالست خود معزز گردانید۔ ودر تاریخ فرشتہ مرقوم است کہ شاہ میرزا از نسل پانڈوان بود۔ چنانچہ شاہ میرزا بن شاہ طاہر بن قورشاہ بن آل بن کرشت بن نبگو در نسبت نبگو در بارجن دیو کہ یکی از پانڈوان بود می رسد۔ واحوال پانڈوان در مہا بارت مذکور است۔ واین شاہ میرزا جد سلاطین کشمیر است۔

دوم رینچن شاہ پسر تعین کہ والی تبت بود بمخالفت عموی خود مغلوب وپریشان حال بکشمیر آمده برای حصول امداد واعانت بہ رامچند رالتجا نمود۔ وچند سال بامید استعانت وامداد در موضع گگنہ گیر آسوده وظیفہ او از خزینہ راجہ معمول بود۔

سیوم لنگر چک کہ جد فرقہ چکان است از ولایت دارد و بخوف مخالفان

درکشمیر آمده درپناه راجه قرار یافت۔ ۔۔رخان در نسب او تقلبات عجیبه می نگارند بجای خود گفته شود۔

همدران زمان بلکه پیش ازان مردمان کشمیر از جادهٔ هدا باز مانده در ارتکاب افعال شنیعه و اطوار قبیحه اصرار نموده در فسق و فجور و جرم و قصور مغرور گشته از خیرات و مبرات و امور حسنات باز مانده در لهو و لعب و جد و تعب و خمار و قمار کوشیده از افعال خیر و صلاح بالکل محروم شده بودند۔ منتقم حقیقی آنقوم را بپاداش کردار گرفتار کرده در ورطهٔ ابتلا انداخته بعدم رسانید تشریح آن این است۔ که:۔

ذوالچو

در ۷۲۴ھ ذوالقدرخان که از نبایر هولاکوخان بن چنگیزخان بود مردم کشمیر او را ذوالچو میگویند با جمعیت هفتاد هزار سوار جرار از ترکستان براه کابل آمده امصار بسیار را قتل عام نمود۔ پس اشهب عزم را بجانب کشمیر جولان داده اول بهار در ملک رسید۔ و راجه سهه دیو باستماع خبر دبدبهٔ جیش و عسکر خود طاقت مقاومت و تاب مصادمت ندیده لاچار با قوم و تبار خود بجانب کشتوار فرار اختیار نمود۔ و ذوالقدر خان صمصام خون آشام از نیام برکشیده ساکنان اینجا را از خواص و عوام قتل عام نمود۔ و نسوان و طفلان در دست تاجران ترکستان که همراه خود آورده بود بیع کرده خزینه ها اندود۔ و مال و متاع و دواب و خیول از هر کس بغارت برده عمارات شهر را آتش کشیده با خاک یکسان ساخت۔ و از مزروعات بهاری یکدانه تخم بز نشده فصل ربیعه در آخر رسیال انداخت۔ و رامچند سپه سالار سهه دیو در حدود پرگنهٔ لار میان قلعهٔ گگنه گیر استوار مانده بسیاری از ابرار در پناه خود نگهداشت۔ و بعضی ستم رسیدگان در مغارهای کوهسار متواری گشته از قهر شرار محفوظ ماندند۔ و بعضی ها در اطراف

تبت و گلگت و کشتوار گریختہ از مال و عیال فارغبال شدند۔ ذوالقدر خان مدت
ہشت ماہ از روی عناد بنیاد ملک برکشیدہ تخریب و تہیب و قحی نمودہ در موسم
زمستان بشدت برودت ہوا و صولت سرما و نایابی غلہ مجبور شدہ فکر مراجعت افتاد
و از مردم اسیر تفحص و تجسس سبیل ہندوستان نمودہ آنہا براہ کہوری کہ از فرق کوہ بیرہ
(دیوہ سر) میگذرد رہنمونی کردند۔ و از اسارای کشمیر پنجاہ ہزار کس زن و بچہ ہمراہ بردا شتہ
بابادۂ ہندوستان از کشمیر بدر رفتند۔ وقتیکہ بر فرق کوہ دیوہ سر رسیدند باد سموم
و تعیلن گرفت ۔ و از آسمان برف و ژالہ باریدن آغاز نہادہ تندر تند
آہنگ بصدای لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ از بالا غریدہ بصولت
قہر قہار لشکر اشرار را زہرہ دریدہ طوفان برف طغیان کردہ فرقۂ اشرار و محبوسان
این دیار زیر برف غرق شدہ فردی برای اخبار زندہ نماند۔ فرد

بیک لمحہ از حکم عالم پناہ ہزاراں ہمہ سروراں شد تباہ

چون بعد ہلاکت قوم اشرار پس ماندگان این دیار از کمینگاہ کوہسار بر آمدند و از خویش
و تبار خود احدی بر صفحۂ روزگار یادگار ندیدند از زندگانی خود ہا بیزار گشتہ خونبار
شدند۔ مدعا کہ از جملۂ صد کس فردی زندہ ماندہ درمیان دہات یک یک خانہ قرار
گرفتند۔ و درمیان شہر ہمگی یازدہ کس بنیاد عمارت نو انداختند۔

رامچندر سپہ سالار کہ در نواحی لار میان حصار گگنہ گیر قرار کردہ بود با قوم و تبار خود
در قلعۂ اندرکوٹ آمدہ در انجا سکونت خود اختیار نمود۔ و رینچن و شاہ میرزا کہ بوقت حادثہ
در ذیل حمایت او آسودہ ماندہ بودند بمصاحبت و ملازمت او سرفراز شدند۔ سہہ دیو از
حکومت کشمیر دلگیر ماندہ در دیار کشتوار بواسطۂ رشتۂ مصاہرت راجہ قرار اختیار نمود۔

و در ۷۲۵ھ پس ماندگان کشمیر فراخور وسعت و طاقت خود در آبادی کوشیده خرمنها جمع کردند۔ چون در خطۂ کشمیر هیچکسے منتظم و فرمانروا نبود فرقۂ کہسان از کوہستان سر بشورش برداشته در حدود مرلج غارت کرده از غلات و حیوانات و مال و متاع هر چه دریافتند بغارت برده بردند۔ و مصیبت زدگان کشمیر از تطاول فرقۂ کہسان خائف گشته بجانب رامچندر رجوع کردند۔ و رامچندر رینچن و شاہمیرزا را با جمعی معدود بمدافعۂ قوم کہسان مامور ساخت۔ و رینچن بکمال همت و جلادت در کمینگاه کہسان مستعد مانده و شبانه آن قوم شریر را بحسن تدبیر اسیر کرده دست و پای آنها بریده بدار کشید۔ چون مردمان از خوف کہسان فارغ شدند رینچن را بطور سلامانه و شکرانه چیزی نقد و جنس پیشکش نمودند۔ رینچن منجمله آن چیزی به رامچندر داده چیزی بخود هضم نمود۔ مقارن آن حال بخاطر او خیال امارت ملکداری افتاده شاہمیرزا را با خود موافق کرده هر دو در مدافعۂ رامچندر مستعد شدند۔

و همدران ایام رینچو در پرگنۂ لار رفته بود رامچندر با وپیغام فرستاد که چند بار زگال از ساکنان آن محال گرفته روانه سازد۔ همان روز جمعی از مردمان تبت غلات بر اسپان بار کرده بشهر میرفتند۔ رینچن آنها را با خود موافق کرده جوالها از زگال پُر بار نموده و در میان زگال آلات حرب پوشیده داشته همراه خود در اندرکوٹ رسانید و زگالها در حجره انداخته دروازهٔ آن مقفل گردانید۔ شبانگاه دروازهٔ حجره کشاده آلات حرب بدست مردمان تبت و معاونان خود داده در شبستان رامچندر درآمده رامچندر را از تیغ گذرانید۔ و متابعان و پیروان او بیرخاش و پیکار مستعد شده همه ها بعدم رسانید۔ راون چند پسر رامچندر گرفتار کرده محبوس ساخت۔ و بعد اختتام

مقدمۂ اندرکوٹ رینچن بر جناح تعجیل روانۂ شہر شدہ در انجا باستقلال تمام بر مسند امارت جلوس نمود۔

اورنگ دہم در ذکر سلاطین کشمیر

(۱) رینچن شاہ در ۷۲۵ہجری مطابق ۱۳۸۱ بکرمی بر سریر مرزبانی استقلال حکمرانی یافتہ بانی مبانی جہانبانی گشت۔ تاکہ ہمہ ہا مطیع و منقاد او شدند۔ و کوٹہ رین دختر رامچندر در عقد ازدواج خود درآوردہ برادرش راون چندر را اقسام رعایت و مرحمت فرمودہ بخطاب رینہ گی یعنی مدار المہامی سربلندی داد۔ و ہر دو تبت و لار در جاگیر او بخشیدہ از خیال قصاص پدر برانداخت۔ و شاہمیر را عہدۂ وکالت دادہ مدار کارخانۂ حکمرانی برو گذاشت۔ و اتالیقی پسر خود کہ حیدر خان نام داشت باو تفویض نمود۔ و راجہ سہہ دیو کہ در واقعۂ ذوالچو بجانب کشتوار فرار شدہ بود با میّد سلطنت موروثی خود بکشمیر آورد۔ چوں رنگ تقدیر برخلاف مدعا دید باطاعت رینچن کہ ادنای او بود سر فرو د آوردن نتوانست و طاقت مقاومت در خود ندیدہ لاچار فرار اختیار کردہ در کشتوار قرار نمود۔ و رینچن در رتق و فتق سلطنت و آبادی ملک و رعایا مشغول شد۔

اشاعت مذہب اسلامیہ در کشمیر

مؤرخان مدت فرمانروائی راجہا تا عہد رینچن چہار ہزار و چہار صد و چہل و پنج سال شمسی می نویسند۔ و تا این زمان درین مکان طریقۂ مذہب ہنود رواج داشت۔ امّا ہیچکسے بر صرافت خود نبود تعدّد و اختلاف مشارب و تنوّع و تکثّر مذاہب بسیار داشت۔ از انجملہ بمقتضای اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِھِمْ در مذہب بہود

تکثر و رواج بیشتر بود. وغیر ازیں مذاہب مختلفہ مثل کھتری و ویش و کابت و پارسی و ناگ پرست وغیرہ بسیار فرقہ دریجا سکونت میداشتند. چوں در واقعۂ ذولچو خلقت بسیاری بقتل رسید وجمعی قلیل بمذاہب مختلفہ موجود ماند. وقتیکہ رینچن کہ بمذہب بھود بود بسریر جہانبانی استقلال یافت وبکثرت اختلاف مذاہب وملل مذہب اصلی را خلل دیدہ خواست کہ در ملک ماتحت خود یک ملت مروج سازد چونکہ دخول مذہب شیوہ متعذر بود ودر مذاہب دیگر متردد ماند. پس با دل خود سنجید کہ فردا کسیکہ اول صبح می بنیم بمذہب او گرایم۔

بامداداں جناب سید شرف الدین ملقب بہ بلبل شاہ رحمۃ اللہ دید کہ بر ساحل آنروی دریای بہت نماز میخواند. ونماز و نیاز او پسندیدہ با اہل وعیال خود بمذہب او گروید. وطوق اسلام بگردن انداختہ خود را بملک صدر الدین ملقب ساخت. فردا بمتابعت او راون چند پسر رامچند روسران سلطنت وعامۂ خلایق جوق جوق بر دست سید بزرگوار بشرف اسلام مشرف گشت. "طلوع آفتاب دین احمدی" ۷۲۶ھ تاریخ ایں واقعہ گفتہ اند۔

بیت

یار من بہر محفل آرائی — شد تماشای ہر تماشائی

روی او کرد دعوی اسلام — موی او کرد کفر آرائی

کفر و اسلام ابجنگ ورد — خود در آں جنگ یا تماشائی

رینچن شاہ بعد یافتن دولت اسلام برای مرشد بزرگوار خود خانقاہی رفیع برکنارۂ دریای بہت ترصیص نمود. وایں اول خانقاہیست کہ در کشمیر تعمیر یافت. ودر آنجا برای آمد و رفت مسافران ومحتاجاں لنگر جاری ساخت

وجہت مصارف مطبخ واخراجات خانقاہ چند قریہ از پرگنۂ ناگام تعیین فرمود
کہ تازمان شاہان چغت بدستور معمول بود وفقرا وساکین از انجا راتبہ میخوردند
ازین جہت آں محلہ را بل لنگر میگفتند۔ ورنیچن شاہ برای سکونت خود دولتخانہ
شاہی آباد ساخت کہ فی الحال مرقد حضرت سید محمد امین ویسیؒ در انجاست متصل
آں مسجد جامع در غایت وسعت معمور ساخت وخود در انجا نماز جمعہ ادا میکرد۔
وبعد چندگاہ مسجد جامع سوختہ شدہ بجای آں مسجدی قصیر از احجار تراشیدہ
ترصیص نمود کہ تاحال موجود داشت۔ وآنرا رینچن مسجد میگویند۔ ورینچن شاہ
ہمگی دو سال وہفت ماہ بحکومت گذرانیدہ انتقال نمود متصل خانقاہ بل شاہ
سمت جنوب آسود۔

(۲) اودون دیو برادر سہہ دیو کہ در واقعۂ ذوالجو بطرف پہکلی مفرور شدہ بود
بصوابدید ارکان ملک کشمیر آمدہ ہمنا کحت کوٹہ رانی ممتاز گشت۔ ودر ۷۲۸ھ ہجری
مطابق ۱۳۸۲ بکرمی بر مسند ایالت کشمیر جلوس نمود۔ وشاہمیرزا وبیچہ بٹ کاکاپورہ
را رتبۂ وزارت وسپہ سالاری بخشید۔ ودر ۷۳۲ھ اوردن نام ترکی از راہ
ہیرپورہ با فوج کثیر داخل کشمیر شدہ در انتظام حکام اینجا خلل انداز گردید۔ واودون دیو
باستماع خبراز روی حمق وبزدلی بجانب تبت گریختہ رفت لیکن شاہمیرزا بفرمان
کوٹہ رین بر اندفاع دشمن خونخوار کمر ہمت استوار کردہ بجانب اکابران وسرکشان
دہات کہ خودسر بودند خطہا نوشت کہ قبلبری در واقعۂ ذوالجو بر سرما چگونہ واردات
شدید رسید واکنوں مخالف دیگر بر سرما یورش کردہ دریں وقت ہرگاہ تغافل
وتکاسل جائز دارند البتہ خرابی ملک وبدنامی ما ودشمن کامی حاصل خواہد شد۔

بعد اصغای پیغام سرفرازان و سروران اطراف از اوباش و اشراف کنگاش اتفاق نموده بتقابلہ لشکر ترک علم تقابل فراشتند۔ و جانبین بجدال و قتال داد شجاعت داده از کشته ها پشته ها افراختند۔ و سردار ترک پس پا گشته بصلح و صفا رجعت اختیار نمود۔ و شاه میرزا بکمال استقلال طبل فیروزی نواخته بمرتبۂ اعلی اقتدار یافت۔ و اودون دیو از نهضت معاودت کرده از روی بزدلی و پست فطرتی خود در رتق و فتق امور مملکت اعتباری ندید۔ و تمامی انتظام ملکداری باهتمام شاه میرزا سرانجام میشد و پسران او در پرگنات حکومت میکردند۔ و اودون دیو پانزده سال و دو ماه سلطنت مستعاره بسر برده انتقال نمود۔

بعد وفات او کوته رین در قلعۂ اندرکوٹ رفته بمعاضدت برادران خود لوای شوکت افراشته عرصۂ پنجاه روز به بی استقلالی گذرانید۔ شاه میرزا عرصۂ زمانه خالی دیده بتقویت کرامت جد خود داعیۂ سلطنت بخاطر آورد۔ و از اندرکوٹ بشهر آمده با اعیان ملک سازش کرد۔ پس بموجب رعایت سابقه و لاحقه همه ها تردد و نفاق مطیع و منقاد او شدند۔ و بوثوق ایمان عهد و پیمان کرده اورا سلطنت برداشتند۔ و بیچه بٹ از متابعت او سرپیچیده از تیغ گذرانیدند۔ آنگاه شاه میرزا کسوت شاهی آراسته خود را بسلطان شمس الدین ملقب ساخت۔

(۳) سلطان شمس الدین در ۷۴۳ھ مطابق ۱۳۹۹ بکرمی باتفاق اعیان ملک بر سریر سروری جلوس نمود و در آبادی ملک و رعایا پرداخته باز مینداران حصۂ ششم خراج شاهی معمول ساخت۔ و در اندرکوٹ بجانب کوته رین پیغام تزویج خود فرستاد و وی نظر بر کوکه گی او نموده منظور نکرد۔ و سلطان بالشکر خود

بمجادلۂ او برخاستہ قلعۂ اندرکوٹ را محاصرہ نمود۔ کوٹہ رین در حالت مجبوری بنکاح او اقرار داد و عقد نکاح منعقد کردہ ہمراہ او بشہر آمد۔ شبانگاہ در شبستان عالی خود را بلباس فاخرہ و زیور متکاثرہ آراستہ بر موقع وصال کارد بر سینۂ خود زدہ رودہ ہا بدر کشیدہ گفت کہ قبولیت من ہمین است۔ و فرقۂ لون ہا باہم دیگر متفق گشتہ شورش بر داشتند سلطان بمدافعت آنہا استقامت کردہ ہمہ را از تیغ گذرانید۔ و ماگریان و چکان را اعتبار کلی بخشید و فرمان حکمرو منتظمان مملکت گردانید۔

و سنۂ ہفت رکھیشران کہ تا حال در دفاتر و معاملات اینجا معمول بود منسوخ کردہ سنۂ کشمیری از خود اختراع نمود و مبدأ آں از جلوس بنچن شاہ کہ سر کردۂ سلاطین کشمیر است از سال ۷۲۵ھ مقرر ساخت کہ تا حکومت شاہان چغتہ معمول و مروج بود۔ کیفیت آں در جلد اول مشروح است۔ سلطان مدت سہ سال و پنجماہ جام حکومت نوشیدہ شربت اجل گوارا ساخت۔ و در موضع سنبل مدفون است مشہور بمقبرۂ سلطان پادشاہ۔

تاریخ

آمدہ شمس باز زیر سحاب

بروایت تاریخ فرشتہ چہار پسر ازو یادگار ماند میرزا جمشید و میرزا علی شیر المخاطب بہ علاء الدین و میرزا شامک معروف بہ شہاب الدین و میرزا ہندال مشہور بہ قطب الدین۔ و بقول بعضی مورخان شہاب الدین و قطب الدین فرزندان علاء الدین اند۔

(۲) سلطان جمشید در ۷۴۷ھ مطابق ۱۴۰۳ بکرمی بر سریر ایالت نشستہ در عدل و احسان و رعیت پروری کمر ہمت بربست۔ بعد چندگاہ علاء الدین

لوای بغاوت افراشته در حدود زینه پور با برادر خود بحرب و ضرب پیوست.
و در بجبری شبخونی داده جمشید را شکست داد. انگاه جمشید پای استقامت استوار
کرده بر تخریب زینه پور ایلغار نمود. و سپاهان علاء الدین که در زینه پور بودند بقتل
رسانید. پس علاء الدین بکوشش آورده جمشید بطرف کامراج منهزم شد. و سراج
الدین وزیر جمشید شاه که محافظ تختگاه سرینگر بود علاء الدین را پیغام کرده تخت
تاج باو تفویض ساخت. جمشید بعد ازین واقعه کمر شکسته سلطنت را وداع نمود.
و در همان ایام بقضا پیوست. حکومت او چهار ده ماه بود.

(۵) سلطان علاء الدین در ۷۴۸ھ مطابق ۱۴۰۴ بکرمی بر مسند حکمرانی جلوس
نمود. و محلهٔ علاء الدین پوره آباد ساخت. و برادر خود شهاب الدین را رتبه
وزارت بخشید. در آخر حکومتش بسبب بارش بی وقت قحط عظیم واقع شده
خلقی انبوه ضائع گشت. و طائفه لون و نایک مخالفت ورزیده در کشتواڑ گریخته
رفتند. و سلطان بلطائف الحیل همه را بدست آورده محبوس داشت. و در قلمرو
خود فرمان داد که زن بدکاره از شوهر خود میراث نبرد و نصیب. و ازین حکم بسیاری
از نسوان فاحشه لباس پرهیزگاری پوشیدند.

صاحب وقایع کشمیر می نگارد که در زمان سلطان علاء الدین جناب سید
جلال الدین مخدوم جهانیان جهانگشت قدس سره خطهٔ کشمیر را بقدوم میمنت لزوم
خود طراوت و نضارت بخشیدند. بهمگی دو سه هفته سیاحت اطراف فرموده
رحلت نمودند. سلطان قدری آبادی شهر کرده بقضا پیوست. دوازده سال و
هشت ماه و سیزده روز بحکومت گذرانید. تاریخ وفاتش این است. فرد

بہر تاریخ وفات سلطان — ہاتفی گفت "مکانش فردوس"
۷۶۱ھ

در محلہ ملک آنگن از شنکدل بالاتر مدفون است۔

(۶) سلطان شہاب الدین موسوم بہ شیراشامک در ۷۶۱ھ مطابق ۱۲۱۶ بکرمی بر مسند شاہی جلوس نمود۔ تاریخ

ہاتف غیب بہر سال جلوس — گفت بر گو "شہنشہ نامی"
۷۶۱ھ

نقلست کہ در ایام شاہزادگی روزی بخواہش شکار میان درۂ کوہسار از آبادی دور افتادہ تشنہ لب شدہ بود۔ از ملازمان خود کسی ہمراہ داشت یکی رای شردل دوم چندا سیوم آخنہ جی ناگاہ اللہ عارفہ از درۂ کوہ برآمدہ یک پیالہ شیر بشہاب الدین بخشید کہ شہاب الدین قدری نوش کردہ بہ چندا داد۔ وی اندکی نوشیدہ بہ رای شردل بخشید وی تمام نوشیدہ آختہ جی را چیزی نگذاشت و عارفہ بشارت داد کہ شہاب الدین بادشاہی عظیم خواہد شد۔ چندا و رای شردل وزیر و سپہ سالار او خواہند بود۔ آختہ جی را زندگانی کوتاہ است۔ چون بجانب شہر معاودت کردند آختہ جی در اثنای راہ تباہ شد۔

وقتیکہ شہاب الدین بر تخت جلوس نمود چندا را تنبہ سپہ سالاری داد۔ و رای شردل بہ وزارت و انتظام مملکت ممتاز ساخت۔ تحسین تدبیر او باج و خراج ملک و پرگنہ بندی مقرر شدہ کہ تا عہد جنت باقی بود۔ مؤرخان می نگارند کہ بعد خرابی ذوالجو آبادی کشمیر بمرور ایام آہستہ آہستہ ترقی پذیرفت لیکن بعدم استقلال حکومت ضبط و ربط اطراف نبود چہ سرکشان و سرداران اطراف و پرگنات چند چند قریہ در تصرف خود گرفتہ حکمرانی میکردند۔ و بجانب حاکم

شہر چیزی بطور تحفہ و ارمغان میفرستادند و حاکم شہر را طاقت مقاومت آنہا نبود.
وقتیکہ شہاب الدین رایت حکومت افراشت سرکشان وغیرہ سران را قلع وقمع کردہ
در چاہ ذلّت انداخت روزیکہ فتحنامہ از جائی میرسید آنروز را داخل عمر خود میدانست
بعد انتظام خطۂ دلپذیر در تنسیق و تنظیم مضافات کشمیر پرداخت. اوّلاً از راہ
بارہ مولہ عزیمت کردہ ولایت پکھلی و گبر سواد و ملک گہکران مسخّر ساخت. بعد ازان با لشکر
گران در تبّت رفتہ با والی کاشغر محاربۂ عظیم ساخت. و ملک تبّت و اسکردو از تصرّف
او نزع کردہ در قبضۂ اقتدار خود در آورد و از آنراہ بہ گلگت آمدہ ملک داردو و
اطراف آن ضبط نمود. بعدًا با لشکر انبوہ پشتوار تعیّن کردہ کشتوار و جموں فتح کرد.
بعد ضبط و ربط اطراف و انتظام مملکت در ۷۶۳ھ بہ تہیۂ اسباب حرب و ضرب
پرداختہ ساز و سامان جیش و لشکر مہیّا ساختہ با جمعیت پنجاہ ہزار سوار و پنج لک
پیادہ از راہ بارہ مولہ لوای عزیمت افراخت. و سیّد حسن بہادر فرزند سیّد تاج الدین
بیہقی کہ از بنی اعمام حضرت امیر کبیرؒ بود میر لشکر ساخت. وی با جمعیت بیست ہزار
سوار و یک لک پیادہ بہ رسم منقلائی پیش پیش میرفت ہر جا کہ میرسید فتح میکرد.
گویا مقابلہ فتوحات در دست او بود.

جملۂ نخستین ملک یوسف زئی و سواد بجور و پشاور فتح نمود. از انجا
بجانب کابل نہضت ساخت. و سلطان احمد خان مرزبان کابل بجنگ پیش آمدہ
منہزم شد. و سیّد حسن تعاقب او نمودہ گرفتار کرد مدّت ہشت ماہ محبوس بود.
عاقبت بشفاعت سیّد تاج الدین از حبس فارغ گشتہ بہ ملک موروثی خود باز تسلّط
یافت. و سلطان شہاب الدین خواہر او در عقد نکاح خود در آورد. و خواہر خود

بمواصلت او نامزد ساخت۔ وصبیۂ اور ابعقد ازدواج سلطان قطب الدین سرفرازی بخشید۔ از انجا رایت جہانگیری افراشتہ بدخشان لمغان وغزنین وغور وقندہار وہرات فتح نمود۔ پس از آن تسخیر خراسان ایلغار کردہ ممالک بسیار در قبضۂ اقتدار درآورد۔ وبرکوہ ہندوکش رسیدہ افواج را مضرت وآسیب بسیار رسید۔ بنابراں کوس مراجعت نواختہ ممالک سندھ ملتان را مفتوح ساخت۔ از انجا رایت منصور افراشتہ قلعۂ لاہور را محاصرہ نمود۔ وبعد آویزش بسیار ممالک پنجاب را متصرف گشت۔ وسیالکوٹ ولوہرکوٹ وجموں با جمیع اطراف مفتوح ساخت۔ وبعد تسخیر پنجاب بردریای ستلج خیام دولت افراخت۔ وفیروز شاہ شہریار دہلی باستماع آں لشکر کثیر بمقابلۂ بادشاہ کشمیر تعئین ساخت۔ وبین الفریقین جنگہای عظیم واقع شد۔ عاقبت بفرمان حضرت امیر کبیر قدس سرہ کار بصلح انجامیدہ ملک پنجاب را تا حدود سرہند شہاب الدین متصرف گشت۔ وفیروز شاہ راسہ تا دختر بود حضرت امیر ہرسہ بمناکحت اقربای سلطان نامزد ساخت۔ چنانچہ اوّل درعقد حسن خان فرزند شہاب الدین صبیۂ دوم درعقد ازدواج سلطان قطب الدین۔ دختر سیوم بعقد مواصلت سید حسن بہادر افتخار یافت۔

صاحب وقائع کشمیر می نگارد کہ در ایام محاربۂ سلطان شہاب الدین با فیروز شاہ جناب حضرت امیر کبیر میر سید علی ہمدانی قدس سرہ بقدوم میمنت لزوم خود خطۂ کشمیر را رونق بخشیدند۔ وسلطان قطب الدین کہ نائب سلطنت بود خدمات ایشان کماینبغی بجا آورد۔ وآنجناب بعد چہار ماہ مراجعت فرمودہ بمقام فیروز پور با سلطان شہاب الدین ملاقات کردند۔ وبین المتخاصمین تجویز مصالحہ نمودند

مقدم شریف تاریخ است - فقط

بادشاه بعد مصالحه کوس نصرت نواخته انتظام ممالک دور و نزدیک بخوبی ساخته بجانب کشمیر لوای معاودت افراخت - و در ضبط و ربط امور جهانبانی و تسخیر بقاع و فتح قلاع لاثانی بود و بواسطهٔ صدور امور بدیعه و حالات عجیبه عهد او از عجایب روزگار می شمرند - هر جا که اشهب تسخیر را جولان میداد آن سواد را قبضه کرده باز بمالکان ملک عطا می ساخت - بعد تسخیر ممالک در آبادی ملک و رعایا سعی موفور بکار برده محلهٔ شهاب الدین پوره که الحال به شهام پوره مشهور است آباد شصت هزار خانه آراسته پای تخت خود گردانید - و در آنجا مسجد جامع آباد فرمود که هنوز بنیاد آن موجود است - و دیگر از چهاونی بابت سکونت افواج معمور ساخت آخر عمر در فکر تخریب بتخانها افتاده بتخانهٔ بجبیشور که در بجبهاره بسیار مرتفع بود بشکست و در نفس شهر هر جا که بتخانهای بود موجود بود ویران ساخت -

و در سنه ۷۷۷ھ بباعث سیلاب ده هزار خانه ویران شد - و در همان سال بادشاه حسن خان و علی خان پسران خود را بگفتهٔ زن دیگر که با مادر ایشان نزاع میداشت بجانب دهلی اخراج نمود - و بعد چندگاه بمرض شدید بر بستر افتاده حسن خان را از دهلی طلبانید و وی در جمون رسیده بود که شهاب الدین محتضر شد - و برادر خود هندال معروف بقطب الدین را جانشین کرده انتقال نمود - تاریخ

ز دریا کشمیر چون رخت بست | شهاب و دگر قطب جایش نشست

نوزده سال و سه ماه بحکومت گذرانید - و در محلهٔ بلدیمر برلب دریا مقبرهٔ اوست از مقبرهٔ سلطان زین العابدین بجانب شمال بمسافت سی قدم بر سر آن گنبدی سنگین

مرتفع بود پرتاب سنگ که از اہل کاران شہر سنگ بود مقبرۂ مذکور زیر عمارت آورد۔

(۷) سلطان قطب الدین در ۷۸۱ھ مطابق ۱۴۳۵ بکرمی بر سریر جہانبانی لوای حکمرانی افراشت۔ و محلۂ قطب الدین پورہ آباد کردہ در انجا عمارتی وسیع و رفیع باساتین مشتمل ترصیص نمود۔ و در قلع و قمع بنیاد اہل فساد و در ترویج عدل و احسان و سداد بر اقران خود گوی سبقت ربود۔ با وجود اشتغال جہانبانی رغبت کمالات علمی بسیار میداشت۔ و حاکم لوہرکوٹ رایت تعاون افراشته باعسکر محاربه و مجادله نمود عاقبت کشته شد۔

و سلطان برادرزادۂ خود حسن خان را از دہلی طلبیده با مورات ملکی دخیل ساخت۔ بعد چندگاه بنابر یاوه گوئی مخالفان سلطان از وی بیدل گشته بگرفتن او فرمان داد۔ و حسن خان باستصواب رای شہردل که وزیر پدرش بود بجانب لوہرکوٹ با مخالفان سلطان که در انجا بودند پیوست۔ سلطان از رای شہردل بدگمان شده محبوس داشت وی از بند گریخته خود را به حسن خان رسانید۔ و در انجا ہر دو اتفاق کرده رایت مخالفت بر داشتند۔ و بعضے زمینداران آں سواد ہر دو کس گرفتار کرده پیش سلطان فرستادند۔ سلطان رای شہردل را قتل کرده حسن خان را محبوس داشت۔

و در زمان سعادت نشان او مطابق ۷۸۱ھ ہفصد و ہشتاد و یک جناب امیر کبیر میر سید علی ہمدانی قدس سرہٗ بقدوم میمنت لزوم خود خطۂ کشمیر را مرتبۂ ثانی جنت نظیر فرمودند۔ و از رفقاء سادات ہفتصد کس ہمراه داشتند۔ و در محلۂ علاؤ الدین پوره فرودکش فرمودند۔ و بر لب دریا صُفّۂ سنگین افراشته پنجوقت نماز بر آں ادا میکردند۔ سلطان با خلاص تمام آداب صحبت و ارادت بجا آورده اندرز و نصایح

ازاں جناب پوشیدہ بکار می برد۔ چنانچہ بموجب بیخبری دو خواہر معاً بعقد آوردہ بود بفرمودۂ آنجناب یکی مطلقہ ساخت۔ و حضرت سید کلاہ مبارک خود تیمناً بسلطان بخشید و سلطان تعظیماً آنرا در تاج خود نہاد۔ پس فرزندان او تا عہد فتح شاہ آں کلاہ را در تاجہای خود می نہادند۔ و فتحشاہ کلاہ مذکورہ در کفن خود پیچیدہ برد۔

ملا احمد می نگارد کہ حضرت امیر شش ماہ در کشمیر گذرانیدہ اوایل ۷۸۲ھ بجانب تبت عزیمت فرمودہ در بلاد کاشغر و ختن وغیرہ دین متین را رواج داد۔ و در شہر افسوس بزیارت غار اصحاب کہف فایز گشتہ۔ در ۷۸۵ھ بجانب کشمیر باز رجعت فرمود۔ و در ۷۸۶ھ براہ پکھلی تشریف بردہ در حدود کنر سواد جان بحق تسلیم نمود قصۂ آں در حصۂ سیوم گفتہ شود۔

سلطان قطب الدین شانزدہ سال و پنجماہ و دو روز طبل حکومت نواختہ انتقال نمود۔

تاریخ

قطب برخاست از روی کشمیر   از سر جاہ سکندر بنشست

در محلہ لنگرہٹہ در مقبرۂ سنگین متصل روضۂ پیر حاجی محمد مدفون است۔ و دو پسر از و یادگار ماندند۔ یکی میرزا شنکار ملقب بسلطان سکندر۔ دوم میرزا ہیبت۔ بعد وفات پدر سلطان سکندر بر تخت جلوس نمود۔

(۸) سلطان سکندر بت شکن باستصواب مادر خود کہ لوزہ نام داشت در ۷۹۶ھ مطابق ۱۴۵۱ بکرمی بمسند حکمرانی جلوس نمود۔   تاریخ

شاہ عادل سکندر ثانی   کہ از و یافت سرفرازی تاج
ملک روشن نمود شرع از و   گرچہ بودہ ز ظلم چوں شب داج

بہر تاریخ سال سلطنتش عقل گفتا بشرع داده وسلج
۷۶۹ ھ

امرا و ارکان دولت را مطیع و منقاد خود گردانید۔ و او از جمیع سلاطین کشمیر بشوکت و عظمت و کثرت لشکر ممتاز بود۔ مہابت بسیار داشت۔ باج تمغا از اہل ہنود و مسلمین معاف نمود۔ و در اوایل مادر سلطان دخل در مہمات ملکی نموده بوجہ نیک سرانجام میداد۔ شاه محمد که برنه سلطان بود در پرده نرد مخالفت میباخت۔ بالسماع این خبر مادر سلطان دختر و داماد خود را از میان بر داشته محبوس داشت۔ و لی مادری که وزیر اعظم بود ہیبت خان برادر سلطان را زہر داده ہلاک گردانید۔ وسلطان از کردار و اطوار وزیر بیدل گشته در فکر مدافعه او افتاد۔ امّا بخوف نقصان انتظام مملکت فرصت نگاه میداشت۔ وزیر بر حقیقت حال واقف شده برای دفع کدورت خاطر بخدمت سلطان التماس نمود که زمینداران تبّت کوچک باغی شده اند۔ اگر حکم باشد بنده در آنجا رفته گوشمالی متمردان نماید۔ سلطان این امر پسند آمده او را رخصت داد۔ وزیر با لشکر بسیار بجانب اسکردو نهضت کرده آن ولایت قبضه نمود و تمامی تبّت ها از شرق و شمال مسخر فرمود۔ و در آن حدود جمعیتی بہم رسانیده بغی ورزید۔ سلطان با لشکر فراوان بمدافعت او مسارعت کرده در سرحد تبّت جنگ واقع شد۔ و لی مادری ہزیمت خورده بکمند دولت گرفتار گشت۔ بعد چندگاه در زندان زہر خورده از جہان درگذشت۔ سلطان اطراف تبّت وغیره در قبضه اقتدار خود در آورده۔ و در شجاعت و سخاوت و مروّت مشہور شد۔ و از شنیدن آوازه جود و احسان و بذل و امتنان او دانشمندان عراق و خراسان و ماوراء النہر وغیره بلاد بملازمتش آمدند۔ و علم

فصل در اسلام را در ممالک کشمیر رواج تمام پیدا شده نمونۂ عراق و خراسان گردیدن

و در ۷۹۶ہجری حضرت میر محمد ہمدانی خلف الصدق جناب امیر کبیر میر سید علی ہمدانی قدس سرہما درین دیار فرحت آثار بعمر بیست و دو سالگی بر اشتیاق سیصد رفقا تشریف شریف ارزانی داشت۔ و مدت بیست و دو سال درین بلاد اقامت فرمود و سلطان در بجا آوری خدمات آنجناب بجان و دل کوشیده بحسن ارادت و عقیدت در حلقۂ مریدان ایشان در آمد۔ و در محلۂ نوہٹہ برای اقامت آنجناب عالیشان قصری رفیع و وسیع معمور ساخت۔ و نیز حسب الامر ایشان خانقاہ معلی در نفس شہر و خانقاہ والا در موضع وچی۔ و خانقاہ اعلی در موضع ترال۔ و خانقاہ کبرویہ در موضع [illegible] تعمیر نمود۔ و برای خرج مطبخ و مصرف خانقاہ معلی سہ قریہ جاگیر بخشید کہ تا دور حکومت سنگان بدستور معمول بود۔ و ملک سہہ بٹ کہ مشیر و وزیر سلطان بود بحضرت سید اورا با جمیع توابع و لواحق مسلمان ساختہ دختر او بی بی باریعہ در حبالۂ نکاح خویش در آورد۔ و سہہ بٹ را ملک سیف الدین نام نہاد۔ و رسالۂ در علم تصوف تصنیف کردہ بسلطان بخشید۔ و بطفیل حضرت میر بسیاری از سادات عظام و علمای فخام وارد این مقام گشتہ سلطان ہر کس را بحسن ارادت قطاع و مناصب بخشید۔ و در بجا آوری خدمات ایشان بجان و دل کوشید۔

و از ابتدای سکونت راجہ ہا درین دیار بتخانہ ہای بسیار بعجوبۂ صنعت روزگار یادگار ماندہ بود۔ کہ بتماشای صنعت ابداع و اختراع تعمیر آن عقل عقلا پریشان میشد سلطان سکندر لوای تصلب افراختہ بتخانہ ہای مذکورہ از بیخ برانداختہ با خاک یکسان ساختند۔ و از اجزای بعضی بتکدہ ہا مساجد و مقابر برافراختند۔ اولاً برای انہدام

بتخانهٔ مارتاندی مشهور که بر کریوه متن از تعمیرات راجه رام دیو یادگار بود تا یکسال کارخانه جاری ساخت و خرابی آن از انهدام آن نتوانست کرد. عاقبت بنیاد آن چند سنگ کشیده در جوف بتخانه هیزم بسیار جمع کرده آتش افروختند. و اشکال و تصاویر بتهای آن که از طلا ملمع شده بود تباه کردند و حصار احاطهٔ آن از بیخ بر کنده فرو ریختند که آثار آن هنوز حیرت افزاست. و همچنان بتخانهای بیجباره که زیاده از سه صد بودند با خاک تیره یکسان ساخت حتی تمام بتخانه وزیر اشبری که از بهنامی و گرامی بود از بیخ برکند. گویند هنگام شکستن آن شعلهای عظیم از آتش پیدا شده که سلطان و ارکان دولت میدیدند و هنود آنرا محمول بر کرامات معبودان خود میکردند و چیزها میگفتند و سلطان آنرا از طلسمات دانسته از تخریب آن باز نماند تا که از بنیاد آن سنگی ظاهر شد بر روی آن سنگ بخط سنسکرت منقوش بود "بسم الله مفترینه شتنت وزیر اشبری" یعنی بسم الله یک افسونی است که ویران میکند بتخانهٔ وزیر اشبری را. سلطان از سنگهای آن بتکده مسجد جامع بیجباره معمور ساخت و بتخانهٔ کمپیشور را که سابقاً سلطان شهاب الدین اندک خراب کرده بود سلطان سکندر بنیاد آن بر کنده خانقاهی برای اخادمان سید محمد قریشی تخصیص نمود. و عوام آنرا ویانتر خانقاه میگفتند. راجه گلاب سنگه خانقاه مذکور را ویران کرده بتخانهٔ جدید آباد ساخت. و همچنان بتخانهٔ پرتی هاسه کیشو و مکتا کیشو از تعمیرات للتادت در پرسپور معمور بود سلطان آن هر دو بتکده را مسمار کرده سنگهای آن در سد بندیها صرف نمود. و ستون حجری که در آنجا بطول پنجاه دست و بقول بعضی پنجاه گز موجود بود شکست. و از بنیاد آن بتکده صندوقی برآمده برو رقی از مس نوشته یافتند که بعد انقضای مدت ها هادم این بتکده سکندر نام پادشاهی خواهد بود

وصورت بده افتاد که در دست خواهد شکست - و در محله اسکندرپوره متصل دولتخانه
شاهی دو بتخانه عالی بود یکی مهاشری از تعمیرات پرورسین - دوم تاراپیٹ بنا کرده راجه
تاراپیڈ سلطان آن هر دو بتخانه را بیکبار مسمار کرده از مصالح آن مسجد جامع درمیان
شهر آباد ساخت - و بتخانه کالی شوری سابقاً سلطان قطب الدین مسمار کرده بود بجای
آن سلطان سکندر خانقاه معلی معمور فرمود - و برای ترویج مذهب محمدی اهل هنود را
تکلیف کلی رسانیده درمیان شهر منشور ساخت هر کسکه دین محمدی قبول نکند ازین ملک بگریزد
ورنه دست از جان بشوید - موجب آن بعضی هنود فرار اختیار کرده بجانب اطراف
نقل کردند و بعضیها حلقهٔ اسلام بگردن انداخته آسوده ماندند - و بعضی برهمنان بقتل
خود راضی شده از جان درگذشتند - گویند سلطان سکندر سه خروار زنار در آتش
بسوزانید -

عاقبت بتجویز میر محمد همدانی قدس سره از قتل برهمنان باز مانده بنسبت
آنها جزیه قرار داد - و تمامی کتب اهل هنود جمع آورده درمیان تالاب ڈل غرق کرده
بر سر آن سنگ و خاک انباشته سد و تالن مرگ احداث نمود - الحال آنرا سد الیشبری
میگویند - و بتخانه ایشی شور که در الیشبراری معمور بود مسمار کرده سنگهای آن در تبلید
سد مذکور صرف نمود - و در عهد سلطان منهیات و بدعیات نامشروع مثل شرب شراب
و قمار وغیره سراسر ممنوع بود - و نوای آلات سرود مثل بربط و چنگ و عود و مزمار و ساز
و دهل از ... جانانها برخاست - و آواز کوس و کرنا بغیر معارک و مقدمات محاربه و پیکار
... مسموع نگشت - همگی همت و تمامی همت در ترویج دین متین مصروف میداشت
... و ربط ... و نظم و نسق امور سلطنت برادران و وزران گوی سبقت

بود ہر جا کہ لوای عزیمت افراخت طبل فتح و فیروزی نواخت۔

ہمدراں زمان سعادت اقتران صاحبقران ثانی امیر تیمور گورگانی بعد تسخیر ترکستان و خراسان عنان عزیمت بجانب ہند معطوف داشتہ آں سواد میمنت مواد را در قبضۂ اقتدار در آورد۔ چوں ذکر امیر تیمور درمیان آمد بنا بر ربط تاریخ نویسی برخی از احوال آں بادشاہ دیں پناہ دریں جا گفتہ شود۔

تسلط یافتن امیر تیمور گورگانی بر ممالک ایران و خراسان و ترکستان و ہندوستان و کشمیر

مولانا شرف الدین یزدی مسطر است کہ امیر طرغل نام شخصے از رؤسای شہر سبز کہ آنرا شہر کش ہم میگویند صدر نشین مسند امارت بود۔ و در خدمت شیخ شمس الدین کہ از اولیای عظام آں مقام بود آمد و رفت میداشت۔ روزی از زبان آں شیخ بزرگوار بشارت شادمانی دریافت کہ از صلب فرزند تو عنقریب فرزندی بوجود خواہد آمد کہ ولایت ایران و توران و خراسان و ہندوستان مفتوح خواہد ساخت۔

وہمدراں زمان از حرم محترمۂ امیر طرغائی کہ فرزند ارشد امیر طرغل بود در ۷۳۶ھ تیمور شاہ متولد گشت۔ چوں بسن شباب رسید روزی با چندکس از متعلقان خود در خدمت شیخ شمس الدین شرف اندوز صحبت شد و حضرت شیخ فرمودند کہ امروز صحبت ما با کسے است کہ بادشاہی نصف دنیا خواہد کرد۔ و امرای عظام کہ در خدمت آں عالی مقام حاضر بودند ہر یکی امید ایں نوید بخود منسوب داشت۔ و امیر تیمور از روی فروتنی خطور ایں امر خطیر بخاطر خود ہیچ نیاورد ولیکن موجب تقدیر قادر بیچون نیر اقبال آں ہمای ہمایوں فال در ربع مسکون پرتو جلالت انداخت۔ و اوایل ۷۷۱ھ در شہر بلخ افسر جہانبانی بر سر دادہ در ترائید جاہ و حشمت و ترقی جیش و مملکت پرداخت

وبمددگاری حضرت باری طبل جهانداری نواخته برای تسخیر ممالک و امصار لوای عزیمت افراخت. و سرهای سروران و سرکشان در خاک و خون انداخت. و همای نصرت و فیروزی همیشه همعنان او می بود و بر موقع عزیمت گاهی روی هزیمت نمود هرجا که تاخت شاهان عالی شان را مغلوب ساخت. اولاً بلاد امصار خراسان و افغانستان بیورش سهل آسان زیر فرمان در آورد. آنگاه یکران عزیمت را بتسخیر عراق و فارس و آذربایجان جولان داده مظفر و منصور بجانب توران نهضت فرمود و تا مدت مدید در حدود ترکستان محاربات شدید با سرفرازان نزدیک و بعید بپدید آورده رایات عالیات را بالعزم تسخیر هندوستان اهتزاز داد. و در سنه ۸۰۰ھ مطابق سنه ۱۳۹۸ع بر ساحل دریای نیلاب که الحال به اٹک معروف است خیام دولت افراشت. و در اینجا عرضداشت سلطان سکندر شهریار کشمیر بخصوص اقبال و امتثال حکم اشرف و انقیاد امر و ایجاب سکه و خطبه از نظر اشرف حضور صاحبقران مشرف گشت چنانچه از افعال شائسته و اطوار بائسته سلطان سکندر خوش شده یک زنجیر فیل و تمغای شاهی مصحوب یوقیا و فولاد برای سلطان ارمغان فرستاده اظهار تودد و خشنودی ساخت. و سلطان سکندر بادای شکریه آن تحائف و نفائس فراوان مصحوب مولانا نورالدین بجناب صاحبقران ارسال کرده التماس حصول شرف پابوس خدمت نمود. صاحبقران سفیران خود را راهی ساخت و گفت وقتیکه رایت عزیمت از هندوستان بجانب پنجاب مراجعت فرماید سکندر شاه در اینجا بملازمت مشرف گردد. آنگاه صاحبقران از نیلاب بجانب پنجاب نهضت کرده تسخیر بلاد و اطراف کامیاب گشته در دهلی رسید. و سلطان محمود تغلق با جمعیت سپاه و لشکر خود بمقابلت او رایت محاربت افراشت لیکن بحرب و ضرب شدید مغلوب و منهزم گردید. و تیمور شاه بر تخت دهلی

جلوس کردہ سکہ و خطبہ جاری ساخت۔ بعد انقضای ہشت روز چند ہزار سوار برای تحصیل
غلہ و خراج باطراف پرگنات مامور ساخت۔ ہزبران پرخاش خو دست تطاول در مال
رعیت انداختہ آتش فساد افروختند۔ و مردم عوام باز دحام تمام الویۂ بغاوت
افراشتہ بمقابلہ پیوستند و عسکر شاہی بجوش آمدہ متمرد انرا قتل عام کردہ تا سہ روز انہار
خون در دہلی جاری کردند۔ و دست تطاول دراز کردہ ہرچہ یافتند بردند۔ و نصف شہر
باتش کینہ افروختند۔ و از لاشہای مردگان انبارہا اندوختند مختصر کہ تیمور شاہ
تا عرصۂ پانزدہ روز در دہلی قیام کردہ تا ساحل دریای گنگ امصار و قصبہ جات
را تاخت و تاراج و قتل عام نمود۔ انگاہ بجانب دکھن ایلغار فرمودہ چون در ذیل کوہ سوالک
رسید رایان خود رای آن نواحی بصف آرائی و جنگ آزمائی جسارت کردہ تا مدت
شانزدہ روز فیما بین آتش مقابلہ و مقاتلہ افروختند۔ عاقبت ہزبران شاہی اقوام
مرہٹیان را نہب و غارت کردہ قتل عام نمودند۔

پس تیمور شاہ بجانب سمرقند عنان عزیمت معطوف داشتہ چون در وزیرآباد
خیام دولت افراشت حاکم آنجا دو طوطی سفید رنگ کہ در شیرین کلامی معروف بودند تحفۂ
خدمت گذرانیدہ بوفور عطاف جہانبانی مورد الطاف و مہربانی گردید۔ از آنجا
بجانب جموں عسکر ظفر پیکر تعیین ساختہ جان نثاران درگاہ راجہ آنجا اسیر کردہ بحضور
گذرانیدند۔ و بادشاہ بوفور مرحمت ملک موروثش باز دادہ باج گذار نمود۔ و در آنجا
لودفیا و فولاد و زین الدین کہ برسم رسالت جانب کشمیر رفتہ بودند و احکام واجب
الاذعان بنام شاہ سکندر والی آنجا بردہ بودند با ایلچیان او بازدوی اعلی رسیدند و
عرضداشتند کہ سلطان سکندر احرام بندگی بستہ روی نیاز بقبلۂ اقبال آوردہ بود

بموضع جتهیان رسیده ازان مرحله مولانا نور الدین که از جانب او برسالت آمده بود باو پیوست و تقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرمودند که سی هزار اسپ و صد هزار درست که هر یک بوزن دو نیم مثقال باشد والی کشمیر از ولایت خود سرانجام نماید و جهت امتثال آن امر سلطان باز گشت رفت. تا که بعد از اتمام آن مهم دیگر باره متوجه شود و از پابوس حضور فائز گردد. چون این معنی بسمع اعلی رسید بادشاه آنرا نپسندید فرمود که شاه سکندر را تکلیف مالایطاق کردند و زیاده از اندازهٔ وسعت ولایت او طلبداشتند بنور عقل که چراغیست رخشان روشن و هویداست که از هر مملکتی مبلغی مطالبه باید نمود که در حوزهٔ وسعت و فسحت آن باشد تا شرائط نصفت و عدالت مرعی ماند. و رسولان صدق خدمت گذاری شاه سکندر بعرض رسانیدند. پادشاه زین الدین را حکم داد که سلطان سکندر را بگویند که بوجهی تردد ننماید و تا تاریخ سیزدهم ماه رجب ۸۰۱ھ خود را برلب آب سنده برساند.

بعد ازان بادشاه برساحل چناب اکثر مرزبانان هندوستان که همعنان موکب نصرت بودند رخصت کرده بمساکن و ماوای خود ها در گذشتند. پس ازان از دریای چناب عبور کرده بسیاری از افواج شاهی غرق لجه تباهی گشتند. ازانجا بجانب اٹک لوای عزیمت افراشت. و شاه سکندر بجبر دوره و فرمان احرام ملازمت بسته دد باره موله رسید. ازانجا خبر شنید که صاحبقران بر جناح تعجیل از آب سنده عبور کرده بجانب سمرقند متوجه گشت. پس ایلچیان کاردان بهمراهی فرزند خود شاهی خان باتحائف و هدایای شایان بخدمت شرف فرستاد و خود باخیر و سعادت معاودت فرمود. شاهی خان در سمرقند بملازمت رسیده از پیشگاه والا تا هفت سال

رخصت معاودت نیافت۔ و در سنہ ۸۰۰ھ در موسم سرما برودت ہوا شاہ والا بجانب چین و ختا رایت جہانگیری افراشت و در عرض راہ حرم محترمہ را رخصت انصراف بسمرقند بخشید و چند روز متواتر بشرب شراب ارتکاب کرده تشنہای حرارتش باطل شد و مزاج متغیر گشت و تب محرقہ استیلا یافت و مخالف اجلش تاخت آورده ناساختہ ناساختہ ماند۔ ساختہ ہم ناساختہ ساخت۔ چتر اقبال از سرش انداختہ سلطنت و مملکتش باختہ شد۔

تاریخ

سلطان قمر آنکہ چرخ را لگون کرد — وز خون عدو روی زمین گلگون کرد

در ہفدہ شعبان بجنت آمد — فی الحال ز رضوان سرپا بیرون کرد

بعد انتقال صاحبقران شاہی خان در سنہ ۸۰۸ھ از سمرقند مراجعت کرده بقدمبوس پدر بزرگوار فایز گشت۔ مدعا کہ سلطان در عدل و رأفت و احسان وجود و سخاوت و امتنان و کسر اصنام و دفع بدعات و ترقی اسلام مدت بیست و چہار سال و نہ ماه و شش روز بسر برده آزار تپ محرقہ علیل گشت۔ و پسران خود میرخان و شاہی خان و محمد خان حضور طلبیده بوفاق و اتحاد وصیت نمود۔ پسر بزرگ خود میرخان را علی شاه خطاب داده سلطنت برداشت بتاریخ ۲۲ ماه محرم سنہ ۸۲۰ھ از عالم فانی بملک جاودانی بشتافت و در احاطۂ مندر کوکی شہری سمت شمالی مدفون شد۔ فوت سکندر تاریخ است شعرا و فصحا برثیات و تواریخ داد سخنوری داده اند۔ صاحب بہارستان شاہی وفات سلطان در سنہ ۸۱۶ھ می نویسد واللہ اعلم۔

(۹) سلطان علی شاه در سنہ ۸۲۰ھ مطابق سنہ ۱۴۱۷ء با برادر نگ جہانبانی بجکمرانی

لہ الحال بہ دُمب بڈشاه مشہور است۔

بنشست۔ ملک سیف الدین را ثانیہ وزارت بخشید و باستصواب او در تخریب و تعذیب فرقۂ ہنود علم تعصب افراختہ جمعی کثیر جبراً مسلمان ساخت و جمعی ازین ملک مفرور شد و جمعی جزیہ اختیار کردہ برجہ‌د وجفا اصطبار ورزیدند۔ وبعضیہا بر خودکشی اقدام نمودند۔ همدران زمان والی کاشغر با فوج گران یورش کردہ ہردو تبت را قبضہ نمود وسلطان از روی عدم استقامت خود بتغافل گذرانید۔ وبعد مدت بخیال سیف دین بعالم جاودانی بگذشت مردی عاقل وفاضل ودانا بود۔ از اصابت رای وحدت ذہن او نقلہا می‌آرند۔ میگویند کہ وقتے دو مادیان از دو مالک بہ یلاق رفتہ بودند در آنجا ہردو زائیدند وکرہ یک مادی سقط شدہ وبچۂ دوم از ہردو مادیان شیر مینوشید۔ عاقبت بہ نسبت آں کرہ ہردو مالک متنازع شدہ مرافعہ بطول انجامید۔ وکسی فیصلہ آں نتوانست کرد۔ عاقبت اصل مقدمہ بہ سیف دین گذرانیدند و ملک آں ہردو مادیان بر ساحل دریای بہت استادہ کردہ کرہ بر ساحل دیگر فرستاد۔ چونکہ مادر اصلی بجانب بچۂ خود نگاہ کرد بموجب شفقت ذاتیہ خود را بدریا انداختہ از دریا عبور کرد ومادی دیگر بوجہی اضطراب ننمود پس کرہ بمالک آں مادی بخشید۔

آوردہ اند کہ کاتبی بود فرتوت زوجۂ داشت جوان آں عورت با جوانی پیوستہ بااو عقد نکاح بربست ومقدمہ بہ سیف دین افتاد در پیش او ہردو شوہر پیش ثبوت کامل گذرانیدند ملک متردد ماند۔ آنگاہ آبگیر از قلمدان خود کشیدہ برای آوردن آب بدست آں عورت داد وآں عورت بفراست تمام آب در قلمدان انداخت ملک دانست کہ آں عورت از کاتب است بوی ارزانی داشت۔

نقل است کہ گاذری بود مفلس از روی افلاس خود خیالی بخاطر آورد کہ

درخانۂ خود شبانہ نقبے دادہ فرداغوغامی کنم کہ دزداں کالای مرداں بردند انگاہ
پوشاک مرداں فروختہ بضاعتی حاصل کنم شبانہ درخانۂ خود نقب کندن گرفت
و پاسبان اورا دزد پنداشتہ اسیر کرد وگاذر دست بگریبان پاسبان انداختہ
غوغا برداشت و پاسبان را زدوکوب نمود۔ فردا مقدمہ بسیف دین افتاد ملک
مدتی در تحقیقات آں تامل نمودہ فرق حق و باطل نتوانست کرد۔ یکے از خدمتگار خود را
تعلیم فرمودوی خود را مردہ ساخت و زوجۂ او مویہ کناں پیش ملک آمدہ از
مردن شوہر خود خبر داد و ملک او را کفن پوشانیدہ در تابوت نہاد وگاذر و پاسبان را
از حبس کشیدہ فرمان داد کہ ایں میت در پانپور رسانیدہ بوطنگاہ خود مدفون سازند
ہر دو کس درمیان برف وگل ولای آں میت را بدوش گرفتہ افتاں و خیزاں براہ
می رفتند۔ پاسبان بہ گاذر گفت ناحق مرا و خود را گرفتار کردی نمیدانم کہ ترا در نقب
دادن چہ غرض بود۔ گاذر گفت کہ من پوشاک مرداں بہانۂ دزدان میخوردم تو مرا
ناحق گرفتار کردی میت از تابوت برخاست کہ من ببرکت راست گفتاری شما
زندہ شدم پس بازگشتہ بشہر آمدند۔ وگاذر را سزا دادند۔

بہر حال سیف دین مردی عاقل و منصف مزاج بود چہل سال در وزارت
گذرانید۔ بعد انتقال او شاہی خان رتبۂ وزارت یافت جہد معدلت و شفقت
خلق خدا را دلخوش ساخت۔ وعلی شاہ مدت شش سال و نہ ماہ حکومت بسر بردہ
عزیمت طواف حرمین الشریفین بخاطر آورد۔ و برادر خود شاہی خان ملقب
بہ زین العابدین کہ از عنفوان جوانی آثار بلاغت و شجاعت و سعادت و فطانت
از ناصیۂ او لائح بود بر مسند ایالت مستقل داشت۔ وخود از راہ جموں با جیل و

خدم و جاه و حشم بصوب حجاز متوجہ گشت۔ و محمد خانرا بابت اطاعت و فرمانبرداری او اندرزہا نمود۔ چوں درجموں رسید راجہ آنجا کہ پدرمن کوحہ او بود اورا از ترک سلطنت شنعت کردہ از خواہش حج باز داشت و لشکری از خودش ہمراہ دادہ براہ پہکلی بازگشت روانہ ساخت۔ زین العابدین باستماع این خبر کینہ ورشدہ سامان جیش و عسکر از تیغ و خنجر آراستہ بمدافعۂ او بشتافت۔ و بمقام اودی دو جیش پرطیش باہمدیگر صفوف محاربہ و مقاتلہ آراستہ بجدال و قتال با افسران سرکش پی سرکردند۔ عاقبت زین العابدین ہزیمت خوردہ در سیالکوٹ رفت۔ و علیشاہ بار دیگر بر تخت جلوس نمود۔

چوں دراں ایام جسرت خان گہکر کہ در سمرقند از بند صاحبقران گریختہ آمدہ در پنجاب تسلطی تمام حاصل کردہ بود زین العابدین باو پناہ بردہ بمساعدت او لشکری انبوہ فراہم کردہ بکشمیر آمد۔ علیشاہ با لشکر بیکران از کشمیر ایلغار کردہ با ہمدیگر بجنگ پیوستند و علیشاہ مغلوب گشتہ در دست جسرتخان اسیر افتاد و زین العابدین مظفر و منصور بجانب کشمیر نہضت فرمود و مردم شہر کہ ہواخواہ او بودند خوشحال شدند۔

(۱۰) سلطان زین العابدین در سنہ ۸۲۷ھ مطابق سنہ ۱۴۸۰ بکرمی بر سریر جہانداری جلوس نمود۔

ع

سایۂ الطاف خدای واہب

تاریخ جلوس اوست۔ و بحسن استعداد خود در ضبط و ربط اطراف مملکت ساعی گشتہ سرکشانرا طاقت مخالفت نگذاشت۔ و در تمشیت پروری علم نیکنامی فراشت برادر صغیر خود محمد خانرا بعہدۂ وکالت و نیابت بخشیدہ زمام جزوی و کلی

باو رجوع نمود. و خود تشخیص قضایا میکرد. و ملهمت رینه و احمد رینه که از قوم چیذرا بودند بر عهدهٔ سپه سالاری مقرر ساخت. و ملک مسعود ٹھاکور را خطاب مدار المهامی داد و رسومات بد که از سالقه مانده بودند کلاً برانداخت و نرخ تولسی دُول کرد. و قواعد و ضوابط خود بر تختهای مس کنده در شهر ده مروّج ساخت تا که رسوم ظلم از ملک بر افتاد. و جرمانه و مصادرات که شقداران از رعایا میگرفتند برطرف نمود. و حکم عام کرد که سوداگران مال تجارت باندک نفعی فروخت سازند. و غبن فاحش در سودا ننمایند. و محبوسان عهد سلاطین سالقه آزاد ساخت. و هر ولایت که فتح میکرد مال غنیمت آنجا بر عساکر قسمت کرده میداد. و بدستور ملک محروسهٔ خود بر رعایای آنجا خراج شش یکی مقرر می ساخت. و سرکشان و فتنه گران را گوشمالی داده از مرتبهٔ اعلیٰ بدرجهٔ ادنیٰ میرسانید و مساکین و فقرا را نوازش کرده بدرجهٔ اوسط نگاه می داشت تا که باغی نشوند. و عورات بیگانه را بنظر خواهر و مادر و دختر میدید. و بر روی نامحرمان نگاه نمیکرد و در مال غیر بنظر خیانت نمیدید. گز و جریب و پیمانه و اوزان افزون ساخت. گویند کان مس یافته بود و وجه خرج خود از آمدنی کان مذکوره صرف میکرد.

و در عهد سلطان سکندر بت های نقره و طلا شکسته مسکوک کرده بودند و دران زر کسادی پیدا شده بود سلطان حکم فرمود تا بر مس خالص که از کان حاصل میشود سکه بزنند و رائج سازند. چنانچه فلوسهای عهد او تاحال موجود است. و ده فلوس یک پاو پخته است که دران وقت مروّج. و دوازده فلوس ازین فلوس فرنش کنند یک حبه یعنی چهار گره برابر است.

وہنگام غضب مجرم را سیاست نمیکرد و ہرچہ درحق او بزبان خود دعای بد میکرد و او را معلوم نمیشد کہ سلطان بر وخشمناکست بلکہ رضامند میرفت و ہم سازی او دشمن می شد - باوجود کثرت شوکت بوضع حقیر میرفت و درگنج خزاین دفاین راغب نبود و فراست وحدت ذہن بمنزلۂ داشت کہ مقدمات مشکل را بدیہہ فیصلہ میساخت - چنانچہ در عہد او زنی از روی عناد کہ با انبازع[1] خویش میداشت بہیچ حیلہ او را ضایع نمی توانست کرد شبی پسر صغیر خود را کشت وصباح تہمت خون پسر بر انبازع خود کردہ بداد خواہی نزد سلطان رفت - سلطان آن قضیہ را بدانایان درگاہ سپرد چون آنہا از تشخیص معاملہ عاجز آمدند سلطان آن عورت ملزمہ را در خلوت طلبیدہ پرسید کہ اگر این پسر از دست تو کشتہ شدہ است بمن راست بگو تا بر تو عفو کنم والا ترا بسیاست رسانم - وی جواب داد کہ من از کشتن این کودک بیخبر ہستم ہرچہ خواہند حکم فرمایند - سلطان گفت اگر از تو این فعل صادر شدہ است بیا برہنہ شو بحضور مردم در خانۂ خود دید - وآن عورت گفت کہ مرا ہزار بار کشتن بہتر است لیکن این امر شوار اصلا تسلیم کرد - آنگاہ سلطان آن زن مدعی طلبید در خلوت از و پرسید کہ راست بگو این طفل کہ کشتہ است آن زن گفت اگر انبازع من کشندۂ این پسر نباشد مرا بجای او باید کشت - سلطان گفت اگر تو راست میگوئی بحضور مردم برہنہ شو آن زن فی الحال این سخن منظور کردہ خواست کہ برہنہ شود - سلطان مانع این امر گشتہ فرمود کہ جرم این کار از دست فی الحال او را زیر تازیانہ گرفتند تا کہ بفعل خود اقرار

[1] انبازع - ہرگاہ دو زن در عقد نکاح یک مرد باشند نسبت آنہا با ہمدیگر انبازع گویند بعربی آنرا ضرہ می نامند بکشمیری ......

نموده بسیاست رسید۔

و سلطان در ملک خود مشہور ساخت که مال مسروقه دزد انرا رئیسان قریات

تاوان دهند باین تقریب رسم دزدی از قلمرو او برافتاد۔ و طایفهٔ گورچیان

که از قدیم کوکه های سلطان بودند تبسّط و تغلّب خلل انداز امور سلطنت شدند۔

و سلطان از مخالفت ایشان ستوه آمده بلطایف الحیل آنگروه بدنهاد را در نوشهره

بقتل رسانید۔

بیت

سرکشی با پادشاهان عاقبت محمود نیست	سنگ بر افلاک دادن وی خود شکستن است

و محلهٔ نوشهره بکثرت عمارات و اسواق و دکاکین از خود احداث نمود۔ و در

آنجا طرح دولتخانه انداخته پای تخت خود مقرر ساخت۔ و برای نشستگاه خود

دار المنظری دوازده طبقه بلند افراشت که در ضمن هر طبقه پنجاه حجره بود۔ و درمیان

هر یک حجره پانصد مردم جلوس میکردند و از طاق و رواق و ایوان و غرفه ها اعجوبه

صنعت روزگار بود نام آن زینه ڈیب می گفتند و برالسنهٔ عوام راز دان یعنی

خانهٔ بادشاه مشهور بود۔ و از سند لار نهر آبی بصرف زر کثیر آورده در صحن آن

قصر جاری ساخت۔ پس در فساد و بغاوت چکان بعضی متمردان آنرا آتش کشیدند

و تا یکسال بنیاد آن میسوخت۔

و بعد تشیید مبانی سلطنت بتسخیر ممالک تبّت که در عهد علیشاه والی کاشغر

آنرا قبضه کرده بود لوای عزیمت افراشت و با جمعیت یکصد هزار پیاده و پنجاه هزار

سوار از راه لار یلغار کرده بمقام شی زی در مضافات تبّت اتفاق محاربت افتاد

و والی کاشغر با لشکر انبوه از کوه قراقرم عبور کرده بجنگ پیوستند و بسیاری از

سرداران سرکش بی سر شدند۔ و فوج سلطان اگرچه از گروه مخالف کمتر بود لیکن باعانت غیبی غنیم مغلوب و مهزوم گشت۔ و سلطان اینهمه فراغت هر دو تبت در قبضۂ اقتدار خود در آورد۔

و در سال دوم باتفاق جسرتخان گهکر نواحی پنجاب را مضرب خیام ساخته ممالک محروسۂ خود را از پیشاور تا دریای ستلج ضبط و ربط نمود و بعبور دریای ستلج با بادشاه دهلی صفوف محاربه آراسته بجنگ پیوستند و بعد حرب و ضرب شدید معرکه بصلح انجامیده موجب قرار داد سلطان شهاب الدین تا حدود سرهند سلطان زین العابدین متصرف گشت۔ و بعد بندوبست ممالک پنجاب بجانب کشمیر معاودت کرده بجمعیت خاطر و فراغت دل در بسط بساط معدلت و آبادی مملکت پرداخت۔ و امرا و سرداران لشکر را باقطاع و نوازشها بنواخت۔ و سایر مبارزان و دلاوران عسکر را بانعام و اکرام دلخوش ساخت۔

و در عهد وی کافۂ انام از خواص و عوام اهل هنود و اسلام اوقات خود بامنیت و رفاهیت میگذرانیدند۔ و فراخی معیشت و جمعیت خاطر و وسعت ماکولات و ارزانی غلات در عهد وی چندان بود که تشریح آن بتطویل انجامد۔ و در معماری ملک و آبادی رعایا مساعی جمیله بکار برده اکثر قریات معطله و اراضی غیر مزروعه که باستیلای ذوالچو خراب و ویران شده بود بسعی تمام آباد ساخت۔ و در عهد او جابجا سد بندها و مرمت آبجوها و تعمیر پل ها بعمل آمده هیچ زمینی بی آب و زراعت نماند مگر جائیکه علم سلطان بآن نرسید ولبسیار زمینها آباد کرده وقف محتاجان ساخت۔ از انجمله هفت مقام نام

بنام او موسوم کرده. و زینه گیر دونه کامراج. و زینه پوره زسعد مراج. و زینه کوٹ پرگنه سایر المواضع پائین. و زینه ڈب و دلو نشیره شه و زینه راز دارا. و زینه کدل معروف و زینه بازار از زینه کدل تا بابه کهڑی. و زینه ڈیب[1] و دنال او ...

و اوقات عزیز خود اکثر در سیر و سیاحت اطراف و دیهات و برگزات کشمیر صرف کرده در حدود کوهسارها تالابها بسر میبرد. هر جا که موضعی خوش و هوای دلکش می یافت در آنجا طرح باغات و عمارات انداخته بعیش و عشرت اشتغال میداشت. خصوصاً در زینه گیر باغی وسیع که فسحت آن دو میل مربع بود باشجار و اثمار و گلها و ریاحین آراسته بر چهار گوشه آن عمارات عالیه افراشته از عجوبه روزگار نمود و حوالی آن عمارات امرا و ارکین بترتیب گلزار و دواخج معمور بود. و نالهٔ بهره را بکمال مشقت از مجرای اصلی مسدود کرده نهار آن در تمامی میدان زینه گیر بهر سو جاری ساخت. و مزروعات و محصولات آن بعلما و فضلا در اقطاع بخشید. و در تحفیر آن جو و تسدید نالهٔ بهره لکها روپیه صرف نمود. تاریخ

چو شد تحفیر آن جوی گرامی — خرد تاریخ گفتا جوی خرم ۸۵۹

همدران زمان پانڈو چک که رئیس و سرغنهٔ قوم چکان تره گام بود با قوم و تبار خود در آنجا سکونت میداشت. چون زینه شاه باغات زینه گیر را ساخت و اکثر اوقات در آنجا میگذرانید پانڈو چک از روی بدکیشی و کوته اندیشی خیال کج بخاطر آورد که بسبب آمد و رفت پادشاه نسبت بطایفه ما تصدیع خواهد رسید. بنا بران با معاونان خود اتفاق کرده شبانه عمارات شاهی را آتش کشید و خاکستر نمود. و زینه شاه باستماع این واقعه لشکر کشیده موضع تره گام را با تمام پاداش آتش مشتعل ساخته ویران گردانید ...

---

[1] ڈیب - لفظ کشمیری بمعنی جزیره

وپانڈ وچک باقوم وتبار خود بطرف داردوگریختہ رفت۔ وسلطان عمارات منہدمہ را باز تعمیر ساخت۔ پانڈ وچک فرصت یافتہ آن عمارت ہا را باز آتش کشید فرار اختیار نمود۔ بعد ازاں سلطان مردمان داردو را استمالت ومدارا نمودہ مطیع ساخت آنہا پانڈوچک را باقوم وتبار خود گرفتار کردہ در پیشگاہ سلطان رسانیدند وپانڈوچک را بضرب تازیانہ ہلاک کردند واعوان وانصار او ازتیغ گذرانیدند۔ وزنان وطفلان آنہا در موضع ہرل پرگنہ ونتر فرستادند۔ چوں طفلان آنہا خورد سال بودند بعنفوان جوانی رسیدہ باطایفۂ نیایکان کہ سرخیل مردمان آنطرف صاحب ثروت وجودت بودند سلسلۂ قرابت وخویشاوندی مستحکم کردہ در موضع ترہہ گام باز سکونت اختیار کردند۔ ازانجملہ حسین چک بن پانڈوچک کہ بعد وفات پدر متولد شدہ بود از پیشگاہ سلطان بعفو فت وکرمت ممتاز گشت۔ فقط۔

وسلطان اکثر اوقات در سیر تالاب اولر بسر میبرد۔ ودرمیان تالاب تجانہ راجہ سندمت کہ ذکر او در اوترنگ دوم گذشت موجود بود۔ وبروقت نقصان آب بعمق نظر معاینہ میشد سلطان برفرق آن سفینہ فراخ نصب کردہ بالای آن سنگ وخاک انباشتہ جزیرۂ وسیع وبلند افراخت وبہ زینہ ڈینب موسوم ساخت۔ وبالای آن عالی منظری سہ آشیانہ بلند افراخت طبقہ اوّل از سنگہای تراشیدہ۔ طبقۂ دوم از خشتہا۔ طبقہ سیوم ازچوب احداث نمود ومتصل آن مسجدی قصیر قبہ دار سنگین ترصیص فرمود کہ تاحال موجود است۔ کیفیت آن در ذکر تالاب اولر مفصل گفتہ شد۔

ودر زینہ پور عمارات رفیع وباغات وسیع معمور ساخت۔ واز قصبۂ ترپیان نہر آبی سد بندی کردہ در زینہ پور جاری کرد۔ وآب تالاب ڈل متمقام حبہ کدل

شامل بہت میشد۔ وسلطان مجرای اصلی آں ہسد و دکردہ درمیان شہر نالۂ مار حفر نمود وآب تالاب میان نالۂ مار برای آبادی مزروعات در پرگنۂ اچھن جاری ساخت۔ وبر نالۂ مار ہفت جسر سنگین برای عبور ومرور مردم بلند افراخت۔ وبتخانۂ تاپرو تبخانۂ اندکوٹ کہ از دست دارای بت شکن مسمار شدہ بود سلطان سنگہای آں بتکدہ ہا فراہم کردہ از اندرکوٹ تاسوپور برای آمد و رفت مردم سدی متین ابداع فرمود۔ وموضع رادوگام برای مرمت آں وقف نمود۔ وبعضی اشجار و اثمار و حبوبات کہ دریں ملک نبود از امصار و بلاد طلبیدہ مزروع ساخت۔ ودرمیان اسواق شہر سرکہای سنگین و نا ودانہا بترتیب عجیب آراستہ در صفای شہر وآراستگی دکاکین و اسواق دقیقۂ فرو نگذاشت۔ واز بلاد ہندوستان وخراسان علما و فضلای بسیار طلبانیدہ بمناصب جاگیر خدمات آنہا بجاآوردہ ہموارہ از فیوض صحبت آنہا فایز میشد۔

ازانجملہ مولوی کبیر وملا احمد کشمیری وملا پارسا وملا محمد وقاضی حمید الدین و مولانا نادری وملا ضیائی وملا مدیحی ہمیشہ مصاحب و ندیم او می بودند۔ وکتب احادیث از حرمین الشریفین بکمال ہوس طلبداشتہ در مطالعۂ آں ہمیشہ مشغول می بود۔ سوای آں کتب علوم غریبہ وفنون عجیبہ از ہر ملک طلبیدہ مروج ساخت۔ ومدرسہ ہای بسیار ابداع فرمود۔

مولوی کبیر استاد سلطان بود درصغر سن بہرات رفتہ تحصیل علوم نمود وسلطان بتکلیف تمام اورا طلبیدہ منصب شیخ الاسلامی یعنی صدارت بوی بخشید۔ ودر نوشہرہ متصل دولتخانہ برای او مدرسہ بنا کردہ وبرای وظایف طالبان علم جاگیر مقرر فرمود وعالمی از تعلیم و تدریس او مستفیض گشت۔

و ملا احمد کشمیری در عهد او ملک الشعرا بود و ارباب عقد و حسد بعضی سخنان نا ملایم از ملا احمد بعرض سلطان رسانیدند و خاطر سلطان از و منحرف گشته مولانا را از ملک اخراج نمود مولانا از بیکلی این رباعی معروض داشت ۔ بیت

نی نجوم زمین ستد اخبری ۔۔۔ نه منطق ز جز و دکل اثری

بر من این ستم چرا رانند ۔۔۔ احمد از غیر منصرف خوانند

سلطان از جرایم او در گذشته طلب نمود ۔ روزی ملا احمد در مجلس سلطان در آمد حملهٔ دستارش بر تارک سر بالا مانده بود سلطان نظر انداخته بدیهه فرمود ۔ بیت

شاخ پیشانی ملا احمد کشمیر بین ۔۔۔ گر ندیدستی تو در آفاق انسان شاخدار

ملا احمد بدیهه جواب گفت ۔ بیت

شاخ پیشانی خدایا گر گذاری داشتم

تا نیایم در میان ماده گاوان در شمار

سلطان باو انعام بخشید فقط ۔

و بکمال حسن نیت خود بلا تعصب و تغلب با هر ملت صلح کل پیشه داشت ۔ و فرقه هنود که در وقت دارای بت شکن پامال و خسته حالی شده بود باستمالت معدلت الهی الها کوشیده مذهب هنود را رواج کلی داد و بمناصب و جاگیرات مفتخر ساخت ۔ و از فرقه هنود نوشته گرفت که اصلا در تدرغ نکوشند و از احکام مذهب خود انحراف نورزند و بعضی هنود که در عهد سلطان سکندر مسلمان شده بودند در عهد سلطان باز بدین خود رجوع کردند و کسی را از علمای اسلام طاقت مواخذه آنها نبود ۔ اکثر مسلمانان از این

کشمیری ۔ یعنی اگر ندیدن کدیکه شاخ بر پیشانی آدمی باشد ۔

ملک مفرور شده بودند باستماع خبر احسان سلطان درین ملک باز آمده آباد شدند سوای آن بسیاری از برہمنان ہندوستان بود و باش اینجا را اختیار کردند و رسومات مذہب اہل ہنود که پیشتر مفقود شده بود باز تجدید یافت و بمقام تیرتها وسیله های اہل ہنود سلطان خود حاضر میشد۔ و شیری بٹ که طبیب سلطان بود بشفاعت او اہل ہنود را از جزیهٔ معمولی سابقه معاف نمود۔ و طفلان پنڈتان را علم فارسی تعلیم داده بکار و خدمت ملکی و مالی مشغول داشت۔ و بعضی منادر و تیرتھانه ها که از دست دارای بت شکن مجروح و شکسته شده بود در ترمیم و تجدید آنها جهد بلیغ نمود۔ و تیرتھانه زیشٹیشور که بر فرق کوه سلیمان موجود است خستگی آنرا ترمیم کرده چهار ستون حجری برای وقایهٔ سقف گنبد آن استوار نمود۔ و اکثر برہمنان عالم از جگناتهه و جوگیان کامل از کوره کهتر طلبیده از صحبت آنها استفاده میکرد و کتب ویده[1] و شاستر از ہند طلبیده ترجمهٔ آن در فارسی نویسانید۔ و اکثر کتب عربی و فارسی را بزبان سنسکرت ترجمه کنانید۔ و نیز ترجمهٔ مهابارت[2] و نسخه راز ترنگینی کشمیر که هر دو بزبان سنسکرت بودند ملا احمد مترجم ساخت۔ و از عهد جی سنگه تا زمان حکومت خود ضمیمه راز ترنگینی بتوسط [illegible] پنڈت جونه راج بعبارت سنسکرت مرتب کنانید۔

و اطبای کامل و کتابهای علم طب از ولایت ها طلبیده جابجا شفاخانه ها احداث نمود۔ و برای آنها و وقت مسافران سرا ها مقرر ساخت۔ و در تحقیق علوم هر ملت و آثار آن سعی بلیغ داشت۔ و صنعتگران هر فن را از ولایتهای دور طلبیده درینجا آباد کرد۔

---

[1] ویده ۔۔ مجموعهٔ کتب اہل ہنود چهار کتب منزل آسمانیست اتھروید، یجروید، سام وید، رگ وید۔ [2] مهابارت ۔ تاریخ ہند مصنفهٔ ویاس منیشر بزبان سنسکرت۔

وہرکس را جاگیر و منصب بخشید۔ چنانچہ صحاف و کاغذگر و قالین باف و جلدگر و قلمدان ساز و حکاک و مہرکن و قابلہ ہا از سمرقند آوردہ در کشمیر آباد ساخت۔ و جمعی از زیرکان نازک خیال انتخاب کردہ باطراف و امصار فرستاد تا کہ ہر احدی صنعتی آموختہ باز آمدند و در اینجا موجب تربیت و تعلیم آنہا فنون عجیبہ در ملک خود شایع گردانید۔ و علم موسیقی را بسیار شایق بود۔ خنیاگران و اہل نغمہ را انعامات شایستہ میداد۔

و ملا عودی نام شخصی از خراسان آمدہ سلطان را بنواختن عود بسیار محظوظ کردہ نوازش موفور یافت۔ و ملا جمیل نام حافظی در سخندانی و خوشخوانی لاثانی بود۔ خواندگیہای خوب در مجلس سلطان میکرد و سلطان را رقتی تمام دست میداد۔ و در صلۂ آن چندان زر بہ ملا جمیل می بخشید کہ شرح آں متعذر است و نقشہای ملا جمیل در کشمیر مشہور است۔

جیونام آتشباز پیدا شد کہ چشم روزگار پیش ازاں ندیدہ بود و در فن آتشبازی اختراعات بدیعہ ظاہر نمود و درین ملک تفنگ از مخترعات اوست۔ و در حضور سلطان دارو ہا ساخت و ہنرہا نمود و مردم را تعلیم دادہ در جمیع علوم فایق بود۔ و مجلس سلطان از اہل نغمہ و ارباب طرب کہ در حسن صوت و قوالی و ادا و آواز خوش یگانۂ زمانہ بودند در حرکات و سکنات نظیر نداشتند رشک بہشت می بود۔ و رقاصان و طناب بازاں در زمان او پیدا شدند۔ و بعضی خوانندہ ہا ازاں قبیل بودند کہ یک راگ در دوازدہ مقام ادا می نمود۔ و اکثر سازہای اہل طرب از عود و رباب و طنبور وغیرہ نیز رگ رفتہ بجواہر مرصع کردہ بود۔

و سوم نام شخصی بزبان کشمیری شعرہا می گفت۔ و در علوم ہندی مثلی نداشت۔

وزین چوت نام کتابی در بیان حالات سلطان تصنیف نمود۔

دبودی بٹ پادشاه نامۂ فردوسی تمام یاد بود۔ و در مجلس سلطان همیشه یاد میخواند۔ وزین نام کتابی در علم موسیقی بنام شاه پرداخته نوازشها یافت۔ و سلطان بزبان فارسی و هندی و تبتی خوب تکلّم میکرد۔

و در خدمت مشائخ کبار و اولیای روزگار مثل شیخ بهاء الدین گنج بخش و جناب شیخ نور الدین ریشی و سیّد حسین منطقی و سیّد ناصر الدین بیهقی وغیره اهل حال و اصحاب کمال بهره اندوز صحبت میگشت۔ و در خدمت سیّد حسین منطقی اخذ بیعت کرده تربیت و تعلیم ایشاں صفای باطن حاصل کرده بود۔

روزی از خدمت آنجناب درخواست تبرک نمود ایشاں وعده بر فردا نهادند۔ صباح چیزی را در آستین گرفته پیش او آمدند و فرمودند که برای شما تبرک آورده‌ام فی الحال فرزندی که هماں وقت زائیده بود در کنار او نهادند و گفتند که ایں فرزند خود بتو تبرک بخشیدم۔ محمّد امین نام باید ساخت۔ پس حرم محترمۂ سلطان که از قوم سادات بیهقی بی اولاد بود آں دُرِ گرانمایه را پرورش نمود و از صفای باطن و خلوص سلطان مؤرخاں قصّه‌ها می نگارند۔

نقلست که روزی سلطان در قصر زینه لنک تنها نشسته بود۔ حاجی خان فرزند سلطان باغوای شیطان خیال قتل بادشاه بخاطر آورد۔ و سلطان بروی او نظر کرده فرمود که تسبیح من در مسجد افتاده است بزودی رفته بیارند حاجی خان در مسجد رفته دید که سلطان در آنجا تسبیح در دست گرفته وظیفه میخواند و از روی حیرت باز آمده سلطان از و درخواست تسبیح نمود۔ و حاجی خان پشیمان شده بپای او افتاد۔

بعضی مورخان قایلند که در علم سیمیا و کیمیا بخوبی ماهر بود.

میگویند که سلطان کان مس دکان جوهر یافته بود چنانچه درین ملک تنبه رتن از عهد او مشهور است. و بروز مولود خود جشن شاهانه میکرد و در هر دو جانب دریای بهت چراغانی می‌افروخت و لکها روپیه صرف میکرد. و درمیان سرچشمه کوثرناگ سفینه از چوب صندل درست کرده انداخته بود و میان آن نشسته سیر و تماشا میکرد. و در چشمهٔ بیرو که گنگا هم میان کشتی سیر میفرمود. و از شکار کردن مرغان منع میکرد. و در ماه صیام گاهی گوشت نمی‌خورد.

و شاهانیکه معاصر سلطان بودند از شنیدن آوازهٔ خوبیهای او اظهار اشتیاق ملاقات می‌نمودند خصوصاً خاقان سعید ابوسعید شاه از خراسان اسپان تازی بادپا و اشتران راهوار و اعلی و شتران قوی هیکل و بادیه پیما برای او هدیه فرستاد. و سلطان ازین ارمغان خوشحال شده بجای آن تحفه‌های زعفران و قرطاس و مشک و عطر و گلاب و سرکه و شالهای خوب و کاسه‌های بلورین دیگر غرایب کشمیر بملازمت ابوسعید شاه مرسول داشت.

و همچنین با سلاطین ترکستان و هندوستان سلسلهٔ مودّت و اخلاص بترسیل تحایف و نفایس مستحکم کرده هر کس را اسیر دام محبت می‌ساخت. و در حرمین شریفین رابطه‌ها قایم کرده با شریف مکه نرد محبت می‌باخت. و همچنین سلطان محمود گجراتی و سلطان بهلول لودی و حاکم مصر و شام تحایف و هدایای بلادهای خویش فرستاده رابطهٔ اخلاص و شیوهٔ دوستی مربوط میداشتند. و در بدل آن سلطان تحایف و نفایس [illegible] بشاهان مذکور فرستاد. و والی [illegible] دو جانور عجیب [illegible]

بہ لنج ہنس از کوہستان مان تالاب بدست آوردہ نزول خدمت ساخت۔

قف۔ میگویند کہ درپیش آں ہر دو جانور شیر و آب باہم مخلوط کردہ میگذاشتند اجزای شیر منقار از آب جدا کردہ می نوشیدند و آب خالص باقی میداشتند۔

قف۔ مورخان ہنود بعضی قصص و حکایات غریبہ کہ بعید از عقل می نماید بحسن اعتقاد خود محقق دانستہ در تصانیف خود نقل می آرند۔ از انجملہ قصۂ عجیب در حق سلطان می نگارند کہ بعد حکومت بیست سالگی سلطان زین العابدین بمرض موت علیل افتادہ بر موقع ارتحال رسید۔ و شیری بٹ و دوری بٹ کہ ہمیشہ در مصاحبت و خدمت سلطان ممتاز بودند شخصی از جوگیان کامل کہ در علم سیمیا ماہر بود بحسن التفات و نیکوئی خدمات او را در خانۂ خود نگاہ میداشتند۔ چوں بوقوع احتضار شاہ حیران و پریشان شدہ بودند درپیش آں جوگی بکمال عجز و ابتہال در خصوص حصول صحت سلطان التجا نمودند۔ و جوگی مذکور کہ از حسن خدمات آنہا ممنون و شاکر شدہ بود بیان نمود کہ مرگ سلطان امر ناگزیر است اصلا علاج پذیر نتواند شد۔ اکنون بنا بر رعایت حقوق شما من روح خود در قالب پادشاہ حلول کردہ او را زندہ گردانم و کالبد عنصری خود تفویض بشما میدارم باید کہ آنرا بحفاظت تمام در جای خلوت نگہدارند تا نشود کہ ضایع گردد و آں ہر دو کس بچاپلوسی و فریب او را تسلی دادہ بر بالین سلطان زیر پردہ مخفی داشتند ہمیں کہ روح پادشاہ از بدن نقل کرد روح جوگی از قالب خود برآمدہ بہ بدن پادشاہ حلول شد۔ و مصاحبان سلطان فوراً کالبد جوگی را برداشتہ بآتشکدہ شمشان سپردند۔ و سلطان صحیح و سالم از بستر علالت برخاستہ بانتظام امور مملکت پرداخت۔ درحالیکہ جوگی کالبد خود معدوم یافت و از جام حکومت و سلطنت متلذذ گشت

بعد ازاں عرصہ سی و دو سال بحکومت گذرانید میگویند کہ موجب رعایت مذہب خود اہل ہنود را ہر نوع حمایت و رعایت مرعی میداشت فقط العہدۃ علی الراوی۔

فرد۔ بدینگونہ گفتار مردم بسے است
مرا گوش بر گفتۂ ہر کسے است

مدعا کہ مثل سلطان حاکم عادل و فاضل و باذل و کامل و شجاع و عیاش و مرتاض و محتاط و حلیم و کریم و رسا و دانا دیگری در دنیا مخلوق نگشت ہمیشہ از تعصب و ریا و جور و جفا و ظلم و دغا فارغ می بود۔ می آرند کہ سلطان در اوایل حکومت محمد خان برادر خورد وکیل و ولیعہد خود مستقل ساختہ بود۔ بعد انتقال او حیدر نام پسر را جانشین پدر ساختہ مہمات ملکی باو گذاشت۔ و مسعود بٹ و شیرو بٹ کوکہ ہای سلطان بودند و در امور مملکت اعتباری داشتند آنہا باہمدیگر ہمچناں خصومت نمودند کہ شیرو مسعود بٹ را قتل نمود و سلطان بقصاص مسعود بٹ شیرو را بکشت۔
گویند سلطان بعد قتل شیرو کوکہ یک لک و پنجاہ زر کشمیری برای ترویج روح او خیرات فرمود۔ و ثمرۂ نخل زندگانی سلطان سہ پسر بود یکی آدم خان۔ کہ در نظر سلطان ہمیشہ خوار می بود۔ دوم حاجی خان کہ او را بسیار عزیز میداشت۔ سیوم بہرام خان۔ عاقبۃ الامر سلطان زادہ ہا باہمدیگر متنازع شدند و بنظر دفع نزاع آنہا سلطان آدم خان را جمعیت لشکر ہمراہ دادہ برای سرکوبی باغیان تبت رخصت داد۔ و آدم خان در تبت رسیدہ باغیان قزغز را مہزوم و مغلوب ساختہ و غنایم بیشمار آوردہ بنظر سلطان گذرانید و بنوازش خسروی سربلندی حاصل کرد۔ پس ازاں حاجی خان از پیشگاہ سلطان بر حکومت لوہر کوٹ ستنوری

یافت - بعد چندی حاجی خان از برادر خود آدم خان متردد شده بدون اجازت سلطان با فوج گران بجانب کشمیر ایلغار کرده لوای مخاصمت بر افراشت و از ممانعت سلطان اصلا باز نماند -

بعد ازاں سلطان با لشکر فراواں در میدان بیل بعزم جنگ قیام ساخت - و حاجی خان از کردار خود بیزار شده بود اما موقع انابت نیافت لاچار بجدال و قتال مستعد گشته از جانبین سرداران نامی کشته شدند - و آدم خان داد شجاعت و مردانگی داده از صبح تا شام در حرب وضرب قائم بود - عاقبت حاجی خان تاب مقاومت در خود ندیده بجانب بهیره پور منهزم شد - و آدم خان بدنبال او تعاقب کرده جمعی کثیر از گریختگاں بقتل رسانید - و حاجی با معدودی چند در بهیره رفته بعلاج مجروحان مشغول شد و سلطان مظفر و منصور معاودت کرده از سرهای مخالفاں مناره بلند افراخت و اسیران لشکر حاجی خان از تیغ گذرانید و منوبان خان را تاخت و تاراج کرده مصادره های سخت رنجانید - و اکثری از فوج حاجی خان در نزد آدم خان پناه گرفتند - و سلطان بعد ازینواقعه آدم خان را ولیعهد ساخته در انتظام سلطنت و آبادی ملک بخوبی پرداخت -

هم درآں زمان در ۸۷۵ھ بباعث کثرت بارش بهاران فصل شالی خام در ناتمام مانده قحط عظیم واقع شد و بسیاری از بندگان خدا ضایع گشت - ازینواقعه سلطان همیشه ملول و اندوهگین می بود و غلات موفور از اطراف دور طلبانیده برعایا تقسیم نمود تا آنکه قحط دفع شد -

بعد چندگاه آدم خان خیره سر شده در حدود کامراج دست تاراج

دراز کردہ انواع ظلم و فساد بنیاد نہاد و ہر چہ از مردم میدید میبرد۔ و دادخواہان
پیش سلطان مستغیث شدہ ہر حکمی کہ سلطان با و میفرستاد قبول نمیکرد۔ عاقبت در
قطب الدین پورہ استقامت کردہ علم بغاوت بر داشتہ فوج بسیاری جمع کرد و سلطان
از و متوحش شدہ با ستمالت و مدارا بآن بجانب کامراج مامور ساخت و پنہانی بجانب
حاجی خان فرمان فرستاد کہ بمبارعت تمام با جمعیت خود معاودت نماید و حاجی خان
باستماع پیغام ایلغار کردہ در قصبۂ سوپور قیام ساخت۔ و آدم خان او را در جنگ
شکست دادہ قصبۂ سوپور را غارت نمود۔ سلطان باستماع این آشوب افواج قاہرہ
بر سر آدم خان تعئین کردہ بمقابلہ پیوستند۔ و لیسیاری از بہادران آدم خان زیر تیغ
آمدہ لشکر او مہزوم شدہ در حالت ہزیمت از کدل سوپور عبور کردہ بباعث
شکستن پل سہ صد کس از نامداران عسکر او غرق لجۂ فنا شدند۔ روز دوم سلطان
با فوج گران بجانب سوپور نہضت فرمود۔ و بر ساحل جنوبی دریای بہت قیام ساخت
و آدم خان بر لب شمالی دریا رایت تقابل افراخت۔ فرد

ہمین است آخر زمان نشان پسر با پدر جنگجو بیدریغ

حاجی خان در حدود بارہ مولہ ہزیمت خوردہ منتظر اعانت پدر بود و برادرش
بہرام خان بفرمان سلطان تا بارہ مولہ استقبال نمودہ برد و برادر با ہمدیگر خصوصیت
بسیار اظہار کردند۔ پس با جمعیت فراوان بمحاربۂ آدم خان یورش آوردہ در دو آبگاہ
رسیدند۔ و آدم خان در مخاصمت پدر و برادر عاجز آمدہ بجانب پنجاب مفرور شد
و سلطان باتفاق حاجی خان سر بر خلافت را رونق بخشید و بلو فور مرحمت حاجی خان را
ولیعہد خود ساختہ زمام اختیار مملکت بوی تفویض ساخت۔ حاجی خان برای تلافی

تقصیراتِ سابقہ در بجا آوری خدمات پدر کمر بستہ میبود چندانکہ سلطان از کردۂ ہمہ فرزندان اورا عزیز میداشت۔ چنانچہ کمر شمشیری کہ مکلل بجواہر زواہر بود بوی عطا نمود و مناصب وجاگیرہا مقرر فرمود۔

بعد چندی سلطان بواسطۂ حرکات شنیعہ واطوار قبیحہ از حاجی خان رنجیدہ گشت۔ دراں اثنا مزاج سلطان بعلت اسہال دموی متغیر شدہ مہمات شاہی معطل ماند۔ و بعضے امرا آدم خانرا پیغام کردہ طلبیدند۔ سلطان با و التفاتی ننمود و آدم خان با برادر خود حاجی خان چند روز بصلح پیوست۔ و بہرام خان سخنان پریشاں درمیان آوردہ با زبواسطۂ مخالفت انداخت۔ و بعضے نیکخواہاں بعرض سلطان رسانیدند کہ کسی را از فرزندان خود ولیعہد گرداند۔ سلطان از بد کرداری آنہا بتقدیر حوالہ نمود و آدم خان از پدر خود رخصت گرفتہ از برادران مفارقت نمودہ در قطب الدین پور نشست۔

و بعد چندی حاجی خان و بہرام خان مسلح شدہ بمدافعت آدم خان کمر بستند و ہر روز بجنگ او میرفتند و بیماریٔ سلطان ازیں فتنہ روز بروز افزوں میشد و دریہاں ایام مزاج بادشاہ متغیر گشتہ اطبا از معالجہ عاجز شدند۔ چوں یکشب و روز بیہوش بود آدم خان لشکر را در نوشہرہ گذاشتہ خود بعیادت پدر رفت۔ و حسن خان کچھی کہ یکی از امرای نامدار بود ہماں شب با چندکس از امرا با حاجی خان بیعت نمود۔ و روز دیگر آدم خانرا از خانہ بفریب بدر کردند و حاجی خان در دیوانخانہ[1] در آمدہ دفاین و خزائن و اسپان طویلۂ سلطان را متصرف گشت۔ و لشکر بسیاری

[1] محلات شاہی۔

جمع کردہ بیرون قلعہ مستعد ماند۔ آدم خان در خود تاب مقاومت نادیدہ از راہ بارہ مولہ قصد ہندوستان نمود۔ و نوکراں از و بیدل گشتہ مفارقت کردند۔ زین لاک سپہ سالار حاجی خان با جمعی از سپاہاں بتعاقب او مسارعت کردہ از دست آدم خان مع خویشاں و برادران خود کشتہ شد۔ و حسن خان بن حاجی خان از پونچھ آمدہ با پدر خود ملحق گشت۔ و حاجی خان از آمدن او قوت یافتہ کارش بمرتبۂ اعلیٰ رسید۔ و سلطان بعمر شصت و نہ سالگی بنجاہ و یک سال و دو ماہ و سہ روز حکمرانی کردہ بعالم جاودانی بشتافت۔

فرد

فغاں زین چرخ دولابی کہ ہر روز　　　بچاہی افکند ماہ شب افروز

در مزار سلاطین پیش روی مرقد پدر بزرگوار خود آسود۔

تاریخ

سلطان زین العابدین ذخیرہ زحلدرین　　　بی نور شد تاج و نگین بی بہرہ شد ارض و سما
از بہر تاریخش عیاں بی سر شدہ اندر جہاں　　　عدل و کرم علم و علم جاہ و حشم صلح و صفا

تاریخ

دریغا پادشاہ مسلمین رفت　　　امام وقت زین العابدین رفت
جہاں تاریک شد از ماتم او　　　کہ خورشید زماں بر زیر زمین رفت
کشید از آسماں سر ہاتف غیب　　　ندا در داد ماہ ملک دین رفت

در ملک کشمیر برابر سلطان زین العابدین ہیچ بادشاہی صاحب شوکت و عظمت و نصفت و سخاوت نبود بنا براں او را بڈشاہ یعنی بادشاہ کلان میگویند۔ طبعی موزون داشت قطب تخلص میکرد این اشعار از نتائج طبع وقاد او مشہور است۔ غزل

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانۂ　　　وز لب شیرین تو شور لیست در ہر خانۂ

ماہ من گر میتوانی رحم کن بر بیدلان | کز تو ماند این حکایت در جهان افسانہ
من بچندین آشنائی مہجورم خون جگر | آشنا را حال این است ای بر بیگانہ
گشتہ ام دیوانہ و جائی ندارد خانہ ام | شب بکوی یار باشم روز در ویرانہ
قطب مسکین گر گناہی میکند عیبش مکن | عیب نبود گر گناہی می کند دیوانہ

بعد انتقال سلطان حاجی خان ولیعہد شدہ خود را سلطان حیدر لقب نہاد۔

(۱۱) سلطان حیدر شاہ اوایل ۸۷۹ھ مطابق ۱۵۳۱ بکرمی در نشیمن سکندر پورہ جلسۂ مسند نشینی بکمال تجمل آراستہ افسر جہانبانی بر سر نہاد۔ و راجگان ریاستہای اطراف برای تعزیت و تہنیت آمدہ بخلاع فاخرہ نواختہ مرخص نمود۔ و بہرام خانرا رتبۂ وزارت بخشیدہ پرگنۂ ناگام در جاگیر او مقرر فرمود۔ و حسن خانرا ملک کامراج جاگیر دادہ ولیعہد خود گردانید۔ ازین رو درمیان ارکان دولت تذبذب افتاد۔ و حسن خان در ممالک محروسۂ پنجاب رفتہ بعد شش ماہ با مال و منال بسیار رجعت نمود۔ و سلطان شب و روز در لہو و لعب مخمور و مسرور ماندہ اوضاع اجداد خود درہم و برہم ساخت۔ و فرقۂ ہنود را تعصب و تغلب بسیار رنجانیدہ آنہا بغیرت آمدہ بعضی مساجد و مقابر جدیدہ را کہ سلطان سکندر از مصالح مندرہا معمور کردہ بود آتش کشیدہ فرو ریختند۔ و سلطان زیادہ تر بغضب آمدہ بعضے صنا دید ہنود از تیغ گذرانید و بعضیہا غرق دریا کردہ بعضیہا را مُثلہ کنانید و اُمرا دست تعدی دراز کردہ رعایا را تباہی کردند۔ و لولی حجام نام شخصی از مقربان سلطان بود ہرچہ او میگفت سلطان بدان عمل میکرد۔ و او از مردمان رشوتہا میگرفت و ہرکہ بدمیشد سلطانرا با او منحرف میساخت۔ و حسن خان کچھی کہ پیشتر در بیعت او

لہ مُثلہ ۔ لفظ عربی است کنایہ از بینی ، گوش و آلت بُریدن ۔

سبقت کردہ بود برعایت لولی حجام بقتل رسید۔

و آدم خان لشکر بسیاری جمع کردہ بقصد انتزاع ملک جموں رسیدہ بود چون خبر قتل حسن خان اصغا کردہ فسخ عزیمت کردہ برفاقت ملک دیو راجۂ جموں بجنگ مغولان کہ دران نواحی آمدہ بودند رفتہ درانجا تیری بر دہان او رسیدہ از جہان در گذشت۔ و جسد شاہ کالبد او بکشمیر طلب نیدہ در محلہ سہہ یار متصل نوکدل مدفون ساخت۔

و ہم دران ایام بواسطۂ شرب مدام امراض صعب بحال بادشاہ عارض گشت۔ و امراء در خفیہ با بہرام خان اتفاق کردہ خواستند کہ او را بشاہی بردارند۔ و از آنکہ این خبر بہ فتح خان ولد آدم خان کہ بفرمان سلطان بجانب سرہند رفتہ قلاع بسیار فتح کردہ بود رسید با لشکر جرار بطریق ایلغار خود را بکشمیر رسانید و غنایم بسیار بخدمت آورد۔ امّا چون بی رخصت آمدہ بود اہل غرض سخنان موحش گفتہ مزاج سلطان از و متغیر کردند و از خدمات او چیزی محسوب نشد۔

الغرض روزی بادشاہ برایوان گچ دار برآمدہ بشرب شراب مشغول بود در حالت مستی پایش لغزیدہ برزمین افتادہ جان داد۔ مدّت حکومتش ہمگی یکسال و دو ماہ بود۔

(۱۲) سلطان حسن شاہ بعد انتقال پدر بسعی ملک احمد یتو برخلاف مرضی بہرام خان در دولتخانۂ نوشہرہ در ۸۸۰ھ مطابق ۱۵۳۲ بکرمی جلوس نمود۔ و ملک احمد یتو را کہ در چھچہ بل مدفون است برمسند وزارت نشانید۔ جہانگیر رینہ و احمد ماگری را سپہ سالار و رئیس ملک گردانید۔ روز دوم بعضی کسان کہ از فساد و عناد آنہا متوہم میبود مقید ساخت۔ و خزاین اندودہ بر مردم ایثار کرد و بہرام خان بخوف جان با پسر خود بہندوستان رفت و در اثنای راہ سپاہان از و جدا شدند۔

آنگاه حسن شاه ضوابط و قواعد زین العابدین که در زمان شاه حیدر مختل شده بود باز
مجدداً درست نمود. و بعضی مفسدان نزد بهرام خان رفته او را بجنگ تحریض کردند. و
بعضی امرا نوشته فرستاده او را طلبیدند چون در حدود کامراج رسید این زمان حسن شاه
سلطان بسیر دینانگر رفته بود و با شنیدن اخبار بی اختیار بمقابله عم خود در سوپور رسید
و تازی بٹ با لشکر گران بمبارزت بهرام خان مبادرت نموده در موضع تولهبور محاربه
شدید واقع شد. اتفاقاً بهرام خان را تیری بر دهن رسید شکست یافت افواج شاهی تعاقب
او و پسرش مع اسیر گرفتار کردند. و ملک متاع و اسباب بغارت برده بحال تباه نزد شاه
رسانیدند. و میل در چشمان او کشیده بعد سه روز وفات یافت. وزین بدر که وزیر سلطان
زین العابدین بود باتفاق بهرام خان با ملک احمد یتو متنازع گشته بجهد بلیغ دفن
کنانید. و حسن شاه او را گرفتار کرده بهمان میل بهرام خان چشمان او هم مکحول ساخت. و بعد
سه سال در حبس خانه وفات یافت.

ملک احمد یتو در انتظام مهام مملکت مسلط گشته ملک تازی بٹ میر لشکر بود. و
دران ایام حاکم بهلول پور وغیره از جیب بغاوت سر کشیده مرتکب فساد شدند. و تازی بٹ
با لشکر آراسته برای سرکوبی خیره سران ایلغار نمود. و نجیب دیو راجه جموں تازی بٹ را لشکر
خود برای اعانت همراه داده بجانب پنجاب یورش ساخت. و تاتار خان که از جانب بادشاه
دهلی حاکم پنجاب شده بود بمقابله تازی بٹ در حدود سیالکوٹ بجنگ پیوست و از
طرفین خونهای بیدریغ ریخته تاتار خان شکست خورد. و تازی بٹ ولایت را تاراج نموده
شهر سیالکوٹ خراب ساخت.

و حسن شاه را از بطن حیات خاتون که صبیه سید حسن بن سید ناصر بیهقی بود دو پسر

متولد شد یکی محمد خان دوم حسین خان. محمد خان برضاعت زوجهٔ ملک تازی بت پرورش یافت. و حسین خان بکنار ملک احمد یتو پرورده شد.

و دران زمان میان ملک احمد یتو و تازی بت رنجش خاطر واقع شده بمخالفت یکدیگر کمر بستند. موجب آن میان امرای سلطنت خلاف و نزاع برخاسته جنگهای عظیم واقع شد تا آنکه شبی جمعیت نموده در دیوانخانهٔ شاهی محاربه پیوسته نشیمن شاهی را آتش کشیدند بدین سبب سلطان ملک احمد یتو را با جمعی از خویشان مقید ساخته اموال و بتاراج داد. و او در زندان از جهان گذشت. و سید ناصر بیهقی که نزد سلطان زین العابدین بسیار مقرب بود از ملک اخراج نمود. و هم دران ایام سید محمد امین ویسی که نبیرهٔ خواندهٔ زین العابدین بود بدرجهٔ شهادت رسید. شهید کشمیر تاریخ است.
۸۶۹ هـ

بعد چندگاه سلطان حسن شاه سید ناصر بیهقی از هند طلبید. چون در پنجاب رسید انتقال نمود. بعد آن سلطان سید حسن پسر سلطان سید ناصر که پدر حیات خاتون بود از دهلی طلبیده زمام اختیار ملک بدست او داد. و سید حسن مزاج سلطان از امرای کشمیر منحرف ساخته جمعی کثیر از اعیان مملکت بقتل رسانید. و ملک تازی بت محبوس ساخته باقی از رعب و هراس گریخته بهند رفتند. و جهانگیر ریته از امرای بزرگ بود بقلعهٔ لهرکوت پناه گرفت.

و سلطان بمتابعت پدر خود در نای و نوش و نغمه و ساز با لعبان طناز انباز گشته بکثر از ده صد قوال هندی ملازم داشته روز و شب در استماع راگ و رنگ و نغمه و چنگ اشتغال میباخت. و بحال فوج و رعیت و انتظام مملکت نپرداخت. موجب آن بجز خطهٔ دلپذیر در تصرف سلطان چیزی نماند. همه امرای سرحدات خود سر شدند. باز هم سلطان

دوازده لک روپیه نقدی و هزار اسپ از ممالک بیرونی نذر و تحائف میرسیدند۔

و در ۸۸۵ھ آتش قهر آله افروخته در محله اسکندر پوره و علاء الدین پوره سی و یک محله تخمیناً ده هزار خانه سوخته مسجد جامع و خانقاه معلی هر دو مشعل نور گردانید۔ و سلطان در تجدید تعمیر هر دو مقام محمود دست همت افشانده از کرده سابقه نقش و نگار و خطوط کتابه دیوار زینت و رونق بسیار بکار برده درست نمود مسجد اُسّس علے التقوی تاریخ است قصه آن اشرف جا در حصه اول گفته شد۔

و در ۸۹۲ھ میر شمس عراقی از جانب سلطان حسین میرزا والی خراسان بطور سفارت بکشمیر آمده مراسله شاهی مع یک چپه بین کشتی از پوشش خاص سلطان حسین ارمغان آورده پیغام فرستادن بعضی تحائف و نفائس کشمیر که خواهش خاطر سلطان خراسان بود ظاهر ساخت همدران ایام حسن شاه را بکثرت جماع و تشرب شراب مرض اسهال طاری شده ضعف کلی بحال او راه یافت و وصیت نمود که پسران من صغیرانند یوسف خان ابن بهرام خان یا فتح خان بن آدم خان که در ولایت هندوستان اند بسلطنت بردارند۔ و محمد خان ولیعهد سازند۔ سید حسن بظاهر قبول کرد و سلطان بهمان بیماری درگذشت۔ تاریخ

افسوس آن سلطان حسن خاقان عالم قیصر حشم

بگذشت از بزم زمین سوی شبستان عدم

از بهر سالش یک قلم بیدل شد از اندوه و غم

شعر و نوا نازو ادا نوش و دوا باده صنم

و بعد انتقال بادشاه میر شمس عراقی عرصه هشت سال در کشمیر توقف کرده ظاهرا در سلک مریدان بابا اسمعیل در آمده و در باطن با بابا علی نجار با مذهب شیعه مرغوب ساخته

خود بجانب خراسان رجعت نمود۔ و در عهد فتح شاه باز بکشمیر آمده مذهب شیعه را رواج کلی داد قصهٔ آن در حصهٔ اول گفته شد۔ و سلطان عرصهٔ دوازده سال بحکومت گذرانید۔

انتباه۔ تا اختتام حکومت سلطان حسن شاه انتظام سلطنت اندک باستقلال بود اگرچه اعیان و ارکان از بدخوئی این دو پادشاه متردد بودند ظاهراً در نفاذ امور مملکت انحراف نمیکردند۔ و بعد انتقال حسن شاه تمامی امرا و وزرا در میدان مخالفت و مغادرت[1] قدم نهادند و بعضیها در موافقت محمد شاه بن حسن شاه استقامت ورزیدند و بعضیها در معاونت و مددگاری فتح شاه گرمجوشی کردند فیما بین هر دو شاهزاده تفرقه و فساد انگیخته عاقبت بجدال و قتال آویخته خونهای بیشمار ریختند۔ خصوصاً بعضی امرای چکان که دران زمان بر عهدهٔ حاضرباشی و کوکلتاشی ممتاز بودند بجانب شمس عراقی روی ارادت آورده مذهب شیعه قبول کردند موجب آن در میان اعیان بیشتر فساد و عناد مذهبی واقع شد و در صدد تخریب و ترهیب[2] یکدیگر افتادند۔ تا که تباهی و خرابی سلطنت نمودند۔

(۱۳) سلطان محمد شاه در سنه ۸۹۲ھ مطابق سنه ۱۵۴۴ بکرمی باعانت سید حسن بیهقی رایت ایالت افراخت آنروز بعمر هفت ساله بود سادات بیهقی متکفل مهمات سلطنت شده هیچکس را در امور مملکت دخل سخن نگذاشتند۔ بلکه ملاقات سلطان هم کسی میسر نبود۔ امرای کشمیر ازین معنی تنگ آمده شبی باتفاق راجه جمون که از خوف تاتارخان لودی بکشمیر آمده بود سید حسن را با سی کس از اعیان سادات در باغ نوشهره بقید کشتند دلهای بهمت بریده دران طرف جمعیت کرده بمخالفت نشستند۔ و سید محمد پسر سید حسن بیهقی که غالی

---

[1] مغادرت۔ بایکدیگر بیوفائی کردن۔ [2] ترهیب۔ یعنی ترسانیدن۔

سلطان بود با جمعیت خود بمحافظت سلطان مستعد ماند. و در چنین شبی که این فتنهٔ عظیم
واقع شد هر کسی بخود درمانده بود. یوسف خان بن بهرام خان آنروز در بند بود. عیدی رینه
تلاش کرد که او را بسلطنت بردارد. سید علی خان بیهقی برین انگاشت اطلاع یافته یوسف خان را
درزندان بیجان ساخت. و بعضی نوشته اند که در قتل یوسف خان داویلا نمودند فی الفور از تیغ در
بکشت. و مادر یوسف خان ستان دلبوی که از مدت بیوه شده بود تا دوازده لقمهٔ نان
چون بوقت افطار نمیخورد و نعش پسر سه روز در پیش خود نگهداشت بعد از آنکه دفن کردند
نزدیک مقبرهٔ او حجرهٔ افراخته مجاور نشست و در آنجا از دنیا درگذشت.

سید علی خان و سید محمد وغیره بجنگ مخالفان استقامت کرده از طرفین مردم بسیاری
بقتل رسیدند. و رندان علانیه در شهر در آمده غارت میکردند. و سادات حوالی خانهٔ
خود خندق حفر کرده از شر رندان محفوظ ماندند. و خانه های مخالفان که در شهر و دهات بود
آتش کشیده بخاک آمیختند.

درین اثنا جهانگیر ماگری که در قلعهٔ لوهر کوت اوقات گذاری میکرد بمطالبهٔ امرا
کشمیر آمده موافقت سادات اختیار نمود. روزی داؤد ماگری بن جهانگیر ماگری
و رفیق ماگری از پل گذشته بجنگ سادات قدم افشردند. داؤد ماگری در جنگ کشته شد
و سادات طبل فیروزی نواخته از سرهای مقتولان مناره افراختند. روز دیگر غلبه نموده خواستند که
کرده از پل عبور کنند و مخالفان پیش آمده در میان پل جنگ عظیم واقع شد. ناگاه پل شکسته
جمعی کثیر از جانبین غرق دریا شدند.

بعد از آن سادات بجانب تاتارخان رجوع کرده استمداد نمودند تاتارخان باعانت
سادات لشکری با آلسته تعیین ساخت. چون بمقام ... رسیدند راجه آنجا با ایشان جنگ

کرده مردم بسیاری بقتل رسانید مخالفان باستماع اینواقعه شادمان شدند - ومیان
و امرای کشمیری تا دو نیم ماه جنگ قایم بود - عاقبت امرای کشمیر سه فوج شده از آب بهت
عبور کرده با فرقهٔ سادات بجنگ پیوسته اکثری از سادات بقتل رسانیدند - و بقیه
روی فرار بشهر آوردند - امرا بتعاقب آنها دویده قتل و غارت کرده در شهر آتش زدند
و آن آتش نزد خانقاه معلی رسیده منطفی گشت و آسیبی بخانقاه نرسید و عدد کشتگان
دران روز بده هزار رسید - این واقعه در سنه ۸۹۲ھ روی داد -

سید محمد بن سید حسن بعمر هفده سالگی بود در خانهٔ گدائی متواری گشت مخالفان
بر سر دیوان آمده بخدمت سلطان سلام کرده اورا از خود ساختند - و سید علیخان را
با دیگر سادات از ملک اخراج کردند - چون هر کدام از امرای عظام دعوی سرداری میکردند
در چند روز میان ایشان آتش کینه و فساد ملتهب گشت چراغ سلطنت بی نور شد -

و فتحشاه بن آدمشاه بعد وفات تاتارخان لودی از جالندر بقصد
انتزاع مملکت موروثی خود عزم کرده در علاقهٔ راجوری قیام ساخت - و امرای کشمیر
جوق جوق نزد او میرفتند - فتحشاه هر کس را انعام داده از خود می ساخت - خیال
داشت که جهانگیر ماگری بمن متوجه خواهد شد لیکن جهانگیر ماگری بتوهم آنکه مخالفان
او اول رفته با فتحشاه ملحق شده بودند جرأت ملاقات او ننمود - فتحشاه جمعیت خود
درست کرده بجانب کشمیر متوجه گشت - و محمد شاه باستماع خبر میدان کارزار
ساخت و فتحشاه از راه بهره پور آمده در پرگنهٔ آدون رسیده چشمهٔ آبی در میان
گرفته مقابل یکدیگر نشستند - از طرفین صفوف محاربه ترتیب یافته نائرهٔ محاربه
مشتعل گشت - و فتحشاه غلبه آورده لشکر محمد شاه را بکار هزیمت رسید لیکن

جہانگیر ماگری پای ثبات فشردہ قریب پنجاہ کس از سران عسکر فتحشاہ بقتل آوردہ منہزم ساخت نزدیک بود کہ فتحشاہ در جنگ جہانگیر ماگری اسیر شود یکی از منافقان بشہرت باطل مشہور ساخت کہ محمد شاہ بدست مخالفان گرفتار گشت و جہانگیر ماگری را تشویش خاطر افزودہ از تعاقب فتحشاہ باز ماند۔ و محمد شاہ طبل فیروزی نواختہ خانمان ناژی بٹ را بتہمت سازش فتحشاہ غارت کنانید۔ و فتحشاہ در بہرام کلہ استقامت کردہ مرتبۂ دوم جمعیت بہم رسانیدہ بتسخیر کشمیر کوشش نمود۔ و جہانگیر ماگری بمقابلہ او برآمدہ یکبارگی ناکام بجنگ پیوستند۔ و زیرہ بٹ از نوکران فتحشاہ بود سوداخی یافتہ با جمعی قلیل بجانب شہر ایلغار نمود۔ و ملک سیف ڈار با جمعی از امرا کہ در بند بودند برآوردہ با خود ملحق ساخت۔ و جہانگیر از نالش سیف ڈار متوحش گشتہ پنہانی با راجۂ راجوری کہ فتحشاہ را مدد آمدہ بود پیغام نمود کہ از معاونت فتحشاہ باز مانده با ما باشد۔ موجب آں راجۂ راجوری با جہانگیر ماگری متفق شدہ فتحشاہ را ہزیمت دادہ از ہیرہ پور گذرانیدند۔ و فتحشاہ بملک جموں رفتہ آں بلا درا متصرف گشت و لشکر بسیاری بہم رسانیدہ بار دیگر بتسخیر کشمیر رایت افراشت۔ و جہانگیر ماگری با سادات بیہقی کہ سابقہ از ملک اخراج کردہ بودند دام مواسات گستردہ باہم متفق شدند و سادات بیہقی کہ در جلادت مردانہ بودند در محاربہ و مقاتلہ داد شجاعت دادہ جمعی کثیر بدرجۂ شہادت رسیدند و ملک سیف ڈار وغیرہ از جانب فتحشاہ آویزشہای نمایاں بکار بردند۔ عاقبت منہزم گشتہ در جبال بامتواری شدند۔

و بعد چندی باز جمعیت بہم رسانیدہ بجنگ پیوستند و بعد مقاتلہ بسیار

کار بجائی رسید کہ ہیچکس با محمد شاہ نماند و خزائن او تمام رفت وجہانگیر ماگری زخمی شدہ بگوشۂ فرار نمود۔ و سید محمد با فتحشاہ ملحق گشت۔ و محمد شاہ مدت دو سال و ہفت ماہ در پریشان حالی و فتنہ سگالی بسر بردہ باتفاق بعضی معاونان باطراف کوہستان راہ فرار اختیار نمود۔ فتحشاہ بار دوم منصور و مظفر داخل شہر شدہ بر تخت شوکت جلوس نمود۔

(۴۳) سلطان فتحشاہ در سنہ ۸۹۵ھ مطابق سنہ ۱۴۸۹ء باتفاق و اعانت ملک سیف ڈار افسر شوکت بسر نہادہ بحکومت پرداخت۔ چند گاہ زمام اختیار مملکت در قبضۂ اقتدار ملک سیف ڈار بود و در متابعت فتحشاہ نہایت گرمجوشی میکرد لیکن فتحشاہ موجب نفاق معاندان از وبرگشتہ در معاودت اوتغافل افتاد۔ چنانچہ ملک شمس چک و سرہنگ رینہ و موسی رینہ باہمدیگر موافقت کردہ بمخالفت ملک سیف ڈار و سید محمد رایت منازعت افراشتند و مبارعت تمام پلہای شہر بریدہ بمقام راطنہ بجدال و قتال آویختند و در عرصۂ کارزار خونہای بیشمار ریختند۔ و ملک سرہنگ رینہ اسپ سواری سیف ڈار را پی بریدہ بر زمین انداخت و ملک بپای پیادہ در میدان ہیجا پای استقامت افشردہ حملہا میکرد اما از ازدحام عوام از پا در افتادہ مرزبان ملک عدم شد۔ و ہمدران گیرودار بیاد اش کردار تیری چشم سرہنگ رینہ از جان در گذشت۔ چون سرفرازان جانبین بعدم پیوستند آتش محاربہ منطفی گشت و ملک شمس چک بمسند وزارت سرفرازی یافت اما بداد عدل و انصاف مثل سیف ڈار نشتافت۔

قف۔ بدانکہ در طایفۂ چکان دو قبیلہ اند۔ اول قوم لنگر چک کہ موطن

اصلی او برشال دارد واست - مؤرخاں در نسب او اغراق و مبالغہ می نویسند - می گویند کہ عورتے برائی آوردن آب ہر روز برلب دریا می رفت - روزے یکے از قوم دیواں بصورت نوع انسان کہ بسیار قوی ہیکل وتنا ور بود میل مباشرت آں زن نمود - رفتہ رفتہ صحبت آنہا برار شدہ، عورت مذکور از نطفۂ او حاملہ گشت -

بعد انصرام ایام معہود آں زن بار ور ہنگام وضع از جان درگذشت متعلقان او مانند مادر رستم پہلو پیش دریدہ فرزندے قوی ہیکل و جسیم از شکم او برکشیدند و باسم لشکر چک موسوم کردہ بنازونعم پروردند - چوں بعنفوان جوانی دررسید از روئے شجاعت و جلادت ذاتی برہمگناں تفوق یافتہ، سرغنۂ آں قوم شد - ولنگر چک نبیرۂ اوست کہ بموجب تغلب مخالفاں برائے استعانت و استمداد در کشمیر نزد راجہ سہدیو آمدہ در موضع ترہگام پرگنۂ ونتر بود وباش اختیار نمود - وپانڈو چک و حسین چک وکاجی چک از احفاد اوست کہ بمتابعت شمس عراقی مذہب تشیع اختیار نمودند و قریب سی و دو سال بسرخود بادشاہی کردند -

فرقۂ دوم قوم شمس چک بن ہلمت چک کہ جد آنہا از گلگت آمدہ در موضع کپوارہ سکونت ورزید - وقرابت آنہا با چکان ترہگام بسیار بعید شدہ بود - وباہمدگر ہمیشہ مخالفت و منازعت می داشتند -

ملک شمس چک اول درحلقۂ ملازمان سید محمد بیہقی ممتاز بود - در ثانی پیش ملک نوروز بتو بن ملک احمد بتو شرف اختصاص یافتہ بواسطۂ شجاعت

و جلادت خود شهرتے و اعتبارے بهم رسانید۔ بعد ازاں پیش ملک سیف دار
رتبهٔ ملازمت و هم نشینی حاصل کرده دختر حسین چک بن پانڈو چک در
عقد آورد و اعتقاد او همیشه بر مذهب حنفی راسخ ماندند۔

بهر حال قوت و شجاعت و دلاوری و شوکت و سپاهگری و مبارزت
در ذات چکان اصلی و جبلی بود۔ والد این نامه نگار می فرمود که یکے از نسل
چکان تره گام پیش خدمت سردار عظیم خان شده بود کلاه تتری بر سر و
کفش اوزبکی در پای مسلح و مکمل همرکاب سردار می رفت۔ و بالاے او
با هوده فیل برابر بالا بود و سردار را از هوده فیل برداشته بزیر
می آورد۔

مختصر که ملک شمس چک چندی در ضبط و ربط امور مملکت پرداخته
با سید محمد بیهقی نرد مخالفت درباخت و باتفاق کاجی چک و بعضے امرا در میدان
مخالفت علم محاربت افراخت۔ و سید محمد با محمد شاه پیوسته ابراهیم ماگری
و حاجی پڈرو و ملک عیدی رینه را با خود موافق کردند و در مدافعه و محاربهٔ
شمس چک ایستادند و در نفس شهر متصل خانقاه بلبل شاه فریقین بمحاربهٔ
مقاتله پیوستند و جانبین در جنگ جدل و ردّ و بدل داد شجاعت و
دلاوری دادند۔

عاقبت شمس چک از معرکه روئے هزیمت برتافت و از پل عالیکدل
عبور کرده در زال ڈگه علم استقامت افراخت۔ بطفیل او کاجی چک بر سر
پل رسیده دید که فرش پل از یک فرجه برداشته بُرده اند و بکمال اضطراب

اسپ خود را بتازیانہ مہمیز دادہ از یک پایۂ پل بر پایۂ دیگر شلنگ انداخت۔ و در عقب او چند سواران دیگر از معاونان شمس چک بر سر پل رسیدہ بمتابعت کاجی چک اسپان خود جہانیدہ ہمہ در آب غلطیدند۔
چوں کاجی چک بالشکر شمس چک لاحق شد ہر دو از روئے قلت طاقت صورت مقاومت و استقامت در خود ندیدہ ہزیمت زدہ بجانب کامراج عزیمت کردند۔ و سید محمد و ابراہیم ماگری و موسیٰ رینہ بتعاقب آنہا دویدہ، موضع ترہہ گام را آتش کشیدند۔ و شمس چک و کاجی چک بجانب داردو فرار اختیار نمودند۔ و فتح شاہ در شہرہ پنجاب گریختہ رفت و سید محمد و ابراہیم ماگری بعد تخریب بیوت مفسداں بجانب سوپور معاودت کردہ بر ساحل دریا باخیل و حشم رخت اقامت انداختند۔
چوں ملک شمس چک از کرناہ خبر مراجعت اعدا اصغا نمود بر جبتہ قہقری مسارعت کردہ با ملک بہرام ڈار و ملک عثمان و دیگر ملک و سایر جماعت ڈانگراں اتفاق کردہ برائے سرکوبی مخالفاں مستعد شدند۔ و افواہ خبر سرکوبی آنہا بہ محمد شاہ و سید محمد رسید۔ فی الفور موسیٰ رینہ را باجمعے معدود بر لب دریا گذاشتہ خود بجانب دیگر در کمینگاہ نشستند۔ آخر شمس چک با معاونان خود بر فوج موسیٰ رینہ تاخت آوردہ بحرب و ضرب پیوستند۔ و دراں اثنا سید محمد با متابعان خود بر سر مخالفاں یورش کردہ مردم بسیاری از جانبین بقتل آمدند۔ و بر بدن کاجی چک پنجاہ زخم شدید رسید بلکہ گوش او مقطوع شد۔ عاقبت شمس چک خایب و خاسر گشتہ در ترہہ گام محل استقامت ندیدہ در شہرہ

با فتح شاہ ملحق گشت۔ حکومت فتح شاہ ہمگی سہ سال بود۔

(۵۱) سلطان محمد شاہ بار دوم در ۸۹۸ھ مطابق ۱۴۹۲ء باعانت سید محمد بیہقی بر مسند حکومت کشمیر جلوس نمود۔ دراں زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان از خلل باطنی شمس عراقی وقوف یافتہ از ملک خود اخراج نمود و وی از روی ارتباط والتفات سابقہ بعد عرصۂ دوازدہ سال باز بجانب کشمیر رجعت نمود و دراینجا در اشاعت مذہب امامیہ کوشید ملک موسیٰ رینہ و کاجی چک و غازی چک را مرید و شیعۂ خود گردانید میر سید محمد از حرکات ناپسندیدہ او رنجیدہ فی الفور بجبر و اکراہ اورا بجانب اسکردو اخراج نمود۔ بوقوع اینواقعہ موسیٰ رینہ از ملازمت سید محمد دلگیر و متغیر گشتہ با ابراہیم ماگری و حاجی پڈر عہد و پیمان موثق کرد۔ و با فتحشاہ و شمس چک کہ در نوشہرہ پنجاب خراب بودند بترسیل مراسلات موافقت نمودہ ایشانرا برای آمدن کشمیر ترغیب داد و آنہا بر عہد و پیمان ایشان اعتماد کردہ بجانب کشمیر متوجہ شدند در بہیرہ بودہ رسیدند ملک موسیٰ رینہ و حاجی پڈر و ابراہیم ماگری وغیرہ با جمعیت بسیار استقبال کردہ باتفاق تمام لوای خصومت افراشتند۔ ازین سو محمد شاہ و سید محمد با جمعیت خود بمقابلۂ آنہا یورش کردہ بر پشتۂ خامپور بمقابلہ و محاربہ پیوستند۔ اگرچہ جمعیت عسکر محمد شاہ کمتر بود لیکن از روی شجاعت و جلادت سید محمد مخالفانرا روز اول تاب مقاومت نماندہ پس پا شدند۔

و روز دوم باز در میدان جنگ تہ کتاز کردہ از جانبین خونہای بید ریغ ریختند۔ قریب بود کہ لشکر فتحشاہ مغلوب میشد لیکن بموجب مشیت ایزدی سید محمد در عرصۂ کارزار میان خس و خار اشہب سبک رفتار را لنگ پا ساخت۔ ناگاہ در فرجای

عمیق که از آبادی کہنہ در انجا موجود بود غلطیدہ معاونان و کشیدن او کوششہا میکنند و دران حالت گروہ باشکوہ مخالفان سر موقع رسیدہ گرد آنہا محاصرہ کردہ از تیغ و سنان ہمہ ہا در چاہ عدم انداختند۔ و محمد شاہ بی دست و پا آوارہ دشت کربت و ابتلا گشتہ بجانب نوشہرہ عنان عزیمت معطوف داشت۔ و اندران معرکۂ گیرودار یکہزار و ہفتصد سوار جرار از فوج محمد شاہ بقتل رسیدند۔ از انجملہ یکہزار و دو صد کس را در پا موزہ ہای زعفرانی داشت۔ گویند دران زمان رسم چنان بود کہ بغیر گردان دلاور و شجاعت پیشہ موزۂ زعفرانی بدیگری جایز نمیداشتند۔

واقربای سید محمد نعش او برداشتہ در مزار سلاطین نہم ماہ آشت ۸۱ ھ کشمیری ہشتاد و یکم دفن کردند۔ و سہ فرزند او در موضع سویہ بوگ در خانۂ بہرام اڈل باقی ماندند۔ یکی سید مرتضی کہ در علاقۂ تبت از کوہ غلطانیدہ بقتل رسانیدند۔ دوم سید ابراہیم دو نیم سال در تبت محبوس شدہ بود عاقبت رہائی یافتہ در نوشہرہ با محمد شاہ ملحق شد۔ سیوم سید یعقوب کہ در حالت طفولیت در خانۂ شیر مادر پنہان بود از شر مخالفان محفوظ ماند۔ این مرتبہ حکومت محمد شاہ در کشمیر نہ سال بود۔

(۱۶) سلطان فتحشاہ مرتبۂ دوم در ۹۰۷ھ مطابق ۱۵۵۸ بکرمی بر سریر جہانبانی جلوس کردہ شمس چک را رتبۂ وزارت بخشید۔ و دولتخانۂ سید محمد بیہقی کہ بعد چندین سال باتمام رسیدہ بود بتزئین نقش و نگار و ترتیب طاق و رواق و منظر و ایوان بر عمارات بدیعہ امتیاز داشت دربگیرہ و از بیخ برانداختہ با خاک یکسان ساخت۔ و در تحسر و تاسف آن مردمان بزبان کشمیری شعرہای افسوسناک گفتہ اند۔

و بعد وفات سید محمد سہ روز گذشتہ ۱۲ ماہ آشت سنہ کشمیری ہشتاد

ویکم پاسی از شب گذشته زلزلهٔ عظیم واقع شد. وخانه های کثیر با خاک تیره آمیخت وجانهای بسیار تلف شده تا عرصهٔ سه ماه زمین متحرک بود. وابعد آن بهر دو قرار یافت.

میر شمس عراقی که در علاقهٔ اسکردو اشاعت ملّت خود میساخت. چون خبر شهادت سید محمّد بیهقی بشنید بر جناح تعجیل رجعت کرده در محلهٔ جڈی بل لوای استقامت افراخت. و در ترویج مذهب خود علانیه مبادرت نموده هزاران مردم بخود مایل ساخت. ودر محلهٔ جڈی بل خانقاهی رفیع دو طبقی ترصیص نموده خانقاه معلّی را بفریب تجدید تعمیر از بیخ برانداخت کیفیت آن در حصهٔ اوّل گفته شد. ملک شمس چک تا عرصهٔ چهار ماه حقوق وزارت بکام دل سرانجام داده امرای دیگر را در امور مملکت دخلی نگذاشت. موجب آن موسی رینه چاڈوره وابراهیم ماگری نیز مخالفت باخته با فتحشاه موافقت ویکرنگی ساخته شمس چک را سر دیوان گرفته محبوس داشتند. چون در کشتن ملک سیف ڈار وتخریب دولت ڈانگران باعث حکومت ملک شمس چک بود. لاجرم موسی رینه برای کشتن او بهرام ڈار و دنی ملک تعئین ساخت. وآنها با تبعه ولحقهٔ خود جم غفیری بعد نماز خفتن در محبس شمس چک در آمده بر قتل او اقدام نمودند. چون ملک شمس چک دانست که اینها بر قتل من مستعد شده اند ویکپای او را زنجیر بزرگ مغلول بود و پای دیگرش فارغ داشت واز قسم سلاح بغیر کارد بغلی چیزی نیافت یکبار مانند شیر خونخوار از جای خود برجسته انبهان کارد صغیر تا دروازه سی کس مقتول ساخت وبعضی را مجروح گردانید. چند مرتبه بدینسان بر سر مخالفان حمله ها آورده دست هیچکس بر و نرسید. بیت

بچوب و سنگ و بخشت و بہشت
ملک شمس چک شصت کس را بکشت

عاقبت مخالفاں بر سراو تیرباراں کردہ با پسر نازپروردۂ خود دہم ماہ ماگ سنۂ کشمیری ہشتاد و یکم بقتل رسید۔ و بعد قتل سید محمد بیہقی کہ مربی و آقای او بود ہمگی چہار ماہ بحکومت بسر بردہ بپاداش کردار خود رسید۔ فرد

دلا ایمن مباش از کار ایام
کہ پاداش عمل بینی سر انجام

بعد قتل شمس چک و پسرش منصب وزارت کشمیر بملک موسی رینہ تفویض یافت وی بمساہمت و اشتراک ابراہیم ماگری در انتظام و اہتمام مملکت پرداخت۔ و جماعت دانگراں مخالف خود پنداشتہ از ملک اخراج نمودہ در ہندوستان آوارہ و پریشاں ساخت۔ و در متابعت و مطاوعت میر شمس عراقی بجان و دل کوشیدہ مذہب شیعہ را رواج داد و اعیان اہل سنت را زجر و قہر نمودہ بعضیہا بقتل رسانید۔ و بعضی ہا از ملک اخراج کنانید تا کہ عموم خلایق از قہر او ترسیدہ بمذہب شیعہ گرویدند۔ ہمچنین در تخریب و ترہیب فرقۂ ہنود و ہدم بتخانہ ہا و اخذ جزیہ جہد بلیغ نمود۔ گویند بیست و چہار ہزار خانہ از فرقۂ ہنود جبراً و قہراً داخل مذہب شیعہ گردانید۔ و فرقۂ چکاں در تنزل و زبونی بمرتبۂ رسانید کہ کاجی چک و سرہنگ چک و سہہ چک در جیش علی رینہ پسر موسی رینہ چندگاہ بطریق پیادہ گی ملازمت میکردند۔ و مدت وزارت موسی رینہ نہ سال بود۔

بعد آں در سنہ ۹۱۶ھ فرزندان ابراہیم ماگری قوت و ثروت پیدا کردہ با فتح شاہ

اتفاق نمودہ بمخالفت موسیٰ رینہ پرداختند۔ و کیلہای دریای بہت بریدہ بطرف
دارالامارۂ اسکندرپورہ بجنگ و محاربت ایستادند۔ موسیٰ رینہ بمقام زالڈگر
باجمعیت خود پای استقامت افشردہ بمجادلہ و مقابلہ پیوست۔ چونکہ مردمان
شہر و اعیان دہر را با او شرارت مذہبی بود بنابراں خواص و عوام بمخالفت او مستعد
شدند۔ و موسیٰ رینہ با جمعی معدودی دست و پا فرو ماندہ راہ فرار بجانب پنجاب
اختیار نمود۔ و در موضع راولپورہ شاخ انگوری بگردنش پیچیدہ از اسپ
فرو افتاد۔ چوں قصد جستن کرد اسپ لگدی بر سرش دادہ مغزش بر زمین انداخت
و در مزار آبای خود کہ پیش لودی مسجد جامع است اندفان پذیرفت۔
و ملک عثمان و دتی ملک کہ در کوہستان پنجاب خراب و آوارہ شدہ بودند۔
بنجو اشنگاری ابراہیم ماگری بجانب کشمیر معاودت نمودہ با او پیوستند و ابراہیم
ماگری ہمگی مدت چہل روز بر مسند صدارت متمکن بود۔ بعد ازاں جماعت ڈانگر ان
کہ برای نصرت و معاونت خود از ہند آوردہ بود بر وی استیلا یافتہ در ارتفاع قدر و
منزلت خود ساعی گشتند۔ و اکثر سرداراں با خود متفق ساختہ بمخالفت و منازعت او
پرداختند۔ و بہ کشش و کوشش بسیار او را مغلوب و منکوب نمودہ بدست ملک عثمان
رایت وزارت افراختند۔ و برای نفاذ حکومت و ازدیاد دولت و ثروت با سرداران
دیگر نیز مداہنت[1] در باختند۔ و بعد از دو سہ ماہ ملک کاجی چک و جہانگیر پڈر
و گدا ملک با فتحشاہ اتفاق نمودہ دتی ملک و غازی چک کہ بر سر دیوان عدالت
مستغیثاں نشستہ بودند از تیغ گذرانیدند۔ و ملک عثمان از پیش فتحشاہ برداشتہ

[1] مداہنت۔ ظاہر کردن بخلاف آنچہ در دل باشد۔ و بمعنی دروغ گفتن و بمعنی چرب زبانی و خوشامد و بمعنی سستی کردن

بزندان فرستادند و هرج و مرج[1] و هیص و بیص[2] واقع شد. نقارن آنحال ابراهیم ماگری با جمعیت خود رایت محاربت افراخت. و فتحشاه و جهانگیر پدر و کاجی چک در مبارزت او مغلوب گشته بهندگریخته رفتند. و ابراهیم ماگری و تفرر فتحشاه باعثِ تخریب سلطنت دانسته و پسِ او فی الفور وکیل خود فرستاده به مساعت تمام از هیره پوربازآورده بر سریر سلطنت نشانید. و برای خود منصبِ وزارت به پسندید. و ملک عثمان از بند رها کرده با ماگریان عهد موافقت بسته در بسط و کشاد امور سلطنت پرداخت و ملک جهانگیر و کاجی چک وغیره بجانب پنجاب مفرور شدند.

بعد چندگاه خبر رسید که سلطان محمد شاه با جمعیت سپاه و لشکر خود بهائے الصرام مهام امور کدخدائی خویش در کوه ملهیال رفته است و در خانه او بغیر سید ابراهیم خان فرزند سید محمد بیهقی کسے دیگر نیست. و فتحشاه باستماع این خبر با شوکت و شکوه و لشکر انبوه به جانب نوشهره عنان عزیمت معطوف داشت.

چون خبر یورش فتحشاه متعلقان محمد شاه اصغا کردند به تحسّر و افسوس جامه‌ها دریدند و سید ابراهیم خان از روئے جلادت جبلّی تیغ انتقام از نیام برکشید چهرۂ نصرت در آئینۂ همّت ندیده عنان عزیمت بجانب مقرِّ خلافت معطوف داشت. و سید ابراهیم خان دنبال آن‌ها تعاقب کرده از عسکر مخالف هرکه دید به قتل رسانید. عاقبت مظفر و منصور بجانب نوشهره رجعت

[1] فتنه و آشوب. [2] جنگ و غوغا.

نمود۔ و سلطان محمد شاہ بر شجاعت و شہامت او تحسین فرمودہ بہ خطاب خانی سرفراز نمود۔

بعد ازیں واقعہ مدت یک سال ملک عثمان و شنکر رینہ باہم یکبہ اتفاق نمودہ با جماعت ابراہیم ماگرے ابواب مخالفت و منازعت مفتوح داشتند۔ و بمعاضدت فتح شاہ ملک ابدال و ملک فیروز پسران ابراہیم ماگرے گرفتار کردہ محبوس ساختند۔ و ملک ابراہیم در پونچ رفتہ رخت اقامت بکشود۔ و ملک عثمان بار دوم در پیشگاہ خلافت بر مسند وزارت جلوس نمود۔ و ملک شنکر رینہ را رتبہ سپاہ سالاری افزود۔

بعد از پنج ماہ ابراہیم ماگرے با جماعت چکان و پڈران کہ در حدود پنجاب خراب و آوارہ شدہ بودند اتفاق کردہ، سلطان محمد شاہ مظاہر خود ساختہ، با جمعیت فراوان متوجہ کشمیر شدند و در قصبۂ سوپور بر لب آن رفتہ و دریا پائے استقامت افشردند۔ فتح شاہ و ملک عثمان و شنکر رینہ با جمعیت تمام بمقابلۂ آنہا رفتہ بر لب دریائے بہت این سو رخت اقامت گستردند۔ و دراں ایام تفنگ و توپ در کشمیر نبود۔ جانبین مبہوت و سکوت در تفکر و تدبر فرو ماندند۔ عاقبت ملک عثمان فتح شاہ و شنکر رینہ را بمقابلۂ مخالفان در سوپور گذاشتہ خود از راہ کوہ ماہ باتفاق لوہر ماگرے و دگی چک وغیرہ بر پونچ آوردند و بالشکر محمد شاہ کہ بر کمر لوہ لوسنگری بیشتر نشستہ بود بہ جدال آمیختند۔ و جنود شاہ منہزم گشتہ در سوپور با عسکر خود پیوستند۔ کاجی چک و علی رینہ

چاڈوره که سرخیل فتنه و فساد بودند بجای خود سنجیدند که فردا ملک عثمان بهر ما غلبه خواهد ساخت. بنا برآں علی رینه بوقت نماز شام برلب دریا آمده آواز داد که "منم ملک علی رینه پسر ملا حسین بابک دو کس از خاصان معتبران فتح شاه بیایند که با ایشان سخنی گفتنی دارم".

چوں ایں خبر به فتح شاه رسید دو سه کس از خاصان خود برلب دریا فرستاد و ملک علی با ایشان آهسته گفت "من پرورده نعمت شما خاک به داشته آں جنابم هرگونه نیک خواهی مرکوز خاطر دارم واز جانب من به پادشاه رسانند که ملک عثمان امروز بقتل رسانیدند ولشکر او تمام خراب و پریشان شوند. فردا از دریا عبور کرده فوج ایشان را قلع و قمع خواهند ساخت. زنهار زنهار زنهار به عجالت تمام از راه نوسه میدان به پونچ نهضت فرمایند ورنه گرفتار خواهند شد". چوں فتح شاه ایں خبر وحشت اثر استماع نمود از روی شقاوت وبزدلی قلیلی از نقد و اسباب همراه گرفته شباشب از راه نوسه میدان بجانب پنجاب مفرور شد. و ملک علی به ایں خدیعت و دغابازی لشکر آنها را درهم برهم ساخته منهزم گردانید. بیت:

ز صد شیر یکبار رستن روی به — ز صد جوشن کلاه خسروی به

چوں ملک عثمان خبر هزیمت فتح شاه شنید به صحبت سپاهیان شب شهر محبت نمود و شب برلب دریای سند آسوده فردا در موضع اکهال در مغاره کوه در آمده پنهان گشت و ملک ابراهیم او را گرفته

کردہ در حبس خانہ بکشت۔ "تاریخ وفاتش "تُرکش"[1] گفتہ اند۔ این مرتبہ حکومت فتح شاہ سیزدہ سال بود[2]۔

(۱۷) سلطان محمد شاہ مرتبۂ سیوم در سنہ ۹۲۰ھ بر سریر جہانبانی جلوس کردہ ملک ابراہیم را خلعت وزارت پیراست۔ چوں کہ امرای کشمیر مصدر فتنہ و فساد، معدن دغا و غدار بودند و بر عہد و پیمان و سوگند و ایمان آنہا وثوقی نداشت فتح شاہ و محمد شاہ را شاہان شطرنج پنداشتہ باختیار خود ہر نوع آنہا را کشت و مات می کردند۔ بیت:-

جہاں را چہ شد کاندریں روزگار ... زصد یار نبود یکے یار یار
زیاراں عیّار را عنبر را بہ ... ازیں بیوفا یارہا مار بہ

[1] ۹۲۰ھ - [2] ابوالفضل در آئین اکبری جلد دوم حکومتش بایں مرتبہ یکسال و یکماہ قرار دادہ و از تاریخہائے ملک حیدر رچاڈورہ و پنڈت نارائن کول بایں مرتبہ ہمگی حکومتش دو سال مفہوم می شود۔ و آنکہ حسن ذکر نمودہ بظاہر مبنی برآں است کہ او دریں مدّت حکومت ملک موسیٰ رینہ را کہ وزیر اعظم فتح شاہ بود و از غلبۂ طاقت خود مؤخر الذکر را معزول نمودہ بر تخت نشست در سلطنت فتح شاہ نیز شمار کردہ است۔ حکومت موسیٰ رینہ با استقلال یازدہ سال بود۔ دریں صورت مابین حسن و ملک حیدر رچاڈورہ در مدّت حکومت فتح شاہ ہیچ دیگر اختلاف نیست۔

بعد چندگاه فتحشاه از پنجاب بجانب کشمیر متوجه شده در
شوپیان قیام ساخت و جهانگیر پڈر از محمدشاه برگشته باو پیوست و
کاجی چک هم با جماعت خود او را استقبال نمود و فتحشاه بکمال طمطراق
داخل شهر گشته محمدشاه و سید ابراهیم تنها بجانب نوشهره مفرور شدند
این مرتبه حکومت محمدشاه همگی پنج ماه[1] بود۔

(۱۸) سلطان فتحشاه کرت ثالث در سنه ۹۲۱ به حکومت کشمیر
پرداخت۔ جهانگیر پڈر علم وزارت افراخت۔ و ملک کشمیر را چهار حصه
کردند[2]۔ از آن جمله یک حصه به فتح شاه و یک حصه به جهانگیر پڈر و یک
حصه به شنکر رینه و یک حصه به ملک کاجی چک۔ و هر یکے در انتظام حصه
خود پرداخت۔ فتح شاه را مثل شاه شطرنج پنداشته کارخود می کردند۔

بعد یک سال محمدشاه و ملک ابراهیم ماگرے با جمعیت کثیر بجانب
کشمیر یلغار کرده رایت جنگ افراشتند و فتحشاه با امرائے نامدار صفوف
پیکار آراسته در پرگنه بانگل محاربه فریقین روئے داد بعد جدال و
قتال بسیار ابراهیم ماگرے با دو فرزند دلبند خود[3] بقتل آمد محمدشاه
به جانب پونچ گریخته رفت و دو سال در آوارہ گردی گذرانیده در پیش

[1] ملک حیدر و نارائن کول عاجز این مدت را نه ماه بیان می کنند۔ ابوالفضل
در آئین اکبری جلد دوم تخالف این هر دو مدت حکومتش را این مرتبه یازده سال
و یازده ماه و یازده روز قرار می دهد۔ [2] بروایت ملک حیدر و نارائن کول
عاجز سه حصه کردند۔ [3] ملک فیروز و ملک ابدال۔

سکندر شاه لودی والی هند برائے استعانت و استمداد رفت و قریب سی هزار سوار و پیاده کومک یافته بجانب کشمیر رایت عزیمت افراشت و در میدان دانوره علاقهٔ راجور نزول فرمود و ملک جهانگیر و شنکر رینه باستماع خبر مکاتیب و مواثیق بجانب محمد شاه مرسل داشته عهد و پیمان مستحکم کردند و کاجی چک و نصرت رینه نیز از فتح شاه جدا گشته در قلعهٔ هرشن علم بغاوت افراختند بنابران فتحشاه باتفاق جهانگیر پڈر به جنگ مخالفان برآمده قلعهٔ هرشن را در محاصره گرفتند و کاجی چک و نصرت رینه تاب تقابل در خود ندیده از قلعه برآمده به کوهستان گریختند و محمد شاه را باستماع این خبر همت بیبا شده فوج شاهی در آن جا گذاشته همگی دو هزار سوار جرار همراه گرفته بجانب خطه توجه نمود و ملک کاجی چک و نصرت رینه در اثنای راه باو لاحق گشته به کمال ولوله داخل شهر شدند و فتحشاه تاب مقاومت در خود ندیده فرار اختیار نمود. این مرتبه همگی سه و شش ماه به حکومت گذرانید.

همدران زمان از فرقهٔ پنڈتان قریب ده هزار کس باستخوانهای مردگان خود بجانب هرموکته گنگا می رفتند. چون بالای کوه مهالشمرگ مقام نمودند وقت نصف شب موجب آواز غول کوچ کرده بلا غیرت سایر بتعجیل آورده عجلت کردند. و حسب تقدیر از کوه سیپ ریزان که نهایت مرتفع بود فرادا فرادا بزیر افتادند. تا هنگام طلوع صبح قریب نه هزار مردم زن و مرد پیاده بپای ملک عدم شدند. آنگاه

یکے از تباہی مردم آگاہ شدہ جمیعتے قلیل از جبل ہلاکت باز آوردہ۔ کان ذٰلِكَ فی سنة ثلث و عشرین و تسع مائة۔ تاریخ:۔

از بیابان کشیدہ سر تاریخ　　غول گفتا "تباہئے پنڈتا ل"

(۱۹) سلطان محمد شاہ مرتبۂ چہارم در ۹۲۲ھ متصرف این دیار گشتہ کاجی چک را تتمۂ وزارت بخشید۔ چند روز در رتق و فتق این مقام پرداختہ ہمرکاب عسکر سلطان سکندر رفتن خود در نوشہرہ انسب دانست۔ بنابراں شنکر رینہ را بہ خیال خیرہ سری در جلبن خانہ اسیر کردہ کاجی چک قائمقام سلطنت ساختہ خود بجانب نوشہرہ متوجہ گشت۔ وعسکر شاہی را بمراعات و مدارات رخصت معاودت فرمود۔

اندراں ایام بر کوہستان کشمیر بہ شدت برف باریدہ راہ ہا مسدود شدند و محمد شاہ موسم سرما در نوشہرہ بسر برد۔ دریں جا ملک نصرت رینہ و لوہر ماگرے جمعیتے بہم رسانیدہ در موسم شتا و شدت سرما لوائے بغاوت افراشتند و با کاجی چک مستعد مخالفت و منازعت شدند۔ یک روز باتفاق ملک جہانگیر از قلعۂ ناگام بقصد شبخون برآمدہ تاخت آوردند و کاجی چک پیشتر وقوف یافتہ مسلح و مکمل منتظر ورود ایشان بود۔ چوں غوغای آنہا استماع نمود از خانہ برآمدہ بہ مقام زال ڈگر بہ جنگ و قتال پیوست و جمع غفیرے از جانبین بزخم تیر و سنان بیجان گشت۔ و بسیارے بزخم تیغ و تیر مجروح و ابتر شدند۔ از انجملہ زخمہائے کثیر بر بدن

ل ۹۲۵ھ۔ و آنکہ در متن ذکر شدہ غالباً از سہو کاتب تعلق دارد۔

کاجی چک وار دگشته انگشت سبابهٔ او مقطوع شد. عاقبت ملک نصرت مقتول و معاونان او مغلوب و کاجی چک مظفر و منصور گشت.

اوایل بهار محمد شاه بمرافقت سید ابراهیم خان با تو زک و شان فراوان وارد خطهٔ دلپذیر گشته بر مسند ایالت جلوس نمود و کاجی چک باز مسند نیابت وزارت افراشت.

همدران سال سنه ۹۲۵ھ سلطان فتحشاه در کوهستان نوشهره از دنیا رحلت نمود و کلاه مبارک حضرت امیر[1] که به سلطان قطب الدین عطا شده بود در کفن پیچیده همراه برد "فتح شاه فنا"[2] تاریخ است و محمد شاه لاشهٔ او طلبانیده در مهیار جوار پدر خودش آدم شاه[3] مدفون ساخت.

در سنه ۹۲۶ کاجی چک پسر خود مسعود چک برای استیصال جهانگیر پدر بقصبهٔ پانپور فرستاد و جهانگیر طاقت مقاومت در خود ندیده بموافقت گدائی ملک بجانب کولنج[4] و دادر و آوارگی اختیار نمود.

و در سنه ۹۲۷ سکندر شاه بن فتح شاه باتفاق ملک ابدال و لوهر ماگرے و عیدی رینه رایت محاربت افراشته در قلعهٔ ناگام پای استقامت فشردند و جهانگیر پدر و گدائی ملک از کولنج آمده در پرگنهٔ لار کوس مخالفت نواخته شورش برداشتند و کاجی چک فرزند خود مسعود چک و دولت چک را بمدافعه جهانگیر پدر تعین کرده خود بمقابلهٔ سکندر شاه قدم کشاد هر سو فساد و عناد

---

[1] علی ثانی میر سید علی همدانی رحمة الله علیه۔ [2] سنه ۹۲۵ھ۔ [3] آدم شاه پسر سلطان زین العابدین متوفی سنه ۸۸۰ھ۔ [4] کرناه۔

رُو داد۔ و مسعود چک را بمقامِ شہاب الدین پورہ با جہانگیر و گدائی ملک اتّفاق مبارزت افتاد۔ و گدائی ملک از دست دولت چک بقتل رسید و ملک مسعود را از دست جہانگیر پڈر زخمے بچشم رسیدہ بہ ملک آخرت بشتافت۔ و سکندر شاہ بعد محاربہ از کاجی چک امان طلبیدہ بجانب پنجاب فرار اختیار نمود۔ و جہانگیر پڈر در پنجار و ئے رفاہ ندیدہ بطرف ہند گریختہ رفت۔ و کاجی چک رایتِ نُصرت بر اَوجِ عزّت افراختہ دولت چک را بانواعِ عنایت بنواخت و منصب و جاگیر مسعود چک بہ او تفویض ساخت۔

چون استیلای ملک کاجی چک از حد متجاوز گشت انگاہ محمد شاہ را مطلقاً بہ خیال نمی آورد۔ موجب آں محمد شاہ در سنہ ۹۳۰ھ اُمراءِ سلطنت مثل ملک علی و لوہر ماگرے و ابدال ملک و ریگی چک با خود متحد و متعہد ساختہ در صدد ابہدام بنیاد استقلال کاجی چک افتاد۔

چون کاجی چک دانست کہ تمامی اُمرا از جادۂ موافقت و مساعدت انحراف ورزیدند لاچار بہ اقتضای تقدیر و رائے مصلحت سنج خود راہ ہند پیش گرفتہ در نوشہرہ رخت اقامت بکشاد مقارن آنحال ظہیر الدین بابر شاہ[1] بہ تسخیر ہند و پنجاب کامیاب گشتہ قوچک بیگ و شیخ علی بیگ ترک با لشکر جرّار برائے تسخیر کشمیر از راہ نوشہرہ مامور ساخت۔

چون قریب نوشہرہ رسیدند کاجی چک از نوشہرہ با مردم اطراف و جوانب کوہستان اتّفاق کردہ بر کوہ کاجی ڈاری پائے استقامت فشردہ

---

[1] سنہ ۱۵۳۰ء ــ ۹۳۹ھ　سنہ ۱۴۸۳ء ــ ۸۸۸ھ

راہ درآمدِ مخالفاں مسدود ساخت و فرزندانِ خود غازی خان و حسین خان
کہ زیادہ از عمر بیست سالہ نبودند بمقابلہ و مدافعۂ غنیم فرستاد۔ چوں ہر دو
برادر با اندک جماعتے آخر شب بر سپاہ ترک ریختند حسین خان در خیمۂ شیخ
علی بیگ درآمدہ بہ ضرب شمشیر بر وا انداخت۔ وے بار اوّل بالین خود را
سپر ساخت کہ بضرب صارم دو پارہ گشت و بار دوم خوان مس بر سر گرفت
آں ہم مقطوع شد۔ و بار سیوم زیر چارپای درآمدہ از جان امان یافت۔
دراں معرکہ پیکان نہ تیر در بدنِ حسین خان خلیدہ بود۔ و غازی خان ہم
با یکے از مبارزان ایشاں دوچار شدہ بیک ضرب نیزہ از پا در انداخت
و در وقت افتادن او زخم نیزہ بہ مغل دیگر کہ از ونشیب تر بود در رسید
ہر دو از جان درگذشتند۔

بوقوع ایں واقعہ ترکاں در خود تاب مقاومت ندیدہ فی الفور
مہزوم شدند و در حالت ہزیمت بسیارے قتیل و اسیر گشتند۔ کاجی چک
بعد عرصۂ ہشت ماہ عنان معاودت بجانب کشمیر معطوف داشتہ باستعفائے
جرائم و قصور پیشینہ با محمد شاہ اساس محبت قدیم را استحکام جدید نمود
و از سینہ کینہ و عداوت پاک کردہ بشرفِ ملازمت مشرّف گشت۔
سکندر شاہ کہ ہمراہ کاجی چک بنجیال ایالت بکشمیر آمدہ بود گرفتار
کردہ چشمان او از حدقہ بدر کشیدند۔ و بعد چند روز وفات یافتہ در
دالگری محلہ دفن کردند۔ و علی رینہ و فرقۂ ماگریاں بمقتضائے کینۂ دیرینہ
علم مخالفت و منازعت افراختہ در موضع کچھامہ بمقابلہ و محاربہ ایستادند۔

سلطان محمد شاہ و کاجی چک سید ابراہیم خان را بمدافعت آنہا بالشکر جرّار تعیین نمود کہ بعد قتال و جدال بسیار علی رینہ گرفتار گشتہ زمرۂ ماگریاں رو بہ ہزیمت نہادند۔ و علی رینہ چندماہ در خانۂ تازی چک مغلول بود۔ عاقبت بمدد آسمانی از قید رہائی یافتہ بجانب ہند فرار نمود۔

و درخلال ایں احوال کاجی چک محمد شاہ را از سلطنت معزول ساختہ باچندکس از خاصاں در موضع لَدَ کہ مکانے است مضیق درمیان درۂ کوہ محبوس ساخت و بہ تربیت پسرش ابراہیم شاہ کہ خواہرزادہ او بود ہمت مصروف داشت۔ ایں مرتبہ حکومت محمد شاہ دَہ سال[1] بود۔

(۲۸) سلطان ابراہیم پسر محمد شاہ در ۹۳۴ھ[2] بہ اعانت کاجی چک افسر شاہی برسر داد و رتق و فتق مملکت در قبضۂ اقتدار کاجی چک افتاد۔ علی رینہ از بند رہائیش یافتہ بمقام نوشہرہ بارنگی چک و فرقۂ ماگریاں ملحق گشت۔ و ابراہیم ماگرے برائے استدعائے کومک و امداد در پیش بابرشاہ رفتہ بنوازش خسروانہ شیخ علی برگ را بابست ہزار[3] سوار جرار برائے معاضدت و مظاہرت ہمراہ آوردہ در ۹۳۸ھ وارد کشمیر شدند۔

ازیں سو کاجی چک باجمعیت دلاوران کوہ شکوہ علم تقابل افراشت

---

[1] بروایت ابوالفضل در آئین اکبری جلد دوم ۳۴ سال، ۸ ماہ، دَہ روز۔

[2] صاحب تاریخ فرشتہ تمام مدت حکومت محمد شاہ را پنجاہ سال بیان کردہ است۔ و بعداً تاریخ جلوس پسرش شمس الدین ابراہیم ذکر کردہ کہ نزدش در ۹۴۲ھ (۱۵۴۲) واقع شد۔

[3] بروایت نارائن کول عاجز باہشت ہزار سوار مدد فرمود۔

در پرگنۂ بانگل ئلاتی فریقین دست داد ملک تازی چک کہ اعتضاد و استظہار لشکر بود، درمحاربہ پیش قدمی ساختہ، ناگاہ درپنجۂ شاہین اجل گرفتار گشت۔ آنگاہ یکے از بہادران نامی اتراک کہ رستم و اسفندیار را گرد پائے خود نمیدانست با کاجی چک مقابل شد۔ جانبین چالشہا و آویزشہا بکار بردند عاقبت از دست کاجی چک بر خاک ہلاکت افتاد۔ درآں معرکۂ جان فرسائے ہرچند مبارزانِ عسکر کاجی چک داد شجاعت و مردانگی دادہ دقیقۂ از دقائق جلادت و دلاوری فرو نگذاشتند۔ از انجا کہ قلم تقدیر بہ انہزام شان رفتہ بود۔ ناگاہ ہزیمت خوردہ آوارۂ دشت کربت شدند۔ و بسیارے از بہادرانِ نامی مثل مسیحی چک و سرہنگ چک و تازی چک و سہہ چک وغیرہ با توابع و لواحق خود بعدم پیوستند۔

و سید ابراہیم خان و دولت چک و غازی چک کہ مردان کاری بودند بدست ترکاں گرفتار گشتہ دربند افتادند و ملک کاجی چک مجروح و مخذول نیم جان ازاں معرکہ رہائی یافتہ در ملک گکھراں مفرور شد و سید ابراہیم خان و دولت خان بستہ کردہ بجانب شہر فرستادہ بودند۔

دراثنای راہ دولت چک بوقت شام از کشتی شلنگ[1] بر داشتہ بر ساحل بگریخت و درمیانِ آب تالابے[2] کہ متصل آں بود پنہان شد و نگہبانان از جوانب و اطراف قریب چہل و پنجاہ کشتی جمع کردہ تا نیم شب دراں کول جستجو نمودند۔ و دولت چک درمیان آب یک برگ نیلوفر برسر گرفتہ

---

[1] معرّبِ "چھلانگ" ہندی۔ [2] حوض صغیر۔

مخفی شده بود۔ و دہن بیرون داشتہ نفس ہمی کشید چون کشتیہا بجائے خود رفتند، دولت چک از آب بر آمده گریخت۔ و سید ابراہیم خان و غازی چک در قید ایشان گرفتار ماندند و ماگریان طبل فیروزی نواختہ بشہر در آمدند۔ مدت حکومت ابراہیم شاہ ہمگی دو سال[1] بود

(۲۱) سلطان محمد شاہ مرتبۂ پنجم[2] در ۹۳۶ھ[3] باعانت و استقامت ماگریان برسر یر سلطنت نشستہ ملک ابدال را منصب وزارت مسلم گشت و ملک کشمیر را بعد وضع اخراجات شاہی چہار حصہ کردند۔

ازان جملہ ملک ابدال یک حصہ۔ لوہر ماگرے یک حصہ۔ ریگی چک یک حصہ۔ علی رینہ یک حصہ۔ و ہر کسے حصص مفوضۂ خود را قابض و متصرف گشت شیخ علی بیگ را تحایف و نفایس پیشکش نمودند و علی رینہ تا نوشہرہ ہمراه داده رخصت انصرام از زانی داشتند۔

چون خطۂ کشمیر از وجود فرمان فرمائے ناسق و ناظم خالی ماند شاہان اطراف واکناف دندان طمع بر تسخیر آن تیز کرده آغاز لشکر کشی نمودند چنانچہ

---

[1] آئین اکبری جلد دوم "دو ماه بود"۔

[2] اکثر مؤرخان کشمیر مثل حیدر ملک چاڈوره، ابو الفضل، نارائن کول عاجز و ہندو شاہ مصنف تاریخ فرشتہ از ذکر "دفعہ پنجم" خاموشی اختیار کرده اند

[3] بروایت ملک حیدر در سال نہصد و سی و ہفت ۹۳۷ مرزا کامران باجازت برادر خود ہمایون وارد کشمیر گشت۔ کامران مرزا برادر خورد ہمایون بود۔ ہمایون در ۹۳۷ھ مطابق ۱۵۳۶ء تخت نشین شده کابل و قندہار و غزنین و پنجاب حوالہ او کرد لیکن مرزا کامران باین قانع نشده برائی توسیع سلطنت ہمواره با ہمایون جنگ می نمود۔ بالآخر ہمایون تنگ آمده او را نابینا کرد۔ بعد ازین کامران مرزا بمکۂ معظمہ رفت و در انجا در ۹۶۴ھ فوت شد ۱۵۵۶ء

در سال نهصد و سی و هشت مرزا[۱] کامران پسر بابرشاه از برادر خود همایون شاه گونه اجازت حاصل کرده با عسکر سی هزار سوار جرار متوجه تسخیر کشمیر شده خود در نوشهره رخت اقامت افگند و موکب منصور به سرفرازی مجرم بیگ تاشلیقی و شیخ علی بیگ اوزبک روانهٔ کشمیر ساخت. و سرداران بر جناح استعجال و یلغار بغتةً وارد کشمیر شده رایت محاربت افراختند. و امرائے کشمیر بر این حال اطلاع یافته در قلعهٔ "چیرودر" جمع گشته مستعد مقاتله شدند. و کاجی چک هم از کوهستان گکهران برآمده فرزندان و معاونان خود همراه گرفته با فوج کشمیر ملحق گشت. و دران وقت مجرم بیگ این تاریخ گفته، در پیش مرزا کامران مرسل داشته.

تاریخ :-

بحکم پادشاهے کز حریمش | بفهم آسان شود تفهیم فردوس
سفر کردم بسوئے ملک کشمیر | که از خوبی دهد تعلیم فردوس
چو کردم فتح نیم او بتاریخ | خرد گفتا که "فتح نیم فردوس"[۲]

چون فتح نامه پیش مرزا کامران[۳] رسید بدل جمعی تمام بجانب لاهور نهضت فرمود و امرائے کشمیر جمعیت تمام بهم رسانیده در موضع اکهن واچن بر سر رفعت مقام کرده طبل تقابل نواختند و مجرم بیگ با جیش خود اندریا عبور کرده با همدیگر به محاربه و مقاتله پیوستند. و از جانبین کشاکشی بسیار و مجادلهٔ بے شمار بوقوع آمده عاقبت لشکر ترکان مغلوب

۲ ملک حیدر و نارائن کول عاجز این نام را محرم بیگ نوشته اند و همین قرین قیاس معلوم می شود.
۲ ۹۳۸ھ ۳ پسر دوم بابرشاه و برادر همایون بود. متوفی ۹۶۴ھ ۱۵۵۶ء
۱ ملک حیدر چادوره تاریخ مذبور را نهصد و سی و هفت نوشته.

گشتہ از دریائے بہت عبور کردہ بجائے خود رجوع نمودند ولشکر امرا از کوہ سلیمان برآمدہ در کوپہ کار اقامت کردند و چندگاہ لشکریان مغلان بہ جدال و قتال حملہا بکار بردند۔ عاقبت محرم بیگ را آتش شجاعت سرد شد با امرائے کشمیر طرح مصالحہ انداخت۔

و بعد توثیق عہد و پیمان بہ مشرب خانقاہ معلّی امراء درمیان سفائن جمع گشتہ با محرم بیگ و علی بیگ ملاقات نمودند و کاجی چک از کشتیٔ خود برخاستہ در سفینۂ محرم بیگ در آمدہ مکالمۂ مصالحہ تا دیرگاہ بہ اختتام رسانیدہ وداع نمودند۔ و فردا برائے مرزا کامران تحف و ہدایا از اشیای نفایس و غرایب درست کردہ لشکر ترکاں را از راہ بارہ مولہ رخصت انصراف نمودند۔ و دولت چک و جہانگیر ماگرے تا حد دیکھلی ہمراہ دادند۔

انگاہ ملک کشمیر را بعد وضع اخراجات محمد شاہ و جاگیرات سید ابراہیم خان پنج سہم کردند۔ از انجملہ یک سہم بہ کاجی چک و جائے اقامتش در زینہ پور۔ سہم دوم بہ ابدال ماگرے و جائے ماندنش گاہے در شہر گاہے در کاچہامہ۔ و سہم سیوم بہ لوہر ماگرے محلّ سکونتش در بانگل۔ سہم چہارم بہ ریگی چک و قرارگاہ او در کامراج۔ سہم پنجم بہ علی رینہ و جائے مسکنش در اولر یا در موضع ترش مقرر شد۔ و مدت یک سال بے مخالفت یکدیگر بدیں منوال گذرانیدند۔

و در سنہ ۹۳۹ھ سلطان سعید خان والی کاشغر بالشکر گران بقصد تسخیر کشمیر یورش آورد۔ و خود در تبت کلان رخت اقامت کشودہ

پسر خود سکندر خان بہ افسری مرزا حیدر برادر زادۂ خود با جنود چہار دہ ہزار سوار جرار و ہفت ہزار اسپ[1] دیگر کہ سواری اسپان سواری ہمراہ داشتند بہ جانب کشمیر تعیین نمود۔

چون جیش پر طیش اول میزان از راہ لار داخل بلدہ گردید و اہل شہر از سطوت و ہیبت کاشغریان جلائے وطن اختیار کردہ در شعاب جبال و مغارہ ودزوا پنہاں گردیدند و در قلمرو کشمیر حیص و بیص و ہرج و مرج افتاد و علما و فضلا و اکابران شہر در جزیرۂ لنک میان تالاب اولر منزوی گشتند و امرائے کشمیر در قلعۂ ناچک محصون نشستند۔ و مرزا حیدر[2] چند روز در نوشہرہ اقامت کردہ بجانب کامراج یورش نمود ہر جا کہ می رسید، دست نہب غارت دراز کردہ مردماں را قتل عام می ساخت و زنان و طفلاں بہ اسیری و غلامی می برد۔

مدعا کہ در شش ماہ زمستان از قتل و سفاکی و بے باکی دقیقۂ نگذاشت و امرائے کشمیر بہ طفیل ایشان منزل بمنزل می رفتند۔ بدیں عنوان موسم زمستان بسر رسید و باشندگان شہر ایام زمستان بہ صعوبت و خواری و تعب بیقراری بسر بردند۔

اوائل بہار لشکر امرائے کشمیر در صحرائے بابل جمع شد مرزا حیدر از چاڈورہ برخاستہ بہ مقابلۂ امرا صفوف محاربہ آراست۔ بیت:۔

دو دریائے آتش علم برکشید ۔۔ زمانہ بصحت قلم درکشید

[1] و بقول حیدر ملک بیست و ہفت ہزار اسپ ہمراہ داشتند۔ [2] مرزا حیدر دوغلات مصنف تاریخ رشیدی کہ بر واقعات عینیۂ کشمیر مشتمل است۔

دو لشکر ہمہ اژدہا و پلنگ بہم برکشیدند بازوئے جنگ

چند روز با ہمدیگر بہ حرب و ضرب پیوستہ خونہائے بیدریغ ریختند و امرائے کشمیر داد دلاوری و مردانگی دادہ از ضرب صارم و سنان بسا پُر دلان و کُندآوران بے سر کردند خصوصاً علی رینہ و حسین رینہ چاڈورہ و علی بٹ در صفوف کارزار قوم اشرار را خون بار کردہ انہار خون جاری نمودند۔ و علی رینہ با جمعیت پانصد سوار از برادران خود بہ محاربت اشرف میرزا مقابل شدہ اورا مغلوب ساخت۔ کاشغریان چون غلبہ از کشمیریان دیدند علی بیگ از جانب میمنہ و میرزا حیدر از طرف میسرہ یا دو ہزار سوار جرّار خود را بمدد اشرف میرزا رسانیدہ بہ جدل پیوستند۔ علی رینہ را از طرف امرائے خود امداد و اعانت چیزے نرسید بہ تغلّب غنیم یکبار از عرصۂ کارزار رُو بہ ہزیمت نہاد۔ و مخالفان شرار چندکس از امرائے نامدار مع یک ہزار و شش صد پیادہ و سوار بہ قتل رسانیدند۔ بقیۃ السیف راہ گریز پیش نہادہ اکثرہا در دریائے لیدر غرق شدند۔

بہ صدور این حادثہ امرائے کشمیر پریشان و دلگیر گشتہ در شعاب جبال متروی شدند و میرزا حیدر بے تحاشا بجانب سلطان سعید فتحنامہ نوشتہ فرستاد کہ روز چہارم ماہ شعبان درمیان صحرائے بابل مقاتلۂ شدید بوقوع آمد۔ فتح و نصرت نصیب اولیائے دولت گردید۔

و در مجلس سلطان سعید قاضی کاشغر روز چہارم ماہ شعبان تاریخ یافتہ ایں ابیات بخدمت بادشاہ گذرانید۔ **تاریخ** :-

الحمد للہ کاں شاہِ عادل — سلطان سکندر خاقان دوراں
کز مقدمش شد سر سبز و خرم — صحرائے بابل باغ سلیمان
بر کسرِ اعدا در روز ہیجا — قادر شد آں دم از فضل یزداں
از لطف ایزد فتح و ظفر یافت — بر شہر کشمیر تا ملک ایران
تاریخ فتحش الحق ہمیں است — روز چہارم از ماہ شعبان

میرزا تاسف نمود کہ ایں فقرہ من نوشتہ فرستادم بہ حساب آں نہ پرداختم
بعد ازاں کاجی چک و اُمرائے مملکت با وجود ہزیمت باز جمعیت کردہ در پئے انتقام ترکاں مستعد شدند و بہ محاربات لیل و شب خونہائے بیشمار دمار از ترکاں برآوردند۔ ہر جا کہ مغلاں نزول می کردند امرائے کشمیر دنبال آنہا می بودند۔ ہیچ روزے از حرب و ضرب و شبخون خالی نمی گذاشتند۔ عاقبت مغلاں از جدال و قتال بہ تنگ آمدہ خواہانِ صلح شدند میرزا حیدر دختر سلطان محمد شاہ در عقد ازدواج سکندر خان درآوردہ و برائے سلطان سعید خان تحائف وار مغان بے پایاں اخذ نمودہ دہم ماہ ہار سنہ کشمیری چہاردہم از راہِ لار بمراجعت و معاودت پرداخت۔

چوں مردمانِ کشمیر دہ ماہ ہار از جنگ و پیکار مغلاں رہائش یافتند مردم زمیندار بکار کشت و کار اشتغال ورزیدند۔ از انجا

کہ موسم حرارت وکشاورزی از دست رفتہ بود تخم ریزی غیر وقت مفید نشد و ہنگام خریف محصولات خام و ناتمام ماندہ سر بسر فاسد گشت۔

و در ۹۴۱ھ قحط عظیم واقع شد کہ بزور فاقہ پدران گوشت پسران خود می خوردند۔ ویک خروار غلہ بدہ ہزار تنگہ ارزش یافت۔ واز نوع بشر دو حصّہ تلف شدہ ہمگی یک حصّہ باقی ماند۔

و بعد رفتن لشکر مغلاں امرائے کشمیر باہمدیگر اتفاق و اتحاد نمودہ بر قسمت سابقہ راضی ماندند۔ سہام خود را ہر کسے متصرّف شد۔ سہ سال بدین منوال گذرانیدند۔

و در ۹۴۴ھ سلطان محمد شاہ از جہانِ فانی بہ ملکِ جاودانی بشتافت۔

تاریخ

ز آسمان سرکشید ہاتف گفت رفت سلطان محمد از دنیا

این مرتبہ ہمگی ہشت سال بحکومت گذرانید[1]۔

(۲۲) سلطان شمس الدّین ثانی پسر محمد شاہ در ۹۴۴ھ بر اریکۂ جہانبانی جلوس یافت و ملک کاجی چک رایت وزارت افراشت وامرا بر علاقہ جات خود متصرّف بودند۔ سلطان اسم بے مسمّی بود ہمگی یک سال بہ حکومت بسر بردہ شنقار[2] شد۔

---

[1] ابو الفضل مرتبۂ پنجم را کلیتہً حذف کردہ است۔

[2] قیاس میگوید کہ شنقار مفرس "سنکار" است کہ لفظ سنسکرت بمعنی مُردن دارد۔

(۲۳) سلطان اسماعیل شاه فرزند دوم محمد شاه داماد کاجی چک

در سنه ۹۴۵ھ بر مسند ایالت چار بالش حکومت آراست۔ کاجی چک باختیار خود انتظام سلطنت می کرد۔ و اسماعیل شاه را بغیر حکومت شاهی اعتبارے نبود۔ دراں سال کاجی چک چندکس از امرائے نامدار با خود موافق ساخته به مخالفت ماگریاں علم استقامت افراخت و فرقهٔ ماگریاں و ریگی چک در باره موله هنوز جمعیّت می کردند که کاجی چک در شهر یورش کرده به مقابلهٔ آنها پرداخت۔ بعد چند روز دولت چک و زینو چک از ابدال ماگرے مفارقت کرده با کاجی چک ملحق شدند و گونه صلح بعمل آمده بشهر رجعت نمودند۔ و بعد چندگاه باز تمامی امرا با ابدال ماگرے اتفاق کرده به مخالفت کاجی چک صفوف محاربه آراستند و کاجی چک را معاضدت اعوان نمانده با جمعیّت خود بجانب پنجاب مفرور شد۔ و زمستان در کوهستان گکهراں گذرانیده اوّل بهار از والی گکهراں[1] کومک گرفته به جانب کشمیر رجعت نمود۔

---

[1] مراد از آدم خان گکهر است۔ بنا بر روایت "طبقات اکبری" وارث اصلی این ملک برادرزادهٔ او کمال خان بود که از خرابی قسمت گرفتار گردید۔ جلال الدین اکبر بوے رحم آورده باین پیغام نزد آدم خان فرستاد که نصف ملک کمال خان را بدهید و بر نصف خود قابض ماند۔ آدم خان ابا نمود و نتیجتهً ما بین افواج اکبری و آدم خان محاربه در سنه ۹۷۰ھ در جنوب جیلم نواله رو نمود و فتح نصیب اولیائے اکبری شد۔ آدم خان محبوس گردید و درین حالت راهی ملک بقا گردید۔ (مشاهیر عالم جلد اوّل صفحه ۲ والپٹس هسٹری آف انڈیا جلد پنجم صفحه ۳۴۸) صاحب طبقات اکبری ملک گکهران را از ابتدائے کوهستان سوالک تا حدود کشمیر نشان داده است۔ (ایضاً)

و دراں ایام ریگی چک برائے تزویج خود با دختر راجۂ جموں (گلاب نامہ) براہِ بانہال در جموں رفتہ بود کاجی چک فرصت غنیمت دانستہ فرقۂ ماگریاں را در قلعۂ سوپور متحصن ساخت و خود در موضع گیہو بمقابلۂ ایشاں پرداخت۔

بعد یک ماہ ریگی چک از جموں معاودت کردہ در نوشہرہ بمخالفت کاجی چک علم محاربت افراشت۔ و کاجی چک دولت خان و سید ابراہیم بہ مقابلۂ ماگریاں گذاشتہ خود بجانب ریگی چک یلغار نمود۔ و ریگی چک پیشتر خبر شنیدہ در محلۂ علاء الدین پورہ میانِ قلعہ پائے استقامت افشردہ و کاجی چک از راہِ نوشہرہ بشہر آمدہ در محلۂ قلاشپورہ باریگی چک بہ جنگ پیوست۔ بعد محاربہ و مقاتلہ بسیار ریگی چک از راہ پھاک بطرف لار فرار شد کاجی چک مظفر و منصور بجانب سوپور معاودت نمود۔

چوں فرقۂ ماگریاں خبر یافتند کہ کاجی چک بطرف شہر رفتہ است کمل سوپور کہ پیشتر مقطوع کردہ بودند باتین قصبۂ سوپور باز درست کردہ بمقابلۂ دولت چک و سید ابراہیم سبقت نمودند اگرچہ جماعت چکاں از گروہ ماگریاں کمتر بود۔ لیکن از روئے جودت و جلادت سادات بیہقی در محاربہ فتحیاب شدند و مسعود چک برادر ریگی چک از دستِ سید یعقوب خان بیہقی کشتہ شد و جنود ماگریاں ہزیمت خوردہ بہ جانب پنجاب گریختہ رفتند و کاجی چک طبل فیروزی نواختہ

بجانب شہر رجعت نمود۔

و ملک کشمیر را بعد ازیں سہ حصّہ کردند۔ اسماعیل شاہ یک حصّہ۔ کاجی چک یک حصّہ، سیّد ابراہیم خان یک حصّہ۔ و کاجی چک بعد استیصال ماگریاں عرصۂ دو نیم سال باستقلال تمام امور مملکت را سرانجام دادہ در ترویج مذہب تشیع و تخریب و ترہیب جنود ہنود[1] و در توہین و تعذیب اہل سنّت بیجان و دل کوشید ہمیشہ در متابعت و مطاوعت شمس عراقی[2] مشغول ہمی بود۔ چنانچہ بمتابعت و معاضدت او

---

[1] خواجہ محمد اعظم در "واقعات کشمیر" "تخریب و ترہیب جنود ہنود" را مطلقاً ذکر نہ کردہ است۔ عبارتش ایں است :۔

"اسماعیل شاہ بن محمد شاہ بعد واقعہ برادر بہ پادشاہی رسید۔ و در زمان او باہتمام کاجی چک کہ مُرید شمس عراقی بود مذہب تشیع بیشتر رواج گرفت"۔

[2] مرزا حیدر دوغلات مصنّف تاریخ رشیدی شمس الدین عراقی متوفی ۱۵۲۶ء را متبع مذہب نوربختی قرار دادہ است۔ نزدش پیروان مذہب مذکور نہ شیعہ تمام می روند نہ سنی۔ پیروان ایں فرقہ مع سب و شتم خلفاء ثلاثہ و عائشہؓ امیر سید محمد نوربخش را مہدی وقت خیال می کنند۔ شمس الدین عراقی در ۸۹۲ھ در عہد سلطان حسن شاہ کشمیری از جانب سلطان حسین مرزا والی خراسان بطور سفارت وارد کشمیر شد و در ۱۵۲۶ء در سرینگر فوت شد۔ قبرش در محلۂ زڈی بل مرجع خواص و عوام شیعیان کشمیر است۔ مرزا حیدر می نگارد کہ باشندگان کشمیر اولاً تمام تر حامل مذہب حنفی بودند۔ لیکن از ورود شمس الدین مذکور قدرے از آناں از دین آبائی خود برگشتہ مذہب نوربختی قبول کردند۔ (جیرٹس آئین اکبری جلد دوم صفحہ ۳۵۲)۔

شمس عراقی در خانقاه جڈی بل اعتلاء و استیلائے کلی یافتہ بسیارے از مردم ہنود و مسلمان جبراً داخل مذہب خود ساختہ مذہب امامیّہ را رواج بخشید۔ کتاب احوط در احکام مذہب اہل تشیع از خود تصنیف کردہ شایع نمود۔ و ہر فتنۂ فساد کہ در میان امرائے کشمیر دریں چہل پنجاہ سال رو داد۔ ہمگی بسبب نفاق انگیزی و فتنہ سگالی ذات اوشاں بود۔ مختصر کہ اسماعیل شاہ ہمگی یک نیم سال عاریۃً نام سلطانی بر خود نہادہ انتقال نمود۔

(۲۴) سلطان ابراہیم شاہ[1] پسر اسماعیل شاہ در ۹۴۶ھ دیہیم حکمرانی بر سر نہادہ زمام انتظام و مہام ملک داری بدستور در قبضۂ اقتدار کاجی چک دادہ خود در امور مملکت اختیارے نداشت ملک کشمیر بدستور سابقہ میان امرا بر سہ سہم منقسم بود و ہر احدے انتظام علاقۂ خود می ساخت حکومت ابراہیم شاہ[2] چہار ماہ بود۔

تسلط یافتن میرزا حیدر کاشغری بر کشمیر[3]

چوں ابدال ماگرے و ریگی چک از جنود اہل سنّت و جماعت بودند و بسبب تغلب کاجی چک در جنگ سوپور ہزیمت خوردہ بہ جانب پنجاب

[1] سلطان ابراہیم شاہ ثانی۔

[2] معلوم نتواں شد کہ چگونہ ایں بادشاہ بدقسمت سلطنت را گذاشت۔ بعض گفتہ کہ در سال تخت نشینئ خود معزول کردہ شد و بعض گفتہ کہ فرار شد۔

[3] مرزا حیدر دوغلات مصنف تاریخ رشیدی ۹۵۷ — ۹۰۵ھ۔ تاریخ وفاتش "قضائے الٰہی" گفتہ اند۔

خراب و آوارہ اوقات گذاری می کردند، دراں حال فرزندان خود در پیش گاہ ہمایوں پادشاہ باُمید معاونت و معاضدت فرستادند۔ و در انجا بوساطت میرزا حیدر دوغلات خواجہ حاجی باندے بہ خدمت ہمایوں بادشاہ حقیقت استیلائے متابعان شمس عراقی و شیوع مذہب تشیّع مفصّل عرضداشتہ کتاب احوط تصنیف میر شمس عراقی بہ جنس گذرانیدند وبرائے اصلاح مذہب و فرستادن افواج بکشمیر التماس نمودند۔

و دراں ایام ہمایوں شاہ از دستِ شیر خان افغان[1] ہزیمت خوردہ وارد لاہور شدہ بود و موجب خواستگاری اُمرائے کشمیر عزم عزیمت ایں حدود بخاطر خود جزم نمود۔ امّا میرزا ہندال اورا ازیں خیال باز داشت از راہ سند و بھکر بطرف جودھ پور فی الفور نہضت فرمود والتماس اُمرائے کشمیر را التفات نہ نمود۔

لیکن میرزا حیدر موجب ترغیب اُمرا و رغبت خاطر خود از پیش ہمایوں شاہ رخصت حاصل کردہ باجمعے[2] از متابعان خود

---

[1] شکست مذبور در قنوج بروز عاشورہ ۹۴۷ھ مطابق ۱۷ ارمئی ۱۵۴۰ء از بیوفائی محمد سلطان میرزا بر افواج ہمایوں اُفتاد۔ ہمایوں دریں معرکہ یک لک فوج مقابل شیر شاہ سور آوردہ بود دراں حالیکہ عدۂ افواج آخر الذکر از عدۂ پنجاہ ہزار متجاوز نبود۔ (تاریخ فرشتہ جلد دوم مترجمہ محمد فدا علی طالب صفحہ ۲۴۵)

[2] بقول صاحب تاریخ رشیدی صفحہ ۴۷۹ و تاریخ شاہی مصنفہ احمد یادگار صفحہ ۱۵۸ - ۱۵۷ جمعیتے کہ مرزا حیدر از ہمایوں حاصل نمود چہار صد نفر آزاد و غلام بودہ است۔

برائی معاونت فرقۂ ماگریاں عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشتہ ازراہِ چیرہ ہاؔر[1] بتاریخ ۲۰ ماہ رجب سنہ ۹۴۷ھ وارد خطّہ گردید و بہ استماع آوازۂ او کاجی چک و سیّد ابراھیم خان تاب مقاومت در خود ندیدہ بغیر مقابلہ و محاربہ باجمعیّت و ثروت خود از راہ ہیرہ پور در شعاب نوشہرہ منزوی شُدند۔

و میرزا حیدر بہ کمال کرّ و فر وارد شہر شدہ مُلک کشمیر را متصرف گشت و با اُمرائے کشمیر اختلاط و ارتباط با حسن وُجوہ ورزیدہ اعیان مُلک را بہ احسان و استمالت مُطیع خود گردانید و بہ اتّفاق اُمرا ملکِ کشمیر را بر سہ حصّہ قسمت کردند۔ ازاں جُملہ یک حصّہ بہ میرزا حیدر۔ یک حصّہ بہ ملک ابدال۔ یک حصہ بہ ملک ریگی چک مُسلّم داشتند و نازک شاہ پسر فتح شاہ را خلعت خسروی در بر کردند۔

بعد چندگاہ ملک ابدال ماگرے از دنیا انتقال نمود و میرزا حیدر پسر او حُسین ماگرے را بر جاگیر و منصب پدر مستقل فرمود۔

(۲۵) سُلطان نازک شاہ[2] پسر فتحشاہ در سنہ ۹۴۷ھ بہ معاونت و

---

[1] بقول تاریخ رشیدی ص۴۸۵ و اکبرنامہ جلد اوّل مترجمہ بیوریج صفحہ ۴۰۲ بہارستان شاہی قلمی الف ۱۰۷ تاریخ ورود میرزا حیدر در کشمیر بیست و یکم ماہ رجب سنہ ۹۴۷ھ است۔

[2] میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نازک شاہ را نادر شاہ نوشتہ است۔ از سکہ ہائی کہ بزمانۂ او تعلق دارند تصدیق این امر می گردد۔ اما مؤرخان کشمیر بالاتفاق این را نازک شاہ نوشتہ اند۔

معاضدت میرزا حیدر برسریر جہانبانی جلوس نمود و میرزا حیدر
در رتق وفتق امور سلطنت و انتظام مہام وزارت تسلّط یافتہ در معاضدت
و معاونت اہل سنّت و احسان والتفات رعیّت بخوبی پرداخت
واہل ہنود را برفق و رفاہ و آسودگی بنواخت و خیام مسکن
وماوای اہل وعیال خود در قلعہ اندرکوٹ[1] افراخت۔

وملک کاجی چک برائے استعانت و استمداد در پیش شیرخان
افغان بہ ہند رفت و دختر خواہر خودش کہ صبیۂ صُلبیہ سلطان محمد شاہ[2]
بود نزل خدمت ساختہ فتنہ سگالی معاندان و پریشان حالی خود بیان
نمود وجراحت ہائے بدنِ خود برہنہ کردہ باو نشان داد و شیرخان را
برحال تباہ او رحم آمد بعاطفت خسروانہ بنواخت بلکہ بہ خطاب خان ثانی
رتبۂ او افراخت واز اُمرائے خود حسین خان شیروانی و عادل خان
وباجمعیّت پنج ہزار سپاہ و افیال برائے امداد و اعانت او ہمراہ داد
رخصت انصراف بخشید و کاجی چک بہ مسارعت تمام داخل کشمیر
شدہ در ملک ولولہ انداخت۔

---

[1] در تاریخ رشیدی صفہ ۴۸۵ و اکبرنامہ جلد اول مترجمہ بیوریج صفہ ۴۰۳ این مقام ہمچنیں درج است۔ و آنکہ بعض مؤرخین "اندرکول" نوشتہ اند غلط و فاسد است۔ اندرکوٹ یا انترکوٹ قلعۂ بود در زمان ہندواں واقع نزد تالاب مانسبل ۱۲ میل بجانب شمال مغرب سرینگر عرض بلد ۱۵ ۳۴ ، طول بلد ۴۴ ۷۴۔ (سٹائن اینشنٹ جیوگرافی پارا ۱۲۲)

[2] مصنّف تاریخ رشیدی صفہ ۴۸۵ از ذکر نمودن این پیشکش برائے شیرشاہ خودداری نمودہ است۔

ومیرزا حیدر عیال واطفال خود در اندرکوٹ گذاشتہ باتفاق ملک ریگی چک وعیدی رینہ وحسین ماگرے بہ حرکت آمدہ بمقام ونتہ نار تلاقی فریقین روے داد وتا مدّت یک ماہ باہمدیگر از جدال وقتال دقیقۂ نگذاشتند۔

وبعد یک ماہ بہ سبب طغیان آب وکثرت سیلاب از آنجا برخاستہ رفتند وملک کاجی چک بمقام گیرڈار پائے استقامت استوار نمود ومیرزا حیدر باجمعیّت خود در موضع کوہ تر قیام ساختہ فردا در موضع وهنوره محاربۂ فریقین واقع شد۔ ہرچند دلاوران عسکر کاجی چک دقیقۂ از دقایق محاربت ومبارزت فرو نگذاشتند امّا فتح ونصرت فتوح آسمانی است ناگاہ کاجی چک بہمراہی دولت خان وسید ابراہیم خان از راہ چیرہ ہار بجانب پنوچ مہزوم شد۔ وغازی چک با لشکر شیرشاہ از راہ ہیرہ پورہ گریختہ رفت ومیرزا حیدر مظفر ومنصور داخل شہر شدہ طبل فیروزی نواخت۔ ملا یوسف خطیب تاریخ این جنگ "فتح مکرّر" دریافت یعنی فتح اوّل پارسال وفتح مکرّر امسال۔

وملک ریگی چک بعد نصرت از میرزا حیدر رخصت گرفتہ بجانب کامراج در علاقۂ خود معاودت نمود وچندے رابطۂ تودّد ووفاق با ہمدیگر مستحکم داشتہ در متابعت یکدیگر گرمجوشی میکردند۔ عاقبت ملک ریگی چک با میرزا حیدر سرگرانی کردہ در نفاذ امورات او عدولی

سنہ ۹۴۸ھ۔

می ساخت۔ لاجرم میرزا حیدر با حاجی بانڈے و حسین ماگرے وجبدر رینہ گنگاش کردہ برائے گرفتن ریگی چک با جمعیّت افواج در کامراج رفتند و ریگی چک تاب مقاومت ندیدہ از راہِ کرنا در کوہستانِ نوشہرہ نزد کاجی چک گریختہ رفت۔ و میرزا حیدر خانہ ہائے ریگی چک در آتش کشیدہ مال و منال او را تاخت و تاراج کنانید۔

و در سال دیگر ۹۵۱ھ کاجی چک و ریگی چک با ہمدیگر اتّفاق[1] کردہ در کوہستانِ گُلمرگ[2] شورش برداشتند۔ میرزا حیدر با جمعیّت لشکر مغلان و باتّفاق اُمرائے کشمیر در مقابلۂ آنہا داد محاربت و مبارزت دادہ از طرفین جمعے کثیر بہ قتل آمدند۔ عاقبت لشکر مغلان بر سر آنہا

[1] نزد صاحب بہارستان شاہی سبب موافقت ریگی چک با کاجی چک ایں بود کہ میرزا حیدر بنابر مصلحت سیاسی با پیروان شمس الدین عراقی بحُسن خلق پیش می آمد۔ ایں چیز باعث منافرت ریگی چک از میرزا حیدر گشت متوہم شدہ از کشمیر بدر رفت و باتفاق کاجی چک باعث فتنہ و فساد گردید۔

[2] فارسی مؤرخانِ کشمیر "گُلمرگ" را "گوری مرگ" نیز گفتہ اند۔ طول بلدش ۵ ۔ ۳۴ و عرض ۲۵ ۔ ۷۴ است۔ مقام مزبور در وسط کوہ پیر پنچال بطرف جنوب مغرب کشمیر واقع است۔ فاصلہ اش از بارہ مولہ و سرینگر بالترتیب ۱۳ میل ۔ ۲۷ میل بطرف جنوب و مغرب است۔ دہ گلمرگ آب و ہوایش لطیف دارد و در موسم گرما محل اجتماع سیاحان عالم گردد۔ بایں مقام از راہ ہائے مختلفہ میتواں رسید۔ ارتفاعش از سطح بحر محیط ۸۰۰۰ فٹ است۔

شب خون دادہ منہزم کردند و کاجی چک بمقام تھنہ رسیدہ بہ مرض تپ لرزہ از جان درگذشت "فوت سرور[1]" تاریخ است۔

میرزا حیدر از گلمرگ بہ فتح و فیروزی رجعت کرد و با عیدی رینہ و حسین ماگرے اتفاق و اتحاد کلی نمودہ اطراف کشمیر را از تبت و پکھلی[2] و دانگلی و کشتوار[3] مع مضافات دیگر بہ حیطۂ تصرف در آورد۔ و سکہ و خطبہ بدستور بنام نازک شاہ جایز داشت۔ ملک عیدی رینہ را رتبۂ سپہ سالاری بخشید و در انتظام مملکت مساعی جمیلہ بکار

---

[1] ۹۵۲ھ۔ صاحب بہارستان شاہی نیز این تاریخ ذکر نمودہ است۔ ملاحظہ کنید عبارت ذیل:-

"در تاریخ ۹۵۲ھ روز بیست و سوم جمادی الآخر ملک کاجی چک در ہندوفان یافت۔ "فوت سرور" تاریخ وفات اوست۔"

تاریخ مزبور مطابق ۱۱ ستمبر ۱۵۴۵ء می شود۔ (بہارستان شاہی قلمی الف ۲۲۱ھ۔ طبقات (لک) صفحہ ۶۱۶۔ فرشتہ (لک) صفحہ ۳۵۵ جلد دوم)

[2] طبقات (لک*) صفحہ ۶۱۷۔ فرشتہ (لک) جلد دوم صفحہ ۳۵۶۔ پکھلی بر تمام علاقۂ کوہستان ہزارہ (قدیم اُراسہ) اطلاق می شود۔ ہمچنان آن میدان نشیبی کہ مابین دریائے کشن گنگا سلسلۂ کوہ کاجرگ کہ بطرف شمال مشرق کشمیر است نیز شامل پکھلی شماری رود۔ (جیرٹس آئین اکبری جلد دوم صفحہ ۳۹۰۔ سٹائینس انیشنٹ جیوگرافی پیرا ۸۳)

[3] مصنفین طبقات و فرشتہ جلد دوم (مترجمہ لک صفحہ ۶۱۶ و صفحہ ۳۵۵) برخلاف حسن رائے دارند۔ نزد ایشان مرزا حیدر در کشتوار بہ تباہی و بربادی دوچار شد۔

کشتوار خطہ ایست کہ در کشمیر بطرف مشرق بر لب دریائے چناب واقع است۔ در ازمنۂ قدیم اورا "کشٹوتا" گفتندے (بیٹس گزیٹر صفحہ ۲۳۷ انیشنٹ جیوگرافی پاراً ۸۱)

* این لفظ مخفف لکھنؤ است

آوردہ اوستادان ہر حرفت وصنعت از ہر جا طلبیدہ رونق و رواج این ملک بخشید[1]۔ و تعمیر حمام و طاقہائے دریچۂ تکیہ دار و کاغذگیری پنجرہ ہا و بدر رَو ہائے اسواق و خشک کردن شالی بظروف آتش کہ آں نارہ بِلّو[2] می گویند از مخترعات اوست۔ و اہل فضل وکمال را دوست می داشت و رعایت دانشمنداں فراواں می کرد۔

و در ۹۵۵ھ علم تعصّب افراشتہ باتفاق اعیان شہر مردم عوام[3] را اشتغال دادہ بر تاراج شیعہ ہا دلیر نمود[4]۔ چنانچہ باشارۂ او عوام ہرسو تاختہ شیعہ ہا را تاخت و تاراج نمودند۔ و بیوتِ آنہا را درداد و خاکستر کردند و خانقاہ شمس عراقی کہ در جڈی بل بُود بہ آتش افروختند ولاشۂ شمس عراقی را از گور کشیدہ[5] در سرگین سگاں طعمۂ آتش نمودہ مرقدِ او را مزبلِ اہل شہر کردند و شنگلی ریشی[6] کہ از مریدان بابا علی نجار بُود و در نواحی پرسپور رواجے داشت از شالی کوب سرش کوفتہ لاشۂ او در سرگین افروختند و قاضی میر علی اخراج کردہ خانۂ او را غارت

---

[1] اکبرنامہ جلد اوّل مترجمہ بیوریج ص۴۰۲ و توزک (R & B) جلد دوم ص۱۴۸۔

[2] تاریخ اعظمی قلمی ص۶۹

[3] نارہ بِلّو کلام کشمیری است مرکب از دو لفظ۔ نارہ بمعنی آتش و بِلّو بمعنی ظرف بزرگ۔

[4] بہارستان شاہی قلمی الف الف 111B و نیز تاریخ اعظمی قلمی ص۶۸۔

[5] ایضاً ایضاً۔

[6] بہارستان شاہی۔

نمودند و ملّا حاجی خطیب از تیغ گذرانیدند۔

مختصر که مردم بسیارے از اعیان شیعہ و متابعان شمس عراقی بقتل رسیدند و میرداںیال گرامی فرزند شمس عراقی که در اسکردو[1] ترویج مذہب خود می ساخت میرزا حیدر او را اسیر زنش آوردہ تا یک سال محبوس داشت و بگواہی چند شاہداں سبّ صحابہ کبارؓ بر و ثابت کردہ بہ فتوائی قاضی ابراہیم و قاضی عبدالغفور[2] از تیغ گذرانید لاشۂ او را در شہر دفن کردن نداد۔ تاریخ قتل او "دشت کربلا" گفتہ اند۔

بوقوع این واقعہ تردّد و توحّش در دلہائے مردم از میرزا پیدا گشت خصوصاً اہل تشیّع بیشتر در مقام خصومت و نزاع او مستعد شدند و ملک عیدی رینہ را از روی خودرای و سرکشی او غبار کدورت دامنگیر

---

[1] در بہارستان شاہی۔ بجائے اسکردو "تبّت" مذکور است۔

[2] مصنّف بہارستان در ضمن قضاۃ نام قاضی حبیب را نیز ذکر کردہ است۔ ملاحظہ کنید:

"در ہشتم ذی الحجہ ۹۵۶ھ بہ تبّت رفتہ شیخ دانیال را گرفتہ آوردہ قریب یکسال در قید و زنجیر محبوس داشت و آخر از جہت دفع مطاعن در منع مطاعن عبدالرشید خان در قصد کشتن آنحضرت افتاد۔ و شیخ فتح اللہ پیش خود آوردہ گواہان دروغ از وے طلب نمود۔ و آں مرد ناخداترس رشوتہا دادہ جماعتے فساق آورد۔ ایشاں بر سب رفض آنحضرت گواہ شدند۔ و آنحضرت را در بیست و چہارم ماہ صفر ۹۵۷ھ بحکم قضاۃ وقت قاضی حبیب، قاضی ابراہیم و قاضی عبدالغفور شہید ساختند۔ و تاریخ آں "دشت کربلا" یافتند ۹۵۷ھ

خاطر گشت۔

مدّعا کہ ہر کسے در صدد مخالفت و معاندت او افتاد دراں اثنا میرزا حیدر را خیال تسخیر محمد کوٹ[1] بہ خاطر افتاد وازامرا استصواب ایں امر کرد و ہر کسے در اہتمام وانصرام ایں مقدمہ او را ترغیب و تحریص نمود۔ موجب آں میرزا قرابہادر برادرزادۂ خود باجمعیّت یکہزار سپاہ از قوم مغل و یک نیم ہزار از فوج کشمیری اوّل ماہ رمضان ۹۵۷ھ براہ بارہمولہ مامور ساخت۔ و عیدی رینہ و حاجی بانڈے و نازک شاہ باہمدیگر اتفاق کردہ در تخریب میرزا حیدر کنگاش نمودہ باہمدیگر بہ عہود و مواثیق متعہد و متعقد شدند و ملک عیدی رینہ بہ فریب سازی و روبہ بازی از میرزا حیدر رخصت گرفتہ بالشکر مغلاں بطرف محمد کوٹ نہضت نمود۔

چوں سپاہاں در بارہ مولہ اقامت کردند از فساد امرائے کشمیر متنبہ گشتہ بعرض میرزا حیدر رسانیدند و میرزا حیدر ایں سخن را باور نکردہ گفت کہ مغلاں در فساد و فتنہ کم از کشمیریاں نیستند۔ حسین ماگرے برادر خود علی ماگرے را نزد میرزا حیدر فرستاد تا کہ از غدر کشمیریاں او را آگاہ گرداند ولشکر را حکم رجعت بدہد۔ میرزا حیدر گفت کہ کشمیریاں را چہ طاقت است کہ باما غدر اندیشند۔

[1] صاحب بہارستان شاہی ایں مقام را "مان کوٹ" ذکر کردہ است۔ مقام مذبور در صوبۂ پونچھ درمیان کوٹلی و پونچھ واقعست۔ (ستیس گزیٹیر ص ۲۶۸)

دراں اثنا ۲۷ ماہ رمضان دراندر کوٹ آتشے عظیم واقع شد اکثر خانہ ہا سوختند۔ ومرزا قرا بہادر و سائر مردم پیغام کردند کہ خانہ ہائے ما سوخت شد۔ اگر حکم باشد بیائیم وخانہ ہا راست کنیم و در سال آئندہ متوجہ بہ پل گردیم۔ مرزا حیدر اصلاً منظور نہ کردہ پس مرزا قرا بہادر با لشکر خود بکمال جبر و اکراہ متوجہ بر پل گشت۔ چوں در محمد کوٹ رسید سیزدہم ماہ شوال تمامی اُمرائے کشمیر بر قلعہ ہائے کوہ و بلندی ہا عروج کردہ گروہ زمینداراں کوہستان را تجویز دادند کہ راہِ معاودت مُغلاں بہ جانب کشمیر مسدود سازند۔ علی الصّباح مردم کاری و دلاوراں کارزاری از قلال جبال فرود آمدہ درمیان تنگنائے درۂ کوہستان با لشکر مغلاں بہ جدال و قتال پیوستند وسنگہائے گراں از بالا غلطانیدہ کالبد ہائے مغولاں بخاک آمیختند تا وقت زوال از حرب و ضرب و سنگ و چوب خونہائے مغولاں بر زمین ریختند و دراں معرکۂ جانکاہ مغلاں دادِ شجاعت و مردانگی دادہ حملہ ہائے رستمانہ نمودند۔ عاقبت راہِ ہزیمت پیش گرفتہ بجانب بر پل بگریختند و تا یک فرسخ دلاوراں کشمیر دنبال آنہا تعاقب کردہ بسیارے مقتول و مجروح نمودند۔ و کیچم خان ککھہ مردمانِ کوہستان ہمراہ گرفتہ تا موضع بر پل دنبال آنہا دویدہ از اسپ و یراق و سامان ہرچہ دیدند بغارت بُردند۔ و عیدی رینہ پانصد سوار بافسری شمس چک و نجی ملک برائے محاصرۂ قلعۂ بر پل مامور ساخت۔ و خود بجانب بنوچ حرکت نمود و امرائے کشمیر در بر پل رسیدہ قلعہ را محاصرہ کردند۔

صبح روز دیگر قرا بہادر جماعۂ از مغلاں ہمراہ گرفتہ برائے مصالحہ و تسلّی

به جانب امرائے کشمیر پیش قدمی ساخت۔ چون نزدیک رسید مردمانِ کوہی و پیادگان
کشمیر بر سر ایشان ریختہ بمقاتلہ و غارت مشغول شدند۔ و سید مرزا
با جماعت مغلاں شمشیر ناکام زدہ از قلعہ بر آمدہ بجانب ولایت گکھراں منہزم
شدند و دنبال آنہا دلاوران کشمیر تا یک میل تعاقب کردہ از براق و سامان
ہرچہ دریافتند بُردند و قرا بہادر با جمعے از مغلاں در دست کشمیریاں گرفتار
آمدہ دست و پا بستہ در اُردوئے عیدی رینہ رسانیدند و عیدی رینہ
قرابہادر و قطب علی کوکہ و محمد نظیر را کہ سران عسکر بودند محبوس داشت و
قریب شصت کس را دستہا بریدہ یلہ[1] کردند۔ از انجملہ بعضیہا در انجا فوت
شدہ بعضیہا بہ جوانب و اطراف متفرق گشت و عیدی رینہ میر سید ابراہیم
و غازی چک و دولت چک از کوہستان نوشہرہ طلبیدہ از راہ ہیرپور ہمراہ
خود بہ کشمیر آوردہ۔

و میرزا حیدر بہ سنوح این سانحہ جانکاہ موجب مصلحت مشیران و
مدبّران خود جمعے از مغلاں در اندرکوٹ نگہبان خانمانِ خود گذاشتہ مع
یکہزار سوار مغل بہ تقابل امرائے کشمیر متوجہ شد چون بمقام زالڈگر نزول
فرمود فتح چک با سہ ہزار کس در اندرکوٹ رفتہ خانہ میرزا حیدر را آتش
کشید۔ و جنگ علی عمارات سلطان زین العابدین را کہ در سوپور بودند بہ عوض
عمارات میرزا حیدر بسوخت۔ امّا میرزا این عمل خوش بنامد۔ لشکریان
عمارات عیدی رینہ و نوروز چک را کہ در نوشہرہ بودند سوختند۔

[1] ترک کردند۔

چون ایّام بخت و اقبال از میرزا برگشتہ بود معتبران و معتمدان وے هرجاکه در اطرافِ کشمیر پیشتر تعیّن شده بودند از هرجا تباه شدند۔ از انجمله مُلّا قاسم و مُلّا باقی که از اُمرائے عظام او در تبّت حکومت میکردند در موسم زمستان مردم تبت اتفاق نموده ملّا قاسم را با جمعے کثیر قتل کردند و ملّا باقی گریخته بوقتِ مصیبت پیش میرزا حیدر در اندرکوٹ رسید۔ و مولانا عبداللّٰه سمرقندی که از اُمرائے معتمد علیه بود بضبط و ربط ولایت پکھلی اعتبار داشت از انجا باستماع خروج کشمیریان متوجه ملازمت بود چون در بارہ موله رسید از دست کشمیریان مقتول گردید۔ و یوسف میرزا کو که در کشتوار به حکومت مستقل بود۔ از انجا هزیمت خورده در اثنائے راه با یک هزار و پانصد نفر مغل کُشته شد۔ و محمد نظیر در راجوری گرفتار گشت۔

میرزا حیدر این همه اخبارات جانکاه در یک روز شنیده از جان خود متسلّی گشت۔ قطعه

فریاد ز جور دستم چرخ کبود ۔ هرگز گرهِ بستهٔ کس را نه کشود

هرجا که دلے یافت که داغے دارد ۔ صد داغ دگر بر سر آن افزود

میرزا حیدر با وجود تلاطم امواج ابتلا علم هیجا افراشته در واهتور ده رسید و لشکر اُمرائے کشمیر در قلعهٔ خانپور[1] اقامت گزین شده بود۔ میرزا حیدر

---

[1] نزد محمد اعظم و ابوالفضل این مقام خانپور راستنا۔ مقام مزبور را ابوالفضل در اثنائے راه هیره پور و سرینگر نشان داده است۔ بدین وجه میتوان گفت که خانپور همان قصبه است که در پرگنهٔ بیروه بمسافت یک میل بجانب شمال مشرق دونگ بر راهیے که به سرینگر می رود واقعست۔ (بیٹس گزیٹیر صـ ۲۳۲)

باجمعیت ہشت صد سوار بر فوج مخالفاں شب خونی آورد چوں پایان قلعہ رسید تمامی دلاوران مغل در انجا ایستادند و ہمراہ میرزا حیدر ہمگی سی سوار بالا بر آمدند آنہا ہم در اثنائے راہ بازماندند و میرزا حیدر ہمگی ہشت سوار ہمراہ گرفتہ در معرکہ محاربہ دست مقاتلہ بکشاد و چہل و چہار کس از تیغ گذرانیدہ بزخم تیر مخالفاں در شب ہشتم ماہ ذی قعدہ ۹۵۷ھ جام شہادت نوشید۔[1]

بعضے مؤرخاں می نگارند کہ دراں شب ابرے سیاہ پیدا شد چوں میرزا حیدر نزد خیمہ خواجہ حاجی باندے[2] کہ مادۂ فساد و وکیل میرزا بود رسید از تاریکی ہیچ نمی نمود۔ شاہ نظیر کہ قورچی میرزا حیدر بود مے گوید کہ دریں وقت چوں تیر می انداختم آواز میرزا حیدر بہ گوش من رسید کہ گفت "قباحت کردی" دانستم[3] کہ دراں تاریکی ناگہانی تیرے بہ میرزا حیدر رسید۔ و نیز منقولست کہ قصابے

[1] صاحب بہارستان شاہی صحیح تاریخ قتلش بایں الفاظ دادہ است۔

"بقضائے الٰہی در شب ہشتم ذی القعدہ ۹۵۷ھ میرزا حیدر بزخم کمال دوبی بقتل رسید۔"

و صاحب تاریخ اعظمی نیز تاریخ قتلش ۹۵۷ھ ہجری بیان کردہ است۔ و آنکہ ملک حیدر چاڈورہ و نرائن کول عاجز تاریخ فوتش ۹۵۹ھ ہجری بیان کردہ اند مبنی بر خطا و سہو است۔

[2] طبقات چاپ لکھنؤ ص۶۱۸ و فرشتہ جلد دوم چاپ لکھنؤ ص۳۵۷۔

[3] پنڈت نارائن کول عاجز نام ایں قصاب "کمال دوبی" بیان کردہ است۔

بر رانِ اُو تیر زد[1]. بعضے گویند کہ کمال کوکہ او را بزخمِ شمشیر کُشت امّا بر قالبِ اُو غیر از زخمِ تیر چیزے دیگر ظاہر نبود۔

قرد ا چوں مخالفاں از قتل میرزا حیدر خبر یافتند دولت چک و غازی چک پسران کاجی چک خواستند کہ بر نعش میرزا بے ادبی کردہ جسد او را طعمۂ سگاں سازند و سیّد محمد بیہقی کہ بنبۂ نازک شاہ بود باتفاق حسین ماگرے واجتماعِ اہلسُنّت استقامت کردہ نعش او برداشتہ در مزار سلاطین منفصل مرقد زین العابدین بسمت مغرب بعد پنج روز دفن کردہ مقبرۂ او سنگین افراختند۔

[1] وہمیں روایت را بقدرے اختلاف ملک حیدر رچاڈورہ، خواجہ محمد اعظم، نارائن کول عاجزؔ، بیربل کاچرو اختیار نمودہ اند۔ عبارت اوّلین این است:۔

"پس بعزم انصرام این مرام میرزا حیدر خود متوجہ تفتیش احوال اہل قلعہ گردیدہ شبے سوار شد واز دروازۂ قلعہ باندروں رفت قضارا قصابے گاؤے پاک میکرد چوں دید کہ سوارے از بیروں درآمد دانست کہ جاسوس لشکر است۔ میرزا را پرسید کہ کیستی و بکجا آمدی؟ میرزا چوں زبان کشمیر خوب یاد نگرفتہ بود جوابے داد کہ نہ فارسی بُود و نہ کشمیری۔ قصاب نیزیکہ گاو را باں پاک میکرد بر سرِ میرزا کوفت و او را بسر منزلِ فنا بوادی خموشاں رواں کرد۔"

عبارت ثانی این طور است:۔

"میرزا اہل و عیال در اندرکوٹ گذاشتہ قصد شبخونِ اُمرائے کشمیر کرد۔ بخاطر میرزا رسید کہ در شاخ بندی غنیم نون نہا درآمد قصابے پرسید کہ نام تو چیست چوں زبانِ کشمیر فصیح نمیدانست، قصاب را یقین شد کہ مغل است نیز برداشتہ و بر سرش کوفت و بہماں زخم درجۂ شہادت یافت۔"

وبرلوح قبراو این سجع نقش برسنگ موجود است۔ تاریخ:۔

شہ گورگان میرزا حیدر آخر — بملکِ شہادت زدہ کوسِ شاہی
قضائے الٰہی چنین بود تاریخ — شدہ بہرِ قتلش "قضائے الٰہی"[۱]

سید محمد تا یک ماہ برمقبرۂ او محافظان مقرر داشتہ وسنِ چکان کوتاہ ساخت۔

چون دولت چک بہ سبب حمایت نازک شاہ وسید محمد بر نعش میرزا حیدر دست نیافتند دراندرکوٹ برائے نزت[۲] وتاراج خانمان میرزا حیدر تاخت آوردند وزنانِ میرزا ہم بہ جنگ مردانہ مستعد ماندہ بودند[۳]۔ فرزندانِ ابدال ماگرے کہ از اقارب سید محمد بودند درمیان آمدہ صلح کنانیدند[۴]۔ چکان را دفع کردہ قبیلۂ میرزا را درسرینگر میانِ حویلی "حسن متو" جائے دادند۔ ومیرزا قرا بہادر ومیرزا عبدالرحمن ومیرزا جان میرک ومیرزا پکلہ ومیرشاہ وشاہزادہ بیگ ومحمد نظر وحیدر علی نظربند شدند وبعد چندگاہ رہایش یافتہ روانہ کاشغر نمودند[۵]۔

میرزا حیدر برادرزادۂ سلطان سعید کاشغری وخالہ زادۂ بابر بادشاہ بود درعلوم عقلی ونقلی وشعر وسخن طبعے موزون داشت۔ تاریخ رشیدی از تصنیفات

---

[۱] ۹۵۷ھ (ایضاً ص۸۱) اما ملک حیدر دوناپائی کون عاجز وبیربل کاچرو بہ خلاف این ہردو سال قتلش ۹۵۹ھ نوشتہ اند۔ ملک حیدر گوید کہ:۔

"در تاریخ نہصد وپنجاہ ونہ[۹۵۹] از اوجِ تخت بحضیض قدم نہاد"

[۲] نزت، غارت وانہدام۔ [۳] ایضاً ص۸۱۔ [۴] ایضاً ص۸۱۔

[۵] تاریخ ملک حیدر چاڈورہ (مخطوطہ) ص۵۸ وتاریخ کشمیر اعظمی مطبوعہ ص۸۱۔ اما درہر دو این قدر تفصیل نیست کہ حسن ذکر کردہ است۔

اوست[1] دہ سال بہ حکومت کشمیر گذرانید[2] وسکّہ وخطبہ بنام نازک شاہ معمول داشت۔

بعد واقعہ میرزا حیدر عیدی رینہ برمنصب وزارت استقلال یافت۔

نازک شاہ را اسم سلطانی وخطبہ بدستور گذاشت وانتظام مہام مملکت بطور خود می ساخت دولت چک وغازی چک وعلی چک وحسین چک فرزندان کاجی چک کہ در آوارہ گردی وپریشان حالی میان کوہستان ہا اوقات بسر می بردند بتوجہات بے غایات طلبانیدہ در سایۂ حمایت وعنایت خود نگہداشت[3] چوں قوت وثروت دریافتند براہ بغض وعناد وکینہ وفساد او شتافتند وہمیشہ در تدبیر وتخیر او شطرنج تدبیر می باختند۔ دراں زمان ہیبت خان نیازی[4] از پیش گاہ سلیم شاہ بالشکر دلاوران جرّار براہ کوہستان جموں بعزم تسخیر کشمیر عزیمت کردہ در پانہال رسید۔

ازیں سو دولت چک وحاجی باندے باجیش پُر طیش بہ مقابلہ برآمدہ بر فرق کوہ پانہال پائے استقامت افشردند وملک عیدی رینہ وحسین ماگرے متعاقب باہستگی می رفتند[5]۔ دولت چک لشکر خود بہ دو راہ برمقابلۂ مخالفان مامور ساختہ فردا بہ جنگ پیوستند واز صبح تا شام داد مردانگی دادہ محاربۂ

---

[1] "واقعات کشمیر" صـ۸۲ ۔ [2] مجموع التواریخ مصنفہ بیربل کاچرو قلمی صـ۲۱۴۔

[3] "واقعات کشمیر" خواجہ اعظمی صـ۸۷ ۔ مجموع التواریخ قلمی صـ۲۱۴ وتاریخ کشمیر ملک حیدر چاڈورہ صـ۵۸۔

[4] "واقعات کشمیر" صـ۸۷ ۔ [5] وسبب باہستگی رفتن عیدی رینہ وحسین ماگرے این بود کہ ہردو بتشہیر دولت چک درواقعہ ہیبت خان نیازی حسد می بردند واز خدا می خواستند کہ این کس از میان برود وصاحب تاریخ فرشتہ صـ۳۵۸ وطبقات اکبری صـ۶۲۰ چاپ لکھنؤ درمقتولین زوجہ ہیبت خان (اعظم ہمایوں) را نیز شمردہ اند۔

عظیم[1] نمودند۔

ہر چند دلاوران ہندی نژاد را در شجاعت ومبارزت نظیر نبود لیکن موجب دستبرد قضا وقدر در دست کشمیریان ہمہ مقتول شدند و بغیر دو کس از جنود ایشان کسے زندہ نماندند پس بوقت شام دلاوران کشمیر سرہائے ہیبت خان نیازی وسعید خان و شاہباز خان[2] در پیش دولت چک گذرانیدند۔ و ملک دولت آں سرہا در پیش سلیم شاہ[3] بجانب ہند فرستاد و قاصد را عرضداشت خود بنام نازک شاہ بدیں مضمون نوشتہ داد کہ شمس ملک و نجی ملک از طرف عیدی رینہ ہمراہ من بودند۔ آنہا ہیچ گونہ رفاقت سختی بہ من نکردند نائرہ بغض وعداوت دیرینہ شاں افروختہ شدہ بود۔ ایں بے اتفاقی علاوہ اشتعال فساد وعناد نمود۔ فقط۔

دولت چک بوقوع فتح وفیروزی کلاہ تکبر بہ فلک سودہ بہ جانب کشمیر معاودت نمود ودر پرگنۂ ویرناگ باعیدی رینہ ملاقی شد وحسین ماگرے بداں جاہم نرسیدہ بود ملک عیدی رینہ بہ قیاس وقیافہ استکبار واستغنائے قوم دولت چک دیدہ در فکر تخریب وترہیب آں ہا افتاد و دولت چک در شہر رسیدہ با ملک محمد ناجی کہ از عیدی رینہ بہ سبب مقدمات میرزا حیدر رنجیدہ بود، موافقت وموانست حاصل نمودہ برائے مقہوری عیدی رینہ

---

[1] مطابق روایت صاحب طبقات جنگ مزبور در پرگنۂ بانہال نزدیک ہیجہ بن کوٹ واقع شد۔

[2] سعید خان و شاہباز خان ہر دو مانند ہیبت خان از افغانان نیازی بودند۔

[3] نزد صاحب طبقات اکبری ایں نام اسلام شاہ است کہ دراں ایام در دہ بن نزد دریائے چناب قیام داشتند۔

درمیانِ خانقاہ معلّیٰ اجلاس کردند

دراں اثنا ملک نیکہ دز برادر محمد ناجی سنگے کلان از سقف خانقاہ بر اں جماعہ انداخت و آں سنگ خطا شدہ[1] ستون خانقاہ مضروب و مجروح ساخت کہ اثر آں در خانقاہ قدیم پیش از سوختن موجود بُود۔ و بہ پاداشِ ایں امرِ ناهنجار بندوقے از غیب بزانوئے نیکہ دز رسیدہ[2] فی الفور جاں داد۔

و ملک عیدی رینہ جمعے از چکان کوپہ وارہ[3] کہ اہلِ سنّت بُودند و طائفہ ماگریاں و سیدان بیہقی با خود متفق ساختہ در ماہ رمضان ۹۵۸ھ بہ محاربت چکاں علم منازعت افراختہ در قلعۂ علاء الدّین پورہ متحصن نشستہ بہ مبارزت و محاربت آنہا پرداخت تا آنکہ شبے شمس چک کوپہ وارہ و نجی ملک و حاجی پانڈے و بہرام

[1] تاریخ کشمیر ملک حیدر چاڈورہ ص ۵۸، واقعات کشمیر ص ۸۷، جوامع التواریخ ص ۲۱۴۔ امّا حیدر ملک بجائے "انداختن سنگ از سقف خانقاہ" ذکر انداختن گولۂ توپ از کنارۂ آں طرف رود نہ بہت (جہلم) نمودہ است۔

[2] ایضاً۔

[3] بقول خواجہ نظام الدین و مؤرخ فرشتہ کشمیریاں بایں وقت بہ چہار گروہ منقسم بُودند۔ و رہنمائے ہر یک جدا بُود۔ چنانچہ صاحب طبقات می گوید:-

"دریں ایّام چہار طائفہ در کشمیر اعتبار داشتند اول عیدی رینہ با طائفہ خود، دوم حسن ماگرے ولد ابدال ماگرے با طائفہ خود سیوم کشتواریاں کہ بیرم چک و دیگر باشند۔ چہارم کامیاں کہ کاجی چک و دولت چک و غازی خان چک باشند"

و آنکہ اینجا ذکر شد غالباً از غلطیِ نویسندگانِ قدیم است کہ حسن از ایشاں نقل نمودہ

کپواڑہ قصبہ الست [illegible]

نیا یک و یوسف خان باتفاق جماعتے از خیل و خدم پلہائے شہر بُریدہ بمحاربہ ومقاتلہ ایستادند و دولت چک و غازی چک بہ مبارزت ومقابلت آن ہا مبادرت نمودند۔ وسید ابراہیم خان وحسین خان ماگرے را گرفتار کردہ محبوس داشتند باقی جماعت آنہا در قلعہ علاء الدین پورہ پیش عبدی رینہ گریختہ رفتند۔

و دولت چک از روئے خدیعت و دو بہ بازی معاونان عبدی رینہ را استمالت نمودہ لوہر ماگرے و لنگر ملک و فتح چک و یوسف چک بخود مایل ساخت و بتقویت وجمعیت آنہا از دریائے بہت عبور کردہ بر جنود مخالفان بغتۃً ریختہ گردہیجا تا بفلک برانگیختہ خون ہزاران مردم بر زمین ریختہ رایت نصرت بہ اوج عزت افراخت۔[1]

و عبدی رینہ بعدم طاقت مقاومت منہزم شدہ در جنگل شمہ ناگ پرگنہ وُتر بہ محل اختفا انزوا پذیرفت و دراں جا بمرض موت بیمار[2] افتادہ بشہر درآوردند وچند روز کشیدہ رحلت نمود۔ بر منصب وزارت ہمگی دہ ماہ بہ حکومت گذرانید۔ فرد

---

[1] بروایت صاحب طبقات جلد دوم ص۱۷۵ ترجمہ بر جند رناتھ جنگ مز بُود مابین عبدی رینہ و دولت چک در میدانِ عیدگاہ واقع شد۔

[2] وصاحب طبقات در سبب وفات عبدی رینہ ذکر میکند :- "وقتے کہ عبدی رینہ خواست کہ بر اسپ سوار شود ناگہاں اسپ لگدے بر سینہ اش زد کہ بصدمہ آں جاں بجاں بخش داد۔" نیز بقولش در سرینگر در مزار موسی رینہ مدفون شد۔

در جزائے فعل بے تاب ست تیغ انتقام
ہر کہ بد کردہ است بد بیند بجائے خویشتن

بعد از فراغ عیدی رینہ دولت چک سید ابراہیم خان و حسین ماگرے را از حبس کشیدہ بہ استمالت و مدارا با خود متفق ساخت و سلطان نازک شاہ از مسند سلطنت برداشتہ بہ جانب ہند اخراج نمود۔ ایام سلطنت ثانی اُو یازدہ سال و چند ماہ بود۔[۱]

(۲۶) سلطان اسمٰعیل ثانی پسر ابراہیم شاہ در ۹۵۸ھ[۲] باعانت و امداد دولت چک عادیۃً[۳] لوای شاہی افراخت و ہمگی سکّہ و خطبہ بنام او مشہور بود۔ سوائے آں دولت چک بہ اختیار خود انتظام مہام مملکت را فروغ دادہ در اشاعت مذہب شیعہ و ترویج لوازمات آں بخوبی پرداخت و خانقاہ شمس عراقی کہ در عہد مرزا حیدر منہدم شدہ بود از کردہ سابقہ بمتانت و استواری معمور ساخت و لاشۂ میر دانیال کہ ہنگامِ قتل در موضع شونشُر مدفون کردہ بودند از انجا برآوردہ در مقبرۂ میر شمس عراقی در گور انداخت۔ در محلہ حسن آباد برائے بابا حسن نجار بن بابا علی نجار خانقاہے وسیع بلند افراخت۔ و لاشۂ بابا علی از جائے خود کشیدہ در انجا مدفون

۱؎ بروایت صاحب طبقات مدت سلطنت نازک شاہ بعد وفات میرزا حیدر رنگی دو ماہ بود۔

۲؎ مؤلف جوامع التواریخ سال سریر آرائی سنہ ۹۶۰ھ قرار دادہ است۔

۳؎ خواجہ نظام الدین در طبقات جلد سوم مدت سلطنت ابراہیم شاہ پنج ماہ نوشتہ و ابوالفضل خلافش دہ ماہ بود۔

کردہ عمارت مقبرۂ او احداث نمود و اراضی معمورہ و غیر معمورۂ آں طرف از مالکاں جبراً گرفتہ بہ حسن بابا بخشید و حسن بابا عمارات رفیع و مکانات منیع و باغات و اسواق وسیع دراں جا آباد کردہ بہ حسن آباد موسوم ساخت۔ و فرقہ ہنود و اہل سنت را طوعاً و کرہاً تکلیف ترک مذہب نمود و خطیبان مساجد را علانیہ تجویز داد کہ نامہائے دوازدہ امام شامل خطبہ بخوانند۔[1]

و در سنہ ۹۶۰ھ مطابق سنہ کشمیری سی و سیوم ناگہان پاسے از شب گذشتہ زلزلہ شدید واقع شد کہ تا ہفت روز یک جنبش بود و در چند جا تبدیل زمین و خسف آں وقوع یافت چنانچہ تبدیل زمینِ حسن پورہ و حسین پورہ از آں وقت

[1] صاحب بہارستان شاہی احوال تغیرات مذکرۂ متن چنیں قلمبند نمودہ است :-

"میرزا حیدر از غایت انکار طریق مستقیمہ نوربخشیہ بلکہ سلسلۂ ہمدانیہ را ازیں ممالک بالکلیہ معدوم ساختہ بود۔ چنانچہ در تمام ایں ممالک از آں سلسلۂ شریفہ اثرے باقی نماندہ بود۔ و قریب ہشت سال ہیچ کس از اہالی و موالی ایں ممالک دم ازاں سلسلہ نتوانست زد بلکہ از کمال تعصب خود اظہار مذہب نتوانند کرد۔ مردم ایں ممالک را منع میکرد کہ ہیچ کس شیع المذہب نباشا سوائے مذہب حنفیہ تمام مذاہب را منسوخ ساختن۔ ملک دولت چک باز سلسلۂ ہمدانیہ را برپا ساختہ بہ تقویت بابا حسن پرداختہ در ترویج سلسلۂ ہمدانیہ اہتمام تمام فرمود و جمیع درویشان و صوفیان آں سلسلہ در رسوم و قواعد ہمدانیہ و شرائط آداب طریقۂ نوربخشیہ باز زندہ ساخت۔"

مشہور است۔ وور پرگنہ کامراج[1] میان ضلعہ نادرکوہ پارہ غلطیدہ شش صد[2] کس ہلاک شدند۔ قصہ آں در حصہ اول گفتہ شد۔ بالجملہ حکومت دولت خان در کشمیر ہمگی سہ[3] سال بود و درین سالہا ہمراہ غازی چک چندمرتبہ مخالفت ومنازعت ورزید۔ لیکن آں مخالفتہا فوراً بہ مصالحت می انجامید۔ عاقبت دولت چک زن عموی خود زوجۂ دوم کاجی چک کہ مادرعینیۂ غازی خان بود بہ خدیعت وفریب در عقد نکاح خود درآمد موجب آں غازی خان و علی خان بشورش[4] آمدہ در تخریب بنیاد حکومت او افتادند۔

روزے دولت چک جماعت خود در حسن آباد گذاشتہ بسیر تالاب ڈل رفتہ بود برادرانش فرصت غنیمت دانستہ در حسن آباد معاونانِ او بقتل رسانیدند آنگاہ برائے گرفتاری او بہ جانب سواحل ڈل عجلت کردند و دولت چک خبر یافتہ بہ جانب کوہستان پھاک[5] گریزاں شد ودر اثنائے راہ چوپانے ہیکل او بہ شناختہ گرفتار نمود وبستہ کردہ پیش

[1] وور تاریخ اعظمی صفحہ ۸۵ ایں مقام بجائے کامراج، مراج درج است۔

[2] صاحب طبقات تعداد ہلاک شدگان را شصت[6] ہزار کس بیان کردہ است۔ و نزد فرشتہ شمارہ آنہا ششصد نفر است۔ معلوم می شود کہ روایت حسن از مؤخر الذکر ماخوذ است۔

[3] صاحب "واقعات" ہمراہ ایں ہر دو نام حسین خان نیز ذکر کردہ است۔ تاریخ کشمیر صفحہ ۵۵۔ [4] تاریخ کشمیر صفحہ ۵۶، "واقعات" صفحہ ۹۷، "طبقات" جلد سوم صفحہ ۴۳۸۔ [5] اما ور آخر الذکر بجائے "پھاک"، "تپاک" مذکور است کہ غلط فحش است۔

غازی خان رسانید۔ غازی خان میل در چشمان او کشیده محبوس داشت۔

گویند دولت چک بسیار بہادر و جرار بود بوقت ایستادن ہر دو دستش تا بزانو می رسیدند۔ وقتے در میان ننده مرگ تیرے انداختہ تا مسافت یک میل بہدف رسانید و دوزے در ہنگام تعمیر دولتخانۂ خود چوبے دراز کہ طوالت آں بیست درعہ و ضخامت تا یک درعہ بود معماراں بالائے بام می کشیدند ناگاہ ریسماںہا گسستہ شدہ بزیر افتاد۔ دولت چک چوب مذکور را بدست راست خود گرفتہ دست چپ بر زمین و قایہ کرد گویند دست او تا مرفق در زمین رفت و تا وقتیکہ ریسماںہا درست کردہ چوب بالا کشیدند ہمچناں ایستادہ بود[1]

دیگر در دہلی پیش شیر خان افغان فیل را دم گرفتہ ہر دو پائے خود محکم ساخت و فیل را اصلاً حرکت کردن نداد[2] ۔ وقتیکہ بخت و روزگار از و برگشت عاقبت در دست چوپانے اسیر افتاد[3] ۔ و غازی چک بعد رفع حکومت دولت چک اسمٰعیل شاہ را از سلطنت برداشتہ خواہرزادۂ خود حبیب شاہ پسر اسماعیل شاہ اول بر تخت نشانید[4] ۔

(۲۷) سلطان حبیب شاہ در سنہ ۹۶۱ھ بیاوری غازی خان مسند شاہی یافت و غازی خان بہ نفس نفیس خود در انتظام مہام حکمرانی پرداخت۔

---

[1] تاریخ کشمیر ملک حیدر قلمی ص ۵۹ ۔ [2] ایضاً و واقعات کشمیر ص ۸۶ ۔

[3] ایضاً ایضاً ۔ [4] ایضاً ۔

بعد انقضائے مدتِ یک سال حبیب شاہ بہ مسندِ شاہی نشستہ گوزے شدید بکمال شدّ و مد انداخت کہ بہ تغیرِ آں اہلِ مجلس شرمندہ شدند۔ و علی خان بجوش آمدہ تاجِ شاہی از سرش بر داشتہ بر فرقِ غازی خان نہادہ حبیب شاہ[1] از نشیمن شاہی بیروں ساخت پادشاہیِ سلاطینِ کشمیر بہ خاتمہ رسید۔

سُبحان اللہ پادشاہیِ دو صد و سی و دو سالہ[2] بہ یک بادِ مخالف ہبا در رفت۔ ابیات۔

گنج بقا نیست دریں خاکداں | مغز دفا نیست دریں استخواں
ہر چہ دریں مائدہ خرگہی است | کاسۂ آلودہ و دستِ تہی است
ہر کہ از و خورد دہانش بسوخت | ہر کہ از و گفت زبانش بدوخت

اَورنگِ یازدہم در بیانِ حکومتِ چکاں

چوں حقیقت بود و باش و حسب و نسب طائفہ چکاں در اَوراق

---

[1] ایضاً، ایضاً۔ لیکن ایں ہر دو مؤرخین از ذکر "انداختن گوز" سکوت اختیار کردہ اند۔ عبارت تاریخ کشمیر ملک حیدر کہ دریں ضمن وارد شد ایں است :۔

"در تاریخ نہصد و شصت و دو کہ در دیوان نشستہ بود در احکام غلطی کرد کہ اکثر ارکان خجالت کشیدند۔ علی خان برادر خورد غازی خان تاج از سرِ حبیب شاہ برداشتہ بر سر غازی خان گذاشت۔"

[2] بروایت خواجہ محمد اعظم "بعد دو صد و بیست و چند سال سلطنت از خاندانِ شاہ شمس الدین منتقل بہ چکاں گردید" (واقعات کشمیر ص ۸۶)

گذشتہ زیب نگارش یافت۔ خلاصۂ آں این است کہ چکاں تا عہدِ سلطان زین العابدین نسلاً بعد نسل خدمتگذاری و ملازمت سلاطین اوقات گذاری میکردند۔ انگاہ بسبب فساد سلطان محمد شاہ و فتح شاہ فتور و قصور بہ حکومتِ سلاطین عاید گشت و فرقۂ چکاں اقتدار و استقلال بہم رسانیدہ چندگاہ رتبۂ رضاعت و کوکگی حاصل کردند۔ رفتہ رفتہ بجرارت ذاتیہ و جسارتِ جبلّی خود بہ امورات ملکی دخیل شدہ بہ مرتبۂ وزارت و امارت رسیدند و دراں اثنا با خاندانِ سلاطین از روئے مخالطت و مناکحت دختراں درجۂ قرابت و مساہمت حاصل نمودند۔ پس ازاں بسبب فتورِ احوال و قصورِ ہمت وجودت آنہا بسر خود متمکن و سادۂ حکمرانی گشتند۔

فرد

چنین است رسم سرائے سپنج
یکے میرود دیگر آید بگنج

(۱) غازی خان پسر کاجی چک در ۹۶۲ھ[1] بیاوری بخت و اعانت اقبال بسر خود بر سریر اجلال استقلال یافت مضافاتِ کوہستانِ کشمیر بہ کمالِ

[1] ملک حیدر چاڈورہ (تاریخ کشمیر قلمی صفحہ ۱۶۰) در سبب نشستن غازی چک بر تخت حکومت می نویسد۔

چوں حبیب خان بے جوہر را لیاقت سلطنت اصلا نبود، در تاریخ ۹۶۲ھ (۱۵۵۴ء) کہ در دیوان خانہ نشستہ بود، در احکام غلطی کرد کہ اکثر ارکان دولت خجالت کشیدند۔ علی خان چک برادر خود غازی چک تاج از سر حبیب شاہ برداشت و بر سر غازی خان گذاشت۔

شجاعت و توقیر از قلمرو لداخ و اسکردو و گلگت و کشتوار وغیرہ تسخیر نمودہ ہمہ جا فوجداران خود تعئین ساخت۔ انگاہ با جمعیت لشکر و سپاہ بملک گکھڑاں یورش کردہ دختر کمال خان گکھر کہ سرغنۂ آں قوم بود بشرف ازدواج خود مشرف کرد۔ ازانجا بجدود پکھلی رایت ہمت افراشتہ اطراف آں سواد در قبضۂ اقتدار خود درآوردہ رجعت نمود و بطرف گلگت درآمدہ بجنیبت عزمیت راجولان دادہ محاصل آں سواد ضبط فرمود۔[۱]

در سیاست و سفاکی و خوں ریزی و نظم و نسق و قطع اعضا و چشم کندن و معدلت و نصفت رعیت پروری ممتاز بود۔ و مذہب شیعہ را رواج کلی

---

۱ ایضاً ص۔ ۲ ملک حیدر چاڈورہ و ملا سعد اللہ شاہ آبادی می نویسند کہ او بہ سلسلۂ عدل و انصاف از قتل کردن پسر حقیقی خود حیدر خان بقصاص خاطیش ملک محمد باز نماند۔ درین ضمن روایت اوّل الذکر این است:-

"چنانچہ مشہور است کہ از ملازمان حیدر خان پسر خود کہ ارشد اولادش بود در حق کسے زیادتی کردہ حکم بقطع ید نمود۔ این معنی بر طبع حیدر خان گراں آمدہ دغدغۂ بغی بہم رسانید .... خان مذکور ملک محمد چند و خانوش را برائے نصیحت پسر فرستاد۔ در اثنائے گفتگو ملک محمد نا ملائمے بر زبان راند و خانزادہ خانوئے خود را کشت۔ غازی خان نیز فرزندش را بکشت و رافت پدری کار نکرد"

و ثانی الذکر این:

گشت ازبسکہ در عدالت خاص کشت فرزند خویش را بقصاص

(تاریخ کشمیر ص۱۱ و باغ سلیمان ص۲۵۵)

بخشید۔ دفرقۂ ہمہ دہ اہل سنت را تکلیف ترک مذہب[1] نمود۔ پس اُمرائے کشمیر
موجب خصلت ذاتیہ خود در مخالفت و منازعت او مستعد گشتہ فتنہ ہا برداشتند
بلکہ خواہش کشتن غازی خان و حسین خان مصمم نمود۔ غازی خان از کنگاش
ایشان اطلاع یافتہ نصرت چک و یوسف چک پسران ریگی چک و شنکر ملک را
پیش خود طلبیدہ بہ استمالت و مدارا شکایت و سعایت از مخالفت و مخاصمت
آنہا در پیش آورد و درآن حالت برادران آنہا رسیدہ از مجلس او بر داشتہ
بردند و فردا برادران نصرت چک و جماعت شیعہ محلہائے شہر برید و بہ محاربہ
و مقابلہ ایستادند۔ غازی خان با عسکر خود از دریا بذریعۂ سفاین عبور کردہ
بہ جدال و قتال پیوستہ برادران نصرت چک و بعضے از جماعت آنہا بقتل رسانید
نصرت چک و یوسف چک پا بزنجیر محبوس داشتہ بسماندگان او مقہور و منتشر
ساخت۔ بعد چندگاہ شنکر چک و بہرام چک و فتح چک وغیرہ در قصبۂ سوپور
جمع گشتہ علم بغاوت افراشتند غازی خان با لشکر فراوان بہ مقابلۂ ایشان
رفتہ ہمہ ہا را مہزوم و مقتول ساخت۔ بہرام چک از کوہاما گرفتار کردہ بہ قتل
رسانید یوسف چک را میل در چشمان کشید و بہادر پسر ابراہیم چک از تیغ
گذرانید۔

بعد وقوع این واقعہ شمس رینہ پسر عیدی رینہ و چند کس از امرائے

[1] ملا سعد اللہ اگرچہ ذکر فرقۂ خاص نمی کند، لیکن در ین ضمن چنیں اشارہ دادہ:-

دست دانشا بعدل داد کشاد ۔۔۔ از تعصب بکرد دیگر باد

(تاریخ سلیمان قلمی صفحۂ مرقومہ)

استعانت و استمداد در دهلی پیش همایون بادشاه پناه گرفتند - و باقی روز
همایون شاه از بام افتاده[1] دنیائے فانی را پدرود نمود - امرائے کشمیر میرزا ابو المعالی
را که از سادات کاشغر پسر خوانده بادشاه بود به خدعت و فریب در غلطانیده
با لشکر عظیم همراه آورده در پے بے خبری بغتةً وارد پتن شدند و دراں جا بسیارے
از دلاوران و سپاهانِ کشمیر با ایشاں ملحق گشتند - غازی خان به مسارعت تمام
سرانجام مهام لشکر سرانجام داده سید ابراهیم خان را بدلاسا داده استمالت
نموده دختر خود در عقد مناکحت برادر زاده او نامزد کرده با خود متحد و متعهد
ساخت نصرت چک مسلسل و مغلول همراه برداشته به وفور سامان و براق
و طمطراق یلغار کرده به نهر هانجی ویره[2] رایت تقابل افراشت فردا از آب عبور
کرده فریقین بحرب و ضرب پیوسته انهار خون جاری کردند - از جانبین
داد شجاعت و مبارزت داده گرد هیجا به فلک رسانیدند - از صبح تا شام

[1] وفات همایوں بادشاه در ۹۶۳ھ مطابق ۱۵۵۵ء واقع شد - مولانا قاسم
کاہی در مصرعۂ ذیل تاریخش گفت "همایوں بادشاه از بام افتاد" (۹۶۲) - بقول ابو الفضل
ایں تاریخ یکسال کم است - بنا بریں سال وفاتش ۹۶۳ھ مطابق ۱۵۵۵ء مقرر تواں (خود)
متوفی یکم شوال ۹۷۱ھ (۲۰ مئی ۱۵۶۴ء) در کابل
(اکبر نامہ جلد دوم بیوریج ص ۳۱۱ - ۳۰۸) -

[2] تاریخ ملک حیدر چادوره قلمی ص ۱۶۱، تاریخ کشمیر مصنفه نارائن کول عاجز قلمی ص ۶۲)
تاریخ اعظمی مطبوعه ص ۹۰ - ہانجی ویرہ یا ہانس ویرہ دیہے است بمرگ بر ہر دو کنارہ
نہر بنگ ۵ میل بطرف جنوب مغرب از پٹن بیاہ سرینگر -

صمصام خون آشام در انتقام بود۔ ظاہراً غلبہ از طرف مغلان روئے نمود۔ ناگاہ وہنے و رُعبے در عسکر مغلاں افتادہ بجانب کوہستان منہزم شدند و شمسی رینہ دست و پا گم کردہ در اخراج مغلاں سعی میکرد کہ مبادا دستگیر شدہ ضایع خواہند گشت۔

دراں حالت غازی خان بر لشکر مغل تاخت آوردہ قریب یکہزار و ہفت صد کس از لشکر مغل مع شمس رینہ اسیر ساخت۔ سوای آں از دلاوران فریقین چہار ہزار کس در رزمگاہ بقتل رسیدند[1]۔ و ابو المعالی با جمعے از بقیۃ السیف بجانب ہند رجعت نمود۔ غازی خان از روئے سفاکی مغلان اسیر شدہ را طعمۂ تیغ اجل ساختہ شمس رینہ[2] بدار کشید۔ از انجا کوس فیروزی نواختہ بجانب مسند حکومت رایت معاودت افراخت۔

و در سال دوم[3] محمد رینہ برادر شمسی رینہ بہ معاضدت حبیب چک پائے استقامت افشردہ بہ محاربہ و مجادلہ بر غازی خان غلبہ آورد۔ و غازی خان در عرصۂ کارزار فیل ثریان خود را بہ جنگ محمد رینہ ہیجان داد و محمد رینہ ضربہائے تاریخ و طلیل بر کالبد فیل انداختہ طاقت ذلیل گشت و حبیب چک دیرے

---

[1] تاریخ ملک حیدر صفحہ مذکور، تاریخ کشمیر نرائن کول عاجز صفحہ مذکور، تاریخ اعظمی صفحہ مذکور۔

[2] بقول ملک حیدر چادورہ صفحہ مذکور و نرائن کول عاجز۔

"بآنکہ خسر تش در خانۂ پیر غازی خان بود بہ حلق کشید"

[3] بقول ملک حیدر جنگ مذکور بعد از دو سال بمقام زالدگر محلۂ از سرینگر بود نمود۔

فیل آمدہ حملہ ہائے مردانہ ساخت تا کہ فیل بہ غضب آمدہ خرطوم خود بر حبیب چک افراخت و اسپ خود بدریا انداختہ رو بگریز نہاد - امّا بموجب تقدیر پائے اسپش ناگاہ در خلۂ بند شدہ سلاحش از دست افتاد فیل بکمال غضب در عقبِ او تاختہ خرطوم برد رما کرد حبیب چک خرطوم فیل بدندانِ خود چناں بگزید کہ فیل بگریخت چوں اجلش رسیدہ بود فیل بازگشت آمدہ اورا ریزہ ریزہ کرد - پس غازی خان علم نصرت بفلک افراختہ سپاہان خود را بہ انعام و اکرام ممنون ساخت و در رتق وفتق امورِ مملکت پرداخت وسید حمید رینہ را بہ تہمت علاقۂ خویشاوندی شمس رینہ شہید ساخت و در موضع ہانجی ویرہ مدفون است وسید کمال کہ از سادات عمدہ در پرگنہ پھاک مشہور بود زہر دادہ شہید کنانید[1] - وحضرت محبوب العالم قدّس سرّہ بطرف پرگنہ بیرہ اخراج ساخت وعناد بداہل سنّت را زحمت بسیار رسانید -

در سنہ ۹۶۷ھ[2] حاجی باندے و نجی ملک و یوسف چک کہ در ہندوستان آوارہ و پریشان شدہ بودند اتفاق کردہ قرابہادر[3] برادر زادہ میرزا حیدر باچندے کثیر از مغلاں برائے تسخیر کشمیر ہمراہ آوردہ در کوہستانِ راجور

---

[1] واقعات کشمیر صا [2] ۱۵۵۹ء -

[3] برائے قراہادر ملاحظہ کنید ماثر الامراء جلد سوم صفحہ ۴۹ - قرابہادر مع لشکر جرار و زنجیر فیل نیز ہمراہ داشت (طبقات جلد سوم)

شورش برداشتند۔ و غازی خان و سید ابراہیم با جمعیت فراوان از راہ ہیرپورہ پیش قدمی کردہ بہ مقام بہرام گلہ علم تقابل افراشتند۔ و فتح ملک ولوہر ملک کہ در کوہستان پنوچ پریشان بودند با غازی خان پیوستند و نصرت چک کہ در نواحی لاہور آوارۂ دشت غربت بود با غازی خان ملحق گشت۔ روز دوم غازی خان بر لشکر مغلان یورش کردہ فریقین بہ جنگ پیوستند و از جانبین جمعے کثیر زیر تیغ آوردند۔ عاقبت لشکر مغلان مغلوب شدہ بہ جانب ہند گریختہ رفت و غازی خان با خیل برادران و اعوان با فتح و نصرت بجانب دار الحکومت رجعت نمود۔

و بعضے مؤرخان قایل اند کہ چون غازی خان با خیل و حشم در ہیرپور قیام ساخت طایفۂ ڈونبان[1] کہ برائے حراست در شہر دہ مقرر مے باشند پنج شش ہزار کس جمع کردہ بہ آنہا وعدہ فرمود کہ از شما ہر کس کہ سر مغل بریدہ پیش من بیارد یک یک اشرفی بہ صیغۂ انعام از من بردارد۔ بہ شنیدن این خبر طایفۂ ڈونبان در لشکر مغل تاختند و بحیلہ و دغا سرہائے آنہا بریدہ پیش غازی خان می آوردند و سر ہر یک سر زیادہ از وعدۂ انعام می بردند بدینسان بسیارے از مغلان بے سر گشتہ۔ پس ماندگان ہزیمت غنیمت دانستہ برگشتند فقط[2]

---

[1] ڈونبان جمع ڈونب طایفہ ایست از رذیلان۔

[2] تاریخ ملک حیدر چاڈورہ ص۱۱۲، تاریخ نارائن کول عاجز ص۹۲ ۔ ہر دو مؤرخین متفق اند کہ درین معرکہ ہفت ہزار سر از سپاہ مغل بدرگاہ غازی خان آوردہ شد۔

غازی خان ہمیشہ در معدلت و نصفت ہمّتِ خود مصروف میداشت
چنانچہ از عدالت اُو روایت می آرند کہ روز عید غازی خان در عیدگاہ بوُد
یکے از ملازمانِ پسرش حیدر خان عنابے چند از کسے بغارت بُرد ہنوز
بدہن نرسانیدہ بوُد کہ مالک عناب در پیشگاہِ غازی خان استغاثہ نمود
غازی خان فی الفور دست خاین قطع فرمُود۔ حیدر خان بصدد ایں قدر
بے مُروّتی از والد خود رنجید و گردن از متابعتِ اُو پیچیدہ ترک مصاحبت
نمود و ملک محمد کہ خالوئے اُو بوُد ازیں امر نامرغوب اورا منع ساخت و حیدر
خان از روئے جہالت و شرارت ناصح غمخوار خود بقتل رسانید و غازی خان
بصدد چنیں امور بغضب آمدہ پسر خود در راہ عیدگاہ بدار کشید[۱]۔
عاقبت بعلتِ جذام مریض شدہ بینائی چشمش عاطل گشت
نُہ سال و دو ماہ حقوق سلطنت بجا آوردہ برادر اخیانی خود حسین خان بر مسندِ
ایالت مستقل ساخت و بعد چند روز بہ اغوائے بعضے از مصاحبان و مقربان
خود ازیں فعل نادم شدہ بر معزولیِ اُو مستعد گشت حسین خان بعضے از
رؤسا و امرا با خود متفق ساختہ دست غازی خان از حکومت کوتاہ کردہ

[۱] تاریخ ملک حیدر چاڈورہ ص ۱۶۲، نارائن کول ص ۶۴، باغ سلیمان ص ۲۵۵۔
مجموع التواریخ بیربل کاچرو قلمی ورق ۱۱۰۔

[۲] بخلاف جملہ مؤرخین کشمیر فرشتہ و ملا نظام الدین۔ ہمگی مدت سلطنتش را چہار سال
نوشتہ اند (فرشتہ جلد چہارم مترجمہ مولوی فدا علی طالب ص ۸۱۹ و طبقات
اکبری جلد سوم مترجمہ راجیندر ناتھ)

بخانہ نشانید۔

(۲) حسین خان در ۹۷۱ھ[1] بر سریر ایالت رایت حکومت افراخت۔

"خسرو عادل"[2] تاریخ جلوس اوست۔ ملک محمد[3] ناجی را رتبۂ وزارت بخشید و همگنان را بعدل و رافت و نصفت دل خوش ساخت و هفت روز با هفت طایفہ صحبت میداشت روز جمعہ در مصاحبت و مباحثۂ علمائے اسلام و روز شنبہ با برہمنان و پنڈتان و بیدخوان و یوم یکشنبہ با مشایخ فقرا۔ و روز دوشنبہ با مفتیان و قاضیان۔ و سہ شنبہ در اشتغال سیر و شکار۔ و روز چہارشنبہ با سپاہان و تیراندازان۔ پنج شنبہ با اہل نشاط و ارباب رقص و سرود و ہر طایفہ را فراخور مراتب انعام و مدد معیشت از خزینہ عامرہ معمول بود[4]

با وجود اشتغال جہانبانی فکر شعر ہم میکرد این دو شعر از طبعزاد اوست۔

فرد:- حمایل کردہ تیغ و بستہ خنجر یار مے آید

دلا بر خیز کارے کن کہ جاں در کار مے آید

---

[1] ۱۵۶۳-۶۴ء۔ [2] ۹۷۱ھ۔ [3] بعد ملک حیدر چاڈورہ، مورخ کشمیر۔

[4] واقعات کشمیر ص۹۱۔ بقول ملک حیدر چاڈورہ (تاریخ کشمیر قلمی ص۶۳) تقسیم اوقات حسین خان چک چنیں بود۔

"روز جمعہ با علماء و فضلا، روز شنبہ و یکشنبہ بعدالت و دادرسی و روز دوشنبہ با دانایان ہند و روز سہ شنبہ بشکار۔ و روز چہارشنبہ با سپاہ و لشکر و تیراندازی و اسپ تازی و چوگان بازی و روز پنجشنبہ با قوالان و اہل نشاط میگذرانید۔"

فرد: آں ترکِ آل پوش سوارِ سمند شد
یاراں حذر کنید کہ آتش بلند شد

و بعضے سرکشان بغاوت اندیشہ کہ ہمیشہ پیشۂ آنہا فساد و عناد بود با ہمدیگر اتفاق کردہ در قابوجوئی حسین افتادند، و حسین خان بر خطور خاطر آنہا مطلع گشتہ متمرّداں را مؤاخذۂ کُلّی نمود۔ و احمد خان پسر غازی خان و محمد ماگرے پسر ابدال ماگرے بہ حیلہ گرفتار کردہ چشمانِ آنہا از حدقہ بیروں کشیدہ اعمٰی ساخت۔

ہمدراں ایّام فتح خواجہ مخاطب بہ خان زمان و بہادر خان کہ از مقرّبانِ مرزباں بودند بہ باعث توہّم انداختنِ سخن چیناں از محمد ناجی متوحّش گشتند و ہمراہ فتح چک و شمسی دوبی[1] (دھوبی) بہ وثوق ایمان یکدل و یکجان گشتہ بر کُشتنِ محمد ناجی مستعد شدند۔

روزے کہ حسین خان بہ شکار دُتھ نار رفتہ بود، خان زمان و بہادر خان با معاونانِ خود فرصت غنیمت دانستہ بہ پرخاش ملک ناجی برخاستند۔ و ملک ناجی با اعوانِ خود در حویلی حسین خان درآمدہ در ہا مسدود کردند۔ فتح چک و بہادر خان رہگذر مفتوح کردہ در حویلی درآمدند و از ہر دو فریق مبارزاں زیر تیغ آمدہ ملک ناجی در حجرۂ پنہاں گشت و خان زمان و شمس دُوبی (دھوبی) بر قتل مخالف دست نیافتہ از معرکہ بگریختند و سپاہاں دنبالِ آنہا دویدہ ہر دو کس مع بہادر خان گرفتار

[1] دُوبی بضم دال و سکون واؤ لفظ کشمیری بمعنی گاذر۔

کردہ پیش حسین خان گذرانید ند حسین خان ہر سہ کس را دست و پا مقطوع ساختہ مبارز خان را بہ جائے خان زمان رتبۂ تقرب بخشید۔

و بعد چند گاہ مبارز خان بر قتل حسین خان اقدام نمودہ فرصت نگاہ میداشت و حسین خان از خطور خاطر او وقوف یافتہ مبارز خان و لوہر چک را دست و پا قطع نمود و نصرت چک کہ از مدت محبوس بود ہمان روز از حبس کشیدہ چشمان او بے نور ساخت۔

و بعد چند گاہ از محمد ناجی نوعے علامت قصور و فتور یافتہ از منصب وزارت معطل کرد و بجائے او علی کوکہ کہ از اہل سنت و جماعت بود مقرر ساخت

در ۹۷۵ھ کہتر برادر مرزبان مسمی شنکر خان بہ کوہستان نوشہرہ گریختہ رفت و اطراف آن حدود بہ حیطۂ تصرف خود در آوردہ روا دار ظلم و جفا گشت رعایا از بیداد او بستوہ آمدہ بہ خدمت حسین خان استغاثہ نمودند۔ و حسین خان فرمان داد کہ آن بد کیش از ملک خویش اخراج سازند اگر احتیاج مدد و اعانت باشد بہ نگارند شنکر خان باستماع این خبر لشکر آراستہ برائے مقاتلۂ حسین خان در پنوچ رسید۔ ازین طرف علی خان چک و ملک محمد ناجی با جیوش دریا جوش برائے تدارک آن خر گوش بجوش آمدہ در کوہستان پنوچ آتش محاربہ افروختند و بعد جدال و قتال بسیار شنکر خان مہزوم و مخذول کردہ رجعت نمودند۔

حسین خان در رعیت پروری و دادگستری از کردۂ برادران دیگر موصوف بود۔ اما بنا بر تعصب مذہب و ترویج مشرب تشیع و ترجیح رسومات

آں ہمیشہ با اہلِ ہنود و اربابِ سنّت و جماعت مزاحمت و مخالفت میکرد۔ اگرچہ بنا بر رعایتِ ظاہری در خدماتِ امورِ شریعت علمائے مذہبِ حنفیہ را توقیر میداشت۔ امّا بموجبِ شرارتِ اندرونی بسیارکس از علما و فضلائے اہلِ سنّت بقتل رسانید۔

چنانچہ در ۹۷۵ھ میرزا مقیم[1] شیعہ از جانبِ اکبر بادشاہ ظاہراً بطورِ سفارت باطناً برائے تجسّسِ راہ و طور و طرزِ ایں دیار با جمعے معدود بکشمیر آمدہ چندگاہ دریں جا توقّف نمود۔ و قاضی حبیب اللہ کہ قاضیِ شہر و خطیبِ مسجدِ جامع بود بعد نمازِ جمعہ در ذیلِ کوہ ماران بزیارتِ قبور رفتہ بود۔ یوسف[2] بندر کہ از متابعانِ میرزا مقیم شیعہ بود از روئے تعصّب دقصد تواب شمشیر کشیدہ حوالۂ قاضی نمود و سرِ قاضی مجروح گشت۔ چوں ضربِ دوم انداخت قاضی دستِ خود سپر ساخت انگشتان او بریدہ شد و مولانا کمال[3] کہ دامادِ

---

[1] بقول ڈاکٹر صوفی (کشمیر ج۔ ا ص۲۲۳) حسین خان چک بنفسِ نفیس باستقبالِ میرزا مقیم بہیرپور آمد۔ ہیرہ پور دہے است در وادی بیرپنچال قریباً ہفت میل بطرف جنوب مغرب از قصبۂ شوپیان۔ بتحقیقِ ڈاکٹر صوفی نامِ قدیم ہیرہ پور "شیورہ پور" بود۔ ہیرہ پور دروازۂ کشمیر بطرف راجوری شاہراہ شاہانِ چغتائیہ ہند است۔ شمارۂ آبادی ۱۵۳۵ نفر۔

[2] در واقعاتِ کشمیر ص۹۱ ایں نام "یوسف منڈو" مذکور است۔

[3] میر کمال الدین یا ملا محمد کمال برادرِ مولانا جمال است۔ حلالِ دقائق و کشافِ حقائق بود۔ مجموعۂ علم و عمل و زہد و تقوی بود۔ اوّلاً بخدمت بابا فتح اللہ و ثانیاً در حضرت خواجہ عبدالشہید احراری کہ از احفاد و امجادِ مقربِ بارگاہ حضرت خواجہ عبید اللہ احرار است رسیدہ بہرہ مندِ کمالات گردید۔ در سیالکوٹ و لاہور مسندِ افادۂ علوم برآراست۔ حضرت مجدد الفِ ثانی شیخ احمد سرہندی (متوفی صفر المظفر ۱۰۳۵ھ مطابق نومبر ۱۶۲۵ء) و مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی از صحبتش مستفید گردیدند۔ در سنہ ہزار و ہفدہ (۱۶۰۸ء) در لاہور آسود (واقعاتِ کشمیر ص۱۱۹)

قاضی بود خود را بر قاضی انداخت۔ و یوسف بعد از مجرح ساختن قاضی اگرچہ بخت و علی کوکہ و دتی کوکہ کہ از اہل سنت بودند ایں خبر شنیدہ یوسف مذکور را محبوس داشتند و حسین خان را از دربار عام بنام مفتیاں نوشتہ گرفتند کہ بہ نسبت یوسف بند ہر چہ حکم شرع باشد جائز دارند و علی کوکہ در پیش مولانا شمس الدین الماس و ملا یحییٰ گنائی ولد نوری گنائی مشہور بملا فیروز رفتہ بیان کرد کہ حسین شاہ بہ نظر سیاست یوسف بند را حکم کشتن دادہ است۔ ایشاں ہم مطابق فرمان او حکم شرع جاری دارند و آں ہر دو مفتیاں گفتند کہ ہرگاہ کسے بر حاکم شرع یا والی اسلام بہ اہانت و استخفاف و ارادۂ قتل اقدام نماید اگر حاکم وقت او را برائے سیاست قتل کند در شرع ماخوذ نیست۔ و دراں اثنا مردم عوام شہر ہجوم کردہ یوسف بند[^1] در طرفۃ العین بقتل آوردند۔

بعد چند روز حسین خان را پسر ارجمند خود ابراہیم خان کہ در حسن و جمال مانند بدر منیر و در سپاہ گری و دقیق اندازی و اسپ دوانی بے نظیر بود بآزار چیچک فوت شد و حسین خان از تیمار فراقش مصیبت زدہ و پریشان خاطر گشت و ملا زین الدین کہ از علمائے شیعہ بود حسین خان را ذہن نشین ساخت کہ مفتیانِ اسلامیہ یوسف بے گناہ را حکم کشتن دادند و بہ شامتِ بے گناہی او جگر گوشۂ ایشاں از جہان رفت کہ در حق او عدل نفرمودند و حسین خان مفتیان شہر سرِ دیوان طلبانیدہ بہ جانب میرزا مقیم سفیر اکبر شاہ کہ مذہب شیعہ بود تجویز داد کہ یوسف بند بے گناہ مطلق است مفتیان

[^1]: "را" حرف ربط ایں جا محذوف است۔

حنفیہ بنابر تعصب او را حکم قتل دادند دریں باب ایشاں از جانب من منصف هستند واز هر دو فریق دعوی و دلیل به تحقیق رسانیده حکم مناسب دهند۔

وبیرزا مقیم از مفتیان سنیه پرسید که ایشاں به کدام مسئله یوسف بندر را حکم کشتن دادند مفتیاں دلیل شرعی پیش آوردند که استخفاف و اهانت قاضی اسلام موجب اهانت شرع و شارع است و مرتکب آں در هر ملل و نحل مستوجب قتل و سزاوار عقاب است۔ و نیز در شرع وارد است که اگر والی اسلام بجائے حد صغیر برائے تنبیه و سیاست حد کبیر جاری دارد رواست۔ مایاں اطاعة للشرع و اتباعاً لحکم اولی الامر حکم نمودیم۔ سوائے آں علی کوکه و دتی کوکه پیش ما آمده اظهار کردند که حسین خان را یوسف بندر برائے سیاست کشتن است شما حکم بکشتن او بنویسند۔ ما او را نه کشتیم بلکه حکم حاکم کشت و حسین خان سوگند کرد که مرا قصد کشتن او نبود قضیه او بقضات و علماء برائے آں حواله کرده بودم که تا او را کسے نتواند کشت۔

چوں حسین خان ایں تقریر کرد مفتیاں ساکت شدند۔ وارثان یوسف بندر دعوی کردند که یوسف مذکور بیرون مسجد شمشیر بازی میکرد به خطا شمشیر او بر دست قاضی رسیده مجروح گشت بر همیں قول گواهان فهرضی گذرانیدند میرزا مقیم تجویز داد که مفتیاں از روئے تعصب در حق او حکم کشتن داده اند وے بے گناه مطلق است حسین خان بوارثان یوسف بندر حکم داد که هر دو مفتی بقصاص یوسف بے گناه بقتل رسانند۔ آں روز تمامی مردم کشمیر بسیر تالاب ڈل رفته بودند شهر خالی بود حسین خان وقت غنیمت دانسته

آں ہر دو مفتی بزرگوار بہ شہادت رسانید[1] تاریخ این است بیت

از پئے تاریخ آں دردیں وحید گفت شیدا از بہرِ دیں مُلّا شہید[2]

بعد شہادت آں دو بزرگوار میرزا مقیم دفتر معاودت مسارعت نمود و حسین خان فرمایشات شاہی قبول کردہ طوق مطاوعت بگردن انداخت و دختر خود برائے ازدواج اکبرشاہ با تحایف و نفایس بے شمار بدست میرزا مقیم مرسل داشت و از جانب خود میرزا یعقوب برائے وکالت ہمراہ داد۔

بعد رفتن آنہا خواجہ حاجی گاگی کہ از اکابرانِ شہر بود و شیخ عبد النّبی و ملا عبد اللہ و جماعتے از اہلِ سُنّت ہمراہ گرفتہ در پیشگاہ اکبرشاہ رفتہ از شہادت مولوی الماس و ملّا فیروز استغاثہ نمود۔ و اکبرشاہ بہ سنوح ایں سانحہ میرزا مقیم و میرزا یعقوب و میر شیتی را بقتل رسانید و تحایف نفایس حسین شاہ تمام مسترد نمود۔ پس ازاں حسین خان از کردار و اطوار خود بیزار شدہ در رعایتِ رعیّت و پرداخت علما و مشایخ و اہلِ فضیلت مصروف شدہ بُود و سعی تدارک افعال گذشتہ مے نمود آخر عمر بعلّتِ فالج گرفتار شدہ از حیات خود محروم گشت۔

مقارن آں حال محمد ناجی و علی کوکہ و دقی کوکہ وغیرہ چندکسان گنگاش نمودند کہ علی خان و سید مبارک خان بیہقی را مغلول و مقیّد ساختہ فرزند حسین خان بر سریر سلطنت قایم مقام مملکت کردہ انتظام امورِ حکومت بہ اختیار

[1] بقول فرشتہ (ص ۳۶۴) قتل ہر دو مفتی بدست فتح خان چک بحکم میرزا مقیم روداد۔

[2] ۹۷۳ھ (۱۵۶۵ع)۔

خود میگذاریم. و این سخن بسمع علی خان رسیده متردّد گشت و همراه سید مبارک
خان فرزند سید ابراهیم خان و ابراهیم خان پسر غازی خان و لولی[1] ملک وغیره
اعیان عهد و پیمان استوار کرده به بهانهٔ شکار بجانب قصبهٔ سوپور یلغار نمود
و علی کوکه دو سه کس از معتمدان خود بطلب علی خان فرستاد تا که او را به خدع و
فریب گرفتار سازد و علی خان از دام تخدیع و تزویر او سر پیچیده در جمعیّت
خود پرداخت تا که تمامی امرا که در حالت آواره گردی باطراف پریشان
بودند باز آمده با علی خان ملحق شدند. آبه خان و لولی ملک وغیره از شهر گریخته
رفته به او پیوستند.

چون لشکر جمع شد علی خان از سوپور برخاسته بجانب شهر نهضت
کرده و در موضع ناجی ویره لوائے تقابل افراخت و نجی ملک و علی کوکه با جمعیّت
تمام بر سر آنها شبخون زده از جانبین بسیارے مقتول و مجروح شدند و نجی ملک
و علی کوکه از آنجا برخاسته در موضع زینه کوٹ قیام کرده با همدیگر مصلحت
نمودند که بغیر علی خان دیگرے سزاوار سلطنت نیست بهتر آنست که بغیر خصومت
و عناد او را تاج حکومت بسر داده افتخار و سربلندی خود حاصل کنیم. همانوقت
تاج شاهی و خلعت مباهی بدست بابا خلیل در پیش علی خان فرستادند. و
همراه سید مبارک خان به وثوق ایمان متّحد و متعهّد شدند. آنگاه از پیشگاه
علی خان بخلاع فاخره سربلندی یافته بکمال کرّ و فر در شهر آمده علی خان را
به مسند امارت جلوس دادند. و حسین خان هفت سال به حکومت گذرانیده

[1] فرشته و نظام الدین بخشی این نام "لودی ملک" نوشته اند. ظاهراً سهو است.

درزینہ پور ربیا و خدا انزوا پذیر رفت۔ بعد ازاں یکسال و چند ماہ کشیدہ از دنیا درگذشت[۱]۔

(۳) علی خان برادر حسین خان چک در ۹۷۸ھ[۲] بیاوری بخت بر تخت جلوس کردہ در رفاہ رعیّت و توقیر اہل فضیلت و تکریم علما و تعظیم مشایخ و فقرا رایت ہمّت افراشت و در مسجد جامع بحضور علما و فضلا و عموم خلایق از جور و جفا و ظلم و بدعت و تعصّب و لہو و لعب و منہیّات تایب شدہ در ایام خود خلق خدا را بعدل و احسان رفاہ و آسودگی بخشید و سفاکی و بے باکی و چشم کندن و قطع اعضا نمودن کہ معمولِ حاکمانِ سلف بود ترک نمود۔ و در خدمت حضرت سُلطان العارفین[۳] رح و بخدمت شیخ[۴] ہردی بابا ریشی بہ اخذ فیوض می شُد و خدمات ایشاں بجان و دل بجای آورد چنانچہ شیخ بابا داؤد خاکیؒ در قصیدۂ لامیّہ توصیف اُو مے نگارد۔ نظم۔

والیِٔ دوراں علی شاہ و سِتمدادِ صالحاں
پُورِ اُو شہزادہ یُوسف شاہ با جاہ و جلال

---

[۱] بقول ملک حیدر چاڈورہ صـ۱۴۲ــ از دق و بقول فرشتہ صـ۳۶۴ــ و بخشی نظام الدین صاحب طبقات اکبری صـ۶۲۸ـ بعارضۂ اسہال درگذشت۔ [۲] ھ ۱۵۷۰ء۔

[۳] شیخ مخدوم حمزہ کشمیریؒ۔ ۹۷۴ھ مطابق ۱۵۶۶ء۔ [۴] شیخ ہردی ریشی بابا بقول صاحب واقعات کشمیر از قبیلۂ آہنگراں بود۔ در صغر سن ذوق خدا پرستی بہم رسانیدہ مشغول بطریقۂ ریشیاں (مردانِ تارک الدنیا) شد۔ صاحب کرامات کثیرہ است۔ در آخر بہ صحبت حضرت مخدوم العرفا شیخ حمزہ رسیدہ بہرہ اندوز فوائد کلیہ گردید۔ چوں رحلت نمود در قصبۂ اسلام آباد مدفن یافت "شیخ دیں بود" (۹۸۶ھ مطابق ۱۵۷۸ء) تاریخ وصال آنحضرت است۔

ہر دو ایشاں صحبت این پیر را دریافتند
ہر دو کردند دعائے خیر خود از وے سوال
او دعا گفتے وایشاں را مبارک آمدے
ہم درین اشفاق ایشاں کرد از ینجا ارتحال

سید مبارک خان بیہقی[1] کہ فرد زمانہ و دانشمند یگانہ بود بہ منصب وزارت ممتاز ساختہ رؤسائے ملک را بمناصب و جاگیر نواختہ با ہر کسے نرد موالفت و موافقت باختہ مخالفاں را استمالت و مدارا نمودہ بہ الطاف و عنایات خود ممنون ساخت۔

و از نسل سلاطین[2] کشمیر حاجی حیدر خان و سلیم خان پسران نازک شاہ با جمعے از امرائے کشمیر اتفاق کردہ لشکرے عظیم آراستہ متوجہ تسخیر کشمیر شدند و علی خان با استماع خبر لوہر خان برادر زادۂ خود و محمد چک پسر حبیب چک را با لشکر پنجہزار سوار برائے دفع و رفع آنہا مامور ساخت و محمد چک تخمۂ بیعت و فریب لوہر خان را بستہ کردہ، پیش حاجی حیدر خان و سلیم خان ہمراہ بردہ اظہار اطاعت و فرماں برداری خود نمود۔ و آنہا را از نوشہرہ برداشتہ

---

[1] از مریدان باصفا حضرت مخدوم العارفین شیخ حمزہ کشمیری رحمۃ اللہ علیہ است۔ جامع کمالات ظاہری و باطنی بود۔ دو بار سفر ہندوستان کرد۔ اولاً بطرف شاہ نزہت بیر خود و ثانیاً بہ دہلی در واقعۂ شہادت مولوی احمد از دست اہل تشیع در عہد یوسف شاہ چک سنہ ۹۹۳ھ مطابق ۱۵۸۵ء تاریخ وصال آنجناب است (ملخص از واقعات کشمیر صفحہ ۱۰۹)۔

[2] یعنی خاندان شہمیری کہ قبل از شاہان چک حاکم شدہ بود۔

بجانب کشمیر آورده در سنگ پور رسانید و دران جا سلیم خان بالشکر فراوان بقتل آورد و حاجی حیدر خان راه گریز یافته بجانب هند فرار نمود۔

متقارن آن حال بهادر سنگه راجهٔ کشتواڑ از جادهٔ اطاعت سر پیچیده رایت سرکشی افراخت۔ و علی خان لشکری گران برائے تدارک او تعیین ساخت و بهادر سنگه تاب تقابل در خود ندیده خواهر خود شنکر دیو[1] نام برائے ازدواج یعقوب خان نبیرهٔ مرزبان نامزد کرده باج و خراج سالیانه بر خود لازم گرفته به مصالحه پرداخت۔

و در سال دوم باز خیال استکبار به خاطر آورده، بنیاد فساد نهاد۔ ازین طرف اسماعیل گنائی و حیدر چک برائے سرکوبی او دستوری یافت و بهادر سنگه باز بعجز و نیاز پیش آمده برائے عفو جرایم دختر خود مسماة فتح خاتون[2] مصحوب فرزند خود نراین سنگه فرستاد۔ و بدستور باج و خراج زعفران وغیره باز بر خود لازم نهاد و علی خان از تقصیرات او درگذشته نراین سنگه را به نوازش و الطاف رخصت انصراف ارزانی داشت۔

و همدران سال قاضی صدر الدین و مولانا عشقی سفیران اکبر شاه بطور رسالت نزد علی خان آمده دختر برادرش برائے شاهزاده سلطان سلیم خواستگاری نمودند و علی خان برسم تواضع و نیازمندی سکه و خطبه بنام اکبر شاه منظور کرده اهل سفارت را دختر برادر خود با تحایف و نفایس عجیبه همراه داده رخصت معاودت

---

[1] بقول ڈاکٹر صوفی "شنکر دیوی" (کشمیر جلد اول صـ۲۲۲ـ)

[2] فتح خاتون نام اسلامی "شنکر دیوی" است که در حاشیه [1] مذکور شد۔

فرمود[1]۔

بعد ازاں علی چک ولد نوروز چک با اُمرائے طایفہ خود بہ مخالفت و منازعت[2] علی خان ہمت بستہ علم بغاوت افراشت و علی خان از خطور خاطرش آگاہ گشتہ فوراً گرفتار نمودہ تجویز بہ کشتنِ او داد۔ عاقبت بہ استشفاع سید مبارک خان از جان امان یافتہ از ملک اخراج نمود۔ مشارٌ الیہ در لاہور پیشِ حسن قلی خان[3] رفتہ درخواست قوت و اعتضاد نمود حسن قلی خان او را فتور تعقل و فساد تخیّل و رسر دیدہ دست رد بر سینۂ او نہاد و ازاں جا فرار شدہ در کوہستان محمد کوٹ در آمدہ شورش برداشت۔ و لشکر علی خان در آنجا رفتہ علی چک را اسیر کردہ آوردند و بعد چند گاہ بہ سفارش مبارک خان باز رہا نمودند۔

و نیز ابراہیم خان[4] ولد غازی خان را خیالِ ایالت در سر بُود روزے

---

[1] طبقات اکبری مطبوعہ نولکشور پریس لکھنو صفحہ ۶۲۹ و تاریخ فرشتہ جلد دوم مطبوعہ نولکشور پریس لکھنو صفحہ ۳۶۵ ۔

[2] بقول صاحب طبقات صفحہ ۶۲۹ و فرشتہ صفحہ ۳۶۵ سبب منازعت علی چک با علی خان این بُود کہ دو کہہ مدار الملک حسین چک در جاگیر علی چک آمدہ خلل انداخت۔ و شکایت این امر بہ علی خان کردہ گفت اگر او (دو کہہ) را منع نخواہید کرد، شکم اسپان خود را پارہ خواہم کرد۔ علی شاہ این عبارت را بہ کنایہ محمول کردہ فہمید کہ مقصود او پارہ کردنِ شکم علی شاہ است۔ ازیں سبب در غضب شدہ او را بند فرمودہ بولایت کامراج فرستاد۔

[3] صحیح حسین قلی خان ترکمان حاکم پنجاب است (ایضاً، ایضاً)

[4] یعنی ابراہیم خان۔

یوسف خان را بہ شنعت و وقاحت پیش آمده دستارش از سر فرود آورد - و
ملازمان یوسف خان او را بہ ضرب سیوف مقتول کردند - یوسف خان بعد کشتن
او از پدر هراسان گشته با خیل و خدم جانب سوپور حرکت نمود و ابدال خان
برادر علی خان بشورش آمده جماعتے با خود متفق کرده بقتال و جدال یوسف خان
آماده گشت - و علی خان هم از کردار فرزند ناهنجار بیزار گشته لشکر خود همراه
ابدال خان جهت کشتن یوسف خان مامور ساخت - چون در تاگجی دیره نزول
کردند سیّد مبارک[1] خان ابدال چک را فهمایش داد که ایشان بعهد خود وفا
کردند اکنون ایبه خان را بدم عیسوی زنده نخواهند ساخت - الحال بہ نسبت
فرزندان او نیکوئی سازند - و اکنون از قتل یوسف خان بغیر فساد و عناد چه حاصل
آرند - ابدال خان بشنیدن این سخن از انجا رجعت بشهر نمود - و یوسف خان
بہ تحریک سیّد مبارک معاودت کرده بعز بساط بوس فائز گشت -

و همدران سال ۹۸۴ھ[2] در ماه سنبله که هنوز فصل پخته نشده بود تا
یک هفته بارش برف و باران شدّت نموده محصولات سر بسر تلف گشت و قحط غلّه

[1] سید مبارک بیهقی (م-۱۵۹۱ء) وزیر اعظم علی شاه چک نبیرهٔ سید ابراهیم بیهقی بود. نسب
سادات بیهقی که همه سُنّی المذهب بودند بہ سید محمد بیهقی خسر سلطان زین العابدین عرف
بڈشاه صاحب می رسد - این خاندان از بیهق که در شمال مغرب نیشاپور، ایران، است در
عهد سلطان سکندر آمده بکشمیر آباد شد - سیّد مبارک خان در ۹۹۹ھ مطابق ۱۵۹۰ء
بہ قضا پیوست - "شهید رفت" تاریخ وصال اوست - در مقبرهٔ بهاء الدین گنج بخش مدفون شد
(واقعات کشمیر ص ۹۴)

[2] ۱۵۷۶ء -

روئے داد کہ تا مدّت سہ سال نائرۂ قحط مشتعل بُود۔ و علی خان دو سال دستِ نوال بہ بذل نقود و اموال برکشادہ جمیع خزاین و دفاین خالی کرد۔ و در سال سیوم قحط زدگان بہ امراء و ارکان دولت سپرد نمود و در آخر قحط کہ شدّت و عسرت بہ سرحدِّ کمال رسید علی خان بقصد استغاثت و استمداد بہ جانب مقابر اکابر اولیاء سوار شدہ بُود۔ و در اثنائے راہ از زینو چک مجذوب کہ بہ خوارق عادات مشہور بُود از روئے نیاز مندی پرسید کہ اے مستانۂ حق این بلا تا کجا خواہد بُود؟ مستانہ فرمود "تا زمانیکہ حیات تو باقی است"۔ علی خان باستماع این کلام بہ ملالت تمام بہ مقام خود رجعت نمود۔ چون فصلِ ربیعہ پختہ شد قحط رُو بہ تخفیف[ا] آورد چنانچہ قصۂ آن در حصۂ اول گفتہ شد۔

علی خان در حینِ حیات خود اکثر اوقات علی الصّباح برائے چوگان بازی و تیر اندازی در عیدگاہ می رفت و درین سہ سال این حال از دست دادہ بحال مصیبت زدگان قحط مصروف ہمی بُود۔ چون صعوبت قحط اندک خفت پذیرفت علی خان در میانِ عیدگاہ بہ اعادۂ عہدِ ماضی چوگان بازی میکرد و بوقتِ گوئے زدن اندک خم گشت رودہ اش گسستہ شدہ از اسپ فرو افتادہ چوگان حیات از دست دادہ بہ مسارعت تمام متوجّہ خانہ شدہ در اثنائے راہ انتقال نمود و برادرش ابدال خان پیشتر بہ خانہ رفتہ از معاونان و مبارزان خود فوجے ترتیب دادہ بہ جلادتِ تمام بہ خیالِ تقابل

ا۔ در بیان "قحط سالی ہائے کشمیر" واقعہ ہفتم۔

یوسف خان در حدود نوہٹہ علمِ بغاوت افراخت۔

چوں یوسف خان از مخالفت و منازعت ابدال خان واقف گشت نعش علی خان در مسجد جامع نہادہ از شیران و مبارزان پدر خود و از اعوانِ فرزندان سیّد مبارک خان جمعے بسلاح و یراق آراستہ بطرف دارالامارت بشتافت۔

در خلال آں احوال بہ صلاح سیّد مبارک خان محمد چک خسر ابدال خان و بابا خلیل مع چند کس از امرا در پیش ابدال خان رفتہ او را باندرز و نصائح فہمایش نمودہ از مقاتلہ و محاربہ و فساد و عناد منع کردند۔ امّا آب نصیحت شاں در سنگِ خاطرش سرایت[1] نہ کرد۔ سید مبارک خان را آتش غیرت و غضب بجوش آمدہ یوسف خان را بر اورنگِ ایالت جلوس داد و آداب تعظیم و سلامی بجا آوردہ خفتانِ جلادت پوشید و از دلاوران و مبارزان لشکرے فراوان فراہم کردہ در محلۂ نوہٹہ بہ حرب و ضرب و قتال و جدال شورِ محشر انگیخت سرہائے پُردلاں در خاک و خوں آمیخت۔

و سیّد جلال خان و سید ابوالمعالی فرزندانِ سید مبارک خان دلیرانہ کارہائے رستمانہ ساختہ نصرت چک و شمس چک بہ زخمِ خنجرے سر کردند۔ و مُلّا محمّد امین فوراً ایں تاریخ از دُور آواز داد۔ مصرعہ:-

[1] بقول فرشتہ و صاحب طبقات صفحات مذکورہ، ابدال خان در آمدن نزد یوسف شاہ چک آمادگی ظاہر کردہ بود، لیکن چونکہ سید مبارک خان با ابدال خان چک در باطن بد بود، نزد یوسف شاہ رفتہ گفت کہ ابدال خان بگفتہ من نیامد۔ اول علاج او باید کرد و بعد ازاں علی شاہ را دفن باید نمود۔

اوّلاً شاہ بر سر صف[۱] زد

مبارزانِ ابدال خان از جنگ پلنگاں بہ تنگ آمدہ جلادت چنگ آنہا بد رنگ افتاد۔ وابدال خان برہم زدگی مبارزانِ خود دیدہ لبانِ شیر ژیان بر سر سید مبارک خان حملہ آوردہ، ناچخ در پہلوئے او انداخت وسیّد مبارک ضرب نیزۂ او بر دست گرفتہ از نقصانِ جان امان یافت۔

دراں اثنا تیرے از دستِ ابوالمعالی بر سر ابدال خان آمدہ بر زمین افتاد۔ وسیّد حسین خان سرش از تن جدا کردہ در چاہِ عدم انداخت۔ وحبیب خان پسر ابدال خان بعد قتلِ پدر از عرصہ بدر جستہ رُو بہ فرار نہاد۔ وسیّد جلال خان بہ تعاقبِ اُو دویدہ بہ جنگ آویخت۔ وحبیب خان بزخم صارم جلال خان را پہلو دریدہ از جان گذرانید۔ فرد

دریں باغ سروے بنا ید بلند کہ بادِ اجل بیخش از بن نہ کند

ہنوز یوسف خان در رزمگاہ نرسیدہ بُود کہ سید مبارک خان مظفر ومنصور از عرصہ معاودت فرمود۔ ویوسف خان را در اثنائے راہ مبارک باد وتہنیت بجا آورد۔ وقاضی موسیٰ لاشۂ ابدال خان از حربگاہ بر داشتہ پیش از علی خان در مزار آبائے خود مدفون ساخت۔ ویوسف خان فردا بہ تجہیز وتکفین پدر پرداخت مدّت حکومت علی خان ہمگی ۹ سال بُود۔

(۳) یوسف خان پسر علی خان در ۹۸۶ھ[۲] وہیم جہانبانی بر سر دادہ بجگرانی نشست وبہ وفور تخیّلاتِ جوانی وفتور اموشہوانی در ضبط وربط

سلطنت و رتق و فتق مملکت نه پرداخته شب و روز در عیش و عشرت و کامرانی و تلذّذاتِ نفسانی در بزم نشاط و محفلِ انبساط به نغمه و نای و نوش و صحبت قوالان و زنهای مغنّیه بسر میبرد و طبعی موزون داشت اشعار فارسی و هندی و کشمیری بدیهه میگفت این شعر از طبعزاد اوست - بیت

لیلے جنازه را بر مجنون بخود نرانَد ۔۔۔ زو دِ کمند جذبه معجزنمائے اوست

فرد ۔۔۔ دل پُر درد من جانان بیانِ غنچه پُر خون است
چه به رحمی نه پرسیدی که احوالِ دلت چون است

حبه خاتون[1] نام محبوبۂ دلربا که به حُسن و جمال و خوش آوازی و طنازی بے همتا بود و به سُرود و مقام عراق مستمعان را بیهوش می ساخت ۔

گویند آن گلعذار از موضع چُندهار[2] پرگنهٔ وُهو دختر زمینداری[3] بود ۔ اوّلاً در عقد ازدواج شخصی فلاش بود و باش می داشت و از روئے ادباشی با او نرد منازعت باخته مناکحت آنها به مفارقت انجامید - روزے در اثنائے راه یوسف خان را ناگاه بر روئے او نگاه افتاد و از زبانِ او غائبانه اشعار کشمیری که با آهنگ عراق سرُود میکرد اصغا نموده یکبار سرمایهٔ هوش و حواس خود بباد داد و در دام گیسوئے مشکبوی او اسیر افتاد - فردا پدر و مادر او به عنایات بیغایات سرافراز کرده آن لعبت طناز و طلعت دلنواز بهم بستری

---

[1] نام اصلی حبه خاتون "زون" (لفظ کشمیری معنی مهتاب) بود ۔

[2] چُندهار قریه ایست قریباً دو میل از پانپور ۔

[3] نام این زمیندار عبدالله المعروف به عبدی راتهر بود (هماری کهانی حصّهٔ دوم ص۴)

خود ممتاز ساخت۔ پس شب و روز در مصاحبت و موانست آں دل افروز مسرّت اندوز در مکانات خوش و مناظرِ دلکش میانِ مرغزارہا و گلزارہا اوقات بسر میبرد۔ خصوصًا در مرغزار گلمرگ و سونہ مرگ و اہرہ بل و اچھہ بل وغیرہ دادِ عشرت میداد چنانچہ عیش یوسف شاہی بر السنۂ عوام مشہور است۔

نقل است کہ یکی از سادہ دلاں بشنیدن آواز حزیں و بدیدن لقائے دلنشین حبہ خاتون آشفتگی دماغ بہم رسانیدہ والہ و شیدا در کوہ و صحرا می گشت۔ چند ماہ دریں انقلاب و اضطراب بسر بُردہ دردِ درونِ خود با ہمخوابہ و مسازِ خویش باز نمود۔ و آں محبت طراز در فکر کارِ او افتادہ در پیش حبہ خاتون آمدہ رفت خود معمول ساخت۔

روزے حقیقت حالِ شوہر خود در پیش او افشا نمود حبہ خاتون بنا بر رحم و انصاف او را تجویز داد کہ فردا آں مفتون مجنون در محل سرایِ من باید آورد۔ آں عورت شوہر خود در خلوتخانۂ جانانہ رسانیدہ حبہ خاتون بدلنوازی و طنازی در پیش او آمدہ، ابواب التفات و انبساط مفتوح داشتہ فرمود "کہ من از روئے رحم و انصاف امشب با تو در سازم بہ شرطی کہ در خلوت سرا یکے روشنی چراغ نباشد، دوم از من و تو کسے سخن نکند،" و بہ استماع ایں بشارت در قالب او روح تازہ در آمدہ ہر دو سخن منظور داشت۔ شبانگاہ ہمخوابۂ آں دلدادہ در شبستاں در آوردہ بعطر و گلاب اندامِ او معطر کردہ بزیور و لباس فاخرۂ خود آرائش افزودہ مماثلت کلّی ساخت کہ با شوہر خود اصلاً

سخن نکند۔ چوں آں عورت در خوابگاہ درآمد و آں مفتون در خیال وصال محبوبہ بدیع الجمال بہ کمال سوز و سرور شب را بسر و درآوردہ کام دل برگرفت صباح محبوبۂ عشوہ ساز دروازۂ او باز کردہ بدلنوازی و خوش طرازی مرخص ساخت و بہ حُسنِ تدبیر غم و اندوہ از خاطر او پرداخت[1]

مختصر کہ یوسف خان سلسلۂ رتق و فتق مملکت رانی و رسم جہانبانی بہ سبب لہو و لعب و کامرانی از دست دادہ خود را بدرجۂ نکبت رسانید و سید مبارک خان کہ معاضدت و مظاہرت او سے نمود از مصاحبت و مجالست او مفارقت جستہ خانہ نشین گردید بجائے او محمد بٹ وزیر و شیر محمد ساختہ امرائے روزگار را استمالت و مدارا نمود شب و روز در صحبت نسوان، و قوالان و رقاصان مصروف ہمی بود۔ از ینرو اعیان ملک را رعب و ہیبت و رعایت و حمیّت نماندہ در صددِ تخریب او افتادند[2]۔

ازاں جملہ ابدال بٹ کہ او خیال وزارت در سر داشت امّا میسر نشد فی الفور ہمراہ علی چک ولد لولو زنچک و لوہر خان و شمس چک کوپوارہ و علی ملک ولد فتی ملک عہد و پیمان موثق نمودہ ۱۶ ربیع الثانی سنہ ۹۸۸ھ[3] بوقت نصف شب پٹھانے شہر برابدہ علم مخالفت افراختند۔ اوّلاً در خانۂ

---

[1] تاریخ بیربل کاچرو قلمی، ورق ۱۱۲ ۔

[2] تاریخ کشمیر ملک حیدر چاڈورہ ص۱۷۱ ۔

[3] مطابق ۱۵۸۰ء ۔

سیّد مبارک خان رفته او را به عجز و نیاز دامنگیر گشته طلب استعانت نمودند و سیّد مذکور در پی فتور و قصور خود دانسته موافقت آنها اصلاً منظور نفرمود بلکه با خلیل از جانب خود وکالتاً بنزد یوسف خان فرستاد که همراه این گروه به استمالت و آشتی در سازد ورنه دولت حکومت خود در بازد۔ و یوسف خان از روئے عجب و غرور تن به مصالحه نداده سیّد مبارک خان را در جواب پیغام فرستاد "که اگر امروز مخالفان را پیش من بسته کرده برساند ندا از دستان من است ورنه خون خودش بگردن است۔" سیّد مبارک بسنوح این پیغام جام حسرت نوشیده در کنج عزلت نشست و یوسف خان فردا با لشکر خود در زالدگر پائے استقامت فشرده جمعے از بهادران نامی جسر و کدل و دست ساخته به مبارزت مبارک خان در عیدگاه تعیّن ساخت[۱]

چون مبارک خان دانست که صلح و صفا برهم خورد لاچار بر سمند جلادت سوار شده در عیدگاه استاده ماند اندرز هائے شافی و نصیحت کافی بیان نمود و مبارزان به سخنان او التفات نه کرده صمصام خون آشام از نیام برکشیده به حرب و ضرب پیوستند و سیّد مبارک دست و بازو برکشاده دلاوران کوه پیکر را دو پیکر ساخته سرهائے هژبران در روطۂ

---

[۱] بقول ملک حیدر چاڈوره "سبب لشکر کشی یوسف خان بر سید مبارک شاه این بود که ثانی الذکر با جمعے از چکان مثل لوہر خان شوره به معزولی یوسف خان کرده بود۔" (تاریخ ملک حیدر صفحہ ۶۷۔)

خون انداخت چنانچہ محمد خان و میرزا قاسم و علی ملک و ابراہیم گنائی و شیر خان ماگرے و غیرہ بسیارے از دلاوران نامی از دستِ مبارزان سید مبارک خان در چاہِ عدم غلطیدند، و بقیۃ السیف بہ کمالِ کربت و حیف از حربگاہ منہزم گشتہ بہ مقامِ زالڈگر با یوسف خان ملحق شدند۔ و بعضے ہا دامنگیر امن و امان شدہ با فوج مبارک خان پیوستند۔ و یوسف خان بوقوع این واقعہ خایب و خاسر گشتہ بر مشیران و مدبّرانِ خود زبانِ شنعت و ملامت بکشاد۔

و ملّا حسن اسود کہ اتالیق علی خان بود برائے عذر تقصیراتِ سابقہ و مصالحۂ لاحقہ در پیش سیّد مبارک خان فرستاد۔ سیّد موصوف جواب صاف نمود "کہ پیش از وقوع این حادثہ بابتِ مصالحہ چہ قدر الحاح و ابرام کردہ بودم از روئے غرور منظور نکردند اکنون این قدر دلاوران نہنگ صولت و رمبارزت ضایع گشتہ گرد ہیجا سر بفلک کشید و آب مروّت و محبّت در دیدہ نماند مفید آنست کہ حالا یوسف خان دو سہ بر مرغزار و کوہستان بعض زمان بسر رساند تا کہ آتش بغض و عناد انطفا پذیرد انشاء اللہ بعد چند ماہ طلب کردہ بر مسندِ ایالت سرافراز خواہیم ساخت"۔

چون ملّا حسن محروم و مایوس گشتہ در پیش یوسف خان رسید حقیقت حال بیان نمود۔ یوسف خان از روئے حرمانِ مال و دولت و اسباب و سامان بہ معرفت نجی ملک در خانۂ علی چک امانت گذاشتہ ۱۳ ماہ صفر

تاج شاہی بدستِ باباخلیل نزد سیّد مبارک خان فرستادہ خود در کوہستان نبابگان کہ خاطرخواہ او بود متوجہ شدہ رخت اقامت در انجا انداخت[1] چند روز لوائے حکومتِ این دیار بر زمین افتادہ بود، ہیچ کسے متکفل این امر نشد عاقبت علی ملک و لوہرچک وغیرہ اعیان شہر سیّد مبارک خان را الحاح و ابرام از حد کردہ طوعًا وکرہًا متحمّل این امر ساختہ کوس شادی نواختند۔ مدّت حکومت یوسف خان ہمگی یکسال[2] و دو ماہ بود۔

(۴) سیّد مبارک خان بیہقی در ۹۸۸[3] متمکن وسادۂ حکمرانی گشتہ تاج جہانبانی بر سر داد۔ بعد ساعتے از جلوت بخلوت درآمدہ تاج شاہی در پیش نہادہ نفس خود را مخاطب ساخت وگفت "اے نفس شوم این تاج شاہی فی الحقیقت مذموم است، اصلا غرہ نشوی، فردا فرق تو از خاک مذلّت آغشتہ باشد، این تاج برائے چند روز بر تو وبال است"۔

فرد۔ دولت گیتی کہ تمنّا کند ۔۔ باکہ وفا کرد کہ باما کند

---

[1] در تاریخ ملک حیدر رچاڈورہ ص۱۶۸ این واقعہ چنین مذکور است:۔

"چون یوسف شاہ شکست خورد، چتر و تاج را مصحوب ملک محمد ناجی و شریعت پناہ قاضی موسٰی پیش سید مبارکخان فرستاد و خود بجانب ہندوستان رو نہاد"۔

[2] بقول ملک حیدر ص۱۶۷ "ہمگی حکومت یوسف شاہ یار اول یک چلہ بود"۔

[3] لاکن خواجہ محمد اعظم سنہ جلوس سید مبارک خان نہ صد و ہشتاد و ہفت (۹۸۷ھ) مطابق ۱۵۷۹ء نوشتہ است۔ (تاریخ کشمیر ص۹۴)

این بگفت و بر مسند شاہی نشستہ در رتق و فتق امور مملکت پرداخت و دو ہیم جہانبانی کہ از عہد سلاطین پیشین بہ دُر و جواہر و یاقوت مکلّل بُود شکستہ بفقرا و مساکین قسمت نمود۔ و خود بلباس حقیر و سادہ کار سلطنت می ساخت بعضے بدعاتِ جور و اعتساف کہ در عہد چکان معمول بُود برطرف نمود۔

و بعد شش ماہ اُمرائے کشمیر از سیّد مبارک خان برگشتہ با یوسف خان پیوستند یوسف خان مردمانِ کوہستان با خود متفق کردہ بہ معاضدت امرائے کشمیر ۲ ماہ شعبان ۹۸۸ھ در کوہستان بزل علم مخالفت افراشت از یں طرف سیّد مبارک خان با جیش و جنود خود بمقابلۂ آنہا بر آمدہ در موضع سند قیام ساخت۔

چون سیّد مبارک خان را ہوس حکومت مرغوبِ طبیعت نبود بنا بریں داؤد میر بطریق رسالت نزد یوسف خان روانہ کردہ این وثیقہ نوشتہ فرستاد۔ "وثیقہ"

شہا فقر و فنا از ما و ملک و عزّ و جاہ از تو
کہ دنیا را وفائی نیست خواہ از ما و خواہ از تو

دنیا ناپایدار است و ایّام دنیا غدّار اگر دیدار یکدیگر دیدہ شود موجب صلاح و فلاح جانبین است۔

چون داؤد میر پیغام مسرّت انجام بہ یوسف خان رسانید یوسف خان مصالحہ از کردۂ محاربہ افضل دانستہ فرزندانِ خود یعقوب خان و

ابراہیم خان را برفاقت داؤد میر و مُلّا حسن اسود در پیش سیّد مبارک خان روانہ ساخت و خود نیز برائے مُلاقات مستعد بُود۔ دراں اثنا ابدال بٹ یوسف خان و مصاحبان و مشیران او را ذہن نشین ساخت کہ زنہار بسخنان سیّد مبارک خان فریفتہ نشوند و از خدیعت او بیندیشند مبادا طشت از بام خواہد افتاد آنچہ مطلوب ما ست تا یکروز و دو روز میسّر خواہد شد برائے چہ خود را ذلیل مے سازیم۔

پس مشیران و مدبّرانِ یوسف خان ہم تصدیق این سخن کردہ داؤد میر را جواب نوشتہ دادند۔ مضمون نامہ :-

کہ خاں را ندانیم ازیں گفتگو — چہ باشد غرض باشہ صُلح جُو

بما از ضرورت صفا میکند — نہ از مہر بل از دغا میکند

بہ بینید اگر سیف ما را بخواب — شود زہرہ آتش آب از اضطراب

چوں داؤد میر درشتی افعال و اقوال آنہا بسمع سیّد مبارک خان رسانید موجب آں آتش غیرت جبلّی اُو مشتعل گشتہ با کوکبۂ خسروی یلغار نمود و بہ محاربۂ مخالفاں در پیوست و گدا بیگ ترکمان و قمر خان افغان کہ سر خیل فوج آنہا بُودند در معرکہ بقتل رسانید و شنگی میر چاڈورہ با چندکس از دلاوراں اسیر گردانید و خانہ ہائے نجی رینہ کہ در موضع برزل معمور بُود بسوزانید۔ یوسف شاہ با معدودے چند در عقب پشتہ برزل خائب و خاسر در ماندہ فرو ماند۔

چوں مبارزان سیّد نامدار بکشتبرد اُو عزم تاختن کردند

سیّد مبارک خان سدِّ راہ گشتہ بہ آنہا مزاحمت کردن نداد و خود مظفر و منصور رونق مسندِ ایالت افزود۔ و علی چک ولد نوروز چک بہ بہانۂ شکار چند روز دراں نواحی گذرانیدہ یوسف خان را بجائے خود تسلّی و دلدہی کردہ بشہر آورد و درضمن با ابدال بٹ رابطۂ موافقت یوسف خان درست نمود۔

دراں اثنا سیّد مبارک را طبیعت علیل شدہ بود ابدال بٹ بعیادتِ او رفتہ جناب سیّد را تحریک نمود "کہ علی چک بدستور سابقہ در حیلہ و فتنہ انگیزیست بہتر آں است کہ او را چند روز محبوس دارند تاکہ اساس فتنہ و فساد مستحکم نگردد" سیّد مبارک خان بر گفتار او کاربند شدہ علی چک را محبوس داشت و معاونانِ او شمس دوبی و دولت چک ترسیدہ درپناہ سیّد حسین درآمدند۔ و شمس چک و علم شیر خان وغیرہما التجا بسیّد ابوالمعالی بردند۔ و ابدال بٹ از روئے خباثت و قدامت بہ لوہر چک و سرداران فرقۂ چکاں اشتعال داد کہ سیّد مبارک دست بخاندانِ شما انداختہ عنقریب ہمہ ہا را بے جا خواہد ساخت۔ موجب آں رعب و ہراس بخاطر آنہا مستولی گشت بجانب یوسف خان پیغام فرستادند و رابطۂ موافقت درست کردند۔ دراں زمان سیّد مبارک خان بضعف بدن بستری شدہ بود طایفۂ چکاں با ابدال بٹ متحد و متعہّد گشتہ علمِ بغاوت افراختند۔

و سیّد مبارک خان بہ مشاہدۂ حال با وجود ضعفِ بدن بقصدِ

مقابلۂ آں گروہ در عیدگاہ نزول فرمود - و ابدال بٹ را بدست محمد بٹ پیغام فرستاد کہ فردا در میدانِ زالڈگر با دلاوران و مبارزان خود رایت محاربہ افرازند ہر کرا احکم الحاکمین نصرت و فیروزی بخشد بر مسندِ حکومت بنشیند - ابدال بٹ بموجب خباثت پائے جسارت در میدانِ محاربت بنا وردہ یوسف خان را اعلام ساخت کہ بمساعت تمام در شہر بیاید - یک طرف بابا خلیل نزد سیّد مبارک برسالت فرستاد کہ شیرانِ ایشاں علی چک را محبوس کردہ اند - موجب آں مبارزان فرقۂ چکاں متوحش شدہ بلہائے شہر محفوظ داشتہ اند و اصلاً قصدِ محاربۂ ایشاں ندارند بہتر آنست کہ علی خان را از حبس کشیدہ بذاتِ خود در خانقاہ بابا خلیل تشریف آرند و دراں جا باہمدیگر عہد و پیمان موثق کردہ یوسف خان از کوہستان طلبانیدہ بر مسندِ حکومت خواہیم نشانید و ہر کس را حسب حیثیت قدر و منزلت خواہیم بخشید - سیّد مبارک بہ مقتضائے اَلصُّلْحُ خَیْرٌ علی چک را از بند کشیدہ برفاقتِ او در خانقاہ بابا خلیل توجّہ نمود - و ابدال بٹ از طرف خود حیدر چک با جماعت امراء آں جا فرستاد - وے علی چک را رخصت رہائش بمنزل خویش کردہ، سیّد موصوف را بہ تعظیم و تبجیل در کشتی سوار نمودہ باز بمنزل خود رسانید - پس ابدال بٹ ہماں ساعت علی چک را مع فرزنداں پا بہ زنجیر کردہ محبوس داشت و فرزند خود بہ مسارعت تمام نزد یوسف خان راہی ساخت

کہ الحال آمدنِ ایشاں باعثِ خسران و نقصان است بجائے خود متمکن باشند۔ یوسف خان در پٹن رسیدہ بود ازاں جا بمقام خود رجعت نمود۔ وتا چند روز تہیئہ سامانِ سفر کردہ باتفاق برادر زادہ ہائے سید مبارک خان در دار الخلافت آگرہ بعزّ بساطبوس اکبر شاہ فایز گشتند۔

پس ابدال بٹ لوہر خان بن شنکر خان را ۱۵ ماہ شعبان بر مسند ایالت نصب کردہ سید مبارک خان بعد حکومت ہشتماہ[1] و دو روز معزول ساختند۔

(۵) لوہر خان برادر زادۂ حسین خان در ۹۸۸ھ[2] باستصواب ابدال بٹ بر اریکۂ حکومت جلوس نمود و ابدال بٹ را منصب وزارت بخشیدہ در انتظام مہام ملک داری پرداخت و رعایا را بعدل و احسان نواختہ نامِ نوشیروان از صفحۂ روزگار محو ساخت و بہ آبیاری نیت حق طویت او کثرت غلات و آبادی مزروعات بہ حدے رسید کہ مردمان یک خروار شالی بیک فلوس مس کہ وزن آں بیست و یک ماشہ بود در ہر جا بیع و شرا می کردند و یک قرص نانِ کلان بوزنِ

---

[1] بروایت خواجہ محمد اعظم "حکومت سید مبارک خان ہشتماہ و پانزدہ روز بود" (واقعات کشمیر صفحہ ۹۴) اما ابوالفضل حکومت او "ہمگی دو ماہ" قرار دادہ است چنانچہ اقتباس ذیل مشیر ایں معنی است:۔

"سید مبارک خان بہ نیرنگ سخنان سرائی و جادو زبانی فتنہ اندوزان دہ زبان فراز مسند حکومت بر آمد و پیش از سپری شدن دو ماہ بدنہادان بے آزرم و بے نشانان ناہنجار او را زاویہ نشین خمول گردانیدند و لوہر چک عم زادہ یوسف خان را بہ بندگی برگرفتند" (اکبر نامہ جلد سوم صفحہ ۳۱۸)

[2] ۹۸۸ھ - ۱۵۸۰ء -

پنج پاؤ که اهل کشمیر "لوهرمند" می گفتند دربازار بقیمت یک شیر می فروختند[1]۔

چون یوسف خان بشرف آستان بوسی اکبرشاه فایز گشت عاطفت شاهانه شامل حال او ماند و دو کنیز انعام یافت۔ و مدت یازده ماه در اردوی معلّی مورد انظار مراحم بوده۔ هرچند درخواست امداد و اعانت می نمود۔ اکبرشاه بنابر مصلحت زمانه حواله بر وقت دیگر می نمود عاقبت اکبرشاه راجه مان سنگه[2] و میرزا یوسف[3] را با لشکر کثیر برائے تسخیر کشمیر همراه یوسف خان تعیین فرمود۔

---

[1] تاریخ ملک حیدر چادوره قلمی ص ۹۹۔ و واقعات کشمیر ص ۹۲۔

[2] راجه مان سنگه پسر راجه بهگوان داس کچهواهه است۔ بعقل درست و شجاعت فراوان سرآمد امرائے عرش آشیانی بود۔ از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندی و گاهی به میرزا راجه مخاطب می شد۔ در آخر ۹۸۴ھ (۱۵۷۶ء) بتادیب راناکیکائی معرو مامور گردید۔ در ۹۹۳ھ بعد وفات میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیانی بحکومت کابل امتیاز یافت۔ به جلادت و مردانگی طایفه روشنائی را که برهزنی و قطاع الطریقی سنگ راه خیبر بودند، مالشے بسزا داد۔ در سال سی و دوم صوبیداری کابل بنابر خواهش او بر گرفته شد۔ سال سی و چهارم که پدرش درگذشت به خطاب راجگی و منصب پنجهزاری بلند مرتبه گردید۔ در سال چهل و پنجم بمنصب هفت هزاری و هفت هزار سوار (که در آن وقت هیچ امیر بدین عهده سرفراز نگردیده بود) سرفراز گردید۔ در سال نهم جهانگیری در دکن که به کمک خان خانان رفته بود، باجل طبیعی درگذشت شصت کس با او در آتش سوختند۔ (ملخص از مآثرالامراء، جلد دوم از ص ۱۶۰ تا صفحه ۱۷۰)

[3] میرزا یوسف خان رضوی از سادات صحیح النسب مشهد مقدس است۔ در خدمت

چوں عسکر شاہی بدار الخلافت لاہور رسید یوسف خان برائے ملاقاتِ فرزنداں و تفحص سردارانِ کشمیر پیشتر در بہلول پور سبقت نمود. باستماع ایں خبر ابدال بٹ و جمعے از امرائے کشمیر بنام یوسف خان مکتوبات فراواں بر فق و معذرت تمام مصحوبِ معتمدانِ خود مرسول داشتند بایں مضمون "کہ ہرگاہ اکبر شاہ ملک کشمیر را مسخر گرداند، دراں وقت اقتدار و اعتبار ایشاں بہ ہیچ خود اصلاً نماند۔ بہتر آنست کہ بلاپا در ملک خود

عرش آشیانی (اکبر) شگرف ترقی و بزرگ اعتبارے بہم رسانید۔ در سال سی ام بہ منصب دو ہزار و پانصدی سرفراز گشت۔ و چوں شہباز خان از بہار بہ بنگالہ شتافت، میرزا از اودھ بہ پاسبانی آں دیار نامزد گردید۔ در سال سی و دوم سنہ (۹۹۵) نہصد و نود و پنج مطابق (۱۵۸۶ء) چوں قاسم خان حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیہ آنجا بستوہ شدہ استعفا نوشت۔ میرزا بہ مرزبانی آں مملکت تعین گشتہ بحسن تدبیر دلہائے مردم بدست آورد۔ سال سی و نہم میرزا ابدار وگی توپخانہ سر برافراخت۔ و در ہمیں سال ۱۰۰۲ھ (۱۵۹۳ء) از تغیر قلیچ خان بہ نبولداری جونپور دستوری یافت۔ بعد ازاں در سال چہل و یکم بہ صوبیداری گجرات و در سال چہل و دوم بہ اتالیقی شاہزادہ سلطان مراد افتخار اندوخت۔ در سال ہزار و دہ ہجری (۱۰۱۰ھ = ۱۶۰۱ء) بحکم شاہزادہ دانیال باتفاق میرزا رستم صفوی بکومک شیخ ابوالفضل و خانخاناں بہ بالاگھاٹ تعین شد۔ و در جمادی الآخر ایں سال در جالناپور بمرد دبیل فوت نمود. نعش او را بہ مشہد بردند۔ عقبش سہ پسر میرزا صفشکن، میرزا عوض و میرزا افلاطون یادگار گذاشت۔ از انجملہ ثانی الذکر مصنف "چمن" کہ متضمن احوال عالم است تالیف کرد۔ (ملخص از ماثر الامراء جلد سوم از ص ۳۱۴ تا ص ۳۲۱)

صلاند ہند و بذاتِ والا بے ترس و ہراس متوجہ این دیار گشتہ ملک محروسہ خود را متصرّف باشد۔ و این بنا زمنداں کہ خاک بر داشتہ ایشان است از متابعان خود پنداردند، یوسف خان بر عہود کاذبہ و مواثیق باطلۂ آنہا اعتماد کردہ، باتفاق محمد بٹ وزیر و بعضے اُمرائے کشمیر کہ در پنجاب خراب و آوارہ بودند قریب چہار ہزار سپاہ جمع کردہ و از تاجران لاہور مبلغے کثیر استقراض[1] نمودہ بغیر اجازت مان سنگھ بجانب کشمیر متوجہ شُد۔

چوں خبر تفرد یوسف خان بہ سمع اکبر شاہ رسید نہایت متغیر و متنفر گشت و بر راجہ مان سنگھ و میرزا یوسف بسیار اعتراض نمود۔ چوں عسکر یوسف خان در کوہستان راجور داخل گشت۔ ابدال بٹ از عہود و مواثیق خود برگشتہ در تہیّہ اسباب جنگ مشغول شد۔ و لوہر خان خود در سیرپورہ رخت اقامت انگندہ یوسف خان ولد حسین خان و حسین خان پسر ابیہ خان را با جمعے از دلاوراں بہ مقابلہ یوسف خان تعیّین کردہ در موضع نوشہر فلاقی فریقین دست داد۔ و آں جماعت بغیر محاربت با یوسف خان[2]

---

[1] بروایت واقعات کشمیر صفحہ ۹۵:۔

"یوسف شاہ بنابر پریشانی احوال لاعلاج شدہ، از تجار لاہور مبلغے قرض گرفتہ، مقدار نہ صد و ہشت صد سوار و پیادہ سرانجام دادہ متوجّہ کشمیر شد۔"

[2] واقعات کشمیر صفحہ ۹۵۔

پیوستند۔ و میر حسین چاڈورہ و شمس دوبی با جمعیت خود در بہرام گلہ برائے
محافظت و سد و دی راہ تعیین بودند بہ لباطالوس یوسف خان فایز شدند۔
و سیّد مبارک خان از دام تزویر ابدال بٹ رم کردہ و از موافقت لوہر چک
باز ماندہ بجانب یوسف خان ابواب رسل و رسایل مفتوح داشت۔ و یوسف
خان جمعے از مبارزان خود در بہرام گلہ بہ مقابلۂ لوہر چک مستقل داشتہ و خود
با جنود مسعود از راہ بارہ مولہ در قصبہ سوپور خیام دولت افراشتہ حدود
کامراج را متصرف گشت و ابدال بٹ تہیّۂ سامان لشکر کردہ بجانب سوپور
نہضت ساخت و علی چک از حبس کشیدہ ہمراہ برد۔
باستماع این خبر لوہر چک از ہیرپور یلغار کردہ با فوج ابدال بٹ
ملحق گشت۔ قریب دوازدہ ہزار سوار و پنج ہزار پیادہ مجتمع شدہ بر ساحل
جنوبی دریائے سوپور رایاتِ استقامت افراشتند۔ و دران جا چند روز
بہ تیر و تفنگ و جنگ و درنگ بسر بردند چون آب دریا حائل بود جنگ پلنگانہ
کردن نتوانستند۔ ابدال بٹ یکہزار سوار سلح و مکمل بسر کردگی حیدر چک از
راہ کھوتامہ بمجادلۂ یوسف خان مجبور ساخت۔ روز دوم علی بٹ برادر ابدال بٹ
از روئے خدلیت و روباہ بازی بدست بابا خلیل خطے نزد یوسف خان
فرستاد کہ من پروردۂ علی خان و خاک بر داشتۂ ایشانم سخنان مخالفانِ
ایشان پوشیدہ نتوانم گذاشت۔ امرایانِ کشمیر کہ در لشکر ایشان ملحق شدہ اند
ہمراہ لوہر خان رابطۂ خود مستحکم نمودند فردا با فوج لوہر خان لاحق گشتہ در
مبارزت ایشان مبادرت نمایند۔ و حیدر چک با دو ہزار سوار در موضع

یوسنگری دیدہ بر سر ایشاں شب خونے خواہند ساخت۔ زنہار زنہار شبا شب از راہ پنوچ عنان عزمیت معطوف داشتہ رہائی خود فرمایند

بگفتم بتو جملہ اسرار تو | از این پس تو دانی ہمہ کار تو

یوسف خان چوں خط تہدید و تخویف برادر ابدال بٹ بہ مطالعہ آورد از طبع رسائی خود جواب منظوم بہ جانب ابدال بٹ مرسل داشت۔ خط منظوم:

چہ میگوئی اے گرگ ابدال زنگ | بہ ترسانی از آب دریا نہنگ
غضنفر بصید فر برآورد سر | حذر کن ز دو پاہ بازی گذر
تو بودی کشاورز آبائے من | کشاورز را کے سزد جائے من
بہ شمشیر و خنجر ترا نیست کار | کشاورز را با دلیری چہ کار
نژادہ منم دیگراں زیر دست | بہ بود علی شاہ کہ آرد شکست
تو از مکر خود سید پادشاہ | در انداختی ہمچو رستم بچاہ
ز کہ دان خود سر برافراختی | بہ میدان مردان فرس تاختی
پئے حرب من لشکر آراستی | شبیخوں کناں سوئے من خاستی
بداں تا بہم بر زنی جائے من | ستانی ز من ملک آبائے من
تو گہ ہوشیاری نہ من بے خودم | ہماں ہوشیارم ہماں بخردم
من انگہ عناں باز پیچم براہ | کہ یا سر دہم یا ستانم کلاہ
ترا آنچہ بایست گفتم تمام | تو دانی دگر بعد ازیں والسلام

ابدال بٹ باستماع پیغام باباخلیل را بطرف شہر رخصت دادہ خود در آرایش لشکر و تہیۂ سامانِ معشر پرداخت۔ فردا یوسف خان بوقت پاس اخیر

مشعلہا افروختہ برابر موضع دلنہ کہ پایاب بود از دریا عبور کردہ بجانب شہر نہضت ساخت وابدال بٹ سدِ راہ گشتہ بہ محاربت پیوستند ویوسف خان دست وبازو کشادہ ابدال بٹ را بیک ضرب صارم در گودِ عدم انداخت۔

تاریخ رع ناگہاں کشمیر دیدہ یک دمنہ۔

بعد ازاں یوسف خان با خیل گندہ آوران مثل یوسف چک وایبہ چک وحسین چک وشمسی چک ودولت چک ومیر حسین وعالم شیر ماگرے وسید یوسف خان بیہقی وغیرہم در معرکۂ جلادت دادِ شجاعت ومبارزت دادہ لشکر مخالفاں را یکدم درہم وبرہم ساخت ولوہر خان چترِ ایالت در میدان محاربت برزمین انداختہ فرار اختیار نمود وحبیب چک کہ در قید ابدال بٹ محبوس بود از میدان محاربہ پا بزنجیر دریافتند وزنجیرش قطع کردہ رہایش دادند۔

انگاہ یوسف خان با جلالت وشہامت لوائے نصرت افراشتہ بجانب شہر عجلت کرد۔ وتمامی مردم شہر از وضیع وشریف وصغیر وکبیر تا موضع برتھنہ پیشوائی نمودہ بہ تہنیت ومبارکباد غلغلہ برداشتند۔ یوسف خان ہرکس را مشمولِ عنایت ساختہ در استمالت ودلجوئی اقاصی وادانی پرداخت۔ ملا[1] محمد امین مستغنی پیش ازیں از کتاب دیوان حافظ

---

[1] مولانا محمد امین مستغنی از یومیانِ کشمیر است۔ بوفور ذہن سلیم وطبع مستقیم تنہا داشتہ۔ ودر عہد یوسف شاہ پایۂ اعتبارش بسیار افزود۔ باوصف تجلی بزیور فضل وکمال بہ فکر شعر ہم اشتغال داشت۔ در محلۂ آدوٹ (قریب بہ لب دریائے جہلم) بیرونِ آستانِ حضرت

فال کشیده بود۔ ع

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور[1]

مدّت حکومت لوہر خان یک سال و یکماه بود[2]۔

یوسف خان بار دوم در ۹۸۹ھ[3] بیاوری بخت بر تخت جلوس کرده محمد بٹ را نیابت وزارت بخشید۔ و لوہر خان از معرکہ سوپور با جمعیت پنج ہزار سوار فرار کرده در شہر پنہان شده بود۔ یوسف خان در سیاست آنہا چندروز اغماض فرموده عاقبت بصوابدید محمد بٹ در استحضار آن فرقہ حکم نافذ جاری ساخت۔ و لوہر خان در خانۂ قاضی موسیٰ زیبدین مخفی شده بود کہ بغیر مادر قاضی ہیچکس را آگاہی نبود۔ خواجہ ملک ناظر از آنجا برکشیده حاضر ساخت۔ ہم چنین محمد چک و حسین[4] چک و بچہ گنائی

سید جلال الدین مدفون است (واقعات کشمیر ص۱۱۶) [5] محمد شمس الدین حافظ، متولد ۱۲۱۵ھ و متوفی ۱۲۸۸ھ۔ تاریخ وصال حافظ کسے چہ خوب گفتہ است:۔

چو در خاک مصلیٰ گشت مدفون

بجو تاریخش از خاک مصلیٰ ۱۲۹۲ھ

[1] مصرعۂ دوم بیت این است:۔

"کلبۂ احزان شود روزے گلستان غم مخور"

[2] بروایت خواجہ محمد اعظم (واقعات کشمیر ص۹۳) "مدّت حکومت لوہر چک یک سال بود"

[3] مطابق ۱۵۸۱ء

[4] فرشتہ و نظام الدین بالترتیب در نوشتن این نام حسین و حسنی چک غلطی کرده اند۔

وغیرہ سرداران شہر و دہانت جمع کثیر از کمینگاہ برآوردہ در پیشگاہ اعلیٰ حاضر نمودند۔

ویوسف خان بر سر آنہا چہار گناہ ثابت کرد۔ یکے آنکہ باوجود نمک خوارگی قدیم با من بیوفائی کردند۔ دوم آنکہ در حق سیّد مبارک خان دغا نمودند۔ سیوم آنکہ مکتوبات مُہر و دستخطی خود بوثوق عہد و پیمان در پنجاب پیش من فرستادند عاقبت براں عمل نہ نمودند۔ چہارم آنکہ امروز بر سر من علم بغاوت افراشتند فقط۔

پس بہ پاداش آں مخادیع لوہر خان و محمد چک و حسی چک و بیچہ گمنائی و فتح خان و حسین خان کوکہ را دستہا مقطوع کردند۔ یوسف لنڈ و علی چک و علی بٹ برادر ابدال بٹ را مصادرہ گرفتہ معلول ساختند۔ و شمس چک کوپہ وارہ بہ جانب دادو مفرور شدہ بود۔ لوہر فوجی دنبال او تاختہ، در کہلی رسانید۔ از انجا در قلعۂ فیروزہ متحصن شد و قلعۂ گیان او را گرفتار کردہ بہ لوہر فوجی سپردند۔ یوسف خان میل در چشمان او کشیدہ اعمی ساخت و حیدر چک بجانب تبت گریختہ بود از انجا بجانب ہند معاودت کردہ در لاہور بہ ملازمت راجہ مان سنگھ[1] سربلندی یافت۔

مختصر کہ یوسف خان گلستان مملکت از خس و خار عدوان پاک کردہ بسط بساط معدلت پرداخت و دست نوال بہ بذل نقود و اموال کشادہ

[1] راجہ مان سنگھ حاکم لاہور کھمبر و نوشہرہ در جاگیر حیدر چک مقرر نمود۔ (واقعات کشمیر صفحہ ۹۶ و تاریخ ملک حیدر چاڈورہ قلمی صفحہ ۲۷)

درہدم بنیان بدعت ہا کہ پیشتر مروّج شدہ بود سعی بلیغ بکار بردہ رفع
[1] نمود۔ و در استفادۂ مزارات اولیاء و صحبت مشایخ و بزرگان
مستفید می شد۔ و در خدمت حضرت بابا ہردی ریشی برہنہ پا میرفت۔
واکثر اوقات خود در سیر و سرور و استماع سماع و سرود بہ نوائے سازو
نغمہ چنگ و عود بسر می برد۔ شوق موسیقی بسیار میداشت این بیت
بہ تکرار می خواند ؎

بعیش کوش کہ تا چشم می زنی برہم
خزاں ہمی رسد و نوبہار می گذرد

سبیل خانۂ سیّد مبارک خان بقدم حرمت پیمودہ بہ ملاقات ایشان
سعادت ابدی حاصل نمود و برائے تشیید مبانی سلطنت با فرزندان ایشان
عہد و میثاق استوار کردہ صبیّۂ صلبیۂ خود نامزد فرزند ایشان ساخت۔

بعد چندگاہ بعضے اعیان طرح فساد و عناد در خاطر مردمان
انداختہ مستعد شورش شدہ بودند۔ یوسف خان برآن مطلع گشتہ یوسف
چک و عالم شیر خان ماگرے و سیّد یوسف و محمد ملک مغلول کردہ
محبوس داشت۔

و حبیب چک ولد ابدال چک بنابر رعب و ہراس در لاہور رفتہ
باحیدر چک پیوست۔ آنگاہ شمس چک پسر نجی چک در کامراج رفتہ
شورش برداشت و یوسف خان او را گرفتار کردہ محبوس داشت۔

---

[1] ایضاً۔ ایضاً۔

ویوسف چک ابن علی چک از حبس مفرور شده در لاهور با حیدر چک لاحق گشت۔ ازان جا حیدر چک و حبیب چک و یوسف چک بجانب تبت کلان رفته از راجهٔ آن جا پنج هزار سوار کومک گرفته بمحاربهٔ یوسف خان در پرگنهٔ لار لوائے تقابل افراختند۔ ویوسف خان لشکر جرّار بمبارزت وپیکار آنها در لار فرستاد و آن فرقهٔ اشرار بغیر کارزار هزیمت خورده فرار نمودند و حیدر چک بجانب کشتواړ گریخته رفت و حبیب چک در سوپور و یوسف چک در پرگنهٔ برنگ از خود اختفا پذیرفتند۔ یوسف خان آن هر دو شیطان گرفتار کرده بصارت آنها بکندن چشم زایل ساخت۔

ومحمد بٹ وزیر بوجه خفیف از یوسف خان منحرف گشته باتفاق یوسف چک ولد حسین خان بکشتن یوسف خان اراده نمود۔ ویوسف خان آگاه گشته در تلاش تدارک آنها افتاد۔ وآن هر دو شیطان بخوف جان در کوهستان اوڑی پنهان شدند۔ وفرزندان سید مبارک خان بتعاقب آنها دویده بمحاربه پیوستند۔ مخالفان در محاربه مبادرت نموده حسین بٹ برادر محمد بٹ را مجروح ساختند۔ عاقبت مغلوب گشته در مغارهٔ کوه اختفا پذیرفتند۔ لیکن بکوشش و کوشش بسیار جمعی از اشرار در کشتوار فرار کرده با حیدر چک لاحق شدند۔ ومحمد بٹ وزیر بدست دلاوران گرفتار شده مغلول ومخذول در حبس شاهی افتاد۔

مقارن آں حال یعقوب خان بہ جہالت و ذلالت از پدر خود باغی شدہ برفاقت ابیہ خان ولد ابدال خان در کشتوار رفتہ با حیدر چک پیوست و ملا احسن اسود در دنبال او رفتہ بہ استمالت و مدارا باز آورد و ابیہ چک دراں جا قیام ساخت و شمس چک ہم از حبس گریختہ با حیدر چک ملحق گشت۔

چوں حیدر چک دفعۂ جمعیت بہم رسانید در شعاب جبال بانہال رایت بغاوت افراشت ازیں سو یوسف خان با جمعیت فراواں یورش کردہ بہ محاربہ پیوستند و حیدر چک و ابیہ چک و شمس چک درمعرکہ درآمدہ علی شیر بٹ و حجی ربینہ کہ سرآمد دلاوران یوسف خان بودند از تیغ گذرانیدند و بطفیل آنہا جمعے کثیر از مبارزان یوسف خان مقتول و مجروح شدند مبارزان یوسف خان پائے ہمت فرو ریختہ بشعاب جبال خزیدند۔ دراں اثنا فرزندان سید مبارک پائے ہمت و شجاعت افشردہ باتفاق دہ بیست کس لشکر مخالفاں را مہزوم و مخذول ساختند و حیدر چک بہ پائے پیادہ مفرور شدہ جمعیت او پریشان گشت و یوسف خان مظفر و منصور معاودت فرمود۔ بس شمس چک و ابیہ چک بعجز و نیاز زیر پایۂ سریر افتادہ بشفاعت سید مبارک مشمول عنایت شدند۔ و حیدر چک و یوسف لنڈ و علی چک در پیش راجہ مان سنگھ بلاہور رفتند۔ و راجہ مذکور از یوسف خان در سفر اول بہ سبب تخلف و تجنب رنجیدہ خاطر شدہ

بود۔ بنابراں مخالفان او را توقیر و تمکین ساختہ در سایۂ حمایت خود پرورش میداد۔ موجب آں یوسف خان را وسوسۂ فتنہ سگالی مان سنگھ بخاطر افتاد خواجہ قاسم نبیرۂ خواجہ حاجی بانڈے باتحفہ و ہدایائے نفیسہ بطور رسالت نزد مان سنگھ فرستاد و خواجۂ مذکور باتفاق محمد غنی کابلی قبایح و شنایع حیدر چک بسمع راجہ رسانید و راجہ مان سنگھ او را غرضمند دانستہ عرض گوئی او را اعتبارے نگذاشت بلکہ بسبب سعایت او حیدر چک را تقویت زیادہ شدہ بحکومت نوشہرہ دھمبر دستوری یافت۔ و خواجہ قاسم بے نیل مرام ازاں جا برگشتہ دریں جا سخنان خوش آمد و چاپلوسی بمعرض عرض نمایاں ساخت یوسف خان سخنان چاپلوسی او واقعی دانستہ او را بخطاب میرزائی اختیار بخشید۔ بلکہ انتظام امور مملکت بوے تفویض ساختہ بعد تخلص محمد بٹ یعقوب خان سرانجام مہام دنادرت بحسن انتظام نمودمی ساخت۔

چوں خواجہ قاسم منتظم وزارت شد اکثر اوقات سخنان غرض آمیز بہ یوسف خان میگفت۔ یعقوب خان چند بار او را سرزنش کردہ متخاصم یکدیگر شدہ بودند۔ دراں اثنا تیمور بیگ[1] سفیر اکبر شاہ وارد خطہ گردید۔

---

[1] بقول ابوالفضل نام ایں سفیر صالح عاقل بود چنانچہ می گوید :۔

"بنابریں صالح عاقل را باندرز گوئی یوسف خان مرزبان کشمیر فرستادہ بودند۔" (اکبر نامہ جلد سوم ص ۳۷۵)

لاکن ملک حیدر چاڈورہ (ص ۲۳۷) نام ایلچیاں میرزا علی ہر و صالح عاقل نوشتہ است۔

فرمان لازم الاذعان بہ نظر یوسف خان گذرانیدہ خلاصۂ آں این ست۔

نقل فرمان۔ چوں از جبین آں ارادت مند فروغ صدق و اخلاص مبین بود بیشتر بہ نوازش و التفات بادشاہی ممتاز گردید از آں باز کہ مراجعت بکشمیر نمود احوال ملک بہ ایستادگان پایۂ سریر خلافت مصیر معروض نداشت الحال کہ از منتاز خان خاطر جمع کردہ باید بہ مجرد درود فرمان قضا جریان بے توقف و درنگ بغیر بود و درنگ بشرف تقبیل آستان خواقین درگاہ سعادت اندوز شائین گردد فقط۔

چوں یوسف خان از مضمون مثال لازم الامتثال اطلاع یافت دانست کہ شاہ عالم پناہ را ارادۂ تسخیر کشمیر است۔ بنابراں از مشیران و وزیران خود صلاح ایں امر پرسید۔ چوں میرزا قاسم از یعقوب خان متوحش بود۔ موجب آں یوسف خان را مشورہ داد کہ یعقوب خان بدرگاہ اکبر شاہ با تحف و ہدایا برفاقت تیمور بیگ فرستادن مرغوب است۔ یوسف خان برحسن تدبیر او عمل نمودہ یعقوب خان[1] با تحایف و ارمغان کشمیر بدرگاہ کیوان جاہ روانہ ساخت۔ وے چندگاہ در اردوے معلی واقع در فتحپور رحبۂ سائے عتبۂ علیہ بود در اں اثنا

---

[1] بقول ابوالفضل:۔ از بخت مندی پند پذیرفتہ بشکرانۂ والا عاطفت پسر سومین را باگزیدہ کالائے آں دیار روانۂ درگاہ مقدس گردانید (ایضاً صفحۂ ۳۴۶) نزد ملک حیدر چاڈورہ (ص۲۷۰) و خواجہ محمد اعظم (ص۹۶) نام ایں پسر "میرزا حیدر" بود۔ فرستادگی یعقوب خان پسر کلاں یوسف خان بدربار اکبر در مرتبۂ دوم واقع شدہ است۔

خبر انتقال شاهزاده محمد حکیم میرزا بسمع اجلالی رسید۔ اکبر شاه بغرمتیب
کابل رایات عالیات را اهتزاز داده بهر منزل و مقام که نزول اجلال
میفرمود یعقوب خان را برائے آمدن یوسف خان استعجال مے نمود۔
و یعقوب خان واقعات هر منزل به خدمت والد خود معروض میداشت
و درین جا خواجه قاسم مکتوبات او را بوجه تعجیل و تصدیق می ساخت۔
دران اثنا هنگام توقف لودیانه جهان پناه حکیم علی و
صالح عاقل را حکم داد که تا رسیدن رایات دولت در لاهور یوسف
خان را بحضور حاضر سازند هرگاه در آمدن نوعے تعلل ورزد موجب
سخط پادشاهی گردد۔ یعقوب خان بعهد و فرمان خاقان متردد و
متوحش مانده از موضع بهلول پور بے حصول رخصت به کمال عجلت
در عرصه سه شبان روز بملازمت پدر خود مشرف گشت و خواجه قاسم
را آوفت رفته بازبرسر رسید۔ یوسف خان ازین حرکت ناشایانی
از یعقوب خان مشتعل نایرهٔ قهر و غضبان گشته برائے تجسس او عاجل
شده بود امّا به استشفاع امرا اغماض[۱] نمود۔

[۱] بروایت ملک حیدر سبب گریختن یعقوب خان از حضور اکبر این بود که اکبر پادشاه
روزے مذکور ساخت که یوسف خان از درگاه ما سرفراز شده به ملک خود رفته
به عیش و عشرت مشغول گشت و اصلا اثر مریدی و شیوهٔ بندگی ظاهر نساخت۔ از برائے
آنکه فرمان عالی شان به طلب او صادر شده بود که به تقبیل درگاه خلایق پناه آمده
مشرف شود۔ یا از خود نیاید و فرزندگان خود را فرستاد که خالی از خلل و داغ

چون حکیم علیؒ در خانپور رسید یوسف خان با توزک و شان استقبال نمودہ بکمال احترام و احتشام متصل دولت خانۂ خود منزل و مقام او ساختہ بہ تفقدات و مدارات مرہون و ممنون ساخت و یوسف خان را خواہش بساط بوسی خاقان مرکوز خاطر بود امّا از مشیران و مدبّران دولت ہیچ کسے صلاح این امر مفید نداد و بہ شنعت و ملامت ازین حرکت باز داشتند۔ و حکیم علی ازین معنے آگاہی یافتہ حقیقت حال بحضور معروض داشت۔ خاقان دوران پیشتر از روئے تخلّف و تجنّب یوسف خان در غلیان غضبان بود الحال از تفرد و تکبّر یعقوب خان و از حکم عدولی یوسف خان قہر جہان باقی در ہیجان آمد۔ راجہ بھگوان داس کچھواہہ و شاہرخ میرزا و شاہ قلی خان وغیرہ بیست و دو افسر نامور با جمعیت پنجاہ ہزار سوار جرّار برائے تسخیر کشمیر از لاہور مامور ساخت و بذات والا بر ساحل دریائے اٹک خیام دولت افراخت۔

---

۲ دیوانگی دخیلے نیست۔" "چون یعقوب خان این حقیقت را از زبان خلافت پناہی بلا واسطہ استماع نمودہ بود، ہمین احوال را بعینہ از برائے یوسف شاہ عرضداشت کرد۔ بعد ازین یعقوب خان فرصت را غنیمت شمردہ در جانب کشمیر نہاد۔ (ص ۷۶ و ۷۷)"۔ بروایت ابوالفضل گریختن یعقوب خان از پیش اکبر در سال سیم جلوس مطابق ۹۹۳ھ (۱۵۸۵ع) روداد (اکبرنامہ، ۳، ص ۳۶۹)۔ ۱؎ بروایت ابوالفضل (اکبرنامہ، ۳، صفحۂ مزبور) بہاء الدین کنبوہ نیز ہمراہ حکیم علی بہ کشمیر فرستادہ شد۔

چون عسکر شاهی از دریائے کرشن گنگا عبور نمود یوسف خان باستصواب ارکان و اعیانِ دولت مستعد محاربه و پیکار گشته حکیم علی را رخصت انصرام بخشید و خود در تهیهٔ اسباب لشکر از تیغ و صارم و خنجر و جوشن و مغفر مصروف و متوجه گردید. و محمد بٹ و علم شیر خان که در ایام بغاوت بقهر و سیاست مسجون و مغلول شده بودند آنها را بانعام و اکرام استمالت و مدارا نموده با خود متعهد و متحد گردانید. و محمد بٹ برائے محافظت شهر و رسد رسانی در سرینگر گذاشته خود باتفاق سرداران و نامداران با جمعیت ده از هزار سوار و سی هزار پیاده نهضت کرده به مقام کوارمست[۱] رسیده قیام ساخت. سید ابوالمعالی و حسین چک را از راه کهاوره تعین کرده و شمس چک و یعقوب خان ولد لوهر قوریچی و بابا طالب[۲] اصفهانی و حسن بٹ و حسن ملک چاڈوره و زمینداران کمکه و همه را با جمعیت افواج در بولیاسر به محاربه و مقاتله مامور ساخت در ان جا دلاوران

۱ لاکن نزد ابوالفضل «یوسف خان از بی آگهی آهنگ پیکار در سر گرفت و بسیارے کاردآگهان را روانه گرداند که نزد دریائے نین سکه حصار برآرند» (ایضا، صفحه ۳۷۸). ۲ بابا طالب اصفهانی در زمان حکومت چکان از اصفهان بکشمیر رسید. از فنون علم آراسته و انواع کمالات پیراسته بود. نزد امرا و سلاطین این دیار اعتبار تمام داشت. چون وفات کرد در مزار بابا خلیل بمقام نوکدل آسود. در فنون شاعری ماهر بود. (واقعات کشمیر ۱۱۲)

طرفین دست و باز وکشادہ بہ حرب وضرب پیوستند و مبارزان یوسف خان بہ کمالِ شجاعت آویزش ہا بکار بردہ بسیارے از مغلان بقتل رسانیدہ سرہائے آنہا پیش یوسف خان فرستادند۔ وچند روز از جانبین بر یکدیگر تغلّب وتفوق ساختہ آتش ہیجا مشتعل بود۔ ناگاہ بقدرتِ قادر قدیر ابرِ مطیر عالمگیر گشتہ بارش برف و باران تا یک ہفتہ جانوراں را پر زدن ندادہ دریا ہا طغیانی و نہرہا وجوئے بارہا طوفانی گشت و از ہر راہ پلہا شکستہ افواج شاہی را راہِ رسد رسانی مسدود شد ودر میانِ فوج قحط عظیم افتاد کہ بیک اشرفی یک آثار غلہ یافتہ نمی شد۔ وفیلان واسپاں بہ مصرف خوردن رسانیدند مولانا احمد دراں واقعہ گفت۔ بیت

گر نظر بر ہلال میکردند
لب نانے خیال میکردند

گردنِ خود دراز میکردند
دہنِ آز باز میکردند

علاوہ بر آں معسکر شاہی زیر دامن کوہ درمیانِ زمین زرعی بود کہ بسبب قلبہ رانی واز روئے کثرتِ آب گل ولائی بہم رسانیدہ بود و درمیانِ آں سپاہاں افغان وخیزاں بصعوبت برودت بے جان شدند و در طرفۃ العین جمِ غفیرے تباہ گشتند۔ معاذ اللہ طرفہ بلائے وعجب واویلائے در فوج شاہی افتاد بیں راجہ بھگوانداس

متردّد و متوحّش گشته بدست شاہ رخ خان خطے بجانب یوسف خان باین مضمون نوشته فرستاد۔

شقّه:۔ بالفرض ہرگاہ عسکر شاہی این وقت به تند باد قہر آلہی ضایع گشت امّا از پیشگاہِ جم جاہ بار دیگر صد ہزار سپاہ تعیین خواہد شد و سرزمین این برو بوم بسُمِ فیلان بباد خواہد داد شمارا نکه برحصلِ کار و معاد این اطوار با ید ساخت۔

ازاں جاکه یوسف خان راخیالِ قدمبوسی بادشاہ مکنون خاطر بود بنا برآن میرزا قاسم به مرافقت شاہ رخ خان در پیش راجه بھگونداس بوثوق ایمان عہد و پیمان موثق کرده به مُہر و تصدیق او عہدنامه نوشته گرفت که ہرگاہ یوسف خان به مرافقت این جانب به عتبه بوسی سریر خلافت مصیر قایض گردد بنا زمند در حقِ او جانفشانی بکار برده از پیشگاہِ کیوان جاہ به خلاع فاخره و عنایات متکاثره سرفراز کرده بر حکومت ممالک محروسهٔ خود بدستور سلط و قایم گرداند و سر موئے به حکومت او قصور و فتور عاید نگردد۔ میرزا قاسم بمراجعت بعجالت تمام عہدنامه به یوسف خان گذرانیده سخنان دیگر به چاپلوسی و فریب ترتیب داده یوسف خان را برآن مستعد ساخت که بے تأمل مشورهٔ فرزندان و امیران و مبارزان به بہانهٔ ملاحظهٔ ہراولان لشکر از مقام خود سلطنت و شوکت گذاشته با سه چہار سوار در فکر راجه بھگونداس داخل

گشت بدیہہ گویان تاریخ گفتند۔ "نیو، گرفتارگو"[1]

چوں یوسف خان بے تأمل و تدبیر مرتکب این امر خطیر گردید امیران و سرداران و سپاہاں از روئے حیرت متوحش و متردّد شدند۔ و ہماں زمان باتفاق مصلحت اعیان یعقوب خان[2] بر مسند حکومت رایت ایالت افراشتہ و نطاق ہمت بر کمر بستہ بابا طالب اصفہانی و محمد سلیم کاشغری را مقدمۃ الجیش قرار دادہ بہ جنگ فرستاد۔ آں ہردو سردار تا نصف نہار چنداں کشش و کوشش نمودند کہ قریب دوسہ ہزار تن از عسکر شاہی کشتند۔ و سپاہان متعلقۂ شاہرخ میرزا بہ تدبیر اوستا لولوی نجار بر دریائے بہت جسرے مستحکم کردہ بجانب سرحد کھاوہ عبور کردند و گروہے از زمینداران کھکہ بر سر آنہا ریختہ ہمہ را بخاک تیرہ آمیختہ مال و منال و رخت و اسباب آنہا بغارت بردند و پل مذکور شکستہ بفراغت نشستند۔ راجہ بھگونداس بہ مصلحت یوسف خان میرزا علی اکبر را بسم رسالت پیش یعقوب خان فرستادہ او را تسلّی و تشفّی دادہ دختر مبارک خان کھکہ

---

[1] ۹۹۳ھ مطابق ۱۵۸۵ء "نیو، گرفتارگو" ترکیب کشمیری است کہ بمعنی "بردند و گرفتار شد" باشد۔

[2] بقول ابوالفضل:۔ امرائے کشمیر اوّلاً حسین خان چک را نزدیک کوہ کرت بہ کلانی برگرفتند و بعد ازاں کہ یعقوب خان پسر یوسف خان در رسید از مرزبان نودل برگرفتہ بدو گرویدند۔ (اکبرنامہ، سوم، صفحہ ۴۸۱)

بعد از دواج او نامزد کردند. گونهٔ صلح واقع شد. پس یعقوب خان از محاربه و مقاتله دست باز داشته بسریر سلطنت رایت معاودت افراشت.

و راجه بهگونداس طبل رجعت نواخته یوسف خان را بکمال احتشام و احترام همراه برداشته در پیشگاه جم جاه بمقام اتک[1] گذرانید و در شفاعت و حمایت او بیاد الحیه جنبانی کرد که منظور خاطر خاقان دوران نگردید. راجه بهگونداس از روئے غیرت، اقدام بر خودکشی نموده خنجر در سینهٔ خود انداخت لیکن بدستگیری حیات سرمایهٔ زندگانی او از دست نرفت.

پس یوسف خان مغلول و مسلسل ساخته در حراست رام داس کچهواهه بلاهور فرستادند و دران جا بحفاظت ٹوڈرمل دو سال مسلسل بود چون راجه مان سنگه از کابل رجعت نمود باستشفاع او یوسف خان بر منصب پانصدی شرف اعتبار یافته همرکاب او در بنگاله داخل عسکر شد. چون عشرتش بعسرت مبدل گشت دماغ او اختلال[2]

---

۱ بروایت ابوالفضل همدرین روز (ششم ماه دی، سال سی و دوم، مطابق سنه ۹۹۶ھ) یوسف خان مرزبان کشمیر را از زندان برآورده نوازش فرمودند. و او را در رحلهٔ بهار جاگیر دادند. همگی بسیج آنکه ادب بیاموزد و رعیت پروری و آگاه دلی اندوزد و چون هشیار خرامی از روزنامچهٔ احوال او خوانده آید، سرچشمهٔ دلکشائے کشمیر بدو سپرده شود (اکبرنامه صفحه ۵۲۵، جلد ۳). ۲ ابوالفضل در دیوانگی یوسف شاه

پذیرفت وبعارضۂ ہوائے جنون جام حیاتش واژون گشتہ انتقال نمود۔ این مرتبہ حکومت او در کشمیر ہمگی چہار سال بود۔

یعقوب خان۔ پسر یوسف خان در ۹۹۳ھ [1] بر سریر شوکت نشستہ رتبۂ وزارت بہ علی ڈار بخشید۔ وے مردے خوش دماغ بود نشکرات ومکیفات بسیار مستعمل می داشت بموجب آن در امورات ومعاملات خلائق میانِ صدق وکذب وصلاح و فساد فرق نمی توانست کرد۔ تا بحدے کہ ہرگاہ بوقت پیشین کسے را یک دہ جاگیر میداد بوقتِ دیگر ہمان قریہ بدیگرے می بخشید۔ چون ہر دو مرافعہ میکردند می گفت کہ آن موضع در خالصہ است۔

^ می نویسد کہ بعرض رسیدہ بود کہ مرزبان کشمیر دستی ازپیروگیانِ خود را ازبلند بامے انداختہ۔ روزے کہ تماشائے کشمیری کا ہہا می فرمودند با چندین غرفہ ہائے بالا ومنظر ہائے دلکشا بہ زبانِ گوہر بار گذارش یافت۔ "ہمانا از فراز این بام یوسف آن بیگناہ را افگندہ باشد۔ چون پژوہش رفت، ہمچنان بود (اکبر نامہ، ۳ ص ۵۲۹)

[1] اکبر نامہ جلد سوم ص ۴۸۱۔ اما بروایت خواجہ محمد اعظم "در تاریخ نہصد و نود وچہار (۹۹۴ھ) (مطابق ۱۵۸۵ء) یعقوب شاہ بافتح ونصرت تصرف استقرار پائے تخت کشمیر یافت وتاج حکومت برسر نہاد وسکہ وخطبہ بنام خود جاری ساخت۔"

(واقعات کشمیر ص ۹۸)

باین شیوه انتظام او استحکام نگرفت۔ مردمان به فساد و عناد مستعد شدند۔

دران حال یعقوب خان سید حسین و شمس دوبی را در شهر قائم مقام ساخته خود با حشم و سپاه برای طوی فرزند خود بمقام نالہ وال نہضت نمود۔ و ہنگام معاودت چون به مقام اچھ بل رسید علی ڈار و شمس چک و علم شیر ماگرے و میر حسن چاڈوره وغیره اتفاق کرده بر سر او تاخته به جدال و قتال پیوستند عاقبت تاب مقاومت نیاورده برہم خوردند۔ و برائے تقابل سید حسین و شمس دوبی در شهر آمدند۔

پس یعقوب خان به مساعدت محمد بٹ یورش کرده پیش از ورود مخالفان در شهر رسید۔ متعاقب او علی ڈار داخل شهر شده بکہائے شہر بریده به مقام زالڈگر علم بغاوت افراشت و یعقوب خان به میدان عیدگاه صفوف محاربه آراست۔ علی ڈار بنا بر اعتماد موانست و محبت سابقه در پیش یعقوب خان آمده معافی تقصیرات خود درخواست نمود۔ و یعقوب خان بصلاح اعوان خود مصالحه او منظور نه فرمود۔ پس علی ڈار و شمسی چک باتفاق رفقائے خود در سوپور رفته شورش بر داشتند و یعقوب خان با جمعیت خود یورش کرده در قصبه سوپور به جنگ پیوستند مخالفان مغلوب گشته منهزم شدند و به وقت عبور جسر سوپور از دریائے

ازدحامِ جمعے کثیر غرق دریا گشتند۔ پس شمسی چک با معاونانِ خود از راہِ کوہپایہ بشہر رجعت نمود۔

امّا یعقوب خان پیش از ورود آنہا بشہر رسید و علم خیر ماگرے با جماعتِ خود بطرف کچھامہ مفرور شد و میر حسین چاڈورہ بموضع شمہال رفت و علی ڈار درخانہ زمینداری تحفل اختفا پذیرفت و شمس چک در خانقاہ شمس عراقی مخفی بود۔ یعقوب خان اورا اسیر کردہ بزندان محبوس داشت و محمد بٹ بر منصب وزارت افتخار یافت۔ یعقوب خان بعد رفع و دفع مخالفاں لوائے تعصّب افراشتہ اہل سنّت وجماعت را دشکنجہ جور و جفا افشردہ بیازارِ دنجانید۔

و قاضی موسیٰ کہ از احفاد قاضی میر علی بعلوم غریبہ و فنون عجیبہ آراستہ بود ابا عن جدٍ از عہد قاضی ابراہیم فیصلۂ امور قضایائے ایں دیار تعلق بخاندان ایشان داشت۔ دراں ایّام ترمیم بام و سقف مسجد جامع بکمال متانت و استواری می ساخت و تا مدّت یک سال باہتمام تمام در اتمام آں پرداخت۔ یعقوب خان[1] اورا بنا بر تعصّب مذہب تکلیف ساخت کہ

---

[1] بقول ملک حیدر چاڈورہ (ص۱۸۰) و خواجہ محمد اعظم (ص۹۹، ۱۰۰) محرّک ایں فتنہ در اصل ملا عینی بود کہ یعقوب شاہ چک را مجبور بر انضمام فقرۂ "علیٌّ ولیُّ اللہ" در بانگ نماز کرد۔ ایں شخص بر ہمیں اکتفا نکرد بلکہ سبِّ توہین عارف حق مولینا نور الدین عبد الرحمٰن جامی دم ۸۹۱ھ = ۱۴۹۲ء ۴۴

فرقۂ اہل سنت را امر مرغوب و منصوص نمایند تا که درمیان مساجد کشمیر

بیزگشت - روایت ملک حیدر چنین است :-[۴۴]

"(یعقوب خان) گفته ہیچ کس را قبول نمی کرد و خود پسند و خود رائے بود - ازیں خود رائی و بے ہوشی یک روزے ملا عینی کو را که به خطاب تبرّا خوانی ممتاز و مباہی ساخته بود طلب نموده فرمود که پیش قاضی موسیٰ برو و بگو که در بانگ نماز "علیٌّ ولیُّ الله" ضم کند - چون ملا محرک و باعث این معنی بود بے آنکه قاضی مذکور را مذکور ساخته - از زبانِ قاضی بعرض رسانید که این قسم بانگ خواندن در مذہب اہل سنّت رفض است - و این دو بیت زادۂ طبیعت ملا است ؎

ہنوز آن ابرِ رحمت درفشان است
می و میخانه باہر و نشان است

دریں دیر مُسدّس خم تہی نیست
تہی گفتن بغیر از ابلہی نیست

بقول خواجه محمد اعظم ملا عینی در مصرعۂ اخیره نسبت حماقت به مولانا عبدالرحمٰن جامی کرده است - این دو بیت بجواب فرمودۂ جامی ؎

حریفان باده ہا خوردند و رفتند
تہی پیمانه ہا کردند و رفتند

[۴۴]

است - ملا عینی نه فہمیده که مراد مولانا جامی النفعائے مجلس پُر فیض انبیا و

مؤذناں فقرۂ "علیؑ ولی اللہ" بہ اذان ملحق سازند۔ قاضی موسیٰ بنظر رعایت سنّت از صولت او نترسیدہ تجوّز این امر خطیر نگردید۔ یعقوب خان او را بتہمت موافقت شمس چک نمودہ بر سر دیوان شہید ساخت و لاشۂ مبارک او بہ دم فیل بستہ در شہر بگردانید۔ گویند چوں بدر خانۂ خود رسید مادرش برآمدہ معجر خود بر فرق او نثار کردہ شکر الٰہی بجا آورد کہ در راہ خدائے تعالیٰ شہید شد۔ آخر ایں روز ابر و باد و برق و صاعقہ و تگرگ بشدّت و حدّت تمام در ملک تزلزل انداخت کہ از صولت و صدمت برق و رعد اکثر عورات حاملہ را اسقاط حمل شد۔ بعضے اطفال ہم ہلاک گشتند و در خانۂ یعقوب خان صاعقہ افتاد کہ منکوحۂ علی ڈار با چہار زنانِ دیگر از شعلۂ آں بے جاں گشت۔ بعد ازیں فتو مردم کشمیر از قاصی و دانی از کردار و اطوار او بیزار گشتہ سرچشمہائے بغض و عناد از ہر سو جوشیدن گرفت[1]۔

ائمہ و اہل بیت و صحابۂ کرام است کہ ظہور تمثیل آں در ین زمان صورت ندارد۔ و اگر بنظر انصاف دیدہ شود در ہر طائفہ چہ از اہل عرفان و اہل علم و سخن دانان تفاوت در فیضان شدہ است۔ لاحقین البتہ مثل سابقین نیستند۔ بلکہ سخن در باب این تبرائے ہم ہست کہ چوں گفتہ است ع

مئے دیگانہ با جہر و نشان است

گویا معتقد این است کہ سابقین ہم مثل لاحقین از فیض محروم ماندہ اند۔

[1] واقعات کشمیر ص ۹۹ ۔

همدران اثنا یعقوب خان موجب رائے رکیک ملّا احسن اسود محمد بٹ را از رتبۂ وزارت معزول کرده محبوس داشت و بجائے او نازک بٹ که از حلیۂ تعقل و تدبر معرّا بود بوزارت بر داشت۔

آنگاه باتفاق یکدیگر چندے در خرابی ملک و پریشانی رعایا و ترویج مذهب تشیع و توهین و تعذیب اهل سنّت و تخریب و ترهیب جنود هنود کوشیده اعلام جور و جفا افراختند و مردم بیبالے در معرض هلاک و فلاکت انداختند۔

بنا بران جمعے کثیر از اکابر کشمیر مثل جناب شیخ بابا داؤد خاکیؒ و حضرت شیخ یعقوب صرفیؒ باتفاق امرائے نامدار در پیشگاه اکبر شاه رفته برائے تسخیر کشمیر او را تحریص و ترغیب نمودند و عهد و میثاق بوثوق شرائط منعقد ساخته عهدنامه نوشته گرفتند از انجمله یکے آنست که حاکمانِ وقت در امور مذاهب و قیمتِ غلات بوجهی معترض نباشند۔ دوم آنکه غلام و کنیزک از مردمان کشمیر معمول ندارند۔ سوم آنکه مردمان کشمیر از تکالیف شاقه و بدعات مختلفه مرفه باشند۔ چهارم آنکه امرائے کشمیر که فی الحال مصدر فتنه و فساد و عناد هستند در کارهائی ملکی و مالی دخیل نباشند۔[1]

بعد انعقاد عهد و میثاق خاقان[2] دوران میرزا قاسم میر بحر

---

[1] واقعات کشمیر ص ۹۹ ۔

[2] بقول ابوالفضل حیدر چک و شیخ یعقوب صرفی چنان برگذاردند که بزرگان

بہ بدرقہ گی شیخ یعقوب صرفی وحیدر چک برادر یعقوب خان دو جی۔ تواجی؛ وغیرہ چند کس از امرائے کشمیر با جمعیت عسکر چہل ہزار سوار وبیست ہزار پیادہ برائے تسخیر کشمیر مامور ساختند۔

چوں سنجق فلک فرسای افواج شاہی در حدود راجور رسید یعقوب خان بہ مجرد اطلاع نازک بٹ ولد ابدال بٹ در شہر قایم مقام حکومت ساختہ خود با جمعیت سی ہزار سوار و دہ ہزار بندوقچی عازم نبرد و پیکار گشتہ در ہیرہ پور دہ لوائے تقابل افراشت۔ ازینجا کہ مردم کشمیر از وضیع و شریف بہ سبب بدکرداری و ناہنجاری یعقوب خان متبغض و متنفر شدہ بودند بنابراں اکثرے از امرا و ارکان دولت رو گرداں شدہ با فواج شاہی پیوستند۔ ازانجملہ سید یوسف خان بیہقی از نازک بٹ خلعت و اسپ و اسلحہ بفریب گرفتہ در کچھامہ با علم شیر خان ماگرے و ظفر خان پسر شمسی چک پیوستہ باہمدیگر عہد و پیمان بستہ در شہر در آمدند و پرسیدن ایں جا

آں ملک از بہ دیدہ ما سر یا تہ کشند۔ اگر لختے بومی سپاہ بپنجاب ہمراہ شوند۔ ہمانا بے آویزش بدست در آید۔ بنا بداں مبارک خان و جلال خان گکھڑ و دیگر زمینداران دستوری دادند۔ آں دو کشمیری نزد بنبیر با نتظار کمک نشستند۔ دریں ہنگام بر خاطر مقدس پرتو انداخت آنکہ از بیرون بومیاں دل نمی نہند۔ یا دا ز تباہ پسیچی می دہد۔ بنابریں قاسم خان را کہ در کارشناسی و پُردلی از یکتایان زمانہ بود۔ بدیں خدمت سر بلند گردانیدند۔ و او بہ کشادہ پیشانی پذیرا شد۔ (اکبرنامہ، ۳، ۴۹۶)

محمد بٹ و شمس چک را از حبس خانہ رہائیش دادہ آتش تعصب افروختند و باتفاق مردم عوام خانقاہ جڈی بل سوختہ مرقد شمس عراقی را مزبلۂ اہل شہر کردند و خانمان اہل تشیع را غارت کردہ خاکستر نمودند و تا سہ روز تخریب فرقۂ شیعہ ہا نمودہ از راہ بنوچ گریختہ با فوج اکبرشاہ ملحق شدند۔ و یعقوب خان در ہیرہ پورہ رسید۔ یوسف چک ولد حسین خان و ابیہ چک ولد ابدال چک و سید ابراہیم خان پسر مبارک خان وغیرہ برائے محافظت راہ کونہ بل تعین ساخت۔ من جملہ آنہا جمعے کثیر مفرور شدہ با فوج شاہی پیوستند۔ یوسف چک و ابیہ چک و سید ابراہیم تنہا ماندہ با یعقوب خان لاحق شدند۔ بہرام نایک و شنگی نایک کہ برائے محافظت راہ سدو مامور شدہ بودند با فوج شاہی الحاق نمودند۔ و قاسم نایک و حسین چک کہ از راہ پیر پنجال ہراول فوج رفتہ بودند با فوج شاہی مقابلہ گشتہ بہ محاربہ و مجادلہ پیوستند۔ و قاسم نایک در حملۂ اول کشتہ شد پسرش ظفر نایک با وجود قتل پدر از ضرب و حرب باز نماندہ بہ معاضدت محمد چک بر فوج شاہی قافیہ تنگ ساخت عاقبت ہر دو مقتول شدند۔ محمد بٹ و شمس چک کہ از دست ظفر خان و علم شیر خان اطلاق یافتہ بودند بہ استمالت و مدارائے سید ابوالمعالی باعانت و امداد یعقوب خان در ہیرہ پورہ رفتند۔ و ہمان روز عسکر شاہی از کتل پیر پنچال عبور کردہ با فوج یعقوب خان بہ جنگ پیوستند کہ تا یک پہر روز

آتش محاربہ وقتال مشتعل بود و افسران افواج یعقوب خان بسبب بیدلی در جنگ درنگ می ساختند۔

دران اثنا یعقوب خان برائے حاجت بول از مادیان اسپ خود نزول کردہ عنان مادیان در دست گرفت ناگاہ اسپے مغل کہ از خیول مقتولان یلہ شدہ بود با مادیان مذکور متنازع گشت و دلیمان نزع کردہ ہر دو دم خوردند۔ یعقوب خان بپای پیادہ از رزمگاہ زخم برتافتہ بجانب فرودگاہ خود می رفت لیکن فوج یعقوب خان مادیان مرزبان بغیر راکب حیران دیدہ یکبارہ رہسپار ہزیمت خوردہ از ہم متفرق و پریشان گشتند و فوج شاہی بتعاقب آنہا گرم عنان تاختہ بسیارے مقتول و مجروح گردانیدہ در قصبہ شوپیان سنجق شاہی افراختند۔ روز دوم بکمال کر و فر و شان و شوکت داخل شہر گشتہ طبل فیروزی نواختند و یعقوب خان خائب و خاسر و پریشان و پشیمان ہمگی یکسال و دو ماہ[1] حکومت کردہ بجانب کشتوار[2] فرار اختیار نمود۔

---

[1] نزد خواجہ محمد اعظم تا مدت یک سال و شش ماہ حکومت کرد" (واقعات کشمیر صفحہ ۹۸)

[2] بروایت ابوالفضل یعقوب شاہ چک بعد ازین دو سہ مرتبہ از ہنگاہ کشتوار در شبیخون با فواج اکبری بسر بردہ۔ بالآخر از یاد خود سری و سرتابی ستوہ آمدہ خود را حوالہ افواج شاہی نمود و بمیانجی میرزا یوسف خان رضوی بآستان قدسی اساس رسید۔ شہریار مہربان دل پذیرفتہ خوش گردانید۔ در سنہ ۱۰۰۲ھ مطابق ۱۵۹۳ء در بنگالہ جاگیر یافت۔ (اکبرنامہ جلد سیوم صفحہ ...)

تسلط یافتن شاہانِ چغتائیہ بر ممالک ہندستان و کشمیر

مؤرخانِ پیشین می آرند کہ سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان میرزا[2] بن سلطان میران شاہ بن صاحبقران ثانی امیر تیمور گورگانی در ممالک ترکستان و خراسان پادشاہ عظیم الشان بود۔ ایام حکومت بسر بردہ در عراق شہید کردند۔[1] و یازدہ پسر ترک انحصار از دیادگار

[43] بقول ڈاکٹر صوفی مقبرۂ یعقوب شاہ بادشاہ آخرین کشمیر در بیرونِ قصبۂ کشتواڑ، جنوب شیر کوٹ براہ چوگام واقع است۔ ملکہ اش فتح خاتون دریا دگار شوہرش نہرے تخریر نمود کہ تا حال برائی اہالیانِ کشتواڑ نعمت بزرگ است سرفتح خاتون علاوہ ازیں یک تالاب و نہرے از کالی ناگ نزد قریۂ ذبوار حفر نمود۔

بہ تحقیق ڈاکٹر صوفی آرامگاہ آخرین بادشاہ کشمیر دریں ایام بغیر از تودہ صغیر از سنگ آہک نیست۔ این نیز در قطعہ اراضی مملوکہ برہمنے است۔

(کشیر جلد اول ص۲۳۷)۔

[1] (۸۷۳ھ — ۸۳۰ھ = ۱۴۲۶ء — ۱۴۶۸ء)۔

[2] ابن سلطان محمد میرزا (اکبرنامہ جلد اول ص۹۲)۔

[3] سبب شہادت سلطان ابوسعید این بود کہ در یکے حروب با ترکماناں قحطے در لشکرش پیدا شدہ در ہنگام مراجعت از قراباغ اورا عقب کردہ و دستگیر نمودہ نزد آذون حسن امیر ترکمہ آق قوینلو (گوسفند سفید) بردہ اورا بقتل رسانید۔ (تاریخ ایران فارسی تصنیف میلکم صاحب ص۱۷۹)۔ بقول ابوالفضل در اکبرنامہ (جلد اول ص۹۳) تاریخ شہادت سلطان ابوسعید در بیست و دوم رجب سنہ ۸۷۳ھ (۱۴۶۸ء) واقع شد

ماندند۔ از انجملہ چہار پسر بہ سلطنت رسیدند۔ الغ بیگ میرزا در کابل احمد میرزا[1] در سمرقند۔ محمود میرزا[2] در حصار و قندز۔ عمر شیخ میرزا[3] در اندجان[4] و فرغانہ۔ و بغیر الغ بیگ میرزا سہ برادر دیگر دختران یونس بیگ حاکم مغلستان در عقد داشتند۔ چون عمر شیخ میرزا در فرغانہ حکومت میکرد در ۸۸۸ھ او را از بطن دختر یونس خان[5] فرزندے بوجود آمد موسوم بہ محمد بابر میرزا کردند۔ تاریخ تولدش

اندر ششم محرم زاد شہ مکرم — تاریخ مولدش ہم آمد ششم محرم

عمر شیخ میرزا در ۸۹۹ھ از بالائے بام کبوتر خانہ افتادہ شنقار گشت۔

---

[1] احمد میرزا کلان ترین پسر سلطان ابوسعید میرزا بود و حکومت سمرقند و بخارا داشت۔ (توزک بابری مترجمہ جان لیڈن و ولیم ارسکاین، چاپہ آکسفورڈ یونیورسٹی صفحہ ۔)

[2] محمود میرزا پسر سوم سلطان ابوسعید بود و حکومت استرآباد داشت۔ در ۸۵۷ھ مطابق ۱۴۵۳ء متولد و در ۹۰۰ھ مطابق ۱۴۹۵ء وفات یافت۔ (ایضاً ص ۳۳)۔

[3] عمر شیخ میرزا پدر ظہیر الدین محمد بابر پسر چہارم سلطان ابوسعید بود۔ در ۸۶۰ھ مطابق ۱۴۵۵ء در سمرقند متولد شد۔ پدرش ابوسعید چون دید کہ تیمور بیگ پسر کلان خود عمر شیخ را حکومت فرغانہ دادہ است۔ بنا بر اتفاق نام سابق الذکر نیز پسر خود عمر شیخ را حکومت اندجان بخشید۔ (توزک بابری، مترجمہ جان لیڈن و ولیم ارسکاین ص ۱۲ و ۱۵)۔

[4] در اضلاع جنوب دریائے سیحون شہر اندجان است کہ دار الخلافت فرغانہ بود۔ اندجان برائے میوہ جات سرد سیری مثل ناشپاتی وغیرہ مشہور بود۔ بہ عہد بابر اندجان سہ دروازہ بزرگ داشت و قلعہ اش بطرف جنوب بود۔ و نہ نہرہائے صغیر در شہر می رفتند۔

[5] مراد از قتلق نگار خانم است۔ قتلق نگار خانم دختر دوم

ظہیر الدین بابر شاہ - بعمر یازدہ سالگی[1] پادشاہ شدہ ظہیر الدین لقب یافت - فی الفور عموی خودش احمد میرزا حاکم سمرقند وخالوی خودش محمود خان بن یونس خان[1] بر سر او علم مخاصمت و منازعت افراختہ باہمدیگر معرکہ ہای بسیار و فسادہای بیشمار کردہ عرصۂ دوازدہ سال در جنگ وجدل و ردّ وبدل بسر بردند وگاہے غالب وگاہے مغلوب میشدند - چنانچہ توضیح آن در کتب متداولہ مبسوط است[2] - عاقبۃ الامر در ۹۱۰ھ شیبانی خان اوزبک بر مملکت بخارا و سمرقند قبضہ نمود - بابر شاہ از روئے حرام نمکی معاونان ومخالفت معاندان بی پال و پرگشتہ ہمگی با جمعیت بیست سوار از جنگ مخالف خونخوار فرار اختیار کردہ سنہ ۹۱۰ نزوز

۲۲ یونس خان از نسل چغتائی خان کہ پسر دوم چنگیز خان است بود در ۸۸۸ھ مطابق ۱۴۸۳ء - کہ توزک بابری ص (ارکن)۔

[1] اما بقول خودش بابر بعمر دوازدہ سالگی حاکم فرغانہ شد (توزک بابری ص ۱ مترجمہ ارکن مجان لیڈن چاپ مطبعۂ آکسفورڈ لنڈن ۱۹۲۱ء)۔

[2] جنگہا کہ بابر را در ماوراء النہر با سلاطین چغتائیہ و اوزبک در عرصۂ دوازدہ سال پیش آمد سہ است - یکے در سال نہصد وسہ (۹۰۳ھ) از بایسنغر میرزا پسر محمود میرزا نزد اندجان - دوم از شیبک یا شیبانی خان در سال نہصد و شش (۹۰۶ھ) وسوم بعد کشتہ شدن شیبک خان در سال نہصد و ہفدہ (اکبر نامہ جلد ۱ - ص ۹۹ چاپ لکھنؤ سنہ ۱۹۱۳ء)

بخوف دشمنان بکمال اضطراب و انقلاب بی خورد و خواب دو دیدہ همراهیان نش از هم پاشیده تنها کوه و صحرا طی کرده شداید مصائب بیشمار کشیده در حدود مغلستان میان یک قریه قرار یافت. اتفاقاً چند کس از ملازمان قدیمی او پیشتر در انجا سکونت میداشتند۔ آنها بدیدن بابر شاه مسرور گشته در خدمات او جانفشانی ها کردند۔ موجب تقدیر مادرش در حالت آوارہ گردی در انجا وارد گشت وچند ماه در انجا بسر برده از مردم کوهساری قریب دو صد سپاه جمع کرده بی سروسامانی بحضار و شادمان متوجه شده در مدینة الرجال ترمذ رسید۔ و از انجا باتصواب امیر محمد باقر دوی توجه بجانب کابل آورد۔ و خسرو شاه[1] نام شخصی از وزرائی عمر شیخ که پیشتر حرام نمکی کرده در نواحی بلخ سرغنه چند قوم شده بود بجهت تلافی تقصیرات سابقه بملازمت بابر شاه مشرف گشت۔ و بابر شاه ملازمان و نوکران او

[1] خسرو شاه از خوانین سلطان محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید میرزا بود۔ اصلش از ترکستان قبیلۂ قبچاق است۔ در جوانی بخدمت ترخان بیگ بود۔ خسرو شاه در واقعۂ عراق همراه سلطان محمود میرزا بود و در مصاحبت او خدمات پسندیده بجا آورد۔ بقول بابر عادات و اطوار پسندیده نداشت و مردے لوطی بود۔ از حکایات های بی رحمی و احسان نا فراموشی خسرو شاه این است که و چشمهائے یک پسر محسن خود را از حدقه بیرون کنانید و دیگر را قتل کرد (توزک بابری ص ۴۲ مترجمه ارسکن وجان لیڈن چھاپ مطبعه آکسفورڈ لنڈن ۱۹۲۱ء)

کہ بقدر ہشت ہزار سوار و پیادہ بُوند فرقتیہ از خود ساخت - و خسرو شاہ فرد واحد ماندہ نزد بدیع الزمان بگریخت - و چند شتر بار از نقد و جنس و تحایف در دست بابر شاہ افتادہ اسباب شاہی بہم رسانیدہ وارد کابل گردید - و محمد مقیم داماد میرزا الغ بیگ در انجا حاکم بُود چند روز متحصن گشتہ امان خواست - و بابر شاہ باجمعیت سی ہزار سپاہ داخل کابل گشتہ بر تخت سلطنت جلوس نمود و در ضبط و ربط امور مملکت پرداخت - و در آبادی دہات و ترصیص عمارات و تعمیر باغات و احداث گلزار و بساتین مصروف ماندہ اطراف دیار کابل زمین رشک فردوس برین گردانید و ہمیشہ در سیر باغات و سیاحت اطراف کوہسار و تماشای گلزار اوقات بسر می برد - در سنہ ۹۱۱ھ در کابل زلزلہ

لہ صحیح این است کہ "بابر از کمال مردی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامدہ، حکم فرمود کہ خسرو شاہ از اموال خود آن مقدار کہ اختیار کند برگیرد و بخراسان برود - او پنج شش قطار قطار و شتر از مرصع آلات و طلا و دیگر نفایس اجناس بار کردہ بجانب خراسان رفت - (ایضاً، صـ۱ــ)"

سلہ بابر کابل و غزنین را از مرزا محمد مقیم بلا مزاحمت در اواخر ربیع الثانی سنہ ۹۱۰ھ (۱۵۰۴ء) گرفت (توزک بابری مترجمہ ارسکن و جان لیڈن صـ۲۱۶) -

سلہ منجملہ ازان "چہار باغ" از باقیات بابر در کابل بود (حاشیہ ۲ - توزک بابری مترجمہ ارسکن و جان لیڈن صـ۲۱۴)

سلہ بہ عہد بابر کابل بہ چہاردہ تومان (ہندی پرگنہ) منقسم بود و بہ تفصیل ذیل یازدہ زبان در رواج داشت :- عربی، فارسی، ترکی، مُغلی، ہندی، افغانی، پشائی - پراچی - گبری - برکی و لمغانی - (ایضاً صـ۲۲۵)

عظیم واقع شدہ تا مدت یکماہ اکثر عمارات برخیت و بابرشاہ
بار دیگر در تعمیر عمارات و تجدید مکانات متوجہ شدہ و رعایا را
در مہدِ امن و امان نگہداشت۔ و درہمان سال قلات و
قندہار و غزنین و ہزارہ جات مفتوح ساخت۔

و در ۹۱۲ھ موجب خواستگاری عموی خود سلطان
حسین در خراسان رفت و در انجا چندگاہ در عیش و سرود
بسر برد۔ ولیوقت معاودت موجب کثرت برف در میان
برفانی کوہستان زحمت جانکاہ بر داشتہ وارد کابل گشت۔
و در ایام نہضت او برادرش باغی گشتہ تسلط کابل کردہ بود۔
چون بابرشاہ رجعت فرمود آں باغی بعجز و نیاز پیش آمدہ
امان یافت۔ بابرشاہ پیشتر از شرب شراب اجتناب میکرد
امّا بعد مراجعت خراسان در تشریب شراب و نوشیدن مسکرات
مائل گشتہ دادِ عشرت میداد۔ چنانچہ در میانِ باغ شاہی
یک حوض سنگ مرمر از شراب انگوری مملو میداشت و ہرکسی
برکنارۂ آں نشستہ تشریب می ساخت۔ بابرشاہ اکثر اوقات
این بیت تکرار میکرد۔ بیت

نو روز و نو بہار و مَی و دلبر خوش است
بابر بعیش کوش کہ دُنیا دوبارہ نیست

و در ۹۱۷ھ شیبانی خان از دست جاں نثارانِ

۱؎ بقول بابر قتل شیبانی خان در ۹۱۶ھ (۱۵۱۰ء) در مرو شاہجہان کہ ہم

سُلطان اسمٰعیل صفوی[1] بقتل آمدہ بابر شاہ با لشکر و سپاہ باز بجانب سمرقند نہضت کردہ وباعانت وامداد سلطان اسمٰعیل صفوی لشکر اوزبکاں را قلع وقمع کردہ بارِ سوم برتخت سمرقند جلوس نمود۔ وبعد ہشت ماہ از دوئی غلبۂ اوزبکاں یا زترک سلطنت کردہ وارد کابل گردید و در سنہ ۹۲۴ھ باجمعیّت دوازدہ ہزار سپاہ بجانب کابل رجعت فرمود۔

و در سنہ ۹۲۵ھ باز اشہب عزمیت راجولان دادہ ممالک پنجاب تا ساحل دریای چناب وعلاقۂ گہکران قبضہ کردہ بجانب دارالخلافت معاودت نمود۔

و در سنہ ۹۲۶ھ لوائی کشورکشائی افراشتہ باغیان سیف

[2] مقاتلۂ عظیم مابین شیبانی خان وشاہ اسمٰعیل صفوی افتاد، واقع شد۔ درین جنگ شمارہ لشکر شیبانی خان ۲۵ ہزار وشاہ اسمٰعیل صفوی ۱۷ ہزار بود۔ (ایضاً تزک بابری ص۶۷)۔

[1] شاہ اسمٰعیل متوفی سنہ ۹۳۰ھ (۱۵۲۳ء) بانی دودمان صفوی در ایران در ترویج مذہب امامیہ عالی بود۔ قریباً بیست وچہار سال حکومت کردہ عالم فانی را پدرود کرد۔ درتمام عمر یک دفعہ درحدود آذربائجان بدست سلطان سلیم عثمانی شکست یافت۔ ایرانیاں اورا البیادی می ستائیند ودر اوصاف وی اغراق از حد می کنند۔ (ایضاً تزک بابری ص۲۹۲ وترجمہ فارسی تاریخ ایران میلکم صاحب ص۱۸۵) چھاپ بمبئی سنہ ۱۸۷۳ء۔

زئی را تطاول و تاراج ساختہ از لب دریای سند باستماع خبر یورش آوردن سلطان سعید[1] بر بدخشان بازگشت رفتہ در نگہداشت حدود کابل پرداخت۔ و بعد دفع و دفع سلطان سعید در ۹۲۷ھ[2] بجانب پنجاب یلغار کردہ تا حدود سیالکوٹ فتح نمود۔ و قصبہ سیدپور را قتل عام کردہ سی ہزار کنیز و غلام در اردو بہم رسید۔ راجہ سیدپور را قتل کردہ بجانب کابل عود نمود۔

و در ۹۳۰ھ سمند عزم را بہمیز دادہ بہار خان و مبارک خان لودی مغلوب و منکوب ساختہ بر تخت لاہور جلوس نمود و تا ملک سرہند متصرف بلاد و امصار گشتہ اطراف و اکناف پنجاب ضبط نمود و شیخ علی بیگ و قوچک بیگ اوزبک با جمعیت سپاہ و لشکر برای تسخیر خطۂ کشمیر مامور فرمود۔ چوں در کوہستان بمبرہ رسیدند ملک کاجی چک با جمعیت مردم کوہستان و معاونان خود فوج شاہی را ہزیمت دادہ بسیارے بقتل رسانید۔ پس بابر شاہ تسخیر کشمیر معطل داشتہ بجانب کابل متوجہ گشت۔

و در ۹۳۲ھ روز جمعہ غرۂ صفر مرتبۂ پنجم رایت نصرت

---

[1] مراد از سلطان سعید والی کاشغر۔ پدر میرزا حیدر دوغلات مصنف تاریخ رشیدی است (حاشیہ توزک بابری ص ۱۹۱ مترجمہ جان لیڈن و ارسکن صاحبان)

[2] ۱۵۲۰ء۔۔

افراشته با جمعیت دوازده هزار سوار لب دریای راوی مضرب خیام ساخت واز طرف سلطان ابراهیم لودی دولتخان و غازی خان با جمعیت چهل هزار سوار بمحاربت و مبادرت کرده بغیر جنگ منهزم شدند و دولت خان با پسر علیخان در قلعۂ بلوٹ متحصن گشت بعد محاصره و مقاتلۂ بسیار از جان امان یافته مال و اسباب قلعه بغارت رفت و غازی خان در کوهستان پنهان شد۔ انگاه بابرشاه حدود پنجاب از مخالفان صاف کرده بجانب دهلی یلغا رنمود۔ وابراهیم خان لودی با جمعیت یک لک سوار و ده هزار فیل[2] با توزک و شان و سامان فراوان از دهلی کوچ کرده در میدان پانی پت خیام دولت افراشت ازین طرف بابرشاه عسکر خود آراسته پنجهزار سوار برائے شبخون ابراهیم شاه تعین ساخت۔ چون غنیم واقف بود کاری نساخته برگشتند۔ وافواج ابراهیم شاه دلیر گشته در معرکه جلودیز در آمده حمله آور شدند۔ چون نزدیک رسیدند شتاب آتها گرم شد و دلیران بابری صمصام خون آشام از نیام برکشیده مانند شیر برشیان در رمۂ گوسفندان در آمده در قتل افغانان تقصیری نکردند۔ واز دو ساعت روز تا نصف

---

[1] اکبر نامه جلد اول صفحہ ۱۰۱ ۔

[2] بقول ابوالفضل "هزار فیل جنگی داشت۔" (ایضاً صفحہ ۱۰۱)

بهار نایرهٔ جنگ مشتغل بود. قریب چهل هزار کس از فوج افاغنه زیر تیغ آمده از کله ها منار ها افراختند. و سلطان ابراهیم شاه هم با پنج شش[1] هزار کس در یک معرکه بقتل رسید. و تمامی مال و اسباب افاغنه در دست مغلان افتاد. و پس ماندگان غنیم آوارهٔ دشت خذلان گشته بابر شاه ۱۲ ماه رجب[2] بکمال اقتدار و افتخار داخل دهلی شد و بعد ملاحظهٔ عمارات قدیم و زیارات فخیم بجانب آگره نهضت کرده ۲۲[3] ماه مذکور بر تخت آگره جلوس فرمود. و همایون شاه در دولت خانهٔ سلطان ابراهیم در آمده خزاین و دفاین ضبط نمود. و مادر سلطان ابراهیم با جمعی از یتیمان بعجز و انکسار پیش آمده یک جوهر الماس بوزن هشت مثقال که از خزینهٔ راجه بکرماجیت در دست سلطان علاء الدین تغلق افتاده بود همایون شاه را نذر گذرانید نمود و همایون شاه آن عجوزهٔ مستوره را قدر و منزلت افزوده در حرمخانهٔ شاهی نگهداشت و بابر شاه بعد سه روز برائے ملاحظهٔ دفاین و خزاین بر آمده سیصد و پنجاه هزار روپیه نقد

۱؎ اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۱۱ - بقول ابوالفضل بهیر کسیکه نعش سلطان ابراهیم لودی در میان مقتولان شناخت کرد طاهر طبری از نشکریان بابر بود. (توزک بابری صفحه ۱۸۸ جلد دوم مترجمه ارکن)

۲؎ یعنی ۱۲ ماه رجب سنه ۹۳۲ھ مطابق ۲۱ اپریل سنه ۱۵۲۶ء -

۳؎ مطابق ۳ مئی سنه ۱۵۲۶ء - لاکن صحیح این است که دخول بابر در آگره ۴۴

و یک خزانهٔ در بسته به همایون شاه بخشید - و سلطان میرزا
را چهار شمشیر مرصع و دو لک روپیه نقد عطا نمود - و جمیع
میرزایان و امیران و افسران عسکر و تاجران و طالب علمان
لشکر را بقدر حیثیت بهره رسانید - و در سمرقند و خراسان
و عراق خویشان و دوستان خود را تحفه ها فرستاد - و برای
حرمین الشریفین و بعضی زیارات مقدسه تحائف بی شمار
مرسول داشت و ساکنان کابل را از خورد و کلان موجب
سرشماری یک یک روپیه شاهرخی ارمغان شاهی مبذول
فرمود - اندوختهٔ سالهای دراز در یک مجلس صرف نمود موجب
آن او را قلندر میگفتند - پس بابر شاه را امرایان خود برای
رجعت کابل ترغیب میدادند اما بابر شاه مطلقاً قبول
نفرمود[1] -

۴۴ بتاریخ ۲۸ رجب ۹۳۲ھ مطابق ۱۰ رمئی ۱۵۲۶ء واقع شد - (توزک
بابری مترجمه ارسکن صـ۱۹۲) - اما ابوالفضل تاریخ ورودش در آگره ۲۱ ماه
رجب ۹۳۲ھ قرار داده است (اکبرنامه صـ۱۱۱) - از هنگام فتح کابل
در ۹۱۰ھ (۱۵۰۴ء) تا ایندم بابر خیال فتح هندوستان در مکمن خاطر
میداشت، لاکن بسبب ناساعدگی حالات در ارادهٔ خود کامیاب نمی گشت -
بالآخره در این مرتبه که بقول خودش کوشش پنجم در تسخیر هندوستان بود
تائید ایزدی فایز المرام گشت - (توزک بابری مترجمه ارسکن صـ۱۶۳)

[1] ابوالفضل در این ضمن چنین می نویسد :- ۴۴

چوں راجگان و مرزبانان ہندوستان دانستند کہ بابر شاہ در ہند تسلط و تمکن فرمود بنا بران بسیاری از مفدان حملہ آور گشتہ بقتال و جدال پیوستند و بامداد حضرت باری ہرکس را نگونساری حاصل گشت۔ عاقبت رانا سانگا مہا راجہ اودی پور با جمیع راجگان ہند و مرزبانان اسلامیہ اتفاق کردہ با جمعیّت دو لک سوار بر آگرہ یورش نمود۔ و بابر شاہ

۴۴ "درین سال کہ عرصہ آگرہ مخیم سرادقات اقبال شدہ افراط گرمی ہوا و تاثیر سموم و وبا و ناسازگاری ہوا و ناروائی راہ ہا و دیر رسیدن سوداگران تنگی معاش و فقدان اجناس پدید آمد و کار بر خلایق دشوار شد۔ اکثر امرا قرار بانتقال از ہندوستان بہ کابل و آں حدود دادند دبسیاری از جوانان ترک این ممالک گفتہ بے رخصت رفتند۔" (اکبر نامہ جلد اول صفحہ ۱۱۴)

لہ ہنگام ورود بابر در ہند ہفت بادشاہ حکمرانی میکردند۔ ترتیب ازان سلطان بودند و در ہند بہ تفصیل ذیل:۔

(۱) سلطان ابراہیم خان لودی افغان در مرکز یعنی از دہلی تا جونپور۔
(۲) سلطان محمد مظفر در گجرات۔
(۳) خاندان بہمنی در دکن (کلیم اللہ بہمنی بن محمود شاہ بہمنی)
(۴) سلطان محمود در مالوہ۔
(۵) نصرت شاہ در بنگال۔
(۶) والی بیجانگر کرشن دیو رائے (متوفی ۱۵۲۹ء)
(۷) رانا سنگرام سنگھ المعروف رانا سانگا والی چتوڑ۔ (تزک بابری صفحہ ۱۹۸)

باجمعیت خود کہ زیادہ از بیست ہزار بود بمقابلہ غنیم صفوف محاربہ آراستہ بجنگ پیوستند۔ عاقبت بابر شاہ غالب گشت و فوج غنیم را قتل عام کردہ رانا سانگا فرار اختیار نمود۔ "فتح بادشاہ اسلام" تاریخ است[1]۔ بعد ازاں منڈنی رائے راجہ چندیری سر شورش بر داشتہ باجمعیت پنج شش ہزار سپاہ بقتل رسید۔ و بابر شاہ بدیہہ تاریخ گفت۔ تاریخ :-

بعد چندی مقام چندیری پُر زکفار و دار حربی حرب
فتح کردم بحرب قلعۂ آں گفت تاریخ فتح دارُ الحرب[2]

بعد ازاں باغیان و طاغیان را در ہر جا قلع و قمع ساختہ ایام عمر عزیز خود در عیش و عشرت و سیر و تفرج گذرانید۔ و در علم

---

[1] ۹۳۴ھ (۱۵۲۸ء)۔

[2] ایضاً۔ بقول محشیانِ توزک بابری صنہ۲۰ مدنی رائے وزیر با استقلال سلطان محمود دوم والی مالوہ بود۔ محمود از چگونگی غلبۂ او خائف شدہ نزد سلطان مظفر دوم والی گجرات پناہ آورد۔ سلطان مظفر بعد از جنگ بسیار بر مدنی رائے و لشکریانش غلبہ نمودہ حکومت مالوہ بہ سلطان مظفر واگذار نمود۔ بعد ازیں مدنی رائے نزد رانا سانگا آمدہ بصلۂ خدماتش حکومت چندیری یافت۔ سلطان محمود خلاف ہر دو کوچ نمود۔ لیکن در جنگ کہ مابین فریقین روئیداد۔ شکست بر افواج محمود افتاد و گرفتار شد۔ واقعۂ مزبور در سنہ۱۵۱۹ء روئیداد۔

فقہ حنفی مجتہد بود۔ و وقت نماز از و فوت نمی شد۔ و بروز جمعہ ہمیشہ روزہ میداشت۔ و در علم موسیقی و شعر و املا و انشا بی ہمتا بود۔ و بعد فتح اودی پور از شرب شراب تایب گشت لیکن سر رشتۂ عیش از دست نداد۔ رنگین مزاج و سخت طبیعت و مصیبت پسند بود۔ کہ در عرصۂ یکروز از کالپی تا آگرہ بمسافت یکصد و شصت میل راہ قطع نمود۔ و شمشیر در دست گرفتہ خود را بدریا می انداخت۔ طبیعتش از جادۂ اعتدال برگشت۔

و ہمایوں شاہ پیش ازاں بعارضۂ بیماری بنفس شماری رسیدہ بود۔ بعضے مشائخان گفتند چیزے کہ بنظر پادشاہ عزیز است بنام فرزند تصدق باید داد۔ بابر گفت مرا جان خود عزیز است برو فدا خواہم ساخت یکبار خود را سہ دفعہ بر سر او نثار کردہ سر بسجدہ نہاد۔ سہ بار گفت برداشتم، برداشتم، برداشتم۔ و بقدرت خدا ہمایوں صحت یاب شدہ بابر شاہ انتقال نمود[1]۔ تاریخ۔

"ہمایوں بود وارث ملک وی"[2]

نصیر الدین ہمایوں شاہ نہایت خوش خلق و لطیف طبع

---

[1] بموجب اکبرنامہ جلد اول ص ۱۲۲ محل وفات بابر چہار باغ است کہ در آگرہ بر لب دریائے جون (جمنا) بود۔ [2] ۹۳۷ھ (۱۵۳۰ء)۔ تاریخ مزبور از گفتہائے مولانا شہاب معمائی است (ایضا صفحۂ مزبور)۔ [3] ولادت ہمایوں شب سہ شنبہ چہارم ماہ ذیقعدہ نہ صد و سیزدہ ہجری (۱۵۰۷ء) در ارک کابل از بطن ماہم بیگم دختر سلطان حسین میرزا واقع شد۔ تاریخ ولادت "سلطان ہمایوں خان"

ونشاط مند وعیاش بود از علم ریاضی و ہیات شعروسخن بہرۂ تمام داشت کرۂ ارضی وسماوی از مخترعات اوست- وبعد وفات پدر جشنی عظیم ترتیب داده بر تخت جلوس نمود[1]- دوازده ہزار کس را خلعت وانعام بخشید- ومیرزا کامران را حکومت کابل و قندهار وملتان وپنجاب وپشاور بخشید- ومیرزا ہندال را میوات ومیرزا عسکری را ولایت سنبل جاگیر عطا[2] نمود- واین ہر سه کس برادران او بودند-

ودر ۹۳۸ھ[3] با سلطان محمود لودی که والی جونپور بود جنگ کرده مملکت او بسلطان جنید[4] برلاس تفویض نمود- محمد زمان[5] میرزا نبیرۂ سلطان حسین میرزا باتفاق خواهرزاده ہای خود

وشاه فیروز قدر" و"بادشاه صف شکن" یافته اند- (اکبرنامه ج ۱ ص ۱۳۶)

[1] مطابق اکبرنامه وطبقات اکبری جلوس ہمایون بر تخت سلطنت در دارالخلافه آگره بود- "خیرالملوک" تاریخ است-

[2] طبقات اکبری ص ۱۹۴ چاپ مطبع منشی نولکشور لکھنؤ-

[3] ۱۵۳۱ء-

[4] سلطان جنید برلاس برادر نظام الدین خلیفه وزیر اعظم بابر بود- در ۹۳۳ھ (۱۵۲۶ء) از طرف بابر بحکومت جونپور تعین یافت (توزک بابری ص ۵۰۹ و ۵۲۷ مترجمه بان لیڈن وارسکن صاحبان)- [5] محمد زمان میرزا پسر بدیع الزمان میرزا نسبت با بر شرف دامادی داشت (اکبرنامه جلد اول ص ۱۳۸ چاپ لکھنؤ سنه ۱۹۱۳ء)

محمد سلطان و نخوت سلطان علم مخاصمت افراشتند عاقبت مغلوب شدند۔ محمد[2] زمان در قلعۂ بیانہ محبوس کردہ محمد سلطان و نخوت سلطان نابینا ساخت۔

همدراں سال میرزا کامران با جمعیت سی ہزار سوار برائے تسخیر خطۂ کشمیر تعین نمود و میرزا کامران خود در نوشہرہ قیام ساختہ موکب منصور با فسری محرم بیگ تاشلیقے و شیخ علی بیگ اوزبک روانہ کشمیر ساخت۔ سلطان محمد شاہ با امرای کشمیر بمقابلۂ آنہا داد شجاعت و دلاوری دادہ بعد کشاکشی بسیار و مجادلہ بے شمار ترکان مغلوب گشتہ طرح مصالحہ انداختہ بی نیل مرام رجعت نمودند۔

و در ۹۳۹ھ علاء الدین لودی با جمعیت چہل ہزار سوار برتسخیر دہلی خروج کردہ شورش برداشت۔ و میرزا ہندال بمقابلۂ او نامزد شدہ سہ صد کس از رؤسای افاغنہ قتل کردہ مظفر و منصور رجعت نمود۔

و در ۹۴۰ھ بہادر شاہ گجراتی شورش برداشتہ

---

[1] درا کبرنامہ جلد اول ص ۱۲۶ این نام الغ بیگ مرزا دیدہ شد۔

[2] بقول بخشی نظام الدین محمد زمان میرزا نیز حکم بر میل کشیدن چشم کردہ شدہ بود۔ لاکن نوکران بادگار بیگ مردم کش را از آسیب میل محافظت نمودند۔ (طبقات اکبری ص ۱۹۴ چاپ مطبع منشی نولکشور لکھنؤ)

قلعه چتوڑ[1] قبضه نمود و با عسکر شاهی بارها بمقابله و مقاتله
پیوست بعد وقوع معرکه های بسیار در قلعهٔ چاپانیر متحصن
گشته محاصرهٔ آن بطول انجامید. عاقبت بهادر شاه مفرور
شده در جزیرهٔ دیو قیام ساخت. و همایون شاه مال و
اسباب و دفائن قلعه را متصرف گشته شهر چانپانیر را غارت
کنانید. و ممالک گجرات و احمد آباد در قبضهٔ اقتدار در آورده
حاکم آنجا میرزا عسکری منتقل گردانید. پس ازاں بجانب
برهانپور عزیمت کرده خاندیس و برهانپور را قبضه نموده
بجانب منڈول[2] نهضت ساخت. و بهادر شاه از جزیرهٔ
دیو بر آمده باتفاق عماد الملک چرکش قریب چهل و پنجاه هزار
سوار جمع کرده بر گجرات[3] حمله نمود. و میرزا عسکری تاب
تقابل در خود ندیده در آگره بشتافت. و بهادر شاه گجرات

---

[1] بقول ابو الفضل بهادر شاه گجراتی قلعهٔ چتوڑ را در نهصد و چهل و یک (۹۴۱ھ) مفتوح ساخت (اکبرنامه جلد اول ص ۱۴۶)

[2] "منڈو" (توزک بابری ص ۲۰۰، اکبرنامه ج ۱ ص ۲۵۲، طبقات اکبری ص ۱۹۶).

[3] بقول نظام الدین جنگ مزبور درمیان عماد الملک غلام بهادر شاه گجراتی و میرزا عسکری در نواحی محمود آباد که دوازده کروهی احمد آباد است واقع شد. شماره افواج عماد الملک پنجاه هزار سوار بود. بخلاف روایت حسن عماد الملک دریں جنگ از میرزا عسکری شکست یافت (طبقات اکبری ص ۱۹۸ مطبوعه نولکشور پریس لکهنو)

واحمد آباد را قابض گشت[1]۔ وہمایون شاہ باستماع اخبار مافات کردہ در آگرہ نزول یافت۔ مقارن این حال سلطان جنید برلاسہ حاکم جونپور در سنہ ۹۴۳ھ[2] از دنیا درگذشت۔ وشیر خان افغان کہ بسیار دلاور وجرّار بود در حدود رہتاس جمعیّت بہم رسانیدہ علاقۂ جونپور را قبضہ نمود۔ وہمایون شاہ بمدافعۂ او خود متوجّہ شد۔ وشیر خان افغان غازی خان را بمقابلۂ بادشاہ در قلعۂ چنار[3] متحصّن داشتہ خود بجانب بنگالہ یورش ساخت۔ محاصرۂ قلعہ تاشش ماہ بود۔ عاقبت بہ جانفشانی محمد رومی قلعہ مفتوح گشت ودران زودی سلطان محمود از بنگالہ در معرکۂ جلال خان پسر شیر خان مغلوب گشتہ ہمایون شاہ را التماس یورش آن صوب نمود۔ بادشاہ در سنہ ۹۴۵ھ بجانب بنگالہ نہضت کردہ شیر خان را ہزیمت دادہ ملک بنگالہ باز مفتوح[4] ساخت۔

---

[1] این واقعہ خلاف واقعۂ اولیٰ است وہیچ تعلق از جملۂ عماد الملک ندارد۔ حسن در ذکر نمودن دو واقعہ یکجا مسامحت نمودہ است۔ (طبقات اکبری صفحہ ۱۹۹)

[2] ۱۵۳۷ء۔

[3] در طبقات اکبری ومنتخب التواریخ مطبوعۂ نولکشور پریس لکھنؤ۔ این نام "چنار" آمدہ است۔

[4] از بیان ملا نظام الدین چنین مستنبط می شود کہ فتح بنگالہ بر دست ہمایون در سنہ ۹۴۳ھ (۱۵۳۶ء) واقع شد۔ (طبقات اکبری صفحہ ۲۰۰)

ودرخلال این احوال میرزا ہندال باغی[1] شدہ شیخ بہلول[2] مرشد بادشاہ بقتل آوردہ قلعہ دہلی را محاصرہ نمود۔ و پادشاہ باستماع اخبار بیا متردد گشتہ حکومت بنگالہ بہ جہانگیر مغل تفویض کردہ خود در آگرہ بشتافت۔ و شیرخان افغان از بغاوت میرزا ہندال و بی سامانی لشکر واقف شدہ بادشاہ را بمقام جوسا رسد راہ گشتہ عرصۂ سہ ماہ در محاربت و مبارزت بسر بردند۔ مقارن این حال میرزا کامران با جمعیت دہ ہزار سپاہ از لاہور یلغار کردہ در دہلی با میرزا ہندال اتفاق نمود۔ از انجا ہر دو برخوردار فتح دہلی معطّل داشتہ متوجہ آگرہ شدند۔ و میرزا ہندال با پنجہزار سوار و سیصد افیال بجانب الور بشتافت۔ و کامران میرزا در آگرہ نزول کردہ طبل شاہی بدوال مخالفت بنواخت۔ بوقوع این واقعات جانکاہ ہمایون شاہ را تفرقہ و پریشانی افزود۔ ہرچند برادران خود را از چوسا دیگرات و مرات مراسلات مرسول داشت کہ بعد مدافعۂ شیرخان ہر نوعی کہ

[1] بقول نظام الدین بخشی بغاوت میرزا ہندال در ۹۴۳ھ و بروایت ملا عبدالقادر بدایونی ۹۴۵ھ ظہور پذیرشد۔ (طبقات ص ۲۰۰، منتخب ص ۹۳)

[2] شیخ بہلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالیاری است۔ صاحب اسماء و تسخیر بود۔ ہمایون بادشاہ را نسبت وے اعتقاد تمام بود۔ باغواء مفتیان واقعہ طلب از دست ہندال میرزا شہادت یافت۔ فقد مات شہیدًا ۹۴۵ھ۔ تاریخ وفات است ۹۴۵ھ

مرضی شما میباشد مرا منظور است - از آنجا کہ میرزا کامران با شیر خان افغان متعہد شدہ بود کہ ایشان تا سرہند قابض شوند - و با پنجاب کابل تعرض ننازند - موجب آن از مرافقت برادر پہلو تہی کردند - تا کہ در سنہ ۹۴۶ھ شیر خان مسلح و مکمل غافلانہ بر لشکر مغل حملہ آوردہ و در محاربہ غلبہ نمودہ منہزم ساخت[1] - چون فوج شاہی شکست

[1] حسن بطریق معہود خود در سیاق این واقعہ پیچیدگی و اغلاق بکار بردہ است - اصل این است کہ "واقعۂ انہزام ہمایوں از شیر شاہ بر نہر گنگ و معاونت نظام سقہ" مقارن بغاوت میرزا ہندال ظہور پذیر شد - بروایت ملا عبد القادر بدایونی "چوں میرزا ہندال در آگرہ خطبہ بنام خود خواند بادشاہ پنجہزار کس بکمک جہانگیر بیگ مغل مقرر فرمودہ حکومت آں ولایت باو مفوض ساختہ متوجہ آگرہ شدند - بہ بے سامانی تمام بجوسہ قصبہ الیست درکنار آب گنگ رسیدند - و امراء جونپور و چنار آمدہ بملازمت پیوستند - شیر خان سر راہ گرفتہ از پریشانی این لشکر آگاہ شد - دہانے کہ بآب گنگ پیوستہ و از باران برشکال مالامال بود - درمیان آوردہ تا سہ ماہ در مقابلۂ بادشاہ نشست -

"می گویند در ایام مقابلہ روزے بادشاہ ملا محمد برغزی را کہ با شیر شاہ جہت آشنائی داشت، برسم ایلچی گری فرستاد - شیر شاہ پیغام بادشاہ را شنیدہ گفت کہ از جانب من ببادشاہ عرض نمایند کہ شما خود جنگ می خواہید نہ من - بعدہٗ شیخ خلیل را کہ مرشد شیر شاہ بود نزد بادشاہ فرستاد و در مقام صلح آمدہ التماس نمود کہ غیر از بنگالہ ہمہ ولایت را بہ بندگان بادشاہی

خوردہ برلب دریای گنگ رسید ہمایوں شاہ بخوف تعقب افغاناں خود را در دریای تہار انداختہ ہشت ہزار مغل مع محمد زمان میرزا غرق لجۂ فنا شدند شور رستخیز برخاست و پادشاہ بمعاونت نظام سقا برساحل نجات رسید و او را پادشاہی نصف روز انعام بخشیدہ و در آگرہ رسیدہ نیمروز او را برتخت نشانیدہ آمد نی نصفہ روز بوی ارزانی داشت۔

وکامران میرزا و ہندال میرزا چوں غلبۂ افغاناں دیدند بملازمت رسیدند و از مقابلت مخالفاں پہلو تہی کردہ ابا جہالبیت و تعلل گذرانیدہ بحیلہ و بہانہ با جمعیت خود کرانہ کردہ بطرف لاہور نہضت کردند۔ و تمامی صوبہ داراں از ممالک و اطراف بخوف افغاناں ترک مناصب خود کردہ در آگرہ رسیدند۔ و شیر خان[1] جمعیت و ثروت بہم رسانیدہ

می گذارم۔ دریں معنی سوگند کلام ربانی درمیاں آوردہ خاطر بادشاہ را تسلی داد۔ صباح روز دیگر غافل بسر لشکر شاہی آمد۔ و افواج بادشاہ را فرصت ترتیب نداد۔ نتیجۃً در اندک فرصت شکست بر افواج ہمایوں افتاد۔ بسیارے از لشکر شاہی غرق بحر فنا گشتند۔ بادشاہ نیز اسپ در آب زد و بیم غرق شدن داشت بلکہ ہیچ نماندہ بود کہ سقائے آمدہ دستیاری نمود و ایشاں را از ورطۂ جانکاہ برآورد۔ این وقعہ در ۹۴۶ھ (۱۵۳۹ء) روئے داد۔ "سلامت بود بادشاہی کسے" تاریخ است۔

(منتخب التواریخ صفحہ ۱۹۳ مطبوعہ مطبعہ منشی نولکشور لکھنؤ)

[1] محاربۂ دوم مابین ہمایوں و شیر شاہ نزد قنوج برلب دریائی گنگ ۴۴

بلاد و امصار بسیار قبضہ کردہ بتسخیر آگرہ یلغار نمود۔

و ہمایون شاہ بسبب بیوفائی برادراں و دغای معاوناں مغلوب گشتہ فرار اختیار فرمود۔ و بخوف تعاقب مخالفاں جمعی کثیر در دریای گنگ غرق شدہ با جمعی قلیل در لاہور رسید۔ شیرخان تعاقب کردہ از ستلج عبور نمود۔ ہمایون از لاہور برآمدہ بر دریای چناب قیام ساخت و درانجا حاجی بانڈی و ریگی چک و ابدال ماگری و بعضے امرای کشمیر کہ با کاجی چک مخالفت داشتند بوساطت میرزا حیدر کاشغری بعزّ بساط بوس فائز گشتہ استدعای تسخیر کشمیر نمودند۔ و پادشاہ عزم آمدن کشمیر جزم کردہ بود اما میرزا ہندال مانع آمدہ بجانب سند متوجہ ساخت۔ و میرزا حیدر ہمراہ امرا بجانب کشمیر آمدہ فتح نمود[1]۔ حقیقت آں بیشتر گذشت۔ انگاہ پادشاہ بجانب ٹھٹہ و بھکر شتافت و کامراں بجانب کابل و ہندال بطرف قندھار روئے ارادت بر تافت۔ ہمایون شاہ

[2] افتاد۔ دریں مرتبہ شمارہ افواج ہمایون یک لک و مخالفش شیر شاہ پنجاہ ہزار بود۔ لاکن باین ہمہ فتح نصیب شیر شاہ شد۔ ایں معرکہ بروز عاشورہ دہم ماہ محرم الحرام ۹۴۷ھ (۱۵۴۰ء) روئے نمود۔ ملّا عبدالقادر حسب عادت تاریخ اینواقعہ "خرابی ملک" یافتہ است۔ بعد ازیں جنگ ہمایون مقابل شیر شاہ بہیچ مقام قیام نتوانست کرد۔

[1] بیست و دوم رجب ۹۴۷ھ تاریخ فتح کشمیر بدست میرزا حیدر کاشغری است۔ (طبقات ص ۲۰۳ و منتخب ص ۹۵)

چندگاه در ٹہٹہ و بھکہ ہمراه میرزا حسین[1] ارغون بمحاصره ومحاربه

بسر برد اما بسبب دغای میرزا یادگار برادر بابر شاه روی

فلاح ندید - پس بامید استمداد نزد راجه مالدیو والیٔ جودپور

رفت - و راجۂ جودپور بجائے خود سنجید[2] کہ ہمایوں شاه را

گرفتار کرده به شیرخان افغان بسپارد اما یکی از ملازمان

قدیمی ہمایوں شاه نزد او نوکر بود، وے باصغای این ماجرا

یک دو منزل پیشتر آمده ہمایوں شاه را بر حقیقت حال آگاهی

داد موجب آں پادشاه بعجالت تمام جانب ٹہٹہ معاودت نمود

پسر راجۂ جودپور رتعاقب او دویده بجنگ پیوست - وہمایوں

شاه باجمعی معدود بمحاربت او استقامت کرده از ہمراہیان

او چندکس را بقتل رسانید - و راجه زاده ہم مجروح شده

رجعت نمود - پس ہمایوں دلخسته و وا فرون در میدان ریگستان

بپای پیاده افتان وخیزان در تموز آفتاب بی آب طی مسافت

کرده شتران واسپان بی آب وعلف تلف گشته سه روزی

---

[1] سلطان حسین ارغون از اُمراء سلطان احمد میرزا عموئے بابر بود - او را سلطان قراقولی به سبب داشتن حکومت قراقول نیز گفتندے - این شخص با بابر بیاری می بود (توزک بابری ص۳۹) - [2] بقول ملا نظام الدین ہروی صاحب طبقات اکبری بسبب غدر راجه مالدیو نسبت ہمایوں این بود که شیرخان بواسطۂ ایلچی خفیۃً او را وعده و وعید بسیار داده بود (ص۲۰۶)

خور وخواب و بی آب وناب دو صد میل طی کردہ ہمگی بیست کس زندہ در امرکوٹ رسیدند و راجۂ انجاکہ رانا نام داشت بخدمات شایستہ قیام کردہ از صعوبت سفر آسودند۔ و بیرم خان[له] ہم از جنگ شیر خان رہائی یافتہ دراں جا وارد گشت۔ وہمدراں مقام پنجم ماہ رجب سال نہصد وچہل ونہ ہجری ۹۴۹ھ[له] شاہزادۂ اکبر شاہ تولّد یافت۔ بعد چندگاہ پادشاہ متوکلاً علی اللّٰہ بسوئی قندہار عزیمت فرمود و میرزا عسکری کہ حاکم قندہار بود بموجب پیغام میرزا حسین ارغون مجادیہ و مقابلۂ پادشاہ بلغار نمود۔

له بیرم خان الملقب خانخاناں از اُمراء حمنا ز خاندانِ مغلیہ بود۔ اصلش ترکمان است۔ آباؤ جدِ خدمت دودمانِ تیمور کردہ۔ بیرم خان ہمراہ ہمایوں از ہند وستان بایران رفت۔ بوقت جلوس اکبر خانخاں بہ عہدۂ وزارت عظمیٰ فائز بود۔ در سنہ ۹۶۵ھ (۱۵۵۷ء) اکبر ازیں عہدہ اورا معزول ساخت۔ بیرم خان بغاوت نمود لیکن ناکام شد۔ بادشاہ ترحم نمودہ اورا معاف کرد۔ بعد ازاں باجازت حج بیت اللّٰہ روانہ گجرات شد۔ لاکن شخصے مبارک خان لوحانی کہ پدرش در زمانِ ہمایوں بادشاہ از دستش مقتول شدہ بود اورا کشت۔ اوّلاً در گجرات و بعدہٗ در مشہد مدفون گردید۔ قتلش بتاریخ ۱۴ جمادی الثانی روز جمعہ سنہ ۹۶۸ھ واقع شد۔ (مشاہیر عالم جلد اول صـ ۱۲۸ چاپ مطبع نظامی بدایوں سنہ ۱۹۲۴ء)

له ۱۵۴۲ء۔

و ہمایون شاہ باستماع خبر مال و اسباب و حرمخانہ و اکبر شاہ در انجا گذاشت۔

و در ۹۵۱ھ[1] برافقت بیرم خان و موافقت بیست کس از مصاحبان مع مریم مکانی والدہ اکبر شاہ موجب پیغام شاہ ایران بجانب خراسان متوجہ گشت۔ و میرزا عسکری از کر سخنین براد افسوس کردہ در حرمخانہ و شاہزادہ اکبر با اردوی خاص ہمراہ خود بقندہار برد۔ و ہمایون شاہ بخوف برادرانِ نیک طینت بمارعت تمام قطع مسافت کردہ در سیستان رسید و حاکم انجا احمد سلطان باستقبال آمدہ لوازم خدمت بجا آورد۔ از انجا چون در ہرات رسید فرزند پادشاہ سہی سلطان محمد با اتالیق خود پیشوائی کردہ غرۂ ذی قعدہ در باغ جہان آرا فروکش ساخت و مدارات و لوازمات بجا آوردہ بتماشای رقص و سرود و نغمہ و رود مشغول شد۔ صابر[2] نام قوالی این رباعی[3] بشوق تمام بر سرگاہ ترانہ ساخت۔ رباعی۔

۱؎ ۱۵۴۳ء۔ ۲؎ صابر قاق۔ بقول ابوالفضل این شخص در خوانندگی در مقام سہ گانہ یگانۂ خراسان و عراق بود۔ (اکبرنامہ جلد ۱۔ صفحہ ۲۳۴۔ چاپ مطبع نولکشور ۱۹۱۳ء)

۳؎ این دو شعر از غزل امیر شاہی شاعر خراسان است۔ بریں اشعار نام رباعی از مسامحات حسن است کما لا یخفیٰ۔

"مبارک منزلی کاں خانہ را ماہی چنیں باشد
مبارک کشوری کاں عرصہ را شاہی چنیں باشد

ز ریخ و راحتِ گیتی مرنجاں دل مشو خرم
کہ آئینِ جہاں گاہی چناں گاہی چنیں باشد"

ہمایوں شاہ ایں مضمون مناسب حالِ خود دانستہ سازندہ را انعام وافر بخشید۔ از انجا منزل بمنزل کوچ کردہ منزل سلطانیہ کہ شاہ طہماسپ[1] در انجا بود اوّل ماہ جمیدالثانی سنہ ۹۵۱ھ[2] وارد شد۔ و شاہ ایران لوازمات استقبال و اعزاز کما ینبغی بجا آوردہ بزم نشاط و انبساط ترتیب دادہ بعیش و عشرت مسرور شدند۔ و میرزا قاسم بخواندنِ ایں اشعار مترنم گشت۔ ابیات:۔

دو صاحبقراں در یکی جایگاہ — قِراں کردہ باہم چو خورشید ماہ
دو نورِ بصر چشم اقبال را — دو عید مبارک مہ و سال را
دو کوکب کہ ایشاں جہان[3] را زِ نیست — بہم در یکی عرصہ چوں فرقدیں
دو چشم جہاں[4] بیں بہم ہمعناں — بہم چوں دو ابرو و تواضع کناں

---

[1] (۹۸۴ھ—۹۱۹ھ = ۱۵۷۶ء — ۱۵۱۴ء)۔
[2] ۱۵۴۴ء۔
[3] در اکبرنامہ جلد اوّل صـ۲۳۷ چاپ لکھنؤ ایں لفظ "بزمگاہ" مذکور است۔
[4] در اکبرنامہ بجائے جہاں "فلک" مذکور است۔

دو سعدِ فلک را یکی برج جای
دو والا گہر را یکی درج جای

شاہ ایران نفایس و تحایف شایان و ارمغان بیکران بنظر گذرانیده ملازمانرا بنوازشہای شاہانہ جداگانہ بنواخت۔ ہمایون شاہ قطعۂ الماس گران بہا کہ در ندرت بی ہمتا بود باضافۂ دو بیست و پنجاہ قطعۂ لعل بدخشان درخشان و تابان برسم ارمغان بنظر شاہ ایران در آوردہ تا عرصۂ یکسال و یکماہ در اصفہان بعیش و عشرت و شادمانی باشغال شکار و چوگان بازی و رقص و سرود و قبق[1] اندازی و سیر و سیاحت و کامرانی مشغول بود تا آنکہ زنگ کدورت از مرارت دل زدود۔

روزی در محفلِ نشاط و انبساط شاہ ایران متواضع بسخنان پرداختہ ہمایون شاہ را بگوش رسانید کہ این حقیر را برادر صغیر خود پندارند ہر قدر کہ کومک برای سرکوبی مخالفان ضرورت باشد سرانجام است اگر برای معاضدت[2] مرا خود میخواہند بجان حاضرم۔ ہمایون شاہ بسخنان معذرت آمیز

---

[1] قبق کدوئے بود کہ در تیر اندازی اورا ہدف می ساختند۔

[2] معاونت شاہ طہماسپ صفوی بہ ہمایون مبنی بر آن شرط بود کہ مؤخرالذکر منتقلہ مذہب تشیع گردیدہ، در ہند نیز این مذہب مروج دارد۔ فرشتہ می گوید:۔ ۴۴

خاطرِ او مسرور ساخت۔ و فردا از پیشگاہ شاہ ایران شاہزادہ میرزا مراد و بداغ خان قاچار با عسکر دہ ہزار سوار و سامان حرب و پیکار ہمرکاب پادشاہ نامدار تعین شد۔ و ہمایون ہر اد دل شرف ترخیص حاصل کردہ بعد سیاحت تبریز و اردبیل[۱] بجانب قندھار عنان عزیمت معطوف داشت۔ پس از قطع منازل و مراحل بیرون قندھار نزول اجلال فرمود۔ و میرزا عسکری در باغ شہر آرا ظاہرًا پیشوا بر آمدہ و در باطن درِ وب قلعہ ہا بند کردہ بجدال و قتال مستعد گشت۔ و ہمایون شاہ ۷ محرم سنہ ۹۵۲ھ[۲] بحصار قندھار محاصرہ انداخته

۴۴ "روزے در خلوت سلطانہ بیگم (خواہر شاہ طہماسپ) بہ تقریبے انگیختہ این رباعی جنت آشیانی (ہمایون) را بہ حضور شاہ خواند۔

ہستیم بجان بندۂ اولاد علیؓ ہستیم ہمیشہ شاد بایاد علیؓ
چون سر ولایت زعلی ظاہر شد کردیم ہمیشہ ورد خود "ناد علیؓ"

حضرت شاہ (طہماسپ) از شنیدنِ این رباعی خوش حال گشتہ گفت اگر ہمایون پادشاہ عہد کند کہ رؤس منابر ممالک محروسۂ خود را بذکر اسامی ائمہ معصومینؓ مزیّن و مشرّف گرداند، من امداد نمودہ دوانہ ملک موروثی خواہم کرد۔ سلطانہ بیگم بہ جنّت آشیانی پیغام کرد۔ آنحضرت جواب داد کہ من المہد الی اللحد مرا محبّت خاندانِ رسالت مرکوز خاطر است" (تاریخ فرشتہ جلد اول صفحہ ۲۳۷ چھاپہ منشی نولکشور پریس)

[۱] اردبیل شہریست در ایران کہ آنجا مقبرۂ شاہ صفی جد شاہ طہماسپ سر سلاطین صفویہ است۔

[۲] مطابق روز شنبہ ۱۲ مارچ سنہ ۱۵۴۵ء۔

تا شش ماہ بجرب وضرب پرداختہ کارے نساختند۔ عاقبت بیرمخان پیش میرزا کامران بخواہش مصالحہ در کابل رفت۔ و از انجا محروم و مایوس بازگشتہ رسید۔ درآں اثنا محمد سلطان میرزا والغ میرزا ومیرک میرزا وشیر افگن بیگ باجمعی کثیر از کامران گریختہ بملازمت ہمایونشاہ فائز شدند وجمعی از مردم قلعہ ہم بیروں برآمدہ بخدمت حاضر گشتند۔ و میرزا عسکری متوہم شدہ اماں خواست و قلعہ باولیای دولت تسلیم نمود۔ ہمایونشاہ قلعۂ مذکور بشاہزادہ مراد کہ باوی وعدہ کردہ بود مرحمت فرمود۔ وخود بالشکر ظفر پیکر متوجّہ کابل گشت۔ چوں در حدود کابل خیام دولت افراشت میرزا یادگار ناصر برادر بادشاہ ومیرزا ہندال اوّلاً بملازمت مشرّف گشت۔ بعد ازاں ہر روز جمعی از امرای کامران باریاب خدمت گشتہ اظہار اخلاص می نمودند۔ تا آنکہ قیلان بیگ وزیر اعظم کامران میرزا جبہہ سای عتبۂ علیہ گردید۔ وکامران میرزا سراسیمہ بجانب غزنین فرار اختیار نمود۔ ہمایونشاہ دہم ماہ رمضان ۹۵۲ھ[1] در قلعہ درآمدہ بامور مملکت پرداخت وقتیکہ مریم مکانی درمحل سرا داخل شد اکبرشاہ آنروز چہار سالہ بود۔ یکی از مخدرات اکبرشاہ را گفت برو والدۂ خود را معانقہ بکن۔

---

[1] ۱۶ ار نومبر، روز جمعہ ۱۵۴۵ء۔

اکبر شاہ در مجمع بیگمان نظر کردہ بی اختیار در پیش والدۂ خود مریم مکانی شتافتہ او را بکنار در آمد۔ میرزا کامران در غزنین کامرانی ندیدہ بجانب بھکر نزد میرزا حسین ارغون رفت و دخترش در نکاح آوردہ در انجا متمکن گشت[1]۔

ہمایون شاہ در ۹۵۳ھ[2] عزیمت تسخیر بدخشان نمود۔ و بوقت کوچ یادگار ناصر بعلت مخالفت جدید از تیغ گذرانید[3]۔ چون در بدخشان رسید میرزا سلیمان در اول حملہ بگریخت۔ و بادشاہ آن سواد را قبضہ کردہ بجانب طالقان نہضت ساخت۔ و کامران میرزا باستماع یورش کردن ہمایون شاہ جمعیتی بہم رسانیدہ قلعۂ کابل فتح نمود۔ و محمد علی طغائی با چندکس از امرا بقتل رسانید و بعضیہا نابینا ساخت و شاہزادہ و حرمہا بکوکلان بسپرد۔ این خبر بسمع ہمایون شاہ رسیدہ حکومت بدخشان بسلیمان میرزا بدستور گذاشتہ میرزا ہندال را حکومت طالقان بخشیدہ خود بطرف کابل متوجہ گشت۔ و در اثنای راہ مفسدان را قلع و قمع ساختہ و قلعۂ کابل را محاصرہ نمود۔ و کامران تا چندگاہ بحرب و ضرب پرداختہ عاقبت مغرور شد و در اثنای راہ مردم ہزارہ

---

[1] اما بقول فرشتہ "ظاہرا بہ عیش و حضور و باطنا باندیشہ و فتور می گذرانید۔"

[2] ۱۵۴۶ع۔

[3] ایضا ص ۲۳۸۔

اورا غارت کردہ عریان گذاشتند کہ بحالت تلخ در ملک بلخ رسید۔ از آنجو جمعیتی بہم رسانیدہ بتسخیر بدخشان متوجہ شد۔ و میرزا سلیمان تاب جنگ نیاوردہ بہ کولاب رفت۔ و قراچہ خان و مانوس بیگ از ہمایون شاہ بیدل شدہ بمرافقت میرزا عسکری جانب بدخشان رفتند۔ و کامران با جمعیت لشکر و تقویت امرا در طالقان رسیدہ میرزا ہندال را شکست داد۔ پس ہمایون شاہ خود در طالقان رفتہ میرزا کامران در قلعہ محصور کرد۔ و بعد چندگاہ بوسالت میرزا سلیمان طرح صلح انداختہ بعفو جرائم سابقہ ولاحقہ مسرور گشت۔ و اقطاع کولاب در جاگیر او مقرر شد۔ انگاہ پادشاہ بکابل آمدہ بیرم خان پیش خود طلبید۔ و بعد چندی ہمایون شاہ بقصد سرکوبی مردم ترکمان بجانب بلخ نہضت کرد۔ و میرزا کامران و عسکری میرزا باز علم مخالفت افراشتہ مرتکب فساد و عناد شدند۔ ہمایون شاہ مقدمۂ باغیان ترکمان ناتمام فروگذاشتہ متوجہ بکابل گشت و از راہ بامیان بہ قبچاق آمدہ با میرزا کامران بجنگ پیوستہ محاربۂ عظیم واقع شد۔ و ہمایون شاہ مجروح گشتہ بجانب بدخشان نہضت کرد۔ و میرزا کامران بفتح کابل کامرانی یافت۔ بعد چند روز سلیمان میرزا و ابراہیم میرزا و ہندال میرزا با لشکرہای خود آمدہ ہمایون شاہ بمظاہرت آنہا باز بکابل متوجہ گشت و برکنار آب پنج نہر بقتال و جدال

پیوستہ کامران حبہ زدم شد۔ و سر و ریش تراشیدہ بلباس قلندران
در دامن کوہ ہندوکش اختفا پذیرفت۔ و میرزا عسکری محبوس
گشت و قراچہ خان کشتہ شد۔ ہمایون شاہ مظفر و منصور بہ کابل
آمدہ یکسال بعیش گذرانید۔ و میرزا کامران بامداد افغانان
بہمنیہ و خلیل زئی و مالکان وغیرہ باز شورش بر داشت و
پادشاہ بمقابلۂ او لشکرکشیدہ بجانب نیلاب گریزانید۔
درآنوقت میرزا عسکری بسبیل ایران بجانب مکۂ شریف
رفتہ در وادی شام انتقال نمود۔[1] و کامران از فساد و عناد
باز نماندہ میرزا ہندال در مقابلۂ او بیست و یکم[2] ذی قعدہ سنہ ۹۵۸ھ
شہید شد۔ و دخترش[3] در عقد نکاح اکبر شاہ مشرف گشت۔
آنگاہ ہمایون شاہ بالشکر جرار یورش کردہ افغانان مہمند
وغیرہ را قلع و قمع کردہ زبون گردانید۔ و میرزا کامران بی بال و
پر شدہ نزد سلیم شاہ[4] افغان پناہ برد۔ از انجا روی رفاہ ندیدہ
نزد راجہ نگرکوٹ بشتافت۔ از انجا بخوف[5] سلیم شاہ پیش

---

[1] سنہ وفات میرزا عسکری ۹۶۱ھ مطابق ۱۵۵۳ء است (فرشتہ جلد اول صفحہ ۲۴۰)

[2] ۳۱ اکتوبر روز شنبہ ۱۵۵۱ء۔ بقول فرشتہ شہادت ہندال میرزا بسبب شبیخون بود کہ کامران میرزا در روز مذکور بر سر او آورد۔ [3] رقیہ سلطان بیگم۔ [4] از ۹۵۲ھ مطابق ۱۵۴۵ء لغایت ۹۶۱ھ مطابق ۱۵۵۴ء

[5] سبب فرار میرزا کامران از پیش راجہ نگرکوٹ این بود کہ سلیم شاہ

آدم خان گہکڑ ملتجی شد۔

اتفاقاً دراں ایام میرزا حیدر دوغلات از سرکشی زمینداران کشمیر عاجز آمدہ ہمایون شاہ را التماس آمدن آنطرف کردہ بود۔ ہمایون شاہ بعزم کشمیر از کابل برآمدہ از آب نیلاب گذرکردہ و آدم خان گہکڑ از خوف بادشاہ ترسیدہ کامران را محافظت نمودہ بدرگاہ نوشت۔ و منعم خان موجب حکم نزد آدم خان رفتہ میرزا را گرفتار کردہ بحضور آوردہ از انجا اُلوس چغتائی بر قتل او مستعد گشت۔ و پادشاہ بر کشتن او راضی نشدہ میل در چشمانش کشیدہ بی نور ساخت۔ مصرع

"چشم پوشید ز بیداد سپہر"۔ تاریخ است۔

چون پادشاہ بدیدن او رفت کامران این رُباعی خواند۔ قطعہ:-

زقدر و شوکت سلطان نگشت چیزی کم
از التفات بغربت سرای دہقانی
کُلاہ گوشۂ دہقان بآفتاب رسید
کہ سایہ بر سرش افگند چون تو سلطانی

---

۴۴ میرزا را صاحب داعیہ می دانست۔ از عقب او در ۹۶۰ھ بر سر راجہ ہائے پنجاب رواں شد۔ (فرشتہ جلد اول صفحہ ۲۴۱ مطبوعہ منشی نولکشور پریس لکھنؤ)۔

لہ ۹۵۹ھ۔ تاریخ مزبور از محمد مومن فریخودی است۔

بعد اینواقعہ کامران بہ حج رفت و سہ حج کردہ انتقال نمود[1]۔ در مزار معلّیٰ مدفون است۔

القصہ پادشاہ از فتنۂ کامران دل جمعی کردہ بجانب کشمیر متوجہ شد۔ چوں دراں ایام سلیم شاہ افغان در پنجاب رسیدہ بود امرای درگاہ بعرض رسانیدند کہ ہرگاہ بکشمیر درآئیم افغاناں راہ برآمد مسدود خواہند ساخت۔ ہمایون شاہ مصلحت منظور نکردہ بجانب کشمیر کوچ فرمود۔ و امرا باہتمام خویش طیعانہ ہمراہی نکردہ بجانب کابل رواں شدند۔ جنت آشیانی چارہ ندانستہ عنان عزیمت بجانب کابل معطوف داشت۔

بعد چندگاہ ہمایون شاہ داعیۂ تسخیر ہندوستان بخاطر آوردہ باجمعیت پانزدہ ہزار سوار در ماہ صفر ۹۶۲[2]ھ روانہ شدہ از آب نیلاب عبور نمود۔ و بیرمخان را منصب سپہ سالاری بخشیدہ پیشتر بسمت منقلائی رواں ساخت۔ و تاتارخان حاکم رہتاس تاب مقاومت در خود ندیدہ بجانب دہلی گریخت۔ و ہمایون شاہ باشوکت وجاہ وارد لاہور شدہ حاکم آنجا بغیر جنگ فرار اختیار نمود۔ و پادشاہ بی منازعت

---

[1] فرشتہ تاریخ انتقال کامران میرزا ۱۱ ذی الحجہ ۹۶۴ھ (۵ اکتوبر روز شنبہ ۱۵۵۶ء) نوشتہ است۔

[2] دسمبر ۱۵۵۴ء۔

بشہر در آمد و بیرمخان ترکمان علاقۂ سرہند را قابض شدہ رعایای آنطرف مطیع گردانید۔ وجمعی از افغانان بسرداری شہباز خان ونصیر خان در دیپالپور جمع آمدہ علم تقابل فراشتند۔ ہمایون شاہ سیّد ابوالمعالی وقلیخان بمدافعۂ ایشان مامور ساخت آنجماعت فوج افاغنہ را تا ل مال کردہ مال ومنال ایشان را بغارت بردہ رجعت نمودند۔ وسکندر شاہ تاتارخان وہیبت خان را باجمعیت سی ہزار سوار بمقابلۂ ہمایون تعیین ساخت۔ بیرمخان برسر آنہا شبخونی آوردہ منہزم گردانید۔ وفراوان مال غنیمت در دست مغلان افتاد۔ وسکندر شاہ بعد از شکست تاتارخان باعسکر ہشتاد ہزار واقبال بیمار بعزم پیکار رایت عزیمت افراخت۔ وبیرمخان بنوشہرہ رفتہ آن بلاد را مضبوط ساخت۔ چون سکندر شاہ بیرون نوشہرہ اقامت فرمود ہمایون شاہ در قلعۂ نوشہرہ استقامت افزود۔ سلخ ماہ رجب سنہ مذکور دو دریای قہار بجوش آمدہ بحرب وضرب پیوستند۔ دلاوران مغلستان داد شجاعت ومردانگی دادہ فوج افغانان را قتل عام کردہ منہزم گردانیدند۔ وسکندر شاہ بکوہستان سوالک گریختہ رفت۔ برادر سکندر خان اوزبک ودیگر خوانین بدہلی وآگرہ رفتہ متصرف شدند۔ شاہ ابوالمعالی برحکومت پنجاب افتخار یافتہ بمدافعۂ سکندر شاہ مامور گشت وہمایون شاہ در ماہ رمضان

تشریف حضور بدهلی آورده بیرمخان را باقطاع وعنایات خسروانه بیش از بیش نوازش فرمود و تردی بیگ حاکم دهلی شد وسکندرخان بحکومت آگره مستقل گشت. و بیرمخان تاریخ فتح حضور گذرانید. تاریخ

منشی خرد طالع میمون طلبید
انشای خرد طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندستان را
تاریخ ز شمشیر همایون طلبید

آنگاه سکندرشاه درکوهستان روز بروز طاقت خود پیدا میکرد و همایون شاه بیرمخان را اتالیق شاهزاده محمد اکبر ساخته بملازمت آن والاگوهر بدفع سکندرشاه در پنجاب روانه فرمود. همدران زمان قنبر دیوانه در سنبل شورش کرده علی قلیخان برسراو تاخته سرش بریده بدرگاه فرستاد.[1]

و هفتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و شصت و سه[2] (۹۶۳) بوقت غروب آفتاب پادشاه بالای بام کتابخانه برآمده لحظه جلوس نمود و بوقت فرود آمدن ناگاه مؤذن بانگ نماز شام شروع نمود آنحضرت بواسطه تعظیم لحظه بر زینه دوم نشست

---

[1] تاریخ فرشته جلد اول صـ ۲۴۲ چاپ لکهنؤ.

[2] ۱۴ جنوری ۱۵۵۶ء.

وبوقت برخاستن تکیہ بر عصا کردہ عصا بشکست ناگاہ بادشاہ[1] از نردبان جُدا شدہ بر زمین آمد۔ یازدہم ماہ مذکور ہُمائے روحش بآشیان قدس پرواز نمود این مصرع تاریخ است ع

"ہُمایون بادشاہ از بام افتاد"[2]

پادشاہی او در ہند و کابل بست و پنجسال بود۔ وعمر شریفش پنجاہ[1] و یک۔ پادشاہی بود بغایت شجاع وصاحب ہمت وسخاوت و مروت با علماء وفضلا بیشتر صحبت داشت ہمہ وقت با وضو می بود۔ بی وضو نام خدا بر زبان نمی آورد۔ بر مذہب حنفی راسخ بود۔ بعضے اُمرای[3] چغتائیہ او را شیعہ میدانستند

[1] ۲۵ جنوری سہ شنبہ ۱۵۵۶ء۔

[2] ۹۶۲ھ۔ بقول ابوالفضل چاپ مطبع نولکشور لکھنؤ۔ تاریخ مزبور از مولانا قاسم کاہی است و یکسال کم است۔ تفاوت یکسال و دو سال در عمارات تخرجہ توان کرد نہ در وفیات۔ و درست تاریخ این مصرع است:۔

"دانست ملک جلال الدین باد"۔

[3] اشارہ بطرف کامران میرزا است کہ بموجب نگارش فرشتہ جلد اول ص ۲۴۳ چاپ لکھنؤ۔ برادر خود ہمایون را شیعہ میدانست۔ وسبب این بود کہ ہمایون از خردی شیعان خراسان وعراق را نزد خود جمع می کرد۔ کامران میرزا با ہمایون در بارۂ مذہب ہمیشہ ہمزبانی می کرد۔ وقتیکہ از آسیب شیرشاہ ہمہ در لاہور جمع شدہ بودند، بعضے ہر دو برادر سوارہ از جائے میگذشتند۔

غلط است - دیوانِ اشعار اوبی نظیر و متہ - رُباعی

"خوش آنکہ باخیالت عمری نشستہ بودم

در شوق سروِ قدت از جای جستہ بودم

علیم مکن کہ گفتم موی ترا پریشان

در شرح جعدِ زلفت چون دل شکستہ بودم"

جلال الدین محمد اکبر شاہ خاقان اکبر بمقام کلانور[۱] از زبان شیخ جولی[۲] خبر واقعۂ ہمایون شاہ اصغا کردہ لوازم سوگواری و مراسم ماتمداری بجا آورد - انگاہ باتفاق اعیان دوم ماہ ربیع الثانی[۳] سنہ نہصد و شصت و سہ ۹۶۳ھ در کلانور بر تخت شاہی جلوس نمود آن روز بعمر سیزدہ سالہ و نہ ماہ بود - بیرمخان اتالیق متصدی امور ملک و مال شدہ فرامین بشارت جلوس باطراف فرستاد - و باج تمغا و راہداری و سلامانہ و پیشکش و سرانہ تمامی ملک محروسہ را

سگے بنظر در آمد کہ پائے بر داشتہ برقبری می شاشید - کامران گفت "چنین معلوم می شود کہ صاحب این قبر "رافضی" است" پادشاہ گفت "آرے چنان ظاہر می گردد کہ این سگ ہم "سنّی" باشد"۔

[۱] کلانور محل تاجپوشی اکبر دیہے است کہ مابین ہزراوی و بیاس در ضلع گورداسپور پنجاب واقع است - (حاشیہ ۴ توزک بابری مترجمہ لیڈن وارسکن چاپ مطبع آکسفورڈ لندن سنہ ۱۹۲۱ء ص) - [۲] بقول فرشتہ "شیخ جولی یکے از ارکان دولت معتمدانِ درگاہ ہمایون بود - [۳] ۱۵ فروری، روز شنبہ سنہ ۱۵۵۶ء -

معاف داشت۔ و شاہ ابوالمعالی[1] کہ فرزند خواندۂ ہمایوں شاہ بود داعیۂ مخالفت بخاطر آوردہ محبوس شد۔ و تردی بیگ خان حاکم دہلی و علی قلیخان حاکم سنبل و سکندر خان حاکم آگرہ و بہادر خان حاکم دیپالپور و منعم خان حاکم کابل مقرر گشت۔ و محمد حکیم میرزا عرایضات متابعت خود فرستادہ اظہار اخلاص و اطاعت نمود۔ پس ازاں موکب خاص بعزم استیصال سکندر شاہ بدامن کوہ سوالک[2] نہضت کرد۔ و سکندر شاہ بعد محاربۂ بسیار منہزم شدہ بکوہستان بگریخت۔ و دہرامچند[3] راجۂ نگر کوٹ بدرگاہ

---

[1] شاہ ابوالمعالی سید زادۂ عالی نسب از ولایت کاشغر بود۔ در تناسب اعضا و صفت شجاعت از اقران ممتاز بود۔ ہمایون بسبب توجہے خاص اورا از خطاب فرزندی سربلند کردہ بود۔ (منتخب التواریخ ملا عبدالقادر بدایونی صفحہ ۳۳ چھاپ لکھنؤ)۔

[2] کوہ سوالک" سلسلۂ کوہستان است کہ تقریباً ۲۰۰ میل انگلیسی متوازی کوہ ہمالیہ از ضلع ہوشیار پور پنجاب تا قصبۂ ہردوار، یو۔پی می رود۔ بالفاظ دیگر کوہچہ ہائے کہ مابین دریائے گنگا و دریائے بیاس است بنام کوہ سوالک" موسوم است۔ (حاشیہ انگلیسی توزک بابری صفحہ ۲۰۳)

نزد بابر وجہ تسمیہ این کوہستان بہ سوالک این است کہ "سوا" بہندی حصۂ چہارم و "لک" صد ہزار را می گویند۔ بالفاظ دیگر کوہستانِ مزبور مجموعہ یکصد و بیست و پنج ہزار کوہچہ ہائی عالی شان است۔ (توزک بابری صفحہ ۲۰۳)

[3] در منتخب التواریخ "رام چند" مذکور است۔

آمده نوازش بسیار یافت۔ همدران زمان سلیمان میرزا بر کابل خروج کرده بی نیل مقصود رجعت نمود۔

در ینولا هیمون[1] بقال وزیر محمد شاه عدلی[2] با سی هزار سوار و پیاده و دو هزار فیل متوجه آگره گشت۔ و سکندر خان تاب تقابل نیاورده بدهلی گریخت۔ و شادی خان افغان که او نیز از امرای معتمد عدلی بود بکنار آب رهپت رسید۔ و علی قلیخان سیستانی با سه هزار سوار عراقی و خراسانی با شادی خان جنگ کرده منهزم ساخت۔ و هیمون بقال آگره را متصرف گشته بجانب دهلی یلغار نمود۔ و تردی بیگخان بمقابلهٔ او شتافته بمقابله پیوست۔ هیمون بقال او را هزیمت داده دهلی را قابض گشت۔ و تردی بیگخان و علی قلیخان با جمعیت معاونان خود در نوشهره آمده ولایت بدشمن سپردند۔ و اکبر شاه در جالندر خبر یافته دلگیر گشت۔ بعد کنکاش بسیار بصلاح بیرمخان بمقابلت هیمون بقال بال همت را پرواز داده در نوشهره رسید۔ از انجا امرای هزیمت خورده ملازمت نمودند۔ بیرمخان تردی بیگ را بجلوت

---

[1] هیمون از قوم دهوسر و باشندهٔ میوات بود۔ سلیم شاه او را محافظ بازارها مقرر کرده بود۔ محمد شاه عادل او را بوزارت گزید۔

[2] از ۹۶۱ھ مطابق ۱۵۵۴ء تا ۹۶۳ھ مطابق ۱۵۵۶ء۔

در آورده گردن زد[1] موجب آن امرائ چغتائیه را خوفی پیدا
شده خیالات سرکشی از سر بدر کردند۔ چون رایاتِ عالیات از
نوشهره روانه دہلی شد سکندر خان و عبد اللہ خان و علی قلیخان وغیره
برسم منقلائی پیشتر یورش کردند[2]۔ و ہیمون بقال خود را راجه بکرماجیت
خوانده کوس تکبر می نواخت۔ و با پلنگان شیر جنگ آہنگ جنگ استعمال
نمود۔ و جمعی از عمده سردارانِ افاغنه با توپخانه عظیم بمقابله ہراولانِ
شاہی پیشتر تعین ساخت۔ آنها از تقابل عسکر مغلان عاجز آمده
منهزم شدند۔ و توپخانه یک قلم باختند۔ ہیمون بقال چون بنواحی
پانی پت رسید لشکر چغتائی از دور دیده متوہم گشت۔ و فیلانِ

---

[1] تفصیل قتل این است که "بیرمخان از تردی بیگ اختلاف مزاج داشت و با وجود
آن او را "توقان" یعنی برادر بزرگ می گفت۔ باعث شکست آن لشکر
نفاق تردی بیگ را دانسته و خاطرنشان شاہنشاہی ساخته و خانزمان
و جمعے دیگر را گواه بر ثبوت مدعائے خویش کشیده رخصت گونه از برائے
قتل او حاصل کرد۔ و نماز دیگرے سرکنان بمنزل تردی بیگ رفته او را ہمراه
گرفته بمنزل خود در خرگاہی آورده آخر نماز شام خود به بهانه طہارت برخاست
و جمعے را که مقرر ساخته بود اشارت بقتل تردی بیگ خان کرد۔ تا کار او تمام ساختند۔"
(منتخب التواریخ چاپ لکھنؤ صفحہ ۱۳۴)۔

[2] طبقات اکبری چاپ لکھنؤ صفحہ ۲۴۵ و منتخب التواریخ چاپ لکھنؤ صفحہ ۱۳۴
و تاریخ فرشته چاپ لکھنؤ صفحہ ۲۴۵۔

بدست بہ سرداران خود قسمت کرد کہ بہ آنہا سوار شدہ بلوازمات حرب پرداز ند۔

وعلی قلیخان بروز دوم محرم[1] ۹۶۴ھ بتسویہ صفوف پرداختہ نائرۂ کارزار افروخت واز طرفین مردان مرد بجولان آمدہ بقتال و جدال پیوستند۔ ہیمون بقال بر فیل ہوائی نام در قلب علی قلیخان سیتانی درآمدہ مانند پلنگ غرش میکرد۔ اما بہادران بیرمخان کہ در آں صف بودند شرائط شجاعت بجا آوردہ در حرب و ضرب تقصیری نکردند۔ ناگاہ تیر بچشم ہیمون بقال رسیدہ خونش جاری شد۔ وافغان بیدل شدہ راہ گریز پیش گرفتند۔ وہیمون باوجود زخم چشم بہر سمت بہر سو حملہ میکرد۔ درآنوقت علی قلیخان فیل ہیمون از میان معرکہ بکنار آوردہ بخدمت پادشاہ گذرانید۔ وپادشاہ[2] بنیت غزا تیغ بگردنش انداختہ سرش بکابل فرستاد۔ وجیدش در دہلی بدار کشید ولشکر

---

[1] نزد بدایونی ایں روز روز جمعہ عاشورہ دہم ماہ محرم الحرام ۹۶۴ھ (مطابق ۱۳ نومبر روز جمعہ ۱۵۵۶ء) بود۔ (منتخب التواریخ ص ۱۲)

[2] ایں روایت از فرشتہ ماخوذ است۔ لاکن صاحب طبقات و بدایونی آں رفتہ اند کہ قاتل ہیمون بقال بیرمخان خانخانان است۔ مصاحبین دربار اکبر را بریں کردہ بودند کہ بغرض ثواب سر ہیمون از تن جدا کند، لاکن بادشاہ جواب داد "اگر در حس و حرکت بودی، تیغ آزمائے کردمے" ایں شنیدہ خانخانان بہ نیت جہاد شمشیرے انداخت۔

مہزوم گشتہ زیادہ از پانصد فیل بدست لشکر منصور افتاد۔ و پادشاہ مظفر و منصور بہ تخت دہلی بکمال اقتدار جلوس فرمود۔ و ملا پیر محمد شیروانی بطرف میوات فرستادہ اہل و عیال و مال و منال ہیمون بقال که در انجا بود ضبط نمود۔

ہمدراں ایام سلطان حسین میرزا[1] بموجب حکم شاہ طہماسپ صفوی در قندہار آمدہ قلعہ را متصرف شد۔ و خضر خواجہ[2] خان که حاکم لاہور شدہ بود بمقابلت سکندر شاہ عاجز آمدہ در قلعہ لاہور محصور گشت۔ موجب آں اکبر شاہ فی الفور عازم پنجاب شدہ سکندر شاہ بکلانور گریختہ رفت۔ و از انجا در قلعہ مانکوٹ متحصن گشتہ تا عرصہ شش ماہ در محاصرہ بود۔ عاقبت ابواب مصالحہ مفتوح داشتہ فرزند خود عبد الرحمان مع چند زنجیر فیل بحضور فرستادہ خود بجدود بنگالہ رفت۔ و پادشاہ بہ لاہور آمدہ در اثنای راہ بیرم خان را مزاج منحرف شد۔ چند روز سواری نکرد۔ روزی پادشاہ دو فیل نامی بجنگ انداخت آنہا جنگ کنان نزدیک خیمہ بیرم خان آمدند و غوغای تماشائیان بلند شد۔ و بیرم خان را بخاطر آمد که ایں حرکت بہ اشارۂ پادشاہ میباشد۔ پیغام فرستاد که باعث گذاشتن فیلان مست قریب منزل ایں دولت خواہ چیست؟

[1] سلطان حسین میرزا ابن بہرام میرزا ابن شاہ اسمعیل صفوی۔

[2] خواجہ خضر خان شوہر گلبدن بیگم عمۂ اکبر پادشاہ بود۔

اگر سخنے غیر موقع بسمع اعلیٰ رسیده باشد غلام را با علام آں منت بخشند؟ بادشاه فرمود که رفتن فیلاں بداں صوب اتفاقیست نه بفرمودهٔ ما۔ بیرمخان را ازیں سخن تسلی نشده رنجش خاطر روز افزوں گشت۔ تا آنکه موجب نفاق فتنه گراں کار بجائے رسید که بیرمخان را مزاج آشفته شده مرتکب حرکات ناشائسته گشت۔ و بر خدمات بائستهٔ خود نازش کرده برخلاف رای خاقان دوران مصاحب[1] بیگ را قتل کرد۔ و ملا پیر محمد[2] بجانب مکه معظمه اخراج نمود۔ و شیخ محمد غوث[3] را بیحرمتی فرمود و بعضے امرا را به اختیار خود مضرت

---

[1] مصاحب بیگ پسر خواجه کلاں امیر ظهیر الدین بابر بود۔ خواجه کلاں پسر مولانا صدر که از امرائے عمر شیخ میرزا پدر بابر است بود۔ خواجه شش برادر داشت که هر یک زندگانی خود را در خدمت بابر صرف نمود۔ بقول ابوالفضل ایں هر شش باو بدوری آشنا و رشته دار بودند۔ (از حاشیه توزک بابری صـ ۸۲ جلد دوم مترجمه لیڈن وارسکن چھاپ آکسفورڈ پریس سنه ۱۹۲۱ء)

[2] ملا پیر محمد قندهاری الاصل بود۔ ابتداءً فقیری و طالب علمی می کرد۔ آخر از حسن قابلیت بمرتبهٔ امراء اکبری رسید۔ جمیع مهمات ملکی و مالی به نیابت خانخاناں بدست او می شد۔ ارکان دولت بمنزل او بیا اکم بار یافتند۔ (منتخب التواریخ چھاپ لکھنؤ صـ ۱۳۹)

[3] شیخ محمد غوث گوالیاری مرید شیخ ظهور حاجی حضور عرف حاجی حمید است

۴۴

نسبت او بسلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس الله روحه می رسد۔ در

رسانید۔ و پادشاه از ترکانِ او دلگیر شده به رعایتِ حقوقِ دیرینه با او دَم زدن نتوانست۔ رفته رفته آتشِ خصومت همچنان مشتعل گشت که بیرم خان دو مرتبه ترکِ ملازمت کرده عازمِ حج شده بود۔ و الا بیکانیر معاودت کرده موردِ الطافِ جهانبانی گردید۔

و ملّا پیر محمد از زیارتِ مکّهٔ معظمه باز آمده بدرگاه خاقان رتبهٔ عالی یافت۔ موجبِ آن بیرم خان را آتشِ غضب

---

۴۳ ابتدائی حال در دامن کوه چنار دران ریاضت شاقه کشیده مسکن در غارها و غذا از برگ درختان داشت۔ در علم دعوت اسما مقتدا و صاحب تصرف و جذب کامل بود۔ و اجازت این علم از برادر بزرگ خویش پهول که صاحب کرامات و خوارق بود حاصل کرد۔ همایون پادشاه را بهر دو این بزرگوار اخلاص به کمال بود۔ و در جلال شیخ آن زمان را نسبت ایشان بود۔ فقیر (عبدالقادر بدایونی) او را در سنه ۹۶۶ھ در بازار آگره از دور دیدم که سواره می گذشت۔ و از ازدحام خلائق چنان بود که کسے را مجال گذشتن از آن جمعیت نبود۔ صحبت او به خانخانان بیرم خان راست نه آمد و رنجیده به گوالیار رفت۔ در کسوت فقر بسیار صاحب جاه و جلال بود۔ هر کرا امید بید حتّی که کفار را نیز تعظیم و قیام می کرد۔ ازین جهت فقرا الله کے به ملامت او برخاستند۔ الغیب عند الله۔

در سنه ۹۷۰ھ (۱۵۶۲ء) بعد از هشتاد سالگی در آگره رحلت آخرت نمود و در گوالیار مدفون شد (منتخب التواریخ ص ۲۷۹ چاپ مطبع نولکشور لکهنؤ)۔

بجوش آمده لشکری آراسته علم بغاوت افراخت۔ و خان اعظم و ملا پیر محمد خان برای گوشمالی او از حضور مامور گشت۔ بعد جدال و قتال بسیار و معرکہ ہای بے شمار بیرم خان مغلوب شده بوسالت جمال خان حقوق خدمات سابقۂ خود شفیع گناہان خویش ساختہ امان خواست۔

و اکبر شاه جمعی از ارکان دولت به استقبال او فرستاد کہ باعزاز و اکرام تمام بمجلس پادشاہی درآوردند۔ بیرم خان دستار در گردن انداختہ بزیر پای پادشاہ غلطیده ہای ہای بگریست و پادشاه بدست مرحمت سرش برداشتہ بجای قدیم بنشانید۔ فرمود اگر میل سپاہ گری داری ولایت کالپی و چندیری بتو ارزانی میدارم اگر مصاحبت مجلس اقدس میخواہی نزد خود نگاہدارم و اگر عزیمت حرمین الشریفین[2] بخاطر آری باحسن وجوه روانہ می سازم۔ بیرم خان گفت اینہمہ تردّدات بواسطۂ آن بود کہ بملازمت رسیده غبار و ملال از خاطر اقدس بردارم۔ الحمد للہ میسر شد اکنون با تاکن شریفہ بدعا پردازم۔ پادشاه

---

[1] بدایونی نام این کولاب (نزد دوے حوض) سہنس لنگ ذکر کرده است۔
(منتخب التواریخ صفحہ ۱۲۵ چاپ لکھنو)

[2] بقول بدایونی "بیرم خان در ابتدائے فتح حکم تقتل پدر او فرموده بود، بدین وجہ در خیال انتقام بود (ایضاً صفحہ ۱۲۵ و نیز طبقات اکبری صفحہ ۲۵۳)"

پنجاہ ہزار روپیہ دادہ اورا رخصت بہ حج فرمود۔ و بیرمخان باساز و سامان فراوان عازم بیت اللہ شدہ بمقام گجرات تفرّج کولاب سہن سنگھ نمودہ برکنارۂ آں ۱۴ ماہ جمید الاول سنہ ۹۶۸ھ[1] از دست مبارک خان افغان بدرجۂ شہادت رسید "شہید شد محمد بیرام" تاریخ است۔

ہمدریں سال گیتی ستان ادہم خان[2] انکہ را باستعداد تمام بتسخیر مالوہ مأمور فرمود۔ باد بہادر[3] بجنگ پیش آمدہ خائب و خاسر بجانب برہانپور گریخت وصوبۂ بنگالہ در تصرف اولیائے دولت در آمد۔ ہمدریں سال شیرخان عدلی با چہل ہزار سوار افغان بقصد انتزاع جونپور از آب گنگ بگذشت۔ علی قلیخان با دوازدہ ہزار سوار مقابلۂ او برآمدہ مغلوب گردانید۔

---

۱ ۹۶۸ھ (۱۵۶۰ء)۔ فقرۂ "شہید شد محمد بیرام" جزوے از رباعی است کہ بدایونی در منتخب ثبت کردہ است و این است :-

بیرم بہ طواف کعبہ چوں بست احرام | در راہ شہید گشت و یافتہ کام
تاریخ شہادتش ز دل پرسیدم | گفتا کہ "شہید شد محمد بیرام"

۲ کسانیکہ از سپہ سالاران با ادہم خان دریں مہم شرکت کردند پیر محمد خان وصادق خان و قیا خان گنگ و عبد اللہ خان اوزبک و شاہ محمد خان قندھاری نیز بودند (طبقات اکبری صـ۲۵۴ چاپ لکھنؤ مطبع نولکشور)

۳ درست "باز بہادر" است۔

ودر سال نہصد و شصت و نہ[1] ۹۶۹ھ پادشاہ بزیارت خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ مشرف گردید و ہنگام مراجعت دختر راجہ پورنمل بعقد ازدواج خود پسندید۔ ازانجا میرزا شرف الدین بتسخیر قلعۂ میرٹھ کہ از ممالک راجہ مالدیو بود تعیُّن فرمود۔ و راجہ جگمل و دیو داس متحصّن شدہ محاصرۂ آں بطول انجامید آخر الامر بہ بہانۂ صلح از قلعہ برآمدہ راجہ جگمل بیکسو رفتہ محفوظ ماند۔ دیو داس قلعہ را آتش کشیدہ رو بگریز نہاد و میرزا درعرض راہ او را گرفتہ مع دو صد و پنجاہ کس از راجپوت بقتل رسانید وقلعہ مفتوح ساخت۔

ہمدریں سال ملّا پیر محمد عرصۂ مالوہ را از خار تعرض باز بہادر پاک کردہ قلعۂ بیجانگر مفتوح کرد۔ ازانجا بفرمان پادشاہ بر ولایت خاندیس لشکر کشیدہ بلدۂ برہانپور را قتل عام نمود۔ دراں حال باز بہادر بامداد حاکم برار باز شورش بر داشت۔ و پیر محمد خان از برہانپور بر جناح تعجیل یورش کردہ در دریای نربدا کشتی حیات او غرق شد۔ باز بہادر صوبہ مالوہ را باز قبضہ نمود۔[2] و اکبر شاہ عبداللہ خان حاکم کالپی بدفع فتنہ باز بہادر

---

[1] بتاریخ ہشتم جمادی الاول سنہ ۹۶۹ھ (۱۴ ر جنوری سنہ ۱۵۶۲ء)

[2] قبضۂ باز بہادر بر صوبۂ مالوہ بار دیگر در سنہ ۹۶۹ھ مطابق (۱۵۶۱ء) رو نمود (فرشتہ)۔

گسیل فرمود۔ و بایزید بہادر بعدم طاقت مقاومت بکوہستان گریخت۔

ہمدریں زمان شمس الدین محمد خان انکہ[1] درامور وکالت استقلال کلی یافتہ بود۔ ادہم خان انکہ برادر رضاعی او حسد بردہ درسنہ نہصد و ہفتاد[2] برسر دیوان بوقت قرات قرآن نیم شبان بقتل رسانید۔ و بآواز غلغلہ پادشاہ از خواب استراحت بیدار شدہ ادہم خان از بالای ایوان بزیر انداختہ از جان گذرانید۔ و ہمدراں سال آدم خان گہکھر محبوس شدہ بجای او کمال خان گہکھر بحکومت ملک گہکھران اختصاص یافت۔

و ہمدریں سال شاہ ابو المعالی کہ از مجلس گریختہ بمکہ معظمہ رفتہ بود باز آمدہ با میرزا شرف الدین حسین پیوست۔ و در نارنول آمدہ دست اندازی نمود۔ و حسین قلیخان یوسف بیگ و احمد بیگ را بمدافعت او مامور کردہ خود بمقابلۂ شرف الدین میرزا بشتافت۔ و ابو المعالی درکمین ماندہ آں ہردو سردار بقتل رسانید و خود نزد محمد حکیم[3] میرزا بکابل رفت۔ از انجا

[1] "انکہ" بتائے منقوطہ شوہر مرضعہ و قرابتیان او را گویند (فرشتہ ص ۲۵۱)

[2] ۱۵۶۵ء۔

[3] محمد حکیم میرزا پسر شہنشاہ ہمایون بود۔ بتاریخ ۱۵ جمادی الاول سنہ ۹۶۱ھ مطابق ۱۸ اپریل سنہ ۱۵۵۴ء بمقام کابل از بطن ماہ چوچک پیدا شد۔ بزبان

محمد حکیم میرزا ہمشیرۂ خود بعقد او داده در امورات ملکی دخیل ساخت۔ و ابو المعالی بخیال شاهی افتاده خوش آمد خود که مختارِ ملک بود بزجر و عنف بکشت۔ و زمام وکالت میرزا که خورد سال بود بکف آورد۔ پس سلیمان میرزا از بدخشان بکابل آمده شاہ ابو المعالی از تیغ گذرانید۔ و میرزا شرف الدین حسین بعد گرفتن ابو المعالی با حمد آباد رفت۔ و پادشاه از شکار فارغ شده عازم دہلی بود۔ و قتلق فولاد که از ملازمان شرف الدین حسین بود قاصد قتل پادشاه شده در بازار دہلی در حین از دحام تیرے بر کتف پادشاه انداخته یک وجب داخل شد۔ قتلق فولاد را پارچه پارچه کردند و ظلّ سبحانی تا ہشت روز شفا[1] یافت۔ بعده ازاں پادشاه به آگره رفته به جانب ترور شکار فیلان تفرج نمود۔ ازانجا بجانب مندو یلغار کرده ملاحظه عمارات شاہان خلجیه نمود۔ میراں مبارک شاه والیٔ برہان پور اطاعت کرده دختر خود تحفۂ خدمت نمود۔ ازاں جا رایات اجلال به جانب آگره متوجه شد۔

---

[۴۴] اکبر حاکم کابل بود۔ بر پنجاب دو با حمله کرد یکے در سنه ۹۷۴ھ مطابق سنه ۱۵۶۶ء و دیگر در سنه ۹۸۹ھ مطابق سنه ۱۵۸۱ء لاکن ہزیمت خورد۔ بتاریخ ۱۶ شعبان المعظم سنه ۹۹۳ھ مطابق ۲۶ جولائی سنه ۱۵۸۵ء در کابل بعمر ۳۲ سالگی وفات کرد (قاموس المشاہیر جلد ۲ ۔ ص ۱۸۸ ۔ مطبع نظامی بدایون سنه ۱۹۲۶ء)

[1] بقول فرشته ص ۲۵۳ " معالج اکبر حکیم عین الملک گیلانی بود که در تداوی ید بیضا داشت۔" ۴۴

ودر سال نهصد و هفتاد و یک[1] سکندر خان اوزبک و ابراهیم خان
اوزبک که طرف بهار و جونپور اقطاع داشتند سر از اطاعت پیچیده
بموافقت علی قلیخان سیستانی و بهادر خان سیستانی و آصف خان هروی
حاکم گڑھه[2] و مانکپور که از ارکین عمدۂ سلطنت بودند قریب سی هزار سوار
جیّد جمع گشته علم مخالفت افراخته ممالک بسیار قبضه نمودند. پادشاه نوعی
متردّد و متوهم نگشته به بهانۂ شکار بجانب ولایت گڑھ نهضت ساخت.
و اُمرای بغاوت اندیش را بانواع استمالت و مدارا نمود و آنها
از خیال خیره سری باز نیامده لوای بغاوت افراشتند. دران اثنا
ایلچیان حکیم محمد میرزا از کابل آمده خبر دادند که میرزا سلیمان بعد کشتن
شاه ابوالمعالی خطبۂ کابل بنام خود کرده میرزا سلطان بر حکومت
کابل مستقل گذاشته خود به بدخشان رفت. و میرزا محمد حکیم میرزا سلطان

"عین الملک دوائی تخلص می کرد واز معروف اطباء عهد اکبری بود.
در انشا پردازی و ترسل ید طولی داشت. بمقام هنڈیا ضلع
آله باد در ماه ذی الحجه ۱۰۰۳ھ مطابق ۱۵۹۴ء رحلت نمود"

(قاموس المشاهیر جلد ۱ - ص ۲۱۲)

[1] مطابق ۱۵۶۳ء. بقول فرشته سبب بغاوت این اُمرا چنین بود که پادشاه بعد قضیۂ عبدالله خان اوزبک که در اجین باغی شده بود مطابق افواه عام عزم کرده بود که تمامی اُمرائے اوزبک را مستاصل سازد"

[2] ولایت گڑھ.

را از کابل بدرکرد اکنون میرزا سلیمان با فوج گران آمده کابل را قبضه نمود و محمد حکیم میرزا تاب مقاومت نیاورده دار د پیشاور گردید۔ و پادشاه بنام امرای پنجاب و محمد قلیخان حاکم ملتان فرامین صادر فرمود که محمد حکیم میرزا را کومک داده سلیمان میرزا را مستاصل سازند۔ و فریدون خان خالوی محمد حکیم نیز بمعاونت او دستوری یافت۔ فریدون خان بمقام اٹهک محمد حکیم میرزا را ملازمت نموده خاطرنشین ساخت که پادشاه اینوقت گرفتار خرخشهٔ اوزبکان است مناسب آنست که بلاهور رفته قلعه را متصرف شوند و امرای پنجاب از خود ساخته دفع مضرت میرزا سلیمان نمایند۔ محمد حکیم میرزا فریب خورده روانهٔ لاهور گشت و قطب الدین محمد خان و میر محمد خان حاکمان لاهور در قلعه محصور ساخت۔ پادشاه باستماع خبر مهمات اوزبکان بتعویق انداخته آگره را به منعم خان سپرده چهاردهم جمید الاول سنه ۹۷۴ه[1] بمسارعت تمام وارد لاهور گشت چون محمد حکیم میرزا از یلغار شهریار خبردار شد بی توقف سوار شده تا کابل واپس ندید[2]۔

چون موسم زمستان رسید سلیمان میرزا به بدخشان رفت و محمد حکیم کابل را متصرف گردید۔ پادشاه در لاهور آمده چند روز بشکار مشغول شد۔ وزیرخان[3] در شکارگاه بملازمت آمده عذر

---

[1] مطابق ۲۷ نومبر روز سه شنبه ۱۵۶۶ء۔

[2] فرشته جلد اول ص ۲۵۶۔

[3] وزیرخان برادر آصف خان هروی است۔ هر دو برادران در زمان اکبر از

تقصیرات آصف خان درخواست کرد۔ پادشاہ از تقصیرات او درگذشته وزیر خان پنجہزاری ساخت۔

ہمدراں ایام الغ میرزا[1] و شاہ میرزا کہ از احفادان محمد سلطان[2] میرزا بودند مصدر فساد شدہ اطراف سنبل را غارت کردند۔ و منعم خان

امرائے بزرگ بودند۔ وزیر خان در سنہ ۹۹۵ھ مطابق سال سی و دوم از جلوس اکبری (۱۵۸۶ء) از عارضۂ اسہال درگذشت۔ (ماثر الامراء جلد سیوم ص ۹۲۹ چاپ مطبع اردو گائیڈ کلکتہ سنہ ۱۸۹۰ء)

[1] الغ بیگ میرزا و شاہ میرزا ہر دو خطاب اند کہ از طرف بابر بایشاں دادہ شدہ بود نام اصلی این ہر دو برادر علی الترتیب سکندر مرزا و سلطان مرزا بود. (ایضاً ص ۱۹۲)

[2] محمد سلطان مرزا پسر ویس مرزا ابن بایقرا بن منصور ابن بایقرا است۔ در زمان دولت سلطان حسین میرزا بایقرا کہ جد مادری او شد مکرم و معظم بودہ۔ بعد واقعۂ ناگزیر آن پادشاہ بملازمت بابر بادشاہ در آمد۔ با آنکہ مکرر آثار عصیان بہ ظہور آمد جنت آشیانی (بابر) از کمال مروت بعد از قدرت انتقام ہم در مقام عفو شد۔

چوں نوبت بعرش آشیانی (ہمایوں) رسید، محمد سلطان میرزا را باینائر و عشائر بہ عنایات مخصوص ساخت۔ و بنا بر کبر سن از تکلیف نوکری معاف داشتہ پرگنۂ اعظم پور سرکار سنبل جہت خرج عنایت فرمود۔ در حالت پیری در انجا از مرزا سہ پسر شد یکے ابراہیم حسین مرزا، دوم محمد حسین مرزا، سوم مسعود حسین مرزا، چہارم عاقل حسین مرزا۔ این پسر سرکشی

الغ بیگ مرزا[1] را گرفتار کرده در قلعۂ بیانہ محبوس ساخت۔ در انجا
از جان درگذشت علی قلیخان[2] سیستانی و سکندر خان اوزبک موقع
دانسته با جمعیت دو ہزار افیال و لشکر بیشمار متوجہ جونپور شدند
و پادشاہ بعجالت تمام از لاہور رجعت کردہ در مانک پور آمد
در انجا کشتی حاضر نبود۔ پس بر فیل سندر سوار شدہ مع یکصد

و بغاوت در نہاد خود داشتند۔ بنابریں محمد سلطان مرزا حکم اکبر در قلعۂ بیانہ
محبوس شد و در انجا فوت کرد (ایضاً ص ۱۹۲ و ۱۹۳)۔

[1] الغ بیگ مرزا سہو حسن است در سن محمد سلطان مرزا ست چنانکہ در فوق
مذکور شد۔ تائیدش از فرشتہ می شود چنانکہ می گوید:۔

منعم خان المخاطب بہ خانخانان محمد سلطان مرزا را از سرکار سنبھل
مقید نمودہ در قلعۂ بیانہ محبوس ساخت۔ و او در انجا درگذشت
(فرشتہ جلد اول ص ۲۵۶ چاپ لکھنؤ)۔

[2] علی قلیخان المعروف بہ خان زمان پسر سلطان حیدر اوزبک شیبانی از امرائے
پنجہزاری اکبری و صاحب نام و شکوہ بود۔ در بہمن وجود و سپاہگری
و سرداری یگانہ ئی داشت۔ با آنکہ اوزبک بود اما چون در ایران نشو ونما
یافتہ و مادرش از انجا بودہ، مذہب امامیہ داشت۔ اصلاً تقیہ نمی کرد۔
سلطان تخلص می نمود۔

(مآثر الامراء جلد اول ص ۶۳)

فیل سوار از دریا عبور نمود۔ و علی قلیخان و بہادر خان[1] بشرب شراب و رقص مغنیہ مصروف بودند۔ چون صدای شیپور شاہی شنیدند بہ صف آرائی مشغول گشتند۔ و بروز غرۂ ذوالحجہ سنہ مذکور آتش جنگ مشتعل گشت علی قلیخان و خان زمان[2] و بہادر خان کشتہ شدند۔ پادشاہ سرہای آنہا بہ پنجاب و کابل فرستاد و اعوان و انصار آنہا بہ لگدکوب فیلان انداخت۔ تاریخ

چو شد خان زمان باغی و طاغی
ز شاہ اکبر کہ مثلش نیست دیگر

تفنگی خورد و از عالم بدر رفت
بہادر کشتہ شد از زخم خنجر

برای فتح شہ تاریخ جستم
خرد گفتا "مبارک فتح اکبر"[3]

---

[1] برادر علی قلیخان بود۔ [2] سہو نساخ است۔ خان زمان شخصے دیگر نیست بجز علی قلیخان مزبور۔ برای ہر دو حاشیہ مراجعہ شود بہ ترجمۂ علی قلیخان در مآثر الامراء جلد اوّل از صفحہ ۶۲۰ تا ۶۳۰۔ [3] ۹۷۴ھ مطابق ۱۵۶۷ء۔ میر عبد الرزاق اورنگ آبادی صاحب مآثر الامراء تاریخ دیگر نیز دادہ است:۔

قتل علی قلی و بہادر ز چرخ | جانان مپرس از من بیدل کہ چون شدہ
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان | آہے ز دل کشید بگفتا دو خون شدہ

در این تاریخ یک سال زیادہ است۔ اما چون حادثۂ قتل ایشان در ماہ ذی الحجہ کہ آخر ۹۷۴ھ است بوقوع آمدہ این قدر تفرقہ رواست۔ ممکن کہ "آہے کشیدہ" کنایہ از اخراج "یک" بطریق تعمیہ باشد۔

سکندرخان در کشتی نشستہ بہ گورکھپور[1] گریخت۔ و پادشاہ هفتم محرم ۹۷۵ھ[2] مظفر و منصور بآگرہ تشریف آورد۔ و در اثنای راہ قلعۂ شیوپور مفتوح شد و شہاب الدین احمد خان بر حکومت مالوہ اختصاص یافت۔ پادشاہ از قلعۂ کاکرون برای دفع رانا اودی سنگھ عازم شد و رانا بقصد دہشت ہزار راجپوت و ذخیرۂ بسیار در قلعۂ چتوڑہ کہ بالای کوہ واقع است گذاشتہ خود با اہل و عیال بجای قلب اختفا پذیرفت۔ و پادشاہ قلعۂ مذکورہ را محاصرہ فرمود و نقب ہا دادہ دیوارہای آن بآتش فروریخت متحصنان عاجز آمدہ جوہر کردند یعنی تمامی مال و اسباب و عیال و اطفال سوختہ خاکستر نمودند۔ و سپاہان اسلام روشنی دیدہ ہما نوقت داخل قلعہ شدند و آتش ہیجا افروختہ تا نیمروز دہ ہزار کس کشتہ شدند و از لشکر شاہی ہمگی یک کس شہادت یافت۔ حکومت آنجا بآصف خان[3] ہروی تفویض شدہ خاقان اکبر منصور و مظفر از آنجا رجعت فرمود۔ و در اثنای راہ ضرغام آجام شکار ساخت۔

بر چند گاہ خبر رسید کہ ابراہیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا

---

[1] گورکھپور شہریست بزرگ از ولایت اُتر پردیش در ہند شمالی۔

[2] مطابق ۲۵ جولائی روز پنجشنبہ ۱۵۶۷ء۔

[3] آصف خان خواجہ عبدالمجید ہروی برادر وزیر خان ہروی مذکور است بدربار اکبر مصدر خدمات لائقہ گردیدہ اعزاز و سربلندی یافت۔

از چنگیز خان گجراتی دو گردن شده با زمالوہ آمدند۔ اکنون اوجین را محاصرہ دادند۔ پادشاہ قلیج خان اندجانی و غیاث الدین بخشی بدفع ایشان تعین نمود۔ و مفسدان سراسیمہ از آب نربدہ عبور کردہ بجانب گجرات رجعت کردند۔

در سنہ ۹۷۶ھ[1] پادشاہ بعزیمت فتح قلعۂ رنتن پور متوجہ شدہ راجہ سورجن متحصن گشت۔ عاقبت از ضرب توپ عاجز آمدہ امان خواست و قلعہ با دفاین و خزاین بتصرف پادشاہ در آمد از آنجا پادشاہ بزیارت اجمیر شریف مشرف شدہ بجانب آگرہ رجعت فرمود

و در سنہ ۹۷۷ھ[2] ہفدہم ربیع الاول شاہزادہ سلیم ببرکت دعای حضرت شیخ سلیم چشتی[3] متولد گشت و پادشاہ بشکرانۂ آن جمیع نذرانہا...

---

[1] ۱۵۶۸ء ۔ [2] مطابق ۳۰ر اگست روز سہ شنبہ ۱۵۶۹ء ۔

[3] حضرت شیخ سلیم چشتی رحمۃ اللہ علیہ از اولاد مخدوم شیخ فرید الدین گنج شکر قدس اللہ روحہ است۔ اصل او از دہلی است۔ و نسبت امانت و صحت بخواجہ ابراہیم کہ بہ شش واسطہ فرزند خواجہ فضیل عیاض است۔ از راہ خشکی و تری دو بار از دیار ہند بہ طواف حرمین الشریفین رفتہ بسیر روم و بغداد و شام و نجف اشرف و دیگر بلاد مغرب عنان توجہ معطوف داشت۔ تمام سال بسفر گذرانید۔ معاصر حضرت شیخ یعقوب صرفی کشمیری رحمۃ اللہ علیہ است۔ و در مرتبۂ دوم در حج با وے ہمراہ بود۔ در بلاد اسلام بہ "شیخ الہند" شہرت داشت۔ بعمر نود و پنج سالگی در ریاضت شاقہ مصروف می بود۔ در عبارت عربی ید طولی داشت ۔ در سنہ ۹۷۹ھ (۱۵۷۱ء) برحمت حق پیوست۔ "شیخ ہندی" تاریخ است ۔ ملخص از منتخب التواریخ ملا عبد القادر بدایونی ص ۲۸۱ و ص ۲۸۲ مطبوعۂ نولکشور پریس لکھنؤ۔

خلاص ساخت و بایفای نذری که برای فرزند کرده بود پیاده باجمیر شریف بشتافت و در آن ایام قلعۂ کالنجر در قبضۂ اولیای دولت داخل شد۔

و در سنہ ۹۷۸ھ[1] شاہزادہ مراد تولد یافت پادشاہ بار دیگر پیادہ باجمیر رفت۔ و در انجا[2] بہ ناگور تشریف برد۔ و چند رسین ولد مالدیو والی کلیان مل پیشکشہای فراوان گذرانیدند۔ و دختر کلیان مل طراز بالین کردید۔ از انجا بقصبۂ اجودہن بزیارت شیخ فرید[3] شکر گنج فائز گشت ازانجا براہ دیپالپور بلاہور آمد در غرۂ صفر سنہ نہصد و ہفتاد و نہ[4] ۹۷۹ بتفرج حصار فیروزہ تشریف برد باز باجمیر شریف آمدہ باگرہ نہضت فرمود۔ در آن ہنگام سکندر خان اوزبک کہ پیشتر رہ گردان

---

[1] ۱۵۷۰ء۔ [2] صحیح "ازآنجاست"۔

[3] حضرت فریدالدین بابا شکر گنج از کبار اولیای ہندوستان بود۔ در سنہ ۱۱۷۳ء مطابق سنہ ۵۶۹ھ متولد شد و بروز شنبہ بتاریخ ۵ محرم الحرام سنہ ۶۶۴ھ مطابق ۱۷ اکتوبر سنہ ۱۲۶۵ء بعمر ۹۴ سال داعی اجل را لبیک گفت۔ مزار پر فتوح آنجناب در قریۂ جودھن ضلع ملتان (پنجاب پاکستان غربی) کہ حالا بہ "پاک پٹن" شہرت دارد واقع است۔ مرشد حضرت شیخ نظام الدین ولی دہلوی بود و مدت العمر ریاضات شاقہ کردہ عنداللہ و عندالناس ولی کامل گشت (ملخص از قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۱۲۴ مطبوعہ نظامی پریس بدایون، سال ۱۹۲۶ء)۔

[4] مطابق ۲۵ رجون روز دوشنبہ ۱۵۷۱ء۔

شدہ بود بشفاعت منعم خان خلعت عفو جرائم پوشید۔ و ہمدراں سال بمقام سیکری فتح پور نام شہری آباد ساخت۔

و درسنہ ۹۸۰ھ درملک گجرات فساد کلی واقع شد۔ پادشاہ عنان عزیمت افشاندہ باجمیر شریف زیارت کرد۔ و خان کلان برسم ہراول پیشتر رواں ساخت۔ رای سنگھ بحکومت جودھ پور مقرر کردہ خود بگجرات رفت۔ وبتاریخ ۲۵ جمید الاول سنہ ۹۸۰ھ شاہزادہ دانیال متولد شد چوں درقلمرو پٹن گجرات نزول اجلال فرمود شیر خان فولادی مفرور شد و سید احمد خان برحکومت آنجا مقرر گشتہ رایات عالیہ باحمدآباد متوجہ گشت و سلطان محمد گجراتی باتفاق میرزا ابوتراب بعز بساطبوس فائز شد روز دوم دہ کس از امرای گجرات باندو ہدایا بآستان بوسی مشرف گشتہ ہمہ را محبوس شدند و بلدۂ احمدآباد بغیر جنگ مسخر شد۔ بعد ازاں سایۂ چتر ہمایون بر بندر کھمبایت افتاد و خان اعظم عزیز کوکہ بحاکم احمدآباد گجرات ساخت۔ و ابراہیم حسین میرزا از قرب وصول پادشاہ خبر یافتہ خواست کہ بجانب پنجاب رفتہ فتنہ بر انگیزد۔ پادشاہ باجمعی قلیل برسر آں باغی یلغار نمود و باجنود یکصد و پنجاہ سوار بالشکر ابراہیم حسین میرزا کہ زیادہ از سہ ہزار بود بجنگ پیوست و برادر راجہ بھگوانداس درجنگ کشتہ شد۔ عاقبت ابراہیم حسین بے آنکہ کار بروتنگ شود رو بگریز نہاد۔ بعد آں پادشاہ متوجہ قلعۂ سورت گشت و گلرخ بیگم دختر کامران

میرزا که زوجهٔ ابراهیم حسین میرزا بود قلعه را بمردم جنگی سپرده با پسر
خود مظفر میرزا بدکهن رفت۔ چون رایت عالیه بقلعه رسیده مورد چل
قسمت شد۔ ابراهیم حسین بناگور رسیده با رای سنگه[1] حاکم انجا جنگ
کرده منهزم گشت۔ چون بدهلی رسید خیل و حشم جمع کرده بسنبل آمد و باتفاق
محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیر خان فولادی با لشکر هشت هزار سوار
آمده سید احمد خان[2] بارهه را در قلعهٔ پٹن محاصره کردند و خان اعظم از
احمد آباد بدفع الیشان متوجه گشت۔ مخالفان بمقابله آمده بجنگ آمیختند

۱؎ رائے سنگه از امرای چهار هزاری دربار اکبری بود۔ بتاریخ ۱۹ رجب سنه ۹۹۵ھ (۱۵۸۶ء)
صبیهٔ صلبیهٔ خود را بعقد نکاح شهزاده سلیم آورد۔ در سنه ۱۰۰۰ھ بکمک خانخانان که با جانی
بیگ حاکم ٹهٹه مصروف پیکار بود روانه شد۔ در ماه محرم سنه ۱۰۱۲ھ چون شهزاده دانیال
اذن فتح دکهن یافت رائے سنگه نیز مرتبه دوم برای استعانت و کمک شهزاده متعین گردید۔

۲؎ برادر خورد سید محمود خان بارهه است۔ در سال هفدهم جلوس اکبری همراه خان کلان
در فوج منقلا بجانب گجرات تعین شد۔ و پس از فتح احمد آباد پادشاه اورا با جمعے کثیر
بتعاقب پسران شیر خان فولادی نامزد فرمود و لیکن ایشان از اسباب آنها بدست مردم
افواج شاهی افتاد۔ بعد ازین حکومت پٹن به سید احمد خان تفویض یافت۔ در همین
سال محمد حسین میرزا و شاه میرزا علم بغی افراشته باتفاق شیر خان بر سر پٹن
آمده محاصره نمودند۔ اما از کمک اعظم خان که خائب و خاسر بازگشتند۔ در
سنه ۹۸۰ھ داعی حق را لبیک گفت۔ به منصب دو هزاری امتیاز اندوخته
بود۔ (مآثر الامراء، ص ۳۷۸)

حربی عظیم واقع شد وجمعیت مخالفان ازہم پاشیدہ بجانب دکہن منہزم گشتند۔ وپادشاہ قلعۂ سورت راسرکوب ساختہ اہالیان حصار امان خواستہ حصار بملازمان درگاہ سپردند وپادشاہ متوجہ احمدآباد گردید۔ دریں ایام شرف الدین حسین میرزا[1] کہ ازعرصۂ دہ سال کسوت بغاوت پوشیدہ درکوہستان ہا سیر میکرد راجہ بہادر[2] اورا اسیر کردہ بحضور گذرانید کہ بعداز شلاق در قلعۂ گوالیار محبوس شد۔

پادشاہ دوم صفر[3] ۹۸۱ھ ازراہ اجمیر بمرکز دولت وارد گشت۔ وابراہیم حسین میرزا ازسنبل کوچ کردہ درپنجاب رسید۔ وحسن علی خان باتفاق یوسف خان دنبال اوشتافتہ درحوالی تہٹہ اسیر کردہ سرش

---

[1] شرف الدین حسین میرزا ابتداء از امراء اکبری بود وصوبیداری مرتہا نواحی اجمیر داشت۔ بعدازاں بجاگیر ناگور سرافرازی یافتہ بلقب امیرالامراء مشرف گشت۔ ولے بنابہ شبہتے کہ سخن چیناں مابین مرزا وجلال الدین محمد اکبر انداختہ بود اول الذکر بجانب ناگور گریخت۔ درنتیجہ اش حسین قلی بیگ کہ ازاقرباء بیرم خان بود بجاگیر شرف الدین مرزا دستوری یافت۔ اکنون شرف الدین حسین مرزا عنان اطاعت ازسر پیچیدہ وبمعاونت شاہ ابوالمعالی سرغنۂ باغیاں شدہ در ۹۷۰ھ بدست افواج اکبری محبوس شد۔ (طبقات اکبری ص ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵)

[2] مراد از راجہ بہادر" راجہ بہار جونی" حاکم بنگلانہ است کہ در ۹۸۰ھ (۱۵۷۲ء) مرزا شرف الدین حسین را محبوس کردہ بحضور اکبر پیش کرد (طبقات اکبری ص ۳۸۹)

[3] مطابق ۳ رجون روز چہارشنبہ ۱۵۷۳ء۔

بدرگاه گذرانیدند۔ ومسعود حسین برادرش در گوالیار محبوس شد
ودر ماه ربیع الاولیٰ عرضداشت خان اعظم از گجرات رسید که اختیار
الملک ومحمد حسین میرزا متفق شده اکثر ممالک گجرات قبضه کرده اند
اکنون بلدهٔ احمد آباد را محاصره دارند بذات اقدس اگر متوجه باشند
عین صواب است درآں ایام بسبب برسات لشکر بسیار بسرعت نمی
توانست رفت۔ پادشاه دو هزار سوار انتخاب کرده بیکبار بریم
منقلائی پیش فرستاد و بذاتِ خود باسیصد کس که اکثر منصبدار و
امیران نامی بودند بر شتران سریع السیر سوار شده اسپان را کوتل
کرده راهی شدند چهار منزل در یکروز قطع کرده نه روز در پٹن
گجرات بالشکر منقلائی رسیدند همگی سه هزار سوار در ظل رایت
فتح آیت مجتمع گشته روانهٔ احمد آباد شدند۔ محمد حسین میرزا
ومختار الملک که از یلغار پادشاه خبر نداشتند بصدای کوس و
شیپور شاهی سراسیمه شده بترتیب اسباب جنگ پرداختند
واختیار الملک با پنجهزار سوار بمحافظت دروازه های احمد آباد
مانده محمد حسین میرزا باتفاق شیر خان فولادی باهفت هزار سوار
مغل و راجپوت بمقابلهٔ پادشاه مسابقت نمود وخاقان اکبر از
آب گذشته بمیدان درآمد محمد حسین بایک نیم هزار مغل
فدائی بمقابلهٔ پادشاه بجنگ استاده از میمنه ومیسره حمله ها آورده
بازار محاربه گرم ساختند وپادشاه مانند شیر ژیان از میان آمده

یا معین یا معین گویان بر محمد حسین خان حملہ آورد و میرزا الجبرہ شنیدن نام پادشاہ دست و پاگم کردہ دو بگیر نہاد در اثنای راہ از خانہ زین جدا شدہ بر زمین افتاد۔ ولاوران پادشاہی اورا گرفتار کردہ بحضور گذرانیدند[۱]۔ پادشاہ با جمعیت دو صد سوار زیر پشتہ منتظر آمدن خان اعظم بود۔ ناگاہ مختار الملک با پنجہزار سوار بمقابلۂ پادشاہ آمدہ بجنگ پیوست۔ چون نام پادشاہ شنید بے اختیار از جناح راہ گریز پیش گرفت۔ در آنوقت کہ پادشاہ بدفع مختار الملک متوجہ بود رای سنگھ محمد حسین میرزا را بی حکم پادشاہ بقتل آورد[۲]۔ و مختار الملک در دست جہال سپاہان درگاہ گرفتار گشتہ کشتہ شد[۳]۔ انگاہ

---

[۱] بقول صاحب طبقات اکبری جلد دوم (مترجمہ بی۔ ڈی۔ ایم اے۔ آئی سی ایس) صفحہ ۴۱۷۔ مردے کہ محمد حسین مرزا را گرفتار کرد گدا علی بدخشانی بود۔ چون مرزائے مذکور از پیش محمد جلال الدین اکبر مہزوم شد، در اثنائی راہ بجائے زائے دو چار شدہ خواست کہ اسپش اورا بجست عبور کند، ولے از سوء قضا افتاد۔ گدا علی بدخشانی کہ از عقب می آمد اورا گرفتار کردہ نزد جلال الدین اکبر آورد۔

[۲] صحیح این است کہ قتل محمد حسین مرزا بدست راجپوتان رائے سنگھ کہ بطرف داری اکبر از بادۂ نصرت و کامگاری سرمست شدہ بودند واقع شد۔ در ین قتل امر رائے سنگھ ہیچ دخل نبود (طبقات اکبری جلد دوم مترجمہ بی۔ ڈی۔ ایم اے صفحہ ۴۱۹)۔

[۳] قاتل مختار الملک مردے سہراب بیگ ترکمان بود کہ بحالت تعاقب بر سر صوفہ

خان عظیم عزیز کوکہ بملازمت رسید۔ پادشاہ ہمانروز داخل احمد آباد شدہ حکومت گجرات خان اعظم را بدستور گذاشت۔ فردا از راہ اجمیر شریف متوجہ دارالخلافت گشت۔

ہمدراں سال داؤد بن سلیمان افغان گجراتی کہ از طرف پادشاہ حاکم بنگالہ بود باغی شد۔ و منعم خان المخاطب بہ خان خانان بمدافعۂ او دستوری یافت و بعد جنگہای بسیار داؤد خان درکشتیہا نشستہ بجانب پٹنہ گریخت و منعم خان بتعاقب او از آب سون عبور کردہ قلعۂ پٹنہ را محاصرہ کرد۔ پادشاہ دانست کہ از دست منعم خان فتح پٹنہ نتواند شد پس بذات خود با جمیع شاہزادہ ہا و امرا در ہزار کشتی نشستہ در عین بارش در جونپور رسید شاہزادہ و حرمہا در انجا گذاشتہ خود عازم پٹنہ گشت۔ درآنوقت کبیر خان کہ بتسخیر قلعۂ بہکر[1] رفتہ بود فتحنامۂ بہکر فرستاد۔ پادشاہ فال نیک پنداشتہ از راہ دریا بحوالی پٹنہ رسید ہمانروز عیسیٰ خان نیازی از قلعہ برآمدہ در جنگ منعم خان کشتہ شد۔ و پادشاہ خان عالم را با ہزار سوار بفتح قلعہ حاجی پور[2] تعیین ساخت۔

اوّل الذکر آمدہ بود مختار الملک خواست کہ بدعوی سیادت خود را از بلائے رسید برہاند اما ترکمان سنگدل موم نشد و سرش را از تن جدا ساخت۔ (الیضا صفحۂ مزبور)

بروایت ملا نظام الدین تعداد مقتولین دریں معرکہ دہ ہزار اشخاص بود۔

[1] بھکر در سند۔ [2] نام ایں موضع در اصل "یامی پور" آمدہ است۔

داود در انجا رسیده قلعه از دست فتح خان بگرفت - و داؤد بن سلیمان خبر ترسیده شبانه بکشتی نشسته جانب بنگاله رفت پادشاه بتعاقب او مسارعت کرده در یک پهر روز بیست و پنج کروه طی کرده چهار صد فیل از و گرفته برگشت و ضبط بتّنه به منعم خان بسپرده خود بجانب آگره رجعت فرمود -

دریں هنگام خواجه مظفر علی تربتی[1] را خطاب مظفر خانی داده بفتح قلعۂ رهتاس در بنگاله و بهار نامزد فرمود و خود باجمیر رفته قریب دو لک روپیه نقد و جنس بخادمان درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی و مجاوران سید حسن خنگ سوار و مستحقان رسانیده باگره باز آمد - و مظفر خان که عازم بنگاله شده بود چون بقلعه گڈی که دروازۂ بنگاله است رسید - داؤد بن سلیمان تاب مقاومت نیاورده بجانب اوڈیسه گریخت و مظفر خان بتعاقب او دویده با داؤد بن سلیمان بجنگ پیوست - درین اثنا خان عالم که هراول مظفر خان بود از دست گوجر خان هراول فوج افاغنه کشته شد

---

[1] اما در اصل نسخه "ترمذی" است که سهو نساخ است - خواجه مظفر علی تربتی از امراء اکبری بود - از دیوانی بیرم خان ترقی نموده بروز جمعه ۲۴ رجب المرجب سنه ۹۸۱ھ (۱۵۷۳ء) برتبۂ صدر اعظم حکومت رسید بخطاب "جملة الملک" معزز و سرافراز گشت - بالآخر در سنه ۹۸۸ھ (۸۰ ۱۵ء) بانقیب فراخهات دو چار شده در معرکه با معصوم خان کابلی وغیره در صوبۂ بهار از دست مخالفان کشته شد - مسجد جامع نزدیک کترۂ جهان رفیق بنائے مظفر خان است - (مآثر الامرا جلد سیوم ۲۲۷)

موجب آں تفرقہ در فوج شاہی افتاد و مظفر خان با جمعے قلیل بمقابلۂ گوجرخان آمدہ از تیغ گذرانید و داؤد بن سلیمان مغلوب گشتہ فرار نمود فیلان غنیم ہمہ گرفتار گردید و راجہ ٹودرمل تعاقب داؤد خان دوید آں بدگوہر کفن در بر کردہ بجنگ برگشت ٹودرمل در محاربۂ او عاجز آمدہ بہ مظفر خان پیغام فرستاد و مظفر خان باوجود زخمہا دویدہ رفت و داؤد بن سلیمان خود بخود پیش مظفر خان آمدہ کمر خنجر و شمشیر مرصع و جواہرات قیمتی پیش کش نمود و مظفر خان حکومت اوڑیسہ و گنگ و بنارس باو مسلم داشتہ برگشت۔

و منعم خان نوزدہم رجب سنہ ۹۸۳ھ[1] ودیعت حیات بسپرد۔ پادشاہ حسن قلیخان ترکمان را خطاب خان جہانی دادہ بحکومت بنگالہ تعیین نمود۔ ہمدراں ایام سلیمان میرزا از مخالفت نبیرۂ خود شاہرخ میرزا اسلامی وطن گشتہ رو بدرگاہ نہاد۔ بعد چندگاہ بہ بیت اللہ رفت و بعد زیارت از ہماں راہ بہ بدخشان آمدہ بار دیگر بحکومت آنجا فائز گشت و حسن قلیخان ہنوز در بنگالہ نرسیدہ بود کہ داؤد بن سلیمان بہ اتفاق افغانان بہار و بنگالہ بر خواص پور ٹانڈہ[2] کہ دار السلطنت

[1] مطابق ۱۵۷۵ء۔ [2] در اصل نسخہ نام این قصبہ "خواص پور ٹانڈہ" مذکور است کہ ظاہراً سہو نساخ یا مصنف است۔

بنگالہ است یورش آوردہ انجدود را منصرف گشت۔ قریب پنجاہ ہزار افغان برو گرد آمدہ بود کہ حسن قلیخان عازم گڈی شد وعملۂ او اول قلعہ مفتوح ساختہ[1] قریب یکہزار وپانصد افغان بقتل رسانیدند۔ انا بمدافعۂ داؤد بن سلیمان متوجہ شد۔ نام بردہ با جمعیت پنجاہ ہزار سوار بمقابلہ آمدہ بجنگ اقدام نمود وخلق بے شمار از جانبین کشتہ شد۔ عاقبت داؤد بن سلیمان رو بہزیمت نہاد۔ ودلاوران عسکر شاہی تعاقب او عجلت کردہ دستگیر نمودند۔ وزندہ نزد خان آوردہ از تیغ گذرانیدند۔ مظفر خان از انجا بہ پٹنہ رفت۔

[1] بقول خواجہ نظام الدین احمد فتح گڑہی بدست خانخانان شد (طبقات اکبری جلد دوم مترجمہ بی۔ ڈی صفحہ ۴۵۲)۔ ابو الفضل فتح گڑہی بعد فتح شہر سوریہ گڈھ کہ قریباً ہشتاد میل از نہر گنگا است قرار دادہ است۔ نیز در وے فائدین عساکر افواج اکبری یکے قیا خان و دیگر مجنون خان قاقشال بودند۔ درین ضمن روایت ابو الفضل چنین رفتہ است:۔
"نخستین جمعے از ملازمان خانخانان آنجا از کی تردد کردہ بیم افزائے آں گروہ شدند۔ وچوں قیا خان با فوجے آراستہ بآں خوتہی پیوست یکبارگی ازاں طائفہ مدبر سررشتۂ تدبیر گسیخت۔ سراسیمہ وار راہ گریز پیش گرفتند وچناں جائے کہ بجنگ کمتر بدست افتد بتائید آلہی بآسان روش بدست آمد۔ وصباح آں خانخاناں رسیدہ اساس سپاس ایزدی را بلند گردانید ومجنون خان بہ قائد نصرت آں کہ لیوہ را در نورد بیدہ ہماں روز ملحق شد۔
(اکبر نامہ جلد سوم مطبوعہ رائل ایشیائٹک سوسائٹی آف بنگال ۱۸۸۶ئ)

و در سنه ۹۸۴[1] به تسخیر قلعهٔ رهتاس رایت افراشت. محمد معصوم[2] خان که از معاونان او بود در اثنای راه حسین خان افغان را مهزوم ساخت و باکالا پهاڑ که دلاور جرّار و قلعه دار بود بجنگ پیوست. بعد آویزش بسیار کالا پهاڑ کشته شد و فیل اباز هم گرفتار گشت و قلعهٔ رهتاس مفتوح شد. همدریں سال شاهباز خان راجه کنجوتی[3] را هزیمت داده قلعهٔ شیرگڈھ مفتوح ساخت. درآں ایّام پادشاه بزیارت اجمیر شریف نهضت کرد از انجا شکار کنان بجانب دکهن رفت بعد انتظام آں سواد بدار الخلافت فتح پور متوجه شد.

---

۱ مطابق ۱۵۷۷ء۔ ۲ اصل ایں معصوم خان از کابلستان است. در سنه ۹۸۶ھ استسعاد ملازمت اکبری نمود. از نیا هائے تربت خراسان بود. عمش میر عزیز در ملازمت حضرت جهانبانی (همایوں) برتبهٔ وزارت رسیده بود و بمیرزا حکیم (برادر اخیافی جلال الدین محمد اکبر پادشاه) نسبت کوکلتاشی داشت. در شجاعت و کاربری کردن نام گرفت. خواجه حسن نقشبندی از غبار خاطر در مقام استیصال او (معصوم خان) شد. از عاقبت بینی بدرگاه والا پناه آورده مصدر خدمات لائقه گردید. (اکبرنامه جلد سیوم صفحه ۱۵۸). ۳ در اکبرنامه جلد سیوم صفحه ۱۶۸ نام ایں راجه گجپتی مذکور است. ایں راجه از زمینداران نامور صوبهٔ بهار بود و همواره با مبارزان عتبهٔ خلافت همراهی می نمود. در فتح بنگاله خدمات شائسته بجا آورده بود. بتخیل واهی رخصت گونه گرفته بولایت خود آمد و در هنگام شورش بنگاله به خانجهاں پناه آورد. چوں حقیقت شورش ایں بدگوهر بمسامع همایوں رسید شهباز خان بسزا دادن آں بدکار رخصت شد. (ایضاً ایضاً صفحه ۱۶۸ و ۱۶۹)

ودر ۹۸۵ھ[1] باز بزیارت اجمیر شریف گشت بموجب عادتِ قدیم یک کروہی پا برہنہ رفتہ بدرگاہ درآمد درانجا مظفرخان را خلعت وزارت پوشانیدہ بدہلی رفت۔ دراں ایام ستارۂ دُم دار طلوع نمود پادشاہ از دہلی بزیارت شیخ فرید شکر گنج فائز گشتہ در فتحپور سیکری سایۂ نزول انداخت۔

ودر ۹۸۶ھ والی خاندیس مظفرحسین میرزا[2] را از حبس کشیدہ بدرگاہ فرستاد۔ وپادشاہ صبیۂ صلبیۂ خود درعقد نکاح او آورد۔ ہمدرین سال در فراشخانۂ فتحپور آتش واقع شدہ مال ومتاع چندان کہ درحساب نگنجد بسوخت۔ ہمدران ایام حسن قلیخان ترکمان شتقال شد۔ بعد ارتحال او افغانان قوت گرفتہ درصدد فساد شدند پادشاہ خان اعظم بمدافعۂ آنہا کسیل فرمود۔ محمد حکیم میرزا فرصت دانستہ تبسخیر لاہور مستعد گشت۔ ویازدہم محرم ۹۸۹ھ[3] قلعۂ لاہور را محاصرہ نمود۔

پادشاہ باوجود فساد بنگالہ وبہار متوجہ کابل شد چوں

---

[1] ۱۵۷۷ء۔ [2] مظفرحسین مرزا پسر ابراہیم حسین مرزا باپسر دختر کامران مرزا بعد از احتمال صعوبت قید وبند داخل درسلک امرائے اکبری شد۔ بروایت صاحب طبقات اکبری (جلد دوم صفحہ ۶۶۸) قیادت یک ہزار سوار داشت۔

[3] مطابق ۱۶ر فروری ۱۵۸۱ء۔

بسرہند رسید محمد حکیم میرزا خائف گشتہ بکابل رفت و گیہان خدیو شاہ منصور[1] شیرازی را بہ علت سازش محمد حکیم مرزا بدار کشید۔ چوں رایت اجلال در جلال آباد رسید شاہزادہ سلیم در انجا گذاشتہ شاہزادہ مراد بہم منقلائی پیشتر فرستاد و محمد حکیم میرزا لشکرہا آراستہ بمقابلہ شاہزادہ صف کشید۔ و بعد محاربہ و مجادلہ بسیار۔ از معرکہ ستیز گریز نمود و در حین تعاقب مردم بسیاری از عسکر او تلف گشت۔ پادشاہ ہفتم ماہ صفر بکابل داخل شدہ محمد حکیم میرزا بہ غوربند گریخت۔ از انجا ایلچیاں

[1] شاہ منصور از نویسندگان و حاسبان شیراز بود۔ در آغاز باشراف عطریات شرف اختصاص داشت۔ دراں ایام مظفر خان اعتبار بسیار داشت۔ چوں در شاہ منصور فہم و فراست زیادہ دید، او را در مہمات و معاملات پیچیدہ درآوردہ بزندان انداخت۔ بعد ازاں بخدمت منعم خان پیوستہ تدریجاً دیوان او شد۔ بعد از چند سال دوبارہ ملازم درگاہ اکبری شد و بہ لیاقت خداداد بہ منصب نائب فائز گردید۔ (طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۴۹۴ مترجمہ بی۔ ڈی صاحب) روایتیکہ خواجہ نظام الدین نسبت خواجہ منصور شیرازی آوردہ است معلوم می شود کہ در قتل وی سازش مخالفانش بود۔ چنانچہ بعد ازیں پادشاہ بر قتل شاہ منصور بسیار متاسف گردید۔ بروایت بلوخمین صفحہ ۴۳۱، شاہ منصور بر درختیکہ مصلوب شد نزد سرائے کوٹ کچھوہہ بر شارع کرنال کہ بطرف لدھیانہ است واقع بود۔ صاحب مآثرالامراء جلد ۱۔ ص ۱۵۷، انکشاف نمودہ است کہ سرغنہ این سازش کرم اللہ برادر شہباز خان بود و او بہ باطن کارندہ و وکیل راجہ ٹوڈرمل بود (طبقات اکبری جلد دوم مترجمہ بی۔ ڈی صاحب صفحات ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۴)۔

فرستادہ التجای عفو جرائم نمود و پادشاہ اورا لعفو خط سرفراز کردہ مردم کابل را بخلاع فاخرہ اختصاص بخشید چہاردہم ماہ صفر کوس مراجعت نواختہ بر ساحل نیلاب ریسیدہ و در انجا قلعۂ متین و سنگین معمور کردہ بہ اٹک[1] موسوم ساخت۔ نوزدہم رمضان در فتحپور سیکری نزول اجلال فرمود۔ شاہباز خان کہ بنابر امری محبوس شدہ بود از بند برآوردہ بہ کومک لشکر بنگالہ فرستاد۔ پادشاہ بآزار اسہال چند روز سخت علیل بود عاقبت شفا یافت۔

و در شوال سنہ ۹۹۱ نہصد و نود و یک پادشاہ بہ جوسی پریاگ[2] آمدہ شہر الہ آباد آباد ساخت۔ و سلطان مظفر گجراتی در انجا بعز بساط بوس فائز گشتہ اقطاع خوب نوازش یافت و بعد چندگاہ گریختہ رفتہ باتفاق شیرخان در گجرات شورش برداشت[3] اعتماد خان و شہاب الدین حاکمان گجرات در جنگ او عاجز آمدہ شکست خوردہ بہ پٹن رفتند۔ و پادشاہ میرزا عبدالرحیم ولد بیرمخان بمدافعۂ مظفر خان مامور ساخت۔ و مظفر خان قلعۂ بروده را فتح کردہ

---

[1] بروایت خواجہ نظام الدین۔ (طبقات جلد دوم صفحہ ۵۴۸) بنام اٹک بنارس موسوم ساخت۔

[2] در یک مخطوط نام این مقام جوسا و بیاک مذکورست۔ اما ترجمۂ انگلیسی ایلیٹ صاحب جلد پنجم و بدایونی نامش جوسی و بیاک دارند۔

[3] اعتماد خان یکے از امراء سلطان بہادر و سلطان محمود گجراتی بود۔ بعد از فتح گجرات اعتماد خان از ملازمان درگاہ اکبری شدہ خوشنودی پادشاہ حاصل کرد و از امراء چہار ہزار سواری شد۔ در سال ۹۹۵ھ (۱۵۸۶ء) فوت کرد (طبقات اکبری جلد دوم مترجمہ بی۔ ڈی صاحب صفحہ ۶۶۳)۔

چهارده لک روپیه از ذخیرهٔ شاهی کشیده مع اموال قطب الدین خان[1] والی بڑوده که از ده کروڑ متجاوز بود بغارت برد۔ از انجا باحمدآباد آمده در جمع آوری خیل وحشم مشغول شد۔ میرزا عبدالرحیم چون به پٹن رسید با شهاب الدین خان متفق شده باحمدآباد آمد پانزدهم محرم ۹۹۲ھ[2] بجنگ پیوستند و از طرفین جمعی کثیر کشته شد۔ عاقبت مظفرخان هزیمت خورده یا احمدآباد درآمد از انجا براه کهمبایت بجام پناه برد عبدالرحیم[3] قلیج خان[4] را بمحاصره قلعه بروچ بود بعد از محاصرهٔ هشت ماه بجانب دکهن گریخت و قلعه مفتوح شد۔ مظفرخان بار دیگر بامداد جام و حاکم جونه گڑھ جمعیت نموده بجانب احمدآباد یلغار نمود۔ و عبدالرحیم بمقابلهٔ او برآمده مظفرخان سراسیمه بجنگل گریخت۔ و عبدالرحیم را بجلدوی حسن خدمات خطاب خان خانانی عطا شد۔

---

[1] قطب الدین خان برادر خان اعظم اتکه خان عهدهٔ بیگلربیگی و امیرالامرائی داشت۔ از امراء پنجهزاری محسوب می شد (ایضاً صفحه ۶۶۲)۔

[2] مطابق ۱۸ جنوری سنه ۱۵۸۳ء۔

[3] عبدالرحیم خان المعروف بمرزا خان پسر بیرم خان بود۔ بعد فتح گجرات بر عهدهٔ خانخانانی (سپه سالار افواج اکبری) فائز گشت و تقریباً ده سال برین فائز بود۔ ملا نظام الدین در طبقات اکبری (جلد دوم صفحه ۶۵۴) او را بسیار ستوده است. وگفته که او را با فقیران و درویشان خدا بالخصوص علماء و فضلا بسیار محبت بود۔

[4] خواجه نظام الدین هروی نسبت قلیج خان نوشته است که او عرصهٔ دراز ملازمت خلافت پناهی نموده بالآخر بعهدهٔ وزارت فائز گشت و از امراء چهارهزار سواری بود (ایضاً صفحه ۶۶۲)۔

ہمدرین سال شاہ ابو الفتح از دکھن آمدہ بخطاب عضد الدولہ اختصاص یافت۔ وبتحریص او پادشاہ خیال تسخیر ممالک دکھن بخاطر آوردہ خان اعظم و عضد الدولہ برای فتح دکھن مامور ساخت۔ وخان اعظم با جمعیت لشکر داخل دکھن شدہ ایلچپور را غارت نمود۔ ومیرزا محمد تقی و راجہ علی خان بجنگ برخاستہ خان اعظم تاب تقابل نیاوردہ از دکھن بیرون آمد و عبد الرحیم از گجرات بحضور رفت۔ مظفر خان گجراتی فرصت یافتہ قریب دہ ہزار سپاہ جمع کردہ جابجا دست و پا میزد عاقبت کاری ناساختہ گریختہ رفت۔ ہمدرین سال شاہرخ[1] میرزا نبیرۂ میرزا سلیمان موجب غلبۂ عبد اللہ خان[2] اوزبک بدرگاہ آمدہ در سلک اُمرای عظام منتظم گشت۔ ہمدرین ایام دختر راجہ بھگونداس بعقد مواصلت شاہزادہ سلیم اختصاص یافت۔ ہمدرین سال محمد حکیم مرزا برادر خاقان دوران در کابل وفات یافت۔ وعبد الرحیم خان بر حکومت گجرات مختار گشت۔

ہمدرین ایام پادشاہ بجانب لاہور نہضت فرمود۔ وراجہ مان سنگھ بر حکومت کابل مستقل گشت۔ بعد چند روز لاہور رایات عالیات باہتزاز آمدہ بجانب قلعۂ اٹھک انتہاض فرمود و در انجا راجہ بھگونداس و شاہ قلیخان[3]

[1] شاہرخ مرزا پسر ابراہیم مرزا از امراء پنجہزار سوار دربار اکبری بود۔ بہ عہد خواجہ نظام الدین ہروی بر عہدۂ صوبیداری مالوہ امتیاز داشت۔

[2] (۱۵۸۲ء — ۱۵۹۷ء)

[3] شاہ قلیخان در سابق از غلامان بیرمخان بود۔ پس ازان عرصۂ سی سال در سلک اُمرای

وشاہرخ مرزا بالشکر پنجاہ ہزار سوار تتسخیر کشمیر تعیئن فرمود۔ زین خان کوکہ با افواج آراستہ بر سرِ افغانان سواد بجور مامور ساخت۔ متعاقب او سعید خان گہکہڑ و شیخ فیضی وغیرہ لشکری عظیم بمددِ زین خانؔ[1] روانہ نمود۔ ایشان با وجود ایں چنیں لشکری از دستِ افغانان شکست خوردہ قریب ہشت ہزار سپاہ بقتل آمدند۔ پادشاہ از مقام اٹہک بہ لاہور آمدہ شاہرخ میرزا و راجہ بھگونداس بکثرت برف و باران و قحطِ غلہ تنگ آمدہ بکشمیریان صلح کردہ یوسف شاہ چک ہمراہ گرفتہ بعزِ بساط بوس در لاہور فائز شدند و پادشاہ مصالحہ منظور نکردہ یوسف شاہ محبوس کرد۔

ودر سنہ ۹۹۴ھ[2] نہصد و نود و چہار محمد قاسم خانؔ[3] میر بحر کابلی با جمعی از امراء کرتِ ثانی تتسخیر کشمیر روانہ فرمود۔ چوں اہل کشمیر با ہمدیگر متنازع بودند لشکرِ شاہی بکشمیر در آمدہ متصرف شدند چنانچہ تشریح آں در اوراق

سہ ہزاری داخل ماند۔ مالک اوصاف حمیدہ و خصال ستودہ بود۔ وقتے حاکم شہر آگرہ می بود (طبقات اکبری جلد دوم صفحہ ۶۶۴ مترجمہ بی۔ ڈی)۔

[1] زین خان کوکہ یکے از اُمراء پنجہزاری بود۔ در شجاعت و بہادری خصال ستودہ داشت۔ دریں صفات از ابنائے روزگار ممتاز بود۔ پادشاہ از زیرکی و فہم و فراست او بسیار متاثر بود (ایضاً صفحہ ۶۵۹)۔ [2] سنہ ۱۵۸۵ء۔

[3] محمد قاسم خان میر بحر از اُمراء قدیم دودمان اکبری بود۔ در عہد خواجہ نظام الدین ہروی (طبقات اکبری جلد دوم مترجمہ بی۔ ڈی صفحہ ۶۶۸) لطافت کابل داشت۔

گذشتہ گذشت۔ ہمدریں سال شاہزادہ خسرو فرزند شاہزادہ سلیم متولد شد۔
ہمدریں سال جلالہ کہ در میانِ دودۂ خیبر باغی شدہ بود از دست حمزہ بیگ ترکمان
با جمعی از باغیان بقتل آمد۔
و در سنہ ۹۹۶ھ رایت جہانبانی سایہ افراز خطہ کشمیر گشتہ سرکشان آنجا
را تدارک واقعی نمودہ رجعت فرمود۔ و یوسف خان مشہدی بر حکومت کشمیر
افتخار یافت۔ و ہنگام مراجعت کشمیر صادق خان بدفع افغانان سواد بجور
مامور شد۔
و در سنہ ۹۹۷ھ برای سرکوبی یادگار بدکردار بجانب کشمیر نہضت افتاد۔
بعد تفرج و گلگشت آنسواد سمند عزیمت را بسیاحت[1] کابل مہمیز دادہ قلیچ خان
بر حکومت کشمیر مستقل گشت۔
و در ماہ محرم سنہ ۹۹۸ھ رایت مراجعت دلاہور افراخت و خان اعظم[2]
از صوبۂ مالوہ مبدل شدہ بر حکومت گجرات تسلط یافت و بعد انتظام گجرات
بر سر جام[3] کہ از زمینداران مضافات گجرات بود لشکر کشید و جام باتفاق
دولتخان والئ جوناگڈھ با بیست ہزار سوار بمقابلہ آمدہ جنگی عظیم واقع شد

[1] بزد ابوالفضل ورود اکبر در کابل بتاریخ دہم مہر سال سی و چہارم سنہ جلوس مطابق ۲۱ ستمبر سنہ ۱۵۸۸ء
واقع شد (ایضاً، ایضاً۔ ص ۵۶۶)۔

[2] مراد از مرزا عزیز کوکلتاش سپہ سالار افواج اکبری است۔

[3] بقول بی۔ ڈی۔ ایم اے محشیٔ طبقات اکبری (ص ۶۳۰) نام سابق جام "ستر سال" بود۔

[4] خواجہ نظام الدین احمد در بیان این محاربہ می گوید کہ اعظم خان تقسیم افواج بہفت حصہ آغاز

ولبسیاری از اُمرای نامدار بقتل آمده پسر کلان جام باچهار ہزار راجپوت طعمۂ اجل گشت۔ خان اعظم مظفر ومنصور بگجرات رجعت نمود۔

در ۹۹۹ھ خان خانان باجمعی از امرا وصد زنجیر فیل بتسخیر سند وسرکوبی بلوچان شرف دستوری یافت۔ و میرزا جانی والیٔ سند بجنگ پیش آمده تا ہشت ماہ[۱] آتش کارزار مشتعل بود واز جانبین مردم بسیاری تلف شده درالدوی ہردو غنیم قحط افتاد۔ عاقبت میرزا جانی صبیۂ خود بعقد ازدواج فرزند[۲] خان خانان درآورده صلح واقع شد۔

و در ۱۰۰۰ھ[۳] پادشاه بار سوم بسیر وسیاحت کشمیر سایۂ اجلال

جنگ نمود۔ این معرکه از خوفناک ترین معارک بود که در ہندوستان رو نمود۔ درین مہم سید قاسم بارہه، خواجه محمد رفیع بدخشی ذ محمد حسین شیخ به پُر دلی و بہادری جنگ نموده بالآخر دوکس موخر الذکر جام شہادت نوشیدند۔ ہمچنیں میر ابو تراب و میر شرف الدین درین معرکه بکار آمدند۔ از راجپوتان کماکشین چہار ہزار نفر مقتول شدند۔ این فتح از پرده غیب روز یکشنبه ششم شوال ۹۹۸ھ (۱۵۸۹ء) ظاہر شد (طبقات اکبری جلد دوم مترجمه بی ۔ ڈی ۔ ایم اے مطبوعه لٹیسٹ مشن پریس کلکته، ص ۶۳۱) ۔

[۱] ۔ بقول خواجه نظام الدین احمد جنگ خانخانان با جانی بیگ ہمگی دو ماه قائم بود۔ (ایضاً۔ ایضاً ص ۶۳۷) ۔ [۲] میرزا ایرج بیگ ۔

[۳] این مرتبه ورود اکبر در کشمیر بسلسلۂ سرکوبی یادگار برادر زادۂ مرزا یوسف رضوی بود که در کشمیر به کمک کشمیریان رایت بغی افراشته بود۔ درین وقت اکبر در لاہور در کشتی بسیر دود باراوی مصروف بود که خبر بغاوت یادگار مرزا شنید۔ گویند که ہمانوقت برزبانش

افگنده چندی بعد تفرج و تماشای آن سواد نموده بجانب پنجاب رهتاس
روان شد- درآنوقت خان خانان میرزا جانی والی سند را بملازمت
رسانید- میرزا جانی در سلک امرای عظام منتظم گشته ولایت سند در
تصرف اولیای دولت در آمد-

همدرین سال مظفر خان گجراتی در دست خان اعظم میرزا عزیز کوکه
گرفتار آمده باستره حجامی[۱] خویشتن را بکشت- خان اعظم سرش بریده بحضور
فرستاد[۲]- همدرین سال راجه مان سنگه با قتلوی افغان جنگ کرده غالب
آمد و ولایت اوڑیسه که نهایت بنگاله است از تصرف ایشان برآورده یک
صد و بیست زنجیر فیل غنیمت یافته بحضور گذرانید- همدرین سال خان
اعظم بغیر اجازت شهنشاه با فرزندان و عیال خود بزیارت حرمین الشریفین
فائز گشت و بجای او شاهزاده مراد استقلال یافت-

همدرین[۳] سال میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا از روی غلبه برادر

---

۴۴ این شعر راند - "کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کل کے رسد حاشا و کلا"
(اکبرنامه جلد سوم مطبوعه کلکته، ۱۸۸۶ء ص - ۶۱۷ و طبقات اکبری جلد دوم مترجمه
بی - ڈی - ایم اے ص ۶۴۲) -

۱ ملا عبدالقادر بدایونی هیچ تشریح استره ندارد و همین قدر گفته که مظفر خان گجراتی
به بهانه قضای حاجت در خیمه با اشیا که با خود می داشت خود را کشت- (منتخب التواریخ
جلد دوم مترجمه ڈبلیو- ایچ- لوئی- ایم اے مطبوعه کلکته ۱۹۲۴ء) -

۲ بقول ابوالفضل کسے که سر مظفر خان گجراتی بدربار آورد خواجه نظام الدین احمد بود (اکبرنامه
جلد سوم ص ۶۳۰) - ۳ امانزد صاحب طبقات اکبری ورود میرزا رستم بن سلطان ۱۴۵

قلعۂ قندہار با ولیائے دولت بسپرد و از حضور بر حکومت ملتان افتخار یافت۔ و ہمدریں سال خان خانان[۱] بتسخیر دکہن ماموُر شد۔ چون ہمبنڈرو رسید پسر برہان نظام شاہ بحری والی ملک برار بنا زعت برخاست و در قلعۂ احمدنگر متحصن گشتہ شاہزادہ مراد و خانخانان با جمعیت لشکر و اُمراء در احمدنگر رسیدہ قلعہ را محاصرہ کردہ نقب ہا دادند۔ چاند بی بی دختر حسین نظام شاہ بحری مردانہ بمدافعۂ آنہا قیام نمود عرصۂ سہ ماہ محاصرہ بطوالت انجامید۔ بعد جنگہای بسیار کار بصلح رسید۔ ولایت برار در تصرف اولیای دولت آمدہ احمدنگر مع مضافات در تصرف بہادر شاہ بحری مقرر ماند۔ القصہ از طرفین عہد و پیمان درمیان آمدہ شاہزادہ و خانخانان کوچ کردہ بجانب برار رفتند و نزدیک بالاپور شہری موسوم بہ شاہپور احداث نمودند۔

---

۲۲ حسین صفوی بدربار اکبر بتاریخ ۱۲ محرم الحرام ۱۰۰۲ھ (۱۵۹۳ء) وقوع پذیر شد۔ پادشاہ او را یک کرور تنکہ و علاوہ جاگیرداری ملتان بر منصب سپہ سالاری پنجہزار سوار فائز نمود۔ بقول خواجہ نظام الدین احمد میرزا رستم بر حکومت "زمین داور" فائز بود و بہ سبب دشمنی او زیکان و برادر خود خود را بمقابلۂ ایشان قائم نتوان داشت و رجوع بہ ہند کرد۔ (ہسٹری آف انڈیا جلد پنجم تالیف سر ایچ۔ ایم ایلیٹ مطبوعہ لنڈن ۱۸۷۳ء صفحہ ۴۶۷)۔ [۱] در آغاز طے شدہ بود کہ شہزادہ دانیال نیز در این مہم ہمراہی خان خانان میرزا عبد الرحیم کند۔ اما در مجلس شوری کہ مابین اکبر و خانخانان در شیخوپورہ (پنجاب) قائم شد، رائے اول الذکر بر آن شد کہ خانخانان منفرداً این مہم را سر کند و شہزادہ دانیال درین جا بماند (ایضاً۔ ایضاً صفحہ ۴۶۸)۔

بعد چندگاه چاند بی بی وبہادر شاہ[1] پسر نظام شاہ بحری شورش برداشتہ از عادل شاہ و قطب شاہ مدد طلبیدہ بقدر پنجاہ ہزار سوار بعزم رزم امرای مغل متوجہ برار شدند و خان خانان و شاہزادہ مراد بسواری بیست ہزار سوار بمحاربہ آنہا مستعد شدہ بجنگ پیوستند بعد جدال و قتال بسیار مخالفان مغلوب گشتہ خان خانان طبل فیروزی نواختہ بہ شاہ پور آمدہ اسپ و خلعت پوری ارزانی داشت۔ بعد چندگاہ در میان شاہزادہ و خان خانان غبار کلفت مرتفع شد و پادشاہ خان خانانرا بحضور طلب کردہ یوسف خان مشہدی و ابوالفضل نزد شاہزادہ فرستاد۔ و یوسف خان ترنالہ و کارپل و کہیڑہ کہ از ملک برار است مفتوح ساخت۔

درآن ایام شاہزادہ مراد درماہ شوال وفات یافت[2]۔ و امرای نظام شاہی با زغلبہ کردہ قلعۂ دبیر را محاصرہ نمودند۔ و سید یوسفخان والوالفضل بمقابلۂ آنہا عاجز آمدند۔ پادشاہ خان خانانرا استمالت نمودہ دختر او جانی بیگم بعقد شاہزادہ دانیال نامزد کردہ ہردو را بحسن اتفاق بتسخیر ممالک دکہن روان ساخت۔ و بذات خود ہم باشان و شوکت

[1] درست پسر راجہ علی خان فاروقی متوفی ۱۰۰۵ھ (۱۵۹۶ء) والی برہان پور است (گلشن ابراہیمی المعروف بتاریخ فرشتہ جلد چہارم مترجمہ فدا علی طالب مطبوعہ جامعہ عثمانیہ حیدرآباد دکہن ۱۹۳۲ء صفحہ ۶۵۰-۶۵۱)۔

[2] بقول فرشتہ وفات شاہزادہ مراد پسر جلال الدین محمد اکبر پادشاہ بمقام شاہ پور دکن واقع شد (فرشتہ جلد چہارم مترجمہ فدا علی طالب صفحہ ۶۵۲)۔

شایاں بہ معاضدت آنہا متوجہ دکن شد۔ و خان خانان و شاہزادہ با سی ہزار سوار بمحاصرۂ قلعۂ احمد نگر پرداختہ فتح کردند۔ بہادر شاہ[1] امان خواست قلعۂ آسیر ہم میلا زمان بادشاہ سپرد و خزاین و اسلحہ و امتعہ کہ بیحساب بود بتصرف اولیای دولت درآمد و بحکم والا شاہزادہ و خان خانان از برہانپور آمدہ غنایم احمد نگر گذرانیدند۔ و ابراہیم عادل شاہ[2] طالب صلح شدہ دختر خود بہمسری شاہزادہ دانیال بخشید۔ و آسیر و برہانپور و احمد نگر و برار شاہزادہ را بعوض جہیز دختر پیشکش نمود۔ و عبدالرحیم[3] با تالیقی او مقرر شد۔

---

[1] بقول فرشتہ حکومت سلاطین فاروقیہ در ۱۰۰۸ھ (۱۵۹۹ء) از دست بہادر خان بہ انجام رسید۔ اکبر پادشاہ بعد فتح برار بہادر شاہ را ہمراہ خود بلاہور برد۔ این شخص بہ عمر خود دوبارہ چہرۂ سلطنت نتوان دید۔ بہادر خان تا عہد نورالدین جہانگیر ولد اکبر شاہ زندہ بود واز طرف حکومت او را دسپرانش وظیفہ عطا می شد۔ بالآخر در ۱۰۲۳ھ (۱۶۱۴ء) در شہر آگرہ باجل طبیعی درگذشت (ایضاً، ایضاً، صفحہ ۶۵۵)۔

[2] یعنی ابراہیم عادل شاہ ثانی از ۹۸۸ھ لغایت ۱۰۳۶ھ (۱۵۸۰ء - ۱۶۲۶ء)۔

[3] عبدالرحیم خانخانان تخلص رحیم و زبر اعظم اکبر پسر بیرم خان خانخان بود۔ بتاریخ ۱۴ صفر ۹۶۴ھ مطابق ۱۵۵۶ء متولد گردید و در ۱۰۳۶ھ مطابق ۱۶۲۶ء فوت شد۔ و در جوار مزار حضرت محبوب الٰہی شیخ نظام الدین اولیاء دہلوی رحمۃ اللہ علیہ مدفون شد۔ فاضل بزرگ زبان عربی و فارسی و سنسکرت و برج بھاشا بود۔ مرزا عبدالرحیم مترجم فارسی واقعات بابری از ترکی ہم است (ملخص از قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۴۱ مؤلفہ نظامی بدایونی چاپ ۱۹۲۶ء)۔

پادشاہ مظفر و منصور بدار الخلافت آگرہ معاودت فرمود۔

انتباہ۔ تا اینجا برخی از کارنامہ ہای شاہان مغلیہ بنا بر ضبط سررشتۂ تاریخ بطور اختصار گفتہ شد۔ اکنون تذکرۂ صوبہ داران این خطہ کہ در عہد شاہان چغتہ فرمانروای کشمیر شدہ بودند بدفعات مستقلہ ایراد کردہ شود۔ فقط۔

اورنگ وارہ دہم در ذکر حکومت و فرمانہی شاہان چغتائیہ

در بلاد کشمیر سلطنت محمد جلال الدین اکبر

قاسم خان میر بحر۔ ہفدہم[۲۷] ماہ ذی قعدہ سنہ نہصد و نود و چار[۱] رخت دولت اقبال در میان شہر کشمیر افراختہ در تنصیص مبانی مملکت و ترصیص اساس سلطنت پرداخت۔ تاریخ مقدم او "خیر مقدم[۱]" گفتہ اند۔ حیدر چک ولد یوسف شاہ کہ ہمرکاب عسکر ظفر انتساب بود درینجا رسیدہ امرای کشمیر جوق جوق نزد او آمد و رفت میداشتند۔ قاسم خان بگمان فتنہ از و متوحش گشتہ محبوس داشت۔ و امرای کشمیر کہ در نفاق و فساد آموختہ شدہ بودند بصید و رانیو واقعہ از تخویف و ترسید اسپدند و در مکان اختفا خزیدند۔ یعقوب خان از ہیرہ پور[۲] ہزیمت خوردہ چند روز در مضافات دیوہ سر کشیدہ بہ کشتوار گریخت۔ بہادر سنگھ راجہ کشتوار کہ با یعقوب خان رابطۂ مصاہرت میداشت او را ہمچنان شفقت و ملاطفت نمود کہ بغیر رخصت او ہمعنان برق و باد گشتہ در کشمیر رسید و میارزان این دیار کہ از ہم متفرق و متلاشی شدہ بودند جمعے کثیر فراہم گشتہ با او پیوستند و در موضع جیرہ[۳] دنے

---

[۱] ۹۹۴ھ مطابق ۱۵۸۵ء۔ [۲] ہیرہ پور در اصل ہوزہ پور نام قدیم "سود اپورہ" است برائے تفصیل رجوع کنید بہ "اشٹاین وبٹیس"۔ [۳] در واقعات کشمیر بجائی جیرہ دنی چیرہ او در۔

پای استقامت افشردند۔ شبانگاه یعقوب خان بمرافقت یوسف خان
پسر حسین شاه و ابراهیم چک و علی ملک ناجی وغیره مبارزان بر سر
قاسم خان شبخون آورده قصر یوسف شاه را که محل سکونت قاسم خان بود
آتش کشیده در شب تاریک روز روشن کردند۔ انگاه در قتل و خونریزی
مغلان حمله آورده سرهای پردلان بر زمین انداختند و از کشته ها
پشته ها افراختند و در کوچه و بازار مردم عوام ازدحام کرده بزخم
کلوخ و سنگ و چوب مغلان را بیدرنگ مقتول و مجروح ساختند و خزینه
شاهی که در دست میر عبدالرزاق معموری بود مبارزان کشمیر باتفاق
سیّد ابوالمعالی[1] در طرفة العین بغارت بردند۔

---

44 (در کشمیری "چیره" بمعنے خوبانی و "اُدُر" بمعنے کربوه) مذکور است۔ چیره اُدر دهے است
در تحصیل بڈگام قریباً ۱۳ میل از سرنگر بطرف جنوب۔ این میدان دراز منه پیش محل
محاربه و مقاتله مابین کشمیر و پونچھ بوده است۔ بعد از ویرانی عرصهٔ دراز دیوان جوالا سهائے
وزیر اعظم مها راجه گلاب سنگھ "چیره ون" را دوباره آباد کرده بنام "جوالاپور" موسوم
کرد۔ مطابق مردم شماری ۱۹۴۱ء شمارهٔ ساکن ۷۶۹ افراد بود (مترجمه از حاشیه
کشمیر جلد اول بزبان انگلیسی مصنفه ڈاکٹر غلام محی الدین صوفی ص ص ۲۴۱-۲۴۲)۔

[1] سید ابوالمعالی پسر دوم سید مبارک خان بیهقی بود که در ۹۸۶ھ (۱۵۷۸ء)
سلطان کشمیر بوده در فیروز آباد بحالت جلاوطنی فوت کرد۔ سید موصوف در استخلاص وطنش
از تصرف جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند بسیار کوشید ولے نائل به کامرانی نشد۔ بعد از
استیلائے امن و امان در وطن خود سید مبارک خان بیهقی در سلک ملازمان اکبری منسلک گردید

قاسم خان بوقوع این حادثه اوّلاً حیدر خان چک از عبس کشیده بقتل آورد۔ آنگاه با مبارزانِ خود پای همّت استوار کرده در محاربه و مقاتله دادِ مردانگی داده بسیاری از مخالفان بوادیِ عدم انداخت۔ و پاینده قزاق که از دلاورانِ جلادت شعار بود در میدانِ مبارزت پای جسارت افشرده جمعی کثیر از تیغ گذرانید۔ و علی میر کوکه که از بهادرانِ نامی بود بقتل آورد۔ عاقبت کار الامر بسید ابوالمعالی بر سرِ او تاخت آورده بیک ضرب نیزه بی سر ساخت۔ پنج لاوری(۱) عسکر شاهی هفتاد کس هجوم کرده او را در محاصره گرفتند امّا سید ابوالمعالی اسپ را جولان داده از حلقهٔ کارزار بدر جست۔ عاقبت عسکر شاهی هر سو پریشان گشته یعقوب خان بنصرت و فیروزی در دولتخانه شاهی در آمده بر مسند حکومت جلوس نمود و بدل خود خیال فرمود که از لشکر پادشاهی هیچ کسے زنده نمانده باشد۔ بنابران در همان غروری بیان ساخت که در معرکه همیره بوده هر کسکه از محاربه گریخته بنزد قاسم خان پیوسته است او را بقتل رسانم۔ باستماع این سخن تمامی مبارزان واعیان که در معرکه همیره بوده گریخته بودند از مجلس او برخاسته متفرق شدند۔ و یعقوب خان با معدودے

وفرزیا بیست وچهار سال در فتحی راجه مان سنگه خدمات لائقه بجا آورد۔ در عهد جهانگیری مرتبه بزرگ یافت۔ بنابرین سید ابوالمعالی را باسید ابی المعالی کاشغری که پسر خواند محمد نصیرالدین پادشاه شهنشاه چغتائیه هند بود و با فخرالنساء دختر ماه کوچک متزوج شده بود مشتبه و مختلط نباید کرد (ملخص از حاشیهٔ کشمیر انگلیسی جلد اول ص ۲۴۹ تصنیف ڈاکٹر غلام محی الدین صوفی مطبوعه پنجاب یونیورسٹی لاهور سنه ۱۹۴۹ء) ۔

و در آنجا تنها مانده لاچار در کوهستان آولر فرار اختیار نمود. و قاسم خان در دولتخانهٔ شاهی باز باستقلال قرار یافت و شمسی چک و حسین خان بیهقی و شمس دوبی[1] که در قصبهٔ سوپور رایت مخالفت افراشته بودند قاسم خان جماعت گکهران را بسرکردگی دولت بختیار بمدافعهٔ آنها مامور ساخت. چون لشکر شاهی در موضع پٹن رسید شمس چک باتفاق جماعت خود بر سر ایشان شبخون آورده بعد قتال و جدال بسیار عاقبت هزیمت نوشیده بجانب سوپور رجعت نمود. از آنجا موجب تقدیم ایام سرما بطرف کرناو گریخته رفت و یعقوب خان با جماعت خود ایام زمستان در کشتوار بسر برده و شاه ابوالمعالی در موضع لده و کوهستان نیاکان پناه یافت و باقی سپاهیان اینها بسبب زمستان در خانه های زمینداران مقام ساخته با عسکر شاهی نه پیوستند و یوسف خان و حسین خان[2] و ابراهیم خان عهد و پیمان موثق کرده با قاسم خان ملحق شدند. و قاسم خان بصوابدید تدبیر خویش سید مبارک خان و بابا مهدی و بابا خلیل و یوسف خان ولد حسین شاه را باعزاز و اکرام تمام بمرافقت قنبر بیگ در پیشگاه اکبرشاه فرستاده آتش فتنه و فساد دفع کرد. و پادشاه نسبت آنها مرحمت مبذول داشته در ظل رافت نگهداشت.

اوایل بهار سنه ۹۹۵ یعقوب خان با برادران خود ابراهیم چک و ابه[3] چک وغیره از کشتوار آمده با لشکر بسیار در کوه دگون پرگنهٔ اولر

[1] در اکبرنامه جلد سوم این نام "شمس دوبی" آمده است.
[2] حسین خان و ابراهیم خان هر دو پسران سید مبارک خان بیهقی اند (اکبرنامه جلد سوم صفحه ۵۱۶)
۳۲۲ [3] ابه چک نام مخفف یعنی ابراهیم چک برادر یعقوب شاه چک است. و آنکه در اینجا کرده

علم مخالفت افراشت وسید ابوالمعالی و ابراہیم خان ونجی رینہ زمیندار برتہل و بہرام نیایک و احمد نیایک زمینداران ناگام یوسف شی زمیندار گیرو وغیرہ از موضع لدہ خروج کردہ بمقام غازی ناری آتش فساد افروختند۔ وشمس چک از کرنا آمدہ در کامراج شورش برداشت۔ وقاسم خان علم تقابل افراختہ سید جلال خان را بمدافعۂ سید ابوالمعالی تعیین نمود۔ ومبارک خان گکھڑ را بمقابلہ شمسی چک مامور ساخت۔ وخود باتفاق علم شیر خان ماگری ومیرزا زادہ علیخان[1] وسید عبداللہ خان وگوجر خان[2] ومیرزا علی اکبر شاہی وجلال مسعود با جمعیت ہشت ہزار سوار از شہر برآمدہ در موضع گاسو صفوف محاربہ آراستہ با یعقوب خان بجنگ پیوست ومحاربہ ومجادلہ سخت بوقوع آمد۔ چنانچہ میرزا زادہ علیخان با جمعی از مبارزان شاہی بقتل رسید[3] وبسیاری

[۲۲] نوشتہ غالباً مبنی بر سہو ناسخ است۔ در تاریخ اعظمی و تاریخ ملا خلیل مرجانپوری این نام بہمین طور ابیہ چک آمدہ است۔ الا پنڈت نارائن کول عاجز و ابوالفضل بالترتیب در تاریخ کشمیر و اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۵۰۴ این لفظ را امینہ چک و ابیا چک نوشتہ اند۔

[1] درست میرزادہ علی خان پسر محترم بیگ است۔ از امرائے عہد آشیانی (اکبر) بودہ منصب یکہزاری داشت۔ مدت العمر خدمات شاہی بجا آوردہ در جنگ کشمیریان سال سی و دوم سنہ جلوس (۹۹۵ھ) روزے کہ نوبت سید عبداللہ خان بود و شکست بر فوج بادشاہی افتاد، روزگار او بسر آمد (مآثر الامراء جلد سوم صفحہ ۲۵۸)۔

[2] در بعض نسخ "گوہر خان"۔

[3] [۲۳] این واقعہ در سال سی و دوم سنہ جلوس مطابق سنہ ۹۹۵ھ (۱۵۸۶ء) بظہور آمد۔

از عسکر اسیر شدند و قاسم خان منہزم شدہ بجانب شہر رجعت نمود وبحسن تدبیر سید جلال خان و مبارک خان را از مواضع تعیّنات پیش خود طلبید۔ آنگاہ یعقوب خان از کوہ ڈگون[۱] ابلغار آوردہ زیر دامن کوہ سلیمان پای استقامت افشرد و سید ابوالمعالی ہم با جمعیت خود از کوہ آمدہ با او ملحق گشتہ قوتے بہم رسانیدند و شمس چک و شمس دوبی ہم از سوپور آمدہ بر کبریوہ ما نجک شعلۂ فساد افروختند۔ آنوقت در قبضۂ تصرف قاسم خان محلے غیر از نفس شہر نماند۔ آنگاہ قاسم خان افواج خود را دو حصہ نمودہ یک حصہ از جانب پاندریٹھن[۱] و یک حصہ از طرف گوپکار[۲] بمقابلۂ یعقوب خان تعیین ساخت۔ پس مبارزان طرفین دست و بازو کشادہ آتش ہیجا را ہیجان دادند کہ بسیارے از دلاوران کارزار خونبار گشتہ با خاک آمیختند و بعضی از مبارزان روزگار خستہ و افگار رنگ بختند این کشش و کوشش و آویزش از صبح تا پیشین اشتداد یافت نزدیک بود کہ افواج

---

[۲۴] ہمراہ میرزادہ علی خان نزدیک سہ کس درین محاربہ روزگار سپری شد (اکبر نامہ جلد سوم صفحہ ۵۲۲ مطبوعہ کلکتہ ۱۸۸۶ء)۔

[۱] پاندریٹھن دہے است قریباً پنج میل از سرینگر بطرف جنوب بر شاہراہ کہ با سلام آباد (اننت ناگ) می رود۔

[۲] در واقعات کشمیر (مطبوعہ نور محمد و غلام محمد تاجران کتب سرینگر کشمیر صفحہ ۱۰۱) بجائے "گوپکار" "آیت گجی" مندرج است۔ این ہر دو مقامات قریباً یک میل از درگجن کہ محلہ ایست از سرینگر بطرف شمال مشرق متصل واقع اند۔

شاهی را تباهی عائد می شد لیکن بافضال قادر قدیر ناگاه تیری از شست تقدیر برخاسته در چشم لوزنگ[1] چک که سپه سالار لشکر یعقوب خان بود رسید و بصعوبت آن در ها ویه عدم خزید۔ و قاسم خان قرین فتح و نصرت گشته بشهر رجعت فرمود و یعقوب خان با وجود زبونی در آنجا آسوده فردا وثیقه بجانب شمس چک که در قلعه هانجک بود بنگاشت که فیما بین مقرر شده بود که هنگام غنیم برسر ما می آید شما رفته شهر را قبضه کنید و اگر بجانب شما فوج متوجه شود ما بال التصرف شهر میکنیم۔ ایشان برخلاف عهد عمل می سازند۔ اگر پسند خاطر شما این است که ملک از دست برود لیں اینقدر خون مردم ریختن چه فائده می بخشد شمس چک بعد مطالعه مضمون نامه حسن ملک ناجی پیش یعقوب خان فرستاد که ایشان با جمعیت لشکر خود در هانجک بیایند که باتفاق یکدیگر بر لشکر مخالفان تاخت آورده موافق مراد کاری ساخته شود۔ یعقوب خان موجب پیغام آنها در هانجک آمده باهم متفق شدند۔ و قاسم خان باستماع این خبر با عسکر خود برسر مخالفان تاخته بحسن انتظام صفوف میمنه و میسره و جناح آراسته فیلی بدمست بمقابله دشمنان انداخت و از لشکر یعقوب خان شمس دوبی و حسن ملک چاڈوره در میدان محاربه آویزشهای دلیرانه و جالشهای رستمانه بکار میبرند۔ دران حال لشکر پادشاهی هجوم آورده گرد آگرد آنها حلقه بستند

[1] بقول علامی ابوالفضل نام اصلی "لوزنگ خان" فتح علی خان بود۔ و لوزنگ خان لقب است که یعقوب شاه چک ادرا با وے ملقب کرده بود. (اکبر نامه جلد سوم صفحه ۵۰۵ مطبوعه [illegible])

بمشاہدۂ این حال پسران شمس چک و فرزندان سید مبارک بہ معاضدت آنہا از نیام آختہ بحرب وضرب پیوستند۔ دراں اثنا فیل بدست برسر حسن چک خرطوم رسا کہ دو حسن ملک ہمچناں تیری بر بینی فیل انداخت کہ فیل زیاں نزاکہ بیراں ساخت و بروقت برگشتن فیل بسیارے از فوج شاہی پامال و خستہ حال گردید و یکہزار و پانصد کس مقتول و مجروح شدند و ہنگام شام ناکام بجانب شہر رجعت نمودند پس تا عرصۂ دونیم ماہ ہیچ روزے بغیراز محاربہ و مقاتلہ و مجادلہ نمی بود و دلاوران کشمیر در شہر آمدہ یراق و سامان و لباس مغلاں بزور میبردند۔

میرزا قاسم خان از تباہی و خرابی لشکر شاہی عاجز و دلگیر شدہ احوال حسرت و نکال بحضور معروض داشت۔[1] عرش آشیانی سید مبارک خان و محمد بٹ[2] و بابا خلیل را فرمان داد کہ ایشاں ہمراہ عسکر شاہی در کشمیر رفتہ اطفای نائرہ فساد و عناد بہیچے کہ می دانند نمایند سید مبارک خان قبول این امر خطیر ننمود۔ موجب آں پادشاہ اندک متغیر المزاج شدہ نزد

[1] بالفاظ خواجہ محمد اعظم دیدہ مری "این کرت سوم بود کہ خبر بجلال الدین محمد اکبر پادشاہ رسید کہ لشکر مغل از شہر نمی تواند بر آمد" (واقعات کشمیر صفحہ ۱۰۲)

[2] این محمد بٹ وزیر پادشاہ سابق کشمیر بود۔ ابو الفضل اورا "دمنۂ نیرنگ ساز این ملک" (کشمیر) قرار دادہ است۔ چوں کشمس چک با وحسد وکینۂ پنہانی داشت محمد بٹ بداں شد کہ مہاجرت وطن خود کردہ بشمولیت در افواج اکبری خاتمۂ اقتدارش کند (اکبر نامہ جلد سوم صفحہ ۵۰۲)۔ [3] بقول ابو الفضل مردانیکہ دریں ایام

شہباز خان بصوبۂ بنگالہ فرستاد۔ چوں در علاقۂ فیروز پور رسید از جان[1]

از کشمیر بدولت خسروانی (اکبر شاہ) چہرہ بخت مندی افروختند درج ذیل اند بدین تفصیل:-[44]

(۱) سید مبارک خان بیہقی۔ (۲) پنج برادر یعقوب شاہ چک۔ (۳) حیدر علی۔ (۴) محمد حسین (۵) احمد حسین (۶) حسین خان چک کہ در آغاز شورش اولا بحکومت برگرفتند۔ (۷) و (۸) حسین خان و ابراہیم خان پسران سید مبارک (۹) محمد بٹ و غالبا (۱۰) با پسران علی حسن (۱۱) دبابا خلیل (۱۲) دبابا مہدی کہ این ہر سہ در لباس اہل سعادت پیشوائی کشمیریان بودند (۱۳) بہادر علی (۱۴) بھکرو لوہر (۱۵) ملا حسن (۱۶) دلپسران حیدر چک (اکبر نامہ جلد سوم چاپ ایشیائٹک سوسائٹی کلکتہ ۱۸۸۶ء صفحہ ۵۱۶)۔

ا۔ شہباز خان کنبوہ کہ نسبش بہ شش واسطہ بحاجی جمال می رسد، مرید حضرت مخدوم بہاء الدین ذکریا ملتانی رحمۃ اللہ علیہ بود۔ در مبادئ حال بطور آبائے خود بزہد و درویشی می گذرانید۔ پس ازاں در جانشینی کوتوال بمرتبۂ احتیاط ذریعہ مقدمان نمود و منظور نظر عرش آشیانی (جلال الدین محمد اکبر) گردیدہ از منصب یک صدی بمرتبۂ امارت فائز گشت و بخدمت "میر توزکی" اختصاص یافت۔

در سال شانزدہم کہ لشکر خان میر بخشی معاتب شد، مناصب او بہ شہباز خان مفوض گشت۔ پس از چندے میر بخشیگری نیز ضمیمہ گردید۔ در سال بیست ویکم بہ تنبیہ راٹھور علی الخصوص کلہ پسر رام رائے نبیرۂ مالدیو و تسخیر قلاع سوانہ متعلقۂ جودھپور دستوری یافت۔ در کمتر فرصتے فیروزمندی روئے داد۔ درہمیں سال کہ سنہ ۹۸۴ھ (۷/۱۵۷۶ء) بود، شہباز خان برسر راجہ گجپتی کہ از زمینداران عمدۂ صوبۂ بہار بود، متعین شدہ در اندک مدتی اور ابزاویۂ خمول نشاند۔ در سنہ ۹۸۶ھ (۱۵۷۸ء) "قلعۂ کوہن بل میر"[45]

درگذشت و در انجا مدفون است. تاریخ

میر مبارک ضمیر سید صاحب سریر | بود شهِ کاشمیر راه صفا رشید رفت
کرد چو عمر جهان یافت بجنت مکان | سال وفاتش عیان گفت خرد شهید رفت[۱]

انگاه بفرمان خاقان اکبر یوسف خان مشهدی با جمعیت بیست و پنجهزار جوشن پوش و خنجر گذار بسید رغبه گئی بابا خلیل و محمد بٹ که از چند ماه باریاب حضور شده بودند برای سرکوبی سرکشان کشمیر قطع منازل کرده در نفس شهر وارد شدند. چون محمد بٹ مردی نیک سیرت و خوش نیت بود ساکنان این دیار از صغار و کبار قدوم او مغتنم دانسته باستمالت و مدارای او بسیاری از دلاوران جرار شامل عسکر شدند چنانچه لوهر چک لدد ولد حکمت و بهرام نیاک و اسمعیل نیاک وغیره بسیار کسان بوساطت او با یوسف خان

---

[۲۲] همه تا قابل کشایش بود مفتوح ساخت. چون در سال بیست و هشتم خان اعظم که از هوای بنگاله دل گرفته بود، استدعای خدمت دیگر ناچیه کرد، شهباز خان به پاسبانی آن دیار رخصت یافت. در سال سی و چهارم از انجا متغیر شده به کوتوالی اردوی پادشاهی مامور شد. و از انجا بمالش افغانان سواد رخصت یافت. در سال چهل و چهارم اکبری که ۱۰۰۸ھ (۱۵۹۹ء) بود، ناگهان درگذشت. شهزاده سلیم بر اموالش متصرف گشت. شهباز خان مزاج مواظب صوم و صلوة بود. برسم در رواج وقت قصر تهجد نمیکرد و خمر نه پیمود. گاهی بی وضو نمی بود. همیشه تسبیح در دست میداشت و وردی می خواند. همچنین در همت و بخشش نظیری نداشت. (ملخص از مآثر الامراء جلد دوم چاپ کلکته ۱۸۹۰ء).

[۱] ۱۵۹۰ء = ۹۹۹ھ = ۴۰۰ + ۸۰ + ۲۰۰ + ۴ + ۱۰ + ۵ + ۳۰۰

پیوستند. باستماع این خبر یعقوب خان و سید ابوالمعالی و ابیہ خان در کوہستان کشتوار فرار اختیار کردہ آوارۂ دشت کربت گشتند و شمس چک و شمس دوبی در علاقۂ پنوچھ بحال تباہ اوقات بسر بردند و گروہی در زوایا و منیا فذ جبال خزیدند.

مدّعا کہ محمد بٹ امرا و ارکین این سرزمین و مبارزان و بہادران پرکین را بانواع استمالت و اصناف مروّت از شورش و فساد باز داشتہ بمناصب و قطاع و خلاع ہرکس را نواختہ ہمہ را اسیر دام محبّت و الفت گردانید۔ و میرزا قاسم خان با جمعی از امرای کشمیر مثل شیر علم خان ماگری و یوسف خان پسر حسین خان و ابراہیم خان وغیرہ چندکس از اعیان اینجا در بست و دوم ماہ شوال ۹۹۵ھ بدرگاہ خلافت پناہ متوجہ شدہ باریاب حضور[1] گشتند. و از پیشگاہ عالی یوسف خان را منصب یکہزار و پانصدی و ابراہیم خان را منصب ہزاری بخشیدہ در پرگنۂ دوابہ جاگیر یافتند۔ حکومت قاسم خان میر بحر در ملک کشمیر ہمگی یازدہ ماہ و پنج روز بود۔

سید یوسف خان رضوی در ۹۹۵ھ[2] بانی مبانی حکمرانی گشتہ عموم

---

[1] سبب ناکامی میرزا قاسم خان میر بحر صوبیدار در مہم کشمیر آن بود کہ او از بدنہمشینی خواہش ہائے نا ہنجار در ایش نہاد و بگرفت وگیر کشمیریان ہمت بربست و آنچہ سپاہیان آن بوم در ہنگام چیرہ دستی از یعقوب برگرفتہ بودند باز خواست (اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۵۲۱ چھاپ کلکتہ ۱۸۸۶ء)۔

[2] سنہ ۱۵۸۷ء۔

برعایا و برایا را بوفور عدل و احسان دلخوش کرده غبار خوف و خطر از خاطر انجا دو انجا از مرتفع ساخت شمس چک و شمس دوبی که در کوہستان پنوچھہ مفرور شده بودند درانجا باجتماع چند اوباش شورش برداشتند۔ یوسفخان برای گوشمالی آنها محمد بٹ[1] و سید بہاء الدین را مامور ساخت۔ چون آنها در پرگنہ بیروہ رسیدند شمس چک و شمس دوبی فرصت یافتہ برایشان شبخون[2] آوردہ اکثر بہادران را بقتل رسانیدند۔ وقتیکہ شمس دوبی نزدیک خیمہ سید یکی از برادران سید بپای پیادہ از خیمہ برآمدہ بضرب شمشیر دو وال عنان سمند سبک خرام او قطع کردہ اپش مجروح ساخت و سمند مجروح رم خوردہ شمس دوبی از مہلکہ بدر برد و مبارزان بتعاقب آنہا دویدہ باز در کوہستان پنوچھہ رسانیدند و خود بجانب شہر رجعت کردند۔ یوسفخان آن بہادران نامی را انعام بسیار عطا فرمود۔ پس یعقوب خان و ابوالمعالی از کشتواریورش آوردہ در کوہستان دچھن پارہ جمعے از اوباش با خود متفق ساختہ رایت بغاوت افراشتند۔ یوسفخان رضوی محمد بٹ و حاجی میرک را کہ یکی از امرای شاہی بود بمدافعہ و مقابلۂ یعقوب خان مامور

---

[1] نزد ابوالفضل کسانیکہ از سرکردگان بسرکوبی شمس چک متعین شدند مبارک خان و جلال خان و سید دولت وجمعے بودند۔ (اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۵۲۳ مطبوعہ کلکتہ ۱۸۸۶ء)

[2] بقول ابوالفضل این شبخون از موضع نرہگام بود۔ شمس چک درین حملہ بسیارے از مال غنیمت ہمراہ خود برد (ایضاً صفحہ ۵۲۳)۔ نرہ گانو یا نرہ گام از سرینگر بطرف شمال مغرب بفاصلہ ۴۰ میل انگلیسی در تحصیل ہندواڑہ است۔ بقول مؤرخان این مقام سکونت اصلی چکان بود۔

ساخت۔ و محمد بٹ دام فریب گسترده قصد گرفتاری آنہا بخدیعت و فریب کرده بود۔ امّا سیّد ابوالمعالی از دام فریب او رم خورده با جمعیت پانصد سوار بوقت دیگر شمشیر دغا آختہ بسیارے از فوج شاہی بقتل رسانید۔ و محمد بٹ پس پا گشتہ در افواج شاہی پناه یافت و ہنگام تعاقب او سیّد ابوالمعالی مجروح گشتہ از اسپ فرو افتاد۔ ازین رو یعقوب خان ساعتی در استمزاج او تاخیر کرده باز بتعاقب پرداخت دران زمان باد و برق و باران طوفان بر داشتہ مبارزان بمقام و ماوای خودہا رجعت نمودند و تا ده روز بمقامات خویش نشستہ منتظر وقت می بودند۔

دران اثنا یعقوب خان از مقام توقف کوچ کرده در پرگنۂ اولر بجمع آوری لشکر متوجہ شده بود دران حال بعضی لشکریان او گریختہ با محمد بٹ پیوستند۔ و یعقوب خان منوہم گشتہ بر قلعۂ کوه اولر کہ بسیار بلند بود سکونت اختیار نمود۔ و محمد بٹ از بیجباره آمده پائین کوه نارستان نزول فرمود۔ فردا آتش محاربہ مشتعل گشتہ بحرب و ضرب پیوستند و از فوج یعقوب خان بسیارے بتیغ آمدند۔ عاقبت یعقوب خان مغلوب گشتہ بجانب کشتوار گریختہ رفت۔ و سیّد ابوالمعالی بمقام تعیّن خود استقامت ورزیده بجنگ شیرانہ و حرب دلیرانہ

لہ امانزد ابوالفضل دست بردارئ شمس چک از محاربہ با افواج شاہی مبنی بر شکستے بود کہ او با مداد ان شبخون تره گام از دست افواج شاہی خورده بود۔ درین ضمن بیان ابوالفضل در اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۵۲۳ چنیں رفتہ است:۔

"با مدادان فیروزی سپاه نکاشتی نموده چنان برگشتند (شمس چک با) کہ دیگر بر نخاست"۔

کارہای رستمانہ نمود۔ چون افواج شاہی از مور و ملخ افزون بود گرد اگرد
آمدہ بکمند بلند بند کردہ نزد یوسف خان رسانیدند۔ بیت

چو اقبال برگشت در روزگار

دلیری و مردی چہ آید بکار

یوسف خان بنابر رعایت شجاعت و جلادت خلعت خاصی کہ خود را
در بر داشت بسید ابو المعالی بخشیدہ بر صدر عزت و حرمت نگہداشت۔
چون شمسی چک و شمس دوبی از ین واقعہ آگاہی یافتند باستشفای سید بہاء الدین
باریاب خدمت یوسف خان گشتہ روانہ حضور شدند۔ و پادشاہ آن ہر دو
نامدار را باقطاع مناسب سربلندی بخشید۔ و ابیہ خان ولد ابدال خان کہ
برافقت یعقوب خان در کشتوار بود با شاہزادہ سلیم سلسلہ جنبانی کردہ رشتہ
موافقت یعقوب خان بریدہ در کشمیر رسید و از ینجا بوساطت یوسف خان در
دہلی رفتہ بخدمت شاہزادہ سلیم رتبہ مصاحبت حاصل نمود۔
بعد چندگاہ یوسف خان بنابر مصلحت وقت سید حسین خان بیہقی
و علی ڈار و لوہر چک ولد دولت چک و اسماعیل دوبی و غیرہم جمعے کثیر بمحافظت
و نظربندی سپاہان در پیشگاہ خلافت پناہ فرستاد و در اینجا ہر کس را در خور
قسمت جاگیر و مناصب خدمات عطا شد اوقات بسر بردند۔ بہرام نایک مع فرزند
خود زہر خوردہ در چاہ عدم افتاد۔ سیفخان بیہقی و علی خان دچھن پارہ و ابیہ
شیطان برادر حیدر شیطان کہ کان فساد بودند در دست یوسف خان گرفتار
گشتہ چشمان آنہا از حدقہ بدر کردند۔ لوہر چک بموقف سیاست آوردہ بدار

کشیدند و ہر روز فردے از افراد روزگار بحیلۂ و بہانہ ماخوذ کردہ بقتل رسانیدند تا کہ این گلزمین از خار عدوان سرکشان پاک گشتہ رتق و فتق انتظام مملکت بہم رسید۔

و بعد چند ماہ یوسف خان حسب فرمان خاقان دوران برادر خود باقرخان در اینجا نائب گذاشتہ خود بحضور رفت۔ استاد لولوی نجار کہ از امرای بارگاہ مصاحب باقرخان بود وی باقرخان را از شورانگیزی امرای کشمیر تخویف نمود۔ موجب آن باقرخان سید ابوالمعالی و علم شیر ماگری و لوہر چک وغیرہ چند کسان را فی الفور محبوس کردہ بحضور نوشت کہ امرای کشمیر مستعد فساد و آمادۂ عناد ہستند اگر یوسف خان بجلدی نرسد ملک از دست ما برود۔ یوسف خان از حضور مرخص شدہ بمسارعت تمام بکشمیر رسید۔ سید ابوالمعالی و علم شیر خان و لوہر چک و بہادر خان وغیرہ در حضور انور فرستاد و سید ابوالمعالی بفرمان حضور در مصاحبت مان سنگھ مشرف شدہ و غازی چک و لوہر چک کہ ہمرکاب ظفر انتساب در آگرہ بودند باندیشۂ فتنہ سازی از راہ جموں بکشمیر گریختہ آمدند۔ یوسف خان و محمد بٹ آنہا را دست بدست اسیر کردہ بکشیدن چشمان سیاست نمودند۔ بعد آن یوسف خان بسبب یاوہ گوئی استاد لولو از محمد بٹ نوعے مکدر شدہ در پیشگاہ حضور روانہ ساخت۔

ہمدران ایام در سنہ ۹۹۶ھ[1] حضور جہانبانی برای سیر و سرور و تفریح و تشریح روح عزم گلگشت بساتین کشمیر بخاطر آوردہ از دار الملک لاہور

[1] ۱۵۸۷ء —

قاسم را با جمعی از سنگتراشان برای تصفیہ راہ ہیرہ پور پیشتر دستوری داد و بعد چند روز بدولت و اقبال خوش خرامی و ستودہ فرجامی منزل بمنزل طی مراحل کردہ بر فرق رتن پنچال[۲] نزول اجلال فرمودہ و گلفام نام سمند خوش خرام کہ بہ کوتل پیش پیش میرفت از فرق کتل لغزش خوردہ جادہ فرسائی بادیہ عدم شد۔ و سرفرازان اطراف کوہستان بمقابلہ پوشانہ بارباب خدمت گشتہ تحائف و نطائف گذرانیدہ سرمایہ عزت حاصل نمودند۔

فردا بر کتل پیر پنچال[۳] عروج کردہ تا مسافت دو نیم کروہ برف حاجب بود و ژالہ و تگرگ با دیدن گرفت۔ جنود مسعود متردد و متوحش ماندہ مگر بدولت الٰہی جہانبانی ہر کسے بسہولت و شادمانی از کوہ عبور نمودہ روز دوم موکب منصور در ہیرہ پور[۴] نزول اجلال فرمودہ بدیدن آب و ہوای خوب و گلزارہای مرغوب

---

[۱] بموجب اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۵۳۷ " سہ ہزار سنگتراشان کوہکن و خارافگان فرہاد فن و دو ہزار بیلداران کار گذار بسرکردگی قاسم خان در ہمواری نشیب و فراز این راہ دستوری یافتند"۔ [۲] رتن پنچال کوہی است بر پنج میل شمال شرق موضع تھنہ۔ ارتفاعش ۸۲۰۰ فیٹ انگلیسی تخمینہ کردہ اند۔ (حاشیہ انگلیسی اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۸۲۲ مترجمہ بیوریج مطبوعہ ۱۹۱۰ء کلکتہ)۔ [۳] پیر پنچال کہ در اصل "پیر پنت سال" بود کوہی است مشہور بلند ۱۱۴۰۰ فیٹ انگلیسی بر شاہراہیکہ از بھمبر بسرینگر می رود۔ (ایضاً صفحہ ۸۲۴)۔

[۴] ہنری بیوریج مترجم اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۸۲۷ از حوالہ "اقبالنامہ" نوشتہ است کہ اکبر در عرصہ دو روز و یک شب از ہیرہ پور سفر نمودہ بسرینگر آمد۔ اما ابوالفضل در سفر کشمیر آخرین منزل اکبر خانپور یا خانپور نوشتہ است کہ خلاف قیاس است زیرا کہ فاصلہ میرز خانپور

وترتیب دواجِ ریان ونغمہ سرائی مرغان ہرکس را نزہت وافر شگفتگی خاطر حاصل شد وزحمت وکلفت راہ بفرحت مبدّل گشت۔ بیت

بہارِ دِگر بوستانِ دگر زمینِ دِگر آسمانِ دِگر

مردم اعالی وادانی کشمیر از فرقۂ مشایخ وعلما وفضلا واز اعیان واکابران وامرا واز طوائف ہنرمندان وشاعران واہل رقص وسرود وخنیاگران جوق جوق وگروہ گروہ با تحائف نطائف ونفایس ونذایر شرفیاب نظر گشتہ بخبرہ وانی نوازشہا کام دل برگرفتند۔

فرو ابکمال توزک واحتشام بتاریخ ۲۵ ماہ رجب[۱] ۹۹۶ھ در شہر سرینگر سنجق اجلال در باغ حسن شاہ[۲] کہ الحال خانقاہ نقشبندیہ در انجاست افراشتند شعرا[۳] وبلغا قصاید ومثنویہا گذرانیدند ودر میان شہر منادی کردند کہ

[۴۴] از سرینگر از چہار یا پنج کروہ ہیچ بیش نیست۔ بقول ہیو نتج مزبور اکبر در عرصہ چہل روز از لاہور بکشمیر رسید۔ [۱] تاریخے کہ در "ہسٹری آف انڈیا" جلد پنجم صفحہ ۴۵ تالیف الیٹ صاحب مذکور است یکم شعبان ۹۹۷ھ مطابق ۵ جون ۱۵۸۹ء است۔ اما خواجہ محمد اعظم دیدہ مری (واقعات کشمیر صفحہ ۱۰۲) ہمین تاریخ را سال نہصد و نود و ہشت [۹۹۸] نوشتہ است۔ [۲] ولے بالفاظ ابوالفضل "بدالاکاخ یوسف خان مرزبان کشمیر قدسی نزول شد" (اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۵۴۳)۔ درین جا مراد از باغ حسن شاہ باغ حسن شاہ چک بادشاہ کشمیر است کہ دران ایام در خواجہ بازار، محلہ نوہٹہ، سرینگر کشمیر بود۔ (کشیر جلد اول صفحہ ۲۴۷)۔ [۳] ابوالفضل درین ضمن [۴۴] فقط بر نام فیضی کہ مہین برادر او بود اکتفا کردہ است۔ قصیدہ کہ فیضی در مدحت شاہ

ہیچکسے از سپاہان در خانۂ رعیت فرود نیاید۔ فردا پادشاہ بسواری سفائن سیر در دریای بہت تا شہاب الدین پورہ فرمودہ بوقت شام رجعت نمود۔

روز سیوم بسیر تالاب در شکار مرغان آبی وغیرہ تفریح خاطر افزود و در انتظام امور مملکت پرداختہ اعیان ملک و امرایان شہر و اہل علم و فضل و بزرگ خاندانہا را بمناصب و جاگیرات مرحمت فرمود۔ و اکثر باغیان و طاغیان را قلع و قمع کردہ مغلوب و منکوب ساخت و عموم رعایا و برایا را باستمالت و مکرمت دلخوش کردہ طرح معدلت انداخت۔

و بعد انقضای بیست و ہشت روز برای تصفیہ راہ پکھلی قاسم خان[1] دستوری دادہ برای سیر و سیاحت[2] نواحی مراج در عرصۂ چند روز بکہرا[3]

و ستائش کشمیر نوشت بر ۹۸ ابیات مشتمل است۔ مطلع اش این بیت است:۔

ہزار قافلۂ شوق می کشد شب گیر
کہ بار عیش کشاید بہ خطۂ کشمیر

(اکبر نامہ جلد سوم صفحہ ۵۴۳)۔

[1] در اکبر نامہ (جلد سوم صفحہ ۵۵۰) بجائے قاسم خان ہاشم بیگ پور قاسم خان مذکور است۔ بروایت ابوالفضل واگذاشتن ہاشم بیگ براست کردن راہ پکھلی بتاریخ بیست و سوم ماہ تیر مطابق ۳ جولائی ۱۵۸۹ء بوقوع آمد۔

[2] ابوالفضل درین ضمن چنین میگوید:۔

"چون درین ملک از سی ہزار کشتی افزون، لیکن سزاوار نشیمن کشور خدائی

کشتی ہنگلہ دار یعنی پرندہ و کرہ ناو وغیرہ اقسام سفاین شاہی بتزئین تمام آراستہ شہرستانی عجیب بر سطح دریا آبادی گرفت و پرتو ہمایون روز اول در قصبۂ پانپور جلوہ افروز گشتہ روز دوم در بجبارہ سایبان حشمت افراخت و از انجا بتماشای نندی مرگ کہ فضائی است دلکشا و روح افزا سمند خوشخرام را جولان دادہ بشکار جرہ باز و شاہین پرداخت۔ از انجا بر کنار چشمہ سار اننت ناگ خیام فلک احتشام افراختہ بتماشای صحرای بابل و ملاحظۂ بتخانۂ راجہ رام دیو یکروز بسر برد از آنسو بتماشای خضارت و نضارت اینبدیار ہمیشہ بہار کام دل برگرفتہ برجعت قہقری بر سفاین صبا رفتار تیز گام گشتہ در تالاب اولر یکروز در شکار مرغان آبی و تماشای جولان گہی کشتیہا و ملاحظہ زینہ لنک فرمودہ در بارہمولہ سایبان شوکت و حشمت افراخت و برای دشواری وصعب گذاری راہ عسکر ظفر پیکر را ہشت بخش کردہ ہشت روز رفتن تجویز داد و در عبور راہ کوارست دبولیاسہ راہروان را محنت بسیار رسید حدود دہکلی مخیم سرادقات گردید از انجا بجانب لاہور نہضت کردہ من مقام حسن ابدال یوسف خان را رخصت انصراف بخشید فقط۔

۴۴ نمود، کارآگہان خدمت گذار در کمتر فرصتے گزیں کاخہائی دریا سرانجام نمودند و گلزارے بر سطح دریا اساس نہادند۔ و نام آوران و نزدیکان نیز بہ ہمیں روش آمادہ گردانیدند۔ افزوں از ہزار کشتی آراستہ شد۔"

(اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۵۵۰)

پس یعقوب خان کہ در حدود کشتواراو فات بسر می برد با یوسف خان عہود[1] و شرائط بوثوق ایمان مؤکد ساختہ در کشمیر رسید و یوسف خان موجب فرمان ہمراہ یعقوب خان در لاہور رفتہ در پنجا میرزا یادگار نائب گذاشت۔ یعقوب خان از پیشگاہ جہانبانی مورد الطاف و مہربانی گشتہ در علاقۂ بہار[2] بقدر بیست ہزار روپیہ جاگیر یافت و برای احتیاط مان سنگہ را سپردہ شدہ مدۃ العمر خود در مصاحبت او بسر بردہ عاقبت موجب یادہ گوئی معاندان چندی در قلعۂ رہتاس نظر بند گشتہ بعد چندگاہ باز رہائی یافت۔ پس در سنہ ۱۰۰۱ھ[3] برادر خودش[4] زہر دادہ مسموم ساخت در کشتوار مدفون است۔

---

[1] سبب نقض عہود مواثیق با یوسف خان رضوی این بود کہ چون یعقوب در تنگنائی کشتوار سراسیمگی می اندوخت، در دل ہمیا کرد کہ مبادا او را زمینداران گرفتار کردہ بسپارند، میرزا یوسف خان را ہمیانجی گزید۔ (ایضاً، صفحہ ۵۵)۔

[2] در متن بجائے "بہار" بہیرہ مذکور است کہ سہو ناسخ است۔ بہ روایت بہارستان شاہی (مخطوطہ فولیو ۱۹۹ بی، ۲۰۰ الف) بادشاہ خلافت پناہ او را برفاقت حسن بیگ ترکمان بخدمت راجہ مان سنگہ در پیش پدر خود یوسف شاہ روانہ گردانید۔ و محقق است کہ راجہ مان سنگہ صوبیدار بہار بود۔ (برائے تفصیل نگاہ کنید نگرالاہرا جلد سوم)۔

[3] مطابق ۱۵۹۳ء۔

[4] رفیع الدین احمد بن ابو الصابر بن خواجہ محمد بلخی کشمیری متخلص بہ غافل مصنف تاریخ نوادر الاخبار در سنہ ۱۱۳۶ھ (۲۴-۱۷۲۳ء) تحریر از است کہ وفات یعقوب شاہ چک بسبب طعنی بود کہ اکبر برایش فرستادہ بود۔ (فہرست ریو، جلد اول، سنہ ۱۸۷۹ء، ص ۳۰۰)۔

می آرند کہ یوسف خان رضوی از لاہور ہمرکاب پادشاہ بدہلی رفتہ چون رایت جاہ وجلال در آگرہ رسید استنالو بعرض رسانید کہ در خطۂ کشمیر توفیر د تکثیر محاصل بسیار است اما انتظام مالگیری آنجا بحسن اہتمام کردہ نشود۔ وصوبداران آنجا در انتظام آن غفلت جایز میدارند، پادشاہ قاضی نوراللہ[1] و قاضی علی را برای ضبط وربط بند وبست مالیہ کشمیر مقرر کردہ راہی ساخت۔ ودرینجا ضبطی محصولات ومحالات بخوبی بعمل آمدہ مردمان درمقام شورش وناسازگاری در آمدند۔ قاضی نوراللہ بدرگاہ رفتہ معروضداشت کہ انتظام این امر بی سعی حاکم ناظم صورت پذیر نیست۔ وکلای یوسف خان درین باب نوعیکہ می شاید تدارک میکند۔

پادشاہ بفحوای این کلام حسن بیگ و شیخ عمر[2] بمعاونت قاضی علی در کشمیر فرستاد و قاضی علی تمامی محالات بخالصہ ضبط نمودہ مقرر ساخت کہ علوفۂ سپاہان نہ از نقدی خواہم داد۔ ازین رو مردم خیانت پیشہ را قافیہ تنگ گشتہ کہ توفیرات بسیار میخوردند ودر صورت ظہور توفیر محالات بیم امان داشتند۔ بنابران بخیال فتنہ وفساد افتادند۔ چنانچہ درویش علی و عادل بیگ و یعقوب ترکمان امام

---

[1] مراد از حضرت علامہ قاضی نوراللہ شوستری صاحب "مجالس المومنین" است (منتخب التواریخ متن جلد سوم صفحہ ۱۳۷ و ۱۳۸)۔

[2] در اکبرنامہ جلد سوم (ص ۶۱۷) نامش حسین بیگ شیخ عمری مذکور است۔ و آنکہ مصنف این کتاب، حسن بیگ و شیخ عمر را دو کس علیحدہ نوشتہ است، مبنی بر سہو و خطاست۔ بقول صاحب اقبالنامہ انجام حسن بیگ جہت شرکت در بغاوت خسرو شاہ خوب نشد۔ (اکبرنامہ، بیوریج، جلد سوم، ص ۹۴۵)۔

قلی چولاق[1] و دیگر او باشان با ہمدیگر رابطۂ اتفاق محکم کرده ہمراه میرزا یادگار[2] که برادر زاده یوسف خان و قائم مقام او بود پیوستند و عہد و پیمان بتاکید ایمان موثق کردند۔

چون میرزا یوسف خان را قریب[3] چہار ہزار مردم پیاده از قوم دلہ زان ملازم بود از آنجملہ زوجۂ یک سپاہی را ملازمان حسن بیگ و شیخ عمر ورغلانیده بجائی خود بردند۔ مفسدان بغاوت شعار ہمان پیادۂ بدکردار را شورانیده بخیر بخانۂ حسن بیگ ہجوم آوردند۔ حسن بیگ را سپاہان و ملازمان خود آنوقت متفرق بودند امّا بذات خود بپای ہمت افشرده بمدافعۂ آنہا پرداخت۔ دران اثنا قاضی علی و شیخ بابا والی بمیان آمده آتش فساد رفع کردند۔ و بروز دوم باغیان بر کوه ماران[4] بازہجوم کرده با حسن بیگ بجنگ پیوستند لیکن

[1] در اکبر نامہ "امام قلی چولاق قیا بیگ"۔

[2] صاحب اقبالنامہ می گوید کہ باغیان اوّلاً بمناسبت سیادت کمال الدین حسین اسکوکہ (او را کشمیریان میر کمال الدین می گفتند) از ملازمان مرزا یوسف خان مشہدی بود اختیار کردند۔ اما چون او از قیادت ایشان انکار نمود، قرعہ بنام یادگار مرزا افتاد وا و از بےخردی قبول کرد (حاشیۂ انگلیسی اکبر نامہ جلد سوم مترجمہ بیوریج ص ۹۴۵)۔

[3] در نزد صاحب اقبالنامہ تعداد پیادگان مرزا یوسف خان از پنجہزار تا شش ہزار از قوم "دلہ زاک" بود (ایضاً، ص ۹۴۵)۔

[4] "کوه ماران" نام فارسی ہری پربت است کہ بر قلۂ آن شہنشاه اکبر قلعۂ ناگر نگر تعمیر کرد۔

بعد محاربہ و کارزار بسیار بار دیگر اہل صلاح درمیان آمدہ باہمدیگر آشتی کردند۔ انگاہ حسن بیگ از روی تیرہ درونی چند کسان از ایش خود برای مصالحہ طلبانیدہ از تیغ گذرانید و موجب آن نائرۂ فساد باز اشتعال یافتہ حسن بیگ و قاضی علی از شہر برآمدہ بمقام راولپور نشستند و چند روز در آنجا بغفلت بسر بردہ در اطفای آتش فساد کوشش نکردند۔ گروہ بغاوت اندیش جمعیت و استحکام خویش ساختہ چند کسان بسد راہ ہیرہ پور فرستادند۔ و میرزا یادگار خود در ناحیہ کامراج رفتہ شورش بر داشت۔ انگاہ حسن بیگ از خواب غفلت بیدار شدہ بتعاقب او عجلت نمود اما از نیمہ راہ بازگشت کردہ در شہر قیام ساخت۔ یادگار از مراجعت او افتخار یافتہ بشہر آمد۔ و حسن بیگ از غلبہ او متردد شدہ راہ ہندوستان پیش گرفت۔ چون بہیرہ پور رسید محافظان راہ آگاہ گشتہ پل را شکستند۔ حسن بیگ بکمال اضطراب خود را در آب انداختہ تابعان او بعضیہا غرق دریا گشتند و بعضیہا بساحل نجات رسیدہ دستگیر شدند۔ حسن بیگ و قاضی علی بسلامت برآمدہ در دست محافظان پیر پنجال گرفتار آمدند۔ اما حسن بیگ با چند کس از بدبختیان بزور تیر اندازی رہایش یافتہ قاضی علی مقتول شد۔

چون حقیقت حال بمسامع جاہ و جلال رسید فوراً زین خان کوکلتاش با جمعی از سپاہ براہ مظفرآباد مامور ساخت و صادق خان را فوجی نمایان ہمراہ دادہ براہ پونچھ تعیین فرمود۔ و شیخ فرید بخشی بالبیاری زمیندارانِ

---

۱ اما در اکبرنامہ (جلد سوم، ص ۸۱۱) براہ سواد (سوات)۔ ۲ درست

بطریق دارہ تال* روانہ نمود۔ و میرزا یوسف خان برای حزم و احتیاط بشیخ ابوالفضل تفویض یافت و فرزندان او کہ از جنگ یادگار نجات یافتہ بحضور آمدہ بودند نظر بند شدند۔ روز دوم بذات والا از لاہور رایت عزیمت افراشتہ براہ راجور نہضت ساخت۔

بالجملہ یادگار خان بعد ہزیمت حسن بیگ بشہر کشمیر در آمدہ فرزندان یوسف خان رضوی بجانب ہند راہی ساخت و خزاین و دفاین و خیول و افیال و توپخانہ وغیرہ تمام در قبضۂ تصرف خود در آوردہ خود را بہ سلطانی موسوم کردہ سکہ و خطبہ[۱] بنام خود جاری ساخت۔ و بہرام نایک را لقب خان خانان و درویش علی را خان جہان و عادل بیگ را عادل خان و مقصود احدی را مقصود خان[۲] و خواجہ مومن را آصف خان و موسی میر را میرزا خان[۳] خطاب بخشیدہ جماعۂ مفسدان و ہرزہ درایان را بخود مایل ساخت و بجای خود تصور نمود کہ در موسم زمستان راہ ہا مسدود است کسی باینطرف آمدن نتواند و تا پنج شش ماہ سامان حرب و ضرب بکام دل مہیا کردہ انتظام مملکت بخوبی استحکام پذیرد آیندہ ہیچکس را طاقت نیست کہ با من لسر آید۔

** "شیخ فرید بخشی بیگی" است (اکبر نامہ جلد سوم صفحہ ۶۱۹)
* مراد از دارہ تال دادی نزد راجوری برشاہراہ قدیم گجرات بھمبر راجوری و شوپیان۔
۱؎ ابوالفضل روایت کند کہ بوقت اجراء خطبہ از شکر فی اقبال تب لرزہ یادگار مرزا را درگرفت (اکبر نامہ جلد سوم صفحہ ۶۲۱)
۲؎ در اکبر نامہ جلد و صفحہ مزبور "مخصوص خان"۔
۳؎ برائے تفصیل مزید نگاہ کنید بہ اکبر نامہ جلد سوم صفحہ ۶۲۱۔

و درہمیں خیال چند روز بہ غفلت و بطالت گذرانیدہ بموجب خباثت ذات طبیعت باانعام و اکرام و نوازش معاونان و مبارزان خود چنداں نپرداخت۔ موجب آں بعضے مفسدان از و بیدل گشتہ کنارہ کردند۔

چوں صیت نہضت گیہان خدیو در شہر شہرت یافت آں کوتہ اندیش در ورطۂ اضطراب و انقلاب مستغرق گشتہ درویش علی را فوجے بر سر پیر پنچال برائے تسدید راہ عبور موکب منصور راہی ساخت۔ درویش علی بمسارعت تمام تیز گام گشتہ بر کوہ پیر پنچال قلعۂ افراخت و اسباب و آلات و غلات را دراں حصار گذاشتہ بترتیب افواج پرداخت۔

چوں ہراول فوج ظفر موج سنجق فلک فرسا بر فرق پیر پنچال نصب فرمود درویش علی بمقابلت افواج شاہی استادہ درمعرکۂ ہیجا بسیارے از مبارزان در آویزش و ستیز خونریز گشتند و پسماندگان او مجروح و مغلوب راہ گریز سپردند و چہار کس از عسکر شاہی خان نثار شدند۔ روز دیگر درویش علی وغیرہ پای ہمت افشردہ با جمعیت خود بر فوج شاہی حملہ آوردند۔ چوں دیدند کہ فوج شاہی از کردۂ مور و ملخ افزون است ہمہ ہا مغرور شدند۔

وقتیکہ میرزا یادگار را خبر ورود رایت مسعود بر فرق کتل پنچال رسید ذرہا بر دم دادہ بمعاونت درویش علی فرستاد خود در ہیرہ پور توقف نمود۔ شہباز خان و ابراہیم خان کاکڑ و سارو بیگ[۱] شاملو و یار بیگ اوزبک

۱؎ دربعض نسخ بجائے "سارو بیگ" "شاد بیگ" آمدہ است۔ چنانکہ در اکبر نامہ جلد سوم صفحہ ۶۲۳ مندرج است۔

مع چندی از ملازمانِ یوسف خان باہمدیگر عہد و پیمان کردہ بوقت نصف شب بر خیمۂ یادگار ہجوم آوردند۔ وی از خیمہ برآمدہ مخفی نشستہ بود۔ آنہا جستجو کردہ او را گرفتار کردند[1]۔ سادو بیگ خواست کہ او را زندہ بدرگاہ جہجاہ برساند، شہباز خان[2] بہ سبکدستی سرش از تن جدا ساخت۔

بیت :- ہر آنکو میزند بر آسمان سنگ
باز آید سرِ خود دارد آہنگ

در وقتیکہ رایتِ منصور بمقامِ بہرام گلہ[3] رسید ستر داس[4] سرآی

---

[1] حسن در ذکر این واقعہ قدرے مسامحت و چشم پوشی بکار بردہ است۔ اصل واقعہ چنانکہ در اکبرنامہ جلد سوم ص ۶۲۳، چاپ ۱۸۸۶ء مندرج است چنین است کہ "چون نیمے از شب سپری شد سودن اللہ اکبر انداختہ دستِ غارت برکشادند۔ آں بدکیش (یادگار مرزا) از زیر سراپردہ بیرون شدہ راہ صحرا گرفت۔ وجز یوسف نام پرستارے ہمرہی نگزید۔ لختے راہ سپردہ بہ بوتۂ پناہ برد۔ و ہمراہ را بآوردن اسپ بازپس فرستاد۔ برخے ہواخواہان دولت چندانی بہ بیگانہ پرداختہ بسر دہش او کوشش داشتند واز ناپیدائی حیرت می اندوختند۔ ناگاہ رودبار بیگ را نظر بر یوسف افتاد او را بہ شکنجہ در کشید۔ ناچار سرگذشت برگذارد و برہنمونی او گرفتار آمد و مدارا پیش گرفت۔ شہباز خان از پیچ رسید و دوش او را از بار سر سبک گردانید۔" حکومت یادگار مرزا ہمگی پنجاہ و یک روز بود (ایضاً صفحۂ مزبور)۔ [2] یعنی شہباز خان نیازی۔

[3] بہرام گلہ و نزد شہر لوی "بہر و گل" دروازہ کشمیر است قریباً بیست و چہار میل از راجوری۔ عروج بر دۂ پیر پنچال از ینجا شروع می شود (حاشیہ انگلیسی اکبرنامہ جلد سوم ترجمہ بیوریج، چاپ ۱۹۱۰ء صفحہ ۷۶۸)۔ [4] در اکبرنامہ جلد سوم ص ۶۲۳ نام این مرد متھرا داس مذکور است۔

کنّاس زیر پای سمند گیتی مساس انداخت۔ پادشاه ستایش و نیایش بدرگاه
کبریا بجا آورده مبارعت تمام عزیمت سیر کشمیر فرمود ۱۲ ماه شعبان ۹۹۷ھ[1]
داخل شهر شد۔ و در میان راه شیخ فرید بدخشی و دیگر سرداران جان سپار مراتب
عبودیت و اخلاص بجا آورده بانواع عنایات سربلندی یافتند۔ و اکثری از
مخالفان بغاوت آثار گرفتار گشته بیاست رسیدند و بعضی ها در شعاب جبال
متواری شدند۔

چون سایۂ همایون در دارالملک کشمیر پرتو ورود انداخت بحکم والا
هر دو جانب دریای بهت در میانِ سفاین چراغان افروخته شده بر سواحل دریا که
ذرق نمایشی شگرف بنظر آمد که هر کس را مسرّت و فرحت حاصل گشت همانروز
دختر شمس چک را بخت بیدار شده در مشکوی والا مرتبه پرستاری افتخار یافت۔
پادشاه چندگاه بعیش و عشرت و کامرانی و سیر و سیاحت بهری و بحری و شکار
مرغانِ آبی و کوهساری بسر برده چند روز در تماشای بهار شگوفهٔ زعفران زار
پانپور و نظارۂ زرد رخساری نخلهای خزان رسیدہ اطراف کوهسار تمتع یافته
بجانب شهر نهضت فرمود و برای ترصیص دولتخانۂ شاهی زیر دامنہ کوه ماران

---

[1] مطابق ۱۶ جون ۱۵۸۹ء۔ ولے بموجب اکبرنامہ (ص ۶۲۴) ورود اکبر این بار در شهر
سرینگر بتاریخ ۹ محرم الحرام ۱۰۰۰ھ مطابق ۷ اکتوبر ۱۵۹۱ء وقوع پذیر گشت۔
خوبیان حسن که "پادشاه چند روز در تماشائے بهار شگوفهٔ زعفران زار و نظارہ زرد رخساری
نخل های خزان رسیده" ممد صحت قول ابوالفضل است زیرا که "شگفتن شگوفهٔ زعفران"
و "زرد رخساری نخل" در ماه اکتوبر انگلیسی واقع می شود۔

شرق رو بہ غفاذ فرمان یافت۔ و نیز برائے آبادی و معیشت عموم برایا بسبب ظلم چکان ویران شدہ بودند تعمیر قلعۂ[1] حوالی کوہ ماران فرمان دادہ میر عمارت خواجہ حسین کابلی مقرر ساخت۔ و انتظام امور مملکت و اہتمام و انصرام

[1] مراد ازیں قلعہ "قلعۂ ناگر نگر" است۔ ازیں قلعہ سہ دروازہ بہ ہمیں تفصیل کاٹھی[1] دروازہ بطرف شمال و سنگین[2] دروازہ و باچھی[3] دروازہ بطرف غرب ہنوز یادگار است۔ دروازۂ شمالی بنام کاٹھی دروازہ اشتہار دارد قطعات ذیل ثبت دارد:

بنائے قلعۂ ناگر نگر شد ... بحکم پادشاہ دادگستر
شہ شاہان عالم شاہ اکبر ... تعالیٰ شانہٗ اللہ اکبر
کرور و دہ لک از مخزن فرستاد ... دو صد استاد ہندی جملہ چاکر
نشد ہرگز کسے بیکار آنجا ... تمامی یافتند از مخزنش زر
چہل و چار از جلوس پادشاہی ... ہزار و شش ز تاریخ پیمبر[4]

دیگر

بنائے قلعۂ ناگر نگر بعون اللہ ... بحکم حضرت ظل اللہ اکبر شاہ
بنائے دولت ایں شاہ تا ابد بادا ... بحق اشہد ان لا الٰہ الا اللہ
بسعی خواجہ محمد حسین گشت تمام ... حقیر بندہ از بندگان اکبر شاہ

بقول ڈاکٹر غلام محی الدین صوفی تکمیل ایں قلعہ در عہد جہانگیر رو نمود (تاریخ حسن جلد اول مخطوطہ ورق ۱۵۷ و ۱۵۸ مملوکہ کتاب خانہ خانقاہ معلی فتح کدل سرینگر، و کشیر جلد اول صفحہ ۲۴۸، چاپ جامعہ پنجاب لاہور سنہ ۱۹۴۹ء)۔

سلطنت بکام دل منتظم شده محصولات محال زعفران و ابریشم و جانوران شامل خالصۂ شریفہ گشت و افزونی مالیہ کہ در مناصب منصبداران و جاگیرداران بود بخالصہ پیوست۔ و باج تمغا سر بسر معاف شد۔ و بندوبست قاضی علی مروّج گشت۔

بعد انقضای عرصۂ دو ماہ و سہ روز پادشاہ سمند عزم را جولان دادہ رخت معاودت بربست۔ و مردم قشون از راہ خشکی جادہ فرسای بادہ مولہ گشتہ بذات والا براہ بحری نہضت فرمودہ شب اول در اندر کوٹ[1] قیام ساخت۔ و روز دوم در سیر تالاب اولر ملاحظۂ زینہ لنک عشرت ورزیدہ در بارہ مولہ خیام قیام افراخت۔ و افزونی لشکر را ہفت بہرہ فرمودہ منزل بمنزل طی مراحل کردہ در حدود ہکلی رسید و در انجا بارش برف وقوع یافت۔ محمد قلی خان بخدمت صوبہ داری کشمیر خلعت اختصاص پوشیدہ میرزا یوسف خان[2] رضوی ہمرکاب ظفر انتساب مامور گشت۔ مدت حکومتش دو سال و شش ماہ و ہفت روز بود۔

[1] در اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۶۲۷ نام این موضع "اندرکول" آمدہ است کہ غلط فاحش است۔

[2] بقول ابوالفضل ارادۂ ظل سبحانی این بود کہ مرزبانی کشمیر را بہ میرزا یوسف باز گذارد، لاکن چون او در جمع و محاصل این کشمیر سخن سرا گشت، راز او کہ تا حال پنہان بود از نسخۂ قاضی علی آشکارا گشت۔ جہان خدا (اکبر) بدان پیشین آہنگ کشمیر را خالصہ فرمودہ اوّلاً سر برا ہی بہ خواجہ شمس الدین سپرد و سہ ہزار سوار ہمراہ ساخت و ثانیاً صوبیداری وے مستقلاً در لاہور بہ محمد قلی خان مقرر فرمود۔ (اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۶۲۷ سنہ ۱۵۸۸ء)۔

محمد قلیچ خان[1] در سنہ ۹۹۷ھ نہصد و نود و ہفت بر صوبہ داری خطۂ کشمیر رتبۂ افتخار یافت۔ و در تعمیر قلعۂ ناگر نگر و ترصیص دولت خانۂ شاہی بجان و دل پرداخت۔ و در قلع و قمع فرقۂ چکان و طائفۂ مفسدان علم تجبر افراخت۔ ہر احدیرا[2] کہ دغدغۂ شجاعت و خیال مبارزت بخاطر میدید۔ او را بسیاست میرسانید۔

محبت علی کہ یکی از ملازمان آنحضور در پرگنۂ وہن پارہ بحکومت مامور بود، جماعۂ کہ از مبارزان و دلاوران در پیش او بخواہش ملازمت رجوع آوردند۔ وے از روی خدیعت در مرافقت و موالفت آنہا سعی بلیغ نمودہ

---

[1] درست محمد قلی خان ترکمان است۔ بقول ابوالفضل ہمشیرہ محمد قلی خان ترکمان قوام الدین جعفر المعروف بآصف خان بود۔ در ۹۹۳ھ بہ صوبیداری کشمیر فائز گشت۔ و بعد عرصۂ پنج سال و قتیکہ جماعۂ در کشمیر ابہ چک را بحکومت نشانید، پسرش علی قلی خان جملہ امیدہائے ایشان بہ خاک نامرادی آمیخت۔ ابوالفضل در آئین اکبری مترجمہ بلاک مین صفحہ ۴۷۴ بحوالہ سوکہ پنڈت کشمیری کہ از ہمعصران محمد قلی بود رقم طراز است کہ محمد قلی خان برائی معزولی آصف خان فرستادہ شدہ بود۔ حسن کہ محمد قلی خان را جانشین مرزا یوسف خان مشہدی بیان کند ظاہراً از تحقیق کار نبردہ است۔ ہمچنین تاریخ صحیح تقرری محمد قلی خان بجائے سال نہصد و نود و ہفت (۱۵۸۹ء)، سال یکہزار و یکصد ہجری (۱۵۹۲ء) است۔

[2] در عہد اکبر بادشاہ "احدی" (بفتح الف و سکون حا و کسر دال و سکون یا) صاحب مرتبہ عسکری بود کہ از طرف شاہ وظیفہ می گرفت۔ و لے عند الضرورۃ طلبیدہ می شد۔
(جامع اللغات اردو صفحہ ۱۴۲)

جماعتی از مبارزان گرامی انتخاب کردہ بر چشمہ سار چچہ بون[1] بہانۂ چہرہ نویسی بردہ در آنجا ہمہ را بقتل رسانیدہ و جویہای خون جاری ساخت۔ حبی چک و شمسی چک کپوارہ از دست ملا جمیل در موضع ریگی بودہ بجاک تیرہ پیوستند و حسین چک و ظفر خان پسران شمسی چک از ہند گریختہ آمدہ در کوہستان مراج و کامراج دست اندازی مال مردمان کردہ باتفاق حسین خان و ابیہ خان وغیرہ پیش حاکم تبت رفتہ لشکر او برای کومک آوردہ در پرگنۂ لار لوای بغاوت افراشتند و در تاخت و تاراج مردمان پرداختند۔ حاکم تبت از اوضاع و اطوار آنہا متنفر گشتہ و از خوف پادشاہی نرسیدہ بملک خود رجعت نمود و جماعت مبارزان کشمیر در شعاب کوہستانہا پنہان ماندہ شبانہ خانہ ہای مردمان را مال و مواشی بغارت می بردند و فوج شاہی شبانہ در کمینگاہ آنہا کہ بکوہ شیرہ کوٹ پرگنۂ کوہیامہ

[1] قدیم "متسیہ بون" (یعنی اقامت گاہ ماہیان) یکے از ناموہائے مقام است کہ در آنجا پرستشگاہ ہنود مارتنڈ یا مٹن (آفتاب) در کشمیر جنوبی نزد اسلام آباد واقع است (حاشیہ اکبرنامہ انگلیسی مترجمہ بیوریج صفحہ ۱۰۸۴)۔ [2] درست این است کہ محمد قلی تنہا در فرو فتنۂ علی رائے حاکم تبت خرد (لداخ) کہ از بادۂ فیروزی بر زمینداران تبت کلان سرشار شدہ بود، کلیتہً ناکام ماند۔ بنا برین قلیچ خان صوبہ دار لاہور را فرمان شد کہ جمعے شایستہ بمدد محمد قلی خان حاکم کشمیر فرستند تا آن پتہ بدست را بپاداش رسانند۔ قلیچ خان بود و این حکم سہ ہزار و پانصد سوار بسرکردگی سیف اللہ پور خود با وری محمد قلی بیگ تعین کرد۔ علی رائے چون بر رسیدن فوج نصرت اعتصام آگہی یافت، دل باختہ دادہ و جگر باختہ بے آنکہ آویزہ رود در دیگر بر نہاد۔ (اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۸۲۳ و ۸۲۴)۔

بود تاخت آورده سرهای آنها بریده مناره ها ساختند بعد ازان ظفرخان چک جمعی
از پیادگان و برخی از سواران ترتیب داده بر گروه یماغان که در پرگنهٔ آڈون
صاحب ثروت و مکنت بودند شبخونی آورده بسیاری بقتل رسانید و تاخت و تاراج کرده
در کوهستان بیروه متواری گشت محمد قلی خان او را در دام فریب آورده بقتل رسانید-
همچنین بسیاری از طایفهٔ مفسدان و یاغیان در ورطهٔ عدم انداخته مردم چکان یا حنداں
ذلتی یافتند که در پیش جاگیرداران و منصبداران اینها یا بخدمت چاکری میکردند
اکثرها بکشاورزی مشغول شدند-

ودر سنه ۱۰۰۵ه[1] خاقان اکبر در لاهور جشن نوروزی ساخته برای سیر و سیاحت
کشمیر لوای عزیمت افراخت و از کوه پیرپنچال که بکثرت برف محفوف بود عبور کرده
بمقام هیره پور پرتو نزول انداخت- ازانجا برائے گلگشت اطراف دیوه سر
بدام خوشخرام را جولان داده در جال نگری[2] توقف ساخت-

و بعد سیر و تماشای آن سواد در اننت ناگ نزول فرمود پردگیان شبستان
که در سفر با آهستگی میرفتند در انجا شرف اندوز انبساط عشرت گشته فردا بعزم شکار

---

[1] سیاحت اکبر بطرف کشمیر مرتبهٔ سوم در ۱۰۰۵ه مطابق ۱۵۹۷ء واقع شد- وآنکه حسن نوشته است سهو است- کیفیت سیر و تماشا که در اینجا مذکور است نیز مجمل این معنی است- (اکبرنامه جلد سوم صفحه ۷۲۵ و ۷۲۶، چاپ سنه ۱۸۸۶ء)-

[2] سٹائن نام این موضع متعین کرده است- از جرنل آف ایشیاٹک سوسائٹی بنگال صفحه ۱۷۲ معلوم می شود که این موضع غالباً قصبهٔ تاپور سوخته باشد (حاشیهٔ انگلیسی اکبرنامه، سوم ترجمه بیوریج صفحه ۱۰۸۳)-

جره و باز در صحرای پابل شاهباز عشرت را پرواز داده به مقام چهه بون دو شب قیام ساخت. از انجا اشهب همت را بجانب شهر عنان عزیمت معطوف داشته زیر پای تخت سلیمان پایهٔ تخت شوکت افراخت فردا بسیر تالاب ڈل و شکار مرغابان آبی سرمست بادهٔ عشرت گشته در جروگهٔ شاهی که بکمال تمتین و تزئین باهتمام خواجه محمد حسین کشت بن میر کمال الدین انجوبه تعمیرات روزگار شده بود نزول انداخت. صبحی برای ملاحظهٔ تعمیرات جروگه و درشنی باغ و اسواق و دکاکین و کوٹھی ها و محلات شاهزادگان و مکانات ارکان دولت و تاجران والا مرتبت و حصار شهر پناه که در عرصهٔ چهار سال حوالی کوه ماران معمور شده بود بر سمند سبک خرام خرامان نظاره و تماشا فرمود. و مهتمان تعمیرات را بانعام و اکرام شاهانه ارجمندی و سربلندی بخشید. و آبادی درون قلعه بشهر ناگرنگر موسوم ساخت و بعد یک هفته روز شنبه در میان عیدگاه قریب هشتاد هزار کس را از مردم عام و خاص صغیر و کبیر چه از اهل شهر و چه از ده جمع کرده بالوان نعمتها و اقسام خوردنیها و انواع ادام و لحوم و شیرینی ها بکمال جود و رافت ضیافت بخشید همان روز بر سواحل دریای بهت و فراز کوه ماران و کوه سلیمان و بالای بامهای قصور و بیوت چراغانهٔ شاهی بعمل آمده تمامی شهر به ضیا و روشنی آن منور گشت و طرفه نورستانی بظهور رسید. همان روز یکی از مقربان خاص حافظ قاسم نام نام ساز و نی را دامن عصمت آلوده ساخت و بادشاه بحکم نافذ او را آخته ساخته درچاه عدم انداخت.[1] و همان روز برای تسخیر تبتین عسکر ظفر پیکر را دستوری داده

[1] بروایت ابوالفضل این واقعه در سال چهل و دوم سنه جلوس مطابق ۱۰۰۶ھ رونما شد.

اچُورای مرزبان لداخ[1] اسیر گشت و دولت و مکنت او بغارت رفت۔ علی رای که از نژاد مرزبانان آں سواد بود بر حکومت آں بلاد مقرر گشت۔

پادشاہ عرصۂ سہ ماہ و بیست و ہفت روز در سیاحت و گلگشت اطراف و اکناف اینجا بسر بردہ براہ ہیرہ پورہ عنان اشہب عزیمت معطوف داشت۔ روز اول در چنار باغ شہاب الدین پورہ نزول اجلال فرمود روز دوم بعزم تماشای خزان این گلستان بجانب پرگنۂ لار خرامش فرمودہ در موضع میگام دو روز بنظارۂ تماشا شگفتگی خاطر اندوخت از انجا در قصبہ پانپور برای دیدن شگوفۂ زعفران خیام احتشام افراخت از انجا آہنگ کوچ فرمودہ در خانپور[2] قیام ساخت۔ فردا منزل بمنزل مرحلہ پیما گشتہ بر فرق پنچال برف باران دُرپاشی کردہ تخیر گذشت۔ از انجا محمد قلی خان را رخصت انصراف بخشید وی در تخریب ترہیب چکاں و تعمیر و ترتیب باغات و عمارات و عدل و احسان و رعیت پروری و دادگستری و نظم و نسق و رتق و فتق امور

---

[1] درینجا بیان حسن از روایت ابوالفضل کلیۃً مختلف است۔ حقیقت این است که حاکم بزرگ تبت کلیو یا کلیوم بود و راچو رائے با واجو رائے نزدوے رتبہ سپہ سالاری می داشت۔ لختے از زبردستی بناسپاسی گرائید۔ مرزبان آنجا کلیوم لشکر فراہم آوردہ انقطاع برگرفت۔ و راجو رائے آوارگی گزید۔ علی رائے که با کلیوم کینۂ ذاتی میداشت بکین برخاستہ بروے غالب آمد۔ چوں آوازۂ عساکر اکبری شنید ملک موروثی کلیو بہ کلیو سپردہ باز گردید (اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۷۳۱)۔

[2] در اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۷۳۴ "خان پور" مذکور است۔

مملکت پانزدہ سال بحکومت گذرانیدہ تغیر یافت۔

میرزا علی اکبر[1] در ۱۰۱۲ھ یکہزار دوازدہ بمسند حکومت جلوس کردہ در ضبط و ربط امور مملکت و عدل و احسان و نصفت پرداخت۔ در حکومت او بسبب بارش باران بی وقت قحط غلہ واقع شدہ مردم بسیار ضایع شدند و خانہ ہا خالی گشتند اکبرشاہ از لاہور و سیالکوٹ غلات موفور فرستادہ مردمانرا جان بخشی داد۔

و ہمدران زمان خاقان دوران بعلت ضعف پیری روز بروز ناتوان شدہ قوت جسم باطل گشت تا آنکہ بروز سہ شنبہ دہم ماہ جمید الثانی سنہ ۱۰۱۴ھ از عالم فانی بملک جاودانی انتقال فرمود۔ پنجاہ و دو سال بحکومت گذرانید "فوت اکبرشہ" تاریخ است۔ بادشاہی دادگر و رعیت پرور و نیک محضر و عاقل و عادل و کامل بود۔ با وجود بے علمی شعرہای برجستہ میگفت۔ و در انتظام امور مملکت و ارقام قوانین سلطنت جہد عالی داشت۔ ہمت والایش ہمیشہ در رفاہ عیالی و آسودہ حالی خویش و بیگانہ و تعظیم علماء و

---

[1] تقرر میرزا علی اکبر بصوبیداری کشمیر در عہد اکبر از تواریخ معتبرہ محقق نگشت۔ مرزا علی اکبر در بدخشان متولد گشت۔ چون وارد ہند شد داخل حلقۂ ملازمان شاہی گردید۔ اکبر او را بخطاب "اکبرشاہی" سرفراز فرمودہ در ۹۹۸ھ بمہم دکن روانہ کرد۔ فرائض خود را بشجاعت سرانجام داد۔ خدماتش مورد استحسان خاص و عام افتاد۔ جہانگیر او را بمرتبۂ چہارہزاری سرفرازی نمودہ بحکومت کشمیر فائز کرد۔ وفاتش بتاریخ ۲۲ ربیع الاول ۱۰۲۵ھ (۱۶۱۶ء) مطابق سال یازدہم جلوس واقع شد۔ در شہر اجمیر بپہلوی قبر شہباز خان کنبوہ کہ دوست قدیمش بود مدفون گشت (ملخص از مآثر الامراء جلد سوم صفحات ۳۵۵ تا ۳۵۷)۔

۲ھ ۱۶۰۵/۶ء۔

فضلا و ترقی علوم و خدمت مشایخ و فقرا و رعایت ہر مذہب و حمایت اہل طریقت و ادب و مصاحبت اہل بلاغت و مجالست مردم نیک سیرت و تعمیل و تکمیل امور لابدیہ و تعجیل و تنسیم مہمات ضروریہ مصروف ہمی بود۔ و در ترقی محصولات و پیمایش اراضی و بند و بست حساب و کتاب و اختراع قوانین ذرین و ابداع مضامین رنگین از پادشاہان روی زمین گوی سبقت ربود۔ اکثر اوقات در صحبت علمای ہر ملت بسر می برد و از ہر کسی استفادۂ علوم و فنون منفرمود۔

ازآنجملہ دانایان علم سنسکرت ہمیشہ حاضر دربار می بودند و مباحثات علوم وید ما لبتا میکرد و خیال داشت کہ درین ویرانہ دیرینہ خزینہ ہا خواہند بود اما پنڈتان شاستر دان افشای آں نمیکردند۔ لاجرم چند عالم و فاضل مقرر کردہ کتب شاستری و عربی و ترکی را ترجمہ ہا کنانید۔ انجیل و توریت از شاہان فرنگ استعارہ کردہ شیخ ابوالفضل را بر ترجمۂ آں مامور ساخت۔ چنانچہ مطلع دیباچہ آں این بیت گفتہ است۔ بیت۔ ای نامی تو ژ و کرستو + چوں مصرع دوم موافق نیفتاد۔ فیضی بدیہہ گفت

۱؎ ازآنجملہ یکی ملا عبدالقادر بدایونی و دیگر ملک الشعرا فیضی و سوم نصرانی از گوا (مفوضہ پرتگیزیان در ہند جنوبی) است۔ اول الذکر کتاب مہابھارت و راماین را کہ کتب دینی ہنود اند از سنسکرت بفارسی ترجمہ نمود۔ و ثانی الذکر قصۂ نل دمن را کہ داستانیست از مہابھارت از سنسکرت بفارسی منظوم کرد۔ و ثالث الذکر بفرمایش اکبر چند رسالہ جات یونانی بفارسی ترجمہ نمودہ زینت کتاب خانۂ اکبری افزود (بحوالہ دی مغل ایمپیریس آف ہندوستان صفحہ ۱۷۹)۔ ۲؎ تکمیل ترجمۂ انجیل بفارسی در ۹۸۶ھ (۱۵۷۸ء) شد (منتخب التواریخ جلد دوم مترجمہ لووی ایم اے صفحہ ۲۶۷)۔

۳؎ در منتخب التواریخ بجائے ژ ژ "جیسو" کہ بمعنی یسوع است، آمدہ است۔

ع۔ سُبحانک لا شریک یا ہُو ✦ پادشاہ علوم تواریخ بسیار خوش میداشت و در مباحثہ علوم عقلی و نقلی ہمیشہ گفتگو می نمود۔ مضامین دقیق بہ رای زرّین خود حل میکرد کتابہای ہر علم بطالبان علم می بخشید۔

گویند در ابتدا[1] نہایت دیندار و خوش اعتقاد بود۔ لکہا روپیہ بمقامات متبرکہ نذر می بخشید فقیران و مشائخان را بسیار خدمت میفرمود۔ اجمیر شریف پیادہ ہر سال سفر میکرد تا یک میل پا برہنہ میرفت۔ و در فتحپور سیکری عبادت خانہ علیحدہ بود کہ تمام شب در آنجا تنہا سلوک میکرد علی الصباح بر سر سنگی نشستہ رو بآفتاب کردہ کسب نظری ساخت۔ شب جمعہ ہمیشہ با مشائخ و علما صحبت میداشت غذا یک وقت میخورد۔ ایّام بعض بصوم میگذرانید، دایم با طہارت می بود، دوام با جماعت نماز میکرد، ہر سال یک یک قافلہ را خرج سفر دادہ روانۂ مکۂ معظمہ می ساخت۔ لکہا نقد و جنس تحفۂ حرمین الشریفین میفرستاد۔ و در حرمین رباطہا وقف کردہ بود۔ در ایام حج احرام بستہ بآواز بلند لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ می خواند۔ دران وقت طرفہ عالمی و عجب حالتی می بود۔

عاقبت بتاثیر صحبت و اغوای ابوالفضل و فیضی وغیرہ چند کسان اعتقاد

---

[1] ترویج "دین الٰہی" در ۹۸۶ھ مطابق ۱۵۷۸ء رو نمود۔ بدایونی در قصۂ دینداری اکبر آوردہ است وقتی بود کہ اعلیٰ حضرت فی سبیل اللہ حجاج را بزیارت بیت اللہ روانہ می فرمود و برائے آں اذن عام دادہ بود۔

(منتخب التواریخ مترجمہ لو دی ایم اے صفحہ ۲۲۶)۔

او فاسد گشته رسومات اسلامیه[۱] را مع ریش مبارک سلام نمود۔ مذہب جدید از خود ایجاد فرموده و خود را خلیفة الله نام نہاد۔ چنانچه دین[۲] الٰہی اکبرشاہی رواج یافت۔ آفتاب[۳] را مدبر امورات عالم کون و فساد و مظہر خدا دانسته تعظیم آن بجا می آورد۔ و از یک برہمن برای تسخیر آفتاب یکہزار و یک نام آموخته وظیفه کرده بود و رو بشرق کرده می گفت۔ در عرصۂ چند روز قبلۂ عالم جہانی[۴] خطاب یافت از کرده تعظیم عید ہنود جشن نوروزی و تعظیم تہیوہار[۵] ہنود بکمال اعتقاد می کرد۔

۱ بدایونی سبب این تسخیر بر اکبر علاوه نفوذ ابوالفضل و فیضی یکے جہالت علمی و دوم مصاحبت با ہنود از طفولیت و سوم دخول دختران راجگان ہنود بکثرت در حرم نوشته است۔ این زنان در دل اعلیٰ حضرت نشانده بودند که مصاحبت با مردمان ریش دار سبب غیظ ربانی است (منتخب التواریخ مترجمه لودی صفحه ۳۱۲)۔ اکبر حکم عام ریش تراشی با فسران خود وقتیکه عمرش پنجاه ساله بود داد۔ و این بروایت بدایونی مطابق سنه ۱۰۰۱ھ (۱۵۹۲ء) می باشد (ایضاً، ایضاً صفحه مزبور)۔ ۲ دین الٰہی که نزد اکبر عبارت از "صلح کل" بود تشریحش مصنف در ذیل نوشته است۔ نزد بدایونی آغاز این مذہب در ۹۸۶ھ مطابق ۱۵۷۸ء شد۔ بقول شاہ نواز خان مصنف مآثر الامرا ابوالفضل یکے بود که بدین جدید اکبر را تقویت داد۔ زیرا که او می خواست با ہمه مردمان عالم بصلح و آرام می زیید (دی مغل امپیرس آف ہندوستان صفحه ۱۷۶)۔

۳ بقول بدایونی محرک این خیال راجه بیربل مصاحب خاص اکبر بود۔ راجه مذکور در ذہن اعلیٰ حضرت نشانده بود که چون آفتاب سبب روشنی و پختگی نباتات و میوه جات است و ازو زندگی حیوانات قائم است، بنابرین تعظیم و پرستش او بر بنی نوع انسان واجب و

عمامه از سر گذاشته موافق رسم هنود پگڑی[1] کهڑکی[2] دار بر سر می بست - و
برهمنان بعد پوجا بر پیشانی او قشقه میکردند جواهرنگار دستوانه در دست
می انداختند - همین که پادشاه قدم بر تخت می نهاد برهمنان در کڑاهی[3] تیل انداخته
هون میکردند - تولادان[4] هر روز معمول بود تعظیم دسهره[5] بکمال شور و غل بجا می
آورد گوشت گاو و پیاز و سیر بر سر حرام ساخت -

دبروز انتقال والده او پانزده هزار مردم ریش تراشی کردند - و بگفته[6]
آتش پرستان[1] در دولت خانه خاص آتشکده افروخته بود که گاهی سرد نمی شد -

---

لازم است. (منتخب التواریخ جلد دوم مترجمه لو دی ایم اے صفحه ۲۶۸). [4] مهابلی در سنسکرت
مرکب از "مها" و "بلی" است - مها بمعنی بزرگ و بلی بمعنی پهلوان. [5] "تیوهار" روز جشن
دینی اهل هنود باشد -

[1] پگڑی لفظ هندی است بمعنی دستار کوچک که هنود بر سر می پیچید -
[2] هنود در پیچیدن دستار بر سر بر پیشانی شکل هلال می کشند و او را در هندی "کهڑکی"
می گویند - [3] "کڑاهی" دیگی دهن کشاده از آهن وغیره می باشد - [4] "تلادان"
به مذهب هنود نذریست که هموزن خود کسی اقسام غلات و فلزات خیرات می دهد -
[5] "دسهره" نزد هنود جشنی است مذهبی که دران روز راون شهریار لنکا از دست
شری رام چندر جی کشته شد - برائے تفصیل مراجعه شود به رامائن باب "یدھ کاند" -
[6] بدایونی در کیفیت آمدن آتش پرستی بدربار می نویسد که این رسم از فرقه نوساری که در گجرات
بودو باش میداشتند مدعی مذهب زرتشت بودند آمد - اصحاب این فرقه توجه اعلیٰ حضرت
بخود مائل گردانیده او را از مخصوص عقیده هائی خویش واقف گردانید از انجمله چند رسم هائی[1]

اہتمام آن ابوالفضل میکرد - از دفتر سنه ہجری[1] موقوف کرده سنهٔ الٰہی اکبرشاہی رواج یافت - آئین اکبری را آئین الٰہی نام نہاد - تصویرات پیشینیان پیش کرده تعظیم آن میفرمود - وقتیکه تصویر[2] حضرت عیسیٰ و مریم میدید برای تعظیم آن استاده می شد - سبحان الله دلِ مبارک پادشاه از نگارنگی دنیا یک نمونهٔ عجایب بود - کلمهٔ خود لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اَکْبَرُ خَلِیْفَةُ اللهِ مقرر کرده مریدان خود را تعلیم میداد - وبجای سلام اَللهُ اَکْبَر می گفتند - میفرمود[3] شراب تا وقتیکه بدست نه کند

[4] کیانیان بود که در قدیم شاہان ایران بودند - پادشاه حکم کرد که آتش مقدس حوالهٔ ابوالفضل باید کرد تا او مثل شاہان ایران در مخصوص آتشکده درگاهے آتش سرد نمی شود حفاظت نگهداشت کند (منتخب التواریخ جلد دوم ترجمه لووی در انگلیسی صفحه ۲۶۸ و ۲۶۹ چاپ سنه ۱۹۲۴ء) ۔ ۱ه بقول بدایونی شهنشاه بر منسوخی سنه ہجری اکتفا نکرد، بلکه بیشتر از رسوم اسلام مثل خواندن قرآن و حدیث و فقهٔ حنفی نیز منسوخ کرد - کسے که درین ایام شعر و شاعری و کتب قصص و حکایات و نجوم و فلسفه و طب اشتغال داشت معزز و محترم می شد - بدینیٔ اکبر بحدّے رفته بود که خواندن نماز و روزه داری و حج بیت الله بسختی ممنوع شده بودند - پوشیدن حریر در دربار و غیر دربار باعث افتخار و عزت بخیال می رفت - سبب این همه بے دینی ها شخصے (که) از تلامذهٔ ابوالفضل بن مبارک بود نزد عبدالقادر این بیدینی در سنه ۹۸۵ھ مطابق ۱۵۷۷ء رونما شد (ایضاً، ایضاً صفحه ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۲) - ۲ه بقول بدایونی محبت دین عیسوی در اعلیٰ حضرت خان راسخ شده بود که وقتے شهزاده مراد را هدایت کرد که چند اسباق درین مذہب به توجه گیرد - نیز ابوالفضل را فرمان داد که ترجمهٔ انجیل بفارسی کند (ایضاً، ایضاً صفحهٔ ۲۶۸) - ۳ه بقول ملا عبدالقادر

حلال است۔ شیر و خنزیر جانوران دلاورند گوشت آنہا شجاعت می بخشد۔ ہرکسکہ مُرید و معتقد این مذہب می شد او را چیلہ می گفتند۔ یک مُرید خاص وفات یافت قبر او را برای رسیدن روشنی آفتاب سوراخی گذاشتند۔ قاضی نظام الدین بدخشی برای اباحت سجدۂ زمین بوس رسالہ تصنیف کردہ برای ریش تراشی ہم بسیار وجوہات کشید۔ و بوقت صبح خلیفۃ اللہ بر جروکہ[۱] نشستہ بروشنی آفتاب مشغول می شد۔ مردمان ہنود ہر صبح برائے درشن[۲] مہابلی ہمی آورند۔ ابوالفضل و بیربل خلفای اکمل بودند کہ بوساطت آنہا مُریدان فائز می شدند۔ مُریدانرا چہار چیز خلوص دلی بودند ترک مال، و ترک عیال، و ترک جان، و ترک ایمان۔ درین مذہب بسیار از اُمرای دربار داخل شدند و بتصدیق دو خلیفہ اقرار نامہ ہا نوشتہ میدادند کہ فلان بن فلان اقرار می کند کہ اسلام مجازی و دین تقلیدی ترک دادہ دین الٰہی اکبرشاہی قبول نمودم۔ مُریدانرا بجای خط ارشاد یک تصویر پادشاہ می بخشیدند۔ اللہ اکبر ہمیشہ وظیفہ میکردند۔

بدایونی "دوکانہائے شراب در شہر آگرہ مفتوح شدند۔ خنازیر و سگان ناپاک و حرام بشمار نمی رفت مقبرۂ بزرگ برائے یکے از سگان شکاری کہ مملوکۂ اکبر بود بلصد مۂ مردہ شدہ بود بحکم اعلیٰ حضرت در بنا آمد۔ نیز گفتہ کہ گوشتہائے شیر و یوز بہ سبب شجاعت ایشان جائز کردہ شدہ بود (منتخب التواریخ جلد دوم صفحہ ۳۱۵)۔

[۱] جروکہ در اصل "جھروکہ" در ہندی بمعنے شاہ نشین پیش صدر باشد۔

[۲] "درشن" بفتح دال و سکون راء و فتح شین و سکون نون ہمین زبان بمعنے دیدار۔

"متروکات اکبر شاه" - که بعد انتقال از وی بود این است - لعل و جواهر لب در بنر هزار کرور - اشرفی طلائی ده کرور طلای احمر ده من پخته غیر مسکوک نقره هفتاد من پخته غیر مسکوک - پل سفید شصت من پخته تنگه پنج هزار کرور - اسپان طویله دوازده هزار فیلان خاص شش هزار آهوان پنج هزار یوزنه صد - تاریخ :-

مظهر از صاحبقران تاریخ جست

گفت ازین حسرت دل "چغتائی"[1] سوخت

میرزا علی اکبر همگی سه سال و هشت ماه بر حکومت صوبۂ کشمیر گذرانیده بحکم جهانگیر شاه معزول شد -

نور الدین جهانگیر شاه - شاهزاده میرزا سلیم در ۱۰۱۴ھ ۱۵ ماه ذی قعده بمقام آگره بر تخت جلوس نموده خود را جهانگیر شاه خطاب داد - بعد یکماه مهین پور خلافت میرزا خسرو بکنگاش اوباش و قلاش رایت بغاوت[2] افراشته

---

[1] ۱۰۱۴ بطور تعمیه حسن تاریخ وفات محمد جلال الدین اکبر بادشاه هندوستان است "چغتائی" که مادۀ وفات تاریخی است بحساب "ابجد" ۱۴۱۴ اعداد می دهد - اما چون اعداد "ت" که ۴۰۰ باشد بنا بر لفظ سوخت تفریق کرده شود، بقیه ۱۰۱۴ ماند که تاریخ وفات اکبر شاه است - قائل این تاریخ غالباً ملا مظهری کشمیری است که بنا بر شواهد تاریخیه همعصر اکبر شاه بود - [2] نزد اے سمتھ سبب بغاوت شهزاده خسرو خلاف پدر خود محمد نور الدین جهانگیر این بود که اول الذکر نزد عوام بسیار مقبول شده بود و خود فهم داشت که پادشاه او را گرفتار نموده اعمیٰ سازد - بقول اے سمتھ بغاوت شهزاده

باجتماع عسکر موفور بجانب لاہور یورش آورد محافظان دروب قلعہ مسدود کردہ متحصن شدند میرزا باجمعیت دہ ہزار سپاہ قلعہ را محاصرہ نمود۔ پادشاہ افواج قاہرہ بمواخذہ او تعیین کردہ بعد مقاتلہ ومجادلہ بسیار خسرو تاب مقاومت نیاوردہ مغرور شد۔ وجان نثاران درگاہ تعاقب او عجلت کردہ از گجرات اسیر کردند و در توقف لاہور بحضور گذرانیدند۔ پادشاہ او را حبس کردہ معاونان او مقتول ساخت۔[۱]

و در سنہ ۱۰۱۵ھ پادشاہ بجانب کابل نہضت فرمودہ بعد انتظام مہام آن مقام رایت معاودت افراشتہ دوم ماہ ذوالحجہ ۱۰۱۶ھ در آگرہ جشن نوروزی ترتیب داد و در ۱۰۱۷ھ راجہ رانا علم بغاوت افراختہ از حضور میرزا

۴۴ خسرو بتاریخ ۶ اپریل ۱۶۰۶ء یا شش ماہ بعد تخت نشینی جہانگیر وقوع یافت نزد مسٹر صاحب جلوس محمد نورالدین جہانگیر بر تخت حکومت بتاریخ ۲۴ اکتوبر ۱۶۰۵ء واقع شد و آنکہ حسن وقفۂ یکماہ درمیان تخت نشینی و بغاوت نوشتہ است اغلباً مبنی بر سہو است۔ (دی آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۷۵)۔

[۱] بروایت اے سمتھ "سہ صد" و بروایت الفنسٹن ہفتصد اشخاص را جہانگیر بردار و چوبہا آویخت۔ این واقعہ بلاہور در باغ کامران مرزا در سنہ ۱۰۱۵ھ مطابق سنہ ۱۶۰۶ء وقوع پذیر گشت۔ کیفیت جزا و سزا جہانگیر بقلم خود بتفصیل ذیل نوشتہ است:—

"در روز پنجشنبہ سوم محرم سنہ ۱۰۱۵ھ در باغ مرزا کامران خسرو را دست بستہ و زنجیر در پا از طرف چپ برسم و تورۂ چنگیزخانی بنظر من در آوردند۔ حسین بیگ را بر دست راست او و عبدالرحیم را بر دست چپ او ایستادہ کردہ بودند۔ خسرو درمیان
۴۵

پرویز بامر خلافت دکہن و دفع فساد راجہ رانا دستوری یافت۔

و در سنہ ۱۸[1]ھ نورجہان بشعاع جمال خود شبستان شاہی روشن فرمود ماجرائے التقائے او ہمچنین اصغا یافت کہ خواجہ غیاث مشہور بہ خواجہ ایاز شخصی

۴۴ این ہر دو ایستادہ می لرزید و می گریست۔ حسین بیگ بہ گمان آنکہ شاید او را نفعی کند سخن پریشان گفتن آغاز نمود۔ چون غرض او معلوم گشت او را بحرف زدن نگذاشتہ خسرو را مسلسل سپردم و این ہر دو مفتری را فرمودم کہ در پوست گاو و خر کشیدند۔ و بر دراز گوش واژگونہ سوار کردند و بر گرد شہر برگردانیدند۔ چون پوست گاو زودتر از پوست خر قبول خشکی نمود، حسین بیگ تا چہار پہر زندہ ماندہ بہ تنگی نفس در گذشت۔ و عبدالرحیم کہ در پوست خر بود و از خارج باد رطوبات رسانیدند زندہ ماند........ بجہت نظام سلطنت از باغ مذکور تا شہر فرمودم کہ دو رویہ چوبہا بر پا کردہ فتنہ انگیزان را کہ درین شورش ہمراہی کردہ بودند بر دارہا و چوبہا آویختہ ہر کدام را سیاستے غیر مکرر جزا و سزا رسانیدند۔" (دی آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا ص ۳۷۵، ۳۷۶ دی ہسٹری آف انڈیا مصنفۂ الفنسٹن ص ۵۴۰ و تزک جہانگیری مطبوعہ نولکشور پریس لکھنو)

[1] سمتھ در باب وفات شہزادہ خسرو می نگارد کہ این در سنہ ۱۶۲۲ء دیدہ از دست شہزادہ خرم بنابر سازشے از آصف خان و نورجہان بوقوع آمد (دی آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۳۸۳)۔

[1] مطابق ۱۰/۱۶۰۹ء - و بقول سمتھ (دی آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا ص ۳۷۷) مناکحت جہانگیر با نورجہان در سنہ ۱۶۱۱ء واقع شد۔

از خاندان عالی در عسرت و تباه حالی بود۔ و از روی عدم صورت معیشت ترک وطن ساخته از تاتار بجانب هند سفر کرد۔ چون در ریگستان سکهر رسید زنش حامله بود۔ و سر راه وضع نمود دختری سیم بر و ماه پیکر تولد یافت آن سرگشتگان تیه حیرانی از روی بے سر و سامانی جگر گوشۂ خود سر راه انداخته سر براه نهادند۔ متعاقب آنها قافلۂ در آنجا رسیده میر کاروان دختری افتاده دید که مارے گرد او حلقه کرده بود۔ چون سوداگر نزدیک او رفت مار یکسو گذشت۔ سوداگر از روی انصاف دختر نیک اختر همراه خود برداشت و شبانگاه میرزا غیاث[1] با قافله ملحق شد۔ سوداگر چون زوجۂ او دید دخترش برضاعت بخشید و خورش و سواری روز مره بوی ارزانی داشت۔

چون تاجر نامدار از قوم و تبار خواجه غیاث خبردار شد بر فقدان و اضطرار او رحم آورده بدربار اکبر شاه گذرانید چون پدر خواجه غیاث خواجه شریف بروز مصیبت همایون شاه در هرات حاکم بود، و در آن زمان همایون شاه را لوازمات خدمت بجا آورده بود بلحاظ آن اکبر شاه میرزا غیاث را در حلقۂ ملازمان خود در آورده دیوان بیوتات مقرر نمود۔ زوجۂ او اکثر اوقات در حرم سرای شاهی آمد و رفت میداشت و دخترش را که مهر النسا نام کرده بود همراه می برد۔

روزی حوارانی آن نو بادۂ عنفوان جوانی درمیان گلشن دیده

---

[1] مآثر الامراء جلد اول صفحه ۱۲۷۔

گفت نمیدانم کہ این صاعقہ کدام محل را بسوزاند۔ روزی مہرالنساء در مینابازار تماشا میدید جہانگیر شاہ را دو کبوتر در کف بود چون مہرالنساء را دید کبوترہا بوی تفویض کردہ وخود درمیان چمن گلہا چیدن گرفت درآن اثنا یک کبوتر از دست مہرالنساء پریدہ رفت۔ جہانگیر از چمن باز آمدہ گفت کبوتر دوم را چہ کردی وی گفت پریدہ رفت۔ جہانگیر گفت چہ طور؟ مہرالنساء کبوتر دوم پرانیدہ گفت ہمین طور۔ شاہزادہ ہمانوقت بر گفتار واطوار وحسن رخسارش شیدا گشتہ گاہ وبیگاہ بر موقع موانست وملاعبت گلبن رخسارۂ محبوب خود را گلچین می شد۔ ناگاہ این سخن بسمع اکبر شاہ رسید شاہزادہ را بکمال قہر وعتاب فرمود کہ دختران ملازمان دختران ما ہستند اگر ہمچنین افعال از ما پدید ار شود آسمان قطعہ قطعہ بر زمین فرو ریزد۔ و مادر مہرالنساء را تجویز داد کہ دختر خود را در مشکوی خاص آمدن ندہد۔ گویند علی قلیخان[ل] شخصے داروغۂ نعمت خانۂ شاہِ ایران بود۔ و

ل جہانگیر در بارۂ ورود علی قلی بہ ہندوستان وشمولیت وے در حلقۂ خدامِ اکبری چنیں می نگارد:-

"علی قلی کہ سفرہ چی شاہ اسمٰعیل والی ایران بود، بعد از فوت او بنا بر شرارت و فتنہ انگیزی کہ در طبیعت داشت بگریختہ بہ قندہار آمد۔ در ملتان خانخانان را کہ بر سر ولایت ٹھٹہ تعین شدہ بود ملاقات نمودہ بہمراہی او روانۂ ولایت ٹھٹہ شد۔ خانخانان غائبانہ او را داخل بندہ ہای بہ عرض آشیانی ساخت۔ در ایامیکہ با بدولت متوجہ ولایت دکن شدند و مرا بر سر رانا تعین فرمودند

بانقلاب زمانہ ترک وطن کردہ بمعرفت خان خانان در پیشگاہ اکبر شاہ تقرب و اقتدار حاصل نمود۔ اکبر شاہ عقد مواصلت مہر النساء با او منعقد فرمود و شاہزادہ در فراق آں معشوقہ طناز ہمیشہ در سوز و گداز می بود۔

وقتیکہ شاہزادہ بر مسند شاہی جلوس یافت در تباہی علی قلیخان ساعی شدہ روزی بمقابلۂ فیل مست انداخت و از دست آں بہادر فیل مست رمیدہ رفت انگاہ در شکارگاہ بر قتل شیر مامور ساخت شیر ژیان از خنجر او کشتہ شدہ در انعام آں خطاب شیر افگنی حاصل کرد۔ پس بادشاہ علی قلی خان را بابت قطع مناکحت مہر النساء پیغام[1] فرستاد۔ علی قلی بجوش

آمدہ نوکر من شد۔ او را بخطاب شیر افگنی سرفراز ساختم۔ بعد ازاں در ۴۲
صوبہ بنگالہ حکم جاگیر کردم" (توزک جہانگیری صفحہ ۵۵ مطبع نولکشور لکھنؤ)۔

[1] رقابت جہانگیر با علی قلی خان در محبت مہر النساء و قتل آخر الذکر در نتیجہ اش بشواہد ذیل محل فکر است۔

(الف) جہانگیر باوجود ذکر عداوت ذاتی با شیر افگن در "توزک جہانگیری ص ۵۶" ہیچ اشارتے بایں وجہ رقابت نکردہ است۔ چنانچہ گوید:۔

"چوں از الہ باد بخدمت والد بزرگوار آمدم، بنا بر نا اتفاقی کہ نسبت من بظہور رسید، اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند۔ او (شیر افگن) ہم دریں وقت از خدمت من جدائی اختیار نمود۔ بعد از جلوس از روئے مروت تقصیرات او را در نظر نیاوردہ، در صوبہ بنگالہ حکم جاگیر کردم۔ از انجا اخبار رسید کہ امثال ایں فتنہ جویاں را دریں ولایت گذاشتن ۴۲

آمدہ ترک ملازمت نمودہ ودر حدود بنگالہ بر جاگیر خود رفتہ بفراغت نشست۔ و بادشاہ قطب الدین کوکہ را بر صوبہ داری بنگالہ مامور ساختہ او را در ضمن تجویز داد کہ علی قلی را دفع سازد قطب الدین خان چہل کس فراداً فراداً خفیہ بر قتل علی قلی موکل ساختہ ہمہ ہا از دست آں بہادر کشتہ شدند۔

عاقبت قطب الدین خان با جمعیت بہادران بملاقات علی قلی خان خود سبقت کردہ علی قلی خان مسلح و مکمل بہمراہی دو نفر ملازمان باستقبال او برآمد و دو نفر معاونان او از دست دربانان کشتہ شدند۔ علی قلی خان بمعاینۂ ایں حال پریشان گشتہ فی الفور قطب الدین خان را بیک ضرب خنجر بے جان ساخت و بہادران شاہی ہجوم آوردہ علی قلی خان را ریزہ ریزہ

---

۴۴ لایق نیست۔ قطب الدین خان را حکم رفت کہ او را بدرگاہ بفرستند و اگر خیالی فاسد کند بسزا رساند۔"

(ب) معتمد خان و کامگار حسینی کہ تواریخ خود در عہد شاہجہان مکمل کردہ اند از ذکر ایں قصہ مطلقاً خاموش اند۔ ملا عبد الحمید لاہوری مصنف پادشاہ نامۂ شاہجہانی نیز بایں واقعہ ہیچ اشارہ نمی کند۔

(ج) سیاحان یورپ مثل سر تھامس رو و ایڈورڈس ٹیری و ہاکنس کہ مدتہا در دربار جہانگیر ماندند، باوجود تذکرۂ واقعات دیگر از ہیں واقعہ مطلقاً ذکرے نرانده اند۔ بہ تحقیق دکتور بینی پرشاد مصنف "ہسٹری آف جہانگیر" (ص ۱۷۸، چاپ ۱۹۲۲ء) اختراع ایں افسانہ بعد از دوئل از قلم خافی خان مؤرخ عہد اورنگ زیبی بمعرض ظہور آمدہ است۔ در علمای انگلیسی لفٹنٹ اول کسی ست کہ داستان معاشقۂ نورجہاں و جہانگیر را از خافی خان مزلور استعارہ نمودہ جز جزے کتاب خود ساخت۔ مؤرخان مابعد در تقلیدش ایں ۴۵

کردند و اہل و عیال او ضبط نمودہ بدرگاہ فرستادند۔ فرد :-

۴۴ این افسانہ را رواج دادند۔ ۱؎ ملک حیدر چاڈورہ کہ شاہد عینی این واقعہ است بیان می کند :-

"درین سفر یوسف خان ولد حسین شاہ (چک) ہمراہیٔ پادشاہ نتوانست کرد۔ بنابریں (جہانگیر) ازو آزردہ خاطر گشتہ ہمراہ قطب الدین تعینات بنگالہ نمود۔ چوں ایشاں (یوسف خان وہمراہیانش) بہ بردوان بمقام سنگل کوٹ؟ رسیدند۔ قطب الدین خان نیز بسرعت تمام از عقب آمد و اظہار کشتن یا بستن شیر افگن کرد۔ روز دیگر وقت صبح شیر افگن با دہ پیشکش ہمراہ گرفتہ آمدہ قطب الدین خان را دید۔ بعد از دریافتن یک دیگر شیر افگن دانست کہ قصد کشتن من دارند۔ فی الحال شمشیر از غلاف برآوردہ از میان آنہا مانند برق جستہ رو برو ایستادہ اول با بندہ (ملک حیدر) در افتاد۔ یک دو زخم رد و بدل شد و آخر فقیر را بیکار ساخت۔ بعد ازاں قطب الدین خان را دو زخم کاری رسانیدہ می خواست کہ از میان معرکہ بدر رود۔ راہ رفتن او فیل گرفتہ بود۔ فیل را نیز زخمی ساخت و پیش چراغ پا شدہ بر زمین افتاد۔ دراں حین اببہ خان کشمیری پیدا شد و بدشنام نام شیر افگن گرفت چوں دشنام از اببہ خان شنید برگشتہ بیک حملہ شمشیر کار او را تمام کردہ خواست کہ بجماعۂ خود ملحق شود، یوسف خان کشمیری پیش آمدہ، بیک ضرب شمشیر انتقام اببہ خان از وے کشید۔"

(تاریخ کشمیر مخطوطہ ص ۹۵)۔

غریبان را بلا اندر کمین است
رقیب شاہ را پاداش این است

بوقوع این واقعۂ تباہ پادشاہ راچنداں خجالت وندامت وبدنامی فزود که تاعرصۂ چہار سال آں محبوبۂ مطلوبہ راخبر ہم نپرسید۔

روزی آں دلبر طناز وعشوہ طراز باتجمل سازوناز درگلشن بلاز باگریہ دمساز بود۔ شاہ عشقباز را بدیدن آں نازپرورد دلنواز سوز وگداز ونیش وتاب پیداشد فی الحال آں عروس نازنین درکابین خود درآورد وبخطاب نورجہاں بیگم[1] ممتاز ساخت۔ انگاہ بغیر وصال آں بدیع الجمال لحظۂ قرار نمیکرد۔ وہمیشہ درخلوت وجلوت بدیدن دیدار فروزاراو محو ومشتاق ہمی بود پدرش خواجہ غیاث راخطاب اعتماد الدولہ بخشیدہ مدارالمہام جزوکل گردانید۔ وبرادرش راخطاب آصف دعطا کردہ بمنصب وزارت وامارت بنشانید۔ کارو بار امور مملکت بآنہا تفویض کردہ خود در عیش وعشرت ومصاحبت دلبر قمر طلعت محو ومستغرق ہمی بود ودرمہجوری او یکدم صبوری نمیکرد۔ چنانچہ ہنگام اجلاس دربار نورجہان زیر

[1] بقول مرزا ہادی مدون توزک جہانگیری (دیباچہ صفحہ ۵۵) :-
"نخست نورمحل نام کردند۔ پس از زمانے چند خطاب نورجہان بیگم عنایت شد۔"
بروایت مرزائے مذکور عقد مناکحت محمد نورالدین جہانگیر بامہرالنساء بیگم درسال ششم جلوس مطابق ۱۰۲۰ھ (۱۶۱۱ء) پیوست۔

سراپردہ دشتہائے محمد بر دوشانۂ او می نہاد۔ واز حسن انتظام اعتماد الدولہ عموم رعایا و برایا خوشحال بود۔ و در استحکام مبانی سلطنت بوجہی تکاسل و تجاہل نمنود۔

بعد انتقال او نورجہان خود مالک دربار شدہ باتفاق برادر خود آصف جاہ توقیعات و فرامین جاری میکرد۔ و توقیعات را این عبارت طغرا می بود حکمت علیہ[1] مہد علیا نورجہان بادشاہ بیگم مہرش این بود۔ بیت:۔

نورجہان گشت بفضل آلہ　　همدم و همراز جہانگیر شاہ

سکۂ خود ہمچنین رائج کرد۔ سکہ:۔

بحکم شاہ جہانگیر یافت صد زیور
بنام نورجہان پادشاہ بیگم زر

جہانگیر می گفت کہ من در بدل یک جام شراب و یک رطل کباب اختیار ملک بہ نورجہان فروختہ ام ہرچہ بخواہد بکند۔ نورجہان بہ اصدار فرامین بیجا و احکامات پرخطا آتش فتنہ و فساد مشتعل کردہ اہالیان دربار ہمہ پریشان ساخت۔

مقارن آن حال در سنہ ۱۰۲۲ھ سنہ ۱۶۱۲ء سر ٹامس[2] سفیر جیمس اول شہریار انگلستان بدربار شاہی مستفیض شد۔ وبحکم پادشاہ در گجرات

[1] نزد مرزا ہادی طغرائی فرامین این بود۔ "حکم علیۃ العالیۃ، نور جہان بیگم بادشاہ" (دیباچہ تزک جہانگیری صفحہ ۲۲)۔ [2] مراد از سر ٹامس سفیر

واحمد آباد وکھمبایت کوٹھی ہای تجارت انگریزی تعمیر کردہ در تجارت و آمد و رفت خود ترقی نمودند۔

در ۱۶۲۱ء شاہزادہ پرویز از دست راجہ رانا مغلوب شد[1] از پیشگاہ حضور شاہزادہ خرّم برای تدارک باغیان رخصت یافت۔ و شاہزادۂ مذکور داد شجاعت دادہ راجہ رانا اسیر نمود و سرکشان اطراف را قلع و قمع کردہ با فتح و نصرت بجانب آگرہ رجعت فرمود۔ و بجلدوی این عزیمت عظمی بخطاب "شاہ جہانی"[2] افتخار یافت۔ و راجہ رانا یک لعل گران بہا بدست پسر خود تحفہ پادشاہ گذرانید پادشاہ او را جرم بخشی فرمودہ در حلقۂ امرای خود ممتاز ساخت۔ و بالتماس او شاہزادہ پرویز از حکومت دکہن معزول شدہ بجای او شاہ جہان ناظم دکہن

انگلیسی است۔ بتاریخ ۲۶ ستمبر ۱۶۱۵ء وارد بندر سورت گشت۔ (دی مغل ایمپائر آف ہندوستان، تصنیف بولڈن، ص ۱۸۸)۔

[1] بقول "سمتھ جنگ شہزادہ خرّم با رانائے میواڑ (اودے پور) امر سنگھ و پسرش کرن در ۱۶۱۴ء مطابق ۱۰۲۳ھ باختتام پذیرشد"۔ (ایضاً، ایضاً صفحہ ۳۸۱)۔

[2] اعزاز شہزادہ خرّم بخطاب "شاہ جہانی" بنا بر فتح بعضے از ممالک دکن کہ بردستش او حاصل شدہ دوی داد۔ چنانکہ نورالدین جہانگیر در توزک خود صفحہ ۱۹۶ می نویسد:

"چون این تسخیر دکن شتافت بخطاب شاہی اختصاص یافت۔ الحال بجلدوی این خدمت شائستہ منصب سی ہزاری و بیست ہزار سوار و خطاب "شاہ جہاں" عنایت فرمودم"۔

ازین رو آنکہ حسن نوشتہ گشتہ کلمۂ غیر محقق است۔

مامور گشت۔ و شاہجہان برای مرافقت خود راجہ ؔنا ہمراہ بردہ انتظام حدود دکھن بکام دل فرمود و مخالفان را گوشمالی دادہ فتوحات بسیار حاصل نمود و دولت و جمعیت وافر جمع کردہ بدرگاہ فرستاد۔

نورجہان از ترقی مدارج شاہجہان نہایت بدآمدہ درصدد تذلیل او افتاد۔ و بادشاہ ہم موجب یاوہ گوئی نورجہان از شاہجہان بیدل گشتہ در ۲۶ سنہ بنام او فرمان عزل جاری ساخت۔ ہمدرین سال دلاور خان کاکر بحکومت کشمیر و تسخیر کشتوار دستوری یافت۔ ہمدرین سال ستارۂ دُم دار[۱] در ہند طلوع نمود۔ ہمدرین سال موشان در ہندوستان غلبہ نمودہ تمامی مزروعات تلف کردند۔ ہمدران ایام میرزا خسرو کہ اوایل حکومت محبوس شدہ بود از دست شاہجہان پنہان[۲] کشتہ شد۔

و در ۲۸ سنہ اورنگ زیب متولد گشت ہمدرین سال بادشاہ عزم

[۱] بروایت محمد نورالدین جہانگیر فتح کشتوار بردست دلاور خان بتاریخ دہم شہریور ماہ الٰہی سنہ چہار دہم جلوس (۲۸ ھ) میسر شد۔ درین مہم ہمراہ دلاور خان دہ ہزار نفر سوار و پیادہ جنگی بودند (ایضاً ص ۲۹۸)۔

[۲] بعد از عرصہ دراز اورنگ زیب در مراسلۂ شاہجہان را بہ قتل برادران خود خسرو و پرویز متہم گردانیدہ است۔ (آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۱۵۵)

بسیر کشمیر بخاطر آوردہ بمقام اٹک دلاور خان فتحنامۂ کشتوار پیش نمودو آمدنی یک سالۂ کشتوار باو عطا شد۔

و در سنہ ۱۰۲۹ھ بعد جشن نو روزی پادشاہ بکشمیر آمد و در کشمیر عرض خانِ خانان سپہ سالار دکھن رسید کہ عنبر سیاہ بخت عہد شکستہ بقتال و جدال پیش آمد و از حضور خزانچی را حکم شد کہ بیست و پنج لک روپیہ برائی اخراجات این مہم باو برساند۔ بعد مراجعت کشمیر شاہجہان برائے افتتاح قلعۂ نگر کوٹ تعین شدہ دی بہ نیروئی اقبال آن حصن سنگین باَدوات قلعہ کشائی مفتوح ساخت۔

و در سنہ ۱۰۳۱ھ پادشاہ از راہ پکلی بسیر کشمیر متوجہ شدہ بود دران حال عرضی حاکم ملتان رسید کہ شاہ عباس صفوی بالشکر خراسان و عراق قلعۂ قندہار را محاصرہ نمود و از حضور شاہجہان بمقابلت شاہ ایران باسامان و سامان فراوان[۱] دستوری یافت۔

ہمدران ایام نور جہان بیگم در صدد تخریب شاہ جہان سرگرم تلاش بود۔ مغارن آنحال پادشاہ بہ ترغیب بعضی اعیان علاقۂ دہولپور شاہ جہان را جاگیر بخشید۔ و شاہ جہان دریا نام افغان را برانتظام پرگنۂ مذکور تعین ساخت۔ اما پیش از رسیدن دریا مکان مذکور بفرمان نور جہان در تیول شاہزادہ

[۱] شاہ جہان خود را (بحالت خرابی صحت جہانگیر) درمعرض خطر انداختن و از دار الخلافہ دور ماندن مناسب ندانست۔

(آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا ص ۳۸۵)

شہریار مقرر شدہ بود۔ و دریا افغان در قلعۂ دہولپور رسیدہ با ملازمان شہریار دست بگریبان انداختہ بجنگ و جدل پرداخت و از طرفین مردم بسیاری تلف شد۔ بنابراں از دربار نورجہان شاہزادہ شہریار کہ داماد نورجہان شوہر دختر شیر افگن خان بود برای مہم قندہار و سرزنش شاہ ایران مامور شدہ[1] شاہ جہان عرضداشت نمود کہ غبار شورش آبیاری استمالت و ملایمت فرونشیند تا رسیدن بندہ نباید کہ پادشاہ مرا بحضور طلب کند پس شورش بسر انجام نپذیرد۔ بداندیشان کار طلب عکس آن عمل کردند کہ ملک دوآبہ وغیرہ کہ در تیول شاہ جہان مقرر بود بجاگیر شہریار تنخواہ نمودند و بنام شاہ جہان فرمان فرستادند کہ جاگیر خود از ممالک دکھن و مالوہ ہر جا خواہد گیرد و بضبط آنجا پردازد۔ این ہمہ امورات بحکم بیگم ساختہ می شد و منسوب بہ پادشاہ مینمود۔ بیگم را خیال محال بخاطر آمد کہ شاہ جہان را از میان بردارد و شہریار داماد خود را خلعت ولیعہدی بپوشاند۔ با فہام این کلام نافرجام شاہ جہان بعزم شورش و بغاوت از قندہار رجعت کردہ رایت فساد افراشت۔

چوں شہریار این خبر بسمع پادشاہ رسید، مہابت خان با فوج فراوان

---

[1] بقول ڈاکٹر بینی پرشاد این مہم دنفا مرادی انجامید۔ و بعد از محاصرۂ نیم دیگ ماہ قندہار بدست ایرانیاں افتاد۔ (ہسٹری آف جہانگیر ص ۳۵۵)۔

[2] شرکت شاہ جہان در مہم قندہار از تواریخ معتبرہ ثابت نشدہ است۔ و آنکہ حسن می نویسد مبنی بر سہو است۔ برائے تفصیل "ہسٹری آف جہانگیر" تالیف بینی پرشاد ص ۳۵۹)۔

بمقابلهٔ شاهجهان دستوری یافت - و بعد حرب و ضرب شدید جمعیت شاهجهان
پریشان شده در حدود بنگاله هزیمت خورده درگذشت -

بالجمله از فتنه سازی بیگم و شامت نسبت شهریار کار بجائی رسید
که در بلاد و امصار شورش برخاست و در انتظام مملکت خلل کلّی راه یافت -
در ۱۰۳۲ھ[1] پادشاه باز بسیر گلگشت کشمیر نهضت فرموده بمقام
ویرناگ عرضداشت مهابتخان رسید که شاهجهان با جمعیت لشکر بر آب
گنگ رسیده کشتیها بجانب خود کشیده برد و همگی منزل کشتیها زمینداران
آن سواد بدست آورده بسبیل آن عساکر منصوره بمقابلهٔ او از آب در
گذشت و پادشاه بنام شاهجهان فرمان فرستاد - نقل فرمان -

"فرزند عزیز درة التاج فرخی و فیروزمندی و واسطهٔ حق شناسی
و سعادت پیوندی شاهزاده سلطان خرّم بعنایات و الطاف
شاهانه محفوظ و خرّم بوده بدانند - وای بر عقل آن فرزند دلبند
که حقوق اطاعت فرزندانه چنانچه لایق پدری و فرزندیست
از خاطر محو ساخته قدم از جادهٔ عبودیت و فرمانبرداری بیرون
نهاده آثار کجروی و بداندیشی در خاندان خلافت و شاهنشاهی
با پدر معرکهٔ جنگ بپا داشت که آن فرزند دانشمند گستاخ در پیش
آمد اگر ارادهٔ شمشیر زدن و ملک گرفتن مرکوز خاطر شماست
از این چه بهتر که با جماعهٔ امرای نیک اندیش و ملازمان وفاکیش

[illegible]

[1] ۱۶۲۲ء -

بسرحد عراق رفتہ جمعیت شاہ عباس کہ سکہ قندہار شکستہ بنام خود جاری ساخت بشکنی نہ آرزوی تخت و تاج باید رخود در آویزی۔ زیراکہ گرفتن تخت و تاج نہ بزور بازوست بلکہ مقالید فتوحات نامتناہی در سر پنجہ خازن الٰہی است گذشت آنچہ گذشت۔

حال اگر آن نور الابصار جبہء جرائم احوال را از خاک مسکنت پاک سازد و بعجز و شکستگی بموقف عرض گردون اقتدار درآید البتہ باز بدستور التفات و کرم شاہانہ شامل حال آن فرزند گردد۔ بیت:- اگر دریافتی بردانشت بوس

وگر سرتافتی افسوس افسوس "

چون فرمان عالی بہ نظر شاہ جہان رسید از طبع رسای خود جواب منظوم بدرگاہ گذرانید۔ جواب منظوم:-

بزرگی نوای شاہ آفاق گیر
بلطف و کرم عذر من درپذیر

ندارم تمنای تخت و کلاہ
زخوف برادر گریزم زشاہ

غم تاجداری کرا در دل است
مرا سر نگہداشتن مشکل است

بہر جا کہ باشم غلام تو ام
اگر شاہ ہباز م بدام تو ام

مبارک بود تاج بر فرق تو
بود ایمنم خرمن از برق تو

گذارد اگر شاہ دنبال من
کند مہربانی بر احوال من

بریں ملک بنگالہ قانع شوم
اگر گیردم سخت مانع شوم

چو از خونِ خسرو شدم متّہم | ندارم من از قتل پرویز غم
خدائیکہ دولت بہ پرویز داد | مرا نیز شمشیر خونریز داد
چو پرویز سوی من از کینہ دید | مرا ہم نباید ز بونی کشید
اگر صلح خواہد کنم ترک جنگ | وگر جنگ جوید نیارم درنگ
مرا با شہنشاہ خود بندگیست | نہ با ہر برادر سر افگندگیست
اگر شہ منم شاہ را بندہ ام | نہ بگریزم از شاہ تا زندہ ام
اگر بر من انداختی شاہ کار | نمیرفت از دست شہ قندہار
بدستم چو تیغ جہانگیری است | کلید خزائن خود آید بدست
چو در دست شمشیر خونریز ہست | مرا صد تقاضا بہ پرویز ہست
عروس ولایت بود پیرہ زن | کند عقد با مرد شمشیر زن
سزد گر در آید بہ آغوش من | زند آب بر دیگ پُر جوش من
چہ حیرانم از بازئی روزگار | نہ آغاز دانم نہ انجام کار
ہمان خرّمم بندۂ خانہ زاد | ز رسوائیم شاہ را شرم باد

چونکہ پادشاہ را از امر و نہی دست کوتاہ بود بوجہی عنان صلح و صفا بدست نیامد ۔

و در سنہ ۱۰۳۳ھ پادشاہ رایت اقبال را بجانب لاہور مہمیز دادہ در انجا خبر رسید کہ زمینداران بنگالہ بمددگاری شاہجہان استقامت داشتند الحال از تقابل و تقاتل مہابت خان راہ فرار پیمودند شاہجہان خود در جنگل نشستہ است عسرت غلہ دارد الحال بجانب دکہن میرود ۔

و در ۳۴ سنه پادشاه را باز هوس سیر کشمیر بخاطر آمده چندگاه باشتغال سیر و تماشا بسر برد. مهابت خان که میر لشکر و سپه‌سالار بود در محاربات و مقدمات همیشه جانفشانیها میکرد. در ۳۴ سنه شاه جهان را مغلوب و پریشان ساخته بدرگاه آمد. و پادشاه موجب یاوه گوئی نورجهان[1] ازو برگشته شده بود وقت سلام او را بوجهی تفقد و مواسات نفرموده بیدل شده در قلعهٔ رنتهنبهور که آن هنگام جاگیر او بود عزلت کرد. نورجهان پادشاه را مرکوز خاطر ساخت که مهابتخان با شاه جهان عقد موافقت بسته است میخواهد که شاه جهان را بر سریر نشاند و پادشاه را معزول گرداند.

موجب آن مهابتخان را در قلعهٔ رنتهنبهور مطالبهٔ حضور رفت. و تصرف منصب و متعلقان نورجهان تفویض یافت. مهابتخان را از تخریب خود آگاهی بود لیکن توکل بخدا نموده به دارالخلافت نهضت کرد.

و درین ایام رایات عالیات بعزم عزیمت کابل بر ساحل دریای جهلم متوقف شده بود. مهابت خان با جمعیت پنجهزار راجپوت بدرگاه حاضر شد چون خبر حاضری او بسمع اعلیٰ رسید پادشاه فرمود که مهابت خان را بگوئید که اول محاسبهٔ معاملات خود پیش آصف جاه فیصله سازد آنگاه بنظر حضور بگذرد مهابت خان را این سخن نهایت سخت آمده آنروز به لیت و لعل گذرانید. فردا آصفجاه[2]

---

[1] برائے تفصیل وجوهات نزاع مابین نورجهان و مهابتخان رجوع فرمائید به صفحه ۳۹۷ هسٹری آف جهانگیر مصنفهٔ بینی پرشاد ۔ [2] نورجهان جامهٔ خواجه سرائے پوشیده رود جهلم را عبور کرد و آنکه حسن می نویسد که آصفجاه و نورجهان باهمدیگر جهلم را عبور کردند

۴۴

ونورجہان با جیش و لشکر از دریا عبور کرده پادشاه ہنوز در حرم سرا غسل میفرمود۔ مہابت خان موقع دانسته یکبارگی سر دریا شکسته حرم سرای شاہی را محاصره نمود و خود مسلح و مکمّل بر سر ڈیڈھی* استاده مانده بآشوب لشکر در حرم‌خانه شور و شغب افتاد پادشاه سراسیمه بر در آمده مہابت خان را گفت چه میخواہی وی عرض کرد که بخوف دشمنان از حضور جان‌بخشی میخواہم۔ پس سه دفعه پادشاه را تصدق شده بکمال اعزاز در پالکی نشانید۔ و خود زیر پالکی در آمده در خیمۂ خود رسانید و نذرہا گذرانید اما در حفاظت سپاہان نظربند ساخت۔ نورجہان آنروی دریا اینواقعه اصغا کرده برادر خود و افسران لشکر را قهر فرمود۔ اما ہیچ کسے بعبور دریا جرأت ننمود۔ لاچار فیل خود بدریا انداخته مخالفان بر سر او از ہر طرف تیرباران کردند۔ نورجہان چہار ترکش در جنگ آنہا صرف نمود و سه فیلبان او مقتول شدند۔

مدّعا که لشکر شاہی بطفیل نورجہان از دریا عبور کرده با فوج راجپوت بجنگ پیوستند بعد حرب و ضرب شدید لشکر شاہی مہزوم شده نورجہان افتان و خیزان در لاہور رسید مہابت خان پادشاه را ہرگونه دلجمعی میکرد۔ عاقبت نورجہان موجب فرمان پادشاه در جہلم آمده مہابت خان از پادشاه جبراً قتلنامۂ نورجہان نوشته گرفته فی الفور بیگم را نشان داد۔ وی بخوف جان لرزیده مہابت خان را التماس نمود که اگر پادشاه را قتل من منظور است

۲۲ محقق نیست۔ درست آنست که آصف جاه پیش از نورجہان دریا را عبور کرده بود (ہسٹری آف جہانگیر صفحه ۴۰۶)۔ * ڈیڈی بکسر دال ہندی یعنی دہلیز یا لکڑی که مابین دروازه و اندرون [illegible] باشد (شمس اللغات فارسی صفحه ۲۸۲)

سعادت دارم امّا بنظر او رسانیده مرا مقتول سازند۔ مهابت خان بیگم را بنظر پادشاه رسانید و پادشاه بدیدن اضطرار دلدار خود زار زار گریست بهمین که مهابت خان بر قتل نورجهان دست برداشت پادشاه مهابت خان را دامن گیر شده از قتل او باز داشت۔ پس مهابت خان بپای پادشاه تصدق شده بابت عفو خطا التجا نمود۔ و پادشاه او را خلعت عطا کرده بر خدمات خود استقلال بخشید و همرکاب دائرهٔ دولت بکابل برد۔ اگرچه پادشاه از خطای مهابت خان درگذشته بود لیکن بیگم در تباهی او همیشه سعی میکرد۔ مهابت خان بخوف ترک دربار نموده بجانبی هجرت کرد۔ نورجهان مال و منال او ضبط فرموده بابت قتل مهابت خان بانعام فراوان اشتهار داد۔ آصفجاه وزیر اعظم و مختار کل بود امّا از حرکات ناشائسته خواهر و بیوقوفی پادشاه همیشه دلتنگ می بود۔

روزی بوقت شام آصف جاه را اطلاع رسید که یکمرد غریب بردر واز چیزی عرض کردن دارد آصف جاه بردر آمده مهابت خان را بشناخت و در خلوت نشسته هردو شکوه و شکایت پیوستند۔ آصفجاه بر ستمهای نورجهان و بیوقوفی پادشاه اقرار نمود و مجبوری خود ظاهر فرمود۔ عاقبت الامر هردو اتفاق کرده بجای خود مصمم کردند که شاه جهان را بر مسند شاهی بنشانند۔ هما نوقت مکاتیب[1] مواثیق بجانب شاه جهان شروع یافت۔

[1] حسن درینجا هم چشم پوشی و مسامحت بکار برده است۔ برائے تفصیل رجوع فرمائید به صفحه ۳۳ و ۳۲۷ هسٹری آف جهانگیر مصنفه بینی پرشاد

وبسبب بعضے موانعات آمدن شاہجہان در پردہ تعویق افتاد۔

ہمدراں ایام عبدالرحیم خانخانان در جنگ بنگالہ فتح نمایاں کردہ بعزّ بساط بوس فایز گشت۔

انتباہ۔ الحال برخی از احوال صوبہ داران جہانگیر شاہ کہ در خطۂ کشمیر فرما نروا شدہ بودند گذارش رود۔

نواب قلیچ خان در سنہ ۱۰۱۵ھ[۱] یکہزار و پانزدہ بر صوبداری کشمیر افتخار یافتہ در امنیت رعیت و ترویج مذہب سنّت بخوبی پرداخت سہ سال حکومت کردہ متغیّر شد۔

ہاشم خان در ۱۰۱۸ھ[۲] خلعت حکومت پوشیدہ در نصفت و معدلت بے نظیر بود بعد سہ سال تغیّر یافت۔

صفدر خان در سنہ ۱۰۲۱ھ[۳] بر سریر صوبداری جلوس یافتہ در رفاہ و آسودگی خلق دو سال بسر برد۔

احمد بیگ خان در سنہ ۱۰۲۴ھ[۴] یکہزار و بیست و چہار لوای حکومت افراختہ خلق اللہ را رفاہ و امنیت بخشید در اوایل حکومتش درین ملک وبای ہیضہ ظاہر شدہ بسیاری از خلق خدا بعالم بقا درگذشت۔ چوں تکفین و تجہیز مردگان امکان نشد لاشہا بدریا انداختند بدین مردمان مدتی گوشت ماہیاں ترک کردند۔

---

۱ مطابق ۱۶۰۶ میلادی۔ ۲ مطابق ۱۶۰۹ میلادی۔

۳ مطابق ۱۶۱۲ " ۔ ۴ مطابق ۱۶۱۵ " ۔

گویند حسن شال مردی متمول بود۔ چہار پایان بسیار داشت چوں درخاندان او کسے وارث نماند چہارپایاں رو بجنگل نہادند۔ ایں حادثہ تا چہلروز در تزاید بود بعد آں روز بروز تخفیف یافت۔

در ۱۰۲۶ھ درخانۂ ابریشم فروشی دو دختر توام متولد شدند کہ دندانہا برآوردہ بودند و پشت ہر دو تا* کمر اتصال داشت۔ سروپا و دستہای ہر یک متفرق بود بعد زمانی فوت شدند۔ احمد بیگ خان عرصۂ سہ سال در رفاہ مردم بسر بردہ تبدیلی یافت۔

دلاور خان در ۱۰۲۷ھ[1] بر اریکۂ صوبیداری نشست ہمگناں را برفاہ و آسودگی آسایش داد و برکنار براربل باغی عجیب[2] باشجار و ازہار دلفریب آباد ساخت و درہماں سال ستارۂ دُم دار طلوع نمود و بکثرت غلبۂ موشان در ہند و کشمیر مزروعات تلف شد۔

در ۱۰۲۸ھ[3] دلاور خان لشکر فراوان بتسخیر کشتوار تعیئن ساخت کہ بعد جدال و قتال بسیار کشتوار فتح کردہ از حضور خلعت زرکار و آمدنی یکسالہ کشتوار عطا یافت۔

---

[1] مطابق ۱۶۱۷ میلادی۔ [2] برائے تفصیل رجوع کنید بہ حاشیہ ۹۶۳ تاریخ حسن حصۂ اول صفحہ ۳۰۰۔ [3] بروایت توزک جہانگیری تسخیر کشتوار در سنہ یکہزار و بست و نہ ہجری مطابق ۱۶۱۹ء وقوع یافت۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید بہ توزک جہانگیری جلد دوم مطبوعہ چاپ خانہ نولکشور، لکھنؤ۔ صفحہ ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱ ۔ * لفظ "تا" در بیاض ناپیداست۔

ہمدریں سال جہانگیر شاہ از حسن ابدال[1] بکشمیر متوجہ گشتہ و مخدرات حرم سرا برای صعوبت راہ پیشتر مرخص نمودہ بذات والا چند روز در تماشای شگوفۂ باغات پکھلی بسر برد و در آنجا بسبب کثرت بارش برف و باران ہمراہیان را آسیب سخت رسید و دوابہا سقط شدند بنیت و پنج زنجیر فیل را قالب تہی گشت۔ دو روز در آنجا توقف بود و سلطان حسین والی پکھلی خدمات شایستہ بجا آورد و از آنجا بنا بر صعوبت راہ افیال و خیول جیش شاہی را تخفیف دادہ آذوقۂ چہار پنج روز ہمراہ گرفتند و برلب دریای کشنہ گنگا رسیدہ جشن نوروزی ۱۰۲۹ھ اتفاق افتاد از آنجا بکمال فروفیروزی قطع منازل کردہ در بارہ مولہ قیام ساخت۔ در آنجا راجہ کشتواڑ[2] کہ ہمدریں سال مطیع شدہ بود بعزّ بساط بوس فائز گشتہ بانواع نوازش مشرّف شد۔ روز دوم ارکان دولت بسواری عراہہای سفاین در میان تالاب اولر سیر و تماشا کردہ بمستقر دار الخلافت سرینگر رایت اجلال افراخت۔

۱ؐ توزک جہانگیری صؐ ۳۰۱۔

۲ؐ نورالدین جہانگیر نسبت باریابی این راجہ چنین نگاشتہ است:۔

"دلاور خان حسب الحکم راجۂ کشتوار را سلسل بحضور آوردہ زمین بوسی فرمود۔ این راجہ خالی از وجاہت نیست۔ پوشش سر دوش اہل ہند و زبان کشمیری و ہندی ہر دو میداند۔ بخلاف دیگر زمینداران این حدود دنی الجملہ شہری ظاہر شد۔ حکم فرمودم کہ باوجود تقصیر و گناہ اگر فرزندان خود را بدرگاہ حاضر سازد از حبس قید نجات یابد والا در یکی از قلاع ہندوستان بہ حبس مخلد گرفتار خواہد بود۔" ایضاً صفحہ مزبور

بعد چند روز سیر و سیاحت حدود مراج[1] بخاطر آمد روز اول بسبیل دریا در اسلام آباد خیام دولت افراشت۔ روز دوم بسیر و تماشای سرچشمه ویرناگ جلوه ریز گشته ملاحظۂ تعمیرات انجا که در حین شاهزادگی تجویز یافته بود فرمود در انجا چند روز بعیش و سرور گذرانیده بسبب برودت هوا آثار تنگی نفس و سرفه در وجود مسعود پیدا گشت و علت ضیق النفس عارض شد ازآں سو معاودت کرده بر چشمۂ اچهه بل قیام ساخت و درباره تعمیر باغ و حمام و حیاض فرمان داد ازانجا رجعت کرده چند گاه بسیر و تفرج تالاب ڈل[2] گذرانیده برای تعمیر باغ فرح بخش شاه جهان را فرمان داد۔

همدراں ایام آتش قهر آلہ فروخته دوازده هزار خانه مع مسجد جامع سوخته شدند۔ جهانگیر شاه بر موقع آتش خود حاضر آمده در اطفای آں نهایت کوشید و سنیان تهمت سوختن مسجد جامع بر اهل تشیع بسته گواهان گذرانیدند۔ جهانگیر شاه بعد تحقیقات کامل تعمیر مسجد جامع بذمۂ ملک محمد ناجی که پدر حیدر ملک چاڈوره بود فرمود و تعمیر آں تا عرصۂ هفده سال بانمام رسید۔ حیدر ملک که رئیس ملک بود در پیش نورجهان بیگم قربی داشت بفرمان پادشاه نهر لچهه کول را ترمیم ساخت و خانقاه جڈی بل که بسبب آتش ظفر خان چک ویران شده بود دلبذا فراخت۔

پادشاه بعد انقضای عرصۂ شش ماه رخت مراجعت بربسته چند

[1] رجوع کنید بحاشیه ۱۱۳ تاریخ حسن حصۂ اول ص۶۴ ۔

[2] مراد از باغ شالامار است۔

روز بدیدار شگوفۂ زعفران زار پانپور بسر برد - از انجا براہ ہفت منزل نہضت کردہ در لاہور رسید - دلاور خان دو[1] سال بحکومت گذرانیدہ ہم رکاب حضور یافت -

ارادت خان در ۱۰۲۹ھ[2] بر بساط حکومت جلوس یافتہ متصل نادہ پورہ روضۂ دلکشا معمور ساخت کیفیت آں در حصۂ اول گفتہ شد و در امنیت و رفاہیت مردم دو سال بسر بردہ تغیر یافت -

اعتقاد خان در ۱۰۳۲ھ خلعت صوبداری در بر کردہ در رتق و فتق امور مملکت بخوبی پرداخت و تا عہدِ او مردم چکاں را خیال خیرہ سری مرکوز خاطر بود اعتقاد خان از روئے جلادت و سیاست مردم چکاں را گروہ گروہ گرفتار کردہ بقتل رسانید تا کہ دغدغۂ حکومت و ثروت از سرہای آنہا بدر رفتہ بکار چاکری کشاورزی مشغول شدند و سید ابو المعالی بعد وفات راجہ مان سنگھ از بنگالہ بکشمیر آمدہ بعض مردم چکاں پیش او می رفتند اعتقاد خان سید موصوف را بحضور فرستادہ در انجا از حدود ملک سندھ بیست و پنج ہزار روپیہ جاگیر یافت و در انجا ایام دنیا بسر برد و برادرش سید ابراہیم خان را موضع نیوہ از پرگنۂ چہرارٹ جاگیر عطا شدہ با عیال و اطفال خود در آنجا قیام ساخت - و باغ فرح بخش باہتمام اعتقاد خان درین ایام

---

[1] پنڈت بیربل کاچرو مدّت حکومت دلاور خان سہ سال قرار دادہ است - (مجمع التواریخ قلمی ورق ۱۵۶)

[2] مطابق ۱۶۱۹ء -

با تمام رسید۔

چونکہ اعتقاد خان شیعہ بود از روی تعصب و سفا کی خلق خدا را آزار جانکاہ رسانید و بدعتہا احداث نمود چنانچہ ضبطی اثمار باغات و دہات و جنگلات و طرح گل زعفران و چیدن گل زعفران و سلامانہ وغیرہ از بدعات اوست کہ در عہد شاہجہان سر بسر معاف شد۔

در ۱۰۳۳ھ مزاج جہانگیر شاہ بحدت ہوای گرم متاذّی شد بنا بران برای کسب ہوای نزہت گاہ کشمیر از راہ ہیرہ پور بشہر رسید چہار ماہ بسیر و تماشای سلاطین و چشمہ سار ہا و نالاہا بسر بردہ از راہ ہفت منزل کہ عبارت از پانپور و بیجبارہ و اسلام آباد و اچھہ بل و ویرناگ و اہرہ بل و ہیرہ پور است رجعت فرمود۔

در ۱۰۳۵ھ مطابق سنہ ۲۱ جلوس پادشاہ را باز ہوای آب و ہوای کشمیر دامن گیر خاطر گشتہ اشہب عزمیت را از راہ ہیرہ پورہ جلوہ ریز ساخت۔ چندگاہ در شکارگاہ ہمبر بہ نخچیر پرداختہ در مکان جوگی ہٹی کہ محل پر فضا است جشن نوروزی اتفاق افتاد دران ایام کتل پیرپنچال از برف مالا مال بود عبور آن بہ غایت دشواری نمود۔ لاجرم علی ملک برادر حیدر ملک چاڈورہ برای تصفیۂ راہ بنوچہہ مامور شد۔ بہ جانفشانی او راہ تو سہ میدان مفتوح شدہ بود۔ امّا بہ سبب بارش برف و باران باز مسدود شدہ حضور ممدوح با خیل و حشم و افیال و اثقال بہ کمال حشمت و اجلال از راہ پکھلی آمدہ در مرغزار گل مرگ فرودش ساخت دران جا گلہای گوناگون شگفتہ بود۔ پادشاہ بدست خاص خود یکدستہ گلہا چید کہ از اقسام گلہا بیست* و یک رنگ

* ۲۱ بر صفحۂ آیندہ

دراں محفوف بود۔

بعد چند روز در دولت خانۂ خاص نزول فرموده شش ماه و پنج روز در سیر و تماشای این دیار بسر برده بدار السلطنت لاہور متوجہ گشت۔

و در ۱۰۳۶ھ[۲] باز برای تفریح خاطر و ناموافقت ہوای گرم ہوس سیر و تماشای مرغزار کشمیر دامن گیر خاطر گشته جشن نوروزی در لاہور سرانجام داد و در اثنای راه بسیر و شکار قطع مراحل کرده بسبیل ہیرپوره در گلستان کشمیر پرتو ورود انداخت و برسیدن اینجا مزاج گل امتزاجش از حد اعتدال برگشته قوای ظاہری و باطنی ذوبان پذیرفت و ہمیشه در پالکی نشسته بسیر و تفرج اشتغال می داشت و بسواری اشہب خوش خرام آرام اقدام نمی کرد و بہ سبب شدت تنفس و ورم اطراف عارض گشت۔ یکروز علامت

---

[۱] ملک حیدر چاڈوره که با جہانگیر مشاہدۂ مرغزار گلمرگ نموده است در وصفش چنین نوشته است :-

"از پادشاه زمین و زمانیاں یعنی نورالدین جہانگیر به بنده حکم شد که برائے یادگار میرزا ایلچی شاه عباس صفوی از خوبی ہائے کشمیر بیان کنم بنده عرض کرد که مابین پرگنۂ بانگل و باره موله براه پونچه بیلا قے است گوری مرگ نام۔ چنانچه بطریق گلگشت در انجا گذر واقع شد۔ ہمیں که دست به گل ہا انداختند مقدار بیست و پنج گل بدست مبارک در آمد۔"

(تاریخ کشمیر قلمی صفحه ۱۰۴)

[۲] ۱۶۲۶ء۔

مایوسی ظاہر شدہ لیکن بخیر گذشت۔

بعد تماشای زعفران زار بصوب لاہور رایت مراجعت افراخت و بہ مقام بہرام گلہ رسیدہ بہ نشاط شکار پرداخت یکے از دلاوران آں دیار آہوی زندہ اسیر کردہ پیش پادشاہ از کوہ فرود آورد آہوی مذکور بر سر سنگے نشستہ ماند آں جوان پائین آمدہ آہوی مذکور را کشش نمود و در حالت کشش ریسمان از دست او جدا شدہ آں جوان از کوہ بزیر افتادہ بیک دو ضرب قلابازی جان داد و لاشہ او غلطان پیش پادشاہ رسید۔ بہ معائنہ این حال مزاج پادشاہ منقلب شدہ ضعف و بیہوشی غالب گشت۔ ازاں جا کوچ کردہ بہ مقام راجور قیام ساخت و بوقت پاس اخیر ۲۸ ماہ صفر ۱۰۳۷ھ[1] از عالم فانی بملک جاودانی بشتافت۔ تابوت او در لاہور رسانیدہ بمقام شاہدرہ اندفان پذیرفت۔ شاہجہان بر تربت او روضۂ عالیشان کہ اعجوبۂ صنعت روزگار است احداث نمود۔

تاریخ

شہنشاہ جہان شاہ جہانگیر | کہ دست عدل او بر آسمان رفت
چو نورالدین محمد بود نامش | ازاں از فیض نور جہان رفت
ازین ماتم سرا چوں رخت بربست | جہان غمگین شد و او از جہان رفت
چو تاریخ وفاتش جست کشفی | خرد گفتا "جہانگیر از جہان رفت"[2]

---

[1] مطابق ۲۹ اکتوبر ۱۶۲۷ء۔

[2] ۱۰۳۶ھ مطابق ۱۶۲۶ء۔

جہانگیر شاہ مردے سادہ و سست طبیعت و متلوّن المزاج بود طبعے موزون داشت شعرہائی سنجیدہ می گفت لیکن نورجہان شعلۂ ذکا بود۔ در سخنوری و رمز شناسی نظیر نداشت۔ و در اسپ دوانی و تفنگ اندازی و شکار افگنی بسیار جرّار بود۔ وقتے در شکارگاہ بدست خود شیرے شکار کرد۔ ظریفے این مطلع گفت ؎

نورجہاں گرچہ بصورت زن است

در صفِ مرداں زنِ شیر افگن است

احداث لوازمات آرائش زناں و ابداع زیورات از مخترعات اُو مشہور است وعطر گلاب از گل افشانی اُو معروف در حاضر جوابی و سخن دانی دُرہا می سُفت۔

روزے ہلالِ عید ظاہر شد جہانگیر شاہ بجانب بیگم گفت۔ ع

ہلالِ عید بر اَوجِ فلک ہویدا شُد ؛ نورجہاں بدیہہ جواب داد۔ ع

کلید میکدہ گم گشتہ بود پیدا شُد ؛ جہانگیر۔ سرو در باغ بیک پائے تادہ است نگر ؛ نورجہاں۔ بر کاب تو دَود گر بودش پائے دگر ؛ جہانگیر۔ صبا را شرم می آید بروی گل نگہ کردن ؛ نورجہاں۔ کہ رخت غنچہ واکردہ است نتوانست تہ کردن ؛ جہانگیر۔ از شب چہ قدر گذشتہ باشد ؛ نورجہاں۔ زلفش ز کمر گذشتہ باشد ؛ روزے پادشاہ بسیر کوہ سلیمان عروج نمود۔ دراں جا بیگم بدست خود حلوا پختہ می کرد۔ پادشاہ گفت۔ مصرعہ۔ شکر فروش من پئے حلواگری نشست ؛ نورجہاں۔ یعنی کہ زیر تخت سلیمان پری نشست ؛ جہانگیر۔ نرگس زدہ بر سر و از فرق تو آں شوخ ؛ کج کردہ

سرِ خویش کہ نادوی تو ببیند ÷ نورجہاں۔ نیست نرگس کہ بود بر سرِ من افسرِ من ÷ بہ تماشای تو بیرون شدہ چشم از سرِ من ÷ نورجہاں۔ اے عندلیب شب‌ہا دم در گلو گرہ زن ÷ گوش شہ است نازک تاب فغاں ندارد۔

روزے طالب آملی[1] را گفت کہ در مدح پادشاہ ایشاں قصائد بسیار گفتہ اند و در مدح من یک بیت ہم موزون نکردند۔ طالب گفت کسے کہ گاہے بچشم ندیدہ باشند توصیف او چگونہ گفتہ شود نورجہاں بدیہہ گفت رباعی۔ بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا

بت پرستی کے کند گر برہمن بیند مرا

در سخن پنہاں شدم مانند بو در برگِ گل

ہر کہ دارد میل دیدن در سخن بیند مرا

---

[1] طالب آملی برادر زادۂ حکیم رکنا کاشی بود۔ در ریعانِ شباب از ولایت خود برآمدہ بہ نزہت کدۂ ہند خرامید۔ چوں مرزا غازی وقاری از پیش گاہ جہانگیر پادشاہ بصوبہ داری قندہار مامور گردید، طالب خود را بآستانِ مرزا غازی کشید و بالتفات فراواں اختصاص یافت۔ آخر باعتصام ذیل جہانگیری قوی پایہ شد و در ۱۰۲۸ھ (۱۶۱۹ء) بخطاب ملک الشعرائی بلند نامی اندوخت۔ طالب آملی در مدح جہانگیر پادشاہ و اعتماد الدولہ وزیر و نورجہاں بیگم قصائد غرا دارد۔ طالب در اوائل مُہردار اعتماد الدولہ بود۔ آخر مستعفی شد و قطعۂ اعتذاری بنظم آوردہ۔ ازاں است:-

دو صنف اند اہلِ طبیعت کہ ہرگز ندارند با ہم سرِ سازگاری

یکے را فرومایہ گی کرد شاعر یکے را بزرگی و عالی تباری

بعد انتقال جہانگیر ہمیشہ دلگیر می بود۔ پوشاک سرخ گاہے نپوشید۔ شاہ جہان بیست و پنج لک روپیہ او را جاگیر بخشید و شفقت مادرانہ او را تعظیم می کرد۔ در ۱۰۵۹ھ؁[1] از دنیا درگذشتہ در شاہدرہ متصل روضۂ پادشاہ مدفون است۔

بالجملہ اعتقاد خان تا انتقال جہانگیر شاہ در کشمیر مدت چہار سال حکومت کردہ بود۔ و بعد انتقال او بہ حکم شاہ جہان ہفت سال دیگر بہ استقلال گذرانید۔ پس و پیش یازدہ سال بہ حکومت این دیار افتخار یافت۔ و در تعمیر باغ فیض بخش و باغ صاحب آباد و باغ شاہ آباد سعی موفور نمود۔

شہاب الدین شاہجہان بعد انتقال جہانگیر شاہ آصف جاہ و اعظم خان

۴۴

من آں شاعرم شکر للّٰہ کہ دارم	ز بخت بلند تو امید داری
کہ گر دہر یاقوت یکتا نہ گردد	دو بینیم از چشم نا اعتباری
بہ گلزار معنی ہزار فصیحم	بمنصب چہ شد نیستم گر ہزاری
چو مہر تو دارم چہ حاجت بہ مہرم	مرا مہر داری بہ از مہر داری

طالب در عین جوانی از زیبا خلعت زندگانی بر آمد۔ این واقعہ در ۱۰۳۶ھ؁ (۱۶۲۶ء) پیش از فوت جہانگیر پادشاہ بیک سال رو داد (ملخص از مآثر الکرام موسوم بہ سرو آزاد مصنفہ مولانا میر غلام آزاد بلگرامی چاپ مطبع دخانی رفاہ عام لاہور ۱۹۱۳ء صفحہ ۴۳ تا ۴۷)۔

[1] مطابق ۱۶۴۹ء۔

اتّفاق کردہ داور بخش پسر سلطان خسرو را عاریتہً بہ سلطنت برداشتند۔ روز دیگر نور جہان بیگم برفیل سوار شدہ بہ مقام بھمبر بنام شہریار خطبۂ سلطنت بآواز بلند فرو خواند و آصف جاہ را برای تخت نشینی او تجویز داد۔ آصف جاہ را سلطنت بخانۂ خود بردن بود۔ فی الفور جواہر خود نظر بند کردہ ہیچ کسے را نزد او آمدن نداد۔ شہریار کہ در لاہور بود بشنیدن اخبار لشکرے جرار فراہم کردہ بمحاربہ و پیکار مستعد شد۔ چون آصف جاہ در لاہور رسید از آن طرف شہریار بمقابلۂ او برآمدہ بقتال و جدال پیوستند۔ در آخر شہریار تاب تقابل نیاوردہ در قلعہ محصور شد۔ و امرای نامدار جمع شدہ داور بخش را سر برا کردند و شہریار را بنظر آوردہ مکحول ساختہ محبوس داشتند و آصف جاہ رہروی[1] راجل را کہ در طی مسافت عاجل بود فی میل یک یک اشرفی انعام دادہ مع انگشترین خود نزد شاہ جہان فرستاد۔ و شاہ جہان بدیدن انگشترین بعجالت تمام از گجرات یلغار کردہ دوم ماہ جمید الثانی ۱۰۳۷ھ[2] در ایوان دولتخانۂ

---

[1] ملّا عبد الحمید لاہوری و محمد صالح کنبوہ نام این رہرو "بنارسی ہندو" نگاشتہ اند (بادشاہ نامہ جلد اول صفحہ ۷۵ مطبوعہ کالج پریس کلکتہ ۱۸۶۸ء و عمل صالح الموسوم بہ شاہ جہان نامہ صفحہ ۲۱۳ چاپ رائل ایشیاٹک سوسائٹی بنگال ۱۹۳۹ء)۔ [2] مطابق ۲۹ جنوری ۱۶۲۸ء۔ امّا بروایت ملّا عبد الحمید لاہوری جلوس شاہ جہان بر تخت سلطنت در چہارم گھڑی روز دوشنبہ بیست و پنجم ماہ بہمن موافق ہشتم جمادی الثانی ۱۰۳۷ھ در دار الخلافت آگرہ واقع شد (بادشاہ نامہ جلد اول ص ۱۱۲)۔

لاہور بر سریر سلطنت جلوس کردہ سکّہ و خطبہ جاری ساخت - و
داور بخش[۱] با جمیع شاہزادہ ہائے خاندان بابریہ بقتل آورد - و فرامین
امور مملکت بتوقیع وقیع خود مزیّن کردہ ہر سو فرستاد - و خان جہان
لودھی شخصی افسر عسکر جہانگیر بود بر موقع فساد با شاہ جہان جنگہای
بسیار نمود - چون خبر انتقال جہانگیر شنید شاہ جہان را از تخت نشینی
مانع آمد و شاہ جہان در مقابلت او مبادرت نفرمودہ پیغام صلح
فرستاد - لودھی بہبودی خود در صلح دانستہ بدرگاہ حاضر آمد و
پادشاہ او را بر حکومت صوبۂ[۲] مالوہ مفاخرت بخشیدہ بعد چندگاہ حسب
الامر بحضور حاضر شد و در آنجا از رنگ دربار تدمیر خودش بنظر آمدہ
فی الحال از درگاہ گریختہ رفت - چون در خیمۂ خود در آمد افواج شاہی گرد
خیمۂ او محاصرہ نمودند و حرمہای لودھی بر عایت ناموس بر خود کشتی مرتکب

---

[۱] یعنی داور بخش المعروف بہ بلاقی - ملا عبدالحمید و محمد صالح اسمائے شہزادگان
کہ بحکم شاہ جہان بقتل رسیدند - داور بخش معروف بہ بولاقی و شہریار و طہمورث و ہوشنگ
پسران دانیال و گرشاسپ برادر بولاقی نگاشتہ اند - این ہر پنج شہزادگان بدست
خدمت پرست خان المعروف بہ رضا بہادر دادہ شدند - او در شب چہار شنبہ سیزدہم بہمن ماہ
بیست و پنجم جمادی الاولی سنہ ہزار و سی و ہفت (۲۳ جنوری ۱۶۲۸ء) ایشان را از تنگنائے
ساحت گیتی خلاص دادہ بہ فسحت آباد عدم راہی ساخت" (پادشاہ نامہ جلد اول
صفحہ ۸۶ و عمل صالح الموسوم بہ شاہ جہان نامہ جلد اول صفحہ ۲۱۹) -

[۲] حالا ولایت مدھیہ پردیش در وسط ہند -

شدند۔ لودھی بکمال جگر سوزی با دو پسر خود از خیمہ جریدہ رفتہ پامان بتعاقب آو میدویدند چون برلب دریای چنبل رسیدند۔ طغیانی بود لودی خود را بدریا انداختہ عبور کردہ و فرزندان وہمراہیان او در دست مخالفان افتادہ مقتول شدند۔ لودھی در ملک دکھن رسیدہ رایت بغاوت افراخت و رایان اطراف با خود متفق کردہ در ملک ولولہ انداخت۔ شاہجہان عسکر مظفر با فسری ارادت خان بمحاربت و مقابلت او تعئین فرمود۔ لودی از روی جلادت ذاتیہ خود در محاربۂ او ہر وقت غالب ہمی شد۔

عاقبت الامر از پیشگاہ حضور آصف جاہ بمدافعت او مامور شدہ رایان اطراف از صولت او لرزیدہ در ذیل امان در آمدند ازین رو لودھی را جمعیت نماندہ عاقبت در دست دلاوران شاہی مقتول[1] شد۔

مدعا کہ بعد رفع و دفع مخالفان آصف جاہ بر منصب وزارت استقلال یافت و مہابت خان بر عہدۂ سپہ سالاری مسلط گشت و بحسن انتظام آنہا در ملک امن و امان واقع شد و سرکشان حدود دکھن را گوشمالی دادہ در ذیل طاعت در آوردند و با جمیع رایان[2] و نوابہای ملک ہند عہد نامہ ہای جدید موثق کردند و در رفاہ و آسودگی رعایا و آبادی ملک نہایت کوشیدند۔

---

[1] برائے تفصیل محاربات پیر خان مخاطب بہ خان جہان لودی با افواج شاہجہانی رجوع کنید بہ شاہجہان نامہ جلد اول از صفحہ ۳۶۵ تا ۴۰۹۔

[2] رایان جمع رائے بزبان ہندی بمعنے امیر۔

شاہجہان در اوایل از افعالات ہنود متنفر می بود۔ عاقبت ترک تعصب فرمودہ با مذہب غیر صلح کل نمود و در رعیت پروری و داد گستری از آبائے خود سبقت ربود۔ رسومات بے دینی اکبر شاہ و آئین عشرت و رنگینی جہانگیر شاہ برطرف کردہ قوانین و آئین خود مطابق شرع متین مروج ساخت۔ علی مردان خان[۱] کہ از جانب شاہ عباس صفوی[۲] بر حکومت قندہار متنقل بود بوجہی[۳] از آقای نامدار خود دلگیر شدہ بجانب شاہ جہان

---

[۱] رجوع کنید بہ مآثر الامراء جلد دوم ص۷۹۵ تا ص۸۰۰۔

[۲] درست بہرام مرزا المعروف بہ شاہ صفی متوفی ۱۰۵۲ھ (۱۶۴۲ء) پسرزادہ شاہ عباس صفوی اول است۔ و آنکہ حسن نوشتہ مبنی بر سہو است (مآثر الامراء جلد دوم ص۷۹۶)۔ [۳] بقول صاحب مآثر الامراء (جلد دوم ص۷۹۶)

سبب انسلاک علی مردان خان در زمرۂ بندگان شاہجہانی این بود کہ بعد از ارتحال شاہ (عباس صفوی) چون نوبت دارائی ایران بہ شاہ صفی پسرزادۂ او رسید بہ مظنہ ہائے بے اصل و احتیاط ہائے دور از کار اکثر عمدہ ہائے دولت عباس شاہی را از پا در آورد۔ علی مردان خان اندیشہ ناک شدہ سلامت خود منحصر در توسل بدرگاہ فردوس آشیانی (شاہجہان) دانستہ، نوشت و خواند بہ سعید خان صوبہ دار کابل درمیان آورد و باستحکام برج و بارہ پرداختہ قلعہ بالائے کوہ لکہ کہ برحصار قندہار مشرف است بنا نمودہ در عرض چہل روز بانجام رسید۔ چون این اخبار بہ شاہ (صفی) رسید دفع آن مصمم ساختہ اول پسر کلانش را طلب داشت۔ علی مردان خان اگرچہ باقتضائے وقت او را روانہ فرمود، اما بعد از آن بہر کہ گمان دورنگی داشت بقتل آورد۔ شاہ صفی ص۴۹۳

دربارۂ آمدن خود عرضداشت نمود۔ شاہ جہان در جواب نوشت۔

"نقل فرمان"

مدار المہام پادشاہی۔ باعث امن و امان شاہنشاہی۔ شیر صفدر معرکۂ جنگ۔ ملک کشائی بے درنگ۔ زبردست نامداران ہفت اورنگ۔ باج ستانندۂ روم و زنگ۔ دولتخواہ یکرنگ۔ رفیق وفادار بے ریو و رنگ۔ علی مردان خان فیروز جنگ۔

نظم

بروائے صبا پیک گلزار ما | خبر دہ بیار وفادار ما
کہ خود را بدرگاہ والا رسان | ز سرچشمہ کشتی بدریا رسان
عنان گرم گرداں بزچون صبا | بدانسانکہ از کوہ آید صدا
دعا چوں رود جانب آسمان | بسرعت چناں باید آمد جہان

زشوق اینچنین است گفت و شنود
سخن مختصر زود بشتاب زود

بصدور فرمان علی مردان خان از قندہار آمدہ بہ عز بساط بوس فائز

قلات آغا قاسی راکہ بمشہد مقدس فرستادہ بود برسر او تعین کرد۔ علی مردان خان باعلیٰ حضرت (شاہ جہان) عرضداشت نمود کہ شاہ جہاں ستائی من افتادہ یکے از عمدہا تعین شود کہ قلعہ باو سپردہ روانۂ درگاہ بہ شوم۔ چنانچہ درسال یازدہم ۱۰۴۷ھ سنہ مطابق ۱۶۳۸ء بعد از محاربۂ خفیف قلعۂ قندہار بہ تصرف عمال شاہ جہانی در آمد۔

گشت و قلعۂ قندہار را امرای شاہ جہان متصرف شدند۔ بعد چندگاہ شاہ عباس[1] یورش آوردہ قلعۂ قندہار را از تصرف پادشاہ ہند نزع کرد۔ آنگاہ از پیشگاہ حضور شاہزادہ دارا شکوہ بمحاربت شاہ عباس مامور شد و شاہزادہ از غلبۂ غنیم ترسیدہ رجعت کرد۔ پس اورنگ زیب برای فتح قلعۂ قندہار دستوری یافت وی بزور شجاعت قبۃ الاسلام بلخ را فتح کردہ بر قلعۂ قندہار یلغار آوردہ۔ اما در تقابل لشکر غنیم تاب مقاومت نیاوردہ بجانب دہلی معاودت نمود و شاہ عباس بلخ و قندہار را بدستور متصرف گشت۔

و دراں ایام اہل پرتگال بمقام چاٹ گام[2] یک منزل کوٹھی تجارت بنان حصن متین ترصیص نمودند و بر تفصیل[3] آں توپہا تعبیہ کردند۔ چوں حاکم ڈھاکہ[4] اخبار آں بسمع اعلیٰ رسانید، پادشاہ حکم فرستاد کہ آں بت پرستاں را از ملک اخراج سازند۔ مطابق آں جان نثاران درگاہ

---

[1] مراد از شاہ عباس ثانی پسر شاہ صفی (۱۶۴۲ء تا ۱۶۶۶ء) است۔

[2] در پادشاہ نامہ جلد اول ص ۴۳۳ و عمل صالح موسوم بہ شاہ جہان نامہ ص ۴۹۳ بجائے "چاٹ گام" "سانگانو و ہوگلی" مذکور است۔

[3] برائے تفصیل قلعہ بندی پرتگالیاں در بندر ہوگلی (ولایت بنگالہ ہند) رجوع کنید بہ شاہ جہان نامہ از ص ۴۹۴ تا ص ۵۰۲ ۔

[4] مراد از قاسم خان صاحب صوبۂ بنگالہ است کہ بانصرام ایں مہم از طرف شاہ جہان متعین شدہ بود (ایضاً صفحہ ۴۴۷)۔

بسیاری از ساکنان پرتگال بقتل آوردہ نام و نشان آنہا در ملک بنگالہ گذاشتند[1]۔
و شاہ جہان در قلمرو ہندوستان بہرجا تعمیرات عجیبہ و مکانات دلفریب
آباد ساخت از آں جملہ بعضے تعمیرات او تا حال عبرت افزاست نظیر آں در
اقلیم ہند جائے ممکن الوجود نتواند بود:۔

اوّل قلعۂ شاہ جہان آباد کہ از سنگہای سرخ منبت کار و مصفا
و روبنا باسراف یک کرور روپیہ در عرصۂ دہ سال[2] بشکل گلدستۂ ہشت پہلو
معمور ساخت۔

دوم مسجد جامع دہلی بکمال تمتین و تزئین ترصیص نمود کہ در
روئی زمین مانند آں مسجدی دیگر منصوّر نباشد[3]۔

سوم روضۂ تاج گنج در اکبر آباد مشہور است و در محیط آں یکصد

---

[1] بقول محمد صالح "دریں غزوہ قریب دہ ہزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند۔ و چہار ہزار و چہار صد کس از ذکور و اناث فرنگی اصیل و عبید و قریب دہ ہزار تن از رعایائے پرگنات و نواحئ آں کہ بے گناہ بہ بند فرنگ افتادہ بودند از حبس آزاد گشتند۔ و دریں ایام از آغاز تا انجام ہزار سعادت مند از اہل اسلام درجۂ شہادت یافتہ بروضۂ دار السلام خرامیدند" (ایضاً صفحہ ۵۰۲)۔

[2] صحیح مدت تعمیر قلعۂ شاہ جہان آباد (دہلی) ہشت سال ست چنانکہ از اقتباس ذیل ماخوذ از شاہ جہان نامہ جلد سوم ص ۳۲ عیاں گردد:

"مجملاً ایں حصار گردوں آثار کہ از مبدأ تاریخ بنیاد تا ہشت سال بکمال جِدّ و جہد بسرحد تمام رسیدہ و تا آں غایت مبلغ پنجاہ لک روپیہ در ۴۴

۴۴ بقیہ حاشیہ در ذیل صفحہ ۴۹۵ است

نود درعہ وقطر گنبد آں سی وسہ درعہ جدار و حصار آں از سنگ مرمر منقش و مینت کار از اعجوبۂ صنایع بدایع روزگار یادگار و عبرت افزاست حوالی آں باغیچۂ دلفریب خوشنما و نمزد اخرج تعمیر آں مکان ہفتاد و پنج لک[1] روپیہ می نگارند۔

چہارم روضۂ جہانگیر شاہ بمقام لاہور در شاہدرہ مشہور صنعت کاری آں از اعجوبۂ صنایع روزگار معروف۔

پنجم تخت طاؤس کہ اصل مادۂ آں از طلاء و نقرہ و مرواریدو

مصارف بنائے آں و موازی ایں مبلغ در مخارج عمارات عالیہ داخل قلعۂ مبارک بخرج رفتہ مشتمل است. بر چہار دروازہ و دو دریچہ و بیست و یک برج۔"

۳ہ بروایت محمد صالح کنبو تکمیل مسجد جامع دہلی در ۱۰۶۶ھ (۱۶۵۶ء) بہ اہتمام علامی سعداللہ خان مدارالمہام شاہجہاں و فاضل خان بعمل آمد بقولش ہر روز پنج ہزار کس از بنا و سنگ تراش و پرچین کار و منبت کار و نقاش و حکاک و بیلدار و دیگر عملہ بکار مسجد می پرداختند۔ در مدت شش سال بہ صرف دہ لک روپیہ صورت اتمام پذیرفتہ زینت افزائے خطۂ خاک گردید۔ "قبلۂ حاجات آمد مسجد شاہجہان" کہ لزدوئی حساب ابجد معادل ۱۰۶۷ عدد باشد۔ تاریخ بنائے ایں مسجد ہست۔ عمل صالح موسوم بہ شاہجہاں نامہ جلد سوم ص ص ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴۔

[1] اما بقول ملا عبدالحمید لاہوری و محمد صالح صحیح تخمینہ مصارف روضۂ ممتاز محل پنجاہ لک روپیۂ شاہجہانی بود۔ بعرصۂ دوازدہ سال از ابتداء سال پنجم جلوس بسرکاری مکرمت خان

بقیہ حاشیہ در ذیل صفحہ ۴۹۶ ہست

لعل و یاقوت و زمرد و نیلم و الماس بود صنعت آن عقل در عقل عقلاً اصلاً نگنجد۔ گویند تخته که پادشاه بدان متکا میکرد با صرف ده لک روپیه درست شده بود و در حدقه های تصویر طاؤس جواهر کوه نور و کوه طور بدل چشمان تعبیه کرده بودند۔ صاحب رسوم ہند مصرف تخت طاؤس شش کرور روپیه و خرج مصارف دربار شاهی بروز اجلاس یک کرور روپیه می نگارد۔

گویند روزی که شاه جهان بر تخت طاؤس جلوس فرمود تمامی راجگان و رئیسان و نواب های مملکت محروسهٔ خود از اقاصی و ادانی جمع کرده دربار قیصری ترتیب داد بچنان ساختگی و آراستگی دربار بعمل آمد که شاهان سابقین و لاحقین طور و طرز آن بخواب ندیده باشند۔

وقتیکه شاه جهان بر تخت قدم نهاد دامنی از خاک آورده بر سطح آن مفروش ساخت و دوگانه برای آن یگانه بر فرش خاک ادا کرده بجانب حاضران دربار با آب دیده خطاب نمود:۔

"ای خلق خدا گواه باشید که فرعون بر تخت عاج نشسته دعوی خدائی نمود و من بر تخت جواهر زواهر نشسته بخدای بے انباز اقرار می نمایم و خاکساری و عبودیت خود اظهار می سازم۔"

[۵۴۲] و عبد الکریم خان میر عمارت صورت تمامیت پذیرفت (پادشاه نامه جلد دوم صفحه ۳۲۲ و شاه جهان نامه صفحه ۳۸۵)۔

پس فاتحہ خواندہ از تخت فرود آمد۔ بعد ازاں گاہی بر سر آں جلوس نکردہ زیر پایۂ تخت
با تختۂ دیگر تکیہ کردہ بد ربار ہی نشست کہ تخت طاؤس پس پشت می بود۔
بالجملہ اعتقاد خان کہ در عہد جہانگیر شاہ ناظم صوبۂ کشمیر شدہ بود کار ہای
دستابستہ میکرد۔ بنابراں شاہ جہان او را منشور حکومت کشمیر بدستور عطا فرمود۔
و در حکومت[ا] او ۱۰۴۳ھ شاہ جہان بہوائی سیر گلزار و بساتین نہضت فرمای کشمیر
شدہ عرصۂ پنج ماہ و نہ روز بعیش و عشرت گذرانید۔ و باہیت تعمیر باغ نسیم[۲] و
باغ الٰہی[۳] و عیش آباد[۴] و غیرہ فرمان داد۔ چونکہ اعتقاد خان[۵] بکثرت بدعات و اخذ مصادرات
مردمان کشمیر را پامال و خستہ حال کردہ بود لہٰذا شاہ جہان از کردار و اطوار او بیزار
گشتہ بعد حکومت یازدہ[۶] سال برطرف نمود۔

[ا] صحیح حکومت ظفر خان احسن است زیرا کہ بقول صاحب مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۱۸۰ اعتقاد خان
در سال پنجم جلوس شاہ جہانی مطابق ۱۰۴۲ھ از صوبیداری کشمیر معزول شدہ بود۔ ملا عبد الحمید لاہوری
ہم مؤید ہمیں روایت است (بادشاہ نامہ جلد دوم ص۲۷)۔
[۲] بقول ملا عبد الحمید باغ نسیم از تعمیرات اعظم خان میر بخشی شاہ جہان است۔
[۳] و بقول عبد الحمید لاہوری از تعمیرات مرزا یوسف خان است کہ در عہد صوبیداری خود در کشمیر برپا
کرد۔ (بادشاہ نامہ جلد دوم ص۲۸)
[۴] برائے "باغ عیش آباد" رجوع کنید بہ تاریخ حسن حصۂ اول صفحہ ۲۸۸ و ۲۸۹۔
[۵] مآثر الامراء جلد اول ص ص ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲۔
[۶] یازدہ سال باین تفصیل، شش سال در عہد جہانگیری و پنج سال در عہد شاہ جہانی
(مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۱۸۰)

ظفرخان احسن در ۱۰۴۳ھ[2] در بدل اعتقاد خان بر مسند صوبہ[1] کشمیر جلوس نمود از بسکہ در مقابات ومحاربات ظفریاب می شد۔ بنابراں بخطاب ظفرخانی ممتاز گشت و بر امرای دربار اعتبار و اقتدار کلی داشت۔ نہایت خوش خلق و عیاش و نیک اطوار بود۔ پرورش پیادہ و رعیت بخوبی میکہد[3]۔ و در شعر و سخن طبعی موزون داشت۔ احسن تخلص می گفت۔ و در تعریف کشمیر مثنویہا گفتہ است۔ ایں رباعی از طبع زاد اوست۔ رباعی:۔

جہاں جواں شدہ عقد چہار می بندد
بہار پای چمن در نگار می بندد

مسافران چمن نارسیدہ در کوچ اند
شگوفہ میرود و شاخ بار می بندد

میرزا صائب[4] بدیدن او در کابل آمدہ قصیدۂ غرا در مدح او بحضور گذرانید۔

---

[1] مآثر الامراء جلد دوم از صفحہ ۷۵۶ تا ۷۶۲۔

[2] مطابق ۱۶۳۳ء۔

[3] صحیح "می کرد"۔

[4] نام میرزا محمد علی، صائب تخلص۔ پدرش از کدخدایان معتبر عباس آباد اصفہان بود۔ میرزا در دار السلطنت اصفہان نشو و نما یافت۔ و بہ کمتر فرصتے در شش جہات عالم کوس سخندانی زد۔ در عنفوان شباب آخر عہد جہانگیری متوجہ ہندوستان گردید۔ چوں وارد دار الملک کابل گشت، ظفرخان کہ بہ نیابت پدر خود خواجہ ابوالحسن تربتی ناظم کابل بود، میرزا را بکمند حسن خلق صید کرد۔ چوں رایات صاحبقرانی (شاہجہان) در ۱۰۳۹ھ جانب دکن باہتزاز درآمد، میرزا با ظفرخان ۴۴

۴۴ بقیہ حاشیہ در ذیل صفحہ ۴۹۹ ت

ایں بیت ازاں قصیدۂ مشہور است ۔ بیت :۔

خاں تو ئی کہ تو زر بر ندبخوان

خانیٔ دیگراں بیک خانی است

۴۴ دررکاب سلطانی سرے بدیار دکن کشید ۔ چوں در ۱۰۴۲ھ (۱۶۳۲ء) ظفرخان راحکومت کشمیر بہ نیابت خواجہ ابوالحسن مفوض گردید، میرزا نیز محمل سفر با ظفرخان بربست و پس از گلگشت کشمیر عازم ایران گشت ۔ و تا آخر ایام حیات نزد سلاطین صفویہ مکرم زیست ۔ ایں ہم میگویند کہ صائب مرزا ایں بیت غنی کشمیری شنیدہ عزیمت کشمیر نمود ۔ شعر

موئے میان تو شدہ کرالہ پن کرد جدا کاسۂ سرہا زتن

باز غنی دیوان خود را کہ از لک بیت برگزیدہ دو ہزار بیت بیاضے نگاشتہ باقی را بآب دادہ بود پیش مرزا گذاشت ۔ میرزا از مطالعۂ آں بغایت محظوظ شد ۔ خصوصاً بر بیتے حسرتہا خوردہ گفت کاش ایں ہمہ کہ در تمام عمر خود گفتہ ام بایں کشمیری می دادم و ایں یک بیت بمن حوالہ می کرد ۔

حسن سبزے بخط سبز مرا کرد اسیر دام ہمرنگ زمین بود و گرفتار شدم

(مقدمۂ دیوان غنی مطبوعۂ نولکشور پریس لکھنؤ صفحہ ۱۴۲)

وفات: مرزا محمد علی صائب در ۱۰۸۰ھ (۱۶۷۰ء) اتفاق افتاد و در اصفہان مدفون گردید ۔ "بلبل گلزار جنت صائب عالی کلام" تاریخ وفات است ۔

مرزا صائب در ہمہ انواع سخن بالخصوص غزل یدطولیٰ داشت ۔ چنانکہ خود می گوید ۔

غزل نبود بایں رتبہ ہیچگہ صائب نوائے عشق درایام من کمال گرفت

(ملخص از مآثرالکرام موسوم بہ سروآزاد: از صفحہ ۹۸ تا ۱۰۳)

ظفرخان درصلۂ آں ہزار اشرفی بوی بخشید - و بدعات موفور کہ در وقت حکومت
اعتقاد خان بر ساکنان ایں گلستان دشوار شدہ بود بموجب التماس او شاہجہان
رقم معافی آں نافذ داشت کہ نقل آں بر سنگ دروازہ مسجد جامع تا حال منقوش
است -

نقل اشتہار

چوں ہمگی ہمت والا نہمت مصروف و معطوف بر رفاہیت خلق است
بنا برآں بعض امور کہ در خطہ کشمیر دلپذیر باعث آزار سکنۂ آں دیار
می شد حکم فرمودیم کہ برطرف باشد - از جملۂ آں مقدمات یکی آنست
کہ وقت چیدن زعفران مردم را بعنف می بردند کہ زعفران بچینند
و قلیلے نمک بعلت اجرۂ آں بآں مردم می دادند از یں جہت بآں
آزار بسیار می رسید - حکم فرمودیم کہ تکلیف چیدن زعفران اصلاً بکسی
نکنند - آنچہ تعلق بخالصہ شریفہ باشد مزدوران راضی ساختہ اجرۂ
واجبی بدہند - آنچہ کہ تعلق بجاگیردار داشتہ باشد گل زعفران را بجنس
حوالہ جاگیردار نمایند بہر طریقے کہ بدانند بچینند -

مقدمۂ دیگر آنست کہ در زمان بعضی از صوبہ ہای کشمیر
بر سر خروار شالی دو دام بعلت ہیزم می گرفتند و در عمل اعتقاد خان
چہار دام بر سر خروار گرفتہ می شد - چوں از یں جہت آزار
بسیار بمردم می رسید بنا برآں حکم فرمودیم کہ بالکل رعایا را
طلب ایں وجہ معاف دارند - بعلت ہیزم چیزی نگیرند -

مقدمۂ دیگر آنست دہے کہ جمع آں زیادہ از چہار صد شالی

بناشد ازاں دہ دو گوسفند حکّام انجا ہر سالہ می گرفتند اعتقاد خان
در ہنگام صاحب صوبہ گی خود بجای گوسفند بر سر ہر گوسفندی شصت و
شش دام می گرفت - چوں ازیں جہت بر عایا نیز آزار بسیار می رسید
بالکل حکم فرمودیم کہ برطرف باشد نہ گوسفند بگیرند و نہ نقد - دیگر اعتقاد خان
در ایّام صاحب صوبگی خود بر سر ہر ملّاحی خواہ جوان و خواہ پیر و خورد
سال ہفتاد و پنج دام می گرفت و معمول قدیم آں بود کہ بر سر جوانی شصت
دام و بر سر پیرے دوازدہ دام و بر سر خورد سالے سی و شش دام می گرفتند
حکم فرمودیم کہ دستور سابق را معمول داشتہ بدعتی کہ اعتقاد خان کردہ
برطرف باشد -

مقدمۂ دیگر آنست کہ صاحب صوبہ در وقت میوہ در ہر باغ
و در ہر باغیچہ کہ میوۂ خوبی گمان داشتند کسان خود تعیّن می نمودند
کہ آں میوہ را بجہت آنہا محافظت نمایند و نمی گذاشتند کہ صاحبان
باغ ہا و باغیچہ ہا متصرف شوند ازیں جہت آزار بآں جماعت می رسید
چنانچہ بعضی ازاں مردم درختہای میوہ دار دور ساختند حکم فرمودیم کہ
ہیچ صاحب صوبہ قرق میوہ باغ و باغیچۂ کسے نکند - می باید کہ حکّام کرام
و دیوانیان کفایت فرجام و عمّال حال و استقبال صوبۂ کشمیر ایں احکام
جہان مطاع را مستمر ابدی دانند - تغیر و تبدیل بقواعد ایں راہ ندہند
ہر کسکہ تغیر و تبدیل دہد بہ لعنت خدا و غضب پادشاہ گرفتار خواہد
شد - فقط

ظفرخان در ایّام حکومت مستعارهٔ خود چهار گلشن عجیبه[1] باسراف زر کثیر احداث نمود یکی باغ ظفرآباد در محلهٔ بربه وار دوم باغ گلشن در محلهٔ لوٹه کدل سوم باغ عنایت متصل زیارت سیّد محمّد مدنی بطرف شمال چهارم باغ احسن آباد که بحسن آباد این وقت مشهور است، اثمار و انواع بسیار مثل نبق و گلاس گیلاس و انواع انگور وغیره از امصار و بلاد طیبه در باغهای خود غرس نمود[2]

و در ۱۰۴۴ھ[3] بفرمان شاه جهان لشکر کشمیر برای تسخیر تبت صغیر و کبیر[4] مامور ساخت و الکای تبتین در قبضهٔ اقتدار در آورد و راجه های[5] آنجا گرفتار کرده بکشمیر رسانید و فتحنامه بحضور گذرانید۔

و در ۱۰۴۵ھ[6] مردمان شهر برای توت خوری در مایه سومه[7] رفته بودند

---

[1] برائے تفصیل این چہار باغ رجوع کنید بتاریخ حسن حصۂ اول ص ص ۲۹۸ و ۲۹۹ -

[2] واقعات کشمیر ص ۱۳۸ -

[3] مطابق ۱۶۳۴/۵ء -

[4] مراد از تبت صغیر و کبیر علاقه جات ملحقه ولایات جدید گلگت و لداخ در ریاست جموں و کشمیر است ولے بقول ملا عبد الحمید لاهوری ہم مذکره خلاف علاقه اشکردو (اسکردو) بود۔

[5] مراد از راجه ابدال پسر راجه علی رائے است۔ "راجه های" غالباً سهو نساخ است۔ برائے تفصیل فتح تبت رجوع کنید به ص ص ۲۸۱ تا ۲۸۸ -

[6] مطابق ۱۶۳۵ء -

[7] قدیم "ماکشکا سوامی" که حالا بنام "مایه سومه" مشهور است محله الیست متصل پل امیراکدل شهر سرینگر (این شنٹ جیاگرافی سٹائن ص ۱۵۶)

درہنگام اجتماع مردم میان اہل سنّت و مردم تشیع نزاع افتادہ بجنگ و جدل پیوستند و مردم شیعہ سب صحابۂ کبار نمودند و سنّیان بغیرت آمدہ اہل تشیع را غارت کردند و پردۂ ناموس آنہا دریدند۔ خواجہ خاوند محمود[1] وغیرہ جمعی از اعیان برای این مقدمہ بحضور بردند کیفیت آن در حادثات کشمیر مذکوراست۔

در ۱۰۴۸[2] ہشتاد شاہجہان از راہ بھیرہ پور نہضت فرمای این دیار شدہ عرصۂ پنج ماہ در سیر و سیاحت این گلزمین اسیر بردہ باغ الٰہی و باغ عیش آباد کہ بکمال ساختگی و آراستگی معمور شدہ بودند بسیر و گلگشت آن محظوظ شدہ بعد تماشای شگوفۂ زعفران از راہ ہفت منزل بدار الخلافت لاہور نہضت فرمود۔ ظفرخان مدّت ہفت سال و دو ماہ حکومت کردہ تغیر یافت۔

شاہزادہ مُراد بخش در ۱۰۵۱[3] یک ہزار و پنجاہ و یک صوبیدار این دیار شدہ بسیر و سیاحت و تماشای بہار و گلزار اشتغال داشت۔ دختر ملکان شاہ آباد کہ پیشتر دعقد ازدواج خود درآوردہ بود کسگویان اورا اقتدار حکمرانی و صاحبکاری بخشید و باستبدای جور و جفای آنہا اہل کشمیر را خرابی افزود۔ چون شکایت او بحضور رفت ہمگی یک سال بحکومت گذرانیدہ معزول شد۔

علی مردان خان در ۱۰۵۲[4] برعہدۂ صوبہ داری کامگاری یافت۔

---

[1] خواجہ خاوند محمود از اکابر سلسلۂ نقشبندیہ در کشمیر ساکن بودند در سال ہزار و پنجاہ رحلت آن مخدوم الانام در لاہور واقع شد و مقبرۂ منبرکہ ایشان در آنجا است (واقعات کشمیر ص۱۳۹، عمل صالح ص۳۶۹)۔

[2] مطابق ۱۶۳۸ء۔ [3] مطابق ۱۶۴۱ء۔

[4] ۱۶۴۲ء۔

مردے رشید و متحمّل و بردبار دانا و آزمودہ کار بود۔ پیشتر از طرف شاہ عباس[۱] صفوی بر حکومت قندہار افتخار داشت۔ و بہ نیروی تائید آسمانی گنج پنہانی کہ از عہد کیکاؤس موجود بود بدست آورد۔ و قصۂ آں بدینگونہ مشہور است کہ در حدود کوہستان قندہار چوپانی رمۂ گوسفنداں بہ چراگاہ بردہ بود و اژدہائی از فرق کوہ آمدہ ہر روز از رمۂ گوسفنداں چند گوسفند طعمۂ خود می ساخت۔ علی مردان خان از زبان آں شبان حقیقت حال شنیدہ در تحقیقات آں بجان کوشید و از روی علامات و آثار دانست کہ در مغارۂ کوہ گنج پنہان است و ثعبان عنید بران نگہبان۔ لاجرم انبانہائے گوسفندان از چونہ آب نارسیدہ پُر کردہ بر سر راہ اژدہا انداخت۔ و اژدہا بوقت خود برآمدہ سناچہ ہا بتصور گوسفندان لقمہ لقمہ فرو بردہ بر سر آں آب بسیار نوشید و چونہ بہ رسیدن آب مشتعل گشتہ اژدہا ہلاک شد۔ علی مردان خان در مغارۂ اژدہا رفتہ بر در غار آتش افروخت چوں از حیات اژدہا اثری ندید بکندن زمین مشغول شد۔ لاشۂ اژدہا برآوردہ گنج کیکاؤس دریافت۔

گویند در خزینۂ مذکور سنگ فارس ہم بود و علی مردان خان بعد یافتن گنج شایگان بخوف شاہ عباس صفوی نزد شاہجہان آمدہ بقیۂ عمر در ملازمت او گذرانید۔ نہایت عیاش و باذل بود۔ یک سال بحکومت کشمیر اہتمام کلی نمود و از معدلت و لطفت خلق خدا را دل خوش ساخت۔

---

[۱] صحیح:۔ شاہ صفی پسرزادۂ شاہ عباس صفوی اوّل چنانکہ در فوق گذشت

ظفرخان احسن مرتبهٔ دوم در ۱۰۵۳ھ[1] بر نظامت کشمیر توقیر یافته خلق خدا بعدل و عطا خوشنود ساخت - در ۱۰۵۵ھ[2] شاه جهان بسیر کشمیر نهضت کرده در نظاره و تماشای این بوستان ششماه و یازده روز بسر برده بعد دیدن بهار زعفران زار پانپور از راه هفت منزل بدار الخلافت لاهور رجعت ساخت - ظفرخان بمقام اهره بل مثنوی هفت منزل در تعریف باغات و عمارات کشمیر گذرانیده مشمول الطاف جهانبانی گشت - قفف

همدران سال در موضع بدرو پرگنهٔ آڈون لختهٔ برفی از آسمان افتاد که طول آن هفتاد ذرعه و عرض آن سی ذرعه و ضخامت آن هفت و نیم ذرعه بود -

رباعی :- درسال هزار و پنجه و پنج اے یار
در گوشهٔ کاشمیر به هنگام بهار
هفتاد گزش طول و سی گز عرضش
لخت برفی افتاد تشکیک میار

این رباعی بر حاشیهٔ بیاض میرزا سلیم بخط او نوشته بود که در ینجا ایراد کرده شد - ظفرخان عرصهٔ چهار سال این مرتبه بحکومت گذرانیده روانهٔ حضور شد -

تربیت خان در ۱۰۵۷ھ[3] رایت صوبه‌داری افراشته در رفاه انام بغایت کوشید - اوائل حکومتش بسبب خامی فصل آن تنش قحط افروخته شده

---

[1] مطابق ۱۶۴۳ء - ولے درست ۱۰۵۰ھ مطابق ۱۶۴۱ء است - رجوع کنید به "صفحه ۲۸۲ - بادشاه نامه حصهٔ دوم" -

[2] مطابق ۱۶۴۵ء - [3] مطابق ۱۶۴۷ء -

از نوع بشر جمعے کثیر سوختہ گشت و جم غفیری فرار اختیار نمود۔ پادشاہ مغفور بیان این دیار را در حدود پنجاب جا بجا خورش و پوشش مہیا داشتہ و برای قحط زدگان این جا غلات موفور از پنجاب و لاہور مرسل فرمود۔ و از بیگمان حرمخانہ و امرائی دولت مبلغ بسیاری صدقہ گرفتہ در بذل و ایثار صرف نمود۔ کیفیت آں در حادثات گفتہ شد[1]۔ تربیت خان ہمگی دو سال بحکومت گذرانیدہ بسبب بد نامی بے انتظامی قحط تغیر یافت۔

حسن بیگ خان در ۱۰۵۹ھ[2] خلعت حکومت پوشیدہ در دفع قحط و بسط بساط معدلت یکسال و شش ماہ بحسن نیت گذرانید۔

و در ۱۰۶۰ھ شاہ جہان برای کسب ہوای این گلستان عزیمت فرمودہ پنج شش ماہ در سیر و تماشا بسر بردہ از راہ ہفت منزل مراجعت نمود۔

علی مردان خان مرتبۂ دوم در ۱۰۶۱ھ[3] چار باش حکومت گشتہ در انتظام امور مملکت و معدلت بخوبی پرداخت۔ اوقات خود در عیش و عشرت بسر می برد۔ از بسکہ مالک دفائن و خزائن بود لہذا خرج بسیاری می کرد۔ و در مضافات نیل پل باغ علی آباد[4] بکمال طراوت و طلاوت آباد ساخت کہ عمارات عالیۂ آں عجوبۂ صنعت روزگار بود۔ و در محلۂ نوشہرہ باغ[5] حیدرآباد

[1] تاریخ حسن حصۂ اول صفحہ ۴۲۰ ۔ [2] مطابق ۱۶۴۹ء ۔
[3] مطابق ۱۶۵۱ء ۔ [4] رجوع کنید بتاریخ حسن حصۂ اول صفحہ ۲۰۰ ۔
[5] رجوع کنید بتاریخ حسن حصۂ اول صفحہ ۱۹۹ ۔

و طرح دولت خانهٔ خود بعمارات رنگین و اشجار و ازهار و حیاض و فوّارهٔ دلنشین احداث نمود۔ حسب فرمان حضور از کشمیر تا راجوری برای فرودگاه عسکر جهانبانی آسایش مسافران هفت سرای متین و رنگین معمور ساخت۔ (۱) سرای خانپور۔ (۲) سرای شاجه مرگ۔ (۳) سرای هیره پوره۔ (۴) سرای پوشانه۔ (۵) سرای تهنه (۶) سرای بهرام گله۔ (۷) سرای تهنه و راهِ هیره پور را از دست سنگ تراشان مرمت نموده مقام لال غلام که بسیار سخت و دشوار بود آسان فرمود۔ خود شش ماه زمستان همیشه در لاهور بسر می برد۔ و هنگام تابستان به گلستان کشمیر معاودت می کرد۔ و در آمد و رفت لک ها روپیه داد و دهش می ساخت۔ هر جا به تجمل و شکوه می رفت در سفر و حضر ظروف طلا و نقره و چینی و غوری و دستر خوان زربفت و کمخواب همراه می داشت۔

و در عهد او گرانی غله بوقوع آمده مردم عوام تیره سرانجام باغوای حاجه نام مهادیو پنڈت پیشکاره را باتهام غله داری خانمان سوختند و مال و متاع او بغارت بردند۔ چون اخبار آن بحضور رفت چند کس از اعیان شهر بدرگاه طلب شدند۔ از آنجمله ملا یوسف کاوسو صدر صوبهٔ کشمیر بود۔ شاه جهان از وپرسید که به کدام راه آمدی در مقدمهٔ مهادیو کدام کس در نظر تو ملزم است۔ ملا یوسف گفت از راه پنوچ آمدم۔ درین مقدمه از مردم عوام و از مهادیو کسے را قصور نیست لیکن ...... پادشاه بر حرف "لیکن" او را بکمال خشم سخن بر دهان ده تشریح کردن نداد و گفت چون هر دو فریق را گناه ندارد پس گناه از من است که مثل تو خرف لایعقل را پرسیدم راست است که از راه پنوچ آمده۔ ملا یوسف

بشنیدن ایں عتاب بہمان وقت مبطون شده از جهان درگذشت - مدعا که علی مردان خان هفت سال بمعدلت و نصفت گذرانیده سر نامۂ عزل فروخواند -

لشکر خان[۱] در سنه ۱۰۶۸ھ[۲] بر نظامت کشمیر اختصاص یافته در رفاه رعیت و استحکام امور سلطنت ساعی بود. همیشه در عیش و عشرت و سیر و سیاحت مصروف مانده تمتع زندگانی بر داشت - و در حکومت او ارزانی غله بحدی رسید که یک خروار شالی به یک مرغ می فروختند و مردمان بسیار آسودگی یافتند در پرگنهٔ پهاک بر ساحل شمالی تالاب باغی وسیع بعمارات رفیع آباد ساخت که مرجع و سیرگاه اهل شهر بود و دران سال بسبب هوای دمه دریای بهت یخ بست شده اسپان پر بار بر سطح آں می رفتند مدت حکومت او دو سال بود فقط -

پوشیده نیست که سلطنت شاه جهان تا عرصۂ بیست سال بکمال استقلال در جاه و جلال بود - چوں آصف جاه و مهابت خان که رکن اعظم سلطنت بودند در گذشتند شاه جهان را بار سلطنت بر خود افتاده در بجا آوری فرائض امور مملکت و در رفاه و آسودگی سپاه و رعیت و عدل و امنیت بسیار می کوشید - دراں اثنا حرم محترمهٔ او تاج بیگم[۳] که مدبره و منصف مزاج و معاون پادشاه بود بعلت وضع دختر از جهان

۱ـ لشکر خان عرف جان نثار خان پسر زبردست خان بود - در آخر سال ۱۰۸۰ھ (۱۶۶۹ء) رخت هستی بربست - برائے تفصیل مزید :- مآثر الامراء جلد سوم صفحه ۱۷۰ و ۱۷۱ -

۲ـ صحیح :- "۱۰۶۷ھ مطابق سال سی و یکم" از جلوس شاه جهانی است (ایضاً صفحه ۱۷۰)

۳ـ مراد از ارجمند بانو بیگم دختر آصف خان برادر نور جهان بیگم است - بتاریخ ۱۷ ذی قعده ۱۰۴۰ھ مطابق ۱۶۳۱ء از جهان فانی در گذشت - دراں وقت که ایں حادثه وقوع یافت از سن مرحومه ۴۴

۴۴ بقیه حاشیه در ذیل صفحه ۵۰۹ سنتا۔

درگذشت و پادشاه را از انتقال او بسیار حزن و ملال فرموده تا عرصۂ سال ابواب عیش و عشرت مسدود ساخت و در تجدّد نکاح اصلاً نه پرداخت۔ می آرند که پادشاه را از بطن تاج بیگم دختر آصف جاه چهار فرزند نامی گرامی سزاوار سلطنت بودند۔

یکی دارا شکوه که سفله مزاج و کوتاه اندیش و قلندر وضع بود در حین شاهزادگی با فقیران و سادهوان و جوگیان و چتر سیان صحبت می داشت و در بحث تصوف رساله ها تصنیف می کرد و کتاب اونکهت که بزبان سنسکرت بود بدرس خواند ترجمۂ آن بفارسی ترتیب[2] ....

بسی و هشت سال و دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود. تاریخ ولادتش چهاردهم رجب سنه ۱۰۰۱ھ (۱۵۹۳ء) است۔ که در سن بیست سالگی به ازدواج شاه جهان سعادت یافت نوزده سال و هشت ماه و نه روز قمری و نوزده سال و یک ماه و شش روز شمسی شمع انجمن خلافت بود۔ تاریخ ارتحال آن با تو بے بدل خان موافق حساب ابجد چنین یافته است :۔ "جائے ممتاز محل جنّت باد" ۱۰۴۰ھ (عمل صالح الموسوم به شاه جهان نامه جلد اول از صفحه ۴۴۵ تا ۴۵۸)۔

[1] و سه دختر بترتیب تفصیل بودند یکے جهان آرا بیگم که نخستین ثمرۂ شاه جهان بود و دوم روشن آرا بیگم و سوم گوهر آرا بیگم که آخرین نتیجۂ این ازدواج بود (عمل صالح جلد اول ص ۴۵۱)۔

[2] مراد از "سر اکبر" است که دارا شکوه در مدت شش ماه آخر روز دوشنبه بیست و ششم ماه مبارک صیام سنه ۱۰۶۷ھ (۱۶۵۶ء) در شهر دهلی در منزل نگمبود از اونکهت بفارسی آورد۔ (خاتمه کتاب مخطوطه سر اکبر نمبر ۴۱۹ کتابخانه محکمۂ تحقیقات علمیه جموں و کشمیر ورق ۲۶۷)۔

دو مخطوطه هائے این کتاب در کتابخانۂ محکمۂ تحقیقات علمیه جموں و کشمیر زیر نمبر ۱۹۱ و ۴۱۹ موجود است۔

داد۔ باوجود ارشاد ملاشاہ از لال بیراگی کسب فیض می کرد پادشاہ اورا از ہمہ عزیز داشتہ در حضور خود محترم می داشت۔

دوم میرزا شجاع کہ حلیم و دلاور و منصف مزاج بود حکومت بنگالہ می کرد۔

سیوم میرزا مراد جلیل القدر و شجاع و جنگجو بود بر حکومت گجرات دکہن استقلال داشت۔

چہارم اورنگ زیب مستقیم المزاج و کم گوی و موقر و مدبر و دور اندیش و متشرع و متورع و حزم پیش بود و بر حکومت ممالک دکہن اقتدار داشت و ہر چہار برادر بمخالفت یکدیگر اوقات بسر می بردند۔

دراں اثنا شاہجہان عرصۂ سی و دو سال سلطنت کردہ بیمار افتاد

لہ اصل آنجناب ز بدخشان است۔ در سال ہزار و بیست و سہ ہجری راہ ہندوستان پیش گرفتہ بمجرد رسیدن لاہور خود را بہ منزل شیخ الطائفہ میاں میر رسانیدہ بدریافت ملازمت آنحضرت استسعاد یافت۔ ازاں باز باشارۂ مرشد خود بکشمیر رفتہ در آنجا اقامت نمودند تا فرجام روزگار تابستان در کشمیر و زمستان در لاہور بسر بردہ در سال ۱۰۷۲ھ (۱۶۶۱ء) سفر عالم بالا اختیار کرد۔ ملاشاہ رباعیات کثیرہ در تصوف دارد از انجملہ یکے این است ؎

از شش جہتم روئے نمودی آخر ۔۔۔ از ہر طرفے دلم ربودی آخر

بیرون و درون جلوہ گرے می دیدم ۔۔۔ بر تحقیق آمدم و تو بودی آخر

(ملخص از عمل صالح (شاہ جہان نامہ) جلد سوم صفحہ ۳۷۵)۔ منجملہ از تصنیفات حضرت ملاشاہ نظمیات ملاشاہ، قصائد ملاشاہ زیر نمبر ۸۰۷ و ۳۰۶ در کتابخانہ محکمہ تحقیق و اشاعت جموں و کشمیر موجود است

و در حالت مایوسی دارا شکوه را بر منصب شاهی نشانیده بکاروبار سلطنت مامور ساخت آن کوته اندیش فی الفور بمخالفت برادران خویش پیش آمده حکم محکم داد که هیچ کسے از اہل وزگار اخبار و اطوار و کیفیت دربار شاہزادہ ہا تحریر نکند و نام آنہا کسے بر زبان نگیرد متوسلان آنہا از دربار کشیده اخراج نمود۔

چون خبر علالت پادشاه و مخاصمت او بسمع شاہزادہ ہا رسید ہمہ ہا از صلح و صفا و رفق و حیا درگذشته بر محاربت او بجوش آمدند۔ اولاً میرزا شجاع از بنگاله بجوش آورد۔ پس میرزا مراد بجانب اورنگ زیب پیغام فرستاد که باتفاق یکدیگر تخت و تاج را متصرف شویم۔ و اورنگ زیب در جواب نوشت که مرا ہوس سلطنت دیگر در خاطر نیست۔ چونکه دارا شکوه شخصے بد مذہب و بد عقیده است بنابران بنظر انصاف ہیچ کسے را بغیر تو لیاقت جہانبانی نیست و رعایا ہم از حسن انتظام تو دلخوش ہستند میخواہم که تسما را بنیروی اقبال بر تخت نشانیده خود بزیارت حرمین الشریفین رفته در گوشۂ عافیت بیاد خالق حقیقی پردازم۔ میرزا مراد بر فریب او خیال نکرده بخلوص قلبی با اورنگ زیب متفق شده بجانب آگره نهضت کرده و بر ساحل دریای نربدا دو عسکر دو برادر باہم لاحق گشتند۔ دران اثنا* میرزا شجاع را فرمان فرستاد که آن عزیز بخیال انتقال من بر برادران شورش آورده است۔ حالا ازین خیال جوانی درگذشته در ملک خود بامور حکمرانی پردازند میرزا شجاع این حرف مجعول و مشغوف دانسته از خواهش جهانبانی باز نگشتند

ازین طرف میرزا سلیمان پسر دارا شکوه با لشکر انبوه بمحاربت او سبقت کرده بر دریائے گنگا بمجادلت پیوستند و شجاع مغلوب شده در قلعۂ منگیر متحصن شد

* شاه جهان غسل صحت کرده بر سر سریر سلطنت به امور مملکت پرداخت و بدستخط خاص

وسلیمان بمحاصرۂ او پرداخت۔ چون لشکر شاہزادہا اندریای نربدا عبور نمود
داراشکوہ راجہ جونت سنگھ راجپوت را بمقابلت آنہا فرمان داد و بیک حملہ
لشکر او مغلوب گشتہ منہزم شد۔ و شاہجہان بوقوع این واقعہ ترسان و
پریشان می بود۔ داراشکوہ را بابت ترک مخاصمت اندرزہا می نمود وی اصلا
قبول نمی کرد۔ لاچار حسب اضطرار برقضا رضا نہادہ میرزا سلیمان را بپیغام فرستاد
کہ با میرزا شجاع طرح مصالحہ انداختہ بر جنگ شاہزادہای دیگر مسارعت نماید و
داراشکوہ را فہمائیش داد کہ تا رسیدن فوج سلیمان شکوہ در مقابلت غنیم
مسابقت ننماید۔ داراشکوہ کہ از مقدمات محاربہ بیخبر مطلق بود یکصد ہزار سپاہ
ہمراہ گرفتہ بر ساحل دریای چنبل جائیکہ مراحت آگرہ آسان بود مورچال قائم
کرد و شاہزادہا بر سر او یورش آوردہ بمقابلت یکدیگر آتش کینہ افروختند۔
اورنگزیب از روی تیز ہوشی وضع معسکر ہمچنان گذاشتہ در آگرہ رفت و شہر
آگرہ را متصرف کردہ براہ دیگر بر لشکر داراشکوہ یورش آوردند۔ فردا آتش ہیجا
ہیجان یافتہ بعد حرب و ضرب شدید شاہزادہ مراد زخمی شد و لشکر جانبین
فرو ریختند۔ اورنگزیب با جمعیت یکصد سوار در قلبگاہ جنگ می کرد و داراشکوہ
را قریب یکہزار سوار در جناح قوت بود۔ اورنگزیب را بمعاینۂ غلبۂ غنیم
بسیار دعا بوسی افزود۔

دران اثنا مطابق تقدیر داراشکوہ از فیل سواری خود فرود آمدہ
بر سمند راہوار سوار شد و مردم افواج چون ہودج فیل خالی دیدند شکست
خوردہ گریختہ رفتند داراشکوہ بیدست و پا فرو ماندہ بطرف دہلی

رحجت نمود۔ اورنگ زیب رایت نصرت افراشته با جمعیت دو لشکر بجانب مستقر الخلافت آگره نهضت فرمود۔ چونکه میرزا مراد زخمی بود لا جرم اورنگ زیب بر لشکر او مالک شده با جمعیت هر دو عسکر ملک آگره را منصرف گشت[1]۔ شاه جهان در قلعه آگره محصور بود اورنگ زیب رگرفتن او حیله ها می کرد۔

عاقبت یک ایلچی کاردان پیش او فرستاده وی در خدمت پادشاه اهتمام خلوص و نیازمندی وارتسام رابطه پدر فرزندی ظاهر ساخت۔ شاه جهان بیان او دغا و فریب دانسته فرمود که اگر فرزند سعادت مند را فریب و دغا بخاطر نمی بود پس چرا بحضور ما نمی آید۔ ایلچی عرض کرد که هرگاه منظوری حضور می باشد فی الفور بعز بساط بوس فائز گردد۔ فردا اورنگ زیب فرزند خود میرزا محمد بخدمت پدر امجد فرستاد۔ وی مسلح و مکمل در قلعه درآمده سواران شاهی که برای گرفتاری اورنگ زیب درمیان کمین گاه ها جابجا متواری بودند بچشم دیده و بخدمت پادشاه عرض کرد که اگر این سواران مسلح که در عرض راه قلعه هستند دور نشوند پدرم ملازمت حضور جرأت آمدن نتواند کرد۔ پادشاه حکم داد که سواران بمقامات خود ها رفته قرار گیرند۔ چون جمعیت سواران منتشر شد میرزا محمد با جنود خود قلعه را منصرف گشته شاه جهان را فی الفور نظر بند ساختند۔

روز دوم اورنگ زیب برادر خود میرزا مراد را بابت تناول ضیافت

---

[1] مآثر عالمگیری مترجمه مولوی محمد فدا علی طالب مطبوعه جامعه عثمانیه دہلی صفحہ ۱۲ و ۱۳

پیغام نمود۔ آں نامرد قرجان وشیادان بر سفرۂ برادر مہربان حاضر شدہ بعد تناول ضیافت بشرب شراب ارتکاب نمود و درحالت بیخودی در آنجا بخواب رفت۔ اورنگزیب اورا دست و پابستہ کردہ در قلعہ گوالیار محبوس ساخت و بذات والا در مہمات مملکت پرداخت۔

محی الدین اورنگزیب عالمگیر دمیکہ اورنگزیب از دفع و دفع خوان پرداخت برسریر آگرہ درماہ ذوالحجہ ۱۰۶۸ھ[1] باختصار جلوس ساخت و خود را عالمگیر خطاب داد۔ تاریخ جلوس ؎

صبح دل من چوں گل خورشید شگفت
حق آمدہ و غبار باطل را رفت
تاریخ جلوس شہ حق آگہ را
قل الحق گفت الحق ایں راحق گفت

درآں زمان بمقتضای قدرت تمامی اعیان وارکان دولت وصوبہ داران مملکت بہ متابعت او سر فرو بردند۔ دارا شکوہ از رزمگاہ ہزیمت خوردہ در شاہجہان آباد مستاصل شدہ بود در آنجا مصلحت بہبودی ندیدہ بزودی در صوبۂ لاہور کہ تحت او بود معروض شد و افسران و سرداران لشکر شرم در آنجا فراہم شدہ فوجی کثیر جمع کردند۔

---

[1] مطابق ۱۶۵۸ء۔ ؎ تاریخ جلوس اورنگزیب عالمگیر چہارم ماہ رمضان المبارک سنہ ۱۰۶۹ھ مطابق ۱۶ مئی ۱۶۵۹ء است۔ دریں ہنگام عمر بادشاہ بحساب شمسی چہل سال و ہفت ماہ و سیزدہ روز و بحساب قمری چہل و یکسال و دہ ماہ و دہ روز بود (مآثر عالمگیری ص ۱۵ طبع جامعہ عثمانیہ)۔ ؎ ۱۰۶۹ھ۔

خزاین لاہور کشمیر بصرف نمودند۔ عالمگیر با جمعیت افواج کثیر بمدافعت او یلغار نموده در حدود ستلج جنگ ہای عظیم واقع شد۔

عاقبت فوج نو آموز دارا شکوه مغلوب و منہزم گشته دارا شکوه با جمعی قلیل بملتان رسید از آنجا در میان ریگستان و کوہستان پریشان بود۔ عاقبت بطرف قندہار اراده کرده در اثنای راه حرم محترمه او بعلت وضع بیمار شد و موجب علالت آن دلخواه و بسبب صعوبت راه عزم مراجعت کرده در کوہستان بلوچستان ده بده حیران بود۔

در آن حال جسونت سنگه راجه جودھپور دارا پیغام فرستاد که ہر گاه در ملک ما بیاید بنده را معاون و مددگار خود بپندارند۔ شاه گم راه میان ریگستان بے آب و علف مصیبت ہای سخت برداشته در حدود جودھپور رسید۔ و راجه جسونت سنگه موجب عنایت عالمگیر از معاونت او باز مانده در صدد گرفتاری او افتاد۔ موجب آن دارا شکوه بے بال و پر شده بجانب گجرات نہضت فرمود۔

مقارن آن حال عالمگیر را خبر رسید که میرزا شجاع از بنگاله بعزم رزم[۱] بادشاه خروج نمود۔ باستماع این خبر عالمگیر بمدافعت شجاع یورش آورده در اول مرحله راجه جسونت راجپوت که از ہواخواہان دارا بود بفریب مصالحه بالشکر عالمگیر شامل گشته در اثنای راه از لشکر بادشاه جدا شده رایت بغاوت افراشت۔

---

[۱] برای تفصیل محاربات پسران شاه جہان رجوع کنید به مآثر عالمگیری از صفحه ۱ تا ۱۴ و عمل صالح جلد سوم از صفحه ۳۴۰ تا ۳۴۵ –

دراں وقت عالمگیر را پیش رو شجاع و در لیبار داراشکوہ و در عقب جسونت سنگھ بود بہایت متردّد شدہ و توکل بخدا کردہ در محاربت شجاع سبقت برد میکہ آتش کارزار افروختہ شدہ دلاوران عالمگیر فیل شجاع زخمی کردند۔ میرزا از فیل فرود آمدہ بر بہمنہ راہوار سوار شد۔ و دراں اثنا یکی از امرای شجاع فیل خود را مہمیز دادہ با فیل عالمگیر بجنگ آ و بخت و فیل عالمگیر بر زانو رکوع کردہ بسجدہ اقدام ساخت۔ عالمگیر متردّد شدہ عزم فرود کرد و میر جملہ آواز داد خبردار از فیل فرود آمدن از تخت فرو رفتن است عالمگیر بہمت میر جملہ بر ہودج فیل مقیم شدہ لشکریان را تہور می کرد و افواج میرزا شجاع چوں ہودج فیل پادشاہ خود خالی دیدند ہمہ منہزم شدند و شجاع بحال تباہ در کمینگاہ ہزیمت در آمدہ پادشاہ بمدافعت جسونت سنگھ متوجہ گشت۔

دراں اثنا خبر رسید کہ داراشکوہ در احمد آباد گجرات رسید و صوبہ دار گجرات کہ خسر میرزا مراد بود باو متفق شد۔ حالا داراشکوہ در ملک راجپوتانہ قریب اجمیر در قلعہ محکم در جمعیت جنگ مشغول است۔ پادشاہ از تعاقب شجاع باز ماندہ بمقابلت دارا سبقت کرد۔ چوں نزدیک قلعۂ دارا رسید جمعی انبوہ دید متردد گردید۔ دراں اثنا حیلۂ بر انگیخت کہ از طرف افسران لشکر خود بجانب دارا خطہا نویسانید کہ ما یان ترک رفاقت آنجناب نمودیم پشیمان ہستیم اکنوں می خواہیم کہ در متابعت آنجناب سرہای خود فدا سازیم باید کہ فلاں وقت دروازہ ہای قلعہ مفتوح دارند کہ غلامان با جمعیت خود بحضور حاضر خواہند شد۔ داراشکوہ از روی سادہ مزاجی برخلاف رای مصاحبان ہنگام موعود دروازۂ قلعہ مفتوح داشت

وسرداران موجب وعدہ آمدہ با فوج شاہی داخل قلعہ شدند و تیغ بیدریغ آہیختہ بقتل و خونریزی آویختند۔ داراشکوہ از جهان برخاستہ جنگ رستمانہ نمود۔ عاقبت سوانحی یافتہ از قلعہ مفرور شد و در حالت ذلّت بگجرات رفت۔ در انجا رسیدہ روی مروّت ندیدہ لاچار قدم باز کشیدہ مال و متاع او از دست مرہٹیان بغارت رفت۔ و در حالت بے سروسامانی میان ریگستان و کوہستان مرافقت چند کسان در ٹہٹہ رسیدہ از کردہٴ ہمایون شاہ ہزار چند مصیبت و محنت بردا شت۔

از انجا خیال سفر ایران بخاطر آورد اما بیگم او نادرہ بانو از چند ماہ بربستر علالت علیل بود از بن رو رفتن ایران محال دانست۔ پس باتفاق چند کسان جانب قندہار ارادہ کردہ در اثنای راہ ملک جیون نام سرداری از دوستان قدیمی او بود کہ در پیش شاہجهان دو مرتبہ از قتل رہا یندہ دعوی غلامی او می داد۔ بوی پیغام فرستاد کہ چند روز در غریبخانہ تشریف دارند۔ داراشکوہ بامید رفاقت در خانۂ او مہمان شد۔ ملک جیون لوازمات خدمت کماحقہ بجا آورد و در آنجا نادرہ بانو انتقال کردہ نعش او روانۂ لاہور شد۔ چون دارا تنہا ماند ہمگی پسر صغیر خود سپہر شکوہ ہمراہ داشت ملک جیون ہر دو مغلول کردہ تفویض خان جهان نمود۔ چون عالمگیر خبر یافت شادیانہ ساخت و ملک جیون را خلعت فرستادہ بختیار خان خطاب داد۔ وقتی کہ داراشکوہ و پسرش دست و پا بستہ بر فیل مادہ بغیر ہودج سوار کردہ در دہلی رسیدند میان شہر تشہیر کردہ در دہلی کہنہ محبوس داشتند۔ داراشکوہ بخدمت

پادشاہ رقعہ فرستاد۔

نقلِ رقعہ

برادرمن پادشاہ سلامت۔ سلطنت بایشان و فرزندان ایشان مبارک باد اکنون مارا بغیر گوشۂ عافیت آرزوئے نیست ہمگی یک کنیز خدمت گار می خواہم لقمۂ نانے و دم آبے نوشیدہ بدعا پردازم والدعا۔

پادشاہ بعد ملاحظہ رقعہ علمای وقت طلب کردہ رسالہ ہائی مصنفۂ داراشکوہ مثل اُپنکہت و شطحیات[1] وغیرہ بنظر ایشاں گذرانید و گفت ہر شخصے را کہ ایں طور اعتقاد باشد درحق او مجتہدان شرع چہ می فرمایند علما گفتند مضامین این رسالہ ہا خلاف شرع محمدیست ہر احدے را کہ بدینگونہ اعتقاد باشد قتل او برا ولوالامر واجب۔

عالمگیر موجب تجویز اہل شرع جلادان تعین کردہ داراشکوہ بقتل آورد[2]۔ و پسرش سپہرشکوہ در قلعہ گوالیار محبوس داشت۔ میرزا شجاع مدتے در حدود بنگالہ در آرائش لشکر مصروف بود۔ عالمگیر بمدافعت او شاہزادہ محمد سلطان و وزیر خود میر جملہ مامور ساخت۔ چوں مقابلۂ فریقین روی داد سانحۂ عجیبے واقع شد۔ یعنی میرزا محمد سلطان درحالت خوردسالی بر دختر

---

[1] شطحیات جمع شطحیہ بالفتح سخن فراخ و باک وار گفتن۔

[2] شہزادہ داراشکوہ بتاریخ ۲۱ ذی الحجہ ۱۰۶۹ھ مطابق ۱۶۵۹ء بقتل رسید و در مقبرۂ جنت آشیانی ہمایوں پادشاہ مدفون شد (مآثر عالمگیری صفحہ ۱۸)۔

عموی خود میرزا شجاع فریفته شده بود اکنون بسبب سلطنت اخگر عشق او زیر خاکستر پنهان بود۔

چون محمد سلطان عموی خود را در جنگ قافیه تنگ کرد دختر شجاع محمد سلطان را بقاشی پدر خود محبوبانه خطی فرستاد۔ و محمد سلطان را بدیدن دستخط دلدار خود اخگر عشق مشتعل گشته فی الفور تنها پیش میرزا شجاع رفته دختر او در حبالهٔ نکاح خود در آورد۔ فردا باتفاق صهر خود محاربه بر جمیع سبقت نمود۔ چون دلاوران شاهی حمله آوردند میرزا شجاع و محمد سلطان هزیمت خورده پریشان شدند۔ درین اثنا عالمگیر بنام محمد سلطان خطی فرستاد که حضور را بخاطر مرکوز و منظور است که آن غضنفر دختر شغال کینه ور را ره بازی در عقد آورده حالا مثل شاهباز پرواز نمایند و پدر را گاه بیابند۔ رقعهٔ مذکور همچنان بحیلهٔ فرستاد که در دست میرزا شجاع افتاد و بمطالعهٔ آن ساطعه شجاع را گمان غالب شده که محمد سلطان با پدر خود یکسان است هرچند محمد سلطان او را تسلی کلی نمود اما اطمینان او اصلا نشد تا آنکه محمد سلطان را با محبوبهٔ خود رخصت داد و محمد سلطان را جائی محل امن بنظر نیامده لاچار در سایهٔ پدر پناه برد آمد وی گرفتار کرده در قلعهٔ گوالیار محبوس داشت و در آنجا هفت سال معذب بود تا که دنیا را پدرود نمود۔

پس میرزا شجاع بطرف اراکان مغرور گشته در آنجا مفقود الخبر شد۔ سلیمان شکوه پسر دارا شکوه بخوف جان خود بدامن کوه همالیه او قات بسر می برد۔ راجه سری نگر[1] حسب الامر پادشاه او را اسیر کرده به پیشگاه فرستاد۔ الحمید ثانی[2] ۱۰۶۸ھ

ـــــــــــــــــــــــــــــــ

[1] مراد از پرتهی پت حرز بان سری نگر و علاقهٔ گرهوال ولایت همالیه پردیش هند۔ [2] ۱۶۹۰ء

در شهرت شهیر کرده بنظر انور رسید و در قید گوالیار مامور شد- در آنجا بعد چند ماه سلیمان شکوه[1] و سپهر شکوه و فرزند صغیر میرزا مراد بیک روز هلاک شدند- و میرزا محمد مراد در قلعهٔ گوالیار محبوس بود شبی ریسمانی آویخته قصد رفتن ساخت دعویئے غوغا برداشت[3]- چون پادشاه خبر یافت در وسوسه افتاد بنابران شخصی پیدا کرد که میرزا مراد در حین حکومت گجرات پدرش بکدام جرم کشته بود وی حسب الحکم حضور بر میرزا مراد دعوی خون پدر کرده برای تحقیقات آن میرزا مراد طلب شد- وی بر قتل مجرم اقرار کرده گفت که من باختیار شاهی او را ملزم دانسته قتل کنانیده ام قصاص او بر من ثابت نیست مگر ایشان بر قتل من اقدام می فرمایند مراعین سعادت است- پادشاه عذر او را نامنظور کرده بحضور خود او را قتل کنانیدند[2]- پس همگی فکر شاه جهان

[3] در بیان خبر دارا شکوه میرزا مراد بخش کرده شد

[1] محمد صالح درباره قتل سلیمان شکوه چنین نگاشته است :-

"بتاریخ یازدهم شوال سنه یکهزار و هفتاد و دو ۱۰۷۲ھ هجری در سن سی سالگی سلطان سلیمان شکوه نیز به سعی محافظان از مطمورهٔ زندان به فراخنای عالم بقا انتقال نمود بأجل طبیعی در گذشته متصل شاهزاده مراد مدفون شد." (عمل صالح جلد سوم صفحه ۳۲۴)-

[2] محمد صالح می گوید :-

"لاجرم (پادشاه) پسران علی نقی را که مدعی خون پدر بودند همراه خواجه پھول گوالیار فرستاده بدو امر فرمودند که بعد از ثبوت شرعی مراد بخش را به قصاص رسانند- چون مدعیان در آنجا رسید بحضور قاضی گوالیار گفت و گوئے آغاز نهادند، شهزاده مجیب بزبان آورد اگر حضرت خلافت مرتبت پاس عهود و مواعید ملحوظ نظر داشته از خون این نامراد می گذشتند- اقصان بدولت و سلطنت والا

۴۴

۱۲۰ بقیه حاشیه در ذیل صفحه ۵۲۱

بود. وی هشت سال در زندان گذرانید پادشاه او را نهایت عزت و حرمت می داشت بر درشت گوئی او صبر می کرد. در ۱۰۷۵ه از جهان فانی نقل فرمود اَللّٰھُمَّ اغفِرْہُ۔

می آرند که از خاندان مغلیه شاه جهان نهایت نیک نیت و نیک طینت و منصف مزاج و متواضع و حلیم و خوش خلق بود لهو و لعب و مردم آزاری و حریفی نمی دانست در بذل و عطا و جود و سخا بے نظیر بود. طبعی موزون داشت این رباعی نتیجه طبع وقاد اوست۔

رباعی

صبحی که مرا خیال خواب آمده بود
در خواب دلم باضطراب آمده بود
نوری دیدم زجای جستم که مگر
باز آمده باشد آفتاب آمده بود

رباعی

دل ست چنو لست شرابش ندهید
خو کرده باتش است آبش ندهید

۴۴ نداشت. اگر خواه ناخواه توجه اشرف مصروف برین است که وجود بے سواد این ضعیف در میان نباشد مواجه باین قسم مردم کم مایه چه لطف دارد. هر چه می خواهند بکنند. آنگاه پادشاه قاضی آخر روز چهارشنبه بست و یکم ربیع الثانی ۱۰۷۰ه دو نفر چیله بد و زخم شمشیر آن شاهزاده رفیع الشان را از تنگ نائے ساحت زندان نجات داده جسدش را بقلعه گوالیار بخاک امانت سپردند." (ایضاً صفحه ۳۴۵)

ہر کس کہ ز احوالِ دلِ ما پرسد
آہے بلب آید و جوابش ندہید

رُباعی

اے آنکہ غم زمانہ پاکت خوردہ
اندوہ دل وسوسہ ناکت خوردہ
مانندِ قطرہائے باران بزمین
جا گرم نکردہ کہ خاکت خوردہ

روزے عالمگیر بنام شاہ عباس[1] صفوی مراسلہ نوشتہ بود میر منشی[2] حضور سہواً برلفافہ تحریر ساخت کہ ایں خط از طرف شاہنشاہ جہان نزد والیٔ ایران برسد۔ مطالعہ آں پادشاہ ایران را دیگ قہر بجوش آمدہ از قلمرو خود لشکرے عظیم جمع کردہ بجانب ہند قصد یورش ساخت۔ عالمگیر ہر چند اُو را استمالت نمودہ غلطی کاتب بیان ساخت۔ وی از غیرت خود باز نیامد۔ موجب آں عالمگیر نہایت متردّد شد با امرا و ارکان دولت تجدید عہد و تصفیۂ قلب نمود و در تہیۂ سامان جنگ ساعی گشت۔ دراں اثنا شاہ عباس صفوی از جہان درگذشت پسرش شاہ صفی[3] موجب خامی انتظام

[1] مراد از شاہ عباس دوم متوفی ۲۶ اگست ۱۶۶۶ء است۔

[2] مراد از دانشمند خان است کہ در مشکل نویسی تتبع ابوالفضل مے کرد برائے تفصیل رجوع کنید بہ ہسٹری آف اورنگ زیب جلد سوم صفحہ ۱۰۹۔

[3] مراد از صفی مرزا الملقب بہ شاہ سلیمان است۔

خود پوشِس ہند معطّل داشت۔

مقارن آنحال یک عورت مسماة بستامیه از ضلع کرمیواد قریب بیست ہزار سپاه که ہمه فقیر و جوگی مُنّی بودند جمع کرده بر عالمگیر خروج نمود و ممالک بسیار فتح کرده در آگره رسید و در ملک ہند مشہور شد که عورت مذکوره ساحره است و بوقت جنگ افسونے میخواند که سپاہان او را کسے نمی بینند ازین رو در لشکر پادشاه رعب و ہیبت افتاده ہرچند پادشاه در دفع تشویش آنہا حیله ہا فرمود امّا اعتقاد فاسد از خاطر کسے رفع نشد۔ عاقبت پادشاه تعویذ صد و یک در نوشته بالای پرچم علم با برق آویزان ساخت و فوج خود را تسلّی کلی کرد که الحال سحر آن ساحره بشما مؤثر نگردد۔ پس افواج شاہی بمحاربت او مسابقت کرده آن ساحره بقتل آوردند و جمعیت او پریشان نمودند۔ ہمدران زمان میان کابل آشوب سخت واقع شده امّا پادشاه بحکمت عملی رفع کرد۔

فتح حیدرآباد دکہن

بدانکه بعضی ممالک دکہن در عہد اکبر شاه با جگذار دربار رعیت شده بودند تا شاہجہان راجه ہا و نوابہائے آنطرف را بعضی بزور شمشیر بعضی بحُسن تدبیر مغلوب و مطیع ساخته با ہر کسے عہدنامہائی جدید موثق کرده ہمه ہا مطیع و منقاد خود ساخته بود۔ عالمگیر خیال نمود که راجه ہا و نوابہائے آنطرف را دفع کرده ملک دکہن را بذات خود منتظم کند۔ و بنابران بارہا عزم یورش دکہن مصمم می کرد لیکن بوقوع بعضی موانع فسخ عزیمت می شد۔

عاقبت در سنه ۱۰۹۶ھ[1] مطابق سنه ۲۸ جلوس برای تسخیر ملک گولکنده و بیجاپور

[1] مطابق ۱۶۸۴ء۔

وغیرہ مباحثیں پرشکوہ وحشر انبوہ بہ تجمل و شایان شان و طاق وطرب بے پایان یورش ساخت۔ اوّلاً شاہزادہ ہائی نامدار و دلاوران خونخوار برسم منقلائی پیش پیش فرستادہ آنگاہ شاہ والاجاہ با شوکت و لولہ سلیمانی و حشمت دیدبۂ نوشیروانی باجمعیت فیلان و سامان فراوان کہ بیان آں لسان متکلمان نتواند کرد یلغار فرمود۔

نظم

بصد طیش با جیش خیل و سپاہ | برآمد شہنشاہ گیتی پناہ
چو طبل رحیل آمد اندر خروش | ملک بر فلک زاں شلک باخت ہوش
چو آں فوج زد موج اندر سبیل | خروشان و جوشان چو دریائے نیل
زمین و زمان را تزلزل فتاد | چو شور قیامت تغلغل فتاد
دواں توپخانہ سر زندہ فیل | بسی ہیل اندر سبیل رحیل
دمندہ سمندان چو غرندہ شیر | دوندہ چو صرصر جہندہ دلیر

چون موکب منصور در قلمرو دکہن نزول فرمود شاہزادہ ہائی شجاعت آثار در یورش سبقت کردہ قلعہ جات بسیار از مضافات دکہن در قبضۂ اقتدار در آوردند آنگاہ در تسخیر قلاع و قلاع بیجاپور محاربات عظیم واقع شد۔ عاقبت سکندر علی شاہ والئ آنجا در محاصرہ تنگ آوردہ محبوس داشتند و بیجاپور را متصرف شدند از آنجا بطرف حیدرآباد یورش بردہ مرزبان آنجا ابوالحسن[1] خان معروف بہ ناناشاہ شہریار دو الاتبار بود از عہد شاہ جہان حلقۂ اطاعت و باجگذاری در گوش داشت۔ شہنشاہ نامدار رعایت اسلام یک نہادہ

[1] ابوالحسن قطب شاہ معروف بہ ناناشاہ متوفی ۱۲ ؟ ۱۱۰۵ھ۔

با او عمداً متعرض گشت۔ ہرچند ابوالحسن اظہار اطاعت و فرمان برداری از حد نمود پادشاہ اصلاً منظور نفرمود تا کہ نوبت بقتال و جدال رسید و محاربات عظیم واقع شد۔ عاقبت تانا شاہ در حصن گلکنڈہ متحصن گشت و افواج شاہی مورچال بستہ دمدمہ ہا افراختند و بادوات قلعہ شکنی پرداختند۔ ایام محاصرہ تا ہفت ماہ بطول انجامیدہ فیما بین جنگہای بسیار و حملہ ہای بیشمار واقع شد و فوج شاہی را نقصان شدید رسید و ندامت و خجالت بسیار عاید گردید۔ چنانچہ در اوایل محاصرہ مخبران زود خبر دادند کہ شاہزادہ[1] معظم با ابوالحسن خان سازش درونی دارد موجب آن در قلعہ شکنی اہمال ورزد۔ پادشاہ فی الفور فرزند ارجمند خود مع بیگم[2] مغلول کردہ محبوس داشت و خندہ عظیم شد۔ ایضاً حکم نافذ داد کہ قلعہ گیبان را شبخونی زنند۔ حسب الحکم دلاوران شیر جنگ تمام شب بیرون دیوار قلعہ مستعد ماندہ علی الصباح نردبانہا نصب کردہ بر فصیل قلعہ عروج کردند ہنوز بالای حصار نرسیدہ بودند کہ حاجی محراب خفیہ نویس پادشاہ را وقت نماز صبح بر موقع ورد خوانی خبر رسانید کہ قلعہ را فتح کردند۔ پادشاہ را زبان فارغ نمود با شادہ "سر ہوں" فرمود۔ یعنی چرا شادیانہ نمی کنند۔ باشادہ پادشاہ کوس و ثینہ طاس بجوش آمدہ از غلغلۂ شادیانہ در صماخ قدسیان ہراس و وسواس افتاد چنانکہ بشورش نقارۂ شادی حارسان قلعہ بیدار شدہ فوج شاہی را تباہی کردند و از صد یکی زندہ نگذاشتند۔

---

۱ شاہزادہ معظم پسر دوم اورنگزیب کہ در سنہ ۱۱۱۸ھ بر تخت دہلی بلقب بہادر شاہ جلوس فرمود۔

۲ مقصود از "نورالنساء" است۔

پادشاه را اعیان و افسران مبارکبادی می کردند و برائی بدن قلعه نیاری عزم نمودند ناگاه خبر و اژگونه بسمع مبارک اعلی رسید همگنان را یکبارگی هوش و حواس پریده رفت دران اثنا میان افواج از روی عدم امکان غله قحط عظیم واقع شده که دوابّ و جانوران مرکوب خوردند۔

روزی بارش باران متصادم بود قلعه گیان برآمده فوج شاهی را تباهی کردند و دوازده کس از افسران عسکر گرفتار کرده درون قلعه بردند۔ ابوالحسن خان ایشان را چند روز لوازمات مهمانداری بجا آورده بوقت رخصت هرکس را خلعت بخشیده بنام پادشاه معروض داشت۔

نقل عرضی

"هرگاه که اختیار یابی از من خطائی که بسرزده باشد فدوی بسزای آن رسید۔ حال امید عفو و عطاست۔ بالفرض اگر پادشاه قلعه را مفتوح سازد این ملک پامال کسی از جان نثاران خود بخشیده خود مراجعت فرماید۔ هرگاه آن جان نثار فدوی خواهد بود از الطاف ظل سبحانی چه بعید برائی بیضا ضیا روشن است که در ایام قیام لشکر این بر و بوم از گرد آشیانه بوم بدتر شده اگر بندگان حضور دیوانیان خود درینجا نصب کنند البته برائی اخراجات اینجا لکها از خزینه عامره خواهند فرستاد و حضور را دران چه قصور است که فدوی یکی خراج معمولی خود بدستور ادا سازد۔ دوم برائی تجشم حضور فی میل یک یک لک روپیه نذرانه پیشکش نماید۔ سوای آن پانچ

قدم رنجہ حضور کہ بارہا برائی دیدن مورچال تکلیف کشیدہ اند نذرانہ شایگان علیحدہ خواہم داد۔ اینہمہ سخنان برائی آنست کہ طرفین مسلمان است۔ بندگان خدا بشامت این بینوا ناحق ضایع می شوند و لشکریان آنجناب از مدت سالہا از اہل و عیال جہجورند و در رنج و محنت مقہور۔ ہرگاہ این عرض مقبول خاطر مبارک نگردد باز ہم این قدر اجازت بخشند کہ پنج شش لاکھ من غلہ کہ غلام نمک حلال حلال دیدہ رفتہ بدرگاہ عالی مرسل دارم چراکہ در عسکر حضور از نایابی غلہ تکلیف بسیار است والسلام"۔

پادشاہ جواب او ہیچ نہ نوشتہ ہمگی زیر لب فرمود کہ ہرگاہ دروازہ قلعہ مفتوح دارد و خود را مسلسل و مغلول بدیوانیان درگاہ بسپارد البتہ در حق او نوعی رحم کردہ شود۔ ہمانوقت بنام حاکم صوبہ برار فرمان جاری شد کہ پنجاہ ہزار تھیلۂ ٹاٹ^۱ روانہ سازد و تھیلہ ہای مذکور را از خاک انباشتہ در خندق قلعہ انداختند و با زمین مستوی کردند آنگاہ زیر دیوار قلعہ نقبہا دادہ از باروت پُر کردند۔ چون دم صبح نقبہا را آتش دادند سبحان اللہ باروت از راہ پس پریدہ رفت و تمامی خاک و سنگ بر افواج شاہی فرو ریخت ہزاران سپاہ و صدہا منصبدار ضایع شدند۔ جاسوسان خبر دادند کہ قلعگیان بر نقبہا آگاہ شدہ باروت کشیدہ آب انداختہ بودند موجب آن آتش بطرف اندرون اثر نکرد۔ بعد انصرام ایام بعید باد شن بسان زور کردہ دمدمہ ہای مورچال فرو ریخت و تھیلہ ہای

---

^۱ "تھیلہ" و "ٹاٹ" ہر دو الفاظ ہندی بالترتیب بمعنے قفیز و جامۂ درشت۔

خندق تا آب رفت آتش بنادیق و توپ سپرد شد۔ فیل سواری بادشاہ کہ بقیمت چہل ہزار روپیہ خرید بود سقط گشت۔ محصوران مغرور برآمدہ فوج شاہی را تباہی کردند توپ ہا وسامان جنگ آنچہ برداشتن نتوانستند بردند۔ و توپہای ثقیل را میخہا افشردند۔ ہے ہے فضیحتے سخت واقع شد۔ و قباحتے کہ جت ظاہر گشت۔ بادشاہ را بابت مصالحہ الحاح بسیار نمودند اصلاً نشنیدند۔

عاقبت الامر بادشاہ دین پناہ بعضے امرای ابوالحسن خان بتخدیع و تلبیس و مواعید و مواثیق بخود مائل کردہ بر منصب پنجہزاری و ہفت ہزاری معزز ساختند۔ از آنجملہ افغانے بطرف دروازہ قلعہ مامور بود وی شبانہ دروازۂ قلعہ مفتوح داشت۔ محمد اعظم[1] با جمعی از دلاوران داخل قلعہ شدہ شور محشر برداشت و تا آخر شب حرب و ضرب قائم بود قلعہ گیران تمام مقتول و مجروح شدند۔ علی الصباح برای گرفتاری ابوالحسن چندکس در نشیمن او در آمدند وی نان می خورد و مؤکلان خود را از سفرہ سیر کردہ و خود را پوشاک نفیس پوشیدہ از قلعہ برآمد در آنجا شاہزادہ اعظم در خیمۂ مختصر منتظر بود۔ ابوالحسن تسلیمات بجا آوردہ یک مالای مروارید کہ بیش بہا بود شاہزادہ را زیر پا انداخت۔ پس ہمراہ گرفتہ او بدرگاہ آمد در آنجا بغیر ذلت و خواری چہ امید بود فی الحال مسلسل و مغلول کردہ در قلعہ دولت آباد محبوس کردند و ملک حیدر آباد و گولکنڈہ را تصرف نمودند۔ بادشاہ انتظام آں سواد محکم کردہ بدار الخلافت آگرہ رجعت فرمود۔

---

[1] محمد اعظم الملقب بہ شاہ عالی جاہ پسر سوم اورنگزیب عالمگیر بود۔ در ۱۷۰۷ء بتاریخ ۸ جون روز یکشنبہ بمقام جاجون کہ مابین آگرہ و دہول پور واقع است خلاف برادر خود محمد معظم برد آزما شدہ مع ہر دو پسر آتش بیدار بخت و والاجاہ مقتول گردید۔ در مقبرۂ ہمایون بمقام دہلی مدفون شد۔

وہمدران زمان میان قلمرو ہندوستان دو فرقۂ باغیان عیان گشتہ
کہ از تغلب و تعصب آنہا فرقۂ اسلامیہ مضرت بسیار رسید و سلطنت شاہان مغلیہ
پامال گردید یکی فرقۂ سنگان[1] کہ شمار ایشان دراندک زمان از ہزار و صد ہزار درگذشت
قصۂ احداث ملت آنہا در حصۂ اول مذکور است۔ و در عہد عالمگیر تیغ بہادر چیلۂ
گورو نانک خروج کردہ با بادشاہ بتقابل پیوست عاقبت از دست عالمگیر کشتہ شد۔
پس پسر او گورو گوبند رایت بغاوت افراشتہ بالشکر شاہی بارہا جنگہای رستمانہ
نمود۔ عاقبت چہار پسرش در جنگ کشتہ شدند و خود درحالت آوارہ گردی از جان
درگذشت۔ بعد ازان چیلہ ہای[2] آنہا تا عہد رنجیت سنگھ ربغاوت و رہزنی و
تاخت و تاراج مشغول بودند تشریح آن در ذکر رنجیت سنگھ خواہد آمد۔
دوم فرقۂ مرہٹیان کہ در حد و د گجرات بر سواحل سندھ میان قطعات کوہ
بود و باش می داشتند۔ از آنجملہ سیواجی نام شخصی عالی حوصلہ ظاہر شد کہ از تہور و شجاعت
او سامع دنیا جان می لرزید۔ وہمیشہ با اہل اسلام مخاصمت قلبی می داشت۔
وجہ آن این بود کہ عالمگیر مردم ہنود را جبراً[3] مسلمان می کرد۔ بنابران اقوام ہنود
با او عداوت قلبی میداشتند۔ سیواجی در اوائل در راہزنی و قزاقی شاغل می بود۔
روزی امیری از سرکار بیجاپور سہ لک اشرفی از مداخل شاہی ہمراہ گرفتہ جانب

---

[1] در بیان اشاعت مذہب سنگان رجوع کنید بہ صفحہ ۲۴۲ تا ۲۵۲ تاریخ حسن
حصۂ اول۔ [2] "چیلہ" لفظ ہندی بمعنی مرید۔ [3] این الزام از روئے
شواہد تاریخیہ محقق نیست۔ سرجادو ناتھ سرکار مصنف "تاریخ اورنگزیب" کہ در بیان
مظالم اورنگزیب غلو ی بسیار کردہ است ہم او را معمولاً بہ جبر و اکراہ فی الدین متہم نمی سازد۔

صحیح کونکن در حاطہ بمبئی است۔ و آنکہ حسن نوشتہ است غلط صریح است

بیجاپور می یافت سیواجی آمده خزینۂ شاہی بغارت برد۔ موجب آں شہریار بیجاپور شاہ جی[1] پدر سیواجی را محبوس داشتہ سیواجی نزد شاہ جہان پناہ یافت۔ و در آنجا بر منصب پنجہزاری مستقل گشت۔ عاقبت الامر شاہ جی بزور قسمت خود از حبس رہا شدہ بر منصب جاگیر خود دید و تسلط یافت و سیواجی ترک ملازمت کردہ راجۂ پونا مقتول ساخت۔ و قلعہ جات بسیار قبضہ کردہ قلاع بسیار بر مکان مضیق احداث نمود۔ مقارن آں حال عالمگیر در حین شاہزادگی در حدود دکہن ملک گیری میکرد سیواجی با او پیوستہ ملک خود را وسعت داد۔ بعد چندگاہ عالمگیر در جنگ برادران مصروف ماندہ میدان دکہن خالی بود سیواجی لشکری انبوہ از مرہٹیان جمع کردہ در تطاول و تاراج مشغول شد و شاہ بیجاپور را مداخلت بیجا کردن گرفت و شہریار[2] بیجاپور پانزدہ ہزار سپاہ با فوجی افضل خان بمدافعت سیواجی تعین ساخت۔ افضل خان چوں قریب قلعۂ سیواجی رسید سیواجی افضل خان را پیغام[3] فرستاد کہ بندہ را اطاعت ایشان منظور است

[1] متوفی ۱۶۶۴ء۔ [2] مراد از علی عادل خان پسر محمد عادل خان والی بیجاپور است۔

[3] محمد کاظم در کیفیت این واقعہ چنیں می نویسد:۔

"چوں علی عادل خان ثانی الجملہ استقلالے بہم رسید در صدد دفع سیواجی شد و او در وسائل و رسائل بمیان آوردہ از روئے کید و مکر باظہار ندامت استغفار تقصیر خود۔ و افضل خان نام یکے از ارکان دولت بیجاپور را کہ بوفور جمعیت سپاہ موسوم بود، و آں مقہور لئیم (سیواجی) از و کمال بیم داشت از راہ احتیال برائے استمالت خویش طلبید۔ و بہ علی عادل خان نوشت کہ اگر او بایں حدود

۴۴ بقیہ حاشیہ در ذیل صفحہ ۵۳۱ است۔

لیکن تنہا نشستہ با افغان عہد و پیمان خود موثق خواہم ساخت۔ افضل خان
تنہا بملاقات او یکسے برآمدہ سیواجی ہم تنہا آمدہ فضل خان را ہنگام بغل گیری
دشنہ در جگر انداخت۔ پس سرش بریدہ بغارت پرداخت و مال و منال کثیر
بدست آوردہ۔ آنگاہ پنجاہ ہزار پیادہ و ہفت ہزار سوار لشکر جمع کردہ بغارت
مشغول شد ہر جا کہ می رفت خرابی و ویرانی می ساخت۔ چون پادشاہ الاجاہ
از بغاوت و شقاوت او عاجز آمد شایستہ خان[1] با لشکر بیکران بمواخذہ

۲۲ آید و با من عہد و پیمان درمیان آوردہ خاطر مرا مطمئن سازد بوساطت او
بہ بیجاپور آمدہ ملاقی می شوم۔ و بافضل خان نیز درین باب خطوط عذر آمیز
نوشت۔ بنابراں علی عادل خان از خامی فضل را کہ دو ہزار سوار جلادت شعار
داشت بآوردن او تعیین کرد۔ وچون بکوکن رسید مقرر شد کہ او و سیوا
ہر یک با معدودے بے سلاح و یراق در مکانے کہ سیوا معین کردہ بود یکجا گرد
ملاقات کنند و باہم قول و قرار العمل آورند۔ سیوائے غدار نہانی مردم خود را
مسلح ساختہ چندے را نزدیک بہ مکان و ما بقی را باطراف لشکر فضل در کمین گاہ ہا
نشانیدہ بود و خود نیز حربہ در آستین پنہان داشت۔ چون فضل بموجب قرارداد
بآن پر فریب بدنہاد برخورد، در اثنائے معانقہ نخست خود حربہ بہ او زدہ
مردش از کمین برآمدہ کار او تمام ساختند۔ و دو پسر کہ رفیق پدر بودند دستگیر
شدند۔ (عالمگیرنامہ مطبوعہ کلکتہ ۱۸۶۸ء صفحہ ۵۷۷)۔

[1] امیر الامراء شایستہ خان خلف الصدق یمین الدولہ آصف خان است۔ نامش مرزا ابو طالب
در ایام تسلط و تغلب مہابت خان او نیز با پدر بقید رش درآمد۔ در سال بیست و یکم جہانگیری بہ خطاب شایستہ خانی

۲۲ بقیہ حاشیہ در ذیل صفحہ ۵۳۲ ستند

او را مامور ساخت و شایسته خان افواج شاهی جا بجا تعین کرده قلاع بسیار که در تصرف سیواجی بود مفتوح ساخت و سیواجی و لشکر او گاهی به مقابله او پیش نیامد تا آنکه شایسته خان در شهر پونا که وطنگاه سیواجی بود داخل شد۔

روزی سیواجی بیست و پنج کس از دلاوران همراه گرفته بتقلید طوی در شهر پونا در آمد و شبانه در خوابگاه شایسته خان داخل شد و پسر شایسته خان با جمیع متعلقان بقتل آورد و شایسته خان خود را از راه روزن برزیر انداخته از دست او دو انگشت مقطوع گشت سیواجی براهیکه آمده بود باز رفت۔ شایسته خان رخصت رجعت خواسته بدرگاه حاضر شد سیواجی اینت تغلب افراشته ملک سورت را غارت کرد قریب یک کرور روپیه از مال و متاع و جواهرات بتاراج برده جهازهای تاجران و حاجیان را نزرت و مرت نمود۔ آنگاه در بار ٹانده سی[ع] آراسته خود را بخطاب راجگی مشهور ساخت و بهموزن خود طلای احمر صدقه کرد۔ بصدور این تشویر عالمگیر دلگیر شده در قلمرو خود اشتهار جهاد داد و از امرای درگاه راجه جی سنگهه با جمعیت لشکر جرار برائی تنبیه قوم اشرار مامور ساخت۔ افواج شاهی یکدست آورده قلعه جات مرهتیان را جا بجا محاصره کرده قلع وقمع نمودند و سیواجی را هر گونه قافیه تنگ کردند آن طرار عیار حیله بر انگیخت که خود را لعنة پیش جی سنگهه رسانید۔ و با همدیگر قول و قرار

[۲۳] نامور اندوخت۔ لعد از ادائے خدمت جلیله بعهد جهانگیر و شاه جهان داد مردانگی داد۔ آخر خان سال سی و ششم ۱۱۰۵ھ (۱۶۹۳م) بدار بقا ارتحال نمود۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید به مآثر الامراء جلد دوم از صفحه ۶۹۰ تا صفحه ۷۰۶ ۔

[۲۴] [له] رجوع کنید به عالمگیرنامه از صفحه ۸۸۲ تا ۹۰۸ ۔ مآثر الامراء جلد سوم صفحه ۵۷۵

[ع] "ٹانده سی" لغت مرهتی و کشمیری قام مشتق از سنسکرت بمعنی نشستن بر تخت [illegible] شده۔

موثق کردہ بر تسخیر ملک بیجاپور کہ آرزوی عالمگیر بود مستعد شدند۔ افواج مرہٹیان داد شجاعت و مردانگی دادہ بیجاپور فتح کردند و پادشاہ ممنون و مرہون خود نمودند۔ آنگاہ سیواجی با جمعیت پانصد سوار ہمراہ جے سنگھ بہ دہلی آمدہ بعز بساط بوس فائز گشت در آنجا اکبر شاہ و شاہ جہان نبود کہ قدر دانی او می کردند۔ حضرت اعلیٰ با او سخن ہم نکرد و نگاہ ہم نفرمود۔ سیواجی سراسیمہ و مشوش گشتہ بغیر اجازت از درگاہ خود رجعت کرد۔ و عالمگیر او را حکم نظربندی بخشید۔ سیواجی را عالم تیرہ شدہ در صدد رہائی خود مستعد گشت۔ بعد چندے روز ہمراہیان خود مصلحتہً بیمار ساخت و از مقربان درگاہ بہ نسبت ہمراہیان خود التماس رخصت کرد۔ پادشاہ تخفیف طاقت او غنیمت دانستہ اجازت رفتن داد ہمراہیان او از حضور مرخص شدہ بتغیر لباس در شہر سیر می کردند۔ بعد چندگاہ سیواجی خود بیمار شد۔ پادشاہ حکیم خود بمعالجہ او مامور ساخت تا مرض را مرض اصلی رفع نشد۔ آنگاہ سیواجی بخیرات و مبرات مشغول گشتہ ہر روز دو سبد کلان از نان ہا پر کردہ در پیش خود می ساند و در آنجا بمستحقان خیرات می داد۔ یکے روز

---

۴۴ مرزا راجہ جے سنگھ پسر راجہ مہا سنگھ کچھوا ہا بود۔ از اوائل عمر در سلک ملازمان شاہان مغلیہ منسلک گشت۔ در محاربات بلخ و قندھار و دکن بہ خدمات جلیلہ ناموری حاصل کرد۔ در عہد عالمگیری بخطاب مرزا سرافرازی یافتہ در سال ہزار و ہفتاد و ہفت ہجری در برہانپور رخت زندگی بر بست۔ در انشائے فارسی و ترکی بیعدیل بود۔ و حسن تدبیر و سنجیدگی فکر موصوف۔ سپاہ گری را با سرداری فراہم داشت و با مزاج زمانہ شناسا و با اندیشہ وقت آشنا بود۔ (مآثر الامراء جلد سوم صفحات ۵۶۸ تا ۵۷۷ و "شیواجی" مصنفہ جادوناتھ سرکار صفحہ ۱۱۲ و ۱۱۳)۔

محافظان تجسس نمودند چوں دانستند کہ ہر روز می آید از تفحص باز ماندند[۱]۔
روزی سیواجی و پسرش سنبھاجی[۲] در سبدہای نان نشستہ از حبس خانہ برآمدند
و بیرون در رسیدہ سواری آنہا مہیا بود مانند ہوا پریدہ رفتند۔ جہان مطاع
در گرفتاری آنہا سخت تشدد نمود۔ اما کجا بازہرا از دست پریدہ رفت۔ و فتنگیہ
سیواجی در ملک خود رسید از کردہ سابقہ طاقت خود افزون دید و از ملک
کوہستان ممالک بسیار فتح کردہ جابجا قلاع متین استوار نمود سلطنت خود
قایم ساخت و مذہب خود را رواج داد و قوم خود بر تعصب اسلامیان بجوش
آورد۔ عالمگیر را در آن زمان فساد پٹنہ و فتنۂ ایران وغیرہ مفسدات در پیش
بود و در آں روزہا شہر یار بیجاپور ہم سرکشی نمود۔ موجب آں سیواجی فرصت
یافتہ شہر و بلاد کثیر در قبضۂ اقتدار در آوردہ سلطنتے عظیم و وسیع قایم کرد۔
آنگاہ شاہ دین پناہ را با او طاقت مقاومت نبود۔ ناگاہ حسب مشیت آلہ سیواجی
بعمر پنجاہ و سہ سالہ آرزوہا در دل گرفتہ از جہان فانی درگذشت[۳]۔ بعد ازاں

۱؎ برائے تفصیل رجوع کنید بہ عالمگیر نامہ صفحہ ۹۶۷۔

۲؎ بقول محمد کاظم "سنبھاجی بدر بار اعلیٰحضرت (عالمگیر) بہ منصب پنجہزاری سربلند بود۔ اگرچہ
روز بملازمت اشرف بسر می کرد۔ اما در باطن مکر و شیطنت پوشیدہ داشت۔ واقعۂ فرار
سیواجی با پسرش بتاریخ بست و ہفتم صفر ۷۶ھ (۱۶۶۵ء) رو نمود۔ عالمگیر نامہ ص ص ۹۶۹ و ۹۷۱-
"سنبھاجی پسر بزرگ سیواجی بود۔ در ۱۶۸۰ء بمقام ستارا جانشین پدر گشت۔ و در ۱۶۹۸ء
مقتول شد"

۳؎ تاریخ وفات سیواجی ۲۴ ربیع الاول ۱۰۹۱ھ مطابق (۱۶۸۰ء) است۔

پسرش سنبھاجی چندگاہ بالشکر شاہی مقاتلہ مقابلہ می کرد۔ عاقبت اسیر شدہ بہ قتل رسید۔ اورنگ زیب اراکان[1] وچاٹ گام وستارا ممالک مقبوضۂ سیواجی در قبضۂ اقتدار درآورد۔ چوں فرقۂ مرہٹیاں در تاخت و تاراج و شمشیر زنی خوگیر شدہ بودند لعد ازاں گاہی بمتابعت کسی سر خم نکردند بلکہ روز بروز ترقی نمودہ از ہر طرف غارت می بردند و شاہان مغلیہ ہمیشہ از دست آنہا مغلوب و مخذول شدند۔

انتباہ۔ اکنوں احوال صوبہ داران کہ در عہد پادشاہی عالمگیر در ملک کشمیر حکومت می کردند مرقوم گردد۔

اعتماد خان در سنہ یکہزار وہفتاد[2] رایت صوبیداری افراختہ در

---

[1] ذکر اراکان وچاٹ گام درضمن مقبوضات سیواجی صریحاً غلط است۔ برائے تفصیل تسخیر قلعۂ ستارا رجوع کنید بہ مآثر عالمگیری مترجمہ طالب صفحہ ۲۹۷ تا ۳۰۴۔

[2] صحیح ۱۔ سال یکہزار و ہفتاد و یک است (مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۲۷۳ و واقعات کشمیر صفحہ ۱۵۸)۔

"مراد از میر محمد اشرف است کہ پسر کلان اسلام خان مشہدی بود۔ ہنگامیکہ پدرش ناظم دکن بود او از جانب والد بحراست بلدۂ برہانپور می پرداخت۔ چوں آن خان ودیعت حیات سپرد مشارالیہ باضافۂ پانصدی دو صد سوار بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار مورد مرحمت پادشاہی گردید۔ در سال بیست و ہفتم چوں شاہزادہ داراشکوہ باعساکر موفورہ بمیاق قندہار دستوری یافت، میر مذکور باضافۂ پانصدی و خدمت دیوانی آن فوج سربر افراختہ بخطاب اعتماد خانی ناموری برافروخت۔ و پس ازاں بداروغگی کتابخانۂ سرکار والا پیرایۂ اعزاز یافت۔ در سال چہارم چوں موکب پادشاہی بعزم تعاقب داراشکوہ[44]

۴۴ بقیہ حاشیہ در ذیل صفحہ ۵۳۶

معدلت و رفاہیت مردم ساعی بود در وقت عدالت مدعی و مدعی علیہ بحضور خود آورده بقرار حق و راستی حق رسانی ہر کس می ساخت و بی مزاحمت حاجب و دربان ہر کس را بار عام داده انفصال مقدمات ملکی و مالی روبروی خود فیصلہ می کرد و در علم فقہ بہره وافر داشت و متصل باغ ارادت خان بطرف مشرق باغی عجیب ترتیب داد سه سال بحکومت بسر برده در مصاحبت حضور فائز گشت۔

ابراہیم خان پسر علی مردان خان در ۱۰۷۳ھ[1] بر سر یر صوبیداری افتخار یافتہ مردم شیعہ را غروری بہم رسید و در محلہ آروٹ زیارت سید جمال الدین و مسجد و حمام را متصرف شدند و سنیان بغیرت آمده سر نقضیہ شیعہ و سنی[2] فساد بر داشتند۔ ابراہیم خان رعایت حرف حق نکرده بمعاضدت اہل تشیع پرداخت۔ چون واقعہ بحضور رفت عالمگیر منصفی آن متعلق قاضی ابوالقاسم گذاشتہ سنیان موجب عدالت او مسجد و مقبره را متصرف شدند۔ بعد و این واقعہ ابراہیم خان

۴۴ اندر ربانے تلخ عبره نمود، خان مزبور به صوبیداری کشمیر از تغیر لشکر خان دستوری یافت۔ و در ہمین سال بمناسبت اسم بخطاب اشرف تہانی بلند نامی گرفت۔ نہم ذیقعدہ سال سی ام ۱۰۹۷ھ سال وفات این خان والاشان است۔ بصلاح و عبادت و پرہیزگاری و ثقاوت آراستگی داشت۔ رتبہ خطوط نسخ و شکستہ تعلیق و نستعلیق را بدرجہ کمال رسانید۔ اصاغر و اکابر از شکستہ نویسی او سرمشق درست قلمی می گرفتند۔ (ملخص از مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۲۷۲-۲۷۴)۔

[1] مطابق ۳/۱۶۶۲ء۔

[2] برائے تفصیل قضیہ شیعہ و سنی رجوع کنید به واقعات کشمیر صفحہ ۱۶۳۔

ہمگی یک سال و شش ماہ حکومت کردہ معزول شد۔

اسلام خان[۱]

اسلام خان در ۱۰۷۴ھ صاحب صوبہ شدہ در رفاہ و امنیت رعیت و ترویج اسلام و تعظیم علماء و تکریم فضلا بخوبی پرداخت و مسجد عالی کہ از تعمیرات سلطان علی شاہ برادر بڈشاہ منہدم شدہ بود مجدداً بکمال زینت و متانت آراست۔ و درختان توت کہ در صحن آں مدروس شدہ بود قطع کردہ چنارہا مغروس نمود۔ و ستونے در عیدگاہ نصب کردہ بود کہ مردماں بداں بازی می کردند۔ طبع موزون داشت و الا تخلص میگفت[۲]۔ ایں رباعی از وست۔ رباعی:

بے تو شامم تا بروز ما شبیخوں می زند

مردم چشمم نگہ بہ غوطہ در خوں می زند

وسعتے پیدا کن ای صحرا کہ امشب در غمش

لشکر آہ از دل من خیمہ بیروں می زند[۳]

در ۱۰۷۵ھ[۴] ہزار و ہفتاد و پنج پادشاہ روشن ضمیر عالمگیر بہوائی تماشائی

۱؎ رجوع کنید بہ مآثر الامراء جلد اول از صفحہ ۲۱۷ تا ۲۲۰ و واقعات کشمیر صفحہ ۱۶۴۔

۲؎ صحیح :- میگرد۔ ۳؎ در مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۲۲۰ مصرعہ اول و چہارم باین طور آمدہ است :-

(۱) بے تو شام غم بروز ما شبیخوں می زند

(۴) لشکر آہ من از دل خیمہ بیروں می زند

۴؎ مطابق ۱۶۶۴ء۔ ولے صحیح "سال ہزار و ہفتاد و سہ ہجری" است۔ (عالمگیر نامہ فارسی مصنفہ منشی محمد کاظم بن محمد امین چاپ کلکتہ ۱۸۶۸ء صفحہ ۸۱۳ و واقعات کشمیر صفحہ ۱۶۴۔

گلستان کشمیر با جیش و سامان شاہی و شوکت مباہی ہمراہی پانصد افیال کوہ اساس و پانصد پالکی حرمخانۂ خاص بکمال ہیبت و جلال از لاہور بجانب کشمیر نہضت فرمود و منزل بمنزل مرحلہ پیما گشتہ سہ چہار روز بمقام راجوری خیام دولت را قیام داد۔ چون رایت اجلال از کوہ علی آباد عروج نمود فیل کوہ شکوہ را پای لغزیدہ در نہانخانۂ عدم غلطید و بصدمۂ آسیب فلا یازی او بیباری از اہالیانِ عسکر و از بیگمانِ ماہ پیکر در عالم بقا رہ سپر شدند و خاطر عاطر را دگر ازین آسیب پرخطر نہایت مضطر گشت و لذات عیش و عشرت و سور و سرور و فرحت در مذاق خاطر تلخ شد۔ از آنجا بدلگیری تمام پدرام عزم راجولان دادہ در دولتخانۂ سرینگر نزول اجلال فرمود و ہمگی سہ ماہ در سیر و سیاحت این دیار بسر برد۔

روزی پادشاہ در باغ فیض بخش محفل عیش و مسرت آرایش چراغانہ و سامان عشرت مہیا ساختہ لحظۂ بتماشا مشغول بود ناگاہ بکمال کدورت برخاستہ رفتہ بغیر مصلحت و تہیۂ سامان سفر رایت مراجعت را انتہاض داد و بغیر دیدن تماشائے شگوفۂ زعفران براہ راست جلوہ افروز دار الخلافت دہلی شد۔ و اسلام خان یکسال در حکومت اینجا بسر بردہ ہمرکاب ظفر انتساب دستوری یافت۔

سیف خان پسر تربیت خان در ۱۰۷۵ھ[1] نشاط اندوز بساط حکمرانی

---

[1] صحیح: ۱۰۷۴ھ مطابق سال ششم جلوس عالمگیری است۔ (مآثر الامراء جلد دوم ص ۴۸۲)۔

"سیف الدین محمود معروف بفقیر اللہ پسر تربیت خان بخشی شاہ جہانی بود۔ در سال سیوم بداروغگی قورخانہ والا و منصب ہفتصدی صد سوار امتیاز یافت۔ دو مرتبہ یکے در سال ششم جلوس عالمگیری و دوم در سال دوازدہم بصوبہ داری کشمیر فائز گشت۔

بقیہ حاشیہ در ذیل صفحۂ آیندہ

گشتہ بسیار مہیب شاق بود۔ مردمان فرمان دہی او از فوادر روزگار بند اند جفا پیشگان را ہیچیان تزلزل انداخت کہ سر موئی یکسے خیانت و آزار نمی رسید اعیان شہر و منصبداران دہر از خوف او می لرزید۔ چنانچہ خواجہ محمد صادق نقشبندی ہندوی برائی تفاوت حساب زیر تازیانہ گرفتہ مجروح کردہ بود۔ سیف خان خواجہ مزبور را زیر برج دارائی کہ مسکن او بود بضرب تازیانہ ہیچیاں بیہوش ساخت کہ بخانۂ خود رسیدہ بیجان گشت۔ و درآن ایام راجہ لداخ سرکشی نمودہ سیف خان لشکر جرار بند ارک آن نابکار تعیین ساخت کہ بکمال سرزنش گرفتار کردہ در شہر رسانید و سیف خان او را خلعت اسلام در برکردہ بحضور فرستاد و در بلاد تبت سکہ و خطبہ شاہی جاری ساختہ در آنجا مسجد جامع ترصیص نمود۔

روزی شیخ عبد الرشید حکیمی بزیارت آستانہ بیچاری میرفت و حسین ملک بن حیدر ملک سر راہ نشستہ بود و با ایشان بہ بےادبی گفتگو نمود۔ دفتہ رفتہ کار بجدل

۴۴ بالجملہ بسیار گرم و سرد زمانہ چشیدہ در مبادی سال بیست و ہشتم مطابق ۱۰۹۵ھ بساط ہستی در نوردید۔ رند مشرب و بیتیم وضع بود۔ اما قابلیت و مناسبت شعر و سخن داشت۔ ناصر علی باہمہ آزادی و استغنا مدتہا بہم صحبتی او شیفتگی داشت چنانچہ می گوید ؎

گفت و گوئے طوطی از آئینہ می خیزد علی

گر نباشد سیف خان ما نفس دیگار نیست

در فن راگ و نغمہ بسیار ماہر بود۔ رسالۂ مسمی بہ "راگ" درین نمودہ با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرد" (مآثر الامراء جلد دوم از صفحہ ۴۷۹ تا ۴۸۵)

سید حسین ملک ازروی غرور شیخ موصوف را بدشنامهای خلفای راشدین رضی اللہ عنہم اجمعین سخت رنجش داد۔ شیخ عبدالرشید بشہر آمدہ در پیش سیف خان مرافعہ نمود و سیف خان تحقیقات کامل کردہ سب صحابۂ کرام بر حسین ملک ثابت نمود لیکن برعایت بعضی اعیان در سیاست او توقف ورزیدہ حقیقت حال بحضور نوشت۔ شاہ والا فریقین بحضور طلبانیدہ در آنجا بعضے امرائی شیعہ سعی حمایت و شفاعت او کردہ بودند لیکن پیشرفت نشدہ حسین ملک را بعد تحقیقات بفتوائی قاضی عسکر قتل کردند و اہل شیعہ در مرثیہ او گفتہ اند۔ بیت:-

شد از ظلم و بیداد قوم یزید
حسین ابن حسید دوبارہ شہید[1]

سیف خان باغ سیف آباد برکنارۂ شمالی ڈل آباد ساختہ از رود خانہ سندلار آبجوی جداگانہ حفر کردہ نزدیک باغ رسانیدہ بود کہ جوی حکومتش خشک شد۔ بنابران تعریس درختانش معطل ماندہ حکومت او ہمگی سہ سال بود۔

مبارز خان در ۱۰۷۸ھ[2] بر مسند صوبہ داری اختصاص یافت۔ مردی سید صالح و نیک اطوار بود با وجود صوبیداری کفش پوشیدہ بپای پیادہ در مسجد جامع حاضر می بود و در عدل و بذل و نان دہی ہمت عالی داشت۔ لیکن جماعۂ از قوم اوزبکیہ بمرافقت و معاضدت او از حضور مامور بودند آنہا ازروی

---

[1] رجوع کنید بہ واقعات کشمیر صفحہ ۱۶۴ و ۱۶۵ -

[2] صحیح:- ۱۰۷۶ھ مطابق سال نہم جلوس عالمگیری است۔ رجوع کنید بہ مآثر الامراء جلد سوم صفحہ ۵۹۶ --　(بقیہ حاشیہ در ذیل صفحہ ۵۴۱ ست)

جہالت و رذالت پردۂ ناموس مردمان دریدہ روادار ہتک و اہانت مردم شدند

بلکہ خونہائے بسیار کردند۔ ازین رو میارزخان را چندان عزت و توقیر بماند۔

ہمدران ایام عبداللہ خان[1] والی کاشغر از روی مخالفت پسر خود نوازش خان

ترک سلطنت کردہ بارادۂ زیارت حرمین الشریفین در کشمیر رسید۔ و از پیشگاہ

حضور خواجہ محمد صادق بدخشی و بعضے[2] مقربان برائی استقبال و بجا آوری خدمات

او مامور شدند۔ و میارزخان در مصرف لوازم مہمانداری او پنجاہ ہزار روپیہ

صرف نمود۔[3] سوائی آن تحائف و تطایف بے شمار از قسم ظروف طلا و نقرہ

و آبگینہ و تھانہائی پشمینہ وغیرہ اسباب و آلات بسیار ارمغان خدمت

---

۴۴ میارزخان میرکل از سادات بدخشان بود۔ در سال بیست و دوم شاہ جہانی

با چندے از برادران و اقربائے خویش از موطن اصلی بہ ہندوستان رسید۔ و بہ تجویز

دولت بمنصب پانصدی و دو صد سوار و انعام سہ ہزار روپیہ افتخار یافت۔

مشار الیہ بعد از ادائے خدمات لائقہ در عہد شاہ جہان و پسرش اورنگ زیب

در سال نہم عالمگیری صوبیدار کشمیر۔ و در سال سیزدہم از تغیر لشکر خان بنظم صوبۂ

ملتان شتافت۔ و پس ازاں بفوجداری متھرا مامور گردید۔ در سال نوزدہم

معزول گشت۔ مآل کارش بنظر نیامد۔" (ایضاً از صفحہ ۵۹۵ تا ۵۹۷)۔

[1] صحیح:۔ "یولبرس خان" است۔ (عالمگیرنامہ صفحہ ۱۰۶۴)۔

[2] مراد از بعضے غالباً "سیف اللہ خان" میر بحر عالمگیر است۔ (عالمگیرنامہ صفحہ ۱۰۶۴

و مآثر عالمگیری صفحہ ۴۵)۔ [3] عالمگیرنامہ صفحہ ۱۰۶۵ و مآثر عالمگیری

مترجمہ مولوی محمد فدا علی طالب صفحہ ۴۵۔

گذرانید و خود بمرافقت او در بار یافتگان حضور شامل گشت۔ مدت حکومتش یک سال و یک ماہ بود۔

سیف خان کرت ثانی در ۱۰۷۹ھ[1] بمہم حکمرانی بہرہ دادہ در موضع وِتہہ نار در باغ خود نزول فرمود۔ و قاضی عبدالرحیم را بر مدار المہامی استقلال کلّی داد۔ قاضی ابوالقاسم پسر ملا محمد رضا کہ سابقہ با سیف خان کدورت داشت بمرافقت مبارز خان ازیں ملک بدر کرد۔[2] و در ۱۰۸۰ھ[3] ۳ ماہ صفر حادثۂ زلزلہ واقع شدہ کہ از شام تا صبح تمامی عمارات بدستور گہوارہ در تزلزل بود لیکن چنداں نقصان جانی نرسید۔ سیف خان در آبادی ملک رعایا و ترقی مزروعات جہد بلیغ نمود۔ دہات محمد آباد[4] احداث کردۂ اوست۔ و در عہد او جناب خواجہ عبدالاحد سرہندی خطۂ کشمیر را بقدوم خود رونق بخشید۔ سیف خان بجا آوری خدمات ایشان بجان کوشید۔ حضرت خواجہ در آتش خانۂ دارا شکوہ بسر ماہ بسر بردہ معاودت فرمودند۔ سیف خان در ۱۰۸۱ھ جسر سیفا کدل تعمیر ساخت۔ تاریخ

زمن سال بنایش خضر نہفت
"صراط المستقیم اہل دین"[5] گفت

ناظم عرصہ سہ سال بحکومت گذرانیدہ ترک منصب نمود و در گوشۂ عزلت قرار یافت۔

افتخار خان در ۱۰۸۲ھ[6] بحکومت صوبہ افتخار یافتہ در حویلی میرزا

۱؎ مطابق ۱۶۶۸/۹ء ۔ ۲؎ واقعات کشمیر صفحہ ۱۶۶ ۔ ۳؎ ۱۶۶۹ء ۔
۴؎ صحیح: دہ ۔ ۵؎ ۱۰۸۱ھ مطابق ۱۶۷۰ء ۔
۶؎ رجوع کنید بہ مآثر الامراء جلد اول ص ۲۵۴ ۔ (بقیہ برصفحہ ۵۴۳)

محمد سلیم نزول فرمود۔ و در بسط و کشاد مملکت و رفاہ رعیت بجان و دل پرداخت بقول بعضے مورخان در زمان ایالت او آتش کاوہ ڈارہ[1] افروختہ شدہ دوازدہ ہزار خانہ مع مسجد جامع سوختہ گشت ظل سبحانی تعمیر باشی خود فرستادہ کہ از کردۂ سابقہ بمتانت و استواری معمور ساخت۔ افتخار خان چہار سال بر حکومت کشمیر افتخار یافتہ متغیر گشت۔

قوام الدین خان[2] در ۱۰۸۶ھ خلعت صوبہ داری پیراستہ خلق خدارا

۴۴ افتخار خان سلطان حسین پسر کلان اصالت خان میر بخشی بود۔ چون پدرش در سال بیستم شاہجہانی در بلخ فوت شد، بادشاہ نظر بر خدمت ہائے او کردہ پسرش را منظور نظر تربیت فرمودہ، در سال بیست و یکم سلطان حسین بداروغگی قورخانہ سرافرازی یافت۔ چون سریر فرمانروائی ہندوستان بجلوس عالمگیری تزئین یافت، سلطان حسین مزبور بخطاب افتخار خان سرافراز گشت۔ بعد از خدمات لائقہ در سال بیست و چہارم مطابق ۱۰۹۲ھ بمقام جونپور رخت ہستی بربست (ملخص از مآثر الامراء جلد اول از صفحہ ۲۵۲ تا ۲۵۵)۔

[1] کاوہ ڈارہ محلہ شہر سرینگر بالائے جامع مسجد بطرف شمال مغرب۔

[2] قوام الدین خان اصفہانی برادر خلیفہ سلطان وزیر اعظم ایران بود۔ در سر آغاز سال ہفدہم عالمگیری از ایران بہندوستان آمد و از روئی لیاقت خداداد مورد نوازشات بے شمار گردید۔ در سال نوزدہم جلوس عالمگیری کہ مطابق ۱۰۸۶ھ باشد خان مزبور بنظامت کشمیر فائز گشت۔ سال فاتش ۱۰۹۰ھ مطابق سال بیست و یوم جلوس عالمگیری گفتہ اند (مآثر الامراء جلد سوم صفحہ ۱۰۹ — ۱۱۵)۔

بعدل و احسان خشنود ساخت۔ گویند از اکابرزادہ ہای ایران صاحب علم و فطانت بود و برائے تنبیہ مجرمان کلاہ تخنہ کہ برسر می نہاد از مخترعات اوست و در موضع رنہ پورہ[1] باغے احداث نمود۔ بعضے مورخان می نگارند کہ در زمان حکومتش واقعۂ آتش کاوہ ڈارہ کہ بالا گفتہ شد بوقوع آمدہ واللہ اعلم۔ و در عہد او خواجہ محمد شریف دہ بیدی و خواجہ محمد صابر کہ از اولادان مخدوم اعظم دہ بیدی بودند در کشمیر ورود فرمودند۔ قوام الدین خان بعد سہ سال تغیر یافت۔

ابراہیم خان مرتبۂ ثانی در ۱۰۸۹ھ[2] بانی مبانی حکمرانی گشتہ و داد و داد بسط بساط کامرانی و ضبط ضوابط جہانبانی و نصفت و عدالت مردم اقاصی و ادانی پرداخت۔ و در ایام حکمرانی او حادثات ناگہانی عارض گشت۔ اولاً چندگاہ باران ناکامی متواتر و متراکم باریدہ دریاہا طغیانی شد کہ عمارات مردمان مثل حباب برآب چرخ میدادند و پلہای بہت ضایع گشتند و مردمان و حیوانات تلف شدند۔ "طغیان بحید"[3]۔ تاریخ است۔

و ہمدراں ایام بحادثۂ زلزلہ زمین بلرزید و جاہای بسیار برباد رفت و خانہ ہای بے شمار ضایع شد۔ مدتے مدید باستدامت زلزلہ احوال مردم در تنزلزل بود۔ و ہمدراں سال مردم قزاق کہ در حدود کوہستان کاشغر می باشند بر تبت کلان خروج کردہ حاکم آنجا مغلوب کردند۔ ابراہیم خان

---

[1] رنہ پورہ محلۂ متصل کاوہ ڈارہ۔ [2] مطابق ۱۶۷۹ء۔

[3] ۱۰۹۴ھ مطابق ۱۶۸۳ء۔

پسر خود فدائی خان با لشکر فراوان بمدافعت مردم قزاق راهی ساخت۔
و فدائی خان بنیروی بازوی شجاعت جماعت قزاق مغلوب و منهزم ساخته
قلمرو تبت را از استیلای غنیم رهایش داد و مال و منال و یورغمال همراه
گرفته رجعت نمود۔

و در سنه ۱۰۹۶ھ[1] تاراج شیعه بعمل آمده کیفیت آن در حصۂ اول مذکور است[2]
و درین واقعه ابراهیم خان در جانبداری و سرپرستی اهل شیعه بجان و دل
کوشیده اهل سنت و جماعت را مضرت و آسیب کلی رسانید۔ بنا بران
نایرهٔ فساد بیشتر اشتعال یافته از جانبین مردم بسیاری بقتل رسید۔
آشوب قیامت برپا شد[3]۔ باستماع خبر طرفداری و مردم آزاری ابراهیم
خان خدیو جهان بر ابراهیم خان غضبناک شده فرمان معزولی فرستاد۔

نقل فرمان

"مقهور حضرت سبحان ابراهیم خان بداند جم غفیر و جمع کثیر از مردم
کشمیر بعرض استاده های پایهٔ سریر خلافت مصیر رسانیدند که آن
مقهور رقیهٔ اسلام را سبزوار قرار داده اکثری از فرقهٔ مسلمین
بشهادت رسانید۔ حال بحفظ الله خان حفظه المنان صوبه مفوض

---

[1] بقول خواجه محمد اعظم دیده مری "این هنگامه در سال هزار و نود و چهار در کشمیر رو داد۔"
(واقعات کشمیر صفحه ۱۷۶)

[2] صفحه ۴۸۳ زیر عنوان "تاراج چهارم"۔

[3] برائے تفصیل مزید رجوع کنید به واقعات کشمیر صفحه ۱۷۵ و ۱۷۶۔

شدہ لازم کہ آں مخذول خود را معزول دانستہ سرخود در فرمان آلہی بپارد و غیر ازیں چارۂ ندارد"۔

مختصر کہ بصدور فرمان ابراہیم خان با جمعی از محبوسان روانہ حضور شدہ در لاہور رسید در آنجا محبوسان را حکم رہائش آمدہ ہمہ ہا بطرف کشمیر رجعت کردند۔ حکومت ابراہیم خان ہشت سال بود۔

حفظ اللہ خان

ولد سعد اللہ خان در ۱۰۹۷ھ عروس حکومت در بر کشیدہ در باغ گلشن نزول فرمود و در تادیب و تنبیہ ارباب عناد و ترہیب و تخریب اہل فساد بخوبی پرداخت کہ فتنہ و آشوب از ملک مرتفع شد۔ و در آں سال راجہ جموں از جادۂ انقیاد سر پیچیدہ حفظ اللہ خان مطابق فرمان حضور ابو الفتح خان دیوان صوبہ را بنجا قایم مقام خود کردہ خود برائی تادیب راجہ جموں جنبیدہ ہمت را جولان دادہ بعد محاربہ و کارزار قوم اشرار را مطیع و فرمان بردار ساختہ روانہ حضور شد و ابو الفتح خان در ینجا یک سال و یکماہ بحسن انتظام گذرانیدہ بہ حضور رفت۔ و در ینجا شخصے شیخ ابو الفتح نام کہ از مقربان حفظ اللہ خان بود بر نیابت صوبہ تقرر یافت۔ و در عہد او بباعث نقصان فصل قحط شدید ظاہر شدہ مردمان ببلای تعب کشیدند ہمگی سہ چہار ماہ بعسرت گذرانیدند۔

انتباہ۔ راقم الحروف غلام حسن معروض میدارد کہ بمطالعۂ تواریخ کشمیر ہمیں تحقیق شد کہ در ملک کشمیر ابتدا تا ایں مردم شیعہ خواہ مخواہ قحط واقع می شود۔ واللہ اعلم۔ حکومت حفظ اللہ خان ہمگی چہار سال بود۔

لہ بروایت خواجہ محمد اعظم "حفظ اللہ خان ولد سعد اللہ خان در ہزار و نود و پنج بہ کشمیر رسیدہ در محلہ گلشن حویلی ظفر خان سکونت نمود" (واقعات کشمیر صفحہ ۱۷۶)۔

مظفر خان پسر شایستہ خان در ۱۱۰۱ھ[1] رایت حکومت افراختہ خلق خدا را از جور و جفا و ظلم و ایذا آسیب سخت رسانید۔ علت چوتائی[2] یعنی چہارم بجائے رسید کہ شخصے دعوی کلام اللہ بر مدعی خود ثابت کردہ ناظم بصیغۂ چوتائی چند سپارہ از آں کلام اللہ کشیدہ برد۔ و علت داماری از بدعات اوست دو سال حکومت کردہ معزول شد۔

ابو نصر خان[3] برادر مظفر خان در ۱۱۰۳ھ بر نظامت کشمیر مستقل گشتہ از کردۂ برادر در جور و جفا و ظلم و ایذا دوبالا بود۔ خاصی و ادانی از اقاصی و ادانی مجبور و مفلوک ساخت و در حکومت او جناب محمد علی رضای سرہندی خطۂ کشمیر را رونق تازہ بخشیدند۔ و بعد سہ ماہ رحلت فرمودند۔

و دراں عہد ستم ماشو شخصے سب صحابہ رض نمودہ بحکم قاضی عبدالکریم مقتول

---

[1] مطابق ۱۶۸۹ء ۔ [2] ہندی "چوتھ" یعنی وصول یابی حصۂ چہارم بطور رسوم۔ صحیح این است کہ ایں واقعہ در عہد برادر مظفر خان ابونصر خان رو نمود۔ رجوع کنید "شہ افغان کشمیر" صفحہ ۱۸۹ ۔ [3] "ابونصر خان پسر شایستہ خان در سال بیست و سیوم جلوس خلد مکان از تغیر لطف اللہ خان بخدمت عرض مکرر امتیاز یافت۔ سال بیست و چہارم کہ سلطان محمد اکبر آنجا یعنی بعرصۂ ظہور آورد و در رکاب بادشاہی فوج کم بود، بنابراں اسد خان بطلایہ جانب تالاب پھکر مامور شد، او نیز بہمراہی خان مذکور دستوری یافت۔ بستر قوربیگی شدہ سال بیست و پنجم معزول شد۔ پس بنظم صوبۂ کشمیر شتافتہ سال چہل و یکم از انجا گردیدہ بعزل مکرم خان بصوبہ داری لاہور سرافرازی اندوخت۔ سال چہل و نہم بصوبہ داری اودھ و از اصل و اضافہ بمنصب[3] ہزاری دو ہزار و پانصد سوار آئینہ بخت را جلا داد۔" (مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۲۹۲)۔

شد۔ ہمدراں ایام میرزا حسین نام شخصے در ماہ شعبان از سبزوار رسیدہ زیر دامن کوہ سلیمان نشستگاہ خود قرار داد و مردم کشمیر کہ سست اعتقاد و پست فطرت ہستند او را از اولیاء دانستہ گرویدۂ او شدند تا کہ مرجع و مطاف خاص و عام گشت و در ماہ رمضان ہنگامہ آراستہ چراغانہ عجیب ترتیب داد۔ اکثر مردم شہر بہانہ سیر و تماشائے چراغانہ با چنگ و چغانہ در کشتیہا نشستہ متوجہ آں طرف شدند۔ ازدحام عام و کثرت کشتیہا بسیار شدہ بوقت سہ پہر آسمان تیرہ و تار گشت۔ و باد و باران برق و رعد از ہر سو طوفان برداشت۔ و در تمامی ملک انظلام سخت واقع شد مدتے ہمچناں ماند کہ مردماں چراغہا افروختند و افطار نمودند و اغذیہ و اطعمہ بذوق تمام خوردند۔ بعد دو سہ گھڑی[۱] ابر و باران مرتفع گشتہ آفتاب عالمتاب روشن شد۔ پس ہمہ ہا خجل و منفعل گشتند و باعث ابتلا شناعت فعل آں مبتدع پنداشتند۔ چوں اخبار ایں واقعہ بحضور رسید۔ پادشاہ حکم داد کہ آں خانۂ شیطان از ملک اخراج سازند۔ حکومت ابو نصر شش سال بود۔[۲]

فاضل خان[۳]

در ۱۰۹۰ھ بزم آرائی بساط صوبہ داری گشتہ بر فاہیت

---

[۱] "گھڑی" ہندی بمعنی ساعت۔ [۲] رجوع کنید بہ اقعات کشمیر صفحہ ۱۸۹ و ۱۹۰۔

[۳] فاضل خان برہان الدین برادرزادۂ فاضل خان ملا علاء الملک تونی است۔ در قریب ایام فوت عم بزرگوار خود تازہ از ایران زمین آمدہ بود۔ پس از آنکہ پیمانۂ حیات فاضل خان لبریز گردید، چوں لاولد بود خلد مکان (شاہجہاں) مشار الیہ را مورد نوازش ساختہ بعنایت خلعت از لباس سوگواری بر آورد و بمنصب ہشت صدی و پنجاہ سوار سربلند فرمود۔ در سال سی و دوم جلوس عالمگیری از خطاب فاضل خان متحلی گشت۔ و در ۱۱۱۲ھ بعد از ادائے خدمات لائقہ پدرود ۴۲۵

امنیت مردم و اعزاز مشایخ و علمای بخوبی پرداخت و بدعات مخترعۂ حکام سابقہ مثل حاصل علک[۱] کہ شصت ہزار تنگہ بود و دام داری و چہارتائی وغیرہ کہ رقم مبلغی کثیر بود مردمان را دادای آن قصور موفور عاید می شد سر بسر معاف نمود۔ و سہ ہفت چنار و سرائی آنجا و خانقاہ حسن آباد و خانقاہ جوگی لنکر و مدرسہ و حمام متصل نو مسجد سنگین از تعمیرات اوست۔ و بروز جمعہ در مسجد جامع و زیارت مقابر بزرگان میرفت و متصل حضرت بل سمت شمال روضۂ دلکشا آباد ساخت۔

و در عہد او ۱۱۱۱ھ موی مبارک نبوی علی صاحبہ الصلوٰۃ والسلام درین دیار فیض آثار بتوجہ خواجہ نورالدین ایشبری نزول اجلال فرمود چنانچہ کیفیت آن در حصۂ سیوم انشاء اللہ تعالیٰ[۱] گفتہ شود[۲]۔ ہم دران ایام میان شاہسوار بیگ داروغۂ توپخانہ و خواجہ محمد طاہر دہ بیدی را بتقریب فساد سابقہ کدورتے باہم شدہ بود و بروز عید ہر دو بہ عیدگاہ می رفتند در اثنای راہ خواجہ محمد طاہر شاہسوار بیگ را بہ بہانۂ مصافحہ طمانچہ دادہ از جان بیجان ساخت[۳]۔ مدعا کہ فاضل خان در حکومت خود اعالی و ادانی بخیرات و مبرات خود مستفیض گردانید و اکثر مردمان را مناصب و جاگیر منظوری حضور عطا نمود و عموم منصبداری مردم کشمیر در عہد او رواج یافت و تزئین باغات و ترمیم عمارات شاہی از حد نمود۔ مدت سہ نیم سال حکومت کردہ مستعفی شد[۴]۔

[۲۴] زندگانی خود گفت (ملخص از مآثر الامراء جلد سوم از صفحہ ۳۴ تا ۳۶)۔

[۱] در واقعات کشمیر صفحہ ۱۹۰ "نمک"۔ [۲] رجوع کنید بہ واقعات کشمیر صفحہ ۱۹۰ و ۱۹۱۔ [۳] ایضاً صفحہ ۱۹۰۔ [۴] ایضاً۔ ایضاً۔

ابراہیم خان فرزند ثالث در ۱۱۱۳ھ فرمان صوبہ حاصل کردہ متوجہ کشمیر شدہ بود۔ در اثنای راہ با فاضل خان ملاقات کردہ ساختہ نشستند خواجہ علی اکبر تاریخ نگار در مجلس حاضر بود این بیت مذاق طبیعت خود ساخت

بیت:- عید رمضان آمد و ماہ رمضان رفت
صد شکر کہ این آمد و صد حیف کہ آن رفت

ابراہیم خان چون وارد خطہ گردید بخلاف سابقہ بنداری قصورات گذشتہ در رعایت رعیت و رفاہ خلایق و امنیت ہمت برگماشتہ بصلح کل ہرکس را دل خوش ساخت شیعہ و سنی یکسان پنداشت[1]

و در عہد او شخصے بصورت میرزا شجاع برادر عالمگیر ظاہر شدہ مخبران او را اسیر کردہ در پیش ابراہیم خان رسانیدند و ابراہیم خان بمجرد دیدن او را رخصت داد[2]۔ می گویند کہ ابراہیم خان او را بشناختہ عمداً بنظر تردد او تجاہل نمود۔ و در عہد او ارسلان خان برادر زادہ عبداللہ خان والی کاشغر کہ پسرش غالب شدہ بود برای استمداد و استعانت افواج در کشمیر رسید۔ "خان عالیشان" تاریخ ورود او ست۔ چون او را با ابراہیم خان نوعی کدورت باطنی ظاہر گشت۔ ناظم د فور خرج این مہم خطیر و عذر عدم ضبط و ربط آن دیار بر صورت تسخیر و تقلیل آمدنی مداخل آنجا بحضور عرضداشت نمود۔ و منظوری آن حضور در جواب

---

[1] واقعات کشمیر صفحہ ۱۹۳۔

[2] صاحب واقعات کشمیر (صفحہ ۱۹۳) محل ظہور این مرد پرگنہ کامراج (کشمیر) نوشتہ است۔

[3] ۱۱۱۳ھ مطابق ۱۷۰۲ء۔

نوشت دع: مرد آخر بین مبارک بندہ ایست ۔ ارسلان خان را حکم رسید که در کابل رفته از شاہزادہ معظم استعانت بجوید۔ مقارن آں حال راجه راجور اسیر شدہ بکشمیر رسید و در اینجا مسلمان شدہ به لطف اللہ خان موسوم گشت و همدران زمان عبدالفتاح خان گوجه پدر عبدالرزاق سرشورش برداشته فی الفور در دست ناظم اسیر شد۔ مدعا که ابراہیم خان این مرتبه اعلام عدل و احسان افراخته نیکنامی ابدی حاصل کرد پنج سال و چند ماه بحکومت اینجا گذرانیده بنظامت احمد آباد تعین شد۔[۱]

نوازش خان رومی

در ۱۱۱۷ھ بخلاع فاخرہ صوبه داری اختصاص یافته با رسیدن خود ملا اشرف که صدر دیوان بود از طرف ابراہیم خان اعتبار بنیابت داشت نائب ساخت۔ و در آمدن خود چند گاه تعلل ورزید۔ بعد آں عبداللہ خان دہ بیدی نائب کرد۔ پس از آں فراغت خود حاصل نمودہ بکشمیر آمد۔ چوں دربارہ موله ورود یافت خبر انتقال بادشاه روشن ضمیر عالمگیر بسامع ہر صغیر و کبیر رسید عالمی را در ہم و برہم شد۔ مرثیه

ای وای سران و شہریاران رفتند — سرداران و امیر و تاجداران رفتند
زین باغ پراز داغ حریفان و ظریفان — چوں سیل و را یام بہاران رفتند
یکسر زکفن کرده برو دوش سمن پوش — گل پیرہنان لاله عذاران رفتند
چوں فائده خوان فلک رنج و الم بود — با خون جگر مائده خواران رفتند
اندر وی زمین قفس شد گرد برآورد — ہر چند که زین پیش سواران رفتند

[۱] واقعات کشمیر صفحه ۱۹۳ ۔ ۱۱۱۷ھ ۱۷۰۵ء ۔

یاران چمن رفته سمن گفت بسنبل ما باکه نشینیم که یاران رفتند
ای دل چه زنی ناله کزین لاله خیابان با داغ جگر چون تو هزاران رفتند

باید دانست که پادشاه دین پناه تا حین انتقال خود در رتق و فتق امور مملکت و ضبط و ربط ضوابط سلطنت و رفاه و امنیت رعیت و رعایت لوازمات ملت و استدامت اعمال طریقت و استقامت افعال صلاحیت و احترام مشایخ و علمای نیک سیرت علی الدوام شاغل و عامل همی بود۔ بعمر نود و یکسالگی سلخ ذی قعده ۱۱۱۸ھ ۲۱ فروری ۱۷۰۷ء عرصهٔ پنجاه سال سلطنت کرده از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود۔ تاریخ تولد ایشان "آفتاب عالمتاب"[۱] بود۔ تاریخ جلوس "آفتاب عالمتاب" نمود فرمود۔ و تاریخ انتقال آنجناب ع۔ "آه شد آفتاب زیر زمین"[۳] مشهور است۔ ایضاً "دخل الجنة" هم موافق است۔ پادشاهی عالم و عادل و فاضل و کامل و باذل و عاقل و رعیت پرور و مستقیم المزاج بود۔ همیشه از لهو و لعب و سماع ساز و چنگ و عود و مسکرات و منهیات اجتناب می فرمود۔ در اوایل از کتابت کلام الله قوت نفس خود بهم کرده بپاره قطعهٔ زمین جدا کشیده حاصلات در ماکولات و ملبوسات خود صرف می فرمود۔ و فتاوی عالمگیری[۴] از جملهٔ آثار خیر و برکات است و در تکمیل آن

---

[۱] ۱۰۲۸ھ مطابق ۱۶۱۸ء — [۲] ۱۰۶۸ھ مطابق ۱۶۵۷ء —
[۳] ۱۱۱۸ھ — [۴] فتاوی عالمگیری در هند از مستند ترین کتب فقهٔ حنفی بشمار می رود۔ تدوین این کتاب در ۱۰۶۷ھ مطابق ۱۶۵۶ء بعمل آمد۔ مشاهیر علماء هند که صدر آنان شیخ نظام بودند در تالیف این فتاوی سعی بلیغ نمودند۔ این کتاب بحکم

دو لک روپیه صرف نمود۔ و بر مذهب حنفی راسخ القدم بود صلوٰة پنجگانه بجماعت ادا میکرد و نماز جمعه همیشه در جامع می خواند۔ و نماز تراویح باختتام کلام الله تا دو پهر شب همیشه با جماعت ادا می کرد و در عشر اخیر معتکف می شد۔ و در خلوت اصلاً بر مسند اتکا نمی کرد۔ و جماعتی کثیر را خرج راه داده هر سال به حج می فرستاد۔ و مجاوران حرمین الشریفین را مبلغات خطیر رسانیدی می بود۔ و رباطها در آنجا قایم کرده بود ظروف طلا و نقره گاهی استعمال نمی کرد۔ الفاظ غیبت و خبیث و کذب بر زبان نمی آورد۔ و مستغیثان را بی ممانعت حاجب و بوّاب بذات خود دادرسی می کرد۔ و از اطناب و مبالغه کلام دادخواهان اصلاً بی دماغ نمی شد۔ بتخانه ها بسیار مسمار نمود۔ و در قلمرو خود جابجا مساجد و خانقاه احداث فرمود۔ از آنجمله در ملک کشمیر پانصد مسجد مع حمام ترصیص ساخت و در ملک محروسهٔ خود فحیه خانه ها بالکل مسدود فرمود۔ و رباط و سراها برای مسافران بهرجا بنا نمود۔ مردم شعرا و قوّال و مغنیه را از خزاین او یک فلوس مقسوم نبود۔ و از شعر و سخن متنفر می بود۔ خود را طبیعتی موزون داشت احیاناً ابیات برجسته می گفت۔ این بیت از وست۔ بیت:۔

غم عالم فراوانست و من یک غنچه دل دارم
چسان در شیشهٔ ساعت کنم خاک بیابان را

مختصر هر قدر که اوصاف حمیده در دنیا مشهور است در ذات او

---

۴۳ شاه زادی زیب النساء دختر اورنگزیب عالمگیرؒ از عربی بفارسی ترجمه کرده شد۔"

(مآثر عالمگیری صفحه ۳۸۶ و قاموس المشاهیر صفحه ۲۶۴)۔

مخلوق بود۔ اہل انصاف او را دو چیز معیوب پندارند یکی تجسس پدر خود شاہجہان دوم تعصب مذہب ہندواں۔ چہ پادشاہ دین پناہ بود۔ اواخر سلطنت بر جہاد مستعد شدہ بتخانہ ہائی بسیار مسمار کردہ جمعی کثیر جبراً مسلمان ساخت و اہل ہنود را عموماً جزیہ قرار داد۔ موجب آن فرقۂ ہنود او را مذموم می دانند ورنہ خصائل حمیدۂ او در روئی زمین مشہور و معروفست۔ فقط

بالجملہ عالمگیر را از نسل خود پنج پسر والا گوہر متولد شدہ بود۔ اول سلطان محمد کہ در عین جوانی مصدر کارہائی جہانبانی شدہ بود در ایام بغاوت میرزا شجاع دختر او در عقد آوردہ با پدر خود مخالفت نمود و بحکم سلطانی در قلعۂ گوالیار ہفت سال محبوس شدہ در آنجا بعمر سی و ہفت سالگی قضا کرد۔

دوم سلطان معظم کہ در ۵۳ھ[1] یکہزار و پنجاہ و سہ تولد یافت اوائل سلطنت عالمگیری تردّدات نمایان بکار بردہ ہنگام ہنگامۂ شاہ عباس ثانی بجانب خراسان مامور شد۔ و در مہم حیدرآباد بعلت سازش ابوالحسن خان ہفت سال محبوس گشت۔ و بعد خلاصی بنظامت کابل و پشاور و ملتان و لاہور مامور شد۔ تا حین انتقال پادشاہ در آنجا قائم بود۔ پسران او معزالدین جہاندار شاہ صوبہ داری ملتان و عظیم الشان حکومت بنگالہ می کردند۔

سیوم محمد اعظم کہ در ۶۳ھ[2] بوجود آمدہ با پدر خود محبت خاصی داشت عالمگیر در حالت بیماری خود ۲۰ ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۱۱۸ھ بر صوبۂ مالوہ مالک کردہ مامور ساخت۔ و گفت یک منزل را دو منزل کردہ بآہستگی با ید رفت۔

---

[1] سنہ ۱۰۵۳ھ مطابق ۱۶۴۳ء — [2] سنہ ۶۳ھ مطابق ۱۶۵۲ء —

چهارم محمد اکبر که در مهم راجه های اجمیر باغی شده بطرف ایران گریخته رفت و بامر شاه سلیمان والی ایران در فراه[1] اقامت کرده همانجا پیش از واقعهٔ پدر یک سال بقضا پیوست ـ

پنجم میرزا کام بخش که در ۱۰۷۷ھ[2] بظهور آمده بسیار غیرتی بود و در مهم حیدرآباد جانفشانی ها نمود ـ پادشاه بوقت بیماری خود ۱۷ ذی قعده ۱۱۱۸ھ حکومت صوبهٔ بیجاپور بوی ارزانی داشت و حکم نافذ داد که در رفتن استعجال نماید و هر روز دو منزل راه قطع کند ـ

درین صورت پادشاه ممالک محروسهٔ خود را میان فرزندان خود تقسیم فرموده وصیت کرده بود که محمد معظم شاه پادشاه هندوستان، اعظم شاه حاکم دکهن، و محمد کام بخش مالک بیجاپور مقرر باشند ـ و هر سه برادر در ممالک خودها نشسته با همدیگر مخالفت و منازعت ننمایند ـ

موجب تقدیر برخلاف آن بعمل آمد که بعد انتقال پادشاه محمد اعظم فوراً از راه باز پس آمده بر نعش پادشاه حاضر شد و لوازمات ماتم بجا آورده تابوت پادشاه را در اورنگ آباد روانه کرد ـ و بروز عید ضحی دربار شاهی آراسته بر تخت پدر جلوس نموده ارکان دولت و افسران عسکر را استمالت مدارا فرمود ـ آصف الدوله اسد الله خان[3] و پسرش ذوالفقار خان بدستور

---

۱ ۱۰۷۷ھ — ۱۶۶۶ء ـ ۲ ۱۱۰۶ھ — ۱۶۹۴ء ـ ۱۶۶۶ء ـ ۳ مراد از آصف الدوله جملة الملک محمد ابراهیم خان الملقب باسد خان متوفی ۱۱۲۹ھ یکے از وزرائے سلطنت عالمگیر است ـ برائے تفصیل مزید رجوع کنید به مآثر الامراء جلد اول صفحه ۳۱۰ تا صفحه ۳۲۱ ـ

سابقہ بہ منصب وزارت و سپہ سالاری مختار ساخت و در ضبط و ربط سلطنت پرداخت۔ محمد کام بخش بہ حکومت بیجاپور کہ محل مختصر بود اکتفا نکردہ خروج نمود۔ محمد اعظم او را تسلی دادہ کہ با صوبہ بیجاپور صوبہ جات دیگر ہم بشما عطا خواہند شد۔ و سلطان معظم باستماع خبر بیماری پادشاہ از کابل و فرزند او عظیم الشان از بنگالہ بجانب آگرہ متوجہ شدند۔ سلطان معظم در دار الخلافت لاہور اول ماہ محرم ۱۱۱۹ھ روز سہ شنبہ بر تخت شاہی جلوس نمود۔ و بنام محمد اعظم فرمان فرستاد کہ ملک دکھن را وسعت بسیار است موجب وصیت پدر بزرگوار برآں اکتفا سازند کہ از کردہ جنگ صلح بہتر است۔ اعظم شاہ در جواب نوشت "دو پادشاہ در اقلیمی نگنجند" باستماع ایں خبر معظم شاہ محمد معز الدین[۱] را از ملتان آوردہ با جمعیت سپاہ و لشکر بجانب آگرہ پورش ساخت۔ قبل بریں عظیم الشان پسرش[۲] از بنگالہ با خزائن و دفائن و مداخل شاہی یلغار کردہ در آگرہ رسیدہ بود منعم خان[۳] از لاہور جریدہ رفتہ با او پیوست و ہر دو باتفاق کردہ مختار خان صوبہ دار اکبر آباد کہ خسر شاہزادہ بیدار بخت و ہوا خواہ اعظم شاہ بود محبوس داشتند و خزائن و دفائن کہ در اکبر آباد بود ضبط کردند

۱؎ محمد معز الدین المخاطب بہ جہاندار شاہ پسر کلان معظم شاہ بود۔ بعد از وفات پدر ہمگی چند ماہ حکومت کردہ از دست عمزاد خود فرخ سیر در ۱۱۲۴ھ مقتول گردید۔

(واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۳)۔

۲؎ سلطان رفیع القدر مشہور بہ رفیع الشان بہادر پسر سوم بہادر شاہ متوفی ۱۱۲۴ھ بود۔

۳؎ منعم خان خانخاناں بہادر شاہی متوفی ۱۱۲۳ھ مطابق ۱۷۱۱ء۔

(مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۳۱۵)۔

لیکن قلعہ بدست نیامد - درآنحال معظم شاہ در اکبرآباد رسیدہ عظیم الشان خزائن شاہی بنظر گذرانید پادشاہ بنظر تنگی سرمایہ مسرور شد - از ین طرف سلطان اعظم با عسکر شاہی و پسران خود کہ در شجاعت بے ہمتا بودند صفوف محاربت آراست ۱۸ ربیع الاول ۱۱۱۹ھ در نواحی[1] اکبرآباد تلاقی فریقین روی داد - بعد جدال و قتال بسیار جمعیت اعظم شاہ غالب بود اما بوقت دیگر بادی سخت از جانب جناح معظم شاہ در زیدن گرفت و لشکر اعظم شاہ را آسیب گرد و غبار چشمان تیرہ گشتہ ہوش و حواس خیرہ شد - تیر و تفنگ کہ بجانب دشمن می انداختند معکوس برآنہا می گشت تاکہ سپاہان اعظم شاہ مغلوب گشتہ منہزم شدند و در حالت ہزیمت ہمہ ما[2] بقتل رسیدند اعظم شاہ و پسرش بیدار بخت در حربگاہ کشتہ شدند -

قطب الدین محمد معظم شاہ عالم بہادر

- بعد دفع و درفع مخالفان معظم شاہ دربار شاہی آراستہ در اکبرآباد بر تخت مباہی جلوس نمود و اعیان دولت را بانعام و اکرام خلاع فاخرہ بخشیدہ خود را شاہ عالم بہادر خطاب داد - تاریخ[3] :-

قدسیاں تہنیت سال جلوس ... بشہ مرشد کامل گفتند
عرصۂ جشن شہنشاہی را ... محفل خلد مشاکل گفتند

---

[1] بقول صاحب مآثر الامراء (جلد سوم ص ۶۷۱) این جنگ متصل جاجو دہ کروہی اکبرآباد واقع شد -
[2] "ہائے محمد اعظم" ۱۱۱۹ھ تاریخ قتل اعظم شاہ است (ایضاً صفحہ مذکور) -
[3] بقول خواجہ محمد اعظم دیدہ مری این قطعۂ تاریخ از گفتہ ہائے خواجہ لطف اللہ کشمیری است (واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۰) -

سال تاریخ ہمایوں سعید جشن شاہنشہِ عادل گفتند

پسران و متوسلان برادر مقتول خود را دست عاطفت افشانده در مصاحبت و ملازمت خود ممتاز ساخت و در رفاہ رعیت و پرورش سپاہ و ہمت و بذل جود و سخاوت ممتاز بود۔ در سال دوم جلوس بجانب دکھن رایت عزیمت افراشتہ محمد کام بخش[۱] بالشکری قلیل بمقابلۂ او آمدہ بجنگ پیوستند۔ عاقبت کام بخش مجروح و مقتول اسیر گشتہ از جان درگذشت و بادشاہ مظفر و منصور بجانب دار الخلافت معاودت فرمود۔ ہمدران ایام گورو بندا[۲] چیلۂ گورو گوبند رایت بغاوت افراشتہ سرہند را قبضہ کردہ و قصبہ جات بسیار را غارت نمودہ خرابی ساخت۔ پادشاہ خود در سرہند قیام کردہ متمردان را گوشمالی نمود و بندا در کوہ ہمالیہ مفرور ساخت۔ پس بخواہش سیر کشمیر سمت لاہور نہضت کردہ از آنجا بسبب برودت زمستان فسخ عزیمت کشمیر ساختہ بجانب پشاور متوجہ گشت۔ اوائل تخت نشینی از لاہور بنام نوازش خان حاکم کشمیر حکم محکم رفتہ بود کہ خود با جماعت منصبداران بحضور حاضر باشد۔ نوازش خان عذر کم خرجی منصبداران و شورش

---

[۱] پسر پنجم عالمگیر متوفی ۱۱۱۹ھ۔

[۲] بندا یکے از مریدان خاص گورو گوبند سنگھ بود۔ بعضے او را از ہند جنوبی و برخے از ہند شمالی شمردہ اند۔ بندا بہ سلسلۂ "بیراگی" تعلق داشت۔ وقتیکہ بندا در پنجاب آمد انبوہ کثیر از سکھاں گرد او جمع آمدند۔ و بر سرہند یورش کردہ رایت بغاوت افراشتند۔ بالآخر بعہد فرخ سیر در ۱۷۱۶ء، بندا بدست افواج شاہی گرفتار آمد و در ہماں سال ۴۵

وفساد مردم کوہستان بعرض رسانید وتا صدور جواب خود داخل شہر نشدہ
درعیدگاہ اوقات بسر می برد۔ چون از حضور امر توقّف رسید داخل شہر شدہ
ہمگی یک سال بحکومت گذرانیدہ تغیر یافت ودر خط ثلث وشعر وسخن دستگاہ
عجیب داشت۔ این شعر از وست۔ بیت :۔

دلم ربودہ آن پنجۂ نگارین است
مخمسی کہ بدل ناخنم زند این است

جعفر خان در ۱۱۱۹ھ صدر نشین مسند صوبہ داری گشتہ تا رسیدن
خود خواجہ عبداللہ دہ بیدی نایب ساخت وبروقت رسیدن خود
خلق خدا از جور وجفا نہایت رنجانیدہ ہر کس را ظلم وستم رسانید ودر حالت
خمار خمر حکم بیجا می کرد۔ مردمان از بیداد او ستوہ آمدند۔ روزی عورتے
از پہلی آمدہ بہ کلمۂ کہ موجب قتل او می شد بمحکمۂ قضا اقرار نمود واہل عملہ
در منع کردن او درنگی می کردند۔ آن عورت راضی نشدہ عاقبت بقتل[۲۳]
آوردند۔ ودر ہمین سال الغرض قاضی القضاۃ قاضی حیدر[۲۴] معروف بہ

---

[۲۳] بقتل رسید۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید بہ ہسٹری آف دی سکھس تصنیف کننگھم ص ص ۸۷ و ۸۸ ؎ سے واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۱۔

[۲۴] قاضی حیدر المعروف بہ قاضی خان از قبیلۂ بچھ بود ۔ در صغر سن موفق بہ تحصیل علوم شدہ اکثر بخدمت مولوی عبدالرشید زرگر بودہ باوجود عسرت کہ دران ایام داشت ہمت بر تحصیل علوم گماشت ۔ وبہ جد وکد بلیغ از متبحرانِ اکثر علوم شد۔ رفتہ رفتہ آوازہ دانشمندی او بمسامع پادشاہ عالمگیر رسیدہ باریاب

قاضی خان کہ در اواخر سلطنت عالمگیر و اوائل عالم بہادر[1] باستقلال تمام احکامات قضایای حضور سرانجام میداد در شہر رسانیدند۔ و در موضع بچھ پورہ[2] میان باغ خود دفن کردند۔ جعفر خان بسبب نوشیدن شراب عاقبت آزارمند شدہ از جان در گذشت۔ "جان جعفر خان بجحیم" تاریخ است[3] نعش او بہند بردند۔ یک سال و سہ ماہ حکمرانی کرد و اعیان و ارکان دولت تا رسیدن صوبہ دار نو عارف خان نائب کردند۔

ابراہیم خان کہ در نظامت کابل وپشاور بر عہدہ پدر خود علی مردان خان خطاب یافتہ بود۔ در ۱۱۲۱ھ مرتبہ چہارم بر حکومت کشمیر اختصاص یافت ہمگی سہ ماہ بحکومت بسر بردہ از جہان فانی در گذشت۔

ملازمت پادشاہی گشت۔ چندے بہ تعلیم و استادی پادشاہ زادہ عظیم الشان بہادر و چندے بہ قضائے شاہ جہان آباد مشغول بود۔ آخرہا کہ برفاقت پادشاہزادہ مذکور در بنگالہ خدمت قضا بہ تقدیم می رسانید قریب یکسال بایں امر بکمال اقتدار اشتغال نمود۔ بعدہ مامور بقضائے حضور گردیدہ اقضی القضاۃ شد۔ و در دور بہادر شاہ ہم قریب سہ سال بایں منصب کامیاب کام روا بود۔ در اوائل ۱۱۲۱ھ از امراض اسہال در دکن گذشت۔ نعشش از انجا بہ کشمیر آوردہ در باغے کہ بیرون شہر داشت دفن کردند۔

(واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۶ و ۲۱۷)۔

[1] صحیح: "بہادر شاہ" (واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۱)۔

[2] بچھ پورہ قریہ ایست قریباً شش میل از سرینگر بطرف شمال۔

[3] ۱۱۲۱ھ۔

نوازش خان مرتبۂ ثانی در سنہ ۱۱۲۱ھ بر سریر حکمرانی کامرانی یافت۔

و عارف خان متکو را در بار معلّی نایب او مقرر شده وی در انتظام امور مملکت نفاذ احکام سلطنت و رعایت رعیّت بسیار کوشید۔ چون نیکنامی او بحضور رفت بنظر دیانت و حُسن خدمت بخطاب امانت خانی اختصاص یافت۔ و همدران ایّام بسبب کثرت بارش باران حادثۂ سیلاب بوقوع آمده دریاها طغیانی گشت مزروعات تلف شده خانه‌ها بباد رفت۔ بعد ازان آتش قهر آله افروخته قریب بیست محلہ بقدر چهل هزار خانه سوخته شدند۔ از محلۂ صراف کدل[۱] تا ملچی مر و اطراف آن تمام ویران شد[۲] بالجمله نوازش خان یکسال و شش ماه حکومت کرده بحضور طلب شد و بتغیر او عنایت الله خان[۳]

۱؎ صراف کدل محلہ ایست از شهر سرینگر متصل زینہ کدل۔ و ملچی مر محلہ ایست متصل جامع مسجد سرینگر۔
۲؎ واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۱ ـ ۳؎ نسبش به سید جمال الدین نیشاپوری می رسد۔ حسب اتفاق وارد کشمیر گردیده در آنجا اقامت گزید۔ پدرش میرزا شکر الله نام داشت۔ مادرش حافظہ مریم که عفیفۂ صالحہ بود در عهد خلد مکان (شاه جهان) به تعلیم زیب النساء بیگم صبیۂ پادشاه (اورنگ زیب) خواهر حقیقی محمد اعظم شاه مامور شد۔ بیگم پیش او بحفظ کلام الٰهی و کسب آداب پرداخته برائے منصب عنایت الله خان بخدمت پدر معروض داشت۔ نامبرده ابتداً بمنصب قلیل اشراف جواهر خانه سربلندی اندوخت۔ در سال سی و دوم عالمگیری به خانسامانی و در سال سی و ششم بدیوانی و در سال چهل و دوم بصدارت و سال چهل و نهم بمنصب دو هزاری دو صد و پنجاه سوار بلند رتبگی اندوخت۔ و در عهد جهاندار شاه عنایت الله خان بنظم صوبۂ کشمیر نامزد گردید۔ و در ابتدائے عهد محمد فرخ سیر عنایت الله خان از کشمیر عزیمت بیت الله نمود۔ بالآخر در سنہ ۱۱۳۹ھ بساط هستی در نوردید۔ (بقیہ حاشیہ در ذیل صفحہ ۵۶۲)

کہ در عہد فتوت پیشہ خان سامانی داشت بر نظامت صوبہ قرار یافت و از جانب او امانت خان یکتوز سابقہ بر نیابت صوبہ معزز گشت۔

امانت خان در ۱۱۲۳ھ از جانب عنایت اللہ خان کہ از اقاربہ قریبۂ او بود بر نیابت صوبہ اختصاص یافت و در رعیت پروری داد گستری علم نیکنامی افراخت۔ و در عہد او خلیل بیگ نام شخصے از قوم شیعہ بسبب اصحاب کبار ارتکاب نمودہ بفتوائی قاضی محمد اکرم کشتہ شد۔ دیگر سودرشن پنڈت در عہد جعفر خان بعلت پیشکاری او مصدر بعضی امور ناشایان شدہ بود مردم عوام بر سر او تاختہ آوردہ مضطرب کردند و پنڈت مذکور در دست خواجہ[1] محمد آفتاب نقشبندی با پسران خود مسلمان شدہ از دست عوام رہائش یافت و اعیان ملک او را جنپان[2] سوار کردہ دہ ہزار روپیہ دست کوس دادند۔ در ہمین سال ۲۲ ماہ شوال امانت خان در کمال اقتدار از دار ناپائیدار درگذشت حکومت او نہ ماہ بود۔

مشرف خان در ۱۱۲۳ھ از جانب خسر خود عنایت اللہ خان بر نیابت صوبہ افتخار یافت عرصۂ سہ ماہ گذشتہ ۱۹ ماہ محرم ۱۱۲۴ھ شاہ عالم بہادر[3] از جہان فانی درگذشت۔ صاحب جود و سخا محسن و حلیم دل بود۔ اما در امور

عنایت اللہ خان مرد پاکیزہ صورت و خوش وضع بود۔ خلد مکان انشا و املائے او را می پسندید (ماثر الامراء جلد دوم از صفحہ ۸۲۸ تا ۸۳۲)۔ خواجہ محمد اعظم دیدہ مری و غلام حسن مؤلف تاریخ حسن ہمیں عنایت اللہ خان را از قوم بچہ (یکے از قوم کشمیر) شمردہ اند۔

[1] اصح: "خواجہ نور الدین محمد آفتاب" است۔ (واقعات کشمیر ص ۲۱۲)۔ [2] جنپان یا زانپان لفظ کشمیری بمعنی محافہ۔ [3] یعنی شاہ عالم بہادر۔

جهانبانی و حکمرانی تغافل و تکاسل ورزید - هفتاد و یک سال عمر کرد - و در علم حدیث ممتاز بود - آخرش در امور مذهب تذبذب گشته به مباحثات مستعد بود خیال آمدن کشمیر داشت ترمیم دولت خانه و باغات کرده بودند در لاهور رسیده انتقال نمود - چهار فرزند دلبند ازو یادگار ماند - یکی سلطان معزّالدّین ملقّب به جهاندارشاه - دوم سلطان عظیم الدّین المعروف به عظیم الشّان - سیوم سلطان رفیع القدر مشهور به رفیع الشّان - چهارم سلطان خجسته اختر ملقب به جهان شاه -

معزّالدّین جهاندارشاه

بعد انتقال عالم بهادر هر چهار برادر قابو جوی یکدیگر شده فسادها نمودند - عاقبت الامر جهاندارشاه بحسن تردّدات ذوالفقار خان[1] میربخشی اوّلاً عظیم الشّان بقتل آورده بعد آن دو برادر دیگر هم از دنیا گذرانیده در عرصهٔ سه روز قریب بیست کس از شاهزادها بقتل رسانید و بعضیها محبوس داشته خود بر تخت شاهی جلوس نمود - ذوالفقار خان را عهدهٔ وزارت بخشید - آصف الدّوله[2] بوکالت کل اقتدار یافت - هدایت الله خان[3]

---

[1] امیرالامراء نصرت جنگ محمد اسماعیل ذوالفقار خان پسر مختار مطلق جملة الملک محمد ابراهیم خان المعروف به اسدخان بود - در ۱۰۶۷ھ چنانچه از مصرعه "ز برج اسد رو نمود آفتاب" مفهوم می شود متولّد گردید - مدّت العمر در عهود عالمگیر و بهادرشاه بر مراتب عالیه فائز بود - آخرالامر در اواخر ۱۱۲۴ھ از دست فرخ سیر مع ولی نعمت خود معزّالدّین جهاندارشاه مقتول گردید - "ابراهیم اسماعیل را قربان نمود" تاریخ شد - (مآثرالامراء جلد دوم از صفحه ۹۳ تا ۱۰۶)

[2] مراد از جملة الملک اسدخان پدر ذوالفقار خان است -

[3] متوفی ۱۱۲۴ھ -

پسر عنایت اللہ خان کہ بہ عہدۂ نیابت وزارت سابقہ ممتاز بود۔ الحال بخطاب سعداللہ خانی سرفراز شدہ بر خدمت خان سامانی امتیاز یافت۔ عنایت اللہ خان بر حکومت صوبۂ کشمیر بدستور منتقل گشت۔ مشرف خان عرصۂ شش ماہ بہ نیابت صوبہ گذرانید۔

عنایت اللہ خان در ماہ ربیع الاوّل ۱۱۲۴ھ کشمیر ورود فرمود

و با جلال و استقلال تمام چند ماہ بسر برد۔ دراں ایامے[1] راجہ مظفر خان بمبہ از مظفرآباد شورش برداشتہ علاقۂ دراوہ و کرناؤ کہ ہمیشہ در جاگیر صوبہ داران مقرر می بود در قبضۂ تصرف خود درآورد۔ و عنایت اللہ خان افواج شاہی بہمالی گوشمالی آں باغی تعین ساخت ہنوز آتش محاربہ مشتعل بود کہ دریماں ایام قتل جہاندار شاہ بعمل آمد۔ اسعد اللہ خان پسر عنایت اللہ خان کہ در واقعۂ جہاندار شاہ کشتہ شدہ عنایت اللہ خان ہمگی نہ ماہ بحکومت گذرانید۔ واقعۂ جہاندار شاہ

[1] صاحبِ "واقعات کشمیر" میگوید۔ "از جملہ وقائع کہ در ایام او (علی محمد خان نائب سادات خان معروف بہ میر محمد تقی) روداد باقی است کہ بعض رؤسا و منصبداران فوجداری دراوہ و کرناؤ احداث کردہ بقصد تصرف آں سمت مردم کوہیاں را بشورش آوردند۔ محمد سبیت پسر محمد مظفر بے اعتدالی بکار بردہ آنہا را گرفتار ساختہ ازیں جہت عبدالعظیم خان دیوان صوبہ ...... بر نائب صوبہ غایت سلوکے نمودہ متوجہ تنبیہ و اصلاح شد۔ چند ماہ صرف ایں مہم کردہ گرفتار مزبور را خلاص ساختہ و محمد معزالدین پسر محمد سبیت را بجائے عمالی آوردہ بفتح و نصرت برگشت"۔

— (۲۱۸) — تاریخ حسن میگوید کہ آنہا بسوقیسہ اند (واقعات کشمیر ص)

این است که :-

فرخ سیر پسر دوم عظیم الشان که در وقت عالم بہادر بر نظامت صوبۂ بنگالہ مامور بود چون جہاندار شاہ در اکبر آباد غلبہ کردہ شاہزادہ را بقتل رسانید فرخ سیر را بعہد در این واقعہ رگ غیرت بجوش آمدہ بمعاونت معاضدت سادات بارہہ علم محاربت افراشتہ بر اکبر آباد یورش نمود - جہاندار شاہ پسر خود اعز الدین بمدافعت مقابلت او مامور ساخت - وی طاقت مقاومت نیاوردہ مغلوب گشت - جہاندار شاہ بذات خود ایلغار نمودہ در اکبر آباد محاربۂ سلطانی روی داد - و در حین مقابلہ خان جہان بہادر کوکلتاش بہ اہلیت امیر الامرا کشتہ شد - امرای دیگر رشتۂ موافقت با فرخ سیر مستحکم کردہ در جدال و قتال دیدہ و دانستہ غفلت و سستی نمودند - جہاندار شاہ بمشاہدۂ قتل خان جہان بہادر و ناموافقت امرا دو بہ ہزیمت نہادہ راست بہ شاہجہان آباد آمدہ در خانۂ اسد اللہ خان[۱] آصف الدولہ قیام ساخت بتعاقب او ذو الفقار خان پسر آصف الدولہ در رسید - و آصف الدولہ با پسر خود[۲] مصلحت سنجیدہ با فرخ سیر سلسلۂ موافقت مستحکم کردند - و جہاندار شاہ فی الفور نظر بند ساختہ مال و منال او را متصرف شدند - فرخ سیر بغیر ممانعت کسی در شاہجہان آباد داخل شدہ ایام سلطنت جہاندار شاہ ہمگی نہ ماہ بود -

معین الدین محمد فرخ سیر در ۱۱۲۵ھ[۳] بعد انہزام لشکر جہاندار شاہ

---

۱ صحیح :- اسد خان - ۲ مراد از "ذو الفقار خان امیر الامراء" است -

۳ صحیح :- ۱۱۲۴ھ (واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۷) -

و قتل خان جہان کوکلتاش فرخ سیر در شاہجہان آباد رسیدہ جہاندارشاہ
را بامیرالامرا ذوالفقار خان بقتل رسانید واکثر شاہزادہ ہا مکحول ساخت۔ بلند
اختری و لبیاری از امرای خیرہ سر از تیغ گذرانید۔ وخود بکمال شوکت
بر تخت سلطنت جلوس نمود۔ تاریخ :۔

مژدہ بگوشم رسید از ظفر پادشاہ

از پئی تاریخ آن شکر خدا گفتہ ام

بعد رتق و فتق سلطنت و بند و بست مملکت سادات خان بہادر کہ از نجبائی
ایران بود بر نظامت کشمیر مختار ساخت وی از جانب خود علی محمد خان نائب
صوبہ فرستاد۔

علی محمد خان در ۱۱۲۵ھ از جانب سادات خان رتبۂ نیابت
حاصل کردہ وارد خطہ گردید۔ عنایت اللہ خان از ینجا برآمدہ بحرمین الشریفین
نہضت ساخت۔ و علی محمد در انتظام مہام حکومت پرداخت۔ چون مظفر خان
بمبو در عہد عنایت اللہ خان متصرف دراوہ و کرناو شدہ بود بلکہ علاقۂ
کامراج را دست اندازی میکرد۔ علی محمد خان با جمعیت افواج شاہی
و معاضدت رؤسا و منصبداران شہر تدارک مردم بمبو یورش فرمود۔
محمد ہیبت پسر محمد مظفر بمصالحہ فروتنی پیش آمدہ کسانیکہ اسیر بردہ بود
خلاص ساخت۔ ناظم صوبہ معز الدین پسر محمد ہیبت را بو یرغمال آوردہ بدار
الامارت رجعت کرد۔ درینجا عبد العظیم خان[1] دیوان صوبہ بر علی محمد غالب

[1] بقول خواجہ محمد اعظم یکے از اکابر ایران و صاحب کمال بود (واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۸)۔

سلوکی میکرد و علی محمد او را گوشمالی داده باصلاح آورد۔

همدران ایام عبدالرزاق پسر عبدالفتاح گوجر زمیندار بنوچه شورش برداشته علی محمد مواخذهٔ او لشکر کشیده گرفتار ساخته و باج و خراج وپیش کش ازو گرفته چندگاه در میان شهر پریشان کرده عاقبت مرخص نمود۔ پس علی محمد خان دست تغلب را از کرده بدعات موفور مثل زرهوائی وغیره احداث فرمود و در بخشش و آزار مردم گرمجوشی کرده شکایت او بحضور رفته معزول شد۔ حکومت او دو سال و چهار ماه بود۔[1]

اعظم خان در ۱۱۲۷ھ[2] از جانب سادات خان بر نیابت صوبه مستقل گشته یک سال بحکومت گذرانید۔

علی محمد خان مرتبهٔ ثانی در ۱۱۲۸ھ بر نیابت صوبه افتخار یافته همگی یکسال بحکومت بسر برد۔

احترام خان در ۱۱۲۹ھ[3] به نیابت سادات خان ورود یافته همگی هفده روز حکومت کرده سادات خان از نظامت صوبه معزول شد۔ و عنایت الله خان از حرمین مراجعت نموده مورد تفضلات شاهی گردید و مرتبهٔ دوم بر صوبه داری کشمیر اقتدار یافت۔ وی از جانب خود میر احمد خان که در انتظام امور مملکت شهرتے داشت نائب ساخت۔

میر احمد خان[4] در ۱۱۲۹ھ از جانب عنایت الله خان بر نیابت صوبه

---

[1] واقعات کشمیر صفحه ۲۱۸۔ [2] مطابق ۱۷۱۴ء۔

[3] مطابق ۱۷۱۶ء۔ [4] پسر میر احمد خان کلان متوفی ۱۱۲۱ھ۔

سربلندی یافته در انتظام امور ملک رانی و در رضعفت احوال قاضی ادانی بخوبی پرداخت - اعالی وادانی را دلخوش ساخت - و متمردان و متغلبان بدعنیان را مذلت و نکبت افزود - عرصۂ سه سال در عدل و انصاف بسر برد -

درسنه ۱۱۲۸ھ[1] فرخ سیر را علت ناسور عارض شد که به هیچ علاج مندمل نگشت - عاقبت بدستکاری ڈاکٹر ہملٹن صاحب التیام یافت - واز حضور ڈاکٹر موصوف بخواستن انعام مجاز شده ڈاکٹر موصوف[2] بنظر رعایت قوم خود استدعای فرمان شاهی متضمن عطای اراضی واجرای حقوق تجارت انگریزی و انداختن کوٹھی های تجارت در ممالک هندوستان عموماً عوض انعام التماس نمود - فرخ سیر حسب مدعای او فرمان شاهی نوشته داده بمال روز بنیاد سلطنت انگریزی در قلمرو هند قایم گشت -

همدران ایام بندا[3] سنگه چیله گورو گوبند سنگه باز خروج کرده قصبه جات بسیار را غارت نمود - فرخ سیر آں باغی گرفتار آورده بقتل رسانید واز متابعان او هفتصد کس بدار آویخت -

---

[1] مطابق ۱۷۱۵ء -

[2] بقول اروین درخواست دکٹر ہملٹن برائے منسوخی محصول بود که منجانب مرشد قلی خان حاکم بنگاله بعد از عهد عالمگیر براموال انگلیسی عاید شده بود (الیٹ مغلس ص۳۰۶)

[3] بروایت خافی خان بندا درسنه ۱۱۲۸ھ بدست عبدالصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرائے مغلیه دستگیر شده بقتل رسید - برائے تفصیل مزید رجوع کنید به منتخب اللباب خافی خان ص۷۶۱ تا ۷۶۴

مدعا که در ایام حکومت فرخ سیر سادات بارہہ[1] غلبه یافته بغالب سلوکی و خود رائی کار میکردند۔ پادشاه از مخالفت و سرکشی آنها همیشه متردد می‌بود و از راه قصور تدبیر و حکمت تقدیر پادشاه اعتقاد خان را قمقام الدوله خطاب بخشیده انتظام مهام مملکت بطور او گذاشت۔ و محمد مراد خان[2] میر توزک را

[1] مورث اعلیٰ سادات بارہہ ابوالفرح ساکن واسط (عراق) بود۔ سادات بارہہ در قرون وسطیٰ به هندوستان وارد شده اولاً در چهار دیهات که داخل سرکار پٹیاله بود سکونت پذیر گشتند۔ بعد ازاں مابین میرٹھ و سهارنپور (در ولایت اُتّر پردیش هند) رخت اقامت انداختند۔ در وجه تسمیه "بارہہ" اختلاف است غالباً مراد از "بارہہ" دوازده دیهات است، مسکن این قبیله بود۔ از عهد جلال الدین محمد اکبر پادشاه به شجاعت و جوانمردی ممتاز بودند و روایتاً در مهمات ملکی همراه حکام این ملک مختص بود۔ در عهد محمد فرخ سیر قطب الملک سید حسن علی خان و امیر الامراء سید حسین علی خان از سادات بارہہ در سیاست ملکی مالک جزو کل گشتند۔ چوں فرخ سیر محمد مراد خان کشمیری میر توزک را به لقب اعتماد خان بها در قمقام الدوله سرفراز کرد سید حسین علی برآشفت و از مستقر نیابت دکن آمده قلعه و دولت خانهٔ شاهی را محصور کرد فرخ سیر دست گیر شده بقتل رسید۔ (لیٹر مغلس ص ۲۰۱)

[2] مراد از محمد مراد خان میر توزک غیر از اعتقاد خان قمقام الدوله نیست۔ و آنکه حسن فهمیده است کلیتہً سهو است۔

اعتقاد خان فرخ شاهی محمد مراد نام کشمیری الاصل بود۔ در عهد خلد منزل بوکالت جهاندار شاه منصب هزاری و خطاب کالت خانی امتیاز داشت

در پیشگاه خود رتبه و منزلت افراشت - از ین دو سادات بدل گشته

۴۴ و در ایام جهاندارشاه ترقی کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخ رسید
داخل گشتنیها گشت - اما ربط سابق با سادات بارهه باعث جان بخشی
او شده منصب هزار و پانصدی و خطاب محمد مراد خان یافت - و داخل
بساولان ترک گردید - چون محمد امین خان بخشی دوم به مالوه رخصت یافت
(تا شاید سد راه امیر الامراء (حسین علی خان) از دکن تواند شد) در کوچ
توقف میکرد، محمد مراد خان به سزاولی تعین گشت - چو پادشاه محمد فرخ سیر
بنابر مخالفت با سادات بارهه مکدر و متألم بود، هر روز فکرے تازه
و مشورتے نو در استیصال آنها می نمود و از کم فطرتی و بے جرأتی بجائے
نمی رسید - روزے وکالت خان (مراد خان) قابو یافته به پادشاه
به نیرنگی فسون و افسانه چنان باغ سبز جلوه داد که فرخ سیر فریفته او
گشت و در همه کارها محرم همراز و یار دمساز کرده در ایام معدود
به منصب هفت هزاری ده هزار سوار و بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان
بهادر فرخ شاهی بلند مرتبه ساخت - روزے بود که جواهر ثمینه و
اجناس نفیسه باو مرحمت نمی شد - سرکار مراد آباد را صوبه قرار داده
موسوم به رکن آباد فرموده در جاگیرش بطریق التمغا عنایت شد - روزے
از فرط خوشی فرمود که برائے رتبهٔ وزارت بهتر از اعتقاد خان کسے نیست -
امرا که از پیش آمد چنین مرد کم اصل که به هرزه گوئی و بد دهنی شهرهٔ عالم
۴۴ بود راضی نبودند، پهلو تهی کردند - چون این خبر به قطب الملک رسید او

بشورش آمدند چنانچه سید حسن علی خان از اقصای دکهن معین الدین نام شاهزادهٔ جعلی نیاد کرده با فوجی عظیم در شاہجہان آباد رسید و اعتقاد خان قمقام الدوله با او بمصالحه پیش آمده با همدیگر عهد و پیمان بتاکید ایمان موثق نمودند۔ اعتقاد خان برسم آنها اعتبار کرده حراست قلعه و دولت خانه از درون و برون بطور کسان آن ناکسان گذاشت۔

۲۴ برائے حفظ آبرو به حسین علی خان امیر الامراء نوشت که کار از دست رفته زود از دکن باید رسید۔ چوں امیر الامراء از دکن رسید، قطب الملک با پادشاه شکوه و اعادهٔ بے عنایتہا سر کرد۔ محمد فرخ سیر هم برآشفته جواب میداد تا آنکه منجر به حرف ہائے خشن شد۔ اعتقاد خان خواست که بسخنان ابله فریب میانجی گری نماید۔ ولے چوں از طرفین سر رشتهٔ اختیار از دست رفته بود، سید عبد الله او را بدشنام مخاطب ساخته گفت۔ ''از قلعه بر آرند''۔ پادشاه برخاسته بمحل رفتند۔ و اعتقاد خان بد بر دن غنیمت دانسته راه خانه گرفت۔ بعد مکحول و مقتول شدن محمد فرخ سیر اعتقاد خان مدتے خانه نشین بود۔ چوں امیر الامراء به تیغ انتقام کشته گردید، قطب الملک شاہجہان آباد رفته باستمالت اکثر امرائے قدیم و جدید پرداخت و از آنجمله اعتقاد خان را به بحالی منصب خوشدل ساخته مبلغے بمد خرج و نگاہداشت رساله داد۔ اما نقش مراد قطب الملک نه نشست۔ اعتقاد خان بچند گروه رفاقت نموده بدہلی برگشت۔ و تا زیست منزوی بوده باجل طبیعی درگذشت۔ (ملخص از مآثر الامراء جلد اول صفحه ۳۳۹ تا ۳۴۶)

چون تصرف دولت خانه در دست آنها افتاد بوقت فرصت فرخ سیر گرفتار کرده مکحول ساختند و مدّت یکماه در حبس معذب داشته بقتل[1] رسانیدند۔

فرخ سیر پادشاه دین پرور و داد رس بود قدر دانی اہل علم و عمل بخوبی می ساخت۔ و در جود و سخا بے ہمتا بود مصوّران و نقّاشان و حرفت گران و شاعران را دوست میداشت۔ از واقعۂ او عالمیان ماتم گرفتند۔ شاعرے[2] گفت۔ تاریخ:۔

دیدی که چه با شاه گرامی کردند
صد جور و جفا ز روی خامی کردند
تاریخ شہادت شہنشہ دل گفت
"سادات بوی نمک حرامی کردند"[3]

"چشم زخم عالم"[4] نیز تاریخ یافته اند۔

---

[1] برائے تفصیل مکحول و مقتول شدن فرخ سیر ملاحظہ کنید منتخب اللباب جلد دوم تصنیف خافی خان از صفحہ ۸۱۵ تا ۸۱۱۔ [2] مراد از مرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی متوفی ۴ صفر ۱۱۳۴ھ مطابق ۲۴ نومبر ۱۷۲۰ء است۔ [3] ۱۱۳۱ھ مطابق ۱۷۱۸/۱۹ء۔ میر عظمت اللہ بیخبر ساکن بلگرام درجواب آں چنیں انشاء کرد ۔

باشاہ سقیم آنچه شاید کردند — از دست حکیم ہرچه آید کردند
بقراط خرد نسخۂ تاریخ نوشت — سادات دوائش آنچه باید کردند

(واقعات کشمیر ص۲۱۹)۔

[4] این تاریخ ازگفتہ ہائے خواجه محمد اعظم دیده مری است و جزوے ازیں بیت است:۔

خواست اعظم ز پیر صاف ضمیر ✤ دیده در "چشم زخم عالم" گفت (ایضاً ص۲۱۹)۔

بعد واقعۂ فرخ سیر سادات بارہہ کنگاش کردہ شاہزادہ رفیع الدرجات پسر شاہزادہ رفیع الشان از محبس کشیدہ تخت نشین کردند۔[1] وی چہار[2] پنج ماہ سلطنت عاریتی کردہ بمرض دق از دنیا در گذشت۔ وبرادرِ دوّمش کہ سلطان رفیع الدولہ نام داشت بر تخت نشانیدہ بخطاب شاہ جہان ثانی مشہور کردند او نیز مثل برادر خود پنج شش[3] ماہ بہ بے استقلالی گذرانیدہ زمام انتظام جہانداری در دست سادات بارہہ بود۔

ہمدراں ایام نیکوسیر پسر سلطان محمد اکبر بن عالمگیر در اکبرآباد خروج کردہ علم بغاوت افراشت۔ وشاہ جہان ثانی با فوج فراوان بمدافعت او جانب اکبرآباد متوجہ شدہ در اثنای راہ بقضای خود از جان در گذشت پس سادات بارہہ نیکوسیر را مہزوم کردہ در انتظام سلطنت متردّد

[1] جلوس رفیع الدرجات بر تخت دہلی نہم ربیع الآخر مطابق دہم اسفندار یک پاس وچہار گھری از روز چہارشنبہ سنہ ہزار وصد وسی ویک ہجری مطابق ۲۸، فروری ۱۷۱۹ء بعمل آمد۔ دریں وقت بیست سال از مرحلۂ عمرش گذشتہ بود۔ "وارث تاج" تاریخ ولادت او یافتہ بودند۔ (منتخب اللباب جلد دوم صفحہ ۸۱۶)۔

[2] وے بقول خافی خان مدّت سلطنت رفیع الدرجات کہ ملقب بابوالبرکات خان بود۔ سہ ماہ وہ دہ روز بود (ایضاً صفحہ ۸۳۰)۔

[3] رفیع الدولہ بتاریخ ۱۹، رجب ۱۱۳۱ھ بر تخت سلطنت جلوس فرمود سہ ماہ وہژدہ روز حکومت کردہ چہارم یا پنجم ذیقعدہ ۱۱۳۱ھ از عارضۂ طبعی از جہاں در گذشت۔ سیزدہم ذیقعدہ مطابق ۲۱ ستمبر ۱۷۱۹ء درجوار درگاہ حضرت قطب الدین[44]

شدند و بعد کنکاش مع یار محمد شاه که در قلعهٔ سلیم گڈھ محبوس بود شباشب از آنجا کشیده در اکبرآباد رسانیده بر تخت نشانیدند۔

ناصر الدین محمد پادشاه غازی در ۱۱۳۲ھ[1]

محمد شاه ابن شاه جهان ثانی بتائید آسمانی و بمعاضدت سادات بارهه و اعیان مملکت بر سریر حکمرانی جلوس کرده تاج جهانبانی بر سر داد "ظل رب" تاریخ جلوس اوست۔ نام اصلی او روشن اختر بود۔ طبعی موزون داشت این شعر از وست۔ بیت:-

یار در بر صبح هر فکر بر جایش کنید
عاشقان شب میرود زنجیر بر پایش کنید

محمد شاه چون باعانت رب العزت از ظلمت خانهٔ کربت برآمده خود را شهنشاه هندوستان میدید سراسیمه و حیران می شد۔ در صغر سن بغیر مادر خود کسی را انیس و دمساز خود نمی دانست۔ همگی نشست و برخاست در بار باخفیا را و بود۔ تتمه زمام اختیار مملکت در دست امرا و ارکان دولت داشت و امرای ترکی نژاد و سادات بارهه در ضمن منحصم یکدیگر شده بودند۔ محمد شاه را مادر خود وصیت نمود که حضرات سادات خود خواه و حرام نمک هستند هرگز نه که میدانند امرای ترکی نژاد را در ضمن تقویت و جمعیت نمایند و سادات بد اندیش را بپاداش کردار خویش رسانند۔ موجب آن محمد شاه با امرای ترکی در ضمن اتفاق کرده سادات را آهسته

مدفون شد (لیٹر مغلس صفحه ۴۴۲ ۴۳۲)۔

[1] و بقول خافی خان ناصر الدین ابو المظفر محمد شاه پادشاه بتاریخ یازدهم ذیقعده ۱۱۳۱ھ مطابق ۲۸ ستمبر ۱۷۱۹ء بر سریر آرائے هندوستان گردید (منتخب اللباب جلد دوم صفحه ۸۴۱)۔

آهسته تنزل نمودند۔ چنانچه نظام الملک[1] فتح جنگ شورش برداشته اکثر حکام دکهن

[1] نظام الملک آصف جاه پسرزادهٔ عابد خان ولد عالم شیخ از عظمای سمرقند بود۔ عابد خان در عهد شاه جهان وارد هندوستان گردید و بخدمت گزینی شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز گشت۔ جدّ مادری او سعد الله خان وزیر اعظم صاحبقران شاه جهان پادشاه است۔

نواب نظام الملک آصف جاه خلف نواب غازی الدّین خان بود۔ نام اصلی وی میر قمر الدّین بود۔ و سال میلاد او ۱۰۸۲ھ مطابق (۱۶۷۱ء) است۔ در ریعانِ شباب مطرح انظار خلد مکان (عالمگیر) بود۔ به منصب چهار هزاری و خطاب چین قلیچ خان سرفراز گردید و در تسخیر قلعهٔ واکنکیره مصدر تردّدات نمایان گردیده باضافه هزاری به منصب پنج هزاری عروج نمود۔ و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزاده ها سررشتهٔ احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید۔ چون محمد فرخ سیر بر تخت خلافت برآمد بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری مباهی ساخت و به نظم دکن مامور فرمود۔ چون یالت به امیر الامراء سید حسین علی خان بارهه قرار گرفت۔ حکومت مرادآباد بوی تفویض یافت۔ در ۱۱۳۷ھ بعد از مقتول شدن مبارز خان تمام ممالک دکن به نواب مسلم گشت۔ بعد ازین پادشاه دهلی باستمالت نواب کوشید و همیشه بارسال فرامین عنایات و بذل انعامات مخصوص می ساخت۔ و درین ایام بخطاب آصف جاه بلند آوازه گردید۔ در ۱۱۶۱ھ خبر آمد آمد احمد خان ابدالی از جانب کابل به شاه جهان آباد گرم شد۔ نواب به اقتضای مصلحت ملکی از اورنگ آباد به سمت برهانپور نهضت فرمود۔ در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر یافت و احمد خان ابدالی شکست خورده راه کابل گرفت۔ نواب آصف جاه را درین ایام مرض شدید عارض شد۔ بهمان حالت ۲۷ جمادی الاولی خیمه جانب اورنگ آباد برآورد۔ بیماری روز بروز قوت می گرفت تا آنکه چهارم جمادی الآخره ۴۳

کہ از طرف سادات بارہہ در آنجا فرمان روا شدہ بودند، مغلوب و مقتول ساختہ آں سواد و قبضۂ اختیار خود در آورد۔ و محمد شاہ و امیر الامرا سید حسن علی خان[1] با عسکر سلطانی رایت جہانبانی فراشتہ بمدافعت نظام الملک متوجہ دکھن شدند۔ میر حیدر خان[2] کہ از سرداران فوج محمد امین خان[3] بخشی دوم بود از چندگاہ بموافقت بعضی امرا بر سادات بارہہ قابو می جست۔ بنابراں میر حیدر خان با شارۂ محمد امین خان سر راہ منتظر وقت ماندہ بہ بہانۂ مطلبے در عین سواری ہمراہ سید علی خان قدم بقدم می رفت چوں موقع دانست خنجر از نعل کشیدہ شکمش چاک کردہ بر خاک مذلت انداخت۔ ہمراہیان امیر الامرا میر حیدر خان را ریزہ ریزہ کردند طرفہ آشوبے برخاست و بقیۂ سادات کہ در

۴۴ وقت عصر ۱۱۶۱ھ (۱۷۴۷ء) رایت بملک جاودانی برافراخت۔ در روضۂ شاہ برہان الدین غریب قدس سرہ درپایان مرقد شیخ مایل بہ قبلہ مدفن یافت میر غلام علی آزاد تاریخ رحلتش "متوجہ بہشت" گفتہ است۔ نظام الدولہ بہادر ناصر جنگ (شہید ۱۱۶۴ھ) کہ بعد وے وارث تخت شد از فرزندانش بود (ملخص از مآثر الامرا جلد سوم از صفحہ ۸۳۷ تا ۸۴۸)۔

[1] صحیح: سید حسین علی خان است۔ و آنکہ مذکور است غالباً سہو ناسخ است۔

[2] صحیح: حیدر بیگ۔ [3] محمد امین خان پسر خواجہ بہاء الدین است کہ برادر نواب عابد خان جد نظام الملک آصف جاہ و قاضی بلدۂ سمرقند بود۔ محمد امین خان از عہد محمد فرخ سیر بخشیگری دوم بالاستقلال داشت۔ و بطوریکہ در متن مذکور است بپایۂ وزارت اعلیٰ مرتقی گشت۔ امّا بعد وزارت اجل فرصت نداد و در ایام معدود کہ عبارت از سہ ماہ باشد بتاریخ ۲۷ جنوری ۱۷۲۱ء درگذشت۔

(لیٹر مغلس جلد دوم صفحہ ۱۰۴۔ و مآثر الامراء جلد سوم صفحہ ۸۴۴)۔

لشکر حاضر بودند با فوج محمد امین بجنگ پیوستند۔ محمد امین بر سمند غیرت و کین سوار شده محمد شاه از میان لشکر سادات بجانب خود کشیده برده پس بکمال جلادت و تمکین جنود سادات مغلوب و منهزم ساخت۔ و محمد شاه او را بر مسند وزارت اقتدار داده بخطاب اعتماد الدوله سربلندی بخشید۔ و قطب الملک سید عبد الله خان [1] برادر کلان سید حسین علی خان [2] که هنگام مهم فرخ سیر در شاه جهان آباد برای تنسیق و تنظیم مهام آن سواد مستقل مانده بود باستماع خبر قتل برادر و فسادهای دیگر سلطان ابراهیم پسر کلان رفیع الشان از محبس قلعه آورده بسلطنت برداشت۔ و خود با جمعیت لشکر آراسته محاربت افراشته در مضافات دهلی بجنگ پیوستند و بعد حرب و ضرب شدید لشکر محمد شاه فتح یاب شده مخالفان هزیمت خوردند و سلطان ابراهیم و سید عبد الله بعد حبس شدید

[1] قطب الملک سید عبد الله خان حسن علی نام داشت۔ وزیر اعظم محمد فرخ سیر بادشاه بود قطب الملک در عهد خلد مکان (اورنگ زیب) به خطاب خانی و فوجداری نذربار و سلطان پور (از توابع بگلانه) سرفرازی یافت۔ بعد ازاں بحراست اورنگ آباد سربلند گردید۔ و بعد ازاں به صوبیداری اله آباد ممتاز بود۔ در عهد محمد فرخ سیر به منصب هفت هزاری، هزار سوار و خطاب سید عبد الله خان قطب الملک بهادر، یار وفادار ظفر جنگ و تفویض وزارت اعلیٰ بلند پایه گشت۔ در اوائل عهد محمد شاه در معرکۂ حسن پور بتاریخ ۱۳ محرم الحرام ۱۱۳۳ھ بدست حیدر قلی خان میر آتش گرفتار شد۔ حیدر قلی خان قطب الملک را مسموم کرده بتاریخ سلخ ذی الحج ۱۱۳۵ھ راهئ عدم ساخت۔ قبرش در شاه جهان آباد است۔ از آثار او ست نهر پت پر گنج واقع شاه جهان آباد که از بے آبی حکم کربلا داشت۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید به مآثر الامراء جلد سوم از صفحه ۱۳۰ تا ۱۴۰ –

[2] امیر الامراء سید حسین علی خان برادر خرد قطب الملک عبد الله خان بود۔ ششم ذی الحج ۱۱۳۲ھ ۳۴

بقتل رسیدند۔[1]

مدعا کہ اُمرای ترکی نژاد بہ حمایت پادشاہ اعتبار و اقتدار بہم رسانیدہ سادات بد اندیش بپاداش کردار خویش از نشیمن دربار گمنام شدند و پادشاہ بتقویت اُمرای خود در رتق و فتق امور مملکت و حل و عقد مہام سلطنت بکام دل پرداختہ ہمیشہ در عیش و عشرت مشغول ہمی بود۔ و اعیان مملکت کار و بار سلطنت بمذاق خود می کردند۔ میر احمد خان کہ از جانب عنایت اللہ خان در ایام انقلاب سلطنت نائب مناب صوبہ داری کشمیر شدہ بود در انتظام مملکت بخوبی جانفشانی می ساخت۔

در آخر حکومت او اوائل جلوس پادشاہ در ۱۱۳۲ھ[2] واقعۂ ہائلہ فساد شیعہ و ہنود در ملک واقع شد کہ تشریح آں در حصۂ اول[3] مفصل مرقوم است۔

بدست میر حیدر بحالت خواندن نماز مقتول گردید۔ قبرش در اجمیر در جوار پدرش سید عبد اللہ خان است۔ میر عبد الجلیل حسینی واسطی بلگرامی مرثیہ حسین علی خان گفتہ کہ بتمامہ در مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۳۳۶ ثبت است۔ از آنجملہ تاریخ وفات است ع
"قتل حسین کرد یزید لعین ہند" ۱۱۳۲ھ۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید بہ مآثر الامراء جلد اول از صفحہ ۳۲۱ تا صفحہ ۳۳۹۔

[1] ۔ رجوع کنید بہ لیٹر مغلس از صفحہ ۷۵ تا ۹۲۔

[2] مطابق ۱۷۱۹ء۔

[3] ۔ رجوع کنید بہ حصۂ اول از صفحہ ۴۸۴ تا صفحہ ۴۸۹۔

خلاصۂ آن این است کہ ملا عبد النبیؔ[1] ملقب بہ محتوی خان کہ از باریافتگان شاہ عالم بہادر بود بسبب اندک کدورتی بہ نسبت اہل ہنود احکامات شاقہ جاری ساخت و میر احمد خان در اجرای احکامات او تغافل نمود و مردم عوام باغوای محتوی خان بشورش آمدہ فرقۂ ہنود را غارت کردند و در خانہ ہای اکثر اکابر ہنود آتش کشیدہ دودمان ہا تباہ نمودند۔

دران اثنا ناظم خطہ فوج شاہی برائی اطفای آتش فساد در شہر فرستادہ مردم عوام از روی غلبہ افواج شاہی را قتل کردند۔ و میر احمد خان در انتظام این امر خطیر عاجز آمدہ ماجرای بلوا بحضور گذرانید۔ عنایت اللہ خان کہ از جانب پادشاہ ناظم صوبہ مقرر بود میر احمد خان را از نیابت صوبہ معزول کردہ عبد اللہ خان دہ بیدی را خلعت نیابت پوشید۔ مدت حکومت میر احمد خان سہ سال بود۔

عبد اللہ خان دہ بیدی در ۱۱۳۲ھ یکہزار و یکصد و سی و دو بر نیابت صوبہ افتخار یافتہ در اطفای نایرہ فساد بسیار کوشش میکرد۔ امّا از دست ادنیۂ عوام و تشتیت احکام بکام دل نشدہ ہرج و مرج بدستور ماندہ تباہی و خرابی روز افزون گشت۔ خصوصاً محتوی خان بصوابدید بعضے منصبداران محال صرف خاص را متصرف شدہ مفسدان و باغیان زیادہ تر خیرہ سر شدند و از حضور منشور معزولی عبد اللہ خان رسیدہ ہمگی شش ماہ بحکومت گذرانید۔

مومن خان در ۱۱۳۲ھ از جانب عنایت اللہ خان بر نیابت صوبہ اعتبار

---

[1] خافی خان بجائے "محتوی خان" "محبوب خان عرف عبد النبی کشمیری" نوشتہ است۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید بہ منتخب اللباب جلد دوم از صفحہ ۸۶۷ تا ۸۷۱۔

یافت. روزیکه در سهیره پور رسید محتوی خان بغرض ملاقات یا برای عذرخواهی در خانهٔ شاپور خان[1] بخشی که از اهل تشیع بود رفته در آنجا سیّد اظهر خان دیوان بیوتات باتفاق بعضی منصبداران بروز چهارشنبه ۱۲ ذی قعده سنه ۱۱۳۲ھ محتوی خان بقتل رسانیدند. و روز دیگر عوام تشویش آمده در محلهٔ جدی بل خانقاه میر شمس عراقی

---

۱ صحیح:- "میر شاهور خان" منتخب اللباب جلد دوم صفحه ۸۶۸ —

۲ خافی خان در کیفیت قتل محبوب خان (عبدالنبی کشمیری) چنین می نویسد:-

"اواخر شوال مومن خان که بصوبه داری کشمیر رسیده فرود آمد، محبوب خان که شرمندهٔ افعال و کردار ناصواب خود بود نظر بر اخلاص که با خواجه عبدالله نام از متعینه و مشاهیر کشمیر داشت، نزد او رفته تکلیف نمود که نائب صوبه را باعزاز در شهر آورد. خواجه عبدالله از راه اتحاد رهنمونی نمود که شما را نزد میر شاهور خان بخشی رفتن و عذر گناه خواستن لازم و ضرور است. بعده همه برفاقت برائے آوردن مومن خان رفت. محبوب خان بتکلیف خواجه عبدالله بخانهٔ میر شاهور خان رفت. بعد مکالمهٔ چند کلمه صاحبخانه به بهانهٔ شغل ضروری برخاست و جمعے از مردم محلهٔ حبه بیلی و کهگرال که بخشی آنها را طلبیده در گوشه و کنار خانه به مصلحت خواجهٔ مذکور (خواجه عبدالله) پنهان ساخته چشم براه محبوب خان بود از گوشه و کنار برآمده غافل بر سر محبوب خان ریخته اول هر دو پسر خردسال را که همیشه همراه او مولود خوانده پیش پیش می رفتند، بحضور او شکم پاره نموده او را بعذاب و عقوبت کشتند. روز دیگر جماعت مسلمانان بدعوای خون مقتدای خود فراهم آمده بر سر محلهٔ حبه بیلی که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد رفته شروع بزدن و بستن و کشتن

۱۹۵

مشتعل ساخته خانه های اہل تشیع را خاکستر نمودند و رخت و سامان و مال و متاع آنها بغارت بردہ ننگ و ناموس آنها بباد دادند۔ و ملا شرف الدین پسر مختوی خان بر مسند شیخ الاسلامی نصب کردند۔ چون از دست مومن خان رتق و فتق سلطنت و نظم و نسق اہل ضلالت صورت پذیر نگشته روز بروز آتش فساد و عناد ہیجان یافت۔ عنایت اللہ خان از صوبه داری مستعفی شده از حضور عبد الصمد خان[1] سیف الدوله بر نظامت صوبه اقتدار یافت۔ و نا ورود خود عبد اللہ خان ده بیدی نائب ساخت۔ حکومت مومن خان هفت ماه بود۔

عبد اللہ خان ده بیدی در ۱۱۳۳ھ از جانب عبد الصمد خان رایت نیابت افراخته از دست و تمشیت احکام ملک و تدارک ارباب بغاوت بعمل نیاورده همگی پنج ماه بحکومت گذرانید۔

عبد الصمد خان سیف الدوله در ۱۱۳۴ھ یکهزار و یکصد و سی و چهار در ماه

44 نمودند" (منتخب اللباب جلد دوم صفحه ۸۷۰)

[1] سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ خواجه زادهٔ احراری بود۔ عمش خواجه ذکریا دو صبیه داشت یکے باو منسوب بود و یکے در خانهٔ اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر۔ نام برده در عهد عالمگیری وارد هندوستان شده اولاً بمنصب چهارصدی سرفراز گردید۔ و در عهد خلد منزل به هفت صدی ترقی نمود۔ در عهد سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب دلیر جنگ و تقرر صوبه داری لاهور لوائے افتخار برافراشت۔ و در ۱۱۲۷ھ به سبب استیصال بندا گورو سکهان بمنصب هفت هزاری، هفت هزار سوار و خطاب سیف الدوله چهرهٔ عزت برافروخت۔ در سال پنجم از استیصال علی خان تعلقه دار نام آوری پیدا کرد۔ سال ۱۱۵۰ھ مطابق ۱۷۳۷ء وفات یافت۔ سردار جری خوش نقش بود در رعایت خاطر مردم ولایت خود بیش از بیش منظور داشت (مآثر الامراء جلد دوم صفحات ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷)۔

محرم[1] بافوج قاہرہ از لاہور یلغار کردہ وارد خطہ گردید۔ ع خر دجال آمد از لاہور۔ تاریخ قدوم او یافتہ اند۔ ملا شرف الدین بتقریب گرفتار کردہ بقتل رسانید۔ وباغیان وطاغیان واعیان وارکان شہر را باخذ جرمانہ ومصادرہ تنبیہ مالی وجانی کردہ از نایدگدل تا خواجہ یارہ بل در عرض راہ پنجاہ کس از مفسدان بدار کشید۔ بیت:۔

ہر کہ بدی کرد بہ بدیار شد
او بہ بد خویش[2] گرفتار شد

اہل ہنود را دستار بستن و بر اسپ سوار شدن ولباس فاخرہ پوشیدن وقشقہ کردن وطفلان بمدرسہ فرستادن کہ از مدت یکنیم سال ممنوع بود، تجویز داد۔ وبعد تنبیہ عوام وتدارک انام تشیت احکام مملکت بکام دل نمودہ بعد انصرام ایام شش ماہ ابوالبرکات خان پسر قاضی محمد کاظم وعارف خان برادر امانت خان در ینجا نائب گذاشتہ خود روانہ لاہور شد۔

ابوالبرکات خان عارف خان در ۱۱۳۴ھ از جانب عبدالصمد خان نائب صوبہ شدند۔ چوں باہمدیگر بمنازعت ومخالفت آمیختند در امور مملکت فتور یافتہ ہمگی شش ماہ بحکومت گذرانیدند۔

نجیب خان در ۱۱۳۵ھ بخلافت عبدالصمد خان تا مدت یکسال در انتظام حکومت کشمیر اہتمام نمود۔ دراں ایام عبدالصمد خان از صوبہ داری کشمیر

---

[1] ۱۱۳۴ھ مطابق ۱۷۲۱ء۔ [2] مضمون این شعر بہ بیت ذیل کہ خافی خان در منتخب اللباب (جلد دوم صفحہ ۸۷۰) خود آوردہ است توارد دارد؛۔

ہر کسے آنچہ می کند یابد — بد ونیکی کہ می کند یابد

معزول شده اعظم خان بہادر کہ ذکر او گذشت بنظامت صوبہ تعلق یافت و تا رسیدن خود عبید اللہ خان[1] دہ بیدی نائب ساخت۔

اعظم خان بہادر در ۱۱۳۶ھ بر صوبہ داری کشمیر شرف اعتبار یافتہ در انتظام ملک داری انجوی پیرداخت یکے از کسکویان او بہ نسبت بعضی منصبداران نوعی رنجش و آزار رسانیدہ منصبداران باتفاق بعضی اعیان سر بشورش برداشتہ رخنہ انداز حکومت او شدند۔ و اعظم خان باستمالت و مدارا فساد و عناد آنہا رفع نمود۔

و در ۱۱۳۶ھ بباعث کثرت باران مزروعات تلف شدہ قحط عظیم برخاست خروار شالی تا ہشت روپیہ ارزش یافت بنج حکم طلا گرفت خلق خدا فوج فوج ہلاک شدند۔ آغاز این قحط در حکومت برکات خان شدہ بود لیکن درین سال شدت نمود اثر آن تا دو نیم سال[2] باقی بود۔

بالجملہ اعظم خان قریب یکسال بحکومت بسر بردہ معزولی یافت. عنایت اللہ خان مرتبہ سیوم بر صوبہ داری کشمیر شرف و اعتبار حاصل کردہ از طرف خود فخر الدین خان نائب ساخت۔

فخر الدین خان در ۱۱۳۷ھ[3] یکہزار و یکصد و سی و ہفت بر نیابت صوبہ رایت اعتبار افراختہ بحسن اعمال و نیکوئی فعال یک سال بحکومت بسر برد و ہمدران سال عنایت اللہ خان کہ در حضور بود از جہان پر ملال انتقال نمود۔

۱ـہ ولے در واقعات کشمیر "عبید اللہ خان" مذکور است۔

۲ـہ برائے تفصیل این قحط رجوع کنید بہ واقعات کشمیر صفحہ ۲۳۵ و ۲۳۶ ۔

۳ـہ مطابق ۱۷۳۴ء۔

مخفی نماند کہ عنایت اللہ خان ولد میر شکر اللہ ولد میر مومن از اولادان قاضی موسیٰ شہید بود۔ مادرش بی بی مریم در ہنگام ورود عالمگیر در کشمیر بذریعہ مادر خود کہ دختر ملا شریف میر عدل بود برائی تعلیم و تدریس زیب النساء بیگم داخل حرمسرای پادشاہی شد۔ رفتہ رفتہ در پیش زیب النساء اعتماد و اعتبار بہمرسانیدہ کارش ترقی پذیرفت۔

و بعد چندی پسر خود میر عنایت اللہ خان بحضور طلبیدہ بیاوری بخت و استعداد خود بر مناصب عالیہ افتخار یافت و در پیشگاہ عالمگیر اختصاص و اعتماد کلی حاصل نمود۔ و از علم و آداب و ضبط اوقات و ادراک معلومات و حسن صورت و سیرت و تدبیر و توقیر و تمکین امتیاز تمام داشت سہ بار بحکومت کشمیر اقتدار یافت۔ و در عہد عالم بہادر[1] میر سامان بود پسرش ہدایت اللہ خان کہ بخطاب وزارت خان معروف بود نائب وزارت اعلیٰ شدہ اکثر خدمات کشمیر تعلق بایشان داشت بعد وفات او عقیدت خان بہادر صوبہ دار کشمیر شدہ ابو البرکات خان را از طرف خود نائب ساخت۔

ابو البرکات خان

مرتبۂ دوم در سنہ ۱۱۳۸ھ بر صوبۂ کشمیر حکمران شدہ در انتظام امور مملکت سستی پذیرفت و بعد دو سال شکایت او بحضور رفتہ از آنجا بتغیر عقیدت خان آغر خان رتبۂ صوبہ داری یافت۔ و تا رسیدن خود میر صدیق خان بخشی نائب ساخت۔

آغر خان[2]

اوایل ذوالحجہ سنہ ۱۱۴۰ھ لوای صوبہ داری افراشتہ شش ماہ

---

[1] شاہ عالم بہادر۔ [2] آغر خان ثانی پسر آغر خان کلان متوفی سنہ ۱۱۰۲ھ مطابق ۱۶۹۰ء

باستقلال مزاج در حسن اعمال و صفای افعال بسر برد۔ عاقبت باغوای اہل خلاف و مردم جہلاف از جادۂ انصاف انحراف کردہ در جود و اعتساف پائے استقامت افشردہ مرتکب افعال قبیحہ گشت۔ ابوالبرکات خان کہ در امور وجود خباثش سدّ راہ می شد۔ بخدع و فریب اُو را تبہ پیشکارگی دادہ غافل ساخت۔ تا آنکہ بہانۂ گرفتار کردہ در حضور روانہ نمود۔ و بعد مدافعت او دست ظلم و فساد دراز کردہ عالمی بباد داد۔ از ہر کسے بخدیعت و روباہ بازی مصادرہ و جرمانہ ہا گرفتہ بے محابا تاخت و تاراج نمود اعیان ملک و اشراف خلق را نقد و جنس بتطاول بردہ آشوبے برداشت۔

ازیں جہت از مردمان مصیبت زدہ کشمیر نالشہا بحضور رفت و بحمایت روشن الدولہ ظفر خان بخشی سوم کہ در حضور سرپرست او بُود مؤثر نشد و اعیان کشمیر از جور و جفا و تطاول و تاراج او بجان آمدہ باتفاق و اجتماع رایت منازعت و مخالفت بااو افراختند و زیادہ بر دو ماہ بمحاربہ و مقابلۂ او پرداختہ عاجز نمودند۔ دراں اثنا موجب تقدیر ظفر خان بخشی در مسجد جامع دہلی از دست وزیر پاپوشہای سخت خوردہ عزت خود درباخت و بجای خود دانست کہ ایں ہمہ سرگذشت از دعائے آہ سرد مردم کشمیر برسر من گذشت۔ بنابراں بتغیر آغر خان راضی گشت۔ پیش از آن مردمان کشمیر او را مغلوب کردہ دربارہ مولہ رسانیدہ بُودند۔ سیزدہم رمضان سنہ ۱۱۴۱ھ[1] سرنامہ عزل خواندہ روانہ ہندوستان گشت۔ طبعے موزون

بُود۔ و از اولاد حسین قلی بُود کہ در سلطنت فردوس آشیانی (شاہ جہان بادشاہ) بہ منصب ہزار و پانصدی ہشتصد سوار و خطاب خانی فائز بُود (مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۲۷۴)۔

[1] مطابق ۱۷۲۸ء۔

داشت این غزل از واردات طبع است. غزل۔

بخم ابروی نگار رقسم | بدم تیغ آبدار قسم
خط او آیت هدایت شد | بسر مصحف غبار قسم
کار شمشیر میکند ابرو | به علی و به ذوالفقار قسم
دیده غیر ترا نمی بیند | یک قسم صد قسم هزار قسم

آنغرخان همگی یک سال بحکومت گذرانیده بتغیر او امیرخان بر نظامت کشمیر استقلال یافت۔

ابوالبرکات خان مرتبهٔ سوم در سنه ۱۱۴۱ه از جانب امیرخان خلعت نیابت صوبه پوشید تا رسیدن خود جلیل[2] الدین خان نایب ساخت و خود در سنه ۱۱۴۲ه به کشمیر رسیده بقدر دو سال در نیابت گذرانید۔

احترام خان در تغیر برکات خان به نیابت امیرخان در سنه ۱۱۴۲ه بر حکومت صوبه مسلط گشت نام برده در کشمیر رسیده به سبب خامی فصل که در سنه ۱۱۴۳ه حادث شده بود آتش قحط افروخته شد۔ احترام خان بترغیب بدکیشان اینجا هرکس را بجهت غله معترض گشته طرفه هجومی و شهر آشوبے بعمل آمد۔ مردم عوام به سبب اضطراب و تحریک اهل فساد شورش برداشته فضیلت[3] خان داروغهٔ

---

۱ در واقعات کشمیر بجائے "او" "تو" آمده است (ص ۲۴۳)۔

۲ اما در واقعات کشمیر (صفحه ۲۴۳) "خلیل الدین خان"۔

۳ بروایت خواجه محمد اعظم دیدمری نام فضیلت خان مولانا عنایت الله خان بود۔ این مرد هشتاد سال عمر بدرس و افاده گذرانید و تبحر زیاده داشت۔ در هندوستان و کشمیر ۴۴

عدالت و محمد اشرف خان مفتی را برای اصلاح گرانی غلہ از خانہ برآوردہ در مسجد جامع بردند و در آنجا ہنگامہ شغوغا کردہ ہر دو فاضل نقتل رسانیدند و خانہ ہای بسیار را بتہمت غلہ داری غارت کردہ باتش افروختند۔ تاریخ ۔

صد حیف ز افعال شیاطین سفیہ
گشتند زبس مرتکب فعل کریہ
دل باسر بیداد بسال تاریخ
میگفت نہے شہادت ہر دو فقیہ

چون شور و شر و فساد در شہر استیلا یافت احترام خان از پایۂ حرمت افتاد۔ درین ضمن ابو البرکات خان بیدل شدہ مخالفت و بخاطر آورد۔ روز جمعہ احترام خان در مسجد جامع آمدہ ابو البرکات خان در خانقاہ معلی رفت۔ احترام خان از مسجد جامع جماعتی کثیر ہمراہ گرفتہ برای مخاصمت ابو البرکات خان مستعد گشت۔ چون باہمدیگر چہرہ شدند بہ مشت و خشت پیوستند۔ عاقبت کار بمجادلہ و مقاتلہ رسید۔ مردم شہر و خانقاہ معلی امداد ابو البرکات خان نمودہ احترام خان

حضرات پادشاہی را بہ تقدیم رسانیدہ اکابر را دیدہ بود۔ شہادت این ہر دو عالمان بزرگوار بروز جمعہ ۱۱۴۴ھ واقع شد (واقعات کشمیر ۲۲۳)۔

لہ این تاریخ و تاریخ دیگر ہم از گفتہ ہائے خواجہ اعظم دیدہ مری است۔ در واقعات کشمیر صفحہ ۲۲۴ مذکور است :۔

دی ہیر شاد شہید مفتی دین
اعظم گہر اشک کبوت می سفت
تاریخ شہادتش ز دل پرسیدم
باآہ نہے سعادت اشرف گفت

دشکست دادند۔ و احترام خان بجهاری خ زادی ازاں مهلکہ جان بسلامت برد۔ چوں شکایت فساد وعناد احترام خان امیرخان اصغا کرد فرمان نیابت بنام ابوالبرکات خان ارسال داشت۔ حکومت احترام خان شش ماه بود۔

ابوالبرکات خان مرتبۂ چهارم در ۱۱۴۴ھ[1] بفرمان امیرخان رایت نیابت افراشتہ در انتظام حکومت پرداخت۔ دراں سال راجہ هیبت خان زمیندار مظفرآباد سرشورش برداشتہ برکامراج تاخت آورده مال و مواشی مردم و محصولات بتاراج برد۔ ابوالبرکات خان با عسکر شاهی برای سرکوبی متمردان یورش کرده در موضع گنگل برایت افراشت۔ و مردم بمبو[2] در شعاب جبال مختفی مانده بوقت فرصت برلشکر شاهی شبخون آورده جمعی کثیر بقتل رسانیدند۔ و مختار ملک پسر نامدار ملک شاه آباد و جمعی دیگر از سرداران عسکر کشتہ شدند۔ همانروز این حادثہ در موضع گنگل روداد و در شهر یک پهر روز گذشتہ خانقاه معلی بغیر سبب از بالای سقف اعلی مشتعل گشت۔ و تا دو پهر روز بر زمین نشست۔ تاریخ سوختن آں "آتش تجلی"[3] ۱۱۴۴۔ گفتند۔ خادمان خانقاه همگی فرصت کشیدن تبرکات یافتند۔ این هردو واقعہ در یکسال بظهور پیوست۔

بهرحال ابوالبرکات خان گونۂ صلح با مردم مظفرآباد نموده بجانب شهر رجعت نمود۔

و در ۱۱۴۵ھ ابوالبرکات خان بتجدید تعمیر خانقاه معلی پرداختہ از کردۂ

---

[1] مطابق ۱۷۳۱ء۔ [2] صحیح بمبہ۔

[3] بروایت واقعات کشمیر صفحہ ۲۴۴ "روز پنجشنبہ"۔

سابقه بترتیب تزئین عجیب آراست۔ کعبة البرکات۔ تاریخ است۔ [۱] (۱۱۴۶ھ)

در ۱۱۴۳ھ بسبب کثرت بارش که هشت روز متراکم بود سیلابی وقوع آمد۔ هزاران خانه‌ها تباه شدند و مزروعات تلف گشتند۔ تا مدت یکماه آب درمیان خانه‌ها و میدان‌ها موجود بود۔ آخر همان سال در شب بیست و دوم شهر ذیقعده زمین زمان در جنبش آمد بسبب زلزله شدید شور قیامت برخاست۔ هزاران خانه‌ها برباد رفت و هزاران جان‌ها ضایع گشت۔ قریب ۳ ماه این زلزله در ولوله بود۔ اما مثل دفعه اول شدت نداشت۔ در شب روز چند بار جنبش می‌فرمود۔ تاریخ این زلزله از آیه کریمه ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا۔ یافته اند۔ [۲]

در ۱۱۴۹ھ امیرخان از نظامت صوبه معطل گشته دل دلیرخان که از مردمان پانی پت بود بر صوبه داری کشمیر اختصاص یافت و نیابت خود بنام ابوالبرکات خان بدستور مستقل داشت و خود عرصه یکسال در لاهور گذرانید۔

تطاول

همدران ایام راجه هیبت خان از مظفرآباد بشورش آمده دست و تاراج در کامراج انداخت۔ و ابوالبرکات خان میر جعفر کنٹھ [۳] با جمعی از معاونان و لشکر مبارزان برای دفع آفت مردم بمقاومت مأمور فرمود و میر جعفر هیبت خان را استمالت و دلاسا نموده از دستبرد مردم باز داشت۔ پس با جنود خود مظفر و منصور بشهر رجعت نموده ابوالبرکات میر جعفر را نوعی قدر و منزلت بیفزود۔ و بتحریک او مردم بمبو باز

۱ه تاریخ مزار او گفته‌های خواجه محمد اعظم دیده‌مری صاحب واقعات کشمیر است۔ بقولش "این بنای چهارم خانقاه است" ص ۲۴۴ ۔ ۲ه ۱۱۴۸ھ مطابق ۱۷۳۵ء۔

۳ه متوفی ۱۱۴۸ھ۔

بشورش آمده حدود دکامراج را غارت کردند۔ ابوالبرکات خان میر جعفر وجمعی از منصبداران
پادشاهی بهمراهی فرزند خود بمدافعه ومقابلهٔ آنها مامور ساخت۔ چون در باره مطلع
رسیدند منصبداران نفاذ این امر مالایطاق برخود دشوار وشاق دانسته بنابر بعضی
نفاق وتوهمات وتحریکات بی اجازت ناظم شهر معاودت نمودند۔ اهل شهر هم بسبب بعضی
اطوار ناهموار او دلگیر بودند۔ پس مردم معاش عام با میر جعفر یکدل ویکزبان گشته
بخصومت نایب کمر بستند ودر روز غرهٔ رجب ۱۱۴۹ھ محلهای شهر شکسته علم بغاوت
افراشتند۔ وبحرب وضرب مجادله پیوستند۔ ابوالبرکات خان اطراف شهر را آتش کشیده
قریب بیست هزار خانه در دو پهر روز بسان مشعل افروخته تا عرصه سه ماه جنگ وجدل
در رد وبدل قایم بود۔

همدرین عرصه آتشهای بسیار واقع شد چون ایام مخاصمت بطول انجامید
مردم شهر اندک سرد شده محمد جعفر ومنصبداران هم سستی پذیرفتند اما ابوالبرکات خان
در پنوچه رفته از عبدالرزاق چودهری استمداد کرده گروهی از مردم پنوچه برای
اعانت وحمایت خود همراه آورده ومحمد جعفر امانت خان عموزادهٔ برکات خان را باخود
متفق کرده ۱۴ محرم ۱۱۵۰ھ معرکهٔ حرب وضرب برپا ساخت واز جانبین بسیاری تلف شدند
چون مردم عوام معاون محمد جعفر بودند موجب آن ابوالبرکات هزیمت خورده بجانب لاهور
فرار اختیار نمود۔ ومردم عوام خانمان او را آتش کشیده تباه کردند ومال ومنال او
بتاراج بردند۔ از حضور دلاور خان خلعت صوبه داری یافته از طرف خود عقیل الدین خان
برادر یادگار خان را بحکومت کشمیر مامور ساخت۔ حکومت ابوالبرکات شش سال بود۔

؎ واقعات کشمیر صفحه ۲۴۷ و ۲۴۸۔

جلیل الدین خان اوایل ۱۱۵۰ھ بہ نیابت دل دلیر خان بر حکومت کشمیر استقلال یافت۔ و در عہد او مردم خیرہ سر و حیلہ گر خصوصاً طرفداران محمد جعفر خانہ ہای مردم شہر بتہمت غلہ داری و معاندت سابقہ بسوزانیدند۔ بابا عبد السلام کہ از احفاد شاہ قاسم حقانی[1] بود شیوۂ اسلاف خود گذاشتہ بہرزہ گری پیوست و دختر محمد مراد زمیندار مچھی بودہ بعقد آوردہ تصرف جاگیر و مال و منال او ساختہ سر غروری پیدا ساخت۔ و با متعلقان و منسوبان میر جعفر لوای تغلب و خود داری افراخت۔ و بعد پرخاش طرفین از دست کسان محمد جعفر کشتہ شد۔

مدعا کہ سررشتۂ نظم و نسق از دست رفتہ بی انتظامی بحدی رسید کہ ہر کسی در خانہ خود حاکم بود۔ چون تمشیت امور مملکت از دست ناظم سست عمل بنا بر شکایت بحضور رفت۔ ہمدران ایام دل دلیر خان از جہان درگذشتہ تغیر صوبہ دار بعمل آمد۔ مدت حکومت جلیل الدین خان ہمگی ہشت ماہ بود۔

فخر الدولہ برادر روشن الدولہ در ۱۱۵۰ھ[2] بر صوبہ داری کشمیر استقلال

---

[1] حضرت شاہ قاسم حقانی از احفاد میر شمس الدین شامی است کہ او در رکاب حضرت علی ثانی بہ کشمیر آمدہ است و ہمین جا توطن کردہ شاہ ممدوح را ملا قاسم می گفتند۔ بحاجی ہم مشہور بود۔ چون بابادشاہ حضرت ایشان در عین انکار ورا ادہ اختتاب جذبہ یافت۔ و بخدمت میر محمد خلیفہ رسیدہ مخاطب بشاہ شد۔ در مجاہدات گوئے از اقران برد۔ فتوحات بسیار از شیخ فیض اللہ قادری و شیخ سلیم چشتی حاصل نمودہ در ہزار و سی و سہ ۱۰۳۳ ہجری رحلت فرمود۔ خوارق و کرامات بسیار داشت (ملخص از واقعات کشمیر صفحہ ۱۳۱)۔

[2] مطابق ۱۷۳۷ء۔

یافت وتا رسیدن خود قاضی خان نایب ساخت آخر سال بذات خود در کشمیر رسید و چندگاه در نظم ونسق وتنبیه وتدارک متمردان بخوبی پرداخت ومردم بسیاری به بهانهٔ غله داری و هنگامه آرائی بر نشانید. ومحمد فاروق خان بتهمت غله داری از دست مردم بازاری بهلاکت رسانید. وجمعی دیگر مثل جلیل الدین خان وقاضی خان وغیرهم بعد اخذ مصادره مقید ساخت ومحمد جعفر کنت که در سر حدکامراج خودسری میکرد فخر الدوله بوصرادو تاخته از ادیکهٔ عزو در انداخته بجانب کوهپامه که بزلیعت گاه او بود متفرد ساخت. حکومت وی نه ماه بود۔

عنایت الله خان[1] مشهور به عطیة الله خان پسر عنایت الله خان مرحوم که بعد فوت پدر بخطاب عنایت الله خانی از حضور ملقب شده بود۔ در ۱۱۵۰ه برحکومت صوبه داری کشمیر اقتدار یافت. وتا ورود خود عصام الدین خان نایب ساخت. فخر الدوله که هنوز در کشمیر بود عصام الدین خان را به بهانهٔ اجتماع مردم قید کرده مبلغ کثیر از وجرمانه گرفت واز طرف خود در نیابت قاضی خان را نایب گذاشته خود بجانب دهلی رفت. وبعد رفتن او عصام الدین خان بر قاضی خان غلبه کرده بر مسند نیابت نشسته چند ماه در حکومت گذرانید. آخر سال پنجاه ویکم نادر شاه در لاهور رسید. فخر الدوله با وزیران او قوی رابطه بهم رسانیده فرمان حکومت کشمیر از نادر شاه گرفته بجانب کشمیر رحلت نمود. وجمعی از مردم کوهستانی با خود متفق کرده در ماه محرم ۱۱۵۱ه یکهزار ویکصد پنجاه ویک داخل کشمیر شده خیلی کر وفر وخیالات سروری در سر داشت. می خواست که سکه وخطبه بنام نادر شاه جاری سازد. مردم عوام سر بشورش بر داشته او را سخن کردن نداده عرصهٔ حیل او دور تغلب وتسلط گذرانیده مردمان را مضرت وآسیب سخت رسانید. وبعد مصالحهٔ محمد شاه با نادر شاه صوبهٔ کشمیر در تصرف حضور محمد فرخ

---

[1] متوفی ۱۱۵۴ھ (واقعات کشمیر صفحه ۲۵۵)۔

مانند عطیۃ اللہ خان بدستور بر نظامت کشمیر استقلال یافت۔ و مردم عام و خاص صغیر و کبیر اتفاق کردہ فخر الدولہ از شہر بدر کردند۔ امّا باغوای بعضی شرار در ہفت چنار قرار کردہ اطراف شہر را آتش کشید و در تاخت و تاراج مردم بیدادی از تیغ گذرانید قریب دو ماہ از جانبین جنگ و جدل و ردّ و بدل بود۔[1]

عاقبت فخر الدولہ مضطر گشتہ راہ فرار اختیار نمود ابو البرکات خان کہ در لاہور بود از عطیۃ اللہ خان رتبۂ نیابت حاصل کردہ بجانب کشمیر معاودت نمود و بروز برآمدن فخر الدولہ داخل شہر شد۔

انتباہ:۔ مؤرخان سبب پستی سلطنت محمد شاہ چنین ہمچنیں می نگارند که محمد شاہ از روی حداثت سن و رزالت طبیعت و عدم شجاعت و لیاقت ذاتی زمام اختیار حکومت در دست ارکان دولت نہادہ خود در عیش و عشرت و کامرانی مشغول ہمی بود۔ و ہمیشہ در مصاحبت و ملاعبت نسوان و نغمہ و سرود خنیاگران و ارتکاب شرب شراب و کبائر و منکرات و لہو و لعب بطالت و مضحکہ ظرافت و تمسخر وغیرہ اشتغال اوقات بسر می برد و مردم نوجوان و ظریف و بذلہ گوی و شاعرانیں جلیس خود کردہ اشخاص فاضل و بزرگ و دانا را قدر و منزلت نگذاشت۔ عمدۃ الملوک نواب امیر خان[2] کہ در لطیفہ گوئی و بذلہ سنجی دُرفشانی میکرد در مجلس

---

[1] ر۔ک۔ واقعات کشمیر ص ص ۲۵۰، ۲۵۱۔ اما در دو تاریخ ورود فخر الدولہ بہادر در کشمیر بجائے ۱۱۵۱ھ ۱۱۵۲ھ مذکور است۔

[2] امیر خان ملقب بہ نواب عمدۃ الملک متخلص بہ انجام از اولاد شاہ نعمت اللہ ولی و از ندیمان خاص محمد شاہ بادشاہ دہلی (۱۷۰۲ء تا ۱۷۴۱ء) بود۔ در ۱۱۵۲ھ مطابق ۱۷۳۹ء بہ صوبہ داری الہ آباد فائز گشت و بعد ازاں در ۱۱۵۶ھ مطابق ۱۷۴۳ء باز بہ بارگاہ معلی طلبیدہ شد۔ بتاریخ

پادشاہ ہمیشہ بزم آرائی و سخندانی می نمود۔

لطیفہ:۔ روزے پادشاہ فرمود کہ اہل درایت فرزنداں را سہ قسم کردہ اند پوت۔ سوپوت۔ کپوت۔ دریں زمانہ ہم کسے را مثلث آں خواہد بود۔ امیر خان گفت کہ حضرت ہر سہ در مجلس عالی بخیر موجودند۔ پوت یعنی خود جناب سلطان ابن السلطان۔ سوپوت برہان الملک محمد امین[1] در اصل بچہ دہقان ایران ست ایں وقت بتفقدات گرامی از امرای نامی ست۔ کپوت ایں خانہ زاد کہ پدرم حاکم کابل بود و بندہ در مجلس عالی ببطالت موسوم برہان الملک گفت

بیت:۔ پسر نوح با بداں بنشست
خاندان نبوتش گم شد

۲۳ رذی الحجہ ۱۱۵۱ھ مطابق ۲۶ دسمبر ۱۷۴۴ء قتل شد و در حظیرۂ جد خود خلیل اللہ متصل سرائے روح اللہ خان در دہلی پیوند خاک گردید۔ در فارسی و ریختہ (اردو) اشعار آبدار می گفت (قاموس المشاہیر جلد اول صفحہ ۱۰۸)۔

[1] محمد امین معروف بہ سعادت خان و ملقب بہ برہان الملک از نجبا خراسان بود مورث اعلی نوابان سلاطین اودھ است۔ پدرش نصیر خان در عہد بہادر شاہ وارد ہند گردید۔ بعد از وفات نصیر خان پسرش محمد امین خان نیز بہند آمد۔ و در آغاز عہد محمد شاہ فوجدار و در ۱۷۲۲ء بجائے راجہ گردھر حاکم مالوہ گردید۔ در ہمیں سال از خطاب برہان الملک مشرف شد۔ محمد امین خان قبل یک روز از غارت مشہور دہلی بتاریخ ۹ رذی الحجہ ۱۱۵۲ھ مطابق ۹ مارچ ۱۷۳۹ء وفات یافت و در مقبرۂ برادرش سیادت خان در دہلی مدفون شد (قاموس المشاہیر جلد اول صفحہ ۲۹۰)۔

امیر خان گفت حضرت بیت دوم ہم بخوانند۔ بیت :۔

سگِ اصحابِ کہف روزے چند
پئے نیکاں گرفت مردم شد

مدعا کہ پادشاہ در سیر و شکار و عیش و عشرت مسرور ماندہ امرای حضور در امصار و بلاد بحکومت استیلا یافتہ ہر کسے بخود سری کار میکرد۔ چنانچہ چینقلیچ خان نظام الملک حاکم دکہن و سعادت خان صوبہ دار اودھ طوق اطاعت از گردن کشیدہ خود سر شدند و باغیان مرہٹہ ممالک گجرات و مالوہ قبضہ کردہ تا دروازۂ آگرہ غارت میکردند و امرای دربار از روی زلوتی جہاں آباد بآنہا نوشتہ دادند۔ چوں چراغ انتظام مملکت بے نور گشت بصلاح بعضے مصاحبان آصف جاہ خان کہ در حدود دکہن بود طلبا نیدہ مدار المہام جزو و کل فرمودند موصوف الیہ وزارت و مصاحبت عالمگیر کردہ بود چوں بدین نوع رنگینی و نازنینی دید نرسید۔ باز ہم در تہذیب اخلاق پادشاہ چندے در سعی بلیغ نمود و اوقات شب و روز منقسم ساختہ کار ہا بار ملکی و مالی وقت بوقت پیش کردن گرفت۔ چوں طبیعت پادشاہ بطرف دیگر مایل بود در تہذیب او ہیچ مفید نگشت۔

روزے پادشاہ آصف خان را خلعت وزارت بخشیدہ ہماں وقت در حالت نغمہ از یکے سازندہ دلخوش شدہ او را نیز برابر آصف جاہ خان خلعت بخشید آصف جاہ رنجیدہ خاطر شد در نفاذ امور ملکی پہلو تہی نمود۔ مصاحبان حضور ہم در مقام لعنت آصف جاہ افتادند۔ چنانچہ یکے از امرا در مجلس شاہی گفت کہ آصف جاہ مثل فرادرس جبیانی و جست و خیز و جانفشانی می سازد۔ چوں آصف جاہ ایں سخن شنید

گفت اگر ہمین حال تا چندگاه خواهد ماند بالائی فصیل کنگره های قلعهٔ دہلی میمونہا بازی خواهند ساخت - مدّعا که آصفجاه بخدلیعت وفریب مالش کرده در علاقهٔ خود بگذشت -

همدران ایام نادرشاه تسخیر ایران وخراسان وترکستان کرده بر ہندوستان یورش نمود -

تسلّط یافتن نادرشاه برممالک ایران و توران و خراسان و ہندوستان

مؤرّخان مے نگارند که اسلاف و اجداد نادرشاه از قوم افشار الوس ترکمان بودند که در عہد شاه اسماعیل صفوی[1] از بلاد ترکستان آمده در خراسان در موضع نادر سکونت اختیار نمودند -

دران سنه ۱۱۰۰ھ یکہزار ویکصد[2] یک نادرشاه متولد گشته نامش ندرقلی نهادند و درحالت خوردی آثار جلادت وجوانمردی وشجاعت وبهادری از ناصیهٔ او لایح بود چون بسنّ رشد وتمیز رسید فرّ اقبال از جبین او جلوه میداد کارهای

---

[1] متوفی سنه ۹۳۰ھ مطابق سنه ۱۵۲۴ میلادی -

[2] اما "تولد آن حضرت در یوم شنبه بیست وهشتم شهر محرم الحرام سال ہزار و صد ہجری در قلعهٔ دستجرد دره جز در مکانے که بالفعل بعمارات عالیه احداث وبه مولودخانه شهرت یافته اتفاق افتاد - باسم جدخود محمد ندرقلی بیگ موسوم گردید"

(تاریخ جہانکشائے نادری مصنفهٔ میرزا مهدی ورق ۱۸ مخطوطه نمبره ۳۲۹ کتابخانه محکمه تحقیق واشاعت جموں وکشمیر)

نادر از وصاد میگشت۔ رفته رفته به نادر قلی بیگ شهرت یافت و به نیروی همّت و طاقت بلادت برأقران دوران سبقت بوده طایفۂ افشار و فرقۂ اکراد را محکوم خود گردانید۔ و در حدود کلات آمده دست دستبرد و غارت دراز کرده جمعیتی بهم رسانید و در ۱۱۳۰ھ یکهزار و یکصد و سی در پی ملک محمد[۱] سیستانی که از اولاد میرزا رستم خان بود ملازم شده اقتدار و اعتباری بهم رسانید۔ و در همان حالت شاهزاده طهماسپ[۲] صفی میرزا پسر شاه حسین[۳] میرزا بعد مقتول شدن پدر و شاهزاده های دیگر که زیاده از[۴] بیست کس در غلبۂ محمود[۵] خان افغان بقتل رسیده بودند با جمعی از متابعان خود در مشهد رسید و اعیان و ارکان شهر مشهد باستقبال او برآمده در متابعت و مطاوعت او بانقیاد و اعتقاد

---

۱ صحیح :- ملک محمود سیستانی (تاریخ جهان کشائے نادری قلمی ورق ۸)۔

۲ طهماسپ ثانی (۱۷۲۲ء تا ۱۷۳۲ء)۔ ۳ شاہ حسین میرزا صفوی (۱۶۹۴ء تا ۱۷۲۲ء) بردست اشرف خان عمزادۂ میر محمود افغان در اصفهان قتل شد۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید بتاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۱۲ مترجمہ سید وہاج الدین کنتوری، چاپ ۱۹۳۹ء۔

۴ قتل عام شهزادگان صفویه بردست محمود خان بتاریخ ۷ر فروری ۱۷۲۵ء واقع شد۔ (ایضاً صفحه ۲۰۹)۔

۵ متوفی ۱۷۲۵ء۔ محمود خان یا میر محمود خان غلجه افغان پسر میر اویس (متوفی ۱۷۱۵ء) بانیٔ حکومت افاغنه در ایران بود۔ بعد از قتل عم خود میر عبد الله که به شرایط چند بر سیادت ایران راضی شده بود در ۱۷۱۵ء بر تخت نشست۔ و بعد از حکومت یازده سال در عمر بیست و هفت سالگی بردست عمزاد خود میر اشرف غلجه افغان بتاریخ ۲۲ر اپریل ۱۷۲۵ء مقتول شد۔ (تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۰۹)۔

تمام سلوک نمودند۔ نادر قلی بیگ کہ مدار المہام محمد خان بود از درگردان شدہ بملازمت شاہزادہ شرف اعتبار حاصل نمود۔ و بر دفع محمد خان سیستانی استقامت کردہ بوقت فرصت مقتول ساخت۔

آنگاہ بخطاب طہماسپ قلی خانی سرفراز شد۔ و سکّہ و خطبہ بنام شاہ طہماسپ جاری ساخت و اشرف سلطان[۱] افغان کہ در صفاہان حکمرانی میکرد بمحاربہ و مقاتلہ مہزوم کردہ ممالک خراسان مثل ہرو و خبوشان و آذربایجان و ماوراء النہر و استرآباد و ہمدان و کرمان مفتوح ساخت۔

چون شاہزادہ طہماسپ بسبب صغر سن و عدم تجربہ و قصور فہم در تربیص اساس مملکت انتظام و اہتمام نتوانست کرد زمام اختیار جزو کل در دست طہماسپ قلی[۲] افتاد۔ و در اکثر امورات شاہ را باو گفتگوی شد۔ طہماسپ قلی چون عرصہ خالی دید خیال سلطنت بخاطر آوردہ شاہزادہ طہماسپ در مشہد نظربند کرد و فرزند او عباس میرزا کہ بعمر دو سالہ[۳] بود بسلطنت برداشت او سکّہ و خطبہ بنام او جاری ساخت۔ بعد آن برائی تسخیر بغداد و تبریز تصور نمودہ از دیوان حافظ تفاول گرفت این غزل برآمد۔ غزل

---

[۱] اشرف خان در ۱۷۳۰ء مطابق ۱۱۴۳ھ از دست ابراہیم حسین خان برادر اشرف خان در بلوچستان کشتہ شد۔ برائے تفصیل ملاحظہ کنید۔ تاریخ جہانکشائے نادری ورق ۸۰ و ۸۱۔

[۲] یعنی نادر شاہ۔

[۳] و بروایت میرزا مہدی "عباس مرزا ولد شاہ والاجاہ دران وقت ہشت ماہہ بود" تاریخ جہانکشائے قلمی ورق ۱۱۹۔

اگرچہ بادہ فرح بخش و باد گلبیز[1] است

بہ بانگ چنگ بخور (مخور[2]) می کہ محتسب تیز است

عراق و فارس گرفتی بہ شعر خوش (خود) حافظ

بیا کہ نوبت بغداد و وقت تبریز است

در ۱۱۴۳ھ[3] مدام و مراغہ و تبریز تسخیر نمودہ بجانب بغداد ایلغار فرمود۔ یک طرف بغداد کہ جانب ایران بود تاراج کردہ در قبضہ آورد۔ و برائی تسخیر حصۂ دوم بغداد با افواج شاہ روم[4] محاربہ و مقاتلہ بطول انجامید۔ عاقبت بہ مصالحہ تصفیہ کردہ بطرف فارس فرس عزم را جولان دادہ شیراز و شروان و داغستان قبضہ نمود۔ پس برائی افتتاح قلعۂ گنجہ کہ در قبضۂ پادشاہ روم بود قدم رنجہ نمود۔ چند ماہ در محاصرہ آن کشش و کوشش

---

[1] در تاریخ جہانکشائے نادری قلمی ورق ۸۰ بجائے "گلبیز" "گل بیز" مذکور است۔

[2] در تاریخ نادری ورق مذکورۂ بالا در مصرعۂ دوم "مخور" بجائے بخور و در مصرعۂ سوم "خود" بجائے خوش آمدہ است۔ [3] مطابق ۱۷۳۰ء۔ برائے تفصیل این فتوحات رجوع کنید بتاریخ جہانکشائے نادری اوراق ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴۔

[4] مراد از محمود خان اول (۱۷۳۰ء تا ۱۷۵۴ء) شہنشاہ قسطنطنیہ فرزند مصطفےٰ ثانی و برادرزادۂ احمد خان سوم است۔ در سال ۱۷۳۰ء مطابق ۱۱۴۳ھ بعد از خلع عمزادۂ خود احمد خان سوم جانشین پدر شد۔ در عہدش صوبہ جات آرمینیہ و گرجیا شامل مقبوضات نادر شاہ شدند۔ در ۱۱۶۹ھ مطابق ۱۷۵۴ء فوت شد۔ (قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۲۰۲)۔

کردہ مفتوح ساخت۔

بعد آں قلعۂ دربند[1] کہ در قبضۂ شاہ روس بُود بدست آوردہ بجانب صفاہان برگشت۔ و ضبط و ربط مقدمات نمودہ بجہت انتظام امور خراسان و دفع[2] اشرف سلطان افغان کہ بعد تسلط شاہ طہماسپ بخراسان فرار اختیار کردہ بُود بجانب ہرات نہضت فرمود۔ و پیش از ورود او حسین خان افغان اشرف سلطان را منہزم ساختہ خود در قلعۂ قندہار بمقابلۂ لشکر طہماسپ قلی مستعد شدہ بُود۔ طہماسپ قلی مقدمۂ او معطل داشتہ بتدریج بندوبست مملکت ایران و انتظام خراسان درست فرمود۔ و بعضی شاہزادہ ہا کہ موجود بُودند دفع کردہ بر سریر سلطنت جلوس نمود و ملقب بہ نادر شاہ شد۔

پس برائے تسخیر قندہار و قلع و قمع حسین خان افغان رایت عزیمت افراخت و حسین خان افغان با عسکر فراوان درمیان قلاع محکم کہ بر سر کوہ واقع است متحصن گشتہ مدت محاصرہ بطول انجامید کہ عرصۂ سہ سال بہ مجادلہ و مقاتلہ در گذشت۔ عاقبت بہ نیروی اقبال فتح یاب شدہ مخالفان بسزا رسانید و ہنگام ہنگامہ آرائی محاصرۂ قندہار در ۱۱۴۹ھ ایلچی[3] خود نزد محمد شاہ جہت براہ سلامی

---

[1] تسخیر دربند و قلعہ جات دیگر مثل شروان و گیلان و باکو و رشت کہ در قبضۂ روس بُودند در ۱۷۳۴ء مطابق ۱۱۴۷ھ شد۔ (تاریخ ادبیات ایران مترجمہ سید تاج الدین کنتوری صفحہ ۲۱۴)۔

[2] صحیح این است کہ دفع اشرف سلطان و قتل وے در ۱۷۳۰ء قبل از فتح دربند وغیرہ بوقوع آمد۔ و آنکہ حسن می نویسد مبنی بر سہو است۔

[3] بروایت میرزا محمد مہدی نام این سفیر محمد خان ترکمان بُود۔ بقول مرد نامزدہ بتاریخ ۴۴

فرستاد که ملک کابل و پشاور و سندھ در تصرف دربار دہلی است و مردم افاغنہ و غلجیہ از قندہار در ملک ایشان گریختہ میروند۔ ایشان بنام صوبہ داران خود حکم بنویسند کہ مفسدان را از ہر جا گرفتار کردہ بسزا رسانند۔ محمد شاہ چونکہ موجب مخموری خود و مغروری امرا در فرستادن جواب تجاہل نمود۔ و ایلچی مذکور بغیر رخصت رجعت کردہ در اثنای راہ بقتل رسید۔

نادر شاہ بعد فراغت قندہار با شاہزادہ بعضی امرا در ۱۱۵۱ھ یکہزار و یکصد و پنجاہ عزیمت تسخیر ہندوستان نمودہ بیورش اوّل غزنین و کابل و پشاور در قبضہ فرمود۔ و بعد فتح کابل مراسلۂ خاص بنام محمد شاہ روانہ ساخت۔

نقل مراسلہ:۔ دار القرار قندہار و دار السرور پشاور کہ از مضافات رقبات ایران است تسخیر کردم ہندوستان سلطنت علیحدہ است قصد آن نیست مگر آنکہ چہار کرور روپیہ کہ ہمایون شاہ از شاہ طہماسپ ماضی گرفتہ است بدہند۔ تعرضی نخواہم کرد و الّا مقرر نمایند کہ بکدام محل و مکان تیغ بید ریغ خون افشان و خدنگ جہان ستان پران گردد۔ بیت:۔

عروسے ملک کسے در کنار گیرد چست
کہ بوسہ بر لب شمشیر آبدار زند

چون این مرتبہ ہم از محمد شاہ جوابے نرسید نادر شاہ نفاق سلطنت او معلوم کردہ فرصت غنیمت دانستہ با جیش و لشکر آراستہ رو بہ ہندوستان نہادہ

۴۴ یازدہم سال ۱۱۴۹ھ از راہ سندھ روانۂ دیار ہند گردید (تاریخ جہانکشای نادری قلمی ورق ۱۹۱)۔

۴۶ لہ نزد رستم علی شاہ آبادی صاحب "تاریخ ہند" شمارۂ افواج ایرانی پنجاہ و پنج ہزار سوار بود۔ از "تاریخ

از آب نیلاب عبور نمود و از دریای جہلم و چناب با جمعیت عسکر و دواب و اسباب گذشته در دار السرور لاہور میان شمله باغ[1] نزول اجلال فرمود۔

خدایار[2] خان پسر سیف الدوله عبد الصمد خان که حکمران لاہور بود بقدر سی لک روپیه نقد و جنس و چند زنجیر فیل با نفائس و ہدایای دیگر تحفۂ مقدم شریف گذرانید۔ و از حضور مورد الطاف موفور گشته بر حکومت لاہور بدستور اقتدار یافت۔ و فخر الدوله تسخیر ملک کشمیر بر خود ذمّه گرفته بحکومت آنجا فائز گشت[3]۔ ناصر خان صوبه دار کابل و پشاور ہم بر خلافت گاہ خود بدستور مامور شد۔ و خود از لاہور برای ملازمت حضور اشہب تیز گام را مہمیز داده در پانی پت شرف ورود ارزانی فرمود۔ ازین طرف کیوان جاه محمد شاه در حالت مدہوشی سرمست بادۂ عشرت بود و امرای دولت مخمور

[4] جہان کشای نادری" معلوم می شود که نادر شاه از ایران با ہشتاد ہزار فوج روانه شده بود۔ اردو این تعداد را بیک لک و شصت ہزار نفوس رسانیده است۔ بقولش درین شماره زیاده از شش ہزار زنان ہم بودند که خود را بلباس مردان نشان داده بودند۔ (لیٹر مغلس ص ۳۳)۔

[1] در تاریخ جہانکشای نادری (ورق ۱۹۷) این نام "باغ شعله" آمده است۔ غالباً مراد از شالمار باغ است۔

[2] صحیح:۔ "ذکریا خان بہادر صوبیدار لاہور خلف سیف الدوله عبد الصمد خان مرحوم است (واقعات کشمیر صفحه ۲۵۳)۔

[3] صحیح این است که محرک این حمله برہان الملک سعادت خان صوبیدار لکھنؤ بود۔ و آنکه حسن نوشته است مبنی بر سہو است۔

(قاموس المشاہیر جلد اول صفحه ۲۹)۔

صہبای نخوت و خودکامی گشتہ آواز کسے نمی شنیدند۔ ایلچیان نادرشاہ ماہہا در دربار تباہ گشتہ سخنان آنہا کسے نشنید۔ و یک ایلچی در عرض راہ کشتہ شد۔ می گویند کہ آصف جاہ خان این حال دیدہ بجانب دکھن رفت و نادرشاہ[1] پیغام ساخت (داد) کہ تا دروازۂ دہلی میدان خالی ست اگر تشریف آرند مضائقہ نیست پس نادرشاہ کابل را قبضہ نمود۔ چون عرضی صوبہ داران کابل و پشاور بہ حضور رسید پادشاہ در مہتاب باغ سرمست نغمہ و شراب بود عرضی صوبہ داران در جام شراب انداختہ فرمود۔ ع این دفتر بے معنی غرق مئے ناب ولی۔

بعد فتح کابل نادرشاہ مراسلۂ دیگر فرستادہ جواب آن ہم نہ نوشتہ می گفتند کہ جواب چہ می نویسیم اگر می نویسیم القاب چہ می نویسیم او نادر قلی است ذاتی پادشاہ نیست دران غفلت خبر رسید کہ نادرشاہ از اٹک عبور نمود۔ پس محمد شاہ بمقابلہ او فوج شاہی تعین فرمود امّا فوج مذکور تا عرصۂ دو ماہ در کرنال رسید چونکہ نادرشاہ از لاہور بطرف دہلی نہضت ساخت۔ امرای محمد شاہ از خواب نخوت بیدار شدہ در فکر تدارک افتادند و برہان الملک خان دوران میر بخشی با فوج دریا موج[1] بہ مقابلہ و مدافعۂ نادرشاہ فرستادند۔ بمقام پانی پت بین الفریقین محاربہ و مقاتلہ واقع شدہ جم غفیرے از جانبین در چاہ عدم افتاد۔ و بسیارے از امرا قتل

---

[1] مرزا محمد مہدی شمارۂ افواج محمد شاہ سی صد ہزار مرد نامی و دو ہزار زنجیر فیل جنگی و سہ ہزار عرادہ توپ اژدر دہان، برق آہنگ" نوشتہ است۔

(تاریخ جہانکشائے نادری ورق ۱۹۸ ب)۔

رسید۔ از آنجا کہ اُمرای حضور خصوصاً برہان الملک با خان دوران متخاصم بُود موجبِ آں در حالت محاربت یکدیگر را بامداد و اعانت معاونت نہ کردند نزدیک بُود کہ شاہ مغلوب می شد۔

دراں اثنا بہ مخالفت برہان الملک خان دوران بقتل رسید و از مردمان کشمیر بموافقت او یادگار خان و مُلّا امان اللہ بدار الملک آخرت آرمید ند[1]۔

و نیز دراں حال برہان الملک بر ہودج فیل نشستہ ہر سو تیر می انداخت دراں اثنا فوج قزلباشاں او را گرد کردہ درمیان گرفتند و یکے از قزلباشاں دویدہ نزد برہان الملک رسید و ریسمان گرفتہ بر ہودج فیل عروج نمود۔ برہان الملک کمان از دست افگندہ خود را بجد تفویض ساخت و قزلباش فیل را جوش دادہ بحضور نادر شاہ گذرانید نادر شاہ او را جرم بخشی کردہ بوقت خوردن با خود شریک ساخت و برہان الملک سخنان دلآویز و صلح آمیز و فرحت انگیز با او بیان کردہ برایں سخن راضی ساخت کہ چیزے نذرانہ گرفتہ واپس برود۔ آنگاہ برہان الملک رقعۂ بجانب محمد شاہ فرستادہ کہ آصفجاہ خان را برائی فیصلۂ نذرانہ روانہ سازند محمد شاہ را بشنیدن ایں سخن اندک دلجمعی شد و آصفجاہ نزد نادر شاہ روانہ ساخت۔ و بعد گفتگوی بسیار دو کروڑ روپیہ نذرانہ نقدی دادن تقرر یافت و عہد نامۂ جانبین نوشتہ شد۔ آصفجاہ عہد نامہ گرفتہ پیش محمد شاہ رفت و بچاپلوسی و چالاکی کارگذاری خود بیان ساخت و حسن خدمت برہان الملک بر زبان نیاورد محمد شاہ آصفجاہ خان را خان دوران و امیر الامرا خطاب بخشیدہ خلعت بیش بہا عطا فرمود۔

---

[1] فی الاصل :۔ "آرمید"۔

روز دوم محمد شاہ بکمال تو زک و جاہ بملاقات نادر شاہ قدم رنجہ ارزانی داشت و نادر شاہ فرزند خود با ستقبال او فرستادہ خود تا لب فرش تواضع نمود۔ چون بکمال تعظیم و تکریم ہم زانوی یکدیگر نشستند برادرانہ و دردمندانہ با ہمدیگر بسخن پیوستند۔ و بعد اختلاط و انبساط بسیار روز دوم نادر شاہ از محمد شاہ رخصت انصراف گرفتہ عزم قندہار نمود۔ و محمد شاہ ہم عازم دہلی شد۔ برہان الملک بجلدوی حسن خدمت خود متوقع خطاب امیر الامرائی بود۔ چون شنید کہ آصف جاہ گرمی بازار خود کردہ بخطاب امیر الامرا کامیاب شد ہمان وقت نادر شاہ را گفت کہ حضور عجب کردند کہ در دہلی خزینہ ہائی قارونی موجود است ہمگی بر مواخذہ دو کرور روپیہ راضی شدند و این قدر نقد از این نیازمند خاکسار ہم ادا می تواند کرد خزاین شاہی و دولت امرا پدرم ہا روپیہ موجود است ازین جا تا دہلی ہمگی چہل میل مسافت دارد ہرگاہ بر تکلیف خود راضی شوند خوب لطف دہد۔ نادر شاہ بشنیدن این سخن خشنود شدہ ہمان لحظہ آصف جاہ طلبید و فرمان داد کہ محمد شاہ حاضر باشد ملاقات باز دہد ضرور است۔ آصف جاہ محمد شاہ را پیغام فرستاد وی فوراً با چندکس از امرا و خواجہ سرا بدربار آمدہ متردد بود۔ نادر شاہ بدستور سابقہ او را بتواضع و تکریم جلوس دادہ فرمود برادرم محمد شاہ سامان و اسباب سلطنت و حرمخانہ خود لطلبانید و بخاطر جمعی تمام درین جا قرار نمائید و لشکر خود را بگوئید ہر کہ می خواہد بہ دہلی می رود و ہر کہ نمی خواہد بمرافقت شما درین جا بماند۔

محمد شاہ را ہوش و حواس پریدہ رفتہ سبب نظر بندی خود پرسید۔ نادر شاہ گفت کہ مقالید خزائن خود بدست من بدہند کہ فردا روانۂ دہلی خواہم شد

پس محمد شاہ کلید ہای دفاین بحضور گذرانید و نادر شاہ بدست معتبران خود دادہ در دہلی روانہ ساخت کہ خزاین شاہی را تصرف نمایند باستماع این خبر عسکر شاہی را زیر و زبر شدہ بطرف دہلی رجعت کردند۔ و قزلباشان دست غارت دراز کردہ سپاہان را تاراج نمودند۔ ہر کہ از دست آنہا نجات یافت گوجران کوہستان مال و سامان آنہا بتطاول بردند۔

روز دوم نادر شاہ داخل دہلی شدہ بعد پنج شش روز عید قربان بود آں روز خطیب در مسجد جامع خطبہ بنام نادر شاہ خواندہ در نفس شہر تا وقت عصر امن و امان بود۔ ہماں وقت از تنگی خانہ یک چرسی آواز داد کہ نادر شاہ در محل سرا بردہ بود ندیک قلماقنی او را قتل کرد این افواہ در تمامی شہر شہرت گشتہ چوں سپاہان نادر شاہ درمیان شہر بے تردد فرداً فرداً اسیری کردند۔ مردمان دہلی بے محابا در قتل مغلان مبادرت نمودند و از کوچہ و بازار ہر جا کہ مغلان دیدند از تیغ گذرانیدند۔ و از طرف محمد شاہ ہیچ کسے ممانعت آنہا نکردہ بوقت شام خبر بہ نادر شاہ رسید وی افواج خود را حکم داد کہ بجائی خود قایم باشند ہرگاہ فوج شاہی بشما متعرض گردد مدافعہ آنہا بہ دارند و رنہ خاموش باشند۔ مردم عوام مغلان را ہر جا می کشتند تا صبح فردا ہمقصد ترکی سپاہ از تیغ گذرانیدند ارکان دربار تماشا می دیدند۔ نادر شاہ علی الصّباح استفسار این امر خطیر کردہ عمل بدتر بود نہایت تحسر نمود کہ در جنگ کرنال

ل بقول حزین اصفہانی متوفی ۱۷۶۶ء ہفت ہزار نفر از ایرانیاں دریں فساد مقتول شدند و لے صاحب "البیان" عبدالکریم خان دہلوی تعداد ایشاں سہ ہزار نوشتہ است کہ قرین قیاس است۔ (بحوالہ لیٹر مغلس جلد دوم صفحہ ۳۶۶)۔

ہمگی سہ کس زخمی شدند و درمیان شہر صدہا تباہ گشتند۔ ہمان وقت بر سمند سبک خرام سوار شدہ خرامان خرامان درمیان اسواق و بازار سیر میکرد و لاشہ ہائی مغلان بر سر بازار افتادہ دید و از مردمان از دور بر سر او سنگہا میزدند چنانچہ یک افسر زخمی شد۔ معاینۂ این حال چشمان او سرخ گشتہ برائی قتل عام فرمان داد و خود در مسجد روشن الدولہ خونین دماغ نشستہ شمشیر خود دیک حصہ برہنہ کردہ پیش گذاشت۔ سپاہان صمصام خون آشام از نیام برکشیدہ بر قتل عام اقدام کردہ جوی ہائی خون درمیان اسواق جاری کردند و عمارات شہر را آتش کشیدہ دودمان ہا تباہ نمودند۔[1] محمد شاہ با جمیع امرای خود در پیش نادر شاہ نشستہ بود و کسے را طاقت دم زدن نداشت ناگاہ یکے از خواجہ سرایان محمد شاہ را گریہ کنان بیان ساخت کہ اے محمد شاہ رعایای آبا و اجداد شما تمام قتل شدند محمد شاہ آب دیدہ کردہ گفت۔ بیت:۔

دیدۂ عبرت کشا و قدرت حق را ببین
شامتِ اعمال مردم صورتِ نادر گرفت

مدعا کہ تا دو پہر روز احوال قیامت قائم بود ہر کہ از مردمان و زنان و طفلان

---

[1] بروایت مرزا محمد مہدی: "از دروازۂ اجمیری تا در مسجد جامع و چند محلہ دیگر صغیراً و کبیراً عرضۂ شمشیر شدند۔ از ہنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب زبانۂ این شعلۂ پرشور شرر بہ ثریا می رسید۔ و دار کند و کوب و رُفت و روب و قتل و نہب بہر تقصیرے نشد تا ہنگام شام کہ نصف المعمورہ لکد کوب جنود قہر و آتش جہل، برق خرمن زندگانی بسی ہزار تن از خورد۔"

(تاریخ نادری ورق ۲۰۵ الف)۔

پس محمد شاہ کلید ہای دفاین بحضور گذرانید و نادر شاہ بدست معتبران خود دادہ در دہلی روانہ ساخت کہ خزاین شاہی را تصرف نمایند باستماع این خبر عسکرہ شاہی را زیر و زبر شدہ بطرف دہلی رجعت کردند۔ و قزلباشان دست غارت دراز کردہ سپاہان را تاراج نمودند۔ ہر کہ از دست آنہا نجات یافت گوجران کوہستان مال و سامان آنہا بتطاول بردند۔

روز دوم نادر شاہ داخل دہلی شدہ بعد پنج شش روز عید قربان بود آن روز خطیب در مسجد جامع خطبہ بنام نادر شاہ خواندہ در نفس شہر تا وقت عصر امن و امان بود۔ ہمان وقت از بنگی خانہ یک چرسی آواز داد کہ نادر شاہ در محل سرا بردہ بودند یک قلماقنی او را قتل کرد این افواہ در تمامی شہر مشتہر گشتہ چون سپاہان نادر شاہ درمیان شہر بے تردد فرادا فراد اسیری کردند۔ مردمان دہلی بے محابا در قتل مغلان مبادرت نمودند و از کوچہ و بازار ہر جا کہ مغلان دیدند از تیغ گذرانیدند۔ و از طرف محمد شاہ ہیچ کسے ممانعت آنہا نکردہ بوقت شام خبر بہ نادر شاہ رسید وی افواج خود را حکم داد کہ بجائی خود قایم باشند ہرگاہ فوج شاہی بشما متعرض گردد بمدافعۂ آنہا پردازند ورنہ خاموش باشند۔ مردم عوام مغلان را ہر جا می کشتند تا صبح فردا بہ قصد ترکی سپاہ از تیغ گذرانیدند[1] ارکان دربار تماشا می دیدند۔ نادر شاہ علی الصباح استفسار این مرخطیر کردہ عمل بدتر بود نہایت تحسر نمود کہ در جنگ کرنال

[1] بقول حزین اصفہانی متوفی ۱۱۸۰ہ ہفت ہزار نفر از ایرانیان درین فساد مقتول شدند و لے صاحب "البیان" عبدالکریم خان دہلوی تعداد ایشان سہ ہزار نوشتہ است کہ قرین قیاس است۔ (بحوالہ لیٹر مغلس جلد دوم صفحہ ۳۶۶)۔

ہمگی سہ کس زخمی شدند و درمیان شہر صدہا تباہ گشتند۔ ہماں وقت بر سمند سبک خرام سوار شدہ خراماں خراماں درمیان اسواق و بازار سیر میکرد و لاشہا ئی مغلان بر سر بازار افتادہ دید و از مردمان از دُور بر سر او سنگہا میزدند چنانچہ یک افسر زخمی شد بمعاینۂ این حال چشمان او سرخ گشتہ برائی قتل عام فرمان داد و خود در مسجد روشن الدولہ خونین دماغ نشستہ شمشیر خود یک حصّہ برہنہ کردہ پیش رو گذاشت۔ سپاہان صمصام خون آشام از نیام برکشیدہ بر قتل عام اقدام کردہ جوی ہائی خون[1] درمیان اسواق جاری کردند و عمارات شہر را آتش کشیدہ دودماں ہا تباہ نمودند۔

محمد شاہ با جمیع امرای خود در پیش نادر شاہ نشستہ بُود و کسے را طاقت دَم زدن نداشت ناگاہ یکے از خواجہ سرایان محمد شاہ را گریہ کنان بیان ساخت کہ اے محمد شاہ رعایای آبا و اجداد شما تمام قتل شدند محمد شاہ آب دیدہ کردہ گفت۔ بیت:۔

دیدۂ عبرت کشا و قدرت حق را ببیں

شامتِ اعمال مردم صُورتِ نادر گرفت

مدّعا کہ تا دو پہر روز احوال قیامت قائم بُود ہر کہ از مردمان و زنان و طفلان

---

[1] بروایت مرزا محمد مہدی: "از دروازۂ اجمیری تا در مسجد جامع و چند محلہ دیگر صغیراً و کبیراً عرضۂ شمشیر شدند۔ از ہنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب زبانۂ این شعلۂ پر شور شر بہ ثریا می رسید۔ و در کند و کوب و رُفت و روب و قتل و نہب بسر تقصیرے نشد تا ہنگام شام کہ نصف المعمورہ لکدکوب جنود قہر و آتش جہل، برق خرمن زندگانی سی ہزار تن از خورد۔"

(تاریخ نادری ورق ۲۰۵ الف)۔

دریافتند از تیغ گذرانیدند مال و متاع و رخت و اسباب ہر کس بغارت بردند۔ عاقبت ہمہ ہا رجوع بہ آصف جاہ کردند۔ آصف جاہ شمشیر عریان بگردن خود آویختہ و سر برہنہ اشک فشان در پیش نادر شاہ مدتے استادہ ماند و نادر شاہ را در دل رحم آمدہ گفت چہ می خواہی آصف جاہ این بیت گذارش ساخت۔ بیت:

کسے نماند کہ دیگر بہ تیغ ناز کشی

مگر کہ زندہ کنی خلق را و باز کشی

نادر شاہ لحظۂ سر فرو افگندہ صمصام در نیام کردہ فرمود کہ بریش سفید تو بخشیدم ہماں لحظہ نقیبان و چاوشان در شہر بر آمدہ امان امان غوغا بر داشتند بعد آں ہر دو پادشاہ با ہمدیگر بالتفات گفتگو میکردند و در حل و عقد امور ملکی بحث ہا می نمودند۔

لطیفہ:۔ روزے نادر شاہ را در معدہ گرانی بود۔ حکیم از دوائی خانہ گلقند طلبانید و یک دو ماشہ وزن کردہ بہ نادر شاہ خوردن داد۔ نادر شاہ مرتبان بر داشتہ از دو انگشت گلقند کشید و می خورد تا یک نیم آثار ہضم طبیعت ساختہ گفت حلوائی خوبست دیگر بیارند۔

لطیفہ:۔ روزے نادر شاہ برائی ہوا خوری بر آمدہ محمد شاہ گفت در ایران فیل عنقاست امروز فیل سواری پسند فرمایند۔ چون نادر شاہ بر فیل سوار شدہ بر فیلبان نظر افگند گفت این کیست پادشاہ گفت فیلبان است فیل را می راند نادر بجانب فیلبان گفت کہ عنان فیل بدست من بدہ وی عرض کرد کہ فیل را عنان ندارد باشارۂ من می رود۔ خشمگین شدہ گفت فیل را ایستانید من فرود آیم ہر کہ عنانش بدست غیر باشد سواری را نشاید۔

لطیفہ:- نور بائی نام رقاصہ بود مشہور خوش پسند محمد شاہ روزے نادرشاہ در حالت نغمۂ سرور از خشنود شدہ انعامش افزود و فرمود اے نور بائی روی ہندوستان سیاہ کن بیا تا کہ بہ ایران ترا بجبر برم مجرد شنیدن نور بائی این رباعی در قص سرودمی زد۔ رباعی:-

من شمع جانگدازم تو صبح دلکشائی
سوزم گرت نہ بینم میرم چو رخ نمائی
نزدیک این چنینیم دور آنچنان کہ گفتم
نے تاب وصل دارم نے طاقت جدائی

نادرشاہ را باستماع این سماع دل خوش شدہ از ارادۂ خود باز ماند۔ عاقبۃ الامر دختر محمد شاہ[1] در عقد ازدواج فرزند خود نامزد ساختہ در شہر دہلی عرصۂ پنجاہ و ہفت روز شور قیامت برداشتہ بجانب ایران رجعت نمود۔ و دفاین و خزاین از جواہرات و یواقیت و مروارید نقد و جنس چہ از مخازن شاہی چہ از جرمانۂ امرا و اعیان شہر نقد سی کرور روپیہ[2] بر شتران بار کردہ راہ خود گرفت

[1] درست این است کہ دختر یکہ بہ نصر اللہ خان فرزند خود نادرشاہ متزوج شد صبیۂ داور بخش نواسۂ شہزادہ مراد پسر شاہ جہان بود۔ و آنکہ حسن نوشتہ است ظاہراً سہو است۔ (البتہ مخلص جلد ۲ صفحہ ۳۷۰)۔ [2] آنند رام مخلص کہ او زیر ہند متعلق بود می نویسد کہ نادرشاہ شصت لک روپیہ چند ہزار اشرفی قیمتی یک کرور روپیہ و جواہرات مساوی پنجاہ کرور روپیہ و تخت طاؤس کہ در تمام دنیا لاثانی بود از محمد شاہ بعنیش بطور تاوان جنگ گرفت۔ (ایضاً صفحہ ۳۷۱)۔

وکابل وپشاور و ڈیرہ جات در قبضۂ اقتدار خود درآورد و پنجاب و ہندوستان بطور محمد شاہ گذاشت۔ پس در ممالک افغانستان تدارک سرکشان افاغنہ بخوبی ساختہ در ولایت خراسان رایت اقبال افراشت و از روی غرور و نخوت جبلی ارکان و اعوان سلطنت را باخذ جریانہ و مصادرہ ہا بسیار رنجانید۔ و از فرزند خود رضا قلی بیگ متوہم شدہ او را نظربند ساخت۔ چون آشوب و آسیب او بحد اتم رسید ہر فردے از افراد و منتوہم و متنفر گشت تا آنکہ در ۱۱۶۰ھ جمع از قوم افشار شبانہ بر سر او تاختہ در نہانخانۂ عدم انداختند۔ تاریخ:

مترس از کسے و بگو بیدریغ

جدا شد سر و پای نادر ز تیغ

بالجملہ عنایت اللہ خان بعد واقعۂ ہایلۂ نادرشاہ بدستور بر ایالت کشمیر دستوری یافت۔ و از طرف او تا عرصۂ دو سہ ماہ ابوالبرکات خان نیابت میکرد و عنایت اللہ خان بسبب اخذ جریانۂ نادرشاہ متغیر الاحوال شدہ بود فراغتے بہم رسانیدہ اواخر ذی قعدہ ۱۱۶۰ھ وارد خطہ گردید۔ بیج

۱؎ نادرشاہ بروز یکشنبہ ۱۱ جمادی الثانی ۱۱۶۰ھ (۲۰ جون ۱۷۴۷ء) در عمر شصت و یک سالگی قتل شد۔ مدت حکومتش یازدہ سال و سہ ماہ بود۔ دکتر براؤن نام قاتلش صالح بیگ نوشتہ است۔ صحیح این است کہ درین سازش چہار کس موسوم بہ محمد خان قاچار، موسیٰ بیگ افشار، قوچہ بیگ، و صالح بیگ شامل بودند۔ بقول دکتر براؤن سبب قتل نادرشاہ میلانش بہ سنی بود کہ مخالف اعتقاد ایرانیان باشد۔ (تاریخ ادبیات ایران در عہد جدید صفحات ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۱۲۱)۔

شش ماه انتظام ملکداری باتفاق ابوالبرکات خان بحسن تدبیر می ساخت حتی الامکان در نصفت و معدلت رعایا و تدارک و تنبیه متمردان و خبره سران خدمت مشایخ و فقرا و اهل علم و فضلا بخوبی پرداخت۔

آخرالامر ابوالبرکات خان باغوای بعضی مفسدان در موافقت و مداخلت کرده کار بمحاربت و مبارزت رسید و بعد نماز جمعه فریقین بیرون مسجد جامع بحرب و ضرب پیوستند خونها ریختند۔ عاقبت عنایت اللہ خان منهزم شد و ابوالبرکات استقلال یافت۔

روز دوم در عیدگاه مقابله و مقاتله فریقین روی داد۔ عنایت اللہ خان هزیمت یافته در شهر اختفا پذیرفت۔ و پسرش خلعت اللہ[1] خان بجانب سوپور گریخته رفت و ابوالبرکات خان بحکومت پرداخت بعد دو نیم ماه خلعت اللہ خان از پسر هیبت خان ظفرآباد کومک گرفته در ماده تزک علم محاربت افراخت۔ از ینسو ابوالبرکات خان با جمعیت خود برآمده سلخ شعبان ۱۱۵۲ھ بجنگ و قتال با همدیگر پیوستند۔ عاقبت برکات خان هزیمت خورده مفرور شد و عنایت اللہ خان از محل اختفا برآمده باز استقلال یافت۔ اما عنان ملکداری گرفتن نتوانست۔ ابوالبرکات هزیمت خورده در بیرو چهپه رفته بود از آنجا محمد زمان و محمد قلی پسران عبدالرزاق چودهری که از کرده پدر ثروت و اقتدار پیدا کرده بودند برای معاضدت و معاونت خود با جمعی کثیر همراه آورده در روهتاز رسید۔ عنایت اللہ از روی پست فطرتی خود بغفلت ماند آنها بغیر مانعی داخل شهر شدند۔ و خلعت اللہ

[1] در واقعات کشمیر صفحه ۲۵۴ "خلعت اللہ"۔

خان با جمعیت خود و جمیت منصبداران مستعد شده در اطراف ہفت چنار بحرب و ضرب پیوستند۔ ہنوز دست بہ قبضہ نکردہ بودند کہ بعضے جماعتداران بہ مخالفان ملحق شدند۔ موجب آں خلعت اللہ خان از رزمگاہ ہزیمت خوردہ بگریخت۔

۱۹ر شوال ۱۱۵۳ھ ابو البرکات خان با مردم پنوچہہ داخل شہر شد۔ و عنایت اللہ خان تا ہنگام نصف شب ہنگامۂ رزم آراستہ محاربۂ مردانہ ساخت۔ و از روی تہیدستی روی بہی ندیدہ از راہ خانپور در قصبۂ سوپور دہزوم شد۔ از آنجا باتفاق پسر خود التجا بہ راجہ محمود خان نمود۔ و مردم بمبوکہ قلاش و اوباش ہستند ہمراہ عنایت اللہ خان بہ کشمیر آمدہ در حدود کامراج دست تاراج دراز کردہ مال و منال مردم و محصولات بغارت بردند۔ برکات خان دو سہ ماہ در شہر حکومت میکرد۔ عنایت اللہ خان بسبب ناموافقت مردم و ناتجربہ کاری کس و کوئے خود و غالب لوکی مردم بمبوہ و تقاضای دیگر بسیار تعب و خواری کشیدند عاقبت طرفین خواہان صلح شدند۔ عنایت اللہ خان در ماہ صفر موجب خواہش مردم پنوچہہ و سگالش ابو البرکات بشہر آمدہ محمد ولی و محمد زمان ظاہرا باستقبال وا از شہر آمدند و باطنا دیا رام کہ از نوکران عمدۂ آنہا بود بقتل او گماشتہ شبانہ بہ شہادت رسانیدند۔ حکومت او دو سال و پنج ماہ بود۔

ابو البرکات خان مرتبۂ پنجم در ۱۱۵۴ھ یکہزار و یکصد و پنجاہ و چہار بر حکومت کشمیر استقلال یافت یکدو ماہ پسر خود سرانجام حکومت داده از حضور اسعد یار خان میر آتش بر صوبہ داری کشمیر و از شد وی از جانب خود ابو البرکات خان نایب ساخت۔

ومردم بنوچیپہ بدغدغۂ اعانت ابوالبرکات خان مرتکب حرکات فاسد گشتہ از گریبان سرکشی سر کشیدہ در نظا ولی تاراج شہر و دہ دست غارت انداختند و ابوالبرکات خان از حرکات ناشائستہ آنہا دل تنگ شدہ آں فرقۂ شریر حسن تدبیر از شہر بدر ساخت تا عرصۂ شش ماہ آسیب و آشوب آنہا جانکاہ بود ہیچ کسے را نان شبینہ نگذاشتند و بعد چندگاہ آں فرقۂ بدخواہ از استعداد مخاصمت بہر سانیدہ داخل شہر شدند جماعت ابوالبرکات و مردم شہر اتفاق کردہ آں فرقۂ لیام بجد و جہد تمام از شہر بدر کردند۔

چندگاہ بیرون شہر استقامت کردہ مدتے در جدال و قتال بسر بردند آخر الامر بروز غرۂ شوال بوقت آخر شب برسر خانۂ ابوالبرکات ہجوم آوردند و ابوالبرکات خان برائی ملاحظۂ مورچال بندی و زیارت خانقاہ معلّٰی از خانہ برآمدہ بود مخالفان خانۂ او خالی یافتہ دست بغارت انداختند اہل خانہ بہزار مشقت جان بسلامت بدر بردہ مال و متاع و اسباب خانہ سربسر در باختند ابوالبرکات بمجرد اخبار متابعان و معاونان خود جمع کردہ بر در خانۂ خود آمدہ راہ برآمدن آنہا مسدود ساختند و ہیچ کسے را راہ برآمدن نداد بعد سہ روز حیلہ بدر کشیدہ محمد زمان و محمد ولی و دیارام کافر کہ قاتل عنایت اللہ خان مرحوم بود ۱۶ر شوال سنہ ۱۱۵۵ بقتل آوردند تا سہ چہار روز متابعان و سپاہان آنہا از جا گرفتار کردہ بر چاہ چترہ کوتوالی رسانیدہ زیادہ از یانصد نفر تیغ آوردند قصاص عنایت اللہ خان بدینگونہ ظہور نمود۔ تاریخ ؎ خرد سال قتل ہمہ گوجران[1] ❊ بگفتا سزائے بدِ طاغیان

۱۱۵۵

[1] در واقعات کشمیر (ص ۲۵۹) بجائے "ہمہ گوجران" "ولی زمان" آمدہ است۔

بوقوع این واقعہ عبداللہ را شوخ چشمی و خیرہ سری بفلک رسانیدہ مردم پہاڑ[1] و زمینداران کشتوار کہ برای معاونت ابوالبرکات در شہر آمدہ بودند از روی طمع نفسانی و میل حکمرانی با عبداللہ سلسلۂ موافقت مستحکم کردہ دست تاراج در مراج و کامراج انداختند و مال و جان و ناموس مردم شہر و دہ بباد دادند شہر و رستاق ویران گردید و "عام التشویش"[2] تاریخ است۔

مختصر کہ ابوالبرکات لسبار آزار مند بود از حکومت و ناموس مایوس گشتہ در خانۂ خواجہ میرزای نقشبندی مخفی نشست و عبداللہ با جمعیت سپاہ در شہر داخل شد و از ابوالبرکات سراغ یافتہ چندکس از اوباش و قلاش نزد او فرستاد تا کہ بجد لعنت و فریب از خانۂ خواجہ میرزا کشیدہ در حویلی کہنۂ خود نشانیدہ باختیار خود نگہداشت و تمامی مردم کشتوار و پنوچھ و پہاڑ در شہر جمع شدہ و دست تطاول دراز کردہ در میان شہر شور و شر برخاست علانیہ در خانہ ہای مردم در آمدہ مال و اسباب را متصرف می شدند صورت نان شبینہ بکسی نگذاشتند و در میان دیہات و پرگنات متاع و اسباب بغارت بردہ چہار پایان را تقسیم و ازنانہ میکردند۔ احیاناً ہر گاہ کسی مال و مواشی و اسباب در جنگل ہا پوشیدہ میداشت او را آفتی دیگر در آنجا می رسید۔ فی الحقیقت قہر باطنی بود از حضور بتغیر

---

[1] لغت ہندی بمعنی کوہستان۔

[2] ۱۱۵۸ھ مطابق ۱۷۴۵ء۔

اسعد اللہ خان ابو المنصور خان بہادر صفدر جنگ بہ صوبہ داری کشمیر تقرر یافت واز جانب او جان نثار خان بہادر شیر جنگ بہ نیابت صوبہ مامور شد۔ ایں مرتبہ حکومت ابو البرکات چہار سال بود۔

جان نثار خان شیر جنگ در ۱۱۵۸ھ بہ نیابت صوبہ کشمیر سرفراز شدہ در عیدگاہ رخت اقامت افگند بمجرد رسیدن برکات خان را در دام خدع فریب پیچیدہ روانہ حضور ساخت و زمرۂ باغیان و طاغیان از شہر و دہ بدر کردہ متمردان و مفسدان محبوس داشت۔ میر اللہ باستمالت و مدارا از کا مراج آوردہ در سلسلۂ کارگذاران خود داخل کردہ و بعنایات وافر دلخوش ساختن تا چندروز بتجدید و فریب او را غافل کردہ بوقت سلام غافلانہ بقتل آوردہ سرش بحضور فرستاد۔ صوبہ دار مذکور چندگاہ در انتظام امور مملکت پرداختہ بحضور رفت و در تنبیہ و تادیب سرکشان کوہستان بوجہے پرداخت ننمود ایام حکومتش ہمگی شش ماہ محسوب است۔

ابو البرکات خان بحضور رسیدہ یک و ماہ در علالت طبیعت بسر بردہ دوم ماہ ذی قعدہ ۱۱۵۸ھ براہ آخرت بگذشت۔ مردے صاحب فطرت مروت و مدبر و منصف مزاج بود در املا و انشا و شعر و سخن و حسن خط و خدمت فقراء و مشائخ بر اقران خود فوقیت داشت۔ از طبع زاد اوست۔ رباعی

صوفی سخن تازہ و رنگین دارم　　　سرمشق خطے زیار دیرین دارم
از طرز کلام من شکر می ریزد　　　فرہاد بیا کہ حرف شیرین دارم

۱؎ ۱۷۴۵ء۔

افراسیاب بیگ خان در ۱۰۵۸ھ یکہزار و یکصد پنجاہ و ہشت از جانب ابوالمنصور خان بہ نیابت خطۂ دلپذیر اقتدار یافت در عہد حکومت او غایلات بسیار بوقوع آمدہ ملک کشمیر رو بہ خرابی نہاد قبل ازین در دو سال بباعث بغاوت مردم کوہستان فساد بر اللہ یار خان مزارعان اختلال و اغتلال رو دادہ اسباب زراعت چار پایان محصولات بغاوت رفتہ بود۔ بعد ازان چندگاہ بہ فقدان یاران کارکشا و رزی بکام دل نشد و در ماہ ساون باران متواتر بکثرت باریدہ خامی فصل شالی بوقوع آمد و محتکران شہر از قہر خدا نترسیدہ آنچہ غلات ممکن الوجود بود از روی بدنیتی ظاہر نکردند ما کولات بقیمت دُر و مرجان فروختند ایام قحط بصعوبت و کربت انجامیدہ ہیچان شدند باد قہر الٰہی وزیدن گرفت کہ ریشہ بنیاد و آثار ہیچ امکان نمی شد مردمان زیورات و آلات خاک بہا فروختند مردہ ہای قحط زدہ را اوایل کاہ پوشیدہ دفن میکردند بعد آن بدریا انداختند چندانکہ بکثرت موتی آب دریا ہم متغیر گشت۔

عاقبت سگ طیور و گربہ بخوردن مردگان بر زندگان منت نہادند و بعضی پدران و مادران از خوردن گوشت فرزندان پرہیز نمیکردند ہزاران طفلان و دختران کہ قیمت آنہا زیادہ از دو سہ تنگہ نمی بود در معرض بیع و شرا آمدند یکحصہ بہ ہلاکت رسید یکحصہ مفرور گشت یکحصہ تخمیناً باقی ماند تا عرصۂ ہفت ماہ بیشتر شدت داشت بعد آن فصل پیدا شد و ابواب عنایات الٰہی مفتوح گشت۔[۱]

[۱] واقعات کشمیر صفحہ ۲۵۹ –

ہمدران ایام خواجہ علاء الدین نقشبندی معروف بہ خواجہ میرزا کہ از خواجگان نقشبندیہ بود و حاجی عتیق اللہ قادری ملا رٹی کہ از چند سال بصدد بعضے امور مشہور شدہ بود بترغیب مردم عوام کالانعام وتحریص بعضی مفسدان واوباشان نافرجام علم شورش برداشتہ بر سر غلہ داران تاختند ومال ومتاع وخانمان آنہا بغارت بردند بافہام این کلام افراسیاب بیگ خان برای تنبیہ متمردان افواج شاہی تعین ساختہ در حدود زینہ کدل تقابل فریقین روی داد۔ شاہی دلاوران نامی غلبہ کردہ بسیارے از مردم عوام بقتل رسانیدند ودر ضلعۂ زینہ کدل چند محلہ را آتش کشیدند۔ روز دیگر بتقریب مصالحہ وعدۂ معاہدہ خواجہ علاء الدین با اعوان خود سر دیوان طلبیدند۔[1]

حاجی عتیق اللہ کہ مفرور شدہ بود گرفتہ آوردند۔ ناظم سیاست اندیش خواجہ علاء الدین را با جمعے از اعوان خویش ومیر بہاء الدین قادری وخواجہ ہاشم دہ بیدی کہ درین ہنگامہ دخلی نداشتند گرفتار کردہ بحضور فرستاد وحاجی عتیق اللہ قادری کہ در جواب سوال ناظم نیز زبانی وسخت بیانی نمود بقتل رسانید۔ ودر ہمین ایام میر محمد داماد ابوالبرکات خان کہ بسبب شوخ طبعی وخیرہ سری جای اقامت در شہر نداشت در موضع سیر پرگنہ کھاہور یارہ در خانہ محتشم بیگ کاشغری کہ جد مادری او بود سکونت میکرد و از راہ بداندیشی وکج فہمی جمعے از اوباشان جمع کردہ شبانہ تھانہ دار اسلام آباد بقتل رسانید وحیال

---

[1] مجموع التواریخ مصنفہ پنڈت بیربل کاچرو ورق ۱۹۹ ب ۔ نسخہ قلمی نمبرہ ۱۴ در کتابخانہ محکمہ تحقیق واشاعت جموں وکشمیر۔

بغاوت بخاطر آوردہ علم تجبّر افراخت۔ ناظم صوبہ عسکر شاہی برای تباہی او تعیین کردہ در اطراف مراج ہرج و مرج وحیص وبیص سخت واقع شد محتشم بیگ با پسران خود بقتل رسید۔ میر عمر بجانب کشتواڑ راہ فرار یافت باین تقریب عالمی تباہ شد مدّتے تعینات افواج و تخریب زمینداران باقی ماند غیر ازین تفرقات و تشویشات بسیار بمردم رسید "قہر[1] مردم کشمیر" تاریخ است۔

در سال یکہزار و یکصد و شصت قحط فرمایشے بعمل آمدہ خروار شالی بہ ہفت ہشت روپیہ می فروختند۔ ہم درین پریشانی ناگہانی بروز دوم[2] ماہ جمید الاول تند باد قہر الٰہی وزیدن گرفت و اندو پہر روز تا شام بسبب ہبوب صرصر و ہیجان گرد و غبار و غرش رعد و برق و ظلمت سحاب تاریکی بحدے رسید کہ مردمان چراغ ہا افروختند و بعد انقضای عرصۂ بیست روز باران موفور علی التواتر باریدن گرفت و طوفان بلا استیلا کردہ سر بفلک کشید زیادہ برسی ہزار خانہ خورد و کلان بسبب طغیان آب رو بویرانی آورد و جسرہای دریای بہت خراب و محصولات تلف گشت نقولات و اثمار بخاک آمیخت "طغیان[3] ملک" تاریخ است۔ درین سال بافضال ایزد متعال باوجود نقصان فصل فراخی غلہ دست داد و آفت قحط رفع شد۔

ہمدران سال پُر وبال نادر شاہ بعزم تادیب سرکشان اکراد و خبوشان مستعد بود و در مقام فتح آباد از دست قوم افشار کہ ہمیشہ بجرأت سراپردہ

---

[1] ۱۱۵۹ھ مطابق ۱۷۴۶ء۔ [2] جمادی الاوّل۔

[3] ۱۱۶۰ھ مطابق ۱۷۴۷ء۔

خاص اختصاص داشتند بہ ترغیب بعضی امرا[1] بوقت نصف شب دو ازدہم[12] جمید الثانی سنہ ۱۱۶۰ھ[2] بقتل رسید۔ نظم

سر شب سر قتل و تاراج داشت
سحرگہ نہ تن نہ سر و تاج داشت
بیک گردش چرخ نیلوفری
نہ نادر بجا ماند و نے نادری

در عہد کشور کشائی نادر شاہ احمد شاہ ابدالی[3] را بر عہدۂ لیاولی

---

[1] مراد از علی قلی خان برادر زادۂ نادر شاہ است چنانکہ بیل صاحب می نویسد:

"شب سیزدہم جمادی الاوّل سال سنہ ۱۱۶۰ھ در حوالی بلدۂ قوچون کہ از شہد بمفاصلہ سہ منزل است نوکران او (نادر) باغوائے علی قلی خان برادر زادہ اش بگولی تفنگ و طمنچہ و بضرب شمشیر کار کارش بآخر رسانیدہ نزد شاہی عالم پناہی از سرش بدر آوردند" (مفتاح التواریخ صفحہ ۳۲۵، مات دوازدہم)۔

[2] مطابق ۱۰ جون، روز چہار شنبہ سنہ ۱۷۴۷ء۔

[3] احمد شاہ درّانی پسر محمد زمان خان سدّوزئی بود۔ بعد از قتل نادر شاہ تسخیر کابل و قندھار نمودہ ہفت بار در ہندوستان آمدہ تاخت و تاراج کرد۔ بعد حکومت بست و شش سال در سنہ ۱۱۸۶ھ (۱۷۷۲ء) بعمر پنجاہ سال فوت گشتہ در قندھار مدفون شد۔ بر مرقد او این تاریخ مرقوم است ؎

شاہ والا جاہ احمد شاہ درّانی کہ بود
در قوانین امور سلطنت گیری منش

از نہیب قہرمان بے نمون در عہد او
شیر و آہو را بشیر خویش داد ے پرورش

۴۲

رتبۂ اعتبار بود۔ ہماں لحظہ از قتل نادرشاہ آگاہ گشتہ از قوم ابدالیان قریب سہ ہزار سوار جرار جمعیت خود استوار کردہ برفرق افشاریہ قزلباش تیغ آبدار برکشید و در عرصۂ کارزار بانیان اشرار خود بنا گردانید۔ یکبارہ ہمہ را انہزام و انہدام ساختہ مال و اسباب ثروت شاہی را قبضہ کردہ در قندہار رایت اقتدار افراخت۔ فی الفور کابل و غزنین و کلات و ہزارہ جات و پشاور را قبضہ نمود۔ سردار جہان خان بامزئی کہ از عمائد بارگاہ او بود، از پشاور بنام افراسیاب بیگ خان بدین مضمون شقۂ موزون برنگاشت کہ از زبان آیندگان آں دیار بوضوح پیوست کہ خطۂ کشمیر بلدہ ایست جنت نظیر از لطافت آب و ہوائے ہمتا اقتضای خاطر چناں است کہ سیرے دراں گل زمین نزہت آگین کردہ شود تاکہ ابواب مسرت و سرور و فرحت موفور بر روی دل مفتوح گردد۔

افراسیاب در جواب نوشت کہ دیار فرحت آثار کشمیر ہمچنین است بلکہ در خصوصیات مختصہ بہتر ازیں۔ ہرگاہ عنان عزیمت بایں سواد میمنت مواد معطوف دارند ایں ہواخواہ تا دریای مظفرآباد باستقبال خدمت مستفید گردد۔[۱]

پس ازاں در جواب ایں وثیقہ نسیم پیغامے ازاں طرف نوزید۔ چوں خبر شوکت و سطوت احمد شاہ درانی اشتہار یافت امرا و اعیان ملک کشمیر

---

[۴۴] می رسید از ہر طرف در گوش بدخواہان او | از زبان خنجرش ہر دم ہزاراں سرزنش
چوں ولادت یافت از البقا تاریخ بود | سال ہجری یکہزار و یکصد و ہشتاد و شش

(مفتاح التواریخ مات دوازدہم صفحہ ۳۵۰)

[۱] مجموع التواریخ بیربل کاچرو نسخۂ قلمی ورق ۲۰۰ ب۔

بمقتضای "کُلُّ جَدِیدٍ لَذِیذٌ" خواہندۂ حکومت گشتہ بجانب او عرائض و مراسلات مرسل داشتند. کہ افراسیاب با فوج معدودے در ینجاست ہرگاہ از مقربان دربار کسے بر نظامت کشمیر مامور شود ناظم اینجا بدست او دست بستہ خواہیم داد۔ ناگاہ قاصد نامہ بر دست ملازمان افراسیاب بوجہے گرفتار آمدہ نامی مکاتیب اُمرای کشمیر بنظر ناظم درگذشت۔ امّا از روی فراخی حوصلہ یکسے گلہ نکردہ آں خطوط در پیش ایشاں انداخت وگفت کہ مردمان نفاق پیشہ می خواہند کہ در میان ما و شما شرر خسکر عناد انداختہ نائرۂ فساد مشتعل گردانند۔ ناظم را در اظہار ایں سخن ہمیں مراد بود کہ اُمرای فساد اندیشہ شاید از خیال رختہ اندازی باز آیند اُمرا بتکین خاطر خود ایں نقش ثبت کردند کہ ناظم بر افعال و اطوار ما واقف شدہ ایں وقت بنا بر مصلحت وقت تغافل گذاشتہ عاقبت موقع یافتہ در تخریب و تشطیح ما فرق نتواند ساخت۔ بنا براں پیشتر در تباہی ناظم صوبہ کوشش کردند و احمد شاہ را بابت تسخیر کشمیر ترغیب دادہ از پیشاور عصمت اللہ خان برای صوبہ داری آوردند۔

چنانچہ در ۱۱۶۱ھ[1] عصمت اللہ خان و محمد خان پسر محتوی خان شہید با جمعیت سہ چہار ہزار سوار از راہ توسہ میدان وارد کشمیر شدہ پرگنہ بیرؤہ اُفتادہ رابت تفاءل افراختند۔ افراسیاب با عسکر تیاہی و میر مقیم و خواجہ ظہیر وغیرہ منصبداران و اعیان شہر بمدافعت او عزیمت کردہ بمقابلہ و محاربہ پیوستند و بکمال جلادت و شجاعت نائرۂ مبارزت افروختہ لبیالے از جانبین

---

[1] مجموع التواریخ قلمی ورق ۲۰۱ الف

در آتش کارزار سوختہ شدند[1]۔

ہرچند اعیان و ارکان شہر خواہان عصمت اللہ خان بودند لیکن بموجب قضا و قدر افراسیاب مظفر گشتہ لشکر افاغنہ مضطر شد و اعیان شہر بسبب ہزام عصمت اللہ خان از خواستۂ خود ناکام ماندہ او را دلداری و استواری کردند عصمت اللہ خان بتقویت اعیان از موضع شالہ ٹینگ میان دریای بہت پای آب عبور کردہ در موضع آنجا میان باغ خواجہ ظہیر معسکر ساختہ سر بارود کہ بہ عبور دریا تر شدہ بود بآفتاب انداخت۔

افراسیاب باستماع خبر مضطر شدہ با جمعیت خود در باغ خواجہ موسی استقامت کردہ با فوج افاغنہ بجدال و قتال پیوست[2] بعد حرب و ضرب شدید افراسیاب ہزوم شدہ عصمت اللہ چہرۂ نصرت افروخت و اشہب عزمیت را بجانب شہر جولان دادہ چون در نوشہرہ رسید یکی از سپاہان ہزوم در میان باغ سر راہ مخفی ماندہ بود از سوراخ دیوار تفنگ استوار کردہ عصمت اللہ خان را بہ گلولۂ آتش بار شربت مسموم اجل گوارا ساخت و خواجہ جلال سرش بریدہ با اکثر افواج بجانب بارہ مولہ آوارہ گشت۔

افراسیاب در حالت ہزیمت طبل نصرت نواختہ عسکر مخالف را در چاہ نکبت انداختہ در تادیب تدارک مفسدان علم تجبرّ افراخت و خواجہ جلال از بارہ مولہ گرفتار کردہ از تیغ گذرانید و محمد شاہ خان ہنگام جنگ

---

[1] ایضاً: ایضاً۔

[2] بقول پنڈت بیربل کاچرو معرکۂ دوم در موضع پاندچھ وقوع یافت۔

از چیرہ اُو ڈر لشہر آمدہ چنیکہ دل را آتش کشیدہ درخانۂ خود نشستہ بود بعد قتل
عصمت اللہ در خانۂ خواجہ ظہیر پناہ بردہ عاقبت بہ ہند رفت و لاشۂ عصمت اللہ
از نقش نگین معلوم کردہ ہماں جا بر سر راہ سوزدہ دفن کردند۔ جان محمد بیگ سامی
تاریخ گفت۔ رباعی۔

تاریخ چنیں واقع میکرد بیان
بالتعمیۂ ملیح ایں ابجد خوان
از خطۂ کشمیر شدہ فوج پٹھان
اسپ زر و نقد و اسلحہ ماند دراں"

ہمدریں سال محمد شاہ غازی مدت سی سال بحکومت بسر بردہ بعلت جگر
انتقال نمود بموجب اتفاق اعیان مملکت فرزند او احمد شاہ بر تخت جلوس فرمود۔

مجاہد الدین احمد شاہ۔ چوں احمد شاہ در سال یکہزار و یکصد و شصت
بعد انتقال پدر بر تخت جلوس نمود و فرمان حکومت کشمیر بنام افراسیاب بیگ خان
بدستور مرسول داشت و افراسیاب خان انتظام مملکت کشمیر بخوبی میکرد لیکن سردار
جہان خان بسبب قتل عصمت اللہ خان ہمیشہ در فکر تخریب او می بود عاقبت الامر
طالب علی خان را بابت قتل افراسیاب در خفیہ پیغام فرستادہ آں بدکیش کہ از خویشان
افراسیاب بود بعلت حطام دنیوی افراسیاب خان را زہر دادہ از جان گذرانید۔

۱؎ متوفی ۱۱۹۵ھ مطابق ۱۷۸۰ء۔ برائے تفصیل مزید تاریخ حسن حصۂ چہارم قلمی ورق ۲۹۷ الف۔

۲؎ ۱۱۵۸ھ مطابق ۱۷۴۵ء۔

۳؎ یعنی ۱۱۶۱ھ مطابق ۱۷۴۷ء۔

تاریخ :- ہے افراسیابی شد تمام[1] ؛ درمیان باغ خود جوار آثار شریف مدفون است - این رباعی بر لوح قبرش منقوش - قطعہ :-

نواب بہادر و فلک قدر — زین دار فنا چو روی برتافت
جبرئیل ترغیب گفت "بہ بہ — زیر قدم رسول[2] جا یافت"

ہفت سال و دو ماہ بحکومت گذرانید -

احمد علی خان پسر افراسیاب بیگ خان کہ از حرم کشمیری متولد شدہ بود در ۱۱۶۵ھ[1] بر نیابت صوبہ بفرمان ابوالمنصور اقتدار یافت - ہمگی[3] دو ماہ بحکومت گذرانید -

روزے برائی فاتحہ پدر خود فیل سوار در حضرت بل رفتہ بود ملک حسن ایرانی کہ از طرف ابوالمنصور خان نائب افراسیاب بود وی بہ معاونت آقا باقر و حسن علی ایلچیان حضور احمد علی خان را در تنگنائی دروازہ آثار مبارک گرفتہ از دست ہا نجیان خود بقتل رسانید و لاشہ او در شہر آوردہ میان خاک پنہان ساخت -

ملک حسن ایرانی کہ از معتمدان ابوالمنصور خان بود بر نیابت صوبہ اقدام نمود و مدت دو ماہ بزور بازوی خود[4] حکمرانی کردہ باغوای خواجہ ظہیر

---

[1] ۱۱۶۵ھ مطابق ۱۷۵۱ء - [2] ۱۱۶۶ھ -

[3] و بقول بیربل کاچرو "یک و نیم ماہ زمام حکومت در دست او بود" - (مجموع التواریخ ورق ۲۰۲ الف) - [4] و بقول بیربل کاچرو "سہ ماہ امورات ملک را دخل و تصرف نمود" - (مجموع التواریخ ورق ۲۰۲ الف) -

دیدہ مری معزول شد و خواجہ مذکور در عہد افراسیاب صاحب کار و مدار الملک بود۔ چون عرصۂ روزگار از تسلط حکام نامدار خالی ماند خواجہ ظہیر بدعوی خودسری خیال افسری بخاطر آوردہ در نفاذ امور مملکت بخوبی پرداخت و اعیان ملک و ارکان شہریہ درخواست صوبہ دار جدید عرضداشت بحضور فرستادند۔ در آنجا بباعث نفاق و ابتری سلطنت ہیچ کسے برحکومت کشمیر مستقل نگشت۔ عاقبت الامر اللہ قلی خان پسر مہدی علی خان نیابۂ صوبہ داری یافتہ از طرف خود میر مقیم کنٹ کہ رئیس شہر بود نائب ساخت۔

میر مقیم کنٹ در سنہ ۱۱۶۵ھ برحکومت کشمیر تسلط یافتہ خواجہ ظہیر بجلادت خود مدارالمہامی و حکمرانی میکرد و میر مقیم در رفاہیت و آسودگی خلق ہمیشہ ساعی می بود اما بموجب تقدیر و سوء تدبیر بعضے اہل مناصب و سپاہان پیش مواجب معزول ساخت و پلاٹن تفنگچیان را تقلیل مشاہرہ فرمود۔ بعد انقضای عرصۂ پنج ماہ ابو القاسم خان پسر ابو البرکات خان کہ در محلۂ قلاشپورہ آوارہ و پریشان می بود بدعوی وراثت صوبہ خود را می ستود۔ باغوای بعضے منصبداران و ہمت جمعیت معزولیان و جماعت تفنگچیان و بہ ازدحام بعضی اوباشان لوای بغاوت افراشت و برادر خود نورالدین خان با جمعے کثیر برسر نوکدل فرستادہ خود از راہ نالہ مار در ضلعۂ دیدہ مر برخانۂ میر مقیم تاخت آورد و خانہ اش را آتش کشید و مال و اسباب بغارت داد و این بیت می خواند۔ فرد:۔

بعد ازین رسم من و دامان کوہ بے ستون		وارث فرہادم و دارم از و دعوای خون

میر مقیم بوقوع این ماجرا تاب تقابل در خود ندیده بطرف کوہپایہ کہ سرحد زمینداری او بود گریختہ رفت و خواجہ ظہیر در زوایای اختفا مخفی نشست و ابوالقاسم بر مسند حکومت مستقل گشت۔ پس میر مقیم از مردم بمبو لشکرے فراہم کردہ بجا دبہ ابوالقاسم علم افراشت و ابوالقاسم بوساطت بعضی مصلحان طرح مصالحہ انداختہ میر مقیم بتجدید بیعت و قریب شہر آورد۔

ابوالقاسم خان در سنہ ۱۱۶۵ھ یکہزار و یکصد و شصت و پنج قلادۂ حکومت زیب گردن ساختہ بحکومت پرداخت۔ ہمدراں ایام احمد شاہ دُرانی رایت کشورستانی افراختہ وارد لاہور گردید میر مقیم و خواجہ ظہیر او را برای تسخیر کشمیر ترغیب دادہ ایلچی ہا فرستادند و احمد شاہ دُرانی عبداللہ خان ایشک اقاصی را با جمعیت پانزدہ ہزار سپاہ بجانب کشمیر تعیین ساخت۔

چون ایشک اقاصی در راجوری رسید ابوالقاسم خان سید محمد عابد را نزد او وکیل فرستاد کہ بندہ یک لک روپیہ نقدی نذرانۂ نعل بندی ارسال دارد ایشان افواج شاہی را بمعاودت کابل رخصت انصراف بدہند۔ عبداللہ خان دو ماہ انتظار کشیدہ ناظم در ارسال زر موعود تغافل نمودہ جواب ہم نفرستاد و خواجہ ظہیر از نہان خانۂ نکبت کشیدہ بہ تہمت سازش مردم افاغنہ از تیغ گذرانید و لاشۂ او دفن کردن نداد۔ "ظہیر گل" تاریخ است۔

ایشک اقاصی بعد انتظار بسیار متوجہ این دیار گشتہ در قصبۂ شوپیان علم مبارزت افراشت و میر مقیم باستقبال و سبقت کردہ در سعید آباد باو ملحق گشت۔ روز دیگر

۱؎ ۱۱۶۵ھ مطابق ۱۷۵۱ء۔

در ہفت چنار معسکر ساخت ابوالقاسم با جمعیت خود بمقابلۂ او برآمده بمقام گند نعمت
۱۵ ذوالحجہ بحرب و ضرب پیوستند و تا عرصۂ پانزدہ روز آتش کارزار مشتعل بود۔
عاقبت گل خان خیبری کہ سر فوج قاسم خان بود با فوج افاغنہ لاحق گشت
و قاسم خان از دورنگی لشکر و بسبب نفاق امرا رو بہزیمت نہاد و لشکریان بتعاقب
او دویده اسیر کردند۔ بعد چندگاه اینک قاضی او را ہمراه خود در کابل برده بحضور
گذرانید بنا بر رشد و فطرت مقبول نظر جہانبانی گشتہ در حضور می بود عاقبت بدست دہندہ و ستانان
رفتہ از جہان در گذشت ہمگی سہ ماه بحکومت کشمیر گذرانید۔ طبعے موزون داشت
صافی تخلص میکرد این رباعی از وست۔ رباعی:-

بر[1] دور عارضت خط ریحان نوشتہ اند
یا بوستان بگرد گلستان نوشتہ اند
ننوشت ہمچو من کسے اوصاف زلف تو
جمعے نوشتہ[2] لیک پریشان نوشتہ اند

اختتام سلطنت شاہان مغلیہ

در عہد احمد شاه چغتہ بسبب نفاق و بے پروائی امرای مملکت در انتظام
سلطنت خلل پذیرفتہ سرکشان از ہر جانب سر برداشتہ ہمہ ہا خود سر شدند

۱؎ در مجموع التواریخ قلمی ورق ۲۰۷ (الف) بجائے "بر دور عارضت" "برگرد عارضت" مذکور است۔

۲؎ در مجموع التواریخ ورق مذکور این مصرعہ باینطور آمده است:-

"جمعے نوشتہ اند و پریشان نوشتہ اند"

وازروی تساہل و تغافل امرای دربار و تکاسل و تجاہل شہریار، رایت افلاس و ادبار مرتفع گشت۔ احمد شاہ ہمگی شش سال بہ بے استقلالی حکومت میکرد۔ پس اعیان سلطنت او را بے دخل نمودہ عالمگیر ثانی برادر محمد شاہ در سنہ ۱۱۶۶ھ[1] بر تخت شاہی نشایندند و در عہد او مخالفان از ہر سو دندان تیز کردہ بر تخت دہلی یورش ہا آوردند۔

---

[1] صحیح: "۱۱۶۷ھ مطابق ۱۷۵۳ء" است چنانکہ میر اولاد محمد بلگرامی ذکا در تاریخ جلوس او گفتہ ؎

بر سریر سلطنت سلطان عزیز الدین نشست
کارہائے دین و دولت جملہ خاطر خواہ شد
سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد
پادشاہ ہند عالمگیر عالی جاہ شد
۱۱۶۷ھ

"عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی پادشاہ غازی ابن معز الدین جہاندار شاہ ابن شاہ عالم بہادر شاہ در سنہ ۱۰۹۹ھ یا کہ سنہ ۱۱۰۰ھ تولد پذیرفتہ و نام مادرش انوپ بائی بود۔ بعد از انکہ عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاہ پادشاہ را مکحول ساختہ محبوس کرد، عزیز الدین ابن جہاندار شاہ را کہ شصت و ہفت سالہ بود و از زمان فرخ سیر پادشاہ مقید بود از محبس برآوردہ بتاریخ دہم شعبان سنہ ۱۱۶۷ھ موسوم بہ عالمگیر ثانی نمود و برائی نام بر سریر فرماں روائی نشایند۔" چون در ایام غلبۂ مرہٹہ بیباکیے از ہنود و مسلمانان عاجز آمدند، باتفاق نواب شجاع الدولہ صوبہ دار اودہ و دیگر امرایان ہندوستان عرضداشت بہ احمد شاہ ابدالی فرستادند، عماد الملک بخیال اینکہ داعیٔ این حملہ عزیز الدین محمد عالمگیر شاہ ثانی است بخوف جان خود باقی بیگ خان بلخی و مہدی قلی خان کشمیری را کہ مشیر امور دولت او بودند، اشارہ فرمود تا ایشان عالمگیر ثانی را روز پنجشنبہ بروایتے بتاریخ ہژدہم ماہ ربیع الثانی سنہ ۱۱۷۳ھ (۱۷۵۹ء) بکشتند و جسدش را

ازآنجملہ در ۱۱۷۰ھ احمد شاہ دُرانی با جمعیت لشکرِ مغل بغیر جنگ و جدال داخل دہلی گشتہ تمامی اُمرای سلطنت را مصادرہ ها گرفت و ابنای شہر را غارت نمودہ خزاین شاہی خالی ساخت۔ عرصۂ چہل روز در دہلی قیام کردہ دختر محمد شاہ[۱] را عقدا در دولج خود در آورد و صبیۂ صلبیۂ[۲] عالمگیر ثانی بہم پسری تیمور شاہ نامزد کردہ عالمگیر ثانی را بدستور بر حکومت دہلی جا بس داد و فرقۂ مرہٹیان را برای مخالفت سلطنت دہلی قتل کردہ مغلوب و مہزوم ساخت و نجیب الدولہ[۳] کہ از ارکان دولت بود

۴۴ از بالا بطرف دریا بر ریگ جمنا افگندند۔ نعش بہ بعض کسان کاشتکش را برداشتہ در مقبرۂ ہمایون بادشاہ مدفون ساختند۔ تاریخ وفات اوست ؎

شاہ عالی نسب عزیز الدین	کش بود در جوار رحمت جائے
گفت ہاتف چو رفت در جنت	داد عرش سمک مردا ے وائے ۱۱۷۳ھ

(مفتاح التواریخ فارسی تصنیف ٹامس ولیم چاپ نولکشور پریس لکھنؤ صفحہ ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲)

[۱] حضرت بیگم (شاہ عالم نامہ مصنفہ غلام علی خان، چاپ کلکتہ و مفتاح التواریخ تصنیف ٹامس ولیم بیل صاحب صفحہ ۳۴۳ -

[۲] نواب گوہر آرا بیگم (شاہ عالم نامہ مصنفہ غلام علی خان) -

[۳] نجیب خان المعروف بہ امیر الامراء نجیب الدولہ از قبیلۂ عمر خیل داماد دوندی خان روہیلہ بود۔ در ہنگام تشریف بہ بر نشستن شاہ عالم بادشاہ در آلہ باد بخطاب نجیب الدولہ میر بخشی و امیر الامرائی مشرف شد۔ چون بہ اشارۂ غازی الدین عماد الملک نمک حرامان تیغ جفا بر گلوئے عالمگیر ثانی راندند و شاہزادہ محی السنتہ را کہ پسر کام بخش ابن خلد مکان

۴۵ بود برائے نام بر تخت جہانبانی نشاندہ ملقب بہ شاہ جہان ثانی نمودند، وضیع و

برای محافظت عالمگیر در دہلی گذاشتہ خود بجانب کابل رجعت نمود تشریح آں در ذکر احمد شاہ دراں گفتہ شود و بعد معاودت او عماد الملک[1] کہ از امرای جنت بود با فرقۂ

شریف با نجیب خان پیوستند۔ و عماد الملک بکمال یاس اندوہ پیش سورج مل جاٹ رفتہ در قلعۂ بھرت پور مخفی گردید۔ بعد ازاں در شاہ جہان آباد حکم نجیب الدولہ برآب و باد رواں شد۔ در سال یک ہزار و ہشتاد و دو ہجری (۱۷۶۸ء) نواب نجیب الدولہ خواست کہ فرقۂ سکھ را کہ در ملک میانہ دوآبہ فتنہ و فساد برپا ساختہ بودند، بہ امداد مرہٹہ ہا دفع سازد، بہ این ارادہ در خیمۂ ایشاں آمدہ خواست کہ بہ اتفاق ایشاں برسر آں فرقہ رود کہ ناگاہ عارضۂ مایل گریبانش گرفت۔ لاچار پسر خود ضابطہ خان را ہمراہ مرہٹہ گذاشتہ خود بطرف روہیل کھنڈ شتافت۔ و در اثنائے راہ تا بہ ہاپڑ رسیدہ بود کہ فوت شد۔ و این واقعہ در سال یکہزار و یکصد و ہشتاد و چہار ہجری ۱۱۸۴ھ شاید کہ در ماہ رجب بوقوع آمدہ، لاش او را در نجیب آباد بردہ دفن کردند (مفتاح التواریخ صفحہ ۳۵۱)۔

[1] غازی الدین امیر الامراء کہ اصل نامش میر شہاب الدین است نبیرۂ نظام الملک آصف جاہ اول والئ حیدر آباد دکن بود۔ در ۱۱۶۵ھ مطابق ۱۷۵۲ء از طرف احمد شاہ ابدالی بخطاب امیر الامراء معزز گشت و بعد چندے از لقب "عماد الملک" نیز زینۂ افتخار اندوخت۔ چوں در ۱۱۷۳ھ توجہ احمد شاہ ابدالی بہ سمت ہندوستان شد، عماد الملک بخیال بے ادبی ہا کہ نسبت عالمگیر ثانی از وبظہور آمدہ و علاوۂ آں نجیب الدولہ را کہ دست گرفتۂ احمد شاہ ابدالی بود، از دہلی بدر ساختہ بود بخوف جان باقی بیگ خان بلخی و مہدی قلی خان کشمیری را اشارہ فرمود تا ایشاں عالمگیر ثانی را روز پنجشنبہ تاریخ ہشتم و بہ روایتے تاریخ ہژدہم ماہ ربیع الثانی ۱۱۷۳ھ بکشتند۔ صاحب شاہ عالم نامہ (ص ۲۳) غلام علی خان اورا

مرہٹیاں اتفاق نمودہ عالمگیر ثانی را قتل کردہ متصرف دہلی شد۔
بشنیدن این سانحہ احمد شاہ باز ایلغار آوردہ نزد دہلی رسید و مرہٹیان
باتفاق راجپوتان قریب چہل ہزار سوار با یک ہزار و پانصد ضرب توپ بمقابلہ
احمد شاہ رایت افراشتہ ہمہ ہا از دست احمد شاہ کشتہ شدند ہمگی سہ کس از
سرداران زندہ ماندند۔
احمد شاہ بعد قتل مرہٹیان شاہ عالم ثانی موسوم بہ والا گوہر بر تخت دہلی
نشانیدہ نجیب اللہ دولہ و شجاع الدولہ[1] نواب لکھنو معاضدت او مامور کردہ خود

۴۴ بدبخت ازلی قرار دادہ است۔ تاریخ وفاتش معلوم نشد (مفتاح التواریخ صفحہ ۳۲۹)۔

[1] نواب شجاع الدولہ ابن نواب منصور علی خان صفدر جنگ است۔ اصل نام او جلال الدین
حیدر بود۔ ولادتش در ۱۱۴۴ھ (۱۷۳۱ء) واقع شد۔ شجاع الدولہ بعد وفات پدر
در ۱۱۶۷ھ در فیض آباد بر مسند ریاست نشست۔ بعد از فتح یافتن (در ۱۱۸۸ھ) بر حافظ
رحمت خان روہیلہ و بند و بست ملک جدید کہ از دست روہیلہ ہا برآوردہ بود از شدت
درد خیارگی بیمار شدہ بہ فیض آباد مراجعت نمود۔ و ہر چند مرہم بر مرہم نہادند روبہ التیام
نیاورد۔ یک ماہ و سیزدہ روز در فیض آباد زلیست۔ و بتاریخ بست و چہارم ذیقعدہ سال
ہزار و یکصد و ہشتاد و ہشت ۱۱۸۸ھ کہ مطابق بست و نہم ماہ جنوری ۱۷۷۵ء بود کوس رحلت
بعالم آخرت زد۔ صبح آن در گلاب باڑی کہ پیش ازین مدفن والد ماجدش بود مدفون گشت۔
تاریخ فوتش بطور تعمیہ این است ؎

چون شجاع صفدر منصور برہان جلال | رفت سوئے ملک باقی زین سرائے پُرگزند
شد شجاعت بے سر و پا و سخاوت عزم ہم | تاج خود را بر زمین از گریہ و زاری فگند ۴۵

بطرف کابل رجعت نمود۔ و بعد چندگاه مرزا قاسم مرزبان بنگاله با صاحبان انگریز مخالفت نموده[1] شجاع الدوله و شاه عالم ثانی بمعاونت او رفته بجنگ انگریز مستعد شدند و صاحبان انگریز متشخص شده آله آباد و لکهنو فتح کردند۔ عاقبت صلح و صفا واقع شد و شاه عالم در بنگاله بملاقات گورنر جنرل فائز گشته صوبۂ بنگاله و صوبۂ بهار و صوبۂ اوڈیسه بعوض خرچۂ جنگ داده منصرف لکهنو شد و شاه عالم ثانی

۴۴ یعنی اگر عبارت شجاعت را سر و پا بریده و لفظ عزم را سرجدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند تاریخ فوت برآید۔ مفتاح التواریخ صفحه ۳۵۴ ۔

[1] بقول ولیم طامس بیل صاحب "سبب کدورت نواب قاسم خان حاکم بنگاله با رؤسائے فرنگ (انگریز) این بود که ایشان جعفر علی خان معزول را برائے مصلحت بار دیگر بحال ساخته بر مسند ریاست نشانیده بودند۔ نواب قاسم خان تا چند جنگ و محاربه با ایشان داشت ۔ آخر نیز برہزیمت یافته و تاب مقاومت نیاورده در شروع سال ہزار و یکصد و ہفتاد و ہفت ۱۱۷۷ھ گریخته در آله آباد آمد و از شاه عالم پادشاه و نواب شجاع الدوله استمداد خواست ۔ چنانچه نواب شجاع الدوله و پادشاه در اواخر سال ہزار و یکصد و ہفتاد و ہفت ہجری با سپاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند و در عظیم آباد رسیده تا یکماه به اراده جنگ مقام کردند۔ بعد گذشتن برشگال میجر منرو صاحب انگریز بموجب اشاره صاحبان کونسل با فوجے قلیل که دران ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ و پیکار با نواب شجاع الدوله انداختند۔ نواب تاب مقاومت در خود ندیده بتاریخ ۲۶ ماه ربیع الثانی ۱۱۷۸ھ موافق ۲۳ اکتوبر ۱۷۶۴ء رو برتافت ۔

(مفتاح التواریخ صفحه ۳۴۶) ۔

شجاع الدوله را رتبۂ مدار المهامی خود بخشیده بمعاونت و مظاهرت او با قوم مرہٹیان جنگ کردہ بوندیل کھنڈ از تصرف آنہا بدر کشید دراں اثنا ضابطہ خان رہیلہ باتفاق مرہٹیان متصرف دہلی شدہ شاہ عالم ثانی بمصالحہ و مدافعہ تخت دہلی از قبضۂ آنہا باز انتزاع نمود۔

در سنہ ۱۱۹۹ھ غلام قادر[1] پسر ضابطہ خان با فوج گران بر دہلی خروج کردہ

---

[1] غلام قادر خان روہیلہ پسر ضابطہ خان و نبیرۂ امیر الامراء نجیب الدولہ روہیلہ بود۔ بعد کشتہ شدن امیر الامراء افراسیاب خان مادھوجی سیندھیا در شروع سنہ ۱۱۹۹ھ بزور و زر و چاپلوسی عہدۂ وکیل مطلق را از شاہ عالم پادشاہ بہ مادھوراؤ پیشوا داد نائب خود و نائب او گشتہ جملہ کار سلطنت و حکومت قلعۂ دہلی و اکبر آباد بدست خود در آوردہ پادشاہ را بجز نامے نمی گذاشت۔ چوں سہ سال بریں نمط گذشت و فتنہ ہا ہر طرف برپا گشت غلام قادر فرصت را غنیمت شمردہ در شروع سال سنہ ۱۲۰۲ھ لشکرے از افاغنہ جمع ساختہ شاہجہان آباد را محاصرہ نمودہ پادشاہ را چناں تنگ ساخت کہ عاجز آمدہ او را بحضور خود طلبید۔ و خلعت امیر الامرائی بدو بخشید۔ بعد ازاں غلام قادر خواست کہ مرہٹہ ہا را بہر نوعیکہ تواند از ملک بدر سازد تا بلا مزاحمت غیرے بکار ملک پردازد۔ چوں پادشاہ می دانست کہ از دست او ہیچ کارے نیاید و زر ہم مفت برباد خواہد رفت، در دادن مبلغ مذکور راضی نشد۔ غلام قادر ازیں سخن پیچ و تاب خوردہ خاموش ماند۔ امّا روز دیگر کہ بست و دوم از ماہ شوال سنہ مذکور بود چندے از افغانان قوی ہیکل را ہمراہ خود آوردہ اوّل پادشاہ را معزول نمودہ شاہزادگان کہ پسران

قبضہ نمود شاہ عالم را بابت نشاندہی دفاین وخزاین نہایت محنت رسانیدہ
چشمانش از حدقہ بدرکشید وبسیارے از ارکین سلطنت ورؤسای شہر
بقتل رسانید وجمع کثیر بابت آب ودانہ معذب کردہ ازجان گذرانیدہ اہل
شہر را ترنت ومرت کردہ بخوف مرہٹیان گریختہ رفت۔ عاقبت در دست
مرہٹیان گرفتار آمدہ کالبد اورا زندہ لخت لخت نمودند وشاہ عالم را
درحالت نابینائی بدستور برتخت جلوس دادند۔

پس تمامی ملک از بنگالہ ودکہن وآگرہ تا دریای شور از تصرف شاہی
بدر رفت اما کسے بادشاہ جبار نبود ورنہ سلطنتے عظیم قائم می شد۔ چنانچہ

دنبیرگان پادشاہ بودند دستگیر ساختہ مقید نمود۔ وشاہزادہ بیدار بخت ابن احمد شاہ
پادشاہ مرحوم را از محبس برآوردہ موسوم بہ بیدار شاہ ساختہ برتخت نشانید۔ بعد ازاں
این نمک حرام جفاکیش آنچہ مال وزر وزیور وجواہر کہ از خزانہ پادشاہی وچہ از
پردہ نشینان محلسرائے پادشاہی بود بانواع جبر وتونیخ بدست آورد۔ بالجملہ
بعد فضیحت بسیار بتاریخ ہفتم ذیقعدہ سنہ مذکور پنج روہیلہ ہا را مقرر فرمود
تا برسینہ پادشاہ سوار شدہ ہردو چشمش را از نوک خنجر برآوردند۔ بعد ازاں این
نمک حرامان ناپاک باہ دیگر دست تظلم براولاد تیموریہ دراز داشتہ آنچہ مال وزر توانست
بدست آوردہ بخوف مرہٹہ ہا دوازدہم ذی الحجہ بطرف غوث گڈھ شتافت مختصر
اینکہ مرہٹہ ہا تعاقب غلام قادر خان نمودہ اورا در ماہ ربیع الاول ۱۲۰۳ھ دستگیر ساختہ
بسزائے کہ لائق آں بود رسانیدند۔ یعنی اول ہر دو چشمش برآوردہ وگوش وبینی ودست وپائے او
بریدہ بشاہ جہان آباد فرستادند۔ اما در اثنائے راہ بمرد۔
-(منتخب التواریخ صفحہ ۳۶۱ و ۳۶۲)-

در ملک پونا و ناگپور و گجرات و گوالیار و سندھیہ و ہولکر حاکمان خودسر جُدا جُدا حکومت میکردند و نظام الملک در حدود دکھن علی وردی خان[1] در الکائی بنگالہ و سراج الدولہ در قلمرو لکھنو رنجیت سنگھ در ممالک پنجاب حاکم شدند

[1] نواب علی وردی خان مہابت جنگ بعد کشتن علاؤالدولہ سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدہم ماہ صفر ۱۱۵۳ھ (۱۷۴۰ء) ناظم بنگالہ و بہار و اڑیسہ گردید۔ بعد از حکومت شانزدہ سال بعمر ہشتاد سال در ۱۱۶۹ھ رہ گرائے آخرت گردید۔ تاریخ وفاتش "خدا ایش بیامرزد" ۱۱۶۹ھ یافتہ اند۔ صاحب تاریخ سیرالمتاخرین می نویسد کہ اکثر مہابت جنگ می گفت کہ اسباب دلالت براں می کند کہ بعد از ما سواحل ممالک ہند در تصرف کلاہ پوشاں یعنی انگریزاں خواہد آمد وچناں شد کہ او گفتہ بود۔ (ایضاً صفحہ ۳۳۷)۔

[2] صحیح :- "قلمرو بنگالہ" نواب سراج الدولہ فرزند کلان زین الدین احمد خان المخاطب بہ ہیبت جنگ بود۔ بعد وفات عم خود علی وردی خان مہابت جنگ در ۱۷۵۶ء مطابق ۹ رجب ۱۱۶۹ھ بر مسند ایالت بنگالہ و بہار و اڑیسہ متمکن گردید۔ چوں بتاریخ سیزدہم ربیع الاول نواب نوازش احمد خان شہامت جنگ کہ بخدمت دیوانی بنگالہ اختصاص داشت وفات یافت، نواب سراج الدولہ راجہ راج بلب پیشکار شہامت جنگ را بعلت محاسبہ گرفتار کرد۔ سراج الدولہ می خواست کہ عیال او را ہم دستگیر نماید، مہابت جنگ در حالت بیماری مانع شدہ بود کہ بالفعل موقوف دارند۔ بعد حصول صحت من عیال او را خواہم طلبید۔ چوں خود حاکم شد راجہ رام جماعہ دار را حکم کرد کہ در کلکتہ رفتہ عیال و اطفال راجہ بلب برآوردہ بیارد۔ انگریزاں معترض شدند۔ بمجرد اصغائے این خبر سراج الدولہ را آتش خشم گرفت۔ در ماہ رمضان با انگریزاں جنگ کردہ مظفر و منصور شد۔ بعد چندے مابین انگریزاں و سراج الدولہ مصالحت واقع شد۔ دلے کلائیو سپہ سالار و قوماندان افواج انگریز با میر جعفر کہ یکے کہ معتمدان نواب بود خفیہ معاہدہ کرد۔ در ماہ جون با فوج

ومردم جاٹ و روہیلہ بہ ممالک خود ہا قابض گشتند و از ہر طرف آتش بغاوت و فساد
وخونریزی مشتعل می بود مزارعان پریشان تاجران ہراسان باشندگان لرزان
ہمی بودند ہرج و مرج و ہیص و بیص نوعے بود کہ تشریح آن تطویل است۔
دران اثنا صاحبان انگریز یورش آوردہ در عرصۂ چند سالی تمامی ہندوستان را
قبضہ کردند توضیح آن در اوراق آیندہ مشروح گردد۔

مختصر کہ صاحبان انگریز صوبۂ دہلی از قبضۂ شاہ عالم ثانی در سنہ ۱۲۱۶ھ مطابق
سنہ ۱۸۰۳ء نزع کردہ اورا ایک لک روپیہ در ماہ پنشن مقرر کردند وی چہل و ہفت سال در حکومت
وہمی بسر بردہ انتقال نمود و در سنہ ۱۲۱۹ھ پسرش اکبر ثانی[1] قائم مقام

---

[44] عظیم از پایۂ تخت برآمدہ در پلاسی آمد۔ در پنجا جنگ عظیم تاریخی واقع شد۔ نواب
سراج الدولہ بہ نمک حرامی و غداری میر جعفر دستگیر شد۔ روز دیگر میر جعفر بصوابدید
انگریزان سراج الدولہ را مقتول ساختہ لاش آن مظلوم را از ہودج آویزان
کردہ در شہر گردانیدند و در خوش باغ بہ مقبرۂ نواب مہابت جنگ مدفون ساختند۔
نظامت نواب سراج الدولہ یک سال و چہار ماہ بود۔ وقتل او در آخر ماہ شوال
سنہ ۱۱۷۰ھ (۱۷۵۷ء) واقع شد (ریاض السلاطین مصنفہ غلام حسین سلیم
مطبوعہ رایل ایشیاٹک سوسائٹی بنگال کلکتہ ۱۸۹۸ء از صفحہ ۳۶۳ تا
۳۷۴)۔ (برائے تفصیل مزید سراج الدولہ مصنفہ محمد عمر نور الٰہی مطبوعۂ
انجمن ترقی اردو ہند)۔

[1] صحیح: "۱۲۲۲ھ" - ابو النصر معین الدین محمد اکبر ثانی ابن شاہ عالم بادشاہ غازی
ولادت او بتاریخ شب چہار شنبہ ہفتم رمضان سنہ ۱۱۷۳ھ (۱۷۶۰ء) از بطن مبارک
محل یو فوزع آمدہ و بعد وفات پدر بعمر چہل و ہشت سالگی بتاریخ ۷ رمضان سنہ ۱۲۲۱ھ
کہ ۱۹ ماہ نومبر سنہ ۱۸۰۶ء بود در دہلی بر تخت نشست مولوی امام بخش صہبائی[45]

مسند پریشانی گشته سعی و یک سال بخوش اسلوبی گذرانید - و در سنه ۱۲۵۰ھ یکهزار و دو صد و پنجاه پسرش بهادر شاه جانشین شده عرصهٔ بست و سه سال بکامرانی بسر برد

در تاریخ جلوس او گفته ؎

ببر چو کرد لباس خلافت اکبر شاه — بشرف و دولت و اقبال و عزت و ناموس

سروش غیب ز روئے بدیهه یک ناگاه — جهیز عشرت پرو بر گفت سال جلوس ۱۲۲۰ھ

بیت سکّه

بسیم و زر زده خوش سکّه جهانبانی — چراغ دودهٔ تیمور اکبر ثانی

(مفتاح التواریخ صفحه ۳۷۵) -

ـــــــ

له صحیح :- "۱۲۵۳ھ" - ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه پادشاه غازی ابن محمد اکبر ثانی پادشاه غازی) - ولادت بهادر شاه بتاریخ ۲۸ شعبان سنه ۱۱۸۹ھ (۱۷۷۵ء) روز سه شنبه از بطن لال بائی بوقوع آمد - عبارت ابو المظفر تاریخ میلاد او ست - بعد وفات پدر بتاریخ ۲۸ جمادی الثانی سال سنه ۱۲۵۳ھ مطابق ۲۸ ستمبر سنه ۱۸۳۷ء در دهلی بر تخت نشست - یک لک روپیه ماهواری برائے مصارف او از سرکار کمپنی مقرر شد - مولوی امام بخش صهبائی تاریخ جلوسش درین مصرعه یافته است :-

آمد بلب خرد چراغ دهلی. ۱۲۵۳ھ

در سنه ۱۸۵۷ء بنا بر سازشے که خلاف انگلیسیان سرزد شد از تخت معزول گردیده در رنگون (برما) محبوس شد - و در آنجا بتاریخ ۷ نومبر سنه ۱۸۶۲ء ره گرائے بقا گردید - یازده پسر داشت - (ایضاً صفحه ۳۹۴) -

صاحبان انگریز بہ نسبت آنہا بیارتعظیم وتکریم مرعی میداشتند بموجب تقدیر در ۱۲۷۴ھ (۱۸۵۷ء) غدر دہلی واقع شد و بہادر شاہ را بہ تہمت موافقت باغیاں محبوس داشتہ پسران و متعلقان او بقتل رسانیدند و دولت خانۂ شاہی کہ از غرایب روزگار بود مسمار کردند "دہلی کا غدر" تاریخ است۔ بہادر شاہ در ۱۸۶۲ء در حبس خانہ وفات یافت و سلطنت شاہان چغتہ باختتام رسید۔

تسلط یافتن احمد شاہ دُرّانی بر ممالک خراسان و ہندوستان و کشمیر

صاحب واقعات دُرانی رقمطراز است کہ احمد شاہ ابدالی ولد محمد زمان خان بن عبداللہ خان بن حیات سلطان از قوم سدوزئی مشہور بہ ابدالی است وطن مالوف ایشاں از قدیم ملتان بود۔

در ۱۱۲۹ھ عبداللہ خان با قوم وتبار خود از ملتان ہجرت کردہ در حدود ہرات بود و باش خود اختیار نمود و در آنجا از قوم ابدالیان قریب شصت ہزار خانہ از قدیم سکونت میداشتند۔ عبداللہ خان بموجب شجاعت ذاتیۂ خود سرغنۂ این قوم شدہ بر حاکمان ہرات بارہا خروج نمود و چندگاہ در دست مخالفان اسیر ماند۔ عاقبت در دست زمان خان والی ہرات کشتہ شد۔

وقتیکہ نادر شاہ تسخیر خراسان کردہ در ہرات رسید احمد شاہ ابدالی منظور نظر او گشتہ بمشاہرۂ شایان در حلقۂ یساولان خود در آورد

لہ ۱۲۷۴ھ مطابق ۱۸۵۷ء۔

واز حُسن اوضاع و اطوار او دلخوش شده مفارقت او گاہے منظور نمیداشت چنانچه بارہا در اجلاس عام می فرمود که من در توران و ایران و ہندوستان ہیچکسے مثل احمد خان نیک محضر ندیدم۔

روزے نادر شاہ بر کرسئ زرنگار نشسته بُود احمد شاہ را گفت اے احمد خان این سخن از من یاد داری که بعد از من مالک این سلطنت تو باشی دران وقت حقوق نعمت من یاد آری که فرزندان مرا در کنف حمایت خود نگہداری۔ چون نادر شاہ بعد تسخیر ہندوستان در ملک خبوشان بمقام فتح آباد رسید بدغای مردم قزلباش وافشار از دست محافظان خود در سنه ۱۱۶۰ه [1] مرزبان شہرستان عدم شد۔ ہمان وقت احمد شاہ ابدالی از قوم ابدالیان دو سه ہزار سوار ہمراہ گرفته قوم افشار و قزلباش را قتل کردہ منہزم گردانید و تمامی مال و اسباب و خزینه از اردوی نادر شاہ باخود برداشته بجانب قندھار ایلغار نمود و صابر شاہ نام فقیرے دیوانه وضع ہمراہ او [2]

---

[1] شب یکشنبه، ۱۱ جمادی الثانی مطابق ۹ جون ۱۷۴۷ء۔

[2] بروایت منشی عبد الکریم خان صاحب تاریخ احمد این درویش از سکنائے لاہور بود و اکثر درخیمۂ نادر شاہ آمد و رفت می داشت۔ ہرگاہ احمد شاہ برائے سلام نادر شاہ ازان راہ می گذشت بر درویش مذکور ہم سلام می گذارد۔ می فرمود اے احمد خان من به تیاری سلطنت توام۔ احمد شاہ ازین سخن ہا اعتقاد تمام بخدمت آن درویش داشت۔ چنانچه در روز مقتول شدن نادر شاہ آن درویش را ہمراہ گرفته به قندھار روانه شد و در آنجا از تحریک ہمین درویش اعلان پادشاہی خود نمود۔ بعد چندے در لاہور درمیان خویش و اقربائے

۴۴

خود آمده بطور مجذوب در کوچه و بازار بآواز بلند می گفت که من نشان و علم ہائے احمد شاہ

می رفت روزے فقیر مذکور خاک تودۂ افراخت واحمد شاہ بران خاک تودہ بنشانید وچند برگ گاہ برسراو نہادہ گفت کہ ترا پادشاہ کردم این تخت و این تاج برتو مبارک باد ترا پادشاہ دُرانی خطاب دادم۔

بعدازاں اورا ہیچ کسے ابدالی نمیگفت۔ ہماں روز احمد شاہ دُرانی باجمعیت پنج شش ہزار سوار در قندہار رسید۔ اتفاقاً ہماں روز نقی خان[1] آختہ بیگے خزاین مداخل خراج شاہی از ناصر خان حاکم کابل و پشاور گرفتہ در خدمت نادر شاہ میرفت احمد شاہ خزاین ازو اخذ کردہ آختہ بیگی را محبوس داشت اوخود در دارالامارۃ قندہار در بار شاہی فرمود و امیران و معاونان خود را خلاع فاخرہ بخشید و سکۂ خود رائج ساخت۔ سکہ:۔

حکم شد از قادر بیچوں بہ احمد پادشاہ سکہ زد بر سیم و زر از موج ماہی تا بماہ[2]

الحُکمُ لِلّٰہ یا فتّاح احمدؔ شاہ دُرّانیؔ۔ سجع مُہر نہاد[3]۔

آنگاہ برای تسخیر حمالک رایت عزمیت افراختہ حاکم غزنین را مغلوب و مقہور ساخت۔ پس بجانب کابل نہضت فرمودہ صوبہ دار آنجا ناصر خان بجانب پشاور

۴۴ دُرانی در آنجا استادہ خواہیم کرد۔ در آن زمان شہنواز خان ابن خان بہادر زکریا خان کہ صوبیدار لاہور بود از روئے تعصب نفسانی آں درویش مظلوم را قتل کنانید و بعد چندے خود نیز بمرد۔ (تاریخ احمد مطبوعہ ۱۲۶۶ھ صفحہ ۶)۔

[1] در تاریخ احمد "تقی خان"۔

[2] در تاریخ احمد صفحہ ۶ "سکہ زد بر سیم و زر از موج ماہی تا بماہ" آمدہ است۔

[3] در تاریخ احمد صفحہ ۶ "الحکم للّٰہ یا فتّاح احمد شاہ دُرِّ دُرانی"۔

مفرور شد و پادشاہ ضبط و ربط اطراف کابل نمودہ کمیت عزم را بجانب پشاور جولان داد۔ ناصر خان[1] در کوہستان ہزارہ پنہان گشت و میرزا جہان خان دنبال او تاختہ در لاہور رسانید و مال و اسباب او را قبضہ کرد پادشاہ بعد انتظام پشاور بجانب قندہار ایلغار نمودہ بندوبست ممالک خراسان و ہرات و کابل و قندہار بکام دل ساختہ برائے تسخیر ہندوستان رایت عزیمت افراشت۔

در سنہ ۱۱۶۱ھ ہمگی دوازدہ ہزار سوار ہمراہ گرفتہ بجانب لاہور نہضت فرمود و شہنواز خان صوبیدار لاہور استعانت از محمد شاہ چغتہ نمودہ ہنوز افواج شاہی از دہلی متحرک نشدہ بود کہ احمد شاہ قلعۂ لاہور فتح نمود و شہنواز خان بجانب دہلی مفرور شدہ تمامی اسباب محاربہ در دست احمد شاہ افتاد و محمد شاہ چغتہ خود بیمار بود فرزند خود احمد شاہ بمحاربۂ احمد شاہ درانی مامور ساختہ و بمقام سرہند محاربۂ فریقین رو داد۔ قمر الدین خان[2] وزیر الممالک دہلی کشتہ شد۔ کتیرا سنگھ راجہ جے پور با جمعیت ہفتاد ہزار سوار از حربگاہ مفرور گشت۔ ہمگی معین الملک پسر قمر الدین خان استقامت کردہ داد شجاعت میداد نزدیک بود کہ احمد شاہ درانی غالب می شد لیکن بموجب تقدیر در بارود خانۂ احمد شاہ شرر افتادہ بصاعقۂ آن

[1] صوبیدار کابل و پشاور از طرف نادر شاہ درانی (ایضاً صفحۂ مزبور)۔

[2] طامس ولیم بیل صاحب تاریخ وفات وزیر قمر الدین خان در جملۂ "ہائے نواب قمر الدین خان یافتہ است (مفتاح التواریخ صفحہ ۳۲۶)۔ ۱۱۶۱ھ

لشکر او تباہی یافت۔[1]

احمد شاہ مغلوب گشتہ بجانب قندھار رجعت نمود و معین الملک تا لب دریای سندھ لشکر غنیم را تعاقب کردہ از پنجاب بدر کشید۔ احمد شاہ چغتہ از سرہند خبر انتقال پدر خود محمد شاہ شنیدہ بر جناح تعجیل بدہلی رفتہ بر تخت شاہی مباہی گشت و نواب صفدر جنگ بر منصب وزارت استقلال یافت و معین الملک را حکومت پنجاب و ملتان بخشید۔ احمد شاہ درانی خبر انتقال محمد شاہ و کشتہ شدن قمر الدین خان شنیدہ بسیار تاسف نمود و سامان حرب و ضرب درست ساختہ در ۱۱۶۴ھ عنان عزیمت بجانب ہند باز معطوف داشت و از لاہور معین الملک بمقابلۂ او برلب دریای راوی محاربۂ عظیم واقع شد۔ عاقبت احمد شاہ رایت فیروزی افراختہ داخل لاہور گردید۔ معین الملک نیز در امان امان درآمدہ جان بخشی یافت۔

گویند احمد شاہ ازو پرسید کہ اگر من در دست تو می افتادم در حق من چہ میکردی معین الملک گفت سرت بریدہ بدہلی میفرستادم احمد شاہ گفت حالا تو در دست من افتادی در حق خود چہ میگوئی معین الملک گفت اگر خیابان رحیم ہستند مرا بخشند و اگر ظالم ہستند مرا بکشند۔[2] احمد شاہ از حق گوئی او محظوظ شدہ بخلاع فاخرہ سرفراز نمود و بخطاب خان بہادر رستم ہند موسوم ساخت۔ پس معین الملک نذرانہ کثیر نقد پنجاہ لک روپیہ داخل خزینۂ عامرہ کردہ بر حکومت لاہور باز متنقل گشت۔ و احمد شاہ

---

[1] تاریخ احمد صفحہ ۸ ― [2] ایضاً، ایضاً ―

پنجاب و ملتان داخل ممالک محروسهٔ خود کرده بجانب قندهار رجعت نمود و بر وقت
نهضت موجب تحریص و ترغیب رؤسای کشمیر عبدالله خان ایشک آقاصی برای
تسخیر خطهٔ کشمیر با جمعیت افواج کثیر مامور ساخت کیفیت آن در اوراق گذشته
گفته شد۔

آنگاه پادشاه بذات والا در خراسان رفته امصار و بلاد بسیار را قبضه نموده
و فرزندان نادرشاه را قدر و منزلت افزوده و در قندهار نادرآباد ویران کرده بجای
آن اشرف البلاد احمد شاهی معمور ساخت۔ بعد چندے معین الملک بمرض هیضه انتقال
نموده زوجهٔ او مغلانی بیگم در ضبط و ربط انتظام مملکت پرداخت۔ و آدینه بیگ
حاکم دوآبه بر سر او خروج نمود و مغلانی بیگم دو دستهٔ افواج شاهی از سردار جهان
خان طلب نموده آدینه بیگ را شکست داد۔

چون احمد شاه از وفات معین الملک و روگردانی آدینه بیگ خبر یافت با عسکر
موفور بار سیوم در سنه ۱۱۷۰ھ در لاهور رسید و مغلانی بیگم بواسطهٔ سردار جهان خان
باریاب حضور گشته مورد الطاف جهانبانی گردید۔[1]

پادشاه چندروز انتظام مهام پنجاب نموده نورالدین خان بامیزئی با لشکر
شصت هزار سپاه برای سرکوبی سوکهه جیون که در کشمیر باغی شده بود مامور ساخت
و بذات والا جانب دهلی نهضت فرموده خرامان خرامان بے مزاحمت کسے در شاهجهان
آباد رسید و نجیب الدوله تا کرنال و عمادالملک و عالمگیر ثانی تا ده میل استقبال
نموده انگاه باتفاق یکدیگر داخل دارالخلافت شده دولتخانهٔ عالی برای جهان خالی

[1] تاریخ احمد صفحه ۸

گشت و احمد شاہ بمعرفت سردار جہان خان مبلغ پنجاہ لک روپیہ از انتظام الدولہ پسر قمرالدین خان وزیر درخواست نمود۔ وی از روی خساست جبلّی از نفاذ فرمان شاہ دران سر پیچیدہ سردار جہان خان محرم خان را حکم داد کہ دولتخانۂ انتظام الدولہ را تصرف نماید وی تمامی مال و اسباب و ظروف طلاء و نقرہ و یواقیت و نگین وغیرہ قبضہ کردہ از تحت دیوار خانہ یک حوض اشرفیہا بقدر یک کرور[1] روپیہ ززر کشیدہ داخل خزینۂ شاہی ساخت۔

بعد آں بصلاح عالمگیر ثانی تلاشی خانہ ہائی امرا و اعیان کردہ ہر چہ دریافتند بردند و مغلانی بیگم زوجۂ معین الملک را از احوال امرای شاہی آگاہی بودہ کیفیت و حیثیت ہر یک درپیش جہان خان حالی کردہ ہر کس را غارت کنانید و از خوشدامن[2] خود زوجۂ قمرالدین خان دُر و جواہر و طلا تمام گرفتہ بخدمت بادشاہ گذرانید و احمد شاہ ہمگی چہل روز در دہلی قیام کردہ و دختر محمد شاہ غازی در عقد ازدواج خود در آوردہ دختر عالمگیر ثانی بعقد فرزند خود تیمور شاہ نامزد ساخت۔ انگاہ سردار جہان خان را برائی قتل باغیان متہرا با لشکر بے انتہا تعین فرمود و سردار مذکور در نواحی متہرا رسیدہ از اہل ہنود و مرہٹیاں ہزاراں ہزار بقتل رسانید و بتخانہ ہای موفور مسمار ساخت و امصار و بلاد را غارت کردہ بدرگاہ رسید۔

احمد شاہ بعد ترتیب و مرمت امرایان دہلی عالمگیر ثانی بدستور بر تخت نشاندہ خود بجانب قندہار رجعت نمود و خان محمد را حکومت سرہند و سرفراز خان افغان را حکومت

---

[1] در تاریخ احمد صفحہ ۹ بجائے "یک کرور روپیہ" "دو کرور اشرفی" مذکور است۔

[2] مراد از "شاہ پسندی بیگم" است (ایضاً صفحۂ مزبور)۔

دو وایہ بخشید و شاہزادہ تیمور را صوبہ داری کشمیر[1] عطا نمود۔

پس در شہر امرتسر نہضت کردہ از طایفۂ سنگان ہزاران باغیان بقتل آوردہ تالاب امرتسر از خاک پُر کردہ و تعمیرات آں تمام برہم زدہ بقندہار رفت۔

چوں مردمان پنجاب دانستند کہ پادشاہ در قندہار رسید آدینہ بیگ سر از جیب بغاوت کشید باتفاق فرقۂ سنگان تیمور شاہ و جہان خان را از لاہور بدر کردہ دامین آباد در چارہ محال رسانید انگاہ عماد الملک باتفاق راجہای مرہٹہ خروج کردہ عالمگیر ثانی را انتظام الدولہ را از تیغ گذرانیدہ قابض مملکت دہلی شد و نجیب الدولہ در سہارنپور محصور گشت و باغیان مرہٹہ عبد الصمد خان را قید کردہ تا سرہند ملک را غارت نمودند و باتفاق آدینہ بیگ تیمور شاہ در پشاور رسانیدہ ملک پنجاب را تا آب نیلاب متصرف شدند و افواج سنگان بہ نسبت مسلمانان غدر و قہر کردہ بانواع عقوبت محنت مقہور کردہ ہر جامع اذان منع نمودند و تالاب امرتسر کہ از خاک پُر شدہ بود باز صاف کنانیدند۔ مدّعا کہ در ہند و پنجاب عجب ہرج و مرج برخاست۔

چوں ایں خبر وحشت اثر بسمع پادشاہ رسید فی الفور بالشکر جرار و خونخوار بجانب ہند ایلغار نمود۔ وقتیکہ بر ساحل دریای اٹک خیام دولت افراشت فوج مرہٹیاں از اٹک مفرور شدہ در دہلی رسید و احمد شاہ بے مزاحمت اغیار وارد لاہور شدہ عماد الملک بالشکر مرہٹیان در حدود سرہند رایت تقابل فراخت و با فوج احمد شاہ داد محاربت و شجاعت دادہ عاقبت مہزوم گشت و در حدود شاہجہان آباد

---

[1] صحیح:- صوبہ داری لاہور است و آنکہ در متن مذکور است سہو است۔ برائے تفصیل رجوع کنید بہ تاریخ احمد صفحہ ۱۰۔

پای استقامت افشرد۔

پس احمد شاہ در سہارنپور رفتہ نجیب الدولہ از محاصرہ کشید باتفاق افواج ہندی مغل و پٹھان متوجہ دہلی گشتہ محاربۂ عظیم واقع شد و ہزاراں مرہٹیان بقتل رسید۔ پس احمد شاہ مظفر و منصور داخل شاہجہان آباد گردیدہ فرزند عالمگیر ثانی مسمی والا گوہر برتخت نشانید۔[1]

بعد آں برای سرکوبی مرہٹیان بملک جاٹ عزیمت کردہ سورج مل جاٹ را ملک و دولت بغارت رفت و مرہٹیان بطرف دکھن آوارہ گشتند۔

احمد شاہ از آنجا رجعت کردہ ایام برسات در دہلی گذرانید دراں اثناء عماد الملک و راجہ ہای مرہٹہ با فوج یک لک پیادہ و چہل ہزار سوار و پانصد ضرب توپ قلعۂ شاہجہان آباد را محاصرہ کردہ فتح نمودند و از آنجا بر قلعۂ گنج پور تاختہ بسیارے از سرداران بقتل رسانیدند۔

بشنیدن ایں واقعہ پادشاہ ایلغار کردہ با افواج بیشمار بر دریای جمنا قیام ساخت چوں دریای جمنا طغیانی بود احمد شاہ حرز یمانی خواندہ تیرے بدریا انداخت و ہماں وقت جیش خود را فرمان داد کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم خواندہ عبور کنند مطابق حکم عسکر شاہی با سامان و اسباب توپ و تفنگ از دریا عبور کردہ بر ساحل سلامت رسید و ہیچ کسے را جلہای اسپان تر نشد۔[2]

جنگ اول باہتمام پسند خان قریب سرای سنبہالک و جنگ دوم بمقام کرنال

---

[1] تاریخ احمد صفحہ ۱۱ و ۱۲ ۔

[2] ایضاً، ایضاً ۔

بعمل آمدہ مرہٹیان را قتل عام کردند بیست ہزار کلہ را منارہ افراشتند دراں حالت گوبند پنڈت وحکم راؤ با جمعیت چہل ہزار سپاہ از راہ دیگر بر غارت دہلی دویدہ رفتند وبحکم پادشاہ حاجی عطاءاللہ[1] خان وحاجی کریم داد خان بمقابلہ آنہا یورش آوردہ ہمہ را تہ تیغ آوردند۔ گوبند پنڈت وحکم راؤ کشتہ شدند مختصر کہ بعد جنگہای بسیار مخالفان شہر از مقتول ومقہور ومفرور گشتہ پادشاہ طبل فیروزی نواختہ متوجہ دہلی شد ورحمت اللہ خان وسرداران افواج را خلاع فاخرہ بخشید بعد استحکام وانتظام ہندوستان بجانب قندہار نہضت فرماشدہ اطراف واکناف را ضبط وربط نمود۔

پس ازاں چیلہ ہای گورو گوبند سنگھ در پنجاب علم بغاوت افراشتہ اہل اسلام را در لاہور وامرتسر وغیرہ جاہا ضرر ہای شدید رسانیدہ والی لاہور را در قلعۂ جینڈالہ محاصرہ کردند دراں وقت احمد شاہ در قندہار بود ناگاہ بوقت نصف شب از خواب بیدار شدہ با سہ صد سوار دستۂ غلامان خاص بطرف پنجاب ایلغار نمود وشاہ ولی خان وزیر را پیغام فرستاد کہ مع افواج شاہی در لاہور برای جہاد حاضر باشد وخود بعجالت تمام در عرصۂ سہ روز وارد لاہور گردید چوں از محاصرۂ جینڈالہ خبر شنید ہماں وقت در جینڈالہ رفت ہمگی یکصد بیست سوار ہمراہ داشت چوں فوج سنگان از قدوم احمد شاہ خبر یافتند ہمہ ہا مفرور شدند قلعہ گیان از محاصرہ برآمدہ بعز بساط بوس فائز گشتند وہماں وقت شاہ ولی خان وزیر با فوج شاہی حاضر دربار شدہ

---

[1] در تاریخ احمد "عطائی خان"۔

بتعاقب فرقۂ سنگان کوچ کرده چہل ہزار باغی بقتل آورده و پادشاه چند روز
در لاہور قیام کرده بجانب قندہار رجعت فرمود شاه ولی خان از شاه دُران
سبب استعجال و اضطراب این نہضت پرسید پادشاه گفت که من سرورکائنات
علیہ الصلوٰة والتحیات و حضرت محبوب سبحانیؒ در خواب دیدم فرمودند که سنگان
بمقام چنڈالہ مسلمانان را ایذا میرسانند بمسارعت تمام رفته خلاصی آنہا نمائید
چون از خواب بیدار شدم برائے نفاذ فرمان بغیر تامل و درنگی مسارعت کرده اینجا
رسیدم[1] - فقط -

بعد چندگاه سنگان باز خروج کرده بتاخت و تاراج رعایا مشغول
شدند باستماع اخبار پادشاه مرتبه ششم در سنه نہضت فرمای پنجاب شده
بمقام انباله قیام ساخت باغیان تاب تقابل در خود ندیده در حدود
کوہستان مفرور شدند و پادشاه صوبه داری سرہند به نجیب الدوله بخشید
وامرسنگھ[2] را خطاب راجگی عطا نموده بر حکومت پٹیاله مامور ساخت و خود با جاه
و جلال بجانب قندہار رایت نہضت افراشت -

---

[1] تاریخ احمد صفحہ ۱۷ - [2] راجه امرسنگھ پسر راجه سردول سنگھ بود - حسب سپارش شاه ولی خان وزیر احمد شاه به عطائے خلعت فاخره و خطاب راجه راجگان سرفراز شد - چنانچه تا حال پٹیاله در عمل اولاد ہمین راجه امرسنگھ است - گویند که او بنا بر اظہار خلوص و عقیدت نسبت شاه ولی خان وزیر مرئی خود در دہر خویش امرسنگھ بامرئی کنده کرده بود زیراکه وزیر مذکور قوم بامرئی داشت -

(تاریخ احمد صفحہ ۱۷) -

انتباہ:- تا اینجا برخے از احوال پادشاہ نامدار زیب تحریر یافت اکنوں کیفیت صوبداران او کہ در کشمیر حکومت میکرد نگارش شود۔

اورنگ سیزدہم در بیان حکومت و استقلال شاہان درانیہ

درخطۂ کشمیر سلطنت احمد شاہ درانی

عبداللہ خان اشک آقاصی۔ در سنہ یکہزار و یکصد و شصت و شش فتح کشمیر ساختہ بنظم و نسق و ضبط و ربط و جور و جفا و ظلم و دغا و تطاول و تاراج و اخذ مصادرہ و نذرانہ در ملک شور و شر برداشت و خزاین و دفاین شاہان چغت و اسباب فرش و ظروف طلا و نقرہ ہرچہ در دولت خانۂ شاہی و میان باغات موجود بود در قبضۂ خود در آورد و اعیان و ارکان و منصبداران شہر را بزجر و قہر مصادرہ ہا گرفت۔

چنانکہ یکے از منصبداران جلیل القدر را بشدت و حدت سیخ داغ از دست زبانیان او قالب تہی گشت و مرتکب این فعل را انعام بخشید و از قاضی خان یک لک روپیہ مصادرہ گرفت با زہم فرزند او در دست مؤکلان شدید معذب بود چون بہ انواع عذاب بیتاب گشت لاچار خود را از زینہ کدل بدریا انداخت و در آں زمان نرخ اشرفی بہ شش روپیہ و نرخ روپیہ بہ بیست تنگہ و قیمت مس بہ نیم روپیہ رسید۔

گویند در عہد شاہان چغت قریب ہشتاد نفر کوٹھی دار نامدار از امصار بعید آمدہ درین جا تجارت میکردند و بسبب ظلم عبداللہ خان ہمہ ہا بیدل گشتہ باقالیم خود ہا در گذشتند موجب آں در تجارت و معیشت مردم ہر نوع خلل آمدہ در ملک و رعایا تزلزل افتاد۔ بیت:-

پرسیدم از خرابیٔ گلشن ز باغبان
افغاں کشید و گفت افغاں خراب کرد

مختصر کہ عبداللہ خان برہنموئی میر مقیم[1] تا شش ماہ از جور و جفا ظلم و ایذا دقیقہ فرو گذاشت نمود۔

عاقبت خواجہ عبداللہ خان کابلی در پنجا برعہدۂ صوبہ داری سوکھہ جیون مل برانتظام صاحبکاری مقرر گذاشتہ خود بمرافقت میر مقیم و ابوالقاسم خان و سایر اعیان بحضور رفت گویند یک کرور روپیہ نقد و[2] جنس ہمراہ برد۔

خواجہ عبداللہ خان۔ بعد رفتن عبداللہ خان حکومت کشمیر مستقل گشتہ باسوکھہ جیون مل[3] کہ صاحبکار او بود طرح خصومت انداخت سوکھہ جیون مل

---

[1] دربارۂ ہمیں میر مقیم کنٹھ کہ بقول پنڈت بیربل کاچرو محرک آوردن افغاناں و موجب فتنہ و فساد در کشمیر بود کسے بطور ایہام چہ خوب گفتہ است ؎

اے دل ہمہ خوف و ہمہ بیم است درین شہر ۔ کن عزم سفر فتنہ مقیم است درین شہر

(مجموع التواریخ ورق ۲۰۶ ب) -

[2] "از نافلان آں آوان بہ ثبوت رسید کہ مبلغے خطیر عبارت از کرور روپیہ نقد سوای اثاث و اسباب دولتخانہ شاہان چغتائیہ کہ در درون قلعۂ کوہ ماراں بود و ہنوز آثارش ہویداست از کشمیر ہمراہ بردہ" (تاریخ کشمیر بیربل کاچرو ورق ۲۰۷ (الف)) -

[3] راجہ سکھ جیون مل کھتری در کابل متولد شد، خانوادۂ اش از بھیرہ ضلع خوشاب (پنجاب) بود۔ وقتیکہ شاہ ولی وزیر اعظم احمد شاہ ابدالی بود، سکھ جیون نظامت کشمیر یافت۔ در آغاز حکومت خود سکھ جیون بعدل و انصاف حکومت میکرد۔ بعد چندے بہ تحریک

باستصواب ابوالحسن خان باندی خواجہ عبداللہ خان رامع دو فرزند از جمبند بقتل رسانید۔ مدّت حکومتش ہمگی چہار ماہ و ہفت روز بود۔

راجہ سوکھ جیون کہ نمک پروردۂ جہان خان بود در ۱۱۶۷ھ رایت صوبہ داری افراشتہ ابوالحسن خان را رتبۂ صاحب کاری و مدار المہامی بخشیدہ باستصواب او شور و غوغائی صوبہ داران سابقہ اندک فرونشانیدہ در پرورش رعایا و قدردانی اہل فضل و بلاغت ہمّت خود مصروف داشتن۔ دران اثنا

۴۴ جہاں اندرجو مشیر خاص و مدار المہام سلوکش با مسلمانان متغیر شد۔ پنہ مصنف خزینۃ العامرہ میر غلام علی آزاد بلگرامی می گوید کہ "مشارٌالیہ جوان خوش رو، متصف باوصاف شائستہ، قریب اسلام بود۔ جمیع مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترمیم نمود۔ وہر روز بعد فراغ از دیوان دو صد کس سلمین را برائے خود الوان اطعمہ می خوراند۔ و در ہر ماہے دوازدہم و یازدہم طعام نیاز پختہ بہ مردم تقسیم می نمود۔ وارد و صادر راچہ درویش وچہ غیر آں در خورحال ہر کس مراعات میکرد و در ہر ہفتہ یک بار مشاعرہ مقرر کردہ بود کہ در وجمیع شعرائے کشمیر حاضر می شدند۔ در آخر مجلس شیلانی می کشید۔ و پنج کس از شعرائے نامی را کہ باہر یکے ازیں ہا دہ دہ کس از مستعدان ملکی معین کردہ بود امر فرمود کہ تاریخ کشمیر از ابتدائے آبادی تا زمان او تحریر نمایند۔ سرحلقۂ آں پنج کس محمد توفیق بود کہ توفیق تخلص میکند و نام اصلی او "لالہ جو" است بزبان کشمیر۔ امروز در موزونانِ کشمیر نظیر ندارد (خزینۃ العامرہ مطبوعہ نولکشور کانپور، ۱۸۷۱ء صفحہ ۱۱۵)۔

خواجہ کیچک[1] خسر عصمۃ اللہ خان برائی اصلاح سوکھہ جیون و نیابت او وارد خطہ گردید و بر تربت عصمت اللہ خان مقبرہ و مسجدے افراخت و چند بیت بر لوح قبرش منقوش ساخت۔ بیت :-

کشمیر را ندید و نفس ہم نکرد راست
خود را ازیں جہان بجہان دگر کشید

بعد چندگاہ پادشاہ جم جاہ فرمان فرستادن مبلغات خطیر و فرمایات کثیرکہ از کردۂ دخل کشمیر دہ چند افزون بود بنام سوکھہ جیون ہمدست ایلچی مرسول داشت و سوکھہ جیون بعدم استطاعت و قلت بضاعت خود در نفاذ حکم پادشاہ عاجز آمدہ لاچار بعد کنگاش بسیار باستصواب ابوالحسن خان بانڈی از متابعت ظل سبحانی سرپیچیدہ رایت بغاوت افراشت امّا خواجہ کیچک و ملک حسن خان ایرانی و اعظم خان و میرہ خان در بغاوتش موافقت نکردہ بلکہ برعایت حقوق شاہی از و روگردان شدہ با جمعیت دو سہ ہزار کس در بارہ مولہ لوائی مقابلت و محاربت بر داشتند از ین طرف سوکھہ جیون با جمعیت عوام بمدافعت آنہا تاختہ در بارہ مولہ جنگے عظیم واقع شد۔

عاقبت الامر ملک حسن ایرانی و اعظم خان و میرہ خان بقتل آمدہ خواجہ کیچک از ملک بدر کردند و سوکھہ جیون مظفر و منصور بشہر آمدہ فرمان خواندن خطبہ بنام شاہ والاگوہر[2] پادشاہ دہلی در مسجد جامع فرستاد و باستماع این اخبار احمد شاہ درانی

---

[1] بقول دکتر صوفی "کیچک" معرب "کوچک" است کہ بمعنی نائب باشد۔ (کشمیر جلد اول صفحہ ۳۰۹) ۔
[2] و بروایت دکتر صوفی "عالمگیر ثانی" (ایضاً ۔ ایضاً) ۔

عبداللہ خان الیشک اقاصی را با جمعیت سی ہزار سپاہ برائی گوشمالی سوکھہ جیون از راہ پنچہ درموسم سرما تعئین ساخت۔ ازیں طرف سوکھہ جیون با جمعیت افواج بمقام حیدرآباد علم تقابل افراخت دراں زمان بارش و برف و باران شدّت نمود و سوکھہ جیون باعانت بیرہ خان کہکہ بقتال و جدال پیوستہ فوج شاہی را شکست داد و جم غفیرے اسیر کردہ کلاہ کاغذی پوشانیدہ بشہر رسانید و نیز پادشاہ دالاگہر ابواب رسل و رسائل مفتوح داشتہ بانعام یک زنجیر فیل و یک پالکی جالہ دار و خطاب راجگی افتخار یافت والبو الحسن خان باندے[1] بخطاب خانی سرفراز گشت۔ ملّا محمد توفیق در توصیف پالکی ایں رباعی گذرانیدہ صلۂ مناسب دریافت۔ ربا عی :-

ایں پالکی طاق کہ مطبوع نکوست ۔۔۔ چشمے است کہ از بالش فرازش ابروست

[1] از قبیلۂ حڈ و ہا است کہ در جوار مسجد جامع سمت مغرب سکونت می داشت۔ اوائل فکر شعر درپیش ملا ساطع درست میکرد و بعد ازاں باستعداد خداداد از محمد رضائے مشتاق استفادہ نمودہ ملک الشعراء وقت شد۔ و بقول ارباب کلام بعد ملا طاہر غنی ہیچ کسے مثل او برنخاست۔ دیوان اشعارش بمضامین رنگین و سنگین خاطر نشین اصحاب یقین است۔ وغیر ازیں رسالہ ہائے بسیار مثل رسالۂ شیعی و سراپا و بحر طویل و قصائد و منقبت وغیرہ از تصنیفات او مفرح اہل روزگار و تاریخ کشمیر قریب دو ہزار بیت از عہد یوسف شاہ چک تا عہد عالمگیر بطلاقت لسان و فصاحت بیان یادگار و در مجلس سوکھہ جیون سر دفتر شعرائے مجلس بود۔ در ۱۱۹۷ھ رحلت نمود۔ "آبرو بودہ بگلزار سخن" تاریخ است (تاریخ حسن حصۂ چہارم قلمی ورق ۳۰۰)۔

چترش پلکِ دیده و مژگاں حایلہ
چوں مردمکِ دیدہ مہاراجہ درو ست

پس سوکھ جیون محافظان کوہستان کہ باشندگان آں طرف بودند برطرف کردہ بجای آنہا لشکریان خود قریب سی ہزار سپاہ مامور ساخت و سی نفر منصبداران ہوای تقصیر اسیر نمود و مال و منال آنہا بردہ جور و جفا کردن گرفت۔ ہمدراں زمان در سنہ ۱۱۶۸ھ[۱] بخواہش ربّانی بسبب نزول برف در ماہ میزان گرانی غلہ بوقوع آمدہ کافۂ انام را تباہی و پریشانی رسید و خواجہ ابوالحسن خان کہ مختار مالیہ بود متکفل این امر گشتہ محلہ بہ محلہ و خانہ بہ خانہ نفرشماری کردہ موجب حیثیت و کفایت ہر کس را تا شش ماہ آذوقہ رسانید۔ ہمدراں ایّام بقدرت ایزدی ملخہای وافر و متکاثر درین ملک وارد شدہ بفرمان مفتیان مردمان در خوردن جرادہا مبادرت نمودند و ایّام سختی بسر بردند و درمیان سقاین بر سر شہرہا مثل شالی جرادہا میفروختند و مردمان شہر می خوردند درین جا قول سعدی راست آمد۔ ع:۔ ملخ بوستاں خوردو مردم ملخ[۲]۔

ابوالحسن خان را در ماہ چہتر سنہ ۱۱۶۹ھ بضاعت غلات ہمگی دو لک خروار موجود بود منجملۂ آں یک لک خروار در شہر تقسیم دادہ یک لک خروار زمینداران پرگنات بابت تخم و تقاوی مساعدہ فرستاد باین شرط کہ سال آئندہ بجنس باز یافت نماید و در سال دیگر رعایا را استعداد اَدای آں ندیدہ بازمعطّل داشت رفتہ

[۱] مطابق ۱۷۵۴ء۔ [۲] مصرع دوم است کہ اوّل و این است۔
ع:۔ نہ در باغ سبزہ نہ در کوہ شخ۔

رفتہ مقدار مذکور تا سنہ ۱۲۵۰ھ[۱] مدت ہشتاد و دو سال نزد زمینداران باقی بود و ہر سال فی خروار یک ترک بابت رسوم میگرفتند۔ کرنیل میان سنگھ بباعث قحط بسر معاف نمود۔ مختصر کہ بحسن انتظام خواجہ ابوالحسن ہیچ فردے را آزار جان نرسید آسیب قحط ہم چنداں معلوم نشد۔

شبے راجہ سوکھ جیون با اعاظم علما مباحثۂ صحیح بخاری میکرد ناگاہ در اصطبل او آتش واقع شدہ در اطفای آں سعی بلیغ نمود اما باروتخانۂ شاہی کہ در غایت متانت و سنگینی از محل آتش یک تیر پرتاب بعید بود و جمعے کثیر بر سر آں آب میریختند ناگاہ در جوف آں شرر قہر الٰہی افروختہ یکبار شعلۂ آتش بار بر طارم چرخ دوار صعود نمود و سنگ و خشت باروتخانہ و گوشت و استخوان مردم در اطراف شہر لخت لخت فرو افتادند و در میان شہر تزلزل افتادہ دروازہ ہای عمارات شہر خود بخود مفتوح شدند گویا صدمۂ قیامت بود جمعے کثیر کہ در آنجا جمع شدہ بودند چند ساعت بیہوش افتادند۔

سوکھ جیون چندگاہ بصلاح فلاح ابوالحسن خان کار میکرد ناگاہ بنابر اہاج بعضے امورات ملکی فیما بین آنہا بیادہ گوئی میر مقیم مخالفت و منازعت افتادہ ابوالحسن خان طرح مصالحہ انداختہ سوکھ جیون را برای رفع کلفت خاطر درباغ خود بجانب ڈل تکلیف ضیافت داد۔ سوکھ جیون بسواری سفینہ بداں سو نہضت کردہ معاندان در اثنای راہ او را شنک انداختند کہ ابوالحسن خان در مکان ضیافت زیر فرش باروت گستردہ است بمجرد نشستن آں را آتش دادہ ہمہ ہا را نابود سازد۔ راجہ باستماع این خبر وحشت اثر برجعت قہقری باز آمدہ در نواب باز اد بہ مکان خود

[۱] مطابق ۱۸۳۴ء۔

قرار یافت و ابوالحسن خان را قید کرده یک لک روپیہ از متابعان و متعلقان او مصادرہ گرفت و میر مقیم بہ منصب وزارت مختار ساخت بعد یک سال با میر مقیم نرد مخالفت باختہ محبوس نمود و ابوالحسن خان را بدستور سابقہ رتبہ و اعتبار افزود۔

ہمدران ایام در سنہ ۱۱۷۱ھ[1] اقوام مرہٹیاں و سنگان خروج کردہ ملک پنجاب از تصرف شاہ دران نزع کردند و سوکھ جیون موقع دانستہ قریب چہل ہزار سپاہ فراہم کردہ برای تسخیر ممالک اطراف کشمیر مثل سیالکوٹ و بمبر و اکھنور وغیرہ ایلغار فرمود و یار خان کہ از طرف شاہ دران حاکم سیالکوٹ بود محصور نمود۔ شاقیت بہ مخالفت راجہ[2] جموں مہزوم و مغلوب گشتہ خایب و خاسر رجعت نمود و افواج و خزاین بیہودہ تلف فرمود و در ہنگام یورش سیالکوٹ مردم بمبو موقع دانستہ اطراف کامراج را تاراج کردند و ابوالحسن خان بمدافعت آنہا در بارہ مولہ رفتہ بود در آنجا خبر ہزیمت سوکھ جیون شنیدہ بشہر آمد و سوکھ جیون ببعضی اہلکاران خود بے صدور قصور محبوس کردہ ابوالحسن خان ہم بزندان فرستاد و میر مقیم بجای او باز مختار ملک شد جور و جفا را رواج داد۔ بعد چندگاہ ابوالحسن رہائی یافتہ میر مقیم بجای او در زندان افتاد

[1] مطابق ۱۷۵۷ء۔

[2] مراد از "رنجیت دیو متوفی ۱۷۸۱ء است۔ برائے تفصیل زندگانیش رجوع کنید بہ "ہسٹری آف دی پنجاب سٹیٹس جلد دوم از صفحہ ۵۴۰ تا ۵۴۶ تصنیف ہیچی سن، چاپ لاہور سنہ ۱۹۳۳ء"۔ و تاریخ راجگان جموں و کشمیر حصۂ اول مصنفہ کاہن سنگھ بلا وریہ مطبوعہ پرکاش سٹیم پریس لاہور سنہ ۱۹۸۲ بکرمی صفحہ ۶۹ تا ۷۱)۔

دراں ایّام امیر خان کہکہ بازخروج نمود فوج سوکھہ جیون بمدافعت او دوبارہ یلغار نمود ابوالحسن موقع دانستہ بر مخالفت و منازعت راجہ مستعد گشت و پلہای دریای شہر بر بدہ کشتی ہا بطرف خود کشیدہ گذاشت۔

بعد چند روز سوکھہ جیون میر مقیم را از بند کشیدہ شوکت و شان او مردمان شہر را نشان داد۔ فردا جیو دسناسیان بقدر دہ ہزار مردم بزور شناوری بہ سرجا از دریا عبور کردہ صمصام انتقام از نیام برکشیدند ازدحام عوام کہ سر بشورش داشتند از ہم پراگندہ و پریشان کردند و اعوان و متعلقان ابوالحسن خان از تیغ گذرانیدہ خانۂ او را آتش کشیدند و ابوالحسن دامن دولت در ناکامی گشتہ در کوہستان پنوچہ بقیۂ ایّام عمر خود بسر بردہ از جہان در گذشت و خواجہ ابوالحسن پسر خواجہ اسحاق پسر خواجہ بلاقی بن ملا عبدالحکیم بانڈی بود۔

بالجملہ بعد تخریب و ترہیب ابوالحسن سوکھہ جیون طبل فیروزی نواختہ جہانند پنڈت در رئیس ملک مدارالمہام خود گردانید و بہ یمن او علم تعصب افراشتہ در زجر و بے حرمتی اہل اسلام راغب گشت و بانگ نماز کا دکتی ممنوع ساخت موجب آں مردم قشونے از و دل تنگ شدہ در صدد آزارش افتادند

چنانچہ شاہزادۂ بلخی کہ با جمعیت پنجاہ سوار در سایۂ پناہ او وقت میگذرانید۔ سوکھہ جیون را در محل خلوت ضرب کارد بر شانہ زدہ مجروح ساخت و ہماں ساعت فوج سنگان و سناسیان دنبال و تاختہ شاہزادہ را با توابع خود بقتل آوردند از ذالڈ گزناپاندان نفس شہر را غارت کردند و مولوی شرف الدین پسر محتوی خان کہ بعد واقعۂ عصمت اللہ خان ... رفاقت ... مذہب

مقبرۂ خود بکشمیر باز آمده بود بفرمان راجہ از دست سنگان در حدود شاه آباد شهید شد۔

باستماع این اخبار احمد شاه دُران آتش افشان خود در لاهور آمده از راجۂ جموّن و از راجهای کوهستان بیست هزار سپاه کومک گرفته بافسری نورالدین خان بامیزئی برای سرکوبی سوکھ جیون پنجاه هزار سپاه ماموره ساخت۔

نورالدین خان از راه توسه میدان هفتم ماه ذی حجّه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج (۱۱۷۵ھ)[1] داخل کشمیر شده در پرگنۂ دنیسو پای استقامت استوار نمود و ازین طرف سوکھ جیون مل با جنود شصت[2] هزار سپاه بدبدبۂ بسیار بر آمده بر کریوۂ چیره اوڈر علم تقابل افراشت فردا در معرکۂ جدال بازار قتال گرم کرده بخت مل افسر لشکر راجه از جناح بر آمده بالشکر شاهی ملحق گشت بظهور این قصور در لشکر سوکھ جیون فتور افتاده یکبار مغلوب و منکوب از حربگاه مهزوم شدند و سوکھ جیون در دست آسیابان زینی گام گرفتار آمده فی الفور در پیش نورالدین خان رسانید۔ وقتیکه نورالدین خان در دار الامارت بجای سوکھ جیون جلوس نمود سوکھ جیون را باستره حجامی هر دو چشم جهان بین از حدقه بیرون ساخت۔

گویند آهی نکشید بعد از آن سپرش بخت مل را چشمان از حدقه برآوردند وی جزع بسیار نمود۔ می آرند که سوکھ جیون را طبعی موزون داشت پیش از

---

[1] مطابق اکتوبر ۱۷۶۲ء۔ [2] در تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۱۲ (الف) "با جمعیت پنجاه هزار سوار و پیاده" مذکور است۔

وقوع این واقعه این غزل گفته بود بوقت کندن چشم زمزمه می ساخت۔

غزل

چشم از وضع جهان پوشیده به | سر بسر احوال آن نادیده به
هر که چو من داشت جا بر فرق گل | عاقبت در خاک و خون غلطیده به
چند روزی خود تماشا کرده ام | زین چمن گلهای عبرت چیده به
گر دهی شیر شهد زهرت عوض | زین سیه مار جهان ترسیده به
باز اگر چشم جهان بینم دهند | چون گدایان در بدر گردیده به

در حالت نابینائی بسیار می نالید و این رباعی سرود میکرد۔

رباعی

هر چند گفتم نفس دنی را | باید نه کردن ناکردنی را
این نفس سرکش نشنید از من | نادید آخر نادیدنی را

نور الدین خان بعد چندگاه سوکه جیون را در حالت نابینائی روانۂ حضور ساخته در هنگام سواری بنظر پادشاه رسید و پادشاه چشم عنایت از و پوشیده در ته پای فیلان انداخته از جان گذرانید۔[۱]

سوکه جیون مردی خوش طبع و سخندان و شاعر و با دل بود علما و فضلای اسلامیه را قدردانی و مهربانی بسیار میکرد۔ بروز جمعه در مسجد جامع حاضر می بود بزیارت مقابر اولیا فایز می گشت بروز سه شنبه با شعرا مشاعره میکرد و جشنهای

---

[۱] در تاریخ بیربل کاچرو (ورق ۲۱۲ ب،) "زیر لکد کوب اسپان" مذکور است۔

عید نوروز بکمال شوکت شان ادامی ساخت ۔ از شعراء کشمیر ہفت کس[۱] انتخاب کردہ برای نظم کردن تاریخ کشمیر ہر کس را حصۂ جداگانہ تفویض نمود ہمیں کہ چند چند جزو نظم کردہ بودند واقعۂ ہائلہ او بظہور پیوست شاہنامہ کشمیر ناتمام ماند ۔ مدت حکومت او ہشت سال[۲] و چہار ماہ و ہشت روز است ۔

نورالدین خان در ۱۱۷۵ھ بر مسند صوبہ داری کشمیر جلوس نمودہ سرکشان و متمردان را بہ ترہیب و تخریب تادیب کردہ در نظم و سیاست و عدل و نصفت ہمگی سہ ماہ بسر بردہ روانۂ حضور شد[۳] ۔

بلند خان بامیزئی در سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و شش[۴] ۱۱۷۶ھ خلعت صوبہ داری

---

۱ میر غلام علی آزاد در خزینۃ العامرہ (۱۱۵) چنانکہ در فوق گذشتہ تعداد شعرا پنج کس ضبط کردہ است ۔ ۲ تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۱۲ (ب) ۔ ۳ دربارۂ نظامت نورالدین خان بامزئی بار اول مابین مؤرخان اختلاف بسیار است ۔ لفٹنٹ نیوآل (جے ۔ اے ۔ ایس ۔ بی، نمرہ ۵، ۱۸۵۴ء، ص ۴۴۷) این مدت را ہشت سال، و پنڈت بیربل کاچرو (ورق ۲۱۲) و ملا خلیل مرجانپوری و دیوان کرپارام در چہار گلزار کشمیر دو سال نوشتہ اند ۔ (کشیر جلد اول صفحہ ۳۱۳) ۔ درین ضمن روایت بیربل کاچرو این ست :۔

"نورالدین خان بامزئی مدت دو سال باحسان و نیکنامی و دشمن گدازی و دوست کامی بحکمرانی راندہ از فرط طلب حضور روانہ شد"۔

۴ مطابق ۱۷۶۳ء ۔

پوشیدہ بسیار عالی ہمت و خوش مزاج بود اوقات خود در عشرت میگذرانید۔ میر عبداللہ و خواجہ عطاءاللہ را قدر و منزلت افزود۔ میر مقیم در حبس خانہ محفوظ داشت ملا قوام الدین بہ نیابت قاضی عبدالرحیم قاضی ملک شد و در عہد بلند خان بارش باران چند ماہ مسدود بود مردمان برای صلوٰۃ استسقاد رعیدگاہ میرفتند بابا ہائے نوشہرہ اعلام آستانہ خود گرفتہ در عیدگاہ آمدند۔ در اثنای راہ شیعہ ہای جڈی بل بہ نسبت خواجہ حبیب نوشہری[1] کلام بے دیانہ گفتند و مردم عوام بشوروآمدہ محلہ جڈی بل را آتش کشیدہ شیعہ ہا را غارت کردند۔ بلند خان بتحقیق این امر نمودہ بعضی شیعہ ہا را قطع گوش و بینی کردہ بعضی ہا را مصادرہ گرفتہ بسزا رسانید۔ و در ۱۱۷۷ھ[2] موجب صولت برودت دریای بہت و تمامی تالاب ہا یخ بند شدند بلند خان دو سال حکومت کردہ موجب طلب حضور از کشمیر بدر رفت و در جموں رسیدہ از جان درگذشت۔

نورالدین خان مرتبۂ ثانی در ۱۱۷۸ھ[3] بفرمان شاہ درانی بانی میانی

---

[1] خواجہ حبیب اللہ نوشہری از طبقۂ تجار بود۔ چون داعیۂ طلب حق در دلش جاکرد، توفیق ارادت در جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی یافتہ بامر حق قیام نمود۔ بعد ازاں باشارۂ حضرت میر محمد خلیفہ رسیدہ کسب سعادت کردہ در اندک مدت شراب خم عرفان نوش کرد۔ در غلبات شوق بہ نظم و اشعار می پرداخت۔ در سال یکہزار و بست و شش در ایام غلبۂ طاعون رحلت فرمود۔ آستانۂ متبرکہ اش در محلۂ نوشہرہ مرجع و مطاف آفاق است۔

(واقعات کشمیر صفحہ ۱۲۸ و خوارق السالکین قلمی ورق ۱۲۵)۔

[2] ۱۷۶۴ء۔

[3] ۱۷۶۵ء۔

حکمرانی گشتہ قاضی خان بر عہدۂ قضا یا سربلندی یافت میر مقیم کنٹھ و کیلاس در بر منصب صاحب کاری مدار المہامی ممتاز گشت۔ تا عرصۂ چندگاہ ہر دو صاحب کار در سرانجام مہام انتظام مملکت متفق بودہ کارروائی میکردند لیکن کیلاس پنڈت در کہ پیشتر در ملازمت میر مقیم معتبر شدہ بود اکنون بر سر او فوقیت خود می جست ازین رو میان آنہا عناد و فساد افتادہ قابو جوی یکدیگر شدند۔ کیلاس در مالیۂ کل کشمیر را ذمہ دار شدہ بود ادای آن در سال بدو قسط می ساخت۔

میر مقیم نورالدین خان را آموزش دادہ ماہ بماہ قسط بندی او مقرر نمود کیلاس در را اگرچہ قسط ماہواری دشوار شدہ لیکن در ادای آن اہمال نورزیدہ بعد آن میر مقیم تجویز قسط یومیہ مقرر ساختہ کیلاس در را ادای قسط یومیہ نہایت مجبور گشت۔

بنا بران حکیم میر قانونگوی پرگنۂ کوہہامہ کہ از معاندان میر مقیم بود برای کشتن میر مقیم آمادہ کردہ و طمانچہ خود بدستش دادہ بر قتل میر مقیم مامور ساخت۔ و حکیم میر شبانہ بکاشانۂ او درآمدہ میر مقیم را در خواب استراحت طمانچہ از راہ سوراخ گوش سر کردہ از جان گذرانید و طمانچہ اش در آنجا از دست افتاد۔ فردا چون طمانچہ دیدند بر سر آن نام کیلاس در منقوش بود۔ نورالدین خان بر قتل او بسیار افسوس نمود و بر نعش او در عیدگاہ حاضر شدہ وابستگان او را دلدہی ساخت اما قاتل او را ہیچ نگفت۔

میر مذکور از احفاد حسین کنٹھ بن کمال کنٹھ بود کہ در پیشگاہ اکبر شاہ دم مصاحبت میزد۔

گو بیند میر فقیر اللہ روز واقعۂ پدر در پنوچھہ بود چون بخانہ رسید در پیش ناظم صوبہ مستغیث شدہ وی بحیلہ و عذر گذرانید۔ انگاہ برای استعانت و امداد نزد راجہ رستم خان در پنوچھہ رفتہ در آنجا نیل مرام نیافت۔ پس بہ امید معاضدت نزد محمود خان در مظفر آباد رسیدہ در آنجا بانتظار وقت اوقات گذاری میکرد۔ کیلاس در از شر مخالفان وارستہ بکمال کر و فر احکامات صاحبکاری و لوازمات ملک داری بسر می برد۔

لعل خان نام شخصے از قوم نہتک[1] در سلسلۂ مصاحبان نورالدین خان جاگیردار معتمد علیہ بود اعتبار و اقتدار بسیار ہم رسانیدہ بخیال خیرہ سری در موضع چل پراس پرگنۂ بیروہ قلعۂ متین استوار نمودہ قوم و قبیلۂ اعوان خود در آنجا ساکن ساخت۔

نورالدین خان بعد انتظام و اہتمام امور مملکت و تحصیل خراج و اموال دولت جان محمد خان خواہرزادہ خود گوکھداس را در پنجا بر حکومت کشمیر قائم مقام ساختہ خود برای رفع غبار کدورت کہ در آئینۂ خاطر جہانبانی شدہ بود در لاہور رفت و در آنجا بسبب بعضے مقدمات پنہانی مورد عتاب سلطانی گشت۔ لعل خان کہ سرآمد ارباب دولان بود جان محمد خان را از میان بر داشتہ خیال خود سری بخاطر آوردہ بر مسند حکومت بنشست۔ این مرتبہ حکومت نورالدین خان یک و نیم سال بود۔

لعل محمد خان در ۱۱۷۹ھ[2] بر سریر بغاوت جلوس نمودہ بازار جور و جفا و ظلم و دغا را رواج داد و در تاخت و تاراج مردم کشمیر لوتھے کوتاہی ننمود خصوصاً طبقۂ

---

[1] صحیح: "خٹک"۔ قبیلۂ از قبائل سرحد آزاد مابین افغانستان و پاکستان است۔
[2] ۱۷۶۵ء۔

ہنود دررنجش و آزار سخت رسانید۔ دران ایام حافظ عبداللہ نام شخصے از علمای و ہر واعظ اہل شہر فی الحقیقت شیعہ سنی نما بود کہ بسبب اظہار بعضے الفاظ رفض از وعظ خوانی معزول کردہ بودند و درایام ہرج و مرج لعل خان در مسجد جامع رفتہ ہنگامۂ وعظ خوانی گرم نمود۔ و بعضے علما و فضلا بخدمت خواجہ کمال الدین نقشبندی[۱] شکایتا و گذرانیدند و حضرت خواجہ اورا بحضور طلبانیدہ و علماء و مفتیان شہر جمع کردہ بشہادت بیست و دو کس سب و تبرا برو ثابت گشت و حضرت خواجہ بر ایوان خانقاہ نقشبندیہ آں تیرہ باطن را از دست خود قتل فرمود۔

ہمدران سال بسبب نقصان فصل قحط غلات بوقوع آمدہ خواص و عوام در پنجۂ شاہین جوع و آلام گرفتار شدند مدعا کہ تاعرصۂ شش ماہ استیلای لعل خان بر عموم رعایا و برایا خصوصاً بر طبقۂ ہنود سخت جانکاہ بود۔ چون خبر طغیان لعل خان بسمع شاہ دران

[۱] خواجہ کمال الدین نقشبندی شہید فرزند ارجمند خواجہ نورالدین محمد آفتاب نقشبندی بود۔ در پیش حضرت خواجہ عبدالرحیم الملقب بہ شیخ کمان متوفی سنہ ۱۲۰ اھ مشرف شدہ منازل سلوک راطی نمود۔ صبیۂ صفیۂ ایشان درعقد نکاح خواجہ پاکباز خواجہ شاہ نیاز نقشبندی بودہ است۔ چون خواجہ موصوف بنابر ثبوت سب صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین حافظ عبداللہ واعظ را بدست خود بقتل رسانیدہ بود، امیر خان کہ مذہب شیعہ داشت بقصاص حافظ مذکور حضرت خواجۂ موصوف را بدست آوردہ بتاریخ ۳۰ رجب ۱۱۸۸ھ (۱۷۷۵ع) شربت شہادت نوشانید و در حظیرہ آبائے کرام خود مدفون شد۔ مصرعہ :۔

"شد شہید آں سید سنی کمال الدین حسین" تاریخ است۔

(ملخص از تاریخ حسن جلد سوم قلمی ورق ۴۳ (الف))۔

رسید خورم خان خواجہ سرا بر صوبہ داری کشمیر مامور ساخت حکومت لعل خان
شش ماہ بود۔

خرّم خان در سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد ۱۱۸۰ھ رایت صوبہ داری
افراشتہ گر مک داس نایب او شد چوں با عسکر شاہی در بارہ مولہ رسیدند
لعل خان تاب تقابل افواج شاہی در خود ندیدہ از شہر بدر رفتہ در قلعۂ
خود محصور ماندہ مدّت سہ ماہ در آنجا بسر رسانید خورم خان داخل شہر شدہ
کیلاس در را رتبۂ صاحبکاری بخشید و اہل ہنود را مدارج افزود از بسکہ
سست مزاج بود و سفیہ بود در تدبیر ضوابط حکمرانی و قلع و قمع متمردان
چنداں کوشش ننمود۔

فقیر اللہ کنٹ کہ در مظفر آباد منتظر وقت می بود باتفاق محمود خان
بمبو در قصبۂ سوپور لوای بغاوت افراشت و لعل خان از قلعہ بر آمدہ با جمعیت
خود نزد فقیر اللہ بشتافت۔

خرّم خان با جمعیت لشکر خود باتفاق اعیان شہر و کیلاس در بند و بست
در غایت کردہ و فوج بمقابلۂ مخالفان بیدا دگر بجانب سوپور ایلغار نمود امیر خان
جوان شیر کہ جرنیل لشکر بود بابت محافظت راہ بارہ مولہ تعین فرمود و
محمود خان و فقیر اللہ و لعل خان باستماع خبر آمدن خرّم خان از راہ کوہ یہامہ
یورش کردہ بعجالت تمام در دودرہامہ قیام کردند خرّم خان از قصبۂ
پٹن باز گشت معاودت کردہ از راہ شہر سمت دودرہامہ نہضت ساخت۔
روز دوم کدام کاذی پوشاک مردمان شستہ کردہ بآفتاب گذاشتند

بود متصل آن رمه گوسفندان بجانب ییلاق میرفت - خرّم خان آن هر دو صورت
دیده بجائے خود سنجید که مخالفان بجنگ و محاربه پیش قدمی میسازند بنابر آن
رعب و هراس بخاطرش مستولی گشته بغیر مقابله و مقاتله با جمعیت خود بجانب
شهر گریخته رفت[1] - و روز دوم در موضع رامو رفته بال هزیمت افشاند
و تا عرصهٔ سه روز مخالفان او جرأت رفتن شهر نکرده چون دانستند که شهر
خالی است یکبار داخل شهر شده بتطاول تاراج دستبرد نمودند -

روز دوم بموافقت خرّم خان در موضع رامو رفته بجنگ پیوستند
خرّم خان از آنجا منهزم گشته در شوپیان پای استقامت افشرد لعل خان را
در اثنای جنگ زخمی بچشم رسیده از معرکه کناره کشیده در قلعهٔ خود متحصن
گشت امیر خان که برای محافظت راه بارهموله مامور بود خبر انهزام
خرّم خان شنیده از راه کمرو هن ایلغار کرده در شوپیان با خرّم خان و
کیلاش لاحق گشت و هر سه اتفاق کرده از راه جموں بحضور رفتند
حکومت خرّم خان همگی یک سال بود -

میر فقیر الله کنٹ اواخر ۱۱۸۱ھ[2] متمکن وساده حکمرانی گشته
باستقلال تمام رایت حکومت افراشت لعل خان را پیغام آمدن شهر
کرده بود وی در آمدن خود تغافل نمود - پس میر فاضل کنٹ با جمعیت سپاه
برای گرفتار کردن او تعین ساخت و بعد محاربه و مقاتله لعل خان مغلوب
گشته قلعهٔ خود را آتش کشیده با اهل و عیال خود بجانب پونچهه مفرور شده

---

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۱۷ (الف) - [2] مطابق ۱۷۶۸ع -

و از آنجا بحضور رفت۔

پس میر فقیر اللہ در تنبیہ تدارک مخالفان خود بجوئی پرداخت و باتفاق مردم مہوطبقۂ ہنود را بخیال قصاص پدر تذرت و مرت کردہ ہمہ ہا را در ورطۂ ابتلا انداخت و بمصادرہ ہای سخت مبتلا ساخت و بسیارے از اکابران ہنود بقتل رسانید قریبے دہزار کس جبرًا مسلمان نمود۔ بعضیہا بہ عذابہای گوناگون معذب کردہ دقیقۂ از دقایق جور و جفا و ظلم و ایذا فرو گذاشت ننمود کہ سرگذشت این واقعہ ناگفتن و ناشنفتن اولی است۔

میر مذکور زیستادہ خراج کشمیر بتوسط شاہ ولی خان بہ وکلای تیماہ دران ادا میکرد۔ عاقبت بوشن بغاوت پوشیدہ از تشریف شرارت از تکاب امور نامشروع ہمیشہ محمود رمی بود و از سفاکی و بیباکی ہمہ ہا مجبور و مقہور نمود چنانچہ خالوی خود زیر کرہ گرفتہ از جان گذرانید۔ چون اخبار شرارت و بغاوت او بحضور رسید لعل خان ہم از حد وا ویلا ساخت۔ موجب آں از پیشگاہ حجم جاہ نور الدین خان بامیزئی برای سرکوبی آں باغی دستوری یافت۔ وقتیکہ نور الدین خان با عسکر فراوان در قصبۂ بیوچہ رسید بنام میر فقیر اللہ رقعہ نوشت کہ بندہ درگاہ بفرمان پادشاہ کج کلاہ دریں جا واردو است و درمیان ما و شما از قدیم رابطۂ محبت و اتحاد و ضابطۂ خلت و سداد مضبوط است لہذا لازم است کہ بہ ورود خط برای استقبال سبقت نمایند و در اثنای راہ ملاقات خود مسرور سازند انتظام ملک داری و صاحب کاری تفویض شماست و این جانب را ہمگی نارم نظامت زیبا۔ فقط۔

میر فقیر اللہ کہ از بادۂ غرور مخمور بود در جواب نامۂ او بتغافل و تجاہل گذرانید و در جمعیت سپاہ و سامان جنگ مشغول گشت۔ نورالدین خان لعل محمد خان را از راہ گلمرگ با جمعیت افواج پیشتر رفتن تجویز داد وی در موضع چہاندل سیدہ میرزا ملک کہ از ملکان گنڈ سرسنگھ بود بوقت صبح مقتول ساخت و نورالدین خان خود از راہ توسہ میدان عبور کردہ در موضع گوری پورہ[1] معسکر فرمود و میر فقیر اللہ جمعے کثیر بمقابلۂ او مامور کردہ بمجادلۂ مقاتلہ پیوستند۔ عاقبت لشکر فقیر اللہ منہزم گشتہ بجانب شہر رجعت نمود۔ نورالدین خان در موضع راولپورہ خیام سکونت افراخت۔ میر فقیر اللہ با جمعیت لشکر ہا و مردم خود در مایسومہ مستعد محاربہ شدہ بود ناگاہ بسبب تجرع شراب بتیاب گشتہ بعلالت طبیعت در ورطۂ قلق و اضطراب افتاد لاچار با جمعے از خاصگان خود بجانب مراج فرار اختیار نمود و مردم بمبود در شہر در آمدہ چند محلہ را غارت کردہ بمقامات خود ہا درگذشتند و نورالدین خان یکماہ در عیدگاہ توقف نمودہ میر فقیر اللہ تن بہ اطاعت او نداد عاقبت از حدود مراج شبانہ در میان کشتی نشستہ بجانب کامراج نہضت ساخت و افواج شاہی بتعاقب او دویدہ وی در کوہستان کرناہ پناہ یافت و در آنجا بطوالت علت جگری جیات خود را پدرود نمود۔ حکومت او ہمگی یازدہ ماہ بود۔

نورالدین خان مرتبۂ ثالث ۱۱۸۲ھ[2]

در سنہ یکہزار و یکصد ہشتاد و دو خلعت صوبہ داری پیراست و بصلاح لعل محمد خان با مورات ملکی و مالی بخوبی پرداختہ

---

[1] گوری یا گنڈی پورہ در تحصیل پلوامہ، شمارۂ آبادی ۲۱۲ نفر۔

[2] مطابق ۱۷۶۹ء۔

متمردان و مفسدان را در چاہ سیاہ انداخت۔ بعد چندگاہ از حضور محمد خان خزانچی رقم صوبہ داری حاصل کردہ در مظفر آباد رسید۔ نور الدین خان شنیدن بغاوت پوشیدہ باجیش و لشکر خود بمقابلۂ او برآمدہ او را مہزوم ساخت۔ پس پنڈت کیلاس در کہ ہمراہ خرّم خان در کابل رفتہ بود باتفاق خرّم خان باامرای دولت سازش کردہ از پیشگاہ جہاہ تسخیر کشمیر ذمۂ خود گرفتہ با لشکر دلیر در پشاور رسید۔

وقتیکہ نور الدین خان از آمدن خرّم خان آگاہی یافت خود بخوف قہر جہانبانی از راہ جموں برآمدہ لعل خان برنیابت صوبہ مقرر گذاشت و لعل محمّد خان برناجران و منصبداران و پنڈتان دست تطاول دراز کردہ در خیال جمعیت لشکر بود کہ خرّم خان از مظفر آباد عبور نمود۔

پس لعل خان با جمعیت افواج خود در بارہ مولہ رفتہ رایت تقابل افراخت و میر حسین کنٹ مع برادران خود مسلسل کردہ ہمراہ ہر دو سیف اللہ خان برادر خود بمقابلۂ خرّم خان در کوارمست فرستاد در آنجا محاربۂ جانبین بوقوع آمدہ سیف اللہ خان مہزوم شدہ در بارہ مولہ با برادر خود پیوست و لعل خان از روی قلّت سپاہ خود را طاقت مقاومت ندیدہ در قلعۂ خود متحصّن گشت و خرّم خان داخل شہر شدہ بر مسند حکومت جلوس نمود۔ حکومت نور الدّین خان این مرتبہ سہ سال بود۔

خرّم خان مرتبۂ دوم در ۱۱۸۷ھ حاکم کشمیر شدہ میر حسین کنٹ کہ از قید لعل خان نجات یافتہ بود رئیس الملک و پیشکارہ با اختیار ساخت و امیر خان جوان شیر کہ سردار عساکر شاہی بود بمدافعۂ لعل خان در بیروہ رفتہ مدّت محاصرۂ او

بطول انجامید۔ امیر خان عاجز شدہ بشہر آمد و لعل خان را مدد از بنو چہ میسر گاہ و بیگاہ از گدی برآمدہ دیہات بیروہ و بانگل را غارت کردہ و آتش داد می رفت۔

عاقبت از دوی پست فطرتی خرّم خان استحکام انتظام مملکت نشدہ امیر خان شکایت او بحضور[1] نوشت۔ و از حضور فرمان صوبہ داری بنام امیر خان رسید خرّم خان ہمگی شش ماہ حکومت کردہ از راہ جموں بدر رفت و نور الدین خان کہ در جموں بود یک روز پیش از ورود خرّم خان شنقار شدہ روز دوم خرّم خان در آنجا رسید۔

امیر خان جوان شیر در ۱۱۸۴ھ[2] بر بساط حکمرانی جلوس نمودہ در انتظام مملکت بنظم و نسق بسیار پرداخت۔ لعل خان از گدی برآمدہ در قصبہ ناگام لوای بغاوت افراخت۔ بفرمان امیر خان میر فضل کنٹ پسر میر حسین بمدافعۂ او در فتنہ بجنگ پیوستند و بعد جدال و قتال بسیار لعل خان مہزوم شدہ در گدی خود متحصن گشت۔ بعد چند روز سیف خان برادر لعل خان بقصد شبخونی آمدہ حویلی

[1] و لے بروایت بیربل کاچرو "امیر خان جوان شیر بعد انقضائی اندک مدت از بس شیردلی و مردانگی خود و کم حوصلگی و نامردی خرّم خان تاب تحکم و فرمان برداری نیاورد سر از متابعت آن بزدل باز پیچید۔ بمعاینۂ این زفاد سر و سامان شجاعت و مردانگی در باد خود ندیدہ، لاچار بار بر خر بستہ، با دل غمگیں و خاطر خستہ از کشمیر بدر جست"

(مجموع التواریخ بیربل کاچرو قلمی ورق ۲۱۸ (الف))۔

[2] مطابق ۱۷۷۰ء۔

سوکهه جیون را که در محلهٔ زالدگر بکمال تزئین و تمتین همرنگ فردوس برین بود باتش
کینه افروخته خاکستر گردانید و از لشکر شاهی بعضی مردم خیبری را که در ضمن بالعل خان سازش
پنهانی میداشتند امیرخان بر آن واقف گشته قریب صد کس در میان نور میدان
از تیغ گذرانید۔

عاقبت لعل خان بامراض صعب گرفتار گشته از جهان درگذشت و بیرون قلعه
دفن کردند و اهل و عیال و سمت پنوچهه گریخته رفتند۔ امیرخان لاشهٔ لعل خان از گور
کشیده در شهر رسانید و برجنازه او خود حاضر آمده بر شجاعت او تحسین بلیغ نمود و در
صحن خانقاه معلّی برلب دریا مدفون ساخت۔ در عهد او میر فاضل کنٹ مدارالمهام
جزوکل بوده وی برای قصاص میر مقیم کیلاس ور را سر دیوان گرفتار کرده به عذابهائے
درشت بکشت و هنود بسر پنجهٔ جور و جفا رنجانیده باخذ مصادره و جرمانه ها به نهایت
نزرسانید۔ امیرخان امورات ملکی و مالی در ذمهٔ فاضل کنٹ نهاده خود در محفل عیش و عشرت
نشسته در نغمه و رقص و سرود و شرب شراب لهو و لعب مشغول همی بود و در میان ڈل جزیرهٔ
سونه لنک احداث کرده برسر آن کاشانهٔ هفت آشیانه بنقش و نگار آراسته بذریعهٔ دولاب
برسقف آن آبشار و فوّاره به ترتیب عجیب آئین دلفریب افراشت و در میان آن مدام
در شرب دوام و استماع ساز و سرود و چنگ و رود صبح و شام خوش وقت و شادکام
همی بود بعضے اوقات کاروبار مهم در آنجا می ساخت۔

دران ایام دختر ناجیان نشده بوده که در غایت رعنائی و دلربائی و خوش
الحانی صاعقهٔ آسمانی بود و در عقد آورده و در آنجا طرح دولت خانهٔ خود انداخت
و از جروکهٔ شاهی از باغات حویلی ڈل سنگهای حیاض و فوّاره و آبشار بغارت آورده

بہ مصالح آں باغ امیر آباد[1] تخصیص نمودہ و عمارات سنگین بر جہای رنگین احداث فرمود و ہانجیان نندہ بودہ بدغدغۂ صہرت سردار در باغات حوالی ڈل کہ از مقصد افزون بودہ اند دست اندازی کردہ سنگہا و اسباب آں بغارت بردہ باغات ویران کردند۔

امیر خان بعد تعمیر امیر آباد قلعۂ شیر گڈھ معمور ساخت۔

گویند بمقام شیر گڈھ پیشتر کہنہ باغے بود۔ از ملک موروثی دادہا کہ آں را دادہ باغ می گفتند و امیر خان بعضی اوقات برای کار دربار و نفاذ امورات ملکی از امیر آباد آمدہ در باغ مذکور اجلاس میکرد۔ و بعد چندگاہ عمارت دیرینۂ آں منہدم کردہ دیوان خانۂ عالی افراشت و آں عمارت فی الفور بواقعۂ آتش فروختہ شد۔

ہمدراں ایام در ۱۱۸۴ھ بسبب کثرت باران حادثۂ سیلاب بعمل آمدہ دریاہا سر بطغیانی گشت و پلہای بہت خراب شدہ عمارات و مزروعات را تباہی پذیرفت و امیر خان در تجدید تعمیر دادہ باغ ثانیاً پرداختہ برای دفع مضرت سیلاب حوالی آں قلعۂ متین و سنگین فراخت و در ضمن آں عمارات رفیع و مکانات وسیع برای دربار خاص و فرودگاہ سران لشکر و امرای دیگر معمور ساخت و قلعۂ شیر گڈھ نام نہاد و بالاتر از شیر گڈھ جسر امیرا کدل برای عبور مرد و مردم احداث نمود۔

ہمدراں زمان مطابق ۱۱۸۶ھ بقضای ربانی احمد شاہ درانی بیست و پنج سال حکمرانی کردہ از جہان فانی بعالم جاودانی بشتافت[2]۔ تاریخ۔ فردوس زمقدمش مزین گردید۔

[1] واقع شدہ بود میان کوہ لاب و ڈل سرینگر - برای تفصیل: تاریخ حسن جلد اول صفحہ ۳۰۶ -

[2] بروایت محمد خان ابن موسی خان "وفات احمد شاہ درانی در شب جمعہ ۲۰ ماہ رجب المرجب ۱۱۸۶ھ (۱۳ اپریل ۱۷۷۲ء) از مرض آکلہ کہ عبارت از ناسور بینی باشد واقع شد" (تاریخ سلطانی مطبوعہ بمبئی ۱۲۹۸ھ)

پچہار فرزند نامدار ازو یادگار ماند۔ تیمور شاہ و سلیمان شاہ و سکندر شاہ و پرویز۔ واحمد شاہ سہ فرزند در حین حیات خود محبوس کردہ بود۔ و تیمور شاہ در ہرات صوبہ داری میکرد۔ و شاہ ولی خان وزیر بعد انتقال پادشاہ داماد خود سلیمان شاہ را بر تخت پدر نشانید۔ و سکہ و خطبہ او در قندہار جاری ساخت۔ تیمور شاہ بہ استماع واقعہ پدر نامدار از ہرات بجانب قندہار یلغار آورد شاہ ولی خان مع یکصد پنجاہ سوار بہ استقبال او سبقت نمود۔ تیمور شاہ خبر پیشوائی او از دور شنیدہ بہ مصلحت قاضی فیض اللہ خان وغیرہ انکو خان درانی را فرمان داد کہ وزیر شاہ ولی خان را ہر جا کہ بیابد بقتل رساند۔ وی حسب الحکم پادشاہ شاہ ولی خان را مع دو فرزند ارجمند و خواہرزادہ دلبند سر راہ از تیغ گذرانیدہ در آن جا فی الفور مدفون ساخت۔ [1] و تیمور شاہ بعد فراغت ازین در قندہار رسیدہ بر تخت جلوس نمود۔ و امیر خان جوانشیر را خطاب دلیر جنگ عطا کردہ فرمان صوبہ داری کشمیر بدستور مرسول داشت۔ و امیر خان چند ماہ در متابعت تیمور شاہ گرم جوشی میکرد عاقبت باغوای مردم از جیفہ غاشیہ مطاوعت از دوش انداختہ لوای بغاوت و خودسری افراخت و تعصب مذہبی بروی کار آوردہ فرقہ اہل سنت را بہ انواع عقوبت برنجانید و جمع کثیر از صغیر و کبیر بقتل رسانید۔ چنانچہ خواجہ کمال الدین نقشبندی بقصاص حافظ عبداللہ از دست اوزملک بہلوچ در شب چہارم شعبان ۱۱۸۸ھ

[1] بقول منشی عبدالکریم خان "سبب مقتول شدن شاہ ولی خان وزیر احمد شاہ درانی این بود کہ شاہ ولی خان می خواست کہ سلیمان شاہ برادر علاتی تیمور شاہ را کہ داماد او بود بر تخت نشانیدہ خطبہ و سکہ بنام او جاری کند" (تاریخ احمد صفحہ ۱۸)۔

درخانہ نقب دادہ شہید کنانید۔ و نورالدین خان پسر ابوالبرکات خان و عالی ملک شاہ آباد وغیرہ چند اشخاص کہ صاحب ثروت بودند خفیہ بقتل آوردند۔ و خواجہ فتح اللہ گرو نیس بارہ مولہ بہ تہمت توہین شیعہ ہای آنجا درجای خلوت گرفتہ کالبد او را ریزہ ریزہ کنانید و خیمۂ سیاہے درباغ امیرآباد برای ماتمداری شہدای کربلا بہ اسراف زر کثیر نصب کردہ بود۔

روزے شیخ الاسلام و قاضی خان و مفتیان شہر را باجمعے از عوام جمع کردہ برائی خواندن لفظ علیؑ ولی اللہ در اذان تجویز داد و مفتیان بخوف سیاست ساکت شدند ناگاہ بخاطر او رعبے افتادہ ہرکس را رخصت نمود۔

چون خبر بغاوت او بحضور رفت از پیشگاہ تیمور شاہ علی اکبر خان برانتظام صوبہ مامور شدہ باجمعے قلیل در مظفرآباد رسید و مردم بمبو او را سدّ راہ گشتہ بازگشت بکابل برگشت۔ امیر خان دغدغہ پیدا کردہ با محمود خان بمبہ در سوپور ملاقات نمود و دختران ولی خان و امیر خان ککھہ در عقد ازدواج خود در آوردہ میرزا کاظم از نیابت خود معزول ساخت و در راہ تبت سہ قلعہ متین افراشتہ بہمین بہانہ زمینداران گنڈہ سر سنگھ از تیغ گذرانید۔

و بعد چندگاہ از پیشگاہ والاجاہ برای سرکوبی امیر خان حاجی کریم داد خان با لشکر گران دستوری یافت و امیر خان برادر کریم داد خان مسمی زمان خان را با تحایف وارمغان فراوان بحضور فرستاد و در آنجا اصلاح امر انجوبی ساختہ موجبات کریم داد از پکھلی واپس بردند۔ و امیر خان چندگاہ بہ متابعت پادشاہ گذرانیدہ باغوای بعض مفسدان بار دیگر لوای بغاوت و خودسری برداشتہ مردم عام و خاص را

از جور و جفا مضرت و ایذا رسانید- بنابران اهل شهر و پرگنات از ناظم متنفر و دلگیر
گشته در صدد تخریب او افتادند- و امیرخان هر چند در استرضای مردم جهد بلیغ
میکرد چون سررشتهٔ کار در دست هنود و ماتجیان بود نتیجه بعکس مدعا رو نمود-
عاقبة الامر چند کس از اعیان و ارکان شهر مثل عبدالنبی و ملا مجید وغیره در پیشگاه
تیمور شاه مستغیث شده برای سرکوبی آن مخذول حاجی کریم داد خان همراه آوردند-
چون افواج شاهی در مظفرآباد رسید محمود خان مرزبان مظفرآباد که از دوستان امیرخان
بود افواج شاهی را سد راه گشته اکثر اسباب بغارت برد- کریم داد بهزار محنت و
اشتداد از آسیب همه ها نجات یافته در بارهٔ موله رسید-
ازین صوب امیرخان به تقابل او داعیهٔ تقاتل بخاطر آورده تارقلی خان افغان
با فوج بسیار به مقابلتش در بارهٔ موله تعیین کرده در گوریس کوتی قیام ساخت
و حاجی کریم از جانباز بوده با چهل هزار سوار میان دریای بهت پای آب عبور کرده
در قصبهٔ پتن رایت افراخت و تارقلی خان با جمعیت خود در پتن آمده با فوج شاهی
ملحق گشت و میر فاضل کنت از کوهامه آمده با کریم داد خان بعهد و پیمان پیوست
امیرخان بی بال و پر شده به کمال حسرت و نکال جانب شاه آباد معزول گشت زمینداران
آن طرف او را بغیر راه رهنمونی کرده در یک درهٔ کوهستان بند نمودند تا آن که
از فقر و فاقه بهلاکت رسید- کریم داد بتعاقب او معروف خان و علی اکبر خان مامور
ساخته آنها از شعاب جبال گرفتار کرده نزد کریم داد رسانیدند فی الفور او را
بدست پاینده خان به محافظت تمام روانهٔ حضور ساخت و در آنجا چندگاه
محبوس مانده رهائی یافت- مدت حکومت او شش سال و چهار ماه بود-[1]

[1] و بقول بیربل کاچرو حکومت [illegible] شش سال و دو ماه بود (مجمع التواریخ ورق ۲۱۹)-

سلطنت تیمور شاہ دُرّانی

تیمور شاہ بعد انتقال احمد شاہ و مدافعۂ برادران و قتل شاہ ولی خان در اشرف البلاد قندہار دیرادیکۂ جہانبانی در ۱۱۸۶ھ جلوس نمود سکّہ و خطبہ خود جاری ساخت سکّہ این است :-

چرخ می آرد طلا و نقرہ از خورشید و ماہ
تا زند بر چہرہ نقش سکّۂ تیمور شاہ

سجع نگین چنیں یافت ۔ بیت :-

علم شد از عنایات الٰہی
بعالم دولت تیمور شاہی

شاہ سلیمان را بے گناہ دانستہ بالطاف خسروانہ مرہون ساخت ۔ بعد انتظام مہام سلطنت بجانب کابل نہضت کردہ دیوان بیگی با منالعان او از تیغ گذرانید ۔ عبدالخالق[1] برادر احمد شاہ بدعوائی وراثت چہل ہزار[2] سپاہ جمع کردہ بر قندہار خروج نمود ۔ تیمور شاہ بہ مقابلۂ او لشکر کشیدہ باغیان را قتل عام کردہ عبدالخالق را نابینا ساخت ۔ درین مقدمہ پایندہ خان جانفشانی کردہ مورد عنایات شاہی گردید و قاضی فیض اللہ را رتبہ وزارت و عبدالغفار خان را عہدۂ مدار المہامی بخشید ۔ ایام تابستان در کابل و موسم زمستان در پشاور می گذرانید ۔

فیض اللہ خان خلیل کہ از رؤسائی پشاور بود خیال خودسری بخاطر آوردہ

---

[1] ویے بقول عبدالکریم خان "عبدالخالق درانی خود را عموئے احمد شاہ درانی می شمرد" (تاریخ احمد صفحہ ۱۸) ۔ [2] در نزد عبدالکریم خان "قریباً شصت ہزار سوار" (ایضاً ۔ ایضاً) ۔

درخدمت تیمور شاہ التماس نمود کہ در نواحی پنجاب طایفۂ سنگان فرقۂ اسلامیہ را مضرت و محنت می رسانند۔ اگر حکم اقدس باشد این خاکسار جمعیت فوج بہم رسانیدہ با فرقۂ سنگان غزا کردہ ہمہ را نابود خواہم ساخت۔ پادشاہ این امر مبارک پسند بڑا و را اجازت بخشید۔ وی قریب بیست ہزار[۱] سپاہ از قوم پٹھان وغیرہ جمع کردہ علم بغاوت افراشت۔

روزے تیمور شاہ بوقت چاشت در قیلولہ بود۔ آن باغی داخل حرم سرا گشتہ دست و بازو بقتل و غارت بکشاد و تیمور شاہ از خواب بیدار شدہ دستۂ غلامان خاص را فرمان داد کہ تمامی دستار بندان را قتل سازند آنہا صمصام خون آشام از نیام برکشیدہ باغیان را در صحن خانہ و ایوان قتل عام نمودند۔ فیض اللہ را با فرزندان و معاونان او اسیر کردند۔ میان محمدی پیرزادہ فرزند شیخ عمر چمکنی و یعقوب خان خواجہ سرا بہ ثبوت سازش فیض اللہ خان از تیغ گذرانیدہ و موضع چمکن[۲] را غارت کردند۔

بعد از ان قوم سنگان در حدود ملتان مستعد بغی و عناد گشتہ اہل اسلام را زحمت و آزار می دادند تیمور شاہ لشکر درانی و مغل و قزلباش و یوسف زئی را بقدر ہژدہ ہزار بہ افسری زنگی خان خارجی باشی برای تنبیہ سنگان مامور ساخت[۳]۔

---

[۱] وے بقول عبدالکریم خان "بست و پنج ہزار سوار" (تاریخ احمد صفحہ ۱۹)۔

[۲] صحیح :۔ "موضع چمکنا" (ایضاً۔ ایضاً)۔ [۳] بقول منشی عبدالکریم خان سبب لشکر کشی تیمور شاہ خلاف سکھان این بود کہ قوم مزبور شصت ہزار فوج جمع نمودہ ارادہ تسخیر ڈیرہ اسماعیل خان و غازی خان وغیرہ از ممالک محروسۂ خاندان درانیہ می داشتند۔ تیمور شاہ اولاً حاجی علی خان نامی سردار را برائے فہمائش سکھان فرستاد۔ سکھان بغرور جمعیت خود سفیر مذکور را دست بستہ

چون فوج دریا موج از دریای اٹک عبور نمود بغتتاً بر فوج سنگان ریختہ بہ جدال و قتال پیوستند۔ گویند افواج سنگان چہل ہزار بود بہ اعانت ایزدی سی ہزار زیر تیغ آمدند و سہ ہزار در آب غرق شدند۔ زنگی خان غازی سی ہزار کلۂ باغیان بر شتران بار کردہ بروز چہارم نزد پادشاہ گذرانید جم جاہ افسران فوج را انعام بخشیدہ خود بجانب ملتان نہضت فرمود افواج سنگان کہ در ملتان بود میان قلعہ متحصّن گشتہ بہ جنگ پیوستند۔ عاقبت عاجز آمدہ قلعہ خالی کردند۔ پادشاہ طبل فیروزی نواختہ بطرف پشاور عجلت فرمود شجاع خان سدوزئی بر حکومت پشاور مستقل داشتہ خود برای تسخیر بہاول پور نہضت فرمود۔ بہاول خان[1] عباسی تاب تقابل در خود ندیدہ در قلعہ متحصّن گشت و افواج شاہی شہر مذکور را تا ختت بضرب گولۂ تفنگ گشتند۔ این سرزمین آتش سلطانی گردید۔ (تاریخ احمد صفحہ ۲۰)۔

[1] مراد از رکن الدین محمد بہاول خان بہادر دوم نصرت جنگ حافظ الملک سردار قوم داؤد پوترہ عباسی است کہ خود را از اولاد عباس بن عبدالمطلب عم جناب سالتمآب صلی اللہ علیہ وسلم می شمرد۔ ہنگامیکہ نادر شاہ بعد تسخیر ہندوستان از راہ کابل بملک سندھ داخل شد، ملک پہلوئے سندھ را تا نواح ملتان بجوانین داؤد پوترہ عنایت کرد۔ بعدہٗ بہاول خان اول کہ بانی شہر بہاول پور است از آنجا تا نواح بیکانیر و کنارۂ لکھی جنگل ملک را بتصرف خود در آورد و بعد فوت او بہاول خان دوم برادر زادہ اش سردار الوس و حاکم ملک شد در تمام امور مالی و ملکی گوئے سبقت از عم خود ربود۔

(تاریخ احمد ص ۲۲ و تاریخ سلطانی ص ۱۵۵)۔

فتاراج کردہ عمارات شہر را آتش کشیدہ تسلط حاصل نمودند و برموقع محاصرۂ بہاولپور مددخان تو عے تیزدستی نمود کہ درمیان باروت خانۂ قلعہ گولہ انداختہ بہ ہیجان آتش ہمہ ہا بباد داد و بہاول خان بہ عجز و نیاز پناہ گزین گشتہ امان یافت پادشاہ اورا بدستور بہ حکومت بہاولپور مستقل داشتہ باج شاہی مقرر فرمود۔

ہمدراں ایام مرادبیگ[1] والی بخارا خروج کردہ شہرہای بسیار از اطراف خراسان تامرو مفتوح ساخت۔ تیمورشاہ باعسکر ظفر پیکر بہ جانب بخارا یورش کردہ باوالی بخارا جنگ نمودہ حجم غفیرے از جانبین بقتل رسانید۔ عاقبت صلح وصفا واقع شدہ تیمورشاہ با تحایف ونفایس بسیار بجانب کابل رجعت نمود۔

ہمدراں سال آزادخان[2] از صوبۂ کشمیر علم بغاوت افراشتہ سکہ وخطبہ بنام خود جاری ساخت و پادشاہ مددخان کو کہ برائے تدارک آں طاغی[3] مامور فرمود۔ پس ازاں ارسلان خان مہمند شوریغاوت برداشتہ میان درۂ خیبر در قلعۂ خود نشستہ قوم آفریدی وغیرہ باخود متفق ساختہ تاجران و مسافراں را نہب و غارت می ساخت و برائی تدارک آں بدکیش فیض اللہ خان وزیر مامور شدہ باغیاں را بہ پاداش کردار خود درعالم عدم رسانید[4]۔

---

۱ برائے تفصیل زندگانی مرادخان رجوع کنید بہ تاریخ احمد صفحہ ۲۳۔

۲ پسرخورد حاجی کریم دادخان متوفی ۱۱۹۷ھ مطابق ۱۷۸۳ء است۔

۳ برائے تفصیل رجوع کنید بتاریخ احمد صفحہ ۲۵ و تاریخ سلطانی صفحہ ۱۵۵۔

۴ رجوع کنید۔ بتاریخ احمد صفحہ ۲۶ و تاریخ سلطانی صفحہ ۱۶۰۔

انتباه :- تا این جا شمهٔ از کارنامه های تیمور شاه گفته شد اکنون ذکر صوبه داران کشمیر که در عهد او منتظم این دیار شده بودند گفته شود -

۱۱۹۰ھ

حاجی کریم داد خان بعد فتح و دفع امیر خان در سنه یکهزار و یکصد و نود بر مسند حکومت کشمیر جلوس نموده میر فاضل کنت مختار مالیه و متکفل امورات ملکیه گردانید بعد چند ماه به تهمت تساهل مالیه ۶ محرم سنه ۱۱۹۱ھ بقتل رسانید و به طفیل او تمامی قوم کنت ها را تباهی ساخت - نور محمد برادر قاضی عبدالرحیم به عهدهٔ قضایا ممتاز شده ولارام قلی را عهدهٔ صاحبکاری بخشید -

همدران سال پسر کلان خود مرتضی خان از کابل طلبید هنگام ورود او ۱۵ ماه شعبان بصدای توپ در طاق از دیوان خانهٔ کلان افتاد مرتضی خان و صدارت خان و قاضی خان و ملا قوام الدین از صدمهٔ آن نجات یافت اما میرزا ناظم میر عدل مجروح گشته بعد یکماه شفا رشد - انگاه مرتضی خان برای تسخیر اسکردو و بالتیش پرطیش مامور ساخت مرتضی خان از مراد خان راجهٔ اسکردو باج و خراج و یرغمال گرفته با فتح و نصرت رجعت نمود و کریم داد فتح نامه بحضور فرستاده از پیش گاه والا جاه به جلدوی این فتح بخطاب شجاع الملکی سرفراز گشت -

همدرین سال راجه رنجیت دیو والی جموں بقدر سی هزار سوار و پیاده از راه بانهال به ارادهٔ تسخیر کشمیر تعین ساخت - کریم داد به مقابلهٔ آنها لشکر کشیده همه ها را در چاه مذلت و هزیمت انداخت و طایفه کنت ها به بهانهٔ سازش رنجیت دیو ماخوذ کرده همه ها از تیغ گذرانید و از مردم کهکه و بمبه نیز درین باب شکها پیدا کرده بنابران در صدد تدارک آنها افتاد - سوای آن محمود خان مرزبان مظفرآباد هنگام یورش کشمیر کریم داد در اثنای

راہ مزاحمت و مداخلت از حد کردہ بود بنا براں در ۱۱۹۲ھ نادر قلی خان با جمعیت ہفت
ہزار سپاہ برائے تدارک آں کینہ خواہ مامور ساخت۔

چوں لشکر سردار در بولیاسہ رسید فتح خان مرزبان کتھای آنہا را
فریب کردہ درمیان تنگنا محفوظ داشت۔ عاقبت تمام اسلحہ و قماش و امتعہ
از آنہا گرفتہ رہا نمود۔ کریم داد بر نادر قلی خان خفہ خاطر گشتہ فی الحال او را خفہ کردہ
بکشت و ریسمان در پای او انداختہ بر جیہ کدل آویزان ساخت۔ و در عہد خود
کریم داد از جور و جفا و ظلم و دغا در ملک شور و غوغا برداشت کہ مردم اعلیٰ و ادنیٰ
در شکنجۂ مضرت و ابتلا مبتلا کردہ بہ اخذ مصادرہ و جرمانہ ہر کس را مضرت شدید رسانید
خصوصاً پردۂ ناموس مردمان دریدہ یک ہزار دختر دوشیزہ را بکارت زائل ساختہ
فرقۂ ہنود و اسلامیہ در چاہ خجالت انداخت و بر طبقۂ منصبداران و جاگیرداران
علت زر نیاز اختراع نمود کہ از کردۂ آمدنی جاگیرات دو چند و سہ چند افزوں می بود
و در تحصیل آں منصبداراں را تیرت و مرت کردہ نان شبینہ نگذاشت چنانچہ اکثر ہا مال و
متاع فروختہ ازیں ملک مفرور شدند و بنام متمولان و تاجران و اعیان شہر زر اشخاص
ابداع نمود کہ بہ عذابہائے شدید وصول می کرد۔ و بر طبقۂ زمینداران علت حبوبات
احداث نمود کہ مطالبۂ آں مردم زمیندار بنہایت عاجز آمدہ تا لان شدند و
مردمان شہر و دہ بہ علت حبوبات تمامی درختان میوہ دار قطع کردہ ہیزم آں را بازار
فروختہ قیمت آں بسرکار می دادند۔

لہ دلہ زن بیوۂ حاجی کریم داد خان بعد از مرگ شوہرش بہ تیمور شاہ پسر احمد شاہ گفت
"(حاجی کریم داد خان) . . . گاہے دہن بحرام نیالودے" (تاریخ سلطانی ص ۱۵۹)۔

افسوس درختان باغات شاهان و اعیان که در حوالی تالاب ڈل و اطراف شهر لا تعد و لا تحصی از عرصهٔ دو صد سال مغروس شده بود بعلت ندچوبات تمام قطع کرده شهر و دهات از اشجار مثمره و غیر مثمره خالی کردند و از مقدمان و زمینداران ده مصادره ها و جرمانه ها اخذ نمود هیچ کسے را صورت نان یک وقته نگذاشت ـ

گویند اسلم هرکاره شخصے اعمی بود که برای تحصیل زر نیاز و زر اشخاص و زر چوبات پالکی سوار می رفت آن بدکیش مظلومان را در شکنجهٔ عذاب و عقاب کشیده تاخت و تاراج می کرد ـ مردم اخاصی و ادانی از افاصی و ادانی مفلس و بے نوا و خاک نشین گردانید ـ کریم داد حیله گر بیشابه بود که روزے اسلم هرکاره و بابو هرکاره مصلحةً پنهان داشت و جمعے از صنادید هنود ماخوذ ساخت که اسلم هرکاره و بابو هرکاره از دست شما کشته شده اند پیدا کرده بدهند به همیں بهانه همه ها در چوبترهٔ کوتوالی محبوس داشته بدود سرگین گاو معذب کنانید چون آن هر دو ظالم ظاهر شدند پنجاه هزار روپیه بر طایفهٔ پنڈتان مصادره نمود و هر سال این رقم از اهل هنود وصول میکرد آن را زر دود نام کرده بود و در حق پیشه وران بدعات موفور اختراع نمود ـ و طایفهٔ شالبافان را به صلاح دلارام قلی که پیشکار او بود داغ پشمینه ایداع نمود و قسط یومیه از باجگذاران گرفتن معمول ساخت از میدان مایسومه درختان توت قطع کرده صفهای درختان سفیدار غرس نموده برائے اسپ دوانی راه مسطح و هموار احداث فرمود ـ

در سنه ۱۱۹۳[1] ه زلزلهٔ سخت واقع شده خانه های کشیر ویران گشت و جابجا

---

[1] مطابق ۱۷۸۰ع ـ

بے شمار ضایع شد مدت شش ماہ جاری بود بعد یکسال رفع شد و در سنہ ۱۱۹۴ھ
دریای بہت و جمیع نالا بہا ہیچ بستہ گشتہ مردمان را مضرت افزود۔

و در سنہ ۱۱۹۵ھ حاجی کریم داد برائے تادیب محمود خان جانب مظفرآباد
یورش ساختہ زمینداران پرگنات را بابت یساق مظفرآباد بہ طمطراق مالایطاق
آسیب سخت رسانید و باجنود و عسکر فراوان چندے روز زیر گورس لوتی در بارہ مولہ
قیام ساختہ بیرہ خان کھکہ را بہ خدع و فریب گرفتار کردہ بشہر فرستاد و پسرش
بہادر خان مسلسل کردہ با خود بر داشت۔ چون بکمال طمطراق در مظفرآباد رسید
محمود خان تاب مقاومت در خود ندیدہ فرار اختیار نمود و کریم داد جمعے کثیر از
متابعان و متعلقان او گرفتار کردہ رعیت نمود۔

چون بمقام کٹھائی رسید بہادر خان کھکہ بہ بہانہ غسل بر لب دریا رفتہ
و برہنہ سوار شدہ از دریا عبور نمود۔ روز دوم با جمعیت پنجاہ شصت کس
مسلح و مکمل از دریا برگشتہ و دریا عبور کردہ بسان شیر ژیان بر لشکر کریم داد
خان ریختہ بسیار کسان از تیغ گذرانید۔ از انجملہ دیوان سنگھ افسر لشکر بخاک
آمیخت و لشکر شاہی را بہ خوبی تباہی نمودہ باز از دریا عبور کردہ بگریخت۔

کریم داد یکی ہفت سوار ہمراہ گرفتہ در گورس لوتی رسید۔ روز دوم
بشہر آمدہ بیرہ خان کھکہ را در صحن شیرگڑھ قتل کردہ در حظیرہ سید منصور[1] مدفون

---

[1] سید منصور برادر سید جعفر اولیورتی بود۔ بزیارت شریف حرمین معظمین فائز گشتہ
و سیر اطراف اکناف نمودہ با جمعے از اولیائے کرام و علمائے عظام صحبت نمودہ در عہد سلطان
۱۹۵ فتح شاہ بتاریخ پنجم شعبان المعظم سنہ ۹۰۳ھ (۱۴۹۸ء) از دست موسی رینہ در قریہ ہانجی ویرہ

ساخت۔ وجماعتے کہ از مظفرآباد محبوس آوردہ بُود از روئے سفاکی ہر روز دہ کس میان تالاب ڈل غرق آب میکرد تاریخ ہزمیت او "ظالم ادبار زدہ" گفتہ اند و در سنہ ۱۱۹۶ھ فتح کشتواڑ نمود۔

مختصر آن کہ کریم داد خان از جور و جفا و ظلم و ایذا دقیقہ فرو نگذاشت و از افعال خیر ہمگی مسجد جامع را مرمت بام کردہ ہفت ہشت ہزار روپیہ صرف نمود و بام مسجد عالی را نیز ترمیم ساخت و نیز الور ملک قاتل خواجہ کمال الدین شہید بقتل رسانید و لاشۂ او سر دروازہ خانقاہ نقشبندی آویزان ساخت۔ اہل تشیع را زجر و توبیخ نمود و امیرآباد ہم ویران فرمود۔

او آخر عمر خود برائے زیارت مقابر اولیای کبار و دیدن چشمہ سار در ملک کشمیر سیر نمود و در اثنای راہ بیمار افتادہ چندے بہ معالجہ گذرانید و آزاد را وصیت نمود کہ خبر وفات من بکابل انتشار نسازد مفادن آنحال سکندر شاہ برادر تیمور شاہ ظاہر شدہ در کامراج شورش برداشت و آزاد خان پدر خود ہمیں طور گذاشتہ بہ مدافعت و ممانعت نمود۔ سکندر شاہ از جنگ مفرور شد و حاجی کریم داد ۱۲ ماہ محرم سنہ ۱۱۹۷ھ از جان رفت امرا تا رجوع آزاد خان فوت سردار پوشیدہ داشتند چون آزاد خان رسید نعش او برداشتہ در جوار خانقاہ معلی دفن کردند۔ ظالم گور، ظالم بدرگ [ا] تاریخ است۔ مدت حکومتش ہفت سال بود۔

۴۴ بدرجۂ شہادت رسید۔ در محلہ زالڈگر بر کنار رکنہ کل قریب راہ عام مدفون است۔ (تاریخ حسن جلد سوم قلمی ورق ۲۷ و تحایف الابرار فی ذکر الاولیاء الاخیار صفحہ ۲۱)۔

[ا] ۱۱۹۷ھ مطابق ۱۷۸۳ء برائے ہر دو۔

آزادخان بعد انتقال پدر در سنه ۱۱۹۷ھ رایت حکمرانی افراشته پنڈت
دلارام را رتبهٔ مدار المهامی بخشید - آزاد در جور و بیداد از کردهٔ پدر صد چند
سفاک و بیباک بود روزمره یک دو کس را حق و ناحق بقتل می رسانید و اندروی
جلادت با شیر و پلنگ عمداً جنگ می ساخت و خود را لباس حقیر می پوشید - لیکن
غلامان و استادگان درگاه را کمربندهای زرین مرصع به یواقیت و نگین کاردهای
مطلا و تیغهای مرصع و حمایلهای مطلا میداشت و بکمال شوکت و شان و سامان فراوان
اکثر اوقات به شکار می رفت که از مهابت و جهالت او دام و دد می لرزیدند
و هنگام جلوس بوساطت ارکان دولت فرمان نظامت کشمیر بنام خود حاصل
کرده در ضبط و ربط اطراف مملکت پرداخت نخست عنان عزیمت برای
تسخیر دیار کشتواڑ معطوف داشته راجهٔ کشتواڑ بعد محاربات بسیار گرفتار
کرده در شهر رسانید و در ینجا خلاع فاخره بخشیده مرخص نمود بعد آن بطرف
پونچهه یورش کرد - راجه رستم خان والی آن جا تاب تقابل نیاورده مفرور شد
و آزاد مدت یک هفته نهب و غارت ساخته رجعت نمود و در آنجا گویند پنڈت دادر
بقتل رسانید -

و در سال دوم باز بطرف پونچهه ایلغار نموده با راجه رستم سلسلهٔ مصالحه
محکم ساخته نذرانهٔ بیشمار و فیل کوه وقار ازو گرفته رجعت نمود -

همچنین راجهٔ راجوری را طلبیده مشمول عنایات بی غایات فرمود و بموجب
جهالت جوانی خیالے بخاطر آورده که در میدان مایسومه آب جاری سازد اولاً
از نالهٔ ڈل جوی کشیده آورده به سبب آن آب جاری نشد - بعد آن فرمان داد

که دریای بهت پائین بته واره مسدود کرده نهر آب میان مایه سومه جاری گردد واز مراج و کامراج زمینداران به بیگاری آورده از کوه اُته واجن سنگها آورده و درختان چنار و سفیدار از هر جا قطع کرده و در میان بهت انداخته سدّ مرتفع افراخته امّا سدّ مذکور اصلاً استحکام نه پذیرفته آب مطلقاً جاری نشد به همین بهانه ناحق عالمے تباه ساخت۔

چون که پدرش از دست راجهای پهاڑ مغلوب شده بود بنابران برائے تلافی و تدارک آں عنان عزیمت بداں سو معطوف داشته و تمامی زمینداران پرگنات برائے بار برداری به بیگاری آورده شور محشر برداشت۔

چون فوج دریا موج در حدود مظفرآباد رسید راجهای کوهستان در مغارها پنهان گشتند و آزادخان بعضے ناکسان را گرفتار کرده رجعت نمود دران اثنا از روی جهالت جوانی خیال حیوانی در سر آورده از اطاعت شاه درّانی روگردانی کرده رایت بغاوت افراشت و برادر خود محمد خان محبوس داشته غفور خان و عسکر خان اخراج نمود و شیر علی خان شیعه کمان افسر لشکر که ناصح او بود مع خواجه محمد گانی بقتل رسانید و خزاین و دفاین که پدرش از خون مردمان جمع کرده بود به امیران و قیصران و سپاهان رایگان بخشید و سکّه و خطبه بنام شاه روم[1] خوانده خود را نادر ثانی نام نهاد۔

چون خبر بغاوت و سفاهت بسمع پادشاه رسید از پیش گاه او میرزا محمد علی المخاطب به کفایت خان[2] برائے توعیظ و تفهیم او بطور سفارت دستوری یافت و کفایت خان سفیر وارد کشمیر شده آزادخان را به اندرزهای شافی و نصایح کافی اذکر داد و اطوار

[1] تاریخ بیربل کاچرو قلمی ورق ۲۲۱ — [2] کفایت خان موسوی۔

خود باز آورده سه لک و بیست و چین باج شاهی از وی گرفته روانهٔ حضور گشت.
هنوز در راه بود که تیمور شاه مرتضی خان و زمان خان برادران[1] آزاد خان را مع سی هزار سوار جرّار برای سرکوبی آن طاغی مامور ساخت.

چون بر کنارهٔ دریای کرشنه گنگا خیام قیام افراشتند، ازین طرف آزاد خان با جمعیت و سامان فراوان به کمال اضطراب انقلاب مانند سیلاب از قصبهٔ مظفرآباد اول ماه شوال نزول اجلال فرموده به همراهی چند سوار برای ملاحظهٔ افواج شاهی بر لب دریا گذر کرد. از آن سو کسی آواز داد که ای ایستادگان کیستید چه می بینید. آزاد جواب داد که با شما آزاد است. چند بندوق بجای آن ها سر کرده جنگ نمود و بعد دو روز بازار هیجا گرم گشته از جانبین جمعی کثیر به قتل رسید.

گویند روز اول فوج آزادی اندک مغلوب گشت و روز دوم باز استقامت کرده به جنگ پیوستند و علی محمد خان عمله باشی و ملا اعظم میر لشکر فوج آزاد خان در جنگ کشته شدند. و قریب ده هزار سپاه غرق دریا گشتند. عاقبت آزاد خان از صدمت مصاف روی برتافته عزم گریز نمود. پهلوان خان که برادر عموی او بود طپانچه بر روی او زده از گریختن باز داشت و سپاهیان را همت جوان مردی ساخته حمله های رستمانه نمود تا که امرای لشکر شاهی منهزم شده برهان خان پوپلزئی گرفتار گشت و آزاد خان مظفر و منصور طرف بارهموله رجعت نمود.

پس امرای عسکر شاهی چند روز در پکهلی گذرانیده باز سامان حرب و ضرب درست کرده بجانب کشمیر متوجه شدند و آزاد خان در بارهموله بود که مرتضی خان در مقام بیرنیه از دریا عبور کرده در موضع کچهامه قیام ساخت و عسکر شاهی از راه رسیدن سامان و رسد

[1] برادران کلان (تاریخ سلطانی صفحه ۱۵۸) -

مسدود ماندہ بقحط غلہ مبتلا گشتند و یک سیر بہ یک لے و پیہ نیافتند۔

همدران روزہا آتش وبای ہیضہ در پہاڑ و کشمیر مشتعل گشتہ قریب بیست ہزار کس قضا شدند و مردمان لاشہ ہای مردگان خود بعدم اندفان بدریا می انداختند و بسیاری از علما و فضلای وقت رحلت نمودند و در حدود کوہپامہ و پھاک ازین بلا علامتے ظاہر نشد۔

همدران ایام قحط نمک بحدے رسید کہ نمک ہم وزن مس میفروختند۔ آزاد چند روز فوج شاہی را قافیہ تنگ کردہ اکثر سپاہان بعدم نان جان دادند۔ عاقبۃ الامر فریقین بہ محاربہ و مقاتلہ پیوستہ جمعے کثیر از فوج شاہی تباہی پذیرفت و نورجنگ و قلی خان و قاضی محمد نور نسیر خان علوم وغیرہ چند کس از افسران عسکر گرفتار شدند۔ و مرتضی خان ہزیمت خوردہ از راہ پونچھ بہ پشاور در گذشت۔ و آزاد خان مظفر و منصور بہ شہر آمدہ بہ مجرد رسیدن شہر دیوان سنگھ کلان کہ مدار المہام او بود بہ ہفت چنار بقتل رسانید۔ و شیخ عبدالغنی و آیت اللہ بانتے ہمان جا بعدم فرستاد۔ بعد آن فیض اللہ خان را بحضور فرستاد و بہ شفاعت کلام اللہ عفو تقصیرات سابقہ التماس نمودہ منظور حضور نشد انگاہ بعد چندگاہ بادشاہ کفایت خان را برائے تخلیص نورجنگ قلی خان و محبوسان دیگر نزد آزاد مامور ساخت و آزاد کفایت خان را بہ نہایت عزت و حرمت نمودہ روبروی او نورجنگ قلی خان و نبیرۂ او در مابہ سوہ کشیدہ از تیغ گذرانید و ملا محمد نور شبانہ از دست حسن پیش خدمت برابر نور باغ غرق آب کنانیدہ بازار یغی و عناد گرم ساخت۔

همدران ایام محمود خان مظفرآباد کہ در عہد پدرش طاغی شدہ بود بہ پای خود وارد کشمیر شدہ استعفای جرائم گذشتہ نمود و از پیشگاہ ناظم بہ خلاع فاخرہ ممتاز گشت و بعد دو سہ روز بقضای موعود از جہان در گذشت نعش او در مظفرآباد بردند۔

مدّعا کہ آزاد خان مردمان این دیار را از جور و اعتساف در شکنجۂ بیداد تنگ کردہ لاف گزاف انصاف و مروّت میداد بوفور نخوت و غرور مصاحبان متابعان خود را ہر لحظہ بہ تہمت و قصور دنکبت و فتور میداشت۔

بنابراں پہلوان خان و ملوک خان از جہالت و سفاہت او ہراسیدہ در صدد معدومی او افتادند چنانچہ عظمت قاپچی کہ محافظ شبستان او بود برغلانیدہ بر قتل او مستعد کردند و قاپچی مذکور بوقت فرصت در خوابگاہ او در آمدہ طمانچہ جانکاہ بر بدنش سر کردہ بازگشت لیکن آزاد خان را از زخم گولہ ہمگی بن ران زخمی شد و بکمال اضطراب برخاستہ از فصیل قلعۂ شیر گڑھ براہ دریچہ خود را بزیر انداخت و از انجا در کشتی نشستہ خود را بر شرب دُلّارام قلی رسانید و ہمان جا پہلوان خان ظاہر شدہ و بر کشتی او گولہ باری کردہ دُلّارام قلی مجروح ساخت و آزاد را آزاری نرسید۔ پس آزاد خان بر جنپان سوار شدہ دریا بہ سو مرہ رفت و دران جا جمعے از سپاہان خود جمع کردہ بہ پرخاش مخالفان خود مستعد گشت۔ ازین سو پہلوان خان و ملوک خان با جمعیت سپاہان از قلعہ برآمدہ بجنگ پیوستند۔ عاقبت از جنگ او تنگ آمدہ باز در قلعہ متحصّن شدند پس آزاد خان با جمعیت خویش در اوُنتی پورہ رفتہ دران جا پائے استقامت افشرد و مخالفان از قلعہ برآمدہ در موضع اوُنتی پورہ با او بہ میارزت و محاربت پیوستند۔

گویند در حین قتال و جدال عظمت دُرانی تیغ کین آختہ بر سر آزاد خان تاخت آورد چون بر روی او نظر انگند دستش بازی و فرو ماندہ از معرکہ کارزار رو بفرار نہاد۔ پہلوان خان و ملوک خان ہزیمت خوردہ بشہر آمدند و در میان شیر گڑھی دروازہ ہا بند کردہ محصور نشستند و آزاد خان در تعاقب آنہا عجلت کردہ شیر گڑھ را محاصرہ نمود و تا ہفت

شبانروز از جانبین گولہ باری متواتر و متراکم بود۔

عاقبت محصوران از روی قلت غلات مجبور گشتہ شبانہ از قلعہ برآمدہ مفرور شدند و آزاد خان دنبال آنہا تعاقب کردہ تا سرائے خانپور ہمہ را دستگیر کردہ آورد و بہلول خان و ملوک خان و متابعان ایشان بیست کس از تیغ گذرانیدند و عظمت خان را در آتش سرگین خاک نمودند۔

ہمدران سال آتش قہر آلہ در محلہ ٹنکی پورہ افروختہ از دریائے بہت بطرف مشرق یک برگ تو تسوزندہ بواسطہ باد پور در ہوا عبور کردہ تا سد قاضی زادہ قریب بیست ہزار خانہ سوخت شدند۔

و در ۱۱۹۹ھ بحادثہ زلزلہ جانکاہ خانہ ہای بسیار ویران شدہ جانہای مردم ضایع گشت و در نفس شہر بیشتر ولولہ انداخت تا عرصہ سہ ماہ زلزلہ شدت بود و تا نہ ماہ تاثیر آن رفع نشد۔

چون آوازہ ظلم و بیداد آزاد خان بمسامع حضور رسید از پیشگاہ والا جاہ سیف اللہ ولہ مدد خان اسحاق زئی برائے تدارک آن باغی ماموری یافت۔ و مدد خان با عسکر پنجاہ ہزار سوار و پیادہ بکمال استعجال در مظفرآباد ورود نمودہ از فوج شاہی یک حصہ براہ بارہمولہ پیشتر راہی ساخت و حصہ دوم قریب سی ہزار پیادہ ہمراہ خود گرفتہ از راہ کرناہ ایلغار کردہ در موضع چاگل رسید۔ ازین طرف آزاد خان بہ کمال شور و شر از شہر برشدہ در موضع ولنہ ہنگامہ محاربہ آراست و بوفور غرور ورود غنیم گردبادے شمردہ ہجوم او را اعتنائے نگذاشت۔

پس مدد خان یک حصہ افواج بمقابلہ آزاد خان در بارہمولہ نہادہ خود

باجمعیت سپاہ بہ بدرقہ گی سیف الدین کنٹ وغیرہ از راہ کوہپامہ ولار بتاریخ ۲۴ ماہ صفر ۱۱۹۹ھ در شہر سرینگر داخل شدہ دریفت چنار معسکر ساخت وعبدالعزیز خان نائب صوبہ از شیرگڑھ کشیدہ تقتل رسانید۔ آزاد خان باستماع خبر تغلّب مدد خان اہل وعیال را بہ پونچھ فرستادہ خود بہ سارشت تمام از دلنہ برخاستہ در موضع خوشی پورہ بہ جنگ پیوستند۔

چوں نائرۂ کارزار مشتعل گشت آزاد خان بہ دلاوران خود فرمود کہ سر مدد خان ہر کہ بریدہ پیش من بیارد یک لک روپیہ از من انعام بگیرد وہر کہ اورا زندہ اسیر گرداند دو لک روپیہ اکرام من بپذیرد۔ باستماع ایں نوید از بہادران نامی بہادر سنگھ نام شخصے براز تکابِ ایں امر خطیر مستعد گشت واسپ خود را در معرکہ جولان دادہ بر سر مدد خان رسید و مدد خان در آغوش خود کشیدہ از اسپ سواری خودش بر داشتہ بر اسپ جہندۂ خود نہادہ چند قدم بشتافت تا کہ اورا زندہ بہ آزاد خان بسپارد دراں دو دادوی مبارزان مدد خان تکاوران بہادر را پے بریدہ تیغ بُرّان بر سر بہادر سنگھ را انداختہ بے سر کردند۔

بہر حال بعد مجادلہ ومقاتلہ بسیار بعضے اُمرائی نامدار کہ از جنگ آزاد خان دل تنگ شدہ بودند بے درنگ با فوج مدد خان پیوستند[۱] و آزاد خان را برگشتگی روزگار بروی کار آمدہ فی الحال از حربگاہ رو بہزیمت نہاد و مدد خان با فوج ظفر موج خود بمقام زالڈگر پائی ثبات افشردہ مورچالہا مسدود ساخت۔ آزاد خان بر سرا و شبخونی آوردہ بہ حربۂ ضرب شور محشر بر داشت۔ عاقبت بناکامی مہزوم شدہ در راہ بدستِ سپاہان غنیم افتاد و عند الاستفسار گفت کہ من رحیب بن مہدی حجام شاہ ولی خان ہستم۔ موجبان

[۱] تاریخ احمد صفحہ ۲۰۲ و تاریخ سلطانی صفحہ ۱۵۹

رہائی یافت۔ آنگاہ بہمبونی خان بہادر کھکہ بجانب پنوچہ مفرورگشت و از آنجا بخوف مددخان با جمعیت سہ صد سوار مع اہل و عیال بہ طرف راجور رفت و راجہ آنجا تن بمرافقت او نداده بسان بخت برگشتہ خود بازگشت برگشتہ در پنوچہ قیام ساخت و در آنجا خیال کرد کہ راجہ رستم را حبس کرده خود متصرف ملک گردد۔ اما راجہ برخطور خاطر او آگاه گشتہ فی الحال او را محاصره نمود۔ وہمان روز اسلام خان با فوج شاہی در آنجا وارد شده گرد او محاصره کردند۔ آزاد از بیداد چرخ نامرد بجان آمده طمانچہ جانکاه بر جان خود زده از جان درگذشت[1] و اسلام خان سرش از تن جدا کرده چشمانش از کاسہ بدر کشیده پیش مددخان گذرانید و مددخان سر آن مغرور در پیشگاه حضور شاہی ساخت و پادشاه از کشتن او نہایت افسوس کرده دو لک روپیہ از مادرش مصادره گرفت۔

و از افعال خیر آزاد خان خانقاه شاه نعمت اللہ یادگار است و خانقاه سوختہ را تجدید نمود و ارباب شرع را احترام میداشت۔ و در عہد او محمد اکرم منتو قاضی بود۔ ہمگی دو سال و پنج ماه در حکومت گذرانید۔

مددخان اسحاق زئی در سنہ ۱۱۹۹ھ بر سر صوبہ داری جلوس نمود

[1] اما نزد صاحب تاریخ احمد و تاریخ سلطانی "سبب خودکشی آزاد خان غداری خسرش راجہ رستم خان بود کہ از غضب شاہی ترسیده داماد آزاد خان را بدست اسلام خان پوپلزئی نائب مددخان گرفتار کنانید۔ نزد مؤرخان مذکور چون نامبرده خود را بدان حال دید، مرگ را بر زندگی بہتر دانستہ تفنگچہ کہ با خود داشت برآورده بر جگر خود سر داد و مرد۔
(صفحات مذکورۂ بالا)

سرکشان و باغیان را طغیان ساخت و رعیت پروری و دادگری رعایا و در تعظیم و توقیر علما بخوبی پرداخت و ہر شب جمیعہ علما و فضلا را مائدہ مکلّف می داد۔

خیال داشت کہ رسومات و بدعت آزادی و کریم دادی رفع کند امّا در آں روزہا ملا غفار خان میرسامان برای تحصیل مالیہ دریں جا رسید اہل ہنود با او پیوستند و بدعات معمولی بدستور نوشتہ دادند۔ موجب آں تباہی رعایا بوقوع آمد و مدد خان ہمگی نہ ماہ در حکومت کشمیر بسر بردہ روانۂ حضور گشت و میرداد خان کہ از حضور بر صوبہ داری کشمیر مامور شدہ بود در حدود دچھنہ با او ملاقی شد۔

میرداد خان در سنہ یکہزار و دو صد ۱۲۰۰ بر مسند صوبہ داری جلوس نمود۔ ملا غفار خان رایت نیابت افراشت و ملا حبیب اللہ قاضی شد۔ و ملا قوام الدین[له] بعدالت نشست و دلارام قلی دیوانی یافت۔

بعد چندگاہ سردار صوبہ و نایب صوبہ را موجب نفاق دلارام اتفاق نماند

[له] شیخ الاسلام مولوی قوام الدین خلف ارشد مولانا سعد الدین صادق بود۔ در خدمت شیخ رحمت اللہ و ملا مقیم و مولانا ابو الہدیٰ تحصیل علوم نمودہ در علوم ظاہری و باطنی از ہمہ فائق شد۔ در حکومت بلند خان حسب الحکم احمد شاہ درّانی بر منصب قضا و امینی عدالت تسلط نمود و بخطاب شیخ الاسلامی ملقب گشت۔ جمیع حکام ایں دیار تا عہد سردار عبد اللہ خان متابعت و مطاوعت آں جناب می کردند با وجود اشتغال ظاہری استفادۂ فیوض باطنی از خدمت شاہ زین الدین قادری و میاں محمد زکریا لاہوری و شیخ الاسلام احمد کدلی می فرمود۔ بتاریخ پنجم ماہ ذی قعدہ ۱۲۱۹ھ (۱۸۰۵ء) ازیں عالم فانی بعالم باقی رحلت کردہ جوار خانۂ خود آسود۔

(ملخص از تاریخ حسن جلد سوم قلمی ورق ۲۴۷ و ۲۴۸)۔

خشونت ایشان بخصومت انجامید و از حضور شان خان درانی برای تحقیقات آمده چیزے فیصلہ نمود و بعد چندگاه با مداخل شاہی بحضور رفت ۔ و بستم ذی حجہ در سنہ ۱۲۰۱ھ مرتضیٰ قلی خان مع غلارخ وارد قائم مقام گشته مطابق فرمان حضور اعلان ساخت که از صوبه داران و نایب ہر کس که ذمہ دار مالیه کشمیر گردد بر حکومت مستقل ماند ۔ ملا غفار خان از تحریر حجت باز ماند و روانہ حضور گشت و میرداد خان استقلال کامل حاصل نموده نرخ شالی تا پنج روپیه افزوده مبلغات بسیار از احتکار و بدعات بہم رسانید ۔

دران زمان حافظ کمال نام شخصے واعظ شہر در محله ملا دٹہ می بود ۔ وے در عہد حاجی کریم داد بصدور بعضے کلمات رفض آلود از وعظ خوانی معزول شده ہمگی در خانہ خود احیانا بوعظ می پرداخت و مردمان را از زیارت مقابر اولیا و دادن نذر و نیاز بنام آنہا منع می ساخت ۔ رفتہ رفتہ در حق صحابه کرام و اولیائے عظام سب و تبرا کردن گرفت و به استغاثہ بعضے صلحا قاضی حبیب اللہ او را بشہادت جمعے کثیر سب و تبرا ثابت کرده خر سوار نموده در شہر تشہیر داده در ہفت چنار از تیغ گذرانید ۔

ہمدران زمان دلارام قلی مالک شمشیر سلطنت شده بود وے به نسبت اہل اسلام ابواب مخالفت مفتوح داشته بدعات وافر افزود ۔ موجب آن بعضے علما و فضلا بروز جمعه دروازه مسجد جامع و خانقاه معلی مقفل کرده دیوان دلارام را دعوی تبرا خوانی نموده بچوب و سنگ مجروح کردند ۔ میرداد خان ہمان وقت کسان خود فرستاده دروازه مسجد جامع و خانقاه معلی مفتوح کنانید و علما و فضلا را

استمالت و مدارا کردہ برعایت قاضی حبیب اللہ ہمہ را سرفراز نمود۔

ہمدران ایام خبر رسید کہ میر جعفر کنٹ درکامراج قصد اجتماع و سرکشی دارد سپاہان موجب فرمان سردار او را گرفتار کردہ محبوس داشتند۔

عاقبۃ الامر میرداد خان بمرض صعب مبتلا گشتہ ۱۵ ماہ رجب ۱۲۰۲ھ[1] انتقال نمود و در حظیرۂ سید منصور مدفون است۔ بعد انتقال او اسمٰعیل خان کہ از اقربای او بود نادرود صوبہ دار تو نفر حکومت رسید۔ مدت فرمان دہی میرداد خان دو سال و یک ماہ بود۔

ملا غفار خان بعد انتقال میرداد خان در ۱۲۰۲ھ یک ہزار و دو صد و خلعت حکومت پوشیدہ میر جعفر کنٹ از بند رہا ساخت و ہمگی چہار ماہ بحکومت پرداخت۔

جمعہ خان الکوزئی ۲۷ ذی قعدہ سنہ مذکور بر صدر صدارت جلوس نمودہ فی الجملہ بعدالت و نصفت پرداخت اما بداد و دہش و بذل و بخشش کا لے نداشت۔ بعد چندے پسرانش عبداللہ خان و رحمت اللہ خان و محبت خان دریں جا وارد شدند۔ از انجملہ عبداللہ خان قاضی بود و بہ تائید او بشیر خان ز رقضایا و عدالت اجارہ نمود۔ چند روز گذشتہ ملا قوام الدین از روی غیرت اجارۂ عدالت بر خود گرفتہ بشیر خان معزول ساخت۔

و او ایل حکومت جمعہ خان در ۱۲۰۲ھ بکثرت باراں طغیان آب سیلاب کردہ سد قاضی زادہ بشکست و در ضلع خانیار رعناواری خانہ ہای بسیار

[1] مطابق ۱۷۸۸ء۔

فرو ریخت و بعد سالے ملا فاضل درانی حسب الحکم جہانبانی از پیشاور برائے طلب سردار رسیدہ سردار فرزند خود محبت خان روانہ حضور نمود کہ بعد چندے با خلعت خاص بازگشت رسید۔ انگاہ پادشاہ در پیشاور آمدہ عبد الرحیم خان را برائے تنقیح حساب روانہ کشمیر فرمود و سردار ہمراہ او برائے گذارش محاسبہ مع میر جعفر دلارام روانہ حضور شدہ محبت خان درین جا باین نیابت افراخت۔

دراں ایام مردم شیعہ در حدیٔ بل و حسن آباد ماتم سرا نمودہ رواج ماتمداری افزودند۔ نایب صوبہ اسلام خان را برائے تحقیق این امر مامور فرمود۔ چوں درست بود فردا روز جمعہ محبت خان بہ ازدحام عوام سر موقع رفتہ بنیاد ماتم سرا از یاد در انداختہ طبقۂ شیعگاں از نہب عارت و احراق ماموں ساخت۔ و بعد سہ ماہ جمعہ خان بازمرۂ اہل کاراں بکمال اقتدار وارد این دیار شدہ بہ انتظام امور حکمرانی پرداخت۔

دراں ایام حسن علی خان بمبہ و کامراج علم بغاوت افراختہ جمعہ خان برائے سرکوبی او خود متوجہ شدہ آں باغی مغلوب و مہزوم ساخت۔

ہمدراں زمان راجہ رستم خان مرزبان پونچھ سر بغاوت افراشتہ رمہ ہائے گوسفنداں از کوہستان بغارت برد۔ بنابراں سردار با لشکر بسیار بداں سو ایلغار نمود و رستم خان در ذیل امان در آمدہ صاحبان اموال خشنود ساخت و بہ وکلای عالی لعل ہندی پیشکش فرمود۔

ہمدراں ایام راجہ کرم اللہ خان مرزبان راجوری بیرہ خان کھکہ را مغلوب کردہ محبوس داشت۔ سردار شہیب عزیمت را بداں سو جولان دادہ راجۂ مذکور خود بہ عمل و پیشکش بشہر رسانید۔

و در سنہ ۱۲۰۶ھ سردار موجب مطالبہ شاہ دُران رحمت اللہ خان در اینجا نایب کردہ خود بحضور رفت و بعد نہضت اُو مردم کھکہ و بمبہ در حدود کامراج باز شورش بر داشتہ بتاراج مردم شاغل شدند و رحمت اللہ خان بہ مدافعت آنہا مسارعت کردہ ہمہ را مغلوب و منکوب ساخت۔

و جمعہ خان ۱۳ محرم سنہ ۱۲۰۷ھ از راہ کرنا وارد شہر شدہ در ماہ ربیع الاول[۱] بمرض اسہال از دنیا در گذشت و در مقبرۂ سید قمر الدین اندخان پذیرفتہ بعد چندے نعش اُو لقندہار بُردند۔ مدت حکومتش چہار سال و ہفت ماہ بُود۔

رحمت اللہ خان بعد انتقال پدر خود در سنہ ۱۲۰۷ھ قایم مقام شدہ مدت سہ ماہ و دوازدہ روز بہ حکومت بسر بردہ تغیر یافت و از حضور میرزا خان خلعت صوبہ داری پوشیدہ وارد شہر شد۔ زمام اختیار حکومت بدست فرزند خود میر ہزار تفویض نمود۔

میر ہزار خان ہفتم رجب سنہ ۱۲۰۷ھ یکہزار و دو صد و ہفت برأریکۂ حکمرانی جلوس نمودہ خواجہ علیشی دیوانی بر عہدۂ صاحبکاری مختار ساخت و ملا قوام الدین را عہدۂ قضا یا بخشید۔

بعد چندگاہ خبر رسید کہ تیمور شاہ را در توقف پشاور مزاج مبارک بہ علالت ماؤف گشتہ بصواب دید امرا جانب کابل نہضت ساخت و شاہ زمان کہ در ولایت کابل حکمران بُود بہ شنیدن خبر علالت پادشاہ بلیدن گرم عنان گشتہ مسافت چہل کروہ در یک پہر طے کردہ بہ مقام چار باغ[۲] استقبال

۱ مطابق ۱۷۹۲ء ۔ ۲ چار باغ از کابل بر فاصلۂ چہل کروہ سمت پشاور

محمود دو سمند خوش خرام او زیر سواری بے جان شد۔ پادشاہ بدیدن او مسرور گشتہ فرمود کہ من پیش ازیں در واقعہ دیدم کہ جماعۃ از روحانیاں کلاہ از سرمن برداشتہ بر فرق تو گذاشتند۔[1]

انگاہ پادشاہ در کابل سینہ ہفتم ماہ شوال ۱۲۰۷ھ [2] رحلت فرمود۔ تاریخ :- ع "محمد شاہ قبع تیمور بادا"۔

ہفت پسر از و یادگار ماند یکے ہمایوں [3] کہ بپا ر عیاش بود و در قندہار حکومت میکرد۔ دوم محمود شاہ کہ در عہد پدر والی ہرات بود۔ سیوم زمان شاہ کہ در کابل حکمرانی میکرد۔ چہارم عباس شاہ۔ پنجم شجاع الملک۔ ششم شاپور شاہ ہفتم فیروز شاہ[4]۔ ازانجملہ زمان شاہ باتفاق اعیان دولت بر تخت جلوس نمود۔

دریں جا میر ہزار خان باستماع ایں ماجرا چند روز بہ تعزیہ و سوگواری پرداختہ اواخر ماہ ذوالحجہ بجانب کامراج نہضت ساخت و دراں جا ناصر علی خان و صفدر علی خان و ابراہیم خان و سربلند خان راجہای کوہستان دچھنہ وکھا ورہ بعز بساطبوس فایز گشت و بخلاع فاخرہ و عنایات متکاثرہ سربلندی و افتخار حاصل کردہ بجد و دخود مراجعت کردند۔ ازاں جا سرداریا شوکت بپارہ دیرگنہ لار

---

[1] واقع است (تاریخ احمد ص ۲۷)۔ [1] ایضاً، ایضاً۔

[2] مطابق ۱۸ رمئی ۱۷۹۲ء۔ [3] شہزادہ ہمایوں کہ از ہمہ کلاں بود از حکم شاہ زمان نابینا شدہ تا سال یکہزار و دوصد و دوازدہ ہجری زندہ بود۔ (تاریخ احمد ص ۲۷)۔ [4] شاہزادہ فیروز الدین بعد حج کردن بہ حاجی فیروز الدین مشہور شد (تاریخ احمد ص ۲۷)۔

رسیده برلب دریای سندھ چراغانه روشن ساخت و در ماه ربیع الاول سنہ ۱۲۰۸ھ از پیشگاه زمان شاه خلعت صوبه داری به صحابت شکر الله خان وملا عبدالغفار خان بنام میر ہزار خان ورود بخشید۔

بعد چندگاه زمان شاه رونق بخش سواد پشاور گشته فرمان عالی شان بنام میر ہزار خان برائی ارسال مال دیوان ہمدست کاظم خان پیش خدمت خود مرسل داشت و میر ہزار خان به رہنمونی یاران حماقت نشان سر اطاعت از جیب بغاوت برکشیده در ارسال خراج سلطانی روگردانی نمود۔ و در جور و جفا و ظلم و ایذای مردم خاص و عام علم تجبر افراخته ساکنان شہر و ده و در ورطۂ تحسر انداخت خصوصاً در حق جنود ہنود و اہل تشیع از روی تعصب و کینه پروری دست تغلب دراز کرده از اکابران ہنود جمیعی کثیر بقتل رسانید و بعضی ہا در بوریا پیچیده میان گرداب ڈل غرق گردانید۔

و دیوان دلارام قلی برچار سوی خانیار گرفته ۱۲ ذوالحجه از تیغ گذرانید و اہل ہنود را بر سر ہر صغیر و کبیر برناو پیر جزیه مقرر کرده در مواخذۂ آن ہر کسی مقہور و مجبور ساخت و از کردۂ تغلب میر فقیر الله به نسبت این طایفه بیشتر و او بالا بر داشت۔ خواسته بود که دفتر دیوانی موقوف سازد و حساب مالیه بزبانی ہا درج نماید و طفلان ہنود را علم فارسی خواندن ندہد۔ چون ایام حکومتش و فانکرد خیالات او فاسد گشت۔

چون خبر بغاوت او به سمع اعلی رسید از حضور پدرش میر ہزار خان برای نصیحت و استمالت او مامور شد لیکن میر ہزار از نشاء غرور در سر داشت به مواعیظ و اندرزہای او اصلاً موثر نگشت بلکه پدر ناصح خود در بند زندان اسیر کرده لوای بغاوت افراشت

به اصغای این واقعه از پیشگاه والاجاه احمد خان شاهنچی باشی و رحمت الله خان
فرزند جمعه خان بنا بر تادیب آن کج اندیشان مامور شده در باره موله رسیدند و میر هزار
با جمعی از فرقهٔ اشرار در باره موله صفوف محاربه آراسته چند کس از اکابران هنود که از
شداید مکاید او در بند زندان محبوس بود فی الحال غرق آب نمود۔ و فردا فریقین لوای
محاربه و مقاتله افراشته به قتال و جدال پیوستند و در عین محاربه جنگو خان و علم خان و میان خان
و غلام علی خان از لشکر سردار منحرف شده با فوج شاهی لاحق شدند۔

پس میر هزار تاب تقابل در خود ندیده بجانب شهر گریخته آمده در خانقاه معلی
اختفا پذیرفت و احمد خان سیوم ماه رمضان هم عنان فتح و ظفر داخل شهر شد و میر هزار خان
از محل اختفا برآورده در پهرهٔ سپاهان محفوظ داشت۔ مدت حکومت میرزا هزار خان
یک سال و دو ماه بود۔

سلطنت زمان شاه درانی

بعد انتقال تیمور شاه امرای عظام مثل قاضی فیض الله خان و امیر الملک و فادار خان[1]
و عبد الغفار خان خزانچی و پاینده خان بارکزئی مصلحتاً خبر وفات پادشاه مخفی داشته
تمامی امرا و رؤسای شهر سر دیوان حاضر کرده دروازه ها مسدود کرده خبر وفات پادشا

[1] رحمت الله خان سدوزئی کامران خیل مخاطب به معتمد الدوله وفادار خان بهادر پسر فتح الله
خان است که در عهد احمد شاه مغفور مخاطب به وفادار خان بود و در اواسط سلطنت تیمور شاه
قضا کرد۔ این میر بعد فوت پدر خود روبروی تیمور شاه رتبه نداشت۔ دخترش در عقد
شجاع الملک برادر حقیقی زمان شاه پادشاه بود۔ مردی بود عیاش و خوشامد دوست۔ به ظاهر
خوش خلق و سلیم الطبع و شیرین گفتار (تاریخ احمد ص ۳۸)۔

افشا کردند وجمعے از امرا بر تخت نشینی شاہ زمان متفق شدند وبعضے رؤسا وشاہزادہ ہا برحکومت شاہ عباس کنگاش نمودند۔ عاقبت ہمہ ما بہ خیال خوردن چاشت از ہم متفرق شدند واعیان وقت بکدستہ پاہاں بر دروازۂ شاہ عباس نصب کردہ ہیچ کسے راحکم درآمد وبرآمد ندادند۔

فردا وزیر وفادار خان باتفاق اعیان شاہ زمان را بر تخت جلوس دادہ گذرانیدند۔ تاریخ :۔

دو نقش چہ دل خواہ وچہ جانکاہ نشست
خورشید برآمد از افق وماہ نشست

از گردش مہر وماہ تیمور زتخت
برخاست نواب زمان شاہ نشست

سکہ :۔ طراز یافت بحکم خدائے ہر دو جہاں
رواج سکۂ دولت بنام شاہ زمان

سجع نگین :۔ قرار داد زالطاف خویشتن یزداں
نگین حکم جہاں را بنام شاہ زمان

بعد سہ چہار روز شاہزادگاں از خیال خودسری سرد شدہ در متابعت زمان شاہ سر فرو نہادند وزمان شاہ بہ اندیشۂ شورش شاہزادہ ہا بغیر شجاع الملک کہ برادر خودش بود نظربند کنانیدہ در رتق وفتق امور مملکت پرداخت ووفادار خان را خطاب امیر الملک ورحمت اللہ خان را خطاب معتمد الدولہ وشیر محمد خان را خطاب مختار الدولہ

۶۴
لہ اشرف الوزرا حافظ شیر محمد خان بامزئی پسر شاہ ولی خان بامزئی وزیر مقتول بود۔ بعد

عطا فرمود و دختر وفادار خان در عقد ازدواج خود درآورد۔ بعد چند گاہ قاضی فیض اللہ قید کردہ خانمانِ او ضبط فرمود۔

دراں اثنا ہمایوں شاہ کہ در قندہار صوبہ دار بود از متابعت پادشاہ سر پیچیدہ بہ جنگ برخاست و زمان شاہ با لشکر و سپاہ بر سر او تاختہ فریقین بحرب و ضرب پیوستند و در حالت جنگ تمامی امرای ہمایوں شاہ بعزّ بساطبوسی پادشاہ فایز شدند۔

عاقبت ہمایوں شاہ خایب و خاسر در کوہستان قلات نزد نصیر خان[1] پناہ گرفت و شاہ زمان مال و اسباب و باخیل و خدم در قبضۂ خود درآوردہ بہ جانب کابل متوجہ شد۔ و فرزند خود قیصر شاہ در قندہار حاکم ساخت و محمود شاہ صوبہ دار ہرات قلادۂ متابعت در گردن انداختہ در انقیاد فرمان سر موئی تجاوز ننمود۔

امّا ہمایوں در بلوچستان تردد جمعیت می ساخت بنابراں شاہ زمان شیر محمد خان و امین الملک[2] و سیّد خداداد را نزد ہمایوں فرستاد تا کہ او را بہ استمالت

---

۴۴ کشتہ شدن پدر خود مثل غربا در گوشہ بسر می برد۔ و زمان شاہ بعد جلوس بر سریر سلطنت او را بخطاب مختار الدولہ و باعلائے رتبۂ وزارت سرافراز ساختہ سردار کل ایلات در ائینہ فرمود۔ مردے بود خدا ترس، رعیت پرور، کریم النفس و شیرین گفتار (تاریخ احمد ص ۳۹)۔

[1] نصیر خان بلوچ متوفی ۱۲۰۸ھ مطابق ۱۷۹۳ء۔

[2] امین الملک نور محمد خان بانتر امیر سوم زمان شاہ پادشاہ بود۔ از زمان تیمور شاہ بدیوانی کل ممالک محروسہ سرافرازی داشت و صاحب دستۂ چہار ہزار غلام و معتمد علیہ پادشاہ بود۔ کل داروغہ و شرف و مستوفیان و اہل بیوتات با و رجوع داشتند۔ دختر خود را در عقد ۴۵

ومدارا در کابل بیارند و خود برای انتظام پنجاب بہ پشاور نہضت ساخت شیر محمد خان و سیّد خداداد ہمایوں شاہ را دلاسا نمودہ ہمراہ خود بکابل آوردند۔ و در اثنای راہ سیّد خداداد با ہمایوں شاہ متعہد گشتہ کہ من ترا پادشاہ گردانم بشرطیکہ زنئیہ وزارت بمن خواہی بخشید۔ بریں سخن با ہمدیگر عہد کردہ متفق شدند و شیر محمد خان بقیافہ دانستہ کہ ایں ہا فساد خواہند کرد و بخوف بدنامی کنارہ کشیدہ در تزد زمان شاہ شرفاندوز صحبت گشت و بعد رفتن شیر محمد خان سیّد خداداد موقع دانستہ ہمایوں شاہ را خطاب سلطانی داد و از جوانب اطراف لشکرے گرد کردہ بجانب قندہار یلغار نمود و شاہزادہ قیصر کہ ہنوز ہفت سالہ بود با جمعیت سپاہ دلیرانہ بہ جنگ شیرانہ در آمدہ لشکر ہمایوں را درہم برہم ساخت۔[له]

چوں لشکر شاہزادہ بغارت مشغول شد دراں اثنا ہمایوں شاہ باتفاق چند سوار بر شاہزادہ قیصر تاخت آورد اما معاونان شاہزادہ موجب رعایت بر ہمایوں خنجر زدن نتوانستند۔ بنا براں ہمایوں موقع دانستہ بر شاہزادہ قیصر شمشیر سرکردہ سر دستش مجروح ساخت و شاہزادہ قیصر باوجود غلبہ مغلوب گشتہ در دست ہمایوں اسیر افتاد پس ہمایوں در قلعہ قندہار داخل شدہ سکّہ و خطبہ بنام خود جاری ساخت و امرای زمان شاہ بہ پشاور رسانید۔

مقارن آں حال احمد خان نورزئی از فساد ہمایوں شاہ سرراہ آگاہ گشتہ

---

۴۴ پادشاہ مذکور آوردہ بود۔ مردے بود رفقا پرور، اشراف دوست و محاسب باق داں (ایضاً صفحہ ۳۹)۔

له تاریخ احمد صفحہ ۳۰۔

به رعایت حقوق زمان شاه با جمعیت سپاهان خود بجانب همایون شاه تلاش بسیار نمود۔ عاقبت مغلوب شده با همایون شاه متعهد گشت ۔ فقط

چون خبر هزیمت افواج و گرفتاری قیصر و تسلط همایون شاه شاه زمان اصغا نمود به مسارعت و عجالت تمام خود را در کابل رسانیده با جمعیت تمام به جانب قندهار متوجه گشت۔ از آن طرف همایون با جمعیت لشکر خود جبل میل مسابقت کرده رایت تقابل افراشت۔ احمد خان نورزئی که هنوز زخمش به نشده بودند هراول فوج کرده به مقابلهٔ زمان شاه تعیین ساخت ۔

احمد خان نورزئی که از هواخواهان زمان شاه بود با او لاحق گشت ۔ بنابرآن همایون مغلوب رعب و سواس شده بغیر کارزار فرار اختیار کرده به مقام "فراه" قرار یافت و زوجهٔ پاینده خان مسلح و مکمل برآمده شاهزاده قیصر را از محبس کشیده بر تخت قندهار جلوس داد۔ روز دوم زمان شاه داخل قندهار گشته طبل فیروزی نواخت و فتح خان پسر پاینده خان به تعاقب همایون مامور شده پیغام او از هیچ جا نشنید۔ پس شاه زمان شاهزاده قیصر را بدستور در قندهار نصب کرده خود بجانب کابل متوجه گشت و از آن جا در ۱۲۱۱ھ با عسکر و حشمت و اجلال برای سرکوبی سنگان و انتظام پنجاب بجانب لاهور ایلغار کرده به مقام حسن ابدال خیام دولت افراشت و چند روز در هوس شکار بسر برد۔

همایون شاه در حالت آواره گردی با جمعیت یکصد سوار که همه‌ها شاهزاده و امیرزاده بودند در حدود ملتان در قصبهٔ "لیه"[1] زیر درختے فرش ساخته خیال رفتن

۴۲

[1] بقول عبدالکریم خان صاحب تاریخ احمد (صفحه ۳۲) قصبهٔ لیه از ملتان بفاصلهٔ بست و پنج کروه

کشمیر بخاطر میداشت ۔ محمد خان سدوزئی کہ از جانب شاہ زمان حاکم قصبۂ "لیہ" بود باجمعیت پانصد سوار بر سر او تاختہ پسرش سلطان احمد با جمیع رفقا از تیغ گذرانید و ہمایوں شاہ بحالت تباہ گرفتار کردہ محبوس داشت ۔

بہ استماع این خبر شاہ زمان حسن خان قزلباش را فرمان داد کہ ہمایوں شاہ را چشمان از حدقہ کشیدہ بحضور حاضر سازد ۔ قزلباش مذکور ہمایوں شاہ را چشمان از حدقہ کشیدہ در حسن ابدال بنظر گذرانید و از ہر سو شور محشر برخاستہ ہمان وقت ہمایوں شاہ روانہ کابل شد ۔ بعد سہ روز خبر رسید کہ محمود شاہ از ہرات بغی کردہ علم فساد برپا ساخت موجب آں شاہ زمان جہم سنگان معطل داشتہ بجانب قندہار ایلغار نمود ۔ و از آں جا جیش و لشکر آراستہ در ہرات رسید ۔ محمود شاہ بہ مقابلت او مبادرت کردہ فریقین بہ مبارزت پیوستند ۔

بعد محاربہ و مقاتلہ بسیار محمود شاہ منہزم گشتہ بجانب ہرات رجعت کرد و سرداران لشکر او با زمان شاہ موافقت کردہ عہد و پیمان بستہ بخانہ ہائے خود در گذشتند ۔ پس محمود شاہ پال ہمت ریختہ بہ مادر خود و سالت و شفاعت انگیختہ نزد زمان شاہ پنہاں فرستاد چوں مادرش نزد زمان شاہ رسید بکمال التجا عفو جرایم خواستہ عہد و پیمان موثق کردہ دختر محمود شاہ در عقد پسر شاہ زمان و صبیۂ زمان شاہ در عقد نکاح پسر محمود شاہ مقرر کردہ فرمان شاہی برای استقلال محمود شاہ حاصل نمودہ[1] بہ ہرات رفت ۔

حاشیہ ڈیرہ اسماعیل خان و مابین رود سندھ و جہلم واقع است ۔

[1] تاریخ احمد صفحہ ۳۴ ۔

زمان شاہ بر عہد پیمان ما در محمود شاہ اعتماد کردہ برائے سرکوبی سنگاں بجانب لاہور رایت عزیمت افراشت۔ چندگاہ دلپشاور گذرانیدہ در ۱۲۱۱ھ مختار الدولہ باجمعیت بیست ہزار سوار ہراول کردہ بجانب لاہور نہضت فرمود۔ باستماع خبر آمدن زمان شاہ جماعت سنگاں از لاہور و دوابہ وغیرہ متفرق شدہ در کوہستان جمبہ متواری شدند۔ و افواج شاہی بہ تعاقب آنہا دویدہ باغیاں را قتل عام کردہ سرہائی سنگاں زیادہ از سی ہزار بہ حضور گذرانیدند ہنوز انتظام پنجاب ناتمام بود کہ پیغام بغاوت محمود شاہ در ہرات بسمع اعلیٰ رسید۔

پس شاہ زمان تنبیہ باغیاں و رفتن ہندوستان معطل داشتہ روانۂ کابل شد و از کابل باجمعیت جیش و عسکر بقصد ہار رفت و سلطان قیصر فرزند خود و سردار احمد خان دارو غۂ اصطبل با جنود کثیر بہ مقام فراہ تعیین ساخت۔ از آں طرف محمود شاہ در فراہ مسابقت کردہ فریقین بہ مبارزت و محاربت پیوستند و ایام قتال بطول انجامید بسبب نایابی غلہ فوج شاہی تباہی پذیرفت۔

دراں اثنا وزیر وفادار خان با ذی بان ہرات رابطۂ موافقت درونی درست نمود و الے صادق خان سپہ لار و ابراہیم خان مختار بہ فریب ز قلعہ در آوردہ دروازۂ قلعہ مسدود ساخت و محمود شاہ را در قلعہ آمدن نداد۔

چوں لشکر محمود شاہ را ایں حال تباہ معلوم شد ہمہ ہا متفرق گشتہ محمود شاہ تنہا گذاشتند و ے مغلوب و منکوب بہ کوہستان ترکستان مفرور گشتہ مال و اسباب و لشکر او بقدر دہ ہزار سوار در دست زمان شاہ افتاد۔ پس رؤسائے ہرات با زمان شاہ متفق شدہ عہد کردند کہ بار دیگر تا الغن محمود شاہ نکنند۔

پادشاہ انتظام آں دیار بحکم کردہ پنجم ماہ رجب ۱۲۱۲ھ در شہر کابل رسیدہ چندگاہ برای آسودگی سپاہ در کابل و پشاور قیام کردہ بجانب لاہور نہضت فرمودہ[1] از آنجا عزم رفتن ہندوستان جزم شدہ بود کہ اخبار بغاوت و سرکشی محمود شاہ ورود نمود۔

شاہ زمان بہ سنوح این سانحہ فی الفور بجانب ہرات یورش کردہ در فراہ رسید و بعضے سرداران کہ شاہ محمود را متحرک بغی شدہ بودند بقتل رسانید و محمود شاہ بحال تباہ از فراہ گریزانید و بعضے سرداران کابل کہ خیال محمود شاہ بخاطر میداشتند بہ صلاح پایندہ خان از تیغ گذرانید۔ موجب آں وزیر وفادار خان در قابوجوی پایندہ خان و متعلقان او افتاد تا آنکہ زمان شاہ از مخالفت پایندہ خان و بعضے امرائی دیگر شک ہا بخاطر انداخت۔ بنابران موجب کنکاش وفادار خان بیست کس از اعیان و ارکان مع پایندہ خان بر سر دیوان از تیغ گذرانیدند۔ ہمگی فتح محمد خان پسر پایندہ خان رہائی یافتہ در شہر کش با محمود شاہ ملحق گشتند و ازاں جا در جمعیت افواج و استقلال محمود شاہ مشغول شد و زمان شاہ از مخالفت مخالفان دلجمعی ساختہ شاہزادہ حیدر در قندہار صوبہ دار نصب کردہ بجانب ہندوستان نہضت فرمود۔

و فتح محمد خان از قوم خود و از فرقۂ پٹھان فوجے شایستہ جمع کردہ و محمود شاہ را تاج شاہی بر سر نہادہ متوجہ قندہار گشت و بہ اندک جنبشے قندہار را قبضہ کردہ با جمعیت چہل ہزار سپاہ بجانب کابل یلغار نمود۔

زمان شاہ از لاہور خبر بغاوت محمود شاہ اصغا کردہ مضطرب و سراسیمہ

---

[1] برائے تفصیل این اجمال نگاہ کنید ص ۳۶ ۔

بکابل متوجه گشت و از امرائی خودش هیچ کسے صوبه داری لاهور ذمه نگرفت ضرورتاً چیت سنگه و مهر سنگه و صاحب سنگه سه کس بر صوبه داری لاهور مستقل داشته خود بمسارعت تمام در پشاور نزول فرمود پیش از ورود او محمود شاه کابل فتح کرده منتظم مملکت شده بود و به استماع خبر ورود زمان شاه با فوج گران در کوهستان دره خیبر مسابقت کرده فریقین به محاربت و مبارزت پیوستند بعد حرب و ضرب شدید محمود شاه لوائے نصرت افراشته شاه زمان اسیر کرده میل در چشمان کشیده[1] نزد همایون شاه فرستاد و شجاع الملک برادر حقیقی زمان شاه در خانه خسر خود که سردار خیبر بود متواری گشت۔

در زمانے که زمان شاه خود را آفتاب تخلص کرده بود در حسب حال خود این دو[2] بیت موزون ساخت۔ رباعی

ز نرگس کسے کے بگیرد گلاب
ز چشمان من چون گرفتند آب
ز احوال چشم چه پرسد کسے
بگو کور شد دیدۂ آفتاب

مدت پادشاهی او ده سال[2] بود۔

انتباه:۔ تا این جا شمۂ از احوال زمان شاه مجملاً گفته شد اکنون ذکر صوبه داران او که در کشمیر فرمانروا شده بودند گفته شود۔

رحمت الله خان پسر جمعه خان سیوم رمضان ۱۲۰۸ھ بعد انعدام

[1] ر۔ک۔ تاریخ سلطانی ص ص ۱۷۱ تا ۱۷۳ ۔ [2] حدوث این قضیه در سال دهم جلوس که مطابق ۱۲۱۶ھ (۱۸۰۱ء) است بود (تاریخ سلطانی ص ۱۷۳)۔

میر ہزار در ضبط و ربط امور مملکت پرداخت و با احمد خان شہنچی باشی سلسلۂ موافقت گسستہ در مخالفت درباخت چون خبر منازعت آنہا بحضور رفت ہر دو طلب شدند۔ رحمت اللہ خان عرصۂ چہار ماہ بحکومت گذرانیدہ بمرافقت میر ہزار خان و احمد خان و خواجہ علیبی و شندہ رام بکوبحضور رفت۔ خواجہ علیبی فی الفور رجعت کردہ نندہ رام در پیش وزیر وفادار خان بر عہدۂ دیوانی مستقل گشت۔

کفایت خان [1] در سنہ یکہزار و دو صد و ہشت ۱۲۰۸ھ از پیشگاہ حضور بر حکومت کشمیر مامور شدہ میرزا بدالدین و میرزا رضا مدار المہام ملک فرمود۔ و ملا مسعود قاضی و ملا عبداللہ مفتی شد۔ کفایت خان مردے نیک اندیش و سخاوت پیشہ بود مدت سہ ماہ بآئین خاطر خواہ گذرانیدہ ہیچ کسے را آزارے نرسید۔ بعد آن موجب طلبیۂ حضور میرزا بدالدین دریں جا قائم مقام ساختہ خود بکابل رفت۔

دران ایام شخصے آقا رحیم نام کہ ملک التجار وقت بود خواجہ علیبی دیوانی را بدعوی قصاص محمد تقی بفریبے خانۂ خود بردہ میان حمام تنہا نشانیدہ حمام را

[1] مرزا محمد علی خان موسی المخاطب بہ کفایت خان پسر مرزا ہادی علی خان لاری است کہ از منشی باشیان عہد احمد شاہی و تیمور شاہی بود۔ و بعد فوت پدر در زمان تیمور شاہ خود او بخدمت منشی باشی و بخطاب کفایت خان سرفراز شد۔ بعد ازاں تو بنتے صوبہ دار کشمیر و پشاور شدہ رعایائے ہر دو صوبہ از حسن سلوک خود راضی داشت۔ گویند کہ در زمان شاہ زمان بسبب زبان درازی خود نسبت بہ وفادار خان از پایۂ اقتدار افتادہ تا دیر بہ تنگی کشیدہ بود مگر باز در سال ۱۲۱۲ھ بشفاعت مریم دورانی والدۂ ماجدۂ خاقان ممدوح از سر نو کارش رونق یافت و بہ خان زاد خان مخاطب گشت (تاریخ احمد ص ۳۹)۔

بہ آتش ہیجان گرم ساخت کہ خواجہ عیسیٰ زمام کشیدہ در عیدگاہ بردند و عوام ازدحام کردہ از دودمان آقا رحیم دود کشیدند۔[1]

پس اہل تشیع ہجوم کردہ بر خانہ خواجہ عیسیٰ ریختند و اہل اسلام ازدحام کردہ اہل تشیع مغلوب و منکوب ساختہ خانہ خواجہ عیسیٰ محفوظ داشتند۔ و خوانین عظام خواجہ عیسیٰ را از دست عوام بردہ در شیر گرھ رسانیدند۔

و بعد پنج شش ماہ کفایت خان از حضور رخصت تصرف یافتہ در شہر رسید و در نفاذ امور مملکت بکام دل عامل شدہ در ضلعہ خانیار باغے و مسجد احداث نمود۔

ہمدران ایام مردم بمبہ سر بشورش برداشتہ حدود کامراج را غارت کردند و سرداران مدار محمد صلاح و میرزا عبدالرحیم و میرزا ابوالحسن را برائے اصلاح کوہستان مامور ساخت۔ جہان خان و ناصر علی خان و صفدر علی خان در حدود سوپور رسیدہ با میرزا بدرالدین بہ جنگ پیوستند و جہان خان در حالت شیخوخی کشتہ شد۔ عاقبت بوساطت میرزا رضا مقدمہ بصلح انجامید و سردار مدت یک سال پیش و پس گذرانیدہ تغیر یافت و از پیشگاہ زمان شاہ ارسلان خان بن امیر خان بر حکومت صوبہ مقرر گشت وے از جانب خود محمد خان جوان شیر نایب فرستادہ میرزا کاظم صاحب کار و تحصیلدار ہمراہ داد۔ و کفایت خان بہ استماع این خبر در خانیار میان باغ خود سکونت اختیار نمود و یوم عید فطر ۱۲۰۹ھ صادق خان ولد سلیمان خان در مسجد جامع رسیدہ رقم ایالت امیر ارسلان خان بر منبر خواندہ شایع ساخت و محمد خان پنجم شوال وارد شہر شد۔

محمد خان جوان شیر در ۱۲۰۹ھ[2] بر مسند صوبہ داری جلوس نمود و کفایت خان

---

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۲۵ ۔ [2] مطابق ۱۷۹۵ء ۔

از ناوہ بودہ بجدلیت و فریب در شیرگرھ آوردہ محبوس داشت۔ بعد چند روز کفایت خان را از حضور ایلچی آمدہ ہمراہ بکابل برد۔ محمد خان ہنوز دست بہ امورات ملکی نکردہ بود کہ میان خان بہلوچ و خداداد خان و مومن خان نورزئی کہ در پلاٹن جوان شیران بہ سرداری اقوام خودہا امتیاز داشتند خیال خودسری بخاطر آوردہ با جمعیت خود بر سر محمد خان تاختہ قلعۂ شیرگرھ در محاصرہ گرفتند و محمد خان با جمعیت جوان شیران درہای قلعہ بستہ کردہ بالائی حصار بہ تفنگ اندازی مشغول شد و میان خان و مومن خان فردبان طلبانیدہ بالائی قلعہ عروج کردہ محمد خان با اعوان خود اسیر کردند۔ عاقبت مخالفت آنہا بہ مصالحت انجامید ہر کس باتفاق حکومت میکردند و بدین منوال سالے بہ پریشان حالی گذرانیدند۔

چون خبر وحشت اثر بہ سمع والا سید شیر محمد خان مختار الدولہ باتفاق عبداللہ خان پسر جمعہ خان برائی اطفای نائرہ فساد مامور گشت و بہ مجرد ورود این جا آتش کینۂ مفسدان را تسکین دادہ دوازدہ روز درین جا توقف نمود۔ پس محمد خان و میان خان ہمراہ برداشتہ بحضور رفت و درین جا عبداللہ خان الکوزئی حاکم شد۔

عبداللہ خان در سنہ یکہزار و دو صد و دہ ۱۲۱۰ھ بر حکومت کشمیر تسلط یافتہ بپنڈت رام سہ رام در را رتبۂ صاحب کاری بخشید و بعد چند روز رحمت اللہ خان برادر خود درین جا قائم مقام نہادہ خود ہمراہ مختار الدولہ روانہ حضور شد و چند ماہ در پیشگاہ والاجاہ گذرانیدہ رجعت نمود۔ یک سال در بسط بساط معدلت و ضبط و ربط مملکت پرداختہ موجب مطالبۂ حضور گشت۔ ان خان برادر خود

دریں جا قایم مقام کردہ میرزا رضا ہمراہ بہ داشتہ در کابل رفت۔
ہمدراں ایام صفدر علی خان و سربلند خان بمیہ اطراف کامراج را غارت کردند و گلستان خان بہ مقابلہ غنیم رایت محاربت افراشتہ از فوج شاہی یاران خان و مومن خان با چند نفراں بے جان گشتند و از اعیان کہکوان علی خان مقتول و بعضے دستگیر شدند۔ سردار در ۱۲۱۳ھ[1] از حضور مرخص شدہ داخل وارد خطہ گردید و میر در ایام خوانین و سرکردہ ہای عظام آہستہ آہستہ بے دخل کردہ از شہر بدر نمود و چند کساں از ابنای فرومایہ بہ دستہ داری کاربرداری ممتاز فرمود و مردم ہندی و کوہستانی بہ مناصب عالی سرفراز کردہ رتبہ آنہا افزود و قریب سی ہزار سپاہ پیادہ و سوار از مردم بومی نگاہداشتہ در پرداخت و پرورش آنہا اہتمام و انتظام وجہی می ساخت و بجانب مضافات کشمیر لشکرکشی کردہ علاقۂ پنوچھہ و راجور و مظفرآباد و دچھنہ و کھاوڑہ در قبضۂ اقتدار خود در آوردہ ہرکس را باج سلطانی مقرر نمود۔ و راجہ کرم اللہ خان راجہ[2] راجور در کشمیر آوردہ بکمال شوکت و شان مرخص فرمود و بہادر خان راجہ پنوچھہ مرتبۂ اول رہا کردہ بار دوم باز آوردہ محبوس داشت و بعد چندگاہ

[1] مطابق ۱۷۹۹ء۔

[2] راجہ کرم اللہ خان پسر سوم مرزا رحمت اللہ خان بود۔ در ۱۱۷۷ھ (۱۷۶۳ء) بعد وفات برادر کلان خود مرزا عزت اللہ والی راجور شد۔ رائے صائب داشت و مدبر عاقل بود۔ در ۱۲۲۳ھ (۱۸۰۸ء) بعد از حکومت ۴۷ سال پدرود عالم گفت۔ (رجوع کنید بہ تذکرۂ مثیل راجگان راجور مطبوعہ جالندھر از صفحہ ۱۲۱ تا صفحہ ۱۴۱)۔

مسموم کردہ از جان گذرانید بجای او وزیر روح اللہ خان را تسلط بخشید
و فتح خان بمبہ را تا مظفرآباد عہدۂ مرزبانی عطا نمود و دختر نیک اختر او شمع
شبستان خود ساختہ اخوان او را قدر و منزلت افزود۔

ہمدراں سال دختر شاہباز خان بلوچی با فیل و سامان فراوان بدولتخانہ
رسید و سردار در امنیت و آسایش رعایای کشمیر فی الجملہ راغب گشتہ ابواب
لطف و مرحمت و عدالت و نصفت بر خاص و عام مفتوح داشتہ اقاصی و ادانی
را دل خوش ساخت۔

ہمدراں ایام دیوان نندہ رام را ایام اقبال بکام دل پیش آمدہ بود
کہ در پیش وزیر وفادار خان اعتبار و اقتدار کلّی داشت و برادرش دیوان ہرداس
در کشمیر بکمال شوکت و ثروت حکومت میکرد و باج و خراج شاہی بہ معرفت او
در حضور می رفت۔

و در ۱۲۱۵ھ عبداللہ خان را ہمراہ ہرداس گونہ رنجش و کدورت واقع
شدہ شاید بہ تحریک دیوان نندہ رام عبداللہ خان را مطالبہ حضور رسید۔ و
عبداللہ خان مطابق فرمان برادر خود عطا محمد خان در ین جا نائب کردہ خود
بدرگاہ رفت ہنوز در کابل نہ رسیدہ بود کہ وکیل خان برادرش کہ در کشمیر بود
و با وزیر وفادار خان رشتہ ہمدلی داشت بر حکومت صوبۂ کشمیر از حضور مأمور
شد و عبداللہ خان در کابل رسید۔ وزیر وفادار خان او را بہ بہانۂ حساب
عتاب کردہ در بالا حصار محبوس داشت و ملا احمد خان با فوج گران برائے

۱؎ تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۲۷

گرفتار کردن برادرش عطا محمد خان و مسلط کردن وکیل خان بجانب کشمیر مامور ساخت و عبداللہ خان در باطن برادر خود عطا محمد خان را پیغام بغاوت و رو گردانی فرستاد۔

وقتیکه ملا احمد خان به دریای مظفر آباد ورود نمود عطا محمد خان حسب موجب پیغام برادر خود عبداللہ خان لوای بغاوت افراشته اولاً برادر خود وکیل خان که صوبه دار کشمیر شده بود از تیغ گذرانید۔ بعد آن سامان جیش و لشکر آراسته بمقابلۂ غنیم از شهر بر آمده در باره موله قیام ساخت۔ ازان جا عسکر ظفر پیکر به مقابلۂ ملا احمد خان در مظفر آباد تعین ساخت و بر ساحل دریای کرشنه گنگا تلاقی فریقین روی داد۔ عاقبت لشکریان این طرف از ساحل دریا باز پس آمده در مکان کٹائی پای ثبات افشردند و ملا احمد از دریا عبور کرده در میان درۂ بولیاسه داخل شد۔ فتح محمد خان میر او را اسیر کرده نزد عطا محمد خان فرستاد و مال و اسباب او در قبضۂ خویش در آورده افواج او مقتول و منهزم ساخت پس عطا محمد مظفر و منصور رخت معاودت بر بسته وارد خطه گردید و به مجرد ورود دیوان هره داس را محبوس داشت۔

دران اثنا اوائل سنه ۱۲۱۶ھ به سبب بغاوت محمود شاه در کابل حیص و بیص واقع شده بود عبداللہ خان همراه جان نثار خان داروغۂ بالا حصار سازش کرده به اتفاق او از قلعه گریخته هر دو وارد کشمیر شدند[1]۔ عبداللہ خان به رسیدن این جا جان نثار خان را قدردانی قهرمانی کرده یک لک روپیه نقد و جنس

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۰ –

انعام بخشید چندگاہ گذشتہ بخوش دلی تمام مرخص فرمود۔ بعد آن سردار در رتق و فتق امورات ملکی و مالی و امنیت و آسایش رعایا متوجہ شدہ در پرگنہ بیروہ قلعہ متین ترصیص نمود و از متابعت و مطاوعت محمود شاہ سر پیچیدہ رایت سرکشی افراخت۔

و در ہنگام نیابت عطا محمد خان در ۱۲۱۶ھ اہل تشیع بروز عاشورا در ماتم سرا علانیہ سبّ و تبرّا بنام اصحاب کبار ظاہر کردہ در مرثیہ خوانی و جنازہ رانی مبادرت نمودند مردم عوام و خواتین کابل آتش غیرت بجوش آمدہ بموافقت اوباشان و قلاشان شہر دست غارت دراز کردہ مال و دولت و ننگ و ناموس آنہا برباد دادند و خانمان آنہا بہ آتش کینہ افروختند و پردۂ شرم و ناموس آنہا دریدہ از افعال شنیعہ دقیقۂ فرو نگذاشتند۔

ہمدران سال مسجد عالی بواقعۂ آتش افروختہ یکدم سوختہ شد و سردار در تجدید تعمیر آن کوشیدہ باہتمام گل محمد خان باز ترصیص یافت و در ۱۲۱۸ھ پنجم ماہ محرم زلزلۂ سخت واقع شدہ اکثر جاہا زمین ترقید و خانہ ہای بسیار شکست و ریخت گردید و بعضے عورات حاملہ را وضع حمل شدہ جمعے در زیر جدار و دیوار بدار القرار درگذشت و خانقاہ معلّی را کلس کنگرۂ بام غلطید۔ دران وقت نرخ شالی چندگاہ بحساب دوازدہ آنہ و چندے بقیمت یک روپیہ و زیادہ ہرین ترقی نکرد ازین رو عموم رعایا و برایا در عہد او بہ خوشحالی و فراغ بالی اوقات گذاری میکردند[۱]

امّا بموجب تقدیر سرور اتیرہ ضمیر را غلّت درد کردہ عارض شدہ حکیم جو۔

[۱] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۰۔

کہ شیعۂ بدنہاد بود موجب تعصب ذاتی مباشرت دختران دوشیزہ اورا معالجہ نمود۔ بنابران سردار "خوشہ بی بی" نام زنے برائے آوردن دختران مامور ساخت وآن عجوزہ بہمین بہانہ مردم اشراف و عالی خاندان را رشوت ہامے گرفت و ہر روز یک دختر باکرہ در شبستان سردار می رساند سردار با او عقد نکاح بستہ صبح طلاق میداد و پانصد روپیہ نقدی و جوڑہ عروسانہ عوض کابین ہر کس را عطا میکرد۔ تا عرصۂ دو سال ہمین احوال بود۔

در ۱۲۱۹ھ بہ سبب کثرت باران سیلاب آب از ہر سو طغیان کرد اہل شہر را چندان آسیب نرسید و در ۱۲۲۰ھ دریاہا و جویبارہا یخ بست شدہ مردمان بر سطح دریای بہت بارہای گران بر سر گرفتہ می رفتند۔

و در ۱۲۲۰ھ شجاع الملک ذفندہا در پشاور آمدہ شیر محمد خان مختار الدولہ را با لشکر ظفر پیکر برائی گوشمالی عبداللہ خان تعئین ساختہ در مظفرآباد ورود نمود و عبداللہ خان را بدست ابراہیم خان پیغام فرستاد کہ اگر حلقۂ مطاوعت در گوش انداختہ در فرستادن باج و خراج شاہی قصور نکنند ملک کشمیر بدستور تفویض او خواہد شد و رنہ بر محاربہ و مجادلہ مستعد مانند۔ عبداللہ خان را پیغام او از روی غرور بہ خیال نیامدہ برائی مقابلۂ او لشکر خود در مظفرآباد مامور ساخت و مختار الدولہ چند روز بہ تغافل گذرانیدہ عاقبۃ الامر بہ اتفاق راجہ ہای بہا[1] یلغار کردہ با فوج عبداللہ خان بہ جنگ پیوست و بعد مقاتلہ کبیار لشکر عبداللہ خان پس پا گشتہ در بارہ مولہ زیر گوش بونی قرار یافت و مختار الدولہ با عسکر خود

[1] از تاریخ بیربل کاچرو این امر محقق نشدہ۔ [2] امرائے کوہستان۔

از دریای کرشنہ گنگا عبور کردہ ہفتم ماہ ذی قعدہ در موضع لڈر قیام ساخت وجہان دادخان فرزند مختارالدولہ ہنگام عبور دریائے مظفرآباد زخمی شدہ در پشاور واپس رفتہ عبداللہ خان با جمعیت افواج خود در موضع سیر نشستہ بوداز انجا بہ استصواب زبردوح اللہ خان بر دریای بہت جسر کشتی ہا درست کردہ از دریا عبور نمودہ بمقام دوابگاہ با فوج مختارالدولہ بہ محاربہ آمیختہ آویزشہای سخت بکار بردہ۔

دراں اثنا قشون اورا رعبے وہراسے غالب گشتہ روی عزیمت بہزیمت بر تافت ودر اثنای عبور جسر کثرت ازدحام بوقوع آمدہ از لشکریان او اکثرہا در دریای بہت غرق گشتہ تباہ شدند وتاریخ ہزیمتش "شکست تام" گفتہ اند۔

عاقبۃ الامر عبداللہ خان خود از مہلکہ بحرژرف نجات یافتہ در قلعہ بیروہ محصور گشت ومختارالدولہ ششم ذوالحجہ ۱۲۲۰ھ[1] بر سمند نصرت سوار شدہ در شہر سرینگر بر مسند حکومت جلوس نمود وتا یکدو ماہ عبداللہ خان مردمان بانگل وبیروہ را مزاحمت بسیار می رسانید۔

انگاہ مختارالدولہ فرزند خود عطا محمد خان را برای مدافعۂ عبداللہ خان در بیروہ مامور ساخت وعبداللہ خان در گڈی خود متحصن گشتہ عطا محمد خان او را محاصرہ نمود ودر ایام محاصرہ بسیار کشت وخون واقع شد کہ جانبین بجان آمدہ بودند۔ دراں اثنا عبداللہ خان را پیک اجل رسیدہ ۱۵ ماہ ربیع الاول

[1] ۱۲۲۱ھ مطابق ۱۸۰۷ء۔

سنه ۱۲۲۱ھ[1] بعالم جاودانی شتافت۔
گویند حکیم جواد بہ عابت مختارالدولہ[2] اورا زہر دادہ بود۔ پس توالج و لواحق او چندگاہ ابواب قلعہ مسدود داشتہ انتظار رود محمد خان کہ در بنجہ چہ بود می کشیدند۔

عاقبت مادر عبداللہ خان مع نعش فرزند خود بخدمت مختارالدولہ مشرف گشتہ نعش او چند روز در حظیرۂ سید منصور امانت داشتند و در ماہ رجب کشمیری خان و ولی محمد خان ع جیبدر با ہمراہ النعش او دادہ با جمیع اہل بیت بہ کابل فرستادند۔ مدت حکومت عبداللہ خان پس دو شین یا زدہ سال و شش ماہ بود۔

سلطنت محمود شاہ و شجاع الملک

محمود شاہ[3] بتعطیل بصارت زمان شاہ در سنہ ۱۲۱۶ھ بر تخت کابل جلوس کردہ فتح محمد خان[4] را رتبۂ وزارت بخشید و بعد قلع و قمع سرکشان برای انتظام ممالک خراسان و ہرات بجانب قندہار نہضت فرمود و فتح محمد خان را برای انتظام پشاور و پنجاب دستوری داد و بے رسیدن پشاور محمد رضا مع خراج

---

[1] مطابق ۱۸۰۷ء۔ [2] مختارالدولہ مذکور در جنگ نزد دوآبہ پشاور از دست شجاع الملک در سنہ ۱۲۲۱ھ مقتول شد (تاریخ سلطانی صفحہ ۱۸۸)۔

[3] یعنی بروز پنجشنبہ سیزدہم ربیع الاول سنہ ۱۲۱۶ھ مطابق ۲۴ جولائی سنہ ۱۸۰۲ء (ایضا صفحہ ۱۷۹)۔ [4] فتح محمد خان وزیر پسر سرفراز خان ابن حاجی جمال خان منتظم دولت احمد شاہ درانی جد محمود شاہ بود (ایضا صفحہ ۱۷۷)۔

شاہی روانہ حضور ساختہ خود بجانب ملتان و سندھ نہضت ساخت۔

بعد انتظام آں سو در قندہار آمدہ بہ مصاحبت شاہزادہ کامران فایز گشت و از یحییٰ خان برادر زادہ مختار الدولہ و از رحمت اللہ خان خزاین و اموال اخذ کردہ ہر دو محبوس داشت و مختار الدولہ بہ استماع این خبر بہایت متردد و متألم گشتہ بہ اتفاق بعضے امرائی نامدار شجاع الملک از محل اختفا کشیدہ بہ سلطنت برداشت و از مردم خیابرہ و بامی زئی لشکرے آراستہ بہ مقابلہ محمود شاہ را منازعت افراختہ در قلعہ کابل محصون ساخت و فتح محمد خان بہ استماع اخبار از کلات بہ مسارعت تمام در غزنین رسید و اثقال و احمال در آں جا گذاشتہ باسہ ہزار بمقام تکیہ قیام ساخت و سید الخان و عطاء اللہ خان را حکم اطلاق داد و در منزل قاضی رسیدہ بالشکر مختار الدولہ بہ محاربت پیوست۔ عاقبت مغلوب گشتہ بجانب قندہار فرار اختیار نمود و ہجوم عوام محمود شاہ را از حصن حصین کابل کشیدہ مغلول و منکول تفویض شجاع الملک نمودند و شجاع الملک بہ تعطیل باصرہ او مستعد شدہ بود اما مختار الدولہ و زمان شاہ از فعل شنیع او را منع ساخت و گفت کہ این امر قبیح را در دودمان خود سنت نگذارند۔ پس شجاع الملک از چشم کندن او اغماض کردہ بہ مسند سلطنت جلوس نمود و سکہ خود جاری ساخت۔ سکہ:۔

سکہ زد از حکم حق بہ سیم و زر
شہ شجاع الملک شاہ بحر و بر

بعد نظم و نسق انتظام مملکت شاہزادہ حیدر را بہ مرافقت احمد خان نور زئی

لہ تاریخ سلطانی صفحہ ۱۸۴ ۔

برائی تسخیر قندہار مامور ساخت و فتح محمد خان باتفاق شاہزادہ کامران چندے وز پائی استقامت بہ محاربت استوار نمود۔ عاقبت ہزیمت خوردہ کامران[1] نزد عموی خود فیروزدین بہ ہرات رفت۔ و فتح محمد خان در تیول خود قیام ساخت و شجاع الملک قندہار را قبضہ نمودہ شایستہ خان کہ بخوف محمود شاہ در جاگیر خود ساکن بود بہ مصاحبت حضور فایز گشت۔

بعد چندگاہ شاہ شجاع از کابل بجانب پشاور نہضت فرمودہ انتظام ملک میکرد۔ ازیں سو فتح محمد خان فرصت یافتہ در قندہار شورش برداشت شاہ شجاع بہ استماع این حرکت مدد خان میرآخور را بہ مدافعت او فرستادہ وے ہنوز در راہ بود کہ فتح محمد خان از قندہار بطرف ہرات ایلغار کردہ و بعضے مسافران و تاجران را در راہ غارت نمودہ باتفاق احمد خان نورزئی شاہزادہ قیصر را تاج بر سر دادہ در ہرات علم تقابل و تقاتل افراخت و شاہ شجاع باستماع این خبر از پشاور عجلت کردہ باتفاق مختار الدولہ و محمد اکرم خان عرض بیگی در حدود قندہار آمدہ بین الفریقین جنگے عظیم واقع شد۔ عاقبت کامران از روی ناکامی مفرور شدہ قیصر در پیش شاہ شجاع قدمبوسی حاصل نمود۔

شجاع الملک بعد رتق و فتق آں سواد رجعت کردہ در ماہ شعبان سنہ ۱۲۲۰ھ شہر پشاور مضرب خیام ساخت و سردار عبداللہ خان کہ از صوبۂ کشمیر طاغی و باغی شدہ بود برائے سرکوبی او مختار الدولہ با جمعیت افواج مامور ساخت و مختار الدولہ بعد محاربۂ بسیار عبداللہ خان را دفع کردہ فرزند خود عطا محمد خان حاکم ساختہ خود بجانب پشاور متوجہ گشت۔

---

[1] کامران پسر محمود شاہ۔

و ہمدراں زمان میر احمد واعظ ہمراہ شاہزادہ عباس و جان فشان خان کہ محافظ بالاحصار بودند موافقت کردہ محمود شاہ و جہان نثار خان را از راہ غرفہ بہ اعتصام حبل المتین ریسمین رہائی دادہ معزور شدند و مختار الدولہ بعد مہم کشمیر در پشاور بہ ملازمت شاہ شجاع فایز گشتہ از حضور جہانبانی بصدور بعضے قصور پنہانی مستوجب قہر و ناجہربانی شدہ از وزارت معزول گشت و شاہزادہ قیصر ہم از شہریار دوی مروت و قدردانی ندیدہ بہ شادہ مختار الدولہ بطرف کابل گریختہ رفت و شاہ شجاع خود بجانب سندھ و ملتان نہضت فرمود ہنوز در راہ بود کہ شاہزادہ قیصر در کابل رسیدہ بہ اتفاق اعیان ملک بر مسند شاہی جلوس نمود۔ و بعد انتظام کابل خواجہ محمد خان و زال بیگ خان را برائی تسخیر پشاور مامور ساخت و گلستان خان کہ حاکم پشاور بود تاب تقابل نیاوردہ بجانب پکھلی معزور گشت و مرتضی خان محافظ قلعہ اٹک بہ اجل طبعی درگذشت۔ شاہ شجاع در سندھ و ملتان رسیدہ چون از فساد قیصر خبر یافت ازاں جا بہ سبیل کوہاٹ از سندھ عبور کردہ جانب پشاور نہضت ساخت و شاہزادہ قیصر از کابل آمدہ بہ اتفاق خواجہ محمد خان و مختار الدولہ با شاہ شجاع چہرہ گشتہ بہ جنگ پیوستند بعد جدال و قتال بسیار خواجہ محمد خان و مختار الدولہ مقتول شدند و متابعان و متعلقان آنہا بعضے بجانب تبت بعضے بطرف کشمیر پریشان گشتند و شاہزادہ قیصر و فیض اللہ خان و یحیی خان از ہم متفرق شدہ ہر یکے براہے رفتند و شجاع الملک و اکرم خان و افضل خان و اعظم خان ظفر و منصور بجانب پشاور نہضت کردہ گلستان خان را بر حکومت کابل فرستادند مختار الدولہ مردے عالم و فاضل و محدث و مفسر و متصوف و حافظ قرآن بکمالات علمیہ و عملیہ موصوف

بود - فقط -

بعد چندگاہ شجاع شاہ قلمرو کابل را مضرب خیام ساختہ میر احمد واعظ را بہ علت ربائیش محمود شاہ و بہ بہانہ سازش وزیر مختار الدولہ مورد قہر جہانبانی ساختہ بعد عذابہای شدید بقتل رسانید و سر او چند روز در دیوان آویزان بود ولاشہ او طعم سگان گشت و خانمان او بغارت رفت و پسر او از قندہار آوردہ مکحول شد پس شجاع شاہ چندگاہ در قندہار بہ نظم و نسق گذرانیدہ عنان یکران بجانب پشاور معطوف داشت -

و عطا محمد خان صوبہ دار کشمیر چون واقعہ قتل پدر شنید کسوت بغی پوشیدہ از احکامات شاہی انحراف ورزید - موجب آن شجاع شاہ در ۱۲۲۴ھ[1] محمد اکرم خان و میر فضل خان را با عساکر موفور برای تنبیہ آن مغرور مامور ساخت - آنہا از دست عطا محمد خان ہزیمت خوردہ رجعت نمودند -

مقارن آن حال در ۱۲۲۵ھ محمود شاہ و کامران و فتح محمد خان در حدود ہرات جمعیت بہم رسانیدہ برای تسخیر کابل عزمیت کردند و شجاع شاہ و اکرم خان بہ مقابلت آنہا مسارعت کردہ بہ جنگ پیوستند - اکرم خان و عبد الغفور خان بقتل رسیدند - شجاع الملک و میر فضل خان بہ اطراف پریشان گشتند و محمود شاہ رایت اقتدار افراشتہ از قندہار بجانب پشاور یورش ساخت - ہمین کہ در تہیہ سامان فتح قلعہ اٹک کہ در تصرف عطا محمد خان بود تردد مے کرد - ناگاہ خبر شنید کہ اعیان کابل اتفاق کردہ شاہ عباس ولد تیمور شاہ بر تخت نشانیدند - بفحوای این فساد وزیر فتح محمد خان بہ عجالت تمام در کابل رفتہ

[1] مطابق ۱۸۱۰ء -

جمعیت شاہ عباس منتشر ساخت۔

مقارن این حال علام محمد صوفی در کوہستان کابل علم نزاع افراشتہ منازعت و مخالفت او بطول انجامید ازین طرف شاہ شجاع از کوہستان سوات و بنیر سر کشیدہ متصرف پشاور گردید و سردار عظیم خان برادر فتح محمد خان از کابل بہ مدافعت او مسارعت نمود۔ بعد حرب و ضرب شدید شجاع شاہ ہزیمت خوردہ موسیٰ خان الکوزئی حاکم ہزارہ در جنگ کشتہ شد و عظیم خان بر حکومت پشاور مسلط گشت۔ و در ۱۲۲۷ھ شجاع شاہ بہ معاضدت جہان داد خان و سمندر خان و نور محمد خان نورزئی جمعیت فوج بہم رسانیدہ پشاور فتح نمود و عظیم خان از راہ جلال آباد یورش آوردہ ملک پشاور را متصرف شد۔ و شجاع شاہ نزد رنجیت سنگھ رفتہ در موضع "تلنبیہ" قرار یافت۔

و بشنیدن این خبر عطا محمد خان صوبہ دار کشمیر دیوان نندہ رام تیکو و برادر خود جہان داد خان را در تلنبیہ فرستادہ آنہا بوساطت وزیر جہان داد خان و سمندر خان شجاع الملک را برائی آمدن کشمیر ترغیب و تحریص دادند۔ بنا بران شجاع الملک بہ خیال جہانداری بمرافقت حسن خان و ملا ہدایت اللہ بجانب کشمیر نہضت ساختہ غرۂ شوال ۱۲۲۸ھ وارد خطہ گردید عطا محمد خان بہ قصاص قتل پدر خود مختار الدولہ او را در قلعۂ کوہ ماران نظربندی ساخت و محمود شاہ بے مزاحمت مخالفان بہ معاضدت وزیر فتح محمد خان در خراسان و افغانستان چند سال بہ استقلال تمام رایت حکومت افراخت۔

انتباہ:- اکنون احوال صوبہ داران کشمیر کہ در عہد محمود شاہ و شجاع الملک درین جا حکومت میکردند نگارش باشد۔

شیر محمد خان مختارالدولہ بعد انہزام و انعدام عبداللہ خان در ۱۲۲۱ھ صدر نشین بزم حکومت گشتہ در عدل و بذل و انصاف ہمگی پنج ماہ بسر بردہ فرزند خود عطا محمد خان دریں جا بر حکومت نصیب کردہ روانہ حضور گشت و دراں جا ہمراہ شجاع الملک نرد مخالفت باختہ در جنگ کشتہ شد ذکر آں گذشت۔

عطا محمد خان در سنہ یکہزار و دو صد و بیست و یک ۱۲۲۱ھ اواسط ماہ رجب بر مسند حکومت جلوس نمودہ پنڈت سہج رام در راعہدۂ دیوانی بخشید۔ "افضال رحمانی"[۱] تاریخ جلوس اوست بو فور عدل و احسان و بذل و امتنان خلق خدا را دل خوش ساخت۔

و در ۱۲۲۳ھ پدرش مختارالدولہ از دست شجاع شاہ در جنگ پشاور مقتول شد۔ بنا براں عطا محمد خان قلادۂ متابعت شجاع شاہ از گردن انداختہ علم بغاوت و سرکشی افراخت[۲]۔ لاجرم در ۱۲۲۴ھ از پیشگاہ شجاع شاہ اکرم خان یا مزئی و میر افضل خان با عساکر موفور برای سرکوبی آں مغرور مامور گشتہ بمقام شاہ درہ رسیدند۔ ازیں طرف عطا محمد خان با جمعیت برآمدہ در بارہ مولہ قیام ساخت چند گاہ باہمدگر بہ حرب و ضرب و کشاکشی آویزشہا بکار بردند۔ موجب مشیت الٰہی افواج شاہی تباہی پذیرفت و اکرم خان مہزوم شدہ بکابل رفت۔ عطا محمد خان خلعت نصرت پوشیدہ بدارالخلافت خود رجعت نمود[۳]۔

و سردار مذکور ہمیشہ در آبادی رعایا و ترقی مزروعات مصروف ہمی بود

---

۱ ۱۲۲۱ھ مطابق ۱۸۰۶ء - ۲ تاریخ سلطانی ص ۱۹۳ -

۳ تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۲ -

که به سبب امنیت و احسان او آمدنی محاصل چند ترقی یافت و خود بلباس ساده می رفت تکلیف پوشاک رعونت حکومت اصلا نمیداشت مقدمات عدالت فیصله میکرد و در عهد او بعضی شوربختان خزینه ها یافتند سردار طمع یک فلوس از کسی نداشت و در مقدمات وراثت خود بسر موقع تنها رفته وارثان را قسمت کرده میداد من جمله آن همگی یک روپیه به مشعلچی خود می بخشید تعظیم و تکریم علما و فضلا و مشائخ و فقراء بجا می آورد و خیال خود سری و سرکشی مبلغ بسیاری در تیاری توپ و تفنگ و سامان جنگ صرف نمود۔

و در ۱۲۲۶ھ بر قلهٔ کوه ماران قلعهٔ متین و سنگین تعمیر ساخت و در قصبهٔ سوپور و باره موله برجهای متین استوار کرده کدل باره موله را تجدید نمود و در هر جا اسباب جنگ مهیا داشت که بوقت کار چیزی بکار او نیامد از کردار خود بیزار گشت[1]۔

دران زمان شجاع الملک از سلطنت افغانستان دست شسته در تلنبیه اوقات بسر می برد۔ عطا محمد خان دیوان نند رام ٹیکو و برادر خود جهانداد خان در موضع تلنبیه فرستاده آنها بوساطت وزیر جهانداد خان و سمندر خان شجاع الملک را فریب داده همراه گرفت و حسن خان و ملا هدایت الله غرهٔ شوال ۱۲۲۸ھ در کشمیر رسانیدند و عطا محمد خان بخیال قصاص پدر او را در قلعهٔ کوه ماران نظربند ساخت[2]۔

پس جهانداد خان و عبدالکریم خان را با جمعیت دو سه هزار سپاه در قلعهٔ اتک برای محافظت راه و تسدید طریق عبور و مرور مخالفان دستوری داده

۱؎ ایضاً ورق ۲۳۳ - ۲؎ ایضاً ورق ایضاً -

موجب آں ہیچ کسے از دلاوران کابل جرأت تسخیر کشمیر نمی کرد وزیر محمد خان[1] در کابل وقفہ ہا در استحکام و انتظام سلطنت بکام دل ساختہ خیال تسخیر کشمیر بخاطر آورد۔

و غرۂ شعبان سنہ ۱۲۲۹ھ[2] با جمعیت سپاہ و لشکر پیشاور آوردہ بر ساحل دریای اٹک قیام ساخت واز رنجیت سنگھ شہریار لاہور استعانت و استمداد نمود۔ رنجیت سنگھ بعد اقرار نذرانہ سالانہ بقدر ہشت لک روپیہ توثیق عہود درستانہ دیوان محکم چند را با جمعیت دہ ہزار سپاہ سوار و پیادہ بہ معاونتش فرستاد و فتح محمد خان با جمعیت افواج خود و کومک شہریار لاہور از راہ بہرام گلہ پیشاور آوردہ ازیں طرف عطا محمد خان با لشکر خود بہ مقابلۂ مخالف بر آمدہ خود در موضع ملہ پورہ قیام کردہ لشکریان بہ مقابلۂ غنیم بر فرق پیر پنچال مامور ساخت و دراں جا دو سہ کس از افسران لشکر عطا محمد خان بہ موافقت پنجاہ شصت از سپاہان لباس نمک حرامی پوشیدہ با فوج وزیر فتح محمد خان ملحق گشتند و پس ماندگان بجنگ پیوستہ بسیار کس از لشکریان وزیر بقتل آوردند۔ عاقبت جام ہزیمت نوشیدہ پس پا شدند[3]۔

چوں عطا محمد خان شکستگی افواج و برگشتگی ایام دریافت بجانب شہر رو برتافت و شجاع الملک از محبس کشیدہ مالک سلطنت کردہ بہ مقابلت مخالفان مستعد ساخت و افواج وزیر در موضع راولپورہ رایت اقامت افراخت و شجاع شاہ در قلعگاہ بر آمدہ انتظام لشکر می فرمود و فرمان ہا بر سر افسران عسکر و امرا جاری می ساخت دراں اثنا معلوم کرد کہ بہر سمند سواری او میخ آہنیں دادہ با سطح زمین سفتہ

---

[1] یعنی وزیر فتح خان۔ [2] مطابق ۱۸۱۴ء۔

[3] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۴۔

بودند که مبادا بجانب لشکر وزیر گریخته می رود. درین حالت انتظام شاهی نوعے صورت پذیر نشد. افسران لشکر عطا محمد خان فرادًا فرادًا بسلامی وزیر فتح محمد خان می رفتند همان روز ستاره دُم دار از افق طلوع نمود که تا عرصهٔ دو سه ماه ظاهر می بود.

عاقبت الامر عطا محمد خان بالِ همت ریخته در قلعهٔ شیرگڑھ متحصن گشت و برادر خود غلام محمد خان بر محافظت قلعهٔ کوه ماران تعیین ساخت و وزیر فتح محمد خان در چھچھ بل پائے استقامت افشرد.[1]

بعد پنج شش روز عطا محمد خان معاون و مستظهر خود کسے ندیده برائے رهایش خود با شجاع الملک مصلحت سنجیده هر دو اتفاق کرده با محکم چند پنهانی سازش کردند شجاع الملک با او وعده نمود که هرگاه مرا از چنگ وزیر رهائی بخشند رنجیت سنگھ را جوهر گران مایهٔ "کوه نور" پیشکش گذارم و عطا محمد خان عهد فرمود که هرگاه من از وزیر فتح محمد خان سالم و غانم خلاصی یابم تصرف قلعهٔ اٹک که در قبضهٔ من است به ملازمان مهاراج بسپارم. موجب آن محکم چند همراه آنها عهد و پیمان موثق کرده محاصرهٔ خود برداشت فردا عطا محمد خان و شجاع الملک از شیرگڑھ برآمده با لشکر محکم چند پیوستند. بصدور این فتور وزیر فتح محمد خان را برهمی خاطر شد خواست که محکم چند را غرق دریا کرده لشکر او را تباهی سازد لیکن اصلاح اعوان مرتکب این فعل نشده در مواخذهٔ مخالفان خود نپرداخت. فردا عطا محمد خان بحمایت محکم چند به مقام چھچھ بل در خیام وزیر فتح خان قیام کرده باهمدیگر ملاقات صلح نمودند و عطا محمد خان چند خریطهٔ[2] جواهرات جعلی که بر پارهٔ طلا نصب کرده بود وزیر فتح خان را پیشکش نهاد و اشیای گران مایه از قسم جواهرات و نقره

۱؎ تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۴ (ب)۔ ۲؎ تاریخ سلطانی صفحه ۱۹۵۔

وطلا وغیره ہمراه برداشته با اہل وعیال خود بجانب پشاور نہضت ساخت۔ حکمرانی او ہمگی شش سال بود۔ چوں بمقام اٹک وارد دیافت تصرف قلعه ربدل یک لک روپیه به رنجیت سنگه بخشید۔

وزیر فتح محمد خان در ۱۲۲۸ھ رایت ایالت کشمیر افراخته در رتق وفتق امور مملکت پرداخت ودیوان محکم چند را ہنڈوی ہشت لک روپیه نوشته داده مرخص نمود۔ شجاع الملک ہم برفاقت دیوان به لاہور رفت۔ وزیر تا عرصه سه[1] ماه انتظام ملک را استحکام نموده برادر خود محمد عظیم خان در ین جا حاکم کرده خود ہمراہی نندرام ٹکو بر کابل رفت از انجا بالشکر گراں یورش آورده بابت انتزاع تصرف قلعۂ اٹک با رنجیت سنگه به جنگ پیوست وبعد مجادلۂ بسیار ہزیمت خورده به کابل رجعت نمود۔

سردار محمد عظیم خان در سنه یکہزار ودوصد وبیست وہشت ہجری ۱۲۲۸ھ سر برآرای سند کامگاری گشته در انتظام مملکت پرداخت وپنڈت سہج رام در را کہ تکو بر منصب دیوانی اعتبار داده دیوان ہیره داس را زتبۂ صاحبکاری بخشید واز دست او مردمان خطه را آسیب جانکاه رسید۔

عظیم خان در سال دوم رنجیت سنگه را موجب فساد اٹک ہشت لک روپیه موعود سالیانه نفرستاد ازیں رو رنجیت سنگه به آتش کینه در سینه مشتعل گشته اوایل ۱۲۲۹ھ[2] رایت عزیمت تسخیر کشمیر افراخته لشکرے فراواں به افسری ڈل سنگه[3] وبدرقه گی نامدار ٹھکر از راه بنده "تعین" ساخته بذات خود در قصبۂ پونچھ آمده طرح اقامت انداخت۔ ومحمد عظیم خان

---

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۳۳۵ - [2] مطابق ۱۸۱۴ء - [3] بقول صاحب عمدة التواریخ سرگروه افواج سکھاں "جیون مل" بود۔ (عمدة التواریخ دفتر دوم ص ۳۶) -

با جمعیت لشکر جرارِ امرائی نامدار از شہر برآمده در موضع سیدآباد لوای مقابلت افراخت ولشکر سنگاں به سبیل غیر مسلوک محافظان شوارع را بے خبر گذاشته بر کریوه موضع بسدو ورود یافت۔ بمقتضائی آسمانی ناگہانی باران متواتر ومتراکم متقاطر گشته برودت سرما مضرت افزای لشکر سنگاں شده در جامہ ہائی بہاری ہمہ ہا را پریشان کاری افزود وفتیلہ توپ و تفنگ بے دود شد و سنگ چقماق شرر نیفروخت و دلاوران سفاک[1] در خاک چرب و نمناک بسبب پای بندی زبونی وسرنگونی حاصل شد لاچار از رفعت کریوه بسدو رجوع به سفل نموده زیر دامنۂ کریوه صفوف محاربہ آراستند۔

و محمد عظیم خان از طرف خود بابا خان با جمعیت دو سه ہزار سوار جرار به مقابلۂ آنہا فرستاد۔ و بابا خان به مجرد ورود آں مکان صمصام خون آشام از نیام بر کشید و قریب سه ہزار سپاه تا ہنگام شام طعمۂ صارم اجل نمود و لشکر سنگاں که از گوله باری باران افسرده و پژمرده شده بود آه سردے از دہان ایشاں ظاہر نشد شبانگاه از حربگاہ ہزیمت خورده بر فرق کریوه قیام کردند۔

در دوم ماه شعبان عظیم خان اخبر آمده که فوج دوم سنگاں براه توسہ میدان در موضع راہیبار خواہد رسید عظیم خان ہمان وقت عبداللہ خان اچکزئی و فتح محمد خان و سلطان محمد خان و فیض اللہ خان را با جمعے از نامداران براه راہیبار به معاضدت نوح اللہ خان تعین ساخت۔ روز دوم خود بر سمند جلادت سوار شده بر کریوه بسدو عروج نمود و فوج سنگاں در پناه درختاں بشدت برودت مفلوج و سکون نشسته بود و بد بدن افواج عظیم خان طبل و غا نواخته از صبح تا شام شلک توپ و تفنگ جانکاه بود و بسیارے از سران و

---

[1] یعنی وزیر روح اللہ خان حاکم پونچھہ۔

افسران فریقین بقتل رسیدند با باخان ہم بیک ضرب گولہ از جان درگذشت شبانگاہ
لشکر عظیم خان با توپ شاہین از کریوہ فرود آمدہ بقرارگاہ خود آرام یافت ہمان روز عبد اللہ
خان و فیض اللہ خان وغیرہ بہ پشتیبانی دزیر روح اللہ خان در توسہ میدان برسر مخالف ریختہ
پس پا کشیاندند۔ روز دوم باز بجریب ضرب پیوستہ انہار خون جاری کردند۔[1]
دراں اثنا رنجیت سنگھ را خبر رسید کہ تمامی فوج ماموئہ راہ بہیرہ پورہ تہ تیغ آمدہ
فدے برائے پیغام زندہ نگذاشتند۔ ورنجیت سنگھ بہ صفای این ماجرا بال ہزیمت افشاندہ
بجانب راجوری نہضت فرمود و عبد اللہ خان تا دڑہ کوٹلی تعاقب کردہ بسیار از مال غنیمت بدست
آورد ازاں جملہ اسپ سواری رنجیت سنگھ بدست کردہ نزد عظیم خان پیشتر فرستاد
میگویند کہ اسپ مذکور ابلکی بود و قتیکہ پیش عظیم خان رسید از ہردو چشم مانند ژالہ اشک
مے ریخت۔
مدّعا کہ روز دوم لشکر محمد عظیم خان با افواج سنگان بہ جنگ پیوستہ از جانبین
خونہای بیدریغ ریختند۔ ہم چنین تا عرصۂ ہشت روز لشکر سنگان با وجود ہزیمت روز
اوّل بہ محاربۂ متقابلہ مستعد بودند۔ چون کہ رنجیت سنگھ از قصبۂ پونچھ بجانب راجور
معاودت فرمود و فوج متعینہ توسہ میدان ہم ہزیمت خوردہ برگشتہ رفت بشنیدن
این خبر لشکر سنگان را پشت طاقت شکستہ از قتال و جدال باز ماندہ دہم ماہ شعبان بجانب لاہور
رجعت کردند و محمد عظیم خان طبل فیروزی نواختہ بجانب شہر نہضت ساخت۔ دیوان ہرہ داس
کہ صاحب ثروت و دماغدار بود بہ علّت سازش رنجیت سنگھ از تیغ گذرانید تاریخ قتل او
"جور عظیم"[2] گفتہ اند۔

[1] سلطان محمد خان دُرّانی (تاریخ سُلطانی صفحہ ۱۹۴) تعداد مقتولین سکھان دریں معرکہ ششش ہزار نفوس می نویسد۔

[2] ۱۲۲۹ھ مطابق ۱۸۱۳ء۔

سوای آں از سایر کاربران فرقۂ ہنود بخاطر او تنکہا افزود کہ رنجیت سنگھ
بہ تحریک و ترغیب آنہا متوجہ این حدود شدہ بود۔ بنا براں در تخریب و تذلیل ہر کس جسارت
می فرمود ازاں بود بعضے صنادید ہنود کہ مشیر مملکت شدہ بودند سردار را ضبطی جاگیرات
علما و فضلا و اہل مناصب برطرفی سپاہان بومی مغفول ساختہ شعلۂ فساد افروختند۔
عاقبت سردار در کُنہ این فعل خوض کردہ جاگیرات را واگذار نمودہ سپاہان بومی برطرف
فرمود۔

و در عہد حکومت او ہر سال خامی فصل شالی بوقوع آمدہ قحط سالی واقع شدہ
نرخ یک خروار شالی تا شانزدہ روپیہ عروج نمود تا پنج شش سال صعوبت قحط دفع
نشد۔ مردم غربا و مساکین برباد رفت و ہزاراں جان بابت نان ضایع گشت۔
"قحط سال عظیم"[1] تاریخ است۔

و شجاع الملک از زندان کشمیر خلاصی یافتہ ہمراہ دیوان محکم چند[2] بہ خیال اعتضاد
و استمداد در پیش رنجیت سنگھ بہ لاہور رفت مدتے دراں جا بسر برد۔ رنجیت سنگھ
او را اولاً بسیار قدردانی نمود۔ عاقبت برای مواخذۂ کوہ نور کہ در کشمیر وعدہ کردہ
بود چندگاہ محبوس داشت و کوہ نور و جواہر موفور ازو گرفتہ مرخص نمود۔
بعد ازاں در لودیانہ رفت و عیال و اطفال دراں جا گذاشتہ بہ جانب
کشتواڑ نہضت کرد و از راجۂ آں جا قلیلے فوج کومک گرفتہ در موضع گوہن پرگنہ
برنگ رایت محاربت افراشت۔ ازیں سو سردار عظیم خان امیر محمد خان را با فوج

[1] ۱۲۲۸ھ مطابق ۱۸۱۳ء۔ [2] دیوان محکم چند صاحب کار مہاراجہ رنجیت سنگھ
متوفی ۱۸۱۴ء (عمدۃ التواریخ دفتر دوم صفحہ ۳۵، ۳۶)۔

فراوان بہ مدافعت او مامور ساخت۔ ثانیاً خود ہم بہ مقابلت او مبادرت نمودہ اورا ہزیمت دادہ در کشتواڑ رسانید۔[1]

پس ازاں شجاع شاہ بخواہش استمداد پیش صاحبان انگریز رفتہ لارڈ آکلینڈ والیسرائے ہند اورا افواج کثیر ہمراہ دادہ کابل و قندہار فتح نمودہ دو سال دراں جا حکومت عاریتی کردہ از دست شجاع پسر زمان شاہ کشتہ شد۔

و آخر حکومت عظیم خان پنڈت بیربر و میرزا پنڈت در دو سوکھہ رام صفا را ہر کس اجارہ دار کل مالیہ کشمیر شدہ بودند ازاں جملہ بسبب خامی محصولات یک لک روپیہ نزد پنڈت بیربر مابقی ماند و سردار بعلت باقیات پنڈت موصوف را نہایت تنگ طلبی فرمود و پنڈت مذکور سردربار دعوی کرد کہ من خامی فصل از خدای تو مجرا میگیرم سردار بہ سبب موافقت رنجیت سنگھ ازو متنفر شدہ بود موجب آں در مطالبہ باقیات او تشدد فرمودہ و یکصد قزلباش در خانۂ او برای مواخذۂ مالیہ موکل فرستاد۔ بعد دو سہ روز سردار از میرزا پنڈت پرسید کہ پنڈت بیربر قصد گریختن دارد۔ میرزا پنڈت گفت اصلاً نتواند گریخت اگر میگیرد من ضامن او ہستم سردار خط ضمانت ازو نوشتہ گرفت و شبانگاہ میرزا پنڈت برادر عموی خود بیربر پنڈت را گفت کہ امروز پیش سردار ترا ضامن شدہ ام اگر ایشاں را قصد گریختن است ہمیں وقت بگریزند کہ فردا موقع گریختن نباشد۔ انگاہ پنڈت ناموار عزم سفر نمود و زوجہ اش کہ دختر منشی بھوانی داس

---

[1] ولے بقول سوہن لعل سوری شاہ شجاع را با افواج عظیم خان معرکۂ نیفتاد بلکہ بوجہ شدت برف و باران کوہ پیر پنچال ہزیمت خورد۔

بود موجب رعایت ناموس مرافقت سفر او ننمود الفت کرد۔

موجب آں پنڈت بیر در واسہ کاک ہر کارہ پاشی را آوردہ زوجہ و کہلن خود بمعرفت او درخانہ قدوس گوجاری پنہان داشت و خود بغیر زین اسپ سوار شدہ در دیوہ سر رسید کاردار دیوہ سر سیرش راجہ در بود او را ہمراہ گرفتہ براہنمونی ملکان گھوری در عین بارش برف از کوتل عبور نمودہ بہ ہزار مشقت در جموں رسید و راجہ گلاب سنگھ[1] او را قدر دانی کردہ سفارش خود بنام راجہ دھیان سنگھ نوشتہ داد ازاں جا رفتہ در لاہور بہ ملازمت رنجیت سنگھ فایز گشت۔

وقتیکہ عظیم خان از گریختن پنڈت ناموخبر یافت بتعاقب او و پامال تعین کردہ خانہای ملکان گھوری را غارت کردہ آتش کشیدند پس سردار از میرزا پنڈت پرسید کہ پنڈت بیر در کجا رفت میرزا پنڈت گفت اگر او را ہوس دنیا نماندہ باشد بہ گنگا خواہد رفت اگر ہوس دنیا باقی باشد پیش رنجیت سنگھ رفتہ فوج گرفتہ می آید سردار گفت پس چہ صلاح و ے گفت کشتن میرزا پنڈت! ازیں سخن سردار را دل خوش شدہ میرزا پنڈت را بوجہے تعرض نہ کرد بعد آں سردار واسہ کاک ہر کارہ پاشی را بابت نشاندہی اہلیہ پنڈت بیر در سخت مواخذہ نمودہ تا نہ روز نہ ہزار روپیہ از مصادرہ گرفت۔

دراں اثنا منشی تیلوک چند کہ داماد بیر در بود از زوجہ خود سراغ اہلیہ بیر در دریافتہ فی الفور سردار را خبر نمود۔ ہماں وقت اہلیہ بیر در و کہلن او بہر کردہ بہ شیر گڈھ بردند آں ضعیفہ درمیان کشتی زہر ہلاہل خوردہ از جان درگذشت پس

[1] راجہ دھیان سنگھ برادر اوسط مہاراجہ گلاب سنگھ آنجہانی متوفی ۱۵ ستمبر ۱۸۴۳ء بود۔

واسه کاک هرکاره را شکم چاک کردند و زوجۂ راج کاک به کابل بردند۔

وقتیکه فتح محمد خان فتح کشمیر ساخته به قندهار رفت محمود شاه به حسن انتظام او چند سال به استقلال بسر برده برادرش حاجی فیروز دین حاکم هرات بود شاهزاده کامران همیشه خار خار حکومت هرات بخاطر میداشت و پدرش محمود شاه برعایت فیروز دین منظور نمیکرد۔ عاقبة الامر کامران با وزیر فتح محمد خان رشتۂ موافقت مستحکم کرده بوساطت او متمنای خاطر خود بخدمت پادشاه معروض داشت و پادشاه به کراهیت تمام وزیر فتح محمد خان را برائی خالی کردن قلعۂ هرات دستوری داد۔

چون فتح محمد خان با فوج گران در هرات رسید ازاں طرف فیروز دین با جمعیت خود به مقابلت برآمده[1] فریقین به جنگ پیوستند۔ و دوست محمد خان[2] براه دیگر داخل شهر شد دژبانان را به حرب و ضرب مغلوب کرده متصرف قلعه شد و مال و اسباب حرمخانۂ شاهی که درمیان قلعه موجود بود بغارت برد ازانجملہ همشیرۂ کامران شاه که در قلعۂ مذکور همیشه ساکن می بود او را بواسطۂ خواجه سرا ایزاربند زرّین مکلّل به یواقیت و نگین بود از شلوارش به قبضه نمود گویند قیمت آن ده لک روپیه افزون بود۔ روز دوم فیروز دین هم اسیر کردند۔

دراں اثنا علی قلی خان قاچار شهریار ایران دیار به معاونت فیروز دین با عسکر جرار ایلغار آورده رایت پیکار افراشت و وزیر فتح محمد خان و حاجی خان کاکر با لشکر ایران مقاتله و محاربه نموده همه را مغلوب و مهزوم کردند۔

---

۱ بقول سلطان محمد خان این جنگ در ۱۲۳۳ھ مطابق ۱۸۱۷ء روئیداد (تاریخ سلطانی صفحه ۱۹۸)۔ ۲ یکے از برادران کہین وزیر فتح محمد خان و یکے از بیست و یک پسران سردار پاینده خان بود۔

چوں خبر تاراج کردن دوست محمد خان وحرمخانۂ شاہی واحوال کشیدن ابزار بند خواہر نامدار بہ سمع کامران رسید بہ آتش غضب افروختہ شد وبعد چند روز وزیر فتح محمد خان نذرانۂ فتح ہرات در پیش کامران گذرانیدہ بہ خلعت وانعام متوقع بود، شاہزادہ را بہ سبب طعن وتشنیع مردماں جگرمی سوخت فی الفور اورا اسیر دبار میل در چشماں کشیدہ نابینا ساخت[1] ومحمود شاہ را بہ استماع ایں خبر زیر وزبر شدہ شاہزادہ را سخت ملامت نمود۔ وزیر فتح محمد خان را دلاسا ومدارا کردہ بر عہدۂ وزارت بدستور معزز داشت۔

چونکہ وزیر فتح محمد خان از بصارت محروم شدہ بود حسب ضرورت برادر خود محمد عظیم خان را برائی انصرام مہام وزارت در قندھار طلب نمود وعظیم خان موجب مطالبۂ برادر خود تمامی مال واسباب زیور وآلات نقد وجنس کہ تعداد آں از یک کرور روپیہ

---

[1] وے بقول سلطان محمد خان درّانی "شاہزادہ کامران کینہ ہای گذشتہ را در خیال خود مجسم نمودہ دانست کہ تا وزیر فتح خان برپا است ما را از حکومت بجز نامے نیست پس در خفیہ با پدر خود شاہ محمود اظہار شوخی وجزاری کردہ گفت ۔ قطعہ:۔

مخالف تو یکے مور بود ماری شد ۔ برآور از تن آں مور مار گشتہ دمار

مدہ زمانش از یں بیش ای ز غفلت مست ۔ کہ اژدہا شود از مہلت تو باید مار

وبہر صورت کہ توانست پدر ر بے تمیز را نیز بر استیصال آں مخلص عزیز راضی ساخت روز دیگر کہ وزیر فتح خان بخدمت ایشاں رفت شاہزادہ کامران اورا معاتب ساختہ بہ بہانۂ گرفتن شاہزادہ گرفت ودر عوض آں خدمات شایستہ از مردمی چشم پوشیدہ گوہر چشمش را میل کشید۔"

[2] ایضاً صفحۂ مزبور۔

افزون بود مع خزانہ ہمراہ سہج رام پنڈت در که مدار المہام او بود پیشتر روانۂ کابل ساخت[1]۔ و بعد چند روز برادر خود جبار خان بر حکومت کشمیر نصب کرده عنان عزیمت بجانب قندہار معطوف داشت۔ مدت حکومتش درین جا شش سال بود۔

سردار جبار خان در ۱۲۳۴ھ متمکن وسادۂ حکمرانی گشته نہایت رحیم و منصف مزاج بود۔ چون رنجیت سنگه خبر ترحیل عظیم خان شنید و پنڈت بیربر ہم ہر لحظه ابرام و الحاح میکرد موجب آن بیربر پنڈت را ذمه واری نقصان فوج و مصارف آن نموده فرزند او پنڈت راج کاک را معاودت لشکر پیش خود بعمل گرفته دیوان مصر چند و راجه گلاب سنگه و سردار ہری سنگه و جوالا سنگه پدانیه و حکما سنگه چمنی و سرداران اٹاری والا و ڈیرہ شاہزاده کھڑک سنگه و دیگر چند افسران نامدار با لشکر جرار زیاده از سی ہزار برای تسخیر مامور ساخت۔

چون فوج دریا موج به اہتمام پنڈت بیربر در کوہستان نفنه درود یافت ازان جا بنا بر تنگی راه و کثرت سپاه جمعے کثیر از راه دارہال و جمع غفیرے از معبر پوشانه دستوری یافت۔ ازین طرف سردار جبار خان و ولی محمد خان و عبدالله خان با لشکر فراوان و جمعیت اعیان شہر برآمده در ہیرہ پوره رایت تقابل افراختند و ازان جا جمعے از عسکر برای تسدید راه پیر پنچال پیشتر مامور ساختند و فوج خالصه بر فرق پیر پنچال رسیده با لشکر افاغنه به سر ضرب پیوستند و بسیارے از مبارزان به قتل آورده فوج افاغنه را ازان جا برداشته بر کریوۂ شوپیان رسانیدند۔

روز دوم جبار خان کمر ہمت چست بسته بقتال و جدال مشغول شده

[1] مطابق ۱۸۱۹ء۔

از جانبین جمعے کثیر بقتل رسید و عبدالرحمن کشتہ شد۔ دراں اثنا میا رزان جبار خان بہ معاینۂ کثرت و ازدحام سنگان متردد و متوحش شدہ آوارۂ دشت ہزیمت گشتند و جبار خان با جمعے از دلاوران شیر جنگ برعایت ناموس و ننگ بہ آہنگ جنگ پیش قدمی کردہ بہ انداختن تیر و تفنگ مخالفان خود را قافیہ تنگ کردہ بود ناگاہ از دست بہادران فیروز جنگ زخمے شدید بر بازوئے آں پلنگ رسیدہ در میدان مبارزت لنگ گردید لاچار از معرکہ گیرو دار کنارہ کردہ بغیر تامل و درنگ مایوس و دلتنگ در شہر ورود دریافت و مال و اسباب گراں بہا ہمراہ برداشتہ براہ بارہ مولہ جانب کابل نہضت ساخت[۱] و سپاہان افاغنہ عریان و گریان از ملک بدر رفت و عسکر سنگان ہشتم ماہ ہاڑ ۱۸۷۶ء بہ شیرگڈھ داخل شد۔ تاریخ بکرمی "بولو جی واہ گروجی کا خالصہ۔ بولو جی واہ گروجی کی فتح"[۲]۔
شاہ نعمت اللہ قادریؒ پیشتر فرمودہ بود۔ فرد:-

در سال "غلرد"[۳] اگر بمانی بینی
ملک و ملک و ملت و دیں برگردد

چوں فتحنامۂ کشمیر در پیش رنجیت سنگھ رسید پنڈت راج کاک را خلعت بخشیدہ مرخص نمود۔

تسلط یافتن مہاراجہ رنجیت سنگھ بر ممالک پنجاب و کشمیر

مؤرخان پنجاب مے نگارند کہ بعد انتقال گورو نانک کہ تذکرۂ او

۱؎ تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۷۔　۲؎ ۱۸۷۶ بکرمی مطابق ۱۸۱۹ء۔

۳؎ یعنی سال ۱۲۳۴ھ مطابق ۱۸۱۹ء۔

درحصۂ اوّل[1] مذکور است چیلۂ او گورو انگد سیزدہ سال بر متابعت مرشد خود راسخ بود۔ بعد ازاں امرداس و رامداس بیست و نہ سال در اختراع مذہب سکھی کوشیدند و از مردمان پنجاب وغیرہ حلقۂ انبوہ داخل ملت کردند و تالاب امرتسر را قبلہ گاہ خود دانستہ مرمت نمودند۔

بعد ازاں در عہد عالمگیر گورو ارجن[2] ادعائے حکومت بخاطر آورد عالمگیر او را شریر دانستہ محبوس داشت وے بہ بہانۂ غسل روزے بر لب دریا رفت و درمیان آب غوطہ دادہ غایب شد۔ بعد ازاں گورو ہرگوبند و گورو ہر رائے و گورو ہرکشن بیست و چہار سال جانشینی کردہ در نشر ملت کوشیدند۔

و در سنہ ۱۷۲۱ بکرمی تیغ بہادر در رایت مسند نشینی افراشتہ از مریدان و متابعان خود جم غفیرے جمع کرد و عموی او رام رائے بدعوی وراثت پیش عالمگیر استغاثہ نمود و از حضور تیغ بہادر را فرمان احضار رفت وے از متابعت پادشاہ سر پیچیدہ بغی ورزید و پادشاہ بمواخذۂ او لشکر کشید و تیغ بہادر تاب تقابل در خود ندیدہ بہ بدن معابد و منادر در ہند رفت و بعد چند سال از سیر ہند باز آمدہ بدہلی رسید و لکہا مردم در پیش او جمع شدند چون داغدغۂ حکومت بہ خاطر آورد عالمگیر او را شریر دانستہ بہ حسن تدابیر

---

[1] رجوع کنید بہ صفحہ ۲۴۲ تا ۲۵۶ ـ

[2] صحیح این ست کہ ظہور گورو ارجن (دیو) در عہد جہانگیر بود و آنکہ حسن نوشتہ است مبنی بر سہو ست ـ رجوع کنید بہ "ہسٹری آف جہانگیر" مصنفہ بینی پرشاد ص ۱۲۸ ـ و نیز حاشیہ نمبرہ ۳۴۸ حلد اوّل تاریخ حسن صفحہ ۲۴۸ ـ

اسیر کردہ در ۱۷۳۲ء سر آں بہادر از تیغ جدا ساخت[1]

بعد از اں پسرش گورو گوبند سنگھ جانشین پدر شدہ از فرقۂ سنگاں لشکرے انبوہ جمع کردہ ہر کس را حکم داد کہ شمشیر و خنجر با خود نگاہدارند و موی نتراشی نکنند و "واہ گورو جی کی فتح"[2] وِردِ زبان سازند۔

چوں شکوہ سلطنت بہم رسانید با اورنگ زیب رایت محاربت افراشتہ بعد مجادلۂ بسیار در قلعۂ آنند پور متحصن گشت و چہار فرزندان او کشتہ شدند آخراً از قلعۂ آنند پور خروج کردہ در میدان مکت سر بہ جنگ پیوست و بعد آویزشہای بسیار لشکر او پریشان[3] و خود پنہاں گشت۔ بعد چندیں دامنگیر امان گشتہ بہ سیر ہند نہضت کردہ در "اچیلانگر"[4] از دست متابعانِ خود کشتہ شد[5]۔

بعد انتقال عالمگیر در سلطنت شاہان مغلیہ روز بروز سستی و پستی راہ یافت و از روی ضعف سلطنت احاد سنگاں خیال خودسری بخاطر آوردہ در حدود پنجاب جا بجا دستِ تطاول دراز کردند۔ چنانچہ در عہد

---

[1] برائے توجیہ اسباب قتل گورو تیغ بہادر نگاہ کنید بہ حاشیہ ۳۴۵ جلد اول تاریخ حسن

[2] یعنی فتح و نصرت برائے ایزد متعال۔

[3] بروایت مورخان سکھ شکست گورو گوبند سنگھ در سال ۱۷۰۵/۶ روداد (کننگھمس ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۷۹)۔ [4] صحیح: "اچپالانگر" قصبہ ایست در وسط ہند بنام گوردوارہ (معبد سکھاں) شہرت دارد۔ و بہ "ناندیر" نیز موسوم است

[5] سال وفات گورو گوبند سنگھ بقول کننگھم ۱۷۰۸ء است۔

عالم بہادر و فرخ سیر و محمد شاہ بارہا فساد کردند و بروز معرکۂ نادر شاہ و احمد شاہ درانی مال و اسباب عسکر شاہانِ دہلی بغارت بردند۔

بعدازاں در عہد حکومت احمد شاہ و تیمور شاہ درانی تا حدود ملتان و اٹک ملک پنجاب را تاراج نمودند و احمد شاہ در مقدمۂ جنڈالہ پورش آوردہ پنجاہ ہزار کس از قوم سنگاں بقتل آورد و در ۱۱۷۶ھ قریب بیست ہزار کس از تیغ گذرانید و تالاب امرتسر از خاک انباشتہ عمارت آں ویران کرد۔[۱]

و در ۱۱۷۸ھ[۲] سنگاں مسلمانان پنجاب را غارت کردند و از دستِ آنہا تالاب امرتسر صاف کنانیدند۔ احمد شاہ بہ اصغای ایں ماجرا بغارد پانزدہ ہزار سکھ از تیغ گذرانید و در عہد تیمور شاہ زنگی خان درانی سی ہزار سر سنگاں بر شتراں بار کردہ در پشاور رسانید۔[۳]

---

[۱] برائے تفصیل ایں محاربات ملاحظہ کنید کننگھم ہسٹری آف دی سکھس ص ۸۵ تا ۱۰۴۔ [۲] مطابق ۱۷۶۴ء۔ [۳] منشی عبدالکریم خان در توضیح ایں مہم میگوید کہ سکھاں در صوبۂ ملتان دخل نمودہ شہر و قلعۂ نواح آں را متصرف شدہ بودند۔ تیمور شاہ بسبب منازعت و بغاوت قوم خود ہم سکھاں را معطل گذاشتہ بود۔ ناگہاں خبر رسید کہ فوج سکھاں قریب شصت ہزار از دریائے چناب و راوی عبور کردہ قصد تسخیر ڈیرہ اسماعیل خان و غازی خان دارد ..... شاہ اول حاجی علی خان نامی سردار را برائے فہمائش سکھاں کہ پا از حد اعتدال بیرون نگذارند، فرستاد۔ سکھاں بغرور جمعیت خود سفیر مذکور را بدرخت بستہ بضرب

و در سنہ ۱۲۱۱ھ[۱] انشرار سنگان ملک پنجاب را باز غارت کردند و حاکم لاہور را طاقت مدافعت آنہا نہ بود بنابراں زمان شاہ خود یورش کردہ سی ہزار کس از جنود سنگان بقتل آورد۔ ہنوز انتظام و انتقام ناتمام بود کہ خبر بغاوت محمود شاہ بسمع اعلیٰ رسید چناں تنبیۂ یاغیان معطل داشتہ بجانب قندہار عجلت کرد و بعد مراجعت او سرکشان سنگان شہنچی باشی[۲] حاکم لاہور را بقتل آوردند و مال و اسباب شاہی بغارت بردند۔

و در سنہ ۱۲۱۵ھ[۳] زمان شاہ باز بجانب پنجاب نہضت کردہ فرقۂ سنگان بسان موشان در زمین پنہان گشتہ ہیچ کسے در محاربت مقابلت نہ کرد۔ بعد چندگاہ خبر بغاوت محمود شاہ بسمع پادشاہ رسید۔ اُمرائے درگاہ افزود

گلولہ تفنگ گشتند کہ ما را پادشاہ می ترساند و ما از شاہ کراہ گردئے خود می خواہیم۔ یعنی پادشاہ از ما ترسید بپاس خاطر ما حلوا برائے گور روئے ما کڑاہ آہنی کلان بپزد۔ جاسوساں ہمراہ عبیر مقتول گنجینہ آمدند و این حال را بحضور تیمور شاہ ظاہر ساختند۔ بمجرد شنیدن این خبر آتش غضب سلطانی زبانہ کشید۔ (تاریخ احمد صفحہ ۲۰)۔

۱؎ صحیح این است کہ عزیمت شاہ زمان برائے تادیب سکھاں دو مرتبہ بود یکے در ۱۲۱۰ھ و دیگرے در ۱۲۱۱ھ ۔ اما حسن بنا بر مسامحت معتادہ دو واقعہ را یک جا ضم کردہ است۔ برائے تفصیل رجوع کنید بہ تاریخ احمد صفحہ ۳۲ و ۳۴ ۔

۲؎ مراد از " احمد خان شاہنچی باشی بارک زئی " است۔

۳؎ مطابق ۱۸۰۰ء ۔ و لے درست این است چنانچہ کننگھم و لالہ سوہن لعل اثبات دارند کہ عزیمت شاہ زمان بطرف لاہور بار دوم در ۱۲۱۴ھ مطابق ۱۷۹۹ء واقع شد (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس ص ۱۲۰ و عمدۃ التواریخ دفتر دوم ص ۳۹)۔

کہ ہر کس کہ از شما حکومت لاہور منظور خواہد کرد اُو را خلعت صوبہ داری خواہم بخشید و از مقربان حضور ہیچ کسے حکومت لاہور منظور نکرد۔ بادشاہ در فتور سلطنت مجبور بود حسب ضرورت سہ کس از سنگان چیت سنگھ و مہر سنگھ و صاحب سنگھ[1] کہ از باریافتگان حضور بودند بر نظامت لاہور منتقل داشتہ خود بہ جانب کابل رفت و دراں جا از دست برادرش بصارت زایل گشت پس ہیچ کسے از شاہان دراں یورش پنجاب نکرد۔

بداں کہ بعد انتقال عالمگیر تا ایں زمان قریب یکصد سال در حدود پنجاب و ہندوستان تغلب سنگاں بود و سرغنہ آنہا در دہات و قصبہ جات جابجا قوت و ثروت بہم رسانیدند۔ از انجملہ شخصے "دلیو"[2] نام از قوم "سانسی"[3] در حدود گوجراں والہ سکونت میداشت و

[1] مراد از سوبھا سنگھ کان ہیبہ نیاز بیگی پسر گوجر سنگھ بانی قلعہ گوجر سنگھ لاہور است (اے شارٹ ہسٹری آف دی سکھس مصنفہ تیجا سنگھ صفحہ ۱۸۴)۔ [2] دلیو اسم صفتی است بودھ سنگھ را کہ مردمان عوام بہ مادیانے بایں نام اُو را مسمّٰی کردہ بودند۔ ایں بدھ سنگھ یا دلیو در ۱۶۷۰ء متولد شد در سال ۱۷۱۶ء فوت شد (اے ہسٹری آف دی رنجیت فیملی آف لاہور صفحہ ۵ مطبوعہ ۱۸۴۷ء)۔ [3] "سانسی" قومے است از اراذل النّاس کہ پیشہ قطاع الطریقی اختیار نمودہ مانند خانہ بدوشاں از جائے بجائے می روند و بہ صید افگنی اوقات بسر می برند۔

میجر سمتھ صاحب دربارہ تحقیق نسب مہاراجہ رنجیت سنگھ آنجہانی رقم طراز است کہ جدّ مان بھی یکے از اجداد دلیو (کہ از غلطی از فرقہ سانسی خیال کردہ می شود) در اصل پسر کالو بھی است کہ بہ حوالی ۱۷۶۰ء در قریہ پنڈی بھٹیاں (قریباً ۴۰ یا ۵۰ میل جنوب مغرب لاہور) سکونت میداشت۔ کالو در جوانی یا دوستانِ خود جنگیدہ با زن خود از قریہ بیروں آمد و نزد فرقہ "سانسی" کہ حوالیٔ امرتسر قیام می داشت پناہ گرفت۔ دراں ایام زوجہ اش از جدّومان حاملہ بود و عادت

فرزند اُو نودھ سنگھ[۱] دختر گلاب سنگھ مجیٹھیہ[۲] بعقد آورد۔ سہ[۳] پسر ازو متولّد شد۔ چرت سنگھ۔ ڈل سنگھ۔ جودھ سنگھ۔ وبعد وفات پدر چرت سنگھ باتفاق برادران و متعلقان خود در موضع گوجرانوالہ قلعۂ قصبہ تعمیر ساخت و بمساعدت اقبال اکثر دہات را متصرف گشت و در بغاوت و راہ زنی از اقران خود سبقت برد وبعد انتقال اُو پسرش مان سنگھ[۴] را بنت غارتگری افراشتہ ملک گجول و رام نگر را تاراج نمود۔

و در سنہ ۱۸۳۷ بکرمی مطابق سنہ ۱۱۹۴[۵] ھ از صلب اُو رنجیت سنگھ تولد یافت۔

---

[۴۴] میداشت کہ برائے سیر و تفرج بیرون می‌رفت ناگاہ روزے بہ درد زہ مبتلا شدہ مجبوراً خود را در خیمہ سانسیاں رسانید و ہمانجا جدّ دمان بھٹی متولد گردید۔ سانسیاں از راہ شفقت مولود را "جدّ دمان سانسی" نام دادند (ایضاً صفحہ ۳ و ۴)۔

[۴] یعنی شکر چک۔ [۱] متوفی ۱۷۵۲ء۔

[۲] ہمیں گلاب سنگھ مجیٹھیہ بانی خاندان رؤسائے مجیٹھیہ است (ہسٹری آف دی رننگ فیملی آف لاہور صفحہ ۶)۔ [۳] و لے میجر سمتھ صاحب تعداد پسران نودھ سنگھ چہار کس نوشتہ است بدیں تفصیل:- ا۔ چرت سنگھ متولد سنہ ۱۷۲۲ء۔

ب۔ دھول سنگھ متولد سنہ ۱۷۲۴ء۔ ج۔ جیت سنگھ متولد سنہ ۱۷۲۷ء۔

د۔ نانو سنگھ متولد سنہ ۱۷۳۲ء۔ (ایضاً صفحہ ۶)۔

[۴] صحیح "مہاسنگھ" (۱۷۵۹ء تا ۱۷۸۰ء) است۔ [۵] ۱۱۹۴ھ مطابق سنہ ۱۷۸۰ء سال وفات مہاسنگھ پدر رنجیت سنگھ است۔ بنابریں بقول میجر سمتھ صاحب درست این است کہ رنجیت سنگھ در سنہ ۱۷۷۶ء متولد گشت و بوقت وفات پدر عمر اُو پنج سال بود (ہسٹری آف دی رننگ فیملی آف لاہور صفحہ ۶)۔

چون بعمر پنج سال رسید یک چشم او بہ آزار چیچک غایر گشت و در سنہ دوازدہ[1] سالگی سایۂ پدرش از سر گذشت۔ و مادرش[2] سداکور بہ تدبیر دیوان لکھپت رائے امورات ملکی سرانجام میداد۔ وقتے کہ سنین عمرش بر اوج ہفدہ سال عروج نمود مادر خود دیوان لکھپت را بقتل آورد و بذات خود در انصرام مہام ملکداری پرداختہ در شجاعت و جلادت از اقران دوران سبقت برد۔ چون جمعیت لشکر بہم رسانید اطراف و قصبہ جات در قبضۂ تصرف در آورد۔ و در زمانے کہ زمان شاہ از لاہور بہ کابل نہضت اخیر کرد دریائے چناب طغیانی بود۔ ہنگام عبور دریا دہ عدد الواپ از توپخانۂ شاہی در قعر دریا غرق شدند۔ چون رایت کوکبۂ خسروی در گوجرانوالہ رسید رنجیت سنگھ بعز بساط بوس فایز گشت۔ پادشاہ اورا خلعت و اعزاز بخشیدہ برائی کشیدن الواپ از دریا تجویز داد۔ رنجیت سنگھ توپہا از قعر دریا بر آوردہ فی الفور بدست معتبر خود در پیشگاہ حضور مرسول داشت و پادشاہ بہ جلدوی این خدمت عظمیٰ صوبہ داری لاہور لوے بخشید و رنجیت سنگھ با جمعیت لشکر خود بہ جانب لاہور عزیمت کردہ از نوشدامن خود سداکور کہ مرزبان بٹالہ بود استمداد نمود و باشندگان لاہور کہ از تطاول سہ صوبہ داران شکستہ و

---

[1] صحیح "پنج سالگی" است و آنکہ حسن نوشتہ است سہو فنیج است (حوالہ مذکرہ صدر)۔ [2] صحیح این است کہ "سداکور" خوشدامن رنجیت سنگھ بود کہ در ۱۸۲۷ء بحالت نظر بندی وفات یافت۔

(ایضاً صفحہ ۱۵)۔

خسته شده بودند به معاونت رنجیت سنگه مستعد شدند۔

و در ۱۸۵۶ب مطابق ۱۲۱۳ه رنجیت سنگه بعد محاربه و مقاتله بسیار بر سه[1] صوبه دار هجوم کرده بر تخت لاهور جلوس نمود و مال و اسباب موفور که در حصار لاهور زیر زمین مخفی بود بدست آورد و خود را به خطاب مهاراجگی مشهور ساخت مقارن آن حال سردار گلاب سنگه بنگی[2] با جمعیت افواج سنگان رایت تقابل افراشت و مهاراج با جیش پرطیش به مقابله او چهره شده در علاقهٔ بهسین[3] مقاتلهٔ عظیم

---

[1] رجوع شود به عمدة التواریخ دفتر دوم صفحه ۴۲ مصنفهٔ سوهن لعل سوری. اما در وے بجائے "سه" نام دو صوبیدار یعنی چیت سنگه و موهر سنگه آمده است۔

[2] برائے برقرار داشتن اتحاد فیما بین، مذهبیاً سنگهان خود را به دوازده گروه که هر یک از آن مثل معروف است منقسم کرده بودند۔ تفصیل این امثال چنانچه کننگهم مذکور کرده است درج ذیل است:—

۱۔ بهنگی منسوب است به بنگ زیرا که سردارشان بخوردن این عقاقیر بکثرت معتاد بود۔ ۲۔ نشانی منسوب به نشان که بمعنی پرچم باشد۔ ۳۔ نهنگی این فرقه برائے سرفروشی و جانبازی برائے حفاظت مذهب خود بوجود آمد۔ ۴۔ رامگڑهیه۔ منسوب به قلعهٔ رام گڑه حوالی امرتسر است۔ بانی این مثل سردار جسا سنگه نجار است۔ ۵۔ نکی منسوب به علاقهٔ در جنوب لاهور۔ ۶۔ اهلووالیه ایضاً نام ده۔ ۷۔ کنهی۔ ایضاً۔ ۸۔ فیروزپوریه یا سنگهپوریه۔ ایضاً۔ ۹۔ شکرچکیه۔ ایضاً۔ ۱۰۔ ڈالی والیه ایضاً۔ ۱۱۔ پنج گڑهیه۔ ایضاً۔ ۱۲۔ پهلکیه۔ ایضاً۔

[3] بهسین قریه ایست نه کروه از لا،

روی داد. گلاب سنگه بروز هیجایه باعث کثرت نوشیدن شراب از جان درگذشت و مهاراج مظفر و منصور بجانب لاهور نهضت ساخت.

و در سنه ۱۸۵۶ بکرمی[1] شاهزاده کهرک سنگه متولد شد. و در سنه ۱۸۵۹ بکرمی مهاراج نامدار صاحب سنگه مرزبان گجرات و ڈل سنگه والی اکال گرهه باجگذار نمود پس لوای عزیمت افراخته والیان جهنوٹ و کپورتهله و قصور و کانگره و سوجان پور و هوشیارپور وغیره اطراف بعید به حرب و ضرب شدید مطیع و منقاد خود گردانید.

و در سنه ۱۸۶۰ بکرمی بدیدن مقامات متبرکهٔ هردوار وغیره نهضت کرد بعد مراجعت آن طرف در شهر قصور با نواب قطب الدین خان بابت قصور قتل نظام الدین خان والی آن جا جنگ کرد[2]. عاقبت جرم بخشی ساخته شهر قصور بوی ارزانی داشت. از آن جا به تسخیر ملتان رفت و نواب مظفر خان مرزبان آنجا در مجادله و محاصره تنگ گرفته باجگذار نمود[3].

و در سنه ۱۸۶۱ بکرمی گوردت سنگه خلف گلاب سنگه بهنگی در امرتسر باغی شد مهاراج مال و اسباب او را تاراج کرده شهر امرتسر در قبضهٔ اقتدار خود درآورد و هم درین سال مهاراج علاقهٔ جهنگ و اوچ فتح کرد و مرزبانان نابهه و جیند

بطرف مشرق (عمدة التواریخ صفحه ۴۶).

[1] و بقول لاله سوهن لعل در سمت ۱۸۵۷ بکرمی در ماه پهاگن مطابق سنه ۱۸۰۲ء.

[2] برای تفصیل این جنگ رجوع کنید به عمدة التواریخ دفتر دوم صفحه ۶۴.

[3] بقول لاله سوهن لعل سوری تسخیر ملتان در سمت ۱۸۶۴ بکرمی مطابق سنه ۱۸۰۷ء روی داد. (عمدة التواریخ دفتر دوم صفحه ۶۵)

پٹیالہ مطیع ساخت۔

و در ۱۸۶۳ بکرمی راجہ نیپال بہ تسخیر پنجاب لشکر کشید سنسار چند والی کانگرہ در قلعہ بند نمود و مہاراج بر جناح استعجال یلغار کردہ افواج غنیم مغلوب و منہزم ساخت و دو دختر سنسار چند در عقد آورد۔ ازاں جا بہ نمایش جوالامکھی مستفیض گشت و در ہمیں سال شاہزادہ شیر سنگھ و تارا سنگھ توام از بطن دختر سداکور مرزبان پٹیالہ تولد یافت۔ [1]

و در ۱۸۶۴ بکرمی مظفر خان والی ملتان و قطب الدین خان مرزبان قصور کہ باجگذار شہریار بودند بغی ورزیدند مہاراج ملک قصور را نہب و غارت ساختہ عمارات شہر ویران نمود۔ عاقبت قطب الدین خان در ذیل امان در آمدہ ملک خود را باز متصرف شد بعد ازاں بجانب ملتان روی آوردہ قلعہ ملتان را محاصرہ نمود پسانہ مظفر خان عاجز آمدہ نذرانہ و جرمانہ و سالیانہ بر خود قبول کرد۔ ازاں جا فقیر عزیز الدین در بہاولپور رفتہ والی آنجا باجگذار نمود۔

در سموت [2] .... مہاراج در پٹیالہ رفتہ صاحب سنگھ والی آن جا یک توپ کلان و یک مالائی مروارید پیشکش نمود۔ ازانجا کوچیدہ ملک کوٹلہ و نراین گڑھ و پٹھان کوٹ بہ حرب و ضرب مفتوح ساخت ازاں جا بطرف جسروٹہ [3] و چنبہ رایت افراخت و راجگان آں حدود باجگذار فرمود۔

---

[1] یعنی مہتاب کور۔ [2] کذا فی الاصل۔ دلے از عمدۃ التواریخ معلوم شدہ کہ عزیمت رنجیت سنگھ بطرف پٹیالہ در ۱۸۶۴ مذکور واقع شد۔

[3] ضلع کٹھوعہ در جنوب شرقی صوبہ جموں ریاست کشمیر۔

بعد ازاں بر قلعہ سیالکوٹ یورش آورده جیون سنگھ در قلعہ متحصن گشت۔ عاقبت در محاصرہ عاجز آمدہ مفرور شد و ملک او ضبط خالصہ گشت۔ از آنجا بطرف گجرات نہضت کردہ راجۂ آنجا توپ احمد شاہی کہ بسیار کلان بود پیشکش ساخت و نذرانۂ شایاں بنظر گذرانید۔ پس بجانب اکھنور نہضت کردہ عالم خان[1] حاکم آنجا در پناہ آمد۔ پس رایت منصور بجانب لاہور جولان داد۔ و در سموت ۱۸۶۵ بکرمی[2] شاہزادہ کھڑک سنگھ برائے تسخیر شیخوپورہ دستوری یافت و از تردّدات او فتح نشد۔ پس مہاراج خود متوجہ آں سواد گشتہ بضرب ہائی توپ احمد شاہی بادۂ قلعہ فرو ریخت و امیل سنگھ حاکم آنجا محبوس داشت و شیخوپور کھڑک سنگھ را جاگیر بخشید۔ و در سنہ[3] مسٹر مٹکف صاحب سفیر گورنمنٹ عالیہ در لاہور رسید و تحائف عجیبہ بنظر گذرانید۔ ہماں روز مہاراج نامدار با گورنمنٹ انگریزی رابطۂ اخلاص و اتحاد مستحکم نمود و نفائس و لطائف غریبہ بدرگاہ گورنمنٹ عالیہ بدست سفیران خود مرسول داشت۔ و توقف مٹکف صاحب بطور وکالت در دربار لاہور مصمم گشت۔

پس مہاراج بمرافقت مٹکف صاحب در فیروز پور نہضت کرد ازاں جا بر حصار فرید کوٹ محاصرہ نمود و ضبط خالصہ فرمود و ازاں جا بطرف کوٹلہ و پٹیالہ

---

[1] صحیح "عالم سنگھ" (ایضاً صفحہ ۶۸) ۔ [2] کذا فی الاصل ولے در عمدۃ التواریخ "در ۱۸۶۴" (مطابق ۱۸۰۸ء) مذکور است۔ [3] کذا فی الاصل۔

[4] ۱۸۰۹ء۔ برائے تفصیل فتح پٹیالہ رجوع کنید بہ عمدۃ التواریخ دفتر دوم از صفحہ ۸۵ تا ۹۰۔

وجیند و نابھہ سیر کردہ از والیان آں حدود خراج معمولی اخذ نمود و ملک انبالہ ضبط خالصہ فرمود۔ پس بطرف لاہور راجع شد در ہماں سال حوالی شہر لاہور قلعۂ شہر پناہ ترصیص نمود و نیز پیرامون شہر امرتسر قلعۂ گوبندگڑھ محصور ساخت۔

و در سنہ [1] راجہ ہای پٹیالہ و جیند و نابھہ و فرید کوٹ وغیرہ از تغلّب مہاراج عاجز آمدہ در پناہ گورنمنٹ عالیہ مامون شدند۔ موجب آں افواج انگریزی آمدہ آنروئے دریائے ستلج را متصرّف شدند۔ و لارڈ "ڈکنٹر بولی" صاحب کماندار فوج در قلعۂ لودھیانہ معسکر ساخت۔ بہ اصغای ایں ماجرا مہاراج را برہمی خاطر شدہ در صلح و جنگ متردّد ماند۔ درایں اثنا مٹکف صاحب از طرف سرکار انگریزی مراسلۂ معذرت آمیز بنظر گذرانیدہ مہاراج را بہ استمالت و مدارا دلخوش کرد ہماں روز فیما بین سرکارین مواثیق و شرائط عہدنامہ موثق گشت و درمیان سلطنتین فاصلہ سرحدات دریائے ستلج مقرر شد یعنی آں روئے دریائے ستلج را سرکار انگریزی قابض گشت و ممالک ایں روی دریا در تصرّف مہاراج داخل ماند۔

مقارن آں حال راجۂ نیپال با زیورش آوردہ سنسار چند در قلعۂ نگرکوٹ تحصن یافت، بہ استماع ایں خبر مہاراج بطرف کانگرہ یلغار نمود بعد محاربہ و مجادلہ بسیار در ربعۂ نیپال ہزیمت خورد۔ و مہاراج قلعۂ نگرکوٹ در قبضۂ خود گرفت و از ساکنان کوہستان خراج شاہی اخذ کردہ در امرتسر رسید۔

ہمدراں زمان مہاراج افواج خود را قواعد انگریزی تعلیم داد۔ بعد ازاں

---

[1] سنہ ۱۸۰۹ء۔ برائے تفصیل فتح پٹیالہ رجوع کنید بہ عمدۃ التواریخ دفتر دوم از صفحہ ۸۵ تا ۹۰ -
[2] سنہ متوفی ۱۸۲۴ء -

دیوان بھوانی داس کوہستان جموں فتح کرد۔ مقارن آں حال مرزبان و زبرآباد از دنیا نقل کردہ ملک او ضبط شد۔ ہمدراں سال فقیر عزیزالدین ملک گجرات از تصرف صاحب سنگھ بنگی نزع کردہ دفاین و خزاین بنگیاں ضبط نمود۔ پس ازاں بر ملک خوشاب یوروش رفت آں ملک ہم شامل خالصہ شد۔

ودر سنہ ۱۸۶۵ء[1] زمان شاہ و شجاع الملک از کابل مہزوم شدہ در راولپنڈی رسیدند و ہردو پادشاہ معزول با مہاراجہ ملاقات کردہ بہ الطاف و اعطاف خسروانہ ممنون و مرہون شدند۔ زمان شاہ اعمٰی در راولپنڈی و شجاع شاہ در تلنبیہ متوقف گشت۔ ہمدریں سال شہر ملتان از سلطان خان گرفتہ شد و نیز ملک جالندر از تصرف بدھ سنگھ انتزاع یافت در سموت سنہ ۱۸۶۶ شاہزادہ کھڑک سنگھ کتخدا شد۔

و در سنہ ۱۸۶۸ بکرمی وزیر فتح محمد خان برائے تسخیر کشمیر استمداد نمود و از آمدنی کشمیر نذرانہ سالیانہ ہشت لک روپیہ مقرر کرد۔ مہاراج دیوان محکم چند و ویشا سنگھ مع دہ ہزار سپاہ بہ اعانت فتح محمد خان مامور ساخت تذکرۂ آں در اوراق گذشتہ مسطور است[2]۔

ہمدریں سال سنہ ۱۲۶۹ھ عطا محمد خان قلعۂ اٹک در بدل مبلغ یک لک روپیہ بشہریار لاہور بخشید فتح محمد خان را ایں حرکت مضر خاطر گشت و فسخ معاہدہ کردہ از کابل با لشکر کثیر یورش آوردہ و قلعۂ اٹک را محاصرہ نمود۔ مہاراج از لاہور شہزادہ کھڑک سنگھ و دیوان محکم چند را بہ مقابلۂ فتح محمد خان تعین ساخت و بعد محاربہ

---

[1] مطابق ۱۸۱۰ء۔ [2] ۱۸۱۳ء۔ [3] در احوال وزیر فتح محمد خان در بیان صوبیداران افاغنۂ ہمیں جلد۔

ومقاتلۂ بسیار لشکر فتح خان بسبب شدت گرما مغلوب و منہزم گشت و کھڑک سنگھ مظفر و منصور بجانب لاہور رجعت کرد و مہاراج بشکرانۂ این فتح عظمی بہ درشن جوالامکھی[1] در کانگرہ رفت۔

و در سموت ۱۸۷۱ سنہ[2] مہاراج از لاہور و اطراف دور لشکرے موفور فراہم کردہ بہ افسری دیوان محکم چند و سرفرازان ارجمند برائی تسخیر کشمیر از راہ بہمبر پونچھ مامور ساخت و بذات والا در شہر پونچھ توقف کرد و عظیم خان ناظم کشمیر در شوپیان سبقت یافت دراں جا تلاقی فریقین روی داد و بہ موجب تقدیر افواج مہاراج مغلوب و منہزم شد۔ ہمدرین سال افغانان مکھڈ شورش کردہ بسرکوبی افواج مہاراج مغلوب شدند۔

و در سموت ۱۸۷۲ سنہ بکرمی مہاراج لاہور شاہزادہ کھڑک سنگھ و دیوان چند را برائے فتح ملتان مامور ساخت و در محاصرہ و مقاتلہ آں جا جمعے کثیر بہ قتل رسید و نواب مظفر خان مع چہار فرزند جوان شہید شد و شہر ملتان را غارت کردہ عمارات ویران کردند۔

در سموت ۱۸۷۴ سنہ[3] بکرمی مہاراج از لاہور با عساکر موفور بجانب پشاور یورش کرد۔ چوں برلب دریائے سندھ بسبب سیلاب بود۔ مہاراج بہ ہمت اقبال سوار شدہ با لشکر اجلال از دریا عبور نمود۔ گوبند گجری اشہب را در آں نذر شد گویا کہ پای آب رفت پس قلعۂ خیرآباد و حصن جہانگیرہ بیک حملہ مفتوح کرد یار محمد خان[4] والی

---

[1] یعنی برائے زیارت صنم کدۂ جوالامکھی۔ [2] سنہ ۱۸۱۵ء۔ [3] سنہ مطابق ۱۸۱۹ء۔

[4] سنہ متوفی ۱۸۲۹ء۔

پشاور در کوهستان یوسف زئی اختفا پذیرفت و مهاراج دیار پشاور را به جهانداد خان بخشید و خود همگی سه روز در پشاور توقف کرده بجانب لاهور راجع شد. چون برلب دریای سندھ رسید یار محمد خان یک لک روپیه نذرانه فرستاده یک لک روپیه سالیانه برخود نهاده از حضور به عنایات موفور ملک پشاور از نو تفویض یافت.

و در سموت ۱۸۷۶ [1] بکرمی مهاراج به الحاح و ابرام پنڈت بیر در بجانب کشمیر لشکر کشید و جبار خان ناظم کشمیر از رزمگاه سهیر لوپره مهزوم شده در کابل رسید و دیار کشمیر در قبضهٔ اقتدار شهریار لاهور در آمد تشریح آن در اوراق گذشته گذشت.

و در سموت ۱۸۷۸ ملک منگیر و ڈیرهٔ غازی خان و بهکر ایل شد.

همدرین سال سید احمد خان [2] و مولوی اسماعیل به اتفاق غازی خان یوسف زئی در حدود هزاره بلوای جهاد مستعد شدند و مهاراج لاهور شاهزاده شیر سنگه و دیوان رام دیال و گلاب سنگه به مقابلت اهل جهاد مامور ساخت. و بعد حرب و ضرب شدید رام دیال کشته شده سید احمد خان با زمرهٔ غازیان در زوایای کوهستان مخفی گشت.

و در سموت ۱۸۸۲ [3] محمد عظیم خان با فوج گران از کابل نهضت کرده مهاراج هم

---

[1] ۱۸۲۰ء - برائے تفصیل فتح کشمیر بدست مهاراجه رنجیت سنگه رجوع کنید به کننگهمس هسٹری آف سکھس صفحه ۱۵۹ - [2] برائے تفصیل احوال حضرت سید احمد بریلوی و مولانا محمد اسماعیل شهید جهاد ایشان با سکهان رجوع کنید به حواشی ۱۳۱۸ و ۱۳۱۷ تاریخ حسن جلد اول از صفحه ۴۳۸ تا ۴۴۰ - [3] مطابق ۱۸۲۵ء - ولے صحیح این است که این واقعه در ۱۸۲۳ء چنانکه در کننگهمس هسٹری آف ۴۲

از لاہور یلغار نمود و از دریائی سندھ بسواری فیل دلبند پائے آب عبور کرد تا کہ فیل سواری در دریا بود احدے ضایع نشد فقتے کہ برکنار دریا فیل عروج نمود یا نصد سوار در آب غرق گشت۔ پس رایت منصور در پشاور رسیدہ با فوج عظیم خان محاربات سخت واقع شد۔ عاقبت عظیم خان ہزیمت خوردہ بطرف کابل رجعت کرد و یار محمد خان بر حکومت آنجا بدستور قایم ماند۔

در ۱۲۴۲ھ مہاراج نامدار از یار محمد خان خواستگاری اسپ لیلےٰ کرد کہ آں مجنون در دادن سمند لیلیٰ عذر آورد و مہاراج شہزادہ شیر سنگھ و راجہ گلاب سنگھ و بدھ سنگھ با عسکر جرار برائے حصول اسپ لیلےٰ مأمور ساخت۔ یار محمد خان بہ معاضدت سیّد احمد خان غازی در محاربت سنگاں سبقت کردہ بعد جدال و قتال بسیار سیّد احمد خان مہزوم شُد و یار محمد خان دامان امان بگرفتہ بر فوت اسپ لیلیٰ حلف کرد و از حضور بر حکومت پشاور بدستور دستوری یافت۔ چون افواج منصور در لاہور رسید مہاراج از موجودگی اسپ لیلیٰ خبر شنیدہ باز لشکر کشید۔ دراں اثنا سید احمد خان خروج کردہ یار محمد خان را قتل نمود

۲۲ دی سکھس صفحہ ۱۶۱ مذکور است رو نما شد۔ نیز وفات محمد عظیم خان کہ دراثنائے ۱۸۲۳ء واقع شد سہم مؤید ایں خیال است۔ ۱ھ مطابق ۱۸۳۱ء۔ امّا صحیح این است کہ تحصیل اسپ لیلیٰ از سلطان محمد خان برادر یار محمد خان در اواخر ۱۸۲۹ء بود زیرا کہ یار محمد خان بنا بر زخمے کہ در جنگ خلاف مجاہدانِ اسلام یافت دراثنائے سال ۱۸۲۹ء فوت کرد۔ نزد کننگھم محصلانِ ایں اسپ جنرل ونتورا و شہزادہ شیر سنگھ بودند (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۱۸۹)۔ ۲ھ متوفی ۱۸۴۰ء۔

و پشاور را تصرف کرد و از حضور بمدافعت او شیر سنگھ مامور شد بعد جنگہای بسیار سید احمد خان و مولوی اسماعیل در بارہ کوٹ[1] شہید شدند و سلطان خان[2] اسپیلی بدرگاہ گذرانیدہ بر حکومت پشاور تسلط یافت شیر سنگھ با لشکر شاہی بجانب لاہور رجعت کردہ اسپیلی در اصطبل خاص داخل ساخت۔

و در ۱۸۹۰ب لارڈ بینٹینک[3] ویسرای ہند بمقام روپر با مہاراج ملاقات نمود۔ و در ۱۸۹۱ب سردار ہری سنگھ[4] برائی تنبیہ سرکشان یوسف زئی و استیصال سلطان خان مرزبان پشاور مامور شد بعد قلع و قمع باغیان یوسف زئی در دفع سلطان خان[5] متوجہ گشت و از حضور شاہزادہ نونہال[6] و جنرل تنورہ بمعاضدت ہری سنگھ راہی شد۔ چوں سلطان خان در خود تاب مقاومت ندید کنارہ کشید و ملک پشاور در ضبط خالصہ شد پس دوست محمد خان از کابل یورش آوردہ ازیں طرف مہاراج در پشاور رفت بعد محاربۂ شدید دوست محمد خان منہزم شدہ مہاراج بجانب لاہور رجعت نمود[7]۔

---

[1] "بالاکوٹ" کذا فی الاصل سہو کاتب است۔ [2] یعنی سلطان محمد خان برادر یار محمد خان۔ [3] لرڈ ولیم بینٹینک نائب السلطنۃ ہند از ۱۸۲۸ء ..... تا ۱۸۳۵ء۔ متوفی ۱۸۳۹ء۔ [4] ہری سنگھ نلوہ متوفی ۱۸۳۷ء برائے تفصیل رجوع کنید بہ کننگھمس ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۱۱۔

[5] ہمیں سلطان محمد خان۔ [6] متوفی ۵ ر نومبر ۱۸۴۰ء۔

[7] برائے تفصیل ایں محاربات نگاہ کنید کننگھمس ہسٹری آف دی سکھس از صفحہ ۲۰۷ تا ۲۱۳۔

انتباہ:- اکنون برخے از حالات صوبہ داران کشمیر کہ در عہد مہاراج رنجیت سنگھ در پنجاب حکومت می کردند گفتہ شود فقط۔

اورنگ چہاردہم در بیان حکومت سنگاں

دیوان موتی رام در سنہ یکہزار و دو صد و سی و چہار ہجری[1] بار دیگر صوبہ داری کشمیر جلوس نمود و بفرمان شہریار[2] لاہور پنڈت بیربر[3] متکفل مالیہ گشتہ اختیار گرفت و گذاشت در قبضۂ اقتدار او بود۔ و فرقۂ ہنود بعد انقضائے عرصۂ چہار صد و نود و چہار سال شمسی از ورطۂ زبونی برآمدہ بر ساحل مراد رسیدند و اہل اسلام را ایام نکبت در پیش آمدہ از اوج یسرت بحضیض عسرت افتادند۔ بیت:-

چنین است رسم جہان درشت ۔۔۔ گہی پشت بر زین گہی زین بہ پشت

بحکم ناقد ابواب مسجد جامع[4] مسدود شدہ بانگ نماز ممنوع گشت و برای

---

[1] مطابق ۹/ ۱۸۱۸ء۔ [2] یعنی مہاراجہ رنجیت سنگھ آنجہانی۔

[3] پنڈت بیربر یا بیربل دَر فرزند پنڈت گلاب جو دَر بود۔ چون در سنہ ۱۲۳۴ھ (۱۸۱۸ء) دیوان مہر چند خطۂ کشمیر را از جبار خان افغان فتح کرد۔ پنڈت بیربل برائے تہنیت نزد مہاراجہ رنجیت سنگھ آمد و بصلۂ این بکفالت مالیۂ پرگنات فائز گشت۔ بیربل دَر بعد ازین تا حین حیات مشیر خاص مہاراجہ رنجیت سنگھ بود۔ پسر او پنڈت راجہ کاک دَر در عہد مہاراجہ گلاب سنگھ سر دفتر محکمۂ داغشال بود (عمدۃ التواریخ دفتر دوم صفحہ ۲۷۷، تاریخ بیربل کاچرو قلمی ورق ۲۴۱، تاریخ اقوام کشمیر مطبوعہ سنہ ۱۹۳۴ء صفحہ ۲۹۴)۔ [4] ولیم مورکرافٹ ابواب مسجد جامع را در اثنائے سیاحت کشمیر (از ۱۸۱۹ء تا ۱۸۲۵ء) مقفل یافتہ است (سفرنامہ جلد سوم، فصل دوم، ص ۱۲۰)۔

از تکاپوی گاو کشی قتل قبیلهٔ و نیلام شد و انہدام قوم تجویز یافت تو مسجد و دیگر مسجدہای بسیار شامل نزولات[1] گشت. فولا سنگھ توپخانه فرستاد که خانقاه معلّی را شہید کرده اند لیکن پنڈت بیردر بخوف بلوهٔ عام از این اراده باز آورد. و در ۱۲۳۵ھ[2] حادثهٔ وبا بوقوع آمده جمعی کثیر از برنا و پیر بملک آخرت بشتافت و موتی رام بیکسال و دو ماه در حکومت بسر برده معزول شد.

سردار ہری سنگھ[3] در ۱۲۳۵ھ خلعت حکومت پوشید بفرمان شہریار

[1] برائے "نزدل" ببینید تاریخ حسن جلد اوّل صفحه ۳۲۳، حاشیه ۱۰۴۳ —

[2] تاریخ کشمیر بیربل کاچرو قلمی ورق ۲۰۷ —

[3] سردار ہری سنگھ نلوه فرزند سردار گوردیال سنگھ مجیٹھیه است که در گوجرانواله متوطن شده بود. ہنوز ہری سنگھ ہفت ساله بود که از سایهٔ پدر محروم گشت. از آن وقت رنجیت سنگھ او را مثل پسر خود پرورش می نمود. مسٹر سنہا و وائن نگاشته اند که ہری سنگھ اوقات خود بطور پرستار زادگان بسر می برد. در محاصرهٔ قصور و بعد از آن در مہمات ملتان و کشمیر و پشاور ہری سنگھ ناموری بسیار حاصل کرد. ہری سنگھ به لقب نلوه ملقب بود زیرا که او وقتی یوزے را بدو حصه شگافته بود. از باقیات او قلعهٔ اوڑی و نروچی و گوردواره ہائے مٹن و باره موله و کاٹھی دروازه سرینگر است. ہری سنگھ نلوه در ۱۸۳۷ء در محاربه با امیر دوست محمد خان نزد خیبر کشته شد (کشمیر جلد دوم صفحه ۷۲۹ و ۷۳۰). ملّا حمید الله شاه آبادی بر قتل ہری سنگھ مرثیهٔ ذیل از زبان مہاراجه رنجیت سنگھ منظوم کرده است.

زمرگ ہری سنگھ و قتل سپاه — برنجید و رنجیت می کرد آه
ز نرگس ہم از غنچهٔ نرگسین — چو شبنم بیفشاند اشک از جبین ۴۴

مناصب جاگیر کہ از عہد شاہان چغتہ بہ نسبت علماء و فضلا و بزرگ خاندان ہا معمول بود ضبط نمود شش ماشہ نقرہ و شش ماشہ نحاس مغشوش کردہ روپیہ ہری سنگی بقیمت ہشت آنہ چہرہ شاہی مسکوک ساخت۔ سکہ اینکہ:

زیب تیغ و فتح و نصرت بید رنگ		یافت از نانک گورو گوبند سنگ

روپیہ مذکور تا حال در تجارت و معاملات اینجا مروج و معمول است۔ و در سال دوم حکومتش مطابق فرمان شہریار لاہور دیوان خطۂ کشمیر بیربل پنڈت در و میرزا پنڈت و سہجرام پنڈت در و خواجہ منور شاہ دیوانی وغیرہ اہل کاران روانہ حضور شدند میرزا پنڈت در مقام دولتا نگر رسید بحادثہ وبائی ہیضہ با جمعے از پنڈتان کشمیر رہگرای عالم بقا شدند۔ و پنڈت سہجرام در از فوت برادر نامور غمگین شدہ از صاحبکاری کشمیر استعفا نمود موجب آن پنڈت بیربل در بار بار حضور گشتہ برموقع گذارش محاسبۂ دو سالہ کشمیر مورد الطاف جہانبانی گردید و برای آئندہ ذمہ دار ملک شدہ حجت خود نوشتہ داد و برای

۴۴
ہمی گفت ای وای سر لشکری		چنان تند شیری و کند آوری
دریغ آن دلیری و مردانگی		دریغ آن امیری و فرزانگی
چہ بودی کہ تنہا ہمان یک سوار		ہمی زیست بر جای چندین ہزار
دریغ آن قوی بال دشمن فگن		ہزبر ژیان شیر لشکر شکن
چو او میر شمشیر و لشکر پناہ		نہ بینیم دیگر اندرین بارگاہ
بدینسان گو نہ افسوس بسیار خورد		حق خدمتش یک بیک می شمرد

(اکبر نامہ قلمی مصنفہ ملا حمید اللہ شاہ آبادی صفحہ ۶۶)

لہ تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۴۲۔

اختصاص بہ نبۂ صاحبکاری خلعت فاخرہ و یک زنجیر فیل و مالای مروارید و بندی مرصع انعام یافت و بکمال شوکت بکشمیر آمدہ وارد کرالہ پورہ گردید۔ گنیش پنڈت در فرزند سہجرام پنڈت در کہ از بنی اعمام پنڈت نیکنام بود باستقبال و سبقت نمود۔ و پنڈت نامدار از روی غرور تفقد احوال و توجہی ننمودہ بلکہ علاقہ جات مستاجری او بہانۂ تو فیر ضبط فرمود۔ آں عزیز بکمال شکستگی خاطر از مجلس او برخاستہ در شیرگڈھ سید و ہری سنگھ را ذہن نشین ساخت کہ پنڈت بیربر را از روی غرور زفلک بخیال نمی آید بجای خود منیغر مود کہ ہری سنگھ قلعہ دار است او را با صوبہ داری چہ کار۔ دراں اثنا بیربر در بیرون شیرگڈھ وارد شدہ از روی تقدم ساعت سعید ملاقات ہری سنگھ معطل داشتہ بسواری پرندہ روبروی ہری سنگھ از دریا عبور کردہ بروقت سعید داخل خانۂ خود گردید و گنیش پنڈت سر دیوان پیش ہری سنگھ نشستہ بود اعتنا و استغنای او صوبہ دار را مرکوز خاطر ساختہ آتش مخالفت ایشاں را ہیجان داد۔ رفتہ رفتہ مخالفت صوبہ دار و صاحبکار بمنازعت انجامید و ہری سنگھ در حضور عرضداشت کہ پنڈت بیربر در الحال با راجہ ہای پہاڑ سازش کردہ است خیال بغاوت و فساد بخاطر دارد بلکہ ثبوت تحریری بمہر و دستخط بیربر بہم رسانیدہ بحضور گذرانید۔ رنجیت سنگھ از اطوار او بیزار گشتہ بحضور طلبید و بہ احتمال سازش راجہ ہا از حکومت کشمیر بیدخل گردانید۔ بیت:-

نہ بخی تا نہ بخانی کسے را
بر نجی چون بہ بخانی خسے را

دراں ایام غلام علی خان کھکہ در انقیاد فرمان صوبہ دار نوعی قصور کردہ ہری سنگھ اقطاع او ضبط خالصہ نمود و در عوض[1] قلعۂ منہین ترصیص فرمود و غلام علی خان

---

[1] صحیح: "اوڑی"۔

بمرافقت خود در لاہور برد۔ مدّت دو سال در حکومت گذرانید۔

دیوان موتی رام باردوم در سنہ یکہزار و دوصد و سی و ہفت ہجری[1] ۱۲۳۷ھ

فرمان صوبہ داری یافت و ہمراہ بیربر پنڈت نرد مخالفت باختہ بہ بہانہ باقیداری

ماخوذ ساخت و از تحصیل کل جایداد منقولہ او پرداختہ مع فرزند عزیز خود در بندِ زندان

انداخت بقضای کردگار مزاج پنڈت نامدار در زندان منحرف شدہ دنیائے غدار را

پدرود نمود۔ بیت:۔

بترس اے دوست از ہنگامۂ خویش کہ پیلہ جان دہد در جامۂ خویش

در ۱۲۳۸ھ[2] کرنیل مورکرافت[3] میر آخور باشی سرکار انگلیسیہ بمرافقت خواجہ

شاہ نیاز نقشبندی[4] بسفارت یارکند و کاشغر رفتہ بیاحت اطراف ترکستان کردہ

رجعت نمود و خواجہ شاہ نیاز را بجلدوی حسن خدمت از شہریار لاہور موضع بربن جاگیر

دہانید و موتی رام چہار سال جام حکومت نوشید بہ لاہور رفت و در اثنائی راہ

---

[1] مطابق ۱۸۲۱ء - [2] مطابق ۱۸۲۲ء - [3] ولیم مورکرافٹ باشندۂ لنکا

شائر انگلستان بود۔ بعد تحصیل علم طب در لورپول و انہ سیاحت عالم شد۔ در ۱۸۰۸ء بہند

رسید و در سلک ملازمان "ایسٹ انڈیا کمپانی" بحیثیت مفتش و نگران داخل گشت۔ در سال ۱۸۲۲ء

براہ کشمیر بہ لداخ آمد کہ دارالخلافۂ لداخ است۔ بعد از سیاحت بخارا در ۱۸۲۵ء مورکرافٹ

می خواست کہ براہ کابل افغانستان رجوع بہند کند کہ اچانک در راہ بمقام اندخوئی بیمار

گشت و بعد از چند یوم راہ فنا پیمود۔

(ملخص از تمہید سفرنامہ مورکرافٹ جلد اول صفحہ ۳۷)۔

[4] رجوع کنید بتاریخ حسن جلد سوم قلمی ورق

وفات یافت۔

دیوان چونی لعل در سنہ ۱۲۴۱ھ[1] از دربار لاہور صوبہ دار و صاحب کار مقرر شدہ گورمکھ سنگھ بر قلعہ داری و تحصیل مالیہ دستوری یافت۔ درین جا گورمکھ سنگھ با دیوان در مخالفت باختہ بامور حکمرانی دخیل گشت۔ موجب آں چونی لعل را در امور جزوی و کلی خلل آمدہ در تحصیل مالیہ حرج واقع شد و از حضور ہر دو متغیر شدند۔ چونی لعل در عرض راہ بخوف قید زہر خوردہ از جان درگذشت حکومت او دو سال بود در عہد او مدین کاؤ[2] و سوداماد او مامہ کلو کہ از اعیان شہر بودند بتہمت گاؤکشی ناحق گرفتار کردہ بدار آویختند لاشہائے آنہا در میان شہر بگردانیدند۔

دیوان کرپارام[3] در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و سہ ہجری ۱۲۴۳ھ خلعت حکومت پوشید در رفاہ رعیت و امنیت خلق نہایت کوشید صاحب فہم و فراست و عالی ہمت و عیاش و دماغدار بود ہموارہ اوقات خود در عیش و نغمہ و نوش بسر می برد و ماہیگیران پرندہ خود را کسوت گلناری در بر کردہ بر مجدفہائی منقش و ملون زنگولہا بستہ اکثر بسیر دریا تفرج

---

[1] مطابق ۱۸۲۵ء - [2] صاحب تحفة الاحباب (ص ص ۱۸۱ و ۱۸۲) نام این ہر دو مظلومان خواجہ محی الدین کاؤسہ و مرزا کلو پسر خواجہ صدیق کاؤسہ نوشتہ است۔ بقول وے این ہر دو مقتول از تاجران نامور ملک کشمیر بودند (بحوالہ کشیر جلد دوم صفحہ ۷۳۰)۔

[3] دیوان کرپارام فرزند موتی رام و نبیرۂ دیوان حکم چند بود۔ اصل آنان از کنجاہ ضلع گجرات پنجاب (پاکستان) است۔ رام باغ بر کنارۂ دودھ گنگا از آثار کرپارام است کہ بعہد خاندان ڈوگرہ آباد ساختند۔

(کشیر جلد دوم صفحہ ۷۳۱)۔

می کرد و شیخ غلام محی الدین صاحبکار او بود که انتظام ملک و مالیه باهتمام او می شد و تشخیص شالی پرگنات و اجارهٔ مستاجران از مخترعات اوست۔ در سنه ۱۲۴۳ھ[1] سنه ۱۹۸۴ب ۲۱ ذوالحجه ساون سدی دهم پاسی از شب گذشته جنبش زلزله بشدت و لوله، بیحسابی استیلا یافت که اکثر خانه ها از بیخ و بن بر کنده و بعضی ها را شکست و ریخت گردانید و بصدمهٔ جنبش اول جمعی کثیر شربت اجل نوشیده اکثرها زخمی و پژمرده گردیدند و خانقاه معلی را کلس کنگرهٔ بام غلطید تا سه ماه زلزله متراکم بود بعد آن خفت پذیرفته تا عرصهٔ نه ماه زمین متحرک بود۔

و در ماه صفر سنه ۱۲۴۳ھ وبای هیضه علیه استیلا نمود که هزاران مردم را گرای عالم آخرت شدند و بسبب نایابی اکفان کاه پوشیده تدفین مردگان نمودند تا شش ماه آشوب آن جان کاه بود۔[2] در آن زمان راجه زبردست خان مرزبان مظفرآباد خیال خیره سری بخاطر آورده و دیوان با عسکر دلاوران یورش کرده باغیان از مغاره های کوهستان سر کشیده فوج خالصه را تباهی کردند در آن اثنا گنیش پنڈت در نیرنگ تدبیر باخته میان راجهای بمبه تفرقه انداخته جمعیت آنها پریشان ساخت موجب آن زبردست خان در پناه آمده نذرانهٔ شایان گذرانید و دیوان یرغمال ها گرفته رجعت نمود۔ سه سال و دو ماه حکومت کرده بمطالبهٔ حضور به لاهور رفت۔[3] در این جا جهان سنگه[4] نایب

---

[1] مطابق ۱۸۲۷ء۔ [2] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۴۳۔

[3] ایضاً ورق ۲۴۳ و ۲۴۴۔

[4] ولے بقول پنڈت بیربل کاچرو و جی۔ ٹی۔ وائن "مہاسنگھ"

(تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۴۴ و سفرنامہ جی۔ ٹی۔ وائن جلد دوم ص ۷۶)۔

گذاشت در عہد او[1] دو زن ستی شدند۔

بہما سنگھ اردلی[2] در سنہ ۱۲۴۶ھ رایت حکومت افراشتہ و گنیش پنڈت در کہ افسر دوسای نامور بود بر عہدۂ صاحبکاری ممتاز ساخت و بہ انتظام صوبہ و در ربط و کشا د حکمرانی پرداخت۔

در سنہ ۱۲۴۷ھ مردم عوام آتش کینہ و فساد افروختہ اہل تشیع را غارت کردند و خانمان و مال و متاع و ننگ و ناموس آنہا بباد دادند قصۂ[3] آن در حصۂ اول گفتہ شد۔

بہما سنگھ یک سال حکمرانی کردہ معزول گشت۔

شاہزادہ شیر سنگھ در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و ہفت[4] ہجری ۱۲۴۷ھ بر صوبہ داری کشمیر از لاہور مامور شدہ دہم ماہ ماگھ سنہ ۱۸۸۸ب در موسم سرما کہ دریای بہت و تالاب و لر یخ بستہ شدہ بود در بارہ مولہ ورود نمود و ہانجیان[5] و زمینداران ہزاران جمع کردہ یخ بندی

[1] مرزا مہدی مجرم و پنڈت بیربل کاچرو در این خصوص مثنو یہائے طویل گفتہ اند مطلعہائے ہر دو بالترتیب این است ؎

ترا ای حرف عشق از خامۂ من	فتند در دہر شور از نالۂ من
الٰہی شمع جانم را برافروز	منور کن دلم چون مشعل روز

(دیوان مجرم قلمی مملوکہ کتابخانہ محکمہ تحقیق و اشاعت ورق ۱۱۹ تا ۱۳۱ و تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۴۴ تا ۲۵۵)۔

[2] ونزد پنڈت بیربل کاچرو "بہمان سنگھ اردلی" (تاریخ کشمیر قلمی ورق ۲۵۵)۔ [3] ص ۱۹۱۔

[4] مطابق ۱۸۳۱ء۔ [5] ہانجیان جمع ہانجی بفتح ہا و سکون الف و نون و کسر جیم و سکون ہر دو آخر در کشمیری بمعنے ملاح و کشتیبان باشد۔

تالاب و بہت شکنانیدہ داخل شہر شد۔ شاہزادہ موصوف عیاش و جوان[1] و بےپروا بود شب و روز
در بادۂ عشرت و غرور مخمور ماندہ در انتظام امور ملکداری بوجہی پرداخت نفرمود۔ ویشا کا سنگھ[2]
بر تحصیل مالیہ صاحب اختیار نمود وے در تحصیل مالیہ نہایت دار و گیر و تشدد کردہ از جور و جفا و
اخذ مصادرہ و اختراع بدعات بحال رعایا ہر نوع تباہی و خرابی افزود و از روی خیرہ سری
خیال خودسری در سر آوردہ بر شاہزادہ تفوق می جُست۔ بصدد رعلامات فتور فیما بین شاہزادہ
و صاحبکار قصور و برہمی باطن و کدورت خاطر ظاہر گشت و انتظام ملک برہم خورد۔ بیت:

بود در زبان اہل خراج — دہرم[3] کا راج ملک کا تاراج

دراں اثنا گنیش پنڈت در کہ زمین نامور بود برائے استمالت راجہ اسکردو و
برآوردن کان سنگہائی بلور و شیم بجانب حصورہ مامور شد۔ موصوف الیہ از راجہ اسکردو
باج و خراج گرفتہ و سنگہائی بلور از کوہستان حصورہ کشیدہ بکمال اعتزاز و اہتزاز رجعت فرمود۔
و شاہزادہ بہ نسبت او ابواب عطوفت مفتوح داشتہ مشیر و وزیر خود گردانید پس پنڈت موصوف
برائی مدافعت ویشا کا سنگھ روانہ لاہور گشتہ در پیشگاہ شہریار از خیرہ سری خودرائی ویشا کا سنگھ
ملتمس شدہ از عہدہ موقوف ساخت۔ و شیخ غلام محی الدین بر منصب او ہمراہ آوردہ و بجلدوی حسن
خدمات خود موضع سیر جاگیر یافت۔

[1] بقول جی۔ ٹی۔ وائن "شیر سنگھ با وجود این اوصاف ظالم از حد بود۔ شیر سنگھ ندیمانش آن قدر
از خروسان و ماکیان کشتند کہ ہیچ یک در وادی نماند۔
(سفرنامہ جی۔ ٹی۔ وائن جلد دوم صفحہ ۲۷)۔

[2] وساکھا سنگھ (عمدۃ التواریخ دفتر سوم صفحہ ۱۷۰)۔

[3] یعنی ادعا این است کہ حکومت مطابق احکام دین (ہندو) است ولے ملک تاراج است۔

همدران ایّام اوائل بہار شهریار لاهور بعزم سیر و شکار کوهسار کشمیر رایت عزیمت افراخته چون در حدود راجور سایۂ نزول انداخت جمعدار خوشحال سنگه[1] و شیخ غلام محی الدّین برائے انتظام ضروریات پیشتر بجانب کشمیر مامور ساخت و بذات والا باجیل خدم و جاه وحشم در کوهستان پنوچه بسیر و شکار مصروف و مشغول شده خوشحال سنگه اوّل جیٹهه سنه ۱۲۴۸ھ[2] در شهر رسید تا آن وقت میان ملک کشمیر علامت قحط بوجهی ظاهر نبود خروار شالی بقیمت پانزده آنه هر جا میسّر می شد. خوشحال سنگه بمجرد ورود اینجا دست جور و جفا دراز کرده در طبقۂ زمینداران از جور و جفا و مصادره ها شیون و شیون انداخت. و غلات در هر جا ضبط نمود اگر جائی غلّه ظاهر می شد بغارت می برد. بموجب آن یکبار غلّه نایاب شده آتش قحط[3] مشتعل گشت. و از هر سو شور و واویلا برخاست

---

[1] جمعدار خوشحال سنگه سهارنپوری متوفی سنه ۱۸۴۵ء۔ [2] مطابق ۱۸۳۲ء۔

[3] صورت حال ناخوشحالی قحط کشمیر که در وقت خوشحال سنگه جمعدار روئیداد مرزا مهدی مجرم در قحط نامۂ منظومه که مشتمل بر ۹۶ ابیات است بیان کرده است۔ چند اشعار ابتدائی بر سبیل نمونه درین جا ایراد کرده می شود ؎

بیا ساقی که دوران تند و تیز است
فلک بے مهر و عالم فتنه خیز است

بده جامے که خشک از تر ندانم
شوم سرمست و پا از سر ندانم

نمیدانم که دریا لاچه شور است
که گردون با هزاران دیده کور است

نمیدانم که آباد چه کار اند
که یکسر امهات اندر غبار اند

مگر از عرشیان شد داد پرسی
که یک فریاد نشنید بکه سی

(دیوان مجرم قلمی، ورق ۸۸ تا ۹۲)۔

رنجیت سنگھ اخبار ہیجان قحط و نایابی غلّہ از ینوجہہ اصغا کردہ بجانب لاہور رجعت
نمود۔ و خوشحال سنگھ دو سہ ماہ در ملک از وگیر و نہب غارت ساختہ بمطالبہ حضور
روانہ لاہور گشت و شاہزادہ بعادت خویش در عیش و عشرت مشغول ماندہ شیخ غلام
محی الدین در انتظام امور مفوضۂ خود بکام دل نکوشید۔ دراں اثنا ۱۸ ماہ کتک سنہ ۱۲۴۸ھ
کہ فصل شالی قلیلی درو شدہ بود نیمدرعۂ برف شبانہ بر زمین افتادہ تمامی فصل زیر
برف محجوب شد آنچہ کہ درو کردہ جمع شدہ در خرمن ہا رسانیدند آنچہ کہ درو طلب بود
ضایع گشت و ہوائی دمہ استیلا کردہ تالاب ہا و نہرہا را یخ[1] بند ساخت و چہارپایان
بعدم علف تلف گشت حالتی بر ساکنان این دیار گذشت کہ نصیب کس مباد مردمان
بسبب نایابی نان و بصدمۂ سرما و عدم امکان سامان زمستان از جان بیجان شدند
و مانند سگان در اسواق و شوارع و میدان ہا افتادند۔ و مادران گوشت طفلان خود
غنیمت دانستند در سال دوم آبادی بعمل نیامدہ تا ماہ بیساکھ برف موجود بود آتش
قحط شدید ہیجان ساخت کہ قصۂ[2] آن در حصۂ اول مشروح است۔

دراں زمان بمقام ہوّل[3] از خانۂ حمہ میر گاو کشی واقع شدہ دوازدہ کس
در سرگین سوختند۔ ہمدراں ایام دو زن از نسوان ہنود الستّی شدند۔ چون
از تباہی و خرابی ملک و بے انتظامی شاہزادہ شکایت بحضور رفت رنجیت سنگھ از جمیع

ـہ۱ مرزا مہدی مجرم در کیفیت این یخ قصیدہ طویل دارد کہ مطلعش این است ؎

فصل دی است دورۂ سرما زمان یخ   برخاست از زمین و زمان الامان یخ

(دیوان مجرم ورق ۳۰)۔

ـہ۲ ص ۷۶۳ - ـہ۳ محلۂ معروف سرینگر در شمال جامع مسجد۔

اعیان مملکت کرنیل میان سنگھ انتخاب کردہ برصوبہ داری کشمیر مامور ساخت و شاہزادہ دو سال و دو ماہ حکومت کردہ معزول شد۔

میان سنگھ کرنیل [1] در سنہ ۱۲۵۰ھ یکہزار و دو صد پنجاہ برادیکۂ صوبہ داری خطۂ دلپذیر ۶ ماہ بیساکھ یوم چہارشنبہ جلوس نمود شبانہ بالائی بام سمن برج برآمدہ درمیان شہر جائی روشنی چراغ ندیدہ تمام شب در غم واندوہ بسر برد۔ آخر شب از ہیچ جا آواز مرغ سحر نشنید۔ فردا بسیر شہر برآمدہ میان بازارہا بنگ و شوکران و قنطوریون روئیدہ دیدہ پای ہمتش بلغزید و نہایت متفکر و متردد گردیدہ شبانہ روز ہیچ نخورد شبانہ می نالید و می گفت داور حقیقی ملک ویران و خلق پریشان بمن بخشید این مو ضعیف را چہ یارا کہ ملک ویران کردہ او را آباد سازد۔ روز سیوم درپیش حکیم شاہ مجذوب [2] رفتہ مستانہ خدا فرمود کہ طراوت مزروعات سقاّ نتواند ساخت آب بصفات ذاتیۂ خود مزروعات را شادابی می بخشد سقا چرا خود را محزون دارد۔ پس آب بینی افشاندہ گفت این بحر محیط برائی طراوت کافی

---

[1] کرنیل میان (مہان) سنگھ کمیدان فرزند امیر سنگھ ساکن قصبۂ مان ضلع گجرات پنجاب بود۔ از سنہ ۱۸۳۴ء تا ۱۸۴۱ء ناظم کشمیر بود۔ سیاحانِ انگلیسی مانند جی۔ ٹی۔ وائن و بیرن ہیوجل بیان در اخلاق و عادات مہان سنگھ اختلاف دارند۔ جی۔ ٹی۔ وائن مہان سنگھ مجموعۂ اضداد قرار دادہ است۔ بقول او مہان سنگھ زن خود را کہ مادر پسر یگانہ بود خفہ کردہ قتل نمود۔ ولے ہیوجل او را بعد از دیوان کرپارام از بہترین ناظمانِ کشمیر پنداشتہ است۔ (سفرنامہ ہیوجل صفحہ ۲۸۷ و سفرنامہ جی۔ ٹی۔ وائن جلد دوم صفحہ ۲۷)۔

[2] مراد از حکیم شاہ دوم متوفی سنہ ۱۲۶۱ھ مطابق سنہ ۱۸۴۵ء است۔ برائے تفصیل حالات او رجوع کنید بہ تحایف الابرار فی ذکر الاولیاء الاخیار صفحہ ۲۳۶ و ۲۳۷۔

است شنیدن ایں سخنان میان سنگھ را دل قوی شده بجان و دل در تردد آبادی افتاد و گنیش پنڈت در که نیک اختر بود بر عہدهٔ صاحبکاری مختار ساخت و از پنجاب بیست ہزار من از قسم غلات ہمراه خود آورده بود و نیز از اطراف راجور و مظفر آباد و کرناو و کشتوار بقیمت شانزده روپیه اقسام غلات طلبانیده در اینجا به قیمت سه روپیه ده بده تقسیم ساخت۔[1]

میشان و گاوان و مرغان و تخم مرغان از اطراف و اکناف آورانیده بمزارعان قسمت فرمود و بذات خود در ملک دوره کرده زمینداران موجوده را دلدہی نمود و ہر کس و ناکس را قطعات زمین ٹھیکه کرده بخشید و قرار داد مہر و دستخط پنڈت گنیش در ہر کس را نوشته داده عاقبت بران عمل نمود و ہیچ کسے را تخلف نورزید و از نہان خانہائی غله داران غلات موفور کشید در بازار فروختن انداخت۔[2]

چون ہنگام دوره در پرگنۂ اسلام آباد رسید دران حدود گلزارنام ساددئی[3] عالی مقدار جاگیردار بود فی روپیه دو ترک ارزن میفروخت میان سنگھ بسلامی و رفته یک دو روپیه را بنات چند روپیه نذر گذرانید و بوقت برخاستن التماس نمود که ایشان بقیمت ہشت روپیه غله میفروشند بعد ازین عنایت این زمان بقیمت چہار روپیه باید فروخت ساددئی مذکور منظور نمود۔ و کرنیل یکی از مخبران در آنجا جاسوس گذاشته خود بطرف ناگام رفت و در توقف بڈگام خبر شنید که ساددئی مذکور بدستور غله می فروشد۔ و کرنیل علی الصباح نزد سادو رسید بہ سیاد

---

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۶۲ - [2] از مؤرخان ہمعصر تصدیق این واقعه شده - [3] سادو یا سادھو در ہندی بمعنے درویش تارک الدنیا باشد۔

کہ چرا بر خلاف حکم من غلّہ میفروشند سا دوگوت کہ تزا برمن و جاگیر من اختیار نیست کہ زیل لغضب آمدہ ریسمان طلبید و سادوئی مذکور بر یک سفیدہ بدار آویخت و خود دول درکف گرفتہ گریہ می کرد و تا موضع شمشان[1] پا برہنہ طفیل او می رفت۔

بہمچنین ظالمان و خائنان و غلّہ داراں را سیاستہا مالی و جانی از قطع دست و بینی و گوش و جرمانہ و تاراج می نمود حکم نوشیروانی جاری ساخت۔ در عہد او فاعنہ و تنگان گروہ گلبانان خیرہ سر شدہ در تطاول و تاراج مردم غریب دست اندازی میکردند واز قسم مواشان و آبیان و محصولات ہر چہ می یافتند علانیہ بغارت می بردند۔ رہزنان و مسافران را کالا و متاع نمی گذاشتند[2]۔ و ہیچ کسے از حاکمان وقت تادیب آنہا نمیکرد و سرغنۂ این قوم خیرہ گلبان بود کہ با جمعیت دو سہ صد سوار براہ میرفت نوعروسان دوشیزہ جبراً می برد چوں میان سنگھ از تغلّب این قوم آگاہ گشت چندگاہ باستمالت و مدارا بر داختہ آنہا شیوۂ خود نگذاشتند۔ پس در ایام خریف خود بجانب مراج نہضت کردہ و بطرف کامراج دیوان کان سنگھ فرستادہ قوم گلبانان[3] از ہر جا گرفتار کردہ بسزا رسانیدند و بعضی کساں را از تبر و خنجر بند از بند جدا ساختہ اعضائی آنہا جا بجا بر درختان آویزان داشتند و بسیار کسان بر شوارع عام بدار آویختند بعضیہا را دست و بینی و گوش قطع کردہ

[1] شمشان بہندی جائے باشد کہ دراں ہنود مردگان خود را می سوزند۔ [2] از مورخان ہمعصر تصدیق این واقعات نشدہ۔ [3] گلوان قومے است از اراذل الناس در کشمیر۔ منشی محمد الدین فوق اصل "گلوان" "گلہ بان" پنداشتہ است کہ در آغاز بہ پرورش ایال وقات بسر می کردند۔ و لے بعد ازاں چوں دانستند کہ دزدیدن مفید تر از چرانیدن است، پیشۂ اوّل الذکر را بر ثانی ترجیح دادند بدین سبب این قوم تا امروز بنام اصلی خود معروف ہستند (تاریخ اقوام کشمیر جلد اوّل صفحہ ۲۱۸ و ۲۱۹)

جان بخشی نمودند و طفلان ہم خالی از نسق نگذاشتند و برای گرفتاری خیرہ گلیان بارہا
فوج شاہی نامور شدہ بود ماخوذ نگشت۔ عاقبت یکے از مقدمان شکردہ بفریب و
اخلاص آن طاغی گرفتار کردہ بحضور گذرانید پس او را برزینہ کدل بدار آویختند۔ موجب آں
در ملک امن و امان واقع شدہ کہ سرموئی بکسے خیانت نمی رسید۔[1]

چون فصل بیعہ جمع شد بقیمت چہار روپیہ فروختن تجویز داد و در موسم آبادی
دو مرتبہ در ملک دورہ کردہ زمینداران را باحسانت و استمالت نمود۔ یک لک خروار تخم و تقاوی
کہ از عہد راجہ سوکھ جیون در نزد رعایا باقی بود و ہر سال رسوم آن فی خرواری یک ترک
می گرفتند۔ کرنیل موازی مذکورہ مع رسوم معمولی سرسبر معاف نمود۔[2] چون بحر محیط افضال
ایزدی بجوش آمدہ فصل کامل پیدا شد کرنیل برای دورہ برآمدہ باہتمام گنیش پنڈت در
انتظام مالیہ درست نمود و ہر جا محصولات را تشخیص فرمود شالی ری در صحرا جنبہ کردہ
وصاف نمودہ بوزن آورد و بابت خسارہ فی خروار شش منوٹہ[3] تخفیف ساختہ بمتاجران
تفویض نمود۔ و مطابق نمونہ جنس صاف از کارداران گرفتہ حوالۂ تحویلداران فرمود۔
ہمچنان بوقت فروختن از تحویلداران وصول نمود۔ و در سال نخستین بقیمت دو روپیہ
فروختن تجویز داد ہرگاہ کسے تحویلدار شالی ناصاف میکرد قطع دست و مصادرۂ
او واجب میدانست۔

روزی برای ملاحظۂ کشتیہای شالی در بہت سیر میکرد یک کشتی شالی
مغشوش دیدہ ماجھی را فرمود کہ دست خود در آب غرق کند پس ہمان دست تر در انبار

---

۱ تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۶۳۔

۲ ایضاً ورق ۲۶۲ ۔ ۳ منوٹہ، کشمیری یک و نیم سیر است۔

شالی داخل سازد دست او اندک گرد آلود شد فی الفور دست او مقطوع ساخت[1]۔
روزی میان شهر در جنپان[2] سوار میرفت یک عورت را سبد شالی بر سر دید
شالی مذکور در آنجا وزن کنانیده چهار ترک شالی را یک و نیم پاو کم شد همانوقت
ترازو دار آورده بینی او از کارد قطع کنانید قطعهٔ بینی در گلویش آویخته برد
ساحل دریای بهت تشهیر ساخت۔ و مقدمات عدالت به رای رزین خود در یک
مجلس فیصله میکرد۔ و در بعضی مقدمات خود سر موقع رفته فوراً انفصال میفرمود
در پرگنات بیست تهانه دار مقرر کرده بود که مقدمات عدالت در یکروز فیصله کرده
بروز دوم نمی گذاشتند۔ و سنگهای وزان و ذرعه از آهن درست کرده و مهر
چسپانیده مروج ساخت۔ و زر نکاح که از عهد سرگان معمول شده بود معاف نمود[3]۔
و در سنه ۱۲۵۱ھ[4] تردد آبادی بخوبی نموده فصل کامل ظهور یافت و بندوبست پار سال
تشخیص کرده بغیر از عمل قدیم چهار ترکی از حصهٔ رعایا باز یافت نمود[5] و عملداران را
طاقت نبود که از حصهٔ رعایا یکدانه واخواست می نمودند و نرخ شالی فی روپیه
هری سنگی یک خروار رواج یافت و برای رفاه رعیت صورت گذران مردم بی زراعت
ده بده بقدر حیثیت مبیعه زمینداری معمول ساخت که بواسطهٔ آن آسودگی مردم غربا
و ضعفا حاصل می شد۔ و غلات در شهر درده وافر و ارزان می بود این رسم را راجه نرسنگه

[1] مؤرخین همعصر در تائید این واقعه خاموش اند۔
[2] جنپان بفتح جیم و سکون نون و فتح بای فارسی و سکون الف و نون در کشمیری بمعنی محافه باشد۔ [3] مؤرخین همعصر در تائید این واقعه خاموش اند۔
[4] مطابق ۱۸۳۵ء۔ [5] تاریخ بیربل کاچرو قلمی ورق ۲۶۳ –

برطرف نمود و گویند ارزانی غلہ بحدی رسید کہ اسپال[1] جو بعلت نفخ گوارا نمی شد ناظم قرار داد خود را گاہی خلاف نمود و موجب آں در عرصہ دو سال رعایا آسودہ حال شدند و مفروریان از ولایتہا باز آمدند۔ و جاگیرات مردم اکابر و اصاغر ہنگام تسلط سنگھان ضبط شدہ بود رنجیت سنگھ بالتماس میان سنگھ قریب یک لک خروار بہ برہمنان و فقیران و درویشان جاگیر عطا نمود۔[1]

و در سنہ ۱۲۵۱ھ بسبب ہوائی دمہ زخ بندی نالہا و دریای بہت بعمل آمد و در سنہ ۱۲۵۲ھ بعد نوروز چہل روز بارش باران شدت نمود دریای بہت طغیانی شدہ پلہای کہنہ پل و بیجبارہ و پانپور منہدم ساخت۔ و میان سنگھ چوبہای پلہا از امیرکدل برداشتہ بساحل رسانیدہ بعد سیلاب پلہای منہدمہ باز درست نمود و بسبب انقلاب حکومت افاغنہ و بی انتظامی عہد سنگھان سد بندہا و آبجوہا منہدم شدہ بود میان سنگھ در ہر جا سد بندہا و مرمت آبجوہا نمودہ برای مصارف آں سال بسال اخراجات نقد و جنس معمول داشت۔[2]

و در سنہ ۱۲۵۳ھ سردار ہری سنگھ نلوہ کہ صوبہ دار پشاور بود برای تسخیر کابل ایلغار نمود از آنطرف امیر دوست محمد خان[3] رایت تقابل افراشتہ بجنگ پیوستند و سردار ہری سنگھ مغلوب گشتہ در جنگ کشتہ شد۔ ہمدرین سال میان سنگھ پیش دوی

---

۱ از تواریخ ہمعصر تائید این واقعہ می شود۔　۲ تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۶۷۔

۳ بروایت کننگھم افواج افغاناں دراں وقت بسرکردگی محمد اکبر خان کہ یکے از فرزندان جنگجو امیر دوست محمد خان بود واقع شد۔ و محل وقوع این جنگ حوالی جمرود بود۔

(کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۱۱)۔

شیر گڈھ بر ساحل شرقی دریای بہت لبنت باغ ترصیص نمود و مشرب سنگین نو مسجد بر داشته در آنجا نصب فرمود۔ و طائفہ شالبافان بسبب قحط تلف شدہ ہمگی دو ہزار دوکان موجود بود۔ در ۱۲۵۴ھ چہار ہزار دوکان آباد شدند فی نفر چہل و یک روپیہ باج مقرر کردند۔ در ۱۲۵۴ھ زبین نامور پیش پنڈت در برای گذارش حساب سہ سالہ کشمیر در لاہور باریاب حضور گشتہ جمع و خرج حساب خطۂ دلپذیر بحُسن تدبیر و تقریر ادا کردہ مورد الطاف جہانبانی گردید و بخلاع فاخرہ ممتاز گشتہ موضع آمود و کچھی پورہ جاگیر یافت و بعد پنج ماہ بکمال اعتبار رجعت نمود۔

و در سال ۱۲۵۵ھ لارڈ انگلنڈ[1] ویسرائی کشور ہند ہمراہ مہاراجہ رنجیت سنگھ در مقام فیروز پور ملاقات کردہ رابطۂ موافقت و محبت درست فرمود و از رنجیت سنگھ بابت مقدمۂ کابل دو چیز درخواست نمود۔ یکی امداد و اعانت افواج۔ دوم اجازت رفتن لشکر انگریزی در کابل از راہ پنجاب و سندھ۔ فکار پور رنجیت سنگھ ہر دو امر برعایت گورنمنٹ برخود گرفتہ منظوری ساخت۔ بعد فراغت ملاقات لارڈ انگلنڈ در امرتسر نہضت کردہ در آنجا محفل ضیافت منعقد شد ہمان وقت برای انصرام مقدمۂ کابل شاہزادہ نونہال سنگھ[2] و جنرل ونتورہ والم طبل با عسکر شش ہزار سپاہ و شش توپ مامور شدند۔ بعد فراغت ضیافت و تعین افواج و پیشکشی لارڈ انگلنڈ رنجیت سنگھ را دفعتہً مرض فالج عارض گشتہ بعد چندگاہ در ماہ مارچ ۱۸۹۶ب مطابق[3] ۱۲۵۵ھ

---

[1] درست:- آک لینڈ (از ۱۸۳۶ء تا ۱۸۴۲ء)۔ [2] نونہال سنگھ فرزند مہاراجہ کھڑک سنگھ (۱۸۲۱ء و ۱۸۴۰ء)۔ [3] مطابق ۲۷ رجون ۱۸۳۹ء۔ بروایت کننگھم مہاراجہ رنجیت سنگھ بعمر ۵۹ سال ازین جہان درگذشت (کننگھم ہسٹری آف دی

از عالم فانی بعالم جاودانی بشتافت۔ چہل و دو سال در حکومت گذرانید۔ در مصرف لوازمات تعزیت او یک کرور روپیہ نانک شاہی نقد و جنس صرف نمودند و چہار رانی و یازدہ کنیز ستی شدند[1]۔ تاریخ:-

چوں شیر پنجاب شد از شش جہت
سال فوتش کرد با من عقل نقل

بے سر و پا شد ز فوت شاہ حیف
"بخت و تخت و تاج و ملک و حکم و عدل"[2]

بعد انتقال رنجیت سنگھ شاہزادہ کھڑک سنگھ[3] بر تخت جلوس نمود و افواج متعینہ کابل را ہر گونہ امداد و اعانت کردہ خاطر گورنمنٹ عالیہ خرسند ساخت و بعد چند ماہ کھڑک سنگھ از وزارت راجہ دیان سنگھ[4] متنفر شدہ بجائے او چیت سنگھ[5] را

---

[*] تکملہ صفحہ (۲۲۱)۔ مرزا مہدی مجرم بر وفات مہاراجہ رنجیت سنگھ مرثیہ طویل گفتہ است۔ مطلعش این است ؎

دریغا کہ خورشید گیتی فروز نہاں گشت و شد بر جہاں تیرہ روز

(دیوان مجرم ورق ۶۸)۔

[1] بقول پنڈت بیربل کاچرو "ہفت کنیزک سیمین بر و یک خدمتگار جان سپار پروانہ سان در نفشانی بال فشانی نمودہ خود بخود در آتش سوزاں در آمدہ با نوار مطلق ملحق گردیدند" (تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۸۱)۔ [2] ۱۲۵۵ھ مطابق ۱۸۳۹ء۔ [3] فرزند کلان مہاراجہ رنجیت سنگھ (۱۸۰۱ء - ۱۸۴۰ء)۔ [4] راجہ دھیان سنگھ متوفی ۱۸۴۳ء برادر کلان مہاراجہ گلاب سنگھ والی جموں و کشمیر بود۔

[5] صحیح:- چیت سنگھ سندھیا والیہ۔

زنیہ وزارت بخشید۔ اعیان مملکت از ین حرکت متغیر گشتہ نونہال سنگھ را موراتِ ملکی دخیل کردند۔ وچیت سنگھ را ازتیغ گذرانید۔ ازین رو برخاطر کھڑک سنگھ اندوہ وافر فزود ترک سلطنت نمود وبہمین تردد مدقوق شدہ مدت یکسال و دو ماہ بحکومت بسر بردہ خرقِ کسوتِ حیات نمود۔ چون شاہزادہ نونہال و امرائی ستودہ افعال بعد فراغت شمشان بجانب دولتخانہ معاودت کردند کنور نونہال سنگھ و میان اودہم سنگھ فرزند راجہ گلاب سنگھ ہردو دوش بدوش براہ میرفتند چون بسر ڈیڈی رسیدند ازکنگرہ دروازہ گران سنگی ناگاہ برسر آں ہردو گوہر گرانمایہ افتادہ شہریار ملک عدم شدند۔ رباعی:-

ازنونہال عمر ثمر ہم نخورد و رفت
در بوستان حکم گذر ہم نکرد و رفت
برماہ پیکران محلی بہ لعل و دُر
از حسرت و دریغ گذر ہم نکرد و رفت

تاریخ:- نہ ملک و ملک شہان مضارع و ماضی است
نہ ارث مردم دیگر کانہ و قف
اجل چو کوفت سر نونہال تاریخش
سروش گفت "فخر علیہم السقف"

۱؎ برائے تفصیل قتل چیت سنگھ ملاحظہ کنید "تاریخ راجگان جموں و کشمیر اردو جلد اول صفحہ ۱۴۰ و ۱۴۱ مصنفہ ٹھاکر کاہن سنگھ صاحب بلاوریہ چھاپ ۱۹۸۶ بکرمی"۔ ۲؎ وفات مہاراجہ کھڑک سنگھ بتاریخ ۵ نومبر ۱۸۴۰ء واقع شد۔ (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۳۱)۔ ۳؎ ڈیڈی بکسر دال و دال ہندی سکون ہر دو یا در لغت کشمیری ہندی معنے "دہلیز" باشد۔ ۴؎ ۱۲۵۶ھ مطابق ۱۸۴۰ء

بعد شنفار اور رانی چند کور را در نونہال باتفاق بعضے اعیان سلطنت بر تخت حکومت جلوس کردہ مدت سہ ماہ باجرائی حکومت پرداخت۔ و دراں اثنا مطابق سنہ ۱۲۵۶ھ شیر سنگھ را رگ غیرت بجوش آمدہ باتفاق بعضے امرا با جمعیت افواج از بٹالہ یورش کردہ در لاہور محاصرۂ قلعہ نمود و قلعہ گیان ابواب قلعہ مسدود کردہ بضرب توپ و تفنگ بجنگ پیوستند۔ و بسیاری از بہادران نامی تلف شدند عاقبت از حرب و ضرب بجان آمدہ درہائی قلعہ برکشادند۔ و شیر سنگھ اندرون قلعہ درآمدہ بپای رانی چند کور افتادہ ہر گونہ اور ابمراسم فرزندی دلجوئی نمود۔ انگاہ در شہر منادی امن و امان دادہ بفراغ دل در ماہ ماگھ سنہ ۱۸۹۷ب بر تخت جلوس نمود و رانی نامبردہ را ہوائی حکمرانی دہیر و خیال روگردانی در دل مضمر بود۔

دراں اثنا بعضے کنیزگان روسیاہ بطمع مال و جاہ آں ماہ خورشید کلاہ را در خوابگاہ بے سر کردند و راجہ دھیان سنگھ کہ مدار المہام دولت بود آں بدکاران وخیم العاقبت را بند از بند جدا ساختہ بدریا انداخت۔ ہمدریں سال در کشمیر موسم زمستان را برف کمتر باریدہ یک عورت ہنود ستی شد۔

در سنہ ۱۲۵۷ھ مطابق سنہ ۱۸۹۸ب ششم ماہ بیساکھ تیلک سنگھ کمیدان باتفاق چند نفر جمعداران و سپاہیان پلاٹن خود علم بغاوت افراشتہ چہار پنج گھڑی شب گذشتہ میان سنگھ را در خوابگاہ درآمدہ بشمشیر نمک حرامی از ہم گذرانیدند[۱]۔ تاریخ:

---

۱ بقول جی۔ ٹی۔ وائن باعث قتل میہان سنگھ این بود کہ عسکریان در مواجب خود مطالبہ ازدیادی کردہ بودند۔ میہان سنگھ در قبول این مطالبہ بغیر از اذن حکومت مرکزی اظہار معذوری کرد۔ بنابراں سالارانِ افواج مشتعل شدہ در سنہ ۱۸۴۱ء بغتۃً او را کشتند (سفرنامہ جلد دوم ص ۲۷۳)

جنرل میان سنگه از شغب شد کشته از بی سبب
افتاد از جور و تعب مخلوق در چاه قلق
از بهر تاریخش ببین بی پا و سر شد در زمین
عدل و رجا صلح و صفا عقل و وفا نظم و نسق [1]

بعد آن باغیان باهمدیگر متعرض شده روزمره چندچندکس را شربت مرگ می نوشانیدند و با اهل شهر بوجهی تعرض نمودند۔ کابلیان گوله انداز از قلعهٔ ماریگ برای سرزنش آن تیره درونان تیر توپها را در شیرگدهه آماج میکردند که اکثر گوله ها بر قصر و بام های مردم شهر افتاده هراس بی قیاس افزود۔ بعد انقضای بیست و چهار روز یکی از نمک پروردگان نیلک سنگه را در خلوت درآمده بقتل رسانید۔ و سردار ستنت سنگه بر وقوع این واقعه پدر در قلعهٔ کوه ماران متحصن شده بود بصلاح گنیش پندت از آنجا برآمده در شیرگدهه نشست۔ و بعد قتل نیلک سنگه از دست باغیان مضرت بسیار کشید۔ همدران ایام گنیش پندت راچند روز علالت طبیعت عارض شده جاده پیمای سر منزل آخرت گردید۔

چون اخبار بغاوت [2] افواج و قتل میان سنگه شهریار لاهور اصغا نمود۔ شیخ غلام محی الدین که سابقه دو مرتبه بر صاحبکاری کشمیر فایز شده بود الحال بر صوبه داری

[1] ۱۲۵۷ھ مطابق ۱۸۴۱ء۔ [2] مرزا مهدی مجرم درین فتنه و فساد "شهرآشوب" طویل دارد که مطلعش این است ؎ فاجران شهر را پیرایه تا لالانست و بس ٭ تاجران دهر را سرمایه تا وانست و بس ٭
(دیوان مجرم قلمی ورق ۱۵۷)
[3] بار اول در ایالت دیوان کرپا رام (از ۱۸۲۷ء تا ۱۸۳۱ء) بار دیگر در ایالت شهزاده شیر سنگه

آنجا مامور ساخت وکنور پرتاب سنگھ و راجہ گلاب سنگھ با جمعیت لشکر برائی سرکوبی باغیاں ہمراہ او تعین فرمود۔ اول ماہ مار شاہزادہ و راجہ گلاب سنگھ در کرالہ پورہ قیام ساخت دراں زمان ہفت روز باران متواتر بارید و دریائی بہت طغیانی گشت و سید قاضی زادہ بر بیدہ ضلعۂ خانیار و رعناواری و کاوہ ڈارہ وغیرہ محلات بسیار را طوفان ساخت و پائین فتحکدل پلہا برہم خوردہ بیوت بساتین را نقصان کلی رسید تا پانزدہ روز آب بہ خانہ ما موجود بود۔ سپاہان بغاوت پیشہ از شیرگدی بر آمدہ بمقام بٹہ مالنہ با فوج شاہی بجنگ پیوستند تا یکدو روز آتش محاربہ مشتعل بود۔ عاقبت مغلوب گشتہ شبانہ از راہ توسہ میدان فرار شدند۔ چوں بمقام پنوچھہ رسیدند و راجا افواج راجہ گلاب سنگھ آں گروہ بدنہاد را درمیان یکدرہ محاصرہ کردند آنچہ کہ مال و متاع و سلاح و سلب ہمراہ داشتند یکسو نہادند و قاتلان میان سنگھ حوالہ کردہ رہائی یافتند۔ بعد تر ہیب مخذولان مال موجودی توشخانہ کہ بہ سادی سی لک روپیہ نقد و جنس بود قلم بند کردہ حوالہ بہائی گورمکھ سنگھ نمودند۔ پس شاہزادہ والا تبار و راجہ نامدار سنت سنگھ پسر میان سنگھ ہمراہ گرفتہ روانۂ لاہور شدند۔ حکومت میان سنگھ ہفت سال و چہار روز بود۔[1]

شیخ غلام محی الدین در ۱۲۵۷ھ[2] یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہفت لوائی حکومت افراشتہ منشی تیلوک چند را بر عایت دیانتداری سابقہ رتبۂ صاحبکاری بخشید و خود در انتظام مملکت و نصفت و آسودگی مردم نہایت کوشید لیکن در رفا

۴۴ (از ۱۸۳۲ء تا ۱۸۳۴ء) تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۸۹۔

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۸۸۔ [2] مطابق ۱۸۴۱ء۔

رعیت و سنیان اہل بدعت مثل میان سنگھ توفیق نیافت۔ و در خدمت شیخ احمد[1] تارہ بلی رحمۃ کہ از مشائخ کبار این دیار بود ارادت آوردہ بسفارشی ایشان یک لک خروار بر مردم مساکین و مشائخ و فقرا و سادات وغیرہ اقطاع بخشید۔ و در افعال خیر و حسنات بتہذیب آنجناب نہایت کوشید۔ و مسجد جامع کہ از اول حکومت سنگان[2] مسدود شدہ بود مفتوح ساختہ مبلغات کثیر در ترمیم آن صرف نمودہ و آبجوی بدستور سابقہ در صحن آن جاری ساخت۔ و اہل ہنود و مسلمین را در چشم پنداشتہ ہر کس را بلا تعصب رعایت و حمایت میفرمود۔ و غلات مال موجودی میان سنگھ بجای دہ آنہ خروار در بازار فروختن تجویز داد در حکومت او ہمیشہ یک نیم خروار شالی در میان دہات بقیمت یکروپیہ میفروختند۔ و در سال اول حکومتش برف بشدت بارید چار پایان بعدم علف تلف شدند ہیزم گرانی یافت۔

و در کمال صعوبت زمستان ۱۲۵۷ھ وزیر زور آور سنگھ سپہ لار گلاب سنگھ[3]

---

[1] شیخ احمد تارہ بلی خلف شیخ محمد نعیم تلمیذ قاضی جمال الدین عالیکدلی بودند۔ در علم قرأت از شیخ عبداللہ قاری استفادہ نمودہ اند۔ "افضل الطرائق" در علم تصوف و رسالۂ در علم تجوید از تصانیف ایشان است۔ طبعے موزون ہم داشتند۔ بتاریخ ۱۳ رجب المرجب ۱۲۷۸ھ مطابق ۱۸۶۲ء رحلت فرمودہ در محلۂ تارہ بل آسودند (برائی تفصیل مزید رجوع کنید بہ تاریخ حسن جلد سوم قلمی ورق ۲۲۸ و تحایف الابرار فی ذکر الاولیاء الاخیار صفحہ ۲۸۰ و ۲۸۱)۔ [2] یعنی از ابتدا سال ۱۸۱۹ء۔
[3] وزیر زور آور سنگھ فاتح لداخ از سکان موضع کوسل ضلع ریاسی صوبۂ جموں بود۔ از درجۂ ادنی عسکریہ ترقی نمودہ بعہدۂ سپہ لاری رسید۔ بقول کے ایم۔ پانیکر وزیر زور آور سنگھ از طماعی و خود غرضی پاک بودہ وفاداری آقائے خود پیش نہاد خود میداشت۔ چیزیکہ از تحفہ و تحایف موصول می شد

درمان نلاد کشتہ شدہ برائی سرکوبی متمردان لشکر راجہ گلاب سنگھ بافسری دیوان ہری چند[1]
قریب شش ہزار سپاہ در عین زمستان براہ لار روانہ لداخ شدہ دہ ہزار نفر زمیندار بیگاری
بردند در ملک وادیلا برخاست و بسیار مردمان تلف شدند۔

شیخ غلام محی الدین لشکر جموں را رسد پانزدہ روز ہمراہ دادہ در بجا آوری
خدمات بجان کوشید راجہ گلاب سنگھ اوائل بہار ۱۸۹۹ء در باغ نسیم قیام کردہ برائے
معاونت ہری چند چہار ہزار سپاہ بجانب لداخ مامور ساخت و شش ہزار زمیندار برائے
باربرداری ہمراہ دادہ دیوان ہری چند بعد قلع و قمع مخالفان بخشی اجنجوٹ و کرن شاہ
افسران لشکر لاسہ بحضور گذرانید و راجہ گلاب سنگھ آنہا را خلاع فاخرہ بخشیدہ رخصت داد
و بذات و الا درماہ مگھر بجانب جموں رجعت نمود۔

ہمدرین سال کریم خان نبیرۂ سلیمان خان مرزبان باسین از شیخ غلام محی الدین استمداد
نمود بنابران برائی معاونت او نطو شاہ[2] و متہرا داس با فوج خالصہ گلگت رفتہ بعد معرکہ و جدال

بخدمت و لی نعمت خود مہاراجہ گلاب سنگھ ارسال می کرد و ہمیشہ در لباس سادہ زندگی بسر می برد۔
(گلاب سنگھ از کے۔ایم۔پانیکر مطبوعہ ۱۹۳۰ صفحہ ۱۶۷)۔

[1] دیوان ہری چند یکے از سپہ سالاران افواج مہاراجہ گلاب سنگھ بود۔ بعد از وفات وزیر زور آور سنگھ
فتح تبت بدست دیوان ہری چند تکمیل یافت۔ در ۱۸۴۵ء چون افواج خالصہ جموں را محاصرہ کردند،
دیوان مزبور بحکم مہاراجہ بر دفاع فائز بود۔ در ۱۸۵۷ء چون بغاوت ہندیان برخلاف انگلیسیان
در دہلی رونما شد، ہری چند نیز ہمراہی مہاراجہ رنبیر سنگھ برائے فرو کردن این ہنگامہ بدہلی رفت
و در آنجا در معرکہ کشتہ شد (ایضاً صفحہ ۱۶۶)۔　[2] نطو شاہ یا نتھو شاہ از سادات گوجرانوالہ
(پنجاب) بود۔ مدت العمر با افواج سکھان منسلک بود و در فتح گلگت و ہونزہ ونگر کوشید۔ لہذا از

گوہر امان در پونیال عزور شدہ کریم خان بحکومت گلگت مسلط گشت۔ و نطوشاہ قلعہ دار و مددگار او در آنجا ماندہ متہر داہن بجانب کشمیر رجعت نمود و قصہ آن در حصہ اول کتاب گذشت[1]

ہمدرین سال حوض چشمہ شاہی را ناظم صوبہ مرمت ساختہ "چشمہ شیخ"[2] تاریخ است۔ ہمدرین سال متصل امیراکدل شیخ باغ احداث نمود۔

و در سنہ ۱۲۵۹ھ یکی از سادہوان ریاضت کیش در بتخانہ کوہ سلیمان بعبادت مشغول بود دو کس از ساکنان دارد و کہ بکیش اسلام بودند برائی دیدن بتخانہ در آنجا رفتند سادہوی مذکور آن دو شخص سیاح را درون بتخانہ دخول نداد چون مردم دارد و مجہول مطلق ہستند سادہوی مذکور را بسنگ و چوب قتل کردند و آن بت سنگین کہ از عہد بعید در آنجا بود شکستند۔ بوقوع این واقعہ از شہریار لاہور تشدد و شدید رسید و قاتلان را زمیان پریدہ رخنہ بایں تشویہ مردمان شہر را آزار کثیر عاید گشت۔ عاقبت شیخ محی الدین بیکر شولنگ نیار کنانیدہ در آنجا نصیب فرمود۔ آخر این سال در ماہ پوہ ستارہ ذات الاذناب از جانب مغرب ظاہر شدہ شعاعی طویل و وسیع داشت مردمان نہایت متردد شدند۔

ہمدرین سال مہاراجہ شیر سنگھ فرزند خود کنور پرتاب سنگھ قائم مقام کردہ عرصہ شش ماہ در سیر و شکار کوہسار گذرانید۔ و در ماہ اسوج[3] دارد لاہور شدہ تمامی

عروج راجہ گلاب سنگھ ہم بر خدمات سابقہ قائم ماند۔ و با آخر در معرکہ در حمایت مہاراجہ گلاب سنگھ در دریا سین (گلگت) جان داد۔ (گلاب سنگھ ص ۱۶۹)۔

[1] از صفحہ ۲۱۹ تا ص ۲۲۶ — [2] ۱۲۵۹ ہجری مطابق ۱۸۴۳ء۔ این تاریخ از گفتہ ہائے مرزا مہدی مجرم است بیت این است ؎

سال تاریخ حال "چشمہ شیخ" — گفت مجرم ز روی آگاہی

[3] مطابق ماہ ستمبر و اکتوبر تقویم انگلیسی

فوج خالصہ را برائی حاضری دسان فرمان داده و اکثر ملازمان قدیم بہبانہ پیری برطرف نمود۔ چون نوبت حاضری فوج سندانوالیہ بسبب آنہا را در عہد مہاراج حاضری گرفتن معمول نبوده درین امر مجبور شدند و عذرہا کردند راجہ شیر سنگہ کہ ہنوز ناتجربہ کار بود از مآل کار نیندیشیده بمقام شاه بلاول در باغ جمعدار خوشحال سنگہ برائی حاضری سندانوالیان مع فرزند خود اجلاس نمود۔ سردار اجیت سنگہ[1] سندانوالہ از روئی بدخصالی طمانچۂ دونالی کہ اعجوبۂ صنعت فرنگستان بود در دست گرفتہ پیش شیر سنگہ استاده ماند۔ و شیر سنگہ طمانچہ ازو درخواست نمود اجیت سنگہ طمانچہ پیش کرده بہانی چقماق را حرکت داده بر پیشانی او سر کرده سرش از تن برداشت[2]۔ وہمان لحظہ لہنا سنگہ[3] کنور پرتاب سنگہ را ذبح نمود۔

بیت:-

لرزه بر جان مرد و زن برخاست

خلق را شور محشر آمد یاد

مقارن آن حال جماعۂ سندانوالیہ بجانب قلعہ برفتند و راجہ دھیان سنگہ را در راه دیدند لہنا سنگہ و کیہر سنگہ سندانوالی از روئی بدسگالی او را برائی اصلاح صلاح جہانداری اندرون قلعہ بردند و بر ڈیڈی گرہ پالیان رسانیده بقتل آوردند۔ و[4] خزائن و حرمخانہ غارت کردند و مال و متاع را متصرف شدند۔ دران حال پر و بال ہیرا سنگہ پسر دھیان سنگہ کہ پسر خوانده رنجیت سنگہ بود افسران عسکر را فہمائش داده کہ شاہزاده

---

[1] اجیت سنگہ۔ [2] تاریخ راجگان کشمیر و جموں جلد اول صفحہ ۱۵۸۔ بروایت کننگہم قتل شیر سنگہ بتاریخ ۱۵ ستمبر ۱۸۴۳ء روئی نمود۔ (کننگہم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۵۶)۔

[3] یعنی لہنا سنگہ مجیٹھیہ عم اجیت سنگہ سندھیانوالیہ۔

[4] تاریخ راجگان کشمیر و جموں جلد اول صفحہ ۱۵۹ حاکم کلو و منڈی۔

دلیپ سنگھ را بر تخت بنشانند و مراد زیر گردانند پس شما را انعام و اکرام داده تمامی فوج را تنخواه مضاعف خواہم ساخت ۔ پس افسران افواج مہاراج با او متفق شده عہد نمودند و با جمعیت لشکر قلعه را محاصره کردند و بصدمۂ توپہای سرکوب پارۂ از بارۂ قلعه فرو ریختند و بجلادت و عجالت درون قلعه در آمده اجیت سنگھ و لہنا سنگھ و کیسٹا سنگھ را از تیغ گذرانیدند[1] و کالبدہای آن نابکاران را در میان شہر تشہیر کردند ۔ فرد :-

ہر که بدی کرد و به بد یار شد — او به بد خویش گرفتار شد

انگاه باتفاق امرای نامی شاہزاده دلیپ سنگھ[2] فرزند رنجیت سنگھ که بعمر نه سالگی بود بر تخت نشانیدند و ہیرا سنگھ را خلعت وزارت پوشیدند و بایفای موعود در تنخواہات خود تضاعف و تزائد بدیدند متقاران اتحال بہائی گورمکھ سنگھ که سرکردۂ مجاوران امرتسر بود و مصر بیلی رام خزینه دار گوبند گڈھ به ثبوت سازش بدسگالان بقتل آوردند[3] فقط وپیش از وقوع این واقعه شیخ غلام محی الدین زبردست خان مرزبان مظفر آباد به گرفتار کرده در شہر محبوس داشت و برادرزادۂ او حسین خان را بر حکومت مظفر آباد تسلط داده تهانه دار خود در قلعۂ مظفر آباد تعیین ساخت ۔ و بصدد این فتور رئیسهای پہاڑ و زمینداران آن دیار بمقام بغی و عناد ایستاده دست تطاول بکشادند

[1] کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحه ۲۵۶ و ۲۵۷ ۔

[2] دلیپ سنگھ فرزند مہاراجه رنجیت سنگھ از بطن رانی جندان بود ۔
(کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحه ۲۲۳) ۔

[3] بروایت کننگھم مصر بیلی رام در دربار مہاراجه رسوخ عظیم داشت ۔ این امر ہیرا سنگھ را بسیار ناگوار بود و از راه حسد و کینه او را قتل کنانید ۔ (ایضاً صفحه ۲۵۷) ۔

حاکم صوبہ لشکرے جرّار برائے سرکوبی قوم اشرار بافسری میرزا ایوب و پنڈت راجہ کاک [1] مامور ساخت۔ راجہ نجف خان و شیر احمد خان افواج خالصہ را قتل عام نمودہ میرزا ایوب در کاغان محبوس داشتند۔ و افسران افواج را موی سر تراشیدہ و ختنہ کردہ بینی و گوش بریدہ در پیش ناظم صوبہ فرستادند و اطراف کامراج را تاخت و تاراج نمودند۔ و در قصبہ سوپور عمارات شہر را آتش دادہ اہل ہنود را ضرر شدید رسانیدند۔

مہاراجہ شیر سنگہ را باصغای این ماجرا آتش غضب بجوش آمدہ ناظم صوبہ را چہار لک روپیہ مصادرہ نمودہ و شیخ امام دین [2] و سردار کشن سنگہ با جمعیت چہار ہزار سپاہ از راہ پونچھ و سردار گلاب سنگہ پووندی مع چہار ہزار سپاہ براہ ہزارہ برائے تدارک متمرّدان مامور ساخت۔ وقتیکہ شیخ امام دین در پونچھ رسید برگشتگی تخت لاہور و قتل شیر سنگہ بوقوع آمد و شیخ امام دین افسردہ و دلخستہ در شہر رسید و بغیر مصالحہ چارہ دیگر نسنجید۔ پس زبردست خان را پنجاہ ہزار روپیہ جرمانہ کردہ خلعت پوشیدنہا داد و کیلین او زوجہ رحمت اللہ خان را بعقد نکاح خود در آورد و با قبیلہ بمبوہا رابطہ کلّی بہم رسانیدہ شور و غوغای مردم بمبو رفع ساخت۔ قصّہ آن در حصہ اوّل [3] مشروح است۔

---

[1] پنڈت راجہ کاک در فرزند پنڈت بیربل در بود۔ در عہد مہاراجہ گلاب سنگہ رتبہ پیشکاری داشت۔ بعد ازاں بر حکمہ داغشال فائز گشتہ شہرت عظیم حاصل کرد۔ پنڈت راجہ کاک در شاعری ہم بود و فرخ تخلّص میکرد۔ راجہ کاک در ۱۸۰۶ء متولد گشتہ در ۱۸۶۶ء وفات یافت۔ (تاریخ اقوام کشمیر جلد اوّل صفحہ ۹۴)

[2] شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین متوفّی ۱۲۶۲ھ۔

[3] صفحہ ۲۳۵ و ۲۳۶۔

در سنہ ۱۲۶۱ھ[1] حادثۂ وبا ظہور یافتہ تا دو سہ ماہ جمعی کثیر بوادیٔ عدم شتافت ہمدرین سال سنگان خالصہ صمد بابائے چھچہ بل بتہمت گاوکشی ماخوذ کردہ مع عیال و اطفال ہفدہ کس در سرگین گاو سوختند[2]۔ فقط۔

چون ہیراسنگھ در اجرای قوانین سلطنت پرداخت پنڈت جلّا[3] از طرف خود مختار کار و صاحب اغنیار نمود وی از روی سفاہت با جمیع اعیان بدسلوکی و دلخراشی میکرد۔ و مہارانی[4] از افعال و اطوار وزیر و امیر دلگیر شدہ برادر خود جواہرسنگھ را اختیار و اغلا بخشید و اعیان و ارکان دولت را سخن کردن نمیداد۔ ہیراسنگھ بصلاح پنڈت جلّا جواہرسنگھ مغلول کردہ محبوس داشت۔ و مہارانی ازین سخن رنجیدہ شدہ پنہانی بطرف راجہ سوچیت سنگھ[5] پیغام فرستاد کہ ہیراسنگھ وزیر جوان است و پنڈت جلّا امیر شیطان و مہاراجہ طفل ناتوان از دست آنہا تمشیت امور ملک داری اصلا متصوّر نیست و ایشان بعجالت تمام بیایند و مسند وزارت را رونق بخشند۔ سوچیت سنگھ را با ہیراسنگھ سابقہ معاندت جبلّی بود بنابران برائے تذلیل او بکمال تعجیل بر ساحل دریائے راوی رسید و فوج شائستہ خود را آنجا گذاشتہ خود بمرافقت یکصد سپاہ از دریا

---

[1] مطابق ۱۸۴۵ء۔ [2] وجیز التواریخ بحوالۂ کشیر جلد دوم صفحہ ۷۴۵۔ نزد دے نگران این سانحہ فاجعہ بھولا ناتھ تھانیدار بود۔ [3] پنڈت جلّا از برہمنان شہر جموں بود۔ بنابر مرشدی خانوادہ راجگان جموں مخصوصاً اتالیقیٔ پسر راجہ دھیان سنگھ شہرت و رسوخ عظیم حاصل کرد۔ در حکومت راجہ دلیپ سنگھ فرزند مہاراجہ رنجیت سنگھ اقتدارش بپایۂ رسید کہ راجہ ہیراسنگھ ہیچ امر بدون رائے او طے نمی کرد و بالآخر ہمی پنڈت جلّہ در ماہ دسمبر ۱۸۴۴ء سبب ہلاکت خود و راجہ ہیراسنگھ شد (ملخص از کننگھمس ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۶۵ و ۲۶۶)۔ [4] مقصود از ملکہ "جندان" بیوۂ مہاراجہ رنجیت سنگھ آنجہانی است۔ [5] عم ہیراسنگھ۔

عبور کردہ در مقبرۂ شیخ اسمٰعیل قیام ساخت و خیال محال بخاطر آورد کہ افسران افواج
خالصہ پیشوائی کردہ مرا باعزاز و اکرام خواہند برد۔

چوں ہیرا سنگھ از قدوم میمنت لزوم عمّ[1] بزرگوار خود خبر شنید افسران
افواج را بزبر پا غلطید بعجز و لابہ بیان ساخت کہ راجہ سوچیت سنگھ برای کشتن من
از جموں آمدہ است اگر ایشان در معاونت و معاضدت من ہمّت خواہند کرد ہر یکے سپاہی
را یک یک اشرفی طلا انعام خواہم بخشید۔ پس لشکریاں بطمع زر با او متفق شدہ فردا
در مقبرۂ شیخ باستقبال راجہ سوچیت سنگھ مسارعت نمودند و در یک دم سر آں محتشم
زیر قدم فدا کردند و معاونان و ہمراہیان او در ملک عدم فرستادند[2]۔ ہیرا سنگھ
بوقوع ایں فتح نمایاں ہر یک سپاہ را یک یک اشرفی از خزینۂ شاہی انعام بخشید کہ
تعداد آں از ہشتاد ہزار افزون شد۔ بعد ایں واقعہ سردار عطر سنگھ سندانوالیہ
ہنگام قتل شیر سنگھ نزد انگریزہا در پناہ گزین شدہ بود بخیال استخلاص التیۂ وزارت
رخت معاودت بر بستہ در مقام نزد نادن نزد باوا بیر سنگھ کہ فقیر روشن دل
بود قیام ساخت۔ و باوا بیر سنگھ را الحاح و ابرام نمود کہ مرا بر مسند وزارت
بنشانند۔ باوا بیر سنگھ بجانب افسران فوج کہ منقاد او بودند تحریر ساخت کہ سردار
عطر سنگھ را معاونت و معاضدت نمایند و برکرسی وزارت بنشانند کہ پادشاہ
سکھ را وزیر ہم سکھ باید بود۔

باستماع ایں خبر ہیرا سنگھ را زہرہ زہرہ شدہ سرگروہان افواج را در اثنای

---

[1] یعنی از سوچیت سنگھ۔ [2] بقول سید محمد لطیف ایں محاربہ بمقام "میاں وڈر"
از حوالی لاہور واقع شد۔ (لاہور آرکیٹیکچر اینڈ اینٹی کوئٹی ص ۸۲ مصنفہ سید محمد لطیف)

کرده بر آن آورد که فردا بمقام ترن تارن رفته باوا بیر سنگه را با جمیع مجاوران
بتخانه و سرداران عطر سنگه مع توابع و لواحق خود بشلک توپها در چاه عدم انداختند.
و در سنه ۱۲۶۰ھ[1] جواهر سنگه خالوی[2] دلیپ سنگه که در بند زندان اسیر بود
با افسران عسکر باعطای سیم و زر سازش کرده بوثوق ایمان پیمان ساخت که هرگاه
هیرا سنگه و پنڈت جلا را از میان بردارند و مرا بر منصب وزارت مستقل دارند لشکر
شاهی هر یک سپاه را یک یک گلوبند زرین بقیمت یک یک صد روپیه عطا خواهم ساخت
عسکریگان بطمع زر مانند اخگر افروخته شده هیرا سنگه را پیغام فرستادند که اگر
بالذوی پنڈت جلا بدست ما ندهید از جان خود دست بشوید. هیرا سنگه بنا بر
غیرت جبلی دست پنڈت جلا بدست مخالفان دادن نتوانست. موجب آن لشکریان
را آتش قهر بجوش آمده بر قتل وزیر مستعد شدند و از چهاونی[3] ها خروج کردند. چون
هیرا سنگه اصلاح این امر خطیر بوجهی کردن نتوانست با جمعی از معاونان خود بجانب
جموں گریخته رفت. چون بر لب دریای راوی رسید مخالفان در عقب و تاشش
میل تعاقب کردند چون تلاقی فریقین روی داد بمقابله پیوستند. و در ازدحام فوج
هیرا سنگه[4] و پنڈت جلا و سوہن سنگه پسرچه گلاب سنگه با جمیع متعلقان خود مقتول
شدند. جواهر سنگه بر منصب وزارت عروج یافته یک یک گلوبند زرین به قیمت
یک صد روپیه به لشکر مظفر بخشید. خزینهٔ شاهی خالی شد. و بعد وقوع این واقعه

---

[1] مطابق ۱۸۴۴ء — [2] برادر رانی جنداں — [3] چهاونی بهندی عسکرگاه
[4] قتل پنڈت جلا و هیرا سنگه هر دو بتاریخ ۲۱ دسمبر ۱۸۴۴ء
واقع شد. (کننگهم هسٹری آف دی سکهس صفحه ۲۶۶) —

اندر بار لاہور لشکر مغرور برائی گرفتار کردن جواہر سنگھ برادر ہیرا سنگھ و ضبطی مال و دولت و جاگیرات راجہ ہیان سنگھ و راجہ سوچیت سنگھ با فسری لعل سنگھ و جرنیل میوا سنگھ الوطویلہ و کور صاحب بطرف جموں لشکر کشی کرد فیروزی یافت چون لشکر جرار از چار سو بر ملک جموں یورش آورد چند گاہ آتش ہیجا در چند جا مشتعل بود۔

عاقبت راجہ گلاب سنگھ افواج خالصہ را باستمالت ملاراز رپاشی کردہ با خود متحد و متعہد ساخت و خود را بدست ایشان سپردہ بطرف لاہور نہضت فرمود و در آنجا چند گاہ نظر بند شد چون افواج شاہی بعضی اعیان دربار مددگار او بودند دست استیلای مخالفان برسر او نرسید۔ عاقبت بحسن تدبیر و حمایت تقدیر بجانب جموں رجعت نمود۔

وہمدران ایام پشورا سنگھ[1] پسر رنجیت سنگھ بدعوی وراثت در حدود سیالکوٹ شورش برداشت و در آنجا افواج راجہ گلاب سنگھ را بجبر و قہر رفع کردہ در قلعۂ اٹک پناہ یافت و در ملک ہزارہ غارت کردہ رایت تغلب افراشت۔ اندر بار لاہور چتر سنگھ و فتح خان[2] با لشکر فراوان بمدافعت او مامور شد و پشورا سنگھ در قلعۂ اٹک محصور ماندہ بایام محاصرہ بطول انجامید آخر پشورا سنگھ بنام افسران عسکر خالصہ بہر جا خطہا فرستاد کہ این ضعیف پسر رنجیت سنگھ وارث ملک و تخت و دیہیم است ایشان نمک خوار پدر من بودہ اند و بکلام دلیل قتیل نسل من مستعد شدہ اند۔ با صغای این حرا لشکر خالصہ از محاربات او باز ماندہ بلکہ دربار لاہور را برائی دادن حصۂ وراثت او مدعی شدند۔ جواہر سنگھ درین امر خطیر دلگیر و درماندہ فروماندہ عاقبت باتفاق اعیان دربار پشورا سنگھ را وثیقہ

[1] یکے از فرزندان مہاراجہ رنجیت سنگھ است کہ بوقت تسخیر پشاور پیدا شدہ و بدین مناسبت بنام پشورا سنگھ موسوم شد (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۵۸)۔ [2] فتح خان ٹوانہ۔

جاگیر یک لک وپیہ فرستادند وآں کوتہ اندیش بامید حصول جاگیر خویش دروازۂ قلعہ مفتوح ساختہ افواج خالصہ بصلح وصفا داخل قلعہ شدند۔ از آنجا کہ جواہر سنگھ را درمشایعت پشوراسنگھ مراغب نبود بنابراں بنام فتح اللہ خان دارا کٹھک پیغام فرستاد کہ پشوراسنگھ را بہر نوع کہ داند کار را ختتام رساند۔ فتح اللہ خان کہ از جان نثاران وزیر بود در حالت بیخبری پشوراسنگھ را[1] از تیغ گذرانید واز دربار لاہور بحلدوے این خدمت بر نظامت ہزارہ مسلط گشت۔ چوں خبر قتل پشوراسنگھ بسمع افواج خالصہ رسید ہمہ ہا بر قتل جواہر سنگھ مستعد شدند و مہارانی را پیغام فرستادند کہ اگر بازوی جواہر سنگھ بدست ما نہ سپارد زمین لاہور از خون سرکشان رنگین گردد۔ مہارانی دریں امر مجبور شدہ از مداہنت و مراقبت درگذشت و فردا بمرافقت دلیپ سنگھ و جواہر سنگھ بر ہودج فیل سوار شدہ درمیان لشکر نہضت ساخت خیال داشت کہ افسران عسکر را باستمالت و میاسطت دلاسا نمودہ از قتل جواہر سنگھ باز دارد۔ چوں مہارانی درمیان عسکر رسید لشکریان مہارانی و دلیپ سنگھ را از ہودج برداشتہ درمیان خیمہ در آوردند۔ و جواہر سنگھ را بر ہودج فیل قتل کردند[2] رانی و راجہ محروم و مایوس در حیرت و افسوس فرو ماندند۔ فقط۔

چوں در سلطنت لاہور ہمچنین فساد و عناد راہ یافت عسکر سنگان خالصہ تقریباً یک لک سپاہ جرار خونخوار بود ہمہ ہا خودسر شدند و خیال متابعت کسے بخاطر نیاوردند و در ملک خود در نظادل و تاراج و خونریزی مبادرت نمودند۔ پس اعیان و ارکان سلطنت

[1] بروایت کننگھم (ص ۲۷۰) قتل پشوراسنگھ ما بین ماہ اگست و ستمبر ۱۸۴۵ء واقع شد۔

[2] جواہر سنگھ بتاریخ ۲۱ ماہ ستمبر ۱۸۴۵ء مقتول شد۔ (ایضاً صفحہ ۲۷۱)۔

دریں امر ستوه آمده کنکاش کردند که این فوج خونخوار و جرّار را بغیر سرکار انگریزی هیچکسی سرکوبی نتوانند ساخت بنابراں ارکان سلطنت از مآل کار نیندیشیده تمامی افواج را فهمایش دادند که شما را در عهد رنجیت سنگه فی نفر همگی شش روپیه تنخواه بود اکنون فی نفر دوازده روپیه از خزانهٔ عامره مقرر دارند و بر جلادت و شجاعت شما افسوس است که گورنمنٹ[1] انگریزی را بر ممالک محروسهٔ سرکار لاهور اندازهٔ تصرف دارد چنانچه دریں روزها قصبهٔ موڑان[2] را قبضه کرده آینده خیال پیش قدمی می کنند اگر این آفت عظمیٰ از دست شما رفع نگردد عنقریب زوال سلطنت خواهد شد۔ افواج خالصه از بادهٔ غرور مخمور بود و بتحریک و تحریص آنها از چهاؤنی ها برآمده بمقام میان میر لام[3] بستند و بر جنگ گورنمنٹ انگریزی مستعد شدند۔

تسلّط یافتن شاهان برطانیه بممالک قلمرو هندوستان و پنجاب و کشمیر

در سنه ۱۳۰۰ء خاصیت سنگ جاذبهٔ آهن[4] با ضمیر حکمای فرنگ القا گشته و به نیروی آن مخترع آلهٔ قطب نما شدند و به رهنمونی آن در سیاحت بحر محیط باطراف و جهات بعید در جهازرانی مبادرت نمودند۔

حکومت اهل پرتگیز

اوّلاً در سنه ۱۴۹۸ء ۲۲ ماه مئی واسکوڈیگاما از ساکنان پرتگیز[5] بسبیل

۱ حکومت۔ ۲ موران در ریاست نابهه۔ برائے قضیهٔ موران رجوع کنید به کننگهم هسٹری آف دی سکهس صفحه ۲۶۲ ـ ۳ "لام" لفظ هندی بمعنے جنگ۔ ۴ برائے تحقیق دریافت سنگ آهن ربا رجوع کنید به تاریخ حسن جلد اوّل حاشیه ۵۳، صفحه ۲۹۔
۵ صحیح :۔ "پرتگال" در یورپ جنوبی۔

خوش امید[1] عزیمت ہندوستان نمودہ بقصد محنت ابتلاء طی مسافت بحر محیط کردہ بمقام کالی کٹ نزول یافت و تحقیق و تفتیش حالات این طرف کردہ بعد دو سال و دو ماہ بملک خود باز گشت رسید پس بہ رہنمونی او تاجران ملک پرتگیز بجانب ملک ہند ابواب تجارت مفتوح داشتند و اکثر جاہا کوٹھی ہا انداختند بعضے مقامات ہندوستان در قبضۂ حکومت در آوردند پس برائی انتظام امورات ملکی و مالی از طرف شاہ پرتگیز وبسرای[2] مقرر گشتند در توسیع حکومت و توفیر تجارت نہایت کوشیدند۔ عاقبت بسنہ ۱۵۶۰ء (سنہ ۹۶۶ھ) حکومت آنہا را تنزل پدید آمدہ از قلمرو ہند بدر شدند[3]۔

حکومت اہل ڈچ

در سنہ ۱۵۹۴ء شخصے از ساکنان ملک ڈچ ہوٹ مین[4] نام کہ بزبان ہندی خوب ماہر بود بطور تجارت در ملک ہند رسید۔ در ہر جا محبت کلی بہم رسانید رجعت نمود و بہ تحریک و ترغیب او تاجران ملک ڈچ آمد و رفت خود در ہند جاری کردہ ممالک بسیار در قبضۂ اقتدار در آوردند۔ و در سنہ ۱۶۵۶ء اہل پرتگیز بہ مخالفت و منازعت آنہا میادرت

---

[1] بزبان انگلیسی Cape of the Good Hope

[2] وائیسرائے لفظ انگلیسی بمعنے نائب السلطنۃ۔

[3] صحیح این است کہ اخراج پرتگالیان از ہند بالکلیہ نشدہ است بلکہ تاحال سہ مقامات یکے گوا و دوم دمن و سیوم جزیرۂ دیو در تحت تصرف این قوم بالترتیب مشتمل بر رقبہ جات ۱۳۰۱، ۱۴۹، ۲۰ مربع میل است۔

(دی آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا مصنفۂ سمتھ صفحہ ۳۳۶)۔

[4] Cornelius Houtman

نمودہ جزیرۂ لنکا و ملاکاس[1] وغیرہ از تصرف آنہا بدر کشیدند و درین اثنا معاندان قدیمی اہل برتگیز صاحبان انگریز رسیدہ بعضی اطراف مثل سیرام پور[2] و ٹرنیکوبار کہ زیر تحت اہل ڈچ باقی ماندہ بود خرید کردہ قبضہ نمودند[3] و نام و نشان اہل برتگیز در ملک ہند نگذاشتند۔

حکومتِ اہل فرانس

در ۱۶۰۴ء اہل فرانس آمد و رفت خود در ہند شروع نمودند و در ۱۶۶۴ء کالبرٹ صاحب در ملک سورت فرنچ کمپنی[4] قائم ساختہ رفتہ رفتہ علاقہ جات بسیار از حاکمان ہندوستان خرید کردہ توسیع ملک و ترقی حکومت خود بدرجۂ اعلیٰ رسانیدند و در فرقۂ آنہا بہادران نامی و عہدہ داران گرامی ہمچنان عالی حوصلہ بودند کہ در جنود انگریزان مثل آنہا یافتہ نمی شود و پانڈی چری و چندرنگر و کریکل و ماہی اضلاع نظام وغیرہ در قبضۂ حکومت فرنچ کمپنی داخل شدند[5]۔ دران اثنا نیر اقبال دولت برطانیہ طلوع نمودہ ممالک مقبوضۂ آنہا فتح کردند و در ۱۷۶۹ء[6] حکومت فرنچ

---

[1] در اصل نسخہ "بلاکاسی" مذکور است۔ [2] نزد کلکتہ (بنگال)۔ [3] انگلیسیان شہر سیرامپور و ٹرنیکوبار را از ولندیزیان در ۱۸۴۵ء خرید نمودند (دی آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا مصنفہ سمتھ صفحہ ۳۳۷)۔ [4] انڈین ایمپائر صفحہ ۴۳۵ مصنفہ سر ڈبلیو۔ ڈبلیو ہنٹر۔ بقول ہنٹر قیام "فرنچ کمپنی" در ۱۶۶۴ء بار پنجم بود۔ [5] ہنٹر تعداد این مقبوضات پنج عدد نوشتہ است کہ رقبۂ آنہا ۲۰۳ مربع میل می باشد (ایضاً صفحہ ۴۳۶)۔ [6] بقول ہنٹر آخری منسوخی کمپنی مزبور یازدہ سال بعد ازین در ۱۷۹۰ء بقرار داد مجلس ملی واقع شد (ایضاً)۔

کمپنی از ملک ہند سر بسر برداشتہ عملداری خود قایم کردند۔

حکومت سرکار کمپنی انگریز بہادر

اوّلاً در ۱۵۶۰[1]ء سٹونسن[2] نام یک انگریز از ولایت آمدہ در تمامی بلاد و امصار قلمرو ہندوستان سیر و سیاحت نمودہ تحقیق حالات جزو و کُل کردہ رجعت فرمود پس مردمان انگلستان را باستماع محاسن ہندوستان شوق و سیاحت افزودہ بنا بران بعضی کسان از ملکہ خود الزبتھ مراسلات محبت آمود در بارۂ استحکام و ارتسام سلسلۂ محبت و اخلاص بنام اکبر شاہ نوشتہ گرفتند و بجانب ہند نہضت کردند اکبر شاہ بہ نسبت آنہا الواع مراعات خاطر خواہ بجا آوردہ تاکہ فیما بین سلطنتین رابطۂ محبت و یکجہتی استحکام و ارتسام پذیرفت۔

و بعد از آن آمد و رفت انگریزان بطور تجارت در ملک ہند معمول شد چراغ تجارت فروغ یافت۔ اوایل ۱۶۰۰ء چند شخص سوداگر باہم اتفاق کردہ برای تجارت ہند جہاز مقرر کردند و از ملکہ الزبتھ کہ دران ایام فرمانروای انگلستان بود اجازت خواستند ملکہ مذکور آنہا را کمپنی تجارت ہند شرقی[3] خطاب بخشید و شرایط و عہود باہمدیگر مضبوط کردہ مرخص فرمود و در ملک خود اشتہار داد کہ بغیر کمپنی مذکور ہیچ کسے از تاجران انگلستان تا عرصہ پانزدہ سال بجانب ہندوستان مسابقت ننماید۔

---

[1] صحیح ۱۵۷۹ء - (انڈین ایمپائر صفحہ ۴۲۷)۔ [2] صحیح سٹیفنس اولین سیاح معتمد مشرق زمین است کہ از قوم انگلیسیان بہند سفر نمود۔ این مرد در نیو کالج آکسفورڈ تعلیم حاصل نمودہ منتظم جسوئیٹ کالج (مدرسۂ عیسوی) شد۔ در ۱۵۷۹ء بطرف ہند مسافرت نمودہ شہرت عظیم حاصل کرد (ایضاً صفحہ ۴۲۷)۔ [3] بقول ولیم ہنٹر تشکیل کمپنی جدید بتاریخ ۳۱ دسمبر ۱۶۰۰ء بعمل آمد۔ (انڈین ایمپائر صفحہ ۴۲۸)۔

تاجران مذکور تا انقضای میعاد در قلمرو هند ترویج تجارت و ترقی شوکت نموده بشرائط قدیمه جدیده آمد و رفت خود ها بدستور سلوک داشتند۔

و در سنه ۱۶۱۲ء باجازت جهانگیر پادشاه بمقام سورت و احمدآباد و کهمبایت و سواحل کارومنڈل کوٹھی ها انداختند و ترقی تجارات بدرجهٔ اعلیٰ رسانیدند۔ و در سنه ۱۶۴۰ء در شهر مدراس باجازت راجهٔ آنجا کوٹھی سنٹ جارج[1] بطور قلعه بنا کردند۔ و نیز بتجویز شاه جهان در ملک بنگاله کوٹھی عجیب افراختند۔ دران زمان حاطهٔ بمبئی در قبضهٔ اهل پرتگیز بود چون شاهزاده چارلس ثانی دختر شاه پرتگیز در عقد ازدواج خود درآورد شاه پرتگیز حاطهٔ بمبئی عوض جهیز دختر[2] به چارلس ثانی بخشید بتقریب آن صاحبان کمپنی حاطهٔ بمبئی را متصرف شدند[3]۔ و در عهد عظیم الشان[4] سنه ۱۶۸۸ء کلکته و سوتانٹی و گوبند پور

[1] قلعه سینٹ جیورج و حالا مدراس از تعمیر فرانسیس ڈے است۔ در سنه ۱۶۵۳ء اهمیتی بزرگ حاصل نموده یکی از بنادر ممالک شرقیه گشت۔ اهمیت تمام درجادا از بنایش معدوم شد۔ مدراس یا مدراس پٹم ۲۳۰ میل جنوب سرولی پٹم است که قبل از وجود اول الذکر اهمیتی بزرگ داشت (هسٹری آف دی برٹش انڈیا انڈر دی کمپنی اینڈ کراون صفحه ۳۷ و ۳۸ مصنفه پی۔ ای۔ رابرٹس صاحب)۔ [2] کیتهرائن براگانزا۔ [3] اگرچه عروسی چارلس ثانی با شهزادی کیتهرائن دختر شاه پرتگال، در سنه ۱۶۶۰ء منعقد شد و شهر بمبئی از طرف آخر الذکر در جهیز دختر خود به شاه چارلس داده شد لیکن انتقال بمبئی به نوشته قبل از سنه ۱۶۶۵ء وقوع نگشت۔ چارلس حاطهٔ بمبئی را سال بقبضهٔ خود داشته برده پوند سالیانه حواله ایسٹ انڈیا کمپنی کرد۔ (انڈین امپائر صفحه ۴۳۳)۔ [4] عظیم الشان پسر دوم بهادر شاه بادشاه دهلی بود۔ در عهد اورنگ زیب عالمگیر ناظم بنگال شد و شهر پٹنه را دار السلطنت خود

خرید کردہ قبضہ نمودند۔ و در ۱۶۹۸ء از پیشگاہ شاہ انگلینڈ کمپنی[۱] دوم مقرر شدہ آنہا در ہند آمدہ تجارت و حکومت را ترقی بخشیدند۔ و در ۱۷۰۸ء باجازت ولیم سوم ہر دو کمپنی باہم ملحق[۲] ساختہ کمپنی متحد نام کردند۔ و در عہد فرخ سیر ۱۷۱۷ء بتقریبی کہ درد دیگر فرخ سیر گفتہ شد رعایت و حمایت بسیار بحال کمپنی عاید گشتہ کہ باجازت او سی و ہفت ضلع خرید کردند و بمقام کلکتہ قلعۂ ولیم فورٹ باستحکام تمام بنیاد نہادند۔ و دران ایام رئیسان ہندوستان را باہمدیگر منازعت و مخالفت ہمی بود از صاحبان کمپنی ہر کسی استعانت و استمداد می نمود موجب آن کمپنی ذرنگہداشت فوج متوجہ شدہ جمعیت افواج بہم رسانید۔ و اندران زمان بر ساحل کارومنڈل[۳] کمپنی اہل فرانس باستقلال بود موجب تقدیر بر شاہ فرانس و انگلستان با ہمدیگر در ولایت متنازع شدند و درین حال کمپنی فرانس مخالفان کمپنی متحد را امداد و اعانت میکردند۔

ساخت و نامش عظیم آباد نہاد۔ در ۱۱۲۴ھ مطابق ۱۷۱۲ء بعد وفات خود برائے سلطنت برخاست۔ ولے برادر کلانش جہاندار شاہ با دو برادر خود متفق شدہ ہشتم ماہ صفر ۱۱۲۴ھ عظیم الشان را از میان برداشت (واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۲)۔

[۱] بقول ہنٹر این کمپنی جدید چنان قوی شدہ بود کہ بمقابلۂ او کمپنی قدیم یعنی ایسٹ انڈیا از دہ آراء در مجلس ملی ناکام شد۔ راس المال این کمپنی یک دو ملیون سٹرلنگ ریسنڈ بود۔ بالآخر از مساعی لارڈ گاڈلفن در ۱۷۰۸ء ہر دو جدید و قدیم کمپنی دوبارہ یک شدہ رونق دہندہ ایسٹ انڈیا کمپنی شدند۔ (انڈین ایمپائر صفحہ ۲۲۸)۔

[۲] این الحاق بمساعی لارڈ گاڈلفن چنانکہ در حاشیۂ سابق مذکور شد بعمل آمد (ایضاً صفحہ مذکور)

[۳] ۱۷۱۲ء تا ۱۷۱۹ء۔ ساحل نزد مدراس۔

چنانچہ اہل فرانس خواستہ بودند کہ مظفر جنگ[1] پسر نظام الملک[2] را حاکم دکن
خواہند ساخت و اہل انگلستان میخواستند کہ ناظر جنگ[3] پسر دوم نظام الملک را بر صوبہ داری
مستقل دارند۔ و محمد علی[4] نواب را کرناٹک خواہند داد ازین و میان ہر دو کمپنی محاربہ و
مقاتلہ[5] بوقوع آمدہ اہل فرانس ہزیمت خوردہ مفرور شدند۔ و اہل انگلستان قرجات و علاقہ جات
متفرقۂ آنہا را در مدراس وغیرہ متصرف شدند و طاقت و ثروت بہم رسانیدند۔ و در سنہ ۱۷۵۶ء[6]

[1] نواب ہدایت محی الدین خان المعروف بہ مظفر جنگ نواسۂ نظام الملک آصف جاہ بود
نام پدرش متوسل خان است۔ مدتے حاکم بیجاپور بود۔ بعد وفات جد خود نظام الملک
بارادۂ تسخیر مملکت نظام دکن بخال خود ناصر جنگ بجنگ آمد بحمایت فرانسیان ہم معاون او
گشتند چنانچہ در سنہ ۱۷۴۹ء برارکاٹ حملہ آوردہ حاکم آنجا نواب انوار الدین را قتل نمود مظفر جنگ
بعد از سلطنت دو ماہ از دست ہمت خان بندوقچی کہ قبل ازین ناصر جنگ را در سنہ ۱۷۵۰ء
قتل کردہ بود مقتول شد۔ (قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۲۱۹)۔

[2] نظام الملک آصف جاہ متوفی سنہ ۱۷۴۸ء۔ [3] صحیح "ناصر جنگ" خال نواب
مظفر جنگ متوفی سنہ ۱۷۵۰ء۔ [4] محمد علی خان المعروف بہ والا جاہ نواب کرناٹک پسر نواب
انوار الدین خان بود۔ بعد فوت پدرش نواب ناصر جنگ در سنہ ۱۷۵۰ء او را نواب کرناٹک تسلیم
کردہ باعانت انگلیسیان تخت نشین شد۔ بعمر ۷۸ سال بتاریخ ۱۳ اکتوبر ۱۷۹۵ء فوت
شد۔ (قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۱۹۷)۔ [5] برائے تفصیل محاربات فیما بین
انگلیسیان و فرانسیان رجوع کنید بہ ہسٹری آف برٹش انڈیا (انڈر دی کمپنی اینڈ دی کراؤن)
از صفحہ ۱۰۷ تا ۱۱۱۔ [6] سنہ ۱۷۵۶ء اولین سال تخت نشینی سراج الدولہ است۔
درین وقت سراج الدولہ بیست سالہ بود (انڈین ایمپائر صفحہ ۴۴۸)۔

سراج الدوله ناظم بنگاله بمحاربت انگریزان لشکر کشید قلعهٔ فورت ولیم را قبضه کرده مال تجارت انجا تمام بغارت برد. صاحبان انگریز بر کشتی ها سوار شده مفرور شدند و از افسران فوج انگریزی یکصد و چهل و شش نفر بدست نواب اسیر شده در محل مضیق محبوس گشتند فردا همگی بیست و سه نفر از آن مهلکه زنده برآمدند[1]. چون خبر این واقعه به مدراس رسید از آنجا کرنیل کلائیو با فوج گران بیورش آورده مخالفان را قلع و قمع کرده قلعه مفتوح ساخت. پس مخالفان سراج الدوله با کرنیل کلائیو متفق شده در میدان پلاسی[2] بجنگ پیوستند. سراج الدوله منهزم شده در مقام راج محل بقتل رسید[3]. و میر جعفر[4] بر حکومت بنگاله استقلال یافت بعد چندگاه میر جعفر معزول کرده بجائے او میر قاسم را اقتدار بخشیدند. و میر قاسم رشتهٔ معاهده گسسته حقوق تجارت کمپنی ضبط نمود و آتش فساد مشتعل گشت بعد حرب و ضرب شدید میر قاسم که داماد میر جعفر بود

---

[1] نزد محققین صحیح این است که واقعهٔ "منفذ تاریک" (Black hole) مطلقاً بوجود نیامده و آنکه حسن نوشته است مبنی بر روایات مؤرخین متعصبین انگلیسی است که هندیان را در انظار عالم اسفل ترین از حیوانات مصور کرده اند. غلام حسین سلیم مصنف ریاض السلاطین (تصنیف ۱۲۰۲ھ مطابق ۱۷۸۷ع) با وجود توصیف انگلیسیان و تنقیص سراج الدوله از ذکر سانحهٔ مزبور کلیتهً خاموشی اختیار کرده است.

[2] صحیح "پلاسی" هفتاد میل بطرف شمال از کلکته. [3] بروایت غلام حسین سلیم "قتل سراج الدوله در آخر ماه شوال ۱۱۷۰ھ واقع شد" (ریاض السلاطین صفحه ۳۷۴). برای احوال مزید سراج الدوله رجوع کنید بصفحات ۶۳۷ و ۶۳۸ از همین جلد. [4] جعفر علی خان که در تاریخ به میر جعفر مشهور است بعد از وفات نواب سراج الدوله در ماه شوال ۱۱۷۰ھ مطابق ۱۷۵۷ع از مدد انگلیسیان بر تخت بنگال نشست.

معزول شده بجای او میر جعفر بدستور استقلال یافت - و در ۱۷۶۵ء[1] میر قاسم از شجاع الدوله[2] و شاه عالم ثانی معاونت و مددگار شده در مقابلت انگریز لوائی محاربت افراختند - چون صاحبان انگریز غالب آمدند الہ آباد و لکھنؤ از شجاع الدوله گرفتند صوبه بهار و بنگاله و اڑیسه از شاه عالم نزع کردند - شجاع الدوله اخراجات جنگ ادا کرده بر ممالک خود باز قابض شد - و شاه عالم هر سه صوبه[3] صاحبان انگریز بخشید همگی صوبه دهلی را قابض ماند - دران زمان سلطنت برطانیه در هند قائم گشت - چون پادشاه انگلینڈ دانست که کمپنی ممالک بسیار از قلمرو هند مفتوح ساخت از محفل پارلیمنٹ باجتماع جمیع امراء و وزراء و شرفا بدینگونه تجویز قرار یافت - یکی آنکه صاحبان کمپنی در امور دا

---

۱ صحیح "۱۷۶۴ء" است - این محاربه در تاریخ بنام بکسر مشهور است و بتاریخ ۲۳ اکتوبر ۱۷۶۴ء مابین افواج انگلیسی و افواج اتحادیان میر قاسم رو داد - بقول آنکه از طرف انگلیسیان میجر منرو کماندار بود که مابعد به سرکیٹر مشهور گشت - درین جنگ از هندیان دو هزار و از انگلیسیان ۸۴۷ افراد طعمه اجل شدند (دی آکسفورڈ هسٹری آف انڈیا صفحه ۵۰۰) - ۲ نواب شجاع الدوله فرزند نواب منصور علی خان صفدر جنگ ملقب جلال الدین حیدر در ۱۱۴۴هـ متولد گشت - بعد وفات پدر در ۱۱۶۷هـ در فیض آباد بر مسند ریاست نشست - بتاریخ ۲۹ ماه جنوری ۱۷۷۵ء فوت شده در گلاب باڑی فیض آباد مدفون شد - "رفت نواب شجاع الدوله" تاریخ است (مفتاح التواریخ صفحه ۳۵۴) برائے مزید احوال شجاع الدوله نیز رجوع کنید به عماد السعادت مصنفه میر سید غلام علی خان میر منشی حیان بلی - ۳ انگلیسیان در عوض این صوبه جات ادائیگی.... ۲۶,۰۰۰۰۰ روپیه سالیانه بشاه عالم وعده نمودند (ایضاً صفحه ۵۰۳) -

جنگ و انتظام معاملات ملکی و مالی اوّلاً از محکمۂ وزرائے دولت انگلستان مجاز شوند پس درنفاذ آں پرداختند۔ دوّم آنکہ از جانب بادشاہ سوپریم کورٹ یعنے عدالت در حکومت آنہا شامل باشد۔ سیوم آنکہ در مملکت ہندوستان از طرف سرکار انگلستان ہمیشہ گورنر جنرل مستقل ماند ہمراہ او کونسل علیحدہ مقرر باشد۔ پس حسب منشاء پارلیمنٹ صاحبان کمپنی منظوری دفعات نوشتہ دادند اولاً۔

وارن ہیسٹنگز[1] در ۱۷۷۴ء وسیرائی ہند مقرر شدہ نظام الملک نواب دکہن برائی حمایت خود ضلع گنٹور و بعضی ضلاع شمالی بصاحبان کمپنی پیشتر دادہ بود اکنون نواب حیدر علی اضلاع مذکور را با ریاست میسور شامل کردہ آتش فساد مشتعل گشت۔ وسیرائی ہند نواب حیدر علی[2] را شکست دادہ مرہٹیان را قتل عام نمود۔ و ریاست میسور مع اضلاع مذکور ضبط کرد و از آصف الدولہ[3] ملک بنارس خرید ساخت۔

---

[1] از ۱۷۷۴ء تا ۱۷۸۵ء۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا سمتھ از صفحہ ۵۱۰ تا ۵۲۰۔ [2] حیدر علی فرزند فتح محمد خان است۔ بقول پروفیسور محب الحسن اسلافش از قریش اند در اواخر قرن شانزدہم میلادی وارد ہند (جنوبی) شدند۔ حیدر علی در ۱۷۲۱ء متولد شد۔ اُمی محض بود ولے در زیرکی و ذہانت عدیم المثال بود۔ بعمر ۲۷ سال منسلک عساکر میسور گشتہ بعقل خداداد و حُسن خدمات برتبۂ سپہ سالاری فائز گشت۔ دریں وقت نن جاراج در مملکت میسور مختار کل بود۔ حیدر علی بتدریج اثر و رسوخ پیدا کرد و بالآخر در ۱۷۶۱ء برتخت میسور قابض شد۔ مدة العمر بر مقاومت انگلیسیاں کمربستہ ماند۔ در ۱۷۸۲ء بعمر شصت سال بعارضۂ سرطان درگذشت و بجایش پسرش سلطان طیب (ٹیپو) برتخت نشست۔ (ہسٹری آف سلطان ٹیپو از صفحہ ۳ تا صفحہ ۲۵)۔

[3] صحیح این است کہ الحاق بنارس از راجہ چیت سنگھ پسر بلونت سنگھ در ۱۷۷۵ء بوقوع آمد۔ چیت سنگھ

لارڈ کارنوالس[1] در سنہ ۱۷۸۶ء[2] خلعت گورنری پوشید۔ در عہد او با نواب حیدرآباد و لکھنؤ عہدنامۂ جدید منعقد گشت۔ و ہمراہ ٹیپو سلطان[3] بعد محاربہ و مقاتلہ صلح شد۔ علاقہ جات بسیار از ممالک سلطان ٹیپو و نظام الدولہ در دست کمپنی افتاد و سرنگاپٹم[4] مفتوح شد۔ و در عہد لارڈ مذکور قانون ملکی و مالی کہ تا حال در قلمرو ہند جاری است ترویج یافت۔

لارڈ سر جان شور در سنہ ۱۷۹۲ء[5] بر مسند گورنری جلوس یافت و با رؤسای ہند صلح و صفا نمود۔

لارڈ مارنگٹن[6] در سنہ ۱۷۹۸ء گورنر جنرل مقرر شد۔ و سلطان ٹیپو بقتال و جدال[7]

---

۴۴ درسال ۱۸۱۰ء در گیا بہار بحالت جلاوطنی فوت کرد۔ برائے تفصیل نگاہ کنید امپیریل گزیٹیر آف انڈیا جلد ہفتم صفحہ ۱۸۸ چاپ ۱۹۰۸ء۔ [1] از ۱۷۸۶ء تا ۱۷۹۳ء۔

[2] صحیح:- ۱۷۸۶ء۔ [3] سلطان میسور از ۱۷۸۲ء تا ۱۷۹۹ء۔

[4] آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا مصنفہ سمتھ صاحب صفحہ ۵۶۰۔ [5] صحیح:- ۱۷۹۳ء۔ (ایضاً صفحہ ۵۷۴)۔ [6] یعنی لارڈ ولزلی۔ [7] اما تحقیق آنست کہ ذمہ دار این قتال و جدال لارڈ ولزلی بود کہ باوجود روش مصالحت آمیز سلطان ٹیپو جنگ را مابین ہر دو فریق لازم و حتمی خیال کرد۔ پروفیسر محب الحسن اثبات دارد کہ ولزلی بلا انتظار نامۂ سلطان کہ بتاریخ ۱۸ دسمبر بہ او نوشتہ شد، جنرل ہیریس را برخلاف ٹیپو سلطان آمادہ بہ جنگ کرد۔ سلطان بہر نوع می خواست کہ نائرۂ جنگ مابین ہر دو فریق فرو شود، ولے ولزلی کہ سرشار بادۂ غرور بود مساعی سلطان را کان لم یکن انگاشتہ بہ بہانۂ سازش مابین ٹیپو سلطان و فرانسیان بتاریخ ۲۸ اپریل سنہ ۱۷۹۹ء بر مملکت وے حملہ کنانید۔ برائے تفصیل مزید بہ بینید "ہسٹری آف ٹیپو سلطان" از محب الحسن، چاپ سنہ ۱۹۵۱ء، صفحہ ۳۱۴۔

پیش آمده در جنگ کشته شد[1]. و ملک سرنگاپاتام در قبضهٔ سرکار کمپنی افتاده[2] ملک میسور به راجهٔ قدیم باز تفویض یافت[3]. و با نواب لکهنو عهدنامهٔ جدید موثق گشت و از ممالک محروسهٔ او چند ملک در قبضهٔ سرکار کمپنی داخل شد. فوج انگریزی در دوابهٔ شرقی برای دوام قرار یافت. پس سرداران مرهته سیندیه و راگوجی دهونسله راجه برار علم ممانعت افراشته بمحاربت پیوستند[4]. گورنر جنرل غلبه آورده راجهای مذکور مغلوب ساخت و در حدود شمالی لارد لیک صاحب غلبه کرده مخالفان مقتول شدند. ملک دهلی و دوابهٔ غربی و گنگ و گجرات و غیره ممالک بسیار در قبضهٔ سرکار کمپنی افتاد[5]. پس با راجهٔ هولکر جنگ عظیم واقع شد. راجهٔ مذکور غلبه کرده در ملک دوابه بعد احراق عمارات غارت نمود. لارد لیک

---

[1] شهادت سلطان تیپو بتاریخ ۴ مئی ۱۷۹۹ء وقتیکه در قلعهٔ سرنگاپتم به انگلیسیان محاربه می‌کرد واقع شد. درین وقت از عمر وے پنجاه سال گذشته بود.
(آکسفورد هسٹری آف انڈیا از سمتھ صاحب، ص ۵۸۵).

[2] نزد محب الحسن سبب سقوط قلعهٔ سرنگاپتم نمک‌حرامی و غداری میرصادق دکنی و پورنیه و قمرالدین خان بود که عمدهٔ ارکین سلطنت سلطان تیپو بودند (هسٹری آف سلطان تیپو صفحه ۳۲۵).

[3] پروفیسر محب الحسن اثبات دارد که بعد از سقوط سرنگاپتم انگلیسیان ملک سلطان را بسه حصه منقسم کردند. حصهٔ مرکزی وے که عبارت از میسور باشد به قبضهٔ کرشن راج که پسر پنج ساله راجهٔ قدیمی این ملک بودند آمد و بقیهٔ وے که عبارت از مضافات ست و معظم بود مابین نظام و کمپنی منقسم شد.

[4] برای تفصیل این محاربه رجوع کنید به انڈین ایمپائر صفحه ۴۶۸".

[5] ایضاً، ایضاً.

صاحب کمال شجاعت و جوانمردی ورا[1] ہزوم کردہ ملک و تمام ضبط شدہ۔ عاقبت بصلح و صفا پیش آمدہ ملک خود را باز متصرف گشت۔

لارڈ کارنوالس در ۱۸۰۵ء[2] وایسرائی ہند مقرر شدہ در رفاہ خلق و امنیت ملک مستعد بود در غازی پور رسیدہ بقضا پیوست پس سر جارج بارلو صاحب بجائے او قائم مقام شدہ در عہدا و افواج ہندی در پوشیدن وردی انگریزی سرکشی[3] کردہ بسیزدہ انگریز بقتل آوردند۔

لارڈ منٹو صاحب در ۱۸۰۷ء بر عہدہ گورنری مسلط گشتہ چوں بمدافعت اہل فرانس کمر ہمت بربست جزیرہ فرانس و موریشس و جاوا و کوچین ترائکو[4] از تصرف آنہا نزع کردہ نام و نشان اہل فرانس نیست و نابود ساختہ و ہمراہ رنجیت سنگھ حاکم پنجاب عہدنامہ موثق[5] کرد۔

مارکوئس آف ہیسٹنگز در ۱۸۱۳ء[6] گورنر جنرل آمدہ از راجۂ نیپال ممالک بسیار بجدال و قتال فتح کرد۔ عاقبت مقدمہ بصلح انجامید۔ پس راجۂ

۱؎ بقول صاحب "انڈین ایمپائر" لارڈ لیک بمحاصرۂ بھرت پور از راجہ جسونت راؤ ہولکر ہزیمت یافت و شہر بھرت پور تا ۱۸۲۷ء بقبضۂ انگلیسیاں نیامد (انڈین ایمپائر صفحہ ۴۶۹)۔

۲؎ در ۱۸۰۵ء کارنوالس بار دوم بر عہدۂ نائب السلطنۃ ہند فائز گشت۔

۳؎ بقول سر ولیم ہنٹر ایں بغاوت در ویلور (مدراس) در سال ۱۸۰۶ء واقع شد۔ (انڈین ایمپائر صفحہ ۴۶۹)۔ ۴؎ انڈین ایمپائر صفحہ ۴۷۰۔ ۵؎ مسٹر مٹکاف ولین سفیر انگلیس بجا آمدہ کہ بدربار رنجیت سنگھ باریافت (ایضاً صفحہ ۴۷۰)۔ ۶؎ صحیح: "۱۸۱۴ء"۔

۷؎ برائے تفصیل رجوع کنید بہ انڈین ایمپائر صفحہ ۴۷۰ و ۴۷۱۔

پنڈاره[1] و راجۂ ناگپور و پیشواجی سر بشورش برداشته خودسری اختیار کردند۔ لارڈ موصوف بہ گوشمالی آنہا پرداخته ہمه را مطیع و منقاد خود گردانید۔

بعد ازان[2] سرداران ہولکر خروج کردند و بعد مجادله و مقاتله ملک آنہا ضبط شده عاقبت کار بصلح رسید۔ ملک پونا و بعضی علاقه جات در جاگیر راجه بخشیدند و باقی ملک او درمیان اولاد ان سیواجی قسمت کردند بجائی راجۂ ناگپور فرزند راجۂ سابقه مستقل داشتند۔ پس تمامی راجگان و سرداران و رئیسان ملک ہند را حسب مدارج و حیثیت صورت معیشت مقرر گذاشته تمامی قلمرو ہندوستان در قبضۂ اقتدار خود درآوردند۔

لارڈ مہرسٹ[3] در ۱۸۲۳ء بر مسند گورنری استقلال یافته باشاه برما

---

[1] پنڈاره یا پنڈارا بکسر بای فارسی و سکون نون و فتح دال ہندی و سکون ہر دو الف و فتح را در ہندی بمعنے غارتگر و رہزن آمده۔ این گروہی بود که در عقب افواج مرہٹیان قتل و نہب میکردند اکثریت این گروه از مسلمانان بود۔ بعد از شکست مرہٹیان این طائفه مابین سالہائی ۱۸۰۲ و ۱۸۰۴ء در مالوه آباد شده و در اطراف وسط ہند به تاراج و غارتگری بسر می بردند۔ در ۱۸۱۷ء لارڈ ہیسٹنگز بر ایشان یورش کرد و سرگروه ایشان امیر خان بدین شرط با انگلیسیان مصالحت نمود که علاقۂ ٹونک بدو حواله کرده شود۔ (جامع اللغات اردو صفه ۱۰۸ و انڈین امپائر ص ۴۷۲)۔ [2] یعنی در ۱۸۱۷ء و ۱۸۱۸ء۔ (ایضاً صفحۂ مزبور)۔ [3] صحیح:۔ "لارڈ امہرسٹ"۔ لارڈ امہرسٹ از سال ۱۸۲۳ء تا ۱۸۲۸ء نائب السلطنۂ ہند قبل از تقرری خود برین عہده بچند ماه از مسٹر آدم پیشروی کرده بود (ایضاً صفحه ۴۷۳)۔

بمحاربہ و مجادلہ پیوستہ ملک رنگون و آوا فتح نمود بعد صلح وصفا از عملداری آسام و اراکان و تنا سرم ضبط شدہ بھرت پور ہم در عہد او شامل خالصہ گشت۔[1]

لارڈ ولیم بین ٹینگ در ۱۸۲۷ء[2] رایت گورنری افراختہ عرصۂ پنج سال در مفاد خلق و انتظام ملک پرداخت و رسم ستی شدن زن ہای ہنود ممنوع ساخت۔ و اخبار نویسان ہند را آزادی بخشید۔ ہمان وقت خبر آمد آمد روسیان بر ہندوستان شہرت یافت۔

لارڈ آکلنڈ[3] در ۱۸۳۶ء وسیرائی ہند آمدہ برائی تدبیدراہ روسیان بر تسخیر افغانستان عزیمت کردہ افواج کثیر براہ پشاور و سند شکارپور بر کابل تعئین ساخت۔ بعد محاربات بسیار دوست محمد خان والی کابل موجب دغای حاجی کاکر و بعضی اعیان ملک مغلوب و منہزم گشتہ در بخارا رفت و ملک افغانستان را سرکار کمپنی متصرف شد لیکن بخوف ملکیان شجاع الملک را بر تخت شاہی جلوس[4] دادند و خود در انتظام مہام مملکت پرداختند شاہ بخارا در غبطہ بود کہ دوست محمد خان را مثل شجاع الملک جواہرات ہمراہ خواہند بود بنابراں اسیر زندان ساخت دوست محمد خان از محبس گریختہ در پناہ صاحبان انگریز بنابر مصلحت رفت او را مع عیال و اطفال در کلکتہ جا دادند۔ متقارن آنحال اکبر خان پسر دوست محمد خان از محبس بخارا گریختہ

۱؎ ایضاً، صفحۂ مزبور۔ ۲؎ صحیح:۔ ۱۸۲۸ء (ایضاً صفحۂ ۴۷۴)۔

۳؎ صحیح:۔ "آکلینڈ" (انڈین امپائر صفحہ ۴۷۶)۔ ۴؎ سبب شانیدن انگلیسیان شجاع الملک را بر تخت کابل این بود کہ امیر دوست محمد خان دوستی روس و ایران را برمعاہدۂ انگلیسی ترجیح می داد (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۱۹ حاشیہ ۳)۔

آمدہ در کابل بمعاونت اہل شہر رابت مقابلت افراخت و لارڈ میگ سکٹر برنس و جنرل کانلی را قتل کردہ افواج شاہی را تباہی ساخت[1] و میم صاحبان را بند انداخت و شجاع الملک از جان گذرانیدہ ملک افغانستان را باز منصرف گشت۔ ہمدراں زمان عسکر ظفر پیکر برای تسخیر چین مامور شدہ بعضی ممالک چین را فتح کردہ رجعت نمودند۔

لارڈ النبرا در ۱۸۴۲ء خلعت گورنری پوشیدہ بر شہر کابل دوبارہ فوج کشی کردہ محبوسان آنجا از بند رہا نیدہ دوست محمد خان را دوازدہ لک روپیہ سالیانہ تنخواہ مقرر کردہ ملک خود واپس داد[2]۔ پس بر ملک سندہ گوالیار یورش کردہ ازروی بد نامی معزول شد۔

لارڈ ہارڈنگ در ۱۸۴۴ء مطابق سمت ۱۹۰۱ب گورنر جنرل کشور ہند مقرر شدہ وی ٹامس کالج رورکی شائع کردہ و عمارات شاہان دہلی را مثل تاج محل وغیرہ در دہلی ترمیم ساخت۔ لارڈ موصوف را خواہش قلبی بود کہ با راجگان و رئیسان ملک ہند راہ صلح و صفا مفتوح دارد لیکن در عہد او حسب تقدیر فساد خانہ جنگی سلطنت سنگان العمل آمدہ عسکر سنگان کہ قریب ایک لک سپاہ بود ہمہ ہا خودسر شدند و در قتل و غارت مبادرت نمودند اعیان سلطنت عاجز آمدہ لشکر خودسر را درمقابلت و محاربت برٹش گورنمنٹ ترغیب و تحریص نمودند بنا بران لشکر سنگان از چھاونی ہا برآمدہ بر جنگ انگریزان قادر شدند و با جمعیت سی ہزار سپاہ[3] و بینت و دو ضرب توپہا از دریای ستلج عبور کردہ لام بستند۔ از طرف اعیان سرکار کمپنی ازین حرکت بیجا بےخبر مطلق بودند وازروی پیش ساماني بجانب دربار لاہور مراسلہ ہا نوشتند کہ بغیر فرع سبب چرا بر محاذ

[1] بقول سر ولیم ہنٹر از ۱۶۰۰۰ افراد ہمگی ڈاکٹر برائی ڈن بمشقت بجان سلامت بردہ بجلال آباد رسید (ایضاً صفحہ مزبور)۔ [2] ایضاً صفحہ ۴۷۹۔ [3] و بقول سر ولیم ہنٹر با ۶۰۰۰۰ سپاہ و ۱۵۰ عدد التواپ (انڈین ایمپائر صفحہ ۴۸۱)۔

و منافاتے مستعد شدند۔ تا آوازہ ہا کسی را بگوش نرسید۔ پس کارگذاران سرکار انگریزی سامان سرسری بہم رسانیدہ برمدافعت مخالفان مستعد شدند۔ ۱۸ ماہ دسمبر ۱۸۴۵ء مطابق ۲ ماہ پوہ سمت ۱۹۰۱ بمقام مدکی جنگ پیوستند افسر عسکر سنگان لعل سنگھ[۱] بود۔ بیت:

بظاہر نداء یار و دمساز شاں
بباطن مگر بدتر از دشمناں

بعد حرب شدید بروفٹ صاحب ایجنٹ کشتہ شد و قریب صد کس از افسران فوج انگریزی بقتل رسید۔ عاقبت لشکر سنگان مغلوب و لعل سنگھ مہزوم گشتہ چند ضرب توپ در دست انگریزان افتاد۔ جنگ دوم بمقام پیرو شاہ[۲] ۲۱ دسمبر واقع شد و سردار تیجا سنگھ[۳] با جمعیت بیست پلاٹن و یکصد ضرب توپ آتش محاربت افروختہ از آتش فشانی سنگان لشکر انگریزی را چشم زخم شدید رسید کہ بعدم سرب بارود توپخانہ آنہا سرد شدہ بود۔ پسانہ افسران عسکر انگریزی حملہ آوردہ فوج سنگان پس پا کردند و ہفتاد و دو توپ از فوج خالصہ بردند۔

جنگ سیوم ۲۸ جنوری ۱۸۴۶ء بمقام علی وال بعمل آمدہ دریں جنگ بسیاری

۱؎ لعل سنگھ یا لال سنگھ یکے از سرداران افواج سکھ است بعد وفات جواہر سنگھ رانی جنداں بیوہ مہاراجہ رنجیت سنگھ او را بوزارت عظمیٰ فائز کرد۔ در محاربات پنجاب بقبضہ انگلیاں آمدہ محبوس شد و در ۱۸۶۷ء بمقام دیرہ دون درگذشت۔

(قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۱۶۷)۔

۲؎ صحیح: "فیروز شاہ"۔ ایضاً، ایضاً۔ ۳؎ صحیح: "تیج سنگھ"۔ بقول کے۔ ایم پانیکر "سردار تیج سنگھ سالار عام افواج سکھاں بود (گلاب سنگھ صفحہ ۹۰)۔

از افسران انگریز مجروح و مقتول شدند۔ عاقبت لشکر سنگان ہزیمت یافتہ جمعی کثیر در میان دریای ستلج غرق آب گشتند۔ جنگ چہارم بمقام سوبراون[1] دہم فروری روی داد سر لشکر سنگان شام سنگھ در جنگ کشتہ[2] شد و افواج سنگان[3] بی سر ماندہ شکست خوردند و عسکر انگریزی از دریای ستلج عبور ساختہ در قصبۂ قصور[4] قیام کردند۔ چون عسکر سنگان را باد بروت و دبدبہ جبروت نماندہ اثر و اگریزی فتح پرید رفت پس رانی[5] صاحبہ و اعیان مملکت از خیال امارت درگذشتہ راجہ گلاب سنگھ از جموں طلبیدند و بر منصب وزارت و وکالت مختار نمودند[6]۔ و راجۂ موصوف را از قتل برادران و پسران خود دلخون بود و از اوضاع و اطوار اہالیان دربار نفرین داشت۔ بنابران در بجا آوری خدمات سرکار انگلیسہ بجان و دل کوشیدہ مراتب و مدارج خود بدرجۂ اعلیٰ رسانید و برائی مباسطت و مشایعت خود موجب موافقت لاحقہ و سابقہ ہمراہ مسٹر لارنس صاحب بخواہش مصالحہ سلسلہ جنبانی نمود۔ و لوزدہ نفر کہ در روزہ غا اسیر شدہ بودند رہا فرمود۔ پس بذات الاتفاق دیوان دینا ناتھ و فقیر نورالدین و دیوان دیوی سہای و سردار گلاب سنگھ در معسکر لارڈ ہارڈنگ وسیرای ہند موکب ہمت جہانیدہ بمعرفت سر ہنری لارنس صاحب و سر فریڈرک کری بارنٹ صاحب فارن سکرتر با لارڈ گورنر جنرل بہادر سلسلۂ مصالحت و

---

[1] صحیح :- "سوبراؤن"۔ برائے تفصیل و حالات این محاربہ بہ بینید کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۳۱۲ تا ۳۱۴ - [2] ایضاً، صفحہ ۳۱۵ - [3] بقول گیرٹ تخمینۂ افواج سکھاں در جنگ سوبراون ۴۲،۶۲۶ افراد بود (ایضاً صفحہ ۳۱۶) - [4] بقول کننگھم قلعۂ قصور بلا مزاحمت بقبضۂ انگلیسیان آمد (۳۱۶) - [5] یعنی رانی جنداں -
[6] راجہ گلاب سنگھ بتاریخ ۲۷ جنوری ۱۸۴۶ء بر منصب وزارت عظمیٰ فائز گشت (گلاب سنگھ از پانیکر صفحہ ۹۲)۔

موافقت جنابانید بعد گفتگوی بسیار باجلاس دربار اہل اقتدار عہدنامۂ خاص متضمن شانزدہ دفعہ فیمابین سرکار کمپنی و دربار لاہور حسن انعقاد پذیرفت۔ ازآنجملہ ہمگی چہار دفعہ کہ درین جا مفیداست ایراد کردہ شود[1]۔ فقط۔

دفعۂ سیوم عہدنامہ این است کہ مہاراجہ صاحب علاقۂ ملک مابین ہر دو دریائی ستلج و بیاس مع کوہستان متعلقۂ ہر دو دریای مذکور بسرکار دولت مدار کمپنی انگریز بہادر برائی دوام تفویض نمودند۔

دفعۂ چہارم این است کہ سرکار انگلیسیہ از ریاست لاہور بجہت تلافی اخراجات جنگ و محاربہ مبلغ یک و نیم کرور روپیہ طلب ساختند۔ و سرکار لاہور بدادن زر نقد کلی استطاعت واستعداد ندارد۔ لہذا مہاراجہ دلیپ سنگھ قلعہ جات و ممالک و حقوق علاقۂ مملکت کوہستانی کہ مابین دریای بیاس و سند جانب ہزارہ واقع اند مع دیار کشمیر و ہزارہ متعلقۂ آن بعوض کرور روپیہ منجملۂ زر مطلوبہ بسرکار دولت مدار کمپنی بہادر برائی دوام تفویض نمودند۔

دفعۂ پنجم مہاراجہ صاحب وقت انعقاد یا فتن عہدنامۂ ہذا و ماقبلش مبلغ پنجاہ لک روپیہ بسرکار انگلیسیہ خواہند رسانید۔۔

دفعۂ دوازدہم بجلدوی خدمتگذاری راجہ گلاب سنگھ رئیس جموں کہ درباب ازدیاد روابط دوستی و اتحاد فیمابین سرکار لاہور و سرکار انگلیسیہ راہ نمائی حلالی در قیام ریاست لاہور بہ تقدیم رسانیدہ مہاراجہ صاحب قول و قرار می نمایند کہ اقتدار بالاستقلال راجہ گلاب سنگھ را در ہمچنین علاقہ جات کوہستانی کہ از روی اقرارنامہ علیحدہ فیمابین راجۂ موصوف و سرکار انگلیسیہ براجۂ معز الیہ تفویض خواہد یافت مع متعلقان

---

[1] برائے تفصیل مزید رجوع کنید بہ گلابنامہ از صفحہ ۳۴۹ تا ۳۵۵ ۔

آں کوہستان کہ از عہد مہاراجہ کھرک سنگھ تحت قبضۂ راجہ گلاب سنگھ است مقبول و منظور خواہند داشت و ہم سرکار انگلیسیہ بلحاظ حسن رویہ راجہ گلاب سنگھ اعتراف میفرمایند کہ استقلال راجۂ موصوف در چنین علاقہ جات قبول پذیرا خواہند نمود۔ و راجۂ موصوف را در زمرۂ متعہدان این سرکار گردون اقتدار دانستہ بعطای عہدنامہ علیحدہ ممتاز خواہند فرمود۔ مرقوم بمقام لاہور نہم مارچ ۱۸۴۶ء مطابق دہم ربیع الاول ۱۲۶۲ھ ۲۹ پھاگن ۱۹۰۲ب ملخصاً۔

بعد انعقاد عہدنامہ راجہ گلاب سنگھ را دیار کشمیر و علاقہ جات کوہستان در بدل مبلغ ہفتاد و پنج لک روپیہ سوائی ہزارہ تفویض یافت[۱] پنجاہ لک روپیہ از خزانۂ لاہور نقد شاہ مواخذہ شدہ راجہ لال سنگھ زیرِ مدار المہامی مقرر گشت۔ و افواج انگریزی برای محافظت رالاہور قائم ماند۔ و افواج خالصہ را کہ خود سر شدہ بود سلاح و سلب گرفتہ اخراج کردند توقف رزیڈنٹ[۲] انگریزی را لاہور مقرر گشت۔ ہمدران ایام شیخ غلام محی الدین ناظم صوبۂ کشمیر بتاریخ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۶۲ھ[۳] مطابق ۱۴ ماہ چیتر ۱۹۰۲ب

---

[۱] مطابق دفعہ اول "عہدنامۂ سرکار کمپنی با مہاراجہ سنگھ" (گلاب نامہ صفحہ ۳۶۰) ہزارہ نیز در تفویض و حوالگی شامل کشمیر و علاقہ جات کوہستان بود۔ ولے چوں ہزاریان خلاف این قبضہ انقیاد ننمودند، مہاراجہ مطابق عہدنامہ ۵ رمئی ۱۸۴۷ء ہزارہ را از گرھی دمندر تبدیل کرد۔ تبادلۂ مزبور بہ پیش سر ہنری لارنس ایجنٹ گورنر جنرل بدستخط ہائے دیوان دینا ناتھ و کشن چند و جوالا سہائے و قاضی محکم الدین بعمل آمد۔ درین حالت تمنائے ہزارہ از کشمیر سہو و قبیح است۔

(گلاب نامہ صفحہ ۳۷۰)۔

[۲] یعنی سر فریڈرک کری بارنٹ صاحب نائب گورنر جنرل (گلاب نامہ صفحہ ۳۷۱)۔

[۳] مطابق ۱۸۴۵ء۔

از جہان فانی بہ ملک جاودانی انتقال نمود و در حظیرۂ حضرت محبوب العالم سمت مشرق آسود۔ تاریخ:۔

شیخ افضل غلام محی الدین | بود بے مثل در سخاوت و داد
کرد پدرود دار دنیا را | سوئی عقبیٰ چو روئی خود بنهاد
ملہم غیب گفت تاریخش | "سید المرسلین شفیعش باد"[1]

ایضاً فی تاریخہ

ہاتف غیب سال تاریخش | داد "شیخ ارم مکان"[2] آواز

حکومت او پنج سال و سہ ماہ بود۔

شیخ امام الدین[3] بعد انتقال پدر حسب فرمان دربار لاہور در ۱۲۶۲ھ برمسند حکومت کشمیر جلوس کردہ در رفاہ و آسودگی رعیت پرداخت۔ شالبافان کہ در دست کارخانداران مجبور و مغلوب شدہ بودند مطلق العنان نمود و حکم نافذ داد کہ شالبافان بمرضی خود ہر جا کہ میخواہند کار کنند۔ و از طرح شالی معمولی آنہا دو آنہ فی خروار تخفیف نمود و از کارخانداران سر نفر سہ روپیہ انعام دہانید۔ و از طرح شالی حصۂ سیوم بذمۂ کارخانداران مقرر کردہ و برمزدوری ہر کس چہارم افزودن ساخت۔ و با مردم بمبہ از رابطۂ مصاہرت موافقت کردہ علاقۂ کامراج در واگذار آنہا واگذاشت۔

ہمدراں ایام برگشتگی تخت لاہور بعمل آمدہ صاحبان انگریز در سلطنت لاہور

---

[1] ۱۲۶۲ھ [2] ایضاً۔

[3] متوفی ۱۲۷۵ھ مطابق ۱۸۵۹ع۔

داخل شد ناردِ ملک کشمیر به راجه گلاب سنگه عطا کردند. چنانچه اوّل ماه مارچ سنه ۱۹۰۳ب وزیر
لکهپت با جمعیّت لشکر در خطهٔ کشمیر داخل شده در میدان مایسومه قیام ساخت. و بتاریخ
ششم ماه ساون وزیر رتنون بر نظامت کشمیر وارد گشت. شیخ نامدار موجب انقلاب
روزگار از حکومت این دیار دست بردار بود لیکن وزیر لکهپت ذخیره مداخل کشمیر و حجت
با قبیلداران ملک از شیخ امام دین درخواست نمود. وی برائی دادن این دو چیز از لال
سنگه که درانروزها وزیر الملک شده بود استمزاج فرمود وی در تفویض کردن تصرّف
کشمیر به ملازمان مهاراج منع ساخت موجب آن شیخ امام دین را با وزیر لکهپت گفتگوی
سخت درمیان[1] آمده کار مجادله به مقاتله رسید چنانچه ۱۵ ماه بهادون عسکر خالصه
بر فوج لکهپت وزیر شبخون آورده جمعی کثیر بقتل آوردند. و وزیر لکهپت و رام سنگه
کمیدان درین جنگ تازه جانباز شدند[2]. وزیر رتنون لشکر بقیة السیف همراه گرفته در
کوه ماران متحصّن گشت و افواج خالصه تا چهل روز قلعه را محاصره کردند. چون راجه گلاب
سنگه شر این خبر بسمع لارد گورنر رسانید حسب الحکم حضور عیال و اطفال شیخ در دوابه
نظر بند شده[3] لارنس صاحب با عسکر موفور برائی اخراج آن مغرور مامور گشت. و از
طرف او فتح الله خان و حاکم رای وکیل آمده شیخ امام الدین را بتهدید و وعید پنبه
از گوش کشیده با حشمت و دولت همراه بردند و بمقام تهنه در خدمت لارنس صاحب
گذرانیدند. ازآنجا لارنس صاحب همراه راجه گلاب سنگه به کشمیر آمده امام الدین در لاهور
فرستادند. و در آنجا کری بارنت صاحب شیخ امام الدین را برائی رفع اعلام فساد
بازخواست فرموده وی سه قطعهٔ وثیقهٔ دستخطی لال سنگه بنظر گذرانید. لال سنگه

۱ گلاب نامه صفحه ۳۶۴ - ۲ ایضاً، ایضاً - ۳ ایضاً، ایضاً -

دریں باب ملزم شدہ بسزای کردار نا ہنجار از اقتدار و افتخار معزول شدہ در اکبر آباد محبوس گشت[1] ۔ حکومت شیخ امام الدین در ملک کشمیر ہمگی شش ماہ بود ۔ ایام حکومت سنگان لاہور در کشمیر بیست و ہفت سال و چہار ماہ شمسی محسوب است ۔

بدانکہ بعد تحبس لال سنگھ مہارانی در خیال تحسر و حیرانی پریشان می بود و از اعیان دربار ہر کسی مخالف خود انگاشتہ حرکات نامعقول و مقول مجہول کردن گرفت ۔ رزیڈنٹ لاہور او را بے شعور دانستہ باتفاق رای ممبران دربار برای اخراج او تجویز داد ۔ چنانچہ ۲۰ ماہ اگست ۱۸۴۷ء از شمن خاص کشیدہ در شیخو پور فرستادند ۔

ہمدران ایام در ماہ جنوری ۱۸۴۸ء لارڈ ڈلہوزی[2] صاحب خلعت گورنری پوشید مہارانی در حالت حسرت و پریشانی بمقام شیخو پورہ اوقات بسر می برد ۔ بموجب رائے ناقص خود و باغوای منشی گنگا رام و کاہن سنگھ خیال محال بخاطر آورد کہ افسران انگریزی را بنہانی مسموم کردہ ہلاک گرداند ۔ بنابراں باہتمام ان سکوٹ سازش نمودہ برای انصرام ایں امر خطیر مبلغات کثیر بآں ہا پیشگی بخشید ۔ و بعد سر انجام ایں مرام انعام و عطیہ موفورہ وعدہ فرمود ۔ چنانچہ سخن بریں قرار یافت کہ بروز اجتماع انگریزان و تناول ضیافت شایان در ماکولات زہر قاتل انداختہ ہمہ را معدوم سازند ۔ مایش از وقوع ایں واقعہ اسرار مکتوم مکشوف شدہ منشی گنگا رام و کاہن سنگھ و غیرہ تمام اہل منصوبہ بدار آویختند ۔ و مہارانی بطرف کاشی اخراج کردند چند ماہ در آنجا گذشتہ بطرف نیپال گریختہ رفت و چند سال در آنجا بسر بردہ باز آمد ۔ و در ۱۸۶۳ء برای

---

[1] گلابنامہ صفحہ ۳۶۷ ـ [2] متوفی ۱۸۶۰ء ـ

ملاقات فرزند خود در ولایت رفت و در آنجا از جان درگذشت -

مدعا که کری بارنت صاحب ریذیڈنٹ لاہور کاروبار سلطنت موافق رفاہ و امنیت میکرد - دران اثنا مولراج[1] حاکم ملتان در فرستادن خراج معمولی عدولی کردہ کردہ از دربار لاہور او را تشدد میرفت و ی استعفائی حکومت بدرگاہ گذرانید - موجب آن از دربار لاہور سردار کاہن سنگھ[3] بر حکومت ملتان مامور شدہ برائی امداد و اعانت او مسٹر ونگیون صاحب[2] و اندرسن صاحب ہمراہ رفت - وقتیکہ ناظم جدید در ملتان رسید مولراج از جیب بغاوت سر کشیدہ ہر دو انگریز بقتل رسانید - چون اثر این خبر

[1] مولراج پسر دیوان ساون مل ناظم ملتان بود - چون بعہد راجہ ہیرا سنگھ ساون مل از دست سفاکے جان بجان آفرین سپرد (۱۸۴۴ء) فرزندش مولراج بر صوبہ داری ملتان مقرر گشت - چون حساب چند سالہ بنام دیوان مسطور باقی بود، اہالیان دربار لاہور مطالبہ آن بمیان آوردند و بطلب باقی و نذرانہ مواخذہ کردند - درین اثنا مابین مولراج و دربار لاہور نزاع افتاد و کار بدینجا رسید کہ انگلیسیان بمعاونت آخر الذکر بر قلع و قمع مولراج کمربستہ شدند - بعد از محاربات متعددہ ملتان بتاریخ ۲ جنوری ۱۸۴۹ء از تصرف مولراج بدر رفت - انگلیسیان خواستند کہ بالزام قتل وانس اگنیو صاحب و انڈرسن صاحب مولراج را بدار کشند ولے بعدہ سزایش بعبور دریائے شور مبدل گشت (گلابنامہ از صفحہ ۳۸۳ تا ۳۹۰ و آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۶۹۸ و امپیریل گزیٹیر جلد ہجدہم صفحہ ۲۷ و ۲۸) -

[2] مراد از Vans Agnew است (آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۶۹۸)

[3] کاہن سنگھ مان (گلابنامہ صفحہ ۳۸۴) -

بمع کری بارنٹ رزیڈنٹ لاہور رسید راجہ شیر سنگھ پسر چترسنگھ اٹاری والہ با جمعیت ده ہزار سپاه خالصہ برای سرکوبی آن باغی تعین ساخت۔ مولراج در قلعۂ متین محصور مانده بین الفریقین ۱۸ ماه جون ۱۸۴۸ء و یکم جولائی و ہفتم نومبر سه مرتبہ جنگ ہای عظیم واقع شده افواج شاهی را بسیار تباہی رسید۔

دراں اثنا چترسنگھ اٹاری والہ که از طرف دربار لاہور در علاقۂ ہزاره ناظم بود بغی نموده پسر خود شیر سنگھ را در ملتان پیغام فرستاد که با مولراج اتفاق کرده با لشکر انگریزی مقابلت نماید۔ شیر سنگھ موجب پیغام پدر با فوج مولراج لاحق گشت۔ و چترسنگھ لشکری انبوه از سنگان جمع کرده بجانب پشاور نہضت کرد۔[1] و از کابل دوست محمد خان با لشکر فراوان آمده بموافقت چترسنگھ منطقۂ محاربت بربست۔[2] ۲۰ ماه اکتوبر در پشاور آتش بغی فروختہ شد۔ از صاحبان انگریز چندکس بقتل رسیدند۔ و لارنس صاحب[3] و بوی صاحب اسیر شدند و در حدود پنجاب بہر جا آتش بغاوت مشتعل شده افواج سنگان از جان برخاستہ جنگ میکردند۔ و شیر سنگھ را از مولراج بوجہی غصہ پیدا شده بنا بران از معاضدت او کناره گرفتہ قلعۂ اٹک و حسن ابدال را فتح کرده تاخت و تاراج نمود۔

چون آتش ہیجا بہر جا مشتعل گشت افواج انگریزی از بمبئی براه کراچی آمده ۲۷ دسمبر در ملتان رسیده فوج دریا موج بجوش آمده بر سر مولراج حملہ آوردند و از جانبین بسیاری مقتول و مجروح شدند۔ عاقبت الامر ۲۱ ماه دسمبر اتفاقاً

---

[1] گلاب نامہ صفحہ ۳۸۷۔ [2] ایضاً صفحہ مزبور۔

[3] صحیح :- "جارج لارنس" (گلاب نامہ صفحہ ۳۹۴)۔

یک گولۂ آتش بار در بارود خانۂ مولراج افتاده بصدمۂ آن جنوبی دیوار قلعہ منہدم شد لشکر انگریزی درون قلعہ داخل گشت مولراج را طاقت مقاومت نماند در ذیل امان در آمدہ شہر ملتان را انگریزہا در متصرف شدند۔ و مولراج را بحکم دربار لاہور در کلکتہ فرستادہ در اثنای راہ از جان گذر ایید۔

بعد فتح ملتان چہل ہزار سپاہ بمقابلۂ چتر سنگھ و شیر سنگھ از دربار لاہور مامور شدہ بر لب دریای چناب جنگ اول روی داد از جانبین جمعی کثیر بقتل رسید جنرل کیورٹن صاحب کشتہ شد۔ جنگ دوم در موضع رسول[1] واقع شدہ در آنجا افواج سنگان شکست رسید و جنگ سیوم بمقام چلیا نوالہ وقوع یافت فریقین را نقصان فراوان عائد گشت۔ و بسیار انگریز قتل[2] شدند۔ جنگ چہارم ۲۱ فروری ۱۸۴۹ء بمقام گجرات بعمل آمدہ دریں معرکہ سلسلۂ استحکام سنگان گسستہ شدہ شصت ضرب توپ در دست انگریز[3] افتاد۔ اکرم خان پسر دوست محمد خان[4] کشتہ شد۔ بعد ازاں افواج انگریزی بافسری کپتان گلبرٹ صاحب بتعاقب سنگان مامور شدہ بسیاری از افسران سنگان گرفتار کردہ بقتل آوردند۔ و ہیچ کسے را خیال آشوب بخاطر نگذاشتند و اکثر سلاح و سلب[5] خود کردند۔ چتر سنگھ و شیر سنگھ مع شانزدہ ہزار سپاہ و چہل و یک ضرب

---

[1] در ضلع گجرات پنجاب نزد چلیانوالہ۔ [2] بقول اسمتھ در معرکۂ چلیانوالہ از افواج انگلیسی ۲۳۳۸ نفر مقتول و مجروح شدند و چہار توپ از دست ایشان بدر رفت۔ (آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۶۹۹)۔ [3] و از انگلیسیان ۹۶ نفر مقتول و ۶۷۰ نفر مجروح شدند (ایضاً صفحۂ مزبور)۔ [4] از انگلانیہ قتل اکرم خان فرزند امیر دوست محمد خان محقق نشدہ۔ [5] بقول سر ولیم ہنٹر "تخمینۂ اسلحہ کہ بعد الحاق پنجاب از مردمان این دیا[ر]

توپ ہا در ذیل ماں در آمدند۔ و در حدود پشاور و اٹک مردم افاغنہ شورش برداشتہ بودند از خود سری یکبار سرد شدند۔ ۴ ار مارچ ۱۸۴۹ء لڑائی[۲] باختتام رسیدہ ملک پنجاب[۱] زیر قبضۂ اقتدار سرکار برطانیہ داخل شد۔

پس بمقام لاہور باجلاس ایلیٹ صاحب سکرتری و لارنس صاحب ریزیڈنٹ و اجتماع جمیع اعیان ملک دربار عام منعقد گشتہ اولاً عہد نامۂ عہد شکنیت سنگھ سردربار بآواز بلند خواندند۔ بعد ازاں اشتہار یکہ از پیشگاہ لارڈ گورنر جنرل بہادر مشعر بر ضبطی پنجاب و معزولی مہاراجہ دلیپ سنگھ نافذ شدہ بود گوش گذار اہل دربار[۳] گردانیدند۔ و بعد چندے لارڈ گورنر جنرل[۴] در لاہور رسیدہ دلیپ سنگھ را چہار لک روپیہ[۵] مقرر کردہ روانۂ انگلستان[۶] فرمودند۔

سلب کردہ شد، یک لک و بست ہزار سلاح بود" (انڈین امپائر صفحہ ۴۸۳)۔

[۱] و بقول ولیم ہنٹر الحاق پنجاب با ممالک مفتوحۂ انگلیسیہ بتاریخ ۲۹ مارچ ۱۸۴۹ء واقع شد (ایضاً صفحۂ مزبور)۔ [۲] "لڑائی" بفتح لام و راء ہندی و سکون الف و یاء و کسر ہمزہ بہندی بمعنے معرکہ باشد۔

[۳] گلاب نامہ صفحہ ۳۹۶۔ [۴] یعنی لارڈ ڈلہوزی۔

[۵] و بقول سر ولیم ہنٹر "۵۸۰۰۰ پونڈ سالیانہ وظیفہ مقرر کردند۔" (انڈین امپائر صفحہ ۴۸۳)۔ [۶] بقول ڈاکٹر صوفی دلیپ سنگھ در ۱۸۵۰ء اول بہ فتح گڑھ بودی و بعد ازاں در ۱۸۵۳ء بطرف انگلستان منتقل شد۔ دلیپ سنگھ دین مسیحی قبول کردہ و بآ (اولاً در ۱۸۶۱ء و ثانیاً در ۱۸۶۳ء) وارد ہند گشت۔ دلیپ سنگھ در ۱۸۹۳ء در شہر پیرس فوت شد (کشیر جلد دوم صفحہ ۷۵۰)۔

مهاراجه گلاب سنگه

مصنف گلاب نامه[1] رقمطراز است که راجه اگنی برن از قوم سورج بنسی فرمان روای ملک اجودهیا[2] بود و از روی مخالفت برادر پیش از سنه کلجوگ نهصد سال جلای وطن کرده در ملک جمیر بر کناره دریای گنگ بلباس فقیری اوقات بسر می برد از آنجا رخت اقامت برداشته از راه نگرکوت در کوه سوالک بود و باش اختیار نمود و از روی جلادت ذاتیه خود جمعیت و ثروت بهم رسانیده ملک کوهستان را قبضه[3] نمود. و از ذریت او در پشت هفتم جامبولوچن متولد شده وی راجه چندرهاس[4] والی پنجاب را قتل کرده ملک پنجاب را قابض شد.

روزی برای شکار در کوهستان میرفت جائیکه الحال شهر جمون واقع است در آنجا دید که برلب دریا شیر و آهو باهم آب می نوشیدند راجه نهایت متحیر شده بصلاح ارکان دولت در آنجا شهر جمون آباد ساخت[5]. و بعد از انتقال وی پسرش پورن کرن بنام راجه جمبو شهرت یافت. دیاکرن و دهرم کرن دو پسر از و متولد شده دیاکرن موجب درخواست اعیان کشمیر بر حکومت کشمیر اقتدار یافت. چنانچه فرزندان او نسلاً بعد نسل تا پنجاه و پنج پشت قریب شش صد و پنجاه و سال در خطه کشمیر پیش از کلجوگ طبل حکومت نواخته اند. و دهرم کرن را از مطلع پشت پنجم شب پرکاش طلوع کرده وی تا حدود قندهار دیار بسیار قبضه نمود. بعد انتقال وی تا عرصه چهار هزار و سه صد و هشتاد سال اولاد ان او نسلاً بعد نسل در کوهستان جمون راج میکردند[6].

[1] یعنی کرپارام دیوان و وزیر اعظم مهاراجه رنبیر سنگه. [2] حالا اوده.
[3] گلاب نامه صفحه ۵۰ و ۵۱. [4] ولی در گلاب نامه این نام "چندرهاش" به شین منقوطه درج است (صفحه ۵۰). [5] گلاب نامه صفحه ۵۰ و ۵۱. [6] ایضاً صفحه ۵۲.

ودر سمت ۱۷۶۰ب ازین تبار نامدار دہرب دیو بر سریر جموں جلوس یافت
وی بیست و دو سال حکمرانی کردہ درگذشت[1] - واز فرزندان او چہار کس در دنیا باقی
ماندند رنجیت دیو، گنسار دیو، صورت سنگہ، بلونت سنگہ - رنجیت دیو اولاً بر کوہ
ترکٹا سکونت میداشت - از آنجا برای ملاقات خان بہادر در لاہور رفتہ تا عرصۂ
دوازدہ سال در آنجا نظربند شد[2] - وبرادرش گنسار دیو در جموں کاروبار سلطنت میکرد -
چون رنجیت دیو از حبس رہا شدہ بزور شجاعت و جلادت ملک محروسۂ خود را باز متصرف
گشت پنجاہ و ہفت سال حکومت کردہ درگذشت[3] - بعد وفات او بسبب فساد برادری
و غلبۂ مخالفان در حکومت جموں ابتری واقع شدہ از راجہای آنجا ہیچ کسے را طاقت
ضبط ممالک نبود -

بعد از آن از بطن صورت سنگہ برادر رنجیت دیو چہار فرزند متولد شدند
موٹا سنگہ، زورآور سنگہ، و بہولا سنگہ[4]، و بہوٹا سنگہ - پس از صلب زورآور سنگہ
میان کشور سنگہ ظہور یافت و میان کشور سنگہ را سہ پسر نامی بود گلاب سنگہ[5] و دہیان
سنگہ[6] و سوچیت سنگہ[7] - از آنجملہ نیر اقبال گلاب سنگہ در سنہ ۱۸۴۵ب طلوع یافت
وی در شجاعت و جلادت بی ہمتا بود - پدرش کشور سنگہ از روی زوال حکومت و انقلابات

---

[1] یعنی سنہ ۱۷۸۲ بکرمی مطابق سنہ ۱۷۲۵ء - [2] گلاب نامہ صفحہ ۱۷ -
[3] سال ۱۸۳۹ بکرمی مطابق سال ۱۷۸۲ء - [4] صحیح: "ڈلا سنگہ" و "جہلا سنگہ"
بالترتیب (تاریخ راجگان کشمیر حصہ اول صفحہ ۷۷) - [5] متولد ۱۷۹۲ء متوفی ۱۸۵۷ء -
[6] متولد سال ۱۷۹۷ء و متوفی سال ۱۸۴۳ء -
[7] متولد سال ۱۸۰۱ء و متوفی سال ۱۸۴۳ء -

زمانه در نشتت احوال بود۔ چوں گلاب سنگھ بعمر شانزده سالگی رسید روزی سمند
سواری جدّ خود زورآور سنگھ بسواری بر آن خنگ تیز آهنگ بضرب سنگ لنگ
شده ازین روز زورآور سنگھ در خشم آمده گفت هرگاه ایشاں از پامردی خود
اسپی بهم رسانند البته قدر آن میدانند آن دلاور جرار ازین طعن دشوار خون بار رشده
همراه وزیا باتفاق دو کس بجانب پشاور عزم سفر کرد خیال داشت که در کابل رفته
بملازمت شجاع الملک منادمت نماید چوں برلب دریای سند رسید عزیمت کابل
فسخ کرده در پرگنه سوکهو نزد خوشوقت رای که از طرف نهال سنگھ اٹاری الہ برجاگیر
او مختار بود بمشاهرهٔ دو صد روپیه مع سپاهان همراهی خود ملازم شد و بعد
انقضای چند ماه حکما سنگھ چمنی اوصاف شجاعت و جلادت او بسمع رنجیت سنگھ رسانند
مهاراج او را بحضور طلب کرده آن عالی جاه در ۱۸۶۷ء بهمردلیف میان موٹا سنگھ بنظر
مهاراج رسید۔ و در پیشگاه حضور بمشاهرهٔ شصت روپیه ملازم شده بموجب جرات
و جسارت جبلّی روز بروز تقرب و توقیر حاصل[۵۱] نمود۔

پس بوسالت او در ۱۸۶۹ء دهیان سنگھ و سوچیت سنگھ در ملازمت
حضور مشرف شدند۔ و زورآور سنگھ و کشور سنگھ در حلقهٔ سواران داخل گشتند۔ پس
گلاب سنگھ در اکثر مقدمهٔ معارک افزعسکری بود بارها در محاربات و مقدمات جلادت و
شجاعت او منظور و پسند مهاراج می شد۔ چنانچه بجلدوی حسن خدمت جنگ اٹک
با وزیر فتح محمد خان و برای صلهٔ جنگ کشمیر با عظیم خان موضع کهروٹی و بیول و پهنڈمان
مهاراج بوی جاگیر بخشید۔ و بعد ازین به نیروی اقبال قلعهٔ سنگینی و حصار

۵۱ گلاب نامه از صفحه ۹۸ تا ۱۰۴ ۔

کہرو مالہ فتح کردہ در انعام آن علاقۂ رام گڈھ[1] جاگیر یافت۔ وبرای انگاشتن وصید سوار از حضور مامور شد۔ و در ۱۸۳۴ء باسی علاقۂ چہنان در قبضۂ اقتدار در آوردہ حکومت آنجا بہ زیر زور آور سنگہ بخشید۔ و در ۱۸۳۵ء دہیان سنگہ بر محافظت ڈیوڑی حضور مہاراج لاہور استقلال یافت۔ و راجہ گلاب سنگہ را قلمرو جموں بطور اجارہ تفویض شد۔ و در انگاشتن فوج سوار و پیادہ مجاز گشت۔ و در ۱۸۳۸ء بترغیب وزیر لکھپت ملک کشتواڑ مضافات آں از تصرف راجہ تیغ سنگہ نزع کردہ در قبضۂ حکومت خود در آورد۔

پس ازاں گلاب سنگہ در محاربات مقدمات فتح کشمیر و محاربہ ڈیرہ غازی خان و منگیرہ[2] و کوشش ہای پشاور و یوسف زئی وغیرہ بدلیہ شجاعت و لوائے جلادت خود آشکارا نمودہ در پیشگاہ مہاراج افتخار و اقتدار کلی حاصل نمود و سرکشان و باغیان کوہستان را قلع و قمع کردہ نابود فرمود۔ چنانچہ میان ڈیڈو[3] کہ در کوہستان جموں قطاع الطریق مطلق بود۔ روزی ناظم کشمیر چند ڈالی[4] انمار برای رنجیت سنگہ ارمغان فرستادہ بود میاں ڈیڈو میوہ جات بخود ہضم نمودہ میان ڈالی ہا بنجاست پر کردہ بحضور شہریار لاہور مرسول داشت مہاراج را ازا فعال آن بدکیش خون جگر بجوش آمدہ در تدبیر اسیری او اندیشہ ہا میکرد گلاب سنگہ بعرض رسانید کہ شرزہ شیری را ہنگام خواب شوکی بروت ہا قطع کردہ شیر در مقام انتقام او

1۔ صحیح:۔ "رام گڑھ"۔ رجوع شود بہ گلاب نامہ صفحہ ۱۴۰۔
2۔ صحیح:۔ "منکیرہ"۔ ایضاً صفحہ ۱۴۰۔ 3۔ برائے تفصیل حالات میاں ڈیڈو و قتل وے رجوع کنید بہ گلاب نامہ صفحہ ۱۴۸ تا ۱۵۵۔ 4۔ ڈالی بفتح دال فارسی و سکون الف و یاء و کسر لام در ہندی بمعنے سوغات آمدہ۔

ہر چند می تاخت اما در اخذ او دست نمی یافت گربۂ شیر گفت کہ اگر این گربۂ مسکین را حکم شود در اندک فرصت تدارک او ممکن است۔ مہاراج حسن تقریر راجہ گلاب سنگھ نہایت محظوظ شدہ دوشالہ ملبوس خود باو بخشید و ہمان لحظہ بموافقت چند افسران نامی[۱] برای مواخذہ میان ڈیدو مرخص نمود راجہ گلاب سنگھ بعد تعاقب بسیار آن بدکردار را در میان درۂ کوہسار سانجی[۲] محاصرہ کردہ از دست آن دزد طرار دلاوران بسیار در جنگ ضایع شدند۔ عاقبت بر سر سنگی نشستہ تماکو می کشید بہادران نامی از ہر سو گولہ باری کردہ تن کتازی او تمام کردند[۳]۔

ہمچنین در کوہستان پنوچھہ کہ در حوزۂ تصرف راجہ دھیان سنگھ بود شمس خان و ملّی سودن و سبز علی سودن در تاخت و تاراج مشغول بودند اہل حکام را جائی آرام نمی دادند۔ و از پیشگاہ مہاراج راجہ گلاب سنگھ برای تدارک این گروہ مامور شد و بعد تعاقب بسیار و جستجوی بے شمار ملّی سودن و سبز علی سودن ماخوذ کردہ از بدن آنہا زندہ پوست کشیدہ دم آبی نوشیدن نداد[۴]۔ گویند میان اودھم سنگھ پسر گلاب سنگھ

---

[۱] از انجملہ یکی سردار عطر سنگھ کلال و دیگری جگت سنگھ اٹاری والا است (گلاب نامہ صفحہ ۱۵۱)۔

[۲] صحیح:۔ سانجی چھت (ایضاً صفحہ ۱۵۳)۔ [۳] بقول کے۔ایم پانیکر قتل میان ڈیدو در سال ۱۸۲۰ء واقع شد (گلاب سنگھ صفحہ ۲۹)۔ [۴] کرپارام در تفصیل این ہر دو قتل نگاشتہ است:۔

"چون ملّی و سبز علی سودن کہ رفیق طریق شمس بودند و بدست میارزان پیکار گرفتار آمدند، قامت ہر دو را لباس ایائے سرخ دیبائے سلخ پوست از سر تا پا لعل گون گردانیدند۔ چون پوست ملی سودن تا سینہ مسلوخ گردید رمقے از جانش باقی بود۔ عرض نمود کہ درین دم وا پسین یا بجہ وزن دمے زمزم

از دیدن این حال ترسیده بدیگر سو سر پیچید راجه گلاب سنگه بر روی او طپانچه داده
سرش را بدان سو بگردانید و گفت هرگاه این سیاست در ملک نباشد هیچ کسی از غربا در
دنیا نباید[1]. پس در پوست مسلوخ کاه پر کرده سر راه انداختند. و شمس خان و راج ولی[2] بهزار
کوشش گرفتار کرده بدار آویختند[3]. بعضی ها را دست و پا قطع کرده بر طرق و شوارع آویختند.
مدعا که راجه نامدار در دره ها و کوه ها سرکشان ناهنجار را از تیغ آبدار خونبار
کرده امنیت و رفاه ملک حاصل کرد. چنانچه تا دم حال بتوجهات سیاست او در ذیل امان محفوظ اند.
در سنه ۱۸۹۷ بکرمی آغر خان مرزبان راجور طوق متابعت از سر کشید. از پیشگاه مهاراجه گلاب سنگه
بمواخذه او مامور شد و آغر خان بخوف جان در شعاب کوهستان پنهان گشته گلاب سنگه
او را اسیر کرده بر کیبه پای آکهنور در پیشگاه حضور گذرانید مهاراج او را گوله در گردن
انداخته محبوس داشت. و از حسن خدمات گلاب سنگه نهایت محظوظ شده همانجا بر ساحل

مقبول درگاه قهرمان شد .... لاشه آن هر دو از خنجر تراش ساخته پوست را
با سر تلمیق داشته از کاه گندم انباشته بر چهار سو برائے عبرت سرکشان بر دار
گذاشتند" (گلاب نامه صفحه ۲۰۲) -

[1] ایضاً صفحه مزبور - [2] برادر زاده شمس خان (ایضاً صفحه مزبور) -
[3] ولے نزد کرپارام "به تیغ بیدریغ این هر دو را قتل نموده بحضور خدایگانی (گلاب سنگه)
فرستادند" بقول همین مصنف گرفتار کننده و قاتل شمس خان و راج ولی شیر باز خان و الد
راجه سرانداز خان سدرونیه است که با متثال فرمان مهاراجه گلاب سنگه این خدمت لائقه
بجا آورد (گلاب نامه صفحه ۲۰۴) -
[4] رجوع کنید به گلاب نامه از صفحه ۱۵۶ تا ۱۵۸ -

دریای اکہنور نشستہ گلاب سنگھ را خطاب راجگی عطا کردہ ملک جموں بوی جاگیر بخشید و سوچیت سنگھ را خطاب راجگی بخشید علاقۂ رام نگر جاگیر داد۔ و دہیان سنگھ را خطاب راجہ راجگان عطا ساخت و راجہ گلاب سنگھ را سند جاگیر بہ پنجۂ زعفران مزین کردہ مرحمت فرمود کہ نقل آں[1] این است۔ — سند جاگیر:-

"دریں[2] وقت فرخندہ رخت از راہ تفقدات و تلطفات راج ملک چکلہ جموں کہ از آبا و اجداد ملک موروثی و ملکیت بزرگان اوجل دیدار نرمل بدہ[3] مقرب بارگاہ سلطانی خیرخواہ بلا اشتباہ راجہ گلاب سنگھ و اوجل دیدار نرمل بدہ (مقرب بارگاہ سلطانی) راجہ دہیان سنگھ و راجہ سوچیت سنگھ بود و از خورد سالگی کہ قریب دہ دوازدہ سال عمر شان الیہاں بود کہ در جناب فیض مآب شرفیاب گردیدہ اند وہم آبا و اجداد مومی الیہاں از قدیم الایام پشت در پشت در بجا آوری (حسن) خدمات سنگھ صاحب (فیاض) سرگباشی[4] ابوی صاحب امہان سنگھ جیو از

---

[1] رجوع کنید بہ گلاب نامہ از صفحہ ۱۶۲ تا ۱۶۴۔ [2] الفاظ در خطوط وحدانی از گلاب نامہ است۔ [3] "اوجل دیدار نرمل بدہ"۔ اوجل بضم الف و سکون واو و لام و تشدید جیم در سنسکرت بمعنے روشن و دیدار لفظ فارسی و نرمل بکسر نون و سکون راء ولام و فتح میم بمعنے بے نقص و بدہ بضم باء و سکون دال و ہائے ہوز در سنسکرت بمعنے عقل و رائے آمدہ است۔ دریں جا ترکیب "اوجل دیدار نرمل بدہ" بحیثیت لقب استعمال شدہ است کہ در فارسی مراد از "روشن دیدار و دانائے بے نقص" باشد۔

[4] سرگ باشی مرکب است از سرگ بضم سین و سکون راء و گاف فارسی بمعنے جنت و فردوس و باشی لفظ معروف فارسی بمعنے باشندہ۔ و دریں جا سرگباشی بمعنے فردوس مکان یا

۱۰۵

صدق دل حاضر مانده بودند وهم بہر سہ اُجلد بداران غاشیۂ عبودیت و فرمانبرداری
(وخیرخواہی و خیراندیشی و حاضرباشی) بر دوش جان کشیدہ دقیقہ از دقائق نمک حلالی و
جانفشانی (و نوکری) فروگذاشت نکردہ در ہر جنگ و معرکہ مثل افتاح ملتان و کشمیر و بیر
و افتال مفسدان بداندیش آن روی آب دریای سندھ و افواج آمد کابل و پشاور
وغیرہ از سرگذشتگی و جان نثاری و مردانگی فرق و تفاوت میان نیاوردہ لہذا ملک
چکلہ[1] مذکور در وجہ راجہ موصوف نسلاً بعد نسل عطا و مرحمت شدہ و قشقۂ راج مذکور
از دست مبارک بہ اُو جلدبدار (نرمل بدہ مقرب بارگاہ خیرخواہ بلا اشتباہ) راجہ گلاب
سنگھ مہربان فرمودہ و از راہ کمال توجہات (و مہربانی) و بجا آوری حسن خدمات سرکار
والا قشقۂ راج ملک بندرالنہ[2] در وجہ او جلدبدار نرمل بدہ راجہ سوچیت سنگھ جیو[3]
از حضور فیض گنجور عطا و مرحمت شدہ کہ حاصلات آن را در ما یحتاج خود آوردہ نسلاً
بعد نسل می خوردہ باشند و بجدیات (و خیرخواہی و نمک حلالی) سرکار والا سرگرم باشند
کہ بفضل سری اکال پورکھ جیو ہر کس کہ از خاندان عالیشان سرکار فیض آثار خواہد بود
بموجب ہمیں پروانہ حضور انور عمل آوردہ بوجہی فرق و تفاوت نخواہد ساخت و

---

[44] فردوس آشیان است۔ [1] چکلہ بفتح جیم فارسی و لام و سکون کاف و ہائے ہوز در ہندی
بمعنے احاطہ و ضلع می باشد۔ [2] "راج ملک بندرالنہ" ترکیبی است مرکب از راج بمعنے حکومت
و ملک عربی معروف و بندرالنہ بفتح باء و سکون نون و دال و فتح راء و تاء و سکون لام و ہائے
ہوز علاقہ ایست در شمال مشرق جموں کہ حالا بہ رام نگر موسوم می شود۔ [3] "جیو" بکسر جیم
وضم یاء و سکون آخر در سنسکرت بمعنے صاحب و مرد ذی رتبہ باشد۔

ہر کس کہ از پشت راجہ ہائے (میان) موصوف بودہ باشد کمر ہمت بستہ در نوکری و خیرخواہی سرکار فیض آثار حاضر و رجوع باشد۔ لہذا پروانہ والا الصحیح و پنجۂ زعفرانی بدست مبارک مزین (فرمودہ) عطا شد تحریر بتاریخ چہارم ماہ مارچ ۱۸۷۹ ب پروانگی حضور"۔

بعد ازاں راجہ نامدار در ۱۸۸۱ب قلعہ سمرتہ[۱] کہ در کوہستان رام نگر واقع است مفتوح ساخت[۲]۔ پس در سنہ ۱۸۹۰ب وزیر زورآور سنگھ کلوریہ کہ منتظم ریاستی کشتوار بود با لشکر دوازدہ ہزار کس آدہ و پنجاہ نفر سپاہان قواعددان برای تسخیر تبت ہا از راہ زانسکار مامور ساخت و زیر مذکور با ندک روزے تبت کلان و تبت خورد مع مضافات و علاقہ جات لاحقۂ آں ضبط نمود و مال و منال وافر بدست آوردہ استحکام انتظام آں سواد بمراد دل کردہ رجعت نمود کیفیت ایں واقعہ در جلد اول مبسوط است[۳]۔

و در سنہ ۱۸۹۵ب[۴] مہاراج لاہور با کوکبۂ خسروی در جموں رسیدہ راجہ گلاب سنگھ یک لک و بیست و یک ہزار روپیہ و یک زنجیر فیل بعماری زرکار و اسپان یاد رفتار نذر خدمت ساخت۔ و در سنہ ۱۸۹۶ب[۵] مہاراج رنجیت سنگھ از عالم فانی بملک جاودانی

[۱] قلعہ سمرتہ جاگیر خاندان سومٹرہ بود۔ ایں قلعہ امروز منہدم است۔ حالا ایں مقام میدانیست وسیع بفاصلہ ۸ میل از قلعہ بھٹہ و بطرف شمال مغرب۔ تاریخ راجگان جموں و کشمیر مصنفہ ٹھاکر کاہن سنگھ بلاوریہ مطبوعہ سنہ ۱۹۸۶ بکرمی صفحہ ۲۳۔ [۲] برائے تفصیل فتح قلعۂ سمرتہ رجوع کنید بہ گلاب نامہ از صفحہ ۱۷۰ تا ۱۷۲۔ [۳] ہمیں کتاب صفحہ ۲۱۲۔ [۴] مطابق ۱۸۳۸ء برائے تفصیل ورود مہاراجہ رنجیت سنگھ در جموں مراجعہ شود بہ گلاب نامہ صفحہ ۵۔

[۵] ۱۵، ماہ ہاڑ سنہ ۱۸۹۶ بکرمی روز پنجشنبہ مطابق ۲۷ جون سنہ ۱۸۳۹ء (گلاب نامہ صفحہ ۲۰۹ و کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۲۱)۔

انتقال نمود۔ ہمدرین سال راجہ گلاب سنگھ بدیدن کانشی[1] رفت۔ و در سنہ ۱۸۹۷ب۔ رانی صاحبہ چندکور راجہ گلاب سنگھ را بنابر حسن خدمات ایام محاصرۂ شیر سنگھ[2] علاقۂ مناور جاگیر بخشید۔ و در ہمان سال دیوان ہری چند قلعۂ منگلا[3] مفتوح ساخت۔ ہمدرین سال کرنیل میان سنگھ ناظم کشمیر از دست سپاہان خود کشتہ شدہ راجہ گلاب سنگھ بحکم شیر سنگھ برای تدارک باغیان کشمیر نہضت کردہ باغیان را سلاح سلب گرفتہ از شہر بدر کشید[4]۔ از آنجا در حدود پشاور رفتہ فوج انگریزی را بطرف کابل راہ داد و ہمراہ مستر لارنس صاحب رابطۂ محبت و اخلاص راسخ نمود۔ و در سنہ ۱۸۹۸ب۔ وزیر زورآور سنگھ با فوج کثیر برای تسخیر مان تالای تعیین ساخت و وزیر مذکور در حدود مان تلاو از دست غنیم لاسہ کشتہ شد پس لشکر لاسہ پیش قدمی کردہ ملک لداخ را تا کرگل متصرف شدند۔ و راجہ گلاب سنگھ دیوان ہری چند و وزیر رتنو را با جمعیت دہ ہزار سپاہ در ماہ پھاگن بسبیل کشمیر راہی ساختہ بذات خود در باغ نسیم توقف نمود۔ و دیوان ہری چند لشکر غنیم را قلع و قمع ساختہ از ملک اخراج نمود۔ و کرن شاہ و بخشی بھیچو افسران افواج لاسہ اسیر کردہ بحضور فرستاد۔ راجۂ نامدار آنہا را خلاع فاخرہ بخشیدہ رخصت انصراف بخشید۔ تشریح آن در حصۂ اوّل[5] مشروح است۔ ہمدرین ایّام نافرجام در سلطنت لاہور

---

۱ گلابنامہ صفحہ ۲۱۴۔ ۲ قلعۂ لاہور (ایضاً، صفحہ ۲۲۳)۔ ۳ صحیح: "قلعۂ منگلا ماہی"۔ قلعۂ منگلا از جاگیر خاندان منگلا بود و امروز منہدم است۔ این قلعہ برسر حد میرپور و گڑھی بر کنار رود جہلم بر کوہ بلند بود۔ از پائین این کوہ نہرے بہ "اپر جہلم" نام حفر کردہ اند۔ (تاریخ راجگان جموں و کشمیر صفحہ ۲۵)۔ ۴ گلابنامہ صفحہ ۲۳۵ و ۲۳۶۔

۵ از ہمین کتاب از صفحہ ۲۱۴ تا ۲۱۶۔

ہرج ومرج وہمیں بیں واقع شد مہاراجہ کھڑک سنگھ و نونہال سنگھ از دنیا درگذشت[1]
ومہاراج شیر سنگھ و دہیان سنگھ و ہیرا سنگھ و سوچیت سنگھ و سوہن سنگھ و جواہر سنگھ
وکشورا سنگھ از تیغ بیداد کشتہ شدند[2]۔ واز افواج خالصہ خیرہ سر گشتند و امرای دربار
لاہور راجہ گلاب سنگھ را از جموں سرزنش بردہ در قلعہ سمن چند روز نظر بند کردند۔
وی بزور اقبال رہائش یافتہ در جموں رسید و در جمعیت سپاہ و تیاری اسباب و
توسیع ملک ساعی شد تا آنکہ لشکر خالصہ از روی خودسری بغیر سبب آتش فساد افروختہ
با سرکار انگریزی بجنگ پیوستند و از روی نفاق و بے سری مغلوب و منہزوم شدند چنانچہ
توضیح آں در اوراق گذشتہ گذشت[3]۔ بعد حصول ہزیمت و تباہی سلطنت دانی صاحبہ
واعیان دربار راجہ گلاب سنگھ را برای انتظام مملکت و دفع مخاصمت در لاہور بردند
وبر منصب وزارت و وکالت مختار نمودند۔ راجہ موصوف برای استحکام سلطنت ترک
مخاصمت مصلحت دانستہ با سرکار انگلیشیہ طرح موافقت انداخت و در بجاآوری
خدمات و انجاح مطالب مقاصد آنہا بجان و دل پرداخت[4]۔ بعد تشید مبانی مباسطت و

۱؎ یعنی ہر دو بتاریخ ۵ رنومبر ۱۸۴۰ء۔ ۲؎ ماسوائی کشورا سنگھ کہ تاریخ وفاتش
دستیاب نشدہ شہزادہ شیر سنگھ و دہیان سنگھ بتاریخ ۱۵ رستمبر ۱۸۴۳ء و ہیرا سنگھ
وسوہن سنگھ بتاریخ ۲۱ ردسمبر ۱۸۴۴ء وسوچیت سنگھ بتاریخ ۲۸ رمارچ ۱۸۴۴ء و
جواہر سنگھ بتاریخ ۲۱ رستمبر ۱۸۴۵ء مقتول گشتند (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس
از صفحہ ۲۵۶ تا ۲۶۷)۔
۳؎ از ہمیں کتاب در ذکر لارڈ ہارڈنگ (از ۱۸۴۴ء تا ۱۸۴۸ء)۔
۴؎ ایضاً، ایضاً۔

مرافقت بذات والا با جمیع اعیان دربار دراردوی لارڈ ہارڈنگ صاحب لیسرای ہند مسابقت کردہ بوسالت سر ہنری لارنس صاحب و کری بارنٹ صاحب بنظر انور فائز گشت لارڈ موصوف از حسن نیت و خلوص دوستی و نہایت محظوظ شدہ بجلدوی خدمات شائستہ و تردّدات بایستہ ممالک کوہستان جموں و بہوجہہ ہزارہ و کشمیر و گلگت و تبت ہا وغیرہ مع مضافات آں بعوض ہفتاد و پنج لک روپیہ در وجہ راجہ نامدار بخشید و بخطاب عالیہ مہاراجگی ملقب گردانید۱ - و بعد انعقاد شرائط و ضوابط جہانداری عہدنامہ جانبین موثق گشت۲ - چنانچہ نقل آں این است :-

نقل عہدنامہ :- "عہدنامہ ہذا فیما بین سرکار (دولتمدار) کمپنی انگریز بہادر و سرکار مہاراجہ گلاب سنگھ رئیس جموں بواسطہ فریڈرک کری بارنٹ صاحب بہادر و میجر لارنس صاحب بہادر کہ سفارتہً بصاحبان ممدوح اختیار کلی دریں باب از طرف نواب مستطاب معلّی القاب رایٹ آنریبل سر ہنری ہارڈنگ صاحب بہادر جی.سی.بی گورنر جنرل بہادر کہ یکی از مشیران خاص حضور فیض معمور ملکۂ معظمہ رفیع الدرجہ انگلستان خلد اللہ ملکہا و از طرف (سرکار) دولتمدار کمپنی انگریز بہادر بنابر انتظام و سر انجام تمامی امور جزو و کل ہندوستان مامور ند حاصل شد - و اصالتہً مہاراجہ گلاب سنگھ بدفعات تکمیل یافتہ - فقط۳"

دفعہ اوّل - سرکار انگلیسیہ بایں کشمیر و ہزارہ و جمیع ملک کوہستانی کہ جانبین دریای راوی و سندھ جانب ہزارہ واقع اند (بہ) مع متعلق آں کوہستان

---

۱ ایضاً، ایضاً - ۲ گلاب نامہ از صفحہ ۳۵۹ تا ۳۶۲ -

۳ الفاظ در خطوط وحدانیہ از گلاب نامہ است -

واقع جانب مشرق دریای سند و جانب مغرب دریای راوی مع علاقہ چنبہ سوای الابل منجملہ ملک سرکار لاہور کہ بسرکار انگلیسیہ ازروی دفعہ چہارم عہدنامہ مرقوم نہم مارچ ۱۸۴۶ء تفویض و تسلیم ساختہ اند بہ مہاراجہ صاحب لابعد نسل و بطنا بعد بطن برای اولاد ذکور نسلی شان باختیار مستقل برای دوام عطا نمودند۔

دفعہ دوم۔ حدود شرقی علاقہ جات کہ بموجب دفعہ اول این عہدنامہ بمہاراجہ گلاب سنگھ مفوض شدہ نتیجۂ امین ہائیکہ از طرف سرکار انگلیسیہ و مہاراج گلاب سنگھ مقرر خواہد شد تعیین و تشخیص خواہد یافت۔ و بعد ملاحظہ مندرج اقرارنامہ علیحدہ خواہد شد۔

دفعہ سیوم۔ مہاراجہ گلاب سنگھ بعوض عطا شدن ملک مندرجہ دفعات مذکور الصدر بمہاراجۂ موصوف ہفتاد و پنج لک روپیہ (سکہ) نانک شاہی بسرکار انگلیسیہ خواہد داد۔ یعنے پنجاہ لک روپیہ بر وقت حسن انعقاد بافتن عہدنامہ ہذا۔ و بیست و پنج لک اندرون ششماہ از تاریخ ہذا۔ فقط۔

دفعہ چہارم۔ حدود ملک مہاراجہ گلاب سنگھ بلا استرضای سرکار انگلیسیہ گاہی تبدیل و تغیر نخواہد یافت۔ فقط۔

دفعہ پنجم۔ احیاناً اگر فیما بین مہاراجہ گلاب سنگھ و سرکار لاہور یا دیگر کدام سرکار قرب جوار علاقۂ مہاراجہ صاحب موصوف نزاع و تکرار رو دہد مہاراجہ موصوف اقرارنامہ می نمایند کہ نزاع مزبورہ را پیش عالی سرکار کمپنی انگریز بہادر رجوع خواہد ساخت و امالی مذکور (ممدوح) ہرچہ ازروی ثالثی رفع انفصال خواہد نمود مہاراجۂ موصوف آن را بطوع و رغبت قبول و منظور خواہد داشت۔ فقط۔

۱؎ گلاب نامہ صفحہ ۳۵۱ -

دفعہ ششم۔ مہاراجہ گلاب سنگھ خود از طرف اولاد خود اقرار می نمایند کہ وقتیکہ فوج ظفر موج انگریزی در ملک کوہستانی و یا ملکی کہ ملحق علاقہ جات مہاراجہ صاحب موصوف باشد مامور و متعین گردد مہاراجہ موصوف مع کل فوج خود عند الطلب شامل فوج انگریزی خواہند شد۔

دفعہ ہفتم۔ مہاراجہ صاحب اقرار می نمایند کہ بدون رضا و اجازت اہالی سرکار کمپنی انگریز بہادر کسی از مردمان ولایت انگلستان را یا دیگر مردم فرنگ و از متوطنان امریکہ ملازم و نوکر نخواہند داشت۔

دفعہ ہشتم[1]۔ مہاراجہ گلاب سنگھ اقرار می نمایند کہ شرائط دفعات پنجم و ششم و ہفتم اقرارنامہ علیحدہ کہ فیما بین سرکار انگلیشیہ و دربار لاہور مورخہ یازدہم ماہ مارچ ۱۸۴۶ء زیب توثیق یافتہ در بارۂ ملکی کہ مفوض مہاراجہ موصوف شد ملحوظ خواہند داشت۔

دفعہ نہم۔ سرکار انگلیشیہ اعتراف می نمایند کہ امداد مہاراجہ گلاب سنگھ در حفاظت راج و ملک مہاراجہ موصوف از دشمنان بیرونی خواہند کرد۔

دفعہ دہم۔ مہاراجہ گلاب سنگھ اقرار می نمایند کہ بنظر برعلو و عظمت اقتدار سرکار انگریزی سال بسال یک راس اسپ و دوازدہ شاخ بز پشمین قسم اعلیٰ شش نر و شش مادہ باشد و دو زوج دو شالہ کشمیری بطریق نذرانہ بسرکار انگلیشیہ خواہند رسانید۔ فقط۔

بعد توثیق عہد و مواثیق مہاراجہ گلاب سنگھ از دربار عالی شرف ترخیص یافتہ در حسیر و ٹھہ نہضت فرمود و در آنجا بجلدوی حسن خدمات قدیم دیوان کارگذاری عظیم دیوان جوالا سہائی را دہ ہزار روپیہ نسلاً بعد نسل جاگیر بخشیدہ و رسوم دیوانی سہ ہزار چہار[2] روپیہ مقرر داشت۔ و مدار المہام و صاحب کار جزو کل گردانید۔ و دیوان

---

[1] گلاب نامہ صفحہ ۳۵۶ و ۳۵۷ — [2] گلاب نامہ صفحہ ۳۶۲ —

ہری چند برای تصرف ہزارہ و وزیر لکھپت و وزیر رتنون بہ انتظام کشمیر تعیین ساخت[۱] چون وزیر لکھپت و رتنوں در کشمیر رسیدند شیخ امام الدین موجب تجویز راجہ لعل سنگھ کہ مدار المہام دربار لاہور بود وزیر لکھپت را تصرف کشمیر نداد و بعد گفت وگوی بسیار کار بقتال و جدال رسید وزیر لکھپت در جنگ کشتہ شد۔ و وزیر رتنون تا چہل روز محصور گشت۔ مہاراج باصغای این ماجرا در دربار لاہور التجا کردہ از آنجا بنا بر اخراج امام الدین ہنری لارنس صاحب با فوج خالصہ مامور شد۔ چون فوج دریا موج در کشمیر رسید شیخ امام الدین بی دست و پا شدہ ملک خالی کرد و بمقام تہتہ با کرنیل لارنس و مہاراج گلاب سنگھ ملاقات نمودہ بجانب لاہور عجلت ساخت و لارنس صاحب افواج خالصہ را رخصت انصراف بخشیدہ خود بمعاونت و مرافقت مہاراج سمت کشمیر نہضت فرمود[۲]۔ و بتاریخ ششم ماہ کتک ۱۹۰۳[۳] رایت دولت سایہ انداز خطۂ دلپذیر گردید۔

اورنگ پانزدہم در ذکر عملداری راجگان جموں

مہاراج گلاب سنگھ در ۱۲۶۲[۴] ہجری یکہزار و دوصد و شصت و دو بر سریر جہانبانی کشمیر جلوس یافتہ در رتق و فتق سلطنت و ضبط و ربط مملکت و تنظیم و نسق اہل بکیت بخوبی پرداخت۔ و انتظام امور ملکی و مالی جزوی و کلی برای رزین خود منتظم

---

۱ ایضاً، ایضاً۔ ۲ رجوع شود بہ گلاب نامہ از صفحہ ۳۶۴ تا ۳۶۷ و تاریخ حسن ہمین جلد ذکر نظامت شیخ امام الدین۔

۳ مطابق ۱۸ اکتوبر ۱۸۴۶ء۔

۴ مطابق ۱۸۴۶ء۔ بقول کے۔ ایم۔ پانیکر تاریخ ورود مہاراجہ گلاب سنگھ در شہر سرینگر ۹ نومبر ۱۸۴۶ء است (گلاب سنگھ صفحہ ۱۱۹)۔

می ساخت۔ مقدمات عدالت بنفس نفیس خود در یک مجلس بلا امثله و بیّنه فیصله می کرد۔ و مستغیثان را بوجهی تکلیف حاجب و دربان نمی بود با مردم ادنیٰ بالمشافهه مکالمه میفرمود۔ مردم بمبو که همیشه قطاع الطریق و باغی می بودند بخوف سیاست او در سوراخ موشان خزیدند۔ و راجهای کهکه و بمبه را حسب حیثیت وجه کفاف مقرر داشته ملک آنها بخالصه پیوست۔ و طایفهٔ گلیانان که در رهزنی و غارتگری معروف بودند ماخوذ کرده از صغیر و کبیر هرکسی پا بزنجیر اسیر داشت۔ فرقهٔ دزدان را از هیبت او پشت طاقت بشکسته در ملک امن و امان واقع شد۔ اهل هنود در ایام مسعود پیش آمده برصدر مناصب مناسب نشستند۔ و فرقهٔ اسلامیه از امورات ملکی بی دخل شده در متابعت و فرمان برداری منطقهٔ اشتراکات بر بستند۔ پس بصوابدید اعیان پندتان[1] ضبطی اقطاع عالی خاندانها و تضاعف و تزاید باج طایفه داران و تقرری خراج اراضی بساتین و ساگزارها و بازیافت باقیات عهد رنجیت سنگه و احداث زرنکاح و ترقی نرخ شالی از یک روپیه تا دو و نیم روپیه و اختراع بدعات موفور و ابداع رسومات نامحصور بعمل آمده۔ در سابقه زمان باج شالبافان چهار لک روپیه معمول بود۔ پندت راجه در اجارهٔ آن دوازده لک روپیه مع طرح شالی بر خود گرفت۔ و آمدنی محال نواره سابقه چهارده هزار شخص بود ٹھیکهٔ[2] آن از صد هزار ترقی یافت۔ همچنین در هر محال ترقی و تضاعف بعمل آمده جای غبن و توفیر نماند۔ زمینداران را از یک خروار و پنج ترک و دو آثار حصهٔ زمینداری معمول شده منجمله آن سه ترک خرج عماله برفت۔ و روپیهٔ هری سنگی که بقیمت هشت آنه ڈبل[3] نافذ بود قلب کرده روپیهٔ چلکی مسکوک

---

[1] برهمنان۔ [2] ٹھیکه بفتح تا هندی و های هوز در هندی بمعنی اجاره آمده است۔

[3] ڈبل بفتح دال هندی بمعنی دوچند۔

نمود کہ مادۂ آں ہفت ماشہ نقرہ و پنج ماشہ نحاس بود سکۂ آں از یکسو "رگھو ناتھ جی سہائے"[1] از طرف دوم "ضرب سرینگر" منقوش شد۔ روپیۂ مذکور در بیع و شرا و معاملات تجارت یکروپیہ و چہار آنہ مروج بود اما در آمدنی خزینۂ عامرہ ہمگی یکروپیہ محسوب می شد۔ ازیں رو در باج معمولی باجگذاران و خراج زمینداران خمس مالیہ ترقی یافت۔ و تمامی کار و بار امور سلطنت و اشیای مطلوبۂ مملکت از رعایا بغیر اجرت و قیمت گرفتہ می شد۔ و بر سر یک زمیندار از اہل عملہ زیادہ از شصت کس حکم نافذ میکردند۔ و در سنہ ۱۲۶۳ھ[2] مسٹر تایلرن صاحب برای تفحص احوال کشمیر و اصلاح انتظام مہاراج بکشمیر آمدہ چندگاہ تحقیقات قوانین و ضوابط عالمگیری نمودہ در میدان مایسومہ دربار عام منعقد ساخت و ببانگ بلند آواز داد کہ ای مردمان خطۂ کشمیر شما از حکومت مہاراج خشنود ہستید یا نہ بعضے کساں موجب آموزش پنڈت راجکاک در غوغا بر داشتند کہ راضی ہستیم تیلرن صاحب باستماع این سخن از کردار مردم کشمیر بیزار شدہ بطرف ہند رجعت نمود۔ ہم دریں سال تنخانہ گدادہر[3] متصل دولتخانۂ خاص ترصیص یافتہ در تلمیع قبۂ آں دوہزار تولہ طلا مصروف شد۔ و در سنہ ۱۲۶۵ھ[4] راجہ جواہر سنگھ خلف راجہ

---

[1] "شیوہ ناتھ جی سہائے"۔ کذا فی الاصل۔ سہو کاتب است۔ معنی این جملہ سنسکرتی "خدائے بزرگ حامی شود" است۔ رگھو ناتھ یکے از القاب راجہ رام چندر جی است کہ ہندواں اورا محلول الٰہی تصور کردہ می پرستیدند و راجگان جموں اورا مورث اعلیٰ خویش می شمرند۔

[2] مطابق ۱۸۴۷ء۔ مطابق روایت دکتر صوفی (کشیر جلد دوم صفحہ ۷۸۰) از بیاض مسٹر ٹیلر صاحب (معادن ریجنٹ لاہور) محقق شد کہ آخر الذکر در کشمیر برائے تحقیقات احوال این دیار بتاریخ ۱۴ جون ۱۸۴۷ء وارد گشت۔ [3] در محلۂ شیر گڑھی، امیرا کدل، سرینگر۔

[4] مطابق ۱۸۴۹ء۔

دہیان سنگه باغوای چند اوباش بدعوی وراثت حصهٔ مملکت در محکمهٔ گورنمنٹ پنجاب
مقدمه برپا نموده بعد مباحثات بسیار حکام حرمان نوشیدند۔ در شهر انباله ازجهان درگذشت
برادرش راجه موتی سنگه مورد الطاف جہانبانی گشته علاقهٔ پونچه جاگیر یافت۔ [۱]
مدعا که مهاراج بنفس نفیس خود در انتظام مهام مملکت متوجه مانده ضوابط ملکگیری
وقواعد دادگستری بکمال نصفت و عدالت مضبوط ساخت۔ ودر سنه ۱۲۶۵ھ [۲] ماه مگهر
سنه ۱۹۰۵ب بتقریب ملاقات لارڈ گورنر جنرل ڈلهوزی صاحب که دران سال معطّل ماند
بطرف جموں نهضت کرده در پنجا پنڈت راجه در تا عرصهٔ شش ماه فرائض نیابت صوبه
بجا آورده اعالی وادانی خشنود ساخت۔ همدرین سال [۲] دلیپ سنگه معزول
کرده در ولایت فرستادند۔ ودر سنه ۱۲۶۶ھ [۳] مهاراج پنجم ماه جیٹھ وارد شهر شده
برای فرودگاه صاحبان سیاح برکنارهٔ دریای بهت از امیراکدل تا منشی باغ بنگله‌ها
ترصیص یافت۔ و رنبیر سنگه هفتم کتک روانهٔ جموں شده مهاراج براه هیره پور در
سیالکوٹ نهضت فرموده در آنجا بملاقات لارڈ ڈلهوزی صاحب فائز گشت۔
ودر کشمیر میان هٹو فرزند [۴] مهاراج قائم مقام مانده انتظام ملکداری بدیانتداری
نمود۔ همدرین سال مردمان داردو ساکنان حصوره را غارت کردند موجب آں
مهاراج را رگ غیرت بجوش آمده اوّل جیٹھ سنه ۱۲۶۷ھ رونق بخش این دیار شده
لشکر جرار بافسری دیوان هری چند وزیر زورآور سنگه وکرنیل بیجا سنگه وغیره

[۱] برای تفصیل منازعت راجه جواهر سنگه با مهاراجه گلاب سنگه رجوع شود به گلاب نامه
از صفحه ۳۷۱ تا ۳۸۰ و از صفحه ۴۱۴ تا ۴۱۶ – [۲] یعنی ۱۸۴۹ء –
[۳] مطابق ۱۸۵۰ء۔ [۴] که از کنیزک زرخرید بود۔

برای تسخیر چلاس[1] و تنبیه و تدارک باغیان دارد و مامور ساخت رنبیر سنگھ
ولی عہد سلطنت خود در سوپور ماندہ تمامی زمینداران برای باربرداری بہ بیگاری
بردند۔ خلقی انبوہ بر قلال کوہ تلف شدند۔ اساس قلعۂ چلاس از بسکہ سنگین و
استوار بود مخالفان در میان آن محصون ماندہ تا عرصۂ یکماہ در جنگ و جدل
رد و بدل میکردند۔ ازین سو یکہزار و پانصد سپاہ و کمیدان کیگرا کشتہ شدند۔
عاقبۃ الامر محصوران بعدم آب بیتاب گشتہ شبانہ گریختہ رفتند و
ہری چند تصرف قلعۂ چلاس نمودہ با چندکس از باشندگان آن سواد بفتح و
فیروزی رجعت نمودہ در آنجا تھانہ دار قلعہ قائم ساخت۔ بعد فتح چلاس
مہاراج ۲۰ ماہ ماگھ بجانب جموں نہضت کردہ میان رنبیر سنگھ[2] بر حکومت
کشمیر مستقل داشت۔

و در ۱۲۶۸ھ[3] گوہرامان از گلگت باغی شدہ میان لوپ سنگھ کماندار
فوج و سنت سنگھ تھانہ دار بر کوہ نبلہ دار مع یکہزار و یکصد سپاہ جراز قتل رسانید
و دو صد سپاہ مسلمان کردہ در بدخشان فروخت نمود۔ باستماع این خبر مہاراج
بر جناح تعجیل از جموں آمدہ ۲۰ جیٹھ افواج تا ہرہ لیسر کوبی آن طاغی تعین ساخت۔
و فرقۂ زمینداران عموماً برای باربرداری بہ بیگاری بردہ اسپان مردم توسن و غیر توسن
نر و مادہ جبراً زیربار آوردہ اکثرہا در راہ سقط شدند۔ چون افواج مہاراج در گلگت

---

[1] رجوع شود بہ گلاب نامہ صفحہ ۴۰۶ ۔ [2] میان رنبیر سنگھ و بعدہ مہاراجہ رنبیر سنگھ
پسر سوم مہاراجہ گلاب سنگھ بود۔ [3] ۱۸۵۱/۲ء ۔ برائے تسخیر و فتح گلگت رجوع
شود بہ گلاب نامہ صفحہ ۴۱۱ ۔

رسید گوہر امان سجدو و چترال مغرور شد و لشکریان بعدم نان عاجز آمده در بہونجی قیام کردند و کوہستان گلگت چندگاه از قبضهٔ والی جموں بدر رفت مہاراج در ماه کتک بجانب جموں معاودت کرده زنبیر سنگه بر حکومت کشمیر بدستور قائم ماند۔ و در سنه ۱۲۶۹ھ مہاراج ۹ ماه ساون جاده فرسای این سواد شده عرصهٔ یکسال و چہار ماه بذات خود در انتظام مہام جہانبانی پرداخت۔ و برای افواج متعینهٔ گلگت غلات موفور بر بیگاریان بار کرده روانه ساخت۔ نہم ماه مگهر سنه ۱۹۱۱ب از راه بہیرپور روانهٔ جموں شد و میاں زنبیر سنگه منتظم کشمیر بدستور گذاشت۔

و در سنه ۱۲۷۱ھ[1] بسبب کثرت بارش باران نقصان محصولات بعمل آمده اما بتفضلات غیبی آثار قحط ظاہر نشد۔ مہاراج بنظر انصاف مساعدهٔ معمولی عہد سنگهان که رعایا را در موسم بہار کومک خوراک و تخم میدادند مع رسوم شش منوٹی[2] معاف نمود۔ و ابتدای عملداری مہاراج سراسامی یک یک ترک شالی بابت صرف پوشاک مہاراج معمول شده بود معاف فرمود۔ و ہفتم ماه کتک سنه ۱۹۱۲ب راجه موتی سنگه فرزند راجه دهیان سنگه بر حکومت کشمیر مقرر شده وزیر پنون بر منصب صاحبکاری و دستوری یافت۔ و ہمان روز میاں زنبیر سنگه بجانب جموں بشتافت چہاردہم ماه پوه آتش قہر آلہ شیانه در دولتخانهٔ عالی میاں شیر گڈھ افروخته اسباب و آلات و خزینهٔ اندوده بقدر بیست و شش لک روپیه مع دفتر دیوانی بکلم سوخته شد و چہارم ماه ماگه دیوان کرپارام از جموں رسیده خزاین نقدی از خاک فراہم

[1] مطابق ۵/۱۸۵۴ء۔ [2] منوٹی بفتح میم و سکون نون و تشدید تاء ہندی در کشمیری پیمانه ایست که مساوی ۱½ سیر انگریزی باشد۔

کرده همگی پانصد روپیه ضائع گشت۔ و مطابق دفتر صدر دفتر دیوانی اختراع نمود چون بقتضای بیردی دفترگاه و خود دراہل کاران ریاست لکھا روپیه نوش جان کردند و از علت باقیات سالها فارغ شدند۔

همدر آن ایام مہاراج بتاریخ ہشتم ماه پھاگن سنه ۱۹۱۲ب[1] باجتماع راجگان و رئیسان پنجاب وغیره در بار رازه سی[2] آراسته میان رنبیر سنگھ را بخطاب راج تلک[3] بخشید و بخطاب عالیه مہاراجگی ملقب گردانید۔ و دیوان کرپارام فرزند دیوان جوالاسہای بر منصب وزارت و مدار المہامی او بنشانید۔ بتاریخ ششم ماه جیٹھ جان نکلس صاحب از پیشگاه گورنمنٹ عالیه خلعت شاہی و یک طمانچه و یک شمشیر مباہی و دو رشته مروارید تابدار و یک سمند صبا رفتار با زین زرکار برای تهنیت و مبارکبادی آورد۔ و در سنه ۱۲۷۲ه گوہرامان مرزبان گلگت از جہان درگذشت۔ و مہاراج ۲۰ ماه ماگھ سنه ۱۹۱۳ب از راه باره موله آمده در کوہامه قیام ساخت از آنجا افواج کثیر بسرلشکری کرنیل دیوی سنگھ برای سرکوبی فرزندان گوہرامان بجانب گلگت مامور ساخت و تمامی زمینداران برای باربرداری به بیگاری بردند و فرزندان گوہرامان تاب تقابل نیاورده مفرور شدند۔ و افواج قاہره ملک پونیال و یاسین را قبضه کردند۔

---

[1] برای تفصیل جلوس مہاراجه رنبیر سنگھ آنجہانی رجوع شود به گلابنامه از صفحه ۴۱۷ تا ۴۲۲۔ [2] "رازه سی" بفتح را و سکون الف و زاء و ہائے ہوز و کسر سین و سکون یاء در سنسکرت بمعنے پادشاہت باشد۔

[3] راج تلک مرکب است از راج بمعنے حکومت و تلک بمعنے قشقه که ہندوان بر جبین می‌کنند۔ در زبان ہندی در مفہوم تخت نشینی مستعمل است۔

عظمت شاہ فرزند سلیمان شاہ بر حکومت یاسین نصب کردہ عیسیٰ بہادر را نصرف یونیال بخشیدہ رجعت نمودند۔ ہمدرین سال تعمیر دولت خانہ و ترمیم شیرگڈھ تجویز یافت و از کردۂ سابقہ تمنین و تزئین و ترفیع و توسیع آن بعمل آمد۔ و در ماہ پکھر طبیعت مہاراج بعلت ذیابیطس کہ از عرصۂ شش سال عارض شدہ بود از جادۂ اعتدال برگشتہ بربستر مایوسی افتاد۔ و با ستماع این خبر مہاراج رنبیر سنگھ بر جناح تعجیل از جموں آمدہ بعیادت مشرف شد۔ و بعد چندروز مزاج مہاراج با زبدرجۂ اعتدال رسیدہ مہاراجہ رنبیر سنگھ در ماہ ماگھ بطرف جموں رجعت کرد۔

و در ۱۲۷۴ھ مطابق ۱۸۵۸ء مقدمۂ غدر دہلی بوقوع آمدہ از پیشگاہ مہاراج دیوان ہری چند مع شش پلاٹن افواج بمعاونت سرکار انگریزی دستوری یافت آن دلاور جرار ہنگام ہنگامہ باغیان در عین محاربہ مقتول شد۔ و از گورنمنٹ عالیہ افواج مہاراج را بعد نصرت و فیروزی تمغای نقرہ بقیمت دہ دہ روپیہ بخشش یافت۔ و بعد ازین فتور سایۂ حکومت کمپنی بہادر از قلمرو ہند برخاستہ خورشید جہانداری ملکۂ معظمہ وکٹوریہ[۲] دامت اقبالہا بر ممالکت ہند و پنجاب و کشمیر طلوع نمود۔

ہمدران ایام ۲۰ ماہ بھادرون مطابق ۱۱ ماہ ذوالحجہ ۱۲۷۳ھ[۳] مہاراجہ گلاب سنگھ ده سال دہ ماہ حکومت کشمیر بسر بردہ از دار فانی بملک جاودانی انتقال فرمود و در بیان

---

[۱] رجوع کنید بہ گلاب نامہ صفحہ ۴۲۴۔

[۲] متوفیہ ۱۹۰۰ء۔

[۳] و بقول دیوان کرپارام بتاریخ بیستم ماہ ساون سمت ۱۹۱۴ بکرمی بروز یکشنبہ چار گھڑی روز انتقال کرد (گلاب نامہ صفحہ ۴۲۷)۔

رام باغ از چوب صندل شمشان[1] ادا فروختنہ کالبد عنصریش سوختند۔ ہنگام احراق شمشان زلزلۂ شدید واقع شد باستماع این خبر وحشت اثر مہاراجہ رنبیر سنگھ بہ جناح تعجیل ایلغا آوردہ ۱۵ ارتھاد روز درخطۂ دلپذیر ورود دیافت و مراسم سوگواری بجا آوردہ قریب پنج لک روپیہ نقد وجنس در خیرات و مبرات صرف نمود۔ و بر شمشان او مندری عالیشان افراختنہ مبلغ شش ہزار روپیہ نقد وجنس صرف لنگر آں بطور دہرم[2] ارتہہ مقرر گذاشت۔ و مہاراجہ موصوف بسیار مقبل و مدبر و مستقیم المزاج و محنت پسند و فیروزمند و اخاذ[3] و طامع و قانع و اشجع بود کہ از

[1] شمشان بفتح ہر دو شین و سکون بقیہ حروف در سنسکرت بمعنی جائے باشد کہ دراں ہنود مردگان خود را می سوزند۔ [2] "دھرم ارتہہ" مترادف بیت المال محکمۂ بود کہ از سخاوت و داد و دہش مہاراجہ گلاب سنگھ و فرزندش مہاراجہ رنبیر سنگھ بہ تشکیل آمدہ بود۔ مقاصد این محکمہ اشاعت دین ہنود و حفاظت بت خانہ ہا بود۔ رقوم این محکمہ بوظائف طلبائے ہنود و تراجم کتب ہائے عربی و فارسی بہ سنسکرت و ہندی ہم صرف می شد۔ بسیارے از اراضی و جاگیرات موقوف باین محکمہ بود۔ برائے احوال تفصیلی راجع بہ "این ادارہ" رجوع کنید بہ آئینِ دھرم ارتہہ ترجمۂ انگلیسی از زبان فارسی صفحہ ۱۵۴۔ [3] جان۔ بی۔ آئرلینڈ امریکی کہ در عہد مہاراجہ گلاب سنگھ سیاح کشمیر بود بعد از ملاقات سکانِ این دیار نسبت مہاراجہ مزبور چنیں نوشتہ است:۔

"آمدنی جنگلات کلیتہً اجارہ داری حکومت است۔ علاوہ ازیں ہر کسے مجبور است کہ بشرح ذیل کم مقابلش نام چیزے مذکور است خراجے در خزانۂ عامرۂ حکومت داخل کند و الا مستوجب سزا و عتاب خواہد شد:۔ (۱) بزغالۂ نو مولود۔ یک آنہ۔ (۲) گوسالہ چہار آنہ۔ (۳) خراج نو عروسی یک روپیہ۔ (۴) خراج دوکان آنہ یومیہ۔ (۵) خراج زورق شکاری چہار آنہ یومیہ۔ واگر بدبختانہ سالے فصل تباہ و برباد گردید بر مزارع لازم است کہ بعوض غلہ ثمن مساوی بہ قیمت اوبلد

شجاعت و جلادت او نقلہا مشہور است۔ و در اواخر عمرش یک روز دیدم کہ در صحن تجخانہ یک تنور چۂ نو ساختہ بر زانوی چپ نہادہ بر آماجگاہ سر کرد و جوذا او را نوعی حرکت و جنبش نشد خانسامان او نقل میکرد کہ خوردن و نوشیدن او روزمرہ از پنج شش آثار افزون بود۔ و در معارک و محاربہا گاہی روی ہزیمت ندید ہر جا کہ تاخت رایت نصرت افراخت خزاین و دفاین و اسباب و آلات وادوار از تدبیر و تعقّل آن قدر جمع ساخت کہ در حساب نگنجد ہفتاد[۱] سال عمر کرد از آنجملہ پنجاہ و پنج سال در جلادت و جہانداری بسر برد۔ تاریخ از مصنف۔ رباعی:۔

چون وقت راجۂ ما از دار دہر دلگیر | در مال و جاہ و شوکت در دست راجہ رنبیر
از بہر سال نقلش گفتم ز صدر کشمیر | "برخاست راجہ گلاب بنشست[۲] راجہ رنبیر"

اندر مہندر گرند کمانڈر آف ڈی موست اگزالٹڈ آرڈر آف ڈی ستار آف انڈیا سپر السلطنت و جنرل عساکر و مشیر خاص علیا قیصر ہند مہاراج رنبیر سنگھ

جہان را زمان سعادت رسید | زمان را ضمان سیاست رسید

مختصر این کہ از پیداوار[۴] بہ خزانہ گلاب سنگھ می رود" (وال سٹریٹ ٹو کشمیر چاپ نیویارک ۱۸۵۹ء صفحہ ۳۹۶ و ۳۹۷)۔ [۵] جان۔ بی۔ آئرلینڈ نیز مؤیّد این رائے است چنانکہ گفتہ ؛۔

"یکماہ بیشتر سہ سرہنگان بعلت ذبیحۂ گاو زیر تازیانہ آمدہ ہلاک گردیدند۔ از باشندگان این ملک کسے جرأت نمی کند کہ پیش مہاراجہ گلاب سنگھ در لباس نو و قیمتی بیاید و ہدف حرص و تبکار دست تعلّی حکمران باشد" (ایضاً صفحہ ۳۹۸)۔ [۱] و لے بقول کاہن سنگھ بلاوریہ "بعد از حکومت سی و سہ سال بعمر شصت و چہار سال و نوماہ و پانزدہ روز فوت شد" (تاریخ راجگان کشمیر اردو حصۂ اول چاپ ۱۹۸۶ء صفحہ ۱۷۹)۔

[۲] ۱۲۷۴ھ۔ مطابق ۱۸۵۷ء۔ تاریخ وفات از جملۂ "بنشست رنبیر" ماخوذ است۔

یدھشٹر مگر سر زدہ در جہان | دیا آمدہ با نوشیروان

لہٰذا انقضای ایام ماتمداری و مراسم سوگواری مہاراجہ رنبیر سنگھ برادریکۂ جہانداری جلوس نمود۔ و از کردۂ پدر نامدار در حسن صورت و سیرت و اخلاق و اطوار دماغ دل ثنا دادۂ روزگار بود و خزاین اندوخۂ پدر در بذل و عطا و جود و سخا صرف نمود۔ و از روی لطافت و نزاکت طبیعت خود دیوان کرپارام را اختیار جز و کل بخشیدہ ربط و کشاد امور جہانبانی بطور او گذاشت۔ و دیوان موصوف نہایت نیک سیرت و عالی ہمت بود کافۂ انام از خواص و عام در دام استمالت آوردہ ایام حکومت در نیکنامی ستودہ فرجامی بسر برد و باستشارۂ یکدیگر برای ارتسام انتظام حکومت در جموں و کشمیر صوبہ داران با تدبیر مقرر کردند و در ممالک محروسہ از نہا و تحصیلات مشخص فرمودند۔ و در محکمہ جات سرکار انگریزی جابجا وکلای ہوشیار فرستادند۔ و با دولت انگلیسیہ رابطۂ متابعت و مباسطت مستحکم نمودند و در مدارات و خدمات آنہا بافضی الغایت کوشیدند و درمیان شہر و دہات برای دادرسی مظلومان عدالتہا نصب کردند۔ و دانشوران نامدار از امصار و بلاد انتخاب کردہ بر مدارج مناصب مناسب برگماشتند و افواج خود را برکٹ و کالم ہا[۲] مقرر کردہ جرنیل و سینا پتی مشخص نمودند۔ و درمیان شہر و دہ ذارت با شفاخانہ جات معمول شدند۔ و در مدرسہ ہای شاستری و فارسی در جموں و کشمیر جاری کردند و کتابہای علمی را ترجمہ[۳] ہا کنانیدند۔ و راہہای آمد و رفت مسافران را مرمت

---

[۱] یدھشٹر راجۂ پانڈواں کہ در کتاب "مہابھارت" مذکور است۔ [۲] برکٹ و کالم ہر دو لفظ انگلیسی معنی حصص۔ [۳] تعداد کثیر از این تراجم در کتابخانۂ مخطوطات محکمہ تحقیقات علمیہ حکومت جموں و کشمیر

افزودند۔ وبرای آمد و رفت صاحبان انگریز بہر منزل و بہر مکان کہ فرودگاہ ایشان بود بنگلہا تعمیر کردند۔ و شکار ماہیان در ہر جا منع فرمودند[1]۔ و در امور جہانبانی ہمچنان امن و امان واقع شد کہ سر موئی بکسی نقصان مالی و جانی نمیرسید۔

مدعا کہ مہاراج بعد استحکام انتظام کشمیر وزیر پنون بر حکومت این دیار مستقل گذاشتہ بذات والا جانب جموں نہضت فرمود و از آنجا ملاقات لارڈ گورنر جنرل کیننگ صاحب بہادر در لاہور فایز گشتہ بخطاب ستارہ جی۔ ایس۔ آئی اسٹار آف انڈیا افتخار یافت۔

وزیر پنون[2] در ۱۲۷۴ھ مطابق ۱۸۵۷ء بر صوبہ داری کشمیر علم اقتدار افراختہ بکمال جودت و جلادت در ربط و کشاد حکومت پرداخت۔ و در ماہ پوہ ہوای ہیضہ در ملک ظاہر شدہ و عرصۂ یکنیم ماہ سخت جانکاہ بود۔ و در ماہ پھاگن رفع شدہ در ماہ بیساکھ ۱۹۱۵ب باز عود نمود قریب دو ماہ خلق اللہ را تباہی ساخت۔ ہمدرین سال (۱۲۷۵ھ[3]) میاں ہٹو برادر مہاراج ہمراہ بعضی اوباش کنگاش کردہ بر قتل مہاراج مستعد شدند عاقبت بعلت افشای راز ہمہ ہا گرفتار کردہ بہ سزا رسانیدند و کمیدان گلاب و شادی خان بدار آویختند۔ و میاں ہٹو در قلعۂ ڈوڈی[4] محبوس داشتند۔ و بعضی میان ٹی

سرینگر موجود است۔ [1] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم چاپ ۱۸۸۳ء صفحہ ۲۱۲ مصنفۂ پنڈت ہرگوپال کول خستہ۔ [2] وزیر پنون متوفی ۶ ستمبر ۱۸۸۵ء۔ [3] مطابق ۱۸۵۸ء۔ [4] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۱۰ چاپ مطبع فارسی آریہ پریس لاہور ۱۸۸۳ء۔ قلعۂ ڈوڈی یا ڈوڈا از تعمیرات شاہان کشتوار برلب رودخانۂ چناب برسرحد بھدرواہ واقع است (تاریخ راجگان جموں و کشمیر حصۂ اول صفحہ ۲۵)۔

کانی چک در اسکردو قید کردند و مردم بسیاری بسبب اشتباه تباه شدند۔ ہمدرین
سال مردم گلبان که مہاراج گلاب سنگھ محبوس داشته بود در پُونچھ فرستادند
و در آنجا بکار کشاورزی مشغول داشتند۔ و در ۱۲۷۶ھ[1] بسبب بارش باران خامی
فصل شالی بوقوع آمده ہمگی دوازده لک خروار پیداوار بود بفضل ایزدی علامت
قحط مطلقاً ظاہر نشد۔ و ہمدرین سال ملک امان فرزند گوہرامان[2] در حدود
گلگت علم بغاوت افراشته مستر ہیبت را قتل نمود۔ مہاراج عسکر ظفر پیکر
بافسری جنرل ہُشیارا[3] تعئین کرده ساکنان یاسین را قتل عام کردند و ملک امان
در چترال مفرور شد و ہُشیارا بکمال اقتدار رجعت نمود و ہمدرین سال ۲۶ ماه ہاڑ
در محله حبه کدل آتش افروخته جسر حبه کدل سوخته شد۔

و در ۱۲۷۷ھ[4] مہاراج خطۂ کشمیر را بقدوم خود نضارت بخشید و ذخیره
غلات که از عہد سابقه موجود بود بقیمت دو آنه و چہار آنه خروار شالی فروخت
کنانید چنانچه شخصے یک خروار شالی بیک مرغ خرید ساخت۔ و اہل کاران دریں
نیلام لکہا روپیه بکار سازی دستبرد کردند۔ چونکه ذخایر شالی خالی شدند
غلات نایاب گشت علامات تنگی ظاہر شده قیمت خروار شالی فی الفور از قیمت
چہار تنج روپیه متجاوز گشت۔ و مہاراج سلسله بندی پرگنات که از عہد
چغتی معمول بود گسسته ملک کشمیر را بیست و دو تحصیل مقرر فرمود زمینداران را

---

۱ ایضاً صفحۂ مذکور۔ ۲ گوہرامان متوفی سنه ۱۸۶۰ء۔
۳ جنرل ہوشیارا متوفی ۱۸۸۰ء۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید به گلدستۂ کشمیر
حصۂ دوم از صفحه ۲۰۸ تا ۲۱۰۔ ۴ مطابق ۱۸۶۰/۶۱ء۔

از باقیات عہد سابقہ شانزدہ لک و چہل ہزار روپیہ معاف نمود۔ و بذات والا اواخر ماہ مگھر[۱] بطرف جموں نہضت فرمود۔ و در سنہ ۱۲۷۹ھ باز رونق بخش این دیار شدہ در ماہ مگھر رجعت فرمود۔ و در ملک بسبب تنگی غلہ علامات قحط ظاہر شدہ قیمت خروار شالی تا پنج شش روپیہ عروج نمود موجب آن دیوان کرپارام از جموں آمدہ بابت رفع قحط بسیار کوشش فرمود۔

و در سنہ ۱۹۱۹ب سوم ماہ جیٹھ برخلاف عادت شہری از برف باریدہ بوقت عصر چندان ظلمت و تاریکی واقع شد کہ مردمان چراغہا افروختند و ہوا غبارناک و سرخ رنگ شدہ چہار پایان بسیار سقط شدند۔ بیست و دوم ماہ ہاڑ مہاراج رونق بخش این دیار شدہ قریۂ رنبیرپور بر کریوۂ مٹن[۲] احداث نمود۔ و باغ نشاط و شالامار و شیرگڈھ را ترمیم فرمود و در ماہ اسوج بطرف جموں رجعت کرد۔ و در ماہ مگھر جسر زینہ کدل مع تعمیرات گرد و نواحی سوختہ شد۔

و در سنہ ۱۲۸۰ھ[۳] راجہ کپورتھلہ بسیر و سیاحت کشمیر مسرور شد۔ و ہمدرین سال ۲۰ ماہ ہاڑ وقت پاس اخیر زلزلہ سخت واقع شدہ در پرگنہ کروہن و بانگل[۴] زمین بتر قید و خانہا بلرزید تا شش ماہ زمین در جنبش بود اما آزار جان بکسے نرسید۔ و ہمدرین سال ملک امان بر علاقۂ پونیال یورش آوردہ بخشی رامدی کشن از گلگت بمدافعت و عجلت کردہ مہزوم ساخت۔ ہمدرین سال

۱؎ مطابق ماہ نومبر تقویم انگلیسی۔ ۲؎ کریوۂ مٹن در کشمیر جنوبی سہ میل بطرف مشرق از اسلام آباد۔ ۳؎ مطابق ۱۸۶۳ء۔

۴؎ پرگنہ کروہن و بانگل ہر دو در شمال مغرب کشمیر بطرف بارہ مولہ و گلمرگ می باشد۔

عزیز منشی بطور سفارت در چترال رفته با امان الملک والیٔ چترال رابطۂ صلح وصفا موثق کرده رجعت نمود۔

ہماں روز با والیٔ ہونزی[1] رابطۂ مصالحہ محکم شدہ ہرکس را از اجہای آں سواد انعام سالیانہ وخلعت فاخرہ مفتخر گشت۔ ودر ۱۲۸۱ھ بسبب بارش ماہ بہادرون محصول شالی نقصان پذیرفتہ اوایل ۱۲۸۲ھ[2] آثار قحط ظاہر شد۔ وچہانند پنڈت در فرزند گنیش پنڈت درحضور رالوز مشرف گشتہ از تغلب وستیزکاری وزیر پنون استغاثہ نمود وخورد وبرد وخیانت او لکہا روپیہ ثابت فرمود۔ مہاراج بنابرانصاف آں ظالم[3] ستمگر را از حکومت معزول کردہ بجای او دیوان کرپارام مامور ساخت۔ وحکومت پنون وزیر ہفت سال وچند ماہ بود۔

دیوان کرپارام در ۱۲۸۲ھ م ۱۹۲۲ب برگورنری ایں دیار اقتدار یافتہ پیش از ورود او وزیر پنون غلات موجودی عمداً ہبا وہدر نمود کہ ہمگی شصت ہزار خروار در دہات موجود بود۔ ودیوان حسن انتظام نفر شماری

---

[1] غضنفر علی خان۔ [2] مطابق ۱۸۶۵ء۔ [3] پنڈت ہرگوپال خستہ نیز بدیں الفاظ مذمت وزیر پنون کردہ است:۔

"ایں مرد جفاکش ومنتظم وتجربہ کار است ولے مغرور وکینہ جو خودستا وعیاش وبے رحم وبخیل وسرکش وزشت خط۔ رعایای کشمیر از وے بسیار تنگ است اکنوں درکوہستان جموں است ولے بر زبان ہرکس کہ بعد تباہی کشمیر حالا بہ خرابی کوہستان آمدہ است۔"

(گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۴)۔

درست کردہ رسد ہفتہ وار مقرر نمود۔ ہر کس را تا آخر ماہ اسوج آذوقہ رسانید۔ مہاراج از روی ہمت دریا دلی چندین ہزار خروار گندم از پنجاب خرید کردہ روانہ ساخت۔ و دیوان مردم قحط زدہ را ببذل و نوال خوشحال کردہ گندم پنجاب بقیمت اینجا ارزان فروخته بعضی مردم را مفت بلا قیمت بخشید۔ ہیچکس را آزار جان نرسید۔ و در ماہ کتک یکبار بقدر شصت ہزار خروار شالی از دہات طلبانیدہ بہر خانہ یک یک خروار رسانیدہ ادنیٰ الفور قحط رفع شد۔ و ملک کشمیر را پنج حصہ کردہ پنج وزارت مقرر نمود۔ وزارت شہر خاص وزارت شوپیان وزارت اننت ناگ وزارت کامراج وزارت پہار۔ و فصل شالی را تشخیص کردہ بہ کارداران اجارہ بخشید۔ و درین سال بیست و دو لک خروار بعمل آمدہ مردمان بدیدن آں سیر شدند۔ و علاقۂ دراوہ و کرناو کہ در جاگیر راجہ شیر احمد خان[1] بود پرچہ نویس آنجا از راجہ مزبور نوعی رنجیدہ خاطر شدہ چغلی او بحضور نوشت۔ و مہاراج بمواخذۂ او افواج قاہرہ تعین ساخت و شیر احمد تاب تقابل نیاوردہ مفرور شد و ملک او ضبط خالصہ گشت۔ بعد دو سال باز پناہ گزین شدہ از پرگنۂ ناگام چند قریہ جاگیر یافت از آنجا بوجہی تشویش یافتہ باز مفرور شد۔

بعد چندگاہ باز در پناہ آمدہ مہاراج از پرگنۂ آڈون چند قریہ بوی عطا ساخت۔ و ہمدرین سال[2] مردم شالباف از جور و اعتساف[3] پنڈت راجہ در در

---

[1] متوفی ۱۸۷۵ء۔ برائے تفصیل حالات راجہ شیر احمد خان با فواج مہاراجہ رنبیر سنگھ بہ بینید تاریخ جموں و ریاست ہائے مفتوحہ مہاراجہ گلاب سنگھ صفحہ ۹۲۸۔

[2] یعنی سال ۱۸۶۴ء (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۰)۔

[3] اعتساف بروزن افتعال بمعنی جور و تعدی۔

پیشگاہ دیوان کرپارام بحیثیت از دحام مستغیث شدند۔ و راجہ در نزد دیوان بیان ساخت کہ این وقت مردم شالیافان اجتماع بلوا کردہ اندمرا و نزار زندہ نگذاند۔ دیوان حکم داد کہ آں گروہ شریر را اسیر کردہ بیارند۔ چوں جنود سپاہان در ہجوم شالیافان در آمدند ہمہ ہا بخوف سپاہان ترسیدہ مفرور شدند و سپاہان تعاقب آنہا شتافتہ جمعے کثیر از روی غلبہ و ہجوم از جسر حاجی راتھر در میان رود خانہ کوٹہ کل غلطیدہ افتادند از انجملہ بیست و ہشت کس غرق آب شدند۔ و بعضی کارخانداران نامور محبوس داشتند و بمصادرہ و جرمانہ رنجانیدند۔ بعد انقضای عرصہ دوماہ پنڈت راجہ در ہم بموت فجۂ از دار دنیا در گذشت۔ مردی سخندان و جواد و دانا بود و طبعی موزون داشت و در شعر و سخن فرخ تخلص میکرد۔ و دیوان اشعار او مشہور۔ و ہمدرین سال فرزندان گوہرامان از گلگت شورش برداشتہ عاقبت منہزم شدند و زنان و طفلان آنہا اسیر آوردند۔ و در ۱۲۸۳ھ م ۱۹۲۳ بکرمی[1] مہاراج بہ کشمیر آمدہ طایفۂ شالیافان را از جملۂ باج چہل و ہشت روپیہ دوازدہ روپیہ سر نفر معاف نمود۔ و در بدل آں کاغذ اشٹام پیپ دفتر اسناد مقرر فرمود یعنی تحریر عرضی و قبالہ و اسناد بغیر کاغذ اشٹام ممنوع شد۔ و نیز قوانین عدالت مطابق قانون انگریزی مروج گشت۔ و ہمدرین سال افواج قاہرہ بافسری زیرور آور سنگھ و کرنیل بیجی سنگھ برای تسخیر ملک دلیل کہ از گلگت سمت مغرب واقع است ماموں شدہ و قوم زمیندار بہ سبب بار برداری لبسیار ضایع شدند۔ و مردمان دلیل تاب تقابل نیاوردہ مفرور گشتند و افواج مہاراج بعد انہدام مساکن و مزارع آنہا

[1] یعنی ۱۸۶۲ع –

بازگشت رجعت نمودند۔ و ہنگام معاودت بباعث بارش برف افواج را ضرر شدید رسیدہ بسیاری از سپاہان بیگاریان و چارپایان تلف گشتند۔ و بعضی ہا را دستہا و پاہا و چشمہاں سوختہ شدند۔ لکھہا نقصان کردہ ماحصل چیزی ندیدند۔ بعد ورود افواج مہاراج در ماہ گھر بجانب جموں نہضت کردہ دیوان ٹھاکر داس بر حکومت کشمیر اختصاص یافت۔ و حکومت دیوان کرپا رام یکسال و شش ماہ بود۔

دیوان ٹھاکر داس در ۱۲۸۳ھ[1] م ۱۹۲۳ء در ضبط و ربط امور مملکت پرداخت۔ و در ۱۲۸۴ھ وبای ہیضہ ظاہر گشتہ قریب ہشت ہزار مردم از شہر و دہ رہگرای عالم بقا شدند۔ و درین سال بفرمان مہاراج نمامی کارخانداران[2] و دوا فروشان برای انتظام پشمینہ در جموں رفتند و در معاملات داغشال جنس پشمینہ گرفتن تجویز یافت۔ ہمدرین سال راہ ہای شہر را سنگ بعمل آمد و شکار ماہیان کہ از عرصہ دہ سال ممنوع بود جایز گشت۔ و در ۱۲۸۵ھ[3] مہاراج رونق افروز این دیار شدہ پنج وزارت را شش وزارت مقرر نمود۔ و ہمدرین سال میر حسین[4] قادری و عظیم الدین درابو بام مسجد جامع را

[1] مطابق ۱۸۶۶/۷ء۔ [2] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۰۔ [3] مطابق ۱۸۶۸ء۔

[4] میر حسین قادری فرزند ارجمند میر بہاء الدین منطقی است۔ در طفولیت از مرزا غلام بیگ کہ خلیفۂ والد ماجد او بود بہ تعلیم و تعلیم و تلقین طریقۂ قادریہ مشرف گردید۔ در آخر شوق زیارت حرمین الشریفین و بغداد شریف غالب گشتہ عزم سفر کرد۔ در اثنائے راہ بسیار دادو دہش کردہ در بیت اللہ رسید و بغداد لئے مناسک حج ۲۲ ماہ ذوالحجہ ۱۳۰۰ھ (مطابق ۲۴ اکتوبر ۱۸۸۲ء) بعارضۂ وبا رحلت فرمود (ملخص از تاریخ حسن قلمی جلد سوم ورق ۵۱)۔ از تالیفات آں بزرگ کتاب فتوحات قادریہ کہ مشتمل بر تذکرۂ بزرگان سلسلۂ قادریہ است در کتابخانۂ مخطوطات محکمۂ تحقیقات علمیہ حکومت جموں و کشمیر زیر نمرہ ۲۷ موجود است۔

مرمت نمودند۔ و مہاراج برای ترمیم آں دو ہزار و دو صد روپیہ امداد فرمود و از روی قلت مصارف ترمیم آں با تمام نرسید۔ و در ۱۲۸۶ھ دارای جموں بطرف کشمیر نہضت کردہ زمینداراں را منجملہ چہار ترکی معمولی دو ترک معاف نمود کہ تعداد آں پنجاہ و دو ہزار خروار بود و بعد انتظام این سواد در ماہ مگھر بطرف جموں رجعت فرمود۔ و در ۱۲۸۷ھ باز سایۂ نزول انداختہ در انتظام امور مملکت پرداخت۔ و ٹھاکور داس کہ بسیار سست کار و مرتشی بود[1] از مزارعان و کارداران رسوم خود بزور میگرفت مہاراج از اوضاع و اطوار او بیزار شدہ برطرف نمود و بجای او باز وزیر پنون مقرر فرمود۔ حکومت دیوان چہار سال بود۔

وزیر پنون مرتبۂ ثانی در ۱۲۸۷ھ[2] رایت حکومت افراختہ از روی مجربیت سابقہ در معاملات و مقدمات جزو و کل بخوبی پرداخت اگرچہ مرد مستعد و چالاک و ہوشیار بود اما از رعایا ہمیشہ کینہ در سینہ میداشت و با مردم شریف و عالی خاندان دوام در مخالفت می باخت۔ و در ۱۲۸۸ھ مہاراج ۱۴ ماہ جیٹھ در بلاد کشمیر نزول یافتہ محال ترقیات ایجاد نمود۔ و در ساگزارہای مردمان تخم خشخاش افگندہ افیون کشیدند و طفلان نارسیدۂ مردمان برائے کشیدن افیون بزور بردند و در ملک او ویلا برداشتند اہل عملہ باخذ رشوہ و مصادرہ ملک را غارت کردند۔ مہاراج را لکھا صرف شدہ چیزی حاصل نیامد۔ ہمدرین سال ضلعہ داران شہرت در انداختند کہ مہاراج طفلان بی ختنہ را بزور بردہ ملازم خواہد ساخت۔ موجب آں مردم عوام در عرصۂ چند روز

[1] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۱ ۔ [2] سنہ ۵۲ مطابق ۱۸۷۰ء ۔

طفلان خود مختون کردند۔ ہمدرین سال[1] سکۂ مروّجۂ مہاراجہ گلاب سنگھ کہ در سنہ ۱۹۰۴ ب[2]
نافذ شدہ بود قلب شد۔ وجہ آن این است کہ بیوپاریان[3] از تقلیل نقرۂ آن کہ بموجب
خیانت اہل کاران ہمگی بر شش ماشہ رسیدہ بود واقف شدند۔ بنابران قیمت آن
ہفت نیم آنہ ڈبل[4] مروّج نمودند۔ و مہاراج دریں امر مجبور ماندہ قیمت آن ہشت آنہ
قبول کرد ازین رو در خزینۂ عامرہ لکھا روپیہ نقصان عاید گشت و مردمان
کشمیر را ضرر شدید رسید و بسیار بیوپاریان دیوالی شدند۔ پس مہاراج سکۂ
جاید[5] کہ یک طرف آن حروف فارسی و یک طرف حروف ڈوگری است بر نقرۂ
صاف مسکوک ساختہ بقیمت دہ آنہ ڈبل مروّج کردند۔ ہمدرین[6] سال بازار
مہاراج گنج درمیان شہر و مہاراج بازار در امیراکدل و عمارت لال منڈی
بالاتر از امیراکدل تعمیر یافت۔ و از عہد سلطان سکندر بازار خرید و فروخت
اشیاء بروز جمعہ بیرون مسجد جامع ہمیشہ معمول بود مہاراج خرید و فروخت
آنجا موقوف کنانیدہ مہاراج گنج را برای نام آوری خود رونق داد۔ و در
سنہ ۱۲۸۹ھ آتش وبای ہیضہ مشتعل گشتہ خلقت بسیاری طعمۂ موکل اجل شد۔

ح۱ یعنی ۱۸۷۲ء   ح۲ مطابق ۱۸۴۷ء۔

ح۳ بیوپاریان جمع بیوپاری بمعنے بازرگان و تاجر۔

ح۴ ڈبل لفظ انگلیسی بمعنے دوچند۔

ح۵ این سکہ بنام چلکی موسوم بود (کشیر جلد دوم صفحہ ۸۰۱)۔

ح۶ و لے بقول ہرگوپال کول تعمیر مہاراج بازار و مہاراج گنج و لال منڈی
در سال ۱۸۷۱ء واقع شد۔ (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۱)۔

همدران ایام ۱۲ ماه رجب ۱۲۸۹ھ یوم دوشنبه فساد شیعه و سنی بعمل آمده قصۂ آن در حصۂ اول[1] شرح رفت. مختصر آنکه بعضی مردم شیعه بیرون مقبرۂ سید محمد مدنی[2] بنیاد مسجدی افراختند و بروز عرس حضرت سید بزرگوار بعضی اوباشان سنی دیوار مسجد آنها برانداختند. امامیان خروج کرده شبانه بجنگ و جدل پیوستند و سنیان مغلوب گشته از حکام بالا هیچکسی پرداخت آنها ننمود. دران اثنا بعضی مفتریان شهرت انداختند که وزیر برای تاراج مردم شیعه بما تجویز داد. موجب آن فلاش و اوباش جمع گشته خانه های شیعه را آتش کشیدند. و در یک پهر روز شش صد و نود خانه بسوزانیدند و مال و منال آنها را تاراج نمودند. وزیر پنون بوقت چاشت بر موقع فساد رفته افواج شاهی را برای مواخذۂ مفسدان فرمان داد. بصدور حکم سپاهان قلعه دست تطاول دراز کرده خانه های مسلمانان را غارت کردند و هر که در راه یافتند بسته کرده محبوس داشتند. هزاران مردم ملزم و غیر ملزم گرفتار شدند. ازانجمله سه صد کس در جموں فرستادند و دیگران باخذ جرمانه رها کردند. تخریب فرقۂ اسلامیه از کردۂ شیعه ها دو چند بعمل آمد. و بصلاح پنڈتان خواجه محی الدین گنده رو که بسیار مالدار بود بتهمت تحریص بلوا ماخوذ کرده همراه ملزمان در جموں فرستادند. و اهل شیعه مبلغات کثیر در دربار جموں صرف کرده اهل کاران سرکار رنجه و مایل کردند. محی الدین بخیال بی گناهی چیزی از دست نکشید تا که بشهادت شاهدان فرضی او را ملزم ساخته پنجاه هزار روپیه از و مصادره گرفتند و یکصد و هشتاد کس در بندی خانۂ رام نگری محبوس

[1] جلد اول از همین کتاب صفحه ۴۹۲ و گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم ص ص ۲۱۰ و ۲۱۱ —

[2] سید محمد مدنی عرف مدین صاحب در نوشهره (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم ص ۲۱۰) —

داشتند۔ و مولوی ناصرالدین را دو ہزار روپیہ جرمانہ کردند و مردم شیعہ را دو لک و ہشتاد ہزار روپیہ بابت تعمیر خانہ ہا عطا نمودند "جگر سوختن"[1] تاریخ است۔ در سنہ ۱۲۹۰ھ مہاراج از خورد و برد اہل کاران واقف شدہ ۲۹ بیاکھ در شہر رسید و کھیوٹ زمینداری خانہ بخانہ مقرر نمود۔ اہل کاران را کھیوٹ[2] زمینداری مرغوب نبود بنا براں انتظام کھیوٹ مردار شدہ اکثر زمیندار فرار شدند۔ و بعد انتظام کھیوٹ مہاراج اول ماہ مگھر بجانب جموں نہضت فرمود و در جموں رسیدہ رانی پرتاب سنگھ فوت شد۔ و ہمدریں سال وزیر پنون بابت طوی پسر در جموں رفتہ در ینجا دیوان بدری ناتھ نایب ساخت۔ و در سنہ ۱۲۹۱ھ م ۱۹۳۱ سنہ ب سکہ تنگہ ہا قلب شدہ بیپارکان دیوالی شدند۔ و ہمدریں[3] سال باہتمام منشی ہرسکھرای مطبع تحفۂ کشمیر دریں جا جاری شد۔ و ہمدریں سال لفٹنٹ گورنر پنجاب از راہ بانہال بکشمیر نہضت فرمودہ دیوان کرپارام ہمراہ بود ہمگی یک نیم پہر روز درمیان شہر توقف کردہ براہ بارہ مولہ رجعت نمود۔ و ہمدریں سال فورساٹھ[4] صاحب ۲۱ بھادروں بسفارت یارقند نہضت فرمود۔ ۶ کتک وزیر پنون دریں جا بدری ناتھ را نایب گذاشتہ خود در جموں رفت و ۷ پوہ بازگشت رسید۔ و اواخر ایں سال مہاراج بشرف ملاقات وسیرائی ہند لارڈ نارتھ بروگ[5]

[1] ۱۲۸۹ھ مطابق ۱۸۷۲ء۔ [2] کھیوٹ لفظ ہندی بمعنی خراج۔

[3] یعنی ۱۸۷۵ء (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۱)۔

[4] مراد از طامس ڈگلس فورسائتھ صاحب سی۔ بی مصنف "رپورٹ آف مشن ٹو یارقند" است۔

[5] صحیح:- "نارتھ بروک" (۱۸۷۲ء تا ۱۸۷۶ء)۔

برکوه شملہ محظوظ[1] شد۔ و در سنہ ۱۲۹۲ھ[2] ۲۰ ماہ مہاراج وارد شہر شده کھیوٹ زمینداری کہ در سنہ ۱۲۹۲ھ منعقد شده بود بصلاح وزیر پنون فسخ نمود۔ و ہمدریں سال نواب بہاولپور و راجہ دربھنگہ از سیر و سیاحت کشمیر محظوظ شدند۔ و بوہلر[3] صاحب نام شخصی از ساکنان جرمن کتابہای دیرینہ شاستری قریب ہشتصد جلد خرید کرده ہمراه برد۔ و ہمدریں سال اسٹیمر یعنی خورد اگبوٹ[4] عطیہ ملکہ معظمہ کہ بعوض صلہ و انعام خدمات سفارت یارقند مہاراج را عطا فرموده بودند ۲۰ ماه ساون بمقام حضرت بل جاری نمودند۔ و ہمدریں سال و بای ہیضہ ظاہر گشتہ تا عرصہ ده ماه مردم بسیاری ره نورد عالم بقا شدند۔ ہمدریں سال در محلہ ٹنکی پوره بواقع آتش ہفت صد خانہ سوختہ شدند۔ و دریں سال ٹھیکہ کاغذ اشٹام بیست و یک ہزار روپیہ چہره شاہی مقرر شد۔ و نیز سکۂ تنگہ ہا قلب کرده مردمان را نقصان بسیار عاید گشت۔ و مہاراج در ماه کتک بدار السلطنہ جموں نہضت کرده از آنجا در ماه مگھر بکمال حشمت و اجلال برای ملاقات شاہزاده آف ویلز فرزند ملکہ معظمہ در کلکتہ رفت و در آنجا بوفور اعزاز و اکرام مراسم ملاقات بجا آورده ۲۳ ر پوه بازگشت رونق افروز جموں گشت۔ و ہمدران ایام برای مہمانداری شاہزادهٔ موصوف در شہر جموں باسراف مبلغات کثیر تعمیر عجایب گھر[5] ترصیص یافت و بروقت رونق افروزی شاہزادهٔ معروف

---

[1] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۱ ۔ [2] ۱۸۷۵ ع ۔

[3] مراد از مستشرق معروف المانوی پروفسور بوہلر (دفتر فرہنگ حکومت بمبئی) است ۔ [4] یعنی کشتئ دخانی ۔ [5] موزه (Museum) ۔

اہل کاران مہالج تواضع وتکریم وخدمات بلوازمات تحایف ونفایس عجیب و پیشکشہای دلفریب بجا آوردہ خشنودی مہمان حاصل نمودند۔ فقط۔

سفارت یارقند

چوں یعقوب خان[1] اتالیق غازی از حدود ترکستان ممالک کاشغر[2] و یارقند[3] وطرفان واُورمچی وغیرہ بلاد وامصار بتیغ بیدریغ مفتوح ساختہ سلطنتے وسیع درقبضۂ اقتدار خود درآورد۔ دران وقت شہنشاہ روس دیار بخارا و تاشکند[4] و

---

[1] یعقوب خان ملازم ملا خان حاکم خوقند متوفی سنہ ۱۹۲۰ بکرمی مطابق سنہ ۱۸۶۴ء۔ (سفرنامۂ ترکستان اردو قلمی مہتہ شیر سنگھ رامپوری صفحہ ۴۰)۔

[2] کاشغر یا کاشغار شہریست خوب کہ بہ سہ طرفش رود "لسی کچی" می گذرد۔ این شہر مشتمل بر چہاردہ دروازہ وسراہای بسیار است۔ شہر پناہ وفصیلش بسیار سنگین ومتین می باشد۔ برائے صنعت پارچہ بافی کہ بمقابل ترکستان بسیار ارزان می باشد خیلے مشہور است۔ از ہمہ اجناس پنبہ ونمک زیادہ پیدا می شود (ایضاً صفحہ ۴۸)۔

[3] یارقند شہریست کلان تر از کاشغار وبخوبی آباد۔ بازار ہایش مسقف مثل بخارا سائر اجناس خوردنی مثل غلہ ومیوہ جات بکثرت پیدا می شود۔ در ایام حکومت یعقوب خان چند نفر از تاجران کشمیر نیز بود وباش میکردہ اند (ایضاً صفحہ ۴۹)۔

[4] تسخیر شہر تاشکند یا طاشقند بردست روسیان در ماہ جیٹھ سنہ ۱۹۲۳ بکرمی مطابق مئی وجون سنہ ۱۸۶۸ء حاصل گشت۔ مہتہ شیر سنگھ در وصف شہر طاشقند می نگارد:۔

"این شہر (طاشقند) بسیار عجیب کلان است۔ از ماہ جیٹھ سنہ ۱۹۲۳ بکرمی وقتیکہ شاہ روس اورا تسخیر نمودہ است پایۂ تخت ملک ترکستان ساختہ ۴۴

سمرقند[1] و خوقند[2] را منصرف شدہ قصد کاشغر میداشت۔ اتالیق[3] غازی خواہر زادۂ خود سید یعقوب خان کہ از احفاد حضرت علی ثانی بود در پیشگاہ سلطان ۴۴

است۔ این شہر بر چہاردہ ابواب درج ذیل[1] مشتمل است:۔ سمرقند، کلانی[2]، دریچہ[3]، بیشکالی[4]، کمیش[5]، کوہکانی[6]، کاشغاری[7]، میرزکی[8]، پختہ بل[9]، بیشکی[10]، کادہ سرائے[11]، سیہ رزی[12]، ہلکی[13]، کوکچہ[14]۔ شہر طاشقند سرائی ہنود و اکثر سرائے اہل اسلام دارد۔ این شہر برائی میوہ جات انگور و سردہ و خربوزہ و ناشپاتی معروف است۔ تا ایام بہار (جون) سرسبز و شاداب می ماند۔ شہرستانیست خوب زیبا و دلپسند ولے در ایام سرما بشدت سردی یابد" (ایضاً صفحہ ۳۶)۔

[1] سمرقند شہرستانیست عجیب دلپسند مشہور برائے انہار و باغات و مقبرۂ امیر تیمور متوفی ۱۷ شعبان ۸۰۸ھ کہ از سنگ یشم ساختہ اند۔ (سفرنامہ مہنتہ شیر سنگھ صفحہ ۳۳)۔

[2] خوقند شہریست لطیف کہ برائے کثرت میوہ جات و باغات در تمام ترکستان مشہور است۔ درین جا کار ابریشم بسیار می شود۔ اسپان آنجا عمدہ و لایق تعریف اند۔ از قسم پیداوار پنبہ از ہمہ اجناس زیادہ پیدا می شود۔ درین مقام کاشت گندم در ماہ چیت مطابق ماہ مارچ و اپریل می شود۔ و از ہمہ حبوب و غلات گندم با فراط می شود۔ این شہر علاوہ بر مسلمانان محل و سکن قوم موسوی (یہودی) نیز است۔ بوقت سیاحت مہنتہ شیر سنگھ حاکم خوقند خدایار خان (عمر ۳۵ سال) بود۔ دران وقت از ہنود ۱۲ نفر مقیم خوقند بودند کہ ہمگی از شکارپور (سندھ) تعلق داشتند (ایضاً صفحہ ۳۸)۔

[3] مراد از یعقوب خان حاکم یارقند است۔

عبدالعزیز[1] خان براہ بخارا در استنبول راہی ساخت۔ و سفیر مذکور چند سال در دربار
سلطان موصوف گذرانیدہ رابطۂ تقرب حاصل نمود۔ و در ۱۲۸۵ھ[2] رجعت کردہ
از راہ جموں وارد خطہ گردید و بسبب مسدودی راہ لداخ موسم زمستان در خانۂ
خواجہ شاہ نیاز نقشبندی[3] گذرانیدہ اوائل بہار سمت یارقند نہضت کرد و در آنجا
یک دو ماہ گذرانیدہ در ماہ مگھر ۱۲۸۶ھ بازگشت آمدہ براہ بارہ مولہ در حسن ابدال
ہنگام انعقاد جلسۂ گورنری ملاقات لفٹننٹ[4] گورنر پنجاب فایز گشت و از آنجا
در کلکتہ رفتہ با گورنمنٹ عالیہ اتحاد و یک جہتی مربوط و مضبوط ساخت و از
آنجا در استنبول رفتہ بخوف روسیان سلطنت کاشغر را مطیع و منقاد دولت
روم گردانید چنانچہ وکلای شاہ یورپ بر عہدنامۂ او دستخط نمودند۔ و
عبدالعزیز خان تمغای شاہی و خلعت مباہی مع دو ضرب توپ و یکہزار
تفنگ و دیگر اقسام اسلحہ و امتعہ بنوازش کثیر سفیر مذکور را ہمراہ داد۔ چون
سفیر مذکور در کلکتہ رسید از پیشگاہ گورنمنٹ عالیہ برای انعقاد رابطۂ
خلّت و وداد سفیر سرکار انگلیسیہ سر ڈگلس فورساتھ صاحب ہمراہ خود کشیدہ۔
و در ۱۲۸۷ھ م ۱۹۲۷ب روانۂ یارقند گردید۔ و اخراجات سفارت مذکورہ تہاج

[1] عبدالعزیز شہنشاہ ترکیہ فرزند سلطان محمد بود۔ بتاریخ ۲۵ جون ۱۸۶۱ء (۱۲۷۷ھ) بجائے برادر خود سلطان عبدالمجید خان تخت نشین شدہ در ۱۸۷۵ء (۱۲۹۲ھ) معزول گشت۔ (قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۶۴)۔

[2] مطابق ۱۸۶۸ء۔ [3] متوفی ۱۲۴۵ھ مطابق ۱۸۲۹ء۔ [4] لفٹننٹ لفظی است انگلیسی بمعنی نائب۔ گورنر بمعنی ناظم و حاکم۔

برخود گرفته بود اما از دست کارگذاران لداخ خدمات شایسته بعمل نیامد
چنانچه سفارت مسطوره را از لداخ چهار منزل پیش قدمی ساخته لوازمات لابدیه
میسر نشد همگی باعانت سید یعقوب خان معدودے چند در یارقند رسیدند۔ و در آنجا
اتالیق غازی بمحاربهٔ مفسدان دراوچی رفته بود سفیر برطانیه را ملاقات میسر
نشده برجعت قهقری باز آمده در کشمیر رسید۔ و اکبر علی خان[1] حاکم لداخ بعلت نارسانی
ضروریات راه یارقند یک سال محبوس گشت۔ و در یارقند سکه و خطبهٔ شاه روم
جاری شد۔ سید یعقوب خان سفیر بابت ادای شکریهٔ آن و تقرری خراج مع تحایف
بیشمار در ماه کتک سنه ۱۲۸۹ھ وارد شهر شده روانهٔ استنبول گردید۔ و در سنه ۱۲۹۰ھ
سنه ۱۹۳۰ب سفیر گورنمنت عالیه یعنی فورساتھ صاحب بهمراهی سید یعقوب خان براه کشمیر
۲۱ بهادرون روانهٔ یارقند شده بحسن انتظام کارگذاران مهاراج بعیش و آرام
در یارقند رسید۔ و با اتالیق غازی سلسلهٔ محبت و اتحاد مستحکم کرده کوٹھی تجارت عه
در آنجا گذاشته و در سنه ۱۲۹۱ھ رجعت نمود۔ و بمرافقت او سید یعقوب خان در کلکته
رفته باز با گورنمنت عالیه رابطهٔ محبت و موافقت درست نمود و بجلدوی حسن
خدمات سفارت مذکور از پیشگاه گورنمنت عالیه سید یعقوب خان را العوض سند جاگیر
حضرت میر سید محمد همدانی[2] قدس سره که آنجناب را از عهد سلطان سکندر[3] در کشمیر بطور

عه در آنجا متوفی گردیده و منشی شاه صاحب بطور وکالت ...

۱ اکبر علی خان (وزیر) از ۱۸۶۸ء تا ۱۸۷۱ء۔ اکبر علی خان یا سید اکبر علی خان اولین حاکم لداخ است که بنام وزیر موسوم شد۔ در لداخ قانون جموں را رائج نموده سکه بنام مهاراجه مسکوک کرد۔ یک باغ در لیه از و یادگار است۔ (تاریخ جموں و ریاست هائے مفتوحه صفحه ۴۲۴)۔

۲ متوفی ۸۵۴ھ مطابق ۱۴۵۰ء۔ برائے تفصیل زندگانش مراجعه کنید به تاریخ حسن جلد سوم ۴۴

دوام برائے مصرف خدام خانقاہ معلیٰ مقرر بود مبلغ دوازدہ ہزار روپیہ چہرۂ شاہی از خزینۂ عامرۂ کشمیر مقرر داشتند از آنجا در استنبول رفتہ در ۱۲۹۲ھ از راہ روس بطرف یارقند رجعت کرد۔ و در ۱۲۹۳ھ ۳۱ ساون از یارقند واپس آمدہ براہ بحیرہ بود در روم رفت۔ دراں اثنا ارکان دولت سلطان عبدالعزیز خان را معزول کردہ بر موقع عزل از حیات گذرانیدند و عبدالحمید[1] خان را بر سریر سلطنت جلوس دادند۔ باستماع این خبر شاہ روس یورش آوردہ با دولت روم بجنگ پیوست و بعد محاربہ و مقاتلۂ بسیار فیما بین سلطنتین صلح واقع شد۔ ہمدراں سال یعقوب خان اتالیق ہم اہل کاران خود بقتل آوردند موجب آں چینیان فوراً یورش آوردہ سلطنت یارقند را متصرف شدند۔ فقط۔

در ۱۲۹۳ھ[2] مہاراج با لارڈ لیٹن[3] ویسرای ہند در مادہو پور[4] ملاقات کردہ پنجہزار بندوق رفل و یک توپخانہ کچھر باٹری[5] بابت حفاظت سرحد

---

۴۴ قلمی ورق ۱۴ و ۱۵ و ۱۶۔ ســـ از ۹۶ ۷ ھ مطابق ۱۳۹۳ء تا ۸۱۹ ھ مطابق ۱۴۱۶ء۔

[1] عبدالحمید خان ثانی سلطان ترکی فرزند سلطان عبدالمجید خان برادر سلطان عبدالعزیز خان بود۔ بتاریخ ۱۵ شعبان ۱۲۴۲ھ مطابق ۱۸۲۶ء متولد گشتہ در ۱۸۷۵ء سریر آرائے حکومت شد۔ در آخر چوں غلبۂ دستوریان شد سلطان عبدالحمید خان در ماہ جولائی ۱۹۰۸ء از سلطنت معزول شد (قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۵۸)۔

[2] ۱۸۷۷ء۔ [3] از اپریل ۱۸۷۶ء تا ۲۸ اپریل ۱۸۸۰ء۔ [4] مادہو پور قریہ ایست بر شارع پٹھان کوٹ ۷ میل بطرف جنوب مشرق از جموں۔ این قریہ بین ریاست جموں کشمیر و جمہوریہ ہند حد فاصل است۔ [5] کچھر باٹری یا پاتری فوجے است کہ بر ۴۴

گلگت انعام یافت۔ درہمدرین سال ۱۱ رماہ اسوج ۱۹۳۳ب دیوان کرپارام مدارالمہام دولت جموں دنیای فانی را پدرود[1] نمود۔ مردی سخندان و عالم و فاضل و مدبّر و موقّر و مہذب الاخلاق بود در جود و سخا بی ہمتا۔ تاریخ۔

دیوانِ صدرِ کاشمیر ذوالجاہ ذوالجود و کرم
رفت از جہان لیذ برجان سوخت از نار الم
از بہر تاریخش عیان بی پا و سر شد در جہان
"عدل و عطا عقل[2] و وفا فضل و حشم" ای محترم

بعد انتقال او فرزند ارجمندش دیوان اننت رام کہ در علم و فطانت ممتاز بود بر منصب مدارالمہامی اقتدار یافت۔ و در سنہ ۱۲۹۴ھ م ۱۹۳۴ب مہاراج ۸ رماہ جیٹھ بمقام اچھ بل[3] قیام ساخت و مردم زمیندار کہ از جور و جفای اہل کاران و زیر مقہور شدہ بودند برای استغاثہ آمدہ عرضیہ ہا گذرانیدند مہاراج حکم داد کہ از چکلہ داران[4] و اہل عملہ مطالبہ حقوق خود بطور خود نمایند۔ و بعد و رود حکم مردم مستغیث چکلہ داران و عملداران را دست اندازی کردہ از بی مروّتی دقیقہ فرو نگذاشتند و چندکسان را رشوہ و رسوم

قاطران سوار شدہ جنگ می کنند۔ [1] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۱۔ بقول ہرگوپال کول خستہ از تصنیفاتش گلابنامہ و گلزار کشمیر یادگار است۔

[2] بعد از اخراج اعداد حروف اول و آخر سنہ ہجری ۱۲۹۳ مطابق ۱۸۷۶ء عیاں می شود۔ [3] در کشمیر جنوبی قریباً پنج میل از اسلام آباد واقع است۔ [4] چکلہ دار بہندی بمعنی جاگیر دار۔

بازگشت گرفتند وچندکسان باستغاثۂ زمینداران محبوس شدند تا عرصۂ یک ہفتہ در اچھہ بل حبس وبیس بود۔ وزیر پنون کہ شریک خورد و برد وہرکس بود نہایت دلخون شد۔عاقبت مہاراج را ازیں ارادہ بمکروحیلہ باز آوردہ مستغیثان درچاہ حبس وجرمانہ انداختند۔ وزیرپنون ازیں حرکت از فرقۂ زمینداران رنجیدہ خاطرشدہ درفکر تخریب وتعذیب آنہا افتاد چنانچہ وزیر موصوف اول بہار با فرقۂ زمیندار کھیوٹ مقرر کردہ بود و مردمان فصل ربیعہ بطور خود چیدہ کردہ قیمت آں بسرکار رسانیدند ہنگام خریف وزیر پنون بسمع اعلیٰ رسانید کہ زمینداران مال خوری کردہ یکدانۂ ربیعہ بسرکار ندادند مہاراج دل تنگ شدہ فرمان داد کہ از رعایا فصل ربیعہ بجنس بگیرند وآیندہ ضبطی محصولات نمایند۔موجب آں عملہ داران خانہ پالی[۲] کردہ ہرجا کہ جو وگندم یافتند جبراً بردند وملک را برشوہ ومصادرہ غارت کردند۔ ہمدراں[۳] سال مندر زنیرسوامی پائین حبہ کدل ومندر پرتاپ سوامی در رعناواری تعمیر یافت۔ ومحصول زنکاح بہ نسبت خاص وعام شش روپیہ مقرر شد۔ مہانند[۵] پنڈت در از دفتر دیوانی معزول گشت۔ ومہاراج ۸ ماہ اسوج بطرف جموں نہضت فرمود۔ ہمدراں ایام دربار جلسۂ قیصری در شہر دہلی حسن انعقاد پذیرفت مہاراج بکمال شوکت وشان

---

[۱] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۲۔ [۲] خانہ پالی یعنی خانہ تلاشی۔

[۳] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۴۔ [۴] یعنی سال ۱۸۷۵ء۔ ایضاً صفحہ ۲۲۲۔ [۵] مہانند در فرزند گنیش پنڈت متوفی ۱۸۷۵ء۔

شایان شال جلبۂ عالی گشتہ از حضور ملکہ معظمہ او اتیج خطاب ستطاب عطا
شدند۔ سپر السلطنہ جنرل عساکر انگلیس طرفدار شمالی مشیر خاص قیصر ہند اندمہند
و بجای ۱۹ ضرب توپ ۲۱ ضرب توپ سلامی او مقرر فرمودند۔ و دیوان جوالا
سہای را تمغای اسٹار آف انڈیا عطا کردند۔ مقارن آنحال بتاریخ ۳ ماہ اسوج
مطابق ۲ شوال ۱۲۹۴ھ بارش باران اشتداد نمود۔ روز دوم شبری از
برف بارید۔ ۱۱ شوال بوقت چاشت تاشش دقیقہ زمین بجنبید۔ دار و حیدر
بسیار غلطید تا عرصۂ سہ ماہ و بیست روز بارش باران مثل تار از آسمان
برابر متقاطر بود تاریخ آن "باران غم" گفتہ اند تا پنجماہ روی آفتاب کسی ندیدہ
دریا ہا طغیان گشت و نالاب ولر سیلاب نمود اکثر اوقات زلزلہ ہا متصادم
بود۔ و در موضع کوندہ بل شانزدہ خانہ زیر زمین فرو رفت وفصل شالی
واجناس در صحرا پوسیدہ گشت و در شدت بارش ہر چہ درو شدہ بود
جمع خرمن ہا کردند و در آنجا ہم بخار کردہ پوسیدہ شد چہار پایان سقط
شدند۔ وزیر در تحصیل یک یک پلاٹن فرستادہ مردمان را بکشش و آزار
سخت بگرفتند۔ ہمدران ایام زمینداران وزارت کامراج برای تیاری نالہ
برقی سمت گلگت بہ بیگاری بردند و درو شالی معطل ماندہ موجب آن وزارت
مذکور زیادہ تر ویران شد۔ مدعا کہ فصل شالی چنیہ کردہ ہر دو حصّہ
بسرکار بردند ہمگی ہفت لک خروار بعمل آمد و در زمستان علامت قحط ظاہر
شدہ دو سہ لک خروار غلّہ کہ ذخیرۂ سابقہ موجود بود غلّہ داران بہ کارسازی

ا ۱۲۹۴ھ مطابق ۱۸۷۷ء۔ ۲ کوندہ بل نزد نامبل۔

بردند۔ اوّل بہار آتش قحط مشتعل گشتہ زمینداران بابت تخم محتاج شدند وزیر حکم داد کہ در ملک ہر کسی خانہ پالی سازند ہر جا کہ شالی یابند بزور بکشند موجب آن اہل عملہ زمینداران را بہ دفعہ خانہ پالی کردند و رشوت ہا گرفتند۔ بعد ورود این واقعہ آتش قحط ہیجان یافتہ قیمت خروار شالی تا شانزدہ روپیہ عروج نمود و تاریخ آغاز قحط از "سال غدر" یافتہ اند[1]۔ مدعا کہ بسبب ناخوشی وزیر و تاراج عملہ در ملک تباہی بوقوع آمدہ مردمان مثل سگان بر شوارع و جبال فوت شدند اکثرہا بعدم اندفان طعمۂ سگان گشتند راہہای پنجاب سر بسر مسدود بود۔ وزیر کسی را گریختن نداد۔ بیت۔

چو خواہد کہ ویران کند عالمی ۔۔۔ دہد ملک در پنجۂ ظالمی

مردمان این دیار را قضا از حق بود لیکن بتیغ ظلم وزیر ہزاران از جان درگذشتند۔ روزی چند زمیندارا از تاراج اشرار در پیش وزیر[2] استغاثہ کردند وزیر گفت بروید این وقت مہاراج در اچھبل نشستہ است شما را داد رسی خواہد کرد۔ روزی در مجلس او شخصی می گفت کہ الحال ملک کشمیر خراب است وزیر گفت ہنوز خراب نیست دل من میخواہد کہ ازین جا تا رام بن آسمان اگر امکان نشود۔ حاکمان وزارت کام راج بیشتر در تخریب مردم کوشیدند۔ چنانچہ ٹھاکور کوٹھ تحصیلدار زینہ گیر کسی میر مقدم را عریان کردہ آلتش را ریسمان بستہ و ریسمان بدست دخترش دادہ در میان دہ تشہیر ساخت۔ و مقدم بوٹینگو و زوجۂ او عریان کردہ و انیو را از آہنگر طلبانیدہ بدست مقدم داد کہ زوجۂ خود را

[1] ۱۲۹۵ھ مطابق ۱۸۷۸ء۔ [2] مراد از وزیر پنون است۔

شرمگاه از انبوره گرفته بیفشارد۔ از لولاب نو وجۂ صاحب برٹ زمیندار را چوب چراغ افروخته درمیان شرمگاه داخل ساخت و راجچند ناظر شخصی را آتش در دهن انداخت۔ ہمچنین خلق خدا را عذابهای گوناگون کرده معذب داشتند که تشریح آن ہیچکس نتواند کرد۔ ہرکسی را که حیات مستعاره باقی بود دو ماه بر اکل کاسنی دشتی و اشیائی غیر ماکولی قناعت کرده دو ماه از توت قوت لایموت حاصل نمود و دو ماه بر ساگ و شلغم بسر برد۔ پس درمیان شهر نفرشماری کرده فی نفر نیم آثار شالی بوسیده که بضاعت آن ہمگی نیم پاو برنج بوسیده حاصل می شد بعد ده پانزده روز بطور رسد دادن مقرر نمودند۔ و در بازار فی روپیه چهار آثار برنج خاک آلوده میفروختند و خبازان یک آثار نان بیکروپیه میدادند۔ باوجود این قدر خرابی ملک و تضئیع مخلوق ہیچکس اطلاع آن بسمع مهاراج نرسانید و زیر او را ہر دم تشفی و تسلی میکرد۔ در ماه ساون مهاراج را از گورنمنٹ عالیه در خصوص بی انتظامی قحط شکایت رسید موجب آن برای تفتیش این فتور حسب الحکم حضور راقم این سطور رسالۂ در حالات قحط و خرابی ملک نظم و نثر تصنیف کرده بحضور فرستاد۔ و مهاراج را بدیدن آن جگرخون شده ہمان لحظه دیوان اننت رام برای انتظام قحط بجانب خطه مامور ساخت و شوارع پنجاب مفتوح شد۔ وزیر پنون ہفت سال و دو ماه حکومت کرده بفرمان گورنمنٹ عالیه معزول گشت ۔ ۲۱ اسوج به جموں رفت ۔

دیوان اننت رام ۱۵ بهادرون [1] ۱۲۹۵ه بر مسند حکومت کشمیر جلوس نمود و در حسن انتظام و رفع تشویش قحط اہتمام تمام بکار برده مردمان بغیر خوردن و بردن سیر شدند۔ و مستغیثان را برکاغذ ساده سماعت میکرد ہرکس را بعدل و داد و نوال

[1] مطابق ۱۸۷۸ء۔

خوشحال می ساخت۔ و مہاراج از روی ہمت و جوانمردی بقدر یک لک و نود و پنجہزار و ہفتصد و چہار دہ من غلہ بوزن انگریزی از اقصای پنجاب خرید کردہ و مصرف قیمت و کرایہ آن سی و نہ لک و ہفتاد ہزار و چہل و چہار روپیہ چلکی دادہ در کشمیر رسانید۔ و درینجا قیمت آن شش لک و پنجہزار و ہشتصد و چہل و نہ روپیہ چلکی وصول شد و نقصان نرخ آن سی و سہ لک و شصت و چہار ہزار و دو صد روپیہ چلکی بعمل آمد لیکن غلات مذکورہ بموجب بد قسمتی مردمان کشمیر بعضی در راہ افتادہ بوسیدہ گشت۔ و بعضی بخورد و برد منتظمان سرکار درگذشت۔ و بعضی در مصرف مساکین و غربا بکار آمد مہاراج را موجب خیانت اہل کاران ناحق نقصان رایگان عاید شد۔ مدعا کہ دیوان در میان شہر و وزارتہا و بر موقع شوارع پنجاب پنجاہ و سہ محتاج خانہ مقرر نمود کہ مصیبت زدگان قحط را در آنجا فراہم کردہ آذوقہ میدادند و مصارف آن ہشتاد و ہشت ہزار روپیہ چلکی می نویسند۔ غیر ازین کابران شہر مردم قحط زدہ را بسیار پرورش کردند۔ از انجملہ خواجہ ثناء اللہ[1] شال زیادہ از دہ ہزار روپیہ در بذل و نوال محتاجان خرج نمود۔ و دیوان برای

[1] ملک التجار خواجہ ثناء اللہ یکی از اکابر رؤسائے کشمیر بود۔ اصلش از قوم گنائی است کہ در کشمیر بتوسل حضرت شیخ یعقوب صرفی و ملا فیروز و بابا داؤد خاکی مشہور است۔ در تجارت شال مرتبہ بود کہ شالہائے شرکت تجارت وے علاوہ از شہرہائے ہند در کابل و بخارا یافت می شد۔ نزد مہاراجہ رنبیر سنگھ و پرتاپ سنگھ مرتبہ بزرگ داشت۔ مہاراجہ پرتاپ سنگھ در مراسلات و خطوط ہمیشہ او را بہ "دولت مآب خواجہ ثناء اللہ" خطاب می کرد۔ وفاتش در اخیر صفر ۱۳۱۰ھ مطابق ۱۸۹۲ء واقع شد۔ از خواجہ ثناء اللہ سہ پسر یکے خواجہ غلام حسن و دوم خواجہ نور الدین وسوم خواجہ سعد الدین یادگار ماندند۔ ماسوائے آخر الذکر بقیہ دو فوت شدہ اند۔

آسودگی قحط زدگان کارخانہ جات امدادی در شہر احداث فرمود و مردم بسیاری
در حرفتکاری مشغول داشتہ ہر کس را اجرت نقدی و جنسی عطا میفرمود۔ و معتبران
خود ہر سو فرستادہ نگارۂ اجناس از پرگنات طلبا نیدہ بشہر رسانید و غلہ فروشان
را مصادرہ فرمود و خبازان با خذ جرمانہ متنبہ ساخت۔ ۲۵ ماہ اسوج پنجاہ ہزار
خروار شالی از پرگنات آوردہ عموماً فی نفر سہ ترک تقسیم داد و ضبطی گذران کہ وزیر
کردہ بود دفع نمود۔ و محکمۂ دیوانی ہال احداث فرمود و ٹھیکہ زمینداری فسخ کردہ
فصل شالی را تشخیص کنانیدہ بمستاجران تفویض نمود۔ و ہمدران ایام ۱۱ ماہ مگھر
دیوان جوالاسہای وزیر اعظم جموں از دنیا درگذشت دیوان ہمگی تا پنجرو نہ
ماتمداری کردہ ۱۵ ماہ مگھر بتقریب ملاقات لارڈ لیٹن ویسرائے ہند کہ بر کوہ شملہ
مقرر شدہ بود بر جناح تعجیل سمت جموں رجعت فرمود حکومت او دو نیم ماہ بود۔
دیوان بدری ناتھ[2] اول ماہ مگھر سنہ ۱۲۹۵ھ بر حکومت کشمیر استقلال
یافت از بسکہ نرم دل و متحمل بود سیاست کمتر داشت بر عایت جبلی قوم خود را
بسیار رواج داد۔ و دریں سال فصل شالی ہمگی یازدہ لک خروار ہر دو حصہ بعمل
آمدہ قحط رفع نشد۔ و از ہر سو غوغای الجوع الجوع ہمی بود مردم بسیاری
از جہان درگذشتند و تمامی اشیای خوردنی گران شدند۔ روغن زرد و تیل
سیاہ۔ عسل۔ شکر تری۔ زنجبیل۔ مرچ سیاہ۔ مرچ سرخ۔ پیاز۔ عناب
نیلوفر۔ کاہزبان۔ ہلیلہ جات۔ سنای مکی۔ گل سرخ۔ افتیمون۔ تخم شلغم

ملخص از شاہیر کشمیر مؤلفہ منشی محمد الدین فوق صفحہ ۲۰، ۲۱، ۲۲ و تاریخ اقوام کشمیر جلد اول صفحہ ۳۳۵ و ۳۳۶۔ [1] یعنی در سال ۱۸۷۸ء۔ [2] دیوان بدری ناتھ مدن۔

تخم خشخاش نیم گوسفند۔ پختہ نان۔ گندم فی روپیہ یک آثار میفروختند۔ و برنج و آرد گندم و آرد مکائی۔ و مغز سنگاره۔ و گوشت گوسفند فی روپیہ سہ آثار مروج بود۔ ساگ کرم دوازدہ آثار۔ شلغم خام نہ آثار۔ تربت شش آثار فی روپیہ غنیمت میدانستند۔ و زلزلہ ہا ہمیشہ متراکم می بود۔ و بواقعۂ آتش ہزاران خانہ ہا تباہ شدند۔ و در بعضی جا ہا بغیر سبب آتش واقع می شد۔ و از ماہ کتک بارش باران مسدود بود و در پنجم ماہ پھاگن ہمگی یک روز برف بارید بعد ازاں تابارش ہا باز اسقاط باران بود و مرغان خانگی معدوم شدند۔ بیت:۔

گشت یکرنگ کشور و وادی | بوم در شہر کرد آبادی

ہمدراں ایام ۲۰ رماہ ساون از جموں تا سرینگر تار برقی جاری شد و اوائل ۱۲۹۴ھ[۱] بابو نیلمبر و مردان علی خان و غلام جیلانی و عبد القادر مع چند کسان از پنڈتان دہلی برای رفع قحط بکشمیر آمدند۔ و موکل ہیضہ کہ از چندگاہ وارد جموں شدہ بود مرافقت اہل کاران ناگہانی در شہر رسید۔ نواب مردان علی خان کہ از عمدۂ کارگذاران بود ۲۱ رجیٹھ منتظم ملک عدم ساخت و غلام جیلانی ہم بباد اجل داد۔ بعد آن تا چہل روز ہزاران جان ہمراہ گرفتہ بجانب جموں رجعت کرد و بموجب انتظام اہل کاران آتش قحط روز بروز ہیجان یافت۔ عاقبت الامر مہاراج بذات والا ۲۵ ماہ ہا در شہر نزول فرمودہ در بارۂ رفع قحط بسیار کوشش نمود و از نرخ شالی کہ سابقہ یک روپیہ علاوہ کردہ بود معاف شدہ نرخ آں دو روپیہ

---

[۱] مطابق ۱۸۷۸ء۔

[۲] برائے تفصیل مزید بہ بینید گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم ص ۲۲۳۔

بدستور قدیم معمول داشت۔ و میوہ ہائے خام از دہات آوردہ در میان شہر وا فروگذاشت و رسد معمولی سابقہ موقوف کردہ یک صد و بیست دوکان در نفس شہر برای فروختن غلات مقرر نمود۔ حسب تجویز گورنمنٹ عالیہ رقم چہار ترکی معمولی شاہان ماضی کہ رقم آں یک لک چہار ہزار و پانصد خروار بود معاف نمود۔ و فصل اجناس را عمل پنج تودہ کردہ رقم آں بیست و یکہزار و دو صد خروار تخفیف فرمود و زر نکاح مسلمانان بیست و یکہزار روپیہ سقاط نمود۔ و محصول داغشال کہ الحال چہار لک نود و شش ہزار روپیہ معمول بود معاف فرمود۔ و باج طائفہ داران و دوکان داران ہفتاد و ہفت ہزار روپیہ تخفیف یافت۔ و در ملک نظر دید کردہ ہمگی یازدہ لک خروار ہر دو حصہ سوائی جاگیرات بعمل آمدند و آں را پنڈتان حجت دار شدند۔ پنڈت ہرگوپال خستہ[1] کہ از غرق کردن کشتی قحط زدگان سال گذشتہ در گورنمنٹ مخبر شدہ بود و مسٹر ہنوی صاحب[2] در تحقیقات آں بوجہی ثبوت کامل ندیدہ بنا براں از گورنمنٹ عالیہ انفصال ایں مقدمہ باختیار مہاراج گذاشتند۔ پس در ایں مقدمہ ہرگوپال بعدم وجہ ثبوت کامل ملزم گشتہ مع برادران و معاونان خود در کوہستان جموں محبوس شد۔ و اول ماہ کتک عدالت پنچایت در مہاراج گنج قرار یافت۔ بعد انتظام ایں مقام مہاراج ۲۰ ماہ مگھر بطرف جموں نہضت کردہ بدری ناتھ برحکومت کشمیر بدستور استقلال یافت۔ و ابتدائی مقدم مہاراج بارش باران مفقود بود۔ ۲۵ ماہ مگھر در تمازت آفتاب ہوائی دمہ

[1] برائے تفصیل مزید رجوع کنید بہ گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم از صفحہ ۲۲۴ تا ۲۲۶۔

[2] مراد از الیف۔ ہنوئی صاحب ریزیڈنٹ نیپال است (ایضاً صفحہ ۲۲۷)۔

پیدا شدہ تالاب اُولر و دریای بہت را یکبار رنج بندی نمود۔ ۵ ارپدہ نیم درعۂ
برف باریدواز بُرودتِ ہوا درختان انگور وانار وچہار مغز سوخت شدند۔
آخر ماہ ماگھ دریای بہت مفتوح گشتہ قحط ہمہ و زگال و کاہ خشک بر قحط غلہ شاہی
یافت و مردمان بسیار سختی کشیدند۔ و در ماہ مگھر مسٹر ہوم صاحب برای خرید
کردن اسپان باربرداری بابت مہم کابل وارد دیافت ودر خریدی اسپان
مردمان را آسیب سخت رسید۔ ہمہ مابرشوہ و مصادرہ وجرمانہ تباہ شدند۔
ودر ۱۲۹۷ھ بمقتضای مشیّت بیچون ۲ ماہ بیساکھ زحل از خانۂ حوت بحمل آمدہ
وسعت و فراخی بہم رسید۔ ۲۰ ماہ جیٹھ باران رحمت زمین و زمانہ را سیرابی بخشید
فصل ربیعہ غالباً چہار لک خروار پیدا شدہ آثار قحط رفع گشت۔ و مہاراج
۲۰ ماہ ہا رواردایں دیار شدہ شش و نازت را چہار وزارت مقرر ساخت و
سکّۂ فلوس را تجدید نمود۔ و در ماہ بھادرون ۱۲۹۷ھ بکھیوٹ زمینداری خانہ
بخانہ مقرر شدہ در بعضی دہات بجای صد روپیہ پنجاہ روپیہ مقرر نمودند۔ ودر
بعضے دہات بجای پنجاہ روپیہ صد روپیہ مشخص فرمودند و زمینداران مجبور شدہ
ذمّہ گرفتند موجب آں بعضی دہات آباد و بعضی ہا ویران شدند۔ بعد انتظام کھیوٹ
مہاراج ۲۱ اسوج بطرف جموں رجعت فرمودہ از آنجا برای ملاقات لارڈ رپن
صاحب و لیسرائی ہند روانۂ لاہور گردید۔ ۲۰ مگھر مہارانی فوت شد۔ دراں اثنا
ساکنان علاقۂ گلگت بابت مطالبۂ حقوق معمولی خود کہ در دادن آں اہمال شدہ
بود شورش کردہ چندکس از سپاہان شیر قلعہ بقتل آوردند۔ و باستماع ایں

لہ از ۱۸۸۰ء تا ۱۸۸۴ء۔

خبر مہاراج برای سرکوبی باغیان سہ ہزار سپاہ مامور ساخت۔ و بابت باربرداری و رسانیدن غلات تا حصورہ زمینداران بہ بیگاری بردند بسیاری از جان تلف شدند و ہزاران مبلغ در مواخذۂ رشوہ برای گرفت و گذاشت بیگاریان از زمینداران گرفتند شورطبعان گلگت بحصول مطالب خود سرد شدہ ناحق کشمیر را تباہی کردند ہمدرین سال[۱] وزارت ہا حفاظت تھانۂ پولیس مقرر گشت۔ و در سنہ ۱۲۹۸ ھم ۱۹۳۸ ب مہاراج ۲۲ ماہ جیٹھ بکشمیر رسیدہ ترمیم کھیوٹ فرمود۔ ہمدرین سال[۲] مہاراجۂ الور برای سیر و سیاحت کشمیر آمدہ بعد دو ماہ رجعت نمود۔ و ہمدرین سال ۱۱ ماہ رجب ستارۂ تاجدار ہنگام صبح از مشرق طلوع نمود و بعد چہار ماہ غایب شد۔ ہمدرین سال جنس غلات را پنجاہ ہزار روپیہ محصول گذر قرار یافت و درختان زرد آلو را دوازدہ ہزار روپیہ باج مقرر شد و ترقیات را ترقی کردہ بدعات موفور احداث گشت۔ و در ماہ ساون مزاج مہاراج بعلت ذیابیطس ماؤف شدہ بنابران ۲۰ ماہ اسوج بطرف جموں نہضت کرد۔ و ہمدرین سال قلعۂ حصورہ اہلکاران آنجا برای ہضم شدن خورد و برد خود آتش دادہ لکھا روپیہ را غلات موجودی سوختہ شد بنابران تمامی زمینداران برنج گرفتہ در حصورہ بردند ہزاران روپیہ در رشوہ و مصادرہ از رعایا گرفتند۔ و در سنہ ۱۲۹۹ ھم سنہ ۱۹۳۹ ب مہاراج بسبب علالت طبیعت در جموں توقف ساخت۔ بدری ناتھ

---

[۱] یعنی سال ۱۸۸۰ء (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۶)۔

[۲] ولے بقول ہرگوپال خستہ تشریف آوری مہاراجہ الور بطرف کشمیر در ۱۸۷۵ء واقع شد (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۰۸)۔

حسب الحکم حضور دکھبوٹ رعایا ترقی نمود۔ و در ماہ بھادرون سہ روز بارش کردہ دہات بسیار سیلابی شد و اکثر جاہا خامی فصل بوقوع آمد۔ فرد:۔

چو نیت بد شود در قلب شاہی　　بمال و ملک او گردد تباہی

و در ماہ بھادرون در قلمرو جموں و کشمیر کونسل مقرر شد از انجملہ در کشمیر شش کس مشخص نمودند سورج بل و ہیرانند و اکبر بیگ و میرزا محی الدین و ننہ کاک در، و خواجہ ثناء اللہ شال۔ و پریذیڈنٹ[۱] آنہا بدری ناتھ بود کہ باجلاس کونسل کاروائی ملکی و مالی میکردند و ہمدرین سال[۲] از کوہ پانکا پاڈر علاقہ کشتوار کان نیلم ظاہر شد مہاراج را لکہا روپیہ عاید گشت۔ و ہمدرین سال راجہ فرید کوٹ از سیر کشمیر مسرور شد۔ و ہمدرین سال نادر بیگ از راہ لاڑ تا اسکردو از آنجا در گلگت بردند۔ و در سنہ ۱۳۰۱ھ م ۱۹۴۰ ب مارکوئیس آف لارڈ رپین صاحب ویسرای ہند مع نہ کس از صاحبان عالی شان مثل پرمروز صاحب پرایویٹ سکرتر و لارڈ بیرسفورڈ صاحب ملٹری سکرتر و کپتان ہوپ صاحب انڈر سکرتر وغیرہ صاحبان و لیڈی صاحبہ برای سیر و گلگشت خطۂ کشمیر نہضت فرماشد و ۲۰ اکتوبر ۱۸۸۳ء در جموں رسید۔ ۳۰ اکتوبر در ویرناگ رونق بخشید۔ ۴ نومبر در ستان مرگ کوہ پہلگام فروکش ساخت و یک روز در آنجا بشکار پرداخت ۱۰ نومبر مطابق

---

[۱] پریزیڈنٹ یعنی صدر۔ [۲] یعنی سال ۱۸۸۲ء۔ پنڈت ہرگوپال کول خستہ محل وقوع کان نیلم درین الفاظ بیان کردہ است:۔

"ہشت منزل از کشتوار طرف سرحد لداخ کہ از ان تا لداخ چہار منزل می باشد جائیکہ رود ہائے بھاگا و چندربا باہم ملحق گردد"۔ (گلدستۂ کشمیر المعروف بتواریخ کشمیر حصۂ دوم ص ۲۲۶)۔

۲۹ کنگ میان لال منڈی رایت احتشام افراخت همگی چهار روز در نفس شهر توقف کرده بسبب کثرت بارش سیر و سیاحت اطراف ملتوی ماند همگی در مسجد جامع تشریف برده پانزدهم نومبر براه باره موله رجعت فرمود[1]۔ میان پرتاب سنگه ولیعهد ریاست و دیوان اننت رام بابت انصرام لوازمات خدمات همراه داشت۔ و اهل کاران حضور زمینداران را بابت ضروریات ترث مرمت نمودند و لکها روپیه از خزینۂ مهاراج هضم فرمودند۔ و همدرین سال ۵ ماه مارد و لتخانۂ[2] دیوان بدری ناته روزانه افروخته شد و مال و اسباب لکها روپیه سوخته گشت و همدرین سال مهاراج در میان شهر سر هر یک خانه یک یک ترک شالی خیرات بخشید۔ مدعا که در عهد حکومت بدری ناته مبلغ غالب بیادی نزد اهل کاران باقی مانده در نفاذ امور مجوزۂ مهاراج تکاسل پدید آمد۔ بنابران مهاراج بصوابدید و زیر پنون دیوان لچهمن داس فرزند دیوان جوالا سهای برای حکومت کشمیر انتخاب نموده بدری ناته بعد حکومت پنج سال و نه ماه معزول شد و در عهد او مردمان را چندان مضرت جانکاه نرسید اهل عمله و کارداران در حکومت او محظوظ شدند۔

دیوان لچهمن داس در سنه ۱۳۰۱ھ ۱۴ ربها در دون براریکۂ حکومت کشمیر جلوس نموده در رفاه رعیت و معدلت مصروف مانده ظالمان و خائنان و مرتشیان را تنبیه مالی و جانی ساخت و مظلومان را دادرسی نمود و خوش آمدگویان را زدها بخشید و در صفائی غله و انتظام آن نهایت کوشید۔ و تحویلداران را بابت ناصافی غلات و قصور آن هر وقت زجر و جرمانه فرمود چنانچه یکی از هانجیان جنس گندم

---

[1] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم ۲۲۷ و ۲۲۸ – [2] ایضاً، ایضاً –

از آب و خاک مغشوش کرده بود فی الحال کشتی او که بقیمت ہفتصد روپیہ بود از دست نمبرداران شاخ شاخ کنانیده شاهجهای کشتی او در ہر جا بر گھاٹ ہا فرستاد کرده میان ستگهه در تفحص شالی بسیار تشدد نمود۔ و بر شوه و سوم سیکهیپے مائل شده چند ماه در عدالت نو شہری بسر برده۔ آنگاه مزاج او بدرجه اصلی عاید گشته شب و روز در لهو و لعب و عیش و طرب و رقص و سرود و چنگ و رود مشغول شده در ماه یک دو مرتبه بدربار نشسته بزجر و جرمانه مردمان را حق و ناحق میرنجانید و اوقات خود در صحبت نسوان و ملاعبت سگان صرف میکرد۔ ہمدران ایام ۲۵ ماه اسوج شاہزاده کناٹ فرزند دوم ملکه معظمه از راه باره موله وارد شہر شده چند روز در سیر و سیاحت بسر برده رجعت نمود۔ و در ۱۳۰۲ھ[1] از اول بهار باران شروع نموده گاہی روی آفتاب ظاہر نشد۔ دران اثنا ۱۵ ماه شعبان ۱۳۰۲ھ[2] مطابق ۱۹ ماه جیٹھ ۱۹۴۲ب بوقت ۳ بجے صبح زمین در زلزله آمده شور محشر برخاست۔ و از جنبش اول اطراف کامراج را زیر و زبر نموده خانه های بسیار ویران شده بیست و پنج هزار جاندار بیجان گشت از آنجمله سه هزار و پانصد کس از نوع انسان در حدود کامراج از جان رفت۔ و در اطراف دیگر پنجاه کس ضایع شدند و دو لنگر شاہی را نقصان شدید رسید مهاراج مصیبت زدگان زلزله را سی هزار روپیه نقد و جنس عطا فرمود۔ "زلزله شدید شب برات"[3] تاریخ است قصه آن در حصه اول مشروحاً گفته شد تا یکسال صدمه زلزله باقی بود و مردمان

له مطابق ۱۸۸۵ء - ۲ه ۱۳۰۲ھ مطابق ۱۸۸۵ء -

۳ه صفحه ۲۷۳

در صحراها نشسته بودند- بعد واقعهٔ زلزله بتاریخ ۱۹ ماه بهادرون سنه ۱۹۴۲ بکرمی وزیر پنون از دنیا درگذشت "ظالم اسلم"[1] تاریخ وی گفته اند- ناگاه در عرصه ده روز گذشته ناگاه خبر جانکاه رسید که بتاریخ ۲۸ ماه بهادرون[2] مطابق دوم ماه ذی الحجه مهاراجه نامدار از جهان فانی بملک جاودانی انتقال فرمود- بوقوع این واقعهٔ جان سوز هرکس راغم والم افزوده آه دردناک سر بفلک کشید- مهاراجه پرتاپ سنگه ولی عهد ریاست ایام سوگواری در خونباری بسر برده قریب شش لک روپیه در مراسم ومراتب ماتمداری صرف نمود مؤلف تاریخ ها گفت-

تاریخ ہجری

دریغا از جهان امن و امان رفت — مهاراج زمان شاه جهان رفت

شه رنبیر سنگه آن مصدر جود — ازین دنیا بملک جاودان رفت

گذشته آه از سر بهر تاریخ — خرد گفتا بگو "نوشیروان رفت"[3]

تاریخ بکرمی

بی سر و پا شده ز مرگ شاه آه — "بخت و تخت و بدل و همت دو جاه"[4]

تاریخ عیسوی

سرافگنده بر جبین آواز داد — "مهاراجه رنبیر در سورگ رفت"[5][6]

اوصاف مهاراج از تقریر و تحریر افزون است نهایت نرم دل و منصف مزاج

---

[1] ۱۹۴۲ بکرمی مطابق ۱۸۸۵ء- [2] مطابق ۱۲ ستمبر ۱۸۸۵ء- [3] ۱۳۰۳ھ مطابق ۱۸۸۵ء- [4] ۱۹۴۲ بکرمی مطابق ۱۸۸۵ء- [5] "سورگ" بضم سین و فتح واو و سکون راء و کاف فارسی در سنسکرت بمعنے بهشت باشد- [6] ۱۸۸۵ء-

و دانا و رسا و موقّر و مدبّر و جواد و راسخ الاعتقاد و نیک سیرت و نیک نیّت و رعنا و زیبا و مهذّب الاخلاق و خوش طبع و شیرین کلام بود۔ همیشه در بحث دقایق معقول و منقول اوقات صرف میکرد۔ و از روی طلاقت طبیعت با علمای فخیم در هر علم مباحثه و مناظره میفرمود و فحش و غیبت و استهزا بر زبان نمی آورد۔ پاس آخرت همیشه در پوزش و پرستش بے نیاز و استماع نصایح پیشینیان بسر می برد۔ امّا از روی بد دیانتی اہل کاران که ظالم و متعصّب و مرتشی و خاین بودند، نیک نامی او در اطراف چندان شایع نگشت۔ ورنه در عهد خود فرد لاثانی بود و عرصۂ بیست و هشت سال و هشت روز در حکمرانی بسر برد۔ نظم

چنین است رسم این گذرگاه را | که داد دیه آمد شد این راه را
یکی را در آرد بهنگامه تیز | یکی را ز هنگامه گوید که خیز
که داند درین دخمۂ دام و دد | چه تاریخها دارد از نیک و بد
چه نیرنگ با بخردان باخته است | چه گردن کشان را سر انداخته است
مکن زیر این لاجوردی بساط | بایں مهرۂ کهربا گون نشاط

کند همچنین چند بازی بپیچ
سرانجام بازیش هیچست و هیچ

خاتمۂ منظومه

بحمد الله از فضل ربّ الکرام | دوم حصّه امروز شد اختتام
بترتیب و تزئین خاطر پسند | مرتّب شد این نامۂ ارجمند

عروس سخن باستانی نژاد　　بتزئین نو شد مجلّی سواد

پی سال اتمامش ای نیکخو　　خرد گفت "تاریخ[۱] کامل" بگو

پی نزہت خاطر دوستان　　نہادم من این ارمغان در جہان

اگر فرصتم باشد از چرخ دون　　نگارش کنم جلد ثالث کنون

الٰہی حسن را بفضل عمیم
ببخشا خطا و عطا کن نعیم

---

[۱] ۱۳۰۲ھ مطابق ۱۸۸۵ء۔

(کتبہٗ قاضی نظام الدین خانیاری)

فہرست اسمائے کساں

ب

پ

خ

ذ

ر

ز

ش

غ

ق

ک

گ

ل

م

و

ی

تمام شد فہرستِ

اسمائے کسان

فہرست نامہائے جاہا

الف

ب

بابل: ۴، ۱۷، ۲۰، ۲۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴ -

باختر: ۳۹ -

بارہ (بالا کوٹ): ۷۵۶ -

بارہ مولہ: ۲۹، ۳۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۳۱۰، ۴۳۴، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۱، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۵۴، ۵۵۶، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۷، ۷۹۸، ۷۹۹ --

باغ ارادت خان: ۵۳۶ -

باغ حسن شاہ: ۴۳۲ -

بالا حصار: ۱۶، ۷۱۶، ۶۲۳ -

[illegible] -

[illegible] -

[illegible]، ۲۲۹، ۲۳۶، [illegible]، ۷۶۲، [illegible] -

بانہال: ۱۷، ۱۵۱، ۲۴۵، ۲۴۳، ۳۱۷، ۶۸۲، ۸۵۳ -

بٹالہ: ۶۴۶، ۷۷۷ -

بٹہ مالنہ: ۷۷۹ -

بٹہ وارہ: ۸۸۸ -

بجبہور: ۱۷۲، ۴۰۹، ۴۱۰ -

بجے شور (بت خانہ): ۵۵۱، ۱۳۲، ۱۷۴، ۱۷۹ -

بچھ پورہ: ۵۶۰ -

بچھوارہ: ۵۰۰

بخارا: ۸۴، ۱۱۸، ۳۳۸، ۶۸۱، ۸۰۵، ۸۵۵، ۸۵۷ -

[illegible]: ۵۰۵ -

بدخشان: ۱۰۴، ۱۷۳، ۳۴۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۰۱،

بڈشیر (کوہ): ۳۸ -

بڈگام: ۷۶۹ -

برار: ۳۸۳، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۵۲۷، ۸۰۲ -

برار منیل: ۴۷۸ -

برپل: ۲۵۷ -

برتل: ۳۰۳ -

برھتل: ۴۲۰ -

برشان: ۲۱۷ -

برطانیہ: ۷۹۳، ۸۱۷ -

برما: ۸۰۴ -

برنگ (پرگنہ): ۳۱۶ -

برنڈہ: ۳۴ -

بروج (قلعہ): ۴۰۷ -

برودہ (قلعہ): ۴۰۶، ۴۰۷ -

برہانپور: ۳۵۲، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۱۵ -

بریہ واری: ۵۰۲ -

برین: ۷۶۱ -

بست: ۱۲۲ -

بغداد: ۱۱۶، ۱۲۰، ۵۹۸، ۵۹۹ -

بک (نہر): ۴۹ -

بک سوامی (بتخانہ): ۴۹ -

بکہ شور: ۴۹ -

بلاس پورہ: ۱۳۵ -

د

ذ

ر

ز

س

قندہار: ۱۴، ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۳۹، ۵۸، ۱۷۳، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۸، ۴۱۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۴، ۵۱۵، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۲۲، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۴ — ۷۰۹، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۸، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۳، ۸۱۸۔

قنوج: ۲۳، ۳۹، ۶۲، ۷۱، ۷۷، ۸۳، ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۰۔

قیرات (ولایت): ۱۲۵۔

ک

کابل: ۱۸، ۲۳، ۸۴، ۱۰۳، ۱۶۲، ۱۷۲، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۵۸، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۹۸، ۵۲۳، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۶۰، ۵۹۴، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۲۲، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۷۱، ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۴، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۱۵، ۸۲۰، ۸۲۵۔

کارپل: ۴۱۴۔

کارومنڈل: ۷۹۵، ۷۹۶۔

کاشغر: ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۶۲، ۲۷۵، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۵۰، ۷۶۱، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷۔

کاشی: ۶۸، ۶۹۔

کاکاپور: ۳۰۔

کاکرون: ۳۹۱۔

کال گنڈ (جزیرہ): ۹۵۔

کلانور: ۳۷۸۔

کالپی: ۷۷، ۳۴۹، ۳۸۱، ۳۸۳۔

کالی کٹ: ۷۹۲۔

کالینجر: ۱۱۸، ۱۲۴ (کالنجر) ۱۲۵، ۳۹۴۔

کالی شوری: ۱۷۲۔

کالکا (دریا): ۸۳۔

کامراج: ۲۴، ۷۲، ۷۵، ۹۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۹، ۳۱۰، ۳۱۵، ۴۲۰، ۴۳۸، ۴۴۶، ۵۶۶، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۵۸، ۶۷۰، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۱۲، ۷۸۵، ۸۱۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۷۳، ۸۷۴۔

کامن راج: ۲۴۔

کانر: ۴۵۔

کانپور: ۴۲۔
کاشی: ۸۱۳، ۸۲۷۔
کانگرہ: ۶۲، ۶۸، ۴۷۸، ۷۵۱، ۷۵۳۔
کانی چک: ۸۴۴۔
کاوہ ڈارہ: ۵۴۳، ۵۴۴، ۷۷۹۔
کاویری (دریا): ۸۳۔
کپوارہ: ۲۱۷، ۲۶۵۔
کپھ دھلہ: ۷۴۸، ۸۴۵۔
کٹھائی: ۶۸۵، ۷۱۶۔
کچھامہ: ۲۳۴ (کاچھامہ) ۲۳۹، ۳۳۳، ۶۸۹۔
کچھی پورہ: ۷۷۴۔
کراچی: ۸۱۵۔
کرالہ پور: ۷۶۰، ۷۷۹۔
کرال: ۱۵۵۔
کرشنہ گنگا: ۱۳۷، ۳۲۲، ۴۷۹، ۶۸۹، ۷۱۶، ۷۱۹۔
کرکل: ۸۲۷۔
کرمان: ۵۹۸۔
کرمیوار: ۵۲۳۔
کرنا: ۱۴۳، ۲۱۹، ۲۵۲، ۴۱۹، ۴۲۰، ۵۶۴، ۶۹۲، ۷۶۹، ۸۴۷۔
کرناٹک: ۴۸۔
کرنال: ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۴۵۔
کروہن (پرگنہ): ۴۲، ۵۰، ۱۶۱، ۶۶۸، ۸۴۵۔
کشن: ۱۸۱، ۷۰۹۔
کشتواڑ: ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۷۳، ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۴۵، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۹۸، ۵۵۸، ۵۷۹، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۸۵، ۷۳۲، ۷۵۴، ۷۶۹، ۸۲۹، ۸۷۱۔
کشمیر: ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۳۰، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۴ ـــ ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۴ ـــ ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸ ـــ ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷ ـــ ۲۴۴، ۲۴۶ ـــ ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰،

۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸،
۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۵ ــــ ۵۵۱،
۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۷۸،
۵۸۰، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۱، ۵۹۲،
۵۹۳، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰،
۶۲۲، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۲۸،
۶۲۹، ۶۴۰، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۱، ۶۵۴،
۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۹،
۶۷۱، ۶۷۵، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۶، ۶۸۷
۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۷،
۷۰۸، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۵،
۷۱۸، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶،
۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۳۸،
۷۳۹، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۶،
۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۶۸،
۷۷۴، ۷۷۸، ۷۸۲، ۷۹۱، ۸۰۹، ۸۱۱،
۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۵،
۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۴، ۸۳۵،
۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۴۲،
۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۰،
۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۸، ۸۵۹،
۸۶۰، ۸۶۳ ــــ ۸۶۸، ۸۷۰، ۸۷۱،
۸۷۲ ـ

کعبہ: ۱۲۷ ـ

کلات: ۵۹۷، ۶۶۲، ۷۲۱ ـ

کلاشس: ۱۳۴ ـ

کلشی شور (مندر): ۱۳۴ ـ

کلکتہ: ۷۹۵، ۷۹۶، ۸۰۵، ۸۱۲، ۸۵۴، ۸۵۷، ۸۵۸ ـ

کلنڈہ (قلعہ): ۱۱۷ ـ

کلنگ: ۸۳ ـ

کلیان سوامی (مندر): ۹۳ ـ

کمایوں: ۱۸ ـ

کنڑ سواد: ۱۶۱، ۱۷۶ ـ

کنگ: ۵۴ ـ

کوارمست: ۳۲۲، ۴۳۴، ۶۷۱ ـ

کوترہ: ۲۵۱ ـ

کوٹلہ: ۷۵۰ ـ

کوٹہ کل: ۸۴۸ ـ

کوٹلی: ۷۳۲ ـ

کوٹھی ہائے انگریزی: ۴۶۷، ۵۶۸،
۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸،
۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۵، ۸۰۶،
۸۰۹، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۴۱ ـ

کوڈھیر: ۲۱، ۳۲،

کوثرناگ (چشمہ): ۲۰۰ ـ

کوچین: ۸۰۳ ـ

کورہ کہنز: ۱۹۷ ـ

کولاب: ۳۶۶ ـ

کولر: ۳۰ ـ

کومارجی (مندر): ۹۳ ـ

کوندہ بل: ۸۶۲ ـ

کوندہ وار: ۱۸ ـ

کونہ بل: ۳۳۴ ـ

کوہ سلیمان: ۴۱، ۴۲، ۵۰، ۷۵،
۷۷، ۱۱۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۳۹ ـ

کوہ ماران: ۷۰، ۷۴، ۷۹، ۴۳۷،
۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۸، ۷۲۵، ۷۲۷،
۷۲۹ ـ

کوہاٹ: ۷۲۳ ـ

کوہیامہ: ۸۸، ۲۲۶، ۲۷۴، ۳۱۰،
۴۴۶، ۵۹۲، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۷،

گ

گودہر : ۳۲ -
گوڈھستہو : ۴۰ -
گوردشن : ۹۲ -
گورسں یونی : ۶۷۷، ۶۸۵، ۷۱۸ -
گورکھپور : ۳۹۱ -
گورنج : ۲۳۲ -
گوری پورہ : ۶۷۰ -
گوری شور (تبخانہ) : ۱۳۱ -
گولکنڈہ : ۵۳۳، ۵۲۸ -
گوسن : ۷۳۲ -
گبرڈار : ۲۵۱ -
گبرو : ۴۲۰ -
گبو : ۲۴۴ -

ل

لانت : ۴۸ -
لاجور : ۱۵۷ -
لار (پرگنہ) : ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹،
۵۷، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰،
۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۱،
۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۵، ۳۱۶، ۴۴۶،
۴۴۹، ۶۹۳، ۷۰۰، ۷۸۱، ۸۷۱ -
نارک نگر : ۳۵ -
لاری (نہر) : ۳۶ -
لاسر : ۲۰۰، ۷۸۱، ۸۲۷ -
لال غلام : ۵۰۷ -
لال منڈی : ۸۵۱، ۸۷۲ -
لاہور : ۶۸، ۸۴، ۱۱۴، ۱۱۶،
۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۷۳، ۲۳۸، ۲۴۸،
۲۷۸، ۲۹۱، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵،
۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۴۳، ۳۵۴،
۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۸[illegible]،
۳۸۹، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۳۰،
۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۷،
۴۵۰، ۴۵۸، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۱،
۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۵،
۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۴،
۵۱۵، ۵۱۷، ۵۳۸، ۵۴۶، ۵۵۴،
۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۸۲، ۵۸۹،
۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۲۸،
۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۴۹،
۶۵۰، ۶۶۰، ۶۶۵، ۷۰۶، ۷۰۸،
۷۰۹، ۷۱۰، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۲، ۷۳۳،
۷۳۵، ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷،
۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳،
۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۹،
۷۶۱ ـــــ ۷۶۷، ۷۷۴، ۷۷۷، ۷۷۸،
۷۸۲، ۷۸۵، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱،
۸۰۶، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲،
۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۹،
۸۲۱، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۰،
۸۳۱، ۸۳۲، ۸۶۹ -
لچھمن گنڈ (چشمہ) : ۱۰ -
لچھمہ کول (نہر) : ۴۸۰ -
لدُ : ۲۳۵ -
لداخ : ۲۷۳، ۴۴۹، ۵۳۹، ۷۸۱،
۸۲۷، ۸۵۷، ۸۵۸ -
لدر (دریا) : ۱۵۹، ۲۴۱ -
لدہ : ۴۱۹، ۴۲۰ -
لڈر : ۷۱۹ -
لکھنؤ : ۱۸، ۶۳۳، ۶۳۴، ۷۹۹،
۸۰۱، ۸۰۲ -

ی



تمام شد فہرست نامہائے جاہا

غلط نامه تاریخ حسن حصّه دوم

باوجود اہتمام کاملی که در تصحیح و چاپ این حصّه مبذول شد باکمال تاسف بیان کرده میشود که بعضی اغلاط دران راه یافته است آنچه ذیلاً ذکر کرده میشود درست آنست

م = متن   ح = حاشیه

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۲	۱۱ م	ہمگی ... با جہاے	ہمگی جہا کس با جہائے	۱۷۸	۱۶ م	سکونت	حکومت
۴	۱۵ ″	زعم	میداد	۱۷۹	۲ ″	عاقبت بنیاد	عاقبت از بنیاد
۵	۸ ″	گردۂ	کردۂ	۱۸۷	۱۹ ″	لاتج	لاتج بود
۱۱	۳ ″	بعضے ... پرتگال	بعضے یام پرتگال	۱۸۸	۱۹ ″	سمات	مہمات
۲۴	۱۶ ″	حکومت .	حکومت کرد	۱۹۰	۱۹ ″	برنعل	برفعل
۴۲	۸ ″	ازینجا	ازینجا	۱۹۴	۱۳ ″	که ده	کرده
۵۲	۹ ″	و ..... حمله	و در حملهٔ	۱۹۶	۱۷ ″	سلطان	سلطان بازیدین
۵۴	۸ ″	تمشیّت	تمشیت	۱۹۸	۱۲ ″	طاہر	ظاہر
″	۱۸ ″	شکوفه	شگوفه	۲۰۹	۶ ″	شاید	شدید
۵۵	۱۵ ″	اینجا	اینجا	۲۱۴	۱۶ ″	کرسوار	کرشواز معسکر
۵۷	۲ ″	تمشیّت	تمشیت	۲۳۸	۷ ح	وجے	وجہے
″	۱۰ ″	پرراخت	پرداخت	۲۴۵	۲ م	گلاب نامه	×
″	۱۵ ″	آلغار با	آلغار را	۲۶۶	۱۱ ″	جیدی رینه	عیدی رینه
″	۱۶ ″	گذابید	گذرانید	۲۷۶	۶ ″	سواری	سوائے
۶۰	۱ ″	بیا	بیدا	۱۸۱	۱۰ ″	(دھوبی)	×
″	۳ ″	که ..ن	که این	″	۱۷ ″	(دھوبی)	×
۸۱	۱۸ ″	افکنده	انگنده	۳۳۷	۱۱ ح	ناشپاتی	ناشپاتی
۸۲	۲ ″	بنا بر	بنا بر	۳۴۵	۳ م	برقتل	بقتل
۸۴	۶ ″	پیگار	پیکار	۳۴۶	۷ ح	تائید	بتائید
۱۲۲	۱۷ ″	یواقیت	یواقیت	۳۵۹	۵ م	۹۹۴ھ	۹۴۹ھ
۱۳۱	۱۷ ″	بیجباره یک	بیچاره را یک	۳۶۸	۶ ″	نموده بدرگاه	نموده حقیقت بدرگاه
۱۳۴	۱۸ ″	بو	بود	۳۸۴	۱۰ ″	مجلس	مجبس
۱۵۸	۸ ″	را	×	″	۱۱ ″	اشرف الدین	شرف الدین
۱۶۸	۱۲ ″	ہمه ہا ... تردد	ہمه ہا بے تردد	۴۰۳	۱ ح	کالستان	کالبستان

صفحه	سطر	نادرست	درست
۴۰۳	۱۱ م	کسیل	گُسیل
۴۰۸	۱۴ //	چندروزلاہور	چندروزازلاہور
۴۲۴	۱۰ ح	ذرمقدمات	درمقدمات
۴۲۹	۱ م	گرداگرد	گرداگرد اوگرد
۴۳۱	۱ //	قاسم را	قاسم خان را
//	۵ //	بمقابله	بمقام
۴۳۶	۱۲ //	امانت	امانیت
۴۳۷	۸ //	برقلۂ آن	گرداگرد او
۴۴۰	۵ //	فوجے	بافوجے
//	۱۲ //	خان نثار	جان نثار
۴۴۳	۱ //	برایاسبب	برایاک سبب
۴۴۸	۶ //	بودنزول	بود سایۂ نزول
۴۵۰	۲ //	حلوس	جلوس
۴۵۳	۱ //	مذہب	مذہبے
۴۵۶	۶ //	آورند	آمدند
۴۶۳	۳ //	علی قلی	علی قلی خان
۴۶۶	۶ //	حَکمت	حِکمت
۴۷۲	۸ //	فرزند	فرزانه
۴۸۴	۱۶ //	و	×
۴۹۰	۱۶ //	کوشیدن	کوشیدند
۵۰۰	۹ //	بآن	بآن جماعت
۵۴۳	۸ ح	شهرسرینگر	از شهرسرینگر
۵۴۸	۱ م	میرزاحسین	میرحسین
۵۵۷	۴ //	تلافی	تلافی
//	۱۲ //	شاه	×
۵۷۹	۳ //	تغال	تغافل
۵۹۰	۸ //	مسعل	مشعل
۶۰۴	۹ //	افکنده	افگنده
۶۳۶	۴ ح	جر	زجر
۶۳۷	۱ م	گوالیار	گائیکوار
۶۵۱	۱۰ //	برجز	بزجر
۶۷۰	۳ //	تحویر	تجویز
۶۷۹	۱۱ //	گذرانید	گذرانیدند
۶۸۱	۸ //	رسانید	رسید
۶۸۱	۱۳ م	ساخته	کرده
۶۸۹	۱۳ //	زده	افگنده
۶۹۱	۳ //	میداشت	می انداخت
//	۸ //	اضطراب برنخاسته	اضطراب انقلاب برنخاسته
//	۹ //	عشیرگڑھ	قلعه شیرگڑھ
۶۹۳	۵ //	خوشی بوده بجنگ پیوستند.	خوشی بود. پای استقامت افشرده اسلام خان که از سران عسکر او بود با فوج مدد خان لاحق گشت پیرزاده دو پسر و یک دختر او در دلنه غرق دریا کرده زد خیه او را از دست سپاهان خود دامن عصمت آلوده ساخت و مدد خان از شهر بمقابله آزاد بوزش آورده بجنگ پیوستند.
۶۹۴	۱۴ م	ازجنگ	ازجنگ
۶۹۹	۱۶ //	به علالت ماؤف	به علالت طبیعت ماؤف
//	۱۷ //	باربدن	×
۷۰۲	۹ //	میرزا	میر
۷۱۳	۱۶ //	رام سهرام	سهرام
۷۱۷	۷ //	نمودندمردم	نمودند از زن و مردم
//	۶ //	یک روپیه	یک روپیه بود
۷۲۱	۸ //	هزاربمقام	هزارسوار بمقام
۷۲۲	۱۷ //	حاکم	حاکم کشمیر
۷۲۷	۴ //	نداشت	نگذاشت
۷۲۸	۸ //	مله بوده	ملیه بوده
۷۳۵	۱۴ //	ازمصادره	از و مصادره
۷۳۶	۱۳ //	آل دولک	آل از دولک
۷۴۲	۹ //	ایلغار	ایلغار آورده
۷۴۹	۶ //	پٹیاله	بٹاله
۷۶۳	۶ //	را	تا
۸۰۵	۱۴ //	انگریز	انگریز در آمد
۸۳۳	۱ //	می کر	می کرد
۸۴۲	۱۶ //	مدرسه	مدارسه

قلعه دار